ترمینولوژی حقوق

حاوی اصطلاحات: رشته های حُقوق
عُلوم سیاسی واقتصادی و تاریخ حقوق
و رشته های مُختلف فقه اسلامی

تألیف:

دکتر محمّد جعفر جعفری لنگرودی

این کتاب ۲۰۰۰ نسخه در آبان ماه ۱۳۴۶ بسرمایه کتابخانه ابن‌سینا

در چاپخانه خواجه به چاپ رسید

از مؤلف این کتاب :

۱ ـ اصول فلسفی حقوق
۲ ـ فرهنگ حقوقی
۳ ـ تأثیر اراده درحقوق مدنی (تز)
۴ ـ تاریخ حقوق ایران
۵ ـ مقدمهٔ عمومی علم حقوق
۶ ـ دانشنامهٔ حقوقی (دائرةالمعارف حقوقی) دردو جلد
۷ ـ مجموعهٔ قانون اصلاحات ارضی ـ چاپ مجلس
۸ ـ مجموعهٔ قانون کار « «
۹ ـ مجموعهٔ قانون بیمه « «

سه کتاب اخیر در زمینهٔ تدوین علمی قوانین به سرپرستی مؤلف تألیف شده است.

بنام ایزد دانا و توانا

علم عدالت

علم عدالت یا علم حقوق از شمار علوم دشوار است قواعد و اصول آن وسیع است و این قواعد واصول هریك دستخوش مستثنیاتی است بطوریکه میتوان آنرا «علم اصل واستثناء» نامید علمی که ازمقداری اصول فراهم آمده‌است وهراصلی را مستثنیاتی است . درعین حال بین بسیاری از اصول علم‌حقوق رابطه‌هائی وجود دارد که شناسائی آنها را بسر حد دشواری و ظرافت میرساند .

ظاهر این‌علم طوری است که جوینده‌ٔ آن می‌پندارد که پای در سنگلاخی نهاده است ولی‌سنگلاخی‌است که از دل آن چشمه‌ٔزلال عدالت جاری‌است چشمه‌ای که‌جهان کنونی‌نشان میدهدکه هنوز بسیاری از افراد انسانی در روی زمین خواهان وصال‌آن هستند .

قانون و قضاء دو روی دارد از یك سوآموختن آن دشوار و اجراء آن دشوار تر است وکمتر کامی است که رعایت حق و عدالت آنرا تلخ نکند ؛ از سوی دیگر وقتی که حکمی به حق صادر شد و ستمدیده‌ای از زیر بارگران ستم بر خاست حاکم خود را فرشته‌ای می‌بیندکه در پیکر آدمی است جانش بطرف آسمانها میل میکند زیرا

ستمدیده‌ای را رهاینده است . اومانند نیلوفر است که ریشهٔ هستی اومانند هرانسانی در جهان خاکی و در لجن زار طبیعت است ولی برگها و گلبرگهای جان و صفای سرّ او بطرف نور خورشید و آسمانها است .

اطلاعات راجع به اصطلاحات

اصطلاحی که درکتاب ترمینولوژی ذکر میشود قدر مسلم این است که باید تعریف تقریباً جامعی ازآن بدست داد ولی آیا اضافه برآن هم باید چیزی ذکر کرد ؟

در این مورد سلیقه‌ها متفاوت است مثلاً بعضی بندرت مثالی هم برای موارد دشوار ذکرمی‌کنند ولی در همین مورد هم خیلی امساك دارند در حالیکه این امساك مورد ندارد . برخی دیگر بیك یا چندمادهٔ قانون یا قرارداد بین‌المللی یا تصویب‌نامه اشاره می‌کنند و این‌کاری است بسیار سودمند که در این کتاب بآن توجه زیاد کرده‌ایم و ارزش این کار در عمل روشن‌میشود .

گاهی بین دواصطلاح متقارب مقایسه‌ای بعمل میآید وموارد اشتراك و اختلاف آنها گوشزد میشود تا حدود یك اصطلاح روشنتر شود و با اصطلاح نزدیك و متقارب مخلوط نشود ومایهٔ گمراهی نگردد.این‌کار رامؤلفان کتب ترمینولوژی بفراخورحوصله واستعداد معمولاً می‌کنند .

گاهی پاره‌ای ازتعاریف که برای اصطلاحات‌درکتب ذکرشده‌محتاج به‌انتقاداست واین‌انتقادراه‌رابرای‌یك‌تعریف‌رساتروسودمندتر بازمی‌کند. دراین کتاب این‌روش کم و بیش مورد توجه بوده است بدون اینکه بافراط برسد و ملال آور باشد .

پاره‌ای از مؤلفان در ذیل هر اصطلاح مآخذ مطالعهٔ خود را بطور متوسط مینویسند و این‌کار بسیار سودمند است درکتاب حاضر مجال‌برای بکار بردن این‌روش نبود معذلك دربسیاری از موارد یك یا دومأخذ مطالعه باذکر صفحات‌کتاب گفته‌شد .

علاوه برنکات و روش‌های بالاکه مؤلفان این‌گونه‌کتب مورد توجه قرارداده‌اند

دو امر زیر مورد توجه رقم این سطور در این کتاب بوده است :

اول - حل بعضی از مشکلات حقوقی بدستاویز ذکر شواهد وامثله برای توضیح ماهیت یك اصطلاح . طرح این مشکلات با رعایت اختصار و ایجاز که متناسب طبع اینگونه کتب است هم میتواند سودمند باشد و هم کتاب را بارور کند .

دوم - توضیح بسیاری از اصطلاحات به کمك ابیاتی که متضمن آن اصطلاحات است . چاشنی ادبی خشونت مباحث حقوقی را تعدیل می کند در عین حال که معانی دشوار را تنزل میدهد و با ذهان نزدیك میسازد . این روش را هرچند سابقه‌ای ندیدم ولی دلیلی هم بر لزوم تقلید از سلف نمی بینم و حتی تصور می کنم که در این مورد کوتاهی هم شده است زیرا انسان به یاری علم و هنر می کوشد که خشونت‌های طبیعت را از بین برده و هموار کند ناهمواریها و خشونت‌های اخلاقی نیز بیاری هنر هموار و لطیف میشود علم حقوق و فن قضاء طبیعتی دشوار و سخت دارند اگر بلطف ادب آراسته شوند هموار و دلنشین خواهند شد مثلاً « مقتضی و مانع » را بهر عبارت که بگویند و در هر مثال که بجویند آن اندازه به فهم نزدیك نمیشود که با این شعر سعدی :

شکم گرسنه و خانهٔ خالی و طعام — عقل باور نکند کز رمضان اندیشد

(اصطلاح شماره ۵۴۰۷)

هدف تعاریف

در تشریح اصطلاحات مجال برای استقصاء نظرها و نقد و بحث در هریك نیست زیرا این کار هم صورت اینگونه کتب را تغییر خواهد داد و یك لغت‌نامه بصورت یك دائرةالمعارف و یا چیز دیگر درمیآید و هم منظوری را که در این نوع از کتابها اهل این فن دارند برآورده نمی کند و تازه کار سر به مجلدات بزرگ میزند که مراجعهٔ بآن مخصوص طبقهٔ ممتاز و عدهٔ معدودی خواهد بود .

جای نقض و ابرام و اظهار فضل درجامع ومانع بودن تعاریف فرضاً که سودمند باشد درکتب علمی است و الا مثلا آنچه که راجع باصطلاحات مربوط بتعارض دراین کتاب ذکر شده بهیچوجه قابل مقایسه با مباحث تعارض که در مجلهٔ حقوقی سال ۱۳۴۴ دادگستری یا مجلات دیگر نوشته‌ایم نیست و برهمین قیاس است سایرمباحث.

ارزش اصطلاحات

جای این نگرانی هست که عده‌ای توجه به‌ارزش واقعی اصطلاحات نکنند و تصور کنند که آنها مشتی الفاظند مانند سایر الفاظ !

در حالیکه علم حقوق علم عدالت است و ربطی بالفاظ ندارد و با این همه اصطلاحات حقوقی فرمولها یا قالب‌هائی هستند که درعین کوتاهی و اختصار، معانی فراوانی را در بر دارند و تنها بکمك این اصطلاحات است که معانی بصحت و امانت بین حقوقدانان رد و بدل میشود اگر مبالغه نکنیم باید بگوئیم : نردبان فهم مسائل حقوقی ادراك صحیح اصطلاحات آن است هر اصطلاحی دری است بسوی هزاران مسائل حقوقی.

اصطلاحات علم فقه و علوم وابستهٔ بآن

در گذشته این تردید در پیش بود که آیا در تدوین اصطلاحات حقوق ایران کنونی حاجت بضبط همهٔ اصطلاحات فقه (ولو اینکه عین آن اصطلاح درمتون قوانین جاری کشور بکار نرفته باشد ولی قوانین، مفاهیم مربوط بآن اصطلاح را بنحوی از انحاء متعرض شده‌یا درمعرض تعرض‌بآن قراردارند) نیز هست یا نه ؟ درتألیف سابق تصمیم این شد که برای مصطلحات فقهی تألیفی جداگانه تهیه شود. بعدها که در مسأله با اهل نظر مشورت صورت گرفت اکثر عقیده داشتند که باید در یك مجموعه بین مصطلحات حقوق‌کنونی ایران ومصطلحات فقه جمع شود. سعی شدکه اصطلاحات فقه استقراء و فراهم گردد و حتی اصطلاحات علوم وابسته به فقه (از قبیل علم رجال

و درایه و مختصری از اصطلاحات منطق وفلسفه) آورده شود زیرا علوم با وجوداینکه دستخوش تحول وکمال هستند حلقات تحول بهم بسته‌است ومشاهدهٔ این اتصال حلقات خود رونقی بمطالعه میدهد و ذهن را برمفاهیم حقوقی چیره میسازد علی‌الخصوص که دراین گونه‌کتابها هر کس بدنبال لغت دلخواه‌خود بدون‌اشتغال بمطالبی‌که با آنها نیاز ندارد رفته و نتیجه را بفراخورکارکتاب در لحظاتی‌کوتاه بدست میآورد ومایهٔ حیرت و سرگردانی نخواهد شد و از سوی دیگر جویندگان‌تاریخ حقوق و فقه را نیز مدد-کاری خواهد بود . تفاوت سلیقه‌ها هم‌حقیقتی است‌که از آن گزیر نیست .

در این راه در تطبیق مفاهیم فقهی با مفاهیم حقوق جدید ایران رنج فراوان برده‌شد، مقایسهٔ دوتأسیس حقوقی ازدو سیستم‌حقوقی ازکارهای دشواراست ومقایسه-کننده هر لحظه درمعرض خروج از امانت است ، مقایسهٔ دو تأسیس حقوقی را بعضی تبدیل اصطلاح باصطلاح میگویند آشکار است‌که این گفته از اهل اصطلاح نیست .

فن نگارش در حقوق و نقش اصطلاحات در آن

بدون شك در میان سبك‌های گوناگون نگارش ، سبکی‌که حقوقدانان در هر زبانی از زبانهای دنیا پدیدآورده‌اند سبك خاص خودآنها است این سبك مانند هر سبك دیگر در طول زمان دستخوش تحول است ولی همیشه و در هر حال با سبك‌های دیگر فرق دارد باین شرح که :

اولاً - در سبك حقوقی اصطلاحات حقوق نقش عمده دارد ولی بعکس مثلاً درسبك‌ادبی‌کمتر ممکن است برای‌اصطلاحات اهمیت قائل شد حتی بعکس اگر یك نوشتهٔ‌ادبی عاری ازاصطلاحات باشد روان‌تر ودلنشین‌ترخواهد شدمثلا این شعرحافظ که می گوید :

خرقه‌پوشی‌من‌ازغایت دینداری‌نیست ... پرده‌ای بر سر صد عیب نهان میپوشم

که حتی یك اصطلاح در آن دیده نمیشود دلنشین‌تر است یا شعر دیگر اوکه

گفته است :

بیخود از شعشعهٔ پرتو ذاتم کردند　　باده از جام تجلی صفاتم دادند

بحث ذات وصفات از مباحث دقیق عرفان است و ذات و صفات و تجلی از مصطلحات پیچیدهٔ عرفاء است و بکار بردن همین دو اصطلاح شعر را از دسترس فهم اکثریت خارج کرده و آنرا منزوی ساخته است .

ثانیاً ـ تفنن ادبی و عبارت پردازی (مانند یك معنی را به چند عبارت آوردن) و آرایش عبارات در سبك ادبی مطلوب و پسندیده است ولی در سبك حقوقی ناپسند است مثلا دو کلمهٔ مترادف اگر در یك عبارت ادبی بکار رود شاید حسب مورد اشکالی بوجود نیاورد ولی در نوشتهٔ حقوقی چنین استعمالی قبیح است بهمین جهت گفته‌اند : «سخنان حقوقدان را باید با الماس سنجید» و روی همین اصل گفته‌اند : «کثرة المبنی تدل علی کثرة المعنی» .

در استعمال اصطلاحات حقوقی نه افراط خوب است نه تفریط یعنی نباید اصطلاح را از روی تکلف وظاهرسازی وخودنمائی بکار برد ولی اگر جائی با استعمال اصطلاحی مقصود بهتر و مطمئن‌تر و رساتر اداء میشود نباید از استعمال آن دوری کرد .

در حال حاضر بسیاری از نوشتجات حقوقی فارسی در طرف تفریط قرار دارند و نبودن کتابی که اصطلاحات حقوقی را در حد قابل ملاحظه‌ای جمع کرده باشد یکی از اسباب این وضع بوده است همت‌ها هم کم کم دچار ضعف و سستی شده است . اینگونه نوشتجات دوام قابل ملاحظه نخواهند داشت و دیر یازود جای خود را به آثار اصیل خواهند داد .

ساده نویسی و اصطلاح شناسی

هم باید ساده نوشت و هم باید باصطلاحات این فن آشنا بود ساده نویسی ما را از دانستن و بکار بردن اصطلاحات بی نیاز نمی کند و دانستن و استعمال اصطلاحات

مانع ساده نویسی نمیشود . مثلا مادهٔ ۱۱ قانون مدنی می گوید : «اموال بر دو قسم است منقول و غیرمنقول» از این عبارت ساده‌تر نمیشود وهر کسی در ابتداء امر تصور می کند اصطلاح «مال» آنقدر ساده است که حتی مقنن خود را بی‌نیاز از تعریف آن دانسته است ولی در اجراء مادهٔ ۲۴۰ آئین دادرسی مدنی در تأمین سرقفلی اولین اختلافی که پیدا شده و مدتها است که محاکم را بخود مشغول داشته این است که آیا سرقفلی مال است ؟

این‌جا تعریف مال وشناسائی اصطلاحات‌اهمیت خود راظاهر می کند . هم ساده باید نوشت هم اصطلاح بایددانست .

وقتی یك عام ، خاص میشودکه لااقل عام و خاص بداند !

عبارات و اشارات Adages

عبارات کوتاه و دلنشین که یك قاعدهٔ حقوقی را بیان کند و در قرون گذشته در محاورات اهل فن ظاهر ومتداول شده درهرسیستم حقوقی وجود دارد دانستن و بکار-بردن درست آنها جزئی از نیازمندیهای حقوقی است در قسمت آخر این کتاب سعی شدکه این عبارات و اشارات گاهی همراه با امثله‌ای که بروشن شدن آنهاکمك کند فراهم آورده‌شود . باید دانست که گاهی عبارات کوتاه و دلنشینی دیده‌میشودکه متضمن یك قاعدهٔ حقوقی نیستند ولی جلوه‌ای از زندگی قضائی تلقی میشوند مانند «از پیش قاضی دوکس راضی نروند» و « دستی که حاکم ببرد خون از آن نمی‌آید » این‌ها را Brocard و Dicton و Maxime مینامند و نباید آنها را با Adages بمعنی اول (که عبارات و اشارات نامیده‌ایم) بهم آمیخت .

این عبارات و اشارات باید باختصار و امانت و روانی و تطبیق آنها بر حقوق جدید تفسیر شوند. آشناکردن خواننده بمفاهیم این عبارات (اگر سابقه‌ای از حقوق اسلامی نداشته‌باشد) دشوار است واین دشواری از طریق تطبیق آنها بر مفاهیم جدید

حقوق کنونی که خودکار دشواری است تا اندازه‌ای بر طرف گردید و خود خواننده نیز باید درعمل ازطریق پیاده‌کردن آنها بر نمونه‌های خارجی درذهن‌خودانسی نسبت بآنها پدید آورد.

اسم و رسم

در زبان فارسی این دوکلمه با هم زیادبکار میرود معذلك در موردکتاب حاضر اسم‌کتاب با رسم و عادت میانه‌ای ندارد و بقول بعضی از صاحبنظران حق بودکه اسمی فارسی بر آن نهاده شود، نظری است‌درست‌که دراین چاپ برای رعایت آن مانعی در پیش بود و آن‌این است‌که استعمال کلمهٔ‌فرهنگ هم‌برای دائرةالمعارف‌ها (دانشنامه‌ها) و هم برای امثال‌کتاب حاضر ذکر عام و ارادهٔ خاص خواهد بود آنهم بدون مزیتی و فائدتی ، صرفا ازباب تسلیم بناتوانی در زبان بدون دلیل و برهان . بدون دلیل ازاین جهت‌که زبان و لغات مانند گیاهی است‌که هر چند از عوامل خارجی (مانند آب و مواد غذائی و هوا) استفاده می‌کند ولی درطبیعت خود استعداد رشد و حرکت دارد . عواملی‌که زبان را از داخل رشدمیدهد بسیار است‌که اهم‌آنها اشتقاق وترکیب است . از وظایف مردان ادب است‌که باب اشتقاق را بروی زبان فارسی بگشایند و تحرکی در آن بوجود آورند مثلا از افزایش (هاء) در آخر بسیاری از اعضاء آدمی لغات «سره ـ تنه ـ پایه ـ گوشه ـ چشمه ـ زبانه ـ لبه ـ دماغه ـ گردنه ـ دسته ـ شکمه ـ پشته ـ رویه» و امثال آنها را ساخته‌اند و حتی این‌کار را باکلمات عربی هم‌کرده‌اند (مانند جانبه در قرارداد چند جانبه) و در سالهای اخیر برخی از صاحبان ذوق از لغت قرض، قرضه را در ترجمهٔ‌کلمه Emprunt پدید آورده‌اندکه ترجمهٔ استادانه‌ای است وچنان این‌کلمه در زبان فارسی‌جا گرفته‌که گوئی هزارها سال رفیق راه فارسی زبانان بوده‌است . بعکس‌پاره‌ای هم ترکیبات «درون ذاتی ـ برون ذاتی ـ شرط دولت کاملةالوداد» را عرضه‌کرده‌اندکه انسان دراستعمال این کلمات ازخود وحشت‌می کند .

با تأسف بایدگفت نه تنها درگشودن باب اشتقاق و سایر ابواب سودمند بروی زبان فارسی کوتاهی میشود بلکه بعضی در لغاتی که از زبان بیگانه گرفته‌شده‌محافظه ـ کاری عجیب نشان میدهند تا آنجاکه بتکلف هم شده مخارج حروف نزد آنان باید مانند مخارج حروف صاحب اصلی لغت باشد درحالیکه لغتی که از یك زبان بزبان دیگر رفت تابع شرائط محیط جدید میشود الان بسیاری از لغات عربی در فارسی به صورت بسیط یا مرکب بکار می‌رودکه هیچ عربی معنی آنرا آنطورکه‌ما قصدمیکنیم درنمی‌یابد و در واقع این لغات، فارسی شده‌اند یا لااقل بتوسط فارسی زبانان، طبیعت عربی خود را ازدست داده‌اند .

درهرحال اسمی که براساس این بحث درخاطر بود ومناسب این کتاب مینمود «گویشنامهٔ حقوقی» بود درمقابل «دانشنامهٔ حقوقی» که معادل دائرةالمعارف حقوقی است چه درگویشنامه‌ها جانب تشریح لغات واصطلاحات (الفاظ مصطلح) مقدم است و لغت «گویشنامه» ازعهدهٔ رساندن این نکته برمی‌آید وبالعکس در دانشنامه‌ها هدف، گردآوری معارف و اطلاعات درخارج ازقلمرولغات واصطلاحات است وکلمهٔ دانشنامه دراین معنی رسا است . با این وصف چون این تصور بمرحلهٔ تصدیق نرسیده بود و استفاده ازنظر اهل ادب اولی مینمود این بار بین اسم ورسم تفرقه پدید آمد .

دکتر جعفر لنگرودی

نکاتی دربارهٔ مراجعه بکتاب

۱ ـ کلماتی‌که با (آ) شروع میشود (آ) در حکم (الف) قرارداده شده است یعنی بین (آگهی) و (التزام) درحساب تقدم وتأخر، حرف دوم کلمه را باید درنظرگرفت.

۲ ـ کلمات بسیط مقدم برمرکب است مانند کلمهٔ (خیار) نسبت به (خیارشرط).

۳ ـ بین دو اصطلاح مرکب ازکلمات ، آنکه بحالت اضافه است مقدم است مانند(اعتبار مستمر) که مقدم است بر(اعتبار نامه) .

۴ ـ حروفی‌که خوانده نشود کان لم یکن فرض شده است پس (خواهان) راباید درجای (خاهان) دید و (اصالةالصحه) را درجای (اصالهٔ صحه) یعنی تلفظ ملاك است نه رسم‌الخط .

۵ ـ درمقابلهٔ کلمات لاتین با فارسی مطابقت مفرد وجمع گاهی مقدورنیست یعنی ممکن است مفرد اصطلاح لاتین درفارسی اصطلاح مفرد نداشته باشد .

۶ ـ ملاك درضبط اصطلاحات مرکب جزو اول آن است و ممکن است نظر به ملاحظاتی جزء دوم آن هم درمحل خود درملاك دیگری ضبط شده باشد بنابراین اگرازطریق اول ، اصطلاحی در محل خود دیده نشود ممکن است از طریق دوم بآن اصطلاح دست یافت .

با این وصف ممارست وانس باکتاب که مخصوصاً لازمه مراجعهٔ باینگونه کتابها است هرنوع مشکل مراجعه را برطرف خواهد کرد .

الف

۱- آئین دادرسی

اسم مجموعه‌ای است از مقررات که به منظور رسیدگی بمرافعات یا شکایات (قضائی و اداری) یا درخواستهای قضائی (مانند درخواست در امور حسبی) و مانند آنها وضع و بکار میرود مانند آئین دادرسی مدنی (یا اصول محاکمات حقوقی) و آئین دادرسی کیفری و آئین دادرسی اداری و جز اینها.

۲ - آئین دادرسی تجاری

رشته‌ای است از حقوق خصوصی داخلی که مربوط برسیدگی بدعاوی ناشی از اعمال تجارتی است. در همین معنی اصطلاح آئین دادرسی بازرگانی هم بکار می‌رود.

۳ - آئین دادرسی کیفری

رشته‌ای است از حقوق عمومی داخلی برای کشف جرم ورسیدگی بآن و تطبیق مجازات مرتکب با قانون و برای تعیین تشکیلات دادگاههای کیفری و صلاحیت آنها و مقررات طرح دعوی کیفری و صدور حکم.

۴ - آئین دادرسی مدنی

رشته‌ای است از حقوق داخلی هرملت که از سازمانهای قضائی و قواعد راجع به دعاوی مدنی بحث می‌کند.

دراینکه این رشته جزء حقوق عمومی یا حقوق خصوصی است اختلاف نظر وجود دارد. بنظر ما در صورت استقرار شك، آنچه‌که نیاز به اثبات و استدلال دارد این است‌که این رشته مربوط بحقوق عمومی است. و الا ارتباط آن بحقوق خصوصی نیاز باستدلال ندارد علیهذا تا دلیل قاطع بر ارتباط آن بحقوق عمومی اقامه نشود جزء حقوق خصوصی بشمار می‌آید.

۵ - آئین‌نامه

(حقوق عمومی) الف - مقرراتی که مقامات صلاحیتدار مانند وزیر یا شهردار و غیره وضع و در معرض اجراء میگذارند خواه هدف آن تسهیل اجراء و تشریح قانونی از قوانین موضوعه باشد خواه در

مواردی باشد که اساساً قانونی وضع نشده است در همین مورد ، لفظ نظامنامه هم استعمال شده است . گاه خود مجلس وضع نظامنامه می کند .

در حقوق اسلام اینگونه مقررات را حکم می گفتند و آنرا درمقابل « شرع » بکار می بردند . وضع اینگونه مقررات را (که بنا بر تدوین آن نداشتند) حکومت می نامیدند .

ب - آئین‌نامه (یا Règlement) یا نظامنامه عبارت است از مقررات کلی که توسط مراجع اجرائی قانون بمنظور اجراء وظائف اجرائی و تحقق بخشیدن بآنها وضع شده باشد وشامل آئین‌نامه‌های مصوب پارلمان نمی باشد (آئین نامهٔ مصوب پارلمان داخل در مفهوم قانون به معنی‌اعم که شامل کلیهٔ مصوبات کلی پارلمان است می‌شود .)

آئین نامه باین معنی مفهوم عامی دارد که جزقانون (یعنی‌مصوبات کلی پارلمان) و بخشنامه همه چیز را شامل است و مفهوم تصویب نامه از تحت آن خارج نیست و معنی درست آئین‌نامه همین است.

۶ - آئین نامهٔ اجرائی

(حقوق عمومی) آئین نامه‌ای که برای اجراء یك قانون مقرر میشود . ممکن است آئین نامهٔ اجرائی را خود مجلس و یا دولت و یا مقامات اداری کشور در حدود صلاحیتی که دارند تهیه و بمعرض اجراء بگذارند .

۷ - آئین نامهٔ مستقل

(حقوق عمومی) آئین نامه‌ای که مقام رسمی صلاحیتدار در حدود اختیار خود (و بدون اینکه بمنظور اجراء قانون معینی از قوانین موضوعه باشد) وضع کند .

۸ - آبونمان Abonnement

عنوان عقودی است که درآنها تعهد بطور متناوب یا مجدد انجام شود و عوض آن مقطوعاً معین ویکجا یا باقساط پرداخت شود مانند آبونمان راه‌آهن وبرق یا روزنامه و تآتر یاگاز و تلفن و مانند آنها . عوض را « وجه اشتراك » گویند . ترجمهٔ آن باشتراك بی مناسبت است و تقلید از اعراب هم بیوجه است (بند چهارم مادهٔ ۷۳۹ قانون آئین دادرسی مدنی) .

۹ - آبهای ساحلی

(بین‌الملل عمومی) قسمتی از دریا که بفاصلهٔ شش میل بحری از سواحل ایران از حد پست‌ترین جزر و موازی با آن در طول سواحل ممتد می‌باشد آب‌ساحلی ایران محسوب و در این منطقه قسمتهای واقعه در زیر کف دریا و سطح و بالای آن متعلق به مملکت ایران می‌باشد (مادهٔ یك قانون تعیین حدود آبهای ساحلی و منطقهٔ نظارت دولت در دریاها مصوب ۲۴-۴-۱۳۱۳) .

میزان آبهای ساحلی دول در همین‌حدود است و آبهای ساحلی قسمتی ازکشور صاحب آبهای ساحلی محسوب است و مقررات آن کشور درآن مجری است .

۱۰ - اباحه

(مدنی - فقه) اباحهٔ چیزی بمعنی اجازهٔ تملك یا ارتکاب فعل یا مصرف و اخذ چیزی است (مادهٔ ۹۲ ق - م) . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۱ - اباحهٔ تملك

(مدنی - فقه) یعنی اجازهٔ تملك . این اجازه را گاهی مقنن مستقیماً میدهد مانند اجازهٔ تملك مباحات درمادهٔ ۱۴۷ ق - م وگاهی ناشی از قصد انشاء مالك است مانند نثار مال درعروسی که صاحب جشن از طریق نثار ، اباحهٔ تملك مال بحضار می کند . اذن درنهادن سرتیر برسردیوار هم مصداق اباحهٔ تملك منافع است (مادهٔ ۱۲۰ ق - م) همهٔ اقسام اباحهٔ تملك ، جائز یا لازم نیستند بلکه بحسب طبیعت هر قسم ممکن است جائز یا لازم باشد غالباً جائز میباشند .

۱۲ - اباحهٔ منافع به عوض

(فقه - مدنی) هرگاه منافع چیزی (بطور عام که شامل کار اجیر هم باشد) در مقابل عوض (معین یا غیر معین) مبادله شود و این مبادله جائز (نه لازم) باشد آنرا اباحهٔ منافع بعوض گویند پس اگر کسی به باربر بگوید این چمدان را بفلان مقصد برسان و او هم برساند و مزدی بگیرد این را اباحهٔ منافع بعوض گویند . انتقاد - مورد بالا نوعی ازاجاره است و چون فقهاء و مقنن مدنی خواسته‌اند عقد اجاره را در همهٔ اصناف آن، لازم بدانند محتاج شده‌اند که مورد بالا را ازاجاره خارج کرده برخی آنرا اباحهٔ منافع بعوض دانسته‌اند و برخی آنرا « امر معاملی موجب ضمان » نامیده‌اند ومقنن مدنی هم در مادهٔ ۳۳۶ ق - م ازاین فکر پیروی کرده است . در حالیکه فکر لازم بودن (یا جائز بودن) همهٔ اصناف یك عقد (که عموماً حقوقدانان غرب وشرق ازآن پیروی می کنند) بنظرما فکر قشری است مثلا به تبعیت از همین فکر سطحی عده‌ای تمام اقسام عقد قرض (اعم ازمؤجل و غیر مؤجل) را عقد لازم دانسته‌اند و عده‌ای دیگر تمام آنرا عقد جائز دانسته‌اند و عده‌ای آنرا از طرف وام دهنده لازم و از طرف وام گیرنده جائز شمرده‌اند و بدنبال این طرز فکر مادهٔ ۶۵۱ قانون مدنی به بی‌اساس‌ترین وجه مدون شد در حالیکه عقد قرض مؤجل همیشه‌ازطرفین لازم است و عقد قرض غیر مؤجل ازطرف قارض ، لازم و از طرف مقترض جائز است .

۱۳ - ابداع

(فقه) درلغت بمعنی اختراع و ایجاد چیز تازه است . در شریعت بمعنی چیز تازه (فکر تازه) بعنوان دیانت در دین وارد کردن است .

۱۴ - ابداع احتمال

(فقه) فرض جدید و تازه‌ای در مورد یك مسألهٔ فقهی اظهار نمودن است . ابداع احتمال ، ذهن را ازحالت بساطت خارج میسازد (مقدمهٔ عمومی علم حقوق - شمارهٔ ۲۰۰ ببعد)

۱۵ - ابراء

(مدنی) چشم پوشی اختیاری بستانکار از طلب خود .
ابراء ازایقاعات است و لازم است (مادهٔ ۲۸۹ قانون مدنی) .
(فقه) اسقاط ذمهٔ غیر(خواه ذمهٔ مالی باشد یا غیرمالی مانند حق قصاص) .

۱۶ - ابلاغ

(دادرسی مدنی) رساندن یك سند رسمی (خواه از اوراق دعوی باشد خواه از

اوراق اجراء احکام یا اجراء اسناد لازم‌الاجراء و غیره) باطلاع شخص یا اشخاص معین با رعایت تشریفات قانونی مخصوص.

۱۷ - ابلاغ عادی

مرادف ابلاغ قانونی است (رك. ابلاغ قانونی)

۱۸ - ابلاغ قانونی

هرگونه ابلاغی که مطابق مقررات قانون بوده ولی بصورت ابلاغ واقعی نباشد اصطلاحاً ابلاغ قانونی یا ابلاغ عادی نامیده میشود (مادهٔ ۱۷۵ آئین دادرسی مدنی)

۱۹ - ابلاغ واقعی

ابلاغ به شخص‌محکوم علیه (یا بطور کلی ابلاغ بشخصی که غرض از ابلاغ، اطلاع دادن به او است) یا وکیل او(مادهٔ ۱۷۵ آئین دادرسی مدنی)

۲۰ - ابلاغ وزارتی

(حقوق اداری) هدایت‌ادارات ومأموران وزارتخانه و مراقبت کارهای آنان در اختیار وزیر است و بلکه تکلیف او است اگر این اختیار یا تکلیف مربوط بمورد خاص باشد دستوروزیر را ابلاغ وزارتی و دستور وزارتی و حکم وزارتی نامند و اگربطور کلی باشد یعنی ناظر بخصوص مورد نباشد آنرا بخشنامهٔ وزارتی نامند.

۲۱- (سابقهٔ) ابلاغ

(آئین دادرسی مدنی) هرگاه در یك دعوی اوراق دعوی نسبت بیکی‌ازطرفین آن در محلی مطابق مقررات ابلاغ شده باشد و در جریان دادرسی به ابلاغ دیگری حاجت افتد و تغییر محل اقامت (یا محلی که برای ابلاغ برگهاانتخاب شده‌است) عنوان شوداابلاغ سابق را سابقهٔ ابلاغ نامند. سابقهٔ ابلاغ‌درمرحلهٔ بدوی برای مرحلهٔ پژوهشی هم کافی است.

۲۲ - (موارد) ابلاغ

(دادرسی‌مدنی) مواردی‌است که دادستانها باید در دادرسی‌های مدنی و بازرگانی درداد گاههای شهرستان واستان مداخله کنند وآنها عبارتند از : دعاوی راجع باموال و منافع وحقوق عمومی ـ دعاوی راجع بدولت ـ دعاوی راجع بوجوه‌بریه و امور خیریه که جنبهٔ عمومی داشته باشند مانند وصایای‌عمومی‌واوقاف‌عمومی وامثال‌آنها ـ دعاوی راجع‌به محجورین و غائب مفقودالاثر (مادهٔ ۱۳۹ دادرسی مدنی)

۲۳ - ابلاغنامه

برگ رسمی متضمن اخطار امری ازامور مربوط بمرافعات درداد گاهها و یا امور حسبی که از طرف دادگاه بعمل می‌آید (مادهٔ ۹۷ آئین دادرسی مدنی)

۲۴ - ابن‌الملاعنه

فرزندی‌که نسب او بموجب لعان نفی‌شده است.

رك. لعان

۲۵ - ابوابجمعی

در معانی ذیل بکار رفته است :

الف ـ میزان دریافتی مأمور وصول در مدت معین از قبیل هفته یا ماه یا غیره.

ب ـ میزان پرداختی مأمورپرداخت در مدت معین نسبت بمأمورانی که هم

دریافت و هم پرداخت می‌کنند . میزان ابوابجمعی را مرجع صلاحیتدار بحسب دریافت‌یا پرداخت معین می‌کند. (تبصرهٔ دوم مادهٔ سوم ازمواد تصویب نامهٔ مورخ ۲۵-۳ ـ ۳۹ که درتکمیل تصویب نامهٔ ۲۷۴۰۴مورخ۱۲-۱-۳۸ مقرر گردیده است .

ج ـ درمورد صاحب‌جمعان جنسی میزان ارزش اوراق و جنس تحویلی بآنها است چنانکه گویند ابوابجمعی انباردار فلان این مقداراست (تبصرهٔ مادهٔ هشت‌تصویب نامهٔ مذکور) وبهمین معنی در مادهٔ۴۰۱ قانون دادرسی و کیفر ارتش بکار رفته است .

اتحاد

درلغت بمعنی یگانگی‌است ودراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۲۶-اتحاد دول Fédération d'Etats

(بین‌الملل عمومی) نوعی از اتحاددول که بجهت تقویت‌جنبهٔ تمرکزقوی‌بصورت دولت واحدمتمایز از دول عضودرمی‌آید زیرا از نظر بین المللی کشور واحدی محسوب است و بعکس اتفاق دول (رك. دول) دارای عناصر و ارکان حکومت و دولت واحد تمام عیار (از قبیل حکومت Gouvernement و پارلمان‌و دادگاه فدرال) می‌باشد و سیاست‌خارجی‌منحصر تحت اختیار او است یعنی اعضاء اتحاد دارای دیپلماسی واحد می‌باشند مانند حکومت سوئیس و کشور امریکای متحد شمالی و غیره . اعضاء چنین اتحادی را دول متحده نامندچنانکه می گویند دول متحدهٔ امریکای شمالی (رك . ترکیب دول)

۲۷- اتحاد طریق دومسأله

(فقه) بمعنی وحدت ملاك (رك . وحدت ملاك) و تنقیح مناط استعمال میشود . مقصود از دو مسأله در اصطلاح بالا این است که در یك مسأله حکم قانونی وجود دارد و در مسألهٔ دیگر قانون ساکت یا مجمل یا متعارض است و هر دو مسألهٔ مذکور از یك وادی وازیك جهت‌میباشند در اینصورت همان قانون را تعمیم بمورد سکوت مزبور میدهند مانند حکم قطعی دادگاه وحکم غیر قطعی که قرار اجرای موقت آن صادر شده باشد این دو مسأله بموجب مادهٔ۵۹۹ قانون‌اصول محاکمات قدیم طریق واحد دارند (مقدمهٔ عمومی علم حقوق ـ صفحهٔ ۱۱۵ ببعد) .

۲۸ - اتحادگمرکی

nuion douanière

(بین الملل عمومی) نوعی از اتحاد دول است که دول‌عضو بارفع خطوط وسرحدات گمرکی فیمابین ازلحاظ‌تجارت خارجی سیاست واحدی را پیش گرفته و در حکم یك دولت میشوند و مرزگمرکی آنها با دول خارج اتحاد ، مرز واحد است و حقوق گمرکی‌که توسط این اتحادیه از کشورهای دیگر گرفته میشود بر وفق قرارداد مزبور بین اعضاء اتحادیه تقسیم میشود .

۲۹ - اتحادیه

انجمن صنفی‌که حافظ منافع یك صنف است (و صنف عبارت است از گروهی‌که دارای یك حرفه یا چند حرفهٔ شبیه بهم باشند) .

رك . انجمن ـ سندیکا Syndicat .

۳۰ ـ اتفاق دول

Confédération d'Etats

(بین الملل عمومی) نوعی از اتحاد دول است که امروزه از بین رفته است و دول اعضاء این اتحاد ، حاکمیت Souveraineté خود را از دست نمیدهند . وحدت دول عضو ، قائم بیك قدرت مرکزی است که آنرا Diète یا Congrès نامند و قدرت این دستگاه مرکزی ناشی از دول عضو بوده و به نمایندگی از آنان اعمال میشود و اعضاء این دستگاه مرکزی از طرف دول عضو انتخاب میشوند . سوئیس و آلمان و امریکای متحد شمالی که امروزه بصورت دول متحده Etats féderaux اداره می‌شوند قبلا بصورت اتفاق دول (دول مجتمعه) اداره میشدند (رك . ترکیب دول) .

۳۱ ـ اتلاف

(مدنی ـ فقه) از بین بردن مال دیگری کلاً یا بعضاً بطوریکه فعل منشاء اتلاف، بوسیلهٔ خود فاعل ، بهدف هدایت شده باشد (مانند تحریك سگ درنده بدریدن لباس عابرین) یا فعل مزبور مستقیماً (بوسیله آلت یا بدون آلت) بهدف وارد شده باشد مانند شکستن پنجرهٔ دیگری با سنگ یا با دست . عمد و عدم عمد و قصد و عدم قصد نسبت بمسئولیت مدنی تلف کننده فرقی ایجاد نمیکند (مادهٔ ۳۲۸ ق ـ م) زائل کردن صفت کمالی از مال، نمونه‌ای است از اتلاف بمعنی اعم ولی اتلاف بمعنی اخص شامل آن نیست وآنرا نقص می گویند (مادهٔ ۳۸۹ قانون مدنی)

(حقوق جزا) اتلاف درحقوق جزامختص اشیاء منقول است (مادهٔ ۲۵۷ ـ ۲۴۱ قانون کیفر عمومی) .

۳۲ ـ اثاث البیت

اشیاء منقولی که مخصوص استعمال منزل است و یا جزء تجملات خانه می باشد .

۳۳ ـ آثار تاریخی

اشیاء و ابنیه‌ای که بعلت گذشتن زمان طولانی بر آنها یك قوم بآنها علاقهٔ تاریخی پیدا کرده باشند (مادهٔ ۲۶ قانون مدنی)

۳۴ ـ آثار ملی

کلیهٔ آثار صنعتی و ابنیه واماکن که تا اختتام دورهٔ زندیه درمملکت ایران احداث شده جزء آثارملی ایران است (مادهٔ اول قانون راجع بحفظ آثار ملی مصوب ۱۲ـ۸ـ۱۳۰۹)

۳۵ ـ اثبات

(فقه) مرحلهٔ علم بچیزی را مرحلهٔ اثبات آن چیز نامند وچون درعلم خطاهم واقع میشود بنابراین ممکن است مرحلهٔ اثبات مطابق مرحلهٔ ثبوت (واقع) نباشد. (در مقابل ثبوت استعمال میشود ـ رك . ثبوت) بجای اثبات ، عبارت « به ثبوت رساندن » را بکار میبرند واین از اغلاط است .

(آئین دادرسی) اقامهٔ دلیل بر مورد ادعاء برای ترتب آثار قانونی آن بر آن .

۳۶ ـ اثبات باز

Preuve Libre

(دادرسی) شیوه‌ای است از اثبات دعوی که در آن شیوه قاضی میتواند بهر وسیله که بخواهد حقیقت مورد ترافع را کشف وسپس حکم صادر کند حتی بعلم شخصی میتواند

متوسل شود مثال معروف آن، داستان حکم به تنصیف طفل مورد ادعاء دوزن بود تا مادر حقیقی معلوم شود. رك. اثبات بسته ـ اثبات میانه

۳۷ ـ اثبات بسته

Preuve Légale

(دادرسی) شیوه‌ای است از اثبات دعوی که در آن شیوه وسائل اثبات کما و کیفاً بموجب قانون معین گردیده و قاضی نباید از آن حدود تجاوز کند مانند اثبات لواط بشهادت چهار شاهد. اگر قاضی بشهادت آنها ترتیب اثر ندهد فاسق و منعزل است و تعبداً باید بآن ترتیب اثر دهد. رك. اثبات باز ـ اثبات میانه

۳۸ ـ اثبات میانه Preuve mixte

(دادرسی) شیوه‌ای است از اثبات دعوی که در آن، وسائل اثبات کما و کیفا بموجب قانون معین است ولی قاضی در ارزیابی وسائل اثباتی موجود در قوانین موضوعه در خصوص هر مورد معین اختیاراتی دارد مثلا عدد شهود محصور نیست و اگر بشهادت شهود اطمینان پیدا نکند آنرا رد می کند و همچنین است اعتبار امارات قضائی (مادهٔ ۴۲۴ دادرسی مدنی و مادهٔ ۱۳۲۱ قانون مدنی)

۳۹ ـ اثر

(فقه) درمعانی ذیل بکاررفته است:

الف ـ خبری که از غیرمعصوم (صحابی یا تابعی و مانندآنها) نقل شود.

ب ـ مرادف حدیث غالباً استعمال میشود.

۴۰ ـ اثر موقوف

(فقه) خبری است که صحابی آنرا بدون اینکه به پیغمبر (ص) نسبت دهد نقل می کند.

۴۱ ـ اثم

(فقه) عملی که قانون آنرا بقید مجازات منع کرده باشد (لاتعاونوا علی‌الاثم) در اصطلاحات فعلی آنرا جرم گویند.

۴۲ ـ اجاره

(مدنی ـ فقه) عقدی است که بموجب آن یك طرف منفعت عین یا نیروی کار خودرا درازاء اخذاجرت معامله میکند. مورد اجاره ممکن‌است اشیاء یاحیوان یا نیروی انسان باشد (مادهٔ ۴۶۶-۴۶۷ ق-م)

۴۳ ـ اجارهٔ اشیاء و حیوان

(فقه ـ مدنی) عقداجاره‌ای است که مورد اجاره عین مال و یا حیوان باشد (مادهٔ ۴۶۶-۴۶۸-۵۰۷ ق ـ م).

۴۴ ـ اجارهٔ انسان

(مدنی ـ فقه) در مقابل اجارهٔ اشیاء و حیوانات بکار می‌رود. در همان مورد که اجارهٔ خدمات بکار رفته استعمال شده است (رك. اجارهٔ خدمات).

۴۵ ـ اجاره بها

بمعنی مال الاجاره است. یعنی اجرت و عوض منافع مالی که بموجب عقد اجاره معین میشود.

۴۶ ـ اجارهٔ خدمات

(مدنی ـ فقه) عقد اجاره‌ای است که شخصی نیروی کارخود را در مقابل اخذ مزد معامله میکند صاحب نیروی مزبور را اجیر- خدمتکار- کارگر می‌نامند وطرف اورا مستأجر-کارفرما - صاحب‌کار گویند (مادهٔ ۵۱۴ ق ـ م).

۴۷ - اجاره خط

اصطلاح عامیانهٔ سند اجاره. نوشته‌ای که حاکی از عقد اجاره باشد.

۴۸ - اجارهٔ معاطاتی

(فقه) اجاره‌ای است که ایجاب و قبول (یا فقط ایجاب یا قبول) آن غیرلفظی باشد.

گفته‌اند دراجارهٔ خدمات اجارهٔ معاطاتی غیر قابل تصور است. بهمین جهت اگر کسی بدیگری دستور انجام کاری را بدهد و آن شخص بدون گفتن چیزی که حاکی از قبول دستور مزبور باشد اقدام بانجام آن کار کند این عمل حقوقی را (که عرفاً اجارهٔ خدمات است) اجاره نمیدانند بلکه بعضی آنرا «اباحهٔ منفعت بعوض» دانسته‌اند و بعضی آنرا «امر معاملی موجب ضمان» دانسته‌اند و عجیب این است که قانون مدنی نیز تحت عنوان استیفاء، از نظر اخیر پیروی کرده است (مادهٔ ۳۳۶ ق - م) و آنرا از اسباب ضمان قهری دانسته است (مادهٔ ۳۰۷ ق - م) در حالیکه مطابق مادهٔ ۱۸۳ قانون مدنی این عمل عقد است.

۴۹ - اجاره نامچه

سند اجاره راگویند. بیشتر دراصطلاحات عامیانه بکار میرود.

۵۰ - اجاره نامه

سند حاکی از وقوع عقد اجاره.

۵۱ - اجارهٔ نود و نه ساله

(مدنی) اجاره‌های طویل المدة را با این رقم مشخص می کنند درنکاح منقطع هم مدت نود ونه ساله معین میشود (مادهٔ هشت آئین نامهٔ اصلاحات ارضی مصوب ۳-۵-۴۳)

۵۲ - اجازه

(فقه - مدنی) اظهار رضایت شخصی که قانون رضای او را شرط تأثیر عقد یا ایقاعی دانسته است که از دیگری (خواه مالك نباشد خواه مالك، اما محجور باشد مانند سفیه) صادر شده است مشروط براینکه رضایت مزبور بعد ازصدور عقد یا ایقاع مذکور صادر شود، اگر پیش ازآن صادر شودآنرا اصطلاحاً اذن‌نامند گاهی بطور عام و با تسامح اجازه را اعم از اذن و اجازه بمعنی بالا بکار می‌برند و این استعمال از اغلاط است. رك. اذن

(فقه) در اصطلاحات علم درایه (که از مقدمات علم فقه است) عبارت است از اذن استاد حدیث بدیگری درنقل‌روایات تحت شرائط خاص. و لازم نیست که مجیز برتر ازمجاز باشد. اجازه ممکن است شفاهی یاکتبی باشد و حتی به غیر ممیز هم اجازه داده میشود. ممکن است مورداجازه نقل روایات کتاب معین بوده یا بعکس نقل‌همهٔ مسموعات مجیز باشد و نیز ممکن است مجاز شخص معین و یا اشخاص غیرمعین (مانند جمیع مسلمین) باشند. بعضی عقیده دارند اجازهٔ بمعدوم هم درست است ولی اجازهٔ بصغیر حتی در زمان ولادت درست است و اشکالی و اختلافی در این مورد نیست. این وضع نوعی از اعتبار دادن به قرطاس بود که متأسفانه امروز هم بوضعی شدیدترمعمول است و مدرك علم ودانش‌قرطاس است که تا حد فراوانی از عمق علم کاسته و به عرض آن افزوده است.

۵۳ - اجازهٔ کاشف

(مدنی-فقه) در هرمورد که عقد موقوفی (یعنی عقد غیرنافذ) واقع شده باشد نفوذ آن حاجت باجازه دارد و اگراثراجازه نقل خصوص ملك (از حین عقد موقوف) باشد نه منافع و یا اثر اجازه حکایت از نقل‌ملك ومنافع ازحین وقوع عقدموقوف کند آن اجازه را کاشف گویند و اگر اثراجازه نقل ملك ومنافع ازحین‌اجازه باشد آنرا اجازهٔ ناقل نامیده‌اند. رك. کشف

۵۴ - اجازهٔ ناقل

رك. اجازهٔ کاشف.

۵۵ - اجبار

رك. اکراه

۵۶ - اجبار مادی

(جزا) اجباری که با وسائل‌مادی صورت گیرد. درمقابل اجباری که ازراه کیفیات روحی صورت می گیرد (مانند اغواء و اقناع‌توأم‌با تهدید) دومی رااجبارمعنوی نامند. اولی را در اصطلاح دیگر (قوهٔ قاهره) نیزنامیده‌اند.

۵۷ - اجبار معنوی

(جزا) اجبار مجرم از طریق کیفیات روانی‌مانند اغواء واقناع توأم‌با تهدید. رك.اجبار مادی.

۵۸ - اجتماع امر و نهی

(فقه) هرگاه یك موضوع معین و مشخص موجود در خارج اتفاقاً‌هم در قلمرو امر قانون قرار گیردوهم درقلمرونهی قانون، این وضع را در اصطلاح فقهی (اجتماع امر و نهی) گویند. در چنین موردی عمل به نهی باید کرد.

اجتناب‌السیئات‌اولی‌من‌اکتساب‌الحسنات

خیام گوید:

فریاد که عمر رفت بر بیهوده
هم لقمه حرام و هم نفس آلوده
فرمودهٔ ناکرده سیه رویم کرد
ایوای ز کرده های نا فرموده

این اندیشه ساده و بدیهی است هر چند که گروهی در گذشته بیهوده عمر در آن مصرف کرده و دفترها نوشته‌اند.

۵۹ - اجتهاد

(فقه) استخراج مسائل قضائی وشرعی از مآخذ و منابع آن مانندنص قانون (یعنی قرآن و حدیث) و اجماع و عقل. «الاجتهاد ردالفروع الی‌الاصول» مقصود ازفروع همان مسائل قضائی وشرعی‌است ومقصودازاصول‌منابع ومآخذقانون است. پس‌اجتهاد بمعنی صاحب نظر شدن درفقه اسلامی است.

شخصی که دارای قدرت اجتهاد باشد به اسامی مجتهد، مفتی، مستنبط، حاکم نامیده می‌شود.

۶۰ - اجتهاد در مقابل نص

اصطلاحی‌است‌که بین حقوقدانان قدیم و جدید ما متداول است و بر اظهار نظر کسی‌اطلاق می‌شود‌که با وجود نص‌قانون میکوشد مفاد قانون معینی را از راه استدلال واعمال نظر اثبات کند یاخلاف آنرا اثبات نماید. البته این کاری است بیهوده زیرا با وجود نص قانون تکلیف روشن است و صرف وقت برای استدلال کارلغوی است.

۶۱- (اجازهٔ) اجتهاد

تصدیق به وصول آموزندهٔ علم فقه است

بدرجهٔ اجتهاد (ولو در قسمتی از مسائل فقه) که ممکن است شفاهی یا کتبی (بخط ومهراجازه دهنده) باشد قدرمتیقن اجازهٔ اجتهاد این است کـه دارندهٔ اجازه به ادنی درجهٔ اجتهاد رسیده است و دارای قدرتی است که میتواند در جمیع مسائل فقه که محتاج باظهار نظر باشد اعمال نظر نماید.

۶۲ - اجداد

(فقه - مدنی) هریك از ابوین پدرمتوفی و ابوین مادر متوفی تا هرجاکه بالارود عنوان جد را دارد وجمع آن اجداد است و شامل ذکورواناث می‌شود (مادهٔ ۸۶۲ قانون مدنی)

۶۳ - اجداد مرتبهٔ اول

(فقه - مدنی) پدر پدر ومادر پدر، و پدر مادر و مادر مادر راکه چهار نفرند اجداد مرتبهٔ اول نامندکه هرگاه یکنفر ازآنها موجود باشداجدادمرتبهٔ ثانی‌ارث نمی‌برند. اجداد مرتبهٔ ثانی هشت نفرند زیرا برای هر يك از اجداد مرتبهٔ اول يك پدر ویك مادر می‌باشد واجداد مرتبهٔ ثالث شانزده نفرند و بر همین قیاس در هرمرتبهٔ بعد دو برابر میشود.

۶۴ - اجداد مرتبهٔ ثانی

رك. اجداد مرتبهٔ اول

۶۵ - اجراء

دراصطلاح بکاربردن قانون یا بکاربستن احکام‌دادگاهها یا مراجع رسیدگی‌اداری یا اسناد رسمی راگویند.
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۶۶ - اجراء احکام

گاهی بـه معنی اجراء حکم دادگاه (دادگاههای عمومی و یا اختصاصی) و گاهی بمعنی‌اجرای رأی دادگاه (اعم‌از حکم وقرار) بکار می‌رودمادهٔ ۵۹۹ ببعد اصول محاکمات قدیم.
درمقابل اجراء اسناد رسمی وسایراقسام اجراء (مانند اجرای مالیاتی) استعمال شده است.

۶۷ - اجراء اسناد رسمی

اجراء اسناد تنظیم شده بـوسیلهٔ ادارات ثبت و دفاتر اسناد رسمی وسایرمأموران دولت درحدود صلاحیت وبروفق‌مقررات (مادهٔ ۹۲-۹۳ قانون ثبت).

۶۸ - اجراء مالیاتی

هرگاه مؤدی مالیات از دادن مالیات قطعی‌خودداری کند ادارهٔ دارائی میتواند طبق آئین نامهٔ مبنی بر اساس مقررات اجرائی ثبت‌اقدام‌باخذ مالیات‌کند (مادهٔ ۲۸ قانون مالیات بـر درآمد مصوب ۱۶-۱-۳۵)

۶۹ - اجراء موقت

(آئین دادرسی مدنی) به اجراء حکمی گفته میشود کـه بمرحلهٔ قطعیت نرسیده ولی بطوراستثناء ودرحدود موارد مصرح درقانون موقتاً اجراء می‌شود (مادهٔ ۱۹۱ آئین دادرسی مدنی و مادهٔ ۴۱۷ قانون تجارت و مادهٔ ۵۹۹ اصول محاکمات قدیم).

۷۰ - (برگ) اجراء

ورقهٔ اجرائیه را گویند (رك. اجرائیه)

۷۱ - (ضمانت) اجراء

الف - قدرتی که برای بکاربستن قانون‌یا حکم‌دادگاه ازآن استفاده می‌شود بهمین

معنی است اجراء در قوهٔ مجریه که یکی از قوای سه گانهٔ مملکت است (رك . قوهٔ مجریه) .

ب ـ عکس‌العمل قانونی تخلف از یك دستور قانونی مثلا قانون مقرر داشته که عاقد باید کبیرورشید باشد ضامن اجرائی شرط کبر بطلان معامله است و ضامن اجرائی شرط رشدعدم‌نفوذ معامله‌می‌باشد یعنی معاملهٔ با صغیر باطل است و معاملهٔ با غیررشید غیرنافذ. عدم نفوذ و بطلان دو قسم از اقسام مختلف ضمانت اجراء بمعنی دوم می‌باشند .

۷۲ ـ اجرائیه

ورقه‌ای است رسمی که تحت تشریفات خاص قانونی در مراجع قضائی یا اداری خاص تهیه و متضمن دستور اجراء یك دادگاه یامفادسند لازم‌الاجراء یا دستور قانونی‌معینی است مانند اجرائیهٔ احکام و قرارهای دادگاهها و اجرائیهٔ اسناد رسمی لازم‌الاجراء و اجرائیهٔ مالیات یا عوارض شهرداری و غیره .

در اصطلاح دیگر آنرا برگ اجرائی و ورقهٔ اجرائیه می‌نامند .

۷۳ ـ اجرائیهٔ ثبتی

اجرائیه‌ای که ادارات ثبت اسناد و دفترخانه‌ها مطابق‌مقررات ثبت صادرمی کنند (مادهٔ ۹۲ـ۹۳ قانون ثبت ۱۳۱۰) .

در مقابل اجرائیهٔ دادگاه بکار می‌رود .

۷۴ ـ اجرائیهٔ دادگاه

اجرائیه‌ای که محاکم عمومی یااختصاصی پس از رسیدگی و صدور حکم قطعی لازم‌الاجراء یاحکمی که موقتاً قابل‌اجراء است صادر می کنند (ماده ۵۹۹ اصول محاکمات قدیم وماده‌ٔ ۴۱۷ قانون تجارت و غیره) .

۷۵ ـ اجرائیهٔ سند ذمه‌ای

اجرائیه‌ای است ثبتی (رك . اجرائیهٔ ثبتی) که بر اساس آئین نامهٔ اجـراء اسناد رسمی لازم‌الاجراء صادر می‌شود و از آثار عمدهٔ آن قابلیت توقیف مدیون سند در صـورت استنکاف از اداء دیـن است .

رك . سند ذمه‌ای

۷۶ ـ اجرائیهٔ سند رهنی

مرادف اجرائیهٔ سند شرطی است (رك . اجرائیهٔ سند شرطی)

۷۷ ـ اجرائیهٔ سند شرطی

درمقابل اجرائیهٔ سند ذمی (سند ذمه‌ای) بکارمی‌رود. اجرائیهٔ سند شرطی براساس مادهٔ ۳۴ قانون ثبت صادرمی‌شود ودارای مختصاتی است از آن جمله که مدیون سند توقیف نمی‌شود بعکس سند ذمه‌ای .

رك . سند ذمه‌ای

۷۸ ـ اجرت

(مدنی ـ فقه) الف ـ در عقد اجارهٔ خدمات (مادهٔ ۵۱۴ ـ ق ـ م) عوض اقتصادی خدمت را اجرت نامند .

رك . رزق

ب ـ مال‌الاجاره (در اجارهٔ اشیاء ـ مادهٔ ۴۶۸ ق ـ م) را هم اجرت گویند در اینصورت‌این کلمه بالغت دیگرمرکب‌است مانند«اجرةالمسمی» و «اجرةالمثل» .

۷۹ ـ اجرت‌المثل

(مدنی ـ فقه) الف ـ اگر کسی از مال دیگری منتفع شود وعین مال باقی باشد

و برای مدتی که منتفع شده بین طرفین مال‌الاجاره‌ای معین نشده باشد آنچه که بابت اجرت منافع استیفاء شده باید بصاحب مال مزبور بدهد اجرت‌المثل نامیده میشود خواه استیفاء مزبور با اذن مالك باشد خواه بدون اذن او . درصورت اخیر، اجرت‌المثل جنبهٔ خسارت را هم دارد (رك . تجاوز) .

ب ـ گاهی بمعنی عوض‌المثل است (رك. عوض‌المثل) .

۸۰ - اجرت‌المسمی

(مدنی ـ فقه) اجرت مذکوردرعقداجاره را اجرت‌المسمی گویند .

۸۱ - اجزاء

(حقوق اداری) اصطلاح قدیمی حقوق اداری‌است به معنی اعضاء وکارمندان يك ادارهٔ دولتی‌یابلدی است (مادهٔ ۳۳ قانون محاسبات عمومی‌مصوب ۱۰-۱۲-۱۳۱۲)

۸۲ - اجلاس

بمعنی جلسه در زبان فارسی استعمال می‌شودمثلابجای جلسهٔ محرمانه‌می گویند اجلاس‌محرمانه (اصل ۳۴ قانون‌اساسی). این اصطلاح بیشتر دربارهٔ جلسات مجالس مقننه استعمال میشود (اجلاس در معنی مزبور صحیح بنظر نمی‌رسد و ترك آن‌بهتر است) .

۸۳ - اجماع

در لغت بمعنی اتفاق و گرد آمدن (ضد پراکندگی) است :

یالیت شعری والمنی لا تنفع
هل اغدون یوماً وامری‌مجمع

یعنی هر چند آرزو سودی ندارد کاش میدانستم کـه روزی از روزهای عمر خویش را بدون پراکندگی و تشویش ذهن صبح میکردم .

(فقه) در اصطلاحات فقهاء در معانی‌ذیل بکار رفته است :

الف ـ اتفاق نظر مجتهدان اسلام ازصدر اول تا زمان حال درهمهٔ نقاط جهان در يك مسألهٔ حقوقی (فقهی)

ب ـ اتفاق نظر مجتهدان اسلام در يك عصر بريك مسألهٔ فقهی .

در هردوتعریف شرط این است‌که مستند و مأخذ اظهار نظر آنان (ازآیات قرآن یااحادیث ویا استدلالات عقلی ویا عرف وعادت وبطور کلی هرچه‌که بتواندمستند اظهار نظرباشد) معلوم نباشد وگرنه‌آن اجماع‌رااصطلاحاً اجماع نمیگویند زیرا محتمل‌است که مأخذنظر اجماع کنندگان همان مستند باشد دراین‌صورت مدرك نظر درآن مسألهٔفقهی آن‌مستنداست نه اجماع. وبر این اساس بسیاری از اجماعات در واقع اجماع نیستند .

اجماع راهرچند درکتب علم اصول جزء ادله (یعنی منابع‌حقوق‌اسلامی) نوشته‌اند لکن‌این نظرمورد اتفاق نیست وکسانی مانند صاحب شرایع تلویحاً حجیت‌آنرا بکلی‌انکار کرده‌اند وحقیقت هم همان‌است زیرااجماع‌به معنی اتفاق اکثریت‌صحابه برخلافت خلیفهٔ اول درابتداء امرظاهر شد وبعد فقهاء عامه‌آنرا اصلی از اصول فقهی قرار دادند و اقلیت‌ها ناگزیرشدند که در کتب و مدارس خود آنرا عنوان کنند ولی تدریجاً بی اساس بودن آنرا آشکار ساختند وبهترین دلیل بربی‌مأخذ بودن آن این است که اجماع نه اساس عقلی و عرفی دارد و نه اساس تعبدی درست. احادیثی‌که برای حجیت اجماع

نقل می‌کنند هیچگونه دلالت‌براین امر ندارد و در سیستم های حقوق عرفی دنیا چیزی بعنوان اجماع دیده نمی‌شود و آمار گیری برای بدست آوردن آراء اجماع‌کنندگان واتفاق نظر آنان‌هیچگاه نشده و نخواهند کرد ومعمولا‌اجماع را ازمطالعهٔ‌کتب فقهاء بدست می‌آورندآنهم کتبی‌که دردسترس است . یعنی‌همین قدر که در ده یا بیست کتاب فقهی (کتب موجود و در دسترس) نظری را متفق علیه دیدند و اختلاف نظری دیده نشد آن نظر را نظرجمیع فقهاء تلقی میکنند وحال اینکه بسیاری از فقهاء اساساً اهل قلم و تألیف نبودند و بسیاری که کتاب نوشتند کتب‌آنها دروقایع بزرگ‌تاریخی ازبین رفت درزمان ماکه صنعت چاپ هم وجود دارد بسیاری از کتب خطی فقهاء گمنام را دیده‌ام که در ید اولاد آنها است و دیر یا زود ازبین خواهد رفت با این ترتیب بحث ازحجیت اجماع ثمری ندارد و نظر صاحب شرایع صحیح ترین نظرها است. واخباریون نیزاز این‌جهت نظر درستی اظهار کرده‌اند . در مورد اجماعات بایدعلت احماع را دانست و از اینروبایدروی‌اجماعات دقت بیشتر کرد.

۸۴ - اجماع بسیط

(فقه) دریك مسأله هرگاه فقهاء اعصار و امصارقول واحد داشته باشندآنرا اجماع بسیط نامند . در مقابل اجماع مرکب استعمال میشود (رك. اجماع مرکب)

۸۵ - اجماع حدسی

(فقه) مکتب‌چهارمی است‌درتوجیه حجیت اجماع‌که فقهاء امامیه ابراز کرده‌اند و خلاصهٔ آن این است‌که : وقتی‌که علماء در تمام ازمنه بر یك مسألهٔ فقهی اتفاق کرده باشند با توجه باینکه‌آنها مردمی زاهد پیشه و اهل صدق وصفا هستند این وضع موجب میشود که ما قاطع و قانع بشویم‌که آنها مدرك ومستند مسلمی‌برای اظهار نظر خود داشته‌اند که ما برآن مدرك ومستند واقف نشده‌ایم ولی‌میتوانیم به خود همین اتفاق نظرآنان‌متکی باشیم و بروفق آن رفتارکنیم . بنظر ما چنین چیزی محال است یعنی مدرکی باشد و گروهی بآن اعتمادکنند ولی خود مدرك مکتوم بماند .

رك . اجماع حسی

۸۶ - اجماع حسی

(فقه) در حجیت اجماع علماء امامیه عقیده دارندکه جهت‌اینکه اجماع حجت است و از منابع فقه اسلام است این است که‌اجماع‌کاشف‌ازنظرامام (ع) است و نظرامام متبع است نهایت اینکه در نحوهٔ کاشفیت اجماع از نظر امام سه مکتب مختلف پدید آمد :

الف ـ مکتب اول عقیده دارند که چون اجماع اتفاق فقهاء امت است و امام هم یکی از فقهاء امت ودر رأس آنان است بنابراین امام (ولوکه غائب باشد) باید بطور ناشناس در میان اجماع کنندگان باشد بطوریکه اگر همهٔ‌اجماع کنندگان معلوم النسب (یعنی فقیه شناخته‌شده) باشند آن اجماع حجت نیست چون‌امام در میان اجماع‌کنندگان نیست پس شرط حجیت اجماع دراین مکتب این است‌که باید بین اجماع‌کنندگان یکنفر ناشناس باشد . این اجماع را اجماع دخولی‌هم نامیده‌اند .

ب ـ مکتب دوم که ازنظر آنان به اجماع لطفی تعبیر میشود و کاشفیت اجماع را از نظرامام‌چنین توجیه‌کرده‌اند که‌اتفاق نظر علماء بر یك مسألهٔ فقهی کاشف از موافقت نظر امام با آن نظری است که علماء اظهارکرده‌اند زیرااگر نظرعلماء مخالف شرع الهی وآسمانی باشد برحکیم لطیف (خداوندتعالی) لازم‌است‌که بوسیلهٔ نمایندهٔ خود (امام) آن اتفاق را برهم زند وآنان را براه راست هدایت فرماید زیرا خداوند را بربندگانش لطف است ولطف از قواعد وسنن الهی‌ست بطوریکه ازاین معنی‌به قاعدهٔ لطف‌تعبیر کرده‌اند.

ج ـ مکتب سوم که ازنظر آنان به‌اجماع کشفی تعبیر می‌شود عقیده دارند که به محض وقوع اتفاق نظر بریك مسألهٔ‌فقهی کشف میشود که آن نظر از امام (ع) گرفته شده است ولی‌مخالفان این‌مکتب گفته‌اند که این استدلال درزمان حضور امام درست‌است‌نه درزمان غیبت .

رك . اجماع حدسی

۸۶ ـ اجماع دخولی

رك . اجماع حسی

۸۷ ـ اجماع کشفی

رك . اجماع حسی

۸۸ ـ اجماع لطفی

رك . اجماع حسی

۸۹ ـ اجماع محصل

(محصل بروزن معطل) اجماعی است که شخص از طریق استقراء آراء مجتهدان در اقوال و نوشتجات‌آنان (که شخصاً و بدون واسطه انجام‌میدهد) بدست میآورد و وقوف بر اتفاق نظرآنان پیدا میکند. بعلت نبودن وسائل‌آمار گیری صحیح در اعصارقدیم وعدم‌توجه‌باین وسیلهٔ سودمند تقریباً میتوان گفت اجماع محصلی وجود خارجی ندارد .

اجماع محصل در مقابل اجماع منقول بکار میرود .

رك . اجماع منقول

۹۰ ـ اجماع مرکب

(فقه) هرگاه دریك مسأله فقهاء اعصار و امصار تازمان حال دو یا چند نظرابراز کرده باشند (مثلا اگر پنج نظر ابراز کرده باشند) بطور ضمنی اتفاق بر نفی قول ششم کرده‌اند واین اتفاق‌برنفی قول ششم رااجماع مرکب گویند یعنی‌اجماعی که مرکب است از دستجات مخالف که در مثال بالا پنج دسته هستند . درحجیت اجماع مرکب بین موافقان اجماع ، اختلاف نظر وجود دارد .

۹۱ ـ اجماع منقول

(فقه) هرگاه شخص خود از طریق تصفح و استقراء در آراء مجتهدان وقوف بر اتفاق نظر آنان در یك مسألهٔ فقهی پیدا نکند بلکه ازقول‌کسیکه اجماع محصلی را بدست آورده نقل وجود اجماع معینی رابکند اجماعی راکه این نقل‌قول‌کننده اظهارواعلان میکنداجماع منقول گویند. اجماع محصل نسبت‌به تحصیل کنندهٔ‌اجماع (یعنی کسیکه خودآراء را استقراء کرده وواقف براتفاق نظرمجتهدان شده است) اجماع محصل است ولی‌اگراوبه دیگری ازوجود آن اجماع، خبری بدهداجماع را نسبت بآن دیگری اجماع منقول گویند .

۹۲ - (تحصیل) اجماع

(فقه) یعنی تصفح و استقراء یك یك آراء مجتهدان اسلامی دریك مسألهٔ فقهی معین از کتب یا ازاقوال آنان که خود بخود این تصفح منتهی شود بهوقوف او بر اتفاق نظر آن مجتهدان درآن مسأله . در مقابل «نقل اجماع» استعمال میشود که برموارد ذیل صادق است :

الف ـ کسیکه اجماع را بطریق فوق تحصیل کرده وقوع چنان اتفاق نظری را برای دیگری یادیگران نقل کندوآنان رابیاگاهاند .

ب ـ آن دیگری که بطریق فوق آگاهی پیدا کرده برای ثالث و رابع و دیگران ازوجود چنان اتفاق نظری صحبت کند .

۹۳ - (خرق) اجماع

(فقه) یعنی ابراز نظر جدید در یك مسألهٔ فقهی که قبلا نسبتبآن مسأله اعلام وجوداجماع برخلاف آن نظر شده است (خرق بمعنی پاره کردن است)

۹۴ - (نقل) اجماع

رك . تحصیل اجماع

۹۵ - اجنبی

(بین‌الملل خصوصی) کسیکه فاقد تابعیت کشورمعینی است نسبت‌به دولت آن کشور وافراد آن ، اجنبی(یا بیگانه)محسوب میشود .

(فقه) الف ـ غیرمسلم راگویند در همین معنی درفقه لفظ « کافر » هم استعمال‌شده است. اجنبی بودن درفقه ازنظر نداشتن عقیدهٔ اسلام است ولی درحقوقهای جدید از نظر نداشتن تابعیت یك‌کشور است .

ب ـ در فقه ثالث نسبت بطرفین عقد را نیز اجنبی گویند.

۹۶ - اجیر

(مدنی-فقه) کسیکه خدمت و کار خود را در عوض مزد معامله میکند عقدیکه بین اجیر و طرف او (مستأجر) واقع میشود « اجارهٔ خدمات » نامیده میشود (مادهٔ ۵۱۴ ق ـ م) و از مصادیق عقد اجاره است .

۹۷ - اجیر خاص

(فقه) اجیری است که در مدت معین برای انجام کاری بمباشرت خود اجیر می‌شود. هم چنین است اگر ابتداء مدت اجاره معین باشدو بین طرفین شرط شده باشدکه از روز شروع بکار بدون فاصله آن‌کار را بپایان برساند . اجیر منفرد و اجیر مقید نیز در همین معنی بکار رفته است .

۹۸ - اجیر مشترك

(فقه) در تمام موارد ذیل صدق می کند :

الف ـ اجیری که تعهد انجام کاری را بدون شرط مباشرت با تعیین مدت‌کرده باشد .

ب ـ اجیری که تعهد مزبور را با شرط مباشرت وبدون تعیین‌مدت نموده باشد.

ج ـ اجیری که تعهد مزبور را بدون شرط مباشرت و بدون تعیین مدت نموده باشد .

در همین معنی اجیر مطلق هم استعمال شده‌است

۹۹ - اجیر مطلق

(فقه) مرادف اجیر مشترك است (رك . اجیر مشترك)

۱۰۰ - اجیر مقید

(فقه) مرادف اجیر خاص است (رك . اجیر خاص)

۱۰۱ - اجیر منفرد

(فقه) مرادف اجیر خاص است (رك . اجیر خاص)

۱۰۲- آحاد

(فقه) هر روایت که بحد تواتر نرسیده باشد بآن خبرواحد (که جمع آن اخبار آحاد است) گفته میشود . خبر متواتر نادر است و اخبار غالباً از جنس خبر واحد هستند .

رك . متواتر

۱۰۳ - احاله

(جزا) خروج دادگاه ازصلاحیت محلی (رك. صلاحیت محلی) برای رعایت پاره‌ای مصالح در اینصورت جرمی که باید بر- حسب اقتضاء صلاحیت محلی در دادگاه معینی رسیدگی شود دردادگاه هم عرض آن رسیدگی میشود که با اذن دادگاه عالی برتر ازآنها رسیدگی میشود (مادهٔ ۲۰۵ قانون جزا)

(بین‌الملل خصوصی) اگر قانون بیگانه احوال شخصی بیگانگان رااحاله بقوانین ایران (مثلا) کنددراینصورت قاضی‌ایرانی ناچاراست که قوانین دولت متبوع خود را اجراء کند ولی اگر بقوانین کشور ثالثی‌احاله‌کرده باشد قاضی ایران مکلف برعایت آن نخواهد بود .

۱۰۴ - احتکار

جمع آوری کالاهای بازرگانی به قصد و انتظار نایابی و کمیابی و فروش بقیمت گران . چنین‌شخصی را محتکر گویند. احتکاری که بزه‌است عبارت است ازاینکه کسی کالای مورداحتیاج ضروری‌عامه را زیاده ازمصرف‌خودداشته‌و برای‌جلو گیری ازفروش بدولت یا مردم‌پنهان کند (مادهٔ یك قانون جلوگیری از احتکار مصوب ۱۳۲۰ و مادهٔ ۱۰ قانون متمم بودجهٔ ۱۳۱۷)

۱۰۵ - احتلام

(فقه) یکی از علامات بلوغ شرعی است. احتلام‌درلغت بمعنی جماع در خواب است ولی‌دراصطلاح عبارت است ازخروج منی براثر نوعی از تخیلات غیر ارادی جنسی یا حرکات غیرارادی جنسی که درخواب صورت میگیرد .

۱۰۶ - احتیاط

(فقه) اخذ بشیوه‌ای که در آن‌حتی‌المقدور منظور مقنن عملی گردد واین درمواردی است که شك پیش آید والا در مواردی که منظورمقنن‌روشن است موردی برای احتیاط نیست. شکوکی که در مورد آنها احتیاط می‌کنند محدود و معین است و شامل همهٔ شکوك نمی‌شود . غالب موارد احتیاط دور از احتیاط است .

۱۰۷- احدحدود (دال احد مشدد است)

(فقه) مجازات شدیدتر را گویند در اصطلاحات حقوق کیفر کنونی مجازات اشد گویند .

۱۰۸ - احرام

(مدنی - فقه) احرام بکسر اول اسم جامه‌ای‌است‌که حاجیان‌درمحل مخصوص (میقات) پوشند وقصد احرام کنند ونیز اسم عملی است که دخول در آن موجب حرام شدن‌امور‌معینی‌برعامل (که محرم

نامیده میشود) آن است . (مادهٔ ۱۰۵۳ قانون مدنی) .

۱۰۹ - احصائیه

علم و طرز علمی در شمارش پدیده‌ها و وقایع خارجی اعم ازاجتماعی و مادی و اقتصادی وغیره . فرهنگستان کلمهٔ آمار را بجای آن نهاده است .

۱۱۰ - احصان

(فقه) اول- احصان دوقسم است: احصان مرد و احصان زن .

احصان مرد اجتماع سه شرط زیر است در مرد :

الف - مرد آزاد مواقعهٔ مشروع صورت دهد (در هرجهت)

ب - زنی باختیار داشته باشد از طریق عقد دایم یا مالك کنیزی باشد .

ج - زن مزبور همیشه در اختیار مرد باشد.

فقهاء شرط بلوغ وعقل را هم‌افزوده‌اند و درآن خلاف است .

مردی‌که دارای شرایط بالا باشد محصن (بروزن مسلم) نامیده میشود .

شرطهای بالا اگر در شخص بالغ جمع شود و صاحب این شرطها زنا کند آن زنا را زنای محصنه نامند .

احصان زن‌عبارت‌است‌ازاجتماع سه شرط زیر در زن :

الف - در ازدواج دایم مردی باشد یا مملوك او باشد .

ب - همیشه دسترسی بمرد مذکور بالا داشته باشد .

ج - زن اگر آزاد باشد مواقعهٔ مشروع قبلا صورت داده باشد .

چنین زنی را محصنه نامند و زنای اورا دراین شرایط پس ازبلوغ، زنای محصنه گویند. احصان ازکیفیات مشددهٔ قانونی است .

احصان مذکور بالا در مورد زنا بکار میرود ودرقانون کیفرایران دیده نمیشود و بجای زنای محصنه عنوان « روابط نا مشروع زن شوهردار و مرد زن دار» بکاررفته‌است (مادهٔ ۲۱۲ قانون مجازات عمومی) .

دوم - در مورد جرم قذف ، احصان از اجتماع عقل و بلوغ و حریت و اسلام و عفت در یك فردحاصل میشود.احصان به این معنی از اصطلاحات فقهاء است و در نصوص شرعی دیده نشده است .

۱۱۱- احضار

امر مرجع قضائی ویا مرجع صلاحیتدار دیگربحضور مأمور در نزد او و در موعد یا زمان معین (مادهٔ ۱۱۵-۳۳۶-۴۰۷ آئین دادرسی مدنی و مادهٔ ۷۳۷ ببعد اصول محاکمات قدیم و مادهٔ ۹۷ قانون اصول تشکیلات) .

۱۱۲ - احضار نامه

Mandat de comparution

ورقه‌ای که در آن دادگاه یا قاضی امر بحضورکسی‌اعم از متهم یا مطلع یاگواه بدادگاه ومراجع‌قضائی کرده‌باشدضمانت اجراء تخلف ازاین امرجلب بدادگاه و بمرجع دستور دهنده است (مادهٔ ۱۰۹- ۱۱۱ قانون آئین دادرسی‌کیفری ومادهٔ ۱۴۵ قانون دادرسی و کیفر ارتش) .

۱۱۳ - احضاریه

مرادف احضار نامه است (مادهٔ ۱۰۹ - ۱۱۱ قانون‌آئین دادرسی‌کیفری) .

رك . احضار نامه

۱۱۴- احکام امضائی

رك . حکم امضائی .

۱۱۵ - احکام رئیس کشور

(حقوق عمومی) یا Décrets و آن احکامی است کلی که نظر بشخص خاص ندارد) یا جزئی (که نظر بشخص خاص دارد) که کتباً ازطرف رئیس کشورصادر می‌شود .

۱۱۶ - احوال

(مدنی) مجموع اوصاف یك شخص که قانون مدنی، آنها راموضوع آثارحقوقی برای آن شخص قرار داده است مانند ازدواج ، تابعیت ، اسم ، اقامتگاه ، اهلیت .

۱۱۷ - احوال اشخاص

یا Etats des personnes عبارت است ازوضع قضائی اشخاص نسبت بکلیهٔ حقوقی که میتوانند داشته باشند .

رك . احوال مدنی

۱۱۸ - احوال شخصیه

ترجمهٔ اصطلاح خارجی Etat des Personnes و اصطلاح Etat و Status است که عبارت استاز مجموع صفات انسان که باعتبار آنها یك شخص در اجتماع‌دارای حقوق شده وآن حقوق را اجراء می کند مانند تابعیت و ازدواج واسم واقامتگاه واهلیت و غیره . احوال شخصیه درمعنی‌اخص ، شامل‌اهلیت نیست (مادهٔهفتم‌قانون مدنی) مقصودازاحوال در ثبت احوال همین معنی است .

(مادهٔ پنجم پروتکل‌ضمیمهٔ عهد نامهٔ مودت و اقامت وتجارت ایران و یونان‌مصوب ۱۰-۱۲-۱۳۱۰)

۱۱۹ - احوال مدنی

یا Etat Civil عبارت است از وضع قضائی اشخاص از نظر حقوق خصوصی Droit privé

۱۲۰ - (ثبت) احوال

ثبت احوال شخصیه (از قبیل ولادت ، فوت ، ازدواج، طلاق، جنسیت، تابعیت) دردفاتر رسمی مخصوص که آنها را دفاتر سجلی یادفاتر سجل احوال گویند .

۱۲۱ - احیاء

(مدنی ـ فقه) مقصود احیاء زمین‌های موات ومباحه است ومقصوداز آن کارهائی است که در نظرعرف، آباد کردن‌محسوب شود. زراعت، کشت درخت ، بنا ساختن از نمونه های آن هستند . معذلك صدق عرفی این‌مفهوم هم به هدف احیاءبستگی دارد و هم بنوع زمینی که احیاء میشود مثلا اگراحیاء زمین‌برای زراعت است و زمین جنگل است‌باید اشجار وبوته‌ها را در آورد و اگر محتاج به آب است راه آب را درست کند یعنی‌حفر نهرکند ولی جریان دادن‌آب‌شرط صدق احیاء نیست و همینقدر که زمین مهیای زراعت شد و راه آب درست شد احیاء صدق می کند و شخم کردن وزراعت کردن‌شرط نیست . اگرزمین اززمینهائی باشدکه دائماً آب ترشح می کند احیاء آن بقطع هرزاب است ازطریق زه کشی . اگر زمین‌نشیب وفراز داشته و زراعت موقوف برفع آن باشد رفع نشیب وفراز شرط احیاءاست. دراراضی دیمی که صرف شیارکافی است و سنگ کشی و ریشه کنی برای انتفاع از آن زمین ضرورت ندارد همان شیار احیاء است و ملك او میشود ولي صرف

خط کشی و نشان گذاری دراین اراضی مصداق تحجیر است نه احیاء . برخی‌از فقهاء این اراضی را قابل‌احیاء نمیدانند زیرا بالذات محیاتند .
اما دراحیاء بمنظور باغ ساختن کشیدن دیواررا شرط کرده‌اند بنحومتعارف‌محل و درست‌کردن راه‌آب و حتی بعضی‌غرس نهال را هم شرط کرده‌اند .
دراحیاء بقصد ساختن خانه‌کشیدن دیوار وزدن قسمتی ازسقف کافی‌است . دراحیاء زمین برای آغل کشیدن دیوارکافی است. دراحیاءِ زمین برای‌چاه، کندن آن‌تا بحدی که‌به‌آب برسدضروری‌است. دراحیاء‌برای قنات، جریان‌آب ضروری‌است. دراحیاء از برای شق نهر از نهر مباح باید دهنهٔ نهررا‌بآب نهر اصلی‌برساندوآب بدرون آن جاری سازد و بعضی جریان آب را لازم ندانسته‌اند . در احیاء معادن تحت‌الارضی (معادن باطنه) باید‌حفاری نزدیك به کان برسد وگرنه تحجیر محسوب است وموجب اولویت است و در معادن سطح‌الارضی احیاء صدق نمی‌کند و مانند هیزم هرکسی در حیازت سبقت جست مالك میشود . در تمام موارد شك در صدق‌احیاء اصل‌عدم است دراینصورت فقط ممکن است تحجیرصدق کند .
مورد احیاء اگر قبلا متعلق حق غیر (از طریق تحجیریا اذن مقام صلاحیتدار درتصرف درآن) واقع شده باشد نمیتوان بدون کسب رضای ذیحق در آن اقدام بعملیات احیاء کرد . نیز در ملك غیر نمیتوان اقدام باحیاء کرد اما در حریم زمین آباد احیاء بمنظوری که منافی با حق حریم نباشد اشکالی ندارد مثلا در حریم قنات ، احیاء بقصد ساختن‌خانه یا آغل منعی ندارد . اقدام کننده باحیاء باید قصدتملك کند وگرنه مالك نمیشود.

۱۲۲- احیاءِ اراضی

اصطلاح تفصیلی‌احیاء است (رك. احیاء)

۱۲۳- احیاءِ موات

رك . احیاء (و آئین نامهٔ عمران اراضی بایر وموات مصوب ۴۳/۱۰/۱۶ هیأت وزیران شمارهٔ ۳۵۴۰۲ مورخ ۴۳/۱۰/۱۶)

۱۲۴- اخاذی Chantage

(جزا) گرفتن وجه یا چیزی از دیگری بزور و تهدید (مادهٔ ۲۳۴ - ۲۳۵ قانون جزا) ممکن است پدری را تهدید بافشاءِ سر پسرش کرد و از پدر اخاذی نمود. امری که تهدید بافشاءآن شود ممکن است مطابق واقع باشد یا خلاف واقع مثل اینکه حکم محکومیت کیفری یا اداری علیه کسی صادر شده و اخاذ او را تهدید بانتشار آن حکم کند.

۱۲۵- اخباری (بفتح اول)

(فقه) گروهی از فقهاء راگویند‌که پیرو مکتب مخصوص فقهی بوده و ادلهٔ فقه را منحصر به قرآن و اخبار دانسته‌اند حتی آیات کتاب خدا راهم‌به‌مأخذ بیان‌اخبار حجت میدانند یعنی مدلول آیات را از طریق اخبار فهمیده و بآن تمسك میکنند و بعبارت ساده‌تر منابع حقوقی از نظر آنها فقط مفاد اخبار و احادیث است و بهمین رو بآنان اخباری گفته می‌شود .
مکتب اخباری این حسن را داردکه به عبارات قانون توجه بیشتر می‌کند ولی بهرحال مکتبی‌است سطحی. پیروان‌این مکتب در میان اهل سنت به ظاهری

معروفند از آن جمله است ابن حزم ظاهری اندلسی صاحب کتاب «المحلی» و «الاحکام» دو کتاب نفیس درفقه واصول. و از فقهاء شیعه محمد امین استرابادی صاحب کتاب « الفوائدالمدنیه » همانند اواست . (رك. مکتب اخباری)

۱۲۶- اختراع

ابداع محصول صنعتی تازه و نیز کشف وسیلهٔ تازه یااعمال وسائل موجودبطریق نو برای تحصیل یك نتیجه یا محصول صنعتی یا فلاحتی را گویند (مادهٔ ۲۷ – ۲۸ قانون ثبت علائم)

۱۲۷- (ورقهٔ) اختراع

تصدیقی است که ادارهٔ ثبت تحت‌تشریفات خاص قانونی به مخترع میدهد تا ازحق انحصاری اختراع خود استفاده کند (مادهٔ ۴۵ نظامنامهٔ اصلاحی‌اجرای‌قانون ثبت علائم و اختراعات سال ۱۳۳۷) .

۱۲۸- اختلاس

(فقه) برداشتن مال غیر از راه خدعه .
(قانون مجازات عمومی) عناصر اختلاس عبارت است از :

الف – مرتکب کارمند دولت یاشهرداری یا بانکها باشد فرق نمی‌کند که مأمور رسمی باشد یا نه .

ب – مال منقول یا وجه نقد (بشرح‌مادهٔ ۱۵۲ قانون جزا) را که بمناسبت انجام وظیفه‌اش باو سپرده‌اند بردارد .

ج – قصد متقلبانه داشته باشد .

د – عمل بقصد خود کند صرف قصدکافی نیست .

ه – تحصیل مال یا نفعی کند .
اختلاس راگاهی تصرف غیرقانونی بمعنی اخص می گویند .
مادهٔ ۴۰۰ قانون دادرسی و کیفر ارتش (رك. تصرف غیر قانونی)

۱۲۹- اختلال دماغ

مرادف اختلال‌مشاعر است (رك. اختلال مشاعر)

۱۳۰- اختلال مشاعر

(جزا) حالت کسیکه دارای قوهٔ تمیز ناقصی است و از حد دیوانگی بیرون است ولی‌بحداقل‌عقل نمی‌رسد . درهمین معنی اختلال دماغ هم بکاررفته است. در اصطلاحات فقهی باین‌اشخاص‌ضعیف‌العقل می گویند .
(مادهٔ ۴۰ قانون جزا ومادهٔ‌چهارم‌قانون اقدامات تأمینی مصوب ۱۲–۲–۱۳۳۹)

اخذ

در لغت بمعنی گرفتن‌است. دراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۳۱- اخذ به خیار

(فقه – مدنی) یعنی استفاده از حق خیار و اعمال حق خیار .

۱۳۲- اخذ به سوم

(مدنی – فقه) سوم بروزن یوم - کسیکه کالائی را از دست بایع و یا از بساط او گرفته که در آن مطالعه‌کند و بسنجد و بعداً وارد مذاکره برای خرید آن شود این نوع از وضع ید بر مال غیر را «اخذ بسوم» گویند .
سوم در لغت بمعنی عرضهٔ کالا وذکر ثمن از طرف بایع و درخواست و تقاضای فروش از طرف مشتری راگویند .

۱۳۳- اخذ به شفعه

(مدنی – فقه) هر گاه مال‌غیرمنقول قابل

تقسیمی بین دو نفرمشترك باشد و یکی حصهٔ خود را بثالث بفروشد شریك دیگر حق اخذ بشفعه دارد یعنی حق دارد که بمقدارثمن بمشتری بدهد ومبیع راتملك کند . اخذ به شفعه از ایقاعات است (مادهٔ ۸۰۸ قانون مدنی)

۱۳۴- اخطار

در لغت بمعنی یادآوری کردن و خاطر نشان نمودن است .

در اصطلاحات اداری (اعم از قضائی و غیره) یادآوری کردن رسمی یك یا چند مطلب درحدود مقررات جاری است‌مانند اخطارهای مالیاتی و اخطارهائی که از طرف وزارت دادگستری یا ثبت برای اشخاص در حدود قانون فرستاده میشود.

۱۳۵- اخطار قبلی

یا پیش‌آگهی Préavis آگهی مختصری است‌که پیش از موعد پرداخت‌دین برای بدهکار فرستاده میشود .

۱۳۶- اخطار نامه

ورقهٔ رسمی متضمن اخطار را گویند . (رك. اخطار)

۱۳۷ اخفاء اشیاء Recel

(جزا) جرمی که بموجب آن مجرم با سوء نیت اشیائی را که دیگری ازطریق جنحه یا جنایت برآنهامسلط شده وبدست آورده پنهان کند فرق نمی کندکه‌پنهان کننده عالماً این کار را بکند یا قرائن بردانستن وجود داشته باشد .

۱۳۸- اخفاء مقصر

(جزا) عناصر این جرم عبارت است از:

الف ـ شخص‌قانوناً دستگیرشده ویاکسی باشد که باتهام جنحه یا جنایت بدستور مقام صالح امر به دستگیری اوصادرشده باشد .

ب ـ اخفاء شخص مزبور ازمرئی ومنظر و دسترس مأموران کشف جرم و یا تهیهٔ وسائل فرار برای او .

ج ـ عهد در ارتکاب اخفاء یعنی با علم بوضع شخص مزبور او را فرار دهد یا مخفی کند (مادهٔ ۱۲۳ - ۱۲۴ قانون جزا)

۱۳۹- اخلاق

قواعدی که در طول ادواری از زندگی یك جامعه بسائقهٔ فطرت و اندیشه‌های گوناگون‌آن جامعه بوجودآمده وافراد آنها را محترم شمرده وبیش وکم بمعرض اجراء در می‌آورند و تخلف از آنها وجدان اکثریت جامعه رامتألم وناراحت کند مبنای آنها ترویج خوبی‌ها وکاهش بدیها است و ممکن است قوانین موضوعه اصول آنها را مورد احترام قرار دهد بدون اینکه وارد جزئیات آنها شود .

در یك کشوراگراموراخلاقی همهٔ افراد آن کشور را دربرگیرد (یعنی اختصاص بناحیهٔ معین یا جماعت معین نداشته‌باشد) آنها را اخلاق عمومی گویند . اصطلاح اخلاق در مقابل حقوق وقواعد راجع به زندگی قضائی قرار می گیرد .

۱۴۰- اخلاق حسنه

قواعدی است‌که در زمان ومکان معین، توسط اکثریت یك اجتماع ، رعایت آن لازم شمرده میشود یا عمل بآنها نیکو تلقی میشود وفاقدضمانت اجراءمیباشد . (بین‌اخلاق‌باین معنی ومباحث علم‌اخلاق ازنسب‌اربع عموم وخصوص‌من وجه‌وجود دارد.) مقررات اخلاقی‌هم بدون ضمانت

اجراء نیست (مادهٔ ششم آئین دادرسی مدنی و مادهٔ ۹۷۵ ق ـ م و مادهٔ ۵۲ قانون دفاتر اسناد رسمی)

۱۴۱- اخلاق عمومی

بمعنی اخلاق حسنه است (مادهٔ ۲۱۳ مکرر قانون مجازات عمومی)

رك . اخلاق ـ اخلاق حسنه

۱۴۲- اخوه

(فقه ـ مدنی) درباب ارث شامل برادران و خواهران هردو می باشد (مادهٔ ۹۲۹ قانون مدنی)

۱۴۳- آداب

(فقه) به مستحبات و مکروهات گفته میشود .

۱۴۴- آداب و رسوم

دراصطلاحات حقوقی به یك سلسله مقررات که در عرف و عادت متداول بوده و در قوانین نوشته ومدون منعکس نشده باشد گفته میشود این اصطلاح کمتر استعمال میشود و اصطلاح معمول در این معنی (عرف و عادت) و (عرف) است .

۱۴۵- ادارات اجتماعی

(حقوق عمومی) هـر اداره که جزء تشکیلات دولتی نباشد و در عین حال برای نظم و رفاه حال عامه درتمام یاقسمتی از کشور تشکیل شده باشد (مـانند شهرداریها) عنوان ادارهٔ اجتماعی رادارد (مادهٔ ۷۰ قانون استخدام کشوری مصوب ۱۳۰۱ شمسی و مادهٔ یك قانون مستمری و حقوق اعضاء ادارات و دوائر مملکتی مصوب ۱۶ جوزای ۱۳۰۱ شمسی)

۱۴۶- ادارات شوروی

هراداره‌ای که رکن اساسی آن مجلس مشاوره‌ای است مانندادارهٔ ولایتی مذکور درمادهٔ ۱۱۶ـ۱۲۰ قانون تشکیل ایالات وولایات مصوب ۱۳۲۵ قمری (موادمصوبهٔ فروردین وارديبهشت و اسفند ۱۳۰۹)

۱۴۷- ادارات ضبطیه

اداراتی که بموجب قانون تشکیل ایالات و ولایات مصوب ۱۳۲۵ قمری دربلوکات، کار نظمیه را (درولایات) انجام میدادند و تشکیلات خاصی داشتند .

۱۴۸- اداره

(حقوق مدنی) اداره کردن مال یا اموال یا دارائی . در همین معنی می گویند : مدیر تصفیه ـ مدیر ترکه ـ مدیرعامل شرکت

(حقوق عمومی) :

الف ـ شغل راجع باجراء یومیهٔ خدمات عمومی طبق مقررات ودستورات حکومت.

ب ـ مجموعهٔ خدمات ومؤسسات حکومتی که اموری جاری کشوررا عهده دارمی باشند چنانکه گویند : ادارهٔ کشور ـ دستگاه اداری کشور .

ج ـ مجموعهٔ خدمات ومؤسسات حکومتی که صنفی از اموری جاری کشوررا عهده‌دار می باشند چنانکه گویند ادارهٔ ثبت اسناد و املاك ، ادارهٔ راه آهن دولتی وغیره .

۱۴۹- ادارهٔ احصائیه وسجل احوال

اسم سابق ادارهٔ آمار وثبت احوال است و منظور از احوال تولد ـ وفات ـ ازدواج و طلاق بذل مدت ورجوع است .

۱۵۰- ادارهٔ اموال غیر

در حقوق فرانسه قسمی ازشبه عقداست و آن عبارت‌است از ادارهٔ اموال دیگران

بدون داشتن وکالت و اذن .

(مادهٔ ۳۰۶ ق.م ایران)

۱۵۱- ادارهٔ اموال متوفی

(امورحسبی) یعنی تصفیهٔ ترکه از قبیل تعیین دیون و تعهدات میت و مطالبات و حقوق وی برعهدهٔ دیگران و وصول‌طلب وپرداخت دین ورد و استرداد اماناتو مانند این امور .

۱۵۲- ادارهٔ بلدیه

شهرداری‌رامی گفتند .اصطلاح‌قدیمی‌است (قانون‌بلدیهٔ۱۳۲۵ قمری که‌منسوخ‌است)

۱۵۳ - ادارهٔ تحقیق اوقاف

اداره‌ای است که در وزارت معارف و اوقاف از عده‌ای اعضاء بمنظور تسویهٔ اختلاف متولی و امین (یا متولیان و امناء) و ناظروخدمه و موظفین موقوفات درأمور مربوط بوقف ویا بمنظوررسید گی بعوائد و مخارج کلیهٔ موقوفات درحوزهٔ خود و تحقیق و تمیز املاك موقوفه از املاك شخصی و تشخیص اوقاف بلامتولی و اوقاف مجهول التولیه از معلوم ــ التولیه وتشخیص‌خیانت متولی و گماشتن ناظرموقت و تحقیق در اسناد ونوشتجات راجع بوقف و تشخیص متولی و ناظر و موقوف‌علیهم ومصرف وتعیین‌آنان برحسب مفاد وقفنامه و اسناد دیگر و تشخیص استنکاف متولی از قبول نظارت ادارهٔ اوقاف و صدور قرار ممنوع المداخله بودن او و هم چنین الغاء آن مطابق مادهٔ ۶۹ ببعد قانون اوقاف ۱۳۱۴ رسیدگی می کند .

۱۵۴ - ادارهٔ ترکه

رك . ترکه

۱۵۵ - ادارهٔ ثبت

ادارهٔ عمومی‌که ثبت امور معینی را در دفاتر رسمی مخصوص بعهده دارد .

۱۵۶ - ادارهٔ عمومی

(حقوق اداری) اداره‌ای‌که بامور عمومی رسیدگی کند . ذکر عمومی در دنبال اداره از قبیل ذکرکلمهٔ مدفون بدنبال عبارت «گنج مدفون» است .

(رك . امور عمومی)

۱۵۷ - ادارهٔ قراسورانها

در حقوق اداری صدر مشروطه (بجای ژاندارمری امروز) مأمورحفظ وحراست راهها و شوارع بوده‌کار شهربانی را در طرق و شوارع انجام میدادند (مادهٔ ۳۵۳ قانون تشکیل ایالات و ولایات ــ مصوب ۱۳۲۵ قمری)

۱۵۸ - ادارهٔ مدعی‌العمومی

رك . دادسرا

۱۵۹ - ادعاء

(فقه ــ دادرسی) اصطلاح قدیمی است و مرادف دعوی است .

رك . دعوی

۱۶۰ - ادعاءِ جدید

(دادرسی مدنی) ادعائی‌که سابقهٔ طرح و رسیدگی در مرحلهٔ بدوی نداشته و در مرحلهٔ پژوهشی مطرح شود (مادهٔ ۵۰۸ ببعد آئین دادرسی مدنی)

۱۶۱ - ادعانامه

مرادف کیفرخواست است و آن امری است معنوی (مانند دادخواست) حاکی از تقاضای‌کیفر از دادگاه جزا برای متهم از طرف دادستان . لذا ممکن‌است

کتبی یا شفاهی باشد بنابراین ادعانامه (با توجه بکلمهٔ نامه) معنی کیفرخواست را که دربالا ذکرشد نمی‌رساند. وتوصیف ادعانامه به (کتبی) در مادهٔ ۵۹ آئین دادرسی کیفری دور از رویه است.
رك. امرنامه.

ادله

در لغت جمع دلیل است و در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۱۶۲ - ادلهٔ اثبات دعوی

(مدنی - دادرسی - فقه) آنچه از مقررات نوشته یا عرفی که در مقام اثبات امری از امور در مراجع قضائی بکاررود خواه آن امور از دعاوی باشند خواه نه مانند شهادت و امارات و قسم و سند و اقرار (مادهٔ ۱۲۵۷ قانون مدنی) چون غالباً این امور برای اثبات دعاوی بکارمیآیند آنها را از باب تغلیب ادلهٔ اثبات دعوی گفته‌اند.

۱۶۳ - ادلهٔ اربعه

(فقه) در نزد عامه کتاب و سنت و قیاس واجماع راگویند و در نزد خاصه کتاب وسنت و عقل و اجماع است. ادله باین معنی‌همان است که ما امروزه منابع حقوق می‌نامیم (رك. منابع حقوق) منابع حقوق اسلامی اختصاص باین چهارندارد بلکه‌عرف وعادت هم جزء ادله باین‌معنی است وحصر ادله به چهارازاغلاط مشهور خواص است.

۱۶۴ - ادلهٔ عقلیه

(فقه) مجموع مباحث ذیل راگویند:
الف - بحث از حجیت ظنون
ب - بحث از اصول عملیه (استصحاب - برائت - اشتغال - تخییر) باین چهار اصطلاح مراجعه شود.
در مقابل مباحث الفاظ علم اصول فقه به کار می‌رود.

۱۶۵ - ادویهٔ مخدره

اشیاء موجب تخدیرازقبیل مرفین وتریاك وکوکائین و غیره که در مادهٔ یك تصویب نامهٔ راجع به آئین نامهٔ تحدید ساخت و تنظیم و توزیع ادویهٔ مخدره - مصوب ۲۵-٤-۱۳۱۳ احصاء شده است.

۱۶۶ - اذن

(مدنی-فقه) اعلام رضای مالك (یانمایندهٔ قانونی او) یا رضای کسیکه قانون برای رضای او اثری قائـل شده است برای انجام دادن‌یك عمل حقوقی (خواه عمل حقوقی‌ازعقودوایقاعات‌باشد یا ازتصرفات انتفاعی و یـا استعمالی. رك. تصرف انتفاعی - تصرف استعمالی)
عناصر وجودی‌وعدمی‌اذن عبارت است‌از:
الف - اذن اعلام رضا است ازطرف کسی که قانوناً صلاحیت این اعلام را داشته باشد.
ب - اذن یك عمل حقوقی است و ناشی از اراده است یعنی‌عمل غیرارادی نیست.
ج - در اذن، قصد انشاء وجود ندارد یعنی‌اذن دهنده هیچ چیزرا ازنظرحقوقی بوجود اعتباری‌موجودنمی کند. بلکه فقط رفع‌مانع‌قانونی‌می کند مثلا تصرف درمال غیرقانوناًممنوع‌است ولی‌مالك که‌بدیگری اذن درتصرف درمال خود را می‌دهد در حقیقت این منع را مرتفع می‌سازد وکار دیگری نمی کند و بعد از پیدایش این اذن، مأذون می‌تواند بکمك قصد خود درمال مورد اذن، تصرف کند. بنابراین

اگر صاحب زمینی که در آن شن و ماسه وجود دارد بطور عام بمردم اذن بدهد که از شن و ماسهٔ آن بردارند و تملك کنند و یکنفر بدون اطلاع از این اذن و بدون قصد تملك در شن و ماسهٔ آن ، مقداری شن و ماسه بردارد مالك آن نخواهد شد و تنها خاصیت این اذن نسبت باو رفع ضمان و مسئولیت مدنی از آن شخص است ولی هرگز آن شن و ماسه جزء دارائی آن شخص بوراث او نخواهد رسید چون ملك او نشده است .

د ــ اذن ممکن است در امور مالی وغیر مالی باشد (مادهٔ ۱۰۴۲ قانون مدنی)

هـ ــ اذن فی‌حدذاته اقتضاء لزوم راندارد یعنی لازم نیست مگر اینکه وجه ملزمی بر آن عارض شود (مادهٔ ۱۲۰ قانون‌مدنی)

و ــ اذن همیشه بفعلی تعلق می گیرد که هنوز واقع نشده است والا بعد از صدور یك فعل ، اگررضایت بآن فعل داده شود این اعلام رضا را اجازه می گویند نه اذن ولی در بسیاری از موارد اهل این فن رعایت موارد اذن و اجازه را نکرده و خلط مبحث می کنند مانند مورد مواد ۱۲٤-۱۰۴۲ قانون مدنی .

ز ــ ممکن‌است شخص‌مأذون ، مولی‌علیه اذن دهنده باشد مانند سفیه نسبت بولی خود (مادهٔ ۱۲۱٤ قانون مدنی) .

ح ــ اذن چون قائم بقصد انشاء نیست نه از ایقاعات است و نه از عقود معذلك‌یك عمل ارادی (مانند اقرار و شهادت) است که منشاء‌آثارحقوقی می باشد . بنا براین چون قوام عاریه باذن است در حقیقت عاریه نمی‌تواند عقد باشد زیرا در عقد باید دو قصد انشاء متقابل وجود داشته باشد .

۱٦۷ ــ اذن فحوی

(فقه) مرادف رضای شأنی باطنی است .

رك . رضای باطنی

۱٦۸ ــ اراده

الف ــ حرکت نفس بطرف کاری معین پس از تصور و تصدیق منفعت آن .

ب ــ در اصطلاحات حقوق جدید کشور ترجمهٔ Volonté درحقوق فرانسه است و در اینصورت اراده بر مجموع قصد و رضا (در حالت وحدت و ترکیب) اطلاق می‌شود (رك . قصد ــ رضا)

۱٦۹ ــ ارادهٔ انشائی

(حقوق مدنی) در اصطلاحات جدید ما مرادف ارادهٔ خارجی بکار رفته است .

رك . ارادهٔ خارجی

* اصطلاح مزبورغلط و گمراه کننده‌است زیرا با قصد انشاء اشتباه میشود و اساساً انشاء هرچند مقارن کاشف ازاراده‌میباشد ولی وجود اراده مستقل ازکاشف است و باعتبارکاشف نمی‌توان اراده را خارجی نامید اراده همیشه امر درونی و نفسانی است .

۱۷۰ ــ ارادهٔ باطنی

(مدنی) مرادف ارادهٔ حقیقی است .

ارادهٔ خطور کردهٔ درضمیررا گویند خواه مدلول ایجاب یا قبول کاملا مطابق باآن باشد یا نباشد . درمقابل ارادهٔ ظاهری بکار میرود .

۱۷۱ ــ ارادهٔ حقیقی

(مدنی) اراده‌ای که در نفس وجود پیدا کرده و هنوز ابراز نشده باشد خواه ابراز آن بوسیلهٔ الفاظ ایجاب و قبول باشد یا بوسیلهٔ اشاره یا نوشته یا فعل .

در این معنی اصطلاح بالا ترجمهٔ Volonté intime در حقوق فرانسه است .

۱۷۲ - ارادهٔ خارجی

هرگاه اراده (در عمل حقوقی) ابراز شده باشد آنرا ارادهٔ خارجی گویند واین ترجمهٔ اصطلاح Volonté déclarée می‌باشد و در واقع ارادهٔ خارجی بمعنی ارادهٔ اظهار شده است (در مقابل ارادهٔ حقیقی بکار می‌رود) وگاه آنرا ارادهٔ انشائی گویند که اصطلاح خوبی نیست.

۱۷۳ - ارادهٔ ظاهری

(مدنی) ارادهٔ مکشوف بکاشف از قصد انشاء را گویند یعنی مدلول کاشف از قصد انشاء را ارادهٔ ظاهری نامیده‌اند خواه مطابق با تمام خصوصیات ارادهٔ خطور کردهٔ در خاطر باشد خواه نباشد .
مقصود از قصد در عبارت « العقود تابعة للقصود» همین ارادهٔ ظاهری است نه ارادهٔ باطنی (رك . ارادهٔ باطنی)

۱۷۴ - (آزادی) اراده

مرادف استقلال اراده است (رك. استقلال اراده)

۱۷۵ - (اصل آزادی) اراده

رك . استقلال اراده

۱۷۶ - (اصل استقلال) اراده

رك . استقلال اراده

۱۷۷ - (اصل حاکمیت) اراده

رك . استقلال اراده

۱۷۸ - (اصل حریت) اراده

رك . استقلال اراده

۱۷۹ - (حاکمیت) اراده

مرادف استقلال اراده است (رك. استقلال اراده)

۱۸۰ - (حریت) اراده

مرادف استقلال اراده‌است (رك . استقلال اراده)

اراضی

جمع ارض‌است (رك . ارض) که درفارسی بآن زمین گفته میشود . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۸۱- اراضی آیش

عناصر آن از این قرار است :
الف - بالفعل مالك داشته باشد .
ب - زمین مزروعی باشد .
ج - مالك برای مدت معلوم‌یا محدودی از کشت و زرع آن چشم پوشیده باشد .
اراضی آیش جزء اراضی مفروز هرقریه است یعنی علی‌الاصول مالك خاص دارد مگراینکه اشاعه بآن عارض‌شده باشد مثلا از طریق ارث بردن .

۱۸۲- اراضی بائر

عناصرآن چنین است :
الف - بالفعل مالك داشته باشد .
ب - مشغول به کشت و زرع و آبادی نباشد .
ج- مالك برای‌مدت‌نامعلوم ونامحدودی از آبادی آن چشم پوشیده باشد. اطلاق بائر بر موات بکمك قرینه مجاز است (تبصرهٔ دوم مادهٔ یك قانون واگذاری زمین به تحصیل کرده‌های کشاورزی مصوب ۳۸/۱۰/۲۲) اراضی بائر علی‌الاصول مالك خاص دارند مگراینکه اعراض مالك از آنها احراز شود که در این صورت آنها را بائر بلامالك نامند.
بائر بر دو قسم است :

الف ـ بائر مفروز که مالك خاص دارد (یا مالك خاص داشته است) .
ب ـ بائر مشاع که عده‌ای باشتراك مالك آن بوده یا هستند مانند اراضی **دیمکار** قریه که بصورت بائر افتاده باشد .

۱۸۳- اراضی بیابانی

در پاره‌ای از دهات مقداری از اراضی اطراف ده را اهالی ده به کمك‌هم وبطور جمعی احیاء می‌نمایند و چون آب قریه بهمهٔ این‌قسم زمین‌ها نمی‌رسد هرسال به قرعه بعضی از اهالی ده آن قسمت‌ازاین اراضی را که آب بآن می‌رسد کشت‌میکنند. این زمین‌ها با اراضی مواتی که حریم ده را تشکیل‌می‌دهد فرق دارد وملك‌اهل ده محسوب است ونوعی از اراضی مشاع اهالی ده را تشکیل می‌دهد .

۱۸۴- اراضی جنگلی

زمینهائی که درآنها آثار جنگل ازقبیل نهال یا پاجوش یا کندهٔ درختان جنگلی بطور گروهی یا پراکنده وجود داشته باشد (مادهٔ یك آئین نامهٔ اجرائی‌قانون ملی شدن جنگلها) .

۱۸۵- اراضی خراج

(فقه) اراضی آباد دشمن که از راه بکار بردن نیروهای جنگی بدستور رئیس حکومت بچنگ مسلمانان افتاده باشدپس ازاخراج خمس آن اراضی‌خراج نامیده میشود و متعلق بعموم ملت اسلام است خواه در تاریخ فتح‌آن اراضی زنده‌باشند خواه بعد بدنیا آیند و عین آن زمین‌ها غیر قابل انتقال است وقابل‌افراز نمی‌باشد و بهرهٔ آنها صرف نیازمندیهای عمومی میشود .

۱۸۶- اراضی دائر

اراضی آباد و آیش را گویند در مقابل بائر و موات و اراضی متروکه .

۱۸۷- اراضی ساحلی

زمین‌های متصل بخط فاصل بین‌آب دریا و خشکی که از طرف خشکی باراضی آباد شده محدود است اراضی ساحلی روشن‌ترین نمونهٔ اراضی موات است .

۱۸۸- اراضی شهری

زمین‌هائی که در شهرواقع شده باشد هر چند که درآن‌ها زراعت شود این‌اراضی مشمول قانون اصلاحات ارضی‌نیست ولی ازلحاظ روابط‌مالك وزارع‌تابع مقررات اصلاحات ارضی‌می‌باشد (مادهٔ بیستم‌قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹-۱۰-۴۰)

۱۸۹- اراضی مباحه

اراضی ذیل‌را گویند :
الف ـ اراضی‌موات
ب ـ اراضی‌متروکه (نه‌متروکهٔ‌شهرداری) که‌مالکان ازآنها اعراض کرده‌اند(رك. اراضی متروکه)

۱۹۰- اراضی متروکه

عناصرآن ازاین قرار است :
الف ـ سابقهٔ مالکیت‌خصوصی‌مسلمی‌داشته باشد .
ب ـ فعلا مشغول به‌کشت وزرع وآبادی نباشد .
ج ـ مالك سابق از مالکیت آن‌قهراً یا باختیارچشم پوشیده باشد مانند زمینی که مالکان‌آن‌بزلزله بکلی ازبین رفته‌باشند و ویران افتاده باشد این اراضی‌هم از حیث تملك بحیازت‌واحیاء درحکم‌اراضی موات بوده است .

براثر توسعهٔ معابر اراضی متروکه معنی دیگری‌هم پیدا کرد چنانکه‌براثر احداث خیابان حاشیهٔ ناچیز وناموزونی اززمین ملك اشخاص درخارج‌ازمعبر قرارگیرد و برای مالك هم‌مفید نباشد این زمین‌را که ملك‌شهرداری است متروکه واراضی متروکه نامند (رك . متروکه) در این اصطلاح بائر بلا مالك‌هم بکارمی‌رود .

۱۹۱- اراضی مخروبه

اراضی بایررا گویند (تبصرهٔ مادهٔ سوم قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹ـ۱۰ـ ۴۰) رك . اراضی بایر

۱۹۲- اراضی مسلوب‌المنفعه

مرادف اراضی‌بایراست(رك. اراضی‌بایر)

۱۹۳- اراضی‌مشاعی

در اصطلاحات ثبتی به سه دسته اراضی گفته می‌شود :

الف ـ اراضی بیابانی (رك . اراضی بیابانی)

ب ـ اراضی موات که حریم ده را تشکیل می‌دهند و اهـل ده برای تعلیف دواب‌وکندن‌بوته ونظائر این امورجمعاً ازآنها استفاده می‌کنند این قسمت ملك نیست ولی براثر توسعهٔ پاره‌ای ازشهرها گاهی در آن ، بقصد طعمه بر مفلوك ، عرصه تنگ می‌کنند .

ج ـ اراضی دیمکار که اهالی‌ده‌باهم آنرا احیاءکرده وهرساله‌باتقسیم موقت‌عده‌ای درآنها کشت دیم می‌کنند و بطورمشاع مالك عین آن اراضی هستند . نتیجهٔ این تقسیم را گاهی « برزگربخش» می‌نامند. درمقابل اراضی مفروزی استعمال میشود (رك. اراضی مفروزی)

۱۹۴ - اراضی مفروزی

در اصطلاحات ثبتی اراضی مملوك ده را گویندکه در مالکیت خصوصی اشخاص درآمده در مقابل اراضی مشاعی ده بکار می‌رود .

رك . اراضی مشاعی

۱۹۵ - اراضی موات

عناصر اراضی موات امور ذیل است :

الف ـ سابقهٔ مالکیت خصوصی آن معلوم نباشد .

ب ـ مشغول بکشت و زرع و بنا وآبادی نباشد .

ج ـ بالفعل مالك نداشته باشد .

تعریف مادهٔ ۲۷ قانون مدنی ناقص است زیرا هرزمین معطل که در آن کشت وزرع و آبادی نباشد اسمش زمین موات نیست بلکه ممکن است جزء اراضی متروکه باشد .

رك . اراضی متروکه

۱۹۶ - ارباب طلب

اسم قدیمی برای بستانکاران است .

۱۹۷- ارتداد

(فقه) نوعی از فساد عقیدهٔ سیاسی است و آن عبارت است از خروج مسلمان ازدین اسلام . بزرگترین جرم درقانون جزای اسلام همین است زیرا مجازات آن از همهٔ مجازاتها شدیدتر است .

رك . مرتد

۱۹۸ - ارتشاء

(جزا) اخذ وجه یا مال یا اخذ سند پرداخت وجه یا تسلیم مالی است ازطرف مستخدم دولتی یا مملکتی یا بلدی برای انجام دادن یا ندادن امری که مربوط

است به تشکیلات قضائی و اداری دولت یا ادارات مملکتی و بلدی خواه انجام یا عدم انجام آن امر مربوط بکارادادری شخصی باشدکه وجه یا مال یا سند را گرفته و خواه مربوط بکار اداری یکی از مستخدمین دیگر دولت یا ادارات مملکتی یا بلدی . اخذ وجه یا مال یا سند بترتیب فوق‌الذکرارتشاء است خواه مستقیماً بعمل آمده باشد و خواه بطور غیر مستقیم . و مأموری که اخذ وجه یا مال یا سندکرده مرتشی‌است خواه رسمی باشد و خواه غیررسمی، و خواه درانجام یا عدم انجام امری که برای آن رشوه گرفته واقعاً مؤثر بوده یا نبوده و خواه اقدام بانجام یا عدم انجام امری که وعده داده است‌کرده یا نکرده باشد (بنددهم مادهٔ واحدهٔ متمم قانون دیوان جزای عمال دولت مصوب ۱۳۰۸)

۱۹۹ - ارتفاق

(مدنی-فقه) حقی است برای ملك شخصی در ملك دیگری (مادهٔ ۹۳ ق-م) مانند حق عبور آب از ملك غیر وحق گشودن ناودان در زمین غیر .

۲۰۰ - ارتفاق بین‌المللی

محدودیتی است که یك دولت در حق حکمرانی خود بنفع دولت دیگر (از لحاظ فعل یا ترك) تحمل می‌کند مانند دادن حق عبور سپاه از خاك خود بدولت دیگر وکاپیتولاسیون (ارتفاق مثبت) و نساختن قلاع و استحکامات در پاره‌ای از نقاط‌کشور خود (ارتفاق منفی)

۲۰۱ - ارث

(فقه - مدنی) دارائی متوفی بعد ازکسر واجبات مالی و دیون و ثلث را ارث گویند و مالیات برارث بآن تعلق‌میگیرد یعنی مبلغ حاصل از جمع واجبات مالی و دیون و ثلث باید از دارائی مثبت میت خارج شودباقیمانده متعلق‌مالیات برارث است زیرا عنوان ارث فقط بر همان باقیمانده صدق میکند .

۲۰۲ - ارث بوصیت

(مدنی) یا Succession testamentaire هرگاه متوفی‌قبل‌از فوت‌خودوراث رامعین‌کند دراصطلاحات حقوق فرانسه آنرا « ارث بوصیت » نامند .

(رك . ارث بی‌وصیت)

۲۰۳ - ارث بی‌وصیت

یا Succession ab intesta وآن در موردی است‌که وراث را قانون معین‌کند .

۲۰۴ - ارث خیار

(مدنی - فقه) انتقال حق خیار از متوفی بوارث یا وراث او را ارث خیار گویند (مادهٔ ٤٤٥ قانون مدنی)

۲۰۵ - (موانع) ارث

صفات یا افعالی‌که در وارث پیدا شود و او را از ارث بردن منع‌کند مانند قتل و لعان وکفر و غیره .

۲۰۶ - (موجبات) ارث

حالت و وضع حقوقی وارث‌که باوقانوناً حق می‌دهدکه از متوفی ارث ببرد (مادهٔ ۸٦۱ قانون مدنی) موجبات ارث دوچیز است : سبب و نسب .

۲۰۷ - ارز (اسعار)

الف ـ اسناد تجارتی و بانکی که ارزش آنها بپولهای خارجی معین شده باشد.
ب ـ پول کشورهای خارجی Devises

۲۰۸ - ارسال مسلم

(فقه) مسلم بروزن مرتب یعنی بدیهی. ارسال مسلم یعنی ذکرمطلبی که حقاً باید دلیلی برای آن ذکرکرد بدون اینکه دلیلی برای آن ذکر شود در حقیقت چنین مطلبی را بدون اینکه مقید بدلیل کنند بحال خود رها کرده‌اند چنانکه گفته‌اند: هرگاه سبب و مباشر خسارتی به ثالث رسانند هریك که اقوی باشد اوضامن خسارت است وآنکه ضعیف است مبری است درحالیکه برائت ضعیف بدون دلیل است و چنین بنظر می‌رسد که او هم باید از مسئولیت مدنی نصیبی ببرد ولی حقوقدانان این‌مطلب را بطورارسال مسلم ذکرکرده‌اند.

۲۰۹ - ارش

(مدنی) کسری است که صورت آن تفاوت قیمت صحیح و معیب روز تقویم مال‌مورد معامله‌است ومخرج آن کسر، قیمت صحیح روز تقویم می‌باشد. این کسر هرگاه ضرب در قیمت ثمن روز وقوع عقد شود ارش بدست می‌آید یعنی حاصل ضرب مزبور را اصطلاحاً ارش گویند.
* گاه آنرا ارش عیب گویند.

۲۱۰ - ارش جزائی

(فقه) برای بدست آوردن میزان دیهٔ جرمی که مستوجب دیه است در موردی که مجنی علیه انسان آزاد باشد فرض میشودکه آن انسان اگربنده باشد قیمت صحیح ومعیب آن کدام است مابه‌التفاوت را تقسیم برقیمت صحیح می کنند و ضرب در «دیهٔ نفس» می‌نمایند. این ارش را دراصطلاح دیگر«حکومت» نامند.

۲۱۱ - ارش عیب

مرادف ارش است (رك. ارش)

۲۱۲ - ارض

قطعهٔ معین از زمین (رك. اراضی)

۲۱۳ - ارض خراج

(فقه) زمینی که مسلمانان از راه بکار بردن قوای مسلح از بیگانگان (غیر مسلمین) گرفته باشند بشرط اینکه آن زمین در حین فتح موات نبوده و قوای مسلح مسلمین باذن امام قیام کرده‌باشند. زمین خراجی ملك همهٔ مسلمین است و مشاع وقابل تقسیم ونقل و انتقال نیست. باین معنی بسیاری از اراضی ایران جزء اراضی خراجیه است که بعداً بعدوان و ستم بصورت اراضی‌ملکی‌اختصاصی‌درآمد. ارض مفتوح عنوة نیز مرادف اصطلاح بالا است.

۲۱۴ - ارض عشر

(فقه) در مقابل اراضی خراج استعمال شده و بزمین‌هایی گفته میشدکه در موقع گرفتن مالیات، مساحت آنها منظور نمیشود فقط عشر عائدی‌کشاورزی آن گرفته میشد. اراضی مزبور بقرارذیل است:

۱ ـ هرزمین موات که مسلمانی آنرا احیاء کند.

۲ ـ هرزمینی که مردم آن بدون جنگ با سپاه اسلام و بمیل خود دین اسلام را قبول کرده باشند.

۲۱۵ - ارض مفتوح عنوة

(یعنی زمینی که بقهر و غلبه گشوده شده باشد) مرادف ارض خراج است . (رك . ارض خراج)

۲۱۶ - آزادی

(حقوق عمومی) حالتی است در انسان که بموجب آن شخص می‌تواند آنطور که اراده کند رفتار نماید . واین درمواردی است که قوانین الزامی (امر و نهی) وجود نداشته باشد . آزادی سه قسم است :

الف ـ آزادی سیاسی ـ و آن قسمی از حقوق افراد است که بموجب آن می‌توانند حق حاکمیت را داشته باشند خواه بطور مستقیم وخواه از راه انتخاب نمایندگان (اصل ۲۶ متمم قانون اساسی ایران)

رك . آزادی سیاسی

ب ـ آزادیهای فردی (رك . آزادیهای فردی)

ج ـ آزادیهای عمومی (رك . آزادیهای عمومی)

(حقوق جزا) بهریك از دوقسم ذیل گفته می‌شود :

الف ـ آزادی موقت (رك . آزادی‌موقت)

ب ـ آزادی تحت مراقبت (رك . آزادی تحت مراقبت)

(حقوق بین‌الملل عمومی) بهریك از دو قسم ذیل گفته می‌شود :

الف ـ آزادی دریاها (رك . آزادی دریاها)

ب ـ آزادی به قول شرف (رك . آزادی به قول شرف)

۲۱۷ - آزادی اجتماعات

قسمی است از آزادیهای فردی (رك . آزادیهای فردی) که بموجب آن افراد حق دارند که بمنظور شور و بحث در موضوعی گرد هم جمع آیند .

اجتماعات عمومی اجتماعاتی هستند که هر فرد حق شرکت در آنها را داشته باشد (اصل ۲۱ متمم قانون اساسی ایران)

۲۱۸ - آزادی انجمن‌ها

بموجب این آزادی فردی (رك . آزادیها فردی) اشخاص حق دارند که فعالیت مشترك و دائمی داشته باشند و منظور از آن فعالیت صرفاً (یا علی‌الاصول) مالی نباشد . (اصل ۲۱ متمم قانون اساسی ایران)

۲۱۹ - آزادی بقول شرف

(بین‌الملل عمومی) آزادی است که یك دولت وارد در جنگ باسیر جنگی خود می‌دهد و اسیرمزبور تعهد اخلاقی میکند که شرائطی راکه‌له دولت مزبورپذیرفته است رعایت نماید و مخصوصاً علیه دولت مزبور اقدام مسلح نکند .

۲۲۰ - آزادی تجارت و صنعت

بموجب این قسم از آزادی فردی (رك. آزادیهای فردی) افراد حق آزادی تأسیس و بهره‌برداری بنگاهها ومؤسسات تجاری و صنعتی وانتخاب هرگونه حرفه و پیشه (اصل ۱۸ متمم قانون اساسی ایران) را دارا می‌باشند .

۲۲۱ - آزادی تحت مراقبت

(حقوق جزا) این آزادی ببعضی ازصغار (ممیز و غیر ممیز) داده می‌شود که مرتکب جرم شده‌اند در حالیکه مجرم مزبور از طرف دادگاه بخانوادهٔ خود یا بشخص مورداعتماد یا یکی ازمؤسسات

خیریه سپرده می‌شود ، و مراقب او باید به رئیس دادگاه گزارشهائی از طرز مراقبت خود بدهد .

۲۲۲ - آزادی تعلیم و تربیت

بموجب این آزادی فردی (رك. آزادیهای فردی) اشخاص در انتخاب معلم آزادند و نیز این آزادی را دارند که هرچه می‌دانند بدیگران بیاموزند (اصل ۱۹ متمم قانون اساسی ایران)

۲۲۳ - آزادی تملك و مال

قسمی است ازآزادیهای فردی که بموجب آن شخص بتواند در حدود قانون مالك مال شود (مادهٔ ۹۵۸ قانون مدنی) و بتواند آزادانه مال خود را بمصرف برساند (مادهٔ ۳۰ قانون مدنی) وبدون مجوز قانونی مالی ازمالکیت وی خارج نشود (مادهٔ ۳۱ ق-م) بنابراین اخذ مالیات یا اعمال قانون توسعهٔ معابر یا ضبط آلات و ادوات جرم و مانند اینها استثناء می باشند که درحدود قانون اعتبار دارند .

۲۲۴ - آزادی دریاها

(حقوق بین‌الملل عمومی) اصلی است از اصول حقوق بین‌الملل عمومی که لااقل درزمان صلح از طرف دول رعایت میشود و مفاد اصل مزبور این است که کشتیهای همهٔ دول در اقیانوسها و دریاهای آزاد عموماً حق عبور ومرور دارند جزدزدان دریائی وکشتیهای حامل بردگان .

۲۲۵ - آزادی سیاسی

(حقوق عمومی) قسمی از حقوق افراد است که بموجب آن می توانند حق حاکمیت را داشته باشند خواه بطورمستقیم وخواه از طریق انتخاب نمایندگان (اصل ۲۶ متمم قانون اساسی) آزادی سیاسی از شرائط رژیم دمکراسی است و چنین حکومتی را حکومت دمکراتیك نامند .

۲۲۶ - آزادی شخصی

Liberté individulle

مرادف « آزادی فردی بمعنی خاص » یعنی‌اختیارنفس است (رك . آزادی‌فردی بمعنی خاص)

۲۲۷ - آزادی شغل و پیشه

رك . آزادی تجارت و صنعت ـ آزادی کار.

۲۲۸- آزادی عرض و تظلم

قسمی است ازآزادیهای فردی که بموجب آن هرکس میتواند از تجاوزی که به حقوق اوشده بمراجع قانونی عرض‌مطلب و دادخواهی نماید واین امرتضمینی‌است برای صیانت حقوق اشخاص .

۲۲۹ - آزادی عقیده

قسمی است از آزادیهای فردی (رك . آزادیهای فردی) که بموجب آن افراد حق آزادی ابراز اندیشه‌ها و اعتقادات و نظریه‌های خود را دارند (مستفاد از اصول ۱۸-۱۹-۲۰ متمم قانون اساسی ایران)

۲۳۰ - آزادی فردی بمعنی خاص

(اختیار نفس)
آزادی‌بدنی‌هرفردبطوری که بتواندازهر نقطهٔ‌کشوربنقطهٔ دیگرآن‌مسافرت‌نموده‌یا نقل مکان دهد یا ازکشور خود خارج شده و بآن مراجعت نماید و از توقیف بدون جهت محفوظ و مصون باشد (اصل ۹-۱۰-۱۴ متمم قانون اساسی ایران)

نتیجهٔ این آزادی لغو بردگی و شبه بردگی و لغو بیگاری و منع توقیف و حبس بدون مجوز اشخاص است.

۲۳۱ - آزادی قراردادها

رك. استقلال اراده

۲۳۲ - آزادی کار

قسمی است از آزادیهای افراد (رك. آزادیهای فردی) که بموجب آن شخص می‌تواند نیروی کار و هنر خود را به دیگری اجاره بدهد (مستفاد از اصل نهم متمم قانون اساسی ایران)

۲۳۳ - آزادی مذهب

قسمی است از آزادیهای فردی (رك. آزادیهای فردی) که بموجب آن هرفرد حق داردکه درامور مذهبی دارای عقیده یا فاقد عقیده باشد و عقیدهٔ خود را فاش نموده و تعلیم بدهد و بطور علنی، فکر مطابق‌عقیدهٔ خود را بمعرض‌عمل درآورد این قسم آزادی محدود بحدود اصل ۲۰ قانون متمم قانون اساسی ما است.

۲۳۴ - آزادی مسکن

قسمی است از آزادیهای فردی (رك. آزادیهای فردی) که بموجب آن شخص می‌تواند ازورود دیگران (حتی‌مأموران دولت. جز در موارد مصرح در قانون) به مسکن خود جلوگیری نماید (اصل ۱۳ متمم قانون اساسی ایران) بنابراین ورود درمنازل و مساکن اشخاص درمورد حریق و سیل و استمداد سکنهٔ آنها و دستگیری مقصر یا اجرای احکام واسناد رسمی در حدود قوانین مربوط مستثنی است. اماکن عمومی مانند قهوه‌خانه و مهمانخانه و سینما و مانند آنها مشمول این بحث نمیباشند.

۲۳۵ - آزادی مسکوك

عبارت است از اینکه دارندگان فلز زر یا سیم حق داشته باشندکه آنرا به ضرابخانه برده و به مسکوك تبدیل کنند.

۲۳۶ - آزادی مشروط

آزادئی‌است که درشرائط‌ذیل بحکم‌دادگاه صادرکنندهٔ دادنامهٔ قطعی‌محکومیت، به محکوم به حبس داده میشود:

۱ - بار اول مرتکب جرم منتهی بحبس شده باشد.

۲ - در مورد جنحه نصف (لااقل سه ماه حبس) مجازات را تحمل‌کرده باشد ودر مورد جنایت دو ثلث مدت مجازات را گذرانده باشد.

۳- درمدت تحمل مجازات مستمراً حسن اخلاق نشان داده باشد.

۴ - از وضع او معلوم باشدکه پس از آزادی دیگر مرتکب جرمی نخواهدشد.

۵ - در حد امکان خود ضرر و زیانی راکه مورد حکم دادگاه یا مورد موافقت مدعی خصوصی واقع شده پرداخته باشد، یاقرار پرداخت‌آنرا بدهد (قانون راجع بآزادی مشروط زندانیان - مصوب ۲۳-۱۲-۳۷)

۲۳۷ - آزادی مطبوعات

قسمی است از آزادیهای فردی (رك. آزادیهای فردی) که بموجب آن افراد حق نشر افکار و عقاید خود را ازطریق نوشتجات یا مطبوعات دارا می‌باشندبدون اینکه نشر آنها موقوف برتحصیل اذن یا محکوم به سانسور باشد.

آزادی مطبوعات ازمصادیق‌آزادی فردی

است و شامل تأسیس چاپخانه و نشراعلان و فروش نشریه‌ها بوسیلهٔ گرداندن آنها در معابر و اماکن می‌باشد (اصل ۲۰ متمم قانون اساسی ایران)

۲۳۸ - آزادی موقت

(حقوق جزا) این آزادی محدود است بوقت و نیز قابل سلب است و می‌توان آنرا استرداد نمود و غالباً بقید ضمان می‌باشد و به‌کسی داده می‌شود که به‌اتهام ارتکاب جرم در توقیف احتیاطی بسر می‌برد (رك . توقیف احتیاطی)

۲۳۹ - آزادیهای عمومی

مجموع آزادیهای فردی (رك. آزادیهای فردی) و آزادیهائی که برای دستجات اجتماعی‌شناخته‌شده‌است که محددصلاحیت دولت و حکومت است .

آزادیهای عمومی در معنی اخص خود مرادف آزادیهای فردی است (رك . آزادیهای فردی)

۲۴۰ - آزادیهای فردی

(حقوق عمومی) عبارتند از قدرتهائی که برای فرد شناخته شده است به این‌منظور که فرد با استفاده از آن قدرتها بتواند هرچه در قوه دارد بفعل‌آورد و نیروهائی که طبیعت دروی نهاده است ظاهرسازد . این آزادیها را قانون و دستگاه قضائی و دولت تنظیم و تضمین می‌نمایند مانند آزادی مطبوعات و انجمن‌ها و تجارت و صنعت و غیره .

۲۴۱ - ازدواج

مرادف نکاح است (رك . نکاح)

۲۴۲ - از قلم افتاده

در اصطلاحات ثبتی به ملکی می گویند که در حین اجراء مادهٔ ششم آئین نامهٔ قانون ثبت (مشعر برشماره دادن باملاك برای ثبت اجباری املاك غیر منقول) برای آن شماره‌ای معین نشده و از قلم شماره دهنده افتاده باشد (مادهٔ نهم آئین نامهٔ مذکور)

۲۴۳ - آژانس Agence

بمعنی نمایندگی‌است مانندآژانس‌بانکی.

۲۴۴ - اساس تطبیق

(دادرسی مدنی) خط یا امضاء یا مهر یا اثر انگشت که انتساب آن به منتسب‌الیه سند مورد انکاروتردید مسلم باشد (مادهٔ ۳۹۶ دادرسی مدنی)

۲۴۵ - اساسنامه

مقررات یا قراردادی که برای طرزکار یك جمعیت (درحقوق عمومی یاخصوصی) مقرر و معین می‌شود مانند قانون اساسی و اساسنامهٔ شرکتهای تجارتی وانجمنها.

* لغت اساسنامه در زبان فارسی درمورد جمعیتهای خصوصی بکاررفته است و قانون اساسی‌را مصداق اساسنامه قرارنداده‌اند . تعمیم مفهوم اساسنامه بقانون اساسی باید پس از این مورد توجه نویسندگان قرار گیرد .

۲۴۶ - اسباب تملك

(مدنی-فقه) اسباب قانونی برای مالك شدن چیزی مثلاعقد یکی ازاسباب‌قانونی تملك است و ارث بردن نیز از اسباب تملك است ایقاع هم ممکن است سبب تملك باشد (مانند اخذبشفعه) مادهٔ ۱۴۰ قانون مدنی .

۲۴۷ - اسباب موجه حکم

(دادرسی) دلائل رأی دادگاه راگویند.

دلائل رأی جزء رأی محسوب نمیشوند.

۲۴۸ - استار

(بکسر اول) از اوزان قدیم است وزن آن چهارمثقال و نصف مثقال شرعی‌است.
رك . مثقال شرعی

۲۴۹ - استان

در تقسیمات کشوری که بمنظوراداره کردن کشور صورت میگیرد هر قسمت از خاك کشور که در تقسیم اولی بدست میآیداستان نامیده می‌شود .
هراستان بچند شهرستان و هر شهرستان به چند بخش و هربخش به چند دهستان و هر دهستان بچند ده تقسیم می‌شود در قانون اصلاحات ارضی ۱۹-۱۰-۴۰ ده یا قریه عبارت از يك مرکز جمعیت و محل سکونت وکار تعدادی خانوار است که در اراضی آن ده بعملیات کشاورزی اشتغال داشته و درآمد اکثریت آنان از طریق کشاورزی حاصل گردد و عرفاً در محل ، ده یا قریه شناخته میشود .

۲۵۰ - استاندار

مأمور وزارت کشور که در رأس يك استان قراردارد . شهرستان را فرماندار وبخش را بخشدار و دهستان را دهدار و ده را کدخدا اداره می کند این اشخاص تابع دستورات وزارت کشور می‌باشند (مادهٔ يك قانون راجع بوظایف و اختیارات استانداران مصوب ۲۱-۲-۱۳۳۹)

۲۵۱ - استاندارد

رك .کالای بورسی

۵۲ - استثناء

در لغت بمعنی اخراج از قاعدهٔ عام را گویند موضوع آن قاعدهٔ عام را «مستثنی منه» نامیده‌اند آنچه که از قاعدهٔ عام خارج میشود مستثنی نامیده شده‌است مثلا در مادهٔ ششم قانون تجارت که می گوید : «هرتاجری باستثناء کسبهٔ جزء مکلف‌است دفاترذیل .... را داشته باشد ....» يك قاعدهٔ عام دیده میشودکه این است « هر تاجری مکلف است دفاترذیل ... راداشته باشد ... »که تاجر را مستثنی‌منه گویند کسبهٔ جزءکه از حد شمول این تکلیف خارج شده‌اند مستثنی می‌باشند . در اصطلاح‌استثناء عبارت است‌ازازالهٔ حکمی که شامل مستثنی‌منه است ازمستثنی. یعنی حکم و تکلیف نگهداری دفاتر که شامل هرتاجر است ازکسبهٔ جزء برداشته شده است نه اینکه مفهوم کسبهٔ جزء از مفهوم تاجر اخراج شود. در عمل غالباً توجه باین امر نداشته و تصور می کنند که اساساً کسبهٔ جزء تاجرنیستند در حالیکه اگر کسبهٔ جزء تاجر نبودند احتیاج باستثناء نبودومادهٔ ۱-۲ قانون‌تجارت هم تعریف تاجروتجارت راشامل کسبهٔ جزء هم‌قرار داده است البته در مفهوم عرفی بکاسب جزء تاجر گفته نمیشود ولی‌تمسك بعرف موقعی‌روا است‌که نص‌قانون وجودنداشته باشد (مقدمهٔ عمومی علم حقوق ـ صفحهٔ ۸۴-۸۵) .

۲۵۳ - استثناء متصل

در اصطلاح به استثنائی گفته میشود که موضوع مورد استثناء (یعنی‌مستثنی) از مصادیق مستثنی‌منه باشد مثلا درمادهٔ ششم قانون تجارت کسبهٔ جزء (که مستثنی است) از مصادیق تاجر (که مستثنی منه) است می‌باشد . اگر مستثنی از مصادیق مستثنی‌منه نباشدچنین استثنائی را استثناء

منقطع نامند مانند استثناء «اکل بتراضی» از «اکل بباطل» در آیهٔ «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الاان تکون تجارة عن تراض» یعنی مال خودتان را به بیهوده بین خود مورد دخل و تصرف قرارندهید مگر اینکه دخل و تصرف ازروی تراضی باشد.

۲۵۵ - استثناء منقطع

رك. استثناء متصل

۲۵۵ - استحلاف

رك. قسم مدعی علیه

۲۵۶ - استخدام

(حقوق اداری) کسی را بخدمت گماشتن و برای خدمتی خواستن است خواه در مؤسسات رسمی و دولتی باشد خواه در مؤسسات ملی. بجای این اصطلاح در قدیم «استعمال» را بکار می‌بردند و مستخدم را عامل و خدمت او را عمل مینامیدند واصطلاح اخیر آمیخته باحترام است.

۲۵۷ - استخدام دولت

پذیرفتن شخصی بخدمت دولت در یکی از وزارتخانه‌ها یا مؤسسات دولتی (مادهٔ یك لایحهٔ قانونی استخدام کشوری مصوب ۳۱-۳-۴۵)

۲۵۸ - استخدام رسمی

یعنی دارا شدن خدمت در دستگاه دولت بطور ثابت و مستمر. گرفتن حقوق شرط استخدام رسمی نیست. (مادهٔ یك قانون استخدام کشوری مصوب ۲۲ قوس ۱۳۰۱ شمسی)

۲۵۹ - استخدام عمومی

مرادف استخدام رسمی است وعلت توصیف آن به (عمومی) این است که در مقابل پاره‌ای از قوانین استخدام خاص (مانند استخدام قضات و غیره) قراردارد.

رك. استخدام رسمی

۲۶۰ - استخلاف

(مدنی-فقه) و آن عبارت است از اینکه شخص دیگری را برای بعداز فوت خود مالك قسمتی از دارائی خودنماید (وصیت تملیکی) و یا اختیاراتی باو بدهدکه پاره‌ای ازکارهای راجع باو را انجام دهد (وصیت عهدی)

اصطلاح «نیابت» برای اعطاء اختیار در زمان حیات بکار می‌رود نه برای بعداز فوت.

۲۶۱ - استدلال

تمسك فکری است به چیزی که اندیشه را بچیز دیگر (که مجهول است) راهنمائی می‌کند. بعبارت دیگر استمداد ازمعلوم است برای دست یافتن به مجهول.

۲۶۲ - استدلال بطریق نفی

رك. برائت اصلیه

۲۶۳ - استدلال مرسل

(فقه) مرسل بضم میم و فتح سین است. استدلال مرسل یعنی استدلال از طریق مصالح مرسله (رك. استصلاح)

استرداد

در لغت بمعنی باز پس گرفتن است. در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۲۶۴ - استرداد دعوی

(دادرسی مدنی) چشم پوشی مدعی از

دعوی خود برضای یکجانبهٔ خویش (مادهٔ ۲۹۸ آئین دادرسی مدنی) استرداد دعوی اگر بطور کلی نباشد میتوان با دادن عرضحال تازه تجدید دعوی کرد.

۲۶۵ - استرداد مجرمین

بازپس گرفتن مجرم که از کشوری بکشور دیگر گریخته بوسیلهٔ دولت تعقیب کننده از دولتی که مجرم بآنجا گریخته است. این عمل مسبوق بتوافق وقرارداد دو دولت است.

۲۶۶ - استرعاء

(فقه) وآن عبارت است از دعوت شاهد اصل ازشاهد فرع مبنی براینکه، شهادت او را تحمل نماید مثل اینکه شاهد اصل به شاهد فرع بگوید: شاهد باش که من شهادت میدهم که حسین مالك این خانه است.

رك. شاهد اصل - شاهد فرع

۲۶۷ - استشهاد

در اصطلاح به برگ استشهادیه و دعوت شهود باداء شهادت درورقهٔ عادی یا رسمی را گویند.

رك. ورقهٔ استشهاد

۲۶۸ - استشهادیه

ورقه‌ای که درآن شهادت شهود نوشته‌شده باشد.

رك. ورقهٔ استشهاد

۲۶۹ - استصحاب

(فقه-دادرسی‌مدنی) درلغت بمعنی بهمراه داشتن چیزی است. در اصطلاح عبارت است از رعایت وضع یقینی سابق که بعداً در بقاء آن شك و تردید حاصل گردیده است مثلا درموردغائب مفقودالخبر حیات و زندگی اوکه پیش از غیبت محسوس و یقینی بوده است و بعلت غیبت مورد شك قرارگرفته است استصحاب میشود تاوقتی که حکم موت فرضی او صادر گردد.

مادهٔ اساسی راجع باستصحاب در قوانین جدید مادهٔ ۳۵۷ آئین‌دادرسی‌مدنی وماده ۸۷۳-۱۳۳۳ قانون مدنی می‌باشد. در مواردیکه حاجت‌باستصحاب باشد و مواد مزبور نارسا بنظرآید از ملاك این مواد مفهوم وسیع استصحاب را بدست میاورند عمل دادگاهها هم براین است و اگرآن توسعه که اصل استصحاب در فقه دارد در عمل‌محاکم دیده‌نمیشودازجهت پیچیدگی متون علم اصول و در عین حال ناپخته بودن مسائل استصحاب است. در حقوق اروپائی استصحاب دیده نمیشود. وسعت استصحاب بصورتی‌که در فقه دیده میشود پایه و اساس علمی ندارد. استصحاب در بعضی‌مواردبا اماره (بمفهوم مادهٔ ۱۳۲۱ قانون مدنی) وگاهی با فرض قانونی تطبیق میکند (مجلهٔ حقوقی دادگستری- سال ۱۳۴۵- شمارهٔ یك - صفحهٔ ۱۰ به بعد)

درموردماهیت استصحاب نکات ذیل مورد توجه است:

الف - زمان متیقن و زمان مشکوك دو تا است (بخلاف قاعدهٔ یقین و قاعدهٔ مقتضی و مانع)

ب - زمان شك و یقین ممکن است دو تا یا یکی باشد.

ج - متعلق شك و متعلق یقین باید واحد باشد.

د - شك و یقین باید در یك زمان جمع شوند (خواه مبداء حدوث یقین قبل از

حدوث شك باشد یا بعکس باشد و یا مقارن باشند)

ه ـ زمان متیقن باید برزمان مشکوك مقدم باشد والا استصحاب قهقری خواهد شدکه حجت نیست .

۲۷۰ ـ استصحاب با وجود شك در غایت

(فقه) بعضی از امور در تعبیرات قانون غایتی داردکه در مقدار و اندازه گیری آن غایت ازجهات ذیل ممکن‌است تردید حاصل شود :

الف ـ شك در مقدار غایت از نظر شبههٔ حکمیه (یعنی ازنظرصریح نبودن مقصود قانونگذار) مثلا در مورد شق دوم مادهٔ ۱۵۲ قانون‌آئین دادرسی مدنی اگرروز هفتم مصادف با تعطیل شود روز بعد هم حساب است یا نه ؟ حکم قانونی مقدار غایت‌اعلام رأی . محل تردید (نامعلوم) است بنابراین حق صدور رأی تا آخر ساعت اداری روزبعد از تعطیل استصحاب میشود .

ب ـ شك در مقدار غایت از جهت شبههٔ مفهومی مانند معنی شب در خیار مایفسد لیومه (مادهٔ ۴۰۹ قانون مدنی) آیا مقصود از شب اول غروب است یا شروع تاریکی . درقانون مدنی کلمهٔ شب ندارد این مثال از نظر فقهی درست است ولی میتوان نظیرآنرا درقوانین کنونی یافت.

۲۷۱ ـ استصحاب برائت سابقه

(فقه) هر گاه قطع به برائت ذمهٔکسی در زمان معینی حاصل شود آنگاه دراشتغال ذمهٔ او به تکلیف و تعهد معینی تردید پیدا شود برائت قطعی سابق او استصحاب خواهد شد و در نتیجه تکلیف و تعهدی متوجه او نخواهد بود . این معنی را استصحاب برائت سابقه گویند .

۲۷۲ ـ استصحاب حال اجماع

(فقه) اجماعاکسیکه آب نیابد میتواند تیمم کند حال اگر با تیمم شروع به نماز کرد و در اثناء نمازآب یافت‌آیا حکمی را که اجماع برای او مقررکرده بود میتواند تا آخر نماز استصحاب‌کند و نماز را ادامه بدهد و تمام کند (اگر چنین‌استصحابی‌جاری‌شودآنرا استصحاب حال اجماع نامند) یا بایدنمازرا شکسته و وضو گرفته و از نو نماز کند ؛ فقهاء شیعه و عده‌ای از فقهاء عامه استصحاب حال اجماع را درست نمیدانند از شیعه علامهٔ حلی آنرا درست دانسته است .

در مقابل استصحاب حال اجماع ، اصطلاحات‌استصحاب‌حال‌شرع واستصحاب حال عقل در قدیم استعمال می‌شد.

۲۷۳ ـ استصحاب حال عقل

(فقه) یعنی برائت اصلیه

(رك . برائت اصلیه)

استصحاب نفی و اصالة النفی و برائت اصلیه و استصحاب حال عقل بیك معنی استعمال‌شده‌اند ولی‌مؤلفان فقه دراستعمال این‌اصطلاحات زیادهم اتحادسلیقه ندارند و صرف وقت در تفکیك دقیق آنها از یکدیگر باید بحسب سلیقهٔ یك یك (یا گروه گروه) از فقهاء باشدکه ضرورتی ندارد (برای تحقیق بیشتربکتاب وافیهٔ فاضل تونی مراجعه شود) .

۲۷۴ ـ استصحاب حکم جزئی

رك . استصحاب حکمی

۲۷۵ ـ استصحاب حکم خاص

(فقه) درصورت تردید در اینکه دستوری

از دستورات مقنن برای همیشه قابل اجراء (لازم‌الاجراء) است یا نه ، یکبار اجراء آن دستور کافی است (یعنی نمیتوان درصورت شك درعموم زمانی دستورات ، معتقد بعموم زمانی شد)
هرگاه عموم زمانی بدلیلی ازدلائل محرز باشداین‌عموم‌راجع (بخود دستورقانونی‌و طبیعت آن‌خواهدبود(فوائدالاصول کاظمی- چاپ ۱۳۴۹ - جزء چهارم - ص ۲۰۲ سطرهشتم) دراین‌صورت هرگاه بجهتی از جهات ، شك در تخصیص (بحسب اجزاء زمان) عموم زمانی مذکورحاصل شود معنی این شك آن است‌که در قابل اجراء بودن (لازم‌الاجراء بودن) دستور قانونی مزبور در بعضی از ازمنه تردید حاصل است در اینصورت تمسك بعموم دلیلی‌که اصل عموم زمانی از ناحیهٔ آن دلیل احرازشده مورد ندارد وباید دستور قانونی مزبوررا استصحاب‌کرد و این‌را استصحاب حکم عام (یعنی عام بعموم زمانی) نامند .
انتقاد - استصحاب بالا نوعی ازاستصحاب حکم کلی‌است‌که دلیلی برآن نیست .
(رك . استصحاب حکمی)
هرگاه در فرض بالا تخصیص زمانی هم محرزباشد ولی درمقدار تخصیص، تردید باشد حکم خاص را استصحاب می‌کنند و این را استصحاب حکم خاص نامند مثلا بدستور مادهٔ ۲۱۹ قانون مدنی هر عقد در جمیع ازمنه لازم‌الاتباع است و میدانیم‌که در معاملهٔ رأس‌المال اگر بایع بمشتری دروغ بگویدبرای مشتری خیار کذب حاصل میشود و وجود این خیار ، تخصیصی است برعموم زمانی مادهٔ ۲۱۹ لکن مقدار این تخصیص چقدر است یك لحظه (فوری) است یا استمراردارد (غیر فوری) یعنی خیار فوری است یاغیرفوری فقهاء می گویند حکم خاص (یعنی خیار کذب) استصحاب میشود ودر نتیجه مدت آن استمرار دارد ! (کتاب مذکور - ص ۲۰۰) البته این نظر درست نیست و اصل‌عدم سلطهٔ افراد بضرریکدیگراقتضاء می‌کند که خیار کذب مانند خیار غبن فوری باشد (بنگرید تأثیر اراده تألیف نویسنده - شمارهٔ ۵۸۴-۶۰۳)

۲۷۶ - استصحاب حکم عام

رك . استصحاب حکم خاص

۲۷۷ - استصحاب حکم‌کلی

رك . استصحاب حکمی

۲۷۸ - استصحاب حکمی

(فقه) منظور از حکم در این اصطلاح دستورمقنن است‌که ممکن‌است بدوصورت تصور شود :

الف - دستور مقنن راجع بمورد خاص مثل اینکه مالی سابقاً وقف بوده فعلا شخصی‌آنرا متصرف است و دعوی ملکیت می‌کند استصحاب وقفیت‌آن میشود «وقف بودن» حکم قانونی آن ملك بخصوص است . این را استصحاب حکم جزئی می‌نامند .

ب - دستورکلی مقنن مثل اینکه مبیعی قبل از عقد معیب بوده ولی قبل ازتوجه خریدارو اخذ بخیار، آن عیب خودبخود یا بفعل ثالث یا بایع برطرف شدآیا در این موردکه قانون ساکت است میتوان خیارعیب راکه قبل از زوال عیب حاصل شده بود استصحاب‌کرد ؟ چنین‌استصحابی اگر بشود استصحاب حکم کلی نامیده

میشود که مکتب اخباری با آن مخالف است وحق هم با آنان می‌باشد زیرامبنای استصحاب که یك حکم امضائی است مصلحت اندیشی است و معلوم نیست که در عرف و عادت در این مورد باستناد مصلحت ـ اندیشی بحالت سابقه ترتیب اثر داده باشند.

۲۷۹ - استصحاب سببی

رك . شك سببی و مسببی

۲۸۰ - استصحاب عدم

مرادف اصل عدم است (رك . اصل عدم)

۲۸۱ - استصحاب عدم حادث

مرادف اصل عدم است (رك . اصل عدم)

۲۸۲ - استصحاب عدمی

هرگاه مستصحب (رك . مستصحب) امر عدمی باشد استصحاب را استصحاب عدمی نامند مانندا‌ستصحاب عدم اشتغال ذمه در مادهٔ ۳۵۶ دادرسی مدنی . مستصحب در استصحاب عدمی‌ممکن است پدیدهٔ حقوقی باشد (مانند «برائت ذمه» در مثال بالا) وممکن است پدیدهٔ غیرحقوقی باشد مانند عدم حیات در مادهٔ ۸۷۶ ق ـ م زیرا دراین مورد استصحاب عدم حیات حمل جاری است .

۲۸۳ - استصحاب قهقری

(فقه) ـ هرگاه در استصحاب ، زمان شك جلوتراززمان یقین باشد دراینصورت استصحاب‌را اصطلاحاً «استصحاب‌قهقری» گویند مثلا اگر پدری در دوسال قبل از مال فرزندش‌بدون اجازه واذن اوبردارد و در زمان حاضر مدعی شود که علت برداشتن مال فرزند استیصال وی بوده و نفقهٔ او برفرزندش واجب بوده است و دلیلی براستیصال خود در زمان برداشت مال نداشته باشد جزاینکه درزمان حاضر استیصالش محرز و مسلم است در این‌جا استصحاب فقر و حاجت زمان حاضر بطرف زمان گذشته ، استصحاب قهقری خواهد بود .

این استصحاب در فقه باطل است .

در حقوق کنونی هم دلیلی برای حجیت آن وجود ندارد وباطل است .

دراصطلاح دیگر آنرا استصحاب حال‌به ماضی و استصحاب مقلوب گویند .

۲۸۴ - استصحاب ماضی بحال

(فقه) یا ابقاء ماکان برماکان : هرگاه وجود چیزی در سابق یقینی بوده وبعداً مورد تردید واقع شود وضع سابق راباقی فرض می‌کنند مثل اینکه شخصی غائب شودوازاوخبری بکسان وآشنایانش‌نرسد و احتمال موت او رود در اینصورت او را زنده فرض می‌کنند تا مرگ اومحرز یا حکم موت فرضی او صادرگردد .

استصحاب بطور مطلق و بدون قید همین است این اصطلاح در مقابل استصحاب حال بماضی (یا استصحاب قهقری) استعمال می‌شود .

۲۸۵ - استصحاب مسببی

رك . شك سببی و مسببی

۲۸۶ - استصحاب مقلوب

مرادف‌استصحاب قهقری واستصحاب حال به ماضی است (رك . استصحاب حال به ماضی)

۲۸۷ - استصحاب وجودی

هرگاه مستصحب (رك . مستصحب) امر وجودی باشدآن استصحاب را استصحاب

وجودی نامند مانند استصحاب بقای حق یا دین‌مسلم (موضوع مادهٔ ۳۵۷ دادرسی مدنی) مستصحب در استصحاب وجودی ممکن است پدیدهٔ حقوقی (مانند حق و دین در مثال بالا) باشد و ممکن است پدیدهٔ غیر حقوقی باشد مانند حیات در استصحاب حیات غائب مفقودالخبر. قسم اخیر در رویهٔ قضائی ما پیش بینی شده است.

۲۸۸ - استصلاح

(فقه) استدلال از طریق مصالح مرسله (یعنی مصالحی‌که نص قانون تصریح به رعایت‌آنها نکرده باشد) برای استنباط یك حکم شرعی. چنانکه پاره‌ای از فقهای‌عامه مرورزمان‌را ازطریق‌استصلاح استنباط نموده و یك سلطان عثمانی بر وفق آن فرمان صادر نمود (از فقهاء شیعه شیخ مفید متعرض مرور زمان شده است)

استصلاح اعم از استحسان است و مبتکر آن مالکیه بوده‌اند. شافعیه با آن‌مخالف هستند. استصلاح مخالف نص قانون حجت‌نیست ولی‌حنابله استصلاح‌را مخصص قانون قرارمیدهند بنگرید: مصالح مرسله

۲۸۹ - استطاعت

(مدنی - فقه - جزا) مقصود ازاستطاعت انفاق کننده در لزوم دادن نفقهٔ اقارب (پدر و مادر) این است‌که انفاق‌کننده زیاده از قوت یکروز ویکشب جهت خود (و زوجه و اطفال خود اگرداشته باشد) داشته‌باشد (مادهٔ ۲۱۴ قانون مجازات عمومی و مادهٔ ۱۱۹۸ قانون مدنی)

۲۹۰ - استظهار

(فقه) بمعنی پی‌ظاهر عبارتی برآمدن و کشف ظاهر یك سخن از میان احتمالات متعدد یك عبارت (مقدمهٔ عمومی علم حقوق - صفحه ۱۸۸)

۲۹۱ - استعداء

(فقه) اقامهٔ دعوی را گویند. مدعی را مستعدی و مدعی علیه را مستعدی علیه گفته‌اند.

۲۹۲ - استعفاء

عملی‌که بموجب آن‌شخصی‌که درمؤسسه‌ای دولتی یا ملتی یا وابستهٔ بدولت سمتی را دارا می‌باشد تقاضای ترك آن سمت را می‌نماید (مادهٔ ۶۴ - ۶۵ لایحهٔ قانونی استخدام‌کشوری ۳۱-۳-۱۳۴۵)

۲۹۳ - استعمال

(فقه) درحقوق اداری‌اسلام بمعنی‌استخدام بکار می‌رود و مستخدم دولت را عامل می‌گویند‌که جمع آن عمال است و این لغت هنوز در اصطلاحات اداری مابجای مانده است.

۲۹۴ - استفاضه

(فقه) هرگاه‌گروهی مطلبی را نقل‌کنند که از قول آنها اطمینان حاصل شودآن را استفاضه‌گویند وگاه آنرا شیاع و تسامع نامند.

موقعیت استفاضه بین خبر واحد و خبر متواتر است.

۲۹۵ - استفتاء

(فقه) پرسیدن نظر مفتی (رك. افتاء)

۲۹۶ - استقراء

بررسی جزئیات مربوط بیك‌کلی (ازیك

سنخ) بمنظور استخراج قاعدهٔ کلی که مشترك بین آن جزئیات باشد . اگر همهٔ جزئیات یك کلی مورد بررسی قرار گیرد آن استقراء را استقراء تام نامند و اگر همهٔ جزئیات آن کلی مورد بررسی واقع نشود آنرا استقراء ناقص نامند . استقراء کامل یا تام هیچوقت امکان ندارد آنچه که میسر است استقراء ناقص است. علوم تجربی از استقراء ناقص بدست آمده اند و بر خلاف نظر پیروان مکتب ارستو چنین نیست که استقراء ناقص بی ثمر باشد نهایت اینکه دامنهٔ استقراء ناقص هر قدر توسعه یا بد میزان اطمینان بنتیجهٔ استقرائی که شده بیشتر میشود .

۲۹۷ - استقراء تام

رك . استقراء

۲۹۸ - استقراء ناقص

رك . استقراء

۲۹۹ - استقراع

قرعه کشی را گویند .

۳۰۰ - استلزامات عقلیه

(فقه) نتایجی که عقل از طریق تفکر در مقررات شرعی از طریق قیاس و استنباط بدست می آورد .

۳۰۱ - استنابه

عمل حقوقئی که بموجب آن یك شخص (اعم از شخص طبیعی یا شخص حقوقی) دیگری یا دیگران را در امر یا امور خاصی نائب خود قرار میدهد .

(رك . نیابت)

۳۰۲ - استنباط

(فقه) مرادف اجتهاداست (رك. اجتهاد)

۳۰۳ - استنباط جزئی

استنباطی است که بمنظور تعیین تکلیف شخص خاص و وضع خاص بعمل می آید خواه درمقام قضاباشد خواه نباشد (مانند اظهار نظر مشاوران حقوقی در موارد خاص)

۳۰۴ - استنباط کلی

استنباطی است که در آن نظر بشخص خاص و وضع خاص نمیشود و نتیجهٔ استنباط بصورت یك قضیهٔ کلی است خواه در مقام قضاء باشد خواه بصورت یك اظهار نظر علمی .

درمقابل استنباط جزئی استعمال می‌شود. دادرسان از استنباط کلی درموقع صدور رأی ممنوع می باشند (مادهٔ پنجم قانون آئین دادرسی مدنی) در صدر اسلام هم برخی از صحابه (مانند زید) از اظهار نظر کلی خودداری کرده و اگر چنان سؤالی که مستلزم اظهار نظر کلی بود میکردند می گفت : دعوها حتی تکون (یعنی بگذارید تا مورد سؤال در خارج واقع شود آنگاه بپرسید تا نظر خود را بگویم)

۳۰۵ - استنطاق

(حقوق جزا) تحقیق از متهم راجع بمورد اتهام از طرف مأمور صلاحیتدار قضائی (بازپرسان و ضابطین عدلیه) مرادف این اصطلاح لفظ بازپرسی است . دادرسی که شغل او استنطاق است مستنطق یا بازپرس نامیده می‌شود .

۳۰۶ - استوار نامه

(بین‌الملل عمومی) حکمی است که از طرف رؤساء کشورها بکنسولها و مأموران

راجع به ذیل اصطلاح شمارهٔ ۲۹۹

۲۹۹ر۱ - استقلال

(حقوق اساسی) صفت و وضعی است که بموجب آن دولتی تحت سلطهٔ دولت دیگر قرار نگرفته باشد.

۲۹۹ر۲ - استقلال اراده

(مدنی) یعنی اصل در روابط اشخاص در زندگی قضائی آن است که اراده‌های آنان منشاء اثر باشد. عدم تأثیر اراده محتاج بدلیل و باعث مخصوصی است. اعلان اصل استقلال اراده (یا بطور خلاصه استقلال اراده) و یا اصل آزادی اراده و یا اصل حاکمیت اراده عکس العمل دو نوع محدودیت در تاریخ تمدن بشر بوده است:

الف - محدودیت ناشی از تشریفات عقود مانند سوگند یاد کردن بر وفای بتعهد و عقد و تشریفات دیگر که ناشی از تخیلات ناپختهٔ اعصار مدنیت‌های نارس و نشگفته بود.

ب - محدودیت‌های ناشی از ستم حکام. حدیث ان الله خلقك حراً کن کما خلقك نمایشی است در مقابل این گونه محدودیت‌ها. پایهٔ اصل استقلال اراده احترام به شخصیت انسانی است باین معنی که ظهور کمال شخصیت انسان منوط به آزادی ارادهٔ او است و قانون فقط باید جلوی تصادم اراده‌های آزاد را بگیرد تا تالی فاسدی بر این آزادی مترتب نشود و مصالح جمعی فدای آزادی ارادهٔ فردی نگردد نگهداری تعادل بین مصالح اجتماع و آزادی فرد با قانون است و حفظ چنین تعادلی عملا میسر است.

عده‌ای از طرفداران استقلال اراده بطرف افراط رفته عقیده دارند که هیچ تعهدی نیست که بدون ارادهٔ افراد بوجود آید حتی در مورد مسئولیت مدنی اگر تخطی Faute وجود نداشته باشد فرض تخطی میشود! یا مثلا ارث بردن از متوفی مبتنی بر وصیت مفروض است!

مخالفان استقلال اراده هم بطرف تفریط رفته‌اند و تأثیر ارادهٔ فرد راحتی در یک مورد هم انکار کرده‌اند (تأثیر اراده در حقوق مدنی - ص ۱۷ ببعد)

در فقه اسلام هم از آزادی اراده تحت عنوان اصل اباحه (رك. مباح) و اصل برائت (رك. برائت) و اصالة الحظر (اصطلاح شمارهٔ ۳۴۹) بحث شده است.

سیاسی داده میشود تا اعتبارآنها را نزد رؤسای بیگانه استوارسازد و پیشتراعتبار نامه گفته می‌شد .

۳۰۷ - استیضاح

مطالبهٔ توضیح از وزیر مسئول بتوسط اعضاء مجالس قانونگذاری (اصل ۴۲ قانون اساسی)

۳۰۸ - استیفاء

(مدنی–فقه) استفاده ازکار یا مال‌دیگری با رضای او (مادهٔ ۳۳٦ - ۳۳۷ ق–م) در قانون مدنی استیفاء یکی از اسباب ضمان قهری است (مادهٔ ۳۰۷ ق – م) واین ازاغلاط است زیرا این کاربتراضی طرفین صورت میگیرد و بمأخذ مادهٔ ۱۸۳–۵۰۱ قانون مدنی‌عقد است وحال اینکه ضمانات قهری امور خارج از عقد می‌باشند .

رك . اجارهٔ معاطاتی

۳۰۹ - استیمان

(فقه) الف – مطالبهٔ مالی بعنوان امانت (به امانت گرفتن) چنانکه ودیعه‌گیر و مستعیرمال را بطوراستیمان تحت اختیار خود می گیرند .

ب – درخواست امان مطلق توسط‌کافر از دولت اسلام . درخواست کننده را مستأمن گویند (رك . امان مطلق)

۳۱۰ - استیناف

رك . پژوهش

۳۱۱ - اسعار Devises

مرادف ارز است (رك . ارز)

۳۱۲ - اسقاط

(مدنی–فقه) از بین بردن حقی بتوسط صاحب‌حق . مثلاکسیکه درعقدی صاحب حق خیاری شده میتواند یکطرفه و بقصد خود آن حق را ساقط‌کند . اسقاط در مقابل انتقال حقوق بکارمی‌رود چنانکه گویند اصل این است‌که هر حقی قابل انتقال (ارادی یا قهری) و قابل اسقاط باشد و خلاف آن محتاج بدلیل است . اسقاط از ایقاعات است .

۳۱۳ - اسقاط دعوی

(دادرسی مدنی) یعنی چشم پوشی مدعی از دعوائی‌که مطرح‌کرده یا ممکن است مطرح‌کند .

۳۱۴ - اسقاط شرط

(مدنی–فقه) کسیکه شرط فعلی بنفع او در عقدی برقرار شده میتواند این حق را که بنفع او است روی قاعدهٔ اسقاط حقوق ، ساقط‌کند .

۳۱۵ - اسقاط کافهٔ خیارات

(مدنی – فقه – ثبت اسناد) فرمولی است که در اغلب اسناد عادی قدیم و اسناد رسمی کنونی‌در عقد مینویسند‌که هر گونه خیار مسلم و غیر مسلم را ساقط میکنند تا عقد قوام و پایه‌ای‌گیرد و از حالت تزلزل بحالت ثبات درآید و این‌کار مشمول مادهٔ ۹۵۹ قانون مدنی نیست هرچند عبارت ماده طوری نوشته شده‌که بحسب ظاهر شامل این مورد است .

۳۱٦ - اسکناس

پول‌کاغذی که بعنوان قائم مقامی پول فلزی چاپ و برواج گذاشته شود .

۳۱۷ - اسلحه

آلات و ادوات و ماشین آلات برنده یا

سوراخ کننده و له‌کننده مانند چماق ـ چاقو و مته و تفنگ و بمب و غیره . پاره‌ای از اشیاء اگر بعنوان سلاح بکار رود بشرط بکار رفتن در خصوص واقعهٔ خارجی‌معین‌سلاح محسوب میشوند مانند اینکه دزدی درحین دزدی عصارا بصورت سلاح (بعنوانِ حمله یا دفاع) بکار برد و الا فی‌حد ذاته عصا یا مقراض یا چاقو سلاح شمرده نمیشوند ولی تفنگ فی حد ذاته سلاح است ولو بکار نرود .

۳۱۸ ـ اسم تجارتی

رك . ثبت اسم تجارتی

۳۱۹ ـ اسم جنس

(فقه) اسمی را گویندکه دلالت برطبیعتی از طبایع‌کند بدون اینکه نظری بفرد یا افراد خاصی از آن طبیعت داشته باشد (بعکس جمع و اسم جمع مانند حیوانات ورمه) مانند حیوان و مبیع وثمن‌که اسم جنس‌است بنابراین اسم جنس در عبارات قانون برای بیان مفاهیم‌کلی (طبیعت) بکار می‌رود و نباید آنرا حمل برمعنی مفردکرد واین نوع اسم درمتون قوانین فراوان است .

۳۲۰ ـ اسناد

الف ـ درعلم درایه بمعنی انتساب حدیث است به گویندهٔ اصلی آن یعنی پیغمبر (ص) یا امام علیه‌السلام

ب ـ در علم درایه اسناد بفتح اول جمع سند است وسند مجموعهٔ روایان یك‌حدیث را گویندکه متن یك حدیث بتوسط آنان بما می‌رسد .

ج ـ در علم حقوق جمع سند است و آن نوشته‌ای است‌که در مقام دعوی یا دفاع وبرای اثبات چیزی قابل تمسك واستفاده باشد .

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۳۲۱ ـ اسناد پرداختی

اسنادی‌که بموجب آنها باید پرداخت‌بعمل آید مانند سفته بعهدهٔ یك تجارتخانه .
در مقابل اسناد دریافتی استعمال میشود که بموجب آنها باید پولی دریافت شود مانند سفته بنفع یك تجارتخانه .

۳۲۲ ـ اسناد تجارتی

Effets de commerce

اسنادی هستندکه برای پرداخت وجه در رأس‌موعد نزدیك یا درمدت معین‌محدود وکوتاه بکار می‌روند که مهمترین اقسام آنها برات و سفته و چك است وازهمین قبیل است اسناد در وجه حامل و

Warrant

۳۲۳ ـ اسناد ثبت احوال

دفاتری که در جداول آن وقایع چهار گانه (فوت و ولادت و ازدواج و طلاق و رجوع و بذل مدت) در ادارات ثبت احوال درج میشود و اوراق و دفترچه‌ های شناسنامه و المثنی .

۳۲۴ ـ اسناد در وجه حامل

Titres au porteur

(قانون تجارت) اسنادی‌که بنام شخص معین نبوده وبدارنده یا شخصی‌که دارنده حواله‌کند قابل پرداخت است مانند سهم بی‌اسم و چك در وجه حامل .

۳۲۵ ـ اسناد دریافتی

رك . اسناد پرداختی

۳۲۶ - اسناد ذمهٔ مطلق

اسنادی که در عرف کنونی بآنها سند ذمه‌ای رسمی گفته میشود در مقابل اسناد دیونی که در آنها وثیقه پیش بینی شده (خواه رهن باشد خواه معاملهٔ با حق استردادمانند بیع شرط) واسناد معاملات قطعی منقول و غیر منقول بکار میرود .

۳۲۷ - اسناد رسمی

اسنادی که در ادارهٔ ثبت اسناد و املاك یا دفاتراسناد رسمی یا نزد سایرمأموران رسمی در حدود صلاحیت آنان و برابر مقررات قانونی تنظیم شده باشد (مادهٔ ۱۲۸۷ قانون مدنی)

۳۲۸ - اسناد سجلی

رك . سند سجلی

۳۲۹ - اسناد قابل معامله

Titres négociables

(حقوق تجارت) اسنادی است که امضاء کنندهٔ آن تعهد تسلیم مالی (نقد - جنس) را می‌کند مانند اسناد تجارتی و اوراق بهادار (سهام شرکتها و اوراق قرضه)

۳۳۰ - اشاعه

(مدنی - فقه) اجتماع حقوق چند نفر برمال معین (خواه مال موجود درخارج باشدخواه‌درذمه باشد) خواه بطورارادی باشد مانند شرکت اختیاری (مادهٔ ۵۷۲ ق.م) یا قهری مانند اجتماع حقوق چند وارث برترکه .

مال مورد اشاعه را مال مشاع گویند . اشاعه در مقابل افراز بکارمی‌رود ومشاع در مقابل مفروز

* شرکت اعم از اشاعه است زیرا در مورد شرکت تجاری اشاعه وجود ندارد با اینکه شرکت وجود دارد . در فقه هم در مورد زمین‌های خراجی (رك . ارض خراج) شرکت وجود دارد ولی اشاعه وجود ندارد وزمینهای مذکورقابل افراز و تقسیم نیست .

۳۳۱ - اشتباه

تصور خلاف واقعی است ازچیزی (مادی یا معنوی)

۳۳۲ - اشتباه حکمی

بهریك از دومورد ذیل گفته می‌شود :

الف - تصوروجود قانونی که اساساً وجود ندارد .

ب - تفسیر نادرست از یك قانون بتصور اینکه آن تفسیر درست است .

مثال اول - هبهٔ مریض به پزشك بتصور تجویزقانون وحال اینکه درقانون‌فرانسه چنین قانونی نیست .

مثال دوم - ارتکاب تفسیر موسع درقوانین مسئولیت .

(فقه) تردید در اینکه حکم قانون در مورد عملی یا چیزی چگونه است و غالباً آنرا شبههٔ حکمیه نامند .

(رك . استصحاب حکمی)

۳۳۳ - اشتباه در تنظیم اسناد

رك . اشکال در تنظیم اسناد

۳۳۴ - اشتباه در سبب معامله

(مدنی) بیع سبب تملك مبیع وثمن است، وصیت تملیکی سبب تملك موصی به است و هکذا . حال اگر ورثه با موصی له بر تقسیم مال مشاعی بتراضی افراز کنند و بعد معلوم شودکه وصیت باطل بوده و موصی له بهره از آن مال نداشته است تراضی برافراز هم باطل است زیرا ورثه

در فاسد بودن سبب تملك (یعنی وصیت) و صحیح بودن آن در اشتباه بوده‌اند . این اشتباه در سبب است .

۳۳۵ - اشتباه در شخص طرف عقد

(مدنی ــ فقه) بهریك از دوصورت ذیل گفته می‌شود :

الف ــ اشتباه در خود طرف عقد مثل اینکه واهب، مال‌خودرا به حسن هبه‌کند بتصور آنکه او منوچهر است .

ب ــ اشتباه درمشخصات طرف عقد مانند اینکه موجرخانه را به‌کسی اجاره بدهد بتصور اینکه او مجرد است و بعد معلوم شودکه او متأهل است . (مادهٔ ۲۰۱ ق ــ م)

۳۳۶ - اشتباه در صورت عرفیهٔ موضوع معامله

(فقه) اگر مورد معامله عین معین باشد و عرفا مخالف با آنچه‌که در قصد عاقد خطورکرده است ازکار درآید (بعلت اشتباه در تصور) آن اشتباه را اشتباه در صورت عرفیهٔ موضوع معامله گویند واین اشتباه عقد را باطل می‌کند مثل اینکه کسی اشتباهاً کفش زنانه را بجای‌کفش مردانه بخرد چه عرفا کفش مردانه و زنانه دو ماهیت متغایر محسوب میشوند. اصطلاح بالا در مقابل اشتباه در عوارض موضوع معامله بکار رفته است .

۳۳۷ - اشتباهٔ درعوارض موضوع معامله

(فقه) هرگاه مورد معامله‌که عین معین است همان چیزی باشدکه در قصد انشاء عاقد خطورکرده است ولی در صفات و عوارض موضوع معامله اشتباه شده باشد این اشتباه را اشتباه در عوارض موضوع معامله نامند مانند اینکه قالی کرمانی بخرد و بعد معلوم شودکه قالی‌خراسانی است قالی‌چه خراسانی باشد وچه‌کرمانی موضوع و طبیعت واحدی است وصف خراسانی بودن غیرازوصف‌کرمانی بودن است .

۳۳۸ - اشتباه در غرض

(مدنی) هرگاه عاقد در غرض از عقد اشتباه‌کند آنرا اشتباه در غرض نامندکه گاهی‌موجب بطلان‌عقد هم میشود چنانکه مدیون بدائن اظهار کندکه قدرت اداء تمام دین را ندارد و دائن باعتماد صحت قول اودین را صلح باقل نماید ودرواقع اظهار بدهکار دروغ باشد . غرض دائن درعقد صلح‌مذکورارفاق‌به‌بدهکارتنگدست بوده است و حال اینکه او در این غرض براشتباه بوده است .

۳۳۹ - اشتباه در موضوع عقد

(مدنی ــ فقه) اشتباهی است راجع به خود موضوع معامله مثلا بایع‌کتاب را بجای دفترمی‌فروشد (مادهٔ ۲۰۰ ق‌ـم) خود موضوع معامله در مادهٔ ۲۰۰ق ـ م که از قانون مدنی فرانسه گرفته شده مورد تفسیرهای مختلف بین حقوقدانان فرانسوی قرارگرفته است .

۳۴۰ - اشتباه در نوع عقد

(مدنی ــ فقه) وآن در موردی است‌که یکطرف عقد ، عقد معینی را در نظر داشته باشد و طرف او عقد دیگر را مثل اینکه شخصی مالی را بدیگری هبه‌کند و طرف بتصور اینکه او صلح کرده است اظهار قبول نماید (مادهٔ ۱۹۴ ق ــ م)

۳۴۱ - اشتباه موضوعی

(مدنی ــ فقه) اشتباه در موضوعات (در

مقابل احکام قانونی) را گویند مثل اینکه کسی قالی می‌خرد بتصور آنکه عتیقه است و بعد خلاف آن ظاهر میشود (رك. شبههٔ موضوعی)

۳۴۲ - اشتراك

الف - بمعنی آبونمان است (رك. آبونمان) حق استفاده از برق مشمول فقرهٔ چهار مادهٔ ۷۳۹ دادرسی مدنی است.

ب - عبارت است از عنوان کلمه‌ای که دارای معنی کلی است (مانند انسان) یا کلمه‌ای که دارای دو یا چند معنی است مانند (باز) و (مهر)

رك. مشترك

۳۴۳ - (وجه) اشتراك

رك. آبونمان

۳۴۴ - اشغال

(بین‌الملل عمومی) ورود قوای یك کشور درکشوردیگر بصورت هجوم ودفع سلطهٔ کشور مورد تهاجم و استقرار سلطهٔ خود در آن.

۳۴۵- اشکال در تنظیم اسناد

هرگاه‌درحین‌تنظیم سندیکه (ازنظرتنظیم پایان‌نیافته)ازحیث‌تطبیق کیفیت‌وخصوصیت سند با مواد مقررات مشکلی پیش آیدآن را اشکال در تنظیم اسناد (دراصطلاحات ثبتی) می‌نامند واگر پس از پایان تنظیم سند مواجه با اشتباه در تطبیق کیفیت و خصوصیات آن‌با مقررات شوند این وضع را اشتباه در تنظیم اسناد می‌نامند.

(مادهٔ ۲۵ مکرر قانون ثبت)

۳۴۶ - اشل

مرادف پایه در حقوق اداری است.

رك. پایه

۳۴۷ - اصالت

بفتح اول. کسرحرف اول از اغلاط است در لغت مصدر اصل (بروزن شرف بفتح اول و ضم ثانی) بمعنی اصیل بودن است و اصیل آن است‌که برای او اصلی باشد و اصل بمعنی ریشه و پایه است و اصالت بمعنی ثبات نیز هست. در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۳۴۸ - اصالة الصحة در افعال

(مدنی - فقه) مقصود از افعال افعال حقوقی است‌که بصورت عقد و یا ایقاع نباشد مانند فعل شهادت دادن و اقرار کردن و اعلام تغییر اقامتگاه. اصل مذکورازمجموع مواد ۱۱۰ آئین‌دادرسی مدنی و بند چهارم مادهٔ ۱۳۱۳ ق - م استخراج و استنباط میشود.

۳۴۹ - اصالة الحظر

(فقه) حظر از حیث وزن و معنی مانند منع است پس اصالة الحظر بمعنی اصل ممنوعیت است یا اصل تحریم. فقهاء مکتب اخباری عقیده دارند نسبت باشیاء موجود درطبیعت انسان حق‌دخل وتصرف ندارد مگر باذن شارع یعنی جواز دخل و تصرف محتاج بدلیل است نه امساك از دخل و تصرف.

درمقابل اصالة الاباحه استعمال میشودکه عقیدهٔ فقهاء مکتب اصولی است (رك. اصالة الاباحه)

۳۵۰ - اصالة الحقیقة

رك. حقیقت (اصل حقیقت)

۳۵۱ - اصالةالحل

(فقه) اصل در اشیاء حلال بودن است نه حرام بودن . مرادف با اصطلاح اصالة۔ الاباحه است (رك . اصالةالاباحه)

۳۵۲ - اصالةاللزوم

(مدنی) هرعقدی که واقع شود نسبت به طرفین لازم‌الاتباع است ونمی‌توان آنرا برهم زد مگر بحکم قانون و یا ازطریق قرار دادن حق خیار در متن عقد و یا اقاله (مادهٔ ۲۱۹ قانون مدنی) اصالة۔ اللزوم مخصوص عقود است .

۳۵۳ - اصل

(فقه) در معانی ذیل بکار می‌رود :

الف ـ مدرك قانونی چیزی اعم ازآیه یا حدیث یا اجماع یا عقل در همین معنی است که گفته‌اند : اجتهاد عبارت است از رد فرع به اصل .

ب ـ قاعده

ج ـ بمعنی مدرك از نص حدیث ـ در همین معنی در عبارت حدیث : « علینا القاءالاصول و علیکم‌التفریع » بکار رفته است .

د ـ کتابی که جامع مقداری خبر (فقرهٔ ج) باشد . در علم رجال وقتی که گفته میشود « له اصل » همین معنی را درنظر می گیرند .

هـ ـ بمعنی استصحاب .

و ـ بمعنی دستورالعمل شارع نسبت به افراد درحالات شك و تردید بدون اینکه دردستورمز بورجهت کشف ازواقع ملحوظ باشد . اصل به این معنی در مقابل ظاهر و دلیل و اماره بکار می‌رود (رك.اماره) چنانکه گفته‌اند : اصل موقعی حجت است که دلیل نباشد (الاصل دلیل حیث لا دلیل) اصل باین معنی را درحقوق جدید فرض قانونی گویند و در فقه آنرا اصل عملی هم می گویند .

ز ـ مرادف مقیس علیه (رك . مقیس‌علیه) (حقوق جدید) در حقوق جدید قواعد وسیع حقوقی را اصل می گویند و آنرا ترجمهٔ لغت Principe قرار میدهند . مادهٔ ۳۵۷ آئین دادرسی مدنی یك اصل عملی Fiction است ولی مدلول مادهٔ ۳۵ ق ـ م اصل عملی نیست بلکه اماره Présomption است .

رك . ظاهر

۳۵۴ - اصل اباحه

رك . اصالةالاباحة

۳۵۵ - اصل آزادی اراده

رك . استقلال اراده

۳۵۶ - اصل آزادی دریاها

رك . آزادی دریاها

۳۵۷ - اصل استغراقی بودن عام

رك . عام استغراقی

۳۵۸ - اصل استقلال اراده

رك . استقلال اراده

۳۵۹ - اصل اسقاط حقوق

هر کسی میتواند هرحقی‌راکه دارداسقاط کند جزآنچه راکه قانون منع کرده‌است (مادهٔ ۹۵۹ ق ـ م) براساس همین‌ماده معاملات سفهی باطل است .

۳۶۰ - اصل امضائی بودن احکام معاملات

(فقه) شارع اسلام مانند هر قانونگذاری درمورد مقررات راجع به عقود وایقاعات در مقام ابداع و تأسیس مقررات جدید و بی‌سابقه نبوده بلکه علی‌القاعده همان

مقررات موجود در عرفها و عادات را تأیید و امضاء کرده است از این معنی به اصل امضائی بودن احکام معاملات یا اصل امضائی بودن معاملات تعبیر شده است .

۳۶۱ - اصل انتقال حقوق

هرحقی قابل انتقال بغیر است جزآنچه که قانون آنرا غیر قابل انتقال بداند این اصل از فروع اصل آزادی اراده است .

۳۶۲ - اصل انفصال قوی

(حقوق اساسی) برای حسن جریان امور دولتی قدرت عمومی را بسه قسمت تقسیم کرده‌اند : قوهٔ مقننه - قوهٔ مجریه - قوهٔ قضائیه . این‌اصل که توسط تئوریسین‌های باختری عرضه شده و مدتها ایده‌آل بوده در عمل کم و بیش کلیت خود را از دست داده ومستثنیات قابل ملاحظه برآن وارد شده است (اصل ۲۷ متمم قانون اساسی ایران)

۳۶۳ - اصل برائت

(فقه - دادرسی مدنی) هرامری که توجه آن به شخص ، مستلزم نوعی زحمت یا زیان یا سلب آزادی و یا ایجاد مضیقه باشد در صورتیکه توجه آن بشخص ، محل تردید باشد باید آن شخص را از آن کلفت وزحمت مبری نمود زیرا بدون دلیل قاطع ، تحمیل کلفت و زحمت به اشخاص روا نیست . از این معنی به‌اصل برائت تعبیر میشود (بطور مخفف آنرا برائت گویند)

رك . اصالة‌البرائة

۳۶۴ - اصل تدافعی بودن استنطاق

(دادرسی کیفری) طریقه‌ای که بموجب آن متهم مجاز یا مکلف بداشتن وکیل مدافع یا مشاور درمرحلهٔ بازپرسی‌باشد.

۳۶۵ - اصل تسلیط

(فقه) از مفاد قاعدهٔ مستخرج ازحدیث نبوی « الناس مسلطون علی اموالهم » تعبیر باصل تسلیط و قاعدهٔ تسلیط میشود. این اصل و مدلول حدیث فوق ضمن‌مادهٔ ۳۰ قانون مدنی گنجانده شده است .

۳۶۶ - اصل تعویض

(بین‌الملل عمومی) رابطه‌ای است بین دو دولت متجاوزکه یکی از آنهاکه در صدد توسعهٔ ارضی یا اقتصادی در خاك کشور دیگر برمی‌آید باید در مقابل و در عوض موافقت کند که دولت معظم دیگری درخاك کشوردیگر (ازکشورهای کوچك و ضعیف) اقدامی مشابه اقدام او کند و مانع اقدام او نباشد !

۳۶۷ - اصل تفسیری بودن قانون

(مدنی) هرگاه درخصوص قانون معینی (مانند مادهٔ ۳۸۷ قانون مدنی راجع به ضمان تلف مبیع قبل از قبض) تردید حاصل شودکه آن قانون جزء قوانین مفسر ارادهٔ افراد است (رك . قانون مفسر اراده) یا قانون امری است آن قانون را باید از نوع قوانین مفسراراده دانست و توافق افراد در جهت عکس‌آن نافذ است پس شرط اسقاط ضمان مذکور در مادهٔ ۳۸۷ قانون مدنی نافذ است

۳۶۸ - اصل تفکیك قوی

مرادف اصل انفصال قوی است (رك . اصل انفصال قوی)

۳۶۹ - اصل تقصیر

(مدنی) این اصطلاح درمقابل اصطلاح اروپائی Théorie de faute نهاده شده است و مقصود این است که مسئولیت مدنی برمبنای Faute (یعنی تخطی عمدی ویا بی‌احتیاطی وغفلت) نهاده‌شده‌است.و در غیر اینصورت کسی مسئول نیست . در قانون مدنی ایران مبنای مسئولیت مدنی صرفاً انتساب اضرار بفاعل فعل ضرری است خواه عمد یا بی‌احتیاطی و غفلت از او سر زده باشد خواه نه و دلیل قابل ملاحظه‌ای نیست که لایحهٔ مسئولیت مدنی ۱۳۳۹ این مبنی را تغییر داده باشد و بمصلحت جامعه هم نیست که چنین تغییری بدهد .

۳۷۰ - اصل حاکمیت اراده

رك . استقلال اراده

۳۷۱ - اصل حاکمیت قانون

(حقوق اساسی) ادارهٔ امور عمومی (رك. امور عمومی) و صدور هر دستور و هر اقدام ازمراجع دولتی باید مستندبقانون و مقررات باشد (اصل نهم متمم قانون اساسی)

۳۷۲ - اصل‌حریت اراده

رك . استقلال اراده

۳۷۳ - اصل حقیقت

رك . حقیقت (اصل حقیقت)

۳۷۴ - اصل حکمی

(فقه) اصلی که درمقام شك درحکم‌قانونی مطلبی جاری میگردد مثلا اگر کسی باشد که حالات دماغی اوطوری است که الحاق او برشید و سفیه محل تردید باشد و عقد بیعی واقع ساخته و تکلیف آن عقد ازحیث نفوذ و عدم حاجت به تنفیذ ولی ویا عدم نفوذ و حاجت به تنفیذ ولی محل تردید باشد اصلی که در حکم قانونی چنین بیعی میتوان جاری ساخت اصالة الصحة در عقود (مادهٔ ۲۲۳ قانون مدنی) است . در مقابل اصل موضوعی استعمال میشود که در مقام شك در موضوع بکار می‌رود وبا اجراءآن نوبه به اصل حکمی نمیرسد چنانکه درمثال بالابا اجراء اصل مستفاد از مادهٔ ۱۲۱۰ قانون مدنی (اگرآنرا اصل بدانیم) تکلیف قضیه روشن شده و شخص‌مذکورملحق به‌رشید است وبنا براین معاملات او نافذ است .

۳۷۵ - اصل حکومت قانون

(حقوق اساسی) افراد مردم ازهرحیث مصون ازتعرض می‌باشند و متعرض احدی نمیتوان شدمگربحکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین‌می کند (اصل‌نهم متمم قانون اساسی) مطلب بالا را اصطلاحاً اصل حکومت قانون گویند .

۳۷۶ - اصل حکومت محلی قانون

رك . قلمرو قانون در مکان

۳۷۷ - اصل حلیت

(فقه) مرادف اصالةالاباحه است (رك . اصالةالاباحة)

۳۷۸ - اصل سند

(دادرسی مدنی) در مقابل رونوشت سند استعمال می‌شود (سرفصل مادهٔ ۳۰۹ دادرسی مدنی)

۳۷۹ - اصل شخصی بودن قانون

(بین‌الملل خصوصی) نسبت‌به بیگانهٔ مقیم خارجه علی‌الاصول قوانین کشور متبوع

او جاری است مگر درموارد استثنائی که قانون محلی در حق او اجراء میشود . قانون ما از این اصل پیروی نمیکند .

۳۸۰ - اصل شخصی بودن مجازات

(جزا) اصلی‌است که بموجب آن بایدجزا مناسب با وضع مجرم باشد وباین ترتیب درمورد یك جرم که چند نفرمجرم‌هریك جداگانه آنرا مرتکب شده‌اند ترتیب بکار بردن مجازات فرق میکند زیرا هدف‌از دادن جزا انتقام نیست بلکه علاج مجرم است پس‌باید متناسب‌با وضع مجرم‌باشد.

۳۸۱ - اصل صحت

(مدنی) بموجب این اصل در عقود و ایقاعات فرض قانون برصحت آنها است مدعی فساد باید دلیل بر فساد اقامه کند اصل‌صحت درمعاملات (که اخص از عقود است زیرا معامله شامل نکاح نمیشود) در مادهٔ ۲۲۳ قانون مدنی‌پیش‌بینی شده‌ولی ملاك آن شامل همهٔ عقود و ایقاعات‌است از این معنی تعبیر به اصالة‌الصحه هم میشود .

(رك . اصالة‌الصحة)

۳۸۲ - اصل صلاحیت اداری رئیس‌حکومت

(فقه) درقسمت امور اداری و سازمانی که تقریباً قانون (رك. قانون) وجود ندارد رئیس حکومت اسلام بموجب اختیارات تامی که دارد میتواند هر نوع مقررات اداری و سازمانی و تقسیمات کشوری و غیرکشوری و مقررات استخدامی وضع کند با توجه باینکه این مقررات برای رئیس حکومت بعدی لازم‌الاتباع نیست و جنبهٔ ابدی ودائمی نمی‌تواند داشته‌باشد. در این اصل قوهٔ قانونگذاری‌بسیاروسیع رئیس حکومت اسلامی ملاحظه میشود و ما برای نشان دادن‌این معنی درتألیفات خود ازآن تعبیربه اصل صلاحیت اداری رئیس حکومت نموده‌ایم .

۳۸۳ - اصل طریقیت

رك . طریقیت

۳۸۴ - اصل عدم

(فقه - آئین دادرسی مدنی) در محیط زندگی‌ما هرموجودی مسبوق به عدم‌است بنابراین اگر دراصل وجود (یادرتاریخ وجودموجودی) چیزی تردید داشته‌باشیم بنا را برعدم آن میگذاریم تا خلاف آن ثابت شود و این را استصحاب عدم هم می‌نامندمثلاشخصی که بادیگری‌قراردادی دارد علیه او دعوی طرح میکند که از قرارداد تخلف ورزیده و در نتیجه بمن خسارت وارد کرده‌است اثبات‌عدم اجراء قرارداد بعهدهٔ مدعی نیست زیرا اجراء قرارداد ، مسبوق بعدم است و اصل عدم اجراء قرارداد جاری است وادعاء مدعی مستظهر باین اصل است ، برعهدهٔ مدعی علیه است که ثابت کند قرارداد را اجراء نموده است . بعضی آنرا قاعدهٔ عدم نامیده‌اند .

(رك . استصحاب تأخر حادث)

۳۸۵ - اصل عدم تأثیرقانون در خارج‌کشور

رك . قلمرو قانون درمکان

۳۸۶ - اصل عدم تبرع

(مدنی - فقه) هرکس مالی‌بدیگری‌میدهد ظاهر در عدم تبرع است و حق استرداد رادارد (مادهٔ ۲۶۵ ق - م) زیراغالباً به عنوان احسان و مجانی کسی بدیگری

چیزی نمیدهـد همین غلبه منشاء امـارهٔ مذکور است .

۳۸۷ - اصل عدم تخصیص

(فقه) تخصیص یعنی از شمول قانون عام کاستن ، وآنرا به قسمتی ازمصادیق‌عام، محدود کردن .

گاه نتیجهٔ تفسیریك قانون ، تخصیص آن است یعنی مفسر آنرا طوری تفسیر میکند کـه قانون از عموم ساقط میشود و حال اینکه در همان مورد تفسیردیگری‌میسر است که موجب تخصیص قانونی که تفسیر شده است نمیباشد در اینصورت‌اگر تردید حاصل شودکه کدام تفسیر ترجیح دارد بایدتفسیراخیررا ترجیح‌دادزیراتخصیص، دلیل قاطع لازم دارد . از این معنی به اصل عدم تخصیص تعبیر شده است . مثلا بنا بمادهٔ ۱۳۰۶ ق - م عقدی‌که موضوع آن بیش از پانصد ریال باشد قابل‌اثبات بشهادت نیست .

از طرف دیگرتبصرهٔ یك قانون مالك و مستأجر ۱۳۳۹ فرض وجودعقداجاره‌ای را میکندکه بدون سند عادی و رسمی و بصرف تراضی واقع شده است، وپاره‌ای را نظراین است که‌این‌اجاره جز بشهادت قابل اثبات نیست هرچندکه مال‌الاجاره بیش از پانصد ریال باشد درنتیجه تبصرهٔ مزبور بطور ضمنی مخصص مادهٔ ۱۳۰۶ ق - م است . و حـال اینکه راه منحصر اثبات وجـود عقد اجارهٔ مزبور شهادت نیست بلکه اقرار و قرائن قضائی هـم میتواند آنرا اثبات کند و باین ترتیب دلیل قاطعی برتخصیص مادهٔ ۱۳۰۶ ق-م نیست .

۳۸۸ - اصل عدم حادث

مرادف اصل عدم است (رك . اصل‌عدم)

۳۸۹ - اصل عدم عطف قانون بگذشته

قلمرو یك قانون از نظر زمـان محدود است به تاریخ انتشار و نسخ ، و نفوذی نسبت بازمنهٔ ماقبل انتشار نـدارد مگر اینکه بطور استثناء آنهم باتصریح‌قانون صورت گیرد این معنی را اصل‌عدم عطف قانون بگذشته‌گویند .

۳۹۰ - اصل عدم نسخ

رك . نسخ

۳۹۱ - اصل عدم ولایت افراد بریکدیگر

(فقه) بموجب این اصل ، هیچ‌کس بـر دیگری تسلطی نـدارد مگر در حدودی که قانون معین میکند . روی‌همین اصل مقررات مربوط بولایت برمحجورین در صورت شك دروسعت و ضیق مدلول‌آنها تفسیر مضیـق میشود و روی همین اصل هرگاه در فوریت و عدم فوریت‌یك‌خیار تردید شود اصل‌این است که فوری‌باشد.

۳۹۲ - اصل علنی بودن محاکم

بموجب این اصل در موقع محاکمه (در دادگاه) بایدجلسهٔ‌دادگاه‌علنی‌باشدوورود وخروج افراد به‌جلسهٔ دادگاه‌آزاد بوده باشد و ازآن ممانعت بعمل نیاید و ورود موکول باذن دادرس نباشد .

(مادهٔ ۱۳۶ آئین دادرسی مدنی و غیره)

* تکلیف علنی بودن دادگاه درفقه اسلام نیست ولی اخلاقاً بطور اکید توصیه شده است که‌جلسات دادگاه علنی‌باشدوحاجب و دربان نباشد و دانشمندان برای‌مشاوره دعوت شوند .

۳۹۳ - اصل عملی

آنچه راکه درحقوق اروپائی فرض قانونی Fiction نامیده‌اند فقهاء اصل عملی مینامند .

رك . اصل

۳۹۴ - اصل غیر امری بودن قانون

(مدنی - آئین دادرسی مدنی وکیفری - حقوق اداری) هر گاه در آمره بودن و غیرآمره بودن قانون تردید حاصل شود مجری آن قانون باید آنرا قانون غیر امری تلقی کند تا خلاف آن اثبات شود.

(رك . قانون امری)

۳۹۵ - اصل فریضه

(فقه - قانون مدنی) هر گاه چند فرض ازفروض ششگانهٔ ارث (مادهٔ ۸۹۵ قانون مدنی) جمع شوند (یعنی درخصوص واقعهٔ فوت شخص معین با لحاظ ورثه‌ای که از او باقی مانده‌اند) عدد مخرج مشترك کسور فروض ارث را اصل فریضه گویند مانند اینکه ورثه پدر و مادر و دودختر باشند که بهریك از پدر و مادر سدس و به دودختردوسوم ترکه می‌رسد که مخرج مشترك ، عدد شش است و عدد شش را اصل فریضه گویند .

اصل فریضه گاهی مساوی فروض است و گاهی کمتر وگاهی بیشتر که بالنتیجه مسألهٔ عول و تعصیب را بوجود می‌آورد

(رك . عول و تعصیب)

۳۹۶ - اصل قانونی بودن جرم

(حقوق جزا) یعنی جرم بودن يك‌عمل بسته باین است که قانون آن عمل را جرم بشناسد (مادهٔ دوم قانون مجازات عمومی)

۳۹۷ - اصل قانونی بودن مجازات

(حقوق جزا) مجازاتها را قانون باید پیش‌بینی کند و هیچ مجرم را نمیتوان به مجازاتی‌که در قانون پیش‌بینی نشده‌است محکوم نمود .

۳۹۸ - اصل لاضرر

رك . لاضرر

۳۹۹ - اصل لزوم

(مدنی - فقه) چون غالب عقودیکه بین افراد يك جامعه واقع میشود عقود لازم هستند (نه عقود جائز) و مدار زندگی برعقودلازم است بنابراین‌ازاین‌غلبه‌اتخاذ اصل کرده‌اند وگفته‌اند : هرعقدی نسبت بمتعاقدین و قائم مقام آنان لازم‌الاتباع است (یعنی قابل فسخ و انحلال نیست) مگر درخصوص مواردی‌که قانون تصریح کرده باشد (مادهٔ ۲۱۹ قانون مدنی) و مقصود از عبارت (اصالةاللزوم درعقود) هم همین معنی است .

۴۰۰ - اصل مثبت

(فقه) اصل عملی (رك . اصل عملی) فقط درحدود مدلول خود حجت است نه نسبت به لوازم عادی و عقلی‌خود مثال : پدری در تاریخ اول اسفند فوت می‌کند و پسر او درتاریخ سی‌ام بهمن ناپدید شده ودر روز سوم اسفند جسد بیجانش پیدا میشود این‌فرزند از پدرارث نمی‌برد مگراینکه استصحاب حیات پسر (که يك اصل عملی است) تا روز سوم اسفند دو مطلب ذیل را تأیید کند :

الف - ادامهٔ حیات پسر تا روز سوم اسفند . البته این نتیجهٔ مستقیم جریان استصحاب است .

ب ـ تأخر فوت پسر از فوت پدر (که نتیجهٔ آن ارث بردن پسر از پدر است) صفت تأخر از لوازم عقلی جریان این استصحاب است و اصل استصحاب نمیتواند این صفت را اثبات کند. دانشمندان اخیر عقیده دارند که اصل عملی نمیتواند مثبت لوازم عقلی باشد یعنی اصل مثبت حجت نیست. بهمین جهت عقیده دارند که در مثال بالا پسر از پدر ارث نمی‌برد.

* از پاره‌ای از مواد قانونی حقوق فعلی ایران (مانند مادهٔ ۸۷۳ و مادهٔ ۱۰۱۷ ق ـ م) معلوم میشود که اصل مثبت حجت است. اظهار این نظر که اصل مثبت حجت نیست از عصر آقا باقر بهبهانی فقیه معروف پدید آمده است و فقهاء در آن اختلاف نظر دارند.

۴۰۱ ـ اصل محدود بودن عقود

(فقه) اکثریت قریب باتفاق فقهاء ایجاب و قبول لفظی را شرط تحقق عقد میدانند و با توجه باین معنی می گویند عقود محدود بعقود موجود درزمان شارع است وقوانین شرعی که متعرض عقود شده‌اند عقود معین در زمان شارع را منظور نموده‌اند.

در مقابل عقد باین معنی معاوضه را قرار میدهند که عبارت است از توافقهائی که بحسب عرف و عادت منشاء اثر است و ایجاب و قبول لفظی شرط تحقق آنها نیست و می گویند معاوضات محدود بتعداد معین نیستند.

۴۰۲ ـ اصل محلی بودن تنظیم اسناد

(بین‌الملل خصوصی) سندی که تنظیم میشود از حیث تشریفات معاملات تابع قوانین محل تنظیم سنداست و ربطی بتابعیت هیچیک از طرفین معامله ندارد (مادهٔ ۹۶۹ قانون مدنی)

۴۰۳ ـ اصل محلی بودن قانون

(بین‌الملل خصوصی) نسبت به بیگانهٔ مقیم کشور خارجه علی‌الاصول مقررات کشور خارجهٔ مورد اقامت او بکار میرود (یعنی قانون محلی) و اجراء قانون کشور متبوع اودرحق وی جنبهٔ استثنائی دارد (مادهٔ پنجم قانون مدنی)

۴۰۴ ـ اصل مساوات

رك. مساوات

۴۰۵ ـ اصل مصونیت پارلمانی

Immunité parlementaire

امتیازی است برای نمایندهٔ مجلسین از حیث حفظ آزادی او در انجام وظیفه که بصورت حمایت او از تعقیب در دعاوی طرح شده علیه او درمی آید.

۴۰۶ ـ اصل موضوعی

رك. اصل حکمی

۴۰۷ ـ اصل نسبی بودن امارات قانونی

(آئین دادرسی‌مدنی) در هر اماره‌ای که نسبی یامطلق بودن آن‌محل تردیدباشد باید آنرا امارهٔ نسبی تلقی نمود تا خلاف آن اثبات شود.

۴۰۸ ـ اصل نکاح و طلاق

(دادرسی مدنی) یعنی اختلاف در وجود و عدم علقهٔ زوجیت بنابر این اگر نکاح مسلم باشد و طلاق رجعی هم واقع شود ولی در اینکه رجوع زوج باشرائط قانونی صورت گرفته است یا نه بین طرفین اختلاف افتد این اختلاف مآلاً مربوط بوجود وعدم رابطه وعلقهٔ‌زوجیت است و دعوی راجع به اصل نکاح خواهد بود. اما اختلاف در اینکه نکاح دائم بوده یا

منقطع اختلاف در اصل نکاح نیست .

۴۰۹ - اصول

(فقه) الف - بمعنی قواعد کلیهٔ اعتقادی (ایده‌ئولژیك) اسلام است. مابقی مقررات قانونی و اخلاقی را فروع می گفتند .

ب - علم اصول فقه که از قواعد کلیهٔ راجع بطرز استنباط و اجتهاد در مسائل قانونی بحث می کند .

ج - جمع اصل ، بمعنی رساله‌ای که در آن احادیث روایت شده ازیکی ازامامان شیعه مدون شده است . ودرهمین اصطلاح گفته شده است اصول اربعمأة (اصول چهارصدگانه) وآنها چهارصد رساله بود که اصحاب امامان شیعه (ع) از روایات آنان مدون ساخته بودند و کتاب کافی کلینی دانشمند بزرگ ایرانی از مجموع آن کتابها (اکثر آن کتابها) فراهم گردیده است .

د - در مدنی و فقه درباب ارث پدر و مادر و جد و جده (هرقدر که بالا رود) یا قرابت عمودی صعودی را گویند . در مقابل فروع (یا فصول) که اولاد و اولاد اولاد (هرقدر که پائین رود) را گویند که قرابت عمودی نزولی است و در برابر حواشی که برادر و خواهر و اولاد آنها و عمو و عمه و دائی وخاله و اولاد آنها را گویند که اسم دیگر آن قرابت اطراف است .

۴۱۰ - اصول اربعماة

رك . اصول

۴۱۱ - اصول تعلیقی تعبدی

(فقه) این اصول دوگروهند :

الف - اصول عملیه (رك . اصول عملیه)

ب - اصول تعبدی ناظر بواقع مانند شهادت و اقرار و اصالة‌الصحة .

مجموع این دو قسم را اصول فقاهی هم نامیده‌اند و علت اینکه بآنها تعلیقی گفته‌اند این است که حجیت آنها معلق برفقدان دلیل اجتهادی است .

(رك . دلیل اجتهادی)

۴۱۲ - اصول عقلی

(فقه) اصولی‌را گویند که دارای‌مشخصات ذیل باشد :

الف - در قلمرو شك باشد نه ظن ویقین.

ب - ضابطه‌ای راقانون برای‌شك مذکور معین‌کرده باشد .

این ضابطه را اصل عقلی و اصل عملی نامند در فقه اصول عقلیه عبارتند ازاصل برائت - اصل استصحاب - اصل تخییر - اصل اشتغال. دواصل‌نخست درمادهٔ ۳۵۶-۳۵۷ آئین دادرسی آورده شده است .

۴۱۳ - اصول عملیه

(فقه) اصولی که خط مشی و شیوهٔ عمل کسی را که دچار تردید شده معین کند یعنی برائت - استصحاب - تخییر - اشتغال .

رك . اصول عقلی

۴۱۴ - اصول فقاهی

(فقه) شامل اصول تعبدی ناظر بواقع (مانند استصحاب از نظرعده‌ای) واصول عملیه‌که هیچ بواقع نظری ندارند (مانند اصل‌تخییر) می‌باشند. بعضی‌اصول فقاهی‌را مترادف با اصول عملیه می‌دانند .

۴۱۵ - اصول فقه

(فقه) علمی است که قواعد وابزاراستنباط را مورد بحث قرار میدهد این‌علم نخست

در دامن علم کلام پرورش یافت و سپس از آن جدا شد و چون جنبهٔ تجرید (و دوربودن‌ازجزئیات عمل قضاء) آن مانند اکثر علوم قدیم و شاید هم براثر حشرو نشر با فلسفهٔ یونان فراوان است امروزه بصورت غیرمفیدی درآمده است. درعصر ما از ابـزار استنباط در رشته‌ای بنام (مقدمهٔ عمومی علم حقوق) بشیوه‌ای که منطبق بر عمل و واقعیات زندگی قضائی است بحث میشود که هم دشوارتر است و هم‌آموزنده‌ترمعذلك بعنوان مطالعهٔ تاریخ حقوق میتوان در علم اصول سیری کرد.

۴۱۶ - اصول لفظی

(فقه) قواعد مستفاد ازاستقراء محاورات اقوام و ملل که در فن اجتهاد و استنباط (تفسیر قانون) بکار آید. درمقابل اصول عقلی بکار می‌رود (رك. اصـول عقلی) یکی از اصول لفظی اصالةالحقیقه است. (رك. حقیقت)

۴۱۷ - اصول محاکمات

بمعنی آئین دادرسی است.
رك. آئین دادرسی.

۴۱۸ - اصول محاکمات جزا

مرادف آئین دادرسی کیفری است (رك. آئین دادرسی کیفری) مـادهٔ یـك قانون آئین دادرسی‌کیفری.

۴۱۹ - اصول محاکمات حقوقی

مرادف آئین دادرسی مدنی است.
(رك. آئین دادرسی مدنی)

۴۲۰ - اصول محاکمات قدیم

قانون اصول محاکمات حقوقـی مصوب ۱۹ ذیقعده ۱۳۲۹ قمری راگـویند که فعلا مبحث اجراء احکام آن بااصلاحات مکرر که در آن شده مورد عمل است و مابقی منسوخ است.

۴۲۱ - اصیل

(مدنی ـ فقه) الف ـ طرف عاقد فضولی (در عقد فضولی) را اصیل گویند (مادهٔ ۲۵۲ ق ـ م)
این اصطلاح در مقابل عـاقد فضولی و فضولی استعمال میشود.
ب ـ موکل را نسبت بـوکیل اصیل گویند.

۴۲۲ - اضافه حقوق

(حقوق اداری) درنتیجهٔ سوابق‌خدمت و بدون تغییر شغل ومقام (برخلاف‌ترفیع) حقوق بیشتری که به مستخدم دولت‌داده میشود اضافه حقوق نامیده میشود.

۴۲۳ - اضرار

رك. ضرر

۴۲۴ - اضطرار

(فقه ـ مدنی) حالتی است که درآن‌تهدید وجود ندارد ولی اوضاع و احوال برای انجام یك عمل طوری است کـه انسان باوجود عدم رضایت و تمایل به‌آن کار، بسابقهٔ آن اوضاع و احـوال آن کار را علیرغم میل باطنی خود ولی ازروی قصد و رضای خاصی (که آنرا درحقوق‌مدنی رضای معاملی می‌نامند) آن معامله یاآن کار را انجام میدهد و این مقدار ازرضا حداقل رضائی است که وجود آن شرط نفوذ عقد است. رضای کامل را در فقه «طیب نفس» گویند (مادهٔ ۲۰۶ قانون مدنی)اضطرارمانع صحت‌معامله نمیشود. در فقه، اضطرار موجب زوال‌منع‌قانونی است یعنی منعی که بمنظور رعایت مصالح

خاصی مقرر شده در صورتیکه مصلحت مربوط بمورداضطرار اقوی باشد .

۴۲۵ - اطاق Chambre

در لغت قسمتی از خانه که دارای چند آشیانه است هرآشیانه را اطاق گویند . و بمعنی ساحت خانه و مکان وسیع که دستهٔ زیادی در آن توانند گرد آیند (غرفه) در اصطلاح بمعانی ذیل اطلاق شده است :

الف - مکان وسیع که در آن هیأت‌های منظمی تشکیل جلسه دهند (مانند اطاق هیأت عمومی دیوان تمیز)

ب - اعضاء هیأت مذکور را هم اطاق گویند .

در اصطلاحات ذیل بکاررفته است .

۴۲۶ - اطاق بازرگانی

یا اطاق تجارت Chambre de Commrce شخصیت حقوقی مرکب از تجار سرشناس و صاحبان صنایع که اطلاعات دقیق تجاری وصنعتی راگرد آورده وازمراجع رسمی فیصلهٔ امورتجاری وصنعتی و ارشاد واظهارنظردراین مورد شناخته میشود .

۴۲۷ - اطاق تجارت

مرادف اطاق بازرگانی است .

(رك . اطاق بازرگانی)

۴۲۸ - اطاق صنایع و معادن

اطاقی است که برای کمك بتوسعه و پیشرفت امورصنایع وتشویق بهره برداری از معادن و بهبود محصولات صنعتی و معدنی داخلی و ترویج و شناساندن آنها در کشور و خارج و هم آهنگ کردن نظرات صاحبان صنایع و معادن و ایجاد همکاری آنان با یکدیگر وتنظیم وتسهیل ارتباط بین‌صاحبان صنایع ومعادن‌تأسیس شده و دارای شخصیت حقوقی و استقلال مالی‌است‌مادهٔ۱-۱۱تصویب نامهٔ۴۲۲۷۰ مورخ ۲۶-۹-۴۱ هیأت وزیران .

۴۲۹ - اطبای عدلیه

اصطلاح قدیمی پزشك قانونی است (مادهٔ ۸۲ آئین دادرسی کیفری)

رك . پزشك قانونی .

۴۳۰ - اطراد

(بروزن ابتیاع) دراصول فقه عبارت‌است از قابلیت استعمال لفظ معین درچند نوع از معانی نزدیك بهم (که اندك تفاوت باهم دارند) بدون استمداد از قرینه . دراینصورت فهمیده میشودکه آن لغت در تمام آن معانی حقیقت است نه مجاز .

۴۳۱ - اطراف ضمان

(مدنی - فقه) در عقد ضمان ، ضامن و مضمون له و مضمون‌عنه را گویند .

۴۳۲ - اطفال

(فقه) جمع طفل و مرادف صغیر است . در مقابل طفل ، بالغ استعمال میشود . در اصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۴۳۳ - اطفال‌طبیعی

یا Enfants naturels اطفال‌حاصل از زنا راگویند (رك . زنا) مرادف‌اولاد زنا است .

۴۳۴ - اطفال نامشروع

مرادف اطفال طبیعی است .

۴۳۵ - اطلاع نامه

اسم پاده‌ای از اخطاریه‌ها که مدلول‌آن عبارت است از اعلان رسمی امرمخصوص

مانند اطلاعنامهٔ مذکـور در مادهٔ ۶۶۳ اصول محاکمات قدیم .

۴۳۶ - اطمینان عادی

(فقه) اطمینانی که در عرف وعادت قابل ترتیب اثر است ولوآنکه احتمال خلاف آن منتفی نباشد. سوای اطمینان عادی (شك و ظن) را در اصطلاح شك مینامند (مادهٔ ۱۳۱۵ ق-م)

در محاورات و زندگی روزمره مردم به اطمینان عادی بیشتر قناعت می کنند و اسم آنرا اطلاع و علم (بمعنی دانستن) میگذارند ولی اهل دانش وعلم میکوشند تا در مسائلی که نزد آنان مطرح میشود از این حد فراتر رفته وآنچنان یقین به مسألهٔ مورد نظرخود پیدا کنند که احتمال خلاف ، ازنظرآنان منتفی باشد این وضع در تحقیقات علمی و نیزدر فصل خصومت و امور قضائی و انتظامی وتعقیب متهمان همیشه باید مورد توجه قرار گیرد .

حافظ گوید :

نه حافظ را حضور درس قرآن

نـه دانشمند را علم الیقینی

۴۳۷ - اظهارنامه

نوشته‌ای است که مطابق مقررات قانونی تنظیم میشود ووسیلهٔ قانونی بیان مطالب است و اظهاریه هم گفته میشود (مادهٔ ۷۰۹ آئین دادرسی مدنی)

۴۳۸ - اظهارنامهٔ ثبتی

ورقه‌ای است چاپی و رسمی که توسط مأمور دولتی مخصوص (بنام مأمورتوزیع اظهارنامه) پس از تنظیم صورت مجلسی شامل حدود و نوع ملك و مشخصات آن و مالك و امضاء کدخدا و ریش سفیدان محل ، بین متصرفان بعنوان مالکیت (مالکان) توزیع میشود مندرجات آن باید با صورت مجلس بالا مطابق باشد و شمارهٔ ملك هم باید در اظهارنامه درج شود. اظهارنامهٔ مذکور به مالك ودرغیاب او بمستأجر یاکدخدای محل داده‌میشود و در دفتر توزیع اظهارنامه رسید اخذ میشود (ماده ۵ ـ ۶ آئین نامهٔ قانون ثبت و مادهٔ ۲۲ آئین نامهٔ قانون ثبت) .

۴۳۹ - اظهاریه

مرادف اظهارنامه است مادهٔ ۹۷۷ قانون مدنی (رك . اظهارنامه)

۴۴۰ - اظهر

(فقه) دو عبارت که مقصود گویندهٔ آنها صریح و قاطع نباشد ولی ظهور یکی از دیگری بیشتر باشد آنکه ظهورش بیشتر است اظهر وآنکه‌ظهورش کمتر است‌ظاهر بمعنی اخص نامیده میشود. ظاهر بمعنی‌اعم شامل ظاهر بمعنی‌اخص‌واظهر می باشد. بطور کلی در علومی که فهم عبارات نقش مهمی‌بازی کند (مانند علم حقوق که قضات بمعنی عبارات قانون‌توجه دائم مبذول میدارند) درجات ظهورو خفاء معنی‌عبارات رااز اعلی به‌ادنی چنین‌تقسیم کرده‌اند : نص - اظهر ـ ظاهر ـ مجمل . اجمال یا عدم صراحت درمادهٔ سوم قانون‌آئین دادرسی مدنی مورد توجه مقنن واقع شده است . شناسائی‌عنوان‌های (نص - اظهر - ظاهر) این فائده را داردکه در موقع تعارض قوانین داخلی گاهی علاج منحصر است بترجیح یکی بردیگری در اینصورت اگر نص با اظهر معارض باشد نص مقدم است و اگر اظهر با ظاهر معارض باشد اظهر مقدم است .

اعاده

در لغت بمعنی برگردانیدن و از سر گرفتن است . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۴۴۱ - اعادهٔ اعتبار

بازگشت تاجر ورشکسته بموجب حکم دادگاه باعتبار بازرگانی خود بطریقی که حق فعالیت بازرگانی داشته باشد (مادهٔ ۵۶۱-۵۷۵ قانون تجارت) اعادهٔ اعتباردرفقه وجود ندارد و مفلس میتواند پس از اداء دیون اقدام بتجارت کند .

۴۴۲ - اعادهٔ حیثیت

Réhabilitation

بازگشت به اهلیتی که شخص بعلتی آنرا ازدست داده است شامل اعادهٔ اعتبارتاجر ورشکسته هم می‌شود لکن در اصطلاحات ما برای تاجراعادهٔ اعتبار و برای‌مجرم اعادهٔ حیثیت را بکار برده‌اند . اعادهٔ حیثیت از طریق محو مجازات و آثار محکومیت کیفری محقق میشود . اگر اعادهٔ حیثیت بموجب حکم دادگاه باشد آنرا اعادهٔ حیثیت قضائی نامند و اگر بموجب حکم قانون باشد آنرا اعادهٔ حیثیت قانونی‌می‌نامند (مادهٔ ۵۷۵ قانون تجارت)

۴۴۳ - اعادهٔ حیثیت قانونی

Réhabilitation Légal

(دادرسی کیفری) هرگاه بجهت گذشتن مدتی که قانون‌معین کرده وعدم محکومیت جدید جزائی بحکم قانون و بدون حکم محکمه حیثیت مجرم اعاده شود و اهلیتی راکه از دست داده بدست آورد این‌معنی را اعادهٔ حیثیت قانونی نامند .

در مقابل اعادهٔ حیثیت قضائی بکارمیرود.

۴۴۴ - اعادهٔ حیثیت قضائی

Réhabilitation Judiciaire

هرگاه‌اهلیتی‌راکه مجرم بعلت محکومیت جزائی ازدست داده از طریق صدورحکم دیگر باز یابد این معنی را اعادهٔ حیثیت قضائی نامند .

۴۴۵ - اعادهٔ دادرسی

(دادرسی مدنی) عناصر اعادهٔ دادرسی از این قرار است :

الف - درموضوع مورد ترافع حکم قطعی صادرشده باشد ، خواه حکم قطعی مذکور حکم پژوهشی باشد یا در مرحلهٔ نخستین بطور قطعی صادر شده باشد (ماده ۵۹۱ آئین دادرسی مدنی)

ب - بطور استثناء و بجهات خاص قانونی اذن در اعاده و از سرگرفتن رسیدگی داده شده باشد .

ج - رسیدگی ماهوی تجدید و اعاده شود .

اعادهٔ دادرسی از طرق فوق‌العادهٔ شکایت از احکام است (سرفصل ماده ۵۲۱ آئین دادرسی مدنی)

۴۴۶ - اعادهٔ دادرسی اصلی

(دادرسی مدنی) مختص موردی است‌که درخواست‌کنندهٔ اعادهٔ دادرسی مستقلا درخواست اعادهٔ دادرسی کند (ماده۵۹۸ دادرسی مدنی)

رك . اعادهٔ دادرسی‌تبعی و طاری

۴۴۷ - اعادهٔ دادرسی تبعی

(دادرسی مدنی) هرگاه یکی ازطرفین دعوی نسبت به حکمی تقاضای اعادهٔ دادرسی کند دیگر میتواند در مقابل

آنشخص تا زمانیکه جـریان اعـادهٔ دادرسی پایان نیافته ازهمان حکم نسبت به محکومیت خود درصورت وجود یکی از جهات اعادهٔ دادرسی تبعاً درخواست اعادهٔ دادرسی کند هرچند که مدت مقرر برای اعادهٔ دادرسی نسبت باو منقضی‌شده باشد و این را اعادهٔ دادرسی تبعی نامند (مادهٔ ۶۰۸ دادرسی مدنی)

۴۴۸ - اعادهٔ دادرسی طاری

(دادرسی مدنی) مختص مواردی است که در اثنای دادرسی حکم بطور دلیل ابراز شود و محکوم علیهی که حکم بضرر او ارائه شده نسبت بآن درخواست اعادهٔ دادرسی کند (مادهٔ ۵۹۸ دادرسی‌مدنی)

۴۴۹ - اعتبار

الف ـ صفت شخص مالدار . در همین معنی خرید از روی اعتبار ، معامله از جهت اعتباراستعمال میشود دراین‌معاملات بایع بعلت ملائت مشتری بلافاصله از وی مطالبهٔ ثمن نمیکند مانند نسیه‌هائی که اشخاص بحسب اعتبار خود از دکانی می‌برند .

ب ـ التزام شخص (مخصوصاً بانکها) مبنی‌براینکه مبلغی وجه دراختیارشخصی که مورد اعتماد او است بگذارد .

ج ـ قرض بانکی و در همین معنی است: وام‌کشاورزی ـ وام صنعتی وغیره .

د ـ در قوانین محاسبات عمومی مراد از اعتبار وجوهی است که قبلا برای خرج معینی پیش‌بینی و بتصویب مقامات قانونی رسیده باشد (مادهٔ پنج قانون محاسبات عمومی مصوب ۱۰-۱۲-۱۳۱۲)

۴۵۰ - اعتبار اضافی

رك . اعتبار فوق‌العاده

۴۵۱ - اعتبار امر مختوم

(دادرسی‌مدنی) ارزش قضائی دعوئی است که منتهی بنظر نهائی دادگاه (در هر درجه) شده باشد یعنی دادگاه ختم دادرسی را اعلان نموده و نظرقطعی‌خود را داده باشد (رك . دعوی) مادهٔ ۱۵۵-۱۸۹ آئین دادرسی مدنی .

اعتبارامرمختوم غیر از قطعیت رأی است مادهٔ ۱۹۸ (شق چهارم) - ۵۱۹-۵۱۲ آئین دادرسی مدنی .

۴۵۲ - اعتبار بودجه‌ای

نصاب هزینه‌هائی که برای هدف معین در بودجه پیش بینی شده‌است .

۴۵۳ - اعتبار تعهد شده

(مالی) مقداری از اعتبارات که در ازاء کار و خدمتی که برای دولت انجام شده و یـا در قبال اموالی که بتصرف دولت درآمده و خلاصه درمقابل دینی که برای دولت‌ایجاد شده قرار گرفته باشد (تبصرهٔ مادهٔ ۳۷ قانون محاسبات عمومی مصوب ۱۳۱۲)

۴۵۴ - اعتبار جدید

(مالی) در موارد ذیل اعتبار جدید (نسبت به اعتبار هزینه‌های سال‌کشور که در بودجهٔ سال پیش‌بینی شده‌است) تأمین میشود :

الف ـ هرگاه اعتبارپیش‌بینی شده تکافوی خرج پیش‌بینی شده را نکند .

ب ـ هرگاه در سال خرج فوق‌العاده پیش‌آید . در هردوصورت دولت لایحهٔ مخصوص برای تحصیل اعتبار جدید به پارلمان خواهد داد (مادهٔ هشت قانون محاسبات عمومی ۱۳۱۲)

۴۵۵ - اعتبار غیرمستمر

(مالی) اعتبار انجام عملی است از قبیل خریدکارخانه یا بنای عمارت و ساختمان وکشتی . اعتبارات غیر مستمر برای یك سال یا بیشتر قابل پیش‌بینی است و رقم خرج آن ممکن‌است بالسویه یاهر ترتیبی که ازنظراحتیاج لازم باشددر بودجه‌های سنوات مربوطه بدون اینکه تصویب آن در هر مرتبه لازم گردد پیش بینی شود . (مادهٔ ۲۱ قانون محاسبات‌عمومی ۱۳۱۲)

۴۵۶ - اعتبار فوق‌العاده

(مالی) اعتبار جدید (رك . اعتبارجدید) هرگاه برای احتیاج جدید باشد آنرا اعتبارفوق‌العاده نامند واگر برای‌تکمیل اعتبارات پیش بینی شده در بودجه باشد آنرا اعتباراضافی‌نامند (مادهٔ نهم قانون محاسبات عمومی ۱۳۱۲)

۴۵۷ - اعتبار قضیهٔ محکوم بها

مرادف اعتبار امر مختوم است (رك . اعتبار امر مختوم)

۴۵۸ - اعتبارگردان

مرادف تنخواه گردان است (مادهٔ سوم آئین نامهٔ رسیدگی به حساب‌ها شمارهٔ ۳۴۷۶/۲ مورخ ۲۲-۱-۲۶) رك . تنخواه گردان .

۴۵۹ - اعتبار متحرك

مرادف تنخواه گردان است (رك. تنخواه گردان)

۴۶۰ - اعتبار مستمر

(مالی) اعتباری‌که برای مخارج مستمر (برای جریان امور ادارات و مؤسسات دولتی) درظرف یك سال مالی لازم است از قبیل حقوق پرسنلی ، لوازم‌التحریر، سوخت و روشنائی و مانند اینها .

رك . اعتبار غیرمستمر

۴۶۱ - اعتبار موهوم

(جزا) اعتبار و اختیاری‌که شخص ندارد ولی از طریق مانورها و ظاهر سازیها طرف را معتقد بوجود اعتبار یا اختیاری (از حیث مالی یا غیرمالی مانند نفوذ و موقعیت اجتماعی‌موهوم) برای خودکند (مادهٔ ۲۳۸ قانون جزا)

۴۶۲ - اعتبارنامه

الف ـ در اصطلاح بانکی نوشته‌ای را گویندکه بانك بیکی از مشتریان خود می‌دهد تـا اعتبار او را در نزد یکی‌از کارگزاران یـا نمایندگان خویش معین کند Accréditif

ب ـ نوشته‌ای است که از طرف بانکی بشخص داده می‌شود و اعتبار آن شخص را معین می‌کند واو بهر بانکی‌که طرف حساب بانك اول است میتواند مراجعه کرده و برابر آن مبلغ دریافت دارد و مبلغ دریافت شده در ظهرآن ورقه نوشته میشود Lettre de crédit

ج ـ بنگرید « استوارنامه »

اعتراض

در لغت بمعنی منع و جلوکسی یا چیزی راگرفتن‌است . فرهنگستان‌لغت‌واخواهی را بجای آن نهاده است در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۴۶۳ - اعتراض اصلی

(دادرسی مدنی) نوعی از اعتراض ثالث است (رك . اعتراض ثالث) که معترض ارتجالا اعتراض می کند یعنی بین او و

شخص معترض‌علیه قبل از این اعتراض ، دعوائی طرح نشده باشد (مادهٔ ۵۸٤ دادرسی مدنی)
در مقابل اعتراض طاری استعمال میشود (رك . اعتراض طاری)

۴۶۴ - اعتراض امتناع از قبول یا نکول

اعتراضی است که بر اثر خودداری از نوشتن قبول ونکول از طرف تأدیه‌کنندهٔ برات هنگام رؤیت برات و سفته بعمل می‌آید(مادهٔ ۲۹۳-۳۰۹قانون تجارت)

۴۶۵ - اعتراض به اصل

رك . اعتراض به ثبت

۴۶۶ - اعتراض به ثبت

یعنی اعتراضی که ذینفع بضررمتقاضی‌ثبت ملك یا سایر امور قابل ثبت ، می‌کند و شامل امور ذیل است :

الف ـ اعتراض به اصل ـ این اصطلاح را در ادارات ثبت اختصاص به اعتراضی داده‌اندکه معترض ، مورد تقاضای ثبت دیگری را عیناً ملك خود می‌داند

ب ـ اعتراض به حدود وحقوق ـ هر گاه معترض در مورد تقاضاکماً (مانند اینکه به حدود ملك مجاور در تقاضانامهٔ ثبت تجاوز شده باشد) یاکیفاً (مانند تجاوز بحق ارتفاق یا حق وثیقهٔ معترض ازطرف متقاضی ثبت) خود را ذینفع بداند اعتراض اوعنوان اعتراض بحدود وحقوق را دارد .

۴۶۷ - اعتراض به ثبت اختراع

هر گاه کسی تقاضای ثبت اختراعی راکند که دیگری آنرا عیناً اختراع خوددانند یا آنقدر باختراع او شبیه باشدکه جدید بودن اختراع لاحق محرز نباشد میتواند به تقاضای ثبت اختراع وی اعتراض کند. (مادهٔ ۱۶-۳۶ قانون ثبت علائم)

۴۶۸ - اعتراض به ثبت علامت

هر گاه کسی‌تقاضای ثبت‌علامت بازرگانی معینی را بکند و دیگری آنرا عین‌علامت ثبت شدهٔ خود داند یا آنرا شبیه علامت خود تشخیص‌دهد بطوریکه شباهت مذکور مصرف‌کنندگان عادی اجناس وی را به اشتباه اندازد میتواند به ثبت علامت او اعتراض کند (مادهٔ ۱٦ قانون ثبت‌علائم)

۴۶۹ - اعتراض به حدود و حقوق

رك . اعتراض به ثبت

۴۷۰ - اعتراض به حکم غیابی

شکایت از حکم غیابی را اعتراض به‌حکم غیابی گویند (مادهٔ ۱۷٤ آئین دادرسی مدنی)

۴۷۱ - اعتراض به رأی داور

(دادرسی مدنی) شکایتی که مدعی از دادگاه بموجب‌آن تقاضای صدورحکم به بطلان رأی داور را می‌کند (مادهٔ ٦٦٦ دادرسی مدنی)

۴۷۲ - اعتراض ثالث

نوعی شکایت و دعوی است‌که :
اولا ـ از طرق فوق‌العادهٔ شکایت‌ازاحکام و قرارها است .
(مادهٔ ۵۲۱ آئین دادرسی مدنی)
ثانیاً ـ شاکی باید از کسانی باشد که شخصاً یا توسط نماینده درمرحلهٔ دادرسی که منتهی‌به رأی‌شده است‌بعنوان‌اصحاب دعوی دخالت نداشته باشد (مادهٔ ۵۸۲ دارسی مدنی) دخالت بعنوان وکالت از اصحاب‌دعوی‌هم کافی است .
ثالثاً ـ قائم مقام اصحاب دعوی‌نمیتوانند

اعتراض ثالث کنند .
رابعاً ـ رأی مورد اعتراض باید مخل به حق شاکی باشد و فعلیت اخلال شرط نیست .

۴۷۳ ـ اعتراض ثالث اجرائی

هر گاه درحین اجراء یك اجرائیهٔ دادگاه یا اجرائیهٔ ثبتی و مانند آنها مالی بعنوان مال متعهد یامحکوم علیه یا مدیون توقیف شود و شخص ثالثی آنرا مال خود یا متعلق حق خود دانسته و بعمل اجراء معترض باشد این اعتراض را اعتراض ثالث اجرائی می‌نامند و اختصاص باموال غیر منقول یا اجراء حکم ندارد بلکه شامل اموال منقول و اجراء قرار هم می‌باشد.
(مادهٔ ۷۲۹ـ۷۳۰ قانون اصول محاکمات قدیم و ملاك آن)

۴۷۴ ـ اعتراض شخص ثالث

مرادف اعتراض ثالث است .
(رك . اعتراض ثالث)

۴۷۵ ـ اعتراض طاری

(دادرسی مدنی) نوعی از اعتراض ثالث است (رك . اعتراض ثالث) که یکی از طرفین دعوی بحکم یا قراری که سابقاً در یك دادگاه صادر شده و در اثنای دادرسی ، طرف دیگر برای اثبات دعوی خود بآن استناد کرده اعتراض کند.
(مادهٔ ۵۸۴ دادرسی مدنی)

۴۷۶ ـ اعتراض عدم تأدیه

اعتراضی است که براثر امتناع ازپرداخت وجه در سررسید برات وسفته بعمل آید.
(مادهٔ ۲۹۳ ـ ۳۰۹ قانون تجارت)

۴۷۷ ـ اعتراض نکول

اعتراضی است که براثر نوشتن نکول از طرف تأدیه کنندهٔ برات و سفته در هنگام رؤیت بعمل می آید .
(مادهٔ ۲۹۳ ـ ۳۰۹قانون تجارت)

۴۷۸ ـ اعتراضنامه

اظهار نامهٔ متضمن واخواست در مورد برات و سفته را گویند .
(مادهٔ ۲۹۳ ـ ۳۰۹ قانون تجارت)

۴۷۹ ـ اعتمادالدوله

رك . وزیر اعظم

۴۸۰ ـ اعراض

(مدنی ـ فقه) چشم پوشیدن مالك است ازمال خود. اعراض ازایقاعات است ومالك از سلطهٔ خود نسبت بمال خویش چشم می‌پوشد و بموجب این عمل ، آن مال جزء مباحات میشود وقابل تملك ازطریق حیازت است . اراضی بائر که مالك آنها از کشت و کار در آنها و عمران (بهر طریق) آنها چشم بپوشد (برای مدت نامعین) بصرف این عمل ازملکیت خارج نمیشود بلکه باید علاوه براین ، ازملکیت آنها هم چشم بپوشد فقط در این صورت باینگونه زمین‌ها بائر بلامالك گفته میشود و در واقع بائر دوقسم است بائر بامالك و بائر بلامالك . بائر غیر از موات است زیرا بائر سابقهٔ ملکیت دارد و موات باید سابقهٔ ملکیت معلوم نداشته باشد .

۴۸۱ ـ اعسار

(دادرسی مدنی) صفت غیربازرگانی که بواسطهٔ عدم کفایت دارائی یا دسترسی نداشتن بمال خود قدرت پرداخت هزینهٔ دادرسی یا دیون خود را نداشته باشد

(مادهٔ یك قانون اعسار ۱۳۱۳/۹/۲۰)
رك . معسر اعسار به مفهوم قانون اعسار ۱۳۱۰و۱۳۱۳ شامل مفهوم افلاس (بمعنی فقهی) هم هست و بهمین جهت منسوخ شدن پدیدهٔ افلاس موجب نسخ مادهٔ ۳۸۰ قانون مدنی نمیشود یعنی مدلول مادهٔ ۳۸۰ در مورد معسر کنونی هم جاری است و نظر مغایر این نظر درست نیست .

۴۸۲ - اعسار نسبت بضرر و زیان مدعی خصوصی

هر گاه کسی ضمن تعقیب جزائی بپرداخت مالی (غرامت یا ضرر و زیان شاکی خصوصی) محکوم شود و با گذشتن ده روز از تاریخ مطالبه نپردازد اگر مالی معرفی نکند و یا دسترسی باموال او نباشد بدرخواست دادستان (در مورد محکوم بدولت) و مدعی خصوصی (در مورد ضرر و زیان) در ازاء هر پنجاه ریال یکروز توقیف میشود ... (مادهٔ یك از مواد الحاقی بقانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱-۵-۳۷) چون غرامت یا ضرر وزیان مذکور بدل قانونی (یعنی حبس) دارد صدور حکم اعسارهم متقاضی اعسار را از توقیف مزبور مصون نمیکند بنا براین دعوی اعسار مذکور محکوم به رد است زیرا دعوی لغو است .

۴۸۳ - اعلام

در لغت بمعنی آگاه کردن است . در اصطلاح بمعانی ذیل بکاررفته است :
الف - اعلام رأی که در قبال ابلاغ رأی دادگاه استعمال میشود و آن چنان است که متن رأی بسمع محکوم علیه درداد گاه رسانده شود .
ب - در علم درایه نوعی از طرق تحمل حدیث است (که شخص بوسیلهٔ آن طرق صلاحیت نقل حدیث را پیدا می کند) به این صورت که استاد (شیخ) به طالب نقل حدیث می گوید مندرجات این کتاب معین یا این روایت (یا روایات) را از فلان استاد (شیخ) روایت می کند یا از او شنیده است بدون اینکه بطالب مذکور بگوید تو آنها را از من روایت کن یا اذن در روایت آنها بتو دادم .

۴۸۴ - اعلامنامه

(حقوق بین‌الملل عمومی) نوشته‌ای که بموجب آن دو یا چند دولت در موضوع معینی روش مشترك خود را بطور رسمی بدول اعلام می کنند . هر گاه در حقوق داخلی یك اداره بخواهد مطلبی را از طریق رسمی و کتباً باشخاص اطلاع دهد آن نوشته را اطلاعنامه و اظهارنامه می گویند (مادهٔ ۶۶۳ قانون اصول محاکمات قدیم)

۴۸۵ - اعلان

در لغت بمعنی آشکارا ساختن است ، در اصطلاح بمعنی اظهارچیزی از طریق نشر در کتب و جرائد و رادیو و امثال آنها را گویند .
رك . آگهی

۴۸۶ - اعلان نوبتی

مرادف آگهی نوبتی است (رك . آگهی نوبتی)

اعمال

جمع عمل بمعنی کار است. دراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۴۸۷ - اعمال اداری دادگاه

Actes d' administration Judiciaire

تصمیم دادگاه که دارای خصوصیات ذیل باشد :

الف - متضمن بیان حقی نباشد .

ب - متضمن امریا نهی باشد خواه‌برای بکار بردن اختیاری ازاختیارات‌دادگاه باشد یا برای تضمین اجراء حقی از حقوق مسلم یکی از اصحاب دعوی مانند تعیین وقت رسیدگی فوری در روزتعطیل (مادهٔ ۷۷۵ دادرسی مدنی) ومانند تعیین مدت و مبلغ مذکور در مادهٔ ۷۲۹ دادرسی مدنی برای اجبار بانجام تعهد. دادگاه صادرکننده حق‌دارد بعداز صدور تصمیم اداری از آن عدول‌کند یا تغییر دهد و اعتبار قضیهٔ محکوم بها شامل آن نمیشود . گاهی از آن تعبیر به تصمیمات اداری دادگاه و احکام اداری دادگاه واوامر اداری دادگاه میشود .

۴۸۸ - اعمال تصدی

رك . عمل تصدی

۴۸۹ - اعمال حاکمیت

رك . عمل حاکمیت

۴۹۰ - اعمال حقوقی

جمع عمل حقوقی است(رك. عمل‌حقوقی)

۴۹۱ - اعمال شاقه

Travaux Forcés

(جزا) مجازات جرم جنائی‌که متوجه بدن محکوم است و منشأ ننگ ورسوائی او می‌باشد . این مجازات در فرانسهٔ کنونی بصورت انتقال‌محکوم بمستعمرات (برای تحمل مجازات‌درآن‌جا) درآمده است (مادهٔ ۱۳ قانون مجازات عمومی)

۴۹۲ - اعمال قضائی

این اصطلاح را بعضی از مؤلفان در ترجمهٔ اصطلاح Acte juridique بکاربرده‌اند که درست بنظر نمی‌رسد و ترجمهٔ صحیح آن اعمال حقوقی است که در قانون مدنی ما هم در آن قسمت که اقتباس‌ازحقوق خارجی شده کلمهٔ‌عمل حقوقی بکار رفته است .

(رك . عمل حقوقی)

عمل قضائی معنی دیگری دارد (رك . عمل قضائی)

۴۹۳ - اعمال نفوذ

Trafic d'influence

(قانون جزا) جرمی‌که عناصرآن عبارت است از :

الف - عمد

ب - روابط خصوصی با کارمندان دولت یا شهرداری یا مأموران بخدمات عمومی علیهذا توسل مرتکب این جرم ، بوسیلهٔ متقلبانه نیست بلکه توسل او ، بوسیله‌ای است واقعی .

ج - سوء استفادهٔ دارندهٔ این رابطهٔ خصوصی ازآن رابطه .

د - عملی‌که ازکارمند مزبور در نتیجهٔ اعمال نفوذ صادر میشود بر خلاف موازین قانونی باشد .

(قانون مجازات اعمال نفوذ - مصوب ۱۳۱۵)

بنابراین انجام دادن تقاضای مشروع اشخاص درشرائط بالا بدون رعایت‌نوبتی که مقرر است جرم اعمال نفوذ محسوب است . این جرم در تاریخ حقوق ایران مورد توجه قانونگذار بوده و در عصر

غازان در حقوق جزای عرفی جرم شمرده شد و مرتکبان این جرم در این عصر غالباً مغولان بوده‌اند .

۴۹۴ - اعیان

(مدنی - فقه) جمع کلمهٔ عین است و عین بمعنی مالی است که دارای جرم و ابعاد میباشد خواه وجود خارجی داشته باشد (مانند عقد بیع خانهٔ معین) خواه نداشته باشد مانند چند تن گندم در ذمه (درعقد بیع سلم) . در صورت اخیر آنرا عین کلی نامند و در صورت اول آنرا عین معین گویند .

اعیان در مقابل منافع و حقوق (مانند حق خیار و شفعه واقاله) استعمال میشود (رك . عین)

۴۹۵ - اعیان مضمونه

(مدنی - فقه) اعیانی که انسان باختیار و رضا و یا بحکم الزامی قانون تکلیف و تعهد برد آن اعیان به مالك آنها پیدا کند (چنانکه کسیکه موقع مذاکرهٔ خرید مال منقولی آنرا بقصد وارسی برمیدارد متعهد است آنرا بمالك ردکند وضمان او ضمان عین است و آن عین مضمون است. غاصب هم ضامن رد عین است و هم چنین است مقبوض بعقد فاسد که جزء اعیان مضمونه است .) و درصورت تلف یا اتلاف یا تعذر رد عین باید بدل قانونی آنها را بمالك بدهند . در مورد ضمان اعیان بتراضی بین فقهاء اختلاف است (در اموال ذمی اختلاف ندارند) بعضی آنرا صحیح می‌دانند و آنها که صحیح دانسته‌اند بعضی قائل بنقل ذمه‌اند و برخی قائل بضم ذمه بذمه که مضمون له بهریك می‌توانند رجوع کند .

۴۹۶ - اعیانی

در مقابل عرصه استعمال میشود وعرصه به زمین مملوك (زمینی که متعلق به‌مالکی است) گفته میشود و اعیانی ، اموال غیر منقول موجود در آن زمین را گویند مانند خانه - چاه - قنات - درختان - استخر شنا و غیره (مادهٔ ۹۴۷ قانون مدنی) استعمال کلمهٔ «اعیانی‌ها» از اغلاط است.

۴۹۷ - اعیانی زراعی

(اصلاحات ارضی) آنچه از اعیانی که زارع بعنوان زارع عرفاً در اراضی زراعتی که ملك غیر بوده ایجاد کرده باشد مانند خانهٔ مسکونی خود وانبار و طویله‌واشجار (مادهٔ ۳۱ قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹ - ۱۰ - ۴۰)

۴۹۸ - اعیانی غیرمجاز

(اصلاحات ارضی) اعیانی که زارع بدون مجوزقانونی درملك غیر بوجود آورده باشد (مادهٔ ۲۳ قانون اصلاحات ارضی ۱۹ - ۱۰ - ۴۰ وتبصرهٔ مادهٔ ۲۵ همان قانون)

۴۹۹ - افتاء

(فقه) اظهار نظر در مسائل شرعی بوسیلهٔ کسی که در آنها صاحب نظر است . (یا ابان اجلس في مسجد الكوفه وافت الناس - حديث)

نظری را که شخص مزبور اظهار می کند فتوی نامند و شخص فتوی دهنده را مفتی گویند . مفتی در معنی مجتهد بکار می‌رود . اصطلاح مستنبط (بکسر باء) نیز بمعنی مجتهد است .

۵۰۰ - افتراء

(جزا) جرمی است که عناصر آن عبارت است از :

الف ـ اسناد امری به کسی بر سبیل حکایت. بنابراین اگر کسی بقصد انشاء وهتك حرمت بکسی بگوید : ای دزد ! مشمول افتراء نیست.

ب ـ امری که اسناد داده میشود جنایت یاجنحه باشد(مادۀ ۲۶۹ قانون جزا)

ج ـ اسناد باید صریح و نسبت بیك یا چند نفر معین باشد ولی تصریح باسم ضرورت ندارد.

د ـ قصد اضرار به مجنی‌علیه بنابراین صرف قصد در اسناد امر مذکور کافی نیست پس شکایت به محاکم مصداق افتراء نیست.

ه ـ اسناد امور مذکور بیکی از طرق مذکوردر قانون باشد (مادۀ ۲۶۹ قانون جزا) یعنی بوسیلۀ اوراق چاپی یا خطی یا بوسیلۀ انتشار اعلان یا بوسیلۀ نطق در مجامع باشد.

و ـ اسناد دهنده اگر صحت امور منتسبه را در دادگاه صلاحیتدار اثبات کند از مجازات معاف است بنابراین اثبات آن در دادگاه از عناصر جرم افتراء نیست بلکه ازموجبات معافیت از مجازات است (مادۀ ۲۷۰ ـ ۲۷۱ ـ قانون‌جزا)

رك. توهین

۵۰۱ ـ افراز

مرادف تقسیم است (رك. تقسیم)

۵۰۲ ـ (دعوی) افراز

دعوی شریك ملك مشاع بر شریك دیگر بمنظور تقسیم مال مزبور در صورت عدم تراضی بر تقسیم.

دعوی افراز بقرینۀ تقابل بین « خواستۀ مالی،وغیر آن درمادۀ ۶۸۴ آئین‌دادرسی مدنی وشق سوم مادۀ ۷۱ آئین‌نامۀ قانون وکالت دعوی مالی است در دعوی افراز علی‌ای‌حال مالکیت متقاضیان افراز احراز میشود.

۵۰۳ ـ افشاء سر

(جزا) جرمی است که عناصر آن از این قرار است :

الف ـ اخبار ثالث از سر کسی بهروسیلۀ کتبی یا شفاهی و مانند آنها.

ب ـ امری که بنابر کتمان آن است بدون جلب موافقت صاحب سر افشاء شود.

ج ـ مرتکب باید بمناسبت شغل خود محرم سرشده باشد از قبیل طبیب و قابله و غیره.

و ـ عمد مرتکب جرم

(مادۀ ۲۲۰ قانون جزای عمومی)

۵۰۴ ـ افضاء

(فقه) موارد ذیل را گویند :

الف یکی شدن مجرای حیض و بول بر اثر مقاربت.

ب ـ یکی شدن مجرای حیض و غایط.

وحدت مجرای بول وغایط صحیح نیست.

۵۰۵ ـ افعال

جمع فعل است که در اصطلاحات دقیق حقوقی در مقابل ترك استعمال میشود و جمع ترك و فعل را عمل گویند. در اصطلاحات ذیل بکار می‌رود :

۵۰۶ ـ افعال طبیعی (خارجی)

رك. افعال قضائی

۵۰۷ ـ افعال قضائی

هر عمل دماغی و نفسانی که قانون برای آن آثاری قائل شده باشد مانند ایجاد زوجیت و ایجاد ملکیت و اسقاط حق و انتقال حق و مانند اینها.

در مقابل افعال طبیعی (یاخارجی) بکار میرودمانند خوردن - خوابیدن - نشستن وغیره . رك . افعال مادی

۵۰۸ - افعال مادی

افعالی که ترتیب آثارحقوقی بر آنهاربطی بمیزان بستگی آن افعال با اندیشه و قصد و ادراکات فاعل آنها ندارد مانند اتلاف که حتی بدون عمد در قانون مدنی ایران موجب تکلیف بدادن خسارت است وماده‌ٔ یك لایحهٔ مسئولیت مدنی ۱۳۳۹ ناسخ مادهٔ ۳۲۸ قانون مدنی نیست زیرا اظهار تهیه کنندهٔ لایحهٔ مذکور (مشعر بر ارادهٔ نسخ مادهٔ مذکور از قانون مدنی) کافی در ناسخ بودن نیست بلکه ارادهٔ تصویب کننده گان آن لایحه درمجلس معتبر است و بدست آوردن این اراده و احراز آن میسر نیست و مصلحت جامعهٔ ایرانی هم در نسخ آن نمی‌باشد .

۵۰۹ - افلاس

(فقه - اصول محاکمات) صفت مفلس است (رك . مفلس) در قانون تجارت بجای افلاس (نسبت به غیر بازرگان) عنوان ورشکستگی بکار رفته است در قانون مدنی هم گاهی عنوان ورشکستگی و افلاس از هم جدا شده است (مادهٔ ۱۲۶۵ ق.م)

۵۱۰ - اقارب

خویشاوندان را گویند (رك . اقرباء و قرابت)

۵۱۱ - اقاله

(مدنی - فقه) بهم زدن عقد لازم است بتراضی یکدیگر . وآنرا تفاسخ وتقایل نیز می‌نامند (مادهٔ ۲۸۳ ق.م)

اقامت

در لغت اقامت دریك مکان بمعنی ماندن مستمر و بلاانقطاع (بدون تعیین مدت) را گویند . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است .

۵۱۲ - اقامت دائم

(بین‌الملل خصوصی) توقف‌ممتد بیگانه‌ای در خاك کشور دیگر بدون قصد مراجعت بکشور خود و یا رفتن بکشور ثالث .

۵۱۳ - اقامت موقت

(بین‌الملل خصوصی) هرگاه توقف بیگانه درخاك کشور دیگربطور موقت باشدآنرا اقامت موقت نامند و در اصطلاح دیگر آنرا توقف گویند .

۵۱۴ - اقامتگاه

محلی که‌شخص درآن سکونت‌داردومرکز مهم امور او نیز در آنجا است . اگر محل سکونت شخص‌غیرازمرکز مهم‌امور او باشد مرکزامور او اقامتگاه محسوب است (مادهٔ ۱۰۰۲ قانون مدنی)

مرکزمهم امور عبارت است از محلی که شخص درآنجا از حیث شغل وکسب یا خدمت قلمی یا نظامی و یا علاقهٔ ملکی اقامت دارد .

اقامتگاه شخصی حقوقی همانجا است که ادارهٔ شخص‌حقوقی آنجاست واگر ادارهٔ شخص حقوقی جدای از مرکز عملیات شرکت باشد نظر بجمع مواد ۱۰۰۲ قانون مدنی و۵۹۰ - ۵۹۱ قانون‌تجارت و مادهٔ ۳۵ آئین دادرسی مدنی مرکز اصلی (یعنی محل ادارهٔ شخص حقوقی) اقامتگاه محسوب است .

۵۱۵ - اقامتگاه اجباری

اقامتگاهی که بطور استثناء و برخلاف اصل حاکمیت اراده در برگزیدن اقامتگاه، قانون بشخصی یا اشخاصی معین تحمیل کند مانند اقامتگاه زن شوهردار که تابع اقامتگاه شوهر است (مادهٔ ۱۰۰۵ قانون مدنی) واقامتگاه مأموران دولت درمحلی است که در آنجا مأموریت ثابت دارند (مادهٔ ۱۰۰۷ قانون مدنی)

درمقابل اقامتگاه اختیاری استعمال میشود رك . اقامتگاه اختیاری

۵۱۶ - اقامتگاه اختصاصی

مرداف اقامتگاه انتخابی است (رك . اقامتگاه انتخابی)

۵۱۷ - اقامتگاه اختیاری

اقامتگاهی که شخص برای مرکز مهم امور خود اختیار کند .

۵۱۸ - اقامتگاه اداری شرکت

مرادف است بااصطلاح مرکز اصلی شرکت (رك. مرکز اصلی شرکت)

۵۱۹ - اقامتگاه انتخابی

اقامتگاهی است که طرفین معامله یایکی ازآنها درضمن عقدبرای اجرای تعهدات ناشی ازآن معامله یا ابلاغ اوراق دعوی و احضار واخطار در خارج از اقامتگاه حقیقی خود انتخاب کرده باشند (مادهٔ ۱۰۱۰ قانون مدنی)

۵۲۰ - اقامتگاه حقیقی

درمقابل اقامتگاه انتخابی استعمال میشود (مادهٔ ۱۰۱۰ قانون مدنی و مادهٔ ۹۹ آئین دادرسی مدنی)

رك . اقامتگاه انتخابی

۵۲۱ - اقامتگاه قراردادی

مرادف اقامتگاه انتخابی است (رك . اقامتگاه انتخابی)

۵۲۲ - (تعدد) اقامتگاه

حالت حقوقی شخصی است که بیش ازیك اقامتگاه حقیقی (رك. اقامتگاه انتخابی) داشته باشد .

۵۲۳ - اقامهٔ دعوی

(دادرسی)طرح دعوی درمرجع صلاحیتدار مدنی یا کیفری یا اداری (مادهٔ اول قانون ۲۷ - ۶ - ۱۳۲۲)

۵۲۴ - اقباض

(مدنی - فقه) رفع ید از موضوع معامله از طرف ناقل بنفع منتقل الیه بطوری که منتقل الیه بتواند هر نوع تصرف که بخواهددرآن بنماید(مرادف تسلیم است) قبض، فعل منتقل الیه است واقباض ، فعل ناقل چنانکه تسلیم فعل ناقل است وتسلم فعل منتقل الیه است (مادهٔ ۳۶۷ ق - م)

رك. تسلیم

۵۲۵ - اقتصاد Economie

نظم و ترتیب در هزینه‌ها در ادارهٔ یك خانه وخانواده که گاهی به‌اقتصادخانواده (در ترجمهٔ Economie domestique) تعبیر میشود .

۵۲۶ - اقتصاد اجتماعی

(معادل Economie sociale)

علمی است که از ضرورت یك سازمان اداری بر مبنای سنجش عقل و اندیشهٔ نشرعدالت بحث می کنداین سازمان پایهٔ تمام روشهای اجتماعی علمی است . این

علم نه فقط از ثروت و منافع آن بحث می کند بلکه مزایای روابط قراردادی و شبه قراردادی یا قانونی (که افراد آن روابط را برای زندگی آسان‌تری بوجود می‌آورند) را مورد مطالعه قرار میدهد و هدف آن کوشش برای تکمیل و بهبود زیستن در اجتماع است.

این اصطلاح در مقابل «اقتصادسیاسی» بکار می‌رود.

(رك. اقتصاد سیاسی)

۵۲۷ - اقتصاد سیاسی

(معادل Economie politique) علمی است که از عوامل طبیعی اقتصاد برای تولید یا مصرف ثروت وتسلط بر موانع طبیعی بحث می کند.

۵۲۸ - اقدام

(فقه) قاعده‌ای است فقهی که مفاد آن این است: هر کس بضرر خود نسبت بمال خود اقدامی کند در مورد اقدام وی کسی بنفع او مسئولیت مدنی ندارد چنانکه درمقبوض بعقد فاسد که مالك اذن درتصرف درمال خود رابطرف دیگر عقد داده است هر گاه مال مزبور بعدازقبض خود بخود تلف شود یاقبض کننده آنرا تلف کند یا منتقل بثالث نماید درمقابل مالك مسئولیتی نخواهد داشت زیرا مالك ازطریق اقباض مال خود (هر چند که درضمن عقد فاسد باشد) اقدام بضرر خود نموده است و قانون ازچنین کسی حمایت نمیکند. صحت این قاعده مورد اختلاف بین فقهاء است ونص خاصی درشرع مطابق آن دیده نمیشود.

۵۲۹ - اقدام احتیاطی

اقداماتی که برای جلوگیری از اتلاف اموال یابرای نگهداری حقوق بستانکار یابرای کشف حقیقت یك واقعه میشود.

۵۳۰ - (روز) اقدام

رك. روز

۵۳۱ - اقدامات تأمینی

(حقوق جزا) تدابیری است که دادگاه برای جلوگیری از تکرارجرم (جنحه یا جنایت) دربارهٔ مجرمین خطرناك اتخاذ می کند (مادهٔ یك قانون اقدامات تأمینی مصوب ۱۲-۲-۳۹)

۵۳۲ - اقدامات تأمینی سالب آزادی

(حقوق جزا) این اقدامات عبارتند از نگهداری مجرمین مجنون ومختل‌المشاعر درتیمارستان مجرمین - نگهداری مجرمین بعادت درتبعیدگاه - نگهداری مجرمین بیکار و ولگرد درکارگاههای کشاورزی وصنعتی - نگهداری مجرمین معتاد باستعمال الکل ومواد مخدره - نگهداری اطفال درکانون اصلاح وتربیت اطفال (مادهٔ سوم قانون اقدامات تأمینی - مصوب ۱۲-۲-۳۹)

۵۳۳ - اقدامات تأمینی مالی

(حقوق جزا) این اقدامات عبارتند از ضبط اشیاء خطرناك - ضمانت احتیاطی - بستن مؤسسه (مادهٔ ۱۲ قانون اقدامات تأمینی - مصوب ۱۲-۲-۳۹)

۵۳۴ - اقدامات تأمینی محدودکنندهٔ آزادی

(حقوق جزا) این اقدامات عبارت است از ممنوعیت اشتغال به کسب یاشغل یاحرفهٔ معین - ممنوعیت اقامت درمحل معین - اخراج بیگانگان ازکشور (مادهٔ هشتم قانون اقدامات تأمینی - مصوب ۱۲-۲-۳۹)

۵۳۵ - اقرار

(مدنی-فقه) اقرار عبارت است از اخبار بحقی بنفع غیرو بزیان خود (مادهٔ ۱۲۵۹ ق- م) شخص اقرار کننده رامقر (بضم میم و کسر قاف وتشدید آخر) و کسیکه اقرار بنفع او شده است «مقرله» ومورد اقراررا «مقر به» گویند .

۵۳۶ - اقرار ابتدائی

رك . اقرارمترتب بردعوی

۵۳۷ - اقرار بدین

(مدنی - فقه) اقرارشخص مشعر برمدیون بودن او بدیگری. اگر طرف تصدیق کند مستحق دریافت دین است و اگر تکذیب کند اقرار بی‌اثر است ولی این تکذیب موجب سقوط طلب مقرله (اگر در واقع ونفس‌الامر بستانکار باشد) نمیشود زیرا تکذیب مذکور اخبار است واخبار موجب اسقاط حق (که محتاج بقصد انشاء است) نمیشود .

۵۳۸ - اقرار براثبات

(فقه) وآن اقراری است که مورد اقرار یك امر وجودی باشد مانند اقرار بوصول طلب .

۵۳۹ - اقرار برنفی

(فقه) اقراری است که مورد اقرار ، یك امرعدمی باشد مانند اقرار به وقوع ابراء

۵۴۰ - اقرار بحق

(فقه) درمقابل اقرار به نسب استعمال میشود یعنی جزاقرار به نسب سایر اقاریر را اقرار به‌حق نامیده‌اند (ماده ۱۲۷۳ قانون مدنی)

۵۴۱ - اقرار بعین

(مدنی - فقه) یعنی اقرارشخص مبنی بر تعلق عین معین بدیگری دراینصورت اگر طرف اورا تصدیق کند عین را خواهد گرفت واگر تکذیب کند اقرار بی‌اثر است اماعین مذکور بهرحال ملك مقر نخواهد بود ومعاملهٔ مجهول‌المالك با آن میشود.

۵۴۲ - اقرار بنسب

(مدنی - فقه) اقرارشخص مبنی بروجود رابطهٔ نسب بین اقرارکننده و مقرله (مادهٔ ۱۲۷۳ قانون مدنی)

۵۴۳ - اقرارخارج دادگاه

رك . اقرار در دادگاه

۵۴۴ - اقراردردادگاه

(دادرسی مدنی) اقرارهای‌ذیل‌را گویند:
الف - اقراردرحین مذاکره دردادگاه .
ب - اقراردریکی ازلوایحی که بدادگاه داده شده است . جزاین را اقرار در خارج دادگاه گویند (ماده ۳۶۶ دادرسی مدنی)

۵۴۵ - اقرارساده

(مدنی- فقه) اقرارغیرمرکب‌وغیرمقیدرا اقرارساده نامند .
رك . اقرارمرکب - اقرارمقید

۵۴۶ - اقرارشفاهی

درمقابل اقرار کتبی‌است‌وبه لفظ یا اشاره واقع میشود خواه دردادگاه باشد خواه خارج ازدادگاه (مادهٔ ۱۲۶۰ - ۱۲۷۹ قانون مدنی)

۵۴۷ - اقرارضمنی

اقراری که مدلول به‌دلالت تضمنی عبارت مقر باشد مثلا اگردر برابردعوی اجرت‌المثل ، خوانده مدعی پرداخت شود این امراقرار ضمنی به‌مالکیت مدعی است و

نباید دلیل دیگری بر مالکیت از خواهان مطالبه کرد .

۵۴۸ - اقرار قاطع دعوی

(دادرسی مدنی) یعنی اقرار مدعی علیه باصل دعوی نه مقدمات مثبتهٔ دعوی و صدور سند مدرك دعوی و نظائر اینها (مادهٔ ۶۲-۳۶۸-۴۷۶ آئین دادرسی مدنی)

۵۴۹ - اقرار کتبی

اقراری است که بموجب نوشتهٔ عادی یا رسمی صورت گیرد . مانند قید دین در دفاتر تجاری (مادهٔ ۱۲۸۱ قانون مدنی)

۵۵۰ - اقرار مترتب بر دعوی

(مدنی - فقه) اقراریکه در اثناء دعوی و قبل از صدور حکم صادر شده باشد و هیچگونه دعوی (اعم از اکراه یا اشتباه) مبنی بر بی‌اعتباری آن اقرار پذیرفته نیست . سایر اقاریر را اقرار مستقل و اقرار ابتدائی نامیده‌اند .

۵۵۱ - اقرار مرکب

(مدنی) اقراری است که دارای دو جزء مرتبط باشد مانند اینکه خوانده اقرار بگرفتن وجه از خواهان کرده و مدعی رد آن شود این اقرار قابل تجزیه است (مادهٔ ۱۲۸۳-۱۳۳۴ قانون مدنی)

۵۵۲ - اقرار مستقل

رك . اقرار مترتب بر دعوی

۵۵۳ - اقرار مقید

(مدنی) اقراری است که مقر در طی اقرار خود وصفی و عنوانی بآن میدهد که اثر حقوقی آنرا تغییر دهد مانند اینکه اقرار کند پولی از طرف گرفته ولی بعنوان هبه . این اقرار قابل تجزیه نیست (مادهٔ ۱۲۸۴ قانون مدنی)

۵۵۴ - اقرباء

جمع قریب است و بپارسی آنرا خویش و خویشاوند گویند خواه قرابت سببی باشد خواه نسبی .
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۵۵۵ - اقرباء ابوینی

(مدنی - فقه) خویشاوندانی که با شخص از طرف پدر و مادر ارتباط دارند مانند قرابت دو برادر که از یك پدر و مادر بدنیا آمده‌اند .

۵۵۶ - اقرباء ابی

(مدنی - فقه) کسانیکه فقط از راه پدر خویشاوند هستند . مانند برادر پدری .

۵۵۷ - اقرباء امی

(مدنی - فقه) کسانیکه فقط از طرف مادر خویشاوند شخص می باشند مانند برادر مادری .

۵۵۸ - اقرباء پدر و مادری

مرادف اقرباء ابوینی است (رك . اقرباء ابوینی

۵۵۹ - اقرباء پدری

مرادف اقرباء ابی است (رك. اقرباء ابی)

۵۶۰ - اقرباء رضاعی

(مدنی - فقه) کسانیکه بین آنها قرابت رضاعی هست و مشخصات قرابت رضاعی چنین است : الف - شیر زن مرضعه از حمل مشروع حاصل شده باشد خواه نکاه دائم باشد خواه نه. حمل ناشی از شبهه ملحق به حمل مشروع است و وضع حمل شرط نیست.
ب - شیر مستقیما از پستان مکیده شده باشد.
ج - یکشبانه‌روز لااقل یا ۱۵ دفعه پی در پی

شیر کامل خورده باشد بدون اینکه در بین غذاهای دیگر یا شیر زن دیگر را خورده باشد.

د - شیر خوردن مذکور قبل از تمام شدن دو سال از تولد او باشد.

ه - مقدار شیر مزبور بشرح مذکور از یک زن و یک شوهر باشد (مادهٔ ۱۰۴۶ قانون مدنی) وقتی که رضاع با این اوصاف حاصل شد بمنزلهٔ نسب است و قرابت ناشی از چنین رضاعی در حکم قرابت نسبی است.

(ویحرم منه مایحرم من النسب) جز اینکه در نسب ناشی از رضاع فقط جانب پدر ملحوظ است یعنی اگر زن کودکی را شیر دهد (که طفل او نیست) و آن شوهر (صاحب شیر) چند فرزند داشته باشد آن فرزندان همه بر مرتضع حرامند و بر پدر مرتضع حرامند و بر برادران نسبی و رضاعی مرتضع حرامند و بر اقرباء منتسب بمادر آن طفل (از جهت قرابت نسبی نه رضاعی) نیز حرام میشوند. بنابر این شرائط مذکور در مادهٔ ۱۰۴۶ شرائطی است که با حصول آنها قرابت رضاعی حاصل میشود.

۵۶۱ - اقرباء مادری

مرادف اقرباء امی است (رك. اقرباء امی)

۵۶۲ - اقساطی

درمقابل معاملهٔ نقدی استعمال میشود، معامله‌ای است که پرداخت عوض به چند قسط صورت گیرد.

رك. قسط

۵۶۳ - اقطاعات

(فقه) بکسر الف، جمع اقطاعه است و آن قطعه‌ای است از اراضی موات که امام یا نائب او در اختیار کسی می گذارد که او آن را مورد انتفاع خود قرار دهد. در اینصورت دیگران حق احیاء آنرا ندارند هرچند که صاحب اقطاعه اقدام به احیاء و بهره‌برداری نکند. زمین خراج (رك. زمین خراج) را نمیتوان به اقطاعه داد.

درهمین مورد اصطلاح تیول (با فرق مختصری) بکار رفته است.

۵۶۴ - اقل و اکثر

رك. متباینین

۵۶۵ - اقلیم

(فقه) در تقسیمات کشوری حقوق اسلام کوچکترین ناحیه را بلد و بزرگتر از آن را اقلیم می‌نامیدند. نظامی گوید:

ای بسا کوردل که از تعلیم
گشت اقضی القضات هفت اقلیم

۵۶۶ - اکثریت

در لغت، صفت کمی جمعیت بیشتر درمقابل جمعیت کمتر (که هردو جمعیت از دریچهٔ عنوان واحد ملاحظه شوند) را گویند و مفهوم عرفی آن واضحتر است.

در اصطلاحات ذیل بکار می رود:

۵۶۷ - اکثریت مطلق

نصف بعلاوهٔ یک عدد یک جمعیت اعم از حاضرین وغائبین. مثلا اگر یک جمعیت صد نفر و حاضرین پنجاه و دو نفر باشند اکثریت مطلق آن پنجاه و یک نفر است.

۵۶۸ - اکراه

(مدنی - فقه) عملی است تهدیدآمیز از طرف کسی (خواه او طرف عقدی باشد یا نباشد) نسبت بدیگری بمنظور تحقق بخشیدن عمل حقوقی (فعل - ترك) مورد نظر اکراه کننده (مادهٔ ۲۰۲ قانون مدنی). عناصر

اکراه عبارت است از :

الف ـ عمل آمیخته به تهدید ازطرف شخص حقیقی یاحقوقی برای تحقق بخشیدن یك عمل حقوقی اعم ازعقد یا ایقاع یا غیره (مانند اقراروشهادت) خواه عمل مذکور (عمل تهدیدآمیز) بسیط باشد یا مرکب ازچند عمل باشد.

ب ـ وعید بآن عمل مؤثردرشخص با شعور باشد باشعوریعنی عاقل‌رشید. تأثیرمذکور تأثیرنوعی است و لذا مادهٔ ۲۰۲ قانون می گوید بنحویکه عادتاً قابل تحمل نباشد (نوعی درمقابل شخصی است)

ج ـ تأثیرنوعی اکراه بشرح بالا بحسب اصناف مختلف تهدید شوندگان (از جنبهٔ سن وشخصیت واخلاق وجنس) فرق‌میکند (مادهٔ ۲۰۲ قانون مدنی)

د ـ نتیجهٔ اکراه باید بصورت وجود بیم خطر وضرردرجان یامال یاعرض‌خود یاخویشاوندان نزدیك باشد ونزدیکی خویشاوند بمفهوم عرفی ملاك است‌وتردید دراحرازعرف مذکور مرجعش بتردید در تحقق اکراه است‌دراینصورت اصل صحت عمل حقوقی است.

هـ ـ لازم نیست اکراه کننده وشونده‌طرفین یك عقد باشند (درمواردیکه موضوع اکراه عقداست) مادهٔ ۲۰۳ قانون مدنی

و ـ میزان تهدید باید بقدری باشد که در عقودوایقاعات قصد انشاء را سلب نکند و درامثال اقراروشهادت قصد راسلب‌ننماید والا اجبار محقق میشود زیرا عقد مکره غیرنافذاست (مادهٔ ۲۰۳ـ۱۰۷۰ قانون مدنی) وعقدی که در آن قصد انشاء نباشد باطل است (مادهٔ ۱۹۰ قانون مدنی)

ز ـ شخص تهدید شده علم بعدم توانائی تهدیدکننده در اجراء تهدید نباید داشته باشد اگراین علم را داشته باشد تهدید محقق نمیشود (مادهٔ ۲۰۵ قانون مدنی)

ح ـ تهدید کننده باوجود شرایط بالانباید ازمقامات قانونی (درحدوداختیار) باشد (مادهٔ ۲۰۷ قانون مدنی)

(جزا) تأثیرنیروی‌خارج ازشخص‌مجرم بطوریکه‌مقاومت مجرم درمقابل آن عادتاً مقدور نباشد (مادهٔ ۴۱ قانون مجازات عمومی)

۵۶۹ ـ اکل‌مال بباطل

(فقه ـ مدنی) وآن عبارت است از اینکه مال‌کسی بدون مجوزقانونی بدیگری منتقل شود یا دراختیار اوقرار گیرد در فقه این امررا تحت اصطلاح (اکل‌مال بباطل) بیان میکنند وآنرا ازمدلول آیهٔ «لاتاکلوا اموالکم بینکم بالباطل....» گرفته‌اند. در اصطلاحات جدید از همین معنی تعبیر به «دارا شدن بدون جهت» و گاهی تعبیر بدارا شدن غیر عادلانه شده است.

۵۷۰ ـ آگهی

اعلان ونوشته‌ای است که خبر تازه‌ای را بخوانندگان بدهد Avis
دراصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۵۷۱ ـ آگهی اختصاصی

رك ـ تحدید حدود (تجدید تحدیدحدود)

۵۷۲ ـ آگهی الصاقی

(ثبت اسناد واملاك) آگهی است که‌مطابق مقررات ثبتی بایدعلاوه برانتشاردرجرائد درموعد معین به اماکن معین الصاق شود چه درامورواملاك باشد (مادهٔ ۱۱ قانون‌ثبت ـقسمت الحاقی مورخ ۳-۱۲-۳۷ و مادهٔ

۵۴ آئین‌نامهٔ قانون ثبت) چه در امور اسناد (مادهٔ ۸۵-۸۶ آئین نامهٔ اجراء قانون ثبت)
اسم دیگر آن آگهی پشت سفید است .

۵۷۳ - آگهی الصاقی اجرائی

آگهی اجرائی (دراجرای اسناد رسمی) که باید مطابق مواد ۸۵-۸۶ آئین‌نامهٔ اجراء الصاق شود .

۵۷۴ - آگهی الصاقی تحدیدی

آگهی تحدیدی که مطابق مادهٔ ۵٤ آئین نامهٔ قانون ثبت و بخشنامه‌های آن باید الصاق شود .

۵۷۵ - آگهی الصاقی نوبتی

آگهی نوبتی که مطابق مادهٔ ۱۱ قانون ثبت الصاق میشود .

۵۷۶ - آگهی پشت سفید

مرادف آگهی الصاقی است (رك . آگهی الصاقی)

۵۷۷ - آگهی تجدید تحدید حدود

یا آگهی اختصاصی : آگهی است که برای تجدید تحدید حدود بعلت مذکور در مادهٔ ۱۵ قانون ثبت صورت می گیرد .
رك. تحدید حدود (تجدید تحدیدحدود)

۵۷۸ - آگهی تحدید حدود

مرادف آگهی تحدیدی است (رك. آگهی تحدیدی)

۵۷۹ - آگهی تحدیدی

یا آگهی مادهٔ ١٤ قانون ثبت ۱۳۱۰ اعلانی است که بموجب آن مالك ومجاوران ملك معین برای تعیین دقیق حدودملك یا املاك معین برای وقت معینی دعوت‌شوند.
(رك . تحدید حدود)

۵۸۰ - آگهی تعیین حدود

مرادف آگهی تحدیدی است (رك . آگهی تحدیدی)

۵۸۱ - آگهی مادهٔ چهارده

مرادف آگهی تحدیدی است (رك. آگهی تحدیدی)

۵۸۲ - آگهی ماده ده

دراصطلاحات ثبتی آگهی مادهٔ دهم قانون ثبت ۱۳۱۰ را گویند که بموجب آن قبل ازاقدام به ثبت عمومی (اجباری) هر ناحیه حدود ناحیهٔ مزبور و اینکه املاك واقع در آن ناحیه باید به ثبت برسد بوسیلهٔ اعلان در روزنامه باطلاع همگان میرسد (مادهٔ ۲۵-۵۸ آئین‌نامهٔ قانون ثبت)

۵۸۳ - آگهی مادهٔ نه

در اصطلاحات ثبتی آگهی مادهٔ نهم قانون ثبت ۱۳۱۰ را گویند که بموجب آن وزارت عدلیه حوزهٔ هراداره یادائرهٔ ثبت را بچند ناحیه تقسیم کرده و به ثبت اجباری کلیهٔ اموال غیر منقول در هر ناحیه اقدام می کند (مادهٔ پنجم آئین‌نامهٔ قانون ثبت)

۵۸٤ - آگهی مادهٔ یازده

مرادف آگهی نوبتی است (رك. آگهی نوبتی)

۵۸۵ - آگهی نوبتی

(ثبت) یا آگهی مادهٔ ۱۱ قانون ثبت که بموجب اصلاحی این ماده درسال ۱۳۳۷ در دو نوبت و بفاصلهٔ سی روز منتشر میشود (مادهٔ چهار از موادِ اصلاحی سال ۳۷) مادهٔ ۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۹ ۶۰ - ۸۶ آئین نامهٔ قانون ثبت)

۵۸۶- آلت

درلغت وسیلهٔ کار و ابزار کار را گویند. در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۵۸۷ - آلت قتاله

وسیله‌ای که باتوجه بموردِاستعمال (مانند کوبیدن قندشکن بموضع ضعیفی ازسر که کشنده باشد) و یا ذاتاً (مانند تفنگ و شمشیر) ویاباتوجه بخصوصیات ومشخصات مزاجی مجنی‌علیه ابزاروآلت کشنده‌تلقی شود (مادهٔ ۱۷۱ قانون جزا) معذالك جوارح فاعل‌قتل آلت قتاله شمرده نمیشود وباید آلت، مستقل ازوجود فاعل‌قتل‌باشد.

۵۸۸ - التزام

(فقه ـ مدنی) مرادف تعهد و مرادف تعهدکردن است ـ اولی بمعنی اسم مصدر است و دومی بمعنی مصدری (مادهٔ ۲۳۹ قانون مجازات عمومی)

۵۸۹ - (وجه) التزام

(مدنی) ربحی‌است که درقرارداد بتراضی طرفین مقرر می‌شود (تبصرهٔ دوم مادهٔ ۳۴ قانون ثبت)

وجه‌التزام گاهی‌فقط‌بمنظورتأمین‌خسارت عدم انجام‌تعهد یا تأخیر آن‌مقررمی‌شود وگاهی طبیعت آن طبیعت خسارت نبوده بلکه برای توثیق و استواری انجام قرارداد می‌باشد وگاهی هردو حیثیت‌در آن دیده میشود (مادهٔ ۷۱۹ آئین دادرسی مدنی)

(فقه) وجه التزام در فقه اصطلاح خاصی ندارد ونظرفقهاء برتحریم آن است زیرا آنرا «اکل‌مال بباطل» میدانند . صدق باطل بر وجه التزام بطور کلی وجهی ندارد .

۵۹۰ - التقاء ختانان

رك . حشفه

۵۹۱ - الزام

(مدنی) درلغت بمعنی اجبار است ومعنی اصطلاحی نداشته ولی مقنن قانون مدنی ایران اشتباهاً آنرا بجای التزام و تعهد و معادل کلمهٔ خارجی Obligation (ضمن اقتباس از قانون مدنی فرانسه) بکار برده است بدون اینکه توجه کند که مدتها پیش ازاو علماء حقوق بجای اصطلاح‌خارجی‌مزبور کلمهٔ تعهد والتزام را بکار برده‌اند .

۵۹۲ - الزام بدون قرارداد

(مدنی) تعهد ممکن است ناشی از عقد باشد مانند تعهد ناشی از مادهٔ ۱۰ قانون مدنی و ممکن است ناشی از عقد نباشد مثلاً اگر کسی پنجرهٔ خانهٔ کسی رابشکند قانون رأساً وعلیرغم ارادهٔ او برای او تعهد ایجاد کرده که عبارت است از پرداخت خسارت بصاحب پنجره (مادهٔ ۳۰۱ ببعد قانون مدنی) دومی را الزام بدون قرارداد نامیده‌اند .

۵۹۳ - الزام قانونی

رك . حکم تکلیفی

۵۹۴ - آمار

مرادف احصائیه است (رك. احصائیه)

۵۹۵ - امارت

(فقه) مفهوم آن نزدیك به مفهوم «ولایت ولات» است باصطلاح اخیر و اصطلاح «امیر» مراجعه شود .

۵۹۶ - امارت جهاد

(فقه) یك منصب نظامی بود که بموجب آن امیرجهاد درنگهداری لشکروصدور فرامین جنگ و ادارهٔ امور جنگ و بستن پیمان صلح‌وتقسیم‌غنائم‌اقدام‌مینمود.

۵۹۷ - امارت خاصه

(فقه) امیر در امارت خاصه همهٔ شرایط امیر در امارت عامه را دارا است جز اینکه تصدی بامر دادرسی نمی‌توانست کرد و در گرد آوری خراج وزکات مداخله نمی‌نمود ولی احکام محاکم را او اجراء می‌کرد وادارهٔ امور مردم از قبیل حفظ نظم و امنیت و عمران حوزهٔ مورد مأموریت در عهدهٔ وی بود.

۵۹۸ - امارت عامه

(فقه) امیر در امارت عامه تمام شرایط وزیر تفویض را دارا بوده و امور ذیل در صلاحیت ذاتی وی بود:

الف - دادرسی

ب - نگهداری لشکر و تعیین حقوق افراد ارتش

ج - گرفتن خراج از اراضی خراج وزکات

د - اجراء قانون درحوزهٔ‌مأموریت‌خود

ه - استخدام‌مأموران لازم‌بمنظورجریان دادن امور عمومی

و - جهاد با اذن امام(درولایات مرزی) وتقسیم غنائم

ز - اعزام حاجیان و تمشیت امور آنان

ح - امامت جمعه وجماعت

۵۹۹ - اماره

(فقه) هرچیزی که:

اولا - جنبهٔ کاشفیت و حکایت از چیز دیگری را داشته باشد مانند تصرف که ظاهراً حکایت از مالکیت درشیئی مورد تصرف میکند (قاعدهٔ ید)

ثانیاً - کاشفیت مزبور قطعی نبوده بلکه ظنی باشد (مانند تصرف)

ثالثاً - قانونگذار کاشف مزبور را مورد توجه قرارداده وآنرا وسیلهٔ اثبات قرار دهد (مانند مادهٔ ۳۵ ق - م)

چنین چیزی را اصطلاحا اماره گویند (نسبت بموضوعات احکام)

رك. موضوع حکم

* نسبت بخود احکام، آنرا دلیل - دلیل اجتهادی - دلیل فقاهی گویند.

بنظر برخی ازدانشمندان فقه‌همهٔ امارات شرعی در حقیقت از عرف وعادت گرفته شده است و شارع آنها را امضاء کرده است (جزء چهارم فوائد الاصول نائینی صفحهٔ ۱۸۷ سطر ۱۱)

(مدنی - آئین دادرسی مدنی) اماره عبارت از اوضاع و احوالی است که بحکم قانون یا در نظر قاضی دلیل برامری شناخته شود (مادهٔ۱۳۲۱ق - م) اولی را امارهٔ قانونی و دومی را امارهٔ قضائی نامند. اماره با فرض قانونی فرق دارد (رك. فرض قانونی)

۶۰۰ - امارهٔ قانونی

(آئین دادرسی مدنی) اماره‌ای است‌که قانون‌آنرا دلیل برامری قرارداده باشد مانند امارهٔ مذکوردرمادهٔ۳۵ قانون‌مدنی (مادهٔ ۱۳۲۲ ق - م)

۶۰۱ - امارهٔ قانونی مطلق

(آئین دادرسی مدنی) اماره‌ای است‌که قانون بافراد اجازه نمیدهدکه خلاف‌آن را اثبات‌کنند (مانند قاعدهٔ الولدللفراش

مادهٔ ۱۱۵۹ - ق - م)
ازاشتباهات قانونگذارمدنی ما این است که این نوع اماره‌را در تعریف امارهٔ قانونی درماده ۱۳۲۲ ق-م پیش بینی کرده است ولی درمادهٔ ۱۳۲۳ ق-م آنرا بطورضمنی طرد کرده‌است. این نقیصه راعملا دادرسان دادگاهها جبران کرده‌اند.

۶۰۲ - امارهٔ قانونی نسبی

(آئین دادرسی مدنی) امارهٔ قانونی نسبی اماره‌ای است قانونی که‌خود قانون بافراد اجازه‌داده‌است که‌درصورت‌حاجت، خلاف آنرا اثبات کنند مانند مدلول مادهٔ ۳۵ ق-م (مادهٔ ۱۳۲۳ق-م)
درمورد شك بین نسبی‌بودن یامطلق‌بودن امارهٔ قانونی بایدمورد شك را امارهٔ نسبی تلقی نمود. ازاین قاعده تعبیر به «اصل نسبی بودن امارات قانونی» کرده‌ایم.

۶۰۳ - امارهٔ قضائی

(آئین دادرسی‌مدنی) عبارت‌است‌ازاوضاع واحوالی‌که نوعاً صحت اظهارات یکی ازطرفین دعوی رابرساند وآن‌درصورتی حجت است که قوی و موجه باشد (مادهٔ ۱۳۲۴ قانون‌مدنی ومادهٔ ۷ قانون‌شهادت وامارات‌مصوب سال ۱۳۰۸) ونباید بسیط باشد بلکه باید مرکب ازچند امرباشد (قانون شهادت وامارات سال ۱۳۰۸)

۶۰۴ - اماکن عمومی

(جزا) امکنهٔ معدبرای پذیرائی جماعت کثیرازیك صنف یا اصناف مختلف وبرسه قسم است:

الف - مکان عمومی بالذات‌مانند مسجد.
ب - مکان‌عمومی بالعرض یعنی برای‌مکان عمومی ساخته نشده ولی استفادهٔ مکان عمومی ازآن شود مانند خانه‌ای که برای کار مدرسه اجاره و اختصاص داده شده باشد.
ج - مکان عمومی بحسب تصادف مانند خانه‌ای که دچار حریق شده ودرآن باز وخلق کثیر بداخل آن راه یافته‌باشند. وجود جمع کثیرشرط صدق مکان عمومی نیست بنابراین دکان‌خالی‌ازمشتری‌مفتوح مکان عمومی است.
رك. مجامع عمومی

۶۰۵ - امام

رك. امامت

۶۰۶ - امام اصل

مرادف امام است (رك. امامت)

۶۰۷ - امام مسلمین

مرادف امام است (رك. امامت)
ذاك‌الی‌امام‌المسلمین‌ان‌صام صمناوان‌افطر افطرنا (حدیث) یعنی این‌کار درصلاحیت امام مسلمانان است اگرروزه گیرد روزه گیریم و اگرافطار کند افطار کنیم.

۶۰۸ - (سهم امام)

(فقه) نصف خمس را گویند (رك.خمس)

۶۰۹ - امامت

(فقه) درحقوق اساسی اسلام عبارت‌است ازجانشینی‌رسول اکرم(ص) درجمیع‌امور شرعی (سیاسی-اجتماعی-دینی)
اصطلاح خلافت مرادف اصطلاح بالا است شخصی که بمقام امامت می‌رسد اورا امام (امام مسلمین) یا خلیفه می‌نامند.

۶۱۰ - امان

(فقه) دادن‌تأمین جانی‌ومالی بدشمن‌بطور موقت یا مطلق یا دائم بموجب پیمانهای

مخصوص .

ودراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۶۱۱ - امان مؤبد

(فقه) امان ناشی ازعقدذمه (رك. عقدذمه) راگویند .

۶۱۲ - امان مطلق

(فقه) هریك ازكفار بموجب مقررات اسلام می‌توانند ازخاك خود بعنوان تجارت یا سفارت یاسیاحت وحاجت دیگر باذن دولت اسلام یاباذن یکی ازمسلمین وارد قلمرو اسلام شده وبطورمطلق درآن اقامت کنند این امان را امان مطلق گویند .

کافری که ازاین نوع ازامان استفاده می‌کرد اصطلاحاً مستأمن نامیده می‌شد. ومستأمن درمقابل معاهد بکارمی‌رفت (رك. مهادنه) امان مطلق درمقابل امان موقت و امان مؤبد استعمال می‌شود .

۶۱۳ - امان موقت

(فقه) امان ناشی ازمهادنه است (رك . مهادنه)

۶۱۴ - امانت

الف ـ مال مورد ودیعه را گویند .

ب ـ هرمالی که بوسیلهٔ یکی ازعقودامانی ویابحکم قانون بصورت امانت دریدکسی باشد مانند مال مورد مضاربه که در دست مضارب امانت است .

۶۱۵ - امانت شرعیه

(مدنی-فقه) هرگاه شخصی باذن قانون مال غیر را برای حفاظت و نگهداری تحت تصرف خود قراردهد این امانت را امانت شرعیه وامانت قانونی (درمقابل امانتی که ازطریق توافق مالك وامین بعمل آمده است وبه‌آن امانت مالکانه گفته میشود) نامیده‌اند.

۶۱۶ - امانت قانونی

مرادف امانت شرعیه است (رك . امانت شرعیه)

۶۱۷ - امانت مالکانه

رك . امانت شرعیه

۶۱۸ - امانت معاوضی

(مدنی-فقه) امانتی که باستناد یك عقد معاوضی بالضروره محقق‌شده باشدچنانکه اجاره یك عقدمعاوضی است‌وعین‌مستأجره نزدمستأجرامانت معاوضی است یا پارچه نزد خیاط که برای دوختن لباس داده میشودامانت معاوضی‌است‌یامبیع‌پس ازبیع نزد بایع(قبل‌ازقبض) امانت‌معاوضی‌است.

۶۱۹ - امانت‌دار

(مدنی) کسیکه مال دیگری برسم امانت بنحوی ازانحاء نزد اواست . اصطلاح معروف‌آن امین است .

۶۲۰ - امانت‌گذار

(مدنی) کسیکه‌مالی رانزد دیگری‌باامانت میگذاردمرادف‌مودع (بضم اول) است.

۶۲۱ - امبارگو Embargo

(بین‌الملل عمومی) ضبط کشتی‌های دولت خصم بلافاصله پس از اعلان جنگ که در بنادر کشورضبط کننده متوقف باشند. این کارامروزه متروك‌است‌ومهلتی برای‌خروج داده میشود .

۶۲۲ - امت

(فقه) مرادف ملت در اصطلاحات حقوق جدید ایران می‌باشد (رك . ملت)

۶۲۳ - امتیاز

اختصاص شخص به داشتن حق یا حقوق

معین مانند امتیاز استخراج نفت یا امتیاز کشیدن خط آهن یك منطقه ومانند اینها. دارندهٔ امتیاز هر گاه درمقابل اخذ امتیاز بموجب قرارداد مالی به‌دهندهٔ امتیاز بدهد آن مال را حق‌الامتیاز نامند (مادهٔ ششم قرارداد نمونه برای امتیازاستخراج معادن مصوب ۲۶-۱-۱۸)

۶۲۴ - آمر

کسیکه حق‌العمل کار بدستور او کارمیکند (مادهٔ ۳۵۷ قانون تجارت).

۶۲۵ - امر

(فقه) مطالبهٔ فعل که‌ارتکاب آن راجح باشد از طرف کسیکه خود را بالاتر از طرف میشمرد و این دو قسم است امروجوبی - امر ندبی.

در اصطلاحات حقوق کنونی امر دستور الزامی قانونی است و امرندبی ازمفهوم حقوق خارج‌است ودرقلمرو اخلاق وارد میشود.

۶۲۶ - امر آمر قانونی

آمر قانونی کسی است که بحکم قانون، صلاحیت صدوردستوری را بکسی که تحت امراواست دارا باشد (مادهٔ ۸۴ - ۱۲۹ قانون جزا) ولی امرآمر قانونی ممکن است خارج ازصلاحیت اوهم صادرشود و درعین‌حال مأمور قانونی مجبور باطاعت باشد (مادهٔ ۸۴ قانون جزا) چنانکه‌مادهٔ نهم‌قانون‌استخدام کشوری ۱۳۰۱ می گوید «هیچیك ار مستخدمین نمی‌توانند احکام مقامات مافوق را که بر خلاف قوانین موضوعه باشد اجرا نمایندمگراینکه مقام مافوق مسئولیت آنرا کتباً عهده‌دارشود.»

۶۲۷ - امرمعاملی موجب ضمان

(فقه-مدنی) هر گاه کسی بدیگری دستور انجام کاری را بدهدکه عرفاً برای آن عمل اجرتی باشد و یا آن شخص عادتاً مهیای آن عمل باشد این امر را فقهاء «امر معاملی موجب ضمان» دانسته‌اند قانون مدنی‌درمادهٔ ۳۰۷ - ۳۳۶ ازهمین نظرپیروی کرده است‌چون‌فقهاء غالباً لفظی بودن ایجاب و قبول را شرط تحقق عقد دانسته‌اند وهرعقد اجاره‌راهم‌لازم‌میدانند موضوع مادهٔ ۳۳۶ ق.م را از مفهوم عقد اجاره خارج کرده و آنرا جزء ضمانات (مسئولیت مدنی) دانسته‌اند و حال اینکه قانونگذار مدنی که در تعریف عقد مادهٔ ۱۸۳ ق.م را مبنی قرارداده وعقود را تشریفاتی نمیداند دلیلی ندارد که مدلول مادهٔ۳۳۶ق.م‌را ازماهیت‌اجاره‌خارج کند مگر اینکه عقد اجاره را بطور کلی لازم دانسته باشد وچون مورد بحث در حقیقت قسمی اجارهٔ جائز است مجبور شده است آنرا داخل درضمانات نماید وحال‌اینکه دلیلی نیست که هر اجاره‌ای لازم باشد (رك. اباحهٔ منافع بعوض)

۶۲۸ - امر ندبی

(فقه) امری است که ترك آن مرجوح و اطاعت ازآن را جح است.

۶۲۹ - امر وجوبی

(فقه) امری‌است که‌ترك آن جائز نمی‌باشد در مصداق مشتبه امر وجوبی و امرندبی نمی‌توان امررا وجوبی تلقی نمود.

۶۳۰ - امرنامه

درپاره‌ای ازجرائم دادگاه‌بدوی میتواند بتقاضای دادستان و قبل از تشکیل جلسهٔ

رسیدگی برطبق زمینهٔ رائی که دادستان تهیه می کند حکم مجازات متهم را در حدود کیفر قانونی مجرم جرم مورد اتهام (که درهر حال نباید از سه ماه تجاوز کند) صادر کند واین حکم را امرنامه می نامند (مادهٔ ۵۹ مکرر قانون آئین دادرسی کیفری)

۶۳۱ - امضاء

(مدنی-فقه) الف- بمعنی اجازه (یاتنفیذ) عمل حقوقی غیر نافذ مانند تنفیذ وامضاءعقد مکره (مادهٔ ۲۰۹ ق-م)

رك. تنفیذ

ب- نوشتن اسم یا اسم خانوادگی (یاهر دو) یارسم علامت خاص که نشانهٔ هویت صاحب علامت است درذیل اوراق و اسناد (عادی یارسمی) که متضمن وقوع معامله یا تعهد یا اقرار یاشهادت ومانند آنها است یا بعداً باید روی آن اوراق تعهد یامعامله ای ثبت شود (سفید مهر) مادهٔ ۱۳۰۱ ق-م

ج- (فقه) بمعنی شناسائی یك عرف وعادت ازطرف شارع اسلام. درهمین معنی است که می گویند: معاملات همگی احکام امضائی هستند یعنی قوانین راجع بمعاملات ازعرف وعادت گرفته شده است. در این معنی اصطلاح بالا درمقابل تأسیس بکارمیرود. رك. تأسیس

۶۳۲ - امضاء مسلم الصدور

(آئین دادرسی) امضائی که دعوی انکار و تکذیب نسبت بآن شنیده نشود مانند امضاء ذیل سند رسمی یا امضائی که صاحب امضاء معترف بصدور آن ازخویش باشد (مادهٔ ۳۹۳ دادرسی مدنی)

۶۳۳ - ام الباب

(فقه) درهر مبحثی ازمباحث حقوقی وقانونی یك یاچند موضوع (یایك یاچند قانون) اساس کار در آن مبحث محسوب میشود که آن اساس کار را ام الباب می نامند مثلا درمبحث ابلاغ، بطوریکه از قوانین موضوعهٔ کنونی کشور دانسته میشود اساس کار همان مقررات ابلاغ در آئین دادرسی مدنی است پس این مقررات را ام الباب درمبحث ابلاغ میتوان گفت بجای اصطلاح بالا در اصطلاحات جدید که بین دادرسان معمول است «قانون مادر» گفته میشود ولی اصطلاح ام الباب مفهومی وسیع تر دارد.

۶۳۴ - اموال

جمع مال است ومال فعل ماضی از «میل» است بمعنی خواستن و در فارسی هم بآن «خواسته» گویند وآن چیزی است که ارزش مبادله را دارا باشد.

دراصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۶۳۵ - اموال امانی

الف- (مدنی) مال مورد امانت قانونی یا مالکانه (رك. امانت شرعیه-امانت مالکانه)

ب- درردیف اموال دولتی اموال امانی اموالی است که اساساً متعلق بدولت نبوده ولی بجهاتی موقتاً بتصرف دولت درآمده ودولت نسبت بآنها تا تعیین تکلیف قطعی امین محسوب میشود (مادهٔ چهار آئین نامهٔ اموال دولتی شمارهٔ ۳۴۹/۴ مورخ ۱۳۱۹/۹/۱۰)

۶۳۶ - اموال بدون مالك خاص

اسم دیگر آن، مشترکات عمومی است (مادهٔ ۲۳ ببعد قانون مدنی) و مقصود از آنها اموالی است که یك ملت یاسکنهٔ یك ناحیه (مانند شهر) بعنوان عمومی مالك آن باشند مانند پارك شهر ومیدان عمومی وموقوفات عامه و طرق وشوارع.

۶۳۷ - اموال بلاصاحب

اموالی است که سابقهٔ تملك دارد و مورد اعراض مالك آنها واقع شده است مانند مالی که دردریا براثرغرق کشتی بهاعماق دریامی رودومالك آن نوعاً دراینگونهموارد اعراض مینماید .

گاهی بغلط اموال بلاصاحب بجای اموال مجهول المالك استعمال میشود.

رك . مجهول المالك

۶۳۸ - اموال دولتی

هر نوع مال منقول وغیرمنقول که درتصرف مالکانهٔ دولت باشد (مادهٔ سوم آئین نامهٔ اموال دولتی شماره ۳۴۹/۴ مورخ ۱۳۱۹/۹/۱۰)

۶۳۹ - اموال فرهنگی

(بین الملل عمومی) باموال ذیل قطع نظر ازمنشاء ومالك آنها گفته میشود :

الف ـ اموال منقول یاغیرمنقولی که برای فرهنگ ملل دارای اهمیت زیاد باشد از قبیل آثارمعماری ـ هنری ـ تاریخی ـ مذهبی یاغیرمذهبی ـ مناظر باستانی مجموع ساختمانهائی که ازاین حیث دارای ارزش تاریخی یاهنری باشد. آثار هنری ونسخ خطی وکتب وسایر اشیاء که دارای ارزش هنری تاریخی یا باستانشناسی باشدومجموعه‌های علمی ومجموعه‌های مهم کتب و اسناد و نمونه‌های تقلیدی Reproduction اموال مذکورفوق .

ب ـ بناهائی که منظوراصلی وواقعی ازآنها حفاظت و نمایش اموال منقول فرهنگی مذکوردربند(الف) می باشدمانندموزه‌ها ـ کتابخانه‌های بزرگ ـ بایگانیهاوهمچنین پناهگاههائی که در صورت وقوع جنگ اموال منقول فرهنگی مذکوردربند(الف) درآنجا نگهداری میشود .

ج ـ مراکزی که در آنجا تعداد قابل توجهی اموال فرهنگی مشروحه دربند(الف ـ ب) وجوددارد ومراکز آثارتاریخی بآنها گفته میشود (دورهٔ ۱۹ قانونگذاری ـ جلد سوم ـ صفحهٔ ۱۵۲۶ ـ قرارداد حمایت اموال فرهنگی هنگام جنگ)

۶۴۰ - اموال متوفای بلاوارث

اموالی است که تحت تملك بوده وبعلت فوت مالك ونداشتن وارث قانونی برابر مادهٔ ۸۶۶ قانون مدنی امرتر که راجع به حاکم است .

استعمال این اصطلاح درموردی که وارث متوفی نفیاً واثباتاً معلوم نشده غلط است (مادهٔ ۳۲۷ ببعد قانون امورحسبی) وبهتر است دراین مورد مجهول الوارث استعمال شود .

۶۴۱ - اموال مجهول المالك

رك . مجهول المالك

امور

در لغت بمعنی شئون و مطالب است. در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۶۴۲ - امور اداری

(حقوق اداری) امور راجع به بکاربردن خدمات عمومی در قلمروکشور که هدف آن امور سامان دادن بروابط دولت با افراد و اشخاص (در حقوق خصوصی) است .

امور عمومی اعم از امور اداری است (رك . امور عمومی) زیرا امور عمومی شامل دو قسمت ذیل است :

الف ـ امور اداری

ب ـ امور سیاسی (رك. امورسیاسی)

۶۴۳ ـ امور اداری محلی

(حقوق اداری) امور اداری مربوط بمنافع مردم ناحیهٔ خاصی ازکشور است مانند بهداشت منطقهٔ خوزستان و آب گیلان .

۶۴۴ ـ امور اداری ملی

(حقوق اداری) امور اداری مربوط بتمام کشور مانند مسألهٔ دفاع ملی از تمامیت کشور .

۶۴۵ ـ امور حسبی

اموری را گویند که دادگاهها باید بدون ملاحظهٔاینکه درمورد آنها اختلاف و مرافعه‌ای وجود پیدا کرده یا نه وارد رسیدگی شوند و تصمیم اخذکنند.
حسبه (بروزن ترمه) از مفهوم اعتراض و تعرض به امری گرفته شده و امور حسبی اموری استکه اقدام مقامات رسمی درآنها حاجت بشکوی وخصومت و تظلم ندارد بلکه مقامات صلاحیتدار باید ارتجالا متعرض و متصدی و مباشر آن امور شوند امور حسبی از مقولهٔ عبادات و خیرات لازم نیست باشد . و محتسب‌هم ازاین‌باب استکه سابقاً امور حسبی را بمفهومی اوسع از حالیه تصدی میکرد جز آن قدر که محتاج باجتهاد بوده است (رك . محتسب)
در فقه جهاد و امربمعروف و نهی از منکر و افتاء و دادرسی و اجراء احکام کیفری واخذ لقیط و غیره و بقول‌محقق قمی تصدی بسیاری ازامورحسبیه موقوف بر این نیست که متصدی از علماء باشد تا چه رسد باینکه از مجتهدان باشد . (جامع‌الشتات ـ ص ۲۱٤)

۶۴۶ ـ امور حسبیه

مرادف امور حسبی است (رك . امور حسبی)

۶۴۷ ـ امور راجع بترکه

اقداماتی است که برای نگهداری راجع بترکه و رسانیدن آن بصاحبان حقوق میشود از قبیل مهر و موم و تحریرترکه و ادارهٔ ترکه وغیره (مادهٔ ۱۶۲ قانون امور حسبی) درخواست حصر وراثت مشمول مدلول اصطلاح بالا نیست.

۶۴۸ ـ امور سیاسی

امورمربوط به‌حکومت وحفظ موجودیت ملی وامنیت داخلی و خارجی و تهیه و اجراء اصول کلی راجع بامور مذکور در مقابل امور اداری استعمال میشود (رك. امور اداری)
رك. سیاست (فقرهٔ ج)

۶۴۹ ـ امور عمومی

(حقوق اداری) اموری‌که بمباشرت و یا تحت‌نظارت‌دولت انجام شود وانواع‌این امور را وزاتخانه‌ها اداره می کنند .

۶۵۰ ـ ام ولد

(فقه) کنیز حامله شده از مالك بطور مشروع . محتمل است اصطلاح فارسی «مادر بچه‌ها» چیزی شبیه کلمهٔ «بنده» بجای کلمهٔ « من » بوده باشد یعنی خواسته‌اند در مقام تواضع تا آخرین حد حقارت پیش رفته باشند !

۶۵۱ ـ امیر

(فقه) مفهوم آن نزدیك به مفهوم والی است (رك . والی) و اولین مقام دولتی پس از خلیفه و وزیر تفویض (رك . وزیر تفویض) است . ممکن است حوزهٔ

صلاحیت او « بلد » باشد در اینصورت امیر بلد نامیده میشود و اگر حوزهٔ صلاحیت اواقلیم (رك. اقلیم) باشد امیر اقلیم نام دارد.

از حیث زیادی و کمی مواردی که در صلاحیت امیر است امیر را امیر عام و امیر خاص نامیده‌اند (رك. امارت عامه و امارت خاصه)

۶۵۲ - امیر اقلیم

رك. اقلیم

۶۵۳ - امیر بلد

رك. امیر

۶۵۴ - امیرالامراء

(اصطلاح اداری عصر تیموری) فرمانده کل سپاه که نائب پادشاه محسوب می‌شد ومقام او فوق مقام وزیر سپاه بوده است.

۶۵۵ - امیر لشکر

رك. تابین

۶۵۶ - امیر هزاره

رك. تابین

۶۵۷ - امین

وضع ید قانونی برمال غیر بقصد نگهداری بنفع او یا بنفع کسیکه قانون معین کرده است امانت است و دارندهٔ این صفت را دراصطلاح امین گویند امانت ممکن است ناشی از عقد ودیعه باشد (امین بمعنی اخص) وممکن است ناشی از عقد دیگر (مانند اجاره مادهٔ ۴۹۳ قانون مدنی) باشد و ممکن است ناشی از عقد نباشد مانند امانت در لقطه (مادهٔ ۱۶۸ قانون مدنی) علامت امانت این است که اگر مال بدون تعدی وتفریط نزد امین تلف شودامسئولیتی ندارد (مواد ۷۸۹ - ۵۵۶ قانون مدنی) تصرف امین را ید امانی (در مقابل ید غیر قانونی یا ید نامشروع یا ید عدوان) نامند.

۶۵۸ - امین اجراء

رئیس اجراء را در اصطلاحات سابق امین اجراء می گفتند.

۶۵۹ - امین اموال عمومی

برای ادارهٔ اموالی که بمصارف عمومی اختصاص داده شده ومدیری نداشته باشد امین معین‌می‌شود (مادهٔ ۱۰۳ قانون امور حسبی) دادستان و هر ذینفعی می‌تواند درخواست تعیین این امین را بکند.

۶۶۰ - امین ترکه

مرادف مدیر ترکه و مدیر تصفیه است (مادهٔ ۳۵۰ قانون امور حسبی)

رك. مدیر ترکه

۶۶۱ - امین جنین

برای ادارهٔ سهم‌الارثی که ممکن است از ترکهٔمتوفی به‌جنین تعلق گیرددرصورتیکه جنین ولی یا وصی نداشته باشد دادستان وخویشاوندان جنین می‌توانند ازدادگاه درخواست تعیین امین کنند (مادهٔ ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ قانون امورحسبی و مادهٔ ۸۷۸ قانون مدنی)

۶۶۲ - امین صلح

قاضی متصدی دادگاه بخش راگویند.

(رك. دادگاه بخش)

۶۶۳ - امین عاجز

کسیکه بر اثر کبر سن یا بیماری ومانند آنها از ادارهٔ تمام یا بعض اموال خود عاجز باشد میتواند از دادگاه بخواهد

که برای ادارهٔ اموال اوامین معین شود (مادهٔ ۱۰۴ – ۱۱۸ قانون امورحسبی)

۶۶۴ - امین عدلیه

رئیس دادگاه را در اصطلاحات قدیم امین عدلیه می گفتند (بخشنامهٔ ۹۵۸ -۴۱۳۶ مورخ ۲۵ – ۵ – ۱۳۱۰)

۶۶۵ - امین غائب

هرگاه غائب برای ادارهٔ اموال خود تکلیف معین نکرده باشد یا اگر کرده وکسی که معین‌شده فوت کرده یاصلاحیت ادارهٔ اموال او را از دست داده و کسی هم نباشدکه قانوناً حق تصدی امور اورا داشته باشد ذینفع (وارث یا بستانکار غایب) و دادستان حق دارند از دادگاه بخواهند کسی را برای ادارهٔ اموال او معین کندکه اورا امین غائب نامند (مادهٔ ۱۴۰ – ۱۵۱ – ۱۳۰ – ۱۳۱ قانون امور حسبی ومادهٔ ۱۰۱۲ قانون مدنی)

۶۶۶ - امین مالیه

در اصطلاحات سابق برئیس دارائی شهرستان گفته می‌شد .

۶۶۷ - امین موقت محجور

شخصی که درخواست حجراوشده دادگاه می‌تواند قبل از صدور حکم حجر و یا بعد از صدور حکم حجر و قبل از قطعی شدن آن ، محجور را از تمام یا بعض تصرفات در اموال خود موقتاً ممنوع سازد در اینصورت دادگاه امینی را موقتاً برای حفظ اموال و تصرفاتی که ضرورت دارد معین می کند (نیز در مورد غیبت‌یا حبس ولی قهری طبق مادهٔ ۱۱۸۷ قانون مدنی امین موقت نصب میشود) مادهٔ ۶۴ قانون امور حسبی .

۶۶۸ - امین موقوفه

در صورت اثبات خیانت متولی موقوفه حاکم باو ضم امین می کند (مادهٔ ۷۹ قانون مدنی و مادهٔ ۱۰۳ - ۱۰۵ قانون امور حسبی و مادهٔ هشتم قانون اوقاف ۳ - ۱۰ - ۱۳ و نظامنامهٔ آن)

۶۶۹ - امین ولی قهری

ولی قهری هرگاه خیانتش نسبت باموال مولی‌علیه بطرفیت دادستان در دادگاه اثبات شودباوضم امین‌میشود(مادهٔ۱۱۸۶ قانون مدنی و مادهٔ واحدهٔ قانون راجع بخیانت‌ولی‌قهری مصوب۱ - ۹ - ۱۳۱۳)

۶۷۰ - اناطه

الف ـ بمعنی عام عبارت است از توقف رسیدگی بدعوی اصلی بر رسیدگی بامر دیگر که باید پیش از رسیدگی بدعوی اصلی مختومه گردد .

ب ـ بمعنی خاص - حالت‌توقف رسیدگی و اظهار نظر یك دادگاه بر ثبوت امر دیگری در دادگاه دیگر (اعم از مدنی و کیفری و اداری)

۶۷۱ - اناطهٔ امر جزائی به امرحقوقی

اناطه درحقوق جزا عبارت است ازتوقف رسیدگی و یا تعقیب امر جزائی بر امر مدنی یا تجاری یا اداری و یا کیفری (مادهٔ ۱۷ آئین دادرسی کیفری)

۶۷۲ - اناطهٔ امر حقوقی به امر جزائی

عبارت است از توقف رسیدگی امرمدنی بر امر کیفری (مانند رسیدگی بجعل در مورد دعوی جعل با تعیین جاعل ـ مادهٔ ۳۹۰ – ۳۹۲ آئین دادرسی مدنی)

۶۷۳ - اناطهٔ کیفری

عبارت است از توقف رسیدگی یا تعقیب امر جزائی بر امر مدنی یا تجاری یا اداری یا کیفری. این معنی خاص است و مختص بحقوق جزا است (مادهٔ ۱۷ آئین دادرسی کیفری مصداقی از این نوع اناطه را ذکر کرده ولی در مقام ذکر ضابطهٔ اناطه نیست و ضابطهٔ آن در قوانین ما ذکر نشده است)

اناطه در معنی عام عبارت است از توقف رسیدگی یک دعوی بر رسیدگی و ختم امر رسیدگی دعوی دیگر بدون آنکه مقید بنوع خاصی از دعاوی (مدنی - جزائی - اداری) بوده باشد.

انبار

بنا یا محوطهٔ محصور که اختصاص به نگهداری کالا یا کالاهائی داده‌شده باشد.

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۶۷۴ - انبار خصوصی

انبارهای متعلق باشخاص در مرزها و بنادر که کالاهای وارداتی (که هنوز تشریفات گمرکی آنها انجام داده نشده) به اذن گمرک در آنها جاداده شود بشرط اینکه از طرف گمرک لاک ومهرشده‌باشد.

۶۷۵ - انبار رسمی

بنگاههائی است مجهز که کالاهای اشخاص را بامانت میگیرند این اشخاص ممکن است پیشه‌ور - بازرگان - کشاورز تولیدکننده باشند. دولت باید انبار را برسمیت بشناسد. انبار رسمی برای نگهداری امانت حق‌الحفظ میگیرد و مسئولیت آن مسئولیت امین است.

انبار وقتی که کالا را می گیرد سندی بتحویل دهندهٔ کالا می‌دهد که از دوتکهٔ نامساوی تشکیل میشود قسمت بزرگ را قبض رسید و قسمت کوچک را گرونامه یا وارّان Warrant می گویند. این دو سند از نوع اسناد بحواله کرد است و با ظهر نویسی قابل انتقال است.

مودع اگر کالا را بفروشد قبض رسید را بدون‌اینکه از گرونامه‌جدا کند بخریدار می‌دهد تا او با ارائهٔ آن بانبار بتواند اذن خروج کالا را دریافت کند. این ظهر نویسی بدون نقل مکان کالا موجب تحقق معاملات عدیدهٔ کالا میشود و این حسن انبار رسمی است که مسألهٔ قبض و اقباض مبیع را بصورت بدیعی درمی‌آورد این قبض رسیدها به معاملات بورسی کمک فراوان می کنند.

اگر صاحب ودیعه نخواهد موقع ارزانی کالای خود را بفروشد و بوام نیاز داشته باشد میتواند از دیگری وام بگیرد و گرونامه را از قبض رسید جدا کرده و در ظهرآن بنویسد «در مقابل پرداخت فلان قدر پول گرونامه را بفلان‌کس یا بحواله‌کرد او انتقال میدهم» و امضاء کند و بدائن بدهد دائن هم فوراً آنرا در دفتر انبار رسمی ثبت خواهد کرد تا اشخاص ثالث از وثیقه بودن آن آگاه شوند واین گرو به مرتهن، حق تقدم در وثیقه را میدهد که طلب او مقدم برطلب سایرین وصول شود. تصویب نامهٔ ۲۷۵۳۰/ت مورخ ۴۰/۱۰/۳ هیأت وزیران - مجموعهٔ ۱۳۴۱ صفحهٔ ۳۴

۶۷۶ - انبار عمومی

مرادف انباررسمی است(رك. انباررسمی)

۶۷۷ - انتخابات

(حقوق اساسی) این کلمه هرگاه بدون قید وبطور مطلق بکاررود مقصودانتخاب وکلاء هریك از دو مجلس شورای ملی و سنا است .

۶۷۸ - انتخابات اجباری

(حقوق اساسی) شیوه‌ای از انتخابات که در آن اقدام فرد به انتخاب نمایندهٔ مجلس تکلیف قانونی است و متخلف مجازات میشود .

رك . انتخابات اختیاری

۶۷۹ - انتخابات اختیاری

(حقوق اساسی) شیوه‌ای که درآن ، رأی دادن به نمایندهٔ مجلس‌واقدام به انتخاب اوبرای افراد جامعه حق است نه‌تکلیف.

۶۸۰ - انتخابات به اکثریت آراء

(حقوق اساسی) اکثریت آراء تعداد نمایندگان را معین خواهد کرد و اقلیت دارای نماینده نخواهند بود مثلا اگر در حوزهٔ معینی ده وکیل قانوناً باید انتخاب شود و ده هزار رأی داده شود که ۵۰۰۱ رأی آنرا حزب محافظه‌کار وباقی را احزاب دیگر بدهند ده صندلی در پارلمان به حزب محافظه‌کار تعلق می گیرد وباقی احزاب محروم میشوند. در مقابل انتخابات تناسبی بکار می‌رود (رك . انتخابات تناسبی)

۶۸۱ - انتخابات تناسبی

(حقوق اساسی) شیوه‌ای که درآن، تقسیم عدهٔ صندلی‌های پارلمان بین احزاب سیاسی به تناسب آرائی است که گرفته شده است و در نتیجه حزبی که آراء او در اقلیت است محروم از داشتن صندلی در پارلمان نمیشود .

رك . انتخاب باکثریت آداء

۶۸۲ - انتخابات جمعی

(حقوق اساسی) هرگاه در هر حوزه چند نفر وکیل معین شوند و هر انتخاب کننده بعده‌ای که درجدول قانون انتخابات منظور گردیده است رأی دهد این سیستم را انتخابات جمعی نامند .

رك . انتخابات فردی

۶۸۳ - انتخابات دو درجه

یـا انتخابات غیر مستقیم : اگر رأی دهندگان از میان خود چند نفر واجد شرائط را انتخاب کنند که آنان از میان خویش یا ازخارج چندنفر نمایندهٔ پارلمان را انتخاب کنند این را انتخابات دو درجه گویند .

۶۸۴ - انتخابات صنفی

(حقوق اساسی) هرگاه در هر حوزهٔ انتخابیه اشخاصی که صنف یا طبقهٔ معینی را تشکیل میدهند حق تعیین وکیل را داشته باشنداین‌شیوه انتخابات‌راانتخابات صنفی وانتخابات‌طبقاتی نامند .

۶۸۵ - انتخابات طبقاتی

رك . انتخابات صنفی

۶۸۶ - انتخابات عمومی

(حقوق اساسی) شیوه‌ای که در آن ، کشور به چند حوزهٔ انتخابیه تقسیم و در هرحوزه افراد ، اشخاص واجد شرائط انتخاب کردن ، نمایندگان مجلس را بطوریکدرجه یا دودرجه معین می کنند. در مقابل انتخابات صنفی بکار می‌رود (رك . انتخابات صنفی)

۶۸۷ - انتخابات غیر مستقیم

رك . انتخابات دو درجه

۶۸۸ - انتخابات فردی

(حقوق اساسی) هرگاه در هرحوزهٔ انتخاباتی فقط یك نماینده معین شود و هرفردی فقط بیکنفررأی دهد اینطریقه را انتخابات فردی نامند .

۶۸۹ - انتخابات مستقیم

رك . انتخابات یکدرجه

۶۹۰ - انتخابات یکدرجه

یا انتخابات مستقیم : در این نوع از انتخابات ، رأی دهندگان بدون واسطه نمایندگان پارلمان را انتخاب می کنند.

۶۹۱ - انتساب اضرار

(فقه) مبنای مسئولیت‌های مالی در فقه است و قدر مشترك بین اتلاف (مادهٔ ۳۲۸ ق-م) و تسبیب (مادهٔ ۳۳۱ ق-م) محسوب میشود . از اغلاط معروف این است که گفته‌اند : در اتلاف ، تقصیرشرط مسئولیت نیست ولی در تسبیب ، تقصیر شرط مسئولیت‌است و حال اینکه درمورد اتلاف « انتساب اضرار » بدون وجود تقصیر ، محقق است اما درتسبیب ، وجود تقصیر ، شرط عرفی تحقق انتساب اضرار است پس مبنای اتلاف و تسبیب یکی‌است نه دو چیز . مضافاً براینکه درفقه اسلام نص قانون در مسئولیت مدنی یك چیز است که فقهاء ازهمان نص اتلاف وتسبیب را اصطلاح کرده و استخراج نموده‌اند و در یك نص دو مبنای حقوقی (ریسك ـ تقصیر) منظور نمی کنند .

۶۹۲ - انتظارخدمت

رك . خدمت

۶۹۳ - انتظامات

(حقوق اداری) قسمتی از وزارتخانه یا اداره که شغل وکارآن برقراری انتظامات اداری آن وزارتخانه یا اداره است (رك انتظامات اداری)

۶۹۴ - انتظامات اداری

(حقوق اداری) قواعدی‌که برای حضور و غیاب کارمندان در ساعات کار و نظم امور و سلوك با مراجعان و امور جاری اداره یا وزارتخانه مقرر شده‌است و عدم رعایت آنها مستلزم کیفر انضباطی است.

۶۹۵ - انتظامات داخلی

مرادف انتظامات اداری است (رك . انتظامات اداری)

۶۹۶ - انتفاع

(فقه ــ مدنی) قسمی است از مال‌که از طریق اباحهٔ آن بغیر برای منتقل‌الیه « حق انتفاع » حاصل میشود (مادهٔ ۴۰ ق ـ م) انتفاع در اصطلاحات فقه و حقوق مدنی غیر از منفعت است (رك . عین)

۶۹۷ - انتقال

(مدنی‌ـ فقه)زوال‌مالکیت‌مالك‌نسبت‌بمال (یا اموال) معین بنفع مالك جدیدکه یدوی متلقای ازمالك نخستین است‌انتقال دوقسم است :

الف ـ انتقال مسبوق به نقل مانند بیع (رك . نقل)

ب ـ انتقال غیرمسبوق بنقل مانند انتقال ترکه بورثهٔ متوفی . معمولا اولی رانقل و دومی را انتقال می گویند .

۶۹۸ - انتقال تعهد

(مدنی) مجموع انتقال دین و انتقال

طلب را گویند .

۶۹۹ - انتقال دین Cession

(مدنی) هرگاه بدون تبدیل تعهد (رك. تبدیل تعهد) شخص ثالث ، دین مدیون را برذمهٔ خودگیرد این را انتقال دین نامند رضایت بستانکار شرط انتقال دین است . ضمان عقدی و حواله براساس انتقال دین قراردارند (مادهٔ ۲۹۲-۶۸۴-۷۲۴ قانون مدنی و مادهٔ ۳۸ قانون اعسار ۱۳۱۳)

۷۰۰ - انتقال طلب

Cession de créance

(مدنی) نقل حق بستانکار بوسیلهٔ او به دیگری . رضایت بدهکارشرط صحت این نقل نیست (مادهٔ ۲۹۲ قانون مدنی و مادهٔ ۳۸ قانون اعسار ۱۳۱۳)

۷۰۱ - انتقال قهری

(مدنی - فقه) انتقال مال منقول یا غیر منقول یا مطالبات کسی بدیگری بدون اینکه سبب این انتقال توافق طرفین باشد مانند انتقال مال‌مورث بورثه (مادهٔ ۱۱۱ نظامنامهٔ قانون ثبت)

۷۰۲ - انجمن

جمعیتی است که بطور مستمر و با شخصیت حقوقی برای‌وصول بغرض‌معین گردآمده باشند ومقاصد غیر بازرگانی (از قبیل علمی - ادبی - امورخیر ومانند اینها) داشته‌باشندخواه‌مؤسسین آن قصدا نتفاع‌هم داشته باشند (مانندکانونهای‌فنی وحقوقی) یانه (مادهٔ یك آئین نامهٔ اصلاحی ثبت تشکیلات و مؤسسات غیرتجاری قابل اجراء از ۱۵ - ۹-۱۳۳۷)

۷۰۳ - انجمن‌اموراجتماعی بخش

بمنظور ایجاد هم آهنگی‌در بهبود امور اجتماعی‌وعمران‌دهات‌وترقی‌سطح‌زندگی ورفاه‌کشاورزان وساکنان‌دهات ازتاریخ تصویب این قانون (یعنی لایحهٔ قانونی اصلاح‌اموراجتماعی‌وعمران‌دهات-مصوب ۶ - ۵ - ۳۵ - مجموعهٔ ۱۳۳۵ - ص ۱۳۴) امور اجتماعی و عمران دهات کشوربعهدهٔ‌انجمن‌های‌ده‌و بخش‌وشهرستان است‌که تحت راهنمائی‌ونظارت‌بنگاه‌امور اجتماعی‌وعمران دهات وظائف خود را انجام میدهد(مادهٔ‌یك‌لایحهٔ‌مذکور) انجمن مذکورازبخشدار یا قائم مقام او- رئیس کشاورزی یانمایندهٔ وزارت‌کشاورزی - رئیس‌فرهنگ یانمایندهٔ وزارت‌فرهنگ- رئیس بهداری یانمایندهٔ وزارت - رئیس راه یا نمایندهٔ وزارت - رئیس یا نمایندهٔ بانك کشاورزی - نمایندهٔ بنگاه اصلاح امور اجتماعی و عمران دهات - هفت‌نفر از نمایندگان انجمن ده (رك. انجمن ده) تشکیل میشود - مادهٔ ششم لایحهٔ مزبور .

۷۰۴ - انجمن اموراجتماعی شهرستان

این انجمن مرکب است از فرماندار - رئیس‌کشاورزی- رئیس‌فرهنگ - رئیس بهداری- رئیس‌راه-رئیس بانك‌کشاورزی- نمایندهٔ بنگاه اصلاح امور اجتماعی و عمران‌دهات-دونفرازمالکان‌کشاورزآن شهرستان‌باانتخاب فرماندار برای‌دوسال- نمایندگان انجمن‌های بخش‌بدین طریق که‌درهرجلسه موضوعات مربوط‌بهربخش که مطرح است باانتخاب انجمن بخش‌دو نفر شرکت خواهند کرد . (مادهٔ هفت لایحهٔ قانونی اصلاح امور اجتماعی و

عمران دهات ـ مصوب ۶ ـ ۵ ـ ۳۵)
رك. انجمن امور اجتماعی بخش

۷۰۵ ـ انجمن بلدیه

یا انجمن شهر مرکب است از اعضائی که از محلات شهر مطابق مقررات انتخاب شوند یا از نمایندگان تجار و اصناف و مالکان برگزیده میشوند (قانون بلدیه ۱۳۰۹ ـ مادهٔ پنج)

۷۰۶ ـ انجمن بهداری

شخصیتی است حقوقی مرکب از رئیس انجمن شهر و شهردار و رئیس بهداری و رئیس دانشکدهٔ پزشکی (در نقاطی که دانشکدهٔ پزشکی نباشد رئیس فرهنگ) و یکی از پزشکان آزاد بانتخاب کلیهٔ پزشکان شهر و سه معتمد که معتمدان بخشها از بین خود برگزینند و در صورت عدم توافق بقرعه، و مدیرعامل جمعیت شیر و خورشید سرخ در نقاطی که جمعیت وجود دارد (لایحهٔ قانونی راجع بواگذاری امور بهداری بمردم مصوب ۱۰ـ۲ـ۳۷)

۷۰۷ ـ انجمن ده

انجمن ده مرکب از پنج نفر است که برای مدت سه سال و با کثریت آراء ساکنان همان ده انتخاب میشوند و عضویت انجمن افتخاری است و دارای شخصیت حقوقی و استقلال مالی است و قائم مقام شوراها و انجمن های سابق خواهد بود .

(مادهٔ ۲ ـ ۳ تصویبنامهٔ ۸۳۰۴ مورخ ۷ـ۶ـ۴۲ و اصلاحی آن در تصویب نامهٔ ۴۱۳۹۴ مورخ ۱۷ ـ ۷ ـ ۴۲

۷۰۸ ـ انجمن شهر

رك. انجمن بلدیه

۷۰۹ ـ انحلال

در معنی از بین رفتن یك مؤسسهٔ رسمی (مانند مجلس شوری یا مجلس سنا) یا غیر رسمی (مانند انحلال شرکت تجاری) بکار می‌رود . دراصطلاحات ذیل استعمال شده است :

۷۱۰ ـ انحلال عقد واحد بعقود متعدد

(مدنی ـ فقه) درموارد ذیل بموجب قانون مدنی عقدواحد قابل انحلال بعقود متعدد است:
الف ـ اگر مورد معامله اشیاء متعدد باشد بدون اینکه قیمت هریك جداگانه معین شود مثل اینکه دوچرخه واتومبیلی مورد معامله باشند (مادهٔ ۴۳۱ قانون مدنی)
ب ـ اگر ایجاب کننده یکنفر و قبول کننده دو نفر باشند (مادهٔ ۴۳۲ قانون مدنی)
ج ـ اگر ایجاب کننده دونفر و قبول کننده یکنفر باشد (مادهٔ ۴۳۳ قانون مدنی)
پس انحلال یك عقد بچند عقد عبارت است از اینکه عقدی که بحسب ظاهر یکی است عملاً بچند عقد تجزیه شود و آثار چند عقد مستقل را دارا باشد. برهمین قیاس ممکن است یك ایقاع هم بچند ایقاع تجزیه شود.

۷۱۱ ـ انحلال مجلس

انحلال هریك ازمجلسین سنا و شوری از اختیارات شخص اول مملکت است (اصل ۴۸ قانون اساسی اصلاحی سال ۱۳۲۸) انحلال در این صورت اعلام فقدان اثر انتخاب یا انتصاب نسبت بوکلاء مجلسین است بطوریکه بموجب انحلال وکیل سمت خودرا ازدست داده و نتواند بعنوان وکیل عملی انجام دهد .

۷۱۲ ـ اندیکاتور Indicateur

یادفتر نماینده : دفتری است که در اداره‌ها

خلاصهٔ نامه‌های رسیده وفرستاده رادرآن می‌نویسند .

۷۱۳ - انسان شناسی‌جزائی

Anthropologie criminelle

علمی‌ازعلوم وابسته بحقوق جزا است که موضوع آن علم‌الحیات و تشریح جسمانی مجرمان‌است .

۷۱۴ - انسداد

(فقه) یعنی بسته‌بودن‌راه علم‌وعلمی به‌اکثر مقررات قانونی (یعنی فقهی) اسلام در ازمنهٔ متأخر برآمدن شریعت ، تاریخ بسته شدن این راه را کسانیکه عقیده به انسداد دارند بطور منجز یا تقریب بیان نکرده‌اند . مقصود از علم در تعریف بالا قطع و یقین است ومقصود از علمی چیزی است‌که جنبهٔ امارهٔ قانونی (رك . امارهٔ قانونی) داشته باشد یعنی خود بخود مفید گمان باشد ولی این طریق‌ که مفید گمان است تمسك بآن از نظر شارع تجویزشده باشد مانند خبر وحدیثی‌ که راوی مطمئن روایت‌کند و این خبر متضمن یك دستور قانونی باشد این‌خبررا اصطلاحاً (علمی) می گویند .

رك . انسداد باب علم و علمی

۷۱۵ - انسداد باب علم وعلمی

(فقه)اصطلاح‌مفصل ازاصطلاح‌انسداداست وبهمان معنی است (رك . انسداد) اصطلاح بالا درمقابل انفتاح باب علم و علمی استعمال‌میشود که طرفداران انفتاح می گویند برخلاف نظرطرفداران انسداد بجهت وجود احادیث بسیاری که مورد اطمینان واعتماد هستند راه علمی‌به‌اکثر مقررات قانونی (فقهی) اسلام دراین‌ازمنه نیز بازاست. کسانیکه‌طرفدارانسدادند بهر ظنی دراستنباطات فقهی و دادرسی شرعی عمل‌می کنندولی طرفداران‌انفتاح‌بهرظنی عمل نمی‌کنند وفقط بظنونی ترتیب اثـر می‌دهند که بر اعتبارآنها دلیل مخصوصی اقامه شده باشد مانند خبرواحد که دلالت آن برمقصودشارع مظنون‌است‌بظن‌خاص.

۷۱۶ - (دلیل) انسداد

(فقه) دلیل‌انسداددلیلی‌است که‌طرفداران انسداد (رك . انسداد) برای حجیت هر ظنی بطورعام ویکجا اقامه می کننداركان این دلیل ازاین قراراست :

الف ـ راه‌علم‌وعلمی به‌اکثرمقررات‌قانونی (فقهی) بسته است یعنی کسی نمیتواندا کثر مقررات مذکوررا ازطریق قطع وامارات قانونی بچنگ‌آورد .

ب ـ این وضع (انسداد) مستلزم تعطیل اجراء شریعت نبایدباشدو نمیتوان‌درموارد مسدود بودن راه علم وعلمی متوصل باصل برائت‌ازتکالیف قانونی شد زیرادرحقیقت اکثرمقررات‌باین ترتیب بدون‌عمل‌مانده وبصورت تعطیل درمی‌آیند.

ج ـ عمل باحتیاط هم دلیلی بر وجوب آن‌نبوده‌وعلاوه براین موجب‌عسروحرج است زیرا از طریق عمل باحتیاط تعداد تکالیف بچندین برابرواقعی می‌رسد و از نظر کیفیت هم موجب اختلالات فـراوان درزندگی جامعه میشود. وعمل باحتیاط درواقع تمکین بسر گردانی وحیرت است نه رفع حیرت .

د ـ درچنین وضعی‌اگرمرادشارع‌ازطریق ظنی ازظنون بدست افتد بدیهی است که عمل برخلاف آن‌ظن بهیچوجه‌جائزنیست فقط یك راه باقی می‌ماند وآن این است که : آیا بایدبآن ظن ترتیب‌اثردادیانه؟ این‌چهارامررا که ارکان دلیل انسدادند

مقدمات دلیل انسداد گویند .

۷۱۷ - انشاء

درلغت بمعنی چیزی راهستی دادن وازحالت نیستی بهستی آوردن را گویند. در معانی ذیل اصطلاحاً بیان شده است :

الف - درمقابل اخبار(خبر دادن) چنانکه درمقام تمنی گویند :

کاش ازپی صدهزارسال ازدل خاك

چون سبزه امید بردمیدن بودی

شاعر گفته‌است: کاش بعدازمرگ انسان زنده می‌شد! که خبرازبروز واقعه‌ای در گذشته یا آینده نکرده است .

ب - موجودی را بوجود اعتباری پدید آوردن وآفریدن. چنانکه ارزش کاغذ اسکناس ، موجودی‌است که بحکم مقررات پدیدآمده است ودرعالم اعتباربرای خود نوعی وجود دارد که باوجودخیال درمخیله فرق بسیاردارد. گفته‌اند قصدانشاء(مادهٔ ۱۹۱ قانون مدنی) باین معنی است یعنی کسیکه چنین قصدی می کند در واقع یك موجود حقوقی (مانند مالکیت یازوجیت) رادرعالم اعتبارپدید می آورد(رك. وجود اعتباری) وقانون مدنی ماهم ازاین نظر که فقهاء متأخر پدید آورده‌اند پیروی کرده‌است وحتی درحقوق فرانسه شاید به پیروی از ملل مسلمان تابع خود حقوقدانان از«ارادهٔ خلاقه» صحبت می کنند ولی بنظرما (باعدول ازنظرسابق) قصدانشاء چیزی جز«اعلام رضا بمنظورترتیب اثر دادن ازتاریخ اعلام» نمی باشدو باین ترتیب تفکیك رضا از قصد انشاء که اکثر فقهاء متأخر کرده‌اند وجهی ندارد و نظرقدماء فقه درست است بنابراین دریك عقد بیع بایع ازطریق ایجاب اعلام میکند که‌راضی است مشتری نسبت به مبیع از حین عقد جانشین اوشود همانطور که متقابلاخوداو نسبت به ثمن جانشین مشتری میشود. در نتیجهٔ این تحلیل از آنچه‌که در ضمیر متعاقدین درحین ایجاب و قبول میگذرد موجودات اعتباری حقوقی واقعیت خود را ازدست میدهند ودرواقع پنداری بیش نبوده‌اند.

۷۱۸ - انشاء باطنی

(فقه) قصد انشاء مادام‌که در ضمیر عاقد وطن دارد و بتوسط کاشف‌ظاهر نشده‌است (یعنی لفظ یافعل یا نوشته یاقرینه دلالت برآن نکرده است) انشاء باطنی نامیده میشود .

۷۱۹ - انشاءِ حقوقی

اسلوب نویسندگی دررشته های مختلف حقوق‌که دارای خصوصیات ذیل است:

الف - بکاربردن‌صحیح‌اصطلاحات‌حقوقی بجای‌تعبیرهای‌عامیانه که‌نسبت‌باداءمعانی حقوقی نارسا هستند مثلا «پیمان دسته جمعی» که بجای اصطلاح فرنگی Contrat Collectif نهاده شده است مناسب نیست وباید پیمان جمعی بکاربرد درانتخاب تعبیر «دسته‌جمعی» علاوه براینکه به‌تعبیرطولانی‌تری دست زده شده (واین خود در انتخاب اصطلاح ، نقصی است) ظاهراً ازتعبیرات‌عامیانه(نظیررقص دسته جمعی وآوازدسته‌جمعی ومانندانیها) تقلید بعمل آمده است .

پ - رعایت اختصاردراصطلاحات‌ودوری ازطول کلام . علت این است که‌علم‌حقوق بامصالح مردم سروکاردارد هرلفظ وهر حرف که درعبارات حقوقی بکاررودتوقع میرود که معنی خاصی‌داشته‌باشد ودربارهٔ

یك یك آنها فکر کسانیکه میخواهند به آنها ترتیب اثردهند بکارخواهد رفت نه یکبار بلکه بارها پس سخن هرچه کوتاهتر باشد کار مراجعان بعبارات حقوقی آسانتر خواهد شد.

ج ـ اجتناب ازاستعمال مترادفات بنا بر این درمادهٔ ششم قانون آئین دادرسی مدنی که می گوید: «عقود و قراردادهائی که مخل نظام عمومی یا برخلاف اخلاق حسنه است درداد گاه قابل ترتیب اثر نیست.» از جهت استعمال مترادف (یعنی عقود و قراردادها) رعایت قواعد انشاء حقوقی نشده است. اینکه بعضی عقودوقراردادها رادوچیز دانسته‌اند خود خطای دیگری است.

د ـ اجتناب از پدید آوردن تعبیرات و اسلوب جدید مگراینکه نقص تعبیرموجود را معتقد بوده و عقیدهٔ خود را مستدلاً بیان کنند نه اینکه بدون اطلاع ازوجود تعبیرات پخته ورسا خلق‌الساعه به‌تأسیس تعبیرات ناموزون توجه کنند (ازقبیل برون ذاتی ودرون ذاتی ومانندآینها) علوم میراث جوامع بشری است واندیشه‌های میلیونها نفوس روی آنها کارکرده‌است واین کارها تاحدزیادی ارزش دارند بدون دلیل قانع کننده نمیتوان اندیشه های موجود سابق را ببازی گرفت تحرك براساس تعقل خوب است (دراین باب بنگرید: مقدمهٔ عمومی علم حقوق ـ شمارهٔ ۴۲۹ ـ تألیف نویسندهٔ این سطور)

هـ ـ در عصر ما برقرار کردن شبکه‌های علمی ازطریق بیان مآخذ، شرط اساسی وحتمی است امروزه در این باره تلاش فراوانی میشود مآخذ عمده درهرموضوع که نوشته میشود باید اسم کتاب وجلدآن (اگرچند مجلد است) وچاپ آن وصفحه ومؤلف ذکر شود متأسفانه هنوز حتی کسانیکه باهمیت این نکته پی برده‌انداز روی راحت طلبی وکمی مایه کتابها را بدون ذکر مآخذ مینویسند و آنرا قبیح نمیدانند.

و ـ رعایت اصول بلاغت اگردرسایرموارد پسندیده باشددرانشاء حقوقی بعلت درمیان بودن پای مصلحت جامعه از امور واجب و اکید است.

۷۲۰ ـ انشاء حکم

دادرس دادگاه (کیفری ـ مدنی ـ اداری) پس‌ازرسیدگی به‌قضیه نظرخود رابصورت یك موجود اعتباری بوجود می آورد و بقدرت خلاقهٔ خود آنرا می‌آفریند این عمل را انشاء حکم نامیده‌اند (مادهٔ ۲۷۱ آئین دادرسی کیفری) بالعکس مراجع رسیدگی‌اداری که مکلف باظهارنظرهستند چیزی را انشاء نمی‌کنند بلکه اخباراز وقوع قضایا برطبق مقررات یا برخلاف مقررات می کنند. براین اختلاف سنخیت آثار فراوانی مترتب می‌شود.

۷۲۱ ـ انشاء صریح

رك. انشاء ضمنی

۷۲۲ ـ انشاء ضمنی

(فقه) هرعاقدی درعقد، یك قصد انشاء بیشترندارد که آنرا انشاء صریح‌نامیده‌اند درمواردی که عقد واحدمنحل بعقودمتعدد میشود (مانندمورد تبعض صفقه) قصدیك‌عاقد رابدوقصد، تحلیل‌می کنند یعنی میگویند عاقددرواقع بطورضمنی دارای‌دوقصدبوده است هریك از این دوقصد را قصد انشاء ضمنی ویا انشاء ضمنی نامیده‌اند وبطور

کلی قصد انشاء را نسبت بمدلول ضمنی خود قصد انشاء ضمنی نامند .

۷۲۳ - انشاء عدمی

(مدنی) نوعی از قصد انشاء است که یك موجود اعتباری را معدوم می‌سازد مانند قصد اعراض که ملکیت موجود را نابود میسازد وقصد ابراء که ملکیت بستانکاررا نسبت بطلب وی معدوم می کند .

۷۲۴ - انشاء قانون

تهیهٔ طرح قانونی که موضوع تصویب یارد مجلسین قرارمیگیرد .

ازاصل ۳۳ قانون اساسی واصل بیست وهفتم متمم قانون اساسی فهمیده میشود که انشاء قانون مرادف وضع قانون است ولی قانون انشاء شده یاوضع شده شبیه عقدغیر نافذی است که نفوذآن محتاج بیك عمل حقوقی دیگر می باشد این عمل حقوقی درمورد قانون انشاء شده ، عبارت است ازتصویب مجلسین وتوشیح بصحهٔ همایونی وعدم مخالفت با موازین شرعیه .

شرط سوم عملا دربسیاری ازموارد رعایت نشده است .

۷۲۵ - انشاء وجودی

(مدنی) نوعی قصدانشاء است که اثروجودی را تحقق می بخشد مانند قصد انشاء بایع که ملکیت مبیع را بنفع مشتری بوجود می‌آورد .

درمقابل «انشاء عدمی» بکارمیرود (رك. انشاء عدمی) انشاء در مقابل اخبار ، مقسم برای انشاء وجودی وعدمی میتواند باشد بنابراین نباید گفت : انشاء بمعنی ایجاد است پس انشاء عدم ، معنی ندارد خاصه که عدم مضاف نوعی ازوجود است .

۷۲۶ - (قصد) انشاء

(مدنی - فقه) قصدی که میتواند یك اثرحقوقی را درقلمرو اعتبار ایجادکند مانند قصد بایع که مالکیت مبیع رابنفع مشتری در قلمرو اعتبار ایجاد می کند (رك . وجود اعتباری) مادهٔ ۱۹۱ ق-م علامت قصد انشاء این است که برخلاف قصد اخبار ، حکایتی از گذشته و حال و آینده ندارد یعنی صاحب قصدانشاء به‌لحاظ زمان گذشته یاحال یا آینده اعلام قصد نمی کند وحال اینکه صاحب قصداخبار همیشه بلحاظ یکی از سه‌زمان مافی‌الضمیرخود را اظهار می کند بنابراین دراقرار، قصداخبار کافی است (مادهٔ ۱۲۶۲ ق - م) وتصورقصد انشاء دراقرار بیوجه است زیرا اقرار اخبار بحقی است (مادهٔ ۱۲۵۹ ق-م). نظرما درقصد انشاء همان‌است که درتفسیر اصطلاح انشاء گفته‌ایم (رك. انشاء)

۷۲۷ - انصاف

مرادف عدالت است (رك. عدالت وقاعدهٔ عدل وانصاف)

۷۲۸ - انضباط

(حقوق اداری) اطاعت اوامرقانونی‌مقام مافوق درامور اداری را انضباط گویند.

۷۲۹ - انعزال

زوال خود بخود صفت نمایندگی‌در امور عمومی (مانند وزارت) یاخصوصی مانند قیمومت و وکالت وغیره . در مقابل عزل بکار میرود (رك . عزل)

۷۳۰ - انفال

(فقه) اموالی است که بموجب‌قانون‌متعلق بشخص اول اسلام (پیغمبریا امام)می باشد این اموال عبارتند از : اراضی انفال-

جنگلهای طبیعی و نیزارها و نظائر آنها - اموال کسیکه وارث قانونی ندارد- اموال شخصی رؤساء ممالك خارجی که درجنگ باحکومت اسلامی مغلوب می‌شوند- اشیاء مطلوب و بندگان خوب وزیبا که ازغنیمت جنگ قبل ازتقسیم آن خود پیغمبر (ص) یا امام (ع) جدا کندو آنها را «صفایا» می نامند- غنیمت جنگی درجنگی که بدون دستورامام صورت گرفته باشد- دریاها و اقیانوسها و رودهای طبیعی که ملك اشخاص شناخته نشده است - آنچه که ازدریاها و رودها صید می‌شود مانند مروارید وماهی وغیره .

۷۳۱ - اراضی انفال

(فقه) عبارتند از : زمین موات - اراضی غیرموات اجانب درصورتی که بدون اعمال قدرت (بوسیله نیروهای مسلح مسلمین) بحکومت اسلام واگزارشده باشد - اراضی غیر موات اجانب در صورتیکه با اعمال قدرت نیروهای مسلح درجنگی که بدون اذن امام (ع) صورت گرفته بچنگ آمده باشد - اراضی بدون مالك - زمینهائی که صاحبان آنها به‌علل آسمانی یازمینی بکلی نابود ویا ازآنهادست کشیده باشند- اراضی خالصهٔ رؤساء ممالك خارجی مغلوب در جنگ باحکومت اسلامی- اراضی متوفائی که وارث قانونی‌ندارد- سواحل دریاها و رودخانه‌هاکه ازآب خارج می‌شوند.

۷۳۲ - انفتاح

رك . انسداد باب علم و عملی

۷۳۳ - انفتاح باب علم وعلمی

رك . انسداد باب علم وعلمی

۷۳۴ - انفساخ

(مدنی - فقه) انحلال قهری‌عقد راانفساخ گویند مثلا تلف مبیع پیش ازقبض موجب انفساخ عقد بیع است یعنی خودبخود عقد بیع نابود میشود (مادهٔ ۳۸۷ ق - م)

۷۳۵ - انفصال

الف - مجازات درجهٔ ٦-۷ مستخدم‌رسمی که مرتکب تقصیر اداری شده باشد. اگر موقت باشد انفصال را انفصال موقت وگرنه انفصال دائم و انفصال ابد نامند . در حین انفصال ، عنوان مستخدم دولت و کارمند دولت بر شخص منفصل صدق نمی‌کند مگر اینکه برابر مقررات استخدام پس ازرسیدگی بنحوی ازانحاء ایام انفصال جزء خدمت رسمی محسوب شود دراینصورت درایام انفصال موقت او میتواند مثلاسردفتر اسناد رسمی شود(بند یك مادهٔ هفت و بند سوم مادهٔ پنج قانون دفتراسناد رسمی مصوب ۱۵-۳-۱٦)

ب - برابرمادهٔ ۱۲۴لایحهٔ قانون استخدام کشوری مصوب ۴۵/۳/۳۱ حال انفصال موقت ، وضع مستخدمی است که بموجب حکم قطعی دادگاه اداری یاکیفری‌اصالتاً یا تبعاً برای مدت معینی‌ازاشتغال بخدمت ممنوع است .

۷۳٦ - انفصال ابد

یعنی منع اشتغال مستخدم رسمی دولت بخدمت دولت برای همیشه . اگر برای مدت محدود باشدآنرا انفصال موقت‌نامند (مادهٔ ۳۸ قانون استخدام کشوری مصوب قوس ۱۳۰۱ شمسی)

منظورازانفصال‌ابدازخدمات‌دولتی‌درمورد مأمورین بخدمات عمومی انفصال ابد از خدمات در بنگاههای نامبرده در مادهٔ ۳ قانون‌راجع به‌محاکمه‌ومجازات مأموران بخدمات عمومی مصوب ۱٦ - ۲ - ۱۵ و

محرومیت ازخدمت دولتی و شهرداری و کشوری است (مادهٔ ۴ از مواد مصوب دیماه ۱۳۱۷)

۷۳۷ - انفصال دائم

مرادف انفصال ابداست (رك . انفصال ابد)

۷۳۸ - انفصال موقت

منع اشتغال مستخدم رسمی دولت بخدمت برای مدت محدود براثر تقصیر وتخلف . رك . تعلیق

۷۳۹ - انقلاب دعوی

هر گاه بعد ازطرح دعوی ومشخص شدن خواهان وخوانده ازطرف خوانده ادعائی مطرح شود می گویند دعوی منقلب شده وخوانده بصورت خواهان درآمده است چنانکه شخصی علیه دیگری دعوی مالکیت اتومبیلی راکندوخوانده ضمن دفاع بگوید ماشین را ازمدعی خریده‌ام در اینصورت خوانده اقرار بمالکیت مدعی کرده النهایه مدعی است که آنرا خریده است وباید دلیل خرید بدهد . درمواردیکه دعوی متقابل مطرح میشودهریك ازطرفین عنوان خواهان وخوانده را دارند عنوان انقلاب دعوی صدق نمیکند.

۷۴۰ - انکار

درلغت بمعنی اظهارعدم شناسائی ونیز نفی چیزی است. دراصطلاح آئین دادرسی مدنی مدنی کسیکه سندی علیه او ابرازشود واو مهریا امضاء یا اثرانگشت منتسب بخود را نفی کند وآنهارا ازخود نداند این عمل را انکار (انکارسند) نامند وگاهی بجای این دواصطلاح عبارت «تکذیب سند» هم بکارمیرود (مادهٔ ۳۷۶ آئین دادرسی مدنی)

۷۴۱ - انکارسند

رك . انکار

۷۴۲ - انگشت نگاری

عملی است که ازروی اثرانگشتها میتوان اشخاص مختلف را شناخت .

Dactyloscopie

۷۴۳ - اوراق بهادار

Valeurs mobilières

اسناد مالی که درمعاملات بورسی وبانکی قابل نقل وانتقال ودارای نرخ باشد.

۷۴۴ - اوقیه

رك . رطل بغدادی

۷۴۵ - اولاد

(مدنی - فقه) معنی حقیقی آن ولد صلبی است (ذکورواناث) و تعدی به ولد ولد نمی کند مگربقرینه (جامع الشتات ـ ص ۳۶۶) چنانکه گویند اولاد نسلا بعد نسل که عبارت(نسلا بعد نسل) قرینه است .

۷۴۶ - اولاد ذکور نسلا بعد نسل

(فقه - مدنی) یعنی اولاد ذکورصلبی واولاد ذکور آنها تا هرقدر که پائین رود و شامل اناث ازاولاد ذکور صلبی نمیشود .

۷۴۷ - اولتیماتوم Ultimatum

(بین الملل عمومی) اعلان جنگ یك یا چند دولت بیك یا چند دولت که مشروط بشرط یاشرائطی است که هرگاه طرف آن شرط یاشروط راپبذیردحالت جنگ عملا حکمفرما نخواهدبود وگرنه حالت جنگ بین طرفین تحقق خواهد یافت .

۷۴۸ - اولویت

(فقه) الف ـ بمعنی حق تقدم است مانند بعضی از بستانکاران که در دریافت حق خودبرسایر بستانکاران تقدم دارند (رك.

حق تقدم) .
ب ـ قیاس اولویت را گویند (رك . قیاس اولویت)
ج ـ اولویت سبق را گویند که عبارت است از حق اولویتی که نسبت بعین یا منفعتی بسبب پیشدستی وحیازت بدست آید مانند اینکه کسی زودتر روی نیمکت عمومی پارك شهر جائی بگیرد یا زمین مواتی را تحجیر کند حق اولویتی پیدا می کند .
رك . حق اولویت

۷۴۹ ـ اولویت سبق

رك . حق اولویت ـ اولویت

۷۵۰ ـ اولویت ظنیة

(فقه) قیاس اولویت ظنی را گویند (رك. قیاس اولویت)

۷۵۱ ـ اولویت قطعیة

(فقه) قیاس اولویت قطعی را گویند (رك. قیاس اولویت)

۷۵۲ ـ اون باشی

رك . تابین

۷۵۳ ـ اهانت

(جزا) مرادف توهین است (رك. توهین ـ افتراء)

۷۵۴ ـ اهل

(مدنی) غیرمحجور را اهل گویند (مادهٔ ۲۱۱ق ـم) ووصف مزبوررا «اهلیت» نامند (مادهٔ ۲۱۲ ق ـم)
اهل درلغت بمعنی شایسته است (نازم بخرابات که اهلش اهل است) و بمعنی صاحب آمده است (کجا است اهل دلی تا بگویمش چون شد) و در اهلیت بمعنی شایستگی وصلاحیت است .

۷۵۵ ـ اهل خبره

کسانیکه درموضوع مادی یامعنوی معین دارای بصیرت و اطلاعات خاص که از ممارست متمادی آنها حاصل شده است باشند (مرادف کارشناس ـ رك. کارشناس) مادهٔ ۷۸ آئین دادرسی کیفری

۷۵۶ ـ اهل ذمه

(فقه) عبارتند از پیروان دین زرتشت و موسی ومسیح که پس از انعقاد یك قرارداد (که اسم آن عقد ذمه است) با رئیس حکومت دارای حقوق وتکالیفی از نظر قانون میشوند که یکی از آنها داشتن دادگاههائی است که قاضی آن ازاهل مذهب خودشان باشد.

۷۵۷ ـ اهلیت

(مدنی) الف ـ صفت کسی که دارای جنون ، سفه ، صغر ، ورشکستگی و سایر موانع محرومیت از حقوق (کلا یا بعضا) نباشد (مادهٔ ۲۱۲ـ۱۲۰۷ ق ـم)
این اصطلاح درمقابل حجر یا عدم اهلیت بکار می رود .
ب ـ صلاحیت شخص برای دارا شدن حق وتحمل تکلیف و بکار بردن حقوقی که بموجب قانون دارا شده است .

۷۵۸ ـ اهلیت اجرای حق

مرادف اهلیت استیفاء است (رك ، اهلیت استیفاء)

۷۵۹ ـ اهلیت اداء

مرادف اهلیت استیفاء است (رك . اهلیت استیفاء)

۷۶۰ ـ اهلیت استحقاق

(مدنی) مرادف اهلیت تمتع است (رك . اهلیت تمتع) این اصطلاح روشن تر از

اصطلاح اهلیت تمتع است .

۷۶۱ - اهلیت استیفاء

(مدنی) صلاحیت شخص برای بکار بردن حقی که دارا شده‌است مانند صلاحیت کبیر برای معامله در اموال خود که در حال صغر آنها را ازپدرخود ارث برده است .

۷۶۲ - اهلیت اعمال حق

(مدنی) صلاحیت بکاربردن حق از طرف کسی که دارای حقی شده است مانند صلاحیت شخص عاقل وبالغ و رشید وغیر ورشکسته درتصرف درمال خود .

۷۶۳ - اهلیت تمتع

(مدنی) صلاحیت‌شخص (طبیعی-یا حقوقی) برای‌داراشدن‌حق . اتباع ایران‌میتوانند مال غیرمنقول رامالك‌شوند .

انتقاد - شباهت فراوان لفظ تمتع و لفظ استیفاء مانع ازاین است که بسهولت دو اصطلاح اهلیت تمتع واهلیت استیفاء زود در اذهان جایگزین شود وبهتراست این دواصطلاح‌متروك گرددوبجای آنها«اهلیت داراشدن‌حق» و«اهلیت اعمال حق» بکار رود .

۷۶۴ - اهلیت داراشدن حق

(مدنی) صلاحیت برای‌داراشدن حق‌مانند صلاحیت طفلی که متولد میشود برای‌دارا شدن یك رشته حقوق .

۷۶۵ - اهلیت وجوب

مرادف اهلیت داراشدن حق است .
(درمقابل اهلیت اداء بکاررفته است)

۷۶۶ - ایادی

(مدنی - فقه) درمعانی ذیل بکاررفته‌است
الف - تصرفات مختلف برعین واحد .
ب - متصرفان عین واحد .

۷۶۷ - ایادی متعاقبه

(مدنی - فقه) چندیدکه بتناوب وبطور غیرقانونی بریك مـال معین ، وضع شده باشد ایادی متعاقبه نـامیده میشود مانند مالی‌که سارق بدیگری بفروشد و اوبیك نفر دیگربفروشد و هکذا . وضع متناوب ایادی مزبوررابرمال مذکورتواردایادی نامیده‌اند .

۷۶۸ - (توارد) ایادی

رك ایادی متعاقبه

۷۶۹ - ایالت

قسمتی از کشور است‌که دارای حکومت مرکزی ودارای ولایات‌حاکم نشین‌جزء است . درتقسیمات کشوری بـزرگترین قسمت محسوب است . درمقابل مملکت و ولایت بکارمیرود .

۷۷۰ - ایجاب

(مدنی - فقه) در قانون مدنی تعریفی از ایجاب وجود ندارد درفقه هم نصی نیست ولی فقهاء درعقود مختلف عقاید مختلف دارند مثلادربیع قصدانشاء بایع را ایجاب میدانند وعقیده دارندکه باید ایجاب‌مقدم برقبول باشد .

درعقود اذنیه (رك. عقداذنی) مانندودیعه هرچندکه صاحب مال، ایجاب‌کننده‌است ولی عقیده دارندکه درعقود اذنیه مانعی ندارد که ایجاب مؤخر ازقبول باشد.
درعقد صلح و نکاح عقیدۀ فقهاء این است که هریك ازطرفین کدمبادرت وپیشدستی نماید وقصد خود راابرازکند قصد انشاء او ایجاب است و از این جهت صلح غیر از بیع است .

درست این است‌که در هر عقدی نخستین

قصدی که ابراز میشود ایجاب است (مادهٔ ۱۸۳ ق - م)

۷۷۱-ایجاب ملزم (بضم اول و کسر ثالث)

(مدنی) مقصود ایجاب درعقد غائبین است (رك . عقد غائبین) که قبل ازاینکه قبول حاصل شود تحت شرائط خاصی برای ایجاب کننده ایجاد تعهد یکطرفی مینماید و او حق ندارد از ایجاب خود عدول نماید (مجلهٔ حقوقی دادگستری - سال ۱۳۴۱ شماره یك فروردین - صفحه ۶۶)

۷۷۲ - ایجاب وقبول

درپاره‌ای از اصطلاحات مهجور ، تعبیر دیگر عقد است ولی درواقع ایجاب وقبول دوکاشف ازدو قصد طرفین عقداست وخود این دوکاشف ، عقد نیستند بلکه آن دوقصد عقد را تشکیل می‌دهند .

۷۷۳ - (موالات) ایجاب وقبول

رك . موالات ایجاب وقبول

۷۷۴ - ایراد

(دادرسی مدنی) اشکالات مخصوص و منصوص در قانون که به‌دعوی ، از طرف مدعی یامدعی‌علیه و یا رأساً بحکم قانون متوجه شود (مادهٔ ۱۹۷ ببعد آئین دادرسی مدنی)

۷۷۵ - ایراد امرمختوم

(دادرسی‌مدنی) اگردعوی‌طرح شده سابقاً بین‌همان‌اشخاص(طرفین‌دعوی) یااشخاص دیگری که‌این‌طرفین‌دعوی، قائم‌مقام آنها باشندمطرح ورسیدگی‌شده‌ونسبت‌بآن‌حکم قطعی صادرشده باشد میتوان ایراد کرد که این دعوی صفت امرمختوم پیداکرده وقابل تجدید مطلع نمی‌باشد (بند چهارم مادهٔ ۱۹۸ و۲۰۲ آئین دادرسی مدنی)

۷۷۶ - ایراد رد دادرس

نوعی‌ازایرادعدم‌صلاحیت است که ازحیث عدم صلاحیت شخص دادرس میشود (مادهٔ ۲۰۸ ببعد دادرسی مدنی)

۷۷۷ - ایراد سمت

(دادرسی مدنی) کسیکه بعنوان نمایندهٔ غیر در دعوائی دخالت کند و دلیل مثبت سمت خود را ندهد میتوان از این جهت بورود اودردعوی ایرادکرد و این ایراد را ایراد سمت می‌نامند (مادهٔ ۱۹۹ دادرسی مدنی)

۷۷۸ - ایراد عدم اهلیت

یعنی ایراد یکطرف دعوی (مدعی علیه) باینکه مدعی اهلیت قانونی برای طرح دعوی‌ندارد یعنی هنوزبسن قانونی‌نرسیده ویابسبب دیگر محجور است .

۷۷۹ - ایراد عدم توجه دعوی

هرگاه دعوی متوجه‌به‌شخص‌خوانده‌نباشد یعنی حقاً نبایدبراواقامه شود دراینصورت میتواند ایرادکند که‌دعوی متوجه‌او نیست مثل اینکه علیه شخص‌بعنوان‌قیم‌موم‌ت‌طرح دعوی‌کنند و او ایرادکند که قبلا استعفاء داده وفعلا قیم نمی‌باشد وبالنتیجه دعوی متوجه او نیست .

۷۸۰ - ایراد عدم صلاحیت

(دادرسی مدنی) عبارت است ازایرادبعدم صلاحیت (ذاتی یامحلی) دادگاه یا عدم صلاحیت دادرس دادگاه .

رك . صلاحیت

۷۸۱ - ایراد مرور زمان

(دادرسی مدنی) یعنی ایراد به‌اینکه‌دعوی مشمول مرورزمان (رك. مرورزمان)شده و نباید شنیده شود . این ایراد را در

مرحلهٔ پژوهش هم میتوان کرد و در غیر جلسهٔ اول هم میتوان ایراد مرور زمان کرد (حکم تمیزی شمارهٔ ۴۰۵ مورخ ۴-۳-۳۲۹ شعبهٔ چهار)

۷۸۲ - ایراد ورود ثالث

(دادرسی مدنی) هریك از طرفین دعوی میتوانند بورود شخص ثالث دردعوی ایراد کنندازحیث اینکه‌ورود اومطابق بامیزان مذکوردرمادهٔ ۲۷۰ دادرسی مدنی هست یانه . این ایراد را ایراد ورود ثالث گویند . (مادهٔ ۲۷۱ دادرسی مدنی)

۷۸۳ - ایرانی

انسان یا شخص حقوقی که دارای تابعیت ایران باشد (مادهٔ ۹۷۶ ق - م)

۷۸۴ - ایرانی‌الاصل

الف ـ کسیکه دارای تابعیت ونسب‌ایرانی باشد .

ب ـ کسیکه باقتضاء مصالح عالیهٔ کشور و به پیشنهاد دولت و تصویب مجلس شورایملی بموجب فرمان پادشاه عصر صفت ایرانی باو اعطاء شده باشد.

(تفسیر اصل ۳۷ متمم قانون اساسی مصوب ۱۷/۸/۱۴)

۷۸۵ - آیش

زمین زراعتی که مدتی متروك گذارندتا بهتر بتوان درآن کشت نمود و درقانون اصلاحات ارضی ۱۹ - ۱۰ - ۴۰ زمین زراعتی‌است که‌حداکثرسه‌سال‌بدون کاشت بماند. زمین‌آیش غیر از زمین بایراست زیرا بایرزمین ملکی است که مالك‌بدون اینکه مدت محدودی‌آنرا متروك‌بگذارد رها کند بدون اینکه اعراض از مالکیت آن‌کرده باشد ولی در مورد زمین آیش برای مدت محدود و بمنظور تقویت بنیهٔ زمین متروك می‌ماند .

۷۸۶ - ایشیك آقاسی باشی

(اصطلاح اداری عصر صفویه) بمعنی رئیس سران درگاه ـ وظیفه‌اش ریاست تشریفات در مجالس عمومی و سرپرستی دربانان ونگهبانان کاخ بود و ریاست طبقهٔ آقایان با او بوده است (مشخصات این طبقه معلوم نگردید)
رك . وزیر بیوتات

۷۸۷ - ایفاء

(مدنی) در مورد پرداخت دین بکار می‌رود (مادهٔ ۲۶۴ قانون مدنی) و وفاء بعهد هم متقارب باین مضمون است .

۷۸۸ - ایفاءِ ناروا

Payement de L'indu

(مدنی) صور مختلف آن این است :

الف ـ پرداخت دینی که واقعیت ندارد .

ب ـ پرداخت دین بغیر بستانکار یا قائم مقام او .

ج ـ تأدیهٔ دین بوسیلهٔ غیرمدیون (مادهٔ ۲۶۵ ـ ۳۰۱ ـ ۳۰۲ قانون مدنی)

۷۸۹ - ایقاع

(مدنی - فقه)عملی است قضائی ویکطرفی که بصرف قصد انشاء و رضای یکطرف منشاء اثرحقوقی شود بدون اینکه تأثیر یکطرفی قصد و رضای مذکور ضروری بغیر داشته باشد (مگر در موارد مصرح در قانون مانند طلاق) ابراء و اعراض و فسخ از مصادیق ایقاعات است .
اینکه گفته‌اند ایقاع عمل قضائی یکطرفی غیرقابل فسخ ورد است باطل است زیرا وصیت تملیکی حقاً ایقاع است و حال

اینکه قابل‌رد از طرف موصی‌له می‌باشد . ایقاع ممکن است لازم یاجائز باشد ولی غالباً جائز است .

۷۹۰ - ایلاء

(فقه) سوگندی است که زوج یاد کند که همیشه یا بیش از چهار ماه بازوجهٔ دائم خود مقاربت نکند . در اینصورت زوجه میتواند از دادگاه الزام او را به احدامرین (طلاق یا نقض قسم) بخواهد. قصد زوج از این سوگند ایذاء و آزار زوجه است .

ب

۷۹۱ - بائر

زمینی که مالك دارد و برای مدت نامعلومی در آن کشت و کاری نشود .

رك. اراضی بائر و بایر

۷۹۲ - بائر بلامالك

رك. اراضی متروکه

۷۹۲ مکرر - باجگاه

مراتعی که از آن حق علفچر گیرند وچون در اغلب این مراتع که طبیعی بوده و باحدی تعلق نداشته در ایام قدیم ارباب سیف وسوط بستم این حق را می گرفتند از این روآنجارا باجگاه می‌خواندند .

۷۹۳ - بازار

محل تجمع کالا واموری که مورد معامله بین اشخاص مختلف قرار می گیرد . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۷۹۴ - بازار آزاد

جائی که دادوستد برضایت طرفین در آن صورت گیرد ملاك قصد و رضای طرفین است و اگر نسبت ببعضی از امور راجع بعقد معینی سکوت پیش آید عرف وعادت جای آن سکوت رامی گیرد . ازمختصات بازار آزاداین است که در آن اشیاءسریع-الفسادوغیر کالای بورسی‌هم در آن معامله میشود رك. بازار رسمی - کالای بورسی

۷۹۵ - بازار رسمی

یا بازار منظم یا بازار مقید یا بورس (رك. بورس) در بورس یا بازار رسمی اشیاء سریع الفسادمعامله نمیشود ومعاملات بوعده تابع مقررات بورس میباشد جنس کالا و موعد تسلیم مورد معامله و طرز پرداخت بها وکلیهٔ خصوصیات داد وستد تابع آئین نامهٔ خاصی است که قبلا مقرر شده است و دولت در امور بازرگانی‌این بازار و نظم داخلی آن دخالت فراوان دارد .

۷۹۶ - بازار عادی

مرادف بازارآزاد است (رك. بازارآزاد)

۹۷۷ - بازار منظم

مرادف بورس و بازار رسمی است (رك. بورس - بازار رسمی)

۷۹۸ - بازار موسمی

بازار موسمی یا مکاره بازاری است که به تناوب در پاره‌ای از ازمنه وبطور مرتب تشکیل شود و اسم آن گاهی بـر محل تشکیل بازار مذکور اطلاق میشود مانند دوشنبه بازار شهر رشت که معروف است. در لنگرود گیلان که زادگاه ما است روزهای شنبه و چهار شنبه بازار است و سابقاً رونق بیشتر داشت و فعلا روبزوال است .

۷۹۹ - بازپرس

(دادرسی کیفری) دادرسی که شغل وی استنطاق از متهمین‌در مورداتهام‌وتحقیق از مطلعین راجع‌باتهام است. وبطور کلی کشف جرم وممانعت از فرار متهم ازاهم وظائف وی است .

در اصطلاح دیگر او را قاضی تحقیق و مستنطق گویند . اصطلاح قاضی تحقیق عملا استعمال نمیشود واصطلاح مستنطق فعلا در شرف متروك شدن است اصطلاح بازپرس فعلا اصطلاح جاری است .

۸۰۰ - بازپرسی

مرادف استنطاق است (رك. استنطاق)

۸۰۱ - بازرس Inspecteur

یا مفتش : کسیکه از طرف وزارتخانه‌ها و اداره‌ها بکارهای کارمندان و کارکنان رسیدگی کرده درستی یا نادرستی کارهای آنهارا به مقامات مربوط آگهی‌میدهد .

۸۰۲ - بازرگان

رك. تاجر

۸۰۳ - بازرگانی

رك. تجارت

۸۰۴ - بازنشستگی

تقاعد را گویند (رك. تقاعد)

۸۰۵ - باطل

هرعمل‌حقوقی که مخالف مقررات‌قانونی بوده و قانون آنرا فاقد هـرگونه اثر حقوقی شناخته باشد مانند بیع صغیر . صفت این عمل حقوقی را بطلان گویند بطلان در مقابل صحت استعمال می‌شود . صحت شامل عدم نفوذهم می‌باشد مثلاعقد مکره و عقد فضولی صحیح ولی غیرنافذ است .

۸۰۶ - باغ

در لغت محل‌کشت درختان میوه و یاغیر میوه و نباتات مصرفی انسان یـا حیوان (مانند باغ سبزیجات و باغ یونجه) را گویند وآنچه‌که خودرو باشد نمیتواند مصداق باغ باشد .

در اصطلاح قانون در مناطق‌جنگلی باغ دارای مشخصات ذیل است :

الف ـ دارای حدود مشخص‌اختیاری‌باشد (نه طبیعی) .

ب ـ حجم درختان‌جنگلی خودروی آن ازپنجاه مترمکعب درهکتار تجاوزنکند.

ج ـ دست کم در هر هکتار آن صد عدد درخت بارده یا جمعاً دویست‌عدد درخت بارده و جوان دست کاشت میوه‌ای وجود داشته باشد .

د ـ دست‌کم نه‌دهم سطح‌آن از کنده و ریشهٔ درختان جنگلی‌پاك شده باشد(مادهٔ يك آئین نامهٔ اجرائی‌قانون‌ملی‌شدن جنگلها مصوب ٦ ـ ٦ ـ ٤٢)

۸۰۷ - باغات غارسی

باغاتی که از طریق مغارسه فراهم شده

باشد (مادهٔ ۲۷ آئین نامهٔ مصوب ۳ ـ ۵ ـ ۴۳ قانون اصلاحات ارضی) این اصطلاح در فارس بیشتر استعمال میشود و در اغلب ولایات بکار نمی‌رود .
رك .مغارسه .

۸۰۸ - بالغ

(فقه) زن یامردی که بسن بلوغ رسیده باشد (مادهٔ ۳۴ ـ ۳۵ ـ ۳۶ قانون مجازات عمومی)
رك . بلوغ

۸۰۹ - بانك

مؤسسه‌ای است که بصورت شرکت سهامی مطابق قانون بازرگانی تشکیل شده و براساس موادمقرردرقانون بانکی وپولی کشور(مصوب ۷ ـ ۳ـ۳۹) به عملیات بانکی اشتغال ورزد (مادهٔ ۵۸ قانون مزبور)

۸۱۰ - بانك خارجی

بانکهائی است که بیش از چهل در صد سرمایهٔ آنها متعلق باتباع بیگانه باشد (مادهٔ ۶۲ قانون بانکی و پولی کشور مصوب ۷ ـ ۳ ـ ۳۹)

۸۱۱ - بانك فلاحتی و صنعتی

بانك پیشه و هنر است (مادهٔ ۱۶ قانون متمم بودجه کل سال ۱۳۱۹ مصوب ۲۸ـ ۱۲ ـ ۱۳۱۸)

۸۱۲ - بایر

در اصطلاح عبارت است از زمینی که :
اولا ـ مالك دارد یعنی باستناد یکی از اسباب قانونی تملك در مالکیت شخص حقیقی یا حقوقی وارد شده است .
ثانیاً ـ مالك برای‌مدت نامعلومی(کوتاه یا دراز) از ادامهٔ‌آبادی آن چشم‌پوشیده است بنابراین زمین آیش را زمین بایر نمی گویند چون ترك‌ادامهٔ آبادی‌آن در مدت معلومی است آن هم بمنظور تقویت بنیهٔ زمین است . زمین بایر باین معنی بازمین متروك فرق دارد زمین متروك زمینی است که مالك ازآن اعراض کرده و یا قهراً آنرا ترك‌کرده باشد مثل‌اینکه بعلت وقوع‌حوادث‌سماوی یااراضی‌مالکین یك آبادی هلاك و منقرض شده باشند . بدیهی است با توجه بتعریف فوق ،زمین بایر بازمین موات فرق دارد زیراموات هنوز تحت‌سیطرهٔ سبب قانونی تملك‌قرار نگرفته است .
زمین مواتی که حریم یك ده را تشکیل میدهد و اهل ده بمنظور تعلیف و سوخت و مانند اینها از آن بطور مشاع استفاده می‌کنند ملك‌اهالی ده نیست (درحکم‌ملك است) و عنوان موات را دارد و قابل تقاضای ثبت جداگانه نمی باشد و ثبت اراضی ده خودبخودمستلزم‌ثبت حریم‌ده (بعنوان حریم ده) میباشد .
* گاهی بکمك قرینه زمین بایر را بر موات اطلاق می کنند مانند بایر استعمال شده درتبصرهٔ‌دوم‌مادهٔ یك‌قانون‌واگزاری زمین به تحصیلکرده های کشاورزی ـ مصوب ۲۲ ـ ۱۰ ـ ۳۸
(رك . متروك)
در پاره‌ای از دهات مقداری از اراضی اطراف ده را اهالی ده بطور اشتراکی احیاءمینمایند (مثلاسنگهارابیرون‌آورده و زمین را قابل زراعت می کنند)وچون آب بهمهٔ آن اراضی نمی‌رسد هر سال بقرعه بعضی از اهالی ده درقسمتی ازآن اراضی کشت می کنند این اراضی هم مصداق اراضی مشاعی ده است و در

اصطلاحات محلی بآنها اراضی بیابانی می گویند که البته با اراضی مواتی که حریم ده را تشکیل میدهد فرق خواهد داشت. غالباً استعمال کنندگان اراضی مشاعی ده فرقی بین اراضی دیم مشاع و اراضی مواتی که حریم ده است عمداً یاسهواً نمی گذارند.

۸۱۳ - بایع

کسیکه درعقد بیع غالباً در طرف ایجاب واقع میشود و بمال او بعنوان معوض و مبدل نگاه میشود نه عوض و بدل.

رك . فروشنده.

۸۱۴ - بایع شرطی

بایع در بیع شرط را بایع شرطی نامند.

(رك . بیع شرط)

۸۱۵ - بایگان

نگهدارنده و ضباط ـ کسیکه نامه‌ها و نوشته‌های اداری را در محلی نگاه می دارد تاهنگام نیاز بتوان ازآنها استفاده کرد. (Archiviste)

۸۱۶ - بایگانی

در لغت بایگان بمعنی مخزن است و آذربایجان که معرب آذربایگان (بنظر بعضی) است بمعنی آتشکده و مکان آتش است. در حقوق اداری بایگانی بمعانی ذیل بکار می‌رود:

الف ـ محل و مخزن نگهداری اوراق و اسناد بطورمنظم.

ب ـ عمل نگهداری اوراق و اسناد بطور منظم. سابقاً ضباطی گفته می‌شد وبایگان را ضباط می گفتند.

۸۱۷ - بخت آزمائی

قرار دادی است که در نتیجهٔ آن عده‌ای از اشخاص روی احتمال کسب مالی از طریق بخت و تصادف و اتفاق هریك مال معینی می‌پردازند در بخت آزمائی صرفاً اتفاق وتصادف بر اثر قرعه‌کشی دخالت دارد ولی در قمار مهارت و تبحر و اقدامات شخص نقش مؤثر را بازی می‌کند قمار بین دو نفر هم میتواند واقع شود ولی بخت آزمائی باید بین عدهٔ زیادی صورت گیرد. از طریق بخت آزمائی میتوان معاملهٔ معوضی را انجام داد (عرفاً) چنانکه بایع اتومبیل خود را در معرض بخت آزمائی می گذارد و مقداری بلیت منتشر کرده و بین خریداران قرعه‌می کشد و خریدار بقرعه معین میشود. بخت آزمائی ممکن است بنفع امورخیریه انجام شود بخت آزمائی جزء معاملات مغابنه‌ای است عوام بین آن و قمارفرق نمیگذارند.

۸۱۸ - بخش

رك . استان ـ ناحیهٔ ثبتی

۸۱۹ - بخشدار

رك . استاندار

۸۲۰ - بخشنامه (Circulaire)

الف ـ نامه‌ای است که دریك یا چندنسخه نوشته شده برای آگهی چند نفر فرستاده میشود.

ب ـ نامه‌ای است که از طرف رئیس اداره برای آگهی همه یا قسمتی از کارکنان اداره و انجام دادن دستور معینی نوشته می‌شود سابقاً متحدالمآل می گفتند.

ج ـ بخشنامه عبارت است از تعلیم یا تعلیمات کلی ویکنواخت (بصورت کتبی) که ازطرف مقام اداری به مرئوسین برای ارشاد به‌مدلول وطرز تطبیق قانون یا آئین‌ـ

نامه داده شود و نباید مخالف قانون یا آئین نامه باشد ومادام که مخالف صریح با آنها نباشد ازحیث لزوم پیروی مرئوس از رئیس لازم الاتباع است (مستفاد از مادهٔ ۲۸۰ قانون جزاومقررات استخدام کشوری) بخشنامه قابل استناد دردادگاه نیست و فی حد ذاته منشاء حق و تکلیف جدیدی نمی باشد و در صورت تعارض باقانون یاآئین نامه نباید بآن عمل کرد .

۸۲۱ - بخشنامهٔ وزارتی

بخشنامه‌ای که وزیر یك وزارتخانه صادر کند و مفادآن ناظر بخصوص موردنیست وموضوع آن هدایت ادارات تابعه ومأموران وزارتخانه و مراقبت امور آنان می باشد. رك . ابلاغ وزارتی

۸۲۲ - بدریه

منسوب به بدره ظرفی است از پوست که درزمان قدیم در آن مسکوکات رانگهداری می کردند (بدرهٔ زر) و این لغت درزمان مادر لهجهٔ محلی لنگرود بمعنی دلـو و سطل بکار می‌رود . و امیرعضدالدوله ده هزار دینار در بدره به بغداد برای خلیفهٔ عباسی فرستاد .

و بدریه دینار بغلیه را گویند . (رك . در هم بغلی)

۸۲۳ - بدل

(مدنی ـ فقه) الف ـ درمعاملات معوض هر یك ازعوضین راگویند مثلامبیع بدل ثمن است وثمن بدل مبیع.

ب ـ مالی که باید زیان زننده برای جبران خسارت به‌آسیب دیده بدهد (مادهٔ ۳۱۱ ق ـ م)

!صطلاح عوض هم در همین معنی بکار رفته است .

۸۲۴ - بدل تالف

(مدنی- فقه) عوض مال تلف شده (مادهٔ ۳۲۳ ق ـ م)خواه آن‌عوض ، مثل باشد یا قیمت .

این اصطلاح مرادف با«عوض واقعی»ومخالف «عوض مسمی» است (رك . عوض مسمی)

۸۲۵ - بدل حیلوله

(مدنی-فقه)هر گاه غاصب (ونیزهرمتصرف عدوانی) بجهتی ازجهات نتواندعین‌مغصوب راکه وجوددارد بمالك آن ردکند بایدبدل آنرا بدهد (مادهٔ ۳۱۱ ق ـ م)این بدل را اصطلاحاً بدل حیلوله گویند .حیلوله در لغت بمعنی حائل شدن است و غاصب در فرض بحث بین مالك و مال او حائل شده است یا حادثه‌ای بین مالك و مال‌او بعد از غصب حائل شده است که مانع رد عین مال بمالك است .

۸۲۶ - بدوصلاح

(فقه) در مورد میوهٔ درخت‌خرما حالتی است که میوه رنگ گرفته باشد ولی نپخته باشد . لغت زهو هم در همین معنی بکار رفته است .

۸۲۷ - بدهکار

کسیکه برذمهٔ او تعهدی بنفع غیر (بستانکار یادائن) وجود دارد خواه این تعهدناشی از عقد باشد خواه نه مانند دین مالیاتی و دین مربوط بنفقهٔ زوجه .

۸۲۸ - بدهی

مرادف دین است (رك . دین)

بذل

درلغت بمعنی بخشیدن‌است . دراصطلاحات

ذیل بکار رفته است :

۸۲۹ - بذل مال

(فقه) - مدنی) درباب طلاق، دادن مالی را گویندکه از طرف زوجه بزوج داده میشود تا در عوض آن ، زوج او راطلاق گوید خواه‌طلاق بصورت خلع‌باشد خواه مبارات خواه مال مزبور تمام یا قسمتی از مهر باشد خواه مال دیگر (مادهٔ ۱۱۴۶ - ۱۱۴۷ قانون مدنی)

۸۳۰ - بذل مدت

(مدنی - فقه) صرفنظر کردن زوج از تمتع از زوجه در باقیماندهٔ مدت نکاح منقطع (مادهٔ۱۰۹۷قانون‌مدنی ومادهٔ۶۳ نظامنامهٔ قانون سجل احوال)

۸۳۱ - برائت

برائت ، اصطلاح‌خلاصه شدهٔ اصل‌برائت است و اصل برائت در اصطلاحات فقهی عبارت است ازگرایش بطرف نفی‌الزام قانونی و عدم‌تعهدو تکلیف وآزادی‌اراده در موقع بر خورد باشك در تکلیف .

اصالةالبرائه‌بااصالةالاباحه‌ازسه‌جهت‌فرق دارد :

الف - مورد اصالةالاباحه بحث از منع و جواز تصرف‌در اشیاء است از این‌حیث که‌قانون نسبت بآن چه مقرر داشته‌است. و حال اینکه مورد اصالةالبرائه شك در مقررات موضوعات معین (در نوع معین و یا در خصوص مورد جزئی) از نظر مقنن است بطوریکه ممکن‌است‌کسی قائل به اصالةالاباحه باشد ولی معتقد به اصالةالبرائه نبوده و اصل احتیاط را اختیارکند .

ب - بحث در اصالةالاباحه از این نظر است که آیا میتوان از اشیاء موجود در طبیعت استفاده برد یا نه وآیا این استفاده در هر مورد محتاج باذن شارع است‌یانه وحال‌اینکه بحث‌دراصالةالبرائه ازاین‌حیث‌است‌که فعل‌معین‌ازافعال‌انسان مشمول الزام قانونی (از امر ونهی) هست یانه .

ج - بحث دراصالةالاباحه‌دائر بین‌جواز و منع است وحال اینکه در اصالةالبرائه بحث در سه مورد است :

۱ - بحث در وجوب وجواز

۲ - بحث در حرمت و جواز (یا جواز و منع)

۳ - بحث در وجوب و حرمت .

(دادرسی‌مدنی) مادهٔ ۳۵۶ آئین‌دادرسی مدنی اصل برائت را از فقه اسلام اخذ کرده و دادرسان میتوانند ملاك این‌اصل مهم رابه تنقیح مناط نسبت بمواردسکوت قانون سرایت دهند .

۸۳۲ - برائت اصلیه

(فقه) گاهی آنرا « استصحاب برائت » می گویند .

معنی آن‌درنزد فقهاء فرق‌می کند وبموارد ذیل اطلاق شده است :

الف -برائت‌ذمه‌در موارد خاص و جزئی مثلا اگردعوی طلب علیه‌حسن اقامه‌شود اصل‌برائت ذمهٔ اواست تاخلافش رامدعی اثبات‌کند .

ب - در موارد کلی‌که آنهم اقسام ذیل را دارد :

یك- درمواردسکوت قانون، تکلیفی‌وجود ندارد . این را قدماء « استدلال بطریق نفی» وبرائت‌اصلیه مینامیدند برخی‌آنرا جزء استصحاب دانسته ولی عده‌ای مانند

شیخ طوسی آنرا خارج از استصحاب میدانند و این درست است.

دو ـ عده‌ای از فقهاء شیعه که اکثریت دارندمی گویند خداوند را در هر مورد حکمی‌است‌شرعی‌الااینکه بدلائل تاریخی که درعصرائمه (ع) رخ داد ابلاغ بعضی از آنها میسر نشد پس درموارد سکوت قانون تکلیف وجود دارد الا اینکه عملا تکلیفی متوجه نیست و این بحث با اصل اباحه‌فرق دارد زیرا در اصل‌اباحه‌بحث این است که مقتضای نصوص و ادله (نه اصل عملی یعنی فرض قانونی) این است که در موارد فقدان الزام‌قانونی ، حکم شرعی در واقع‌و نفس الامر، اباحه است ولی‌موردبحث در اصل برائت بمعنی‌اخیر (یعنی در مواردکلی) این است‌که حتی در مورد وجود الزام قانونی که باطلاع مردم نرسیده‌باشدعملاً (نه واقعاً) تکلیفی متوجه‌نیست‌و این بحث‌بتاریخ فقه امامیه مربوط است . در حقوق جدید به محض شك در تکلیف (چه در مورد جزئی یا کلی) اصل برائت است و تکلیف محتاج باثبات‌و احرازو دلیل است‌نه عدم‌تکلیف. (فرائد الاصول‌کاظمی ـ جزءسوم ـ چاپ سنگی نجف ـ ص ۱۱۹ و کتاب الدرر ـ النجفیة ـ ص ۲٤ ـ ٤٠)

۸۳۳ - برائت ذمه

(مدنی ـ فقه) خالی بودن ذمهٔ شخص معین از تعهد را گویند خواه اساساً ذمهٔ شخص در مقابل شخص معین دیگر ازاول مشغول نشود یا مشغول شده وفارغ (بری الذمه) شود (مادهٔ ۳۵۶ دادرسی مدنی و مادهٔ ۲۴۰ قانون مجازات عمومی)

۸۳۴ - برائت شرعی

(فقه) مفاد اصل برائت را از دلیل عقل و از دلیل شرعی(اخبار) میتوان‌استفاده نمود : باعتبار اینکه‌اصل برائت،مستظهر بدلیل عقل است‌آنرا برائت عقلی گویند و باستناد اینکه مستظهر بدلیل‌شرعی‌است آنرا برائت شرعی نامند .

۸۳۵ - برائت عقلی

رك . برائت شرعی

۸۳۶ - برات

(حقوق تجارت) سندی است تجارتی که بوسیلهٔ آن‌شخصی که محیل نامیده میشود بشخصی که محال علیه نامیده شده است حواله می‌دهد که‌مبلغی دروجه شخص‌ثالث (که محال‌له برات نام دارد) یا بحواله کرد او بپردازد (مادهٔ ۲۲۳ ببعدقانون تجارت)

۸۳۷ - برات انتقالی

براتی که بموجب ظهرنویسی که شده وجه آن به شخص ثالثی واگذار شده است .

۸۳۸ - برات بدستور وحساب دیگری

براتی که شخص باسم‌خود ولی بدستور و بحساب دیگری‌صادر کند چنانکه‌خریدار مبیع را عیناً بثالث بفروشد و ببایع اول دستور دهدکه‌بحساب وی (یعنی خریدار اول یا بایع دوم) برات بعهد خریداردوم صادر کند وباین ترتیب بجای دو برات يك‌برات صادرو یکدفعه‌حق‌تمبر وماليات داده میشودبرای‌استفاده از اختلاف‌صرف بین‌کشورها غالباً برات‌بدستور و حساب دیگری صادر می‌شود(مادهٔ ۲۲۷ قانون تجارت)

۸۳۹ - برات پستی

سندی است که در تأیید قبول انتقال پول بواسطهٔ پستخانه ازطرف پست داده‌میشود.

۸۴۰ - برات تلگرافی

براتی‌است که مطابق آن دستور پرداخت پول‌تلگرافاً صادر می‌شود.

۸۴۱ - برات جیرو

برات انتقالی راگویند و جیرو بمعنی ظهر نویسی است.

(رك . برات انتقالی)

۸۴۲ - برات خارجی

براتی که محل صدور ومحل تأدیهٔ آن دو کشور باشد.

۸۴۳ - برات داخلی

براتی که محل‌صدور و محل پرداخت‌آن در داخلهٔ یك‌کشور باشد.

۸۴۴ - برات رجوعی Retraite

براتی است‌که دارندهٔ برات اصلی پس‌از اعتراض برای دریافت‌وجه‌آن و مخارج صدور اعتراض نامه و تفاوت نرخ بعهدهٔ برات دهنده یا یکی ازظهر نویسان‌صادر می‌کند (مادهٔ ۲۹۸ قانون تجارت)

۸۴۵ - برات شهری

براتی‌که محیل و محال علیه‌آن در یك شهر باشند.

۸۴۶ - (دارندهٔ) برات

کسیکه برات در وجه او نوشته شده است و قانوناً حق گرفتن پول‌آنرا دارد.

۸۴۷ - (صادرکنندهٔ) برات

دهنده وامضاء‌کنندهٔ برات است.

۸۴۸ - برات‌کش Tireur

محیل را (در برات) گویند.

۸۴۹ - برات‌گیر Tiré

محال علیه را (دربرات) گویند.

۸۵۰- بردگی

بردگی بنحوی که در قرار داد بردگی مورخ ۱۹۲۶ تعریف شده بمعنی‌وضع‌کسی است که اختیارات ناشی از حق مالکیت کلایا بعضاً نسبت باو اعمال میشود. برده کسی است که درچنین‌حال یا وضعی‌باشد.

(مادهٔ هفتم‌قرار داد تکمیلی منع‌بردگی و برده فروشی - مصوب ۳ - ۱۲ -۳۷ مجموعهٔ‌قوانین-دورهٔ نوزدهم‌قانونگذاری جلد سوم صفحهٔ ۱۵۲)

۸۵۱ - (شبه) بردگی

این اصطلاح بنابه مواد ۱ - ۵ قرارداد تکمیلی‌منع‌بردگی و برده فروشی‌مصوب ۳ - ۱۲ - ۳۷ شامل امور ذیل است :

الف - اجبار بخدمت در مقابل دین.

ب - کارکردن کشاورز (با اجرت یا رایگان) در زمین‌دیگری بطوری‌که‌حق تغییر وضع خود را نداشته باشد.

ج - هرترتیبی‌که بموجب‌آن ابوین‌یاقیم یا کسان و یا اشخاصی زنی را (بدون اینکه اوحق استنکاف داشته باشد) بشخص دیگری‌وعده دهند یا بزوجیت‌اودرآورند ودر ازاء‌این امر مبلغی وجه‌نقد یاجنسی دریافت نمایند. ویا شوهریا اقوام او حق داشته باشند در مقابل اخذ وجه یابطریق دیگر زن را بدیگری واگذار کنندیاپس از مرگ شوهر، زن را بارث ببرند.

د - هرترتیبی‌که بموجب‌آن‌نابالغ‌توسط ابوین‌یا قیم بدیگری (درازاء وجه نقد

یا رایگان) بمنظور تمتع از او یا کاراو تسلیم شود . شخصی که شبه برده است اصطلاحاً « تحت انقیاد » نامیده میشود .

۸۵۲ - برده

رك . بردگی

۸۵۳ - برده فروشی

کلیهٔ اعمالی را گویند که بمنظور اسارت و تملك یا واگذاری شخص بقصد تنزل دادن او بدرجهٔ بردگی و غلامی صورت گیرد و نیز اعمالی است که بعنوان تملك برروی برده بمنظورفروش یا مبادله انجام می گیرد و اعمال راجع بانتقال حق تملك از طریق فروش یامبادله نسبت بشخصی که بقصد فروش یا مبادله تحت تملك قرار گرفته و بطور کلی هر گونه تجارت یا حمل و نقل برده با هر نوع وسیلهٔ نقلیه که صورت گیرد (مادهٔ هفتم قرار داد تکمیلی منع بردگی و برده فروشی - مصوب ۳-۱۲ - ۳۷)

۸۵۴ - برزگر

در قانون اصلاحات ارضی ۱۹ - ۱۰- ۴۰ کسی است که مالك زمین و عوامل دیگر زراعتی نیست ودر مقابل انجام کار زراعتی برای مالك یا گاوبند سهمی از محصول را می برد .

۸۵۵ - برزگر بخش

رك . اراضی مشاعی

برگ

در لغت بمعنی برگ درخت و گیاه وتکهٔ کاغذ را گویند و کلمهٔ ورق در عربی که بهردو معنی بالاستعمال شده معرب برگ بنظر می رسد هر چند که مؤلفان کلمات معرب مانند(ادی‌شیر)صاحب کتاب«الالفاظ الفارسیةالعربیة» وسیدعلی میبدی صاحب کتاب « بدیع‌اللغة»آنراضبط نکرده‌اند . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۸۵۶ - برگ‌اجرائی

رك . اجرائیه

۸۵۷ - برگ جلب

(دادرسی) ورقهٔ‌رسمی صادر شده ازمقام صلاحیتدار حاوی‌امر باحضار مخاطب‌نزد مرجع‌صلاحیتدار برای‌رسیدگی بموضوعی که نزدآن مرجع مطرح است (مادهٔ ۱۱۶ آئین دادرسی کیفری)

۸۵۸ - برنامه

(حقوق اداری) برنامهٔ عمرانی هفت‌سالهٔ دوم کشور ایران که در قانون برنامهٔ ۸- ۱۲ - ۱۳۳۴ پیش‌بینی‌شده است‌وسازمان برنامه سازمانی است که مسئول اجرای برنامهٔ مذکور است و شامل تشکیلات و اداره‌جاتی است که جزء یا نمایندهٔ آن باشد یا هر تشکیلاتی که‌جانشین آن‌شود .

۸۵۹ - (سازمان) برنامه

رك . برنامه

۸۶۰ - (قانون) برنامه

قانون ۸ - ۱۲ - ۳۴ راجع ببرنامهٔ عمرانی هفت سالهٔ دوم کشور ایران را گویند .

۸۶۱ - برون مرزی

مصونیت‌خاصی‌است که پاره‌ای از اشخاص مانند وزرای مختار و سفرای کبارنسبت بقوانین قضائی کشوری که بآنجا رفته‌اند دارا می‌باشند (فرهنگستان)

انتقاد - تعبیر بالا بسیار نارسا است در انتخاب اینگونه تعبیرات باید از فنون

اشتقاق استفاده کرد وشاید « برون‌بومی» بهتر از برون مرزی باشد .

۸۶۲ - بریات عمومیه

رك . وجوه بریه

۸۶۳ - بری‌الذمه

(مدنی ـ کیفری)

الف ـ کسیکه‌ذمهٔ او خالی از تعهدنسبت بتکلیف یا تعهدی بوده یا بشود (مادهٔ ۴۸۳ ـ ۵۰۱ آئین دادرسی کیفری)

ب ـ کسیکه دینی بعهده داشته و بجهتی از جهات از دین خـود خلاص شده از تاریخ خلاصی از دین ، او را بری‌الذمه گویند. در مقابل مشغول الذمه استعمال شده است .

۸۶۴ - بستانکار

کسیکه بنفـع او تعهدی بـرذمهٔ دیگری (بدهکار) وجود دارد دائن هم بهمین معنی است .

۸۶۵ بستانکار باحق رجحان

Créancier Privilégié

(مدنی ـ تجارت) بستانکاری که :

اولا ـ طلب او وثیقه‌ای ندارد .

ثانیاً ـ قانون برای او در استیفاء طلب حق رجحان‌وتقدمی قائل شده باشد مانند کلفت وطبیب‌وکارگر و غیره (مادهٔ ۲۲۶ قانون امور حسبی)

۸۶۶ - بستانکار باوثیقه

Créancier Hypothécaire

(مدنی ـ تجارت) بستانکاری که طلب آنهاوثیقه داشته‌است که‌برسایر بستانکاران در استیفاء طلب خودمقدمند(مادهٔ ۵۱۴ قانون تجارت)

رك . بستانکار باحق رجحان ـ بستانکار عادی .

۸۶۷ - بستانکار عادی

(مدنی ـ تجارت) بستانکاری که نه حق تقـدم دارد ونـه طلب او بوسیلهٔ وثیقه تضمین شده باشد (رك . بستانکار با حق رجحان ـ بستانکار با وثیقه)

بستانکاران‌عادی‌را اصطلاحاً غرماء گویند (مادهٔ ٥١٤ قانون تجارت)

۸۶۸ - بشرط شیئی

(فقه) هرگاه موضوعی مشروط بشرطی باشدآن موضوع را «بشرط شیئی»گویند مثلا تسلیم مبیع به خریدار مشروط است به تسلیم ثمن ببایع ولو اینکه این‌شرط در عقد ذکر نشده باشد زیراقاعدهٔ عدل و انصاف و بدیهی عرف این اقتضاء را دارد .

۸۶۹ - بشرط‌لا

(فقه) شرطی کـه موضوعی را نفی‌کند مشروط را نسبت بآن موضوع نفی شده « بشرط‌لا »گویند مثلا هرکس که مالی را می‌خرد بطور ضمنی بر بایع شرطمی کندکه مبیع مال غیر نباشد یعنی بـاین شرط وارد بیع میشودکه مبیع مال خود بایع باشد نه مال ثالث (بند دوم مـادهٔ ۳۶۲ قانون مدنی بر همین پایه قرار دارد .) و هم چنین هرکس مالی‌میخرد بطور ضمنی شرط می‌کندکه مبیع‌فاسد و معیب نباشد .

۸۷۰ - بطلان

صفت عمل حقوقی‌باطل است(رك . باطل)

۸۷۱ - بطلان ذاتی

Nulité absolue (nule)

بمعنی بطلان مطلق است . رك . بطلان

مطلق

۸۷۲ - بطلان مطلق

بطلان واقعی همین است و بطلان مطلق بی اثر بودن عقد یا ایقاع بعلت فقدان شرط یا شروطی است که بدون آنها قانوناً نمیتواند اثر داشته باشد و رضایت ذینفع هم نمیتواند آنرا مؤثر کند.

رك . بطلان نسبی

۸۷۳ - بطلان نسبی

Nulité relative (Annulable)

صفتی است در یك عمل حقوقی که در آن رعایت کامل شرائط قانونی نشده ولی عمل مزبور بعلت نقص مذکور بنفع ذینفع در حالت تزلزل (بین صحت وفساد) اعلام شده و فقط ذینفع میتواند ازطریق اعلام ارادهٔ خود آنرا ملحق به عمل کاملا صحیح یا کاملا فاسد و باطل گرداند و در حقیقت چنین عملی باطل نیست وبلکه موقوف است (همانطور که فقهاء هم بآن عنوان موقوف داده‌اند .) و باید بوسیلهٔ دادگاه باطل گردد و مورد آن معلول شدن اراده بعلت اشتباه یا اکراه و یا محجور بودن عاقد است .

۸۷۴ - بطن

(فقه - مدنی) بمعنی نسل است و عبارت « بطناً بعد بطن » بمعنی نسلا بعد نسل است (جامع الشتات - ص ۳۴۳ - ۳۴۸)

رك . نسل .

۸۷۵ - بغات

(بضم باء) درفقه بمسلمانانی گفته میشود که علیه پیشوای معصوم دین قیام کرده باشند مانند خوارج نهروان .

۸۷۶ - بغلیه

در هم بغلی را گویند (رك . در هم بغلی)

بقایا

جمع بقیه است و بقیه در عربی بمعنی زبده و منتخب و چیز خوب از یك جنس معین را گویند . اما بقیه بمعنی پس مانده و مانده و دنباله و تتمه را بعربی باقی گویند ولی در فارسی بقیه بمعنی اول بکار نمی‌رود و بمعنی باقی بکار رفته است و بهمین معنی بقایارا هم بکار میبرند ! در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۸۷۷ - بقایای ثبتی

تتمهٔ مخارج و هزینه‌های ثبتی که باید متقاضی ثبت بپردازد (از حق الثبت و هزینهٔ مقدماتی)ممکن است موقع تقاضای ثبت ، قسمتی از حق الثبت تأدیه وبقیه دین متقاضی باشد . هزینهٔ مقدماتی در موقع تقاضای ثبت تمام دریافت میشود . اگر موقع ارزیابی یامعاملاتی که‌متقاضی می کند تفاوت بدهی (چه در حق‌الثبت وجه‌در هزینهٔ مقدماتی)دیده‌شود برمنبای تفاوت‌قیمت در موقع انجام معامله (ولو معامله اجاره باشد) طبق مادهٔ دوم‌آئین نامهٔمادهٔ ۱۲۰ قانون ثبت وبند دوم‌فصل امور مالی دفاتر (از مجموعهٔ جدید بخشنامه‌های ثبتی سال۱۳۴۳)این‌تفاوت نیز جزء بقایای ثبتی قابل وصول است .

۸۷۸ - بقایای مالیاتی

تتمهٔ مالیات پرداخت نشدهٔ مؤدی که بحساب مالیات سال بعد نقل میشود .

۸۷۹ - بکر

(مدنی - فقه) الف - در بحث نکاح به زنی گفته می‌شود که‌بکارت اواز راه‌مواقعه از بین نرفته باشد . بنابر این اگر با

دختری مواقعه نشده ولی ازغیر طریق مواقعه بکارتش از بین رفته باشد عنوان بکر را دارد وحتی بکر ممکن است شوهر هم داشته باشد.

ب ـ در فقه در قسمت مقررات کیفری مرادف بااصطلاح «غیرمحصن» بکاررفته است.

۸۸۰ ـ بلد

(فقه) در تقسیمات کشوری حقوق اسلامی ناحیهٔ وسیعی بود که حوزهٔ مأموریت یك مأمور دولت محسوب می‌شد.

(رك. عمل)

وسیع تر از بلد را اقلیم می گفتند. در اصطلاحات کنونی اصطلاح معادل ونظیر بلد را شهرستان گویند.

۸۸۱ ـ (اعمال) بلد

(فقه) در تقسیمات کشوری حقوق‌اداری اسلام اعمال بلد به‌آبادیهای حومهٔ «بلد» که از نظر اداری تابع آن بلد محسوب می‌شد گفته میشود مانند اعمال ری یعنی آبادیهای تابعهٔ ری.

۸۸۲ ـ (نفی) بلد

مرادف تبعید است و آن عبارت است از بیرون کردن کسی از شهر یا آبادی معین بنقطهٔ دیگر از کشور یا خارج از کشور (اصل ۱۴ متمم قانون اساسی)

۸۸۳ ـ (نقد) بلد

(فقه) پول‌رائج‌در محل معینی‌را گویند خواه رواج آن زیاد باشد یاکم مثلاکلیهٔ پولهای رائج در تهران در این زمان نقد بلد تهران محسوب است خواه اسکناس باشد خواه دلار یا لیره.

۸۸۴ ـ بلدیه

شهرداری را گویند که هدف تأسیس آن حفظ منافع شهرها و برآوردن نیازاهالی شهرنشین است (مادهٔ ۱۵۴ قانون‌جزا)

۸۸۵ ـ (حوزهٔ) بلدیه

محوطهٔ شهر را گویند(مادهٔ ۲۶ نظامنامهٔ قانون بلدیهٔ ۱۳۰۹)

۸۸۶ ـ بلوغ

(فقه) رسیدن طفل است بحال احتلام (در مرد) و حیض یا حمل (در مورد زنان) علامات بلوغ ذکور عبارت است از:

الف ـ روئیدن موی عانه

ب ـ روئیدن موی صورت

ج ـ احتلام

د ـ گذشتن پانزده‌سال قمری از تاریخ تولد (مادهٔ ۳۵ قانون جزا)

علامات بلوغ اناث عبارت است از:

الف ـ حیض

ب ـ حمل

ج ـ گذشتن‌نه سال قمری ازتاریخ تولد.

بلوغ درخنثی مشکل‌موقعی محقق می‌شود که از عهدهٔ تشخیص سود و زیان خود برآید: تشخیص حسن و قبح ملاك بلوغ نیست.

۸۸۷ ـ بلوك

دهستان را گویندکه در تقسیمات کشوری حوزهٔ بزرگتر از ده است. دهستان را دهدار اداره می کند و سابقاً او را میر بلوك می‌نامیدنداین کلمه‌درنام‌خانوادگی بعضی اشخاص دیده شده است.

۸۸۸ ـ (میر) بلوك

رك. بلوك

۸۸۹ - بلیت

نوشته‌ای که مدلول آن تعهد پرداخت مبلغی یا انجام عملی است.

۸۹۰ - بناء عقلاء

(فقه) بقاء عقلاء نوعی از عرف عقلاء (رك . عرف عقلاء) است که همیشگی و همه جائی باشد مانند استصحاب که فی‌الجمله مصداقی از مصادیق بناء عقلاء است وهم چنین است « تصرف که علامت مالکیت شناخته شود تاخلاف آن محرز گردد »

یکی ازمعانی حقوق‌طبیعی(یعنی همیشگی و همه جائی بودن) بر بناء عقلاء منطبق است بهمین جهت برخی‌از فقهاء گفته‌اند: بناء عقلاء ناشی از فطرت انسان است . علامت عرف عقلاء و بناء عقلاء این است که همیشگی و همه‌جائی باشد .

۸۹۱ - بنچاق

اسناد راجع بمالکیت یا نقل و انتقال سابق بر معامله‌ای که فعلا انجام می گیرد (مادهٔ ۲۳ آئین‌نامهٔ قانون ثبت - مصوب ۱۳۱۷)

۸۹۲ - بند (ز)

بند (ز) از قسمت اول مادهٔ واحدهٔ قانون راجع باراضی دولت و شهرداریها واوقاف و بانکها مصوب ۱۳۳۵ را گویند که بر افواه ساری‌وجاری شده و رنگ اصطلاح بسیار متداولی را بخود گرفته است .

۸۹۳ - بندگی رعایا

وضع یا حال رعیت (دهقان) که بموجب قانون یا عرف یا قرار داد مکلف باشد در زمین‌متعلق بفرد دیگری زندگی و کار کند و برای فرد اخیر خدمت یا خدمات معین را بادریافت اجرت یارایگان انجام دهد و بهر حال حق تغییر وضع و حال خود را نداشته باشد (قرار داد تکمیلی منع بردگی و برده فروشی - دورهٔ ۱۹ قانونگذاری - جلدسوم - صفحهٔ ۱۵۱۷)

۸۹۴ - بنده

مرادف برده است (رك . بردگی)

۸۹۵ - بنکدار

تاجری که جنس مورد معاملات خود را بقدر فراوان در اختیار دارد و می‌تواند بطور عمده فروشی عمل کند .

این اصطلاح در مقابل« بارفروش»استعمال میشود و او تاجری است که قدرت عمده فروشی ندارد .

۸۹۶ - بنگاه

جائی که برای کارهائی از یك نوع اختصاص داده باشند .

نظامی گنجوی گوید :

هر آن کس که شد دزد بنگاه من . . .

بمعنی مؤسسه بکار میرود . دراین زمان بیشتر به تجارتخانه اختصاص دارد مخصوصاً دکان‌معاملات املاك راعلی‌الاطلاق بنگاه می گویند و بهر صورت کمتر به مؤسسات‌دولتی گفته‌میشود. بنگاه‌شخصیت حقوقی ندارد .

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۸۹۷ - بنگاه آبیاری

بنگاه‌مستقل آبیاری‌بموجب قانون اجازه تأسیس بنگاه آبیاری مصوب ۲۹ - ۲ - ۱۳۲۲ بمنظورتوسعه واصلاح امورآبیاری کشور و نظارت آن تحت نظر وزارت کشاورزی تأسیس شده است و دارای شخصیت حقوقی است (مادهٔ یك قانون

اصلاح قانون تأسیس بنگاه آبیاری وامور مربوط به آبیاری کشور ـ مصوب ۱۱ ـ ۵ـ ۱۳۳٤ ـ مجموعهٔ ۱۳۳٤ صفحهٔ ۲۲۲)

۸۹۸ ـ بنگاه حمایت زندانیان

مؤسسه‌ای است دولتی که بمنظور تربیت و تهذیب اخلاق و اصلاح زندانیان و آموختن حرفه بآنهاوراهنمائی‌وپیداکردن شغل برای زندانیانی که پس از اجرای محکومیت توانائی تهیهٔ شغل ندارند تحت ریاست عالیهٔ وزیر دادگستری تشکیل میشود (مادهٔ یك اساسنامهٔ بنگاه حمایت زندانیان ـ مصوب هیئت‌وزیران ـمورخ ۲۰ ـ ۲ ـ ۳٦)

۸۹۹ ـ بنگاه خالصجات‌کشور

بمنظور عمران و آبادی املاك خالصه و ازدیادتولید و تکثیر درآمد آنها و همچنین همکاری با دستگاههای وزارت کشاورزی بنگاهی بنام بنگاه خالصجات تحت نظر وزارت‌کشاورزی تأسیس شده که دارای شخصیت حقوقی‌و استقلال‌مالی است و عملیات خود را براساس قانون و آئین نامه‌های مربوط انجام میدهد (مادهٔ یك‌قانون تأسیس بنگاه خالصجات کشور ـ مصوب۲٦ ـ ۴ ـ ۳۴ـمجموعهٔ ۱۳۳٤ ـ صفحهٔ ۱۳۷)

۹۰۰ ـ بنگاه عمرانی کشور

بمنظورعمران‌وآبادی‌قراء‌وتعمیم‌فرهنگ‌و بهداشت‌وبهبودوضع‌کشاورزی‌وکشاورزان و بالابردن سطح زندگی آنان و تقویت روح همکاری و تعاون بین آنها بنگاهی بنام‌بنگاه عمرانی‌کشور تحت نظروزارت کشور تأسیس شده که‌دارای استقلال مالی وشخصیت حقوقی می‌باشد (مواد ۱ ـ ۲ قانون بنگاه عمرانی‌کشور ـ مصوب ۱۱ ـ ۵ ـ ۳۴ مجموعهٔ ۱۳۳٤ ـ صفحهٔ ۱۹۳)

۹۰۱ ـ بنه

مقدار زمین زراعتی (قسمتی ازیك ده) که چندگاو بزراعت آن اختصاص یافته باشد و در پاره‌ای‌از ولایات‌آن را بنیچه نامند(مادهٔ۱۵ آئین نامهٔ قانون اصلاحات ارضی مصوب ۴۳/۵/۳)

۹۰۲ ـ بنیچه

(بضم باء) مقدار زمین زراعتی(قسمتی از ده)که چندگاو بزراعت‌آن‌اختصاص یافته باشد .

۹۰۳ ـ بوتهٔ جنگلی

رستنی‌های خود روی خشبی‌که ساقهٔ‌آنها بطور طبیعی‌کمی بالاتر از سطح خاك منشعب شده باشد و نوعاً در جنگلها یا اراضی جنگلی یا بیشه‌ها می‌روید . (مادهٔ یك‌آئین نامهٔ اجرائی قانون‌ملی شدن جنگلها مصوب ٦ ـ ٦ ـ ۴۲هیأت وزیران)

۹۰۴ ـ بوتهٔ کویری

نباتات‌خود روی چند ساله (جزدرخت) که‌درکویر و بیابان‌می‌روید بوتهٔ‌کویری نامیده میشود(مادهٔ یك‌آئین‌نامهٔ اجرائی قانون ملی شدن جنگلها مصوب ٦ ـ ٦ـ ٤۲ هیأت وزیران)

۹۰۵ ـ بودجه Budget

الف ـ صورت سالانهٔ دخل و خرج‌کشور یا سائر مؤسسات عمومی (مانند بودجهٔ کل‌کشور و بودجهٔ مجلس شورای ملی) ب ـ عوائد و مخارج‌پیش‌بینی شدهٔ‌کشور

برای مدت یکسال شمسی (سنهٔ مالی) که بتصویب مجلس شورای ملی رسیده باشد (مادهٔ یك قانون محاسبات عمومی ۱۰ - ۱۲ - ۱۳۱۲)

۹۰۶ - بودجهٔ تفصیلی

بودجه‌ای که هر وزارتخانه یا مؤسسهٔ دولتی بطور تفصیل سالانه تهیه و مطابق رقمی که‌در بودجهٔ کل کشور برای آن پیش بینی شده است به تصویب می‌رسد .

۹۰۷ - بورس Bourse

بازار عمدهٔ معاملات کلی بازرگانی وارز که بازرگانان و دلالان رسمی و تولید کنندگان و مصرف کنندگان کالاهای بورسی در آن تجمع می کنند ومعاملات نقد و مدت دار بمقدار کلی در آن‌میشود و معامله کننده از طول مدت و تفاوت نرخ در این مدت استفاده میبرد و قصد معاملهٔ حقیقی باین غرض در آن میشود . چون در شهر بروژ بلژیك این اجتماع ابتداء در هتلی بنام هتل بورس صورت گرفت بعداً این اسم برای معنی بالا علم شد (مادهٔ ۴۰ قانون تصفیهٔ امور ورشکستگی)

رك . بازار رسمی

۹۰۸ - بورس اوراق بهادار

بورسی که درآن‌اوراق‌بهادار موردمعامله واقع شود .در مقابل بورس‌کالا استعمال میشود .

۹۰۹ - بورس بازرگانی

مرادف بورس‌کالااست (رك . بورس‌کالا)

۹۱۰ - بورس‌کالا

بورسی است‌که درآن پاره‌ای ازکالاها که مصرف عمومی دارد و زود فاسد نمیشود در آن مورد معامله واقع‌شود و غالباً این کالاها ازمواداولیه ومحصولات کشاورزی است . در همین معنی بورس بازرگانی هم بکار می‌رود .

۹۱۱ - بهای عادله

مرادف نرخ عادله و قیمت عادله است (رك . نرخ عادله - قیمت عادله)مادهٔ یکم قانون تملك زمین‌ها برای اجراء برنامه‌های شهرسازی مصوب ۱۷ - ۳ - ۱۳۳۹ .

۹۱۲ - بهادر

در اصطلاحات اداری‌عصر تیموری‌بکسی گفته می‌شد که فوجی را درهم می‌شکست یا ناحیه‌ای‌را به‌تصرف در می‌آورد ولغت « بزن بهادر» که اکنون‌هم‌استعمال‌میشود یادگاری از همین اصطلاح است .

۹۱۳ - بهداری

اداره‌ای‌که برای مواظبت بهداشت مردم تأسیس شده است .

۹۱۴ - بهره بها

بمعنی اجرت‌المثل استعمال میشود (رك. اجرت المثل)

۹۱۵ - بهرهٔ مالکانه

بهره‌ای‌که زارع وکشاورز به‌مالك‌زمینی که درآن کشت می‌کند مطابق قرارداد و یاعرف محل می‌دهد (مادهٔ دوم قانون اصلاحات ارضی- مصوب۱۹- ۱۰-۴۰)

۹۱۶ - بی‌احتیاطی

(جزا)در مقابل غفلت بکار می‌رودیعنی غفلت از جنس ترك است و بی احتیاطی از جنس فعل ، که‌عبارت است ازارتکاب

عملی از روی ترك پیش بینی و حزم که حقاً باید آن پیش بینی یا حزم رعایت می شد یعنی توقع آن عرفاً از فاعل عمل میرفت بی احتیاطی بمعنی عام شامل بی مبالاتی هم هست. بی مبالاتی عبارت است از اینکه فاعل عمل پیش بینی ورود ضرر را از ناحیهٔ عمل خود بغیر می کند ولی معذلك لاقیدی بخرج میدهد و احتیاط نمی کند مانند راننده‌ای که باوجود ناقص بودن اتومبیل باحتمال اینکه انشاءالله طوری نخواهد شد بحمل مسافر یا کالا مبادرت کند.

در تقسیم دوگانهٔ خطا Faute (که بنظر ما معنی صحیح آن تخطی است (بی مبالاتی و عدم مهارت هم وجود دارد زیرا تقسیم تخطی به بی احتیاطی و غفلت محصور بحصر عقلی است.

انتقاد ــ در مواد ۶ ــ ۲۲ قانون کیفر بزه‌های مربوط به راه آهن مصوب ۱۳۲۰ بی‌مبالاتی و غفلت را روبروی‌هم بکار برده در صورتیکه غفلت و بی‌احتیاطی در مقابل هم استعمال میشوند و بهمین ترتیب درمادهٔ یك قانون تشدید مجازات رانندگان بی احتیاطی و عدم مهارت را در مقابل‌هم بکاربرده در حالیکه مناسب بود غفلت و بی احتیاطی را درمقابل هم بکارمی برد و اگر مقنن قصد تفصیل بیشتر داشت حق بود بی‌مبالاتی را هم می‌افزود. فقط در لایحهٔ مسئولیت مدنی ۱۳۳۹ (مادهٔ ۱ ــ ٤) غفلت و بی احتیاطی را اسم برده آنهم در دو مادهٔ مختلف که این طرز استعمال درست نیست و حق بود که در مادهٔ یك هر دو را باهم بکار می‌برد.

۹۱۷ ــ بیاض

وصف زمین غیر مشغول به زراعت و بنا و نظایر آن مشروط به اینکه زمین مذکور درملکیت مالك بوده باشد والا بزمین موات بیاض گفته نمیشود.

۹۱۸ ــ بیان

(فقه) مقصود مصرحات قانونی است. در مقابل سکوت قانون استعمال میشود وکلمهٔ بیان در اصطلاح «قبح عقاب بلا بیان» هم بهمین معنی است.

۹۱۹ ــ بیتکچی

دراصطلاح اداری عصر مغول و تیموری منشی جمع و خرج مالیات را می گفتند. مستوفیان عصر صفویه و قاجار جانشینان این منشیان هستند.

۹۲۰ ــ بیت‌المال

رك. دیوان بیت‌المال

۹۲۱ ــ بیشه

در قانون اصلاحات ارضی ۱۹ ــ ۱۰ ــ ۴۰ بیشه یا قلمستان زمینی است که در آن درختان غیر مثمر بوسیلهٔ انسان غرس شده و تعداد درخت در هر هکتار آن ازهزار اصله تجاوز نماید.

۹۲۲ ــ بیشهٔ طبیعی

بیشه‌ای که اشخاص ایجاد نکرده باشند (مادهٔ یك آئین نامهٔ قانون ملی شدن جنگلها مصوب ۶ ــ ۶ ــ ۴۲ هیأت وزیران)

۹۲۳ ــ بیطرفی

(بین الملل عمومی) وضع دولتی که از هرگونه دخالت در جنگ بین دو یا چند دولت خودداری کند.

۹۲۴ ــ بیطرفی اجباری

وضع دولتی که دائماً از حق دادن اعلان

جنگ محروم گردیده است و این وضع غالباً از طرف دول بزرگ بر دولت کوچك تحمیل میشود زیرا این نوعی‌از حجر است . و چون بموجب عهدنامه‌ای این تحمیل بعمل می‌آیدآنرا بیطرفی قراردادی (قرارداد بضرر ثالث و بین دول بزرگ) هم نامیده‌اند کما اینکه بیطرفی دائمی هم نامیده شده است .

۹۲۵ - بیطرفی اختیاری

وضع دولتی‌است که‌باختیاروتصمیم خوداز دخالت در جنگ بین دو یا چند دولت خودداری کند . بیطرفی موقتی هم در همین معنی بکار رفته است در مقابل بیطرفی دائمی (رك . بیطرفی اجباری)

۹۲۶ - بیطرفی اراضی و ابنیه و مؤسسات

براثر توافق دو خصم از سرایت جنگ بپاره‌ای از اراضی و ابنیه و مؤسسات خود داری میشود و این وضع رابیطرفی اراضی و ابنیه و مؤسسات نامند .

۹۲۷ - بیطرفی دائمی

رك . بیطرفی اجباری

۹۲۸ - بیطرفی قراردادی

رك . بیطرفی اجباری

۹۲۹ - بیطرفی مشروط

بیطرفی‌مقید بقید وشرط راگویندچنانکه دولتی اعلام بیطرفی‌کند بشرط اینکه جنگ معینی از منطقهٔ معینی‌تجاوزنکند.

۹۳۰ - بیطرفی مطلق

(بین الملل عمومی) هرگاه بیطرفی دولتی مقید بهیچ قید و شرط نباشد آنرا بیطرفی مطلق نامند . در مقابل بیطرفی مشروط بکار رفته است (رك . بیطرفی مشروط)

۹۳۱ - بیطرفی موقتی

رك . بیطرفی اختیاری

۹۳۲ - بیع

(مدنی ـ فقه)

الف ـ تملیك عین است بعوض معلوم (مادهٔ ۳۳۸ ق ـ م)شرط بیع این‌نیست که عوض مبیع پول باشد ولی شرط این است‌که یکی از عوضین‌بعنوان‌ثمن داده شود (مفهوم مخالف مادهٔ ۴۶۴ ق ـ م) و این امر بیع را از صلح جدا می‌کند.
ب ـ عمل‌بایع رانیز بتنهائی بیع‌گویند. (بر خلاف معنی بالاکه بیع به مجموع عمل بایع و مشتری‌گفته میشود)چنانکه در باب وصیت به ایجاب موصی وصیت گفته میشود .

استعمال بیع در مواد ۹۲ ـ ۲۰۲قانون جزا مجازاست نه حقیقت .

۹۳۳ - بیع تولیه

(فقه) هرگاه در بیع، اخبار از رأس المال نمایند و بهمان‌رأس‌المال بفروشند آنرا بیع تولیه نامند .

۹۳۴ - بیع حال

(به تشدیدلام) بیع ، نقدراگویندکه مبیع و ثمن هردو حال می باشند یعنی برای پرداخت‌آنها اجلی مقرر نمیشود .

۹۳۵ - بیع حصات

(فقه) بیعی‌که عاقد با انداختن‌سنگریزه و اصابت آن به‌کالا قصد انشاء خود را اعلان میکرد و بیع را واقع می‌ساخت (مفتاح الکرامه ـ جلد متاجر ـ صفحهٔ ۱۵۴ ـ ۱۶۰) اعراب جاهلیت این‌بیع را داشتند و دراسلام منع شد .

۹۳۶ - بیع خیار بشرط رد ثمن

(فقه ـ مدنی) مرادف بیع شرط است (رك . بیع شرط)

۹۳۷ - بیع خیاری

مرادف بیع شرط است (رك . بیع‌شرط)

۹۳۸ - بیع دین به دین

رك . فروش بوعده

۹۳۹ - بیع ربوی

(فقه) بیعی که مشخصات ذیل را دارا باشد :

الف ـ عوض و معوض از یك جنس باشند مثل اینکه هر دو گندم و یا یکی گندم و دیگری جو باشد .

ب ـ عوض ومعوض قابل کیل یا وزن باشد یعنی عرفاً بکیل و یا وزن مبادله شوند. درگردو ربانیست‌زیراعرفاً بعدد فروخته میشود .

ج ـ یکی از متعاملین از دیگری اضافه بخواهد مثل اینکه صد من گندم را باصد و ده من گندم مبادله کند .

۹۴۰ - بیع سلف

(مدنی ـ فقه) مرادف بـیع سلم است و آن بیعی است که ثمن حال و مبیع مؤجل باشد . باختصار سلف گفته می‌شود اسم‌عامیانۀ‌آن(پیش‌خرید ـ پیش فروش) است از راه این بیع اغلب واسطه‌هـای فروش حاصل زحمت تولیدکنندگان را یغما کرده و بار مصرف‌کننده را سنگین می‌کنند و نظارت در این‌گونه معاملات شرط عـدالت اجتماعی است .

۹۴۱ - بیع سلم

(مدنی ـ فقه) بیعی است کـه ثمن حـال و مبیع مؤجل باشد . اسم دیگر آن بیع سلف است و باختصارسلم وسلف گویند .

۹۴۲ - بیع شایع

(فقه) بیعی که یکی از عوضین مسکوك طلا یا مسکوك نقره (در از منه‌ای که پول رایج محسوب می‌شد) باشد .

اگر عوضین هر دو مسکوك طلا یا نقره باشندآنرا بیع صرف‌نامند و اگرهیچیك از عوضین مسکوك طلا یانقره نبود آنرا بیع مقابضه می‌نامیدند .

۹۴۳ - بیع شخصی

ر ك . بیع کلی

۹۴۴ - بیع شرط

(مدنی ـ فقه) در عقد بیع متعـاملین میتوانند شرط نمایند که هر گاه بایع‌در مدت معینی‌تمام یا مثل ثمن را بمشتری رد کند خیار فسخ معامله را نسبت بتمام مبیع داشته باشد وهمچنین می‌توانندشرط کنندکه هر گاه بعضی‌مثل‌ثمن را ردکرد خیار فسخ معامله را نسبت بتمام یا بعض مبیع داشته باشد و در هرحال حق خیار تابع قرارداد متعاملین خواهد بود ... (مادۀ ۴۵۸ ق ـ م)

۹۴۵ - بیع صرف

(فقه) بیع هریك از طلا و نقره (اعم از مسکوك‌وغیرمسکوك) بیکدیگررا گویند.

۹۴۶ - بیع عقدی

(فقه) بیعی‌که ایجاب و قبول‌آن لفظی باشد (این اصطلاح در مقابل بیع‌معاطات استعمال شده است)

در حقوق مدنی کنونی شرط تحقق بیع عقدی این نیست‌که ایجاب و قبول‌آن‌از لفظ باشد و اساساً بیع بدو قسم عقدی و

غیرعقدی تقسیم نمیشود .

در فقه ، بیع معاطات را عقد نمیدانند بلکه آنرا یکنوع تراضی میدانند (رك . تراضی)

بیع معاطات در فقه یك تراضی جائز است ومشمول اصالةاللزوم در عقود نمیشود (قول مشهور)

۹۴۷ - بیع عینه

رك . عینه

۹۴۸ - بیع غائب

(فقه) هر گاه مبیع در مجلس عقد حاضر نباشد و باعتماد مشاهدهٔ سابق یا توصیف بایع یا ثالث عقد واقع شود این بیع را باعتبار غائب بودن مبیع از مجلس عقد، بیع غائب نامیده‌اند .

۹۴۹ - بیع غرری

(مدنی - فقه) بیعی است که یکی از طرفین آن باوجوداینکه احتمال وجود زیان خود را در آن بیع میدهد اقدام بواقع ساختن عقد بیع نماید مثل اینکه مبیع مجهول است با این وصف اقدام ببیع مال مجهول نماید (رك . غرر)

۹۵۰ - بیع غیرعقدی

رك . بیع عقدی

۹۵۱ - بیع قطع

(مدنی) دراصطلاح عامیانه‌هر بیعی‌است که عنوان بیع شرط را نداشته باشد (رك . بیع‌شرط). چون در حال‌حاضر در قانون ایران بیع شرط مملك نیست و بالتبع صفت بیعی را از دست داده همهٔ بیعها بیع قطع است (مادهٔ ۳۴ مکرر قانون ثبت)

۹۵۲ - بیع کالی به‌کالی

(فقه) کالی در لغت بمعنی مؤخر است از فعل ماضی « کلاء » بروزن نصر بمعنی تأخر .

وکالی به‌کالی بمعنی نسیه به نسیه است‌و آن بیعی‌است که پرداخت ثمن و مبیع‌هر دو مؤجل باشد .

(رك . فروش بوعده)

۹۵۳ - بیع کلی

(فقه - مدنی) هر گاه مبیع کلی باشد نه عین مشخص (مانند مبیع در بیع‌سلف) آن‌بیع را بیع کلی‌نامند و اگرمبیع عین شخصی باشدآن بیع‌را بیع شخصی نامیده‌اند

۹۵۴ - بیع مؤجل

رك . بیع نسیه

۹۵۵ - بیع مؤجل به مؤجل

(مدنی - فقه) بیعی است‌که ثمن وثمن هردو کلی در ذمه باشند . این بیع در فقه باطل است ودر عبارات قانون مدنی هر چند صریحاً ابطال آن دیده نمیشود ولی‌تا اندازه‌ای ظهوردر بطلان آن‌دارد. کسانیکه‌میخواهند اینگونه معاملات کنند میتوانند آنرا بصورت عقد صلح‌درآورند.

۹۵۶ - بیع محاباتی

(مدنی - فقه) بیع به‌کمتراز ثمن‌المثل را که عالماً عامداً صورت گرفته باشد گویند معمولا بین‌خویشاوندان ودوستان نزدیك واقع میشود مانند اینکه خانه‌ای را که دویست هزار تومان می ارزد به دوهزار تومان بفروشند . اگر عالماً و عامداً نباشد بیع محاباتی‌نیست بلکه بیعی است که یکطرف مغبون شده و خیار غبن پیدا می‌شود و حال‌اینکه در بیع‌محاباتی

خیار غبن مورد پیدا نمی کند .

۹۵۷ - بیع مرابحه

(فقه) هرگاه در بیع اخبار از رأس‌ـ المال کنندوزیادتر ازرأس المال فروشند آنرا بیع مرابحه نامند .

۹۵۸ - بیع مساومه

(فقه) هرگاه در بیع اخبار از رأس‌ـ المال نکنند بیع را بیع مساومه گویند .

۹۵۹ - بیع مشاع

(فقه ـ مدنی) هرگاه مبیع ، حصهٔ مشاع باشد آن بیع را بیع مشاع نامند مثل‌اینکه دوبرادرکه درخانه‌ای شریکند یکی سهم خود را بثالث بفروشد .

۹۶۰ - بیع معاطات

(فقه)

الف ـ بیعی است که ایجاب و قبول آن لفظی نباشد . معاطات ممکن است از طرفین معامله یا از یکطرف باشد .

ب ـ بیعی که‌ایجاب‌و قبول آن‌لفظی‌نبوده و جامع شرائط صحت عقد نباشد این اصطلاح خیلی‌کم استعمال شده است .

۹۶۱ - بیع معدوم

(فقه ـ مدنی) هرگاه‌مبیع در حین‌عقد وجود نداشته باشدآن بیع را بیع معدوم نامندکه مطابق مقررات کشور باطل‌است. مثلا اگرکسی پرتقال باغی را در فصلی که تازه شکوفه بر درختان ظاهر شده بخرد این مصداق بیع معدوم است .

۹۶۲ - بیع مقابضه

رك . بیع شایع

۹۶۳ - بیع مواضعه

(فقه) هرگاه در بیع اخبار از رأس‌ـ المال‌کنند وکمتر از مقدار رأس المال فروشندآنرا بیع مواضعه نامند .

۹۶۴ - بیع موزون

(فقه) بیعی که مبیع آن را حین بیع عرفاً وزن می‌کنند مانند هندوانه وگندم وگوجه فرنگی . بیع پرتقال بیع موزون در زمان مانیست و هم چنین است بیع تخم مرغ. اگر مبیع وزن کردنی رابغیر وزن بفروشند بیع باطل است.

۹۶۵ - بیع نسیه

(مدنی ـ فقه) بیعی‌که ثمن آن کلی و برای پرداخت آن موعدی معین شده باشد (خواه مبیع عین معین یاکلی در ذمه باشد) اسم‌دیگرآن بیع مؤجل است.

۹۶۶ - بیع نسیه به نسیه

اسم عامیانهٔ بیع‌کالی بکالی است (رك . بیع‌کالی به‌کالی)

۹۶۷ - بیع نقد

(مدنی ـ فقه) بیعی‌است‌که متاع و قیمت هردو حال باشند یعنی برای دادن آنها موعدی مقرر نکرده باشند . بهمین‌جهت آنرا بیع حال (در مقابل بیع مؤجل) نیز گفته‌اند .

۹۶۸ - بیع وضیعه

مرادف بیع مواضعه است (رك . بیع مواضعه) .

۹۶۹ - بیع وقف

(مدنی ـ فقه) بیعی‌که مبیع‌آن موقوفه باشد که در موارد استثنائی بتجویز قانون فروخته می شود (مادهٔ ۸۸قانون مدنی) .

۹۷۰ - بیعانه

(مدنی) مقداری‌از ثمن است که ازباب اطمینان‌بایع ازطرف مشتری‌باو پرداخت می شود خواه تسلیم مبیع ، مدت داشته باشد (مانند بیع سلم) خواه مدت‌نداشته ولی‌آوردن مبیع و تحویل دادن‌آن نوعاً مستلزم زحمت و یا هزینه باشد .

۹۷۱ - بیعت

(فقه) در حقوق اساسی اسلام نوعی از شیوهٔ انتخابی برای تعیین جانشین‌رسول اکرم (ص)است. شرائط بیعت در قانون معین نشده و مشخصات عرفی آن‌که در چهارده‌قرن قبل وجود داشته‌روشن‌نیست از نظر بعضی از حقوقدانان با بیعت یکنفر مسلمان میتوان گفت‌که جانشین مزبور انتخاب شده است .

بیعت‌ازنظر بعضی کاشف از امامت‌است واز نظر بعضی موجد و مؤسس . (و این نظیر کاشف و ناقل بودن اجازه است)

۹۷۲ - بیگانه

مرادف اجنبی است (رك . اجنبی)

۹۷۳ - بیلان

جدولی است‌که درآن صورت دارائی و محاسبات یك تجارتخانه و بنگاه و مؤسسات تجاری تا تاریخ معین ، خلاصه شده است و بصورت یك صفحهٔ دوستونه است که‌حاوی دیون ومطالبات‌تجارتخانه یا بنگاه یا مؤسسهٔ مزبور می باشد .

ترازنامه نیزدرهمین‌معنی‌استعمال‌میشود.

۹۷۴ - (استخراج) بیلان

تنظیم ترازنامه راگویند .

۹۷۵ - بی‌مبالاتی

رك . بی احتیاطی

۹۷۶ - بیمه

عملی است‌که بموجب آن شخصی بعنوان بیمه‌گر در مقابل دریافت عوضی بنام‌حق بیمه یا وجه اشتراك و بموجب قوانین و تعرفه‌های خاص جبران تعدادی از حوادث موجب خسارت Risques (ازقبیل زلزله ، حریق وغیره) رابعهده می گیرد بطوریکه عوض مزبوردرصورت وقوع حادثه وپرداخت‌آن به بیمه‌گزار معادل خسارت وارده باشد .

۹۷۶ - بیمه باقساط ثابت

نوعی است از بیمه که بیمه گزار اقساط معینی به بیمه‌گرمیدهد (این اقساط را Prime می نامند) تا در صورت وقوع حادثهٔ زیان‌آوری‌بیمه‌گرازعهدهٔ‌خسارت برآید خواه مبلغی که از بابت خسارت میدهد بیشتر از اقساطی باشد‌که تازمان وقوع حادثه از بیمه‌گزار گرفته است خواه‌کمتر و خواه مساوی این اصطلاح در مقابل« بیمهٔ تعاونی » استعمال‌میشود.

۹۷۷ - بیمهٔ تعاونی

نوعی است از بیمه که چند نفر برای نگهداری اموال خود در مقابل حوادث معین هر ساله مبلغی بشرکت بیمه میدهند (این قسط سالیانه را Cotisation یا وجه اشتراك می‌نامند) این مبلغ ، ثابت نیست‌بلکه تابع خسارتی است‌که هرساله شرکت بیمه باید در مقابل ورود آسیب بیکی از اشخاص مزبور بپردازد .

در مقابل پرداخت وجه اشتراك مزبور هرگاه زیانی از حادثهٔ مزبور بمال یکی ازآن چند نفر وارد شود شرکت بیمه‌آن زیان را جبران می کند .

۹۷۹ - بیمهٔ عمر

بیمه‌ای است که بموجب آن بیمه‌گر تعهد می‌کند در مقابل دریافت حق بیمه مبلغی معین پس از مرگ بیمه گزار بشخص یا اشخاص مصرح در بیمه نامه یا بورثهٔ او بدهد. این بیمه بنفع شخص ثالث است.

۹۸۰ - بیمهٔ مسئولیت

بیمه‌ای است که بموجب آن بیمه گر متعهد میشود که هرگاه بیمه‌گزار درعقد معینی بسبب تخطی از تعهد خود ملزم بپرداخت خسارتی بنفع متعهدله آن عقد گردد بیمه گر آن خسارت را بپردازد این بیمه اثرشرط عدم مسئولیت را دارد.
ر ك. شرط عدم مسئولیت

۹۸۱ - (حق) بیمه

مالی که بیمه‌گزار درمقابل تعهد جبران خسارت به بیمه‌گر میدهد.

۹۸۲ - بیمه‌گر

کسیکه تعهد جبران خسارت را در بیمه می‌نماید.

۹۸۳ - بیمه‌گزار

کسیکه بیمه‌گر بنفع او تعهد می‌نماید وخسارت وارد شدهٔ باورا جبران می‌کند.

۹۸۴ - بیمه نامه

سندی که‌بموجب آن قرار داد بیمه تنظیم می‌شود بیمه نامه نام دارد.

۹۸۵ - بینه

(فقه) تعداد شهودی که قانوناً شهادت آنها میتواند یك امر حقوقی (مدنی یا جزائی) را اثبات کند مثلا دعوئی که باشهادت دوشاهد مرداثبات میشودمجموع دو شاهد را بینه گویند و گاه بینه چهار نفر میشود.
درمثال اول یك شاهدرا اصطلاحاً «نصف بینه» گویند. (ماده۲۴۷ آئین دادرسی کیفری)

۹۸۶ - بینهٔ تصرف

(فقه) هرگاه مستندشهادت شاهد، تصرف مشهودله باشدآن بینه را بینهٔ‌تصرف گویند.

۹۸۷ - بینهٔ تعدیل

(فقه) شهودی که شهادت بر عدالت کسی میدهند.
شاهدی را که بر عدالت دیگری شهادت میدهد اصطلاحاً معدل (بضم اول وتشدید وکسرثانی)ومزکی(بروزن معدل) نامند.

۹۸۸ - بینهٔ جرح

(فقه) شهودی که بر عادل نبودن کسی شهادت دهند وبتعبیر دیگربه جرح کسی شهادت دهند.

۹۸۹ - بینهٔ خارج

(فقه) هرگاه مالی درتصرف کسی باشدو دیگری‌دعوی‌ملکیت آنرا کندوهردوطرف بینه برمالکیت خوداقامه‌کنند بینهٔ مدعی مذکور را بینهٔ خارج نامند وبینهٔ مدعی علیه متصرف را بینهٔ داخل.

۹۹۰ - بینهٔ داخل

ر ك بینهٔ خارج

۹۹۱ - بینهٔ شرعیه

(فقه) اصطلاح‌تفصیلی «بینه» است (ر ك. بینه) مادهٔ ۲۴۷ آئین دادرسی کیفری.

۹۹۲ - بینهٔ ملك

(فقه) شهودی که مستندشهادت آنان علم به‌مالکیت مشهودله باشد (نه علم به ید و تصرف او) مانندآنکه شاهد در حین عقد حاضر باشد و علم حاصل کند که مشهودله

مال مورد دعوی راازطرف خودخریداری کرده است .

۹۹۳ - بینهٔ ید

(فقه) هرگاه مستند شهادت شهود ، ید مشهودله باشدآن بینه را بینهٔ یدگویند .

۹۹۴ - (نصف) بینه

ر ك . بینه

۹۹۵ - بیوتات

(اصطلاح اداری دورهٔ صفوی) در درون محوطهٔ قصر شاه عمارات متعدد که هریك محل یکنوع کاربود . (بهمین جهت آنها راکارخانه‌های شاه وکارخانه‌های سلطنت می‌نامیدند) وجود داشت مانند خزانه وقورخانه وملبوسات وهنر(یعنی کتابخانه ونقاشخانه) وغیره هرکارخانه‌تحت نظر یك رئیس که صاحب جمع نامیده می‌شد ویك‌مشرف (بازرس) اداره می‌شدمجموع این کارخـانه ها را بیوتات یا بیوتات سلطنتی میگفتند .

۹۹۶ - بیوتات سلطنتی

ر ك . بیوتات

۹۹۷ - بیوه

زنی که شوهرش مرده باشد .

پ

۹۹۸ - پاداش

(حقوق اداری) وجهی که درازاءخدمتی یا ابراز لیاقتی داده شود. علی‌الاصول متناوب و مستمر نیست و پرداخت آن تابع آئین نامهٔ مزایا نمی باشد تأثیری در حقوق تقاعد ندارد.

رك. حق حضور - دستمزد - کمك هزینه - پاداش - فوق‌العاده - اضافه حقوق.

۹۹۹ - پادگان

یا ساخلو گروهی از سربازان که برای محافظت محلی در آنجا متوقف می‌شوند و مأمور نگهداری آن میباشند.

۱۰۰۰ - پارکه

رك. دادسرا

۱۰۰۱ - پارکهٔ استیناف

مرادف دادسرای استان است.

(رك. دادسرای استان)

۱۰۰۲ - پارکهٔ بدایت

اصطلاح سابق دادسرای شهرستان است.

(رك. دادسرای شهرستان) مادهٔ ٤٤ قانون ثبت.

۱۰۰۳ - پارکهٔ دیوان‌کشور

اصطلاح سابق‌دادسرای‌دیوان کشوراست.

(رك. دادسرای دیوان کشور)

۱۰۰۴ - پارلمان Parlement

الف - مجمع یا مجامع رسمی که‌صلاحیت شور و اخذ تصمیم را دارا باشد و وظیفهٔ اساسی‌آن تصویب قانون و بودجه‌است.

ب - مجلس (رك. مجلس)

پارلمان اگر از یك مجلس تشکیل شود سیستم قانونگذاری کشور را سیستم یك مجلسی گویند و اگر از دو مجلس تشکیل شود سیستم قانونگذاری را سیستم دو مجلسی نامند.

۱۰۰۵ - پاساوان Passavani

سند عبور - سند مخصوصی‌است که‌بموجب آن کالاهای مشمول مالیات غیرمستقیم یا گمرك برای مدت‌معینی و مسافت‌محدود (مثلا ازمرز تادفتر گمرك) نظر بوضع

مرسل یا مرسل الیه از پرداخت مالیات یا حق گمرکی معاف میگردد .

۱۰۰۶ - پاسبان

کسیکه از طرف شهربانی مأمور حفظ نظم و آسایش شهر است .

Agent de Police

۱۰۰۷ - پاسپورت

تذکره ـ گذرنامه

۱۰۰۸ - پاسدار

قراول را گویند .

۱۰۰۹ - پاسگاه

پست قراولی را گویند .

۱۰۱۰ - پاسیار

سرهنگ شهربانی است .

۱۰۱۱ - پاسیار دو

سرهنگ دوم شهربانی است .

۱۰۱۲ - پاسیار یك

سرهنگ یکم شهربانی است .

۱۰۱۳ - پای تخت

مرادف دارالخلافه است و آن شهری است که مقر حکومت مرکزی است . پای تخت ایران بموجب قانون اساسی تهران است (اصل چهارم متمم قانون اساسی)

۱۰۱۴ - پایندان

ضامن در عقد ضمان را گویند .

۱۰۱۵ - پایندانی

ضمان را گویند (در عقد ضمان)

۱۰۱۶ - پایه

الف ـ مقام واشل ورتبه را دراصطلاحات حقوق اداری گویند .

ب ـ اساس فلزی پول کشور را گویند که معمولا سه گونه است : پایهٔ طلا و پایهٔ نقره و پایهٔ دوفلزی .

۱۰۱۷ - پذیرش

الف ـ بمعنی Agrément یعنی موافقت دولتی در مورد شناسائی نمایندهٔ سیاسی دولت دیگر در نزد خود .

ب ـ بمعنی Acceptation یعنی خصوص قبولی در بانك یعنی پذیرفتن پرداخت سندی .

۱۰۱۸ - پذیره نویسی Souscription

الف ـ نوشتن و امضاء کردن درپای نوشته‌ای است برای تعهد انجام کاری که در آن نوشته شرح داده شده است . (فرهنگستان)

ب ـ درحقوق تجارت درباب شرکتهای سهامی عبارت است ازتعهد پرداخت قیمت یك یاچند سهم ازسهام شرکت (مادهٔ ۳۸ قانون تجارت) .

۱۰۱۹ - پرداخت

اجراء تعهدی که موضوع آن وجه نقد باشد. اصطلاح Payment درحقوق فرانسه اعم از پرداخت است زیرا شامل تعهداتی که موضوع آن وجه نقد هم نباشد نیز میشود

۱۰۲۰ - پرداخت بغیر بستانکار

(مدنی) دادن مبلغی بکسیکه بستانکار نیست (از روی اشتباه وبدون قصد تبرع) پرداخت کننده حق مطالبهٔ مبلغ مزبور را دارد (مادهٔ ۳۰۲ ق ـ م)

گاهی آنرا ایفاء ناروا نامیده‌اند وآنرا شامل موارد ذیل دانسته‌اند :

الف ـ پرداخت دینی که وجود واقعی ندارد بگمان وجود آن (مادهٔ ۳۰۲ ق م)

ب ـ پرداخت دین موجود بغیر بستانکار (مادهٔ ۳۰۱ ق ـ م)

ج ـ پرداخت دین موجود از طرف غیر مدیون که اشتباهاً خودرا مدیون دانسته است (مادهٔ ۳۰۲ ق ـ م)

۱۰۲۱ ـ پرسنل

مجموع من حیث المجموع کارکنان یك اداره یامؤسسهٔ رسمی یا غیر رسمی .

۱۰۲۲ ـ پروانه

اجازهٔ کتبی که از یك مؤسسهٔ دولتی یاملی بصورت متحد الشکل برای عده‌ای از اشخاص و برای تأمین منظور خاص ودر جهت رعایت نظام و ترتیب معینی صادر می‌شود (مادهٔ ٥٤ قانون دفاتر اسناد رسمی ومادهٔ اول قانون راجع بدلالان ۸ ـ ۱۲ ـ ۱۳۱۷ و مانند اینها)

۱۰۲۳ ـ پروتست Protêt

بمعنی اعتراض است .

(ر ك. واخواست و اعتراض)

۱۰۲۴ ـ پروتکل Protocole

(بین الملل عمومی) صورت جلسات مجالس سیاسی که برای مذاکره ورسیدگی درامری منعقد شده باشد ودرحدوداعتباری که اعضاء آن مجالس برای آن قائل شده‌اند معتبر بوده و از منابع تعهدات بین‌المللی است .

۱۰۲۵ ـ پرونده

سند ها و نوشته‌های راجع بیك موضوع یایك کار یا یکنفر را که یك جا جمع آوری شده و غالباً خلاصهٔ مطالب آن نوشته ها را برای آسانی درپشت پوشه‌های آن می‌نویسند پرونده Dossier گویند.

۱۰۲۶ ـ پروندهٔ ثبتی

(ثبت) پرونده‌ای است که پس از وصول اظهارنامهٔ ثبتی باداره ثبت دربایگانی آن اداره تشکیل میشود و شامل اظهارنامه واوراق واسنادمربوط به پلاك مورد تقاضای ثبت است .

۱۰۲۷ ـ پزشك قانونی

پزشگی که وظیفه او کمك باحقاق حق واجراء عدالت درامورمدنی وجزائی است ازقبیل تشخیص وقوع قتل و کیفیت واقسام جرح وتشخیص جنون یاضعف عقل وتشخیص کسیکه واجد شرط معافیت از سن است (مادهٔ ۸۲ قانون آئین دادرسی کیفری ومادهٔ ۲۶ آئین نامه اجراء قانون ثبت)

۱۰۲۸ ـ پژوهش

شکایت استینافی. شکایت از حکم وقرار که درمرحلهٔ رسیدگی نخستین صادرشده است .

شکایت برای بار دوم . اسم سابق آن استیناف است واستیناف بمعنی ازسر گرفتن است .

شاکی‌راپژوهشخواه (ومستأنف) وخواستهٔ اورا پژوهشخواسته (مستأنف عنه) وطرف اورا پژوهشخوانده (مستأنف علیه) مینامند .

۱۰۲۹ ـ پژوهش تبعی

(دادرسی مدنی) هرگاه یکی از اصحاب دعوی ازحکم نخستین درخواست پژوهش کرده باشد طرف دیگر فقط میتواند از همان حکم نسبت به محکومیت خود یا جهتی که ازآن ناراضی است ضمن پاسخ بدرخواست پژوهشی درخواست پژوهش تبعی نماید (مادهٔ ۵۰۳ دادرسی مدنی)

۱۰۳۰ - پژوهشخواسته

رك . پژوهش

۱۰۳۱ - پژوهشخوانده

رك . پژوهش

۱۰۳۲ - پژوهشخواه

رك . پژوهش

۱۰۳۳ - پسادست

معاملهٔ نسیه را گویند .

۱۰۳۴ - پشت نویسی Endossement

مرادف ظهرنویسی است .
(رك . ظهرنویسی)

۱۰۳۵ - پشتوانه

سپرده‌ای است که کسی برای اعتبار خود در بانك معین می کند (فرهنگستان)

۱۰۳۶ - پشیز Billon

پول سیاه مسی و نیکلی و مانند آن .

۱۰۳۷ - پلاك

(ثبت) قطعه فلزی است که شمارهٔ ملك و ناحیهٔ مربوطه بر آن حك شده است .

۱۰۳۸ - پلیتیك

بمعنی سیاست است (رك . سیاست)
مادهٔ ۶۳ قانون‌جزا .

۱۰۳۹ - پلیس Police

الف ــ مجموعهٔ قواعدی که‌دولت برجامعه بمنظور نظم و آرامش و امنیت کشور تحمیل کند .
ب ــ در اصطلاحات فارسی از این کلمه معنی پاسبان را می‌فهمند .
ج ــ رك . محله

۱۰۴۰ - پلیس اداری

مأموران دفع‌جرم ازقبیل پاسبان‌وژاندارم وغیره درمقابل‌پلیس‌قضائی استعمال‌میشود (رك. پلیس‌قضائی)

۱۰۴۱ - پلیس علمی

Police scientifique

علمی که موضوع آن مطالعهٔ وسائلی‌است که برای شناسائی و دستگیری مجرمان بکار می‌رود .

۱۰۴۲ - پلیس‌قضائی

مأموران تفتیش و کشف جرائم واقدامات راجع بجلوگیری متهم از فرار و پنهان شدن که عبارتند از دادستان شهرستان و دادیاران‌او ــ بازپرس ــ کلانتران شهربانی ــ صاحبمنصبان ژاندارمری . مأموران مذکوررا ضابطین‌دادگستری هم‌مینامند. پلیس اداری مأمور است که از وقوع‌جرم جلوگیری کند ولی اگر جرمی واقع‌شد پلیس قضائی مشغول بانجام وظیفه می شود . (مادهٔ ۱۹ دادرسی کیفری)

۱۰۴۳ - پناباد

(بفتح اول) مساوی دهشاهی است وهر پناباد سیزده نخود نقرهٔ خالص است . این کلمه هم اکنون در پاره‌ای از نقاط مانند مشهد و آذربایجان استعمال میشود لکن نه بمعنی مذکور بلکه بمعنی همین دهشاهی زمان ما .

۱۰۴۴ - پوت

وزن روسی تقریباً معادل ۱۶/۵ کیلو گرم .

۱۰۴۵ - پوشه

لفافی که درآن‌اوراق‌و نوشته‌هانگهداری میشود .

۱۰۴۶ - پول

الف ـ قطعات فلز دارای شکل خاص که ارزش معینی برای آن قائل شده و بمنظور وسیلهٔ مبادله سکه‌زده شده‌باشد.
ب ـ انواع‌مسکوکات واسکناس که بمنظور مبادله سکه زده شده یا چاپ و نشر دهند.

۱۰۴۷ - پیش‌آگهی

اسم دیگرآن اخطار قبلی است.
(رك . اخطار قبلی)

۱۰۴۸ - پیش‌بها Arrhes

اسم دیگر بیعانه است.
(رك . بیعانه)

۱۰۴۹ - پیشکار دارائی

رئیس دارائی استان راگویند .

۱۰۵۰ - پیشکار مالیه

رئیس دارائی استان راگویند .

۱۰۵۱ پیشکی

اسم دیگربیعانه است.
(رك . بیعانه)

۱۰۵۲ - پیش نویس

یا مینوت نامهٔ موقتی است که پیشنهاد مضمون نامه را درآن نوشته پس از تصویب وزیریارئیس اداره آنراپاکنویس کرده بامضاء می‌رسانند و بجریان می گذارند .

۱۰۵۳ - پیشه‌ور

الف ـ بمعنی‌کسبه واصناف است.استعمال آن در خصوص « کسبهٔ جزء » حقوق تجارت از اغلاط است .
ب ـ بمعنی صاحب فن استعمال شده‌است (مادهٔ ۵۳ قانون خدمت نظام وظیفهٔ عمومی مصوب ۱۳۱۷ ـ ۱۳۲۱)

۱۰۵۴ - پیشینه

در لغت سابقهٔ هر چیز و هر امری را گویندمانند سوابق‌مربوط به‌پیدایش صنعت نفت یاکشت نیشکر و قند و از این‌مقوله است « عدم سوءپیشینه» . در اصطلاحات حقوق اداری اوراق مربوط به گذشتهٔ یك امرحاضر را که در دست اقدام است گویند .
اسم دیگرآن سابقه است .

۱۰۵۵ - پی‌کنی

کندن‌جائی برای‌کشیدن‌دیوار . پی‌کنی ازآثارتصرف تلقی شده است (مادهٔ ۲۶۸ مکرر قانون جزا)

۱۰۵۶ - پیگرد

اسم دیگر تعقیب است .
(رك . تعقیب)

۱۰۵۷ - پیله‌ور

کاسب دوره گردی‌که متاع خود را ده‌بده و قریه بقریه می گرداند و نقدی وجنسی معامله میکند .

۱۰۵۸ - پیمان Pacte

قرارداد بین‌المللی راگویند .
(رك . عهد)

۱۰۵۹ - پیمان اتحاد

(بین‌الملل عمومی)عهدنامه‌ای‌که بموجب آن دو یا چند دولت در برابر هم متعهد شوندکه برای وصول ببرخی از هدفهای سیاسی با هم تعاون و همراهی از طریق اعمال نفوذ یا لشکرکشی بکنند .

۱۰۶۰ - پیمان اتحاد بین‌المللی

(بین‌الملل عمومی) اتحاد بین چنددولت

که متحدان تعهد کنند که کشورهای خود را در امور مربوط بموضوع مورد اتحاد تحت تربیت و نظامات واحدی قراردهند مانند اتحاد گمرکی و پستی و غیره . در نتیجهٔ این اتحاد مؤسسهٔ مشترکی تحت عنوان ادارهٔ بین‌المللی واسطهٔ بین‌اعضاء پیمان میشود .

۱۰۶۱ - پیمان اتحاد تدافعی

(بین‌الملل‌عمومی) نوعی ازپیمان اتحاد است (رك. پیمان‌اتحاد) برای دفع حملهٔ دیگران و حفظ وضع موجود .

۱۰۶۲ - پیمان اتحاد تعرضی

(بین‌الملل عمومی) نوعی از پیمان اتحاد است . (رك.پیمان اتحاد) بمنظور کشورگشائی یا تفوق بین‌دول .

۱۰۶۳ - پیمان اتحاد عمومی

(بین‌الملل عمومی) عهد نامه‌ای است بین دو یا چنددولت بمنظور اتخاذ روش واحد در جمیع موارد حکومت و تساوی حقوق و تکالیف آنان .

۱۰۶۴ - پیمان اتحاد مطلق

(بین‌الملل عمومی) عهد نامه‌ای است بین دو یا چند دولت بمنظور اتخاذروش واحد در مواردی برای وصول بنفع مشترك .

۱۰۶۵ - پیمان اتحاد نظامی

(بین‌الملل عمومی) مجموع پیمانهای ذیل و هریك ازآنها راگویند :

الف - پیمان اتحاد تدافعی

ب - پیمان اتحاد تعرضی

۱۰۶۶ - پیمان بیطرفی

(بین‌الملل عمومی) بیطرفی که بموجب عهدنامه‌ای بین دو یا چند دولت مقرر شود مفاد این عهدنامه را پیمان بیطرفی نامند .

۱۰۶۷ - پیمان بیطرفی دائمی

(بین‌الملل عمومی) بموجب این‌پیمان :
اولا - دولت بیطرف تعهد می کندکه جز برای دفاع از خود اقدام بجنگ نکند .
ثانیاً - دولتهای طرف او ضامن میشوند که بیطرفی اورامحترم‌شمرده وهردولتی را که بیطرفی اورا رعایت نکند وادار برعایت بیطرفی اوکنند .
(رك . بیطرفی اجباری)

۱۰۶۸ - پیمان بیطرفی موقتی

(بین‌الملل عمومی) بموجب این پیمان دول متعاهد ملتزم میشوند که‌در جنگی که بین دو یا چند دولت معینی واقع شده دخالت نکنند .

رك . بیطرفی اختیاری

۱۰۶۹ - پیمان خصوصی

(بین‌الملل عمومی) پیمانهائی که جنبهٔ سیاسی.(رك. پیمان سیاسی) وپیمان‌اتحاد بهمهٔ‌اقسام‌آن (رك . پیمان‌اتحاد) نداشته باشد و نتیجهٔ آنها ایجاد حقوق و تکالیف متقابل باشد مانند عهدنامهٔ تجارت وعهد نامهٔ اقامت و عهدنامهٔ‌استعانت ودستگیری وعهدنامهٔ‌غرامت وعهدنامهٔ قضائی‌وقنسولی و استرداد مجرمان و غیره .

۱۰۷۰ - پیمان سیاسی

(بین‌الملل عمومی) عهدنامه‌ای است‌بین دو یا چند دولت که موضوع عهدنامه با موجودیت و اعتبار و حیثیت و تمامیت

ارضی آنان بستگی دارد مانند پیمان صلح - پیمان اتحاد - پیمان مودت - پیمان تضمین - پیمان مساعدت - پیمان بیطرفی - پیمان تفویض اراضی - پیمان تعیین مرز و غیره .

۱۰۷۱ - پیمان صلح

(بین‌الملل عمومی) عهد نامه‌ای که متخاصمین شرائط متارکهٔ جنگ را در آن درج کنند .

۱۰۷۲ - پیمان مساعدت

(بین‌الملل عمومی) عهدنامه‌ای که بموجب آن دولتی بدولت دیگر مساعدت از حیث نفرات ارتش خود و یا مساعدت از حیث مهمات جنگی و مالی درصورت وقوع جنگ می دهد که‌در مقابل ،وجهی بترتیب مقرر در عهدنامه بگیرد . دولت مساعدت کننده‌ازمزایای بیطرفی نمیتواند استفاده کند .

۱۰۷۳ - پیمان نامه

بمعنی‌عهدنامه است (رك. عهدنامه .عهد)

۱۰۷۴ - پی‌نوشت

در اصطلاحات اداری دستوری است که رؤساء ادارات ذیل‌نامه‌ها نویسند .

پیوند

در لغت ، اتصال‌ونتیجهٔ پیوستن راگویند چنانکه نتیجهٔ پاك كردن پاکی است و نتیجهٔ پیوستن (در اشیاء بیروح مانند درختان) پیوند است . در امور مادی استعمال آن حقیقت است در امور معنوی مجاز :

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۰۷۵ - پیوند تقنینی

سرایت دادن کلی‌حقوق‌یك کشور به‌کشور دیگر مانند حقوق اسلام که در حملهٔ اعراب به‌کشورهای مغلوب سرایت داده شد .

این سرایت اگر بهمراه فتح و غلبه و استیلاء باشد پیوند متصرفی نامیده‌میشود وگرنه پیوند خاوری نام دارد مانند سرایت کلی‌قوانین سویس بترکیهٔ جدید در قرن حاضر که بطوع و رغبت صورت گرفت .

۱۰۷۶ - پیوندجزئی

قبول يك‌فكر حقوقی‌خارجی توسط‌کشور دیگر مانندقبول مفاد مواد ۱۹۹ - ۲۰۰ و۲۰۱ قانون مدنی ماکه‌ازحقوق فرانسه گرفته شده است و نمونهٔيك پیوندگرفتهٔ کامل است‌پاره‌ای‌از پیوندهاپیوند گرفته است مانند مقررات مسؤلیت مدنی سال ۱۳۳۹ که اکنون پیوند گرفته‌ای است‌بر مقررات‌باب اتلاف و تسبیب قانون‌مدنی . پیوند جزئی در مقابل پیوند کلی استعمال میشود مانند پیوند متصرفی و پیوند خاوری .

۱۰۷۷ - پیوندکلی

رك . پیوند جزئی

۱۰۷۸ - پیوند متصرفی

رك . پیوند تقنینی

۱۰۷۹ - پیوند مستعمراتی

ترکیب قانون مهاجران متمدن باقوانین محلی مردم نقاط مستعمره (که عنوان وحشی و نیمه وحشی داشته باشند)

۱۰۸۰ - پیوند نامه

مقاوله نامه راگویند .

ت

تأخیر

در لغت بمعنی پس انداختن و دیر کردن است .

دراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۰۸۱ - تأخیر بیان از وقت حاجت

(فقه) وقت حاجت در این جایعنی موقعی که برحسب اقتضأ عقل ومصلحت باید مطلبی گفته شود (وقت گفتن نه وقت خاموشی) وتأخیر بیان از وقت حاجت یعنی درموقع گفتن سکوت اختیار کردن وآنگاه بیموقع سخن گفتن .

دوچیز طیرهٔ عقل است دم فروبستن
بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی

چون سکوت در مقام بیان عقلا پسندیده نیست لذا باید برای آن سکوت معنئی در نظر گرفت (برخلاف قاعدهٔ لاینسب لساکت قول) و بهمین جهت گفته‌اند : سکوت در مقام بیان بیان است ! یعنی سکوت واقعی که قابل تمسک نباشد نیست وقاعدهٔ لاینسب لساکتٍ قول دراین مورد جاری نمیشود .

۱۰۸۲ - (خسارت) تأخیر

نرخ قانونی بهرهٔ پول که براثر تأخیر مدیون در پرداخت آن بحکم قانون باید به بستانکار بدهد وصرف تأخیرمدیون ، به آن بهره عنوان خسارت را میدهد .

در همین معنی « خسارت تأخیر تأدیه » و« خسارت تأخیر اداء »وخسارت دیر کرد و زیان‌دیر کرد هم استعمال شده است .

تئوری

Théorie

در لغت بمعنی نظر ونظریه است .

دراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۰۸۳ - تئوری اجبار

Théorie des astreintes

(دادرسی) حکمی‌است اداری که بموجب آن‌مدیون بنسبت واحدی‌از زمان (ازقبیل روز ـ هفته ـ ماه ـ سال و غیره) که در اجراء تعهد خویش تأخیر کند مبلغی بمتعهدله بدهد بدون‌اینکه دادن‌این مبلغ احتیاج‌بدادن دستور یا حکم‌مستقل داشته باشد وکل مبلغ خسارتی‌که باین ترتیب بایدبدهددرحین دادن دستور اداری فوق معلوم‌نیست ودادرس دستور دهنده‌برحسب

مادهٔ ۷۳۰ دادرسی مدنی پس از صدور آن دستور حق کاهش یا افـزایش واحد مبلغ خسارت را دارد ولی درکاهش نباید از میزان معادل خسارتی کـه وارد شده پائین تر رود .

۱۰۸۴ - تئوری تضمین اجتماعی

Idée de la garantie collective

بموجب این عقیدهٔ حقوقی ترمیم خساراتی که درروابط حقوق خصوصی اشخاص واقع میشود بعهدهٔ دولت است که ازراه اخذمالیات مخصوصی محل آنرا تأمین می کند وروی این عقیده متضررهیچوقت بسبب تهیدستی طرف خود ازحیث جبران خسارت معطل نخواهد ماند واساساً بطرف خود مراجعه نمی کند وبجای مسئولیت فردی مسئولیت اجتماعی قرار می گیرد .

۱۰۸۵ - تئوری تقصیر Théorie de faute

(مدنی) نهادن مبنای ضمانات (مسئولیت‌های مدنی) برمبنای Faute یعنی تخطی (اعم از تخطی عمدی و یا بی احتیاطی و غفلت) بطوریکه کسیکه نه عامد باشد نه بی احتیاطی و غفلت کرده باشدهیچوقت مسئول ضرری که بغیروارد کرده نیست (رك. اصل تقصیر) درمقابل تئوری ریسك استعمال شده است .
(رك. تئوری ریسك)

۱۰۸۶ - تئوری ریسك

(مدنی) هر کس دست بکاری بزند که ضرری از آن بغیر وارد شود ولواینکه نه عمد داشته باشد و نه بی احتیاطی و غفلت کند چون منافع آن کار را او میبرد باید خسارات ناشی ازآن کار را هم او تحمل کند (من له الغنم فعلیه الغرم) یعنی کسیکه سودی میبرد بایدخسارت راهم تحمل کند .
مدعی دعوی خسارت براساس این نظریه کافی است که اثبات کندکه خسارت باو ازکار مدعی علیه وارد شده است وحاجت باثبات تقصیر مدعی علیه ندارد .
بعضی نظریهٔ ریسك را به «نظریهٔ ایجاد خطر» ترجمه کرده‌اندکه خوب ترجمه‌ای نیست وبرخی ازآن تعبیر به اصل تسبیب می کنـند و عده‌ای از آن تعبیر بنظریهٔ مسئولیت کرده‌اندکه این هم نارسا است

۱۰۸۷ - تأسیس

یعنی پی نهادن وایجاد نمودن است .
(فقه) بمعنی وضع قانونی است که در عرف و عادت و جود نداشته است و در همین معنی است که می گویند : حکم تأسیسی (یعنی قانونی که درعرف وجود نداشته و شارع آنرا ابتداء تأسیس ومقررداشته است.)
اصطلاح بالا در مقابل «امضاء» استعمال می‌شود .

۱۰۸۸ - تأسیس حقوقی Institution

مرادف سازمان حقوقی است .
(رك . سازمان)

۱۰۸۹ - تأسیس قضائی

مرادف سازمان حقوقی است .
(رك. سازمان)

۱۰۹۰ - تأمین

در لغت بمعنی قراردادن درامن وآسایش است دراصطلاح بمعنی وثیقه وتضمین است و قرار تأمین قراری است که در حقیقت وثیقه‌ای برای متقاضی آن مقررمیدارد .
در آئین دادرسی مدنی توقیف مال را گویند (مادهٔ ۲۴۰ آئین دادرسی مدنی) بنابراین بعنوان تأمین نمیتوان از ادامهٔ

ساختمان جلوگیری نمود بلکه باید این منظور را ضمن دستور موقت عملی ساخت (مادهٔ ۷۷۸ دادرسی مدنی)
(فقه) هرمسلمان عاقل بالغ رشید غیرمکره میتواند بافراد خصم تأمین بدهد زنان وبردگان مسلمان هم این حق را دارند ولی باید تأمین قبل از پیروزی برلشکر خصم داده شد خواه اساساً جنگ صورت نگرفته باشد یا اقدامات جنگی صورت گرفته ولی منتهی به فتح نشده باشد.
تأمین مزبورنباید مخالف مصالح عمومی باشد پس به جاسوس تأمین داده نمیشود.
لازم نیست دادن تأمین مسبوق بتقاضای خصم باشد. نقض تأمین ازطرف سایر مسلمانان ممنوع است و متخلف تعزیر میشود.
شخصی که باو امان داده شده مستأمن نامیده می‌شود و درقلمرو اسلامی یاسایر نواحی جهان میتوانست سکونت کند مگراینکه تأمین بشرط سکونت درناحیهٔ معین باشد نتیجهٔ تأمین صلح مطلق (نه موقت ونه دائم) بوده وتأمین دهنده همیشه حق داشت برای آن، مدت معین کند.

۱۰۹۱ - تأمین ترکه

مال یاضامنی است که ورثه یاوصی متوفی یا نمایندهٔ قانونی آنها برابر بهای ترکه تضمین میدهند که اگرظرف یکسال ازتاریخ نشر نخستین آگهی مادهٔ ۳۴۳ قانون امور حسبی بستانکار ایرانی یا مقیم ایران پیدا شود و طلب او محرز باشد از عهده برآیند در اینصورت ترکه پس از وضع هزینهٔ آگهی ها و هزینه‌های دیگر قانونی که شده است بتصرف آنها داده میشود (مادهٔ ۳۴۸ - ۳۴۹ قانون مزبور)

۱۰۹۲ - تأمین خواسته

(دادرسی مدنی) وثیقه وتضمینی که مدعی از اموال مدعی علیه قبل از صدور حکم بنفع خویش از طریق دادگاه می‌خواهد (مادهٔ ۲۲۵ - ۲۴۱ - ۲۴۲ دادرسی‌مدنی) اگراین وثیقه راپس ازصدورحکم بخواهد تأمین را در این مورد تأمین محکوم‌به نامند.

۱۰۹۳ - تأمین دلیل

(دادرسی مدنی) صورت برداری دادگاه (بتقاضای ذینفع) از دلائل اثبات قبل از حاجت باثبات بمنظور حفظ آن از زوال است و صورت جلسه‌ای که متضمن این امر است حکایت از اعتبار وصحت دلائل ثبت شده نمی کند بلکه آنها را بهرصورت که ملاحظه شده منعکس می کند و در صورت بروز دعوی و استناد بآن دلائل دادگاه باید باعتبار دلائل رسیدگی کند. (مادهٔ ۳۱۵ دادرسی مدنی)

۱۰۹۴ - تأمین محکوم به

رك. تأمین خواسته

۱۰۹۵ - تامین مدعی به

(دادرسی مدنی) مرادف تأمین خواسته است. (رك. تأمین خواسته)

۱۰۹۶ - تأمین‌نامه

(بین الملل عمومی) نوشته‌ای که بموجب آن فرمانده کل سپاه تحت فرماندهی دولت اشغالگر پاره‌ای از ساختمانها و مؤسسات (مانند موزه وکتابخانه) یا اشخاص را تحت حمایت خودقرارمیدهد. دراصطلاحات بسیار کهن فارسی آنرا «نامهٔ امان» مینامیدند.

۱۰۹۷ - تأمینات نظمیه

ادارهٔ آگاهی شهربانی را سابقاً تأمینات و تأمینات نظمیه می گفتند (مادهٔ یك از مواد مصوب ۷ - ۹ - ۱۳۰۸ دیوان جزا)

۱۰۹۸ - تابعی

کسیکه معاصر یکی ازصحابهٔ پیغمبر (ص) باشد وبا و رسیده باشد و لواینکه او را ندیده باشد و با اوسخن نگفته باشد ودر حال مرگ مسلمان بوده باشدو چارارتداد نشده باشد . در مقابل صحابی استعمال میشود . (رك . صحابی)

۱۰۹۹ - تابعیت

(بین الملل خصوصی) رابطه‌ای است سیاسی که فردی یا چیزی را بدولتی مرتبط میسازد بطوری که حقوق وتکالیف اصلی وی از همین رابـطه ناشی میشود مانند تابعیت هر کس نسبت بدولت متبوع وتابعیت کشتی و هوا پیما ، در حقوقهای مذهبی ملاك تابعیت مـذهب است و فاقـد مذهب معین نسبت باهل آن مذهب ، اجنبی (یاکافر) محسوب می‌شد .
تابعیت ممکن است بصورت ایقاع باشد (مادهٔ ۹۷۶ ق - م) و یا بصورت قرارداد و عقد باشد (مادهٔ ۹۷۹ ببعد ق - م)

۱۱۰۰ - تابعیت ارضی

طریقی که تابعیت اشخاص از روی محل تولـدشان معین شود . در اصطلاح دیگر آنرا تابعیت محل تولدوسیستم خاك نامیده‌اند.

۱۱۰۱ - تابعیت اشتقاقی

Nationalilté dérivé

تابعیتی است که بعداز تاریخ تولد تاوقتی که شخص زنده‌است دراثر اعمال حقوقی شخص یا نمایندهٔ قانونی او ممکن است تحصیل شود مانند تحصیل تابعیت در اثر سکونت مدت معینی در کشور خارجی ویاکسب تابعیت در اثر ازدواج .

۱۱۰۲ - تابعیت اصلی

تابعیتی که در زمان تولد به شخص تحمیل شود (مادهٔ ۹۷۶ - ۹۸۷ قانون مدنی) در مقابل تابعیت اکتسابی استعمال میشود.

۱۱۰۳ - تابعیت اکتسابی

تابعیتی است کـه از طریق ازدواج ویا پذیرش تابعیت کشور دیگر بدست آید. تابعیت اکتسابی را تابعیت مشتق هـم نامیده‌اند .

۱۱۰۴ - تابعیت تبعی

تابعیتی که بمناسبت ازدواج بزوجـه و بمناسبت فرزند بودن به فرزند صغیر تحمیل میشود در مورد اول تابعیت زوج و در مورد دوم تابعیت پدر تحمیل میشود (مادهٔ ۹۷۶ قانون مدنی)

۱۱۰۵ - تابعیت محل تولد

طریقه‌ای‌است که بموجب آن تابعیت شخص ازروی محل تولدش معین شود . از این طریقه به‌سیستم خاك (درمقابل‌سیستم‌خون) تعبیر میشود .
(رك . سیستم خاك)

۱۱۰۶ - تابعیت مشتق

مرادف تابعیت اکتسابی‌است (رك . تابعیت اکتسابی)

۱۱۰۷ - تابعیون

(فقه) کسانیکه برخی از اصحاب پیغمبر (ص) را دیده‌اند وخود اوراندیده‌اند .

۱۱۰۸ - تابین

دراصطلاح اداری عصر تیموری به هریك ازسربازان یك گروه ده نفری گفته‌می‌شد

که رئیس آنها را اون باشی می گفتند . بر هر ده نفر اون باشی یك یوز باشی ریاست داشت و بر هر ده یوز باشی یك مین باشی که اورا امیر هزاره (امیر تومان) هم می گفتند . بنا براین امیر لشکر لااقل باید مین باشی باشد یعنی امیر هزار سرباز باشد (عبارت امراء لشکر که هنوز مستعمل است از بقایای استعمالات قدیم است که فعلا بصورت دیگر بکار میرود .)

۱۱۰۹ - تابین نظامی

سرباز ساده . گفته میشود که تابین مخفف تابعین است .

(مادهٔ ۱۹۱ آئین دادرسی کیفری)

۱۱۱۰ - تاجر

کسیکه شغل معمولی خودرا معاملات تجاری قراردهد (مادهٔ یك قانون تجارت) کسبه جزء (مادهٔ ششم قانون تجارت) نیز تاجر محسوبند هر چند از داشتن دفاتر تجاری و مقررات ورشکستگی (مادهٔ ۷۰۸ قانون آئین دادرسی مدنی) معاف هستند .

در آئین نامهٔ شمارهٔ ۷ (مجموعهٔ رسمی ۱۳۱۳ - صفحهٔ ۱۸۱) بر تاجر عرفی واصناف و کسبه جزء جمعاً عنوان تجار بمعنی اخص اطلاق شده و مفهوم تجار بمعنی اعم را شامل دستجات مذکور و دلالان وحق العمل کاران و واسطه‌ها از هر قبیل و صنعتگران وصاحبان کارخانه و بانك وصرافان و متصدیان بیمه و کشتی سازان و متصدیان حمل و نقل و مقاطعه کاران وآژانسهای مسافرت و نشریات ومتصدیان فروش و متصدیان نمایشگاهها‌ی عمومی ومؤسسات مشاغل عمومی وغیره واشخاصی که جنسی را بقصد فروش بخرند ولو تصرفی

در آن نکنند دانسته است .

۱۱۱۱ - تالی فاسد

تالی بمعنی نتیجه‌است و تالی فاسد بمعنی نتیجهٔ فاسد است در اصطلاحات عامیانه بجای تالی فاسد انجام بد و عواقب بد و عواقب سوء و مانند اینها بکار می‌رود . در فن استدلال برای آزمایش صحت وسقم یك نظر فرض بر صحت آن گذاشته و سپس به محاسبهٔ نتایج مترتب بر آن نظر می‌پردازند اگر دراین محاسبه به نتیجهٔ لازم الاجتنابی برخوردند می گویند این نظر فلان تالی فاسد را داردو بالنتیجه ازآن نظر دست بر میدارند وعکس آن (یا فرض مغایر با آن) را موردمطالعه قرار میدهند.

۱۱۱۲ - تبادر

(فقه) وسیله‌ای است برای اینکه بدانند یك لفظ درمعنی حقیقی خود بکار رفته‌است یا درمعنی مجازی . تبادر یعنی سبق معنی بذهن درمورد لفظی که بدون قرینه بکار رفته باشد چنانکه از کلمهٔ «سند» در اصطلاحات امروز نوشتهٔ عادی یا رسمی که درمقام دعوی یا دفاع قابل تمسك باشد دانسته میشود واستعمال آن در این معنی حقیقت است و بکار بردن آن در معنی مطلق مدرك ودلیل بدون قرینه میسر نیست پس در معنی اخیر مجاز است .

۱۱۱۳ - تبادل لوایح

(دادرسی مدنی) ردو بدل شدن دادخواست وضمائم وجواب آن وجواب ازجواب که بطور کتبی و بوسیلهٔ دفتردادگاه برابرمقررات (مادهٔ ۸۹ ببعد آئین دادرسی مدنی) صورت میگیرد و مخصوص رسیدگیهای

عادی است .

۱۱۱۴ - تباین

(فقه) هرگاه هیچیك از مصادیق یك مفهوم معین مشمول عنوان مفهوم دیگر نباشد آن دو مفهوم را نسبت بهم متباین گویند و رابطهٔ بین آنها تباین است مانند مفهوم عقد و ایقاع که بین آنها رابطهٔ تباین وجود دارد و یا بین حکم و قرار رابطهٔ تباین هست .

۱۱۱۵ - تبدیل باحسن

در موارد ذیل استعمال میشود :

الف - درمورد فروش مال موقوفه وتبدیل آن بمالی که بغرض واقف نزدیکتر باشد و احسن از اول هم نمیتواند باشد بهمین جهت استعمال کلمهٔ تبدیل باحسن چندان رسانیست و استعمال تبدیل باقرب بغرض واقف که درمادهٔ ۹۰ قانون مدنی بکاررفته است بهتر است . بعکس مادهٔ ۶۰ نظامنامهٔ دفتر اسناد رسمی سال ۱۳۱۷

ب - در مورد فروش اموال عمومی (مادهٔ ۲۲ قانون متمم بودجه سال ۱۳۱۳ ومادهٔ ۲۷ متمم بودجه سال ۱۳۱۴ که کلمهٔ تبدیل باحسن را عیناً بکار برده است)

۱۱۱۶ - تبدیل تعهد

(مدنی) عبارت است از الغاء یك تعهد بموجب تعهد دیگر که جای تعهد اول را می گیرد تبدیل تعهد ممکن است بصورت تغییر مدیون یا بستانکار یا طلب باشد (مادهٔ ۲۹۲ - ۲۹۳ قانون مدنی)

۱۱۱۷ -تبدیل دائن تعهد

(مدنی) وقتی که درنتیجهٔ یك تعهد جدید ، بستانکارتازه‌ای جانشین بستانکارسابقی که مدیون در مقابل اوبری شده بشود مثل اینکه بستانکارمی خواهد کمکی بثالث بکند ببدهکار خودمی گوید همان تعهد را در مقابل ثالث بنماید و دین خودرا باو بپردازد . رضایت مدیون شرط این تبدیل است و شق سوم مادهٔ ۲۹۲ قانون مدنی ماانتقال‌طلب راباتبدیل‌تعهدباعتبار تبدیل‌دائن‌اشتباه کرده‌و بهمین‌جهت‌رضای مدیون را هم شرط ندانسته است .

۱۱۱۸ - تبدیل دین تعهد

(مدنی)موقعی که متعهد ومتعهدله به تبدیل تعهد اصلی به یك تعهد تازه که جای‌تعهد قبلی را بگیرد تراضی کنند دراین صورت متعهدازتعهد قبلی‌فارغ‌میشود. تبدیل تعهد باعتبار تبدیل دین ممکن است از طریق تبدیل مورد تعهد باشد (مثل اینکه کسی که صدتن گندم متعهد است بدهد تعهد می کند بجای‌آن صدتن برنج بدهد) ویا از طریق تبدیل سبب‌تعهدباشد مثل اینکه مشتری که صدهزارتومان بابت ثمن‌خانه ببایع مدیون است با بایع توافق کنندکه مبلغ مزبور بعنوان قرض درمدت دو ماه نزد مشتری باشد (شق یك مادهٔ ۲۹۲ قانون مدنی)

۱۱۱۹ - تبدیل مدیون تعهد

(مدنی)اگرشخص‌ثالثی با رضایت‌متعهدله قبول کند که دین متعهد را بدهد این‌را تبدیل مدیون تعهـدنامند چنانکه تبدیل تعهد باعتبار تبدیل مدیون نامیده میشود (بند دوم مادهٔ ۲۹۲ قانون مدنی)

۱۱۲۰ - تبر تراش

رك .حقوق زارعانه

۱۱۲۱ - تبرع

(مدنی ـ فقه) تبرع در عطاء یعنی دادن مال بدون چشم داشت عوض (مادهٔ ۳۵۶ قانون مدنی)

۱۱۲۲ - تبرعات

نقل و انتقالات بلاعوض بصورت عقد یا ایقاع.

۱۱۲۳ - (اصل عدم) تبرع

(مدنی - فقه) هر کس مالی بدیگری میدهد ظاهر در عدم تبرع است و حق استرداد دارد (مادهٔ ۲۶۵ ق - م) این قاعده از بدیهیات و فطریات است چنانکه گداهم به‌مخاطب می گوید: «من که عوض ندارم خدا بشماعوض بدهد.» او با اینکه‌توقع مجانی دارد معذلك می‌خواهد صورت معاوضه‌بآن بدهد واین جز اقتضاء فطرت چیزی دیگر نیست.

۱۱۲۴ - تبری ازعیوب

(مدنی - فقه) شرطی از شروط ضمن عقد معاوضی است که بموجب آن ناقل عین‌مال مسئولیت خودرا نسبت بعیوب موجود در مبیع (عیوبی که ظاهر نیست و احتمال وجودآنها درمبیع می‌رود) درمقابل‌طرف سلب‌می کند (نوعی ازشرط عدم مسئولیت است ولی مشمول‌تعریف‌شرط‌عدم مسئولیت نیست)

۱۱۲۵ - تبعه

(مدنی) کسیکه‌تابعیت کشورمعینی‌را داشته باشد. درمقابل«اجنبی» وبیگانه استعمال میشود. درفقه‌معادل تبعه مسلمان ومعادل اجنبی، کافر(وگاهی‌اجانب) است. اصطلاح تبعه بااینکه در اصل لغت جمع است فعلا نقل بمعنی مفرد شده و بجای تابع استعمـال میشود و لغت تابع بدون اضافه بکشور معینی‌مفهوم حقوقی ندارد.

۱۱۲۶ - تبعیت

مرادف تابعیت استعمال شده است (اصل ۲۴ متمم قانون اساسی) رك. تابعیت

۱۱۲۷ - تبعیت‌عقد ازقصد

تعبیری‌است ازمعنی عبارت «العقود تابعة للقصود». (رك. ارادهٔ ظاهری)

۱۱۲۸ - تبعید

(حقوق جزا) بیرون کردن مجرم ازمحل سکونت یا اقامت یا توقف. در فقه آنرا نفی بلد گویند.

۱۱۲۹ - تبعیدگاه

مؤسسه‌ای‌است که از طرف دولت بمنظور نگهداری مجرمین‌بعادت تأسیس گردیده است (مادهٔ ۵ قانون اقدامات تأمینی ـ مصوب ۱۲ - ۲ - ۳۹)

۱۱۳۰ - تبعیض

(حقوق کار) هر گونه تفاوت محـرومیت یا تقدم که بر پایهٔ نژاد و رنگ پوست و یاجنسیت و یا مذهب و یا عقیدهٔ سیاسی و یا سابقهٔ ملیت آباء و اجداد یا طبقهٔ اجتماعی بر قرار شده ودر امور مربوط به استخـدام و اشتغال، تساوی احتمال موفقیت و رعایت مساوات شرایط سلوك باکارگر را بکلی ازمیان برده ویا بدان لطمه وارد سازد (مقاوله نامهٔشمارهٔ ۱۱۱ مربوط به تبعیض در امـور استخـدام و اشتغال)

۱۱۳۱ - تجارت

معاملات بقصد انتفاع بطوریکه در تفاهم عرف برآن صدق‌تجارت نماید. درمواد

۲ - ۳ - ۴ قانون تجارت عملیات تجاری احصاء شده است ولی تعریف کلی از عمل تجاری و تجارت نشده است تعریف بالا که بنظر نویسنده رسیده ماهیت عمل تجاری را تا اندازه‌ای روشن می کند.
در مادهٔ چهارم قانون تجارت هر چند معاملات غیرمنقول تجاری تلقی نشده است ولی در تفاهم عرف، امثال معاملات بنگاههای معاملات ملکی حتماً تجارت محسوب میشود. عبارت «تسهیل معاملات ملکی» درشق سوم مادهٔ دوم قانون تجارت شامل معاملات واسطه‌های املاك میشود.
از نظر قانون تجارت، داد و ستد کسبهٔ جزء نیز تجارت محسوب میشود هرچند که از داشتن دفاتر معافند (مادهٔ ۶ قانون تجارت) تجارت درعرف بر معاملات عمده صدق می کند و از همین قبیل است کلمهٔ تجارت در تعبیر «قیمت تجارتی» درمقابل قیمت خرده فروشی.

۱۱۳۲ تجارت بین المللی

تجارت بین دو یا چند کشور را گویند.

۱۱۳۳ - تجارت خارجی

تجارت یك کشور با کشورهای دیگر را گویند (مادهٔ یك قانون انحصار تجارت مصوب ۱۳۱۱ - ۱۳۲۰)

۱۱۳۴ - تجارت داخلی

تجارت بین نقاط داخلی و مردم یك کشور در داخلهٔ آن کشور را گویند.

۱۱۳۵ - تجاوز

خروج ازیکی ازمقررات جاری یك کشور از روی قصد که طبعاً باعث مجازات (اعم از مجازات انتظامی و غیر آن) یا سبب اخذ خسارت گردد. بنابر این تجاوز بصورت کیفری و مدنی و انتظامی خواهد بود. اگر معلوم باشد که مستأجر پس از پایان مدت اجاره بسکونت خود ادامه داده و موجر باین وضع اعتراض نکرده و خواستار تخلیه نگردیده و باین ترتیب رضایت ضمنی داده است اجرت المثل، جنبهٔ خسارت ندارد (زیرا خسارت حقیقی آنست که ناشی از تجاوز باشد و تجاوز با وجود رضایت ضمنی موجر مفهومی ندارد) بنا بر این مادهٔ ۷۱۳ آئین دادرسی مدنی در این مورد صدق نمیکند یعنی مطالبهٔ خسارت تأخیر تأدیهٔ اجرت المثل مخالف مادهٔ ۷۱۳ نیست. ولی اگر ادامه سکونت مستأجر بدون رضای موجر باشد تجاوز محقق شده است و اجرت المثل جنبهٔ خسارت دارد و مطالبهٔ خسارت تأخیر تأدیهٔ اجرت المثل مزبور طبق مادهٔ ۷۱۳ درست نیست. (رك. خسارت)

۱۱۳۶ - تجاهر

(جزا) مرادف علن است (رك. علن) مادهٔ ۲۷۵ قانون مجازات عمومی.
اگر تجاهر در مقابل خفاء و پنهان کردن باشد و آنطور که در شعر ذیل گفته‌اند:
دانی که چنگ وعود چه تقریر می کنند
پنهان خورید باده که تکفیر می کنند آنوقت تجاهر اعم و اوسع از علن خواهد بود.

۱۱۳۷ - تجری

(مدنی) اقدام بعملی که جرم است از روی علم وعمد در صورتیکه علم او خلاف واقع باشد مثل اینکه بقصد قتل به شبحی تیر اندازی کند و بعد معلوم شود آن شبح انسان نبوده است.
تجری بمعنی تمرد هم بکار می‌رود (مادهٔ ۱۶۰ قانون جزا) شگفت اینکه بحث

تجری که امروزه در مسائل کیفری مورد بحث است در کتب علم اصول فقهاء اخیر بطور تفصیل مورد بحث واقع شده با اینکه محل آن در علوم کیفری است .

۱۱۳۸ - تجزی

(فقه) بروزن تعدی نوعی از اجتهاد در احکام شرعی است و عبارت است از اجتهاد در قسمتی از مسائل فقه . این اصطلاح از فکری که مغایر با تخصص در رشته‌های علوم است سرچشمه می گیرد و امروزه بر اثر توسعهٔ علوم هر حقوقدانی سعی می کند که در یک رشتهٔ از حقوق صاحبنظر گردد و متخصص باشد ولازمهٔ این تخصص این است که متجزی در علم حقوق باشد . صاحبنظر علی‌الاطلاق در جمیع رشته‌های حقوق شدن امری است دور از واقع . سابقاً از تجزی بر حذر بودند و امروزه تجزی‌را امری ضروری میدانند .

۱۱۳۹ - تحبیس

در حقوق مدنی مرادف با حبس است . (رك . حبس)

۱۱۴۰ - تحت الحمایگی

(بین‌الملل عمومی) رابطهٔ بین دودولت است که یکی از آنها نسبت بپاره‌ای از قدرتها و امتیازات یك دولت مستقل در خارج و داخل کشور چشم پوشیده و در عوض دولت طرف او حمایت او را از هر گونه تجاوز خارجی تعهد می کند . دولت‌مورد حمایت را دولت تحت‌الحمایه نامند .

۱۱۴۱ - تحت‌الحمایه

اصطلاح خلاصهٔ « دولت تحت الحمایه » است (رك . تحت‌الحمایگی)

۱۱۴۲ - تحجیر

(مدنی - فقه) شروع در احیاء از قبیل سنگ چیدن اطراف زمین یا پی کنی و یا کندن چاه وغیره تحجیر است. تحجیر سبب مالکیت نمیشود ولی سبب پیدایش حق اولویت است (مادهٔ ۱۴۲ - ۱۴۸ ق . م)

۱۱۴۳ - تحدید حدود

(ثبت‌املاك) یعنی تعیین حدود ملك یا املاك معین، بوسیلهٔ مأمور رسمی (که او را نمایندهٔ محدد گویند) که در محل‌وقوع ملك و با سبق آگهی مخصوصی بعنوان آگهی تحدیدی (رك . آگهی‌تحدیدی) برابر مواد ۱۴-۱۵ قانون ثبت ۱۳۱۰ صورت میگیرد (مادهٔ ۶۷ - ۶۸-۶۹- ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۵ - ۷۸- ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۵ نظامنامهٔ قانون ثبت)

۱۱۴۴ - (تجدید) تحدید

(ثبت) تجدید عمل تحدید حدود بعلت مذکور در مادهٔ ۱۵ قانون ثبت ۱۳۱۰ راگویند وآگهی که برای تجدیدتحدید منتشر میشود آگهی اختصاصی نامیده میشود در مقابل آگهی اولی تحدید که آگهی عمومی تحدیدحدود نامیده‌میشود زیرا درآگهی اولی املاك یك ناحیه‌در يك آگهی‌و باهم بد تحدید گذاشته‌میشود (آئین‌نامهٔ شمارهٔ ۱۳۹۲۴مورخ ۳ - ۹ ۱۳۲۲ و بند هشت از فصل ۱۵ مجموعهٔ ۱۳۴۳ بخشنامه‌های ثبتی)

۱۱۴۵ - تحریر ترکه

(امور حسبی) یعنی تعیین مقدار ترکه

و دیون متوفی (مادهٔ ۲۰۶ قانون امور حسبی)

۱۱۴۶ - تحسینیات

(فقه) مرادف کمالیات است .
(رك . کمالیات)

۱۱۴۷ - تحصیلدار

متصدی وصول مطالبات شخص حقیقی یا حقوقی که در ازاء اخذ اجرت یا حقوق معین این کاررا می کند و ممکن است مأمور دولت یا شهرداری یا فرد عادی باشد .

۱۱۴۸ - تحقیق

(دادرسی مدنی) قسمی ازدادرسی مدنی که بموجب آن یکی از اصحاب دعوی بوسیلهٔ شهادت شهود ، امری راکه مورد ادعاء او است اثبات می کند (مادهٔ ۴۰۶ ببعد و ۴۲۶ ببعد آئین دادرسی مدنی)
(حقوق اداری) قسمی از رسیدگی اداری که بمنظور ممیزی یا گرد آوری اطلاعات قبل از اخذ تصمیم بکار می رود
(حقوق پارلمانی) نوعی از رسیدگی که بوسیلهٔ مجلس صورت میگیرد و بموجب آن کمیسیونی که از اعضاء همان مجلس انتخاب می شوند مأمور انجام تحقیقات یا جمع آوری اطلاعاتی می شوند (اصل ۳۳ متمم قانون اساسی ایران).

۱۱۴۹ - تحقیقات محلی

(دادرسی) استماع گواهی گواهان محلی را توسط دادرس دادگاه تحقیقات محلی گویند (مادهٔ ۴۲۶ دادرسی مدنی)

۱۱۵۰ - تحقیقات مقدماتی

(دادرسی کیفری) تحقیقات راجع بجرم که توسط مستنطق یا ضابطان دادگستری بعمل می آید ومنتهی بصدور قرار مجرمیت یا قرار منع تعقیب می شود (مادهٔ ۱۸- ۴۳ آئین دادرسی کیفری)

۱۱۵۱ - تحکیم

(فقه) تعیین حکم ، نصب حکم ، انتخاب بداوری را گویند .

۱۱۵۲ - (قاضی) تحکیم

داور را گویند (رك . داور)

۱۱۵۳ - تحلیف

(دادرسی) کسی را وادار باداء سوگند کردن چنانکه حاکم کارشناس غیررسمی را وادار باداء سوگند می کند یا شاهد را وادار بسوگند می نماید .

تحمل

درلغت بمعنی بردوش کشیدن و نقل کردن است چنانکه گویند (حملهٔ علم) یعنی کسانیکه بار علم می کشند و رنج آن بر خود هموار می سازند :

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

فحملها الانسان وکان ظلوماً جهولا.
در اصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۱۱۵۴ - تحمل حدیث

(فقه) یعنی حمل حدیث با رعایت شرائط علمی آن بطوریکه در علم درایه مقرر شده است مثل اینکه حدیث را از استاد بشنود (سماع) یا احادیث را نزد او و براو قرائت کند (عرض) یا استاد حدیث باو اجازه در نقل حدیث برای دیگران بدهد یا نسخهٔ جامع حدیث که در نزد استاداست توسط استاد باو داده شود تا از آن نقل حدیث کند (مناوله) و ماننداینها که همگی اسباب وطرق تحمل حدیث محسو بند.

۱۱۵۵ - تحمل شهادت

(فقه) احساس امرمشهود به توسط شاهد. مثلاً دو نفر با هم دعوی و مشاجره در انظارمی کنند یکی مردم را دعوت میکند که ای مردم شاهد باشید و ملاحظه کنید که فلان مرا ناسزا گفته است این دعوت از طرف او دعوتی است برای تحمل شهادت یعنی شاهد، مورد مشهود به را احساس کند وعلم حاصل نماید تا درمورد حاجت اداء شهادت کند. در عصر ما تأمین دلیل را از طرف دادگاه میتوان «تحمل دلیل» دانست یعنی‌دادگاه متحمل ادلهٔ متقاضی قرار تأمین می‌شود.

۱۱۵۶ - تخایر

(فقه) الف ـ اسقاط خیار بعد از عقد، و ملتزم شدن به‌آثار ناشی از عقد. این اصطلاح درمقابل تقایل (یعنی اقاله) استعمال میشود.

ب ـ اختیار فسخ عقد یعنی اعمال حق خیار.

معنی نخست مشهورتر است.

۱۱۵۷ - تخریب

(قانون کیفر عمومی) تباه نمودن ابنیه و مانند آنها از اموال غیر منقول (مادهٔ ۲۵۷ قانون کیفر عمومی)

۱۱۵۸ - تخصیص

از شمول قانون عام کاستن و آنرا به قسمتی ازمصادیق عام، محدود نمودن. مثلامطابق یك اصل کلی اسناد عادی قابل صدور اجرائیه نیست این یك عام است که چك از آن استثناء شده یعنی عام مذکور تخصیص یافته و از عموم و شمول آن کاسته شده‌است.

قانونی که شمول عام را می کاهد مخصص نامیده میشود بلکه بطور کلی هرچه که ازشمول عام بکاهد مخصص نامیده میشود. شناختن تخصیص و قواعد راجع به عام وخاص الفبای اظهارنظر درمسائل حقوقی است.

۱۱۵۹ - تخطئه

(فقه) مکتبی است فقهی که طرفداران آن عقیده دارند که مقررات شرع درهر مسأله در واقع یکی است و استنباطات مختلف فقهاء وصاحبان نظر در یك مسأله اگر برخلاف آن باشد هرچند که تا علم بخطای خود نداشته باشند لازم‌الرعایه است ولی امکان اینکه در پاره‌ای از استنباطات ماخطا اتفاق افتد وجوددارد. طرفداران این مکتب را مخطئه (بروزن معلمه) وطرفداران مکتب مقابل رامصوبه نامند (رك. تصویب)

۱۱۶۰ - تخطی Faute

این اصطلاح (بجای خطا) مرادف واقعی کلمهٔ Faute ومورد نظرمقنن درموادی نظیرمادهٔ ۳۸۶-۳۹۱ قانون تجارت‌است وکلمهٔ تقصیر بجای Faute بسیارنارسا و بلکه غلط است زیرا تقصیر شامل مورد عمد نمیشود و حال اینکه Faute شامل مورد عمد و غیر عمد می‌باشد. تخطی عبارت است از صفت عملی (اعم از فعل یا ترك) که برآن عمل یك اثر (از نوع مؤاخذه) مترتب گردد خواه آن مؤاخذه مدنی یاکیفری یا انضباطی‌باشد. ترجمهٔ Faute به خطا درست نیست و فارسی زبانان در ارتکاب این خطا دنباله‌رو مؤلفان جدید عرب بوده‌اند.

۱۱۶۱ - تخطی خارج از قرارداد

Faute extracontractuelle

رك . تخطی مربوط به عقد

۱۱۶۲ - تخطی مربوط به عقد

تخطئی است که عاقد متعهد ، در اجراء تعهد خود آنرا مرتکب شده باشد خواه برای عدم اجراء قرارداد باشد (ودلیلی براینکه عدم اجراء ناشی از عمل وی نبوده نیاورده باشد) خواه برای سوء اجراء قرارداد .

جزاین مقدار هرگونه تخطی مربوط به خارج از عقد است ولوآنکه آن تخطی اندك مناسبتی با اجراء قرارداد داشته باشد مثل اینکه بایع در قولنامه ، مال مورد قولنامه را (که وعدهٔ بیع آن قبلا بدیگری داده شده‌است) به ثالث بفروشد ثالث اگرباعلم و اطلاع از مفاد قولنامه آنرا خریده باشد تخطی او خارج از عقد است .

۱۱۶۳ - تخلف

(مدنی - فقه) الف - عدم انجام تعهد یا تأخیر انجام تعهد (مادهٔ ٤٤٤ - ۲۳۷ ق-م)

ب - ظهور خلاف آنچه که شرط شده (مادهٔ ۲۳۵-۴۴۴ ق-م) یا ظهورخلاف آنچه که توصیف شده است (مادهٔ ۴۱۰ ق-م)

(حقوق اداری) تجاوز مأمور دولت از مقررات اداری در حین انجام وظیفه .

درهمین معنی میگویند: تخلفات‌انضباطی

(حقوق جزا) ارتکاب خلاف قانون در اینصورت مرادف جرم است .

۱۱۶۴ - تخلف از تعهد

(حقوق مدنی) تخلف از تعهد بهریك از دو مورد ذیل گفته می‌شود :

الف - عدم انجام تعهد

ب - تأخیر در انجام تعهد (مادهٔ ۷۲۷-۷۲۸ آئین دادرسی مدنی) فرق نمیکند که تخلف مزبور عمدی یا خطائی یا به قهر قاهر (فرس ماژر) باشد . این اصطلاح مساوی اصطلاح فرانسوی Faute contractuelle است .

عنوان « عدم اجراء تعهد » که در صدر مادهٔ ۲۲۶ ق - م نهاده شده است معادل تخلف از تعهد است .

تخلف از تعهد علی‌الاصول سبب مسئولیت قراردادی است .

۱۱۶۵ - تخلف انضباطی

نقض مقررات صنفی بوسیلهٔ یك نفر از افراد آن صنف ، مانند صنف قضات ، وکلاء ، کارشناسان دادگستری و غیره .

مرادف اصطلاح جرم انضباطی - تقصیر انضباطی است .

تخلف انضباطی‌مانندجرم جزائی‌صراحت و قاطعیت ندارد بهمین جهت بی‌لیاقتی ، عدم رعایت شئون صنفی نیزجرم انضباطی تلقی میشود . و نیز کیفر تخلف انضباطی تناسب و ارتباط با شغل مرتکب تخلف دارد ازقبیل توبیخ، تعلیق موقت، انفصال موقت یا دائم از شغل و غیره ، برخلاف جرم جزائی‌که غالباً ارتباطی با شغل و حرفهٔ مجرم ندارد مانند اعدام ، حبس، جزای نقدی و غیره .

۱۱۶۶ - تخلف شرط

(مدنی - فقه) الف - عدم انجام تعهد یا تأخیر انجام تعهد (مادهٔ ٤٤٤ - ۲۳۷ ق - م)

ب - ظهورخلاف آنچه‌که شرط شده‌است (مادهٔ ۲۳۵-۴۴۴ ق-م)

۱۱۶۷ - تخلف عنوان

(مدنی - فقه) هرگاه مالی تحت عنوانی، (مانند گندم - ماشین - آرد - سیمان و غیره) فروخته و معامله شود و بعد از عقد معلوم شود که آن مال عنوان مذکور را نداشته است تخلف عنوان صدق میکند و عقد باطل است (مادهٔ ۳۵۳ ق-م)

۱۱۶۸ - تخلف مقدار

(مدنی-فقه) هرگاه مالی معین باظهار بایع (و اطمینان مشتری بقول وی) مثلا ده تن باشد و بعد از بیع و توزین معلوم شود که هشت تن یا دوازده تن است تخلف مقدار صدق می کند در اینصورت بیع باطل نیست (قول مشهور) بلکه خیار حاصل میشود: میتواند بیع را فسخ کند یا بیع را بهمان شکل با دادن ما به التفاوت ابقاء نماید (مادهٔ ۳۵۵ ق-م و ملاك آن)

۱۱۶۹ - تخلف وصف

(مدنی - فقه) ظهور خلاف آنچه که توصیف شده است (در عقود) مادهٔ ۲۳۵-۴۱۰ ببعد و ۱۱۲۸ ق - م اصطلاح «تخلف وصف بمعنی اخص» مرادف اصطلاح بالا است.

۱۱۷۰ - تخلف وصف بمعنی اخص

رك. تخلف وصف

۱۱۷۱ - تخلف وصف بمعنی اعم

(فقه) شامل تخلف وصف (اصطلاح بالا) و تخلف مقدار (رك. تخلف مقدار) می باشد.

۱۱۷۲ - تخییر

(فقه) هرگاه فرد مسلمان از روی دلائل علم به تکلیف الزامی پیدا کند ولی نداند که آن تکلیف وجوب است یا حرمت میتواند هرطور که دلخواه او است رفتار کند و این را تخییر یا اصل تخییر گویند.

۱۱۷۳ - تخییر استمراری

(فقه) فرضاً اگر در یك موضوع دو نص متعارض در بین باشد بموجب یك رشته اخبار، مسلمان مخیر است که یکی ازدو نص معارض را مورد عمل قرار دهد و دیگری را ترك کند اما این اختیار برای یکدفعه اگر باشد (که در نتیجه همیشه باید بهمان نص عمل کند که روز نخست آنرا برگزیده بود) آنرا تخییر بدوی گویند و اگر فرض شود که شخص هردفعه که بخواهد عمل کند میتواند بیکی ازدو نص معارض عمل کند این را تخییر استمراری مینامند که مستلزم هرج و مرج است لذا طرفداری ندارد.

(مبانی الاصول میرزا محمد هاشم خونساری ص ۲۹)

۱۱۷۴ - تخییر بدوی

رك. تخییر استمراری

۱۱۷۵ - تداعی

(فقه) دعوئی را گویند که هریك ازطرفین نسبت بمورد دعوی ادعائی داشته باشند مانند دعوی مالکیت عین معینی که در ید ثالث است از طرف دونفر.

۱۱۷۶ - تدافعی بودن محاکمه

روشی است که بموجب آن دلائل اتهام باید قبل از جلسهٔ رسیدگی به متهم اعلام شود تا او بتواند مدافعات خود را تهیه کند واگر وکیل لازم دارد وکیل انتخاب نماید.

۱۱۷۷ - تدلیس

۱ - (حقوق مدنی - فقه) اعمالی که موجب فریب طرف معامله شود (مادهٔ ۴۳۸ قانون مدنی) بنابراین:

اولاً ـ موضوع مورد تدلیس باید عین باشد پس مغبون کردن طرف معامله (ولو اینکه فریب متوجه قیمت است) تدلیس باین معنی نیست .

ثانیاً ـ تدلیس کننده باید بموضوع مورد تدلیس صورتی بدهد که محرك طرف معامله در اقدام بمعامله باشد یعنی اظهار صفت کمالی در موضوع مورد معامله نماید که آن موضوع فاقد آن صفت است . پس اخفاء عیب از موارد اعمال خیار عیب است نه خیار تدلیس .

۲ ـ تدلیس بمعنی غش هم استعمال میشود مانند ضرب مسکوك تقلبی که نوعی از تدلیس است و در اینصورت تدلیس مفهوم جزائی دارد .

(حقوق جزا) در مادهٔ ۱۵۳ قانون کیفر عمومی عنوان تدلیس بکار رفته است که عناصر آن عبارت است از :

الف ـ مرتکب نمایندهٔ دولت باشد .

ب ـ عهده‌دار خرید یا فروش یا ساختن چیزی یا امر بساختن چیزی باشد .

ج ـ عمل فریب‌دهنده بکار برد .

د ـ ازفریب مذکورضرری بدولت برسد.

ه ـ ازفریب مذکور برای خودیادیگری تحصیل نفعی کند .

۱۱۷۸ ـ (خیار) تدلیس

(مدنی ـ فقه) خیار ناشی از تدلیس یکی ازمتعاملین خواه آن معامله عقد بیع باشد خواه نباشد (مادهٔ ۴۳۸ـ۴۳۹ ق‌ـم)

۱۱۷۹ ـ تذکره

یا پاسپورت یا گذرنامه سندی است که از طرف مأموران صلاحیتدار برای تعیین تابعیت و اجازهٔ مسافرت اتباع ایران (مثلا) بکشورهای خارج و اقامت در خارج یا مسافرت از خارج بایران داده میشود (قانون تذکرهٔ ۲۰ـ۱۰ـ۱۳۱۱)

۱۱۸۰ ـ تذکرهٔ عادی

یا تذکره بطور مطلق تذکرهٔ مسافرت از ایران بخارج و بالعکس وتذکرهٔ سرحدی (که برای عبورومرورسرحدنشینان مطابق قراردادهای عبور ومرور سرحدی ایران ودول مجاوریا بتصویب دولت داده میشود) و تذکرهٔ ایرانیان بی‌بضاعت مقیم خارجه و محصلین است (قانون تذکرهٔ مصوب ۲۰ـ۱۰ـ۱۳۱۱)

۱۱۸۱ ـ تذکرهٔ سیاسی

تذکره‌ای است که بمأموران مخصوص دولت (یا مأمور از طرف دولت) داده میشود (مادهٔ ۱۶ قانون تذکرهٔ ۲۰ـ۱۰ـ ۱۳۱۱)

۱۱۸۲ ـ تراز

الف ـ اختلاف دارائی (مطالبات) و دیون در حساب بالانس Balance

ب ـ مالك دام مقداری دام بکسی (که او را عامل گویند) میدهد که تحت شرایطی برای او نگهدارد مثلا اگر سه گوسفند پنج ساله میدهد دررأس موعد(اگر مثلاموعدده‌سال باشددررأس ده‌سال)همان سه گوسفند پنج ساله رامیخواهد بهمین جهت این را (دندانی) هم می گویند یعنی بهمان دندان و سن وسال که داده باشد باید پس بدهد. دربعضی ازبلاد ایران (مزامیر) میگویند که این هم باین معنی است که نه نتاج

مال مالك است و نه مردن بضرر مالك است .

در پاره‌ای از بلاد شرط میشود که نصف منافع مال مالك و نصف مال عامل باشد. بهمین جهت آنرا نصفه‌داری میگویند و شاید بهمین مناسبت در پاره‌ای از بلاد آنرا دوپائی مینامند و بمناسبت اینکه در پاره‌ای از بلاد منفعت را روغن میگیرند آنرا روغنی مینامند .

بهرحال باتوجه بمفهوم دندانی - مزامیر نصفه‌داری - دوپائی - لنگه و نظائر آنها مسلم است که طرز نوشتن تراز همان‌است که ضبط کردیم و پاره‌ای از مؤلفان آنرا (تراض) نوشته‌اند که غلط است زیرا این کلمه باتنوین در سیاق جملهٔ عربی باین صورت نوشته میشود و استقرار اصطلاح در زبان فارسی برآن جداً بعید است علی‌الخصوص با تحقیقی که دراصطلاحات مختلف محلی راجع بـه مدلول این اصطلاح کرده‌ایم مسلم میشود که تراز باید باتاء منقوط وزاء اخت‌الراء نوشته شود. (رك . لنگه ـ مال شاه)

تراز را فقهاء ضریبه نامیده‌اند و در تعریف آن گفته‌اند : مالك چهار پا وگاو آنها را در مدتی از زمان درمقابل درهم یا دینار در اختیار دیگری قرار دهدکه طرف از منافع (شیر و پشم) آن بهره ببرد و گفته‌اند این نوعی از معاوضه‌است (بهمین‌جهت دارای خصوصیات عقداجاره نمی‌باشد) بهرحال ممکن است این را نوعی از تراز شمرد و مفهوم ترازبمعنی مذکور فوق وسیع تر از ضریبه است

(مفتاح‌الکرامه ـ جلد متاجر ـ صفحهٔ ۱۶۰)

۱۱۸۳ - ترازنامه

مرادف بیلان است (رك . بیلان)

۱۱۸۴ - تراضی

(مدنی ـ فقه) توافق متقابل راگویند . درنظرعده‌ای‌ازفقهاءتراضی‌اعم‌ازعقداست زیرا در عقد باید ایجاب و قبول لفظی باشد و حال اینکه تراضی ممکن است بدون لفظ و بصرف داد و ستد یا اشاره یا نوشته واقع شودگاهی بجای تراضی، عنوان مراضات استعمال میشود چنانکه درمادهٔ ۵۰۱ ق-م نیز این اصطلاح بکار رفته است و مراضات در نظرمقنن‌عنوان عقد را ندارد .
(رك . مراضات)

شگفت آنکه در نصوص قوانین اسلامی شارع در موارد عدیده به صرف تراضی تکیه‌کرده وآنرا منشاء اثر شمرده است وتوجهی بالفاظ وصیغ نکرده‌است عده‌ای بتکلف کوشیده‌اند که صیغ و الفاظ را رکن عقود قرار دهند (در این باب احادیث مبحث عقدصلح بسیارقابل‌ملاحظه است)

۱۱۸۵ - ترافع Action en justice

(فقه ـ آئین دادرسی) بمعنی دعوی است (رك . دعوی)

ترامی

(فقه) بروزن تراضی در لغت بمعنی‌منجر شدن و منتهی شدن سلسله علل به‌نتیجه‌ای است و نیز بمعنی تتابع و پی‌درپی‌آمدن

و افزون شدن است .
دراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۱۸۶ - ترامی در عقود

رك . ترامی در کفالت

۱۱۸۷ - ترامی درکفالت

(فقه ـ مدنی) اگر حسن بنفع حسین کفالت کند که در موعد معین تقی را نزد حسین حاضر کند ، آنگاه علی از حسن بنفع حسین کفالت کند که در موعد معین حسن را نزد حسین حاضر کند تا حسن برود و تقی را نزد حسین حاضر نماید این کفالتها حالتی را بوجود می‌آورند که آنرا ترامی درکفالت نامیده‌اند .
این وضع شبیه تسلسل در فلسفه است . اگر در قلمرو عقود اتفاق افتد آنرا ترامی در عقود نامند و در غیر عقود ، نظیر آن غصب مال مغصوب از غاصب‌است (تعاقب ایادی)

۱۱۸۸ - ترانزیت Transit

یا حق عبور : هر گاه کالای کشوری از کشوردیگری عبور داده شود تا در کشور ثالث مورد معامله قرار گیرد و در کشور دوم از پرداخت گمرك و مالیات معمولی ورود و خروج معاف باشد و فقط حقی بابت عبور بپردازد این حق را حق‌عبور یا ترانزیت نامند .

۱۱۸۹ - ترتب

توقف چیزی بر دیگری بحسب نظام طبیعی یا قراردادی مانند ترتب معلول برعلت.
در معنی فوق لغت Hiérarchie در زبان فرانسه بکار می‌رود که مترجمین کج سلیقه بجای آن عبارت « سلسله مراتب » را با وجود تنافر آن نهاده‌اند.

۱۱۹۰ - ترتب ایادی برمال مغصوب

(مدنی ـ فقه) هرگاه مال مغصوبی بیش از یك دست گردش کند آن ایادی را نسبت بآن مال مغصوب ، ایادی مترتب برمال مغصوب نامند واین صفت را ترتب‌ایادی برمال مغصوب گویند (ماده ۳۲۷ ق-م) اصطلاح « تعاقب ایادی » و « تعاقب ایادی برمال مغصوب » در همین معنی استعمال میشود .

۱۱۹۱ - ترجیح بلامرجح

ر ك . مرجوح

۱۱۹۲ - تردید

(دادرسی مدنی) کسیکه در دعوی علیه او سند عادی (تجاری یا غیر تجاری) ابراز شود و سند منتسب بخود او نباشد میتواند نسبت بآن از حیث صحت و سقم انتساب بصادرکنندهٔ آن سند ، اظهارشك و تردید کند مانند سندی که علیه‌خوانندهٔ دعوی باستناد اینکه از مورث او صادر شده ابراز شود (مادهٔ ۳۷۶ دادرسی مدنی)
در مقابل انکار و تکذیب استعمال‌میشود.
(ر ك . انکار)

۱۱۹۳ - ترصیف

(مدنی ـ فقه) پیوستگی منظم را در لغت ترصیف گویند چنانکه دندانهای پیوسته و منظم که پس و پیش نبوده و فاصله‌نداشته باشندحالت‌ترصیف را بوجود می‌آورند.
در اصطلاح عبارت است از نظام متصل اجزاء مادی یك دیوار (مثلا) بطوریکه

زینتی را بوجود آورده و حاکی از بکار بردن ذوقی یا اندیشهٔ خاصی در آن باشد. وجود آن در یکطرف دیوار مشترک دلیل مالکیت آن دیوار بنفع مالک محوطه‌ای است که در آن طرف قرار دارد کنگره‌های دیوار مصداقی از ترصیف است و طاقچه‌ها مصداق دیگر آن است (جواهر - متاجر ص ۴۴۰) مادهٔ ۱۱۰ قانون مدنی .

۱۱۹۴ - ترفیع

(استخدام) ارتقاء و فرا رفتن از رتبهٔ پائین به رتبهٔ بالاتر را گویند . (مادهٔ ۲۳ قانون استخدام کشوری ۱۳۰۱ شمسی)

۱۱۹۵ - ترک

عمل ارادی نافی را گویند (در مقابل فعل) این اصطلاح در فارسی بجای Omission استعمال میشود . مانند تعهد بترک ساختمان در زمین معین .

۱۱۹۶ - ترک استفصال

(فقه) یکی از قرائن مهم و مفید در امر اجتهاد است که مشخصات آن چنین است :

الف - قانونی وضع میشود که بظاهر شامل دو فرض است .

ب - از یکطرف احتمال قوی برود که قانون مذکور بحسب مراد مقنن فقط مربوط بیک صورت از آن دو صورت باشد و باین ترتیب ذهن استنباط کننده دچار تردید بشود .

ج - از طرف دیگر مقنن بهیچوجه تفصیل و تفکیکی بین آن دو صورت قائل نشده و بحسب ظاهر امر هر دو صورت را بیک چشم نگاه کرده است . این معنی را ترک استفصال گویند یعنی فرق قائل نشدن. نتیجه آنکه ترک استفصال از قرائن عموم و شمول است یعنی قانون مذکور شامل هر دو صورت میشود . چنانکه عبارت : (چنانچه مال مزبور خریدار نداشته باشد ...) در ذیل مادهٔ ۳۴ قانون ثبت شامل دو صورت زیر است بقرینهٔ ترک استفصال :

الف - هرگاه مال مورد مزایده واقعاً بمقدار طلب دائن و یا بیش از آن بیارزد.

ب - هرگاه مال مذکور کمتر از طلب مزبور ارزش داشته باشد .

۱۱۹۷ - ترک اسلحهٔ مطلق

(بین‌الملل عمومی) پیمانی است سیاسی که بموجب آن متخاصمین برای تعطیل زد و خورد در نقطه یا نقاط یا سراسر کشور برای مدتی طولانی و بموجب نوشته‌ای توافق کنند .

(رك . پیمان سیاسی)

۱۱۹۸ - ترک اسلحهٔ موقت

(بین‌الملل عمومی) مقاوله‌ای است نظامی که بین فرماندهان سپاه متخاصم برای تعطیل موقت زد و خورد در مدت محدود (معمولا از روز تجاوز نمی‌کند و هدف آن گردآوری اجساد کشتگان و کسب تکلیف از مقامات بالا است) بر قرار میشود . (رك . مقاولهٔ نظامی)

۱۱۹۹ - ترک انفاق

(جزا) ندادن نفقهٔ واجب النفقه در صورت داشتن استطاعت . در مورد زوجه اگر استطاعت نداشته و طلاق ندهد و نفقه هم ندهد جرم محقق است .

(مادهٔ ۲۱۴ قانون جزا و مادهٔ ٤ قانون ازدواج مصوب ۲۳ - ۵ - ۱۳۱۰)

۱۲۰۰ - ترك تعقیب

(دادرسی مدنی)هر گاه ازطرف دادگاه تکلیفی معین و شروع برسیدگی شده باشد اهمال مکلف را در بکار بردن تکلیف، ترك تعقیب دعوی و بطور اختصار ترك تعقیب گویند (حکم تمیزی ۸۱۹ - ۱۳۷۰۱ مورخ ۱۲ - ٤ - ۱٦)

۱۲۰۱ - ترکه

الف- دارائی زمان فوت متوفی که بەسبب موت وی از مالیت او خارج میشود قبل ازاخراج واجبات مالی و دیون و ثلث. اصطلاح ما ترك و متروکات نیز درهمین معنی بکار می‌رود.

ب - مرادف ارث است وآن عبارت است از دارائی متوفی که دیون و واجبات مالی و ثلث ازآن خارج شده باشد . این مال است که مالیات برارث بآن تعلق می گیرد.

۱۲۰۲ - (اداره) ترکه

الف - بمعنی مغایر با تصفیهٔ ترکه (مادهٔ ۲۵۸ - ۲۹٤ - ۲۷۷ قانون امور حسبی)

ب - غالباً بمعنی تصفیهٔ ترکه استعمال میشود (مادهٔ ۲٦۹ - ۳۳۴-۳۳۷ قانون مذکور)

(باصطلاح شمارهٔ ۱۲۰٦ نگاه کنید .)

۱۲۰۳ - (امین) ترکه

بمعنی مدیر تصفیه است (مادهٔ ۳۵۰ قانون امور حسبی) رك . اصطلاح شمارهٔ ۱۲۰٦

۱۲۰۴ - (تأمین) ترکه

رك . تأمین

۱۲۰۵ - (تحریر) ترکه

باصطلاح شمارهٔ ۱۱٤۵ نگاه کنید .

۱۲۰٦ - (تصفیهٔ) ترکه

عبارت است از تعیین دیون و حقوق بر عهدهٔ متوفی و پرداخت آنها و اخراج مورد وصیت از ماترك (مادهٔ ۲٦۰ قانون امور حسبی) متصدی عمل بامور فوق را در اصطلاح مدیر تصفیه و مدیر ترکه می نامند (مادهٔ ۲٦۳ - ۲٦٤ قانون امور حسبی)

در باب تصفیهٔ امور ورشکستگی برای اجرای حکم ورشکستگی در نقاطی که تشکیل ادارهٔ تصفیه اعلام نشده شخصی را برای تصفیهٔ امور ورشکستگان معین می کنند که او را مدیر تصفیه نامند .

۱۲۰۷ - (مدیر) ترکه

باصطلاح شمارهٔ ۱۲۰٦ نگاه کنید .

۱۲۰۸ - ترکیب دول Union d'etat

ترکیب دول که در عین حال بااتفاق دول (رك . اتفاق دول) و اتحاد دول (رك. اتفاق دول) فرق دارد بدو صورت دیده شده است :

الف - ترکیب صوری union Personnelle که بموجب آن دو کشور باوجود اینکه تحت قدرت واحدی اداره میشوند هریك ازآنها استقلال کامل خود را حفظ می کنند یعنی دارای حکومت جداگانه و دیپلماسی مختص بخود می باشند مانند، ترکیب هلند و لوکزامبورگ تا سال ۱۸۹۰

ب - ترکیب واقعی Union Réelle که دو کشور علاوه بر وقوع تحت قدرت واحد دارای لشکر واحد و دیپلماسی واحد هم میشوند و ازنظر مالیه

هم بصورت واحد در می‌آیند .

۱۲۰۹ - تروریسم

کارهای جنائی ضد کشور بمنظور ایجاد هراس در اشخاص یا اصناف و طبقات معین و یا همهٔ مردم کشور را گفته‌اند .

۱۲۱۰ - تزاحم

(فقه) هر گاه بین مدلول دو دلیل (رك . دلیل) در مرحلهٔ تشریع و قانونگذاری تدافع و تمانع وجود نداشته باشد ولی در مرحلهٔ اجراء و امتثال آن دو در بعضی از موارد اشکال پیش آید باینمعنی که اجراءِ هر دو با هم میسر نباشد و اجراءِ یکی مانع از اجراءِ دیگری باشد در اینصورت می - گویند بین دو دلیل مزاحمت وجود دارد و این وضع را تزاحم دو دلیل می‌نامند (در مقابل تعارض دو دلیل استعمال می‌شود . رك. تعارض دو دلیل)

۱۲۱۱ - تزاحم در تصرف

(ثبت) هر گاه دو مالك هر یك باستناد مدرك یاسندی‌خودرا مالك ملکی بدانند که بهنگام تطبیق محدودهٔ دو ملك بر خارج ، در تمام یا قسمتی از دو ملك، تداخل باشد از این معنی به تزاحم در تصرف تعبیر میشود (مادهٔ ۲۵ قانون ثبت) رك . تعارض در تصرف

۱۲۱۲ - تزکیه

(فقه) شهادت بر عدالت دیگری را تزکیه نامند و فعل چنین شاهد را هم تزکیه گویند و خود شاهد را در این صورت مزکی (بصیغهٔ اسم فاعل با تشدید کاف) و معدل (بکسر دال و تشدید آن) می‌نامند شهود مزبور را شهود تزکیه وشهود تعدیل هم نامیده‌اند. اصطلاح تعدیل هم مرادف تزکیه است .

۱۲۱۳ - تزویر

مرادف جعل است (رك . جعل) و در فقه بجای جعل تزویر استعمال میشد .

۱۲۱۴ - تسامح عرفی

گاهی بمقیاس قواعد حقوقی حل بعضی از مشکلات میسر نیست باین معنی که پاره‌ای از نمونه‌های مربوط بیك قاعدهٔ حقوقی را صرفاً بکمك آن قاعدهٔ حقوقی نمیتوان حل کرد مگر اینکه اندکی اغماض و گذشت را چاشنی کار کنند این اغماض و گذشت (که در همهٔ علوم و فنون راه دارد) را در علم حقوق در صورتیکه عرفاً مورد قبول باشد تسامح عرفی و مسامحهٔ عرفی نامیده‌اند مثلا برای یك دین، دو مال (که هر مالی مساوی با تمام دین باشد) از مدیون قابل توقیف ولو برای یك‌دقیقه هم نیست این قاعده از بدیهیات حقوق است معذلك تبصرهٔ دوم مادهٔ ۱۳ آئین‌نامهٔ اجراء اسناد رسمی مصوب ۱۳۴۴ر۵ر۵ اجازه می‌دهد که هر گاه مالی از متعهد توقیف شده و بعداً مال سهل‌الوصول‌تری یافت شود قبل از رفع توقیف از مال قبلی این مال هم توقیف و سپس از مال قبلی رفع بازداشت شود بدیهی‌است‌ممکن است در جریان‌این کار یك‌روز یا بیشتر یا کمتر دو مال مدیون برای یك دین‌در توقیف باشد ولی‌این مورد از باب‌تسامح عرفی است . تسامح عرفی را با سهل انگاری و بی‌دقتی نباید خلط کرد .

۱۲۱۵ - تسامع

(فقه) مراد استفاضه‌است .
(رك . استفاضه)

۱۲۱۶ - تساوی

(فقه) هرگاه هریك از دو مفهوم معین برتمام‌افراد دیگری صادق‌باشد بین‌آنها رابطهٔ تساوی برقرار است مانند مفهوم صلح ومصالحه زیرا هرچه‌که اسمش‌صلح باشد مصالحه هم بر آن صدق می کند و بالعکس. تشخیص‌رابطهٔ تساوی بین‌پاره‌ای از مفاهیم حقوقی بسیار دشوار وبه‌احاطهٔ علمی منوط است مانند رابطهٔ تساوی بین عقود و قرار دادها در مادهٔ ششم آئین دادرسی مدنی .

۱۲۱۷ - تساوی مالیاتی

(حقوق اساسی) دادن مالیات از طرف همهٔ مردم به تناسب‌قدرت‌و بدون استثناء (اصل ۹۷ متمم قانون اساسی)

۱۲۱۸ - تسبیب

(مدنی ـ فقه)وارد کردن‌ضرر بمال غیر که فعل منشاء ضرر بوسیلهٔ خود فاعل ، بهدف هدایت نشده باشد بلکه بر اثر تقصیر یابی مبالاتی وغفلت و عدم‌احتیاط وی ضرری متوجه غیر گردد مثل اینکه زنجیر سگ را محکم نبندد و سگ رها شده و بعابرین حمله‌کند (مادهٔ ۳۳۱ ببعد قانون مدنی) در همین اصطلاح عبارت «قاعدهٔ تسبیب » استعمال میشود .
(رك . قاعدهٔ تسبیب)

۱۲۱۹ ـ تسبیب بضمان

(فقه) کسیکه در معامله دیگری‌رامغرور نماید و مغرور از این جهت خسارت ، به ثالث (که مالك موضوع مورد معامله بوده است) بدهد میتواند بعد از دادن خسارت بمالك ، آنرا از مغرور کننده (یا غار) بگیرد فعل مغرور کننده‌نسبت بشخص‌مغروراز جهت‌اینکه سبب خسارت او شده است « تسبیب بضمان » نامیده میشود در مورد تسبیب بضمان هرچند که بین سبب وفعل‌منشاء ضرر بمالك ، واسطه انسان با شعوری‌است‌که او شخص مغرور است ولی مغرور،در ارتکاب فعلی که‌منشاء خسارت‌بمالك شده تکلیف قانونی‌نداشته است یعنی بعلت‌عدم اطلاع‌از حقیقت‌حال منع‌قانونی‌ازاضرار بغیرمتوجه اونمیشود اما درمورد «قاعدهٔ تسبیب» منع مذکور متوجه شخصی است‌که موجب اضرارشده است . این نکته‌است‌که « تسبیب بضمان» را از قاعدهٔ تسبیب‌جدا میکند .
رك . تسبیب بفعل

۱۲۲۰ ـ تسبیب بفعل

در موردی‌که یکطرف معامله طرف‌دیگر را مغرور می کند و مغرور بعلت تصرف در مال شخص ثالثی که‌مالك واقعی مورد معامله است در مقابل‌ثالث ،ضامن‌خسارت می‌شود ضمان مغرور (یا مسئولیت مدنی مغرور) را ضمان بفعل (یعنی ضمان ناشی از فعل مغرور که عبارت از تصرف و وضع ید برمال غیر است) می‌نامند . و چون شخص مغرورکننده نیز درمقابل مغرور مسئولیت‌دارد مسئولیت (یاضمان) شخص مغرورکننده را « تسبیب بضمان » نامند .

۱۲۲۱ (قاعدهٔ) تسبیب

(فقه ـ مدنی) درمورد قاعدهٔ تسبیب :

اولاً ـ سببی وجود داردکه منتهی بایراد ضرر میشود وآن سبب ، انسانی است که مسئول ضرر است .

ثانیاً ـ فعلی‌وجودداردکه منشاءِ خسارت است و سبب مذکور بوسیلهٔ همین فعل ، منشاءِ خسارت میشود (خواه این فعل از غیر انسان صادر شود مانند سقوط دیوار برعابرین ، یا از حیوان صادرشودمانند دریدن سگ یا ازانسان بی‌شعورصادرشود مانند طفل غیر ممیز و دیوانه‌یا ازانسان با شعور صادرشود) .

ثالثاً ـ واسطه‌ای بین سبب مزبور وفعل مذکور واقع میشود و این واسطه بیکی‌از صورذیل دیده میشود :

الف ـ واسطه حیوان است مانند سگی که براثر بی‌مبالاتی‌صاحب آن ازدیوارجسته و در معابرلباس عابررا پاره‌کرده است.

ب ـ واسطه غیرحیوان است‌مانند بادی شدیدکه دیوار کهنه را بروی ملك غبر انداخته و صاحب دیوار غفلت در تعمیر آن کرده بوده است .

ج ـ واسطه انسانی بی‌شعور است مانند طفلی که براثر بی‌مبالاتی پدرو مادر در کوچه‌ها سنگ به پنجرهٔ منازل انداخته وآنها را شکسته است .

د ـ واسطه انسان با شعور است مانند حاکمی که براثرشهادت‌شهود کاذب(بدون علم بکذب آنها) حکم صادر نموده وپس از صدور حکم کذب شهود معلوم گردد .

دراین صورت ، شرط این است که‌انسان مزبورکه فعلش منشاءِ ضرر بغیر شده آن فعل رابعلت تکلیف قانونی که داشته‌است مرتکب شده باشد مانند دادرس که برای انجام وظیفه ناچار شده که طبق گواهی گواهان مزبوررأی‌بدهد. این شرط‌است که «قاعدهٔ تسبیب» را (درفرض «د») از «تسبیب بضمان» جدامیکند (رك. تسبیب بضمان) بااینکه درمورد تسبیب بضمان‌هم واسطهٔ بین سبب وفعل‌موجب‌اضرار، شخص باشعوری است .

۱۲۲۲ ـ تسجیل

درلغت بمعنی مکتوب و تنظیم سند است. در اصطلاح بمعنی سجل وقوعی بکاررفته مانند تسجیل مذکوردرمادهٔ ششم‌نظامنامهٔ دفاتراسنادرسمی۱۳۱۷ (رك. سجل‌وقوعی)

۱۲۲۳ ـ تسعیر

تعیین ارزش پول يك‌کشور با پول کشور دیگر .

۱۲۲۴ ـ تسلم

(مدنی ـ فقه) استیلاءِ منتقل‌الیه است بر موضوع معامله (ملاك مادهٔ ۳۶۷ ق ـ م) رك . قبض

۱۲۲۵ ـ تسلیط

(فقه) انشاءِ حقی بنفع دیگری مستلزم تفویض يك اختیار قانونی بنفع دیگری است، دراین ضمن موجب تسلط اوبرحق مزبور از طرف انشاء کننده فراهم گردیده است و این عمل‌راتسلیط گویند. گاهی بطور خلاصه از اصطلاح «تسلیط» یکی از اصول معروف به «اصل تسلیط» را اراده میکنندکه عبارت است از مفاد مادهٔ ۳۰ قانون مدنی که آنهم بنوبهٔ‌خوداز حدیث نبوی معروف «الناس‌مسلطون علی اموالهم» گرفته شده است .

۱۲۲۶ - (اصل) تسلیط

(فقه) هرکس در مال خود حق هرگونه تصرف که مخالف شرع نباشد دارد این اصل از حدیث نبوی مورد قبول همهٔ مسلمین « الناس مسلطون علی اموالهم » گرفته شده است .

(مدنی) هر مالکی نسبت به مایملك خود حق همه‌گونه تصرف و انتفاع دارد مگر در مواردی که قانون استثناء کرده است (مادهٔ ۳۰ قانون مدنی) باین ترتیب اصل تسلیط به مادهٔ ۳۰ ق - م منتقل شده است .

۱۲۲۷ - تسلیم

(مدنی - فقه) تسلیم درعقد معوض عبارت است از اینکه یکی از طرفین دیگری را برمالی که باو منتقل کرده است مستولی سازد و بعبارت دیگر تسلیم عبارت است از تمکین طرف از تصرف یا قراردادن مورد معامله تحت اختیار طرف .مرادف آن اقباض است. (مادهٔ ۳۶۷ قانون مدنی) شرط تسلیم آن نیست که طرف متمکن از انحاء تصرفات باشد بلکه کافی است که متمکن از تصرفات مناسب با خصوصیات عقد معین باشد، پس تعریف قانون مدنی ناقص است. سپردن قبوض انبارهای عمومی هم تسلیم محسوب است .

۱۲۲۸ - تسلیم امانی

(مدنی - فقه) تسلیم مال است بقصد امانت بدیگری خواه بقصد انتفاع باشد مانند تسلیم عین مستأجره از طرف موجر بمستأجر و خواه بقصد انتفاع نباشد مانند تسلیم مال مورد ودیعه به ودیعه گیر .

۱۲۲۹ - تسلیم منفعی

(فقه) تسلیم مال بقصد انتفاع طرف مانند تسلیم عین مستأجره بمستأجر از طرف موجر (بنظر کسانیکه ید مستأجر راید امانی نمی‌دانند)

۱۲۳۰ - تشکیلات

بمعنی سازمان است (رك . سازمان) و در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۲۳۱ - تشکیلات دادسرا

اعضاء تشکیل دهندهٔ دادسرا عبارتند از دادستان - دادیاران - بازپرس. دادستان بر بازپرس ریاست اداری دارد نه قضائی.

۱۲۳۲ - تشکیلات دفترخانه

دفتر اسناد رسمی مرکب است از یکنفر صاحب دفتر (سردفتر) ولااقل یکنفر نمایندهٔ ادارهٔ ثبت اسناد. فعلا این نمایندگی بدفتریار داده میشود .

رك . دفتریار .

۱۲۳۳ - تشکیلات قضائی مدنی

Justice civile

مجموعهٔ دادگاه نخستین و استیناف و تمیز (قسمت مدنی) راگویند .

۱۲۳۴ - تصدق

(فقه) عقدی است منجز که بموجب آن تملیك عین یا منافع بطور رایگان و بقصد نزدیکی بخداوند صورت می گیرد .

۱۲۳۵ - تصدیق

الف - سندی است رسمی که از طرف دولت صادر میشود و بدارندهٔ آن امتیاز اقدام

ببرخی از کارها را میدهد (مرادف تصدیقنامه ـ شهادتنامه ـ گواهینامه‌است) ظاهراً این اصطلاح در این معنی از راه ترجمهٔ کلمهٔ Diplôme پیدا شده‌است.

ب ـ در معنی وسیعتر هر گونه سند که‌از هر مقام عمومی یا خصوصی صادر شود و بحال‌دارندهٔ آن برای اقدام درکاری‌مفید باشد خواه منطبق بر تعریف شهادت (از نظر آئین دادرسی مدنی) باشد خواه نباشد مانند گواهی نامهٔ بانکی که مستخرجهٔ از دفاتر بانك است و بمعنی‌شهادت نمی‌تواند باشد بهمین جهت اصطلاح «تصدیق رسمی» استعمال میشود تا آنرا ازتصدیق غیررسمی ممتاز نماید. بنابراین اصطلاح شهادتنامه و گواهی‌نامه بعلت برانگیختن مفهوم‌شهادت‌اصطلاحی درذهن‌لغات نارسائی هستند و لغت تصدیق بهتر است.

۱۲۳۶ - تصدیق‌حصر وراثت

رك. دعوی انحصار وراثت

۱۲۳۷ تصدیق عهود

(بین‌الملل عمومی) تصدیق قرارداد بین‌المللی که بین دو یاچند دولت منعقد شده توسط رئیس دولت طرف، قرارداد برای لازم‌الاجراء گردیدن آن.

۱۲۳۸ - تصدیق محکمه

تصدیقنامه‌ای که دادگاه صادر کند و در آن اخبار از واقعه‌ای نماید (مادهٔ ۱۷ قانون ثبت ـ مادهٔ ۳۰۷ دادرسی مدنی)

۱۲۳۹ - تصدیق موقتی

(تجارت) تصدیقی‌است که شرکت‌سهامی آنرا بصورت با اسم و یا بی‌اسم قبل از صادر کردن سهام باشخاص میدهد و حکم سهام را دارد.

۱۲۴۰ - تصدیق‌نامه

اصطلاح تفصیلی تصدیق است و بجای‌آن شهادتنامه و دیپلم هم بکار می‌رود (مادهٔ ۱۰۹ قانون مجازات)

رك. تصدیق

۱۲۴۱ - تصرف

(مدنی) تصرف عبارت است از اینکه مالی‌تحت‌اختیار کسی‌باشد واو بتواند نسبت بآن مال‌در حدود قانون یا بعدوان‌تصمیم بگیرد.

تصرف ممکن است به مباشرت باشد یا بواسطه مانند تصرف قیم و وکیل ومباشر (مادهٔ ۷۴۵ آئین دادرسی مدنی)

۱۲۴۲ - تصرف اداری

عمل حقوقئی که‌نتیجهٔ آن‌ادارهٔ مالی‌است مانند عقد بیمه بر ضد حریق: در مقابل تصرف ناقل استعمال میشود.

۱۲۴۳ - تصرف از طرف غیر

تصرفی که از طرف غیر بعنوان امانی و نیابت باشد مانند تصرف مستأجر درعین مستأجره و تصرف امین در مال مورد امانت و تصرف وکیل درموضوع‌وکالت.

در مقابل دو اصطلاح ذیل بکار میرود:

الف ـ تصرف بعنوان مالکیت

ب ـ تصرف بعنوان وقف

۱۲۴۴ - تصرف استعمالی

(مدنی) تصرف در مال که‌موجب‌استهلاك عرفی آن‌شود تصرف‌استعمالی نامیده میشود

مانند قطع درخت میوه و ساختن چوب وتخته‌ازآن . استفاده و تصرف در میوهٔ درخت بدون قطع آن ، تصرف انتفاعی است . (رك . تصرف انتفاعی)

۱۲۴۵ - تصرف انتفاعی

(مدنی) تصرفی است که در منافع مال با بقاء آن صورت میگیرد مانند تصرف انتفاعی مستأجر و موجر نسبت بعین مستأجره: مستأجر ازمنافع‌عین بهره‌مند میشود و موجر از عوض منافع (مال ـ الاجاره) استفاده میکند . عقد رهن ، راهن را از تصرفات انتفاعی که با حق مرتهن منافات نداشته باشد منع نمیکند (مادهٔ ۷۹۳ ق ـ م)

تصرف انتفاعی موصی در موصی به (که عین معین باشد)دلیل رجوع‌وی ازوصیت نیست ولی تصرف استعمالی دلیل رجوع از آن محسوب میشود .

من علیه‌الخیار در مدت خیار ، ممنوع ازتصرف‌انتفاعی‌نیست‌بهمین‌رومیتواندمال منتقل الیه را اجاره بدهد ولی تصرف مادی نمی‌تواند بکند .

۱۲۴۶ - تصرف بعنوان مالکیت

کسیکه‌متصرف‌مالی (منقول‌یا غیرمنقول) باشد فرض قانون این است که تصرف او تصرف بعنوان‌مالکیت محسوب است (مادهٔ ۷۴۷ آئین دادرسی مدنی)

درمقابل « تصرف‌ازطرف غیر » و«تصرف بعنوان وقف » استعمال میشود به این دو اصطلاح مراجعه نمائید .

۱۲۴۷ - تصرف بعنوان وقف

تصرف‌کسی درمالی بعنوان تصدی برمال وقف یا انتفاع از موقوفه راگویند بنابر این‌تصرف‌متولی وناظر وقف و نیزتصرف موقوف‌علیهم تصرف بعنوان وقف محسوب است .

۱۲۴۸ - تصرف حقوقی

(مدنی) تصرف حقوقی عبارت است از اقدام بیك عمل حقوقی (اعم از عقد یا ایقاع) نسبت بمال معین .

مادهٔ ۳۰ ق ـ م ناظر به تصرف حقوقی نیست ولی بوحدت ملاك شامل این نوع تصرف هم می‌باشد .

مادهٔ ۱۰ ـ ۷۵۴ ق ـ م مستقیماً ناظر بتصرفات حقوقی می‌باشند .

رك . تصرف استعمالی ـ تصرف‌انتفاعی

۱۲۴۹ - تصرف عدوانی

ید غیر قانونی راگویند . رك . یدعادیه

۱۲۵۰ - تصرف عدوانی بمعنی اخص

تصرف عدوانی بمعنی اخص‌که موضوع دعوی تصرف عدوانی است تصرفی است که بدون رضای مالك مال غیر منقول از طرف‌کسی صورت گرفته باشد . در صدق تصرف عدوانی باین معنی :

اولا ـ فرق نمی‌کندکه متصرف عدوانی مستقل درتصرف باشد و یا بهمراه شخص دیگر تصرف‌کند .

ثانیاً ـ فرق نمی‌کند که تصرف مزبور به‌نفوذ وقدرت شخصی‌افراد عادی خود۔ سرانه بعمل آمده باشد یـا اینکه تصرف متکی بنفوذ وقدرت شخص وی نبوده‌بلکه بدستور مقام بی‌صلاحیت مال غیر بتصرف

او داده باشد .
ثالثاً ـ شریك مال مشاع هم که بدون اذن شریك دیگر تصرف درملك کند تصرف عدوانی خواهد بود .

۱۲۵۱ ـ تصرف عدوانی بمعنی اعم

عبارت است از خارج شدن مال از ید مالك (یا قائم مقام قانونی او) بدون رضای وی ویا بدون مجوز قانونی . عدم رضای مالك یا عدم اذن قانونی اوموجب تحقق عدوان است (مادهٔ ۳۲۶ دادرسی مدنی) . ممکن است مالکی که ممنوع ـ المداخله درمال خودشده (مانندورشکسته) راضی بتصرف کسی درمال خود باشد این رضا فایده ندارد وتصرف دیگران درمال او بدون اذن قانون ، تصرف عدوانی است . تصرف عدوانی بمعنی اعم در مادهٔ ۳۰۸ قانون مدنی بیان شده است و مفاد این ماده از حدیث « علی‌الید ما اخذت حتی تودیه» گرفته شده‌است .

۱۲۵۲ ـ تصرف غاصبانه

(مدنی ـ فقه) تصرف شخص در مال غیر بنحوعدوان (مادهٔ ۳۰۸ ق ـ م) یدعدوانی اعم از ید غاصبانه است ید عدوانی شامل هردوصورت پیش‌بینی شده در مادهٔ ۳۰۸ ق ـ م می‌باشد و حال اینکه ید غاصبانه فقط شامل شق اول آن است . در غصب ، غاصب باید عامداً در مال دیگری تصرف کند ولی دریدعدوانی ممکن است عامداً در مال دیگری تصرف بعمل آید یا از روی جهل و غفلت .

۱۲۵۳ ـ تصرف غصبی

مرادف تصرف غاصبانه است .

۱۲۵۴ ـ تصرف غیرقانونی

(مدنی) مترادف با تصرف نامشروع و تصرف عدوانی است واعم از تصرف غصبی یا غاصبانه است . (رك . ید عادیه)

(جزا) در معانی ذیل بکار میرود :

الف ـ در معنی اعم که شامل اختلاس (رك . اختلاس) و سایر تصرفات غیر قانونی (که معنی اخص این اصطلاح است و ذیلا توضیح داده میشود) است .

ب ـ در معنی اخص عبارت است از تصرف بدون مجوز قانونی امناء اموال دولت (یا اموالی که متعلق بافراد و اشخاص است و دولت بامانت آنها را نگه می‌دارد) در اموال منقولی که امین در نگهداری آنها هستند (مادهٔ ۱۵۲ قانون جزا و بند ۱۶ از مادهٔ واحدهٔ متمم قانون دیوان جزای عمال دولت ـ مصوب ۱۳۰۸)

۱۲۵۵ ـ تصرف غیرمالی

رك . تصرف مالی

۱۲۵۶ ـ تصرف قانونی

(حقوق مدنی) عبارت است از اختیار مادی یا عملی درچیزی بنحوی که دارندهٔ آن اختیار بتواند در آن چیز دخالت قانونی بنماید .

(در مقابل تصرف عدوانی یا غیرقانونی و نامشروع استعمال میشود)

۱۲۵۷ ـ تصرف مادی

(مدنی ـ فقه) تصرف در عین مال است بطوری که وصف یا جزء یا تمام آن مال را تلف نموده و تغییردهد .

مرادف « تصرف متلف » است و درمقابل

تصرف انتفاعی و تصرف ناقل و تصرف حقوقی استعمال میشود .

۱۲۵۸ - تصرف مالکانه

رك . متصرف بعنوان مالکیت

۱۲۵۹ - تصرف مالی

(مدنی- فقه) تصرف در اموال وحقوق مالی خواه بطور مستقیم (مانند بیع) و خواه بطور غیر مستقیم مانند نکاح که مستلزم تعهد بدادن نفقه وکسوه است (مادهٔ ۱۲۰۸ قانون مدنی) هرعمل حقوقی که از نوع تصرفات مالی نباشد تصرف غیر مالی محسوب است مانند اقرار به نسب که مستلزم انفاق نباشد .

۱۲۶۰ - تصرف متلف

مرادف تصرف مادی است (رك . تصرف مادی)

۱۲۶۱ - تصرف ناقل

عمل حقوقی ناقل مال یا منفعت مال یا ناقل حق مانند بیع ، رهن ، اجاره (مرادف تصرف حقوقی است)

در مقابل تصرف مادی و تصرف اداری استعمال میشود .

۱۲۶۲ - (آثار) تصرف

آثاری که در نظرعرف حکایت از تصرف می کند از قبیل پی کنی و دیوارکشی و غرس اشجار و مانند آنها (مادهٔ ۲۶۸ مکرر قانون جزا مصوب ۱۳۳۷)

۱۲۶۳ - (مستند) تصرف

(مدنی ــ فقه) مستند تصرف در مال (خصوصاً غیر منقول) ممکن است سند عادی - سند رسمی - بنچاق ویا استشهادیه باشد که بنحوی ازانحاء مثبت تصرف باشد معذلك هیچیك از اینها ملازمه با تصرف ندارد و فقط باید ازنظر دلالت برمالکیت (و یا بطور کلی دلالت برید قانونی ولو تصرف بعنوان وقف) مورد توجه مراجع صلاحیتدار قرارگیرد (مادهٔ ۸ قانون اصلاحات ارضی)

۱۲۶۴ - تصفیه

تفریغ حساب و تعیین بدهی و مطالبات، که در نتیجهٔ آن ، رقم قطعی مبلغ اعلان گرددمانندتصفیهٔ دیون وتصفیهٔ هزینه‌های عمومی و تصفیهٔ ترکه .

۱۲۶۵ - تصفیهٔ ترکه

رك . ترکه

۱۲۶۶ - (ادارهٔ) تصفیه

اداره‌ای‌است‌ازادارات وزارت‌دادگستری که در حوزهٔ هردادگاه شهرستان که‌آن وزارت مقتضی بداند برای تصفیهٔ امور ورشکستگان تأسیس می کند (مادهٔ یك قانون تصفیهٔ امور ورشکستگی مصوب ۲۴-۴-۱۳۱۸)

۱۲۶۷ - (مدیر) تصفیه

رك . ترکه (تصفیهٔ ترکه)

۱۲۶۸ - تصمیم قانونی

تصمیمی که درخصوص مورد معین ازطرف قوهٔ قانونگذاری گرفته شود مانند تصمیم بانتخاب اعضاء ناظراندوختهٔ اسکناس در بانك ملی و تصمیم راجع بمصادرهٔ اموال شخص معین .

۱۲۶۹ - تصویب

الف - موافقت مقامات صلاحیتدار با طرح

و پیشنهاد یکی از مقررات خواه قانون باشد خواه نه. قانون بمعنی عام هرگاه از مرحلهٔ تصور بمرحلهٔ تصدیق مقام صلاحیتدار برسد این وضع را تصویب قانون گویند.

ب ـ اظهار نظرموافق دولت ثالث نسبت بعهدنامهٔ منعقد شده بین دو یا چند دولت. اظهار نظر کننده در این امر مسئولیتی بعهده نمی گیرد و برای متعاهدین ایجاد حقی نمیشود.

ج ـ (فقه) عقیده‌ای که بموجب آن: هر فقیهی هرچه که استنباط کند حکم‌الله واقعی همان است که او استنباط کرده است و تصور خطا در استنباط فقیه نمی‌رود. رك. تخطئه

۱۲۷۰ ـ تصویب نامه

مقرر یا مقرراتی که هیأت دولت وضع می کند خواه مفاد تصویب نامه یك آئین نامه باشد خواه نه (امر مستقلی باشد)

۱۲۷۱ ـ تضامن

درهریك از دومورد ذیل بکار می‌رود:

الف ـ در صورت تعدد بستانکاران که هر یك از آنها حق مطالبهٔ تمام طلب را داشته باشند.

ب ـ در صورت تعدد بدهکاران که بتوان تمام طلب را از هریك ازآنان مطالبه نمود.

۱۲۷۲ ـ تضامن مثبت

موردآن جائی است که بستانکاران متعدد باشند و هریك از آنان حق مطالبهٔ تمام طلب را داشته باشند.

۱۲۷۳ ـ تضامن نافی

مورد آن جائی است که بدهکاران متعدد باشند وازهریك ازآنان بتوان تمام طلب را مطالبه نمود.

۱۲۷۴ ـ تضمین

(مدنی ـ فقه) الف ـ دادن وثیقه خواه وثیقه وجه نقد باشد خواه جنس خواه سپردن ضامن.

ب ـ خود وثیقه را نیز گویند.

ج ـ بمعنی ضمان و مسئولیت چنانکه به ضمان درك ناشی از عقد بیع (مادهٔ ۳۶۲ ق-م) تضمین عقدی گویند.

۱۲۷۵ ـ تضمین اجتماعی

بموجب نظریهٔ تضمین اجتماعی دولت باید از راه اخذ مالیات خسارات وارده باشخاص راترمیم کند بطوریکه تهیدستی مرتکب اضرار، مانع جبران خسارت نشود. متضررهم بشخص‌مرتکب مراجعه نمی کند باینصورت بجای مسئولیت فردی (درامورراجع بمسئولیت مدنی) مسئولیت جمعی می‌نشیند. این نظریه قابل عمل تشخیص‌نشده‌است ومورد ازموارد ناتوانی مقررات کشورها برای یافتن راه حل منطقی حوادث است.

۱۲۷۶ ـ تضمین حسن انجام کار

مرادف وثیقهٔ حسن‌انجام تعهد است (بند نهم مادهٔ ۲۶ آئین‌نامهٔ معاملات دولتی) رك. وثیقهٔ حسن انجام تعهد

۱۲۷۷ ـ تضمین عقدی

(فقه‌ـمدنی) ضمان ومسئولیتی‌که مستقیماً ازخود عقد ناشی شود (نه اینکه ازتخلف از عقد یا از تأخیر اجراء عقد حاصل شود) مانند ضمان درك بایع نسبت به مبیع (شق دوم مادهٔ ۳۶۲ ق-م)

تطبیق

درلغت فارسی برهم نهادن دو امر مادی یا معنوی در مقام سنجش و اندازه گیری

را گویند که در زبان عربی باین معنی نیامده و تطابق باین‌معنی‌است نه تطبیق. در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۲۷۸ - تطبیق‌حقوقی

مقایسهٔ حقوق دوکشور در یك یا چند یا همهٔ پدیده‌ها و موضوعات بمنظور یافتن بهترین راه حل‌حقوقی و استفاده ازآن. ترجمهٔ اصطلاح Droit Comparé به‌حقوق تطبیقی‌درست‌بنظر نمی‌رسد زیرا از مقایسهٔ دو حقوق یك حقوق ثالث که اسم‌آن حقوق تطبیقی باشد پدید نمیآید . و هم‌چنین ترجمهٔ‌آن به « حقوق مقایسه» و « حقوق مقارن » که پاره‌ای از مؤلفان فارسی و عربی کرده‌اند درست‌نیست آنچه که در خارج وجود دارد بطور دقیق میتوان‌بآن سنجش‌حقوقی گفت . میتوان گفت که اصطلاح لاتین آن هم دور از حقیقت امر است .

۱۲۷۸ مکرر - (اساس) تطبیق

(دادرسی مدنی) خط یا امضاء یا مهر یا اثر انگشت کسیکه انتساب هریك از این امور باو مسلم بوده وآن شخص‌خط یا مهر یا اثر انگشت‌یا امضاء دیگری را که باو نسبت داده‌اند انکارکرده باشدکه برای‌آزمایش صحت‌و سقم انکار او مورد انکار را بااساس‌تطبیق می‌سنجند .چنانکه گفته‌ایم :

خرد بسود وزیان نقش خود دهد تغییر
مسلم است که او جاودانه زندیق است
اگر زبان کند انکار عشق از دل پرس
که صفحهٔ دل عاشق اساس تطبیق است .

۱۲۷۹ - تظلم

(جزا) اصطلاح قدیمی است بمعنی‌شکایت و دعوی است و در امور کیفری و مدنی بکار می‌رفت (مادهٔ ۸۹ - ۱۵۰ قانون جزا)

تعارض

تلاقی دو فکر در جهت عکس یکدیگر بطوری‌که جمع بین‌آنها مقدور نباشد . در اصطلاحات ذیل بکار می‌رود :

۱۲۸۰ - تعارض اسم و اشاره

بمعنی تعارض تسمیه و اشاره است . (رك . تعارض وصف و اشاره)

۱۲۸۱ - تعارض اصل وظاهر

(فقه) مقصودازاصل، اصل عملی‌است (رك. اصل عملی) که معادل فرض قانونی‌است و مقصودازظاهر ، اماره است (رك. اماره) مثلا اگر مال مورد ودیعه تلف شود و مالك خسارت‌بخواهدوامین ادعاءکندکه بدون تعدی و تفریط‌تلف شده است اصل عدم وقوع‌مواظبت واحتیاط لازم ازطرف امین بنفع مالك جاری است ولی ظاهر در باب امانات این‌ست‌که امین خیانت نمیکند زیرا اشخاص مال خود را بعد از تجربه وآزمایش واعتمادبه‌شخصی‌میدهند و غالباً امین‌خیانت نمیکند . این ظاهر بنفع امین است در این جا اصل و ظاهر باهم تعارض دارند .
در عمل گاهی ظاهر را بر اصل مقدم میدارند و گاهی اصل را و در فقه قاعدهٔ کلی‌برای‌تمام موارد تعارض اصل وظاهر دیده نشده‌است. بنا براین‌موقعی‌اصل‌وظاهر باهم‌تعارض دارندکه مقتضای‌اصل،مخالف با مقتضای ظاهر باشد .

۱۲۸۲ - تعارض امارات

(فقه) تغایر و ناسازگاری بین مدلول دو اماره (رك . اماره) مانند تغایر مدلول دو حدیث و یا تغایر مدلول یك آیه و یك حدیث و یا تعارض اقتضاء دو

اجماع و مانند اینها را گویند.

۱۲۸۳ - تعارض بینات

(فقه) هرگاه مفاد شهادت شهودیکی از اصحاب دعوی با مفاد شهادت شهود طرف دیگری دعوی اختلاف داشته باشد و شهادت شهودهر دو طرف واجدشرائط قانونی باشد حالت تعارض بینات حاصل میشود.

۱۲۸۴ - تعارض تسمیه و اشاره

رك. تعارض وصف و اشاره

۱۲۸۵ - تعارض در تصرف

(ثبت) هرگاه ملك معینی را هریك از دو مالك متعلق بخود و در تصرف خود دانند از این معنی بتعارض در تصرف تعبیر میشود. در این مورد بعکس مورد (تزاحم در تصرف) مسألهٔ تطبیق مدلول سند و مدرك بر خارج وجود ندارد. معذلك معنی اصطلاحی دو اصطلاح تزاحم در تصرف و تعارض در تصرف چندان دقیق نیست (مادهٔ ۲۵ قانون ثبت اصلاحی ۱۳۲۲)

۱۲۸۶ - تعارض دعاوی

(فقه) مقصود دعاوی راجع بمالکیت عینی است که دونفرهر دو مدعی مالکیت آن باشند در این صورت بدیهی است که دو دعوی متعارضند واین دعاوی راتداعی گویند و عین مورد دعوی ممکن است بطور تساوی تحت تصرف هر دو نفر و یا در تصرف یکنفر با ثالث و یا خارج از تصرف هر دو (در تصرف ثالث) و یااساساً در تصرف کسی نباشد یا در تصرف هر دو نفر است و یکی مدعی مالکیت تمام و دیگری مدعی مالکیت نصف آن است (جامع الشتات ص ۷۵۶)

۱۲۸۷ - تعارض دو استصحاب

هرگاه نتیجهٔ حاصل از بکار بردن یك استصحاب با نتیجهٔ استصحاب دیگر معارض باشدآن دو استصحاب را دو استصحاب متعارض نامندوصفت تعارض آنها را «تعارض دواستصحاب» نامیده‌اند (مثال این تعارض را در اصطلاح بعدی ببینید)

۱۲۸۸ - تعارض دو اصل

هرگاه مقتضای یك اصل مخالف بامقتضای اصل دیگر باشد بین آن دو اصل حالت تعارض وجود دارد واین تعارض راتعارض دو اصل گویند. چنانکه در مورد مادهٔ ۵۱۲ آئین دادرسی مدنی پس از گذشتن سه ماه در یك روز هم پژوهشخوانده تقاضای سقوط شکایت پژوهش را نماید و هم پژوهشخواه درخواست تعقیب کرده باشد و بر حسب ساعات آن روز معلوم نباشدکه تاریخ تقاضای کدامیك مقدم است بملاك مادهٔ ۸۷۳ ق - م استصحاب تأخر تقاضای هریك از طرفین دعوی مزبور با استصحاب تأخر تقاضای دیگری معارض است و هردواصل از اعتبارساقط میشوند.

۱۲۸۹ - تعارض دو اماره

هرگاه دو امارهٔ قانونی یادوامارهٔ قضائی بحسب دلالت در عکس جهت یکدیگر قرار گیرند حالت آن دو اماره راتعارض دو اماره نامند و چنین اماراتی بر اثر تعارض از اعتبارساقط میشوند مانند مورد تصرف در ملکی که‌سابقهٔ وقفیت آن محرز است در این مورددوامارهٔ ذیل متعارضند:

الف - امارهٔ ید (امارهٔ مالکیت)

ب - امارهٔ وقفیت زیرا غالباً وقف متبدل به ملك نمیشود واستصحاب عدم تبدل وقف به ملك، مرجح امارهٔ دوم است و اگر

این مرجح نبود هر دو اماره ساقط می‌شدند.

۱۲۹۰ - تعارض دو دلیل

(فقه) هر گاه مدلول دو دلیل (رك . دلیل) غیر قابل جمع باشند حالت بین این دو دلیل را تعارض دو دلیل نامند. هر گاه رابطهٔ مدلول دو دلیل از جنس عام و خاص من‌وجه باشد در محل اجتماع آنها تعارض دو دلیل وجود دارد.
تعارض بمعنی مزبور در مقابل « تزاحم دو دلیل » استعمال می‌شود.
(رك . تزاحم)

۱۲۹۱ - تعارض دو وصف

دو توصیف متضاد از یك چیز (مثلا از یك مبیع در عقد بیع معین) را حالتی است که آن حالت را تعارض دو وصف گفته‌اند مانند این مسأله که شخصی مالك دو پلاك بود واز مجموع آنها پاساژی درست کرد بعداً یك پلاك را با ذکر شماره مبیع قرار داد و گفت مبیع عبارت است از پلاك شمارهٔ ۲۳۷۴ که فعلا بصورت پاساژی درآمده وکلا بلا استثناء مورد معامله است (پلاك دیگر را هم با همین توصیف بشخص دیگر فروخت بصورت معاملهٔ معارض) در هر یك از دو بیع بالا توصیف مبیع با دو وصف معارض صورت گرفت یکی از طریق توصیف بپلاك و دیگری از طریق توصیف به اینکه بصورت پاساژ در آمده و توصیف معارض در هر بیع بمنظور صورت دادن معاملهٔ معارض بوده است.

۱۲۹۲ تعارض عام و خاص

(فقه) تغایر و اختلاف قانون عام با قانون خاص را گویند.

۱۲۹۳ تعارض عام و خاص من‌وجه

رك . عموم و خصوص من‌وجه

۱۲۹۴ - تعارض عبارت و اشارت

رك . تعارض وصف و اشاره

۱۲۹۵ - تعارض قوانین

ممکن است دو قانون از هر جهت، مخالف مدلول یکدیگر باشند در اینصورت حالت بین آن دو قانون را تعارض قوانین نامند (بدیهی است درچنین صورتی اگر تعارض در قوانین داخلی یك کشور باشد قانون مؤخر ناسخ قانون مقدم میباشد.) تعارض قوانین در روابط بین المللی هم وجود دارد که یکی از مباحث مهم حقوق بین الملل خصوصی است.
(بین‌الملل خصوصی) تعارض قوانین دو کشور راجع بوضع قضائی بیگانگانی که در خارج کشور باستناد قوانین و معاهدات موضوع حقوق و تکالیفی شده‌اند. محط تعارض وهدف بحث این است که درمسألهٔ مورد تعارض، قانون محل وقوع بیگانه اجراء شود یا قانون دولت متبوع وی یا قانون محل دیگر (مجلهٔ حقوقی دادگستری سال ۱۳۴۴ شمارهٔ دوم و سوم)

۱۲۹۶ - تعارض وصف و اشاره

(فقه) شرط تحقق این تعارض این است که: اولا - موضوع عقدی (مثلا) که عین معین است از دو طریق بیان شده باشد یکی از طریق عبارت و تسمیه (نام بردن) یا توصیف، و دیگری ازطریق اشاره. ثانیاً - مدلول دو کاشف مزبور (دو بیان مذکور) با هم مغایرت داشته باشند مثلا بقالی کرمانی موجود درحضور طرفین، اشاره نموده وبگوید این قالی کاشانی را بفلان مبلغ خریدم و طرف هم قبول کند.
از مفهوم اصطلاح بالا گاهی بعبارت « تعارض تسمیه و اشاره » و « تعارض

عبارت و اشارت » هم تعبیر شده است .

۱۲۹۷ - (قواعد حل) تعارض

régles de rattachement

قواعدی که در قلمرو تنازع قوانین (در روابط اشخاص حقیقی یا حقوقی حقوق خصوصی) قانون قابل اجراء را (در واقعهٔ خارجی) از میان قوانین متنازع ، معین می کنند .

قواعد مذکور ممکن است بصورت اصول حقوقی حقوق بین‌الملل خصوصی (اصول مسلم) بوده و یا بصورت قانونی از قوانین موضوعهٔ کشور معینی باشد که واقعهٔ خارجی مزبور در آن کشور روی داده است .

۱۲۹۸ - تعارف

مالی که بصورت رشوه ولی بغیر مأمور دولت(یا مأمور بنگاه عمومی ومؤسسات کشوری یا بلدی) داده شود (مادهٔ ۱۱۰ - ۲۱۸ قانون جزا)

۱۲۹۹ - تعاقب ایادی

مرادف « ترتب ایادی بر مال مغصوب » است (رك . ترتب ایادی بر مال مغصوب)

۱۳۰۰ - تعاقب ایادی بر مال مغصوب

اصطلاح خلاصه‌شدهٔ اصطلاح پیشین است .

۱۳۰۱ - تعامل

رك . عرف

۱۳۰۲ - تعبد (بفتح اول و ثانی و ضم و تشدید ثالث)

(فقه) درلغت بمعنی دعوت به فرمانبرداری و اطاعت است و در اصطلاح فقهی در مواردی استعمال میشود که مفاد یك قانون معین شرعی مطابق هیچیك از قواعد عقلی و عرفی نباشد و فکر بشری از یافتن محملی برای آن عاجز باشد در اینصورت می گویند : این قانون از باب تعبد است و یا مطلب تعبدی است یعنی باید آنرا بی‌چون و چرا پذیرفت و اطاعت نمود و نیافتن محمل برای آن ، دلیل طرد آن نمیشود و از همین جا است که گفته‌اند: اعمال تعبد در معاملات بعید است یعنی مقررات معاملات تعبدی نمی باشند .

۱۳۰۳ - تعدد جرم

این وضع قانونی در شرائط ذیل حاصل میشود :

الف - دو جرم یا چند جرم در دو یا چند زمان (و یا در یك زمان) واقع شود . در تکرار جرم باید جرائم متعدد در ازمنهٔ متعدد صورت گیرد .

ب - عمل واحد که عنوان دو جرم را داشته باشد مصداق تعدد جرم است(مادهٔ ۳۱ قانون مجازات‌عمومی) در این‌قضیه وحدت نظر نیست .

ج - تعقیب یك جرم و صدور حکم قطعی و شروع باجراء مجازات آن‌جرم (مادام که مجازات تمام نشده)مانع تحقق‌عنوان تعدد جرم نیست لذا اگر طی مجازات یك جرم ، جرم دیگری از مجرم کشف شود مدت حبسی که‌بابت جرم‌اول تحمل کرده از مدت حبسی جرم ثانی کسر میشود .

۱۳۰۴ - تعدد زوجات

(مدنی - فقه) داشتن بیش از یك زوجه را گویند خواه بعقد دائم باشد یا منقطع یا بوسیلهٔ هر دو نوع عقد (مادهٔ ۱۰۴۸ -۱۰۴۹ قانون مدنی)

۱۳۰۵- تعدی

(مدنی) تجاوز از حدوداذن یامتعارف

(مادهٔ ۱۳۲ قانون مدنی) نسبت بمال یا حق غیر (مادهٔ ۹۵۱ قانون مدنی) (جزا) اخذ مال یا ایذاء و آزار غیر بدون مجوز قانونی .

۱۳۰۶ - تعدیل

(فقه) شهادت برعدالت کسی را گویند و شاهد را معدل (بکسر دال و تشدید آن) نامند وگاه شاهد تعدیل و شاهد تزکیه (رك . تزکیه) هم می گویند .

در مقابل تعدیل اصطلاح جرح (بفتح اول) استعمال میشود (رك . جرح)

۱۳۰۷ - تعدیل سهام

(مدنی - فقه) تقسیم مال مشترك بسهام متساوی از حیث قیمت .

۱۳۰۸ - (الفاظ) تعدیل

(فقه) در علم درایه الفاظ و عباراتی را گویند که استعمال آنها در حق کسی عدالت او را می‌رساند مانند عبارت (هوعدل) یا (هوثقة) یعنی او عادل است یا اوموثق است و عبارت (هوحجة) و (هوصحیح - الحدیث) نیز دلالت بر عدالت راوی می کند برخلاف عبارات ذیل :

ثبت - حافظ - ضابط - یحتج بحدیثه - صدوق - یکتب حدیثه وینظرفیه - لابأس به - شیخ - جلیل - صالح‌الحدیث - مشکور - خیر - فاضل - خاص - ممدوح - زاهد - عالم - صالح - قریب‌الامر . این‌عبارات دلالت برعدالت نمی کند .

۱۳۰۹ - تعرفه

صورت قیمت ارقام کالا . صورتی که در آن بحسب مآخذ مقرر قانونی یاقراردادی، حقوقی به شخص تعلق‌می گیرد مانند تعرفهٔ گمرکی و تعرفهٔ مالیاتی و تعرفهٔ حق - الوکالهٔ وکیل دادگستری وغیره .

۱۳۱۰ - تعزیر

(فقه - قانون مجازات عمومی) مجازاتی است با مشخصات ذیل :

الف - حداکثر و حد اقل دارد .

ب - حداکثر آن در قانون معین است و باید باندازهٔ « حد » نباشد (رك . حد)

ج - تعیین حداقل باختیار قاضی است .

مقنن اسلام پاره‌ای از تعزیرات را بطور قاطع معین کرده‌است . از این‌جهت فرقی با (حد) ندارد فقط در چنین موردی به‌حسب نوع جرم معلوم میشود که یك مجازاتی حد است یا تعزیر زیرا جرائم مستلزم (حد) محدود و مشخص میباشند. بهمین جهت در تعریف تعزیر گفته‌اند : عبارت است از مجازات جرمی‌که قانون آن جرم را مستوجب حد ندانسته باشد.

تعزیرات در قانون جزای ما ممکن است برای جنایت یا جنحه یا خلاف (به‌حسب حقوق تطبیقی نه‌تحقیقی) مقرر شده باشند (مادهٔ یك قانون مجازات عمومی)

۱۳۱۱ - تعصیب

(فقه) در لغت ناظر به عصبه (بروزن رقبه) است که خویشاوندان پدری متوفی را گویند . در اصطلاحات فقهی‌ردمقداری ازترکه (که ازسهام صاحبان‌سهام زیادتر است)است بخویشاوندان پدری. این‌روش در فقه شیعه و قانون مدنی متروك است. (مادهٔ ۹۱۴ قانون مدنی)

۱۳۱۲ - تعقیب

الف - توسل بیك عمل‌قضائی برای وصول باخذ حکم یا قرار یا اجراء آن .

ب - اقدامات کیفری بمنظور کشف جرم و مجرم .

اصطلاح Poursuite در حقوق فرانسه

اعم از اصطلاح تعقیب در اصطلاحات حقوق ما است .

۱۳۱۳ - تعقیب انتظامی

تعقیب در دادگاههای انتظامی (رك . دادگاه انتظامی)

۱۳۱۴ - تعقیب جزائی

تعقیب از طریق طرح شکایت جزائی در مراجع جزائی .
(مرادف تعقیب کیفری است)

۱۳۱۵ - تعقیب حقوقی

تعقیب از طریق طرح شکایت مدنی در مراجع مدنی (مرادف تعقیب مدنی است)
* اصطلاح تعقیب حقوقی ظاهراً از اغلاط است زیرا در مقابل جزائی نباید حقوقی را قرار داد بلکه در برابر جزائی باید مدنی گفته شود از همین رو محکمهٔ حقوق (که ترجمهٔ Tribunal civil است) از اغلاط است و باید محکمهٔ مدنی یا دادگاه مدنی گفته شود .

۱۳۱۶ - تعقیب قانونی

تعقیب در مراجع قانونی و بمنظور وصول بیك هدف قانونی را گویند .

۱۳۱۷ - تعقیب کیفری

مرادف تعقیب جزائی است (رك . تعقیب جزائی)

۱۳۱۸ - تعقیب مدنی

مرادف تعقیب حقوقی است (رك . تعقیب حقوقی)

۱۳۱۹ - تعلیق

در لغت بمعنی بلاتکلیف نهادن یك کاراست بطوریکه نفیاً و اثباتاً تصمیمی راجع به آن نگرفته باشد امر معلق از آن حیث که معلق است نه معدوم کامل است و نه موجود کامل بلکه وجودی است ناقص چنانکه کارمند معلق از خدمت عنوان کارمند را دارد (و از این حیث معدوم از ردیف کارمندان نیست) ولی یك کارمند کامل هم نیست .

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۳۲۰ - تعلیق از خدمت

(حقوق اداری) منع اشتغال مستخدم رسمی دولت بخدمت قبل از صدور حکم دادگاه در موضوع مورد اتهام با بقاء عنوان مستخدم برای او و دریافت حقوقی بنام حقوق ایام تعلیق . تعلیق بعکس انفصال جنبهٔ مجازات ندارد .

برابر مادهٔ ۱۲۴ لایحهٔ قانونی استخدام کشوری مصوب ۴۵/۳/۳۱ تعلیق از خدمت ، وضع مستخدمی است که طبق حکم مقامات صلاحیتدار بعلت صدور کیفرخواست از طرف مقامات قضائی از ادامهٔ خدمت ممنوع شود .

۱۳۲۱ - تعلیق حکم بر وصف

(فقه) یعنی ربط دادن ظاهری یك دستور خاص یا عام قانونی بموضوعی با ذکر وصف آن موضوع ، دلیل براین است که آن وصف در ربط دادن دستور مذکور بآن موضوع مؤثر بوده است . چنانکه مال موقوفه‌ای که اشتباهاً بموجب سند مالکیت بصورت ملك بکسی فروخته شد خریدار پس از علم بجریان قصد اعادهٔ وقف را داشت برای این امر ملك مزبور را با واقف صلح کرد لکن در سند صلح درج شد : (متصالح حسن متولی وقف) وذکری از موقوفه بودن مورد صلح نشد.

ذکر عنوان (متولی وقف) دلیل است بر اینکه سبب صلح ، وقف بودن مورد صلح است .

در یك Adage فقهی از این مفهوم این طور تعبیرشده است (تعلیق حکم بروصف مشعر برعلیت است)

۱۳۲۲ - تعلیق در انشاء

(مدنی - فقه) یعنی بلاتکلیف بودن انشاء بطوریکه قصد انشاء کامل نباشد وکمال آن محتاج به پیدایش عامل دیگر باشد. تعلیق در انشاء محال است زیرا انشاء بعد از تصور و تصدیق حاصل میشود و تصدیق معلق ، محال است وبعد ازحصول تصدیق کامل هم قهراً قصد انشاء کامل حاصل میگردد پس قصد انشاء معلق ، تصور ندارد .

۱۳۲۳ - تعلیق در منشاء (بضم میم)

(مدنی - فقه) بنظر غالب فقهاء اخیر و قانون مدنی (مادهٔ ۱۸۹) تعلیق درانشاء محال است ولی تعلیق در منشاء ، محال نیست یعنی ممکن است بین قصد انشاء و آثار ناشی از آن قصد (که نام آن آثار، منشاء بضم میم است) فاصلهٔ زمانی واقع شود بهمین جهت درمادهٔ ۱۸۹ همهٔ تأثیر قصد انشاء را موقوف بوجود امردیگری کرده است . بدیهی است بین انشاء و منشاء فاصله واقع نخواهد شد و این از محالات است . معنی تعلیق بنحو درست همان است که در ذیل اصطلاح تعلیق‌عقد گفته شد (رك . تعلیق عقد)

۱۳۲۴ - تعلیق عقد

(فقه - مدنی) تعلیق عقدآن است که اثر حاصل ازعقد که درهمان حال عقدموجود میشود بعلت نحوهٔ مذاکرات طرفین‌بطور ناقص موجود شود و زوال آن نقص بسته به پیدایش عامل یا عواملجدید باشد (که آن عامل یا عوامل را معلق‌علیه گویند.) چنانکه متعاملین در عقد بیع شرط کنند که مبیع در مقابل بهای معین منتقل به خریدار گردد بشرط آنکه بایع ظرف یکماه از معامله موفق بتنظیم سند معاملهٔ خانهٔمعین‌دیگری که‌قولنامه‌هم کرده است بشود ، تنظیم سند مذکور ، عاملجدیدی است که اگر پیدا و محقق شود نقص‌آثار ناشی از بیع اول برطرف میشود یعنی تعلیق آن عقد از بین میرود .

پس چنین نیست که در عقد معلق ، آثار عقد درحین عقد موجود نگردد والا لازم میآیدکه بین انشاء ومنشاء ، فاصلهٔ زمانی حاصل شود واین‌حتی درایجاد موجودات اعتباری هم محال است . در مادهٔ ۱۸۹ ق - م بطور ناقص به ماهیت تعلیق عقد اشاره شده‌است . بهرحال تعلیق‌عقدبمعنی مذکورفوق ازکیفیت انشاء متعاقدین پیدا میشود نه از حکم قانون (مثلاً تعلیق و بلاتکلیفی در عقد مکره ناشی از حکم قانون است نه‌برحسب انشاء) معنی‌عبارت « برحسب انشاء » در مادهٔ ۱۸۹ ق - م همین است .

۱۳۲۵ - تعلیق مجازات

(حقوق‌جزا) هرگاه مجرم محکوم سابقهٔ ارتکاب جرم نداشته باشد باواخطارمیشود که هرگاه بعداً مرتکب جرم دیگری نشود حکم فعلی هم تا وقتی که جرم دیگری مرتکب نشده بمرحلهٔ اجراء در

نمی‌آید و گرنه حکم هردو مجازات در حق‌او اجراء می‌شود این را تعلیق‌مجازات گویند که درحقیقت تعلیق‌اجراءمجازات است (مادهٔ ۴۷ قانون مجازات عمومی)

۱۳۲۶ - تعهد

الف - تعهد عبارت است از یك رابطهٔ حقوقی که بموجب آن شخص یا اشخاص معین ، نظر باقتضاء عقد یا شبه عقد یا جرم یا شبه جرم و یا بحکم قانون ملزم بدادن چیزی یا مکلف به فعل یا ترك عمل معینی بنفع شخص یا اشخاص معین میشوند .

ب - حق ذمی (رك . حق ذمی) رانسبت بکسی که آن‌حق علیه‌او است تعهد گویند. در همین معنی‌دین‌والتزام‌نیز استعمال‌شده است .

ج - عمل برذمه گرفتن حقی بنفع غیر . در فقه اسلام‌بجای تعهد غالباً لفظ«شرط» (خواه ضمن‌عقد باشدکه‌آنرا شرط‌ضمن عقدگویند ، خواه ضمن عقد نباشد که آنرا شرط بنائی و شرط ابتدائی بحسب اختلاف موارد گفته‌اند) بکار رفته است لفظ التزام‌رانیز بهمین معنی بکاربرده‌اند و در یك قرن اخیر لفظ تعهد را درهمین معنی بکار می‌برند که‌ظاهراً از کتب‌عربی قرن‌اخیراستفاده کرده‌اند. بحث تعهدات فقه در دو مورد جمع‌شده است یکی در شروط ضمن عقد و دیگری در عقدصلح (و تا اندازه‌ای در عقد بیع).

۱۳۲۷ - تعهد اصلی

(مدنی) تعهدی‌که هدف اصلی و اولی طرفین قرار داد باشد . در مقابل تعهد تبعی استعمال میشود (رك . تعهد تبعی)

۱۳۲۸ - تعهد انتقال

(مدنی)یا Obligation de donner تعهدی است که بموجب‌آن متعهد ملتزم بنقل مالکیت مالی از اموال‌خود می‌شود مانند بیع عهدی در حقوق رم .

۱۳۲۹ - تعهد بضرر ثالث

(مدنی) اگر در قرار داد بین دونفر تعهد بر ضرر ثالث بوجود آید آن تعهد فضولی بوده نافذنیست (مفهوم مادهٔ۱۹۶ قانون مدنی- مادهٔ ۲۳٤قانون مدنی)

۱۳۳۰ - تعهد بنفع ثالث

(مدنی)هرگاه دویا چندنفر قراردادی منعقد کنند و از یکی تعهدات ناشی از آن قرار داد ، ثالثی منتفع شود (یعنی ثالث ، متعهدله‌آن تعهد،قرار داده شود) آن تعهد را تعهد بنفع ثالث گویند (مادهٔ ۱۹۶ ق - م) ازاین‌قبیل است عقدضمان نسبت به مضمون عنه .

۱۳۳۱ - تعهد تبعی

(مدنی) تعهدی‌که ضمن تعهد اصلی و یا بمنظور تضمین و اجراء تعهد اصلی بعهده گرفته‌شود مانند شرطی که ضمن‌عقد شود و بموجب آن تعهدی بعهدهٔ مشروط علیه قرار گیرد (مانند تعهد بدادن وجه التزام) و هم چنین است تعهد بدادن‌وجه التزام‌که جدای ازعقد اصلی و بموجب سند جداگانه بعهده گرفته میشود .

۱۳۳۲ - تعهد تضامنی

Obligation Solidaire

(مدنی) تعهد مورد تضامن راگویند.

(رك . تضامن)

۱۳۳۳ - تعهد ترك

(مدنی) بموجب این تعهد : متعهد ملتزم می‌شود که فعل مخصوصی را ترك کند مثل اینکه فروشندهٔ سرقفلی مغازهٔ خواربار فروشی ملتزم می‌شود که نظیر آن مغازه را در آن محل باز نکند .

۱۳۳۴ - تعهد جائز

(مدنی) تعهد از مختصات عقود لازم نیست چنانکه جعاله اگر عقد باشد عقد جائز است و به محض وقوع جعاله ، جاعل تعهد دارد که در مقابل عمل عامل ، اجرت المسمی را بپردازد و اگر در اثناء عمل عامل ، جاعل فسخ جعاله کند تعهد بدادن اجرت المسمی که اثر عقد جایز است از بین می‌رود هر چند که جاعل ، ضامن اجرت المثل بنفع عامل می باشد و این ضمان ناشی از خصوص عقد جعاله نیست بلکه ناشی از مجموع عقد جعاله و فسخ آن است و بهرحال باوجود جائز بودن عقد جعاله تعهد بدادن اجرت المسمی وجود دارد پس تعهد از مختصات عقد و ایقاع لازم نیست .

۱۳۳۵ - تعهد طبیعی

تعهدی است که از ضمانت اجراء برخوردار نیست ومتعهدله نمی‌تواند از راههای قانونی آنرا مطالبه کند ولی قانون ، وجود آنرا می‌شناسد (مادهٔ ۲۶۶ ق- م و مادهٔ ۷۲۶ آئین دادرسی مدنی)

۱۳۳۶ - تعهد عقدی

(فقه) تعهدی که در ضمن عقد واقع میشود و ناشی از عقد است مانند شرط ضمن عقد و اجارهٔ خدمات .

۱۳۳۷ - تعهد غایت

در این نوع از تعهد ، مقصود طرفین عقد این است که نتیجهٔ معینی حاصل شود و آن نتیجه بصورت نقل مال یا نقل حق عینی یا ارتکاب عمل یا ترك عمل است ومتعهد مکلف است که آن نتیجه را در خارج محقق سازد وگرنه از تعهد خود تخلف ورزیده است بیع ، رهن ، صلح ، اجاره از این قبیل تعهدات می باشند ،

در مقابل تعهد مواظبت و محافظت استعمال می‌شود .

(رك . تعهد مواظبت و محافظت)

۱۳۳۸ - تعهد غیر عقدی

(فقه) تعهدی است که بدون وقوع عقد واقع میشود این تعهد را در اصطلاح دیگر شرط ابتدائی گویند (رك . شرط ابتدائی) اگر تعهد غیر عقدی شامل تعهدات ناشی از قانون (مانند تعهد بدادن نفقهٔ زوجه) باشد آنوقت مفهوم اصطلاح بالا اعم از شرط ابتدائی خواهد بود .

۱۳۳۹ - تعهد غیر قانونی

Obligation illicite

(مدنی) تعهدی که موضوع تعهد و یا علت آن نا مشروع باشد (مادهٔ ۱۰ - ۲۱۷ قانون مدنی)

۱۳۴۰ - تعهد فعل

Obligation de Faire

(مدنی) الف - تعهدی است که بموجب آن متعهد ملتزم به فعلی میشود مانند خیاط که ملتزم بدوختن لباس در مقابل گرفتن مزد میگردد .

ب - Entreprise عقدی که بموجب آن شخصی تعهد انجام کاری‌را بنفع طرف دیگر (بدون اینکه بین طرفین رابطهٔ کارگری و کارفرمائی بوجود آید. رابطه‌ای که از آن در حقوق فرانسه به Lien de Subordination تعبیر میشود و در فقه‌ما « تسلیم نفس اجیر بمستأجر» تعبیر شده‌است_اجارهٔ حاج میرزا حبیب‌الله رشتی - صفحهٔ ۲۱۴ - ۲۱۵) کند یعنی محصول کار خود را در اختیار طرف بگذارد مانند تعهد خیاط بدوختن لباس. این‌عقد با Contrat de travail فرق‌دارد زیرا دراین‌عقد رابطهٔ کارگری کارفرمائی بوجود می‌آید و این همان است که (اجارهٔ انسان) باید نامیده شود در مقابل تعهد فعل.

اصطلاح تعهد فعل را در مقابل Entreprise نویسندهٔ این‌سطور بیاری الهامی از فقه نهاده‌ام.

فقیه مذکور میگویند (الاستیجار للاعمال کالخیاط والنساجه والکتابة.. لانها اعمال یمکن جعلها فی ذمة الموجر..صفحهٔ ۲۴۸) باین ترتیب اعمال و افعال مزبور که در ذمهٔ موجر است تعهد فعل‌او خواهد بود. فقهاء برای این موضوع اصطلاح دیگری بعنوان « اجیر مشترک » (رك . اجیر مشترک) دارند ولی نارسا بنظر رسید بهمین جهت برای کلمهٔ خارجی مذکور عبارت تعهد فعل را اختیار کردیم. قانونگذار ما درمادهٔ ۲۳۸ قانون‌مجازات بجای کلمهٔ خارجی مذکور عبارت (شرکتها ویا تجارتخانه‌ها ویا کارخانه‌های موهوم) را نهاده است که مسلماً غلط فاحش است و مقصود او ترجمهٔ Fausse entreprise است که باید به « تعهد فعل موهوم » ترجمه شود.

۱۳۴۱ - تعهد فعل موهوم

Fausse entreprise

(جزا) تعهد فعلی که قصد واقعی ترتیب اثر دادن بتعهد از ابتداء وجود نداشته و صوری بوده و غرض متعهد ظاهرسازی و مانور متقلبانه برای کلاهبرداری باشد مثل اینکه بظاهر شرکتی ترتیب دهند و جمعی‌را استخدام کنند ووجه‌الضمانه‌هائی ازآنان بگیرند و بعدآن پولهارا بخورند و از شرکت وکارآن اثری وخبری‌نباشد فرق نمی‌کند که مؤسساتی برای اجراء این‌تعهد (بصورت بازرگانی یا صنعتی) تشکیل شود یانه و مؤسساتی که تشکیل شده تا اندازه‌ای از واقعیت خارجی را دارا باشند یامطلقاً واقعیت نداشته‌باشند.

۱۳۴۲ - تعهد قانونی

مرادف تعهدمدنی است (رك. تعهدمدنی)

۱۳۴۳ - تعهد لازم

(مدنی) تعهد ناشی ازعقد لازم یاایقاع لازم را تعهد لازم نامند.

۱۳۴۴ تعهد متناوب

Obligation alternative

(مدنی) هرگاه موضوع تعهد، احد امرین‌باشد که با انجام دادن یکی ازآن دو بکلی تعهدمنتفی شودآن تعهد راتعهد متناوب گویند و بهتر است تعهدتخییری نامیده شود.

۱۳۴۵ - تعهد مدنی

تعهدی که ضمانت اجراء قانونی دارد پاره‌ای از مؤلفان آنرا تعهد قانونی نامیده‌اند ولی این ترجمه اگر معادل Obligatien Civile باشد ترجمهٔ نادرستی است .

اصطلاح بالا در مقابل اصطلاح « تعهد طبیعی » بکار می‌رود (رك: تعهد طبیعی)

۱۳۴۶ - تعهد معلق

(مدنی) تعهدی که‌متوقف برواقعهٔ آینده و محتمل الوقوع باشد ممکن‌است حدوث تعهد یا انحلال تعهد متوقف بر آن واقعه بوده باشد .

۱۳۴۷ - تعهد مواظبت و محافظت

در این قسم از تعهدات ، شخص متعهد ، تکلیف دارد که برای حصول غرض‌معینی یك رشته‌کارهای محافظتی و مواظبتی و احتیاطی را انجام دهد ؛ درصورت انجام آنها تعهد خود را انجام داده است ولو آنکه‌آن غرض حاصل نشود چنانکه مادهٔ ۴۹۳ ق - م نگهداری عین مستأجره را در حدود متعارف ، در وظیفهٔ مستأجر قرار داده است از همین قبیل است تعهد پزشك در معالجهٔ مرضی زیرا او باید احتیاطات لازمه‌را بکار بندد خواه مریض بهبود پیداکند خواه نه .

تخلف در این نوع از تعهدات بستگی بترك احتیاطات و مواظبت در حدود متعارف داردودراین‌صورت می گویند تعدی یا تفریط نموده است(مادهٔ ۶۳۱-۶۴۰ ق - م)

۱۳۴۸ - تعهد نفقه

(مدنی) تکلیف‌قانونی‌شخص بدادن‌نفقهٔ واجب النفقهٔ خود (مادهٔ ۱۱۰۶-۱۱۹۵ قانون مدنی)

۱۳۴۹ - تعهد یکطرفی

(مدنی) تعهدی است که شخص بقصد یکطرفی‌خود ایجادمی کند(بنفع‌دیگری) اصطلاح بالا مصداقاً منطبق بر ایقاعات لازم در امور مالی است‌بنا براین برطلاق در حقوق ماتعهد یکطرفی گفته نمیشود . در فقه معنی بالارا تحت عنوان « شرط ابتدائی » ذکر می کنند در حقوق مدنی کنونی تعهد یکطرفی از موارد سکوت قانون است و چون منع نشده است طبق اصول کلی صحیح محسوب است .

(مجلهٔ‌حقوقی دادگستری - سال۱۳۴۱ شمارهٔ یك - صفحهٔ ۶۶)

۱۳۵۰ - تعهد یکطرفی لازم

مرادف تعهد یکطرفی است (رك . تعهد یکطرفی)

۱۳۵۱ - (تخلف از) تعهد

رك . تخلف از تعهد

۱۳۵۲ - (عدم اجراء) تعهد

مرادف تخلف از تعهد است(رك . تخلف از تعهد)

۱۳۵۳ - (متعلق)تعهد

چیزی‌که تعهد ، بآن تعلق گرفته است و آن چیز عبارت است از :

الف- انتقال یك مال

ب - صورت‌دادن‌یك عمل (فعل یاترك) این معنی مدلول Prestation در

حقوق فرانسه است گاهی بجای متعلق تعهد : موضوع تعهد را بکار می برند .

۱۳۵۴ - (موضوع) تعهد

مرادف متعلق تعهد است (رك . متعلق تعهد)

۱۳۵۵ - تعیین حدود

(ثبت املاك) مرادف تحدید حدود است. (رك . تحدید حدود)

۱۳۵۶ - تغریب

(فقه) بمعنی تبعید و نفی بلد است.

۱۳۵۷ - تغلیب

غلبه دادن یك جنس بر جنس دیگر بطور مجاز: در تثنیه و جمع باید افراد هم جنس باشند مانند شرکت که جمع آن شرکتها است و قرار داد که جمع آن قراردادها است ولی در برخی از زبانها خلاف این قاعده بصورت استثناء دیده میشود مانند قمرین در عربی که بمعنی ماه و خورشید است این نوع تثنیه سازی و جمع سازی را تغلیب گویند گویا این تثنیه ساز شمس را هم نوعی قمر فرض می کند و مفهوم قمر را بمفهوم شمس غلبه میدهد . پاره‌ای از دادگاهها بروات در بند هشتم مادهٔ دوم قانون تجارت را از طریق تغلیب شامل سفته هم دانسته‌اند و تجاری بودن صدور سفته‌را مستند بمادهٔ مزبور تلقی نموده‌اند که ظاهراً دلیل قاطع بر آن نیست .

۱۳۵۸ تفاسخ

(مدنی - فقه) مرادف اقاله (مادهٔ ۲۸۳ ق - م) است (رك . اقاله)

۱۳۵۹ - تفریط

(مدنی) تفریط عبارت است از ترك عملی که بموجب قرارداد یا متعارف (مادهٔ ۱۳۲ - ۴۹۰ ق - م) برای حفظ مال غیر لازم است (مادهٔ ۹۵۲ ق - م)

تفسیر

در لغت بمعنی توضیح دادن است . در فقه بمعنی توضیح دادن آیات قرآن است . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۳۶۰ - تفسیر ادبی

تفسیر ادبی عبارت است از بررسی وضع مفردات موجود در عبارات قانون ، و در نظر گرفتن معانی آنها در حال انفراد و ترکیب و در نظر داشتن نقطه گذاری و ملاحظه نمودن صریح معنی مادهٔ قانونی مورد تفسیر . تفسیر ادبی باین معنی (که از حقوق اروپائی تعریف آن اخذ شده است) غیر از مباحث الفاظ علم اصول فقه اسلامی است و این دو چیز را نمیتوان با هم خلط نمود . تفسیر ادبی بمعنی بالا امری ناچیز و غیر قابل ملاحظه است. و قابل مقایسه با اکثر مباحث الفاظ علم اصول فقه نیست . این اصطلاح در مقابل تفسیر منطقی استعمال میشود .

۱۳۶۱ - تفسیر اصولی

تفسیر مواد قانونی از طریق تحقیق در ماهیت اصول ومبانی حقوقی که مواد مورد تفسیر بر پایهٔ آن اصول ومبانی قرار گرفته‌اند مثلا مواد باب شرکت و تقسیم مال الشرکه در قانون مدنی بر پایه « قاعدهٔ لاضرر » قرار گرفته‌اند در موارد اجمال یا سکوت مقررات تقسیم مال الشرکه باید از مدلول لاضرر (مدلول مادهٔ ۱۳۲ قانون مدنی) استفاده کرد .

۱۳۶۲ - تفسیر تاریخی

هر گاه یك قانون را مقنن از عرف و عادت یا قوانین دیگر اقتباس کرده باشد با ملاحظهٔ سوابق تاریخی آن قانون میتوان آنرا بخوبی تفسیر نمود مثلا با توجه بسوابق تاریخی مادهٔ ۷۵۴ ق - م میتوان وسعت مدلول آنرا فهمید و تصدیق نمود که تمام خواص مادهٔ ۱۰ ق - م در مادهٔ ۷۵٤ هم وجود داشته و با وجود مادهٔ ۷۵۴ حاجتی بدریوزهٔ مادهٔ ۱۰ نبوده است .

۱۳۶۳ - تفسیر حقوقدانان

تفسیری است که دانشمندان حقوق در غیر مرحلهٔ قانونگذاری و مرحلهٔ رسیدگی بامور قضائی اظهار می‌نمایند .

این تفسیر بطور غیر مستقیم در کارهای قضائی و قانونگذاری اثر میگذارد .

۱۳۶۴ - تفسیر شخصی

مرادف تفسیر حقوقدانان است (رك . تفسیر حقوقدانان)

۱۳۶۵ - تفسیر قانون

کشف مقصود قانونگذار از طریق بکار بردن قواعد و مقررات ادبی یا منطقی یا از طریق استفاده از سوابق تاریخی .

اساساً در دو مورد قانون را تفسیر میکنند :

الف - مفهوم قانون روشن نباشد .

ب - مفهوم قانون روشن است ولی در سعه و ضیق مدلول آن تردید باشد .

*گاهی بعنوان تفسیر قانون تغییر قانون داده می‌شود مانند مواردی که یك قانون بحسب اقتضاء مصالح زمان توجیه و تأویل میشود و نظر قانونگذار متروك میگردد.

تفسیر قانون ممکن است از طریق قوهٔ مقننه یا از طریق قوهٔ قضائیه یا بتوسط علماء حقوق بعمل آید .

اصطلاح بالا در فقه ، معادل ندارد بطور تقریب قسمتی از هدف بالا را درمفهوم لفظ استنباط قرار میدهند . (رك. اجتهاد) مادهٔ ۲۸۰ قانون مجازات عمومی.

۱۳۶۶ - تفسیر قانون برای حل موارد سکوت آن

در این مورد فرض این است که مدلول قانون و حد شمول آن بقدر کافی روشن است ولی در خارج حوزهٔ مدلول آن قانون ، مورد سکوتی پیش آمده و از طریق تصرف در قانون مزبور (بوسیلهٔ قیاس و مانند آن) میخواهند مدلول آن قانون را در مورد سکوت مذکور هم بکار برند چنانکه از طریق قیاس مدلول مادهٔ ۳۸۷ ق-م درمورد ثمن شخصی هم اجراء میشود .

۱۳۶۷ - تفسیر قانونی

الف - تفسیری که قوهٔ مقننه مستقیماً از قانون می کند .

ب - تفسیری که مقام صلاحیتداری (نه در طی رسیدگی و محاکمه) با اختیاری که قوهٔ مقننه باو داده از قانون کند مانند تفسیری که شورای اصلاحات ارضی از مقررات اصلاحات ارضی می کند (مادهٔ هفتم قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹-۱۰-۴۰)

۱۳۶۸ - تفسیر قضائی

تفسیر قانون بتوسط قوهٔ قضائیه را گویند. تفسیری که یك دادرس در حدود انجام وظیفهٔ خود می نماید درهمان حدود نسبت

باصحاب دعوی مؤثر و نافذاست ولی برای سایر قضات (حتی برای خود آن دادرس در سایر دعاوی مشابه) لازم الاتباع نمی باشد فقط نظرهیأت عمومی دیوان تمیز (آنهم در حدود قانون وحدت رویهٔ قضائی) بعلت اینکه ارزش قانون را دارد برای همهٔ محاکم لازم الاتباع می باشد .

۱۳۶۹ - تفسیر قضائی بمعنی اخص

در این تفسیر یکی از دو هدف ذیل وجود دارد :

الف ـ تعیین مدلول قانونی که فاقد صراحت کافی است .

ب ـ تعیین حد شمول یك قانون .

در این تفسیر سابقاً فقط سعی می شد که مراد مقنن کشف شود ولو آنکه مراد مقنن با مصالح اجتماعی تباین داشته باشد ولی درزمان ما این فکر متروك است وسعی بر این است که نتیجهٔ تفسیر قانون بامصالح اجتماع هماهنگ باشد .

این اصطلاح در مقابل « تفسیر قانون برای حل موارد سکوت آن » استعمال شده است .

۱۳۷۰ - تفسیر مضیق (بکسر یاء)

نوعی از تفسیر قضائی است که بموجب آن مدلول یك قانون در چهار چوب مفهوم خویش محبوس گردیده و از سرایت دادن آن بموارد سکوت (ویا بمواردی که احتمال دارد که شامل آن موارد باشد) خودداری میشود درقانون مجازات باید تفسیر مضیق نمود درقوانین مربوط به ادلهٔ اثبات دعوی و امارات قانونی و مسئولیت مدنی حتماً باید تفسیر مضیق کرد .

۱۳۷۱ - تفسیر منطقی

ارکان تفسیر منطقی یك مادهٔ قانون عبارت است از :

الف ـ سنجش آن مادهٔ قانونی با مورد لاحق و سابق .

ب ـ ملاحظه کردن سیاق Plan ونظم مواد مجاور مادهٔ مورد تفسیر .

ج ـ ملاحظه نمودن علت وضع آن ماده .

د ـ منظور نمودن سر فصل (عناوین اصلی و فرعی) مادهٔ مورد تفسیر .

۱۳۷۲ - تفسیر موسع (بکسر سین)

نوعی از تفسیر قضائی است که بموجب آن مدلول یك قانون از قلمرو خود تجاوز داده شده و بموارد سکوت قانون سرایت داده می شود مانند اینکه شق اول مادهٔ ۷۶۱ آئین دادرسی مدنی (که راجع به اظهارنامه است) را شامل « پیش آگهی اجرائی مالیات » بنمایند درقوانین مدنی و تجاری اصل این است که تفسیر موسع شود ولی درموارد استثنائی (مانند قوانین مسئولیت مدنی ـ مرور زمان و مانند اینها) تفسیر مضیق باید نمود .

۱۳۷۳ - تفلیس

(فقه) صادر نمودن حکم افلاس کسی .

۱۳۷۴ - (خیار) تفلیس

(فقه ـ مدنی) هر گاه کسی متاعی را بفروشد و سپس حکم افلاس خریدار صادر گردد در اینصورت بایع متاع اختیار فسخ بیع و استرداد متاع خود (بارد ثمن) را در صورتیکه نزد خریدار باشد دارد و میتواند از حق فسخ مذکور استفاده نکند و جزء غرماء باشد این خیار در مادهٔ ۳۸۰ ق ـ م منظور شده است (رك . مادهٔ ۷۲۹ قانون مدنی)

از بین رفتن افلاس موجب نسخ مادهٔ ۳۸۰

نمیشودزیرا اعساردرقانون اعسار۱۳۱۳ عملا شامل تعریف افلاس هم میباشدبنابر این در حال حاضر در قوانین مدنی ما بجای خیار تفلیس خیاردیگری ازطریق قانون اعسار بوجودآمده است که میتوان آنرا خیار اعسار نامید .

۱۳۷۵ - تفکیك

(ثبت املاك) در لغت بمعنی جداکردن است . در اصطلاح ثبتی تقسیم قطعه‌زمین بقطعات‌است(مادهٔ نهم آئین نامهٔ قانون ثبت)

۱۳۷۶ - تفکیك قوی

رك . اصل انفصال قوی

۱۳۷۷ - تفویض

(فقه - مدنی) ترك ذکر مهر در عقد نکاح یا شرط عدم مهردر نکاح ویاموکول کردن مقدار آن بنظر زوج یازوجه یاثالث. (مادهٔ ۱۰۸۷ قانون مدنی)

۱۳۷۸ - تفویض بضع

(فقه - مدنی) ترك ذکر مهر در نکاح دائم و یا شرط عدم مهر در آن . نکاح صحیح‌است وزوجه را مفوضةالبضع نامند (بکسر واو یا فتح آن) مادهٔ ۱۰۸۷ قانون مدنی

۱۳۷۹ - تفویض مهر

(فقه - مدنی) برگزار کردن تعیین‌مقدار مهر در نکاح دائم بنظر زوج یا زوجه یا ثالث (مادهٔ ۱۰۸۹ قانون مدنی)

۱۳۸۰ - تقاص

(فقه) تصاحب مال مدیون منکردین و یا ممتنع از پرداخت ، از طرف بستانکار و بدون مراجعهٔ به دادگاهها اگر خوف فتنه نباشد . در تقاص باید رعایت تشابه (از حیث ذات دین : جنسی یا نقدی) را مهما امکن بکند مگر اینکه میسرش نشود که ازغیرجنس‌طلب میتواند بردارد. وباید بقدر طلب بردارد مگراینکه تقاص بالطبع مستلزم برداشتن زائد بر طلب باشدکه زائد در دست او امانت است . اگرتصاحب مزبورموقوف برشکستن قفل و حرز باشد ضامن نیست و تقاص رافع عنوان سرقت است . تقاص در امورمدنی فقه مانند قصاص درامور کیفری آن است. در قوانین کنونی کشور تقاص نیست . (جامع‌الشتات ص ۷۰۹)

۱۳۸۱ - تقاضاکنندهٔ ثبت

(ثبت املاك) کسیکه درخواست ثبت‌ملکی را می کند درهمین معنی مستدعی ثبت و متقاضی ثبت هم بکار رفته است (مادهٔ ۱۸-۲۰ قانون ثبت ۱۳۱۰)

۱۳۸۲ - تقاعد

یا بازنشستگی : در اصل برکنارکردن کارمند دولت از خدمت بجهت فتور ناشی از تحلیل قوی و طول سنوات خدمت و مانده شدن از کار است با دادن حقوق مخصوصی که مناسب با سن ودورهٔ خدمت باشد وآنرا حقوق تقاعد نامند .

۱۳۸۳ - (حقوق) تقاعد

حقوق مخصوص که بشخص بازنشسته به تناسب سن و دورهٔ خدمت او دهند (رك. تقاعد)حقوق تقاعد هرچند مشمول‌مفهوم ترکه است‌ولی‌مشمول‌اصول قانونی راجع بترکه نبوده و علی‌القاعده تابع مقررات راجع بحقوق تقاعد است .

۱۳۸۴ - (صندوق) تقاعد

بنگاهی که پول پس‌انداز کارمندان در آن گردآوری شده و مطابق مقررات معینی پس از پایان دورهٔ خدمت بآنان پرداخت میشود .

۱۳۸۵ - تقایل

مرادف اقاله است (رك . اقاله)

۱۳۸۶ - تقسیط

(مدنی - فقه - ثبت اسناد) تعیین اقساط برای محکوم‌علیه یامتعهد ازطرف مرجع صلاحیتدار قضائی یا اداری (مادهٔ ۳۳ آئین‌نامهٔ اجراء اسناد رسمی - مادهٔ ۳۷ قانون اعسار ۱۳۱۳ و مادهٔ ۶۵۲ قانون مدنی) تقسیط مصداق عمل اجرائی در اجراء احکام و اسناد است .

۱۳۸۷ - تقسیم

(مدنی - فقه) تفکیك حصهٔ هریك از شرکاء ملك مشاع معین از طریق تراضی شرکاء (مادهٔ ۵۹۱ ق - م) یا از طریق حکم دادگاه در صورتیکه بین همهٔ شرکاء تراضی واقع نشود (تقسیم اجباری - مادهٔ ۵۹۱ ق - م) یا برخی از شرکاء غائب مفقودالاثر یا محجور باشند .

در همین معنی «افراز» نیزاستعمال میشود (رك . افراز)

فقهاء چون‌مفهوم عقد راازعرف گرفته‌اند و در عقود مالی قدر مسلم در نظر عرف این است که هریك از دو طرف مالی را که قبلا نداشته بستاند و مالی بدهد ودر تقسیم مال مشاع این وضع وجود نداشته بهمین‌جهت در صدق مفهوم عقد و معامله بمعنی اخص (یعنی عقد معوض) بر آن تأمل‌دارند ولی با وضع مادهٔ ۱۸۳ قانون مدنی این اشکال برطرف شده و معامله برافراز صادق است و مشمول مادهٔ ۴۶- ۴۷ قانون ثبت بوده و حق‌الثبت معامله از آن گرفته میشود .

جامع‌الشتات - ص ۷۶۱

۱۳۸۸ - تقسیم اجباری

(مدنی - فقه) تقسیم مال مشاع بحکم دادگاه راگویند (مادهٔ ۵۹۱ق-م)

۱۳۸۹ - تقسیم افراز

(مدنی - فقه) در تقسیم ترکه هرگاه برای هر وارث بتوان از هر نوع مال (که در ترکه هست) حصه‌ای معین کرد این تقسیم را تقسیم بافراز وتقسیم افرازنامند و عموماً در اموال مثلی (مانند حبوبات) یا متساوی‌الاجزاء (مانند پارچه یا زمین دربعضی موارد) صورت می گیرد .

۱۳۹۰ - تقسیم بتراضی

(مدنی - فقه) تقسیم مال مشاع بتراضی شرکاء راگویند (مادهٔ ۵۹۱ ق-م) در مقابل‌تقسیم اجباری استعمال میشود (رك. تقسیم اجباری)

۱۳۹۱ - تقسیم برد

(فقه - مدنی) تقسیمی است که بدون دادن اضافه از خارج ببعضی از شریکان نتوان مال مشترك را تقسیم‌کرد واین غالباً در مال قیمی اتفاق می‌افتد . آن اضافه را اصطلاحاً «سر بود» گویند .

۱۳۹۲ - تقسیم تعدیل

(مدنی - فقه) درصورتیکه نتوان درتقسیم برای هر شریك از همهٔ اموال مشترك حصه‌ای معین‌کرد ولی بتوان بدون دادن اضافه از خارج ببعضی از شریکان مال مشترك راتقسیم‌کرد مانند تقسیم یك خانه

و یك اتومبیل بین دو شریك بطوریکه خانه بعلت کوچکی قابل تقسیم نباشد ولی ارزش خانه مساوی اتومبیل باشد و خانه را بیکی و اتومبیل را بدیگری دهند .

۱۳۹۳ - تقسیم دین

(مدنی ـ فقه) بصور ذیل اطلاق می‌شود :
الف ـ بستانکاران و بدهکاران متعددند و تقسیم طوری باشد که بدهی یك بدهکار متعلق بیك بستانکار باشد و او بسایر بدهکاران رجوع نکند .
ب ـ چند نفر که از یکنفر طلب دارند آن طلب را باقساطی تقسیم کرده هر بستانکاری مالك اقساط معینی از کل اقساط باشد . درفقه تقسیم دین مشترك را باطل شمرده‌اند .

۱۳۹۴ - تقسیم ملك از وقف

(مدنی ـ فقه) هرگاه قسمتی ازمال مشاع معینی متعلق بوقف باشد و قسمتی مالك خاص داشته باشد تقسیم و افراز را در اینصورت تقسیم ملك از وقف نامند (مادهٔ ۵۹۷ ق-م)

۱۳۹۵ - تقصیر

درلغت خودداری از انجام عملی باوجود توانائی صورت دادن آن عمل را گویند. در فقه غالباً بهمین معنی بکار رفته است و مقابل آن قصور است که خودداری از انجام کاری با عجز از انجام آن کار را گویند . مناسب این معنی اصطلاح جهل تقصیری و جهل قصوری است .
در اصطلاحات جدید تقصیر را بجای Faute می گذارند (رك . تخطی)
(مدنی) ترك عملی که شخص ملزم به کردن آن است یا ارتکاب عملی که از انجام دادن آن منع شده‌است قسمت نخست را تفریط و قسمت دوم را تعدی نامند و تقصیر اعم از تعدی و تفریط است (مادهٔ ۹۵۳ قانون مدنی)
علامت تقصیر درحقوق مدنی این است که ضمانت اجراء آن جبران خسارت است.
(جزا)ـ الف ـ ترك الزام قانونی که جزای آن مجازات باشد مادهٔ ۸ دادرسی کیفری .
ب ـ بمعنی اخص در مقابل تدلیس Dol بکار می‌رود و منحصر به بی‌احتیاطی و غفلت است . در معنی اول شامل عمد و غیرعمد می باشد .
ج ـ جنحهٔ کوچك ـ مادهٔ ۷ قانون مجازات عمومی .

۱۳۹۶ - تقصیر انضباطی

مرادف تخلف انضباطی است (رك. تخلف انضباطی) مادهٔ ۶۸ قانون ثبت.

۱۳۹۷ - تقصیر سبك

رك . تقصیر عمده

۱۳۹۸ - تقصیر سنگین

مرادف تقصیر عمده است (رك . تقصیر عمده)

۱۳۹۹ - تقصیر عمده

یا تقصیر سنگین Faute lourde تقصیری است که حتی شخص کم شعور هم مرتکب آن نمیشود (مادهٔ ۳۹۱ قانون تجارت) غیر از این را تقصیرسبك نامند.

۱۴۰۰ - تقطیع حدیث

(فقه) در علم درایه عبارت است از نقل قسمتی از یك حدیث و ترك ذکر قسمت دیگر آن .

۱۴۰۱ - تقلب

(مدنی) عملی است حقوقی که مقصود

فاعل آن عمل لطمه زدن بحقوق یا منافع دیگران یا نقض یك قانون است (مادهٔ ۲۱۸ ق-م) دراین معنی اصطلاح مزبور ترجمهٔ Fraude می باشد (مادهٔ ۹۱-۹۳ قانون جزا و مادهٔ ۴۰۳ قانون دادرسی وکیفر ارتش)

هروسیله (مادی و معنوی) که در زمینهٔ اجراء تقلب بکاررود وسیلهٔ متقلبانه نام دارد (مادهٔ اول قانون مجازات اشخاصی که برای بردن مال غیرتبانی می کنند- مجموعهٔ رسمی ۱۳۰۷ صفحهٔ ۱۰)

۱۴۰۲ - تقلب نسبت بثالث

(مدنی) هر گاه یکی از متعاملین برای اضرار بثالث معاملهای را واقع سازد که جنبهٔ صوری نداشته باشد این عمل راتقلب نسبت بثالث گویند در این جا هم عناصر تقلب (رك . تقلب نسبت بقانون) باید وجودداشته باشد مانندانیکه شریك الملك بجای فروش سهم خود بدیگری اقدام به انعقاد عقد صلح نماید در اینصورت حق شفعهٔ (که مختص عقد بیع است) شریك دیگر ساقط میشود برای اینکه این عقد صلح مصداق تقلب باشد باید بایع قصد متقلبانه داشته باشد .

۱۴۰۳ - تقلب نسبت بقانون

عناصر تقلب نسبت بقانون عبارت است از :

الف - ارتکاب یك عمل قانونی که بهیچ- وجه جنبهٔ صوری ندارد و همین عنصر است که تقلب را از حیله (رك . حیلهٔ قانونی) جدا می‌سازد .

ب - قصد متقلبانه درارتکاب عمل قانونی مزبوروجودداشته باشد مثل اینکه شخصی که تابع کشوری است که در آن طلاق ممنوع است تابعیت کشوری راقبول میکند که در آن طلاق مجازاست و سپس زوجهٔ خود را طلاق میدهد و دوباره بتابعیت کشور خود برمیگردد . تغییرتابعیت وی یك عمل صوری نیست ولی قصد وی از تغییرتابعیت ، وصول بیك هدف غیرقانونی (طلاق) است . بیع شرط قرنها درحقوق ما وسیلهٔ تقلب اشخاص نسبت بقانون تحریم ربا بوده‌است .

۱۴۰۴ - تقلید

(فقه) عمل بنظر خبرهٔ قانون شرع (نظیر تقلید دادرس دادگاه از نظر کارشناس) خبرهٔ مذکور را مرجع تقلید گویند .

۱۴۰۵ (مرجع) تقلید

رك . تقلید

۱۴۰۶ - تقیه

(فقه) بروزن بقیه - درموارد ذیل شخص مسلمان میتوانست از باب مماشات عمل بقانون شرع را ترك كند :

الف - در روابط بین‌المللی (ملت مسلمان و پیروان سایر ملل و ادیان) .

ب - درروابط احزاب و فرق اسلامی در داخل قلمرو اسلام . تقیه ازرسوم طبیعی و عادی درتمام ازمنه وامکنه و ازعادات مسلم همهٔ اقوام بشری بوده و میباشد که خصوصیات زمانی ومکانی آن بین‌اقوام‌فرق دارد . تقیه وآزادی مانعةالجمع هستند.

تکذیب

در لغت بمعنی اسنادکذب دادن و دروغ شمردن مطلب دیگری راگویند . در اصطلاحات ذیل بکار رفته‌است :

۱۴۰۷ - تکذیب دعوی

یعنی‌دعوی مدعی را بی‌اساس دانستن (از

طرف مدعی‌علیه) چنانکه مدعی گوید : فلان مبلغ ازفلان بستانکارم واومیگوید: ادعاء توکذب و خلاف واقع است چنین طلبی‌ازمن نداری . تکذیب دعوی ملازمه باتکذیب مستنددعوی نداردوتکلیفی‌متوجه دادگاه نمی کند .

۱۴۰۸ - تکذیب سند

مرادف انکار سند است (رك . انکار)

۱۴۰۹ - تکرار جرم

(جزا)وضعی‌است‌قانونی‌دارای‌مشخصات ذیل :

الف - دوجرم در دو زمان مختلف‌واقع شود و مجرم یکی باشد .

ب - جرائم جنحه یا جنایت باشد (مادهٔ ۲۴ اصلاحی خرداد ۱۳۱۰)

ج - دو جرم غیرسیاسی باشد (مادهٔ ۲۶ قانون مجازات عمومی)

د - حکم قطعی نسبت بجرم نخست‌صادر شده باشد خواه اجراء شده باشد خواه‌نه (مادهٔ ۲٤ اصلاحی خرداد ۱۳۱۰)

ه - حکم مذکور مانع اجرائی نداشته باشد چنانکه‌کسی یك جرم سیاسی و یك جرم عادی مرتکب شود و نسبت بهر دو محکوم گردد و جرم‌سیاسی جرم‌اشدباشد ومجازات‌جرم‌اشد در حق او اجراء شود جرم عادی مذکور مانع اجرائی دارد و نمیتواند سابقه برای تکرار جرم عادی دیگری‌باشد زیرا جرم سیاسی،چون‌مقدمهٔ تکرار جرم نمیشود جرم عادی سابق از این جهت مانع اجرائی داشت و جرمی که مانع اجرائی داشته باشدسابقه برای تکرار جرم نمیتواند باشد .

و - جرم ثانی بکلی مستقل از جرم‌اول باشد لذا فرار از حبس جرم مکرر نسبت بجرمی که برای‌آن حبس شده نمیشود .

ز - محکومیت سابق بعلتی از بین‌نرفته باشد چنانکه عفو عمومی و اعادهٔ حیثیت محکومیت را از میان میبرد .

ح - قانون لاحق صفت جرم بودن جرم قبلی را از بین نبرده باشد .

ط - مجازات‌جرم‌اول که‌بآن محکوم‌شده حبس باشد نه جزای نقدی و مدت حبس هم بیش از دو ماه نباشد .

ی - بین‌تاریخ‌پایان مدت مجازات جرم اول و تاریخ ارتکاب جرم دوم مدتی‌که قانون معین‌کرده فاصله‌شود.

ك - دو جرم نظیر هم‌باشند مانند خیانت در امانت و سرقت .

ل - حکم محکومیت اول نیز ازدادگاه داخلی صادر شده باشد (خواه دادگاه اختصاصی باشد خواه عمومی) از شرط (ح - ك) قانون ما ساکت است.

۱۴۱۰ - تکلیف

(فقه) اوامر و نواهی قانونی راگویند که‌درعبارت دیگرآنهارا الزامات‌قانونی مینامند .

۱۴۱۱ - تلف

(مدنی - فقه) از بین رفتن مال بدون دخالت مستقیم (اتلاف) یا غیر مستقیم (تسبیب) مالك یا شخص دیگر .
در مقابل اتلاف و تسبیب استعمال‌میشود.

۱۴۱۲ - تلف بعض

(مدنی - فقه) تلف قسمتی از یك مال راگویند .مرادف‌تلف‌جزء است درمقابل « تلف کل » و«تلف‌وصف» استعمال‌میشود.

۱۴۱۳ - تلف جزء

مرادف تلف بعض‌است (رك . تلف‌بعض)

۱۴۱۴ - تلف کل

(مدنی - فقه) تلف تمام یك مال معین (در مقابل تلف بعض استعمال میشود).

۱۴۱۵ - تلف مبیع قبل از قبض

(مدنی - فقه) اگر مبیع قبل از تسلیم وبدون تقصیر و اهمال ازطرف بایع، تلف شود بیع منفسخ و ثمن باید بمشتری رد گردد (مادهٔ ۳۸۷ ق - م)

۱۴۱۶ - تلف وصف

(مدنی - فقه) تلف صنفی از اوصاف یك مال معین را گویند وگاه از آن تعبیر به نقص و عیب کنند .

۱۴۱۷ - تمثیل

(فقه) جاری کردن حکم یك موردخاص بر موردخاص مشابه دیگر بسبب شباهتی که بین آن دو مورد هست تمثیل نوعی از احتجاج و استدلال است .

قیاس استقراء او تمثیل اقسام حجة بها التحصیل

۱۴۱۸ - تمرد

(جزا) هرگونه حمله یا مقاومت که با اقدام عملی بطور تجری نسبت بمأموران دولت در حین انجام وظیفهٔ آنها بعمل آید تمرد محسوب است (مادهٔ ۱۶۰ قانون جزا)

۱۴۱۹ - تمرکز اداری

(حقوق اداری) روشی است در ادارهٔ امور عمومی کشور که بموجب آن امور اداری ملی و محلی بدست دولت مرکزی و تحت نظر مستقیم وزارتخانه ها انجام میشود. وضع قوانین واخذاصول تصمیمات اداری و عزل و نصب مأموران دولت و اختیار وجوه و اموال دولتی با مرکز سیاسی واحدی است و بودجهٔ مملکت بودجهٔ واحدی است .

۱۴۲۰ - تمسك

اسم قدیمی سندطلب است (مدرك نوشته) مادهٔ ۲۴۱ قانون جزا .

۱۴۲۱ - تمکین

(فقه - مدنی) فقهاء گفته‌اند مراد از تمکین آنست که تخلیه کند (یعنی آزاد گذارد) میان خود و شوهر در هرجا و در هرحال و خود را بدست او دهد مگر در مواردیکه قانون او را معذور شمرده است مثل ایام حیض واحرام و مرض مانع تمکین . معذلك قضیه تابع عرف ازمنه و امکنه و اقوام است .

۱۴۲۲ - تملك

(مدنی - فقه) قصدانشاء درقبول ملکیت ، در مقابل تملیك . تملك ازجانب قبول کننده است وتملیك از ناحیهٔ ایجاب کننده. تملك اساساً به صرف وقوع قصد انشاء قبول کننده حاصل میشود وحاجت بوقوع قبض نیست قبض و تسلم از آثار حقوقی متفرع بر تملك است وماهیت حقوقی تملك پیش از قبض حاصل میشود بهمین جهت منافع عین از تاریخ تملك منتقل بمالك جدید میشود نه از تاریخ قبض .

۱۴۲۳ - (اسباب) تملك

(مدنی - فقه) وسائل قانونی که شخص ازطریق آنها می‌تواند مالی بعنوان مالکیت بدست آورد و آنها عبارتند از : احیاء اراضی موات وحیازت اشیاء مباحه مانند صید - عقود و تعهدات - اخذ به شفعه - ارث (مادهٔ ۱۴۰ قانون مدنی)

انتقاد - اخذ به شفعه یکی از ایقاعات است و بهتر بود خود ایقاعات رایکی ازاسباب

تملك قلمداد می کردند .
ارث هم حکم قانون است و بهتر بود « حکم‌قانون »را از اسباب تملك‌حساب می‌کردند تا شامل نفقهٔ زوجه وامثال آن می‌شد . احیاء و حیازت هم از مصادیق ایقاعات است .
تعهدات هم اگر دو طرفی باشد مصداق عقد است و اگر یکطرفی باشد مصداق ایقاع است بهرحال این ماده خیلی بی مطالعه تنظیم شده است .

۱۴۲۴ - تملیك

(مدنی ـ فقه)قصد انشاء ایجاب کننده‌ای که می‌خواهد مالی را از خود بدیگری منتقل کند .

۱۴۲۵ - تمیز

الف ـ اصطلاح خلاصهٔ دیوان تمیز است (رك . دیوان تمیز)
ب ـ در حقوق مدنی حالتی است‌نفسانی که با عوامل ذیل مانعةالجمع است :
۱ ـ جنون
۲ ـ صغر (در پاره‌ای از اقسام آن)
۳ ـ مستی (تا درجهٔ معین از آن نه بطور کلی)
٤ ـ خواب
۵ ـ اغماء
تمیز نفع و ضرر (در امور مدنی) غیر از تمیز حسن و قبح (در امر کیفری) است و سن این دو تمیز هم فرق‌می کند.

۱۴۲۶ - (دیوانخانهٔ) تمیز

اسم قدیمی دیوانکشور است (رك . دیوان تمیز)

۱۴۲۷- (محکمهٔ) تمیز

مرادف دیوان تمیز است (رك . دیوان تمیز) اصل ٦٩ متمم قانون اساسی.

۱۴۲۸ - تنجیز

(فقه ـ مدنی) در مقابل تعلیق عقد(یا تعلیق ایقاع) بکارمیرود(رك. تعلیق‌عقد)

۱۴۲۹ - تنخواه‌گردان

fond de roulement

یا اعتبارمتحرك، پولی‌است‌که درصندوق اداره و تجارتخانه گذاشته میشود تا در هنگام لزوم وحاجت فوری بمصرف‌خرید و مصرف‌چیزهای لازم برسد بدون‌اینکه تشریفات‌معمول درخرید و مصرف اعتبار مزبور رعایت شود .
رك . وجه متحرك

۱۴۳۰ - تنزیل

در لغت بمعنی پست کردن است . در اصطلاحات عامیانه ربح پول را گویند و هم چنین بآن « نزول » گفته می‌شود و ربا خوار را نزول خوار و تنزیل خوار گویند .

۱۴۳۱ - تنفیذ

(مدنی ـ فقه)اجازه کردن عمل حقوقی غیر نافذ (مانند عقد فضولی و عقدمکره ومعاملهٔ سفیه بدون اذن‌ولی وامثال آنها) مرادف اجازه وامضاء (مادهٔ ۲۰۹ ق ـم) استعمال میشود .
* ماهیت تنفیذ از نظراکثر فقهاء صرف اعلام رضا است و از نظردقیق در موارد مختلف فرق‌میکند : در مورد عقد فضولی و عقد مکره ، تنفیذمتضمن‌قصد انشاءاست و ماهیت « قبول » را دارد ولی‌درمورد معاملات‌سفیه و نیز در مورد قبول‌وصیت تملیکی صرف اعلام رضا است .این‌بحث فرع برتفکیك قصد انشاءو رضا است‌والا

تحقیق این است که بین قصد انشاء ورضا فرقی نیست (رك . انشاء)

تنقیح

استخراج اصل مطلب ـ استخراج نظر و هدف گوینده ـ استخراج علت و فلسفهٔ یك حکم قانونی .

در معانی ذیل بکار می‌رود :

۱۴۳۲ - تنقیح مناط

(فقه) تنقیح مناط بمعنی استخراج مأخذ و سبب وضع یك قانون معین است . در اصطلاح نوعی از قیاس قطعی است که علت و سبب وضع یك قانون را استخراج نموده و آن قانون را در هر موردی از موارد سکوت قانون که علت مزبور در آنجا وجود داشته باشد مورد استناد قرار میدهند مثلا بموجب مادهٔ ۱۰ قانون مدنی قرار دادهای خصوصی که مخالف صریح قانون نباشد نافذ است مناط و مأخذ و سبب وضع این ماده آزادی ارادهٔ افراد در روابط بین خودشان می‌باشد این مناط در ایقاعات هم وجود دارد زیرا میدانیم نظر قانونگذار این نیست که در مورد ایقاعات آزادی اراده وجود نداشته باشد بنابراین ازروی ملاك ومناط ماده ده قانون مدنی می‌توان گفت: هر ایقاعی که مخالف صریح قانون نباشد نافذ است .

* فقهاء بجای قیاس قطعی اصطلاح تنقیح مناط رابکار می‌برند و تنقیح مناط رابدو نوع قطعی وظنی تقسیم نمی کنند ولی پاره‌ای از فقهاء تنقیح مناط را بدو نوع مذکور تقسیم کرده‌اند .

۱۴۳۳ - تنقیح مناط ظنی

(فقه) تنقیح مناط ظنی را فقهاءِ قدیم اساساً تنقیح مناط نمی گفتند بلکه از آن تعبیر بقیاس وقیاس ظنی می نمودند . درهر حال مقصوداین است که هر گاه استخراج کنندهٔ مناط و علت ، در کار خود بقطع و یقین نرسد بلکه درحالت گمان وظن باقی بماند تنقیح مناط اویك تنقیح مناط ظنی است.

۱۴۳۴ - تنقیح مناط قطعی

(فقه) مرادف تنقیح مناط است . بعضی‌از فقهاءِ اخیر بدون توجه باصطلاحات قدیم تنقیح مناط را بدونوع تنقیح مناط قطعی و تنقیح مناط ظنی تقسیم کرده‌اند .

۱۴۳۵ - توابع مبیع

(مدنی ـ فقه) امور جزئی که درهنگام بیع غالباً ذکر نمیشود ولی عرف معامله اقتضاء می کند که جزءِ مبیع باشد مثلا کلید خانه جزء توابع مبیع (اگر مورد معامله خانه باشد) است ولی لوستر ها و تلفن و تابلوهای مستقل از دیوارخانه جزءِ توابع مبیع نیست گلدانهای غیر منصوب جزءِ توابع این مبیع نیستند .

۱۴۳۶ - تواتر

(فقه) صفت خبرمتواتر است (رك . خبر متواتر)

۱۴۳۷- توافق دو اراده

Consentement

(مدنی) دو اراده که براثر هم آهنگی و موافقت موجب ایجاد حق یا اسقاط حق باشند دو ارادهٔ متوافق نامیده میشوند و این وفاق را توافق دو اراده در امور مدنی نامند و مقصود از دواراده دوارادهٔ متقابل است که تقابل آنها از جهت دو نفعی است که در دو جهت متقابل قرار دارند .

۱۴۳۸ - توافق عهود

(بین‌الملل عمومی) هرگاه در ضمن یك عهدنامه یکطرف قرارداد متعهد به‌رعایت تعهداتی که درهمان‌موضوع بموجب عهود دیگر نسبت بسایر دول متعهد شده است گردد این وضع را توافق عهود نامند زیرا عهدنامهٔ جدید از نظر تعهد دولت متعهد ، با عهدنامهٔ قدیم هماهنگ شده است .

۱۴۳۹ - توالی ایجاب و قبول

رك . موالات ایجاب و قبول

۱۴۴۰ - توالی عرفی

رك . موالات ایجاب و قبول

۱۴۴۱ - توریه

(فقه) کذبی که ظاهر راست دارد و گوینده ظاهر آنرا قصد می کند ولی باطن آنرا برخ شنونده می کشد .

۱۴۴۲ - توسل بوسائل تقلبی

(جزا) هرگونه شرح خلاف واقع از امری بمنظور ربودن مال دیگری ولواظهار کذب درداد گاه و توسل بادارات دولتی برای استفادهٔ منظورفوق (مادهٔ ۲۳۸ جزا مصوب ۱۳۱۴) اگر شخص مکلف بفعلی بوده و بقصد تقلب آنرا ترك کند توسل بوسیلهٔ تقلبی صدق می کند (مانند مورد ذیل مادهٔ ۱۰۵ قانون ثبت)

۱۴۴۳ - توشیح

امضاء قانونی که بتصویب مجالس مقننه رسیده است از طرف شخص اول مملکت . و این امضاء شرط استقرار و نفوذ آن قانون است (اصل ۲۷ متمم قانون اساسی)

۱۴۴۴ - توقف

(قانون تجارت) درحقوق تجارت بمعنی ورشکستگی استعمال میشود که عبارت است از توقف تاجر از تأدیهٔ وجوهی که بر عهدهٔ اوست . داشتن اعتباریکه بتوان با استفاده از آن دیون را پرداخت نمود مانع حصول توقف و ورشکستگی است . ازمادهٔ ۴۱۲ قانون تجارت استفاده میشود که ورشکستگی غیرازتوقف بوده و نتیجهٔ توقف میباشد مادهٔ ۳۳ قانون بانکی و پولی کشورمصوب ۷-۳-۳۹ صریحاً بین توقف و ورشکستگی فرق نهاده است .

۱۴۴۵ - توقیف

سلب آزادی از شخص یا مال او باحالت انتظار ترخیص . در صورت اول توقیف شخص و در صورت دوم توقیف مال صدق می کند . وقف هم در حقیقت توقیف‌مال بصورت خاصی است .

رك . حبس

۱۴۴۶ - توقیف اجراءِ حکم

قطع موقت اجراءِ حکم یا قرار بدستور مقام صلاحیتدار پس‌ازشروع باجراءِ آن .

۱۴۴۷ - توقیف اجرائی

توقیف مال‌مدیون یا محکوم‌علیه ازطریق اجراءِ ثبت یا اجراءِ دادگاه . این‌توقیف مانع‌ازتصرف‌مالك در مال خود می‌باشد (تصرفاتی که‌بضرر کسیکه‌مال برای خاطر او توقیف شده است)

۱۴۴۸ - توقیف دادرسی

(دادرسی) پس از شروع بدادرسی در مواردیکه قانون تصریح می کند مرجع رسیدگی میتواند برای مدتی دادرسی را متوقف سازد (مانند مورد فوت یکی از

اصحاب دعوی یا وکیل او ـ بند دوم مادهٔ ۲۹۰ دادرسی مدنی) توقیف با اناطه فرق دارد (رك . اناطه)

۱۴۴۹ ـ توقیف مال

در اصطلاحات آئین دادرسی عبارت است از صیانت مال از افراط و تفریط و نقل و انتقال علیه مالك (قسمت سوم و چهارم مبحث چهارم آئین دادرسی مدنی ومواد ۶۲۸ـ۶۶۳ همان قانون درباب اجراء احکام)

توقیف مال اعم از تأمین است .

۱۴۵۰ ـ تولیت

تصدی امور وقف راگویند (مادهٔ ۶۳ ق ـ م)

۱۴۵۱ ـ تولیه

اصطلاح مختصر «بیع تولیه» است (رك . بیع تولیه)

۱۴۵۲ ـ توهین

(یا اهانت) کاری (قول ـ اشاره ـ عمل) که متضمن اسناد و اخبار نبوده و بنحوی ازانحاء در حیثیت متضرر ازاین جرم نوعی وهن واردکند (مستفاد از مادهٔ ۲۷۲ قانون جزا با رعایت تقابل آن با مواد قبلی که راجع بافتراء است) افتراء متضمن اسناد Imputation است و حال اینکه توهین غالباً با الفاظ فحش و تحقیر محقق میشود و اشاره و یا عمل موهن هم قائم مقام همین الفاظ می باشند . ممکن است درجرم توهین مجرم از طرف مجنی علیه تحریك شده باشد در اینصورت مجازات خفیف خواهد شد بنابراین در توهین :

اولا ـ الفاظ (یا اشاره یا عملی) که به حیثیت طرف لطمه واردکند بکار می رود بعضی الفاظ ذاتاً موهن نیست ولی طرز تلفظ موهن است .

بعضی الفاظ در بعضی ازمنه یا امکنه موهن است .

ثانیاً ـ با ملاحظهٔ شخصیت طرف باید موهن بودن لفظ محرز شود این عنصر را مادهٔ ۲۷۲ قانون جزا نیاورده است .

ثالثاً ـ قصد توهین .

عنوان هتك حرمت اعم ازافتراء وتوهین است .

در مورد توهین به مأمور دولت احراز دو امر ذیل هم لازم است :

اول ـ استخدام مأمور . بازنشسته مأمور دولت نیست .

دوم ـ وقوع توهین درحال انجام وظیفه و یا بسبب انجام وظیفه (مادهٔ ۱۶۲ـ۱۶۴ قانون جزا)

۱۴۵۳ ـ تهاتر

(مدنی) یکی از اسباب سقوط تعهدات است (مادهٔ ۲۶۴ ق ـ م) که بموجب آن دو تعهد متقابل که طرفین آنها فرق نمیکنند و موضوع آن تعهدات وجه نقد یا اشیاء مثلی (مانند گندم) وهمجنس است بمقدار متساوی بایکدیگر بموجب قرارداد (تهاتر قراردادی) یا قانون (تهاترقانونی) یا حکم دادگاه (تهاترقضائی) ساقط میشوند . (مادهٔ ۲۹۵ ق ـ م)

۱۴۵۴ ـ تهاتر قانونی

تهاتری است که بحکم قانون و بدون تراضی طرفین وبدون حکم دادگاه قهراً واقع میشود (مادهٔ ۲۹۵ ق ـ م)

درهمین معنی تهاترقهری نیز بکار میرود .

۱۴۵۵ - تهاتر قراردادی

تهاتر قراردادی ناشی از تراضی دوذینفع است و این در موقعی است که شرائط تهاتر قهری (مادهٔ ۲۹۶ ق-م) حاصل نشده باشد و حکم دادگاه برتهاتر صادر نشده باشد .

۱۴۵۶ - تهاتر قضائی

تهاتر ناشی از حکم دادگاه : و آن در موردی است که دادگاه در معرض دو درخواست متقابل واقع شود (راجع به دو دین) که یکی از آن دو دین مورد انکار باشد دادگاه پس از رسیدگی و احراز مقدار آن دین ، حکم بتهاتر به مقدار متساوی از دو طرف می کند . در حکم تهاتر قضائی است تهاتر خسارات طرفین در مواردی که هریك از جهتی بنفع دیگری محکوم شده باشد .

۱۴۵۷ - تهاتر قهری

مرادف تهاتر قانونی است (رك . تهاتر قانونی)

۱۴۵۸ - تهاجم

(بین‌الملل عمومی) ورود قوای یك کشور به‌کشور دیگر برسبیل تجاوز .
رك . اشغال

۱۴۵۹ - تهدید

درلغت بمعنی ترسانیدن و وعدهٔ عقاب و زجردادن است :
(مدنی) عناصر تهدید در قانون مدنی عبارت است از :
الف ـ وعدهٔ انجام عملی یا اعمالی بضرر کسی که اورا در آتیه دچار ضررخواهد کرد .
ب ـ وعدهٔ مذکور باید بحسب طبیعت خود نوعاً در عاقل متعارف بلحاظ سن و شخصیت و اخلاق و جنس تأثیرکند .
باینمعنی‌که در او بیم برجان یا مال یا عرض خود یا خویشاوندان ایجاد نماید.
میزان تهدید ممکن است بقدری باشدکه امکان قصد انشاء را هم سلب‌کند و از همین‌جا است‌که تهدید با اکراه فرق پیدا می کند زیرا اکراه تا حدی است‌که قصد انشاء را سلب نکند .
علم شخص‌تهدید شده بعدم توانائی تهدید کننده در اجراء تهدید خود مانع تحقق تهدید نیست و حال اینکه مانع تحقق اکراه محسوب است بدلیل اینکه در شناسائی تهدید بجنبهٔ فاعلی آن توجه میشود و در شناسائی اکراه بجنبهٔ قابلی (یا نتیجه) آن .
رك . اکراه
(جزا) عناصر تهدید در قانون جزا این است :
الف ـ تحقق تهدید بخصوصیت روحی و جسمی و سن و شخصیت و اخلاق وجنس تهدید شونده مرتبط است .
ب ـ امری‌که تهدید کننده انجام دادن آنرا از تهدید شده توقع دارد باید بر خلاف قانون باشد خواه خلاف قوانین الزامی باشد یا خلاف میل تهدید شونده ولی‌ممکن‌است‌اساساً تقاضای انجام امری را نکند .
ج ـ عمد . تهدیدغیرعمدی وجودندارد.

د ـ تهدید ممکن است بجان ، مال یا حیثیت باشد .

۱۴۶۰ - تیول

اراضی که در اختیار امراء و لشکریان قرارداده میشود که حقوق خود را از آنها تحصیل نمایند مستفید از تیول ، مستأجر آن نیست (رك . رزق) و استفاده از تیول مدت معین ندارد (مادهٔ سوم قانون راجع بدعاوی بین اشخاص و دولت مصوب ۱۲-۸-۱۳۰۹)

رك . اقطاعات

ث

۱۴۶۱ - ثالث

(مدنی ـ فقه) الف ـ کسیکه طرف عقد نیست و قائم مقام هیچیك از متعاقدین نمی باشد (مادهٔ ۲۳۱ ـ ۴۸۸ ق ـ م)

ب ـ کسیکه طرف عقد نیست هرچند که قائم مقام یکی از طرفین باشد (مادهٔ ۳۹۹ ق ـ م)

ج ـ بیگانه نسبت بامری که دو طرف دارد مانند ثالث نسبت به متداعیین یك دعوی .

۱۴۶۲ - (جلب) ثالث

رك . جلب

۱۴۶۳ - (شخص) ثالث

مرادف ثالث است (رك . ثالث)

۱۴۶۴ - (مجلوب) ثالث

رك . جلب

۱۴۶۵ - ثبت

نوشتن قرارداد یا یك عمل حقوق یا احوال شخصیه یا یك حق (مانند حق اختراع) و یا هرچیز دیگر (مانند علامات) در دفاتر مخصوصی که قانون معین می کند مانند ثبت املاك و ثبت معاملات غیر منقول و ثبت حق اختراع و ثبت علائم و ثبت احوال و غیره .

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۴۶۶ - ثبت احوال

الف ـ ثبت وقایع چهارگانه : تولد ـ فوت ـ ازدواج ـ طلاق را گویند .

ب ـ ادارهٔ موظف به ثبت وقایع مذکور را گویند .

۱۴۶۷ - ثبت اسم تجارتی

Raison commercial

(قانون تجارت) عنوانی است حاکی از شهرت تاجر که او خود را تحت آن عنوان معرفی و مشهور میکند این عنوان ممکن است اسم خانوادگی خود تاجر باشد و ممکن است یك اسم فانتزی باشد مانند « پرندهٔ آبی »

در شرکتهای تجارتی اسم تجارتی با اسم شرکت متحد است .

ثبت اسم تجارتی اختیاری است (مادهٔ ۵۷۶ قانون تجارت) نظامنامهٔ مادهٔ ۵۸۲ تا این لحظه تهیه نشده است .

(رك . ثبت تجارتی)

۱۴۶۸ - ثبت اسناد

الف - اسم اداره‌ای است که املاك و اسناد عقود و معاملات را ثبت می کند .
ب - ثبت سند عقود و ایقاعات را گویند.

۱۴۶۹ - ثبت املاك

ثبت ملك با تشریفات قانون ثبت در دفتر املاك و دادن سند مالکیت از روی آن .

۱۴۷۰ - ثبت انتقال ملك

(ثبت) یعنی ثبت معاملهٔ عین یا منافع ملك در دفتر املاك (مادهٔ ۲۶ قانون ثبت و مادهٔ ۱۰۴ - ۱۰۴ مکرر - ۱۰۵ - ۱۰۶ نظامنامهٔ قانون ثبت)

۱۴۷۱- ثبت تجارتی

(قانون تجارت) مقصود از ثبت تجارتی ثبت اسم تاجر در دفتر مخصوصی بنام « دفتر ثبت تجارتی » است و ثبت مذکور اجباری است (مادهٔ ۱۶ ببعد قانون تجارت) فرق بین ثبت تجارتی و ثبت اسم تجارتی واضع است (رك . ثبت اسم تجارتی) آئین نامهٔ دفتر ثبت تجارتی - مصوب ۱۳۲۵

۱۴۷۲ - ثبت حریم

(ثبت) یعنی ثبت جداگانهٔ حریم املاك . چنین ثبتی ممنوع است زیرا ثبت ملك بالتبع مستلزم ثبت حریم قانونی آن از آن حیث که حریم محسوب است بوده و حاجتی به درخواست جداگانه ندارد (فصل‌ششم مجموعهٔ سال ۱۳۴۳ بخشنامه های ثبتی)

۱۴۷۳- ثبت سندیکا واتحادیه

یعنی ثبت آنها در ادارات ثبت اسناد محل برابر مقررات خاص (تصویب نامهٔ ۱۷- ۸ - ۳۴ هیأت وزیران)

۱۴۷۴ - ثبت شرکت نامه

ثبت شرکت نامهٔ رسمی شرکتهای بازرگانی شرط تشکیل شرکتهای مذکور است (مادهٔ ۱ - ۲ نظامنامهٔ قانون تجارت . مجموعهٔ رسمی ۱۳۱۱ ص ۲۶۸) و مطابق مادهٔ پنجم طرح اصلاحی آئین نامهٔ ثبت شرکتها مصوب ۱۲-۶-۴۰ ادارهٔ ثبت شرکتها در تهران و دوائر ثبت شرکتها در شهرستانها در ثبت شرکتنامه قائم مقام دفترخانه‌های رسمی می باشند .

۱۴۷۵ - ثبت شرکتها

مقصود شرکتهای بازرگانی است که دارای شخصیت حقوقی میباشند و ثبت آنها اجباری است (مادهٔ ۵۸۷ - ۵۹۴ - ۵۹۵ قانون تجارت) و باید در تهران در دائرهٔ ثبت شرکتها و در خارج تهران در ادارهٔ ثبت اسناد مرکز اصلی شرکت به ثبت برسند (مادهٔ دوم نظامنامهٔ قانون تجارت)

۱۴۷۶ - ثبت عادی

نوعی از ثبت املاك است که مالکان مجبور به ثبت ملك نمیشوند (مادهٔ ۸۲ آئین نامهٔ قانون ثبت) و قبل از ثبت اجباری در ایران معمول بوده است .

۱۴۷۷ - ثبت علامت

یعنی به ثبت رسانیدن علامت تجارتی (رك. علامت تجارتی) در دفتر ادارهٔ ثبت شرکتها بارعایت مقررات مخصوص به ثبت علائم تجارتی (مادهٔ شش قانون ثبت علائم مصوب ۱ - ٤ - ۱۳۱۰)

۱۴۷۸ - ثبت عمومی

نوعی از ثبت املاك است که در آن مالکان مجبور به ثبت ملك میشوند (قانون اسفند ۱۳۱۰ که فعلا مجری است براساس ثبت

عمومی است (مادهٔ ۸۲ آئین نامهٔ قانون ثبت)

۱۴۷۹ - ثبت مؤسسات غیر تجارتی

یعنی ثبت آنها در دفاتر ثبت شرکتها بر طبق مقررات خاص (آئین نامهٔ اصلاحی مصوب ۱۳۳۷)
رك . مؤسسات غیر تجارتی

۱۴۸۰ - ثبت ملك

الف ـ بمعنی اخص یعنی ثبت ملك پس از پایان عملیات مقدماتی ثبت در دفتر املاك.
ب ـ بمعنی اعم یعنی عملیات مقدماتی ثبت و ثبت ملك در دفتر املاك .
(رك . عملیات مقدماتی ثبت)

۱۴۸۱ - (محقق) ثبت

دادرسی بود که در قانون سابق برای رفع اختلافات و اعتراضات ناشی از تقاضای ثبت املاك معین شده بود . درحال حاضر این اختلافات در دادگاههای عمومی رسیدگی میشود ومحقق ثبت وجود خارجی ندارد و در تاریخ ۱۱ - ۱۰ - ۱۳۱۹ بدستور وزیر دادگستری مقررات مربوط بآن نسخ شد و ضبط آنها در مجموعه‌هائی که بعد از نسخ آن چاپ شده است حاکی از عدم دقت و تتبع است .

۱۴۸۲ - ثبوت

در لغت بمعنی وجود و تحقق است . در اصطلاح اشاره است بوجود هر چیز در واقع و نفس الامر صرفنظر از علم وجهل انسان . مثلا دو نفر که در مالکیت مالی اختلاف دارند و دعوی را نزد قاضی طرح می کنند مالکیت آن مال یك مرحلهٔ ثبوت قبل ازطرح دعوی دارد یعنی صرفنظر از علم و جهل دادرس به مالکیت آن مال ، آن مال در واقع یا تعلق بیکی از متداعیین دارد یا بهر دو یا به شخص ثالث و غیره . وقتیکه دادرس مالکیت یکی از متداعیین را احراز نمود و آمادهٔ صدور حکم شد مالکیت آن مال وارد مرحلهٔ اثبات (یا مرحلهٔ علم دادرس در مثال مفروض) میشودوممکن است مرحلهٔ اثبات مطابق مرحلهٔ ثبوت باشد (اگر حکم مطابق واقع باشد) یا مخالف مرحلهٔ ثبوت (رك . اثبات)

۱۴۸۳ - ثبوت شرعی

(فقه) اثبات مورد نزاع نزد حاکم شرعی بمرافعه .

۱۴۸۴ - ثقه

(فقه) در فقه بمعنی شخص مورد وثوق و اطمینان راگویند خواه دارای عدالت شرعی باشد خواه نه ولی در خصوص علم درایه این اصطلاح را در مورد شخص عادل بکار می برند .

۱۴۸۵ - ثلث

در لغت بمعنی یك سوم چیزی را گویند و در اصطلاح بمعنی یك سوم ترکه است که وصایای مالی موصی تاآن میزان بدون احتیاج باذن و اجازهٔ ورثه نافذ است (مادهٔ ۸۴۳ قانون مدنی)
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۴۸۶ - ثلث باقی

مال غیرمنقول که موصی آنرا از محل ثلث ترکه برای صرف در مصارف خیرمعین کند که منافع آن علی الدوام(وبدون تحدید بمدت معین) درآن مصرف که معین کرده صرف گردد (مادهٔ ۳۶ آئین نامهٔ قانون ثبت املاك) در اصطلاح دیگر آنرا «ثلث

مؤبد » نامند .

۱۴۸۷ - ثلث مؤبد

مرادف ثلث باقی است (رك . ثلث باقی)

۱۴۸۸ - ثمن

(مدنی ـ فقه)

الف ـ مالی که عوض مبیع (رك . مبیع) درعقدبیع قرار می گیرد ثمن نامیده میشود ثمن باید مال باشد (ملاك مادهٔ ۳۴۸ قانون مدنی) ولازم نیست حتماً پول باشد بلکه ممکن است عین یا کلی درذمه باشد (مادهٔ ۱۹۷ - ۳۶۳ قانون مدنی) هر گاه در عقد بیع یکی از عوضین پول باشد عنوان ثمن را دارد . اگر هیچیك از عوضین پول نباشد آنکه سبقت باظهار قصد کند صاحب مبیع است ودیگری صاحب ثمن.

ب ـ ثمن (بضم اول وسکون ثانی) بمعنی ثمنیه است (رك . ثمنیه)

۱۴۸۹ - ثمن شخصی

(مدنی ـ فقه) ثمنی که وجه نقد نبوده و عین معین باشد مانند اسب معین یا گندم معین یا پارچهٔ معین .

در ثمن شخصی جمیع مقررات راجع به مبیع معین جاری میشود .

۱۴۹۰ - ثمنیه

یا هشت یك سهم ادنای زوجه در باب ارث است (رك . هشت یك)

۱۴۹۱ - ثمنیه اعیانی

(مدنی ـ فقه) ثمنیه را گویند (رك . ثمنیه) مادهٔ ۱۲۳ آئین نامهٔ قانون ثبت ۱۳۱۷

۱۴۹۲ - ثیب

(بروزن میت) از اصطلاحات فقه و در معانی ذیل بکار رفته است :

الف ـ بمعنی محصن در بحث جزای اسلام (رك . احصان ـ محصن ـ محصنه)

ب ـ زنیکه بکارت اوطی مواقعه مشروع یا نامشروع از بین رفته باشد و همچنین است از طریق وطی بشبهه. این صفت زن را ثیبوبت نامند صرف شوهر کردن موجب ثیبوبة نیست و باید مواقعه و ازالهٔ بکارت هم صورت گیرد .

در مقابل بکر استعمال میشود.

۱۴۹۳ - ثیبوبة

رك . ثیب

ج

۱۴۹۴ - جائر

بمعنی ستم‌کننده است و در فقه بعمال حکومت‌های غیرقانونی گفته می‌شودو بطور جمعی آنانرا ظلمه (بفتح اول و دوم) نامند . مقصود ازاصطلاح ظالم درعبارت «معونت ظالم» همین‌معنی است . حکومت غیرقانونی را نیز حکومت جور نامند و حکومت قانونی را « حکومت حقه » گویند .

۱۴۹۵ - جائز

صفت عقد یا ایقاعی‌که بصرف قصد یك طرف‌قابل اضمحلال است (رك. جواز)

۱۴۹۶- جائزه

(فقه - مدنی) تملیك مالی است ازطرف کسی بدیگری در مقابل عملی‌که انجام داده است برای تشویق وجبران زحمات او .

۱۴۹۷ - جارح

(فقه) کسیکه عدالت دیگری را مورد ایراد (در دادگاه)قرارمیدهد . ایراد مزبور را اصطلاحاً جرح گویندو کسانیکه بر صحت ایراد مزبور شهادت میدهند « شهود جرح » و « بینهٔ جرح » نامیده میشوند .

۱۴۹۸- جاسوسی

(بین‌الملل عمومی) کسیکه محرمانه یا تحت عنوانهای نادرست بنفع خصم در صدد تحصیل اطلاعاتی از نقشه و قوای طرف و مقاصد او برآید ،

(جزا) اشخاص ذیل جاسوسند :

الف - هرکس که برای بدست‌آوردن اسناد یا اطلاعاتی بنفع دشمن بیك قلعه یا مکان مستحکم یا پاسگاه یا هر بنگاه نظامی یا استحکامات و اردوگاهها یا منزلگاههای ارتش داخل شده باشد .

ب - هرکس که برای دشمن اسناد یا اطلاعاتی بدست‌آورد که ممکن است نسبت بعملیات ارتش یا نسبت بتأمین قلاع یا امکنهٔ مستحکم یا پاسگاهها یا بنگاههای نظامی مضر باشد .

ج - هرکس که جاسوسان یا افراددشمن

را که برای اکتشاف مأمور شده باشند عمداً مخفی نموده یا سبب اختفاء آنها گردد .
د ـ هر کس که اسرار نظامی یا سیاسی یا مفاتیح رمز را بر خلاف مصالح کشور به اجنبی تسلیم کند (مادهٔ ۳۱۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش)

۱۴۹۹ - جاعل

(جزا) مرتکب جرم جعل را گویند.
(رك. جعل)
(مدنی ـ فقه) متعهد در جعاله را گویند.
(رك . جعاله)

۱۵۰۰ - جامع

در لغت بمعنی گرد آورنده است در اصطلاح بمعانی ذیل آمده است :
الف ـ معبد مسلمانان چنانکه گویند : جامع گوهر شاد .
ب ـ مجموعه‌ای که در آن مقررات قانون مدون شود وامروزه بجای جامع، مجموعه می گویند) تنها جائی که کلمهٔ مجموعه بکتاب حقوقی اطلاق شده در جامع الشتات صفحهٔ ۳۸۷ است که بنظر رسید) مانند جامع عباسی که یکی از کد های قوانین فراهم آمده توسط شیخ بهائی و شاگرد او است.
ج ـ مجموعهٔ شامل مقررات و احادیث ووصایای مذهبی پیامبر اسلام (ص) چنانکه فرموده‌اند « و عندنا الجامعة »
د ـ قدر مشترك بین مورد نص و مورد سکوت در قیاس(رك . قیاس) را جامع گویند .

۱۵۰۱ - جامع نسب

خویشاوندانی که از نسل یکدیگر نبوده و از نسل شخص ثالث باشند آن ثالث را نسبت بآن خویشاوندان جامع نسب گویند مانند پدر که جامع نسب نسبت باولادان خویش است .
(رك . نسب)

۱۵۰۲ - جامعهٔ ملل

(بین‌الملل عمومی) اسم یـك مؤسسهٔ بین‌المللی است که‌عدهٔ نامحدودی از دول ومؤسسات‌دارندهٔ شخصیت حقوقی تشکیل میدادند و هدف آن کمك ملل‌متمدن بحفظ صلح و اجراء عدل ورفاه ملل بهمراهی همدیگر بوده است .

۱۵۰۳ - جب

(مدنی ـ فقه) بفتح جیم- مقطوع بودن آلت تناسل را گویندو آن کس که‌این‌صفت را داراست مجبوب نامیده میشود . این صفت اگر باعث‌سلب توانائی جماع (ولو بقدر حشفه) گردد موجب پیدایش حق فسخ نکاح برای زوجه است .

۱۵۰۴ - جرائم

جمع جرم است که عبارت‌است‌از مخالفت با نهی که قانون برای آن‌مخالفت مجازات معین کرده باشد .
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۵۰۵ - جرائم اختصاصی

(جزا) جرمهائی که مستقیماً افراد از آنها زیان می بینند ولواینکه بطور غیر مستقیم ، مصالح عموم بخطر افتد یعنی احساسات عامه جریحه‌دار شود .
در مقابل جرائم عمومی بکار می‌رود .

۱۵۰۶ - جرائم ضد خانواده

(جزا) عبارت است از :
الف ـ جرائم مربوط بازدواج (ربودن یا مخفی کردن زن برای ازدواج بعنف یا تهدید یا حیله ـ ربودن زن دارای ۱۵ تا ۱۸سال بارضای‌او برای‌ازدواج-

زنای محصنه ـ مواد ۲۰۹ ـ ۲۱۲ قانون جزا)
ب ـ هتك ناموس با محارم (مادهٔ ۲۰۷ قانون جزا)

۱۵۰۷ - جرائم ضد شرف و حیثیت

(جزا) در فقه به افتراء و توهین و هجر (بضم هاء) و هجو و سب و غیبت و افشاء سر بمعنی مذکور در مادهٔ ۲۲۰ قانون مجازات عمومی کشور گفته میشود .

۱۵۰۸ - جرائم ضد عفت

(جزا) عبارت است از :
الف ـ جرائم ضد خانواده (رك. جرائم ضد خانواده)
ب ـ جرائم ضد عفت عمومی و اخلاق حسنه.

۱۵۰۹ - جرائم عمومی

(جزا) جرمهائی است که مستقیماً مصالح عمومی را مورد تهدید قرار دهد ولو اینکه افراد هم بطور غیر مستقیم متضرر شوند مانند جاسوسی و اخلال در امنیت .
در مقابل جرائم اختصاصی استعمال میشود .

۱۵۱۰ - جراح (بکسر اول)

ایراد جرح به پیکر آدمی (در مقابل شجاج است) (رك . جرح)

۱۵۱۱ - جرح

(فقه) الف ـ ایراد بر عدالت دیگری در نزد حاکم. شهادت بر ایراد مزبور را شهادت جرح و شهود راشهود جرح و بینهٔ جرح نامند . جرح در مقابل تعدیل استعمال می‌شود . (رك . تعدیل)
ب ـ تجاوز بجسم آدمی (بجز جنایت برنفس و جنایت براطراف و جنایت بر منافع) اعم از اینکه مورد جرح ، سر و صورت باشد (که آنرا شجاج نامند) یا در سایر قسمتهای بدن باشد (که آنرا جراح نامند) .

۱۵۱۲ - جرح شاهد

(دادرسی ـ فقه) از اعتبار انداختن شهادت شاهد از طریق بیان اوصافی راجع باو که وجود آن اوصاف قانوناً موجب بی‌اعتباری شهادت شاهد گردد (مادهٔ ۴۱۳ دادرسی مدنی و مادهٔ ۱۳۱۳ قانون مدنی)

۱۵۱۳ (الفاظ) جرح

(فقه) در علم درایه تعبیرات متداولی است که نزد اهل این فن دلالت برصفتی درراوی حدیث می‌کند که بعلت دارا بودن آن صفت نباید بحدیث وروایت او اعتماد کرد از قبیل عبارات : ضعیف ـ کذاب ـ وضاع حدیث ـ غالی ـ مضطرب الحدیث ـ منکر الحدیث ـ متروك ـ مرتفع القول ـ متهم ـ ساقط ـ واهی ـ لاشیئی ـ لیس بذلك الثقه و مانند این امور .

۱۵۱۴ - جرم

(جزا) عملی است که قانون آنرا ازطریق تعیین کیفر منع کرده باشد .

۱۵۱۵ - جرم اجتماعی

(جزا) جرمی که بمنظور تأمین منافع عمومی صورت گیرد و اثر آن واژگونی تشکیلات اجتماعی باشد .

۱۵۱۶ - جرم اختصاصی

(جزا) جرمی که برضد افراد و علیه مصلحت آنان صورت گرفته باشد (مانند قتل) موضوع بحث جزای اختصاصی این جرائمند . (رك . جرم عمومی)

۱۵۱۷ - جرم اعتیادی

(جزا) جرمی‌است مرکب از چندعمل (برخلاف جرم مستمر که مرکب ازچند عمل نیست) که هریك به تنهائی قابل تعقیب نباشد (بند یك مادهٔ ۲۱۱ قانون مجازات عمومی)

۱۵۱۸ - جرم‌انضباطی

مرادف‌تخلف انضباطی‌است (رك . تخلف انضباطی)

۱۵۱۹ - جرم‌آنی

(جزا) جرمی که در زمان کوتاهی میتواند واقع‌شودمانندادای شهادت کذب. در مقابل جرم مستمر استعمال میشود .

۱۵۲۰ - جرم جزائی délit pénal

(جزا) عملی است‌که قانون برای آن مجازات معین‌کرده باشد . در یك‌معنی محدودتر به جنحه گفته میشود .
در مقابل جرم مدنی استعمال شده است.

۱۵۲۱ - جرم جمعی متحدالمقصد

(جزا) چند عمل متوالی که هریك و مجموع همه‌جرم باشد مانند اینکه دزدی بخانه‌ای‌رودو بدفعات اثاث‌خانه رابدزدد.

۱۵۲۲ - جرم خطائی

(جزا) جرم ناشی از بی مبالاتی و بی احتیاطی راگویند .
(رك . جرم شبه عمد)

۱۵۲۳ - جرم دائم

(جزا) جرمی است‌که بعد از وقوع ، باقی میماند مانند ساختن سکهٔ قلب(مادهٔ ۹۳قانون‌مجازات عمومی) یا جعل‌سند.

۱۵۲۴ - جرم ساده

(جزا) جرمی است‌که از عمل واحد (نه مرکب) تشکیل میشود در مقابل جرم اعتیادی بکار می‌رود (رك . جرم اعتیادی)

۱۵۲۵ - جرم سیاسی

(جزا) الف ـ جرم ناشی ازفکرسیاسی و یا از یك مؤسسه و دستگاه سیاسی را گویند .
ب ـ بمعنی اخص جرمی است‌که مخالف نظم سیاسی خارجی یا داخلی کشورباشد مانند توطئه‌برای تغییر شکل حکومت.
délit politique pur

۱۵۲۶ - جرم شبه عمد

(جزا) در این جرم مجرم :
اولا ـ قصد ارتکاب جرمی را داشته و اقدام می‌کند .
ثانیاً ـ نتیجهٔ قابل مجازات دیگری از عمل او حاصل میشود اعم از اینکه جرم مورد نظر او هم علاوه بر این محقق شده باشد یانه مثل اینکه قصد ضرب کسی را داشته ولی مضروب می‌میرد .
در مورد جرم غیر عمد اساساً مرتکب قصد ارتکاب جرمی را ندشته ولی بعلت بی مبالاتی یا بی احتیاطی یا عدم رعایت قوانین و نظامات نتیجهٔ قابل مجازاتی‌از کار او بوجود می آیدحسب القاعده‌جرائم غیر عمد مجازات ندارند و خلاف این اصل جنبهٔ استثناء دارد . جرم غیر عمد را جرم خطائی هم نامیده‌اند .

۱۵۲۷ - جرم طبیعی

(جزا)جرمی‌که همهٔ‌کشورها آنرا جرم شناخته باشند مانند قتل .

۱۵۲۸ - جرم عادی

(جزا) هر جرمی که‌عنوان جرم‌سیاسی

را نداشته باشد .

۱۵۲۹ - جرم عقیم

(جزا) جرمی است با مشخصات ذیل :
الف - مجرم همهٔ کارهای خود را برای گرفتن نتیجه انجام داده باشد پس با شروع جرم فرق دارد (رك . شروع جرم)
ب - تحقق جرم محال نبوده است (رك. جرم محال) ولی معذلك مجرم توفیق بهدف خود نیافته است .
مثل اینکه کسی را بدریا اندازند و او شنا نداند و ثالثی او را نجات دهد .

۱۵۳۰ - جرم عمد

(جزا) جرمی که مجرم قصد نتیجهٔ عمل خود را کرده و وارد عمل شود.

۱۵۳۱ - جرم عمومی

(جزا) جرمی که علیه مصالح جامعه صورت گیرد (مانند جاسوسی) موضوع جزای عمومی این جرائمند .

۱۵۳۲ - جرم غیر عمد

(جزا) هرگاه از بی‌مبالاتی یا بی‌احتیاطی یا عدم مهارت یا عدم رعایت قوانین و مقررات نتیجهٔ قابل مجازات غیر مقصود حاصل شود عمل منتهی بآن نتیجه را جرم غیر عمد نامند .

۱۵۳۳ - جرم مادی

(جزا) عمل ارادی (که آمیخته به عمد و خطا نباشد) که قانون جزا برای آن مجازات مقرر کند (مانند جرائم خلافی) در مقابل جرم عمد و جرم خطائی بکار می‌رود .

۱۵۳۴ - جرم متصل

(جزا) جرم دائم را گویند (رك . جرم دائم)

۱۵۳۵ - جرم متمادی

رك . جرم مستمر

۱۵۳۶ - جرم محال

(جزا) هرگاه بعلت وضع خاص مجنی‌علیه ویا وسائل ارتکاب جرم، تحقق جرم ذاتاً محال باشد هر چند که مجرم تمام کوشش خود را بکار بردآن جرم را جرم محال گویند مانند خالی کردن تیر بهرده وتفنگ خالی بشخصی بگمان اینکه پراست.

۱۵۳۷ - جرم مختلط

(جزا) جرمی که اگر افراد غیر نظامی هم مرتکب شوند مشمول کیفر مقرر در قانون دادرسی وکیفر ارتش شوند مانند پنهان کردن اسلحهٔ نظامی (مادهٔ ۳۷۹ قانون دادرسی وکیفرارتش) .

۱۵۳۸ - جرم مدنی

(مدنی) عملی است ناشی از تقصیر یا عمد که فاعل آن را ضامن خسارت میسازد .

۱۵۳۹ - جرم مرتبط

(جزا) جرائمی که چند نفر مجتمعاً مرتکب شوند (مادهٔ ۱۷۵ قانون مجازات عمومی) یا چند نفر آن را در ازمنه و امکنهٔ مختلف باتبانی قبلی صورت دهند (خواه طبیعت این جرائم مانند هم باشد خواه نه) مانند دو قتل و مانند یك قتل و یك سرقت . تقارن زمانی بین جرائم مرتبط شرط نیست .

۱۵۴۰ - جرم مرکب

(جزا) الف - جرم مرکب از چند عمل که از یك جنس نباشند و بطور توالی صورت گیرد و مجموع آن اعمال جرم

واحدی‌را تشکیل دهند مانند کلاهبرداری از طریق توسل بوسائل تقلبی .
ب ـ عمل نامشروعی که‌موجب تحقق چند عمل یا چندعنوان جزائی شودمانند قتل چند نفر بایك تیر تفنگ‌ومانند کلاهبرداری‌ضمن جعل
ج ـ عمل نا مشروعی که‌ظاهراً جرم‌عادی است ولی‌باتوجه بقصد مجرم ، جرم‌سیاسی است مانند قتل رئیس دولت .

۱۵۴۱ - جرم مستمر

(جزا) جرمی که در زمان نسبتاً دراز صورت گیرد مانند توقیف غیر قانونی و حمل اسلحهٔ غیر مجاز . از این معنی به‌جرم متمادی ـ جرم متسلسل هم تعبیر شده است ولی‌اصطلاح جرم مستمر وجرم متمادی رساتر است .

۱۵۴۲ - جرم مشهود

(جزا) جرمی است که در مرئی ومنظر مأمور کشف جرم یا جمعی از مردم‌واقع شود . اگر آثار جرم بلافاصله پس از وقوع دیده‌شود جرم در حکم مشهوداست و هم چنین است اگرمجنی‌علیه بلافاصله پس از وقوع جرم کسی را بعنوان مجرم معرفی کند یا درزمان نزدیك بوقوع جرم آثار بارز جرم در ید و تصرف متهم‌دیده شود و یا تعلق آن آثار و اسباب به متهم محرز گردد ویامتهم‌درزمان نزدیك‌بوقوع جرم قصد فرار داشته باشد و یا در حال فرار (در زمان نزدیك بوقوع جرم) دستگیر شود . (مادهٔ ۲۳ آئین دادرسی کیفری ومادهٔ ۱۲۸ دادرسی‌و کیفر ارتش)

۱۵۴۳ - جرم مطبوعاتی

(جزا) عبارت است از توهین و افتراء بوسیلهٔ روزنامه یا مجله یا نشریه‌ازلحاظ ارتباط با مقام‌ویاشغل‌رسمی‌یا رویهٔاداری یا اجتماعی یا سیاسی بشخص یااشخاص . انتقاد از روش سیاسی و اداری بوسیلهٔ روزنامه یا مجله یانشریه نسبت بمسئولان و متصدیان امور دولتی واشخاص مذکور در مادهٔ۲۲لایحهٔ قانونی‌مطبوعات مصوب ۱۳۳۴ که از لحاظ مصالح‌عمومی‌صورت می گیردجرم محسوب نمیشود... (مادهٔ ۳۰ قانون مذکور و مادهٔ ۲ ـ ۳ قانون هیئت منصفه ۱۳۱۰)

۱۵۴۴ - جرم مطلق

(جزا) جرمی که قبل از حصول غرض مطلوب مجرم، جرم تلقی شده باشدمانند جعل سند که استفادهٔ ازآن از ارکان و مقومات‌جرم مذکور نیست .
اگرحصول‌نتیجه‌مقوم‌ماهیت‌جرم‌باشدآنرا جرم مقید نامند ، مانند قتل .

۱۵۴۵ - جرم معلق

(جزا) جرمی که علت خارجی مانع پایان یافتن مساعی مجرم و حصول‌نتیجه شود مانندقراول‌رفتن تفنگ بطرف کسی بقصد قتل که مصادف با ممانعت قهری ثالث از تمام شدن عمل گردد . در جرم عقیم مساعی مجرم بپایان می‌رسد .(رك. جرم‌عقیم) و ارتکاب‌جرم‌هم در این‌مورد ذاتاً محال نیست (رك . جرم محال)

۱۵۴۶ - جرم مقید

رك . جرم مطلق

۱۵۴۷ - جرم نظامی

(جزا) جرمی که فقط قوانین نظامی آنرا جرم شمرده باشد .

۱۵۴۸ - (انگیزهٔ) جرم

رك . غرض جرم

۱۵۴۹ - (تعدد) جرم

رك . تعدد جرم

۱۵۵۰ - (تکرار) جرم

رك . تکرار جرم

۱۵۵۱ - (درجهٔ) جرم

رك . درجه (درجهٔ مجازاتها)

۱۵۵۲ - (عناصرعمومی) جرم

(حقوق جزا) اموری‌که در همهٔ جرائم وجود دارد ونبود یکی ازآنها برای‌نبود جرم‌کافی است . این عناصر عبارتند از:
الف ـ عنصرقانونی(رك. عنصرقانونی‌جرم)
ب ـ عنصرمادی (رك.عنصرمادی جرم)
ج ـ عنصر معنوی (رك.عنصرمعنوی‌جرم)

۱۵۵۳ - (عنصرقانونی) جرم

(حقوق جزا)وآن عبارت استازاینکه قانون جزا عمل معینی‌را جرم‌اعلام‌کند.

۱۵۵۴ - (عنصر مادی) جرم

(حقوق جزا) عمل مجرم‌که در خارج واقع میشود عنصر مادی جرم است.

۱۵۵۵ - (عنصر معنوی) جرم

(حقوق جزا) قصد مجرم در امر خلافی و عمد وی در جرم عمدی و خطاء وی‌در جرم خطائی عنصر معنوی نامیده میشود.

۱۵۵۶ - (معاون) جرم

رك . معاونت

۱۵۵۷ - (نوع) جرم

رك . درجه (درجهٔ مجازاتها)

۱۵۵۸ - جرم شناسی

مجموع علومی‌که موضوع آنها مطالعهٔ جرم و مجرم از لحاظ شخصی واجتماعی است که شامل انسان شناسی جزائی و روانشناسی جزائی و آمار جزائی است.

۱۵۵۹ - جرمانه

(بضم‌جیم) جزای نقدی راگویند .

۱۵۶۰ - جریمه

(جزا) وجه نقد یا مال دیگرکه بعنوان مجازات از مجرم‌گیرند (مادهٔ هشتم قانون مجازات مرتکبان قاچاق ـ مصوب ۱۳۱۲)

۱۵۶۱ - جریمهٔ (نقدی)

(جزا) جریمه‌ای‌که وجه نقد است . در اصطلاح دیگرجزای نقدی نامیده میشود (مادهٔ چهارم از مواد ذیل قانون آئین دادرسی کیفری)

۱۵۶۲ - جزا

بمعنی حقوق جزا است .

۱۵۶۳ - جزا (ی اختصاصی)

علمی‌که از جرائم اختصاصی بحث‌کند (رك . جرائم اختصاصی)

۱۵۶۴ - جزا (ی عمومی)

علمی‌که ازجرائم عمومی بحث‌کند (رك. جرائم عمومی)

۱۵۶۵ جزا(ی نقدی)

رك . جریمهٔ نقدی

۱۵۶۶ - جزیه

(فقه) مالی است‌که یهود یا نصاری یا زرتشتیان به‌رئیس حکومت اسلام (امام) یا نائب او میدهند یا کاری‌که برای او کنندکه در قلمرو اسلام (دارالاسلام) در مدت معین سکونت اختیارکنند و جان و مال و ناموس آنان در حمایت حکومت اسلام باشد . عقد مذکور درانقضاء مدت قابل‌تجدید و تمدید است . عقد مذکوراز

عقودلازم‌است و فسخ نمیشود مگر برضای طرفین .

جزیه نوعی مالیات سرانه بوده است . رك . مالیات براشخاص

۱۵۶۷ - (عقد) جزیه

(فقه) عقدی است که یکطرف آن حکومت اسلام و طرف دیگر آن یك یا عده‌ای از پیروان یکی از مذاهب (یهود - مسیحیت - زرتشت) می‌باشند و درازاء سکونت‌در قلمرواسلام‌جزیه‌بحکومت اسلام‌میدهند . مختصر شباهتی با قرارداد اقامت اتباع خارجه درکشور معینی (در حقوقهای امروزه) را دارد .

در همین اصطلاح عقد ذمه هم استعمال می‌شود (رك . عقد ذمه)

۱۵۶۸ - جعاله

(مدنی - فقه) التزام شخصی است (بصورت ایقاع) بپرداخت اجرت‌معلوم در مقابل عملی . معین بودن طرف شرط صحت جعاله نیست (مادهٔ ۵۶۱ قانون مدنی)

ملتزم را جاعل و طرف راعامل واجرت را جعل و حق‌الجعاله گویند (مادهٔ ۵۶۲ قانون مدنی)

۱۵۶۹ - جعل

الف - بضم جیم - اجرت عامل‌جعاله را گویند (رك . جعاله)

ب - بفتح جیم - بمعنی تزویر و وضع است و مزور و وضاع بمعنی جاعل است. همهٔ آنها بمعنی ساختن امری است از روی قصد و برخلاف واقع مانند سند مجعول و سکهٔ قلب و نحو اینها .

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۵۷۰ - جعل (اکاذیب)

(جزا) عنصر اول جرم افتراء در این مورد وجود دارد .

بجای عنصر دوم افتراء در این مورد اسناد جنحه و جنایت و هر امر دیگر که موجب اضرار یا تشویش اذهان باشد قرار می گیرد. بجای عنصر سوم افتراء در این جرم اسناد بشخص یا اشخاص معین مورد نظر نیست بلکه اعم از آن است .

بجای عنصر چهارم قصد اضرار وتشویش در این جرم نهاده شده‌است .

بنابراین ظاهراً جرم جعل‌اکاذیب بحسب مورد اعم از افتراء بنظر می‌رسد ولی برای احتراز ازاسناد لغو بمقنن بایدمورد افتراء را از مفهوم جرم جعل اکاذیب خارج کرده وباقی‌مانده را اختصاص‌باین جرم داد (مادهٔ ۲۶۹ مکرر - فقرهٔ ب) جعل اکاذیب بتنهائی (بدون ضم ضمیمه) مصداق توسل بوسائل تقلبی برای کلاهبرداری نیست . و تحقق این جرم متوقف بروقوع دو کذب و بالاتر نیست بلکه یك‌کذب هم کافی است .

۱۵۷۱ - جعل (مادی)

(جزا) قلب حقیقت بوسیلهٔ یك عمل‌مادی درنوشتجات رسمی یا عادی یا چیزدیگر (مادهٔ ۹۷-۱۰۶-۲۴۹ قانون کیفر عمومی)

۱۵۷۲ - جعل (معنوی)

(جزا) قلب حقیقت در مضمون یك عمل حقوقی بدون اینکه بهمراه یك عمل‌مادی باشد (مادهٔ ۱۰۴ قانون کیفرعمومی)

جلب

در لغت بمعنی طلب و غیره است . در

اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۵۷۳ - جلب (تقویتی)

یعنی جلب ثالث بمنظور استفاده ازاطلاع او نه بمنظور اینکه حکمی علیه او صادر شود مانند اینکه مالی تحویل انباردار تجارتخانه‌ای داده شده و قیمت آن از خود تاجر که طرف واقعی است مطالبه شود و براثر انکار او در پرداخت عوض مال علیه صاحب تجارتخانه طرح دعوی شده وانباردار بعنوان ثالث وبرای استفادهٔ از اطلاع اوبطورتقویتی جلب شود بدون اینکه علیه انباردار تقاضای صدور حکم شود وچون انباردار عنوان مدعی‌علیه را ندارد ماهیت جلب صدق نمی‌کند باید با اومعاملهٔشاهدکرد. ثالثی که جلب میشود مجلوب و مجلوب ثالث نامیده میشود .

۱۵۷۴ - جلب (ثالث)

دعوائی از دعاوی متفرع بردعوی دیگر است که در آن هریك از اصحاب دعوی در مراحل نخستین و پژوهش میتوانند ثالث راجلب بدعوی کنند یعنی اوراطلب کنند (مادهٔ ۲۷۴ دادرسی مدنی) ثالث مذکور عنوان اصحاب دعوی را خواهد داشت لذا جلب تقویتی غلط است (رك . جلب‌تقویتی) ثالثی که جلب میشودمجلوب و مجلوب ثالث نامیده شده است .

۱۵۷۵ - جلد

(بفتح اول و سکون دوم)

(فقه) صد تازیانه راگویند (اگر حد کامل‌باشد۔ رك. حدکامل) که مجازات منصوص‌پاره‌ای‌ازجرائم‌است . رك. رجم

۱۵۷۶ - جلسه

(آئین دادرسی مدنی وکیفری) ازعناصر ذیل فراهم می‌آید :

۱ـ وجود دادرس یا قائم مقام او

۲ـ ابلاغ وقت

۳ـ محل دادگاه شرط نیست درخارج از دادگاه هم جلسه تشکیل میشود .

۴ ـ لازم نیست موضوع جلسه رسیدگی بماهیت دعوی باشد بلکه ممکن است موضوع آن رسیدگی بدلائل باشد .

۵ ـ حضورکسیکه وقت باو ابلاغ شده شرط تحقق جلسه نیست .

۶ ـ رعایت تشریفات جریان دادخواست وتشریفات تشکیل‌جلسه شرط تحقق‌جلسهٔ قانونی است وجلسهٔ قانونی جلسه‌ای است که دادرسی‌درآن‌جلسه تکلیف برسیدگی و اخذ تصمیم و اقدام قضائی دارد .

۱۵۷۷ - جلسهٔ اخذ توضیح

(دادرسی مدنی) جلسه‌ای که دادگاه در آن‌مواردی راکه محتاج بتوضیح اصحاب دعوی‌است وقبلامعین کرده موردرسیدگی قرار میدهد (مادهٔ ۱۲۸-۱۶۶-۴۹۷ دادرسی مدنی)

۱۵۷۸ - جلسهٔ آخر

(دادرسی مدنی) عناصر آن عبارت است از :

۱ ـ رسیدگی و مذاکرات خاتمه یافته باشد .

۲ ـ طرفین تقاضای تجدید جلسه را باستناد قانون نکرده باشند پس اگربعد ازختم مذاکرات طرفین‌ازدادگاه تجدید جلسه را بمنظور سازش بنمایند و اعلام کنندکه در موعد معین نتیجه را بدادگاه اعلام خواهندنمودجلسهٔ‌آخررأس موعدی خواهد بود که دادگاه جلسه را برای

استماع نتیجهٔ مذاکرات تشکیل میدهد .

۱۵۷۹ - جلسهٔ اداری

(دادرسی مدنی) جلسه‌ای که برای اخذ یك تصمیم اداری تشکیل میشود نه تصمیم قضائی مانند جلسهٔ رسیدگی بدرخواست رفع اختلاف بین دادگاههای دادگستری (مادهٔ ۴۸ دادرسی‌مدنی) وجلسهٔ رسیدگی باینکه دادخواست اعتراض به ثبت در موعد مقرر داده شده یا نه (مادهٔ ۱۶ قانون ثبت) و مورد مادهٔ ۷۳۷ قانون اصول محاکمات حقوقی و غیره .

۱۵۸۰ - جلسهٔ اول

(دادرسی‌مدنی) جلسه‌ای‌است که موجبات قانونی رسیدگی بدعوی فراهم باشد بنابراین اگرطرفین بتوافق چنین جلسه‌ای را تجدید کنند جلسهٔ بعدی جلسهٔ اول نمی‌باشد و اگر طرفین بتوافق ارائهٔ اصول اسناد را موکول بجلسهٔ بعدنمایند این امرعنوان جلسهٔ اول را سلب نمیکند و بهمین جهت اگر خوانده در جلسات بعدی حاضرنشود حکم نسبت باوحضوری است (مادهٔ ۱۶۴ دادرسی مدنی)

۱۵۸۱ - جلسهٔ خارج از نوبت

(دادرسی مدنی) به جلسه‌ای اطلاق میشود که :

اولا ــ دادرسی مربوط بدعوی راجع به آن اختصاری باشد . زیرا نوبت اوقات دادرسی مربوط باین نوع دعاوی است .

ثانیاً ــ بعلتی از علل و اسباب قانونی تسریع در رسیدگی بعمل آید باینصورت که وقت زودتری (نسبت به نوبه) برای رسیدگی‌معین‌وبراساس‌چنین‌وقتی‌جلسه‌داده شود (مادهٔ ۱۴۵ دادرسی مدنی و غیره) اصطلاح جلسهٔ فوق‌العاده معنی‌عامی دارد که شامل مورد اصطلاح جلسهٔ خارج از نوبت هم میشود .

(مادهٔ ۲۴۸ دادرسی مدنی)

۱۵۸۲ - جلسهٔ ختم دادرسی

(دادرسی مدنی) مرادف‌جلسهٔ‌آخراست .

(رك . جلسهٔ آخر)

۱۵۸۳ - جلسهٔ داوری

(دادرسی مدنی) جلسه‌ای‌که داوران برای مشاوره یا رسیدگی در امری‌که بداوری ارجاع شده تشکیل دهند (مادهٔ ۶۶۰ دادرسی مدنی)

۱۵۸۴ - جلسهٔ رسیدگی بایرادات

(دادرسی مدنی) جلسه‌ای که دادگاه در آن به‌ایرادات (رك. ایرادات) رسیدگی کند (مادهٔ ۲۰۴ دادرسی مدنی)

۱۵۸۵ - جلسهٔ رسیدگی بدلایل

(دادرسی‌مدنی) جلسه‌ای که درآن دادگاه به‌دلائل‌طرفین دعوی رسیدگی‌کند مانند جلسه‌ای‌که برای استماع شهادت‌شهود و یا استکتاب تشکیل میشود (مادهٔ ۳۷۲ دادرسی مدنی)

۱۵۸۶ - جلسهٔ عادی

(دادرسی مدنی) جلسه‌ای که در دفتر اوقات و درنوبت دارای وقت معینی است (مادهٔ ۱۲۵ـ۳۵۱ دادرسی مدنی)

۱۵۸۷ - جلسهٔ فوق‌العاده

(دادرسی مدنی) بهریك از دومعنی ذیل اطلاق میشود :

الف ــ جلسهٔ خارج از نوبت (رك. جلسهٔ خارج از نوبت)

ب ـ جلساتی که برای رسیدگی بدعاوی گاهی بطور فوق‌العاده داده میشود چه علی‌الاصول باین دعاوی در جلسات دادگاه رسیدگی نمیشود (مادهٔ ۲۴۸ دادرسی مدنی و غیره)

۱۵۸۸ ـ جلسهٔ قانونی

رك . جلسه

۱۵۸۹ ـ جمع اختین

(مدنی ـ فقه) دو خواهر را با هم در حبالهٔ نکاح داشتن خواه هردو بنکاح دائم یا منقطع باشد یا یکی بنکاح دائم و دیگری بنکاح منقطع (مادهٔ ۱۰۴۸ قانون مدنی)

۱۵۹۰ ـ جمعدار

(مالی) در سازمان برنامه مأموردولت که از طرف ذیحساب وبا موافقت دستگاه اجرائی برای اجرای قسمتی از عملیات مالی طرح معین میشود (مادهٔ ۱۸ تصویب نامهٔ ۵۲۲۶۰ مورخ ۲۷ ـ ۱۲ ـ ۴۱ آئین نامهٔ مالی و حسابداری سازمان برنامه) صاحب جمع اصطلاح معروف‌تر وباسابقه‌تر از جمعدار است و هر دو بیك معنی بکار رفته‌اند (رك . صاحب جمع) مادهٔ پنجم آئین نامهٔ مزایا موضوع تصویب نامهٔ شمارهٔ ۱۹۰۵۶ مورخ ۶ـ ۱۰ـ۱۳۲۲

۱۵۹۱ ـ جمهور

در لغت اکثریت هرچیز را گویند درفقه امامیه و اقلیت های فرق اسلام ، اهل سنت وجماعت‌را گویند که‌اکثریت‌مسلمین را تشکیل می‌دهند .

۱۵۹۲ ـ جمهوری

(حقوق اساسی) حکومتی است که رئیس آنرا مردم بطور مستقیم یا غیر مستقیم انتخاب می کنند وریاست مزبور محدود و موقت است و قابل توارث نیست ورئیس مذکور مسئول علمیات خود می باشد .

۱۵۹۳ ـ جمهوری اشرافی

(حقوق‌اساسی) جمهورئی است که‌تصدی مقامات عالیه اختصاص باشراف داشته باشد. اگراین امتیاز در بین نباشدآنرا جمهوری‌دموکراتیك‌یاجمهوری‌ملی‌نامند.

۱۵۹۴ ـ جمهوری باواسطه

(حقوق اساسی)جمهورئی که‌ملت بوسیلهٔ نمایندگان حق حاکمیت خود را اعمال کند . رك. جمهوری بلاواسطه

۱۵۹۵ ـ جمهوری بلاواسطه

(حقوق اساسی) نوعی جمهوری‌است که ملت بدون‌نمایندگان حق حاکمیت(وضع قانون ـ انتخاب وزیران ومأموران‌عالی مقام ـ نظارت در اعمال حکومت) خود را اعمال‌کند .

۱۵۹۶ـ جمهوری دمکراتیك

رك . جمهوری اشرافی

۱۵۹۷ ـ جمهوری ملی

رك . جمهوری اشرافی

۱۵۹۸ ـ جنایت

(بکسر اول) در لغت بمعنی گناه‌کردن است‌این کلمه معرب‌است و ازکلمهٔ‌فارسی (گناه) گرفته شده است (بنگرید : کتاب الالفاظالفارسیة المعربه و کتاب بدیع‌اللغه) درقانون‌جزا جرائم‌را‌بحسب شدت وضعف مجازات بچهار درجه تقسیم کرده‌اند: جنایت ـ جنحهٔ‌بزرگ‌ـجنحهٔ

کوچك ـ خلاف (مادهٔ ۷ ـ ۸ قانون مجازات عمومی) و جنایت جرمی است که جزای آن ترهیبی و ترذیلی با هم است یا فقط ترذیلی است (مادهٔ ۱۸۲ آئین دادرسی کیفری) البته این تعریف بجای وضوح ابهام بیشتری در بردارد و جنایات را باید از روی مجازاتها شناخت.
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۵۹۹ - جنایت بر اطراف

(فقه) غیر از تجاوز بر نفس و جراح (رك . جراح) و تجاوز به منافع اعضاء (رك . جنایت بر منافع) هر تجاوزی که به اعضاء بدن آدمی شود جنایت بر اطراف نامیده میشود مانند شکستن دست و بریدن عضو .

۱۶۰۰ - جنایت بر منافع

(فقه) هر جرمی علیه تن آدمی که بصورت جنایت بر نفس یا جنایت بر اطراف نبوده و در نتیجهٔ آن جرم مجنی علیه از فایده‌ای که از عضو خود می‌برده کلا یا بعضا محروم شود مثلا در نتیجهٔ ضربت ، مغز مجنی علیه خاصیت تعقل را ازدست بدهد یا حس لامسهٔ او از بین برود .

۱۶۰۱ - جنایت بر نفس

(فقه) قتل و سقط جنین را گویند .

۱۶۰۲ - جنایت عمومی

(جزا) جنایتی که بضرر مصالح جامعه صورت گیرد مانند جاسوسی ـ مادهٔ ۹۸۱ قانون مدنی
رك . جرم عمومی

۱۶۰۳ - جنحه délit Correctionnel

(بضم جیم) فصیح آن جناح (بضم جیم) است از کلمهٔ گناه فارسی گرفته شده است ولغت تجنیح را بعربی از جنحه تراشیده‌اند. در اصطلاح نوعی جرم است که مجازات آن پائین‌تر از جنایت Crime وبالاتر از خلاف است . مقیاس دقیقی ندارد و تعریفات همکاران اروپائی‌ما در این‌مورد از نوع تعریفات‌دوری است . عملا جنحه وجنایت‌وخلاف را از روی کمیت‌وکیفیت مجازات می‌شناسند . (مادهٔ ۱۸۳ آئین دادرسی کیفری)

۱۶۰۴ - جنحهٔ بزرگ

رك . جنحهٔ کوچك

۱۶۰۵ - جنحهٔ کوچك

(جزا) جنحه‌ای که مجازات آن حبس تأدیبی از یازده روز تا یکماه یا غرامت از ۲۰۱ ریال تا ۵۰۰ ریال است .(مادهٔ دهم قانون جزا) هر جنحه غیر از این را جنحهٔ بزرگ یا جنحهٔ مهم نامند(مادهٔ نهم قانون جزا و مادهٔ ۱۸۵ آئین دادرسی کیفری)

۱۶۰۶ - جنحهٔ مهم

رك . جنحهٔ کوچك

۱۶۰۷ - جنگ

(بین‌الملل عمومی) زدوخورد بین‌قوای منظم دول بقصدغلبه و یا دفاع .

۱۶۰۸ - جنون

(مدنی-فقه) صفت کسیکه فاقد تشخیص نفع و ضرر و حسن و قبح است احراز جنون با دادگاه است (مادهٔ ۵۷ ـ ۵۸ قانون امور حسبی و مادهٔ ۱۲۱۰ ق-م)

۱۶۰۹ - جنون ادواری

(مدنی ـ فقه) کسیکه جنون او مستمر

نیست یعنی متناوب است (مادهٔ ۱۲۱۳ ق-م)

۱۶۱۰ - جنون دائمی

(مدنی - فقه) جنون مستمر (مادهٔ ۱۲۱۳ ق - م) در همین معنی اصطلاح جنون مطبق (به تشدید باء و فتح آن) در فقه استعمال شده است .

۱۶۱۱ - جنون غیرمتصل به صغر

(مدنی - فقه) هرگاه بعد از وصول ببلوغ (درفقه) یا سن کبر (در مدنی) و داشتن عقل ، شخص مجنون شود این جنون را جنون غیر متصل بصغر گویند .

۱۶۱۲ - جنون متصل بصغر

(فقه) جنونی که شخص صغیر در حال ورود باول سن بلوغ (سن شانزده در ذکور و سن ده در اناث) بهمراه داشته باشند .

(مدنی) بجای بلوغ در مدنی باید سن کبر استعمال شود که هیجده سال تمام است پس جنون صغیر که در اول سن نوزده بهمراه او باشد جنون متصل بصغر است (مادهٔ ۱۲۱۸ قانون مدنی)

۱۶۱۳ - جنون مطبق

مرادف جنون دائمی است (رك . جنون دائمی)

۱۶۱۴ - جنین

(مدنی - فقه) فرزند مادام که در رحم مادر است جنین نامیده میشود مبداء جنین ابتداء آبستنی است و منتهای آن لحظهٔ ماقبل ولادت .

۱۶۱۵ - (سقط) جنین

(جزا) جرمی است که نتیجه آن بیرون انداختن جنین از رحم باشد وفاعل جرم (اعم از مادر یا پدر یا ثالث) قصداین نتیجه را داشته باشد خواه وسائلی بکار برده باشد خواه نه . مورد صدق جنین (رك . جنین) آن است که جنین عادتاً بعد از سقط قابل ادامهٔ زندگی نباشد . بهر حال زنده ساقط شدن مانع صدق این جرم نیست . این جرم هر جا که محقق شود عنوان قتل را طرد می کند و اصطلاحاً قتل شامل این مورد نیست (مادهٔ ۱۸۱ تا ۱۸۳ قانون جزا) ممکن است سقط جنین در نتیجهٔ جرم دیگری (از قبیل ضرب) حاصل شود و عنوان سقط جنین هم صدق نکند مثل اینکه چند روزمانده بتولد بر اثر ضرب بچه ساقط شود و چون عادتاً طفل در این موقع قابل ادامهٔ زندگی است عنوان سقط جنین همانطور که در بالا گفته شد صدق نمی کند ولی اگر طفل مرده باشد آنوقت عنوان قتل صادق است (مادهٔ ۸۵۲ قانون مدنی)

در مواردیکه سقط را قانون تجویز کند جرم سقط صدق نمی کند هرگاه جنین قبل از موقع طبیعی بعلت داخلی (بدون تحقق جرمی) ساقط شود این را هم در عرف عام سقط جنین می نامند ولی این سقط موضوع آثار حقوقی (اعم از مدنی یا کیفری) نیست ومعنی سقط در این جا لازم است نه متعدی .

۱۶۱۶ - جواب

در لغت بمعنی پاسخ است خواه بلفظ باشد خواه باشاره خواه بفعل و در اصطلاح پاسخی است که هریك ازطرفین دعوی باظهارات طرف دیگر میدهد .

درآئین دادرسی مدنی این اصطلاح بیشتر در لایحهٔ جوابیه (که نوعی از جواب کتبی است) بکار می رود .

۱۶۱۷ - جواب مدعی علیه

(فقه) جواب مدعی علیه یا اقراراست یا انکار است یا سکوت .

۱۶۱۸ - جواز

(مدنی - فقه) الف- صفت مشترك عقود و ایقاعاتی که بصرف قصد یکطرف قابل فسخ است مانند ودیعه و وصیت تملیکی قبل از فوت موصی که از طرف موصی و موصی‌له جائز است .
این اصطلاح در مقابل لزوم و « قابل رجوع » استعمال میشود .
(رك . رجوع)
ب - مرادف پروانه‌است (رك . پروانه) مادهٔ ۱۱ قانون انحصار تجارت خارجی ۱۳۱۱ - ۱۳۲۰

۱۶۱۹ - جواز حقی

(فقه - مدنی) هرعقد جائزی که‌طرفین بتوانند جوازآنرا تبدیل به لزوم کنند آن جواز « جواز حقی » است مانند جواز عقد وکالت که میتوان آنرا از بین برد باین صورت که وکالت وکیل یاعدم عزل در ضمن عقد لازم شرط شده باشد (مادهٔ ۶۷۹ ق - م)
در مقابل جواز حکمی استعمال میشود .

۱۶۲۰ - جواز حکمی

(فقه-مدنی) هرگاه طرفین عقدجائزی نتوانند جواز آنرا تبدیل به لزوم کنند آن جواز را جواز حکمی گویند یعنی جواز عقد مزبور از موارد قوانین آمره است و شرط لزوم ، مخالف مقتضای‌ذات عقد خواهد بود مانند شرط لزوم در عقد هبه این شرط باطل است زیرا جواز هبه جواز حکمی است .

۱۶۲۱ - جوراقیه

بضم جیم منسوب به جورقان همدان‌است. از نقود قدیمی ایران است .

۱۶۲۲ - جهاد

(بکسر اول)
(فقه) قتال برای حمایت ازدین‌درست.

۱۶۲۳ - جهاد ابتدائی

(فقه) جهادی که بمنظور دفاع نباشد و از نوع جنگهای خارجی باشد (رك . جهاد دعوت - جهاد بابغات)

۱۶۲۴ - جهاد بابغات

(فقه) بغات بضم میم کسانی را گویند که علیه حکومت شرعی قیام‌کرده باشند و جهادبابغات‌جنگ داخلی علیه مسلمانانی است که علیه خلیفهٔ حق قیام‌کنند .

۱۶۲۵ - جهاد دعوت

(فقه) نوعی از جنگ تعرضی بمنظور نشر و توسعهٔ دیانت اسلام . مقصود از تعرض مفهوم مقابل دفاع‌است و درمقابل جنگ تدافعی (جهاد دفاع) استعمال میشودکه بمنظور دفاع از قلمرو اسلامی و منع اشغال نظامی‌آن و حفظ جان‌سکنهٔ کشور صورت می گرفت .

۱۶۲۶ - جهاد دفاع

رك . جهاد دعوت

۱۶۲۷ - جهت Motif

(مدنی) هدف شخصی هرکس در عمل حقوقئی که واقع می‌سازد و این هدف بحسب اشخاص مختلف و بحسب اوضاع مختلف‌نسبت بیك شخص نیز فرق می کند چنانکه شخصی‌زمینی رامی‌فروشد بمنظور حاجت بپول‌آن و دیگری بمنظور خرید

خانه‌ای با پول آن وسومی بمنظور خریدن زمین بهتری . همین وضع در ارتکاب یك نوع جرم نسبت به مجرمین آن جرم وجود دارد .
در حقوق مدنی بوسیلهٔ این هدف میتوان مشروع بودن یا نامشروع بودن یك عمل حقوقی را معین کرد (مادهٔ ۲۱۷ ق-م) (فقه) غرض وداعی در فقه در این‌معنی بکار رفته است و اصطلاح جهت درحقوق جدیدما بکار می‌رود. (رك . غرض-داعی)

۱۶۲۸ - جهت معامله

(مدنی) هدف‌شخصی هریك ازمتعاملین در معاملهٔ معین . این هدف ممکن است مشروع یا نا مشروع باشد (مادهٔ ۲۱۷ ق - م)
هرگاه جهت نا مشروع معامله در خود معامله مصرح نباشد ولی از قرائن و اوضاع و احوال معلوم گردد بملاك مادهٔ ۲۱۷ ق - م آن معامله باطل است .
(رك . علت)

۱۶۲۹ - جهل بقانون

(مدنی - فقه) یعنی بی‌اطلاعی ازقانونی که‌منتشر شده‌و ضمانت اجراء دارد (مادهٔ ۱ - ۳ قانون مدنی) جهل بقانون عذر محسوب نمیشود مگردرموارد خاص(مادهٔ ۱۱۳۱ قانون مدنی) و هم چنین است مورد جهل بحق شفعه(جهل حکمی‌یعنی جهل بقانون) در فقه جهل بقانون را در حدود معقول پذیرفته‌اند مثلا اگر کسی تازه مسامان شود و دعوی جهل بقانون کند (نظیر کسیکه چند روز تابعیت‌ایران را بپذیرد و مدعی جهل بقانون شود) و یا در بادیه‌های دوردست زندگی کند(جلداول‌مسالك - صفحهٔ‌نهم)

۱۶۳۰ - جهیز

(مدنی) مالی است‌که زن علی‌الرسم در موقع ازدواج باخود بمنزل‌شوهر می‌برد و علاوه براستفادهٔ خود بشوهر نیزاباحهٔ انتفاع آنرا می‌نماید . این مال در مالکیت زن خواهد ماند و شوهر مالك آن نمیشود .

۱۶۳۱ - جهیزیه

اصطلاح دیگر جهیز است (رك. جهیز) مادهٔ ۱۷ قانون اصلاح قانون مالیات بر ارث و نقل و انتقالات بلاعوض مصوب ۲۳ - ۱۲ - ۳۵ (مجموعهٔ ۳۶ - صفحهٔ ۱۲۱)

۱۶۳۲ - جیرو

ظهر نویسی است (رك . ظهر نویسی)

چ

۱۶۳۳ - چك

(تجارت) نوشته‌ای است که بموجب آن صادر کنندهٔ چك‌وجوهی را که‌نزد دیگری دارد کلا یا بعضاً بنفع خود یا ثالث مستردمی‌دارد (مادهٔ ۳۱۰ قانون‌تجارت ایران)

۱۶۳۴ چك بسته

(تجارت) چکی است که برروی آن دو خط کشیده‌اند وفقط بانك دیگری‌میتواند آن چك را دریافت کندو باشخاص‌متفرقه پرداخته نمیشود Chèque barré

۱۶۳۵ - چك بی‌محل

(تجارت ـ جزا) چکی که‌صادر کنندهٔ آن، وجه یا اعتباری نزد محال علیه چك نداشته باشد اگر پس ازتاریخ صدورچك هم وجه آنرا کشیده باشد ویا کمتر ازوجه چك محل داشته باشد باز چك بی‌محل است (بند الف مادهٔ سوم قانون چکهای بی‌محل مصوب ۱۳۳۷ که منسوخ بقانون صدور چك ۱۳۴۴ می‌باشد)

(رك . چك وعده دار)

۱۶۳۶ - چك وعده‌دار

(تجارت)چکی که‌بموجب آن صادر کننده به محال علیه چك دستور پرداخت وجه آنرا در رأس موعد معینی بدهد . (مادهٔ پنج قانون چکهای بی‌محل‌مصوب۱۳۳۷ منسوخ بقانون صدور چك ۱۳۴۴)

وعده‌دار بودن چك ، مانع صدق مفهوم چك بر آن نیست (مادهٔ ۳۱۱ قانون تجارت) لذا صرف وعده‌دار بودن‌دلیل بی‌محل بودن چك نیست و تنها گواهی بانك بر عدم محل ، مأخذاحرازبی‌محل بودن چك است. صدور اجرائیه بمأخذ قانون چك ۱۳۴۴ برای چك وعده دار اشکال ندارد .

۱۶۳۷ - چم

رك . حقوق زارعانه

۱۶۳۸ - چوب‌زن حراج

کسیکه چوب حراج را در دست‌گرفته‌و عرضهٔ حراج با اواست این شخص عضو رسمی و مطلقاً مستخدم دولت نیست ولی از طرف ادارات مربوطه‌باین کار (بطور

غیر رسمی) گماشته میشود و از محل حق حراج سهمی باو بعنوان دستمزد می‌دهند و چون این کار احتیاج بخبرگی ندارد عنوان کارشناس هم باو داده نمیشود تا مشمول مقررات کارشناسی باشد (مادهٔ ۹۵ آئین‌نامهٔ اجراء اسناد رسمی مصوب ۱۳۲۲)

۱۶۳۹ - چهار زن

(مدنی - فقه) چهار زن که بعقد دوام در حبالهٔ نکاح مردی باشند.

ح

۱۶۴۰ - حابس

(مدنی - فقه) حبس یکنوع از عقود احسان است نظیر وقف و باآن فرق‌دارد همانطور که‌وقف کننده راواقف می گویند حبس‌کننده را حابس می‌نامند .

(رك . حبس)

۱۶۴۱ - حاجیات

(فقه) هر عمل وتصرفی که انسان برای توسعه و گشایش امور خود و رفع حرج بآنها محتاج است مانند شکاری که برای معاش نباشد . عمل و تصرف مزبور برای حفظ‌ضروریات‌پنجگانه(رك . ضروریات پنجگانه) نیست وانسان میتواند باتحمل نوعی از مشقت یا گذشت از آنها چشم بپوشد .

۱۶۴۲ - حادثهٔ غیر مترقبه

(مدنی) ترجمهٔ‌اصطلاح Cas Fortuit است و از حقوق مدنی فرانسه اقتباس شده است‌مترادف‌فرس ماژر (قوهٔ‌قاهره) است (رك . قوهٔ قاهره)

۱۶۴۳ - حاسب

(فقه) کارمندی‌که از طرف حکومت بکارهای راجع بدخل و خرج مملکت گماشته می‌شد .

۱۶۴۴ - حاشیه

رك . نسب (ضابطهٔ نسب)

۱۶۴۵ - حافظ

شخص امینی که در اجراء احکام یا اسناد مال توقیف شده بدست او بامانت سپرده میشود (مادهٔ ۳۶ - ۳۷ - ۳۹ تا ۴۲ آئین‌نامهٔ‌اجراء اسناد رسمی و مادهٔ ۶۴۵ -۶۴۷ اصول محاکمات قدیم)

۱۶۴۶ - حاکم

(فقه) الف - قاضی راگویند . درهمین معنی‌مقررات جدید کشورهم این اصطلاح را بکار برده است(اصل ۸۳ متمم‌قانون اساسی)

ب - بمعنی دلیل حاکم(رك. حکومت)

ج - کسیکه در دعوی محکوم له واقع شده در اینصورت طرف او را محکوم گویند پس حاکم‌و محکوم یعنی‌محکوم‌له

و محکوم علیه این معنی در اصطلاحات قضائی کنونی هم بهمین ترتیب استعمال میشود .

د ـ فقیه جامع الشرائط که علاوه بر سمت قضاء و سمت دادستان سمت محتسب بمعنی عام آنرا دارا بوده و دارای صلاحیت اداری وسیعی است .

(مدنی ـ دادرسی) الف ـ دادرس دادگاه شرع (حکم تمیزی شمارهٔ ۳۷۸۳ مورخ ۳۰ ـ ۸ ـ ۱۹ شعبهٔ یك درمورد مادهٔ ۷۹ قانون مدنی)

ب ـ حاکم بمعنی قاضی دادگاه شهرستان (حکم تمیزی شمارهٔ ۲۷۸۳ مورخ ۳۰ ـ ۸ ـ ۱۹ راجع بمرجع تقاضای عزل قیم و مرجع رسیدگی بخیانت متولی و در خواست ضم امین)

ج ـ بمعنی مجموعه‌ای ازمناصب دادستان شهرستان وحاکم دادگاه شهرستان (مادهٔ ۷۹ قانون‌مدنی و مادهٔ هشتم قانون‌اوقاف ۳ ـ ۱۰ ـ ۱۳۱۳ و مادهٔ ۶۱ نظامنامهٔ قانون اخیر مصوب ۱۳ ـ ۲ ـ ۱۳۱۴ و مادهٔ ۱۰۸ قانون امور حسبی)

د ـ دادرسی‌دادگاه (مادهٔ ۱۱۸۷ قانون مدنی)

هـ ـ دفتردادگاه (مادهٔ ۳۸۷ قانون‌مدنی و ۷۱۰ دادرسی مدنی)

(حقوق اداری) نمایندهٔ وزارت کشور در حوزهٔ شهرستان (بندهفتم مادهٔ ۶۴۵ دادرسی مدنی) و بهمین معنی در کلمهٔ نائب الحکومه بکار رفته است .

بمعنی‌اعم‌ازفرماندار و بخشدار هم بکاررفته است (تبصرهٔ سوم از مادهٔ سوم قانون توسعهٔ‌معابر ۱۳۱۲ که فعلا منسوخ است)

*درامور حسبی‌علی‌القاعده حاکم‌محول بر دادستان شهرستان است و خلافش محتاج بدلیل‌است (مادهٔ ۵۶ قانون مدنی)

۱۶۴۷ ـ حاکم جور

(فقه) کسیکه منصبی از مناصب مربوط بمشاغل عمومی را بدون اینکه مشمول اذن شرعی باشد تصدی‌کند .

۱۶۴۸ ـ حاکم شرع

(فقه) پیشوای دین و نواب عام وخاص او که بحکومت منصوب شوند .

۱۶۴۹ ـ حاکم شهر

(حقوق اداری) اصطلاح قدیمی است و بجای شهردار استعمال می‌شد (قانون بلدیهٔ ۱۳۲۵ قمری منسوخ)

۱۶۵۰ ـ (دلیل) حاکم

رك . حکومت

۱۶۵۱ ـ (شرائط) حاکم

(فقه) یعنی اموری که داشتن آنها در قاضی لازم است مانند اجتهاد ـ عقل ـ بلوغ ـ ایمان ـ عدالت و مانند این‌ها . از رندی پرسیدند اصول‌دین چند تااست گفت : هفت تا توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت و رحم ومروت ! شایداگر بجد نتوان گفت بر مشرب رندی بتوان گفت‌که علاوه برشرائطی‌که برای‌حاکم گفته‌اند در هر حال‌دو شرط دیگرلازم است : کیفیت در حکومت و ظرفیت در حاکم .

۱۶۵۲ ـ حاکمیت

(حقوق اساسی) قدرت سیاسی دولت‌که در دست حکومت می‌باشد .

(بین‌الملل عمومی ـ حقوق عمومی) استقلال مطلق وآن‌صفتی‌است‌که بموجب آن دولتی تحت سلطهٔ دولت دیگر قرار نگرفته باشد .

۱۶۵۳ - حاکمیت اراده

(مدنی) مرادف استقلال اراده است.
(رك . استقلال اراده)

۱۶۵۴ - حالت حقوقی

(مدنی) حالاتی که موضوع یك حکم قانونی باشند و قصد ، عنصر سازندهٔ آنها نمی‌باشد مانند حجر، بلوغ، جنون، صغر، اسم، تابعیت وغیره مثلا اتلاف در قانون مدنی (مادهٔ ۳۲۸ ق - م) که متوقف بر تحقق قصد نیست یك حالت حقوقی بمعنی بالا بشمار می‌رود .
اصطلاح بالا در مقابل عمل حقوقی بمعنی عام استعمال می‌شود (رك . عمل حقوقی)

۱۶۵۵ - حبس

(حقوق مدنی) نوعی از عقود احسان است (بعضی از فقهاء آنرا عقد نمی‌دانند) که با وقف از جهات ذیل فرق دارد :
۱ - ملك محبوس از مالکیت حبس کننده خارج نمیشود هرچند که برای حبس مدت معین نشود (و این را حبس مطلق گویند) در اینصورت مادام که عین باقی است نمیتوان از حبس عدول کرد مثلا اگر اتومبیلی را حبس کنند برای مدرسه‌ای واتومبیل بعداً فرسوده شود و اوراق گردد مصالح اتومبیل ملك حابس خواهد بود وحال اینکه وقف چنین نیست .
۲ - میتوان برای حبس مدت معین نمود ولی در وقف نمیتوان مدت معین کرد . در این صورت مال محبوس پس از انقضاء مدت به ملکیت کامل مالك یا ورثه عودت می کند .
۳ - اگر حبس مالی کنند و مدت معین ننمایند به محض فوت حابس ملك جزء ترکه شده و حبس از بین میرود حبس باین معنی قسیم وقف و عمری و رقبی و سکنی است (مادهٔ ۴۱ ببعد قانون مدنی) حبس کننده را حابس گویند و مال مورد حبس را محبوس نامند و کسیکه حبس بنفع او شده محبوس علیه نامیده میشود. ممکن است محبوس علیه شخص حقیقی یا حقوقی باشد و یا شخص نباشد مانند حبس بنفع مدرسه یا مسجد .
اختلاف وقف و حبس بطور اجمال در مادهٔ ۲۷ قانون ثبت ۱۳۱۰ و مادهٔ ۱۹ قانون اصلاح قانون مالیات برارث ونقل و انتقالات بلاعوض مصوب ۲۳ - ۱۲ - ۳۵ دیده میشود .
(حقوق جزا) سلب آزادی و اختیار نفس در مدت معین یا نامحدود بطوریکه در زمان آن، حالت انتظار ترخیص وجود نداشته باشد و اگر حالت انتظار وجود داشته باشد آنرا توقیف گویند نه حبس (مادهٔ ۱۰۸ - ۱۱۴ قانون ثبت و مادهٔ ۵۹ قانون تسریع محاکمات) گاهی بجای توقیف بغلط کلمهٔ حبس بکار رفته است (مادهٔ ۷۴۳ دادرسی مدنی)
(آئین دادرسی مدنی) سلب آزادی تن محکوم علیه که در مدتهای قانونی پس از ابلاغ حکم (یا ابلاغ اجرائیهٔ ثبتی) طوعاً آنرا اجراء ننموده ودر موعد قانونی عرضحال اعسار بدادگاه صلاحیتدار تقدیم ننموده است این نوع حبس درقانون اسلام هم وجود دارد : لی الواجد یحل عقوبته و عرضه (حدیث)

۱۶۵۶ - حبس ابد

(قانون جزا) حبس در مدت عمر محکوم را گویند و در فقه حبس دائمی و حبس مخلد درهمین معنی بکار رفته است .

۱۶۵۷ - حبس انضباطی

(حقوق اداری) حبسی که بصورت کیفر انضباطی مقررشود مادهٔ ۲٤ قانون کیفر بزه‌های مربوط براه‌آهن مصوب ۱۳۲۰
(رك. تخلف انضباطی - کیفر انضباطی)

۱۶۵۸ - حبس باخدمت

رك : حبس باکار

۱۶۵۹ - حبس با کار

(جزا) حبسی که‌محکوم‌علیه بحبس ، مجبور بانجام کارهائی که برای او معین‌می‌شود باشد . در مقابل‌حبس‌مجرد وحبس‌عادی (بدون‌کار) بکار رفته است دراصطلاح دیگر حبس با خدمت نامیده میشود (مادهٔ ۲۸۹ - ۲۹۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش)
(رك . حبس‌عادی - اعمال شاقه)

۱۶۶۰ - حبس تأدیبی

(جزا) حبسهائی که برای‌جرائم جنحه مقرر شده باشد (رك . جنحه)

۱۶۶۱ - حبس تکدیری

(جزا) حبسی‌که برای امورخلافی‌مقرر شده باشد (رك . خلاف)

۱۶۶۲ - حبس دائم

(جزا) مرادف حبس ابد است (رك . حبس ابد)

۱۶۶۳ حبس عادی

(جزا) در مقابل حبس باکار و حبس مجرد استعمال‌میشود (مادهٔ ۲۸۹-۴۲۱ - ۲۹۸ قانون دادرسی وکیفرارتش)

۱۶۶۴ - حبس عام‌المنفعه

(مدنی - فقه - ثبت) حبس مال بنفع عامه مانندحبس اتومبیل برای‌دانشجویان دانشگاه یا حبس قنات بنفع موقوفهٔ دانشگاه . در مقابل‌حبس مال بنفع‌شخص یا اشخاص محصور معین بکار رفته است (مادهٔ ۹۹ - ۱۰۰ آئین‌نامهٔ قانون‌ثبت ۱۳۱۷)

۱۶۶۵ - حبس غیر قانونی

(حقوق جزا) سلب آزادی و بازداشت محکوم بمنظور اجراء مجازات پس از حکم قطعی ، حبس قانونی است . اگر محکوم بر خلاف قانون زائد بر میزان مجازات بطور عمد نگهداشته شودیانسبت به محکومی‌که مجازات حبس او مشمول مرور زمان گردیده یا عفو و یا اجراء شده مجازات حبس در بارهٔ او بطور عمد اعمال شود حبس غیر قانونی است .

۱۶۶۶ - حبس مؤبد

(مدنی - وقف) حبسی که مدت دائم برای‌آن معین شده باشد و در واقع‌قسمی از حق انتفاع است‌که مدت‌آن دائم‌است وآن مانند وقف است ومادام‌که عین‌باقی است ازمنافع‌آن بهره برده‌میشود (مادهٔ سوم قانون اوقاف) بعضی عقیده دارند که حبس مقید به تأبید وقف است .
(جامع‌الشتات - صفحهٔ ۳۶۱)
رك . وقف منقطع الآخر

۱۶۶۷ - حبس مخلد

(جزا) مرادف حبس ابد است (رك . حبس ابد)

۱۶۶۸ - حبس مطلق

رك . حبس

۱۶۶۹ - حبوه

(مدنی - فقه)عطیه‌ای است از مال‌میت

که استثناء شده و بفرزند ذکوری که از سایر اولاد ذکور میت بزرگتر باشدداده میشود خواه بالغ باشد خواه نه . ارقام حبوه از این قرار است :

الف ـ لباس میت که‌لااقل یکبار استعمال کرده باشد .

ب ـ قرآن و قاب آن

ج ـ شمشیر و غلاف آن

د ـ انگشتر

فقهاء مقدار حبوه را (با اختلاف نظر ـ هائی که دربارهٔ کمیت و کیفیت آن هست) جزء ترکه ندانسته و از موانع ارث میشمارند (مادهٔ ۹۱۵ قانون مدنی)

۱۶۷۰ حجب

(بروزن ضرب) در اصطلاحات فقه و قانون مدنی حالت‌وارثی است که بواسطهٔ بودن وارث دیگری از بردن ارث کلا‌یا بعضاً محروم میشود (مادهٔ ۸۸۶ ـ ۸۸۸ قانون مدنی) . بین حجب در ارث و منع از ارث (از حیث لغوی) عام و خاص‌مطلق است یعنی‌هر حجبی منع‌است ولی هر منعی حجب نیست مثلا تولد از زنا از موانع‌ارث است‌ولی ازحاجب‌های ارث نیست .

۱۶۷۱ حجب حرمانی

(فقه ـ مدنی) حجبی که‌بکلی وارثی‌را از ارث محروم کند ماننداحجب طبقهٔ‌اول نسبت بطبقهٔ ثانی وطبقهٔ ثانی نسبت بطبقهٔ سوم (مادهٔ۸۸۷ قانون مدنی)

اقرباء طبقهٔ سوم از روی‌همین قسم‌حجب، حاجب ولاء عتق می‌باشند و ولاء عتق ، حاجب ضامن‌جریره و ولاء ضامن‌جریره حاجب ولاء امامت محسوب است . ونیز در طبقهٔ دوم ، ابوینی حاجب حرمانی ابی است .

در مقابل حجب نقصانی بکار می‌رود . (رك . حجب نقصانی)

۱۶۷۲ ـ حجب نقصانی

(فقه ـ قانون مدنی) حجبی است که سهم (فرض) وارث را از حداعلی به حد ادنی تنزل‌دهد خواه خود حاجب را بهره‌ای از ارث باشد (مانند اولاد که حاجب ابوین نسبت به زائد بر سدس می‌باشندیازوج و زوجه را ازنصیب اعلی به نصیب ادنی تنزل می‌دهند) خواه نه مانند اخوه و اخوات میت که مادر خود را از ثلث به سدس تنزل می‌دهند (مادهٔ ۸۸۷ قانون مدنی)

۱۶۷۳ ـ حجت

(فقه) الف ـ دلیل را گویند .

ب ـ قیاس‌و استقراء وتمثیل را گفته‌اند.

قیاس استقراء اوتمثیل

اقسام حجة بهاالتحصیل

(کامل‌المیزان)

ج ـ در علم درایه به راوی حدیثی گفته میشود که بعلت موثق بودنش باحادیث‌او استناد می‌شود واین کلمه‌از عباراتی‌است که در مقام تعدیل راوی گفته میشود . (رك . تعدیل)

۱۶۷۴ ـ حجر

(مدنی ـ فقه) نداشتن‌صلاحیت در دارا شدن حق معین (یا حقوق معین) و نیز نداشتن‌صلاحیت برای‌اعمال‌حقی که شخص آنرا داراشده است حجر نامیده میشود. اولی را « عدم اهلیت تمتع » و دومی‌را « عدم اهلیت استیفاء » گویند . این دو اصطلاح مخصوص حقوق مدنی است .

۱۶۷۵ - حجر خاص

(مدنی) درمورد پاره‌ای از محجورین اصل عدم حجر است در امور او مگردر خصوص مواردی که قانون معین می کند مانندحجر ورشکسته زیرااو نسبت‌باعمال قضائی که در زندگی برای خود یا به نیابت از غیر میکند علی‌الاصول محجور نیست فقط در موارد مخصوص که قانون صریحاً او را محجور کرده محجور می‌باشد ، برخلاف صغیر و سفیه .

۱۶۷۶ - حجر عام

(مدنی) در مورد بعضی از محجورین (مانند سفیه و صغیر ممیز) اصل این‌است که در همهٔ کارهای حقوقی محجورند و موارد عدم حجر (مانند تملك بلاعوض) استثنائی ومحتاج بتصریح قانون است.

۱۶۷۷ - (اسباب) حجر

(فقه) اسباب حجر عبارت است از : صغر - جنون - فلس - سفه - پاره‌ای از امور دیگر (مانند اخذ مال غاصب بعنوان بدل حیلوله ومال‌موردرهن که‌راهن از بعضی از تصرفات درآن محجوراست) همین امور در حقوق مدنی هم ازاسباب حجر است جز فلس که بجای‌آن اعسار و ورشکستگی سبب حجر است و اعسار اعم از فلس است .

رقیت و مرض مشرف‌بموت در فقه (بنظر بعضی) از اسباب حجراست نه درقانون مدنی .

۱۶۷۸ - حد

(فقه) الف - در لغت بمعنی منع و بند است و در اصطلاح مجازات مصرح در قانون جزا استاین مجازات بدنی‌بوده و حداقل و حداکثر ندارد .

ب - در اصطلاح دیگر حد بمعنی مطلق مجازات‌است خواه مصرح در قانون‌جزا باشد یاباختیارقاضی بوده باشد (تعزیر) در همین اصطلاح است که گفته‌اند : الحدود تدرء بالشبهات یعنی بصرف شك در وقوع جرم یا تحقق عناصر آن اصل برائت جاری میشود .

ج - بمعنی قانون الزامی (امرونهی) است‌چنانکه‌درقرآن آمده‌است(والحافظون لحدودالله) مقصود از حدود امرونهی و قانونی است .

د - گاهی‌حد درمعنی‌عامی استعمال‌میشود که شامل حد بمعنی اخص (معنی اول) و تعزیر و قصاص و دیات می‌باشد .

۱۶۷۹ - حد اصغر

(فقه) مجازات شلاق در جرم زنا را گویند (رك . حد اکبر)

۱۶۸۰ - حد اکبر

(فقه) مجازات زنای محصنه راگویند که رجم (سنگسارکردن) است .

(رك . رجم)

۱۶۸۱ - حد تام

(فقه) یاحدکامل ، مجازات بدنی‌مصرح در قانون جزااست‌که حداقل‌و حداکثر ندارد و این همان‌حد بمعنی اخص‌است.

(رك . حد)

۱۶۸۲ - حد غیر تام

(فقه) به تعزیر گفته میشود(رك. تعزیر)

۱۶۸۳ - حد کامل

(فقه) مرادف حدتام است (رك.حدتام)

۱۶۸۴ - حد محض

(فقه) هرگاه جرم در مورد خصوص حق‌الله باشد حد را حد محض گویند مانند حد شرب مسکر .

۱۶۸۵ - حد مختص

(فقه) حدی که فقط راجع به حق‌الله یا راجع به حق‌الناس باشد در مقابل حد مشترك استعمال میشود .

۱۶۸۶ - حد مشترك

(فقه) حدی که هم جنبهٔ حق‌الله وهم جنبهٔ حق‌الناس داشته باشد مانند حد سرقت . این درحقوق جدید نظیر دعوی کیفری است که هم جنبهٔ عمومی وهم جنبهٔ خصوصی داشته باشد .

۱۶۸۷ - حد ناقص

(فقه) مرادف تعزیر است (رك. تعزیر)

۱۶۸۸ - حدیث

(درایه) مرادف خبر است (رك. خبر)

۱۶۸۹ - حدیث حسن

رك . صحیح بالعرض - حسن

۱۶۹۰ - حدیث رفع

(فقه) به حدیث ذیل اطلاق میشود : « رفع عن امتی تسعة اشیاء الخطاء والنسیان وما استکرهوا علیه وما لایعلمون وما لایطیقون وما اضطروا الیه والطیره والحسد والوسوسة فی الخلق مالم ینطق بشفتیه »
از ظاهر این حدیث استفاده میشود که در سایر مذاهب اگر کسی کاری از روی خطاء یا فراموشی و یا اکراه و یا جهل و یا اضطرار میکرد مؤاخذه می‌شد و مأخوذ بعمل خود بودعلاوه بر این بآنها تکالیف خارج از طاقت می‌شد و اگر حسد میورزیدند معاقب بودند و یا فال بد اگر میزدند کیفر میدیدند وو ...ولی این امور از ملت اسلام برداشته شد (تقریرات اصول نائینی - جزء سوم - ص ۱۲۲) مأخوذ بودن باکراه و یا تحمیل تکلیف مـالایطاق باقتضاء عدل خداوند ظاهراً نباید در میان سایر امم اعمال شده باشد و بهرحال در ذیل این حدیث قرائنی هست که صحت انتساب آنرا به معصوم (ص) مورد تأمل قرارمیدهد هرچند که اصحاب در آن تأمل نکرده‌اند .

۱۶۹۱ - حدیث قدسی

(فقه)حدیثی که در آن کلام خداوندتعالی نقل شود کلامی که وسیلهٔ تحدی (مانند قرآن کریم) نباشد (درایهٔ شیخ بهائی صفحهٔ دوم)

۱۶۹۲ - (سند) حدیث

(درایه) سلسلهٔ راویان یك حدیث را گویند .

۱۶۹۳ - (طریق) حدیث

(درایه) سند حدیث را گویند یعنی سلسلهٔ راویان حدیث .

۱۶۹۴ - حر

(فقه) کسیکه مالك نفس خود می‌باشد هیچکس نمی‌تواند از خود سلب حریت کند... (مادهٔ ۹۶۰ ق - م) این اصطلاح در مقابل رق (بتشدید قاف) استعمال شده است .

۱۶۹۵ - حراج

(دادرسی مدنی - ثبت) فروش‌مال (و یا اموال) در حضور جمع بوسیلهٔ عرضهٔ آن بجمعیت باین ترتیب که پیشنهاد کنندهٔ

بالاترین قیمت مشتری (برندهٔ حراج) محسوب است (مادهٔ ۷۰۷ قانون اصول محاکمات حقوقی ۱۳۲۹ قمری) حراج ومزایده فرق دارند ولی غالباً بغلط بجای هم بکار می‌روند . رك . مزایده

۱۶۹۶ - (حق) حراج

رك . حق حراج

۱۶۹۷ - (مالیات) حراج

رك . حق حراج

۱۶۹۸ - حرام

در لغت بمعنی ممنوع است و در ماههای (ذوالقعده - ذوالحجه - محرم - رجب) جنگ ممنوع بود (البته با اجانبی که در این مدت ، جنگ را در مقررات خود ممنوع میدانستند ۰)

حرام که با حلال بکار رود شامل الزامات قانونی (واجب و حرام) می‌باشد .

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۶۹۹ - (تحلیل) حرام

(فقه) تراضی و توافقی که بموجب آن ، امر ممنوعی مورد تعهد فعل قرار گیرد مانند اینکه تعهد کند که مال غیر را سرقت کند این تعهد باطل است (الصلح جائز بین المسلمین الاصلحا احل حراما)

۱۷۰۰ - (مال) حرام

(فقه) مالی که ازطریق نامشروع بچنگ آمده باشد .

۱۷۰۱ - حربی

(فقه) کافری که متدین بدین اسلام - مسیح - یهود - زرتشت نباشد و او را کافر حربی و کافر غیر کتابی هم گویند و بطور اختصار غیر کتابی نیز گفته‌اند .

۱۷۰۲ - حرز

(فقه) الف - هر موضعی که غیر مالك بدون اذن او حق ورود در آنرا نداشته باشد .

ب - هر موضعی که محدود بوده و غیر مالك حق دخول در آنرا بدون اذن ندارد بشرط اینکه موضع مزبور بسته و مقفل باشد .

هتك حرز شرط تحقق جرم سرقت در فقه می‌باشد (مادهٔ ۲۲۶ قانون جزا) رك . هتك حرز

۱۷۰۳ - (هتك) حرز

(جزا) از حرز تعریف ناقصی بطور ضمنی در مادهٔ ۲۲۶ قانون جزا شده و هتك حرز عبارت است از خراب کردن یا سوراخ کردن یا شکاف دادن یا از جای کندن وسائل محصور کردن (دیوار - نرده - پرچین - سیم خاردار و مانند اینها) یا حفاظت (مانند صندوق وقفسهٔ محفوظ)

بطور ضمنی معنی حرز روشن میشود و مفهوم عرفی آن هم همین است .

۱۷۰۴ - حرم

(فقه) خاك مکه و قسمتی از اطراف آنرا گویند (در تقسیمات سیاسی خاك اسلام این امر دارای آثاری بوده است از نظر عبور و مرور و توقف و سکونت اتباع خارجه)

۱۷۰۵ - حرمت

(فقه) منع و نهی را گویند ارتکاب حرام مستلزم مجازات است .

۱۷۰۶ - حرمت ابدی

(مدنی - فقه) درباب نکاح حالتی است قانونی دررابطهٔ زن ومرد (اعم ازاینکه

سابقهٔ ازدواج بین آنها بوده و یا نبوده باشد) که با وجود آن حالت آن زن و مرد نتوانند بصورت زوج و زوجه باهم زندگی کنند و حالت مزبور هر گونه رابطهٔ نکاح را بین آن دو نفر برای همیشه طرد می کند مانند حرمت مادر ملوط برلاطی و حرمت ابدی دختری که عقد شده (پیش از رسیدن به نه سالگی) و افضاء شده باشد و موارد دیگر .

۱۷۰۷ - حریم

(مدنی - فقه) مقداری از اراضی اطراف ملك وقنات و نهر و امثال آن است که برای کمال انتفاع از آن ضرورت دارد (مادهٔ ۱۳۶ قانون مدنی) و حریم در حکم ملك صاحب حریم است و تملك و تصرف در آن که با طبیعت حریم منافات داردبدون اذن مالك درست نیست . حریم ملك تبعی است یعنی از توابع ملك است و مالك میتواند از حق خود در حریم بلاعوض یا در مقابل اخذ عوض صرفنظر کند . حریم اختصاص به چاه وقنات و خانه و مزرعه و باغ ندارد بلکه دهات هم حریم دارند و در حریم ده از حق تعلیف دواب وکندن بوته‌ها و مانند این امور بهره می برند . فروش حریم دهات که در بعضی شهرها مانند تهران دیده شده وجه شرعی و عرفی ندارد .

۱۷۰۸ - حریم درخت

(مدنی - فقه) حریم درخت در زمین موات بقدر وصول ریشه‌ها و شاخه‌ها (در آخرین حد رشد آن) و معبر آمد وشد صاحب درخت برای آبیاری و رسیدگی بآن و استفاده از آن می باشد (جامع الشتات - صفحهٔ ۶۰۲ - ۶۱۳)

۱۷۰۹ - حریم ده

(مدنی - فقه) مقصود از ده اراضی ملکی آن اعم از بائر و دائر و آیش و زیر کشت و اراضی دیمکاری است که از راه احیاء برای کشت دیم آماده شده باشد. بنا براین حریم عبارت خواهد بود از سایر اراضی (جز آنچه که در بالا گفته شد) اطراف یك ده که اهالی ده برای تعلیف اغنام و احشام و سوخت و سایر انتفاعات مکمل (بمقیاس تعریف مادهٔ ۱۳۶ قانون مدنی) از آن اراضی همگی استفاده می کنند . و بغلط بآنها اراضی مشاعی ده گفته میشود در صورتیکه مشاع بر ملك اطلاق میشود نه بر حریم . و عنوان حریم در این مورد با موات جمع میشود و ثبت حریم ده از اغلاط و بلکه از حیل است !

۱۷۱۰ - حساب

برشماری کالاها و وجوه به کمك ارقام واعداد ، وفن مربوط بآن، فن حسابداری است که معروف است .

۱۷۱۱ - حساب جاری

حسابی که مشتری بانك در آن دارد که پولی از جانب مشتری بعنوان آن حساب نزد بانك امانت گذاشته میشود وتدریجاً ممکن است مبلغی بآن افزوده کند یا بوسیلهٔ چك از آن برداشت نماید .

۱۷۱۲ - حساب جاری مخصوص

حسابی است برای مشتری بانك که قائم به اعتباری است که بانك بمشتری داده است و شبیه حساب جاری عادی می باشد .

۱۷۱۳ - (ریز) حساب Décompte

صورت جزء حساب را گویند .

۱۷۱۴ - حسابداری Comptabilité

الف ـ عمل منظم نگهداشتن حسابها

ب ـ اداره‌ای که به حسابها رسیدگی می کند .

(رك . حساب)

۱۷۱۵ - حسن

(فقه) الف ـ حدیثی است مقبول که روات آن در هر طبقه (تا معصوم) امامی‌ممدوح (بدون اینکه‌تعدیل وتوثیق شده باشند) باشند و اگر تمام روات سلسلهٔ‌حدیث عادل باشندفقط یکنفر امامی ممدوح (غیرعادل) باشد بازآن حدیث را حدیث حسن (نزد امامیه) نـامند (رك . صحیح بالعرض)

ب ـ گاهی ممکن است یك حدیث از آخرسلسله (از طرف صدراسلام) تانقطهٔ معینی (در سلسلهٔ روات) امامی ممدوح غیر عادل باشند و ازآن نقطه ببعد بعضاً یاکلا امامی ممدوح عادل نباشند (یعنی حدیث ازآن نقطه ببعد حالت ضعیف یا مقطوع یا مرسل را دارا باشد) در اینصورت حدیث تا آن نقطه حسن است (درایهٔ شهید ـ صفحهٔ ۲۴ ـ ۹۸)

بنظر بعضی‌صرف‌ممدوح‌امامی (غیر عادل) کافی نیست که حدیثی حسن باشد بلکه باید تصریحی بر ضعیف بودن راوی‌نشده باشد زیرا ای بسا ممدوحی‌که تصریح بر ضعف او شده است‌پس در حدیث صحیح، عدل راوی ظاهر و اتقان وضبط اوکامل است ولی در حدیث حسن چنین چیزی شرط نیست (درایهٔ والد شیخ بهائی ـ صفحهٔ ۸۰) بهر حال فقهاء شیعه نیز مانند فقهاء عامه بحدیث حسن عمل می- کنند در صورتیکه قرائنی موجب تقویت آن گردد مانند عموم نص دیگرویاوجود حدیث دیگر و مانندآن‌ها .

۱۷۱۶ - حسن نیت

(مدنی) وضع فکری کسیکه اقدام بعمل حقوقی از روی اشتباه می کند و تصور می کند که عمل او بر وفق قانون است وحال‌اینکه موافق قانون‌نیست و مقنن‌در مقابل عواقب زیان‌آور آن عمل حقوقی در حدود معینی او را حمایت می کند مانند صاحب یدی که تصور می کند بـا مالك‌واقعی‌معامله‌کرده‌ومال‌راازاو گرفته و حال اینکه با غاصب معامله‌کرده است (مادهٔ ۵۴۹ ـ ۱۱۴۱ ـ ۲۲۶۵ قانون مدنی فرانسه و مادهٔ ۳۰۴ قانون مدنی ایران)یاکسیکه روی زمین‌غیرساختمان می کند باعتقاد اینکه ملك او است (مادهٔ ۵۵۵ قانون مدنی فرانسه)

در حقوق ما حسن نیت قبول نشده و بهمین جهت مقنن ایران مادهٔ ۳۰۱ ببعد قانون مدنی ما را مقید بضمانت اجرائی کرده است‌که با فقه امامیه متناسب است و حال اینکه خود آن موادرا از حقوق مدنی فرانسه‌گرفته است و تازه گرفتن آن مواد هم ضرورت نداشت زیرا مادهٔ ۳۰۸ ببعد قانون مدنی ما رفع نیاز می کرد .

۱۷۱۷ - حشفه

(مدنی ـ فقه) ازمحل‌ختان (ختنه گاه) ببالا ازآلت رجولیت . ومقصود ازالتقاء ختانان نهان شدن حشفه است در آلت انوثیت . و این حد از دخول منشاء ترتب‌آثار حقوقی وکیفری است. ازنظر حقوقی درحال حاضر بین مقررات‌شرعی

و عرفی فرق نبوده و ضابطه همین است.

۱۷۱۸ - حصر وراثت

در عرف عام بجای تصدیق حصر وراثت (با حذف مضاف) بکار می‌رود (رک. دعوی انحصار وراثت)

۱۷۱۹ - حصه

(فقه - مدنی) سهم مشاع را گویند. (مادهٔ ۸۰۸ ق - م)

۱۷۲۰ - حضانت

(مدنی - فقه) در لغت بمعنی پروردن است در اصطلاح عبارت‌است‌از نگهداری مادی و معنوی طفل بتوسط کسانیکه‌قانون مقرر داشته است وقائم بارکان ذیل است:
الف - حضانت مخصوص ابوین و اقرباء طفل است و بین اقرباء رعایت طبقات ارث نمیشود.
ب - نسبت به ممتنع از نگهداری طفل، حضانت تکلیف است و نسبت بدیگران حق است (مادهٔ ۱۱۶۸ قانون مدنی)
ج - حفظ‌مادی (جسم) وتربیت‌اخلاقی و معنوی طفل مناسب شئون او.
د - اهلیت قانونی برای حضانت (مادهٔ ۱۱۷۳ - ۱۱۷۴ قانون مدنی)

۱۷۲۱ - حطیطه

رک. صلح (صلح‌حطیطه) - دین (تعجیل دین مؤجل)

۱۷۲۲ - حق

(فقه) در معانی زیر بکار می‌رود:
الف - اموری که در قانون‌پیش‌بینی شده اگرافرادمجازباشندکه بقصد خود برخی از آنها را تغییر دهند این امور قابل تغییر را «حق» گویند مانند مدلول‌مادهٔ ۳۸۷ ق - م که از نظر ما قابل اسقاط است یعنی طرفین عقد بیع می‌توانندضمن عقد بیع، شرط اسقاط ضمان تلف مبیع قبل از قبض را بین خود بنمایند.
حق باین معنی درمقابل حکم بکارمی‌رود. (رک. حکم)

ب - نوعی از مال است و در اینصورت در مقابل عین، دین، منفعت، انتفاع بکارمی‌رود چنانکه گویند مالکیت‌عین، مالکیت دین، مالکیت منفعت، مالکیت انتفاع، مالکیت حق مانند مالکیت‌حق خیار و مالکیت حق تحجیر.

(مدنی) الف - حق بمعنی دوم بالا در حقوق مدنی کنونی هم گاهی بکار می‌رود ولی حق بمعنی اول دراصطلاحات کنونی کمتر استقبال شده است و بجای‌آن «قانون‌تفسیری» (رک. قانون تفسیری) بکار می‌رود.

ب - قدرتی که از طرف قانون بشخصی داده شد حق نامیده میشود در فقه‌درهمین معنی کلمهٔ سلطه را بکار می‌برند (رک. سلطه) حق باین معنی دارای ضمانت‌اجراء است و آنرا «حق تحققی» و «حقوق موضوعه» و «حقوق مثبته» نیز گفته‌اند.

۱۷۲۳ - حق‌آب وگل

در معانی ذیل بکار می‌رود:
الف - حقوق زارعانه (رک. حقوق زارعانه) تبصرهٔ مادهٔ ۱۵ آئین‌نامهٔ سازمان آب و برق خوزستان مصوب ۱۱ - ۳ - ۳۹
ب - در اصطلاح عامیانه بمعنی سرقفلی بکار رفته است (رک. سرقفلی)

۱۷۲۴ - حق‌آبونمان

رک. آبونمان

۱۷۲۵ - حق اجراء

مرادف حق الاجراء است (رك . حق الاجراء) تبصرهٔ مادهٔ ۱۳۱ قانون ثبت .

۱۷۲۶ - حق اجرائیه

مرادف حق‌الاجراء است (تبصرهٔ مادهٔ ۱۳۱ قانون ثبت)
(رك . حق‌الاجراء)

۱۷۲۷ - حق اختراع

حق انحصاری ساختن و فروش وانتفاعات برای مکتشف و سازندهٔ امر تازه درشعب مختلف صنعت یا کشاورزی (مادهٔ ۲۶ قانون ثبت علائم مصوب ۱ - ٤ - ۱۳۱۰)

۱۷۲۸ - حق اختصاص

(مدنی - فقه) ممکن است چیزی قانوناً یا عرفاً جنبهٔ مالیت خود را ازدست بدهد ولی بااین حال تعلق به کسی داشته باشد در اینصورت اختیار آن شخص را بر آنچیز « حق اختصاص » گویند مثلا خیابانی را از میان خانه‌های اشخاص عبور میدهند و جز قسمت کمی از زمین شخص معینی جزء خیابان میگردد بطوریکه آن قسمت اززمین که جزء خیابان نشده آنقدرناچیز است که بدرد هیچ کاری نمی‌خورد و قابل خرید وفروش نیست یعنی از مالیت ساقط گردیده است با این وصف همان زمین کم اختصاص بصاحب قبلی آن دارد و حق او برزمین مزبور حق اختصاص نامیده میشود و کسی نمی‌تواند در آن قسمت با او مزاحمت کند .

۱۷۲۹ - حق اخراج از ملکیت

(مدنی - فقه) بموجب این حق مالک میتواند ملک خود را از ملکیت خود بیکی ازطرق ناقله (مانند بیع - صلح) خارج کند یا ازآن اعراض کند یا آنرا تلف کند .

۱۷۳۰ - حق ارتفاق

(مدنی - فقه) و آن حقی است برای شخص درملك دیگری (مادهٔ ۹۳ - ق-م) بواسطهٔ مالکیت در ملك معین مانند حق‌العبور و حق‌المجری و مانند اینها .

۱۷۳۱ - حق استثمار

(مدنی) حقی که بموجب آن مالك میتواند از منافع ملك خود بهره‌مند شود مثلا آنرا اجاره دهد .

۱۷۳۲ - حق استرداد

(مدنی - ثبت) حقی است که بموجب آن مدیون در معاملات با حق استرداد(رك. معامله با حق استرداد) میتواند با رد طلب بستانکار خود مال مورد وثیقه را تحت تصرف کامل خوددرآورد. ذکر کلمهٔ (استرداد) که موهم نقل مال از طرف مدیون به دائن است بیمعنی است زیرادر معاملات با حق استرداد درواقع نقل مال وجودندارد و بیع شرط که بارزترین فرد این گونه معاملات است امروزه مملك نیست و ناقل مبیع نمی باشد (صدر مادهٔ ۳۴ مکرر قانون ثبت)

۱۷۳۳ - حق استعمال

(مدنی) حقی که بموجب آن مالك بتواند از عین ملك خود بهره‌مند گردد مانند ساختن خانه در روی زمین خود .

۱۷۳۴ - حق استیفاء

(مدنی) حق اجراء و اعمال حقی که اجراء کنندهٔ حق قبلا آن حق را بموجب قانون دارا شده است مثلاصغیر حق اجراء و اعمال حقوقی راکه دارا است ندارد و

باید ولی قانونی او حقوق ویرا بمرحلهٔ اجراء و اعمال بگذارد .
عبارت « حق اعمال حق » صریحتر از حق استیفاء بنظر می‌رسد .

۱۷۳۵ - حق اشتراك

مرادف وجه‌اشتراك است (رك . آبونمان)

۱۷۳۶ - حق اعتباری

(فقه) حقی است که فقط شخص یا اشخاص معینی که حق مزبور علیه آنها است مکلف برعایت آن هستند مانند حق زوج برزوجه و بالعکس وحق بستانکار بر بدهکار . در مقابل حق عینی بکار می‌رود (رك . حق عینی) در حق عینی همهٔ اشخاص مکلف برعایت حقوق صاحب حق هستند چنانکه اگر کسی مالك خانه‌ای است همهٔ افراد باید حق مالکیت اورا محترم بشمرند ولی اگر کسی از دیگری بدهکار است این بدهکار است که باید حق بستانکار را محترم بشمرد و در موقع معین، طلب اورا بدهد و تصور اینکه دیگران هم محترم برعایت این حق بستانکار باشند معنی ندارد .

۱۷۳۷ - حق اقامهٔ دعوی

(حقوق عمومی) حقی که بموجب آن هر شخص بتواند برای استیفاء حقوق خود یا دفع تجاوز دیگران به مراجع تظلم عمومی (دادگاهها) شکایت کرده و رسیدگی را بخواهد .

۱۷۳۸ - حق انتفاع

(فقه - مدنی) وآن حقی است که بموجب آن، شخص می‌تواند از مالی که عین آن ملك دیگری است یا مالك خاصی ندارد استفاده کند (مادهٔ ۴۰ ق - م) مانند عمری و رقبی و سکنی (مادهٔ ۴۱ ق-م بعد) ومانند حق استفاده‌از پارك‌شهر و ماهی گیری در بعضی از رودخانه‌ها که بصورت تفریح انجام میگیرد .

۱۷۳۹ - حق انحصار

نوعی مالیات است که دولت از مصرف کنندگان کالاهای معینی (که قبلا تولید یا خرید و فروش یا حمل و نقل آنها را بانحصار خوددرآورده است) علاوه برقیمت واقعی آن دریافت می کند . سابقاً این حق را « عوائد خاصه » می‌نامیدند که پادشاه دریافت می کرد .

۱۷۴۰ - حق اولویت

(مدنی - فقه) یکنوع حق عینی است که از جهت سبقت شخص نسبت بآن عین که درمعرض حیازت جمعیتی معین قرار گرفته است پیدا میشود مانند حق اولویت ناشی از تحجیر در اراضی موات و حق اولویت در صندلی‌های نصب‌شده در پارك‌شهر برای کسی که روی آنها نشسته است و امثال اینها (مادهٔ ۱۴۲ ق - م)

۱۷۴۱ - حق اولویت رعیتی

از اصطلاحات قدیمی است و فعلا کلمهٔ رعیت که از بدترین تعبیرات است منسوخ است. معنی اصطلاحی آن در کلمهٔ «حقوق زارعانه » دیده شود .

۱۷۴۲ - حق ایصاء

(مدنی - فقه) وآن حقی است که ولی قهری بوصی خود میدهد تا بتواند ثالثی را برای بعد از فوت خود (فوت‌وصی) وصی نماید (مادهٔ ۱۱۹۰ ق - م) ولی تا وقتی که این حق را نداده باشند اصل این است که وصی مزبورحق تعیین وصی‌دیگر را ندارد .

۱۷۴۳ - حق بیمه

وجهی که بیمه گزار به بیمه گر در عقد بیمه میدهد . (رك . بیمه)

۱۷۴۴ - حق پناه

(بین‌الملل عمومی) حق‌ورود کشتی‌های جنگی متخاصمین به‌آبهای ساحلی دول بیطرف‌و استفاده از بنادر ولنگر گاههای آنان را گویند .

۱۷۴۵ - حق تبعی

(مدنی) حقی که عارض بر مال دیگری است مثلا خانه‌ای که راه عبورآن ازملك دیگری است حق‌العبورآن خانه یك‌حق تبعی است که عارض برآن خانه است‌حق تبعی بتنهائی موردمعامله قرار نمیگیرد و مالیت ندارد از این قبیل است حقابهٔ ملك (رك . حقابه) و حق سرقفلی یا کسب و پیشه و بهمین جهت حق سرقفلی به تنهائی برای اجراء اجرائیهٔ دادگاه یا اجرائیهٔ ثبتی قابل توقیف نیست .

۱۷۴۶ - حق تحققی

در اصطلاحات حقوق کنونی ایران حقی است که دارای ضمانت اجراء باشد .این اصطلاح در مقابل حقوق طبیعی ـ حقوق فطری بکار می‌رود .

در همین مورد حقوق موضوعه ـ حقوق مثبته هم بکار رفته است .

۱۷۴۷ - حق تشرف

ملکی که دراثراجراء قانون توسعهٔمعابر و از بین رفتن ملك جلو یا ازبین رفتن جلوملك ، مشرف بمعبرشودارزش بیشتری پیدا می کند وبه‌شهرداری که‌سبب پیدایش این ارزش و مرغوبیت شده حق میدهد که بابت این وضع مالی (وجه‌نقدمطابق تعرفهٔ قانونی) از صاحب آن ملك بخواهد این‌حق شهرداری‌را حق تشرف‌می گویند (مادهٔ پنجم قانون توسعهٔ معابر ۱۳۱۲ که منسوخ بقانون توسعهٔ معابر ۱۳۲۰ شده و در مادهٔ هشت این قانون اضافه شده که اگر ملك مشرف بخیابان هم بر اثر توسعهٔ خیابان مرغوب شود برای شهرداری حق تشرف پیدا میشود . در سال ۱۳۴۲ هم مقرراتی درهمین زمینه بصورت تصویب‌نامه وضع شده است)

درقانون تملك زمین‌ها برای شهرسازی مصوب ۱۷ ـ ۳ ـ ۳۹ از حق تشرف به اضافه ارزش تعبیر شده است (مادهٔهفت)

۱۷۴۸ - حق تعقیب

(مدنی) یا droit de suite وآن حقی است برای‌صاحب‌حق عینی که‌میتواند باستنادآن‌حق، مال‌خودرا دردست‌هرکس که بیابد بگیرد . صاحب حق ارتفاق هم میتواند این حق را علیه مالك مالی که حق ارتفاق بضرر او است اعمال‌نماید .

۱۷۴۹ - حق‌التعلیف

رك . حق علفچر

۱۷۵۰ - حق‌تقاعد

رك . تقاعد

۱۷۵۱ - حق تقدم

شبیه‌حق‌اولویت است(رك . حق اولویت) که مقنن ما در مورد حق کسیکه کلمه‌ای را بعنوان‌اسم خانوادگی‌مقدم بردیگران برای خودگزیده و از این طریق حقی پیداکرده است (مادهٔ ۳۹ قانون ثبت احوال) مقرر داشته‌است و نیز درمورد حق خرید متروکه حق تقدم در خرید مصرح است (مادهٔ ششم قانون توسعهٔ

معابر ۱۳۲۱ منسوخ بقانون توسعه‌معابر ۱۳۱۲) و نیز این اصطلاح در مادهٔ۱۹ متمم بودجهٔ سال ۱۳۱۴ راجع بحق‌تقدم وزارت دارائی برای وصول بدهکاریهای اشخاص بدولت بکار رفته است هم چنین در مادهٔ واحدهٔ قانون اجازهٔ ضبط اموال متجاسرین آذربایجان وکردستان وتصفیهٔ مطالبات و خسارات اشخاص مصوب ۱۳۳۹/۳/۱۴ همین اصطلاح بکاررفته است .

۱۷۵۲ - حق تمبر

نوعی از مالیات است که از طریق الصاق تمبر از مؤدی گرفته میشود (مادهٔ ۴۰ ببعد قانون مالیات بر درآمد مصوب ۱۰ - ۵ - ۳۴ مجموعهٔ ۱۳۳۴ -صفحهٔ ۲۳۰)

۱۷۵۳ - حق تمتع

(مدنی) حق دارا شدن حق معین (یا حقوق معین) را گویند چنانکه گویند بیگانه حق تملک اموال غیر منقول را ندارد یعنی حق تمتع ندارد . در مقابل حق استیفاء استعمال شده است .
عبارت « حق دارا شدن حق » صریحتر از حق تمتع است که‌مفهوم آن با حق‌استیفاء اشتباه میشود .

۱۷۵۴ - حق‌التولیه

(مدنی - فقه) سهمی از منافع موقوفه که معمولاواقف برای‌حق‌الزحمهٔ متولی‌قرار میدهدولواینکه واقف‌ومتولی یکنفرباشند (مادهٔ نهم قانون‌اوقاف ۳-۱۰-۱۳۱۳)

۱۷۵۵ - حق ثابت

رك . حق متزلزل

۱۷۵۶ - حق‌الثبت

حقوق دولتی که بابت ثبت ملك در دفتر املاك یا ثبت معاملات‌یا ثبت حق‌اختراع یا علامت وغیره از متقاضی ثبت دریافت میشود (مادهٔ ۱۸ نظامنامهٔ قانون ثبت و مادهٔ ۱۱۸ ببعد قانون ثبت ۱۳۱۰)

۱۷۵۷ - حق جزئی

(مدنی - فقه) هر حقی که شخص معین در موضوع معین داشته باشد مانند حق مالکیت بر مال معین . حق فردی وحق شخصی‌نیزدر همین معنی بکار رفته‌است.

۱۷۵۸ - حق جوابگوئی

مؤسسات دولتی و عمومی و افراد مردم اعم ازمأمورین رسمی و غیره هرگاه در روزنامه یا مجله مطالبی مشتمل بر تهمت و افترا یا اخبار بر خلاف واقع نسبت بخود مشاهده کردند حق دارند جواب آن مطالب راکتباً برای روزنامه یامجله بفرستند وآن روزنامه یامجله مکلف‌است این گونه توضیحات و جوابهارا درهمان صفحه و باحروفیکه مطالب اصلی را چاپ کرده مجاناً بطبع برساند مشروط براینکه جواب از دو برابر اصل مطلب تجاوز ننماید و متضمن توهین بکسی نباشد . در صورتیکه روزنامه یا مجله علاوه بر جواب مذکور مطالب و یا توضیحات‌مجددی‌چاپ نمایدحق‌جواب-گوئی مجدد بطریق‌مذکور در فوق‌برای معترض محفوظ خواهد بود . (مادهٔ ۹ لایحهٔ قانونی مطبوعات - مصوب ۸ -۵-۳۴- مجموعهٔ ۱۳۳۴ - صفحهٔ ۱۹۷)

۱۷۵۹ - حق حاکمیت

(حقوق اساسی) مقصود قوهٔ قانونگذاری وقوهٔ مجریه وقوهٔ قضائیه است که ارکان حاکمیت‌را تشکیل می‌دهند .

۱۷۶۰ - حق حال

(مدنی ـ فقه) حقی است که صاحب آن بتواند بدون انتظار گذشتن زمانی آنرا مورد استفاده قرار دهدمانندحق‌مستأجر برعین مستأجره بعد ازعقد اجاره بشرطی که برای تسلیم عین مستأجره بمستأجر مهلت معین نشده باشد .
این اصطلاح در مقابل حق مؤجل بکار می‌رود (ر ك . حق مؤجل)

۱۷۶۱ - حق حبس

(مدنی ـ فقه) درعقود معوض هریك از طرفین بعدازختم عقد حق داردمالی‌راکه بطرف منتقل‌کرده باوتسلیم نکندتاطرف هم متقابلا حاضر بتسلیم شود بطوری که درآن واحد (یدابید) تسلیم و تسلم بعمل‌آید واین عمل تسلیم و تسلم‌مقارن را فقهاء تقابض گویند (مادهٔ ۳۷۷قانون مدنی و ملاك آن) حق حبس از مظاهر بارز قاعدهٔ عدل وانصاف‌است .

۱۷۶۲ - حق حراج

(ثبت) مالی‌که‌دولت (مراجع قضائی) بابت حراج (در موارد حراج) مطابق تعرفهٔ قانونی از محکوم علیه یا متعهد می گیرد (مادهٔ ۹۴آئین نامهٔ اجرائی ۱۳۲۲) حق حراج ازنظرماهیت‌نوعی از مالیات است بهمین جهت‌آنرامالیات حراج هم می گویند(مادهٔ۳۴ قانون ثبت ۱۳۱۰)

۱۷۶۳ - حق حضانت

(مدنی‌ـ فقه) حق نگهداری وتربیت طفل را گویند که بپدر یا مادر یا اقرباء مطابق مقررات داده شده‌است .
(ر ك . حضانت)

۱۷۶۴ - حق حضور

(حقوق اداری) وجهی که بمأمور دولت یا غیر مأمور دولت بابت حضور در وقت معین برای انجام کاری بحسب جلسات پرداخت میشود.همین وجه‌نسبت‌باشخاص کوچکتر بصورت دستمزد داده میشود .
(ر ك. کمك هزینه‌ـ پاداش‌ـفوق‌العاده ـ اضافه حقوق)

۱۷۶۵ - حق خیار

(مدنی فقه) اختیار ابقاء و ازالهٔ عقدی که بجهتی‌ازجهات‌قانونی درحالت‌تزلزل است . مانند عقدی‌که یکی از خیارات‌در آن قرار داده شده است بحکم قانون (مانند خیارمجلس) یا بتراضی‌طرفین (مانند خیار شرط) .

۱۷۶۶ - حق دائم

(مدنی‌ـ فقه) حقی است‌که محدود بزمان نیست مانند حق مالك درمورد حق عینی برمنقول یاغیر منقول .
این اصطلاح درمقابل «حق موقت » بکار برده میشود. (ر ك. حق‌موقت)

۱۷۶۷ - حق دینی

(مدنی ـ فقه) حقی است که شخص بعهدهٔ دیگری دارد مانند حق بستانکار بر بدهکار . مرادف این اصطلاح ، حق ذمی و ذمه می‌باشد .

۱۷۶۸ - حق ذمی

(مدنی ـ فقه) حقی است که شخص بعهدهٔ دیگری دارد مانند حق بستانکار بربدهکار . در اصطلاح دیگر آنرا ذمه و حق دینی هم گفته‌اند .

۱۸۶۹ - حق رجحان

(مدنی - ثبت) بمعنی حق تقدم است که

مقنن به رسم ادباء تفنن کرده و باوجود دو اصطلاح حق اولویت و حق تقدم دست بساختن اصطلاح سوم (یعنی حق رجحان) زده است و تفنن در ساختن اصطلاحات درعلم حقوق برای فهم قوانین زیان دارد (مادهٔ ۳۴ مکرر قانون ثبت) و ازروش علمی بدور است. (ر ك. حق تقدم)

۱۷۷۰ - حق ریشه

ر ك. حقوق زارعانه

۱۷۷۱ - حق الزحمه

(حقوق اداری) وجهی که بمأمور دولت (یا شخص شاغل در مؤسسات کشوری یا بلدی) علاوه برحقوق بعنوان کار دیگری که از او (علاوه بر کار اصلی که برای آن حقوق میگیرد) خواسته میشود داده میشود. این وجه بطور مستمر مادام که بکار جدید مشغول است پرداخت می‌شود در ایام مرخصی قابل پرداخت نیست. در حقوق تقاعد تأثیری ندارد (مادهٔ ۳۳ قانون محاسبات عمومی ۱۰-۱۲-۱۳۱۲) در تبصرهٔ دوم قانون تشکیل دادگاه اطفال بزهکار مصوب ۱۳۳۸ حق الزحمه درمعنی حق حضور بکار رفته و نمایندهٔ تشتت ذهن قانونگذار در استعمال اصطلاح حق الزحمه وحق حضور و اصطلاحات متقارب و نزدیك بآنها است.

(رك. حق حضور - دستمزد - کمك هزینه - پاداش - فوق العاده - اضافه حقوق)

۱۷۷۲ - حق سکنی

ر ك. سکنی

۱۷۷۳ - حق السکوت

(جزا) مصداق اخاذی است (رك. اخاذی) ومجرم ازاین طریق طرف را تهدید می کند که خبر نامساعدی راجع بزندگی خصوصی او افشاء خواهد کرد و برای ترك این فعل وجه یامال دیگری از او می گیرد. در بعضی مواقع بعضی ازروزنامه ها ممکن است این کاررا بکنند ولی ممکن است افشاء مذکور از طریق شفاهی هم باشد و بهر حال یك جرم مطبوعاتی صرف نیست.

۱۷۷۴ - حق الشرب

الف - حق استفاده ازآب رودخانه یا نهر یا چشمه برای ملك معین.

ب - درتاریخ حقوق ایران مالیاتی بود که بابت استفادهٔ اشخاص از رودخانه یاقنات دولتی که می کردند گرفته میشد.

۱۷۷۵ - حق شخصی

(فقه - مدنی) هر حقی که شخص معین درموضوع معین داشته باشد مانند حق مالکیت برمال معین. حق فردی و حق جزئی نیز در همین معنی بکاررفته است. (فقه) حقی که قائم بشخص باشد و قابل انتقال بغیر نباشد مانند حقوق زوجیت. حق قبول وصیت تملیکی بنظر برخی از حقوق قائم بشخص موصی له است بهمین جهت اگر موصی له پیش از موصی فوت کند حق قبول وصیت بورثهٔ موصی له منتقل نمیشود. اصل در حقوق این است که قابل انتقال بغیر باشند تا خلاف آن ثابت شود. در امور مبتنی بر احسان، اصل این است که قائم بشخص باشد بهمین جهت حق قبول وصیت تملیکی باید قائم بشخص تلقی شود مگر قرینهٔ برخلاف وجود داشته باشد.

۱۷۷۶ - حق شرب

(مدنی - فقه) حق استفادهٔ ملك یاشخص

از آب چاه یا چشمه یا قنات یا نهر یا رودخانه برای خوردن یا آبیاری زراعت یا درختان .

۱۷۷۷ - حق شفعه

(مدنی ـ فقه) هرگاه مال غیر منقول قابل تقسیمی بین دو نفر مشترك باشد و یکی از دو شریك حصهٔ خود را بقصد بیع بشخص ثالثی منتقل کند شریك دیگر حق (حق شفعه) دارد قیمتی را که مشتری داده است باو بدهد وحصهٔ مبیعه راتملك کند (مادهٔ ۸۰۸ قانون مدنی)

۱۷۷۸ - حق طبع

اختیارچاپ ونشر یك اثر فکری (مانند کتاب ومقاله وغیره) این حق علی الاصول متعلق بنویسنده است که میتواند آنرا بغیر منتقل کند و ممکن است بطورقهری بورثهٔ مؤلف منتقل شود .

۱۷۷۹ - حق علفچر

یا حق التعلیف عبارت است از اجرت بهره ایکه دارندگان مواشی از چراگاهها می برند وآن اجرت را به مالك چراگاه می پردازند (قانون مربوط به صرفنظر کردن بقایای علفچر سال ۱۳۴۰ وحق علفچر بهارهٔ قسمتی ازمراتع دولتی مصوب ۵ ـ ۳ ـ۱۳۴۳) از نکات مهم تاریخی راجع به حق تعلیف این است که در بسیاری از اراضی موات قبل از مشروطه ارباب سیف و سوط (اعم از عمال دولت و غیره) برای خود حقوق تعلیف برقرارمی کردند ومنافع تعلیف را باجاره باشخاص میدادند و اجاره نامه های عادی بین طرفین رد و بدل می شد که توجه بعنوان واشخاص موجرین این اجاره نامه ها صحت مراتب بالارا اثبات می کند . بعداً با پیدایش قوانین ثبت املاك ، اعقاب موجرین مزبور با ارائهٔ بنچاقهای بالا (اجاره نامه ها) خود را متصرف بعنوان مالکیت قلمداد کرده و قسمتی از این اراضی راکه وسعت فراوان دارد تصاحب کرده وازاحیاء کنندگان واقعی آن اراضی ثمن آنها را گرفته اند. نتیجه اینکه این گونه اسناد دلیل مالکیت نیست مگر قرائن مفید علم بآنها پیوسته شود .

(رك . باجگاه)

۱۷۸۰ - حق عینی

(فقه ـ مدنی) حقی است مالی که متعلق آن عین خارجی باشد مانند مالکیت عین و مالکیت منفعت (برای مستأجر) ومالکیت انتفاع (برای مهمان نسبت به مأکولات) و مالکیت حق (مانند حق ارتفاق وحق تحجیر و حق وثیقه مانند حق مرتهن بر مال مرهونه و حق مستأجر بر عین مستأجره درقانون روابط مالك ومستأجر مصوب سال ۱۳۳۹ و غیره)

حق عینی در مقابل حق دینی بکارمی رود (رك . حق دینی) ،مادهٔ ۳۵ نظامنامهٔ دفتر اسناد رسمی و مادهٔ ۱۰۳ ـ ۱۰۴ آئین نامهٔ قانون ثبت .

۱۷۸۱ - حق عینی اصلی

(مدنی)حقی است که نسبت بآن ،صاحب حق را بستانکار نمیتوان دانست مانند حق عینی مالك خانه برخانه و حق عینی صاحب حق ارتفاق بر مورد حق ارتفاق.

(رك . حق عینی فرعی)

۱۷۸۲- حق عینی بر مال غیر

(مدنی) حقی است عینی برای شخصی

در مال دیگری مانند حق انتفاع و حق ارتفاق و حق وثیقه در معاملات با حق استرداد برای طلبکار .

۱۷۸۳ - حق عینی فرعی

(مدنی) یا droit réel accessoire حقی است که صاحب آن حق را بستانکار می‌نماید مانند حق‌عینی مرتهن بر مال‌الرهانه. اینگونه حق‌عینی بمنظور تضمین طلب صاحب حق ، مقرر شده است . اصطلاح بالا در مقابل droit réel principal یا حق عینی‌اصلی بکار می‌رود .

۱۷۸۴ - حق غنیمت بحری

(بین‌الملل عمومی) حق کشتی‌های جنگی متخاصمین در ضبط کشتی‌های بازرگانی یکدیگر و محمولات آنها و اسیر گرفتن کارکنان آن کشتی‌ها .

۱۷۸۵ - حق غیر مالی

(فقه ـ مدنی) حقی است که ارزش اقتصادی ندارد مانند حق زوجیت. حق ابوت و بنوت. (رك . حق مالی)

۱۷۸۶ - حق فردی

(مدنی) هر حقی که شخص معین در موضوع معین دارا باشد مانند حق مالکیت بر مال معین . در بعضی از اصطلاحات آنرا حق شخصی و حق جزئی نیز می گویند . حق فردی و حق شخصی در این معنی نارسامیباشند و ترك آنها بهتر است اصطلاح حق جزئی مناسبتر بنظر می‌رسد .

۱۷۸۷ - حق قائم بشخص

(مدنی ـ فقه) حقی است که قابل نقل و انتقال بغیر نباشد مانند حق زوجیت .

۱۷۸۸ - حق قذف

(فقه) حقی که برای مقذوف در نتیجهٔ قذف ، حاصل میشود (رك . قذف)

۱۷۸۹ - حق کار فکری

الف ـ حق انحصاری استفادهٔ ازاختراع امور فکری مربوط به ادبیات ، علوم ، هنر ، خواه بصورت لفظی باشد خواه بصورت کتبی ، خواه بصورت گرافیك (تصویر ـ نقشه ـ خطوط) و تجسم و امثال آنها ؛ و نیز هر چیزی که بایك روش علمی تهیه می‌شود بشرط اینکه معرف شخصیت فکری تولید کنندهٔ آن باشد.
ب ـ حق مالی ناشی از حق انحصاری گفته شدهٔ در بالا را گویند .

* در فارسی لغت « حق مؤلف» اخص از معنی بالا است و ترجمهٔ ناقصی است ازعبارت droit d'auteur

۱۷۹۰ - حق کسب و پیشه

حقی است برای مستأجر بازرگان و پیشه‌ور ومطلق کسانیکه از طریق اجارهٔ مکانی کسب معاش کنند ولو آنکه بازرگان نباشند (قانون تملك زمین‌ها برای اجرای برنامه‌های شهرسازی مصوب ۱۷ ـ ۳ ـ ۳۹ و قانون مالك و مستأجر ۱۳۳۹) با سرقفلی مفهوماً فرق دارد زیرا شهرت تجاری و وجود مشتریـان از عناصر سازندهٔ آن نیست .

حق مزبور خود بخود مالیت ندارد و بتنهائی قابل مبادله نیست یعنی مستأجر نمیتواند هم منافع عین مستأجره رابرای خود نگه دارد و هم حق کسب و پیشه را بغیر منتقل کند و عوض آنرا بگیرد بلکه هر دو را باید با هم منتقل کند یعنی حق

کسب و پیشه نسبت بمنافع عین مستأجره یك مال تبعی‌است لذا توقیف تابع بدون توقیف متبوع معنی ندارد . حق کسب و پیشه مال غیر منقول است (روح مادهٔ ۱۸ قانون مدنی) رك . حق تبعی

۱۷۹۱ - حق کلی

معادل حق موضوعی و حق نوعی است و آن حقی است که بدون در نظر گرفتن صاحب آن حق (در موارد خاص) و بحسب وضع مقنن ، مقرر شده است مانند حق انتخاب نام و نام خانوادگی و حق انتخاب شغل (آزادی مشاغل) و حق رأی دادن وکاندید شدن و غیره .

۱۷۹۲ - حق‌الاجراء

نیم عشر اجرائی در اجراء اسناد رسمی راگویند (مادهٔ ۱۳۱ قانون ثبت) ونیز عشریهٔ اجراء احکام دادگاه‌را حق‌الاجراء نامند (مادهٔ ۷٤ قانون تسریع وآئین‌نامهٔ شمارهٔ ۲۰۷۳۳ مورخ ۱۸ - ۵ - ۱۳۱۷) اگر بعلتی که از اختیار محکوم علیه یا متعهد خارج است اجراء اجرائیه میسر نباشد- مانندشمول بند(ز) بمورداجرائیه -دولت مستحق حق‌الاجراء نیست‌همچنین است اگر بعلت تعارض دو اجرائیه (ناشی از تعارض‌دو سند رسمی) اجراء اجرائیه‌ها میسر نگردد .

۱۷۹۳ - حق‌الارض

الف - پولی که بابت نهادن کالادرزمینهای مخصوص (مانند محوطهٔ گمرك) ازصاحب کالا گرفته میشود .

ب - حقوقی که بابت وقوع ساختمان‌در ملك غیر بمالك آن داده میشود (مادهٔ سوم قانون حق‌الارض‌وحق‌الماء طواحین اربابی واقعه در اراضی خالصهٔ دولتی - مصوب ۳۰ جوزای ۱۳۰۱ شمسی)

۱۷۹۴ - حق‌الامتیاز

رك . امتیاز

۱۷۹۵ - حق‌الله

(فقه) حقوقی است‌که یکطرف آن خداوند تعالی و طرف دیگرآن افراد جامعه یا گروهی از افراد باشند . مثلا وجوب پرداخت زکات‌حق‌الله‌است. حق‌الله در فقه اسلام همانند حقوق عمومی در قانونگذاری جدید ایران است.
اصطلاح بالا درمقابل حق‌الناس استعمال میشود نظیر این دو اصطلاح مدلول مادهٔ چهارم‌قانون مجازات عمومی‌است .

۱۷۹۶ - حق الحفاظة

(مدنی - ثبت) حقی‌که برای امین در نگهداری مال مورد ودیعه‌قائل شده‌باشند (مادهٔ ۸۰ قانون ثبت ومادهٔ ٤۱ آئین‌نامهٔ اجراء مفاد اسناد رسمی)

۱۷۹۷ - حق‌العبور

(مدنی) حق کسیکه از ملك غیر حق عبور بنحوی از انحاء داشته باشد . حق‌العبور یکی از اقسام حقوق ارتفاقی است .

۱۷۹۸ - حق‌العمل کار

(تجارت) کسیکه بدستور دیگری معاملاتی نموده و در مقابل‌آن اجرت دریافت می‌دارد .

۱۷۹۹ - حق‌العمل‌کاری

(تجارت) نوعی از وکالت است درامور تجاری (مادهٔ ۳۵۷ قانون تجارت) حق‌العمل‌کار ممکن است بنام خود عمل

کند یا بنام آمر در صورت اول تطبیق عنوان وکالت بر آن نمیشود ولی میتوان آنرا مصداق نیابت دانست . زیرا نیابت مفهومی وسیعتر از مفهوم وکالت دارد . شخصی که بنام خود یا دیگری ولی بدستور دیگری حق العمل کاری میکند حق العمل کار نامیده میشود .

۱۸۰۰ - حق الکفاله

(حقوق اداری) کفالت در این جا بمعنی تکفل و تصدی شغل دیگری (غیر از شغل خود) می باشد (مواد ۴-۵ قانون راجع بمستمری و حقوق اعضاء ادارات و دوائر مملکتی مصوب ۱۶ جوزای ۱۳۰۱ شمسی - دورهٔ سوم و چهارم قانونگذاری - صفحهٔ ۶۸) و حق الکفاله وجهی است که بکارمند متکفل بسبب تکفل داده میشود (مادهٔ ۵۲ آئین نامهٔ مزایا موضوع تصویب نامهٔ ۱۹۰۵۶ مورخ ۶ - ۱۰ - ۱۳۲۲)

۱۸۰۱ - حق الماره

(فقه) حقی که بموجب آن رهگذر که از جوار درخت میوه یا زراعت حسب الاتفاق می گذرد بتواند بدون اذن صاحب آن و پرداخت بهاء از آن بخورد ولی نبرد (هنوز هم باغبانهای ولایات می گویند: خوردن حلال و بردن حرام !) (مفاتیح الشرایع فیض - صفحهٔ ۲۶۵ - متاجر حدائق - صفحهٔ ۵۳)

۱۸۰۲ - حق المجری

(مدنی) حقی که بموجب آن شخص از ملک غیر حق داشتن مجرای آب و بردن آب داشته باشد حق المجری یکی از مصادیق حقوق ارتفاقی است (مادهٔ ۹۵ -۹۷ قانون مدنی)

۱۸۰۳ حق الوکاله

(مدنی - فقه - دادرسی مدنی) اجرت وکیل را گویند فعلا این اصطلاح باجرت وکیل دعاوی اختصاص یافته است .

۱۸۰۴ - حق مؤجل

(مدنی - فقه) حقی است که صاحب آن باید بعد از گذشتن مهلت معینی آن حق را اعمال نماید مانند حق بستانکار بر طلبی که باقساط باید داده شود وهنوز مهلت پرداخت قسط نرسیده است .

۱۸۰۵ - حق مؤلف

رك . حق کار فکری

۱۷۰۶ - حق مالکیت

(مدنی - فقه) اختیار قانونی شخص معین بر اشیاء یا اموال یا اشخاص دیگر. (رك . ملك)

۱۸۰۷ - حق مالی

(مدنی- فقه) حقی است که متعلق آن مال است خواه آن مال عین باشد خواه دین خواه منفعت خواه انتفاع و خواه حق (مانند حق تحجیر)

این اصطلاح در مقابل حق غیر مالی بکار می‌رود مانند حق هریك از زوجین بر دیگری در حقوق زوجیت (شق پنجم مادهٔ ۱۴۳ آئین دادرسی مدنی) و هم چنین است حق انتخاب نمایندگان مجلسین .

۱۸۰۸ - حق متزلزل

(مدنی - فقه) حق از هر سبب که ناشی شود ممکن است در همان زمان که بوجود

آمده است جهت تزلزلی برای آن وجود داشته باشددر اینصورت آنرا حق متزلزل گویند و جهت تزلزل را گاهی قانون رأساً بوجود می‌آورد (مانند تزلزل ناشی از خیار مجلس) وگاهی هم خودشخص بوجود می‌آورد مانند تزلزل ناشی از شرط خیار و تعلیق عقد.

هرگاه جهت تزلزلی در زمان حدوث حق نباشدآنرا حق ثابت یا حق مستقر نامند ، مانند حق ناشی از عقد ضمان و عقد نکاح .

۱۸۰۹ - حق مستقر

(مدنی - فقه) حقی که در آن ، جهت تزلزلی نباشد.

(رك . حق متزلزل)

۱۸۱۰ - حق مستقل

(فقه) حقی است که همه باید آنرا رعایت کنند مانند حق مالکیت مالك نسبت بعین مال وی .

(رك . حق نسبی)

۱۸۱۱ - حق مسلمین

(فقه) مرادف حق‌الناس است .

(رك . حق‌الناس)

۱۸۱۲ - حق مصادره

(بین‌الملل عمومی) الزام فرمانده قشون اشغالگر علیه سکنهٔ منطقهٔ اشغالی دائر بتسلیم اشیائی که مورد نیاز قشون اواست وگرفتن کار از اشخاص (بیگاری)اگر گرفتن وجه نقد را برآنان تحمیل کند این وجه را مالیات جنگی گویند .

۱۸۱۳ - حق مصادرهٔ بحری

(بین‌الملل عمومی) حقی که متخاصمین بموجب آن میتوانند کشتی‌های دول بیطرف را که زمان جنگ در بنادر آنها لنگر انداخته‌اند برای حمل لشکر و سوخت و مهمات و امور نظامی مصادره کنند .

۱۸۱۴ - حق مطلق

(فقه) حقی است که همه باید آنرا رعایت کنند مانند حق مالکیت مالك نسبت بعین مال .

در همین معنی اصطلاح « حق مستقل » هم بکار رفته است (رك . حق نسبی)

۱۸۱۵ - حق معلق

(مدنی) حقی است که در حین انشاء وجود ناقصی دارد وبعد از حصول چیزی که حق مزبور بر آن معلق شده است وجودش کامل میشود مانند حق موصی له بر موصی‌به که در حین وصیت وجود پیدا کرده است (بهمین دلیل موصی‌له در همان وقت حق دارد قبول وصیت را ابراز نماید) ولی وجودش ناقص‌است و همین که موصی فوت کند حق مزبور کامل میشودواین اصطلاح در مقابل «حق‌منجز» استعمال میشود .

(رك . حق منجز)

حق معلق ممکن است ناشی از عقد معلق یا از ایقاع معلق باشد .

۱۸۱۶ - حق معنوی

(مدنی) یا droit intellectuel حقی است غیر از حق عینی (رك . حق عینی) و حق ذمی (رك . حق ذمی) از این روکه نه بعین‌ونه بذمه تعلق می گیرد بلکه مزیتی است‌قانونی‌و غیر مادی‌مانند

حق مخترع بر اختراع خود و حقی که دارندهٔ تصدیق رسمی دارد (از قبیل تصدیق دیپلم ولیسانس و دکتری و غیره) از این قبیل است حق مؤلف و حق کار فکری (رك . حق کار فکری) و حق صاحب اسم تجاری و حق سرقفلی و غیره .

از آثار پیشرفت تمدن وظرافت قانونگذاری و اجراء عدل و انصاف شناسائی حق معنوی است والا درگذشته غالباً (و امروزه کمتر) مؤلفان مطالب گذشتگان و دیگران را بدون ذکر مأخذ طوری نقل میکردند که جز معدودی ازصاحبنظران باقی گمان میکردند که ناقل مطلب نیست بلکه مبتکر مطلب است چنانکه اگر در علم اصول کسی توانائی سنجش فرائد۔ الاصول شیخ انصاری و مناهج الاصول استادش نراقی دوم را داشته باشد به نتائج شگفت آوری خواهد رسید . کتبی که در آنها مآخذ ذکر نمیشود غالباً در آنها رعایت حقوق معنوی دیگران را نمی کنند.

۱۸۱۷ - حق مقام

(حقوق اداری) نوعی ازمزایا که بکارمند متصدی کار پایهٔ بالاتر از پایهٔ خود بر طبق مقررات داده میشود (آئین نامهٔ مزایا ـ مادهٔ ۵۳)

۱۸۱۸- حق منجز

(مدنی ـ فقه) حقی است که در همان حین انشاء حق ، وجودش کامل باشد مانند حق بدهکار برذمهٔ خود در موقع ابراء ذمهٔ وی از طرف بستانکار .

۱۸۱۹ - حق موضوعی

در اصطلاحات فعلی حقوق ایران حقی را گویند که بحسب اعتبار قانونگذار و صرفنظر از موارد خاص خارجی مقرر شده است مانند حق مالکیت ، حق رأی دادن . در همین معنی کلمهٔ « حق کلی » را هم بکار برده‌اند .

(رك . حق نوعی)

۱۸۲۰ - حق موقت

(مدنی ـ فقه) حقی است که محدود به زمان معینی است مانند حق انتفاع خانهٔ معین بمدت دهسال .

۱۸۲۱ - حق‌الناس

(فقه) حقوقی که برای افراد یااجتماعات شناخته شده است‌در مقابل‌حق‌الله استعمال می‌شود .

۱۸۲۲ - حق نسبی

(فقه) حقی‌است که‌فقط شخص یا اشخاص معینی که حق‌مزبور علیه‌آنها است مکلف برعایت آن هستند مانند حق بستانکار نسبت بطلب وی .

در همین معنی آنرا « حق‌اعتباری » هم گفته‌اند .

۱۸۲۳ - حق‌النسبی

بمعنی حق نسبی از حق اجراء است (رك .حق‌نسبی‌از حق‌الاجراء)

۱۸۲۴ - حق نسبی از حق‌الاجراء

حقوقی است که متصدیان اجراء دادگاه یا ثبت به‌نسبت تعرفهٔ مقرر قانونی بجهت وصول موضوع‌اجرائیه قانوناً بآنها تعلق می گیرد (مادهٔ ۷۴ قانون تسریع‌مصوب ۳ - ۴ - ۱۳۰۹ و مادهٔ ۱۵ قانون‌متمم بودجهٔ ۱۳۱۷وآئین‌نامهٔ شمارهٔ ۲۰۷۳۳ مورخ ۱۸ - ۵ - ۱۳۱۷) حق‌الاجراء در دادگاه عشر و در اجراء ثبت نیم

عشر است . درهمین معنی عبارت حق النسبی هم استعمال میشود .

۱۸۲۵ - حق النظاره

(مدنی) حقوقی که واقف برای زحمت ناظر وقف مقرر میدارد (مادهٔ نهم قانون اوقاف ۳ - ۱۰ - ۱۳۱۳)

۱۸۲۶ - حق نوعی

(فقه) حقی که بدون در نظر گرفتن مورد خاص و بحسب اعتبار قانونگذار مقرر شده است مانند حق مالکیت ، حق ایصاء. در اصطلاحات حقوق کنونی ایران آنرا « حق موضوعی» و « حق کلی» گفته‌اند. انتقاد - بعضی از نویسندگـان آنرا « حقوق برون ذاتی » نامیده‌اند این ترکیب نامأنوس درازکه وصف تنافر راهم دارد نباید بکار رود زیرا پیش ازجعل این ترکیب در اصطلاحات حقوق مامعادل آن وجود داشته است و علاوه بر این اگر بنا بساختن اصطلاح باشد اینطور ترکیبات زمخت و خشن راکه حکایت از ناموزون بودن طبع و کجی سلیقه می کند نباید اظهار کرد تاچه‌رسدکه بر کتب وصحائف نویسند .

۱۸۲۷ - حق وتو Veto

در لغت بمعنی (من‌مخالفم) و دراصطلاح حق ردکردن را گویند .

۱۸۲۸ - حق و حساب

الف - نوعی پول چای که بشاگرد مغازه یا بنگاه و مانندآنها یا سرایدار و امثال اینگونه اشخاص طبق عرف و عادت هر محل پرداخته شود .

ب - بیشتر در رشوه و وجوه نامشروع و نا حق (مانند باج سبیل) استعمال کرده‌اند در اینصورت برخلاف معروف که صدق و کذب راازخواص جملهٔ خبریه دانسته‌اند در اصطلاح بالا در هر یك از مفردات آن کذبی نهفته است یعنی حق نیست و ناحق است و حساب نیست و ناحساب است !

۱۸۲۹ - حق وضعی

مرادف حق تحققی است(رك . حق تحققی)

۱۸۳۰ - حق ولایت

(مدنی - فقه) اضافه بیانیه است از قبیل انگشتر نقره . بنا براین خصوصیات این حق همان خصوصیات ولایت است (رك . ولایت)

۱۸۳۱ (سوء استفاده از) حق

موقعی سوء استفاده از حق واقع میشود که: اولا - دارندهٔ یك حق شخصی آنرا بمعرض اجراء درآورد .

ثانیاً - از اجراء حق مزبور ضرری بغیر وارد شود . این دو عنصر را عنصر مادی سوء استفاده از حق گویند .

ثالثاً - در موقع اجراء حق مزبور قصد اضرار بغیر هم وجود داشته باشد .

شق اول ودوم مادهٔ ۱۳۲ ق - م از موارد سوء استفاده از حق است (رك .لاضرر) اضرار بغیر ممکن است مادی یا حقوقی باشد .

۱۸۳۲ - (موضوع) حق

شخص حقیقی یا حقوقی راگویند . (رك. حقوق شخصی)

۱۸۳۳ - حقابه

(مدنی - ثبت) حقی که یك ملك واقع در ده یا مزرعهٔ بزرگ از آب رودخانه یا چشمه یا نهر یا قنات واقع درآن محل

بر حسب قرار داد قبلی یا عرف وعادت وسنت دارا باشد . حقابه از توابع آن ملك استیعنی مال تبعی است است (مادهٔ ۴۲ آئین‌نامهٔ قانون ثبت)

۱۸۳۴ - حقوق

در معانی ذیل بکار می‌رود:

الف - جمع حق بمعنی حق جزئی وحق کلی است (رك . حق جزئی - حق کلی) این اصطلاح در فقه و در حقوق جدید کشور بکار رفته است .

ب - بمعنی علمی که از قوانین موضوعه بحث میکند ولواینکه بطور استطراد از قوانین حقوق طبیعی هم بحث نماید . این اصطلاح‌در فقه سابقه‌ندارد وترجمهٔ اصطلاحات غربی است .

ج - در رشتهٔ حقوق اداری بمعنی‌اجرت کارکارمند دولت است . گاهی بغلط « حقوقات » هم استعمال شده است در همین معنی « مواجب » و « وظیفه » نیز سابقاً گفته‌می‌شد(وظیفه گر برسد مصرفش می است و نبیند . حافظ)

درپاره‌ای‌از اصطلاحات‌قدیم «ادرار» هم گفته‌میشد(مرادرنظامیه‌ادراربود. سعدی) (رك . رزق)

د - حقوق بغلط در مقابل‌جزا بکاررفته و می‌رود با اینکه حقوق شامل دو رشتهٔ جزائی و مدنی است ، مانند مورد مادهٔ هشت‌قانون‌دلالان مصوب۸-۱۲-۱۳۱۷

۱۸۳۵ - حقوق اجتماعی

Droit civique

(جزا - حقوق عمومی) حقوقی که مقنن برای اتباع خود در روابط با مؤسسات عمومی مقرر داشته است مانند حقوق سیاسی - حق استخدام - حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در مجالس مقننه و انجمن ایالتی و ولایتی و بلدی و در هیأت منصفه - اداء شهادت در مراجع رسمی - داور و مصدق واقع شدن .

باین ترتیب این اصطلاح اعم از حقوق سیاسی است (قانون جزا - مادهٔ ۱۵)

رك . حقوق سیاسی

۱۸۳۶ - حقوق اداری

رشته‌ای است ازحقوق داخلی هر ملت که هدف مقررات‌آن ، طرز اعمال خدمات عمومی در قلمرو کشور است خواه این خدمات توسط دستگاههای دولتی‌صورت گیردخواه توسط‌مؤسسات خصوصی مانند انجمن‌های‌علمی و نیکوکاری خصوصی.

دولت مرکب از چند شخص‌حقوقی‌حقوق عمومی است روابط این اشخاص حقوقی با افراد جامعه‌موضوع بحث حقوق اداری است .

۱۸۳۷ - حقوق ادعائیه

حقوقی که شخصی‌نسبت بمالی ادعاءکرده و هنوز درمراجع قضائی‌به‌اثبات نرسیده است مانند حقی که معترض به ثبت ، در مال مورد تقاضای ثبت برای خود قائل است (تبصرهٔ مادهٔ ۴۲ قانون ثبت)

۱۸۳۸ - حقوق ارتفاقی

(مدنی - ثبت) انواع‌حق ارتفاق ازقبیل حق‌المجری-حق‌العبور - حق‌آبچك و برف ریزو غیره‌را گویند(مادهٔ ۲۰قانون ثبت)

رك . حق ارتفاق

۱۸۳۹ - حقوق ارثیه

(مدنی - بین‌الملل خصوصی) حقوق‌ناشی

از ارث (در قسمت ماهوی) موضوع مادهٔ ۸۶۱ تا ۹۴۹ قانون مدنی یعنی ازحیث تعیین وارث و میزان سهم الارث ومقداری که متوفی میتواند در حدود آن مقدار وصیت کند (مادهٔ ۹۶۷ قانون مدنی) . مقررات تقسیم ترکه که جنبهٔ تشریفاتی داشته و جزء انتظامات است داخل در این قسمت نیست مانندتقسیم ترکه (قانون امور حسبی) و مالیات بر ارث . مادهٔ هفتم قانون مدنی و مادهٔ واحدهٔ اجازهٔ رعایت احوال شخصیهٔ ایرانیان غیرشیعه در محاکم مصوب ۳۱ تیر ۱۳۱۲

۱۸۴۰ - حقوق اساسی

رشته‌ای است از حقوق‌داخلی هر ملت که بحث می کنداز شکل‌حکومت‌وسازمانهای دولتی و حدود حقوق و وظائف دولت .

۱۸۴۱ - حقوق انسان

ترجمهٔ‌اصطلاح Droit de l'homme است: همهٔ افراد از جهت انسانیت‌دارای حداقل حقوقی هستندکه ربطی به‌حیثیت و تابعیت یامذهب یا نژادیا رنگ یاجنس آنهاندارد وآنهارا حقوق‌انسان می‌نامند کمیت این حقوق بستگی بطرز فکر اکثریت یك ملت وتمدن‌وسوابق تاریخی آن دارد ضابطهٔ خاصی که معرف کمیت مذکور باشد وجودندارد و دول‌درروابط بین‌المللی‌میل دارندکه‌این حداقل‌حقوق را رعایت‌کنند .

۱۸۴۲ - حقوق انضباطی

مقررات صنفی راجع به‌تخلفات انضباطی و کیفرهای انضباطی را گویند (رك . تخلف انضباطی)

۱۸۴۳ - حقوق برون ذاتی

هر حق مربوط به شخص یا اشخاص‌معین را گویند مانند حق مالکیت منوچهر برخانهٔ معین خود وحق هرکس براسمی که دارد . حق جزئی و حق شخصی (در مقابل حق‌نوعی‌وحق‌کلی و حق‌موضوعی) در این معنی بیشتر استعمال میشود .

انتقاد ـ اصطلاح بالا طولانی و متنافر و از غیر اهل فن پیشنهاد شده و برخی‌که بین اصطلاح خوب و بدو غث و سمین فرق‌نمی گذارندآنرا بکار برده‌اند. ترك آن مناسب و بلکه از نظر اهل فن‌واجب است .

۱۸۴۴ - حقوق بشر

مجموعهٔ حقوقی‌که بسکنهٔ یك کشور اعم ازبیگانه و تبعه درمقابل دولت‌داده شود در مسألهٔ حقوق بشر امر تابعیت نباید دخالت داده شود زیرا این‌حداقل‌حقوقی است‌که انسان در هر جاکه هست باید دارا باشد . در همین معنی حقوق انسان هم بکار می‌رود .

(رك . حقوق انسان)

۱۸۴۵- حقوق بین‌الملل

رشته‌ای است از حقوق‌که از مطالب‌ذیل بحث می کند :

الف ـ روابط دویاچند دولت (بین‌الملل عمومی)

ب ـ روابط دو یا چند فرد از اتباع دو یا چند دولت (بین‌الملل خصوصی)

۱۸۴۶ - - حقوق بین‌الملل حقیقی

یا حقوق بین‌الملل موضوعه قواعد جاری در روابط دول راگویند خواه منشاء‌آنها

عهود باشد خواه عادات . در مقابل حقوق بین الملل طبیعی بکار می‌رود .

۱۸۴۷ - حقوق بین الملل خصوصی

رشته‌ای است از حقوق که ازروابط افراد تابع دول مختلف بحث می کند دراصطلاح دیگر (که کمتر معروف است) آنرا حقوق خاص خارجی گویند که اصطلاح نارسائی است .

۱۸۴۸ - حقوق بین الملل طبیعی

قواعدی که هر چند مورد عمل تمام دول نیست ولی عقل سلیم و عدالت اقتضاء می کند که بآنها عمل کنند .
بسیاری از قواعد حقوق یکعنصری دراین زمینه قابل اجراء است .
(رك . حقوق یکعنصری)

۱۸۴۹ - حقوق بین الملل عمومی

رشته‌ای است از علم حقوق که از روابط دو یا چند دولت بحث می کند .
اصطلاحات : حقوق عام خارجی ـ حقوق عام ملل ـ حقوق دولی عام هم در همین معنی بکاررفته است که فقط اصطلاح اخیر را میتوان رسا دانست .

۱۸۵۰ - حقوق بین الملل موضوعه

رك . حقوق بین الملل حقیقی

۱۸۵۱ - حقوق تجارت

رشته‌ای است از حقوق خصوصی که روابط بین تجار و یا اعمال تجاری را تنظیم می کند . مقررات این رشته از حقوق درکشور ما از حقوق کشورهای اروپای لاتین گرفته شده است .

۱۸۵۲ - حقوق تحققی

droit positif

حقوق برخوردار از ضمانت اجراء را گویند . و حقوق موضوعه و حقوق مثبته هم نامیده میشود . اصطلاح دوم شایع‌تر است .

۱۸۵۳ - حقوق تطبیقی

droit comparé

فن مقایسهٔ تأسیسات حقوقی حقوق دو یا چند کشور را گویند هدفهای مقایسه بحسب مصالح کشور مطالعه کننده ومقایسه کننده فرق می کند . حقوق تطبیقی یک روش مطالعهٔ آموزنده و دشوار است . هنوز استفاده از این رشتهٔ حقوقی در کشور ما شروع نشده است فعالیت این رشتهٔ حقوق درتفاهم ملل و صلح بین المللی مؤثر است و در عین حال دانش حقوق را توسعه وترقی میدهدوازافراط وتفریط علماء حقوق در مطالعات می کاهد . و چون فعالیت این رشته ازدانش حقوق‌در کشور ما هنوز شروع نشده عموماً بآن بنظر رشتهٔ بی تأثیر نگاه می کنند .

۱۸۵۴ - حقوق تقاعد

رك . تقاعد

۱۸۵۵ - حقوق ثابته

مرادف حقوق مکتسبه است .
(رك. حقوق مکتسبه)

۱۸۵۶ - حقوق جدید ایران

مجموعهٔ مقرراتی که ازراه تصویب مجالس مقننه یا قوهٔ مجریه (درزمینهٔ آئین نامه‌ها و تصویب نامه ها) درکشور ایران بعد از مشروطه پدید آمده است و هم چنین

است مباحثی که دانشمندان ایرانی حقوق در اطراف مقررات مزبور بوجود آورده‌اند. مقررات و مباحث مذکور از حقوق کشور های لاتین و حقوق اسلام متأثر است. ارکان حقوق جدید ایران عبارت است از:

اول - مقررات مأخوذ از فقه امامیه که تقریبا نوددرصد قانون‌مدنی ما راتشکیل میدهد و غالب آنها قول مشهور فقهاء است. و بهترین متون قانونی ما را فراهم آورده است.

دوم - مقررات مأخوذازحقوق کشورهای لاتین که قسمت اعظم مقررات کنونی کشور است.

سوم - آئین نامه ها و تصویب نامه ها که بمقدارفراوانی منعکس کنندهٔ احتیاجات بومی است و اقتباس در این قسمت کمتر از دو قسم اول و دوم است ...

چهارم - کتب و رسالات و مقالات که غالباً درشرح وتفسیرمقررات مذکورفوق نوشته شده و قسمت اعظم آنها اقتباس از تألیفات اسلامی یا اروپائی است با این تفاوت که در قسمت اقتباس از تألیفات اروپائی بعلت عدم احاطهٔ کافی. اقتباس بسیار ناقص بنظر میرسدو هنوزدرترجمهٔ متون‌حقوقی اروپائی راهی دراز درپیش است. پاره‌ای از کتب و مقالات بطور نادر جلوه های مستقلی از فکر حقوق جدید ایران بشمار می‌آید (مانند کتب مربوط به رویه های قضائی و کتاب اصول فلسفی حقوق از راقم این سطور که‌تعبیر جدیدی از حقوق طبیعی است)

کتبی که بارعایت امانت درتحقیق وبسبک غربی در ایران نوشته‌میشود در صورت وشکل دادن بحقوق جدید تأثیر فراوان دارد ازآنجمله است دانشنامهٔ حقوقی - مقدمهٔ عمومی علم حقوق - تاریخ حقوق ایران بعد از اسلام وکتاب حاضر که‌همهٔ آنها برای نخستین بار درنیم قرن اخیر نوشته شده است. رساله هائی که فارغ‌التحصیلان دورهٔ دکتری حقوق دانشگاه تهیه می‌کنند قسمتی از پیکرهٔ حقوق جدید ایران‌را تشکیل میدهند. معذلك هنوز حقوق‌جدیدایران برای‌اینکه پختگی پیداکند راه دور ودرازی در پیش‌دارد.

۱۸۵۷ - حقوق جزا

الف - در معنی اعم شامل حقوق ماهوی جزا و حقوق‌شکلی جزا می باشد. وآن رشته ای است از حقوق که هدف آن پیش‌بینی و مجازات اعمالی است‌که منافات بانظم‌اجتماعی دارد droi criminel

ب - در معنی‌اخص‌فقط شامل‌حقوق‌ماهوی جزااست. وآن رشته‌ای است از حقوق که جرائم را تعریف و مجازات آنها را معین و شرائط مسئولیت کیفری را معین میکنند droit pénal

۱۸۵۸ - حقوق جزای اختصاصی

رشته‌ای است از علم حقوق که از جرائم اختصاصی بحث می کند.

(رك. جرائم اختصاصی)

۱۸۵۹ - حقوق جزای بین دول

droit pénal interétatique

بموجب این نظریه باید یك سلسله قواعد جزائی بر دول حاکم بوده و دولتها بعنوان اشخاص حقوقی در برابر یك دادگاه جزای بین‌المللی مسئول باشند.

۱۸۶۰ - حقوق جزای بین‌الملل

droi pénal international

علمی که‌موضوع آن عبارت‌است‌ازصلاحیت مراجع کیفری کشور در مقابل مراجع کیفری خارج واجرای قوانین جزای) خارجی (شکلی - ماهوی) نسبت به امکنه و اشخاص و اعتبار احکام جزائی صادر شده از خارجه درکشور .

۱۸۶۱ - حقوق جزای عمومی

رشته‌ای است از علم حقوق که از جرائم عمومی بحث‌می کند . (رك. جرائم‌عمومی)

۱۸۶۲ - حقوق جنائی

droit criminel

یا حقوق جزا بمعنی اعم : رشته‌ای است از حقوق که موضوع آن تعیین حدودجرم و تعیین مجازات و تعیین مجرم است یعنی حقوق ماهیتی و شکلی جزا .
(رك . حقوق جزا)

۱۸۶۳ - حقوق چند عنصری

هر حقوقی که بین تأسیس های حقوقی آن، رابطهٔ واحدی پیش بینی نشده باشد مثلا در همهٔ حقوقهای جهان ارتباطی بین نکاح و عقد بیع یا بین قتل واجاره‌تصور نمی کنند و این تأسیس های حقوقی را مستقل ازیکدیگر می‌شمرند . درحالیکه این تصور نباید درست باشد و یك رابطهٔ معنوی همهٔ آنها را بهم متصل می کند .
(رك حقوق یکعنصری)

۱۸۶۴ - حقوق حقه

یا حقوق مشروعه حقوقی را گویند که قانون برای شخص شناخته باشد (مادهٔ ۱۳۹ - ۱۴۳ قانون جزا)

۱۸۶۵ - حقوق خارجی

برمجموع دورشتهٔ‌حقوق (حقوق‌بین‌الملل عمومی - حقوق بین‌الملل خصوصی) گفته می‌شود .
اصطلاح بالا در مقابل اصطلاح « حقوق داخلی » استعمال می‌شود .

۱۸۶۶ - حقوق خاص خارجی

مرادف حقوق‌بین‌الملل خصوصی است.
(رك. حقوق بین‌الملل خصوصی).

۱۸۶۷ - حقوق خانوادگی

(مدنی) در مقابل حقوق مالی بکاررفته و شامل مجموع حقوقی است که هدف آنها تنظیم روابط خانوادگی است مانند حضانت‌وولایت وحجر وقیمومت ووصایت و مانند اینها (مادهٔ ۲۴۱ آئین‌دادرسی کیفری)

۱۸۶۸ - حقوق خصوصی

مجموع رشته های حقوق‌خصوصی داخلی و حقوق بین‌الملل خصوصی را گویند.

۱۸۶۹ - حقوق خصوصی داخلی

شامل امور ذیل است :
الف - حقوق مدنی بمعنی خاص
(رك . حقوق مدنی)
ب - آئین دادرسی مدنی و بازرگانی.
این قسمت را عده‌ای جزء حقوق عمومی میدانند .

۱۸۷۰ - حقوق داخلی

حقوقی است که در قلمرو یک کشور و دربارهٔ سکنهٔ آن اجراء می‌شود .

۱۸۷۱ - حقوق درون ذاتی

در معنی حق نوعی (حق کلی که نظر

به حق شخص یا اشخاص معین ندارد) بکاررفته است . جعل این اصطلاح دراز و متنافر از طرف اشخاص بی اطلاع از اصطلاحات موجود و در عین حال خالی از ذوق متعارف ادبی بوده و تبعیت از امثال اینگونه اصطلاحات در انشاء حقوقی درخواننده ایجاد احساس نامطلوب می کند .

۱۸۷۲ - حقوق دولی عام

بمعنی حقوق بین الملل عمومی است.
(ر ك . حقوق بین الملل عمومی)

۱۸۷۳ - حقوق دیوانی

الف ـ نیم‌عشر اجرائی در اجراء اسناد رسمی را گویند (مادهٔ ۳۴ ـ ۱۳۱ قانون ثبت) از باب ذکر عام و ارادهٔ خاص است .

ب ـ حقوق دولتی کارمند را گویند(مادهٔ ۶۶۱ اصول محاکمات قدیم)

۱۸۷۴ - حقوق ذاتی

droits objectifs

قوانین و رسومی که برای نظم زندگی اجتماعی مقرر وتنفیذ میشود همین‌قسمت است که در مجموعه ها مدون میشود و دارای ضمانت اجراء است .

۱۸۷۵ - حقوق راجع بشخصیت

این حقوق مربوط است بحفظ ذات و عرض انسانی مانند حق زندگی کردن و حق آزادی و حیثیت وآزادی تحصیل علم و بیان و عقیده وشغل ومذهب‌وغیره. در یك اصطلاح دیگر آنها را حقوق عمومی هم می گویند زیراپیش ازهرچیز اعمال این‌حقوق بطرفیت عمال‌دولت‌است زیرا در اجرای این حقوق تماس بیشتر با نمایندگان دولت حاصل میشود تا با افراد عادی . این‌اصطلاح مصادیق‌مشتبه فراوان دارد فرضاً اگر زوجه در عقد نکاح شرط کند که بعد از وقوع طلاق با فلان‌مرد ازدواج نکندآیا با این‌شرط یکی، ازحقوق راجع به شخصیت‌رااسقاط کرده است ؟ بهر حال هر شرطی نافذ است عدم نفوذ محتاج بدلیل قطعی‌است.

۱۸۷۶ - حقوق رم

حقوق رومی‌های‌قدیم‌تازمان کدیفیکاسیون (تدوین قوانین) ژوستی نین که در بعضی ازکشورها هنوز هم اجراء میشود .

۱۸۷۷ - حقوق زارعانه

(مدنی) یا حقوق‌زارعین که دراصطلاحات دیگر دسترنج رعیتی ـ کارافه ـ چم ـ تبرتراش ـ حق اولویت رعیتی و حق ریشه و حق آب وگل و مانند این‌ها نامیده میشودعبارت‌است‌ازحق‌ریشه‌وبهای شخم وکود و ارزش زحماتی که برای آبادکردن‌زمین متحمل شده است(تبصرهٔ یك از بند الف از مادهٔ اول تصویب‌نامهٔ ۱۸ـ۱۱ ـ ۴۱ هیأت‌وزیران ـ مجموعهٔ اصطلاحات ارضی ـ چاپ مجلس ـصفحهٔ ۷۱ ـ ۷۶ ـ ۸۶ ـ ۱۰۴)

این تعریف را آنچه‌که ذیل «دسترنج رعیتی» نوشته‌ایم تکمیل می کند (رك . دسترنج رعیتی)

ریشهٔ مشترك سرقفلی و حق ریشه (که‌دو مطلب جداگانه‌اند) این است‌که شخصی در ملك (مال غیر منقول) دیگری (اعم ازدکان و حمام وکاروانسرا و مزرعه و مانند این‌ها) براثربکار انداختن نیروی بازو و سرمایه مرغوبیتی بوجودآورد و

یا مرغوبیتی را که قبلا بوجود آمده بود ابقاء کندو در نتیجهٔ این کار دارای حقی بر آن ملك شود که در عرف عام ما بآن حق آب و گل گفته میشود .

۱۸۷۸ - حقوق زارعین

بمعنی حقوق زارعانه است .
(رك . حقوق زارعانه)

۱۸۷۹ - حقوق سیاسی

(حقوق اساسی) حقوقی که بموجب آنها شخص دارندهٔ حقوق میتواند درحاکمیت ملی خود (مانند انتخابات ـ تصدی شغل قضاء و مشاغل رسمی دیگر و یا عضویت هیأت منصفه و یا داراشدن امتیاز روزنامه) شرکت کند .

۱۸۸۰ - حقوق شخصی

اختیاراتی است که در حقوق نوعی (مقررات کلی) برای اشخاص در اشیاء و یا نسبت بسایر افراد شناخته شده است مانند حق مالکیت و حق دینی و حق رأی و حق استخدام درمؤسسات دولتی. حقوق شخصی همیشه بسته بیك یا چند شخص معین است که آن شخص یا اشخاص را موضوع حق Sujet de droit نامند .

۱۸۸۱ - حقوق صنعتی

حقوق راجع بمسائل صنعتی (صنعتگران و صنایع) راگویند .

۱۸۸۲ - حقوق طبیعی

الف ـ حقوق طبیعی در حقوق رم عبارت بود از حقوق مشترك بین افراد انسان و حیوان (در مقابل حقوق مشترك بین افراد انسان)

ب ـ در دورهٔ اسکولاستیك حقوق مشترك بین افراد انسانی بر اساس مذهب بنا شده بود و در عین حال میتوانست بدست قانونگذاران بشری تکمیل شود .

ج ـ درازمنهٔ بعد حق طبیعی را درمراجعهٔ بوجدان انسان منفرد (بدون اینکه بستگی باجتماع داشته باشد) می‌جستند و این حقی بود تغییر ناپذیر. در تمام ازمنه و امکنه یکسان بود .

* حقوق فطری باین معنی را فقهاء اسلام کم و بیش شناخته‌اند و ازآن تعبیر به «بناء عقلا» نموده‌اند و برای اصل استصحاب در حقوق فطری باین معنی بزعم خود ریشه‌ای پیدا کرده‌اند .

د ـ در قرن نوزدهم میلادی حقوق فطری رادر «اصل آزادی ارادهٔ افراد» جستجو میکردند و همهٔ حقوق را ناشی از یك قرارداد میدانستند . قرار داد اجتماعی روسو در حقوق عمومی از همین جاست.

ه ـ بعدازاین ؛ دورهٔ نظریهٔ «حقوق طبیعی متغیر» پیدا شد زیرا حق بر اساس حس عدالتخواهی طبیعی افراد قرار گرفته است و این حس متغیر است بنا براین حقوق ناشی از این حس نیز تغییر پذیر است.

و ـ بعد از این دوره حقوق طبیعی ازدو قسمت تشکیل میشود :

یك ـ قسمت ثابت و غیرقابل تغییر چه از حیث اساس حقوق طبیعی (که فکر جستجوی عدالت است) و چه از حیث هدف حقوق طبیعی (که نیکی بهمه و خیر عموم است) یعنی این اساس و این هدف در حقوق طبیعی امر ثابتی است انسان در فطرت خود جویای عدالت است تا بآن وسیله نیکی و خیر بهمگی سرایت پیدا کند .

دو ـ سایر قسمتهای حقوق طبیعی بحسب ازمنه و کشورها متغیراست این قسمتهارا خرد انسان در بررسی پدیده‌های اجتماعی

در هر زمان و در هر کشور کشف میکند وکاملا متغیر است .

ز ـ راقم این سطور از سال ۱۳۳۲ ببعد توجه تازه‌ای بمضمون حقوق طبیعی کرده و طرح حقوق طبیعی را بعنوان «حقوق یکعنصری» (رك. حقوق یکعنصری) مرکب از دو قسمت ذیل یافته‌ام :

اول ـ قسمت ثابت وتغییر ناپذیر درهمهٔ زمانها و مکانها . این قسمت عبارت‌است از تلاش افراد انسان و اجتماعات بهمهٔ صور گوناگون آن بمنظور رفع محرومیت‌های موجودودفع محرومیتهائی که ممکن است انسان با آنهاروبروشود قالب مخصوص این فکر عبارت «اصل عدم محرومیت» است . دلیل تغییر ناپذیر بودن این قسمت باخودش است زیرا هیچ فرد وهیچ اجتماعی در هیچ زمانی در صدد نبوده که برای خود ایجاد محرومیت کند پس این یك سنت طبیعی کهنسال و حتمی و غیر قابل تخلف است.

دوم ـ قسمت متغیر ـ این قسمت در ازمنهٔ مختلف ونیز در کشورها (و حتی درنواحی یك کشور) متغیر است : از برخورداصل عدم محرومیت با مختصات هر محیط ، میتوان حقوق طبیعی متغیر را بدست آورد زیرا مبارزهٔ با محرومیت در هر محیط برنگ همان محیط در می‌آید . کتاب «اصول فلسفی حقوق» نویسنده متضمن بیان این فکر است .

۱۸۸۳ ـ حقوق عادی

droit coutumier

یا حقوق عرفی : روشهائی است که‌قانون آنها را در روابط حقوقی اشخاص معتبر شناخته بدون اینکه خصوصیات هر یك‌را در قانون منعکس کرده باشد (مادهٔ ۹۷۵ قانون مدنی)

در مقابل حقوق نوشته استعمال می‌شود

(رك . حقوق نوشته)

۱۸۸۴ حقوق عام خارجی

مرادف حقوق بین‌الملل‌عمومی‌است.

(رك. حقوق بین‌الملل عمومی)

۱۸۸۵ ـ حقوق عام ملل

مرادف‌حقوق بین‌الملل‌عمومی است.

(رك. حقوق بین‌الملل عمومی)

۱۸۸۶ ـ حقوق عامه

(فقه) حقوق‌مشترك بین‌عموم‌مردم‌است‌مانند حق بر معابر عمومی (جامع‌الشتات‌صفحهٔ ۵۹۹)

۱۸۸۷ ـ حقوق عرفی

الف ـ مرادف حقوق عادی است .

(رك . حقوق عادی)

ب ـ حقوق عرفی ناشی از مقررات و قوانین عرفی است و قوانین عرفی در مقابل قوانین شرعی استعمال میشود و آنهم دو معنی دارد :

اول ـ قوانین عرفی بمعنی خاص که‌عبارت است از مقرراتی‌که برای اجراء قوانین شرعی از طرف مقام صالح مذهبی وضع میشود مانند مقررات تقسیمات کشوری‌و استخدام ومقررات انتظامی‌که در قوانین شرعی مصرح نباشد .

(رك . اصل صلاحیت اداری امام)

دوم ـ قوانین عرفی بمعنی عام ـ که عبارت است‌از مقرراتی‌که مسلمین‌درکنارقوانین شرعی وبدون رعایت موافقت یا مخالفت شریعت خودوضع‌نموده واجراء کرده‌اند.

محاکمی که بمرافعات ناشی از قوانین عرفی رسیدگی می کنند محاکم عرفی نامیده میشوند درمقابل محاکم شرعی که بمرافعات و امور ناشی از مقررات شرعی (بمعنی خاص) رسیدگی می‌نمایند (اصل ۲۷-۷۱-۷۳-۷۵ متمم قانون اساسی)

۱۸۸۸ - حقوق عمومی

مجموع دو رشتهٔ حقوق عمومی داخلی و حقوق بین‌الملل عمومی راگویند (مادهٔ ۲ آئین دادرسی کیفری) رك . حقوق راجع به شخصیت

۱۸۸۹ - حقوق عمومی افراد

در حقوق اساسی این اصطلاح به انواع آزادیها و مساوات و اقسام آن گفته می‌شود مانند آزادی شغل و کار و آزادی عقاید مذهبی و آزادی عقاید سیاسی و آزادی تعلیم و تربیت و تساوی در مقابل قانون و تساوی در مقابل دادگاهها و تساوی در پرداخت مالیات و تساوی در تصدی مشاغل رسمی و غیره.

۱۸۹۰ -حقوق عمومی داخلی

مجموعهٔ قوانینی است که ناظر است به تشکیلات کشوری و حاکم است برروابط دولت و مأموران‌او درمقابل افرادجامعه و شامل قوانین اساسی و اداری وقوانین جزامی‌باشد. نسبت به‌آئین دادرسی‌مدنی اختلاف نظر وجود داردکه‌آیاآن هم از جملهٔ حقوق عمومی داخلی است یا از ردیف حقوق خصوصی داخلی .
(رك . آئین دادرسی مدنی)

۱۸۹۱ - حقوق غیر مالی

حقوقی که قابل تقویم بپول نباشند مانند حق ابوت وتولیت ووصایت و جمیع حقوق خانوادگی (رك . حقوق خانوادگی)

۱۸۹۲ - حقوق فطری

بمعنی «حقوق طبیعی» است (رك . حقوق طبیعی)

۱۸۹۳ حقوق کار

الف ـ حقوق راجع به روابط کارگر و کارفرما (حقوق ناشی از قراردادکار)
ب ـ علمی است (از شعب علم حقوق) که ازروابط ومسائل کارگری بحث‌می کند.

۱۸۹۴- حقوق کشاورزی

قواعد راجع بتوسعه و بهبود کشاورزی و استفاده از زمین‌ها و مواد کشاورزی و روابط کشاورز با دیگران (مالك یادولت و مؤسسات کشاورزی مانند شرکت‌تعاونی روستائی و بانك اعتبارات کشاورزی و جز اینها)

۱۸۹۵ - حقوق‌کیفری

بمعنی حقوق جزا است (رك.حقوق‌جزا)

۱۸۹۶ - حقوق گمرکی

وجوهی که ادارهٔ گمرك بابت ورود و صدور کالاها و امتعه باذن قانون دریافت می‌دارد .

۱۸۹۷ - حقوق مالی

(مدنی ـ فقه) حقوقی که متعلق‌آنها مال و حقوق‌مالی باشدمانند حق مالکیت‌خانه و یا حق مستأجر در انتفاع از خانه و حق خیار وحق تحجیر و حق شفعه وحق بستانکار بر بدهکار .

۱۸۹۸ - حقوق مثبته

بمعنی«حق تحققی» است (رك. حق تحققی)

۱۸۹۹ - حقوق مدنی

بمعنی عام شامل تمام رشته‌های حقوق خصوصی (داخلی و بین‌الملل خصوصی) است وبمعنی خاص شامل مباحث ذیل است:
الف- اشخاص(اسم - اقامتگاه - احوال شخصی - اهلیت - حجر - قیمومت)
ب - خانواده (نکاح - طلاق - رجوع و بذل مدت - قرابت - نفقه- حضانت- ولایت)
ج - اموال و دارائی (اموال - طرق تملك- عقود و تعهدات - ارث - هبه - وصیت)
حقوق مدنی بمعنی خاص شامل حقوق تجارت و حقوق بحری و هواپیمائی و قوانین کار و بیمه و اصلاحات ارضی هم می‌باشد .

۱۹۰۰ - حقوق مدون

بمعنی حقوق نوشته است .
(رك . حقوق نوشته)

۱۹۰۱ - حقوق مشروعه

بمعنی حقوق حقه است (رك .حقوق‌حقه)

۱۹۰۲ - حقوق مکتسبه

حقوقی که‌تحت‌شرایط قانونی‌معینی بدست آمده است وآن شرایط قانونی عوض‌شده است و با این حال آن حقوق باعتبار شرایط زمان‌حدوث آنهامعتبر بایدشناخته شود . در بحث از عطف قانون به‌ماسبق از آن گفتگو میشود و در موارد دیگر هم مورد بحث قرار گرفته است (تبصرهٔ مادهٔ ۱۴ آئین‌نامهٔ حداقل مزد - مصوب ۸ - ۱۱ - ۳۹ شورایعالی کار)

۱۹۰۳ - حقوق ملت ایران

اصول و مبانی حقوق (حقوق عمومی) ملت ایران طبق اصل هشتم ببعد متمم قانون اساسی مقرر شده است .

۱۹۰۴ - حقوق ملی

به حقوق داخلی گفته میشود.
(رك . حقوق داخلی)

۱۹۰۵ - حقوق موضوعه

بمعنی حق تحققی است .
(ر ك . حق تحققی)

۱۹۰۶ - حقوق موضوعی

بمعنی حقوق ذاتی است .
(ر ك . حقوق ذاتی)

۱۹۰۷ - حقوق نوشته droit écrit

حقوقی که مقنن انشاء کرده و برای عمل در دسترس افراد و دادگاهها قرار داده میشود و چون قرار و ثبات آن به نوشتن و تدوین کردن است آنرا حقوق نوشته وحقوق مدون نامند .
در مقابل حقوق عرفی و رویهٔ قضائی بکار می‌رود . حقوق اسلام از نوع حقوق نوشته است .

۱۹۰۸ - حقوق واجبهٔ میت

(فقه) حقوقی که بعهدهٔ میت است و تا آنها را از ترکه خارج نکنند ترکه را بعنوان ارث بین‌وراث نمیتوان تقسیم کرد این حقوق‌عبارت است از :
الف - اعیان اموال غیر که به امانت یا بعدوان نزد میت بوده است .
ب - دیون بعهدهٔ میت از قبیل قرض و تعهدات میت خواه‌تعهدات شرعی (خمس و زکات و غیره) باشدخواه تعهدات‌عرفی

ج - حج واجب و کفارات واجب که بآنها وصیت کرده که از ترکه بدهند.
اصطلاح واجبات مالی در مادهٔ ۸۶۹ قانون مدنی بهمین معنی است. (رك. واجبات مالی)

۱۹۰۹ - حقوق وظیفه

(حقوق اداری) حقوقی که بهمستخدم رسمی بعلت علیل شدن یا ناقص شدن (بهسبب وقوع حادثهای بطوری که ازکار بازماند) او داده شود که این حقوق برابر مادهٔ ۷۹ لایحهٔ قانون استخدام کشوری ۳۱ - ۳ - ۴۵ برابر بایك سیام متوسط حقوق ضرب در سنوات خدمت است بشرطاینکه از متوسط حقوق او نگذرد.

۱۹۱۰ - حقوق یکعنصری

آخرین طرزفکر در حقوق طبیعی است. که درآن حقوق طبیعی از دو قسمت ثابت و متغیر تشکیل میشود. همهٔ پدیده های حقوقی ازپدیدهٔ واحدی بنام عنصر محرومیت اشتقاق پیدامی کند و همهٔ قوانین واصول صحیح حقوق از یك اصل بنام «اصل عدم محرومیت» منشعب میشود. صحت وسقم و درستی و نادرستی قوانین را ازمقیاس «اصل عدم محرومیت» میتوان فهمید. حقوق و مقررات آن در این طرز فکر با منطق مصالح اجتماعی صددرصد مطابقت دارد. این اولین فکر حقوق طبیعی است که مقررات حقوق طبیعی را تا اقصی درجهٔ تصور قابل تدوین ساخته است وهر جامعهای بر مبنای آن میتواند حقوق طبیعی خود را مدون سازد. قابلیت تدوین مهمترین خاصیت این طرزتفکر است. ازنظر این طرز فکر چون درسایر حقوقهای جهان عناصر حقوقی از همدیگر مستقل بوده و تحویل بعنصر واحد نمیشوند و وجه مشترکی بین آنها کشف نکردهاند همهٔ آن حقوقها «حقوق چند عنصری» میباشند. (رك. حقوق طبیعی)

۱۹۱۱ - (بدیهیات) حقوق

یك رشته قضایای حقوقی را گویند که بهیچوجه (نه بصورت روح قانون و نه بصورت عرف و عادت) در قوانین جاری یك کشور پیش بینی نشده است و برخلاف مبانی حقوق (رك. مبانی حقوق) که نظری میباشند باندك توجه وتصور، صحت آنها قابل تصدیق است. مثلاتنجز خواسته در دعاوی مدنی مصرح در قانون نیست ولی چون بدیهی است که غرض ازرسیدگی بدعاوی فصل خصومت است باید خواسته منجز باشد تا فصل خصومت امکان پذیرد. درامر دادرسی درموارد سکوت یا اجمال یا تناقض قانون به بدیهیات حقوق میتوان استناد کرد.

۱۹۱۲ - (تاریخ) حقوق

رشتهای است ازعلم حقوق که ازچگونگی پیدایش وتحول سازمانهای حقوقی درحقوق یك ملت بحث می کند.
در تفسیر مواد قانون گاهی راه چاره منحصر باستفاده از تاریخ حقوق میشود. تاریخ حقوق ایران از انقراض ساسانیان تا آغازمشروطه که راقم این سطور درسال ۱۳۳۸ تهیه کردهام حق تاریخ حقوق ملت کهنسالی چون ایران را بهیچوجه اداء نمی کند هر چند که برخی قسمت اسلامی را که مربوط به سیزده قرن است در نهصفحه خلاصه کرده و دوران معاصر را (که هنوز جزء تاریخ نشده) درچهل صفحه آوردهاند و این کار در حقیقت بعظمت تاریخ حقوق ملت ایران لطمه-

میزند . تهیهٔ تاریخ واقعی حقوق ایران کار جمعی است و نمونه‌ای از عظمت این تاریخ را در مجلهٔ حقوقی دادگستری سال۱۳۴۵ (شمارهٔ اول صفحهٔ ۱۰ ودوم) میتوان دید شاید آیندگان این امید را بر آورده کنند .

در تهیهٔ یك تاریخ حقوق جامع اجتهاد (بمعنی واقعی کلمه) در فقه اسلامی شرط بسیار اساسی است ولی شرائط فراوان دیگرهم لازم است .

۱۹۱۳ - (عناصر) حقوق

هر پدیده از پدیده‌های علم حقوق را یك عنصر حقوقی گفته‌اند مانند حجر ، بلوغ، سن کبر ، نکاح ، ابراء که همگی عناصر حقوق محسوب میشوند و علم حقوق ازاین عناصر فراهم شده است . اصطلاح معروف آنها تأسیس حقوقی است مثلا بیع یك تأسیس حقوقی است . بر اساس همین اصطلاح به حقوقهائی که بین عناصر مزبور رابطه ای ایجاد ننموده وآنهارا جداجدا موضوع بحث وقانونگذاری وتفسیر قضائی و مطالعات حقوقی قرار میدهند حقوق چند عنصری گفته میشود و بعکس آن حقوقی که بین عناصر مزبور رابطهٔ واحدی را کشف نموده و آن رابطه را مبنای اساسی علم حقوق قرار داده است حقوق یکعنصری نامیده شده است .

(رك . حقوق یکعنصری)

۱۹۱۴ - (فلسفهٔ حقوق)

رشته‌ای است ازحقوق که از کلیات راجع به‌علم حقوق ومفاهیم کلی که‌ریشهٔ قواعد و نظامات را تشکیل میدهند بحث میکند . نقص عمومی این رشتهٔ از حقوق آن‌است که مسائل آن نتوانست بصورت اصول قاطع وقابل تدوین که بکارهای قانونگذاری و عملی الهام دهد در آید و بهمین جهت چندان مورد اعتناء قرار نمیگیرد (در کتاب «اصول فلسفی حقوق» که‌نویسندهٔ این سطور بسال ۱۳۳۲ بصورت ناچیزی تهیه کرده‌ام تلاش در امر قابلیت تدوین آن بعمل آمد و اصول و قواعد آن تا حد زیادی قاطعیت یافت هرچند که کدورت خاطر ازصفای آن کاست وآن اثر بصورت نیمسوزی از کاروان عمر برجا ماند .)

۱۹۱۵ - (مبانی) حقوق

یك رشته قواعد است که در قوانین جاری یك کشور بهیچوجه (حتی بصورت روح قانون و عرف مسلم) وارد نشده‌است و از مطالعهٔ مصالح اجتماعی و سیستم حقوقی کشف میشود . چنانکه ضابطهٔ تشخیص عقد از ایقاع در قوانین ما بهیچوجه وجود ندارد و هر ضابطه‌ای که کشف شود حتماً بکمك مبانی حقوق خواهد بود.

۱۹۱۶ - (منابع) حقوق

مآخذ عمده ای که حقوق یك قوم یا یك کشور از آنها ناشی میشود . در حقوق جدید ایران منابع حقوق عبارت است از: قانون ــ عرف و عادت ـ رویهٔ قضائی ـ آراء علماء حقوق . این اقسام در عرض یکدیگر نیستند وسه قسم اخیر به اعتبار قسم اول معتبرند و بآن برمی گردند.

در فقه منابع عبارتند از کتاب و سنت و عقل و اجماع (از نظر امامیه) ولی این قولی است که اخیراً شهرت یافته‌و بین فقهاء در منابع حقوق اسلام اختلاف نظر وجود دارد . (رك . ادلهٔ اربعه)

۱۹۱۷ - حقوقدان

صاحب نظر در علم حقوق . اصطلاح معادل آن در فقه مجتهد است .

۱۹۱۸ - حقوقی

بمعنی مدنی در مقابل کیفری (به غلط) استعمال میشود زیرا حقوق شامل مدنی و کیفری است (مادهٔ ۲۴ -۴۵- ۷۰ قانون ثبت و مادهٔ واحدهٔ ارزش گواهی نامهٔ رانندگی ارتش مصوب ۱۳۳۵)

۱۹۱۹ - حقیقت

(فقه) در لغت امر موجود و با واقعیت را گویند (در مقابل موهوم) ودر اصطلاح فقهاء ، استعمال لفظ در موضوع له را حقیقت گویند (مانند استعمال لفظ شیر در معنی حیوان درندهٔ معروف) و در خارج موضوع له بارعایت مناسبتی مجاز نامند (مانند استعمال شیر درمرد دلیر) و اگر رعایت مناسبت نشود آنرا غلط نامند مانند استعمال شیر در معنی درخت .
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۹۲۰ - حقیقت شرعیه

(فقه) در مقابل حقیقت عرفیه استعمال میشود . (رك . ماهیت قانونی- ماهیت عرفی)

۱۹۲۱ - حقیقت عرفیه

(فقه) بمعنی ماهیت عرفی است (رك . ماهیت عرفی)

۱۹۲۲ - حقیقت متشرعه

(فقه) هرگاه کلمه‌ای را مسلمانان (نه شارع اسلام) از معنی لغوی یا عرفی خود بدرآورده و در معنی خاصی از نظر بیان مقاصد دینی بکار ببرند آن لغت را نسبت بآن معنی خاص ، حقیقت متشرعه (در مقابل حقیقت شرعیه) گویند .

۱۹۲۳ - (اصل) حقیقت

(فقه) استعمال لفظ در معنی حقیقی حاجت بقرینه وزحمت اضافی ندارد ولی استعمال آن در معنی مجازی ، محتاج بقرینه و دلیل است پس اگر دلیلی بر استعمال مجازی وجود نداشته باشد ناگزیر باید لفظ را مستعمل در معنی حقیقی دانست .
از این معنی در علم اصول ، تعبیر به اصل حقیقت و اصالة الحقیقه کرده‌اند .

۱۹۲۴ - حکام

(حقوق اداری ـ دادرسی) اصطلاحی است قدیمی که در معانی ذیل بکار رفته است:
الف ـ جمع حاکم و بمعنی مأمور ادارهٔ عمومی شهر (رك. مملکت) است. مأمور ادارهٔ عمومی مملکت را والی نامیده‌اند .
ب ـ نمایندهٔ وزارت کشور در حوزهٔ شهرستان (ولایت) است همین نماینده‌را در حوزهٔ استان (ایالت) والی می گفتند و در بخش او را نائب‌الحکومه (نواب حکام) مینامیدند .
(بند هفتم مادهٔ ٦٤٥ دادرسی مدنی)
ج ـ جمع حاکم بمعنی قاضی است (مادهٔ ۳۳۳ ـ ٤٦٦ آئین دادرسی کیفری و مادهٔ ٤٦ قانون دفاتر اسناد رسمی)

۱۹۲۵ - حکم

(فقه) الف ـ دستور مقنن اسلام راجع بافعال مکلفان (یعنی کسانیکه عاقل و بالغ و رشید هستند) خواه دستور الزامی باشد چون امر و نهی و خواه نباشد چون استحباب و کراهت و اباحه .
این اصطلاح در مقابل «وضع» بکار رفته است و در تعریف آن گفته‌اند : وضع

عبارت است از اینکه مقنن چیزی را سبب چیزی دیگر یا مانع یا شرط آن قرار دهد مانند اتلاف که سبب ضمان است. دستور مقنن را در صورت نخست، حکم تکلیفی و در صورت اخیر حکم وضعی نامیده‌اند.

ب ـ در معنی اعم حکم عبارت است از قانون شرعی و شامل حکم تکلیفی وحکم وضعی میشود.

حکم باین معنی راحکم شرعی هم می نامند.

ج ـ رأی قاضی را نیز حکم گویند. در این صورت حکم در مقابل فتوی بکار رفته است.

فتوی عبارت است از نظر فقیه از روی اجتهاد ودرغیر سمت قضاء در همین معانی است که گفته‌اند:

نقض حکم جائز نیست ولی نقض فتوی جائز است.

د ـ بمعنی محمول قضیه است. در این صورت در مقابل موضوع بکار می‌رود.

ه ـ آنچه از مقررات شرعی که متضمن مصلحت اکید مردم است و ارادهٔ افراد بر خلاف جهت آنها نافذ نیست. دراینصورت در مقابل اصطلاح حق بکار می‌رود و می گویند حق وحکم. مانند ضمان بایع نسبت بتلف مبیع قبل از قبض (مادهٔ ۳۸۷ ق ـ م) که از نظر فقهاء طرفین بیع نمیتوانند درحین بیع، شرط سقوط ضمان مذکور را ازبایع بکنند. در اصطلاحات حقوق جدیددر این‌مورد اصطلاح قانون امری و قانون غیرامری بکار رفته است.

(آئین دادرسی)

الف ـ رأی دادگاه اگر راجع بماهیت دعوی باشد وآنرا بعضاً یاکلا قطع کند حکم نامیده میشود (مادهٔ ۱۵۴ دادرسی مدنی) در امور حسبی که رسیدگی بآنها متوقف بر وقوع دعوی نیست عنوان حکم درتصمیم دادگاه بکار نمی‌رود (مادهٔ ۲۷ ـ ۲۸ ـ ۳۵ ـ ۳۶ ببعدقانون امورحسبی) معذلك در بسیاری از موارد رسیدگی بامور حسبی مقنن لغت حکم را بکاربرده است مانندحکم حجر درمواد ٦٤ـ٦٥ ببعد قانون مذکور.

ب ـ آراء فرجامی که درماهیت دعوی و قاطع آن نمی‌باشند در اصطلاحات مقنن و قضائی عنوان حکم راگرفته‌اند (مادهٔ ٥٧١ ـ ٥٧٧ دادرسی مدنی)

ج ـ گاهی بدستورات اجرائی که بعد از ختم رسیدگی بدعوی صادرمیشود اطلاق حکم میشود که معروفترین نمونهٔ آن حکم تملیك در باب اجراء احکام (باستنادمادهٔ ٦٨٤ اصول محاکمات قدیم مصوب ۱۳۲۹ قمری) است و در مادهٔ ۱۲٤ آئین نامهٔ قانون ثبت ۱۳۱۷ رسماً کلمهٔ حکم بکار رفته است و حتی برخی این حکم راقابل پژوهش هم دانسته‌اند و چنین نیست زیرا بعد از فصل خصومت، هر اختلافی که درزمینهٔ اجراء پیدا شود عنوان دعوی را ندارد و با تصمیم و رسیدگی اداری فیصله می‌یابد مگر آنکه قانون تصریح کند که عنوان دعوی را دارد و باید بآن مانند سایر دعاوی رسیدگی کرد مانند دعوی اعتراض ثالث اجرائی.

۱۹۲٦ ـ حکم اصراری

(دادرسی) حکمی که دادگاه ماهوی بعد از نقض تمیزی باستناد علل و اسباب رأی منقوض میدهد (مادهٔ ٥٧٦ دادرسی مدنی) گاهی به رأی هیأت عمومی که در نقض یا ابرام این رأی صادر میشود نیز حکم

اصراری گفته میشود ولی عنوان متعارف آن «رأی عادی هیأت عمومی تمیز» است که‌در مقابل رأی لازم‌الاتباع هیأت‌عمومی تمیز استعمال میشود.
(رك . حکم لازم‌الاتباع)

۱۹۲۷ - حکم اعلامی

Jugement déclaratif

(دادرسی) حکم‌اعلامی یا حکم کاشف حق حکمی است که اعلام وجود حقی را می کند مانند حکم به استحقاق وجه التزامی که در قرار داد قبلاطریقهٔ استحقاق آن را طرفین قرار داد بیان کرده النهایه در فعلیت استحقاق با هم اختلاف کرده و بداد گاه رفته‌اند .

۱۹۲۸ - حکم الزامی

بمعنی حکم تکلیفی است (رك . حکم تکلیفی)

۱۹۲۹ - حکم امضائی

(فقه) هر قانونی که‌قبل از یك قانگذاری جدید در قانونگذاری قبلی یا در عرف و عادت موجود باشد و قانونگذار جدید بدون دخل و تصرف و یا با تغییری در خصوصیات آن ، آنرا تأیید نموده وازآن حمایت‌نمایدآن قانون یاآن عرف‌راحکم امضائی نامند مقررات راجع بعقود و ایقاعات در قوانین اسلام از احکام امضائی‌می‌باشند و شارع ، عرفها وعادات متداول را امضاء و تأیید کرده‌است. مادهٔ سوم قانون آئین دادرسی مدنی و مواد مشابه آن نیز مشتمل بر احکام امضائی می‌باشند زیراعرف وعادت مسلم را امضاء نموده است .

اصل مورد توجه مقنن در مورد قوانین مدنی امضاء عرفها و عادات است .
(رك . حکم تأسیسی)

۱۹۳۰ - حکم به‌بطلان دعوی

رك . بطلان دعوی (ذیل اصطلاح‌دعوی)

۱۹۳۱ - حکم به بیحقی

رك . بطلان دعوی (ذیل اصطلاح‌دعوی)

۱۹۳۲ - حکم تأسیسی

(فقه)هرقانونی که‌پیش‌از یك‌قانونگذاری معین بهیچوجه سابقه نداشته باشد و قانونگذارجدید مبتکر آن‌باشدآنراحکم تأسیسی گویند .
(رك . حکم امضائی)

درآئین‌دادرسی‌حکم‌تأسیسی (موجدحق

jugement constitutif

حکمی است‌که بیان انشاء حقی را از تاریخ صدور حکم می کند مانند حکم بقلع بنا بنفع مدعی .
در مقابل حکم اعلامی استعمال میشود .
(رك . حکم اعلامی)

۱۹۳۳- حکم ترافعی

تصمیمات دادگاه برای فصل خصومت را حکم ترافعی نامند . در مقابل تصمیماتی که در امور حسبی اخذ میشود استعمال شده است .

۱۹۳۴ حکم تقسیط

(دادرسی مدنی) تصمیم دادگاه ضمن قبول اعسار مدعی‌اعسار مبنی بردادن‌دین مورد تقاضای اعساراز‌آن بصورت اقساط (مادهٔ ۳۶ قانون اعسار و مادهٔ ۶۵۲ قانون مدنی)

۱۹۳۵ - حکم تکلیفی

(فقه) هر قانونی که مشتمل برامر یا نهی باشد حکم تکلیفی نامیده‌میشود مانندمفهوم مادهٔ سوم قانون آئین دادرسی مدنی که یك حکم تکلیفی است و مواد جزائی

حکم تکلیفی محسوب میشوند .
احکام تکلیفی درفقه عبارتند از وجوب، حرمت ، استحباب یا ندب ،کراهت ، اباحه. بعضی ازدانشمندان اباحه راحکم نمیدانند احکام تکلیفی در حقوق عرفی منحصر به امر و نهی قانونی می‌باشند و بیش از این دو صورت حکم تکلیفی وجود ندارد.
حکم تکلیفی‌را «حکم‌الزامی» و«الزامات قانونی» هم میگویند .

۱۹۳۶ - حکم تملیك

(آئین دادرسی مدنی) دستور دادگاه را در زمینهٔ اجراء حکم نسبت بمال غیرمنقول در حدود مدلول مادهٔ ۶۸۴قانون اصول محاکمات قدیم اصطلاحاً حکم تملیك نامیده‌اند به مأخذضابطهٔ مادهٔ ۱۵۴ آئین دادرسی مدنی دستور مزبور ماهیت حکم را ندارد لکن در بخشنامهٔ ۹۸۶۹مورخ ۹ - ۹ - ۱۳۱۵ عنوان حکم بدستور مذکور اطلاق شده و مادهٔ ۱۲۴ آئین نامهٔ قانون ثبت هم ایهامی باین معنی دارد معذلك مادهٔ ۱۵۴ آئین دادرسی حاکم بر بخشنامه‌وآئین‌نامهٔ مذکوراست پدیدآمدن دعوی در زمینهٔ اجراء حکم محتاج بدلیل قطعی است .

۱۹۳۷ - حکم حضوری

(دادرسی مدنی) در رسیدگی اختصاری اصل این است که‌آراء حضوری‌است مگر اینکه خوانده‌درهیچیك از جلسات حاضر نشود (مادهٔ ۱۶۴ دادرسی مدنی)معذلك همین استثناء هم مستثنیاتی دارد‌که در مادهٔ ۱۷۱ دادرسی مدنی و مادهٔ ۴۹ نظامنامهٔ اصلاحی اجراء قانون ثبت‌علائم تجارتی و اختراعات مصوب ۲۴ - ۴ - ۱۳۳۷ و مادهٔ ۶۹۹ دادرسی مدنی‌ومادهٔ ۲۴ قانون اعسار ۱۳۱۳ دیده میشود .
دررسیدگی‌عادی نخستین‌هم‌اصل‌حضوری بودن حکم است مگر اینکه خوانده هیچ جواب کتبی‌نداده‌باشد(مادهٔ ۱۶۴دادرسی مدنی) ودر رسیدگی پژوهشی رأی‌همیشه حضوری‌است (مادهٔ ۴۹۷ دادرسی‌مدنی)

۱۹۳۸ - حکم خلافی

(دادرسی کیفری) حکمی که دادگاه جزا در جرم خلافی می‌دهد . مادهٔ ۳۳۷ دادرسی کیفری . (رك . خلاف)

۱۹۳۹ - حکم شرعی

هر قانونی که واضع آن خداوند بوده و بتوسط رسول (ص) ابلاغ و اعلام شود حکم شرعی نامیده میشود .
حکم شرعی باین‌معنی‌را اصطلاحاً «حکم شرعی‌کلی » نیز گویند . حکم‌شرعی‌که منطبق بر مورد مشخص ومعینی درخارج شده باشد بنام «حکم‌شرعی جزئی»نامیده میشود .
«حکم شرعی بمعنی اعم» اصطلاحاً شامل «حکم‌شرعی کلی » و «حکم‌شرعی» جزئی می‌باشد .
رك . قانونگذار.

۱۹۴۰ - حکم طلبی

(فقه) بمعنی‌حکم تکلیفی و درمقابل‌حکم وضعی استعمال شده‌است.
(رك . حکم تکلیفی)

۱۹۴۱ - حکم عادی

(دادرسی) اصطلاح مخفف «حکم عادی هیآت عمومی تمیز» است که بهر یك از دو معنی ذیل اطلاق شده است :
الف - هرگاه حکمی از دادگاه ماهوی

بعد از نقض تمیزی باستناد علل و اسباب رأی منقوض صادرشود و هیأت عمومی تمیز آنرا مورد رسیدگی قراردهد رأی هیأت حکم عادی هیأت عمومی تمیز نامیده میشود خواه مبنی بر نقض باشد خواه مبنی بر ابرام. (مادهٔ ۵۷۶ دادرسی مدنی)

ب ـ هر گاه رأی ماهوی مزبور مورد تأیید دادگاه بالاتر قرار گیرد و این رأی که دادگاه بالاتر داده مورد رسیدگی هیأت مذکور قرار گیرد حکمی که از هیأت مزبور صادر میشود نیز حکم عادی هیأت عمومی تمیز نامیده میشود (حکم شمارهٔ ۲۰۳۲ مورخ ۲۰ ـ ۹ ـ ۱۳۱۷ هیأت عمومی تمیز)

(رك . حکم لازم الاتباع)

۱۹۴۲ - حکم عرفی

(فقه) هر قانون عرفی را حکم عـرفی گویند خواه عرف مزبور در نظر شارع معتبر باشد یا نباشد.

۱۹۴۳ - حکم غیابی

(دادرسی مدنی) حکمی که حضوری نباشد غیابی است (رك . حکم حضوری) جز رأی دادگاه در رسیدگی بدعوی اعادهٔ اعتبار که نه حضوری است و نه غیابـی (مادهٔ ۵۷۰ - ۵۷۱ قانون تجارت)

۱۹۴۴ - حکم قطعی

(دادرسی مدنی) حکم غیر قابل اعتراض و پژوهش و نیز حکم قابل اعتراض که در موعد اعتراض و پژوهش شکایت نشده باشد و نیز احکامی که در رسیدگی پژوهشی صادر میشود و حکمی که پس از شکایت پژوهشی قرار سقوط (بموجب مادهٔ ۵۱۲ دادرسی مدنی) صادر شده باشد قطعی است مادهٔ ۴۷۶ - ۵۱۹ آئین دادرسی مدنی .

۱۹۴۵ - حکم لازم الاتباع

(دادرسی) حکمی که هیئات عمومی تمیز باستناد مادهٔ واحدهٔ مصوب ۷ - ٤ - ۱۳۲۸ (مجموعهٔ رسمی سال ۱۳۲۸ صفحهٔ ۸۲) و مادهٔ سوم از موادالحاقی بقانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱ - ۵ - ۳۷ صادر کند.

۱۹۴۶ - حکم نهائی

حکمی است که بواسطهٔ طی مراحل قانونی ویا بواسطهٔ انقضاء مدت اعتراض واستیناف و تمیز دعوائی که حکم در آن موضوع صادر شده از دعاوی مختومه محسوب شود (مادهٔ ۲۲ - ۳۳ قانون ثبت و بند ششم آئین نامهٔ مادهٔ ۲۹۹ قانون امور حسبی)

۱۹۴۷ - حکم وضعی

(فقه) هر قانونی که شامل امرو نهی نباشد حکم وضعی است مانند مدلول مادهٔ ۲۱۰ قانون مدنی که مفاد آن عبارت است از اهلیت طرفین عقد .

۱۹۴۸ - (تأخیر اجراء) حکم

(دادرسی) هر گاه اجراء حکم شروع و برای مدت موقتی تعطیل شده باشد آنرا تأخیر اجراء حکم نامند . درهمین معنی اصطلاحات موقوف الاجراء ماندن حکم ـ تعویق اجراء حکم ـ توقیف اجراء حکم نیز بکار رفته است که اصطلاح اخیر از همه مأنوس تر باذهان است (مادهٔ ۵۸۹ - ۵۴۲ - ۵۴۳ آئین دادرسی مدنی ومادهٔ ۶۱۷ - ۶۱۸ قانون اصول محاکمات قدیم)

۱۹۴۹ - (تعطیل اجراء) حکم

(دادرسی) یعنی جلوگیری از اجراء حکم برای همیشه . قطع اجراء حکم هم بهمین معنی است . و صدق هر دو اصطلاح منوط است باینکه قسمتی از عملیات اجرائی صورت گرفته باشد (مادهٔ ۶۱۰ اصول محاکمات قدیم)

۱۹۵۰ - (تعویق اجراء) حکم

بمعنی تأخیر اجراء حکم است.
(رك . تأخیر اجراء حکم)

۱۹۵۱ - (توقیف اجراء) حکم

بمعنی تأخیر اجراء حکم است.
(رك . تأخیر اجراء حکم)

۱۹۵۲ - (حکمت) حکم

(فقه) مصلحتی که زیر بنای یك قانون معین است مانند نیامیختن نطفه ها که مصلحت مقررات راجع بعدهٔ طلاق است. در مقابل « علت حکم » استعمال میشود .
(رك . علت حکم)

۱۹۵۳ - (سبب) حکم

(فقه) موضوع یك حکم قانونی را گویند مثلا در مادهٔ ۲۱۸ ق - م معامله‌ای که جهت مصرح آن نا مشروع است سبب حکم بطلان است. در چنین معامله‌ای:
اولا - موضوع حکم عبارت است از : معامله‌ای که تصریح بجهت نا مشروع آن شده است .
ثانیاً - حکم این معامله که بطلان است.

۱۹۵۴ - (علت) حکم

(فقه) علت یك قانون آن است که بود و نبود آن قانون بستگی به بود و نبود آن علت داشته باشد مثلا غبن فاحش علت وجود خیار غبن است هر جا که غبن فاحش باشد خیار غبن حاصل میشود و هر جا که غبن فاحش نباشد خیار غبن حاصل نمیشود (مادهٔ ۴۱۶ ق -م)
علت حکم کلیت دارد و غیر قابل استثناء است ولی حکمت حکم اغلبیت دارد ولی کلیت ندارد و استثناء پذیر است .

۱۹۵۵ - (قطع اجراء) حکم

بمعنی تعطیل اجراء حکم است.
(رك . تعطیل اجراء حکم)

۱۹۵۶ - (متعلق) حکم

(فقه) چیزی که در بود و نبود حکم مؤثر است و خود آن نه حکم است و نه موضوع حکم محسوب میشود. مثلا در مادهٔ ۳۴۸ قانون مدنی :
اولا - بیع ، موضوع است .
ثانیاً - بطلان ، حکم است .
ثالثاً - چیزیکه خرید وفروش آن قانوناً ممنوع است متعلق حکم است .

۱۹۵۷ - (ملاك) حکم

بمعنی علت حکم است (رك. علت حکم)

۱۹۵۸ - (مناط) حکم

(فقه) بمعنی علت حکم است.
(رك . علت حکم)
درهمین معنی درحقوق جدید «ملاك حکم» استعمال میشود .

۱۹۵۹ - (موضوع) حکم

رك . متعلق حکم

۱۹۶۰ - (موقوف الاجراء ماندن) حکم

بمعنی تأخیر اجراء حکم است.

(رك . تأخیر اجراء حکم)

۱۹۶۱ - حکم

(به‌فتح اول و ثانی) بمعنی داور است .
(رك . داور)

در اصطلاحات تاریخ حقوق اسلام «الحکمان» ابوموسی اشعری و عمروعاص را گویند .

۱۹۶۲ - حکم اختصاصی

رك . سرداور

۱۹۶۳ - حکم مشترك

رك . سرداور

۱۹۶۴ - (سر) حکم

سرداور یا داور مشترك را گویند .
(رك . سرداور)

۱۹۶۵ - حکمیت

بمعنی داوری است (رك . داور)

۱۹۶۶ - حکومت

(فقه)

۱ - بمعنی دادرسی و فصل خصومت‌است.
فهذه قصتی وقصته
فاحکم علینا وبیننا ولنا
و نیز گفته شده است : « ان الحکومة لاتصلح الا لاهلها »

۲ - درمقابل قانون استعمال میشود (رك . قانون) ودر اینصورت اختصاص بخصوص مورد معین دارد .

۳ - تصرف یك‌قانون دردلالت‌قانون‌دیگر بطوری که بر اثر این تصرف‌دلالت‌آنرا توسعه بخشد یا محدود نماید (و این توسعه و تحدید از دلالت کلام و عبارت قانون مذکور استفاده شود)

مثال تحدید ـ مادهٔ ۲۰۲ ق-م اکراه‌را تعریف نموده و فرقی نمیگذارد که اکراه کننده حاکم باشد یا اشخاص عادی، ولی مادهٔ ۲۰۷ ق - م می گوید : « ملزم شدن شخص به انشاء معامله بحکم مقامات صالح قانونی اکراه محسوب نمیشود .» وباین ترتیب دائرهٔ اکراه مستفادازمادهٔ ۲۰۲ رامحدود کرده است .

مثال توسعه ـ مادهٔ ۲۲۴ ق ـم می گوید : « الفاظ عقود محمول است بر معانی عرفیه» مقصود مقنن این‌است که تعهدات طرفین عقد بمقداری خواهد بود که از معانی عرفی عبارات متعاقدین استفاده میشود . با این‌وصف مادهٔ ۲۲۵ ق - م این‌میزان از تعهدات را افزایش داده و میگوید : « متعارف بودن امری در عرف و عادت بطوری که عقد بدون تصریح هم منصرف به آن باشد بمنزلهٔ ذکر در عقد است .» و باین ترتیب مادهٔ ۲۲۵ق - م درمدلول مادهٔ ۲۲۴ ق - م تصرف نموده و مدلول آنرا توسعه بخشیده است .

قانون تصرف کننده را (در مثالهای بالا مواد ۲۰۷ و۲۲۵ قانون تصرف کننده هستند)حاکم و دلیل‌حاکم نامندوقانونی که در آن تصرف شده است (مانندمواد ۲۰۲ و ۲۲۴) محکوم و دلیل محکوم نامیده میشود و رابطهٔ حاکم را نسبت به محکوم ، حکومت‌ودلالت‌حکومت نامند.

مثال دیگری از توسعه مادهٔ ۳۵۰ ق - م است نسبت به مادهٔ ۳۳۸ ق - م زیرا از مادهٔ اخیر چنین دانسته میشود که مبیع باید عین باشد نه مال‌کلی در ذمه وحال اینکه‌از مادهٔ ۳۵۰دانسته میشود که‌ممکن است مبیع عین و یاکلی در ذمه باشد .

فرق حکومت و تخصیص امور زیراست :
الف ـ نتیجهٔ تخصیص همیشه محدودنمودن و مضیق نمودن است ولی نتیجهٔ حکومت گاهی توسعه است .
ب ـ حکومت ، تصرف در مدلول یك قانون (بمعنی عام کلمه که شامل همه نوع مقررات واجد ضمانت اجراء باشد) است ولی رعایت این امر در تخصیص لازم نیست چنانکه بموجب قانون ، استادان در سن معینی متقاعد میشوند ولی بعداً بموجب تصمیم قانونی دیگر چنداستاد معین ازاین حکم خارج میگردند این تصمیم قانونی که ناظر باشخاص است تماسی بامدلول عبارتی قانون تقاعد استادان ندارد زیرا مصادیق و نمونه های خارجی یك مفهوم عام هرگز ازجنس آن مفهوم نمی باشند تا در توسعه وتضیيق آن مفهوم مؤثر باشند.
ج ـ در مورد حکومت بایدقبلا یك قانون وجود پیدا کند (که نام آن دلیل محکوم است) سپس قانون دیگری بوجود آید که نام آن دلیل حاکم است و درنتیجه حالت حکومت پدید آید و حال اینکه درمورد تخصیص ضرورت ندارد که دو قانون جداگانه در دو زمان بوجود آید مانند مادهٔ ۳۰ ق. م که می گوید : هرمالکی نسبت به مایملك خودحق همه گونه تصرف و انتفاع دارد مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد در این مورد (یا در مورد مادهٔ ۳۱ همان قانون) که مخصص متصل است دوقانون جداگانه وجود ندارد.
۴ ـ بمعنی ارش است.
(رك . ارش جزائی)

(حقوق اداری)
۱ ـ بمعنی تصدی امور عمومی خاصه در غیر امور قضائی و نظامی و مالی، وکلمهٔ حکومت در نائب الحکومه از همین قبیل است و لغت حکام در بند هفتم ماده ۶۴۵ آئین دادرسی مدنی ناظر بهمین معنی است
۲ ـ در همین معنی گاهی مرادف دولت بکار رفته و میرود چنانکه گویند حکومت ها و دولت ها ، و مقصود هیأت وزراء است .
۳ ـ مجموع افرادی که قوهٔ مجریه را تشکیل می دهند .
۴ ـ مجموع سازمانهائی که امور کشور را اداره می کنند .

۱۹۶۷ ـ حکومت استبدادی

حکومت غیرقانونی را گویند .
(رك . حکومت قانونی)

۱۹۶۸ ـ حکومت جمهوری

رك . جمهوری

۱۹۶۹ ـ حکومت جور

(فقه) رژیم های غیر قانونی را گویند مانند حکومت امویان. درمقابل حکومت حقه بکار میرود .
عمال حکومت جور را حکام جور وولات جور نامند .

۱۹۷۰ ـ حکومت حقه

(فقه) حکومت قانونی را گویند مانند حکومت علی (ع) . در مقابل حکومت جور استعمال میشود.

۱۹۷۱ ـ حکومت دوفاکتو

رك . دو فاکتو

۱۹۷۲ ـ حکومت دمکراتیک

(حقوق عمومی) رژیمی که درآن آزادی

سیاسی وجود داشته باشد خواه مشروطه باشد خواه جمهوری .

۱۹۷۳ - حکومت دمکراسی

(حقوق اساسی) رژیم سیاسی که در آن قوای عالیه (مقننه ـ قضائیه ـ مجریه) ناشی از ملت بوده و بوسیلهٔ ملت بطور مستقیم یا غیر مستقیم اجراء شود رعایت حقوق مردم در این رژیم برمصادر امور فرض است .

۱۹۷۴ - حکومت دیکتاتوری

بمعنی حکومت استبدادی و حکومت مطلقه و حکومت غیرقانونی است.

(رك . حکومت قانونی)

۱۹۷۵ - حکومت سلطنتی Monarchie

حکومتی است که بوسیلهٔ یکنفر اداره شود لااقل قوهٔ مجریه دردست فرد باشد وفرد مذکور غیر مسئول (در مقابل قانون و محاکم) باشد .

۱۹۷۶ - حکومت شخصی قانون

(بین الملل خصوصی) یعنی اعمال قانون ملی بعبارت دیگر اعمال قانون دولت متبوع بیگانه در خاك کشور دیگر (مادهٔ ۶ ـ ۷ قانون مدنی)

۱۹۷۷ - حکومت غیر مستقیم

(حقوق عمومی) نوعی است از حکومت دمکراسی که یك یا چند نفر و یا هیأتی بنمایندگی تمام مردم و بنام آنان اعمال حکومت می کنند. اصطلاح بالا مأخوذ از Gouvernement représentatif می باشد . و در مقابل حکومت مستقیم Gouvernement direct استعمال میشود .

۱۹۷۸ - حکومت قانون درزمان

مقصود از زمان زمان لازم الاجراء شدن قانون تا زمان منسوخ شدن آن است و مقصود از حکومت یعنی اعتبار قانون . معنی اصطلاح چنین است : اعتبار قانون از حین لازم الاجراء شدن تا زمان نسخ آن . این را حکومت قانون در زمان گویند .

۱۹۷۹ - حکومت قانون در مکان

(بین الملل خصوصی) اجراء قانون يك كشور درداخلهٔ آن نسبت باتباع داخله و خارجه (مادهٔ پنج قانون مدنی)

۱۹۸۰ - حکومت محلی قانون

بمعنی «حکومت قانون در مکان» است باین اصطلاح رجوع شود .

۱۹۸۱ - حکومت قانونی

(حقوق اساسی) حکومتی که طبق قانون جاری روز مصدر کار شده باشد در مقابل حکومت غیرقانونی (حکومت مطلقه یا استبدادی) استعمال می شود .

حکومت قانونی ، کشور را طبق قوانین اداره می کند و از تجاوز بحقوق اتباع خود خویشتن داری می نماید بعکس حکومت مطلقه (یا حکومت استبدادی) که پا بند اصول قانونی نبوده و در صورتی که بخواهد بحقوق اتباع تجاوز می نماید.

۱۹۸۲ - حکومت محدود

حکومتی است که تمام اقتدارات دولتی در دست رئیس آن حکومت نیست و یکی از عوامل ذیل موجب محدودیت قدرت رئیس حکومت می شود :

الف ـ مجمع عمومی ملت

ب ـ طبقات ممتاز
ج ـ نمایندگان ملت

۱۹۸۳ ـ حکومت مستقیم

(حقوق عمومی) در حکومت دمکراسی نوعی است از حکومت که افراد بدون واسطه (یعنی بدون شرکت نمایندگان) در بکار بردن قدرت حکومت (از قبیل وضع قانون و اجراء آن احیاناً) دخالت می کنند.
(رك. حکومت نیمه مستقیم ـ حکومت غیر مستقیم)

۱۹۸۴ ـ حکومت مشترك

(حقوق اساسی) اعمال قدرت دو یا چند دولت حکمران است در قلمرو واحد مانند حکومت مشترك در قلمرو دول تحت الحمایه.

۱۹۸۵ ـ حکومت مطلقه

حکومت غیر قانونی را گویند (رك. حکومت قانونی)

۱۹۸۶ ـ حکومت نا محدود

(حقوق اساسی) حکومتی است که رئیس آن تمام اقتدارات دولتی را در دست داشته باشد و تمام عمال و متصدیان امور بنام او انجام وظیفه کنند.
در مقابل حکومت محدود استعمال می شود.
(رك. حکومت محدود)

۱۹۸۷ ـ حکومت نیمه مستقیم

حکومت نیمه مستقیم Gouvernement semi-direct نوعی است از حکومت دمکراسی که تصمیمات نمایندگان ملت برای اینکه ارزش قانونی حاصل کند به ملت عرضه میشود تا بتصویب او برسد (رفراندم) و یا اینکه تصمیم نمایندگان مسبوق بدرخواست ملت و یا جمعیتی از آن باشد (رك. طرح عادی)

۱۹۸۸ ـ (رئیس) حکومت

رئیس قوهٔ مجریه را گویند.
در اسلام رئیس حکومت شخص پیغمبر و پس از او جانشین شرعی وی می باشد و اختیارات او عبارت است از:
الف ـ وضع مقرراتی که جنبهٔ دائمی نداشته باشد خواه مقررات اداری و سازمانی باشد خواه نه.
ب ـ دادرسی در امور مدنی و کیفری یعنی او رئیس قوهٔ قضائیه می باشد.
ج ـ ولایت در امور حسبی.
د ـ ریاست قوهٔ اجرائیه.

۱۹۸۹ ـ (مخارج دستگاه) حکومت

(فقه) مخارج مزبور از طریق انفال (رك. انفال) و خمس بموجب قانون تأمین شده است.
(حقوق اساسی) مخارج و مصارف دستگاه سلطنتی را قانون معین می کند (اصل ۵۶ متمم قانون اساسی)

۱۹۹۰ ـ حلال

(فقه) هر عمل و هرچه که اقدام درمورد آنها مجاز باشد و انسان در آن مورد آزادی اراده داشته باشد آنرا حلال گویند.

۱۹۹۱ ـ (تحریم) حلال

(فقه) تعهدی که بموجب آن، انسان از دخالت در امر حلالی ممنوع گردد تحریم حلال نامیده میشود مانند اینکه کسی ضمن عقدی شرط کند که با دختر معینی ازدواج

نکند یا ظرف یکهفته عقدی واقع نسازد یا از اقامت در استان معینی خود داری کند . از این معنی درحقوق مدنی بعنوان سلب حق یاد شده است (مادهٔ ۹۵۹ ق-م)

۱۹۹۲ - حلیت

(بروزن ضدیت) صفت شیئی حلال است (رك . حلال) درمقابل حرمت بکارمی‌رود.

۱۹۹۳ - حمل

(مدنی - فقه) به موجودی گفته میشود که در رحم زن وجود پیدا می کند و آغاز وجود آن از تاریخ انعقاد نطفه است و انتهای وجود آن ولادت است . در صدق حمل فرق نمی کند که از راه مواقعه حاصل شده باشد یا از طرق دیگر .

۱۹۹۴ - حوادث ناشی از کار

(حقوق کار) حوادثی است که در حین انجام وظیفه و بسبب آن برای بیمه شده اتفاق میافتد . مقصود از حین انجام وظیفه تمام اوقاتی است که بیمه شده در کارگاه یا مؤسسات وابسته یا ساختمان‌ها و محوطهٔ آن مشغول کار باشد و یا بدستور کارفرما در خارج ازمحوطهٔ کارگاه مأمور انجام کاری شود . اوقات رفت و آمد بیمه شده از منزل بکارگاه یا بعکس جزو این اوقات محسوب میگردد (مادهٔ ۴۳ قانون بیمه‌های اجتماعی کارگران - مصوب ۲۱ - ۲ - ۱۳۳۹)

۱۹۹۵ - حواشی

(مدنی-فقه) در باب ارث برادر و خواهر و اولاد آنها و عمو و عمه و دائی و خاله و اولاد آنها را گویند که دراصطلاح دیگر اقرباء در خط اطراف نامیده میشوند .

۱۹۹۶ - حواله

(مدنی) عقدی است که بموجب آن طلب شخصی از ذمهٔ مدیون بذمهٔ شخص ثالثی منتقل می گردد (مادهٔ ۷۲۴ قانون مدنی) مدیون را محیل و طلبکار را محتال و شخص ثالث را محال علیه گویند .

(مالیه) حواله سندی است که بموجب آن دائن باید طلب تشخیص شدهٔ خود را دریافت کند (مادهٔ ۲۹ قانون محاسبات عمومی مصوب ۱۰-۱۲-۱۳۱۲)

۱۹۹۷ - حوالهٔ ابلاغی

(مالیه) در امور مالی به حوالهٔ اعتباری گفته می‌شود و حوالهٔ اعتباری سندی است که بموجب آن وزراء به اشخاصی که حواله کنندگان درجهٔ دوم نامیده میشوند (ازقبیل رؤساء ادارات یا مأموران ولایات) اجازه میدهند تا مبلغ معینی در حق طلبکار دولت حواله صادر کنند (مادهٔ ۲۹ قانون محاسبات عمومی ۱۳۱۲)

۱۹۹۸ - حوالهٔ اعتباری

رك . حوالهٔ ابلاغی

۱۹۹۹ - حواله انبار

دستور کتبی جهت تحویل دادن کالا بشخص معینی را گویند .

۲۰۰۰ - حواله بربریئی

(فقه - مدنی) حواله‌ای که محال علیه آن به محیل بدهکار نباشد (مادهٔ ۷۲۷ قانون مدنی)

اگر محال علیه مدیون به محیل باشد حواله را حوالهٔ بر مدیون نامند .

۲۰۰۱ - حوالهٔ برمدیون

رك . حوالهٔ بربریئی

۲۰۰۲ ـ حوالهٔ عین معین

(فقه ـ مدنی) هرگاه کسی عین مالی نزد کسی داشته باشد و بثالثی حواله بدهد که برود وآن عین را بگیرد این را حوالهٔ عین معین گویند .

۲۰۰۳ ـ حوالهٔ مستقیم

(مالیه) حواله‌ای است که خود وزراء بلاواسطه دروجه یك یاچند بستانکاردولت صادر می کنند در مقابل حوالهٔ ابلاغی استعمال میشود (رك . حواله ابلاغی) مادهٔ ۲۹ قانون محاسبات عمومی۱۳۱۲

۲۰۰۴ ـ حواله کرد A l'ordre

پول یا چیزی‌که پرداخت آن بدیگری واگذار میشود یعنی کسیکه باید بموجب چك(مثلا) باو یا بشخصی که‌او دستوردهد پرداخت شود .

حوزه

درلغت بمعنی ناحیه است. دراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۲۰۰۵ ـ حوزهٔ ابتدائی

(دادرسی) حوزهٔ قضائی‌دادگاه‌شهرستان را گویند ومقصوداز ابتداء درجهٔ نخستین رسیدگی‌ماهوی بدعاوی است‌که باکلمات بدوی و بدایت هم از آن تعبیر میشود . (مادهٔ یك قانون ثبت۲۶- ۱۲ -۱۳۱۰)

۲۰۰۶ ـ حوزهٔ قضائی

(دادرسی)ناحیه‌ای‌که از حیث‌صلاحیت یك دادگاه صلاحیت محلی آنرا تشکیل می‌دهد .

۲۰۰۷ ـ حیازت

(مدنی ـ فقه) تصرف و وضع ید یا مهیا کردن وسائل تصرف و استیلاء برچیزی (مادهٔ ۱۴۶ ق ـ م)

۲۰۰۸ـ حیازت مباحات

(مدنی ـ فقه) یکی از اسباب تملك ، تصرف در مال مباح (مانند شکار) است. (مادهٔ ۱۴۷ ق ـ م)

۲۰۰۹ ـ حیض

(فقه ـ مدنی) خونی که از رحم زن در چند روز از هر ماه جاری شود وسیلان آنرا هم حیض نامند قبل از بلوغ خون حیض جاری نمیشود و پس از پنجاه‌سال (در زنان عادی) و شصت سال (در زن قرشی) خون حیض‌نمی باشد . در زنان نبطی از حیث الحاق بزنان عادی یا قرشی اختلاف است . در جریان خون حیض در ایام حمل‌هم اختلاف نظرهست. طلاق زوجه در حال حیض صحیح نیست. از حیض درقانون‌مدنی‌به(عادت‌زنانگی) تعبیر شده‌است (مادهٔ ۱۱۴۰قانون‌مدنی)

۲۰۱۰ ـ حیله

فریب‌ـ‌تظاهر بعملی که هدف واقعی آن اغفال دیگری‌باشد . در معانی ذیل بکار می‌رود :

۲۰۱۱ ـ حیلهٔ حقوقی

بمعنی حیلهٔ قانونی‌است(رك. حیلهٔ‌قانونی)

۲۰۱۲ ـ حیلهٔ شرعی

بمعنی حیلهٔ قانونی است (رك . حیلهٔ قانونی) ودراصطلاحات‌عامیانه کلاه‌شرعی گفته میشود.

۲۰۱۳ ـ حیلهٔ قانونی

عمل‌حقوقی است‌که :

اولا ـ جنبهٔ صوری دارد .

ثانیاً ـ فاعل عمل مزبور قصد تقلب دارد و مقصودش وصول به یك نتیجهٔ غیر قانونی است مانند مبادلهٔ صد من گندم باضافهٔ یك سیر نبات در مقابل صد و ده من گندم بمنظور فرار از ربا که معمول بعضی از متظاهرین بود.

در اصطلاحات عامیانه آنرا حیلهٔ شرعی گویند و در یك اصطلاح دیگر آنرا کلاه شرعی نامند و در واقع کلاهی است که بعضی اشخاص بخیال خود بر سر شرع می گذارند. قرآن کریم در داستان اصحاب سبت صریحاً حیل را تحریم کرد (مجلهٔ حقوقی دادگستری ـ سال ۱۳۴۳ ـ شمارهٔ یك تیرماه ـ صفحهٔ ۱۷)

(رك. تقلب ـ قانون)

۲۰۱۴ ـ حیوان ضاله

(مدنی ـ فقه) حیوانی که مالك دارد و متصرف فعلی آن معلوم نیست. شرط ضاله بودن آن این است که اگر علفخوار باشد در حوالی چراگاه نباشد و نیز نتواند از خوددفاع کند (مادهٔ ۱۷۰ قانون مدنی)

خ

۲۰۱۵ - خادم

(آئین دادرسی مدنی) نوکر - کلفت - باغبان - منشی-مباشر و متصدی امور و مانند اینها . دهقان ملك کسی مشمول عنوان بالا نیست . عنوان خدمهٔ دولت‌در مادهٔ ۱۵۶ قانون جزا بکار رفته است ولی منظور از آن با کلمهٔ خادم بمعنی‌اخص که در بالا گفته شدفرق می کند زیرا خادم و خدمه که جمع آن‌است‌تا وقتی که اضافه به‌کلمهٔ دولت‌نشود در‌تفاهم عرف،اشعاری به خدمهٔ دولت ندارد یعنی شامل آنان نمیشود .

۲۰۱۶ - خواستگاری

(مدنی - فقه) پیشنهادوتقاضای زناشوئی ازطرف مردبزن‌که بتواند با او ازدواج کند (مادهٔ ۱۰۳۴ قانون مدنی)

۲۰۱۷ - خواسته

(دادرسی مدنی) چیزی که در مرافعه یا امور حسبی اشخاص از دادگاه بخواهند ۰ این کلمه بجای « مدعی به » استعمال میشود .

۲۰۱۸ - خواستهٔ غیر مالی

(آئین‌دادرسی مدنی) خواسته‌ای است که نه مال باشد و نه بالاصالة توقع وصول بمال از خواستن آن در بین باشد پس دعوی نسب ، غیر مالی است . دعوی زوجیت محل بحث واختلاف تواندبود .

۲۰۱۹ - خواستهٔ مالی

(آئین دادرسی مدنی) هر گاه خواسته‌در عرف مال باشد و یا اگر نباشد چیزی باشد که مقصود بالذات از نظر خواهان توقع وصول مال از خواستن‌آن در بین باشدآن خواسته راخواستهٔ مالی گویند. پس دعوی توقف مالی است .

۲۰۲۰ - خواستهٔ منجز

(دادرسی مدنی) خواسته‌ای‌که مردد بین امرین ویا تحقق‌آن موکول به‌تحقق شرطی در آینده نباشد بنابر این‌تعریف برای اینکه خواسته منجز باشد باید :
اولا_معلوم‌باشدنه مرددبین‌دو یا چندامر .
ثانیاً _ علاوه بر معلوم بودن ، در زمان تقدیم دادخواست وجود فعلی داشته باشد

یعنی مدعی خود را در آن زمان بالفعل مستحق خواسته بداند .

۲۰۲۱ - خاص

(فقه) لفظی که دلالت بر قسمتی از افراد عام کند چنانکه در مادهٔ ۱۴۳ دادرسی مدنی دو عبارت ذیل دیده میشود :

الف ـ دعاوی مربوط بحقوق زوجیت

ب ـ نفقهٔ زوجیت

عبارت اولی عام است و شامل جمیع حقوق ناشی از رابطهٔ زناشوئی میشود ولی عبارت دومی خاص است و فقط شامل دعوی نفقهٔ زوجه است و نفقهٔ زوجه قسمتی از مفهوم عام «حقوق زوجیت» است . مفهوم خاص با مخصص فرق دارد چنانکه خاص مذکور در مثال بالا مخصص نمی باشد .

۲۰۲۲ - خالصه

مال غیر منقول که دولت آنرا مانند یك مالك خصوصی مالك است (در مقابل ملکی که جزء مشترکات عمومی است مانند زمین خیابان و پارك شهر و میدانهای عمومی ، و نیز در مقابل اراضی ملك اختصاصی اشخاص استعمال میشود) رجوع شود به تبصرهٔ دوم مادهٔ اول قانون راجع بواگذاری زمین به تحصیلکرده های کشاورزی مصوب ۲۲-۱۰-۳۸

خالصه ممکنست بصورت زمین ، باغ ، قلاع ـ مراتع و جنگلها و معادن و شیلات و غیره باشد. سابقا از املاك پادشاه بود و آنرا املاك شاهی می گفتند بعد از مشروطیت جزء املاك دولت شد . املاك خالصه علی الاصول تابع قوانین مدنی بوده و مقررات حقوق خصوصی بر آنها حاکم است مگر اینکه خصوص مورد یا مواردی (کماً یا کیفاً) استثناء شده باشد بعکس اموال عمومی که علی الاصول از سیطرهٔ مقررات حقوق خصوصی خارج می باشند لذا تقاضای ثبت زمین خالصه جائز است اما تقاضای ثبت معابر عمومی از طرف هیچ شخص حقوقی و حقیقی جائز نیست .

۲۰۲۳ - خالصهٔ دریائی

رودهای قابل کشتی رانی و کرجی رانی- جزیره نماها ـ بندرها ـ موج شکن ها ـ دماغه ها ـ کانالها ـ پیش بندرها ـ مردابها ـ برآمدگی های میان مردابها و شطها ـ خشکی هائی که براثر فرونشستن آب در منطقهٔ بندر پیدا و به کناره ملحق میشود خالصهٔ دریائی است (جزء ۲۲ مادهٔ اول آئین نامهٔ بنادر)

بنا بتعریف خالصه و اموال عمومی که قبلا گفته شد در این تعریف که برای خالصهٔ دریائی شده بین مفهوم اموال عمومی و خالصه خلط شده است .

۲۰۲۴ - خاندان سلطنت

پدر ـ مادر ـ اولاد ـ برادر و خواهر پادشاه (تبصرهٔ مادهٔ ۱۶ قانون مطبوعات مصوب ۱۳۳۴)

۲۰۲۵ - خوانده

بمعنی مدعی علیه است (رك . مدعی)

۲۰۲۶ - خانواده

یك واحد حقوقی است که لااقل از یك زن و یك مرد که بین آنها رابطهٔ زوجیت وجود پیدا کرده ناشی میشود ولی وجود زن و مرد اگر چه که در ابتداء شرط حدوث آن است ولی شرط بقاء آن نیست مانند خانواده ای که از یك مادر و یك فرزند تشکیل میشود و پدر خانواده مرده باشد بهرصورت لااقل دو نفر شرط

تحقق آن است .

عناصر اصلی خانواده عبارت است از :

الف ــ رابطهٔ قرابت اعم ازسببی یا نسبی.

ب ــ رابطهٔ تعهدفعلی نفقه بنا براین اگر جد نفقهٔ نوهٔ خود را بدهد نوه نسبت باو جزء خانواده محسوب است .

ج ــ دادن نفقه باید قانوناً بر او واجب باشد و اگر اخلاقاً نفقه بدهد این امر کافی برای صدق خانواده نیست .

۲۰۲۷ - خانوار

در قانون اصلاحات ارضی ۱۹ ـ ۱۰ـ ۴۰ عبارت است از زن و فرزندانی که تحت تکفل یا ولایت‌رئیس خانوار هستند و از نظر مقررات قانون مذکور درحکم یك شخص محسوبند .

۲۰۲۸ - (رئیس) خانوار

کسیکه متکفل معاش‌خانوار است (ماده یك قانون اصلاحات ارضی ۱۹ ـ ۱۰ـ ۱۳۴۰)

۲۰۲۹ - خواهان

بمعنی مدعی است (رك . مدعی)

۲۰۳۰ - خبر

(فقه) ـ الف ـ آنچه از عبارات که حکایت از گذشته یا حال یاآینده کند. هرعبارتی که این خاصیت در او نباشد انشاء نامیده میشود . عبارات متعاقدین از زمرهٔ عبارات انشائی می‌باشند (مادهٔ ۱۹۱قانون مدنی)

ب ــ مرادف حدیث است . بعضی گویند حدیث از رسول (ص) است وخبر ازغیر رسول . برخی گفته‌اند هر حدیثی خبر است ولی هرخبری حدیث‌نیست (مانند اخبار مورخان)

۲۰۳۱ - خبر حسن

رك . حسن

۲۰۳۲ - خبر شاذ

(فقه) خبری است که راوی آن ثقه بوده ولی روایت او برخلاف روایت جمهور (اکثر) باشد . اگر در طرف جمهور راویان احفظ یا اضبط یا اعدل از راوی حدیث شاذ باشندچنین‌شاذی‌را شاذمردود گویند واگر بعکس باشندآنراشاذمقبول نامند . واگر از جهت صفات‌فوق‌روات حدیث شاذوجمهور (مشهور)مساوی‌باشند روایت شاذ مذکور قابل استناد است .

اگر راوی‌روایت شاذ ثقه‌هم نباشدروایت او را منکر مردود نامیده‌اند (درایهٔ شهید ـ صفحه ۴۵ ـ ۴۶) شاذ را نادر هم می‌نامند (وصول‌الاخیار الی اصول‌الاخبار ـ صفحه ۹۵ ـ ۹۶)

رك. غریب

۲۰۳۳ - خبر صحیح

رك . صحیح

۲۰۳۴ - خبر ضعیف

(فقه) خبری است که در سلسله سندآن شخص یا اشخاص‌مجهول (ناشناخته) یا اشخاصی که موردطعن و ایرادهستندقرار گرفته باشند .

۲۰۳۵ - خبر عزیز

(درایه) خبر واحدی است که طریق‌آن کمتر از دو نباشد .

۲۰۳۶ - خبر غریب

(درایه) خبرواحدی است که طریق‌آن محصور بیك باشد .

۲۰۳۷ - خبر متواتر

(درایه) خبری‌است که طریق‌آن‌محصور

در عدد معین نبوده و عادتاً اسناد کذب بآن داده نشود و خبر منتهی به‌سماع یا مشاهده گردد نه به‌استنباط عقلی و نظری. سایر اخبار را «خبرواحد» نامند. خبر متواتر بسیار نادر است .

۲۰۳۸ - خبر متواتر لفظی

(فقه) حدیثی است که روات آنرا بیك عبارت و بطور متواتر نقل کرده باشند مانند حدیث(الناس مسلطون‌علی‌اموالهم) که مدلول‌مادهٔ ۳۰ قانون مدنی ماست.

۲۰۳۹- خبرمتواتر معنوی

(فقه) خبری است که به الفاظ‌مختلف نقل شده ولی وحدت معنی آن خبر (کلا یا بعضاً) در قالب‌ها وعبارات مختلف‌حفظ شده و آن معنی با توجه بعدد ناقلان‌آن بحدتواتر رسیده باشد مانندمدلول‌حدیث (علی‌الید ماا خذت حتی تؤدیه) که‌مدلول مادهٔ ۳۰۸ قانون مدنی ما است.

۲۰۴۰ - خبر مستفیض

(درایه) مرادف خبر مشهور است .
(رك . خبر مشهور)

۲۰۴۱ - خبر مشهور

(درایه) خبرواحدی است که طریق‌آن بیش از دو باشد و نیز خبر مشهور بر آنچه که بر السنه ساری و جاری است گفته شده است ولوآنکه طریق‌آن یکی باشد یا اصلا طریقی نداشته باشد . گاهی آنرا مستفیض گویند .

۲۰۴۲ - خبر منکر و مردود

رك . خبر شاذ

۲۰۴۳ - خبر موثق

(فقه) در بین شیعه خبری است که در سلسلهٔ سند متصل به امام ، یك یا چند راوی غیر دوازده امامی (که نزد اهل حدیث مطمئن‌شناخته شده‌اند) بوده‌باشند و باقی راویان آن هم ضعیف نباشند .در همین معنی اصطلاح خبر قوی هم بکار رفته است . (رك . خبر ضعیف)

۲۰۴۴ - خبر نادر

بمعنی خبر شاذ است (رك . خبرشاذ)

۲۰۴۵ - خبر واحد

خبر غیر متواتر را گویند .
(رك . خبر متواتر)

۲۰۴۶ - (تخصیص قرآن‌به) خبر واحد

کتاب آسمانی ما مسلمانان شامل تقریباً پانصدآیهٔ‌راجع به فقه است که مستخرجهٔ آنها بصورت کتاب‌آیات الاحکام (مانند آیات الاحکام فاضل مقداد و اردبیلی و جزائری و جصاص و جز اینها) تهیه و در دسترس است . بیشتر مسائل راجع بزندگی قضائی مسلمین در متون‌احادیث پیش بینی‌شده است ناگزیر این سئوال‌را از قدیم‌مطرح کرده‌اندکه عمومات قرآن آیا مخصص باحادیث میتواند باشد ؟ نظرها مختلف است . و این‌بحث راتحت اصطلاح «تخصیص قرآن به خبر واحد» مطرح کرده‌اند (حدائق ـ جلد نکاح ـ صفحهٔ۹۶) مثلادرآیهٔ «احل لکم ماوراء ذلك ... » ازآیه اینطور فهمیده میشود که یکنفر میتواند عمه و برادرزاده را باهم در حبالهٔ نکاح آورد خواه عمه اذن بزوج بدهدخواه نه ولی خبرواحددلالت می کندکه این کار مشروط باذن عمه‌است این خبر مخصص‌آن آیه‌است .

در حقوق جدید مبحث‌تعارض‌آئین‌نامه با

قانون همان محلی را دارد که در فقه، تعارض حدیث با آیه (مجلهٔ حقوقی دادگستری سال ششم - شمارهٔ ۳ - اسفند ۱۳۴٤ - صفحهٔ ۵۳)

۲۰۴۷ - خبره

بمعنی کار شناس است.

(رك . کارشناس)

۲۰۴۸ - (اهل) خبره

بمعنی کارشناس است که پس از تخفیف «خبره» گفته میشود.

(رك . کارشناس)

۲۰۴۹ - ختان

(مدنی - فقه) محل اتصال پوستی که در ختنه کردن حذف کنند با آلت رجولیت.

خدمت

بفتح اول و کسر آن بمعنی عمل و کار است. در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۲۰۵۰ - خدمت آزمایشی

(حقوق اداری) وضع مستخدمی که طبق قانون امتحانات ورودی باستخدام کشوری را گذرانیده و در حال گذراندن دورهٔ آزمایشی موضوع مادهٔ ۱۷ قانون استخدام کشوری است (مادهٔ ۱۲۴ لایحهٔ قانونی استخدام کشوری مصوب ۱۳۴۵/۳/۳۱)

۲۰۵۱ - خدمت تحت السلاح

بمعنی خدمت نظام است (مادهٔ ۹۸۸ قانون مدنی)

(رك . خدمت نظام)

۲۰۵۲ - خدمت رسمی

(حقوق اداری) عبارت است از دارا بودن شغل ثابت در یکی از وزارتخانه‌ها و ادارات دولتي (مادهٔ يك قانون استخدام کشوری مصوب ۲۲ قوس ۱۳۰۱ شمسی) چنین کسی را مستخدم رسمی نامند.

۲۰۵۳ - خدمت عمومی

عبارت است از:

الف - خدمت در مؤسسات خیریه که برحسب ترتیب وقف یا وصیت، تولیت آنها با پادشاه عصر است.

ب - مؤسسات خیریه و عام المنفعة که دولت یا شهرداری اداره می کند و یا تحت نظر دولت اداره می‌شود.

ج - مؤسسات انتفاعی دولت یا مؤسسات انتفاعی دیگر که تحت نظر دولت اداره میشود (مادهٔ سوم قانون مجازات مأمورین بخدمات عمومی مصوب ۱۳۱۵)

خدمت عمومی در مقابل خدمت رسمی استعمال شده است.

(رك . خدمت رسمی)

۲۰۵۴ - خدمت نظام

گذراندن دورهٔ سربازی مطابق مقررات مربوط بآن.

۲۰۵۵ - (منتظر) خدمت

(استخدام) مستخدم رسمی که بواسطهٔ حذف مشاغل و یا بنا به مقتضیات اداری بدون تقصیر بیکار شود منتظر خدمت محسوب میشود (مادهٔ ۲۸ قانون استخدام کشوری مصوب ۱۳۰۱ شمسی) استخدام اگر عقد باشد بیکار کردن مستخدم باراده یکطرف بعنوان «مقتضیات اداری» بآن، عنوان عقد جائز از یکطرف را میدهد یعنی این عقد از طرف دولت جائز و ازطرف مستخدم لازم است.

۲۰۵۶ - خدمتگزار جزء

(حقوق اداری) پیشخدمت‌ها - نامه‌رسان‌ها

سرایداران و تلفونچی‌ها و امثال آنان راگویند .

۲۰۵۷ - خراج

(مدنی ـ فقه) نمائات ومنافع مال‌معین، در همین معنی‌حدیث «الخراج بالضمان» گفته شده است معنی حدیث این است : نمائات و منافع یك مال ازآن کسی‌است که‌تلف آن مال ازدارائی اومحسوب‌است (فقه) الف ـ بهرهٔ اراضی خراجیه (رك . ارض‌خراجی) راگویندکه به‌بیت المال داده میشود .

ب- مالیات‌مخصوص‌اراضی که‌دولت‌اسلام ازمسلمین یا اجانب تحت‌مقررات معین میگرفت . در این اصطلاح لغت«مقاسمه» هم استعمال شده است .

(تاریخ حقوق) در حقوق اداری سابق ما بمعنی باج و مالیات‌است (کس‌نیایدبخانهٔ درویش ـ که خراج زمین و باغ بده)

۲۰۵۸ - خراج سلطان

(تاریخ حقوق) مالیات راکه دولت از مردم می گرفت در قدیم خراج سلطان می گفتند .

نیم آگه از اصل و فرع خراج
همی غلطم اندر میان دواج
(جامع‌الشتات ـ صفحهٔ ۳۲۷)

۲۰۵۹ - خروار

وزنی معادل سیصدکیلوگرم این زمان راگویند .

۲۰۶۰ - خرید و فروش زنان

رك. معاملهٔ زنان

۲۰۶۱ - خریدار

(مدنی ـ فقه) کسیکه در عقد بیع ، قبول عقد می کند و عوض می‌دهد .خواه‌عوض پول باشد خواه جنس .

۲۰۶۲ - خریدار شرطی

مشتری در بیع شرط را خریدار شرطی‌و مشتری‌شرطی مینامند. یعنی خریدار در معاملهٔ شرطی .

۲۰۶۳ - خزانه‌دار

رئیس خزانه راگویند .

۲۰۶۴ - خزانه‌داری

ادارهٔ خزانه‌داری دولتی راگویند .

۲۰۶۵ - خسارت

(مدنی ـ فقه) الف- مالی که بایدازطرف کسیکه باعث ایراد ضرر مالی بدیگری شده بمتضرر داده شود .

ب ـ زیان وارد شده را هم خسارت میگویند .

برای صدق مفهوم خسارت باید تجاوز بمال غیر(مستقیماً یا غیر مستقیم)صورت گرفته باشد (رك . تجاوز)در اینصورت قصد تخلف از یکی از مقررات جاری کشور شرط تحقق‌خسارت‌است مثل‌اینکه کسی قرار دادی منعقدکند و در انجام تعهد خود تأخیرنماید(مادهٔ ۲۲۱ق-م) این شرط از مواد ۷۲۰ ـ ۷۲۱ آئین دادرسی مدنی فهمیده میشود و فهم عرف هم‌آنرا تأیید می کند . خسارت بـاین معنی خسارت‌حقیقی‌است .خسارت‌حکمی در موردی‌است که‌قصد تخلف وجودندارد ولی قانون‌آنرا در حکم خسارت دانسته است (مادهٔ ۲۲۱ ق ـ م) اتلاف مال غیر بدون قصد نیز منشاء خسارت می‌باشد (مادهٔ ۳۲۸ ق ـ م)

۲۰۶۶ - خسارت از خسارت

(مدنی) هرگاه خواسته ، خسارت باشد دیرکرد در پرداخت این خسارت سبب حق مطالبهٔ خسارت دیرکرد نمی‌شود زیرا این خسارت از خسارت است که قابل مطالبه نیست (مادهٔ ۷۱۳ آئین دادرسی مدنی)

معذلك‌در پاره‌ای‌از موارد قانون‌خسارت از خسارت را تجویز کرده است مانند خسارت تأخیر تأدیهٔ مخارج واخواست. مادهٔ ۳۰۴ قانون تجارت .

(رك . ربح در ربح)

۲۰۶۷ - خسارت تأخیر اداء

(مدنی) بمعنی‌خسارت تأخیر تأدیه‌است.

(رك . خسارت تأخیر تأدیه)

۲۰۶۸ - خسارت تأخیر انجام تعهد

(مدنی) این خسارت در موقعی حاصل میشود‌که موضوع تعهد پرداخت وجه‌نقد نباشد (مادهٔ ۷۲۷ آئین دادرسی مدنی- مادهٔ ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۹ ق - م)

۲۰۶۹ - خسارت تأخیر تأدیه

(مدنی) خسارتی است که از بابت دیر پرداخت وجه نقد از طرف مدیون باید بدائن داده‌شود (مادهٔ ۷۱۹ آئین‌دادرسی مدنی - مادهٔ ۲۲۸ ق - م)

خسارت تأخیر تأدیه از مصادیق « ربح پول » است که در اصطلاحات عامیانه نزول به‌آن گفته میشود .

۲۰۷۰ - خسارت تأخیر تأدیهٔ مبلغ اصلی برات

(مدنی) اگر برات واخواست شده باشد خسارت بالا از تاریخ واخواست والا از تاریخ دادخواست حساب میشود (مادهٔ ۳۰۴ قانون تجارت)

۲۰۷۱ - خسارت تأخیر تأدیهٔ مخارج واخواست

(مدنی) این خسارت از تاریخ تقدیم دادخواست قابل‌مطالبه‌است . مادهٔ ۳۰۴ قانون تجارت .

۲۰۷۲ - خسارت دادرسی

(آئین‌دادرسی‌مدنی) عبارت‌است ازهزینهٔ دادرسی وحق‌الوکالهٔ وکیل و هزینه‌های دیگری که مستقیماً مربوط بدادرسی‌بوده و برای اثبات دعوی یا دفاع لازم است از قبیل حق‌الزحمهٔ کارشناس و هزینهٔ تحقیقات محلی و غیره(مادهٔ۷۱۷ آئین دادرسی مدنی) هزینه هائی که برای اثبات دعوی یا دفاع ضرورت‌نداشته‌است مشمول عنوان خسارت دادرسی‌نیست‌مادهٔ ۷۱۸ دادرسی‌مدنی .

خسارت دادرسی از حیث مورد اعم از « هزینهٔ دادرسی » است.

(رك . هزینهٔ دادرسی)

۲۰۷۳ - خسارت دیرکرد

(مدنی) بمعنی‌خسارت تأخیر‌تأدیه‌است .

(رك . خسارت تأخیر تأدیه)

۲۰۷۴ - خسارت عدم انجام تعهد

(مدنی) بمعنی خسارت حاصل از عدم انجام تعهد است در غیر مورد پرداخت وجه نقد (مادهٔ ۷۲۷ آئین دادرسی‌مدنی مـاده ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۹ ق - م)

مورد خسارت تأخیر انجام تعهد نیزعیناً مورد بالا است .

۲۰۷۵ - خسارت عمدی

(مدنی -فقه) خسارت ناشی از قصد مانند خسارت حاصل ازغصب مال غیر یا اتلاف مال ازروی عمد (ماده ۳۰۸- ۳۲۸ ق- م)

۲۰۷۶ - خسارت غیر عمدی

(مدنی - فقه) خسارتی که بدون قصد وارد گردد مانندا ثبات ید بر مال غیر بدون مجوز که منشاء خسارت شود (ذیل ماده ۳۰۸ ق - م) و اتلاف مال غیر بدون قصد (ماده ۳۲۸ ق - م) و یا از روی بی‌مبالاتی و غفلت (که تسبیب نامیده میشود) ماده ۳۳۱ قانون مدنی .

۲۰۷۷ - خسارت قانونی

(مدنی) الف - درمقابل خسارتی‌است که قانون آنرا تجویز نکرده است مانند خسارت زائد برصدی دوازده .

ب - در مقابل وجه التزام بکار می‌رود . (تبصرهٔ اول مادهٔ ۳۴ مکرر قانون ثبت)

۲۰۷۸ - خسارت مادی

(مدنی) خسارتی که به بدن شخص یا دارائی او وارد شده باشد مانند جراحت وارد کردن وشکستن پنجره (تبصرهٔ یک قانون مطبوعات ۱۳۳۴ ومادهٔ هفت قانون تشدید مجازات رانندگان مصوب ۱۳۲۸) رك . خسارت معنوی

۲۰۷۹ - خسارت معنوی

(مدنی) ضرری که متوجه حیثیت وشرافت و آبروی شخص یا بستگان او (که بالنتیجه متوجه او شده باشد) گردد (تبصرهٔ یك قانون مطبوعات ۱۳۳۴) درپاره‌ای ازموارد ، قانون خسارت معنوی را تقویم و میزان آنرا معین کرده است(ماده ۲۱۲ مکرر قانون جزا و ماده هشت قانون چکهای بی محل مصوب ۱۳۳۷ منسوخ بقانون صدور چك ۱۳۴۴) ولی این یك ابداع قانونی است ومطلب ذاتاً قابلیت تقویم را ندارد .

۲۰۸۰ - خسارت واخواست

(تجارت) خسارت واخواست (یامخارج اعتراض سفته و برات) بمأخذ صدی یك مبلغ سفته و برات گرفته میشود (ماده ۵۴ قانون تصفیهٔ امور ورشکستگی)

۲۰۸۱ - خوش‌نشین

کسیکه وارد ده میشود که کاری بگیرد (از زارع ده یا مالك آن) و دارای حق ریشه و اعیان (رك . حقوق زارعانه) و نسق نمیشود (رك . نسق زراعتی) مگر بموافقت زارع و یا آباد کردن زمین جدید (غیر از اراضی دائر وبائر وآیش آن ده) ماده ۳۲ آئین نامهٔ اصلاحات ارضی مصوب ۳ - ۵ - ۴۳ و بند دوم از یازدهمین قسمت صورت جلسهٔ شورای اصلاحات ارضی مورخ ۱۱-۱-۴۱ (مجموعهٔ اصلاحات ارضی- صفحه ۴۰)

۲۰۸۲ - خصاء

(فقه - مدنی) بکسر خاء عبارت است از اخته بودن مرد از طریق دخل و تصرف وعملیات مادی دربیضهٔ او . چنین کسی را خصی (بفتح اول) گویند . مادهٔ ۱۱۲۲ قانون مدنی (صفحه ۴۸۳ جامع الشتات)

۲۰۸۳- خصال کفاره

(فقه) اموری که شخص مکلف بکفاره شرعاً باید آنها را انجام دهد (واجبات کفاره) از قبیل آزاد کردن بنده ، پوشاندن جامه بدرویشان و روزه گرفتن . کفاره عملی

است که شرعاً گناه را پوشانده و محو می کند و این عمل نوعی از عبادات است ولی همهٔ کفارات برای محو گناه نیست مانند کفارهٔ قتل خطائی .
(جواهر ـ مجلد نکاح ـ صفحه ۴۰۴ نهایهٔ شیخ طوسی ـ چاپ دانشگاه ـ جلد دوم ـ صفحهٔ ۵۸۳)

۲۰۸۴ - خطاء

الف ـ مقابل عمد است و آن عبارت است از وصف عملی که فاعل آن دارای قوهٔ تمیز بوده و بعلت غفلت یا نسیان یا جهل یا اشتباه یا بی مبالاتی و عدم احتیاط عملی که مخالف موازین اخلاق (خطاء اخلاقی) یا قانون است مرتکب شده است . فاعل عمل خطائی برعکس فاعل عمل عمدی قصد نتیجه ندارد .
در قانون مدنی ما علی الاصول شرط تحقق مسئولیت مدنی (اعم از قراردادی وغیر قراردادی) وجود خطاء نیست بلکه صرف انتساب اضرار بشخصی کافی است که اورا ملزم بجبران خسارت نماید فقط در مادهٔ ۱۲ قانون مسئولیت مدنی مصوب اردی- بهشت سال ۱۳۳۹ (در مسئولیت کارفرما از عمل کارگر) خطا شرط مسئولیت کارفرما قرار داده شده است .
ب ـ به پیروی از اصطلاح فرانسوی Faute گاهی خطا در فارسی بعملی (اعم از ترك یا فعل) گفته می‌شود که متضمن تخلف عمدی و یا غیر عمدی از یك تعهد ناشی ازعقد یا ازیك الزام قانونی می باشد خواه خسارتی از آن ، متوجه غیر شده باشد خواه نه خطای مزبور از کسی صادر می‌شود که قوهٔ تمیز داشته باشد و بتواند نتیجهٔ عمل خودرا تصور کند ؛ درصورتیکه خسارتی از آن خطا به دیگری برسد مرتکب خطا ملزم بجبران آن میشود بجای خطا باین معنی تقصیر هم گفته میشود (مادهٔ ۳۸۶-۳۹۱ قانون تجارت) .
چون خطا از قرنها قبل در محاورات حقوقی زبان فارسی شمول نسبت بمورد عمد ندارد مناسب است بجای ترجمهٔ Faute تخطی نهاده‌شود نه خطا تاشامل تخطی عمدی و غیر عمدی شود .
(جزا) خطا در امور کیفری عبارت است از بی مبالاتی و بی احتیاطی و عدم رعایت مقررات دولتی و عدم مهارت (مادهٔ ۱۷۷ قانون کیفر عمومی و مادهٔ ۱-۲- ۳ قانون تشدید مجازات رانندگان و غیره)
(باصطلاحات مذکور رجوع شود) .

۲۰۸۵ - خطا بسبب انجام وظیفه

(مدنی) یعنی تخطی حاصل بخاطر انجام وظیفه مانند اینکه رانندهٔ ماشین شخصی که اجیر مالك و رانندهٔ اواست در هنگامیکه ماشین را برای تعمیر بتعمیرگاه می برد عابری را مجروح نماید . این نوع از خطا (تخطی) موجب مسئولیت است .
(مقصود ازعبارت «بمناسبت انجام وظیفه» در مواد ۱۱-۱۲ قانون مسئولیت مدنی همان مسئولیت بسبب انجام وظیفه است و تعبیر قانون مزبور درست نیست زیرا ضرری که بمناسبت انجام وظیفه وارد می‌شود از موارد مسئولیت متبوع ازجانب تابع نمی باشد (رك. خطاء بمناسبت انجام وظیفه) .

۲۰۸۶ - خطا بمناسبت انجام وظیفه

(مدنی) تخطی که انجام وظیفه موجب تسهیل وقوع آن شود مثل اینکه رانندهٔ

ماشین شخصی که بدستورصاحب آن‌مشغول انجام وظیفه است در حین رانندگی با رانندهٔ دیگری که رفیق او است شوخی میکند و درنتیجهٔشوخی عابری رامصدوم می کند در این‌جا خود راننده مسئول خسارت است و بر صاحب ماشین طرح دعوی خسارت نمیتوان کرد .

۲۰۸۷ - خطاء جزائی Faute pénale

رك . خطا

۲۰۸۸- خطاء حقوقی

(مدنی) Faute civile

رك . خطا

۲۰۸۹ - خطا در حین انجام وظیفه

(مدنی) مثل اینکه رانندهٔ ماشین شخصی که بدستور او ، مشغول انجام وظیفه‌است عابری را مصدوم و مجروح نماید .

۲۰۹۰ - خطاء شبیه به عمد

(فقه) بمعنی شبه‌عمد است (رك. شبه‌عمد)

۲۰۹۱ - خطاء عقدی

(مدنی) بمعنی خطاء قراردادی است . (رك . خطاء قرار دادی)

۲۰۹۲ - خطاء قاضی

(فقه) خطاء دادرس در امور دادرسی را گویند. خسارت ناشی‌از خطاء قاضی را باید ازبیت‌المال بدهند (خطاءالحاکم‌فی بیت‌المال)این موضوع نوعی از مسئولیت دولت است .

۲۰۹۳ - خطاء قراردادی

(مدنی) در اصطلاحات جدید به پیروی از حقوق فرانسه به‌تخلف از تعهد ناشی از قرارداد گفته می‌شود خواه از روی عمد باشد خواه نه (مادهٔ ۲۲۱ - ۲۲۲

۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۷ - ۲۳۸ ۲۳۹ ق - م)

۲۰۹۴ - خطاء مدنی

(مدنی) در اصطلاحات‌جدید به پیروی‌از حقوق فرانسه به تخلفاتی گفته می‌شود که درصورت ایرادضرر بغیرموجب‌مسئولیت مدنی گردد(رك. مسئولیت‌مدنی-خطا)

۲۰۹۵ - خطاء مفروض

Faute présumée

(مدنی) بموجب این نظریه برای کسیکه مسئول‌مدنی‌شناخته شده است فرض‌تقصیر و تخطی Faute می‌شود خواه اثبات خلاف آن قانوناً مجاز باشد خواه نه . مثلا در بـاب مسئولیت تابع و متبوع (رك . مسئولیت متبوع از طرف تابع) وقتیکه تابع‌خسارتی‌بدیگری رساندفرض قانون‌این‌است‌که متبوع‌در انتخاب‌تابع، دقت‌کافی‌نکرده است‌لذا اومسئول‌خسارت متضرر است و متضرر می‌تواند علیه اویا علیه تابع یـا علیه هردو بطور تضامن طرح دعوی‌کند ودر صورت اخذخسارت از متبوع ، او می‌تواند همان خسارت‌را از تابع وصول کند .

مادهٔ ۱۲ قانون مسئولیت مدنی بر همین نظریه بنا شده لکن فرض تخطی را یك امارهٔ نسبی قرار داده‌است .

فرض تخطی در بارهٔ صغیر غیر ممیز و دیوانه امکان ندارد . بهمین جهت‌برای تعمیم مسئولیت عمل غیر و ساختن ضابطه این نظریه مدتها است‌که متروك مانده است.چهار نظریهٔ دیگردر موردمسئولیت متبوع ازتابع وجوددارد (رك . نیابت- ضمان - غرم)

۲۰۹۶ - (شبه) خطا

(فقه) بمعنی شبه عمد است (رك. شبه‌عمد)

۲۰۹۷ - خلاف

contravention de simple police

(جزا) نوعی از جرائم که ماهیت آنها مخالفت با نظامات عادی است. تعاریف خلاف عموماً مبهم است باید از روی‌طبع وکمیت مجازات آنرا شناخت. عمدرکن خلاف نیست (مادهٔ ۱۸۴ دادرسی کیفری و مادهٔ ۱۱ قانون جزا)

۲۰۹۸ - خلافت

بمعنی امامت است (رك. امامت)

۲۰۹۹ - خلع

(فقه - مدنی) بضم اول و سکون ثانی: جدا شدن زوجه از زوج در ازاء دادن مالی (که فدیه نامیده میشود) در این موضوع اختلاف نظر است که خلع مصداق فسخ است یا طلاق.

۲۱۰۰ - خلیفه

(فقه) بمعنی امام (جانشین پیغمبر اکرم) است.
(رك. امامت)

۲۱۰۱ - خلیفهٔ قاضی

(فقه) قاضی بموجب اختیاری که باو داده می‌شود می‌تواند در حوزهٔ قضائی خود یك یا چند نفر جانشین معین کند که تحت نظر او به امر قضاء مشغول باشند و آن جانشین را خلیفهٔ قاضی گویند.

۲۱۰۲ - خمر

(فقه) هر مایع مسکر را گویند.

۲۱۰۳ - خمس

(فقه) یك پنجم اموال ذیل را گویند که نصف آن متعلق به امام (ع) و نصف دیگر طبق مقررات شرعی در مصارف خاصی مصرف میشود: غنیمت جنگ - مواد استخراج شده از معدن - گنج - آنچه که از راه غواصی بدست می‌آید - مالی که بیکی از وجوه ناقله منتقل شودو با مالی مخلوط باشد که تصرف منتقل الیه در آن، قانوناً ممنوع است - زمینی که شخص ذمی از مسلمان می‌خرد - کلیهٔ منافعی که شخص در کسب (هر نوع کسب) بدست می‌آورد بعد از جدا کردن خرج یکسالهٔ خود و خرج کسانی که قانوناً مکلف بدادن نفقهٔ آنان می‌باشد.
نصف خمس که متعلق به امام است سهم امام نامیده میشود.

۲۱۰۴ - خنثی

(مدنی-فقه) انسانی که هم آلت تناسلی مرد را دارد وهم آلت تناسلی زن را (مادهٔ ۹۳۹ قانون مدنی) اگر هیچیك ازاین دو را نداشته باشد او را ممسوح نامند.
خنثی سه قسم است:
الف - خنثائی که جانب ذکور بر او غالب است. اورا خنثی ذکر نامیده‌اند.
ب - خنثائی که جانب اناث بر اوغالب است او را خنثی انثی خوانده‌اند.
ج - خنثائی که هیچ جانب بر او غالب نباشد او را خنثی مشکل مینامند. این مباحث در مادهٔ ۹۳۹ قانون مدنی مطرح است.

۲۱۰۵ - خنثی انثی

(فقه - مدنی) خنثائی که علامات اناث بر او غالب باشداین علامات عبارتند از:
۱- نداشتن ریش ۲- تفلك (استدارهٔ ثدی)
۳ - حمل ٤ - حیض ۵ - رقت منی ۶ -

تساوی اضلاع ۷ - بر آمده نبودن استخوان حلقوم ۸ - خروج پیشاب از آلت زنی یا سبق خروج آن از آلت زنی (درصورتیکه ازهردو آلت خارج شود) یا تأخیر انقطاع (در صورتیکه از هر دو ودر آن واحد شروع بخارج شدن گردد)

۲۱۰۶ - خنثی ذکر

(مدنی - فقه) خنثائی که علامات ذکور براوغالب باشد علامات مزبورعبارتنداز: ۱ - ریش برآوردن ۲- عدم تفلك. تفلك ازفلك است ودرفقه بمعنی کروی شدن پستان است (استدارهٔ ثدی) چنانکه بزبان اهل هیئت گفته‌ایم :

نگارمن که شکرریزد از لب ودهنش
نهاده رمز تفلك بچاك پیرهنش
که تا بسخریه گیرد حکیم یونان را
مهی که گوی فلك را نهاده در ثخنش

(یعنی بعکس آنچه که حکیم یونان گفته که ماه در پیکرهٔ فلکی قرار دارد ماهی دیدم که فلك یعنی گوی پستان در پیکرهٔ او جای دارد .) ۳- محتلم شدن ٤ - میل شدید به‌مجامعت با زنان ۵- حامله کردن ۶ - عفونت منی وغلظت آن ۷ - برجستگی استخوان حلقوم ۸ - خروج پیشاب از آلت مردی یا سبق خروج آن از آلت مردی (درصورتیکه از هردو خارج شود) یا تأخیر انقطاع آن (در صورتیکه موقع شروع بخروج درآن واحد ازهر دو آلت خارج گردد) ۹ - نابرابری اضلاع .

۲۱۰۷ - خنثی مشکل

(فقه - مدنی) خنثائی که علامات ذکور و علامات اناث هیچیك براو غالب نباشد یا بین این دو دسته علامات تعارض باشد و هیچ جانب را نتوان بر جانب دیگر ترجیح داد مثلا گفته‌اند در صورت تعارض ریش و تفلك باید او را خنثی ذکر دانست زیرا در بعضی از مردان هم تفلك دیده شده و از مختصات زنان نیست و اگر ریش و حیض با هم تعارض کردند جانب حیض مقدم است زیرا هیچ مردی حیض نمیشود ولی بندرت دیده شده که زنی ریش داشته باشد پس چنین خنثائی خنثی انثی است .

(عناوین میرفتاح - چاپ ۱۲۹۷ - صفحهٔ ۱۰ - ۱۱)

۲۱۰۸ - خیار

(مدنی - فقه) تسلط بر ازالهٔ اثر حاصل از عقد . در قانون مدنی تعریفی از آن نشده است زیرا ماهیت آن تا اندازه‌ای بدیهی است و تعریف فقهی بالا نیز از مفهوم عرفی خیار گرفته شده است بنابر این تسلط قانونی شخص دراضمحلال عقد را خیار گویند. (رك .متعلق خیار) خیار ممکن است ناشی از تراضی طرفین باشد (مانند خیار شرط) یا ناشی از حکم قانون باشد مانند خیار مجلس (مادهٔ ۳۹۷ ق - م)

۲۱۰۹ خیار اشتراط

(مدنی - فقه) هر گاه بعدازعقد وفابشرطی که شده (شرط فعل - شرط صفت) نشود کسیکه بنفع او شرط شده میتواندمعامله را فسخ وعوض را بگیرد و میتواند معامله را بهمان نحو (بدون اخذ ارش) قبول کند . (مادهٔ ۴۴۴ قانون مدنی) در اصطلاح دیگر آنرا خیار تخلف شرط نامیده‌اند .

۲۱۱۰ - خیار اصلی

(مدنی - فقه) خیاری است که بحکم قانون

و بدون توافق طرفین معامله ، وجود پیدا میکند مانند خیار مجلس و خیار حیوان و خیار تأخیر ثمن و غیره (مادهٔ ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۴۰۲ ق - م)

۲۱۱۱ - خیار تأخیر

(مدنی - فقه) بمعنی خیار تأخیر ثمن است (اصطلاح مختصر شده)
رك . خیار تأخیر ثمن

۲۱۱۲ - خیار تأخیر ثمن

(مدنی - فقه) هرگاه مبیع عین خارجی و یا در حکم آن باشد و برای تأدیهٔ ثمن یا تسلیم مبیع بین متبایعین ، اجلی معین نشده باشد ، اگر سه روز از تاریخ وقوع بیع بگذرد و در این مدت نه بایع مبیع را تسلیم مشتری نماید و نه مشتری تمام ثمن را ببایع بدهد بایع مختار در فسخ معامله است (مادهٔ ۴۰۲ ق - م)
در همین اصطلاح ، خیار تأخیر - خیار ثلاثه هم استعمال شده است .

۲۱۱۳ - خیار تبعض صفقه

(مدنی - فقه) اختیاری است برای یکی از طرفین عقد معوض که عقد نسبت بقسمتی از موضوع عقد صحیح و نسبت بقسمتی باطل از کار در می آید در اینصورت بموجب آن اختیار او میتواند عقد را نسبت بقسمت صحیح فسخ کند مثل اینکه ششدانك خانه ای را بخرد بعد معلوم شود سه دانك آن ملك بایع نبوده است. اگر از فسخ صرفنظر کند نسبت بقسمت باطل ، حق استرداد عوض را خواهد داشت مادهٔ ۴۴۱ قانون مدنی (رك . عقود متبعضه)

۲۱۱۴ - خیار تخلف شرط

رك . خیار اشتراط

۲۱۱۵ - خیار تخلف وصف

(مدنی - فقه) اگر باذکر اوصاف (بدون مشاهده درحین عقد) معاملهٔ معوضی واقع شود و بعد خلاف آن دیده شود یعنی اوصافی که ذکر آن برای رفع ابهام از مورد عقد شده بود آنچنان که ذکر شده نباشد برای منتقل الیه حق فسخ حاصل میشود که آنرا خیار تخلف وصف نامند. (مادهٔ ۴۱۰ قانون مدنی) اگر وصف بصورت شرط ذکر شود تخلف از آن را تخلف شرط نامند و خیار راجع بآن را خیار تخلف شرط خوانند .

۲۱۱۶ - خیار تدلیس

(مدنی - فقه) تدلیس ، عمل موجب فریب طرف معامله است (مادهٔ ۴۳۸ ق - م) و وجود آن سبب پیدایش حق فسخ (که آنرا خیار تدلیس نامند) میشود .

۲۱۱۷ - خیار تعذر تسلیم

(فقه) هرگاه مشتری مالی را بخرد که بایع در حین عقد خود را قادر بر تسلیم تصور می کرد و پس از عقد معلوم شود که تسلیم آن برای او مقدور نیست (سلب قدرت تسلیم باید بعد از وقوع عقد پیش آید وگرنه نبودن قدرت تسلیم درحین عقد موجب بطلان عقد است . مادهٔ ۳۴۸ قانون مدنی) در اینصورت مشتری حق فسخ عقد را دارد ومیتواند عقد را فسخ نکرده مثل یا قیمت آنرا بگیرد .

۲۱۱۸ - خیار تعیین

(فقه) هرگاه بایع یکی از چند امر معین (مثلا یك مداد از جعبهٔ مداد ها که پیش متبایعین است) و یا مصداقی از یك کلی را بفروشد و مشتری اختیار انتخاب یکی از چند امر معین (یا یك مصداق از کلی

را) داشته باشد این اختیار را اختیار تعیین و خیار تعیین نامند (در فقه عامه) اگر چند امر معین و یا مصادیق کلی متساوی باشند اشکالی در صحت عقد نیست و این خیار بمفهوم متعارف خیارات که موجب تزلزل عقود میشوند نیست.

۲۱۱۹ - خیار تفلیس

(مدنی - فقه) حق فسخ ناقل (در عقد معوض) باشرائط ذیل :

الف - مشتری (منتقل الیه) پس از عقد بحکم دادگاه معسر و مفلس شده باشد.

ب - مبیع به مشتری تسلیم نشده باشد و اگر شده عین آن نزد مشتری باشد یعنی تلف نکرده و نقل بغیر نکرده باشد.

ج - ثمن ببایع تأدیه نشده باشد.

د - ثمن کلی در ذمه باشد.

غرض از خیار تفلیس این است که بایع داخل درغرماء نشود. اگر قسمتی ازمبیع تلف یا نقل بغیر شده باشد خیار تفلیس نسبت بباقی جاری است (مادهٔ ۳۸۰ - ۷۲۹ قانون مدنی) با وضع قانون اعسار ۱۳۱۳ خیار تفلیس از بین نمی رود و جعل عنوان ورشکستگی برای بازرگانان هم این حق خیار را از بین نبرده است. زیرا علت خیار در همهٔ مواردبالا وجود دارد.

۲۱۲۰ - خیار تلف جزء مبیع قبل از قبض

(مدنی - فقه) هر گاه جزء مبیع قبل از قبض تلف شودوآن جزء از اجزائی باشد که ثمن برآن جزء و برجزء باقی قابل تقسیط باشد مشتری حق رد و قبول مبیع را دارد. این قانون دربارهٔ ثمن شخصی هم جاری است (ملاك مادهٔ ۳۸۸ق -م)

۲۱۲۱ - خیار تلف وصف مبیع قبل ازقبض

(مدنی-فقه) هر گاه قبل از قبض، مبیع معیب گردد (بعد از عقد) مشتری حق رد و قبول مبیع را خواهد داشت. این قانون درمورد ثمن شخصی هم جاری است. (مادهٔ ۳۸۸ ق - م)

۲۱۲۲ - خیار ثلاثه

(فقه) بمعنی خیار تأخیر ثمن است. (رك. خیار تأخیر ثمن)

۲۱۲۳ - خیار حیوان

(مدنی - فقه) اگر مبیع حیوان باشد مشتری از حین عقد تا سه روز اختیار فسخ عقدرا دارد (مادهٔ ۳۹۸ قانون مدنی)

۲۱۲۴ - خیار رؤیت

(مدنی - فقه) اگر یکطرف عقد مالی را قبلا دیده و باعتماد مشاهدهٔ سابق و بتصور عدم تغییر آن وضع آن مال را خریداری کند و بعد از عقد معلوم شود که آن مال اوصاف سابق را درحین عقد نداشته حق فسخ عقد را دارد (مادهٔ ۴۱۳ قانون مدنی)

۲۱۲۵ - خیار رد ثمن

(فقه - مدنی) خیار مشتری بیع شرط است که مشتری بعد از رد ثمن خیار فسخ معامله را خواهد داشت. (مادهٔ ۴۵۸ ق - م)

۲۱۲۶ - خیار شرط

(مدنی - فقه) در عقد بیع ممکن است شرط شود که در مدت معینی برای بایع یا مشتری یا هردو یا شخص خارجی اختیار فسخ معامله باشد (مادهٔ ۳۹۹ ق-م) در همین معنی خیار قراردادی نیز استعمال شده است.

۲۱۲۷ - خیار شرکت

(فقه) هرگاه بعد از عقد معوض معلوم شود که قسمت مشاعی از مورد معامله متعلق به شخص ثالث بوده است برای منتقل‌الیه خیار شرکت حاصل میشود اثر این خیار این است که مانند مورد خیار تبعض صفقه میتواند عقد را کلا فسخ کند و یا نسبت بقسمت صحیح قبول کرده و نسبت بقسمت باطل ، عوض را مسترد دارد. قانون‌مدنی این خیار را جزء خیار تبعض صفقه قرار داده است .

۲۱۲۸ - خیار شفعه

(فقه) حق شفعه را گویند (جلد دوم منیة‌الطالب - چاپخانه مرتضویهٔ نجف - سال ۱۳۵۸ - صفحهٔ ۱۹۸)

ر ك . شفعه

۲۱۲۹ - خیار عیب

(مدنی - فقه) هرگاه پس‌از عقدمعوض معلوم گردد که مورد معامله عیب داشته منتقل‌الیه میتواند عقد را بهم زند یا آن را با اخذ ارش (یعنی تفاوت صحیح و معیب - رك . ارش) بپذیرد (مادهٔ ۴۲۲ ببعد قانون مدنی)

۲۱۳۰ - خیار غبن

(مدنی - فقه) اختیار فسخ عقد که ناشی از حصول غبن در معامله (اعم از بیع و غیره) است . ظهورغبن کاشف از وجود حق خیار از حین عقد است نه از حین ظهور غبن (مادهٔ ۴۱۶ق - م)

۲۱۳۱ - خیار قراردادی

(مدنی - فقه) خیاری است ناشی از توافق طرفین که آنرا خیار شرط نیز گویند عقدی که در آن شرط خیار شده آنرا عقد خیاری نامند (ماده ۳۹۹ ق - م)

۲۱۳۲ - خیار کذب

(فقه) هرگاه در مرابحه پس از عقد برمشتری معلوم شود که بایع در اخبار از رأس المال ، مبلغ را زیادتر ازواقع گفته است برای‌مشتری خیار فسخ حاصل میشود واین‌خیار را خیار کذب‌می گویند و در قانون‌مدنی ما پیش بینی نشده‌است (جامع الشتات صفحهٔ ۱۴۱)

۲۱۳۳ - خیار مایفسده المبیت

(مدنی - فقه) هرگاه مورد معامله از اشیائی باشدکه بیش از یکشبانه روزسالم نماند (مانند توت تر و روزنامهٔ یومیه‌و غیره) اگر مشتری قیمت را ندهد بایع حق فسخ دارد . قانون مدنی این خیار را جزء خیار تأخیر ثمن قرارداده‌است. (ماده ۴۰۹ قانون مدنی)

۲۱۳۴ - خیار مجلس

(مدنی - فقه) در عقد بیع مادام‌که مجلس عقد بهم نخورده طرفین حق بهم زدن بیع را دارند بهم زدن مجلس عقد بتفرقهٔ متعاملین از یکدیگر (ولو بچند قدم) و یا بترك مکان عقد (ولو باهم) محقق میشود (مادهٔ ۳۹۷قانون مدنی)

۲۱۳۵ - خیار مختص

(مدنی - فقه) خیاری که در یك عقد فقط برای یکطرف معامله حاصل میشود مانند خیار حیوان (مادهٔ ۳۹۸ ق - م)

۲۱۳۶ - خیار مشترك

(مدنی - فقه) خیاری که‌دریك‌عقد برای هر دو طرف معامله حاصل میشود مانند خیارمجلس (درمقابل خیارمختص استعمال میشود) .

۲۱۳۷ - خیار منجز

(مدنی-فقه) خیاری‌است که ابتداء مدت آن متصل بعقد باشد مانند خیار مجلس وخیارحیوان . دربعضی ازخیارات‌ممکن است ابتداء مدت‌آن متصل بعقد نباشد. (مادۀ ۴۰۰ ق - م)

۲۱۳۸ - خیار نقد

(فقه) بیع اگر بشرط اداء ثمن در وقت معین باشد و در آن وقت ثمن‌داده نشود برای بایع خیار نقد حاصل میشود که از اقسام خیار شرط است .

۲۱۳۹ - (اخذ به) خیار

(مدنی - فقه)اعمال‌حق خیار (یااستفاده از حق خیار) را گویند .

۲۱۴۰ - (صاحب) خیار

(مدنی - فقه) کسیکه خیار بنفع اومقرر شده است خواه‌متعامل‌باشد خواه‌قائم‌مقام قانونی او (مانند وارث) خواه شخص ثالث که بنفع او خیاری مقرر شده‌است.

۲۱۴۱ - (متعلق) خیار

متعلق خیار(هرخیاری‌باشد) دوچیزاست: الف - ابقاء عقدصحیح) زیراخیارفقط در عقد صحیح پیدا میشود نه درعقد فاسد)
ب - ازالۀ عقد صحیح
سایرمشخصات خیارات داخل در ماهیت حقوقی خیار نمی‌باشند بلکه از عوارض‌و مختصات آن خیارمحسوب‌میشوندبنا براین فوریت‌خیار (بعد ازعلم‌بعیب. مادۀ ۴۳۵ ق - م) فقط متوجه خود خیار است نه متوجه عوارض آن مثلا بعدازعلم بعیب، متضرر باید فوراً قصد ابقاء عقد یا قصد ازاله و فسخ عقد را اعلام کند : اگر قصد ابقاء عقد را فوراً اعلام نمود (یا با وجود علم بعیب غمض‌عین ومسامحه‌نماید این عمل کاشف از اسقاط حق‌فسخ‌است) بالطبع و بحکم قهری قانون(مادۀ۴۲۲ ق-م) مستحق ارش است ومطالبۀ ارزش فوریت ندارد زیرا ارش از لوازم قهری ابقاء عقد است و داخل در ماهیت خیار نیست تا مشمول فوریت‌خیارعیب باشدپس تاوقتی‌که مرورزمان شامل‌حق‌ارش‌مزبور نشده میتواند ارش را مطالبه کند .

۲۱۴۲ - خیانت درامانت

(جزا) استعمال مال مورد امانت بتوسط امین درجهتی‌که منظورصاحب مال‌نباشد. استعمال اعم است از تصاحب یا تلف یا گم کردن (مادۀ ۲۴۱ قانون مجازات عمومی) عناصر این جرم عبارت است :
الف - تصاحب کردن و بطور کلی صرف مال برخلاف نظر مالك .
ب - تقلب (قصد خیانت در امانت)
ج - اضرار بمالك
د - در قانون ما فقط مال منقول موضوع این جرم‌واقع‌میشود.
ه - مال ودیعه بطور امانی به خائن در امانت تسلیم شده‌باشد. این‌عنصراین جرم را از کلاه‌برداری جدا میکند تسلیم اعم است از تسلیم مادی یا تسلیم قانونی .
و - اسباب قانونی‌که موجب‌حصول امانت میشود باید بطور حصر در قانون معین شود (مانند : اجاره - ودیعه - رهن - وکالت - هر کار با مزد یا بی مزد در قانون ایران)

د

۲۱۴۳ - دائره

رك . شعبه - دوائر

۲۱۴۴ - دائن

(مدنی - فقه) کسیکه تعهدی بنفع او برذمهٔ غیر وجود دارد . در حال حاضر اصطلاح بستانکار بجای آن بیشتراستعمال میشود و متعهدله هم در همین معنی بکار میرودولی‌ممکن‌است‌کسی‌متعهدله باشداما دائن و بستانکارنباشد چنانکه کسیکه‌بنفع او تعهد ساختن خانه‌ای شده‌است متعهدله است ولی دائن یا بستانکارنیست‌یاکسیکه بموجب‌سندی‌استحقاق گرفتن‌وجه‌التزامی راپیداکرده‌عنوان دائن‌وبستانکاررا ندارد ولی عنوان متعهدله را دارد . دائن و بستانکار هم در بعضی موارد نمیتوانند بجای‌هم بکار روند چنانکه ثالث دربیمهٔ عمر ، بفوت بیمه‌گزار بستانکار میشود ولی‌عنوان دائن باو داده نمیشود . بجای بستانکار در اصطلاح‌دیگردر فقه و حقوق تجارت‌کلمهٔ غریم وغرماء رابکارمی‌برند و امروزه‌کمتر استعمال میشود.

۲۱۴۵ - داد باخته

(دادرسی) محکوم علیه راگویند .

انتقاد - این تعبیر مصنوع عاری از ذوق و تناسب امروزتقریباً متروك است وعلت ترك‌آن همان نازیبائی وگران بودن بر سامعه است و شاید هم عدم مناسبت بین معنی ترکیبی و معنی مفردات‌آن ،مؤثر بوده است .

۲۱۴۶ - دادبرده

(دادرسی) محکوم له راگویند .

انتقاد - این اصطلاح هم بهمان دلیل که اصطلاح داد باخته متروك شده‌متروك است . اجراء عدالت را به برد و باخت چه‌کار ؟ !

(رك . داد باخته)

۲۱۴۷ - دادخواست

(یا عرضحال)شکوائیه‌ای است که‌بمراجع قضائی بطور کتبی (در اوراق مخصوص) و یا شفاهی عرضه میشود (مادهٔ ۷۰ ببعد آئین دادرسی مدنی) وجود دادخواست که یك موجود اعتباری است مستقل از

برگ دادخواست است زیرا دادخواست ممکن‌است‌شفاهی باشد (مادهٔ ۳۴۳-۶۸۲ دادرسی مدنی و مادهٔ ۲۵ قانون اصول تشکیلات دادگستری)
درخواست از مراجع قضائی اعم ازداد- خواست است زیرا هر دادخواستی‌متضمن درخواستی است ولی هر درخواستی ملازم با دادخواست و شکوی نیست‌مانند درخواست در امور حسبی و درخواست صدور اجرائیه و غیره .

۲۱۴۸ - دادخواست شفاهی

(دادرسی) شکوای شفاهی که بمراجع دادگستری شود تبصرهٔ یك مادهٔ واحدهٔ قانون راجع بامور قضائی عشایر وایلات مصوب ۱۳۳۷
(رك . دادخواست)

۲۱۴۹ - (ابطال) دادخواست

(دادرسی) اعلان‌فقدان اثردادخواست از طرف دادگاه درموردی‌که (بجهت‌نقص دادخواست قابل ردنباشد . موارد ابطال دادخواست عبارت‌است از :
الف - ابطال بعلت استرداد دادخواست. (مادهٔ ۱۲۳ - ۴۷۸ دادرسی‌مدنی‌وغیره)
ب - عدم اداء توضیح در مورد حاجت دادگاه بتوضیح ومیسر نبودن صدوررأی بدون دریافت توضیح (مادهٔ ۱۶۵-۱۶۶ دادرسی مدنی)
ج - بعلت خروج دلیل از عداد دلائل و عدم امکان صدور رأی بعد ازآن (مادهٔ ۳۱۱ دادرسی مدنی)

۲۱۵۰ - (تجدید) دادخواست

(دادرسی مدنی) دادن دادخواست جدید درهمان‌موضوعی که‌سابقهٔ‌دادن دادخواست داشته است و بعلتی از علل (مانند ابطال دادخواست - رددادخواست - رددعوی- ملغی‌الاثر شدن حکم غیابی وغیره)قانون اجازهٔ دادن دادخواست جدید را داده باشد .

۲۱۵۱ - (توقیف) دادخواست

(دادرسی مدنی) دادخواست پس ازتسلیم بدفتر دادگاه‌برای انجام تشریفات‌محتاج بیك‌سلسله اقدامات در دفتر دادگاه‌است و توقیف دادخواست یعنی خود داری از اقدامات مذکور. این خودداری بمنظور رفع نواقصی‌است که ممکن‌است‌دادخواست داشته باشد (مادهٔ ۸۵ دادرسی مدنی)

۲۱۵۲ - (رد) دادخواست

(دادرسی‌مدنی)هرگاه دادخواست‌بجهتی از جهات قانونی ناقص باشد و رفع‌نقص ازآن نشود مطابق مقررات رد میشود . طرح دعوی پس ازآن محتاج به تجدید دادخواست است .
رد دادخواست غیر از ابطال دادخواست است و تقابل و تغایر این دو معنی از مقایسهٔ شقوق مواد ۴۷۸ - ۵۲۴ -۷۶۲ دادرسی مدنی دانسته میشود . مشخصات مورد ابطال دادخواست عبارت است از:
الف - دادخواست بجهت نقص قابل رد نباشد .
ب - بعلت استردادداد‌خواست‌ابطال‌شود. (مادهٔ ۱۲۳ - ۴۷۸دادرسی مدنی وغیره)
ج - بعلت نیاز دادگاه بتوضیح و عدم اداء توضیح و عدم امکان صدور رأی دادخواست‌راابطال کند(مادهٔ ۱۶۵-۱۶۶ دادرسی مدنی)
د - بعلت خروج دلیل از عداد دلائل و عدم‌امکان صدوررأی‌دادخواست‌ابطال‌شود

(مادهٔ ۳۱۱ دادرسی‌مدنی)

۲۱۵۳ - (هزینهٔ) دادخواست

(دادرسی مدنی)در دادگاه بخش ده‌ریال و در سایر دادگاهها بیست ریال است (مادهٔ ۶۸۲ دادرسی مدنی - تصویب‌نامهٔ مورخ ۱۸ - ۲ - ۴۲)

۲۱۵۴ - دادخواه

مدعی‌را گویند کسیکه طرح دعوی‌می کند و تظلم می‌نماید. شاعر معاصرمامیگوید:
شکایت از تو مبردم بخلق و میدانم
علیه‌حسن وله عشق دادخواهی نیست

۲۱۵۵ - دادخواهی

بمعنی دعوی است (رك . دعوی)

۲۱۵۶ - دادرس

کسیکه بشغل قضاءوفصل خصومت وترافع اشتغال دارد .
(رك . قاضی)

۲۱۵۷ - دادرس ناظر اجراء

(دادرسی) دادرسی است که از طرف وزارت دادگستری در حوزهٔ شهرستان در اجراءِ احکام جزائی و مراقبت حال محکومان بعنوان ناظر منصوب میشود .

۲۱۵۸ - دادرسی

الف - بمعنی اعم : رشته‌ای است از علم حقوق که هدف آن تعیین قواعد راجع بتشکیلات‌قضائی، صلاحیت مراجع‌قضائی، تعیین مقررات راجع باقسام دعاوی و اجراءِ تصمیمات دادگاهها می‌باشد . در فقه بآن قضاء می گفتند .

ب - بمعنی اخص : مجموعهٔ عملیاتی‌است که بمقصود پیداکردن یك راه حل‌قضائی بکار می‌رود مانند مجموعهٔ مقرراتی که برای اخذ یك تصمیم در یك دعوی معین بکاربرده میشود .

۲۱۵۹ - دادرسی اختصاری

(دادرسی) نوعی‌از رسیدگی‌است که‌اساس آن بازجوئی و بیان دعوی و دفاع در جلسهٔ دادگاه است و اگر لایحه‌ای داده میشود جنبهٔ استثنائی یا اختیاری برای تکمیل و تنظیم اظهارات شفاهی اصحاب دعوی‌رادارد. مقررات دادرسی‌اختصاری جنبهٔ قانون تفسیری دارد یعنی طرفین دعوی‌میتوانند ازآن عدول‌کرده وطریقهٔ رسیدگی عادی را اختیارکنند ولی‌عکس قضیه جائز نیست زیرا مقررات رسیدگی عادی جنبهٔ قانون امری را دارد (مادهٔ ۱۴۳ دادرسی مدنی) در صورت شك در عادی یا اختصاری بودن یك دعوی باید بآن دعوی‌بطور عادی‌رسیدگی‌کرد زیرا رسیدگی عادی اصل است و رسیدگی اختصاری جنبهٔ استثنائی دارد .
(رك . رسیدگی عادی)

۲۱۶۰ - دادرسی بمعنی اخص

یعنی رسیدگی بمرافعه‌که عبارت است از تبادل لوایح (در دادرسی عادی) وتعیین جلسات و استماع مدافعات و توضیحات و تحقیقات دادگـاه در اثناءِ دعوی و رسیدگی‌بدلائل‌ودعوت دادستان درموارد ابلاغ .

۲۱۶۱ - دادرسی بمعنی اعم

شامل اقسام ذیل است :

الف - دادرسی بمعنی اخص

ب - دادرسی در امور حسبی(رسیدگی بامور غیر ترافعی)

۲۱۶۲ - دادرسی حقوقی

(دادرسی مدنی) دادرسی دردعاوی مدنی راگویند (رك . دعوی مدنی) در مقابل دادرسی کیفری استعمال میشود .اصطلاح مذکورغلط است وصحیح آن دادرسی‌مدنی است زیرا حقوق ، شامل مدنی و کیفری است . (مادهٔ ۱۵۱ آئین‌نامهٔ قانون ثبت مصوب۱۳۱۷)

۲۱۶۳ - دادرسی عادی

(دادرسی) اصل‌در کیفیت رسیدگی‌ماهوی این است‌که بطور عادی باشد ماهیت‌این نوع‌رسیدگی این است که اساس‌رسیدگی در ضمن مقدمات کتبی دعوی (لوایح متبادله) صورت‌می گیرد ومذاکرهٔ شفاهی در جلسهٔ رسیدگی اگرضرورت پیداکند برای اداء توضیح در اطراف دادخواست ولوایح‌مذکوراست (مادهٔ ۱۱۱ ببعد آئین دادرسی‌مدنی)

(رك . دادرسی عادی - تبادل لوایح)

۲۱۶۴ - دادرسی فوری

(دادرسی مدنی) نوعی است از رسیدگی اجمالی بمرافعات با تشریفات رسیدگی سبك‌که نتیجهٔ‌آن ، صدور رأی درماهیت نبوده بلکه قراری است‌که از آن تعبیر به دستور موقت (مادهٔ۷۸۶دادرسی‌مدنی) میشود و این قرار جنبهٔ موقتی دارد و دادگاه ضمن رسیدگی بعدی خود در ماهیت دعوی میتواند بر خلاف مفاد دستورموقت‌رأی‌بدهد(مادهٔ ۷۷۹ دادرسی مدنی) بهمین جهت مادهٔ ۱۵۵ دادرسی مدنی در این امر مورد پیدا نمی کند .

۲۱۶۵ - (توقیف) دادرسی

(دادرسی) متوقف ساختن‌رسیدگی‌دادگاه بسببی از اسباب قانونی صریح (مادهٔ ۲۹۰ دادرسی مدنی و غیره) مانند فوت یکی از اصحاب دعوی یا وکیل او و در صورتیکه‌حاجت‌بتوضیحی‌باشد(مادهٔ ۶۹- ۲۹۰ دادرسی مدنی) ومانند حجریکی از اصحاب دعوی‌یا وکیل آنان درصورت وجود حاجت بتوضیح (مادهٔ ۶۹ - ۲۹۰ مذکور) و مانند مورد ممنوع‌شدن‌وکیل از دادرسی بجهتی از جهات (مادهٔ ۶۹- ۲۹۰ مزبور) و موردی‌که سمت یکی از اصحاب‌دعوی‌که‌باآن‌سمت وارددعوی‌شده زایل گردد (ماده ۲۹۰ دادرسی مدنی) توقیف‌دادرسی خلاف اصل است وحاجت بتصریح‌در قانون دارد . در مواردتوقیف دادرسی دادگاه میتواندخواسته راموافق قانون ، تأمین نماید(مادهٔ ۲۹۳دادرسی مدنی) توقیف‌دادرسی با اناطه فرق دارد اناطه توقیف رسیدگی دعوی اصلی است بر رسیدگی بامر دیگر که باید پیش از رسیدگی‌بدعوی اصلی مختومه گردد .پس در اناطه توقف یك رسیدگی بررسیدگی دیگر رکن امراست وحالی‌که درتوقیف دادرسی توقف یك رسیدگی بررسیدگی دیگر وجود ندارد بهمین جهت تأمین مذکور در مادهٔ ۲۹۳ دادرسی مدنی مخصوص توقیف دادرسی است و در اناطه جاری نیست(دانشنامهٔ حقوقی - جلددوم صفحهٔ ۳۴۱ ببعد)

(رك . اناطه)

۲۱۶۶ - خسارت دادرسی

(دادرسی مدنی) عبارت است از هزینهٔ دادرسی (هزینهٔ برگهائی‌که بدادگاه داده میشود و هزینهٔ قرار و احکام و هزینهٔ دفتر . مادهٔ ۶۸۱ - ۶۹۱-۶۹۲ دادرسی مدنی) و حق‌الوکاله وهزینه‌های

دیگری که مستقیماً مربوط بدادرسی باشد مانندمزدکارشناس وهزینهٔ‌تحقیقات‌محلی.

۲۱۶۷ - دادستان

رك . مدعی‌العموم

۲۱۶۸ - دادسرا

(دادرسی)اداره‌ای که‌دادستان وکارمندان اودرآن انجام وظیفه‌می کنند. سابقاً بآن پارکه‌واداره مدعی عمومی و اداره‌مدعیان عمومی می گفتند.

دادسراها تحت ریاست وزیر دادگستری قرار دارند کارمندان دادسرا پیرو نظر دادستانند ومسئولیتی‌در‌تنظیم کیفرخواست ندارند و ضمن یك محاکمه ممکن است چندین بار عوض شوند و سلسله مراتب بین‌کارمندان دادسرا بیشتر برمدارقواعد اداری بیـن آمر و مأمور می گردد. صاحبمنصب‌دادسرا میتواندمغایرنظروزیر دعوائی‌اقامه‌کندو دادگاه باید بادعانامهٔ او ترتیب اثر دهد. در مقابل دادگاهها دادسرامستقل‌است ودرپاره‌ای ازکشورها از جمله ایران بردادگاه نظارت دارد که از حدود قانون‌تجاوز نکند ومیتواند سوء جریان دادگاه را بوزارت عدلیه اطلاع دهد.

۲۱۶۹ - دادسرای استان

(دادرسی) دادسرای استان مرکب‌است از یکنفر دادستان بنام دادستان استان و یك وکیل‌عمومی (دادیار) برای هرشعبه.

۲۱۷۰ - دادسرای دیوان‌کشور

(دادرسی)دادسرای دیوان کشورمرکب است از دادستان کل و یکنفر دادیـار برای هر شعبه.

۲۱۷۱ - دادسرای شهرستان

(دادرسی) دادسرای شهرستان مرکب است ازدادستان (بنام‌دادستان‌شهرستان) و بقدر لزوم دادیار.

۲۱۷۲ - دادگاه

وجود دادگاه بسته به تحقق این شرائط است :

الف ـ محل مخصوصی که برای دادرسی مقرر شده است.

ب ـ دادرس متصدی که صلاحیت‌رسیدگی را داشته باشد.

ج ـ وجود دعوی یا غیردعوی ازاموری که باید در دادگاهها رسیدگی شود (مانند امور حسبی)

۲۱۷۳ - دادگاه اختصاصی

(دادرسی) دادگاهی که صلاحیت آن جنبهٔ‌استثناء برصلاحیت‌دادگاههای‌عمومی را داشته باشد وموارد‌صلاحیت‌آنراقانون باید بقید حصر وبا ذکرعناوین بیان‌کند مانند دادگاه شرع و دادگاههای دیوان کیفر و جز اینها.

۲۱۷۴ - دادگاه اداری

دادگاهی‌که به تخلفات اداری مأموران دولت رسیدگی کند.

(رك . تخلف انضباطی)

۲۱۷۵ - دادگاه استان

بمعنی دادگاه استیناف است.

(رك . دادگاه استیناف)

۲۱۷۶ - دادگاه استیناف

درجهٔ‌دوم‌دادگاههای‌ماهوی‌که‌به‌تصمیمات محاکم بدوی رسیدگی ماهوی میکند ، و از چند شعبه تشکیل میشودکه هرشعبه دارای یك رئیس و چند مستشار است.

اصطلاح دادگاه استان نیز در همین‌معنی استعمال میشود .
اصطلاح دادگاه‌پژوهشی‌اعم‌است ازدادگاه استیناف زیرا‌ممکن‌است‌دادگاه‌شهرستان در بعضی موارد رسیدگی پژوهشی کند درحالیکه نمیتوان بآن دادگاه استیناف گفت .

۲۱۷۷ - دادگاه انتظامی

هیأت منتخب بوسیلهٔ اعضاءِ یـک جمعیت بمنظور حفظ نظم داخلی‌آن جمعیت‌مانند دادگاه انتظامی وکلاء ، دادگاه‌انتظامی سردفتران .

۲۱۷۸ - دادگاه بخش

دادگاهی است کـه در امور کم اهمیت رسیدگـی نخستین می کند . سابقاً آنرا محکمهٔ صلح و دادگاه صلح و صلحیه می گفتند و قاضی دادگاه بخش را قاضی صلحیه و امین دادگاه صلح وامین صلح و امین صلحیه می گفتند .
دادگاه نخستین که در خارج از مورد صلاحیت دادگاه بخش رسیدگی‌مـی کند دادگاه ابتدائی و دادگاه شهرستان و دادگاه بدوی و دادگاه نخستین‌خوانده میشود . در مرحلهٔ‌اول رسیدگی . اصل صلاحیت‌دادگاه شهرستان است (مادهٔ ۱۷ اصول محاکمات حقوقی)

۲۱۷۹ - دادگاه بدایت

اصطلاح قدیمی است که بجای آن فعلا دادگاه شهرستان بکار می‌رود .
(رك . دادگاه بخش)

۲۱۸۰ - دادگاه بدوی

بمعنی‌دادگاه شهرستان‌است.
(رك . دادگاه‌بخش)

۲۱۸۱ - دادگاه بین‌المللی لاهه

دادگاهی است بین‌المللی واقع در شهر لاهه که اساسنامهٔ آن بتصویب جامعهٔ‌ملل رسیده است . (رك. دادگاه جهانی)

۲۱۸۲ - دادگاه پژوهش

(دادرسی) دادگاهی که در مرحلهٔ دوم رسیدگی ماهوی می کند خواه دادگاه استان باشد خواه دادگاه شهرستان .
(رك. دادگاه‌بخش)

۲۱۸۳ - دادگاه تالی

(دادرسی) محاکم‌ابتدائی(مانند‌دادگاه بخش و شهرستان) را گویند . سایـر دادگاهها را دادگاههای عالی (مـانند استیناف و تمیز) نامند . این‌اصطلاحات متأثر از آئین دادرسی فـرانسه است . دادگاه‌عالی را دیوان نیز گویند مانند دیوانعالی جنائی ـ دیوان کشورـ دیوان محاسبات (مـادهٔ ۲۰۶ آئین دادرسی کیفری) بنابراین آوردن کلمهٔ عالـی بـه دنبال « دیوان » حشو است .

۲۱۸۴ - دادگاه جنائی

یا دیوان عالی جنائی که به جرائم‌جنائی و برخی‌جرائم‌استثنائی رسیدگی‌می کند.

۲۱۸۵ - دادگاه جنحه

Tribunal Corrcectionnel

(دادرسی)دادگاه‌شهرستان که‌رسیدگی بجرم جنحه کند دادگاه جنحه نـامیده می‌شود .

۲۱۸۶ - دادگاه جهانی

(بین‌الملل عمومی) این دادگاه‌بموجب مادهٔ ۱۴ میثاق جامعهٔ ملل بوجود آمد و دولت ها میتوانستند بعضی از دعاوی‌را

بآن عرضه کنند و نیز دادگاه مذکور در مواردی که شوری یا مجمع عمومی بآن مراجعه می کرد نظرمشورتی میداد و چون مقر آن در لاهه بود آنرا دادگاه بین المللی لاهه نیز نامیده‌اند. در سال ۱۹۲۱ پدید آمد و در ۱۹۴۰ تعطیل شد.

۲۱۸۷ - دادگاه حقوقی

(دادرسی) دادگاهی که بدعاوی مدنی و امور حسبی رسیدگی می کند.

(رك. دعوی مدنی) و اصطلاح مذکور غلط است ودرست آن دادگاه مدنی است. در مقابل دادگاه جزا استعمال شده‌است (تبصرهٔ يك مادهٔ ۲۰ قانون مطبوعات ۱۳۳۴ ومادهٔ سوم ازمواداضافه شده بذیل قانون آئین دادرسی کیفری و مواد ۱۴ - ۱۶ آئین دادرسی کیفری)

۲۱۸۸- دادگاه دائمی دادگستری بین المللی

بمعنی دادگاه جهانی است.

(رك. دادگاه جهانی)

۲۱۸۹ - دادگاه دادگستری بین المللی

بمعنی دیوان بین المللی دادگستری است.

(رك. دیوان بین المللی دادگستری)

۲۱۹۰ - دادگاه سازش

بمعنی دادگاه بخش است.

(رك. دادگاه بخش)

۲۱۹۱ - دادگاه سیار

دادگاهی که نسبت به محل دادگاههای معمولی محل ثابتی نداشته و در حوزهٔ معین نسبتاً وسیعتری تغییر مکان داده و بدعاوی مدنی و کیفری مشخصی رسیدگی می کند (مادهٔ اول لایحهٔ تشکیل دادگاه سیار مصوب ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷)

۲۱۹۲ - دادگاه شرع

دادگاهی که براساس مقررات دادرسی شرعی (شرع اسلام) و در موارد معینی بمرافعات رسیدگی کند (مادهٔ يك قانون محاکم شرع مصوب ۹- ۹ - ۱۳۱۰)

۲۱۹۳ - دادگاه شهرستان

Tribunal d'arrondissement

دادگاهی که حسب القاعده رسیدگی ماهوی مرحلهٔ اول در صلاحیت آن است.

(رك. دادگاه بخش)

۲۱۹۴ - دادگاه صلح

اصطلاح قدیمی دادگاه بخش است.

(رك. دادگاه بخش)

۲۱۹۵ - دادگاه عالی

غیراز دادگاه بخش وشهرستان (محاکم ابتدائی که رسیدگی نخستین می کنند)را گویند. (رك. دادگاه تالی)

۲۱۹۶ - دادگاه عشایر

دادگاههائی که برای امور ذیل تشکیل میشود :

الف - رسیدگی باختلافات ودعاوی افراد ایلات و عشایر بایکدیگر.

ب - رسیدگی باختلافات افراد ایلات و عشایر باکسانی که باآنها دعوی (بصورت خواهان یا خوانده) دارند (مادهٔ واحدهٔ قانون راجع بامور قضائی عشایروایلاتی که اسکان میشوندمصوب ۹-۹ - ۱۳۳۷)

۲۱۹۷ - دادگاه عمومی

دادگاهی که علی الاصول صلاحیت رسیدگی بهر نوع دعوی را دارد و عدم صلاحیت آن در مورد یا موارد مخصوص محتاج بتصریح قانونی است مانند اغلب دادگاههای

دادگستری . درمقابل دادگاه اختصاصی استعمال میشود (رك . دادگاه‌اختصاصی)

۲۱۹۸ - دادگاه مدنی

دادگاهی که بدعاوی مدنی رسیدگی کند (رك . دعوی مدنی - دادگاه حقوقی) مادهٔ ۱٤ قانـون تشکیل دادگاه اطفال بزهکار - مصوب ۱۳۳۸ و مادهٔ ۳۲۱ آئین دادرسی کیفری .

۲۱۹۹ - دادگاه نخستین

دادگاهی که بماهیت‌دعوی دراولین‌مرحله رسیدگی‌می کند (مادهٔ هفت آئین‌دادرسی مدنـی)

۲۲۰۰ - دادگاه نظامی

دادگاه‌اختصاصی که‌بموجب‌قانون‌دادرسی و کیفرارتش انجام وظیفه میکند.

۲۲۰۱ - (احکام اداری) دادگاه

بمعنی تصمیمات اداری دادگاه است . (رك . اعمال اداری دادگاه)

۲۲۰۲ - (اوامر اداری) دادگاه

بمعنی تصمیمات اداری دادگاه است . (رك . اعمال اداری دادگاه)

۲۲۰۳ - (تصمیمات اداری) دادگاه

رك . اعمال اداری دادگاه

۲۲۰۴ - (درجهٔ) دادگاه

(آئین دادرسی مدنی) مرحله‌ای است‌از دادگاههای‌مترتب (دریکنوع ازدادگاه رك . نوع دادگاه)مانندمرحلهٔ ابتدائی و مرحلهٔ پژوهشی که هریك از آنها یك درجهٔ از دادگاههای عمومی را تشکیل میدهند . دیـوان کشور یك درجـهٔ از دادگاهها محسوب نمی‌شود .

بماهیت هر دعوی در دو درجه رسیدگی می‌شود مگر در موارد استثنائی . (مادهٔ هفتم آئین دادرسی‌مدنی)

۲۲۰۵ - (صلاحیت) دادگاه

(دادرسی) صلاحیت یك دادگاه نسبت باموری که می‌تواند بآنها رسیدگی‌کند ودرقلمروی‌که می‌تواند اقدام برسیدگی نماید .

۲۲۰۶ - (صلاحیت ذاتی) دادگاه

(دادرسی)صلاحیت‌ذاتی‌یاصلاحیت‌مطلقهٔ دادگاه برسه عنصر متکی است:

الف ـ ملاحظهٔ اینکه صنف‌دادگاه چیست: مدنی است‌یا کیفری (رك . صنف‌دادگاه)

ب - بعد از آن باید دید نوع دادگاه چیست : دادگاه عمومی‌است‌یا اختصاصی بنابراین بین دادگاه شرع و سایر دادگاههای بدوی صلاحیت ، ذاتی‌است. (ر ك . نوع دادگاه)

ج - بعدازمعین شدن صنف ونوع‌دادگاه باید دیددرجهٔ دادگاه چیست: بدوی‌است یا پژوهشی . (رك . درجهٔ دادگاه)

۲۲۰۷ - (صلاحیت محلی) دادگاه

(دادرسی) دو دادگاه که از حیث صنف و نوع و درجه مساوی باشند و از حیث هریك از جهات ذیل که اختلاف‌صلاحیت داشته باشند صلاحیت آن دو دادگاه را نسبت بیکدیگر صلاحیت نسبی نامند :

الف ـ صلاحیت نسبی در ماهیت دعوی چنانکـه بین دادگاه بخش و شهرستان وجود دارد (مادهٔ ۱۳ آئین دادرسی مدنی) صلاحیت نسبی هروقت‌بطورمطلق گفته میشودهمین‌معنی را در نظر دارند.

ب ـ از نظر حوزه بندی قضائی و تقسیم کار بحسب‌مکان برای دادگاهها صلاحیتی

بوجود می آید که آنرا صلاحیت نسبی بحسب مکان و صلاحیت محلی دادگاه می‌نامند.

۲۲۰۸ - (صلاحیت مطلقهٔ) دادگاه

(دادرسی) بمعنی صلاحیت ذاتی دادگاه است و آن صلاحیت دادگاه بلحاظ صنف و نوع و درجهٔ آن است.
(رك. صلاحیت ذاتی دادگاه)

۲۲۰۹ - (صلاحیت نسبی) دادگاه

(دادرسی) دو دادگاه که از حیث صنف و نوع و درجه مساوی باشند صلاحیت اختصاصی هر یك را در مقابل دیگری صلاحیت نسبی نامند خواه این صلاحیت راجع بماهیت دعاوی باشد (مانند صلاحیت دادگاه بخش نسبت بشهرستان) خواه از لحاظ محلی.
(رك. صلاحیت محلی دادگاه)

۲۲۱۰ - (صنف) دادگاه

(دادرسی) صنف یك دادگاه با در نظر گرفتن اداری بودن آن دادگاه یامدنی بودن یا کیفری بودن آن معین می‌شود. بنابراین بین دادگاه کیفری و دادگاه مدنی صلاحیت ذاتی است.

۲۲۱۱ - (علنی بودن) دادگاه

(دادرسی) جلسهٔ دادگاه باید علنی باشد یعنی ورود وخروج افراد به‌جلسهٔ دادگاه آزاد بوده کسی از آن ممانعت نکند و ورود موکول باذن احدی نباشد (مادهٔ ۱۳۶ آئین دادرسی کیفری)
(رك. اصل علنی بودن محاکم)

۲۲۱۲ - (منشی) دادگاه

(دادرسی) عضو دولت که در دادگاه و جلسات رسیدگی تقریرات اصحاب دعوی ورئیس دادگاه را ثبت وشهادت گواهان را نوشته و پاره‌ای از اوراق رسمی باید بامضاء او نیز برسد مانند برگ اجرائیه (مادهٔ ۶۰۱ قانون اصول محاکمات حقوقی ۱۳۲۹ قمری)

۲۲۱۳ - (نوع) دادگاه

(دادرسی) هریك ازدادگاههای عمومی و اختصاصی را گویند. صلاحیت این دادگاهها نسبت بیکدیگر صلاحیت ذاتی است.

۲۲۱۴ - دادگستری

دادگستری درلغت بمعنی اجراء عدالت است:
بقد و چهره هر آنکس که شاه خوبان شد
جهان بگیرد اگر دادگستری داند (حافظ)
در اصطلاح اسم وزارتخانه‌ای است که‌در معیت قوهٔ قضائیه انجام وظیفه می‌کند. اسم سابق آن عدلیه است.
(رك. قوهٔ قضائیه)

۲۲۱۵ - دادنامه

(دادرسی) پاکنویس رأی دادگاه که بامضای دادرس دادگاه و مدیر دفتر آن رسیده باشد و حاوی فصول مذکور در مادهٔ ۱۵۹ دادرسی مدنی باشد (مادهٔ ۱۵۸ دادرسی مدنی) دادنامه نامیده میشود. دادنامه غیر از حکم و قرار و رأی است هرچند که حاوی آنها است.
رك. صورت‌مجلس

۲۲۱۶ - دادنامهٔ پژوهشخواسته

(دادرسی) دادنامهٔ بدوی را هنگامی که مقرون به‌پژوهشخواهی‌شده باشد دادنامهٔ پژهشخواسته گویند.

۲۲۱۷ - دادنامهٔ تصحیحی

(دادرسی مدنی) هرگاه درتنظیم حکم

یا قرار دادگاه اشتباه در حساب یاسهو قلم یا اشتباه بین دیگر رخ دهد مثل از قلم افتادن یکی از اصحاب دعوی یازیاد شدن نام، دادگاه صادر کننده قبل از اجراء آن بدرخواست اصحاب دعوی حکم یا قرار را تصحیح می کند نوشتهٔ حاکی از این تصحیح را دادنامهٔ تصحیحی گویند. (مادهٔ ۱۸۹ دادرسی مدنی)

۲۲۱۸ - دادنامهٔ فرجامخواسته

(دادرسی) دادنامهٔ پژوهشی را هنگامی که مقرون به فرجامخواهی شده باشد دادنامهٔ فرجامخواسته نامند.

۲۲۱۹ - داده

پول یا سندی که ببانکی داده میشود تا بحساب پرداختی برند Remise

۲۲۲۰ - دادیار

(دادرسی) قاضی ایستاده که به نمایندگی از طرف دادستان انجام وظیفه می کند (مادهٔ ۵۵-۵۶-۵۷-۶۱-۶۴ وغیره اصول تشکیلات) اسم سابق آن وکیل عمومی است.

۲۲۲۱ - دادیار اداری

(دادرسی) یکی از مستخدمان غیرقضائی وزارت دادگستری که کارهای اداری دادستان (از قبیل تحریر ترکه - حفظ اموال غائب و غیره) را می کند.

۲۲۲۲ - دادیار قضائی

(دادرسی) دادیاری که جامع شرائط بالفعل قضاء است و همهٔ کارهای دادستان را میتواند بکند. اسم دیگر او وکیل عمومی است که اصطلاح قدیمی است. در مقابل دادیار اداری استعمال میشود. (رك. دادیار اداری)

۲۲۲۳ - دار

در لغت فارسی بمعنی درخت است. در اصطلاح چوبهٔ دار است (خواه از چوب باشدخواه نه) که برای اعدام بکارمی رود.

۲۲۲۴ - دارائی

(مدنی) الف - این اصطلاح را درمقابل Patrimoine نهاده‌اند و به مجموع اموال و مطالبات و دیون گفته میشود.
ب- به مالیه Finance ووزارت دارائی و ادارات دارائی گفته میشود.

۲۲۲۵ - دارائی مثبت

(مدنی) به اموال ومطالبات گفته میشود. در مقابل دارائی منفی استعمال شده‌است.

۲۲۲۶ - دارائی منفی

(مدنی) بدیون (درمقابل اموال ومطالبات مدیون) گفته میشود. توصیف دارائی به «منفی» با توجه بمعنی لغوی دارائی (که از داشتن سرچشمه می گیرد) کمی نامناسب بنظر می‌رسد.

۲۲۲۷ - دارائی نامرئی

(مدنی) آن قسمت از دارائی شخص که خارج از ردیف محسوسات باشد مانند حق خیار و حق شفعه و حق سر قفلی و امتیازات و جز اینها (مادهٔ ۲۹ اساسنامهٔ شرکت سهامی چاپخانهٔ وزارت اطلاعات) رك. درآمد

۲۲۲۸ - دارا شدن بلاجهت

(مدنی) به موارد ذیل اطلاق میشود:
الف - انتقال مال کسی بدیگری بدون سبب قانونی مملك. مثلابرنده در قمار داراشدهٔ بلاجهت است.
ب - کسی که بدون جهت مال غیر را

بعنوان مالك در اختیارخودآورد این‌را هم دارا شدهٔ بلاجهت می گویند چنانکه غاصب و سارق از این نوع هستند.
در همین معنی در فقه اکل مال بباطل بکار رفته است.
(رك. اکل مال بباطل)

۲۲۲۹ - داراشدن غیر عادلانه

(مدنی) بمعنی دارا شدن بدون جهت و اکل‌مال بباطل‌است (رك. اکل‌مال بباطل و دارا شدن بلاجهت).

۲۲۳۰ - دارالشرك

(فقه) به کشورهای‌غیر اسلامی گفته‌میشود مشروط براینکه اهل آنها متدین بیکی‌از ادیان مسیح و یهود و زرتشت نباشند.
این‌معنی‌اخص از دارالکفر ودارالحرب است.
(رك. دارالکفر ـ دارالحرب)

۲۲۳۱ - دارالشوری

اصطلاح قدیمی وبمعنی‌مجلس شورای‌ملی است (رك. مجلس شورای ملی)

۲۲۳۲ - دارالشورای ملی

اسم قدیمی مجلس شورای‌ملی است (مادهٔ ۱۲ قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستور العمل‌حکام ـ مصوب ۱۳۲۵ قمری)

۲۲۳۳ - دارالاسلام

(فقه) قلمرو حکومت اسلام را گویند که درصدراسلام آنرا دارالهجره‌هم‌می گفتند.
در مقابل دارالحرب و دارالشرك و دارالکفر بکار رفته است.

۲۲۳۴ - دارالحرب

(فقه) کشورهای غیراسلامی رامی گفتند.
در همین معنی می گویند: هجرت به دارالحرب حرام است یعنی طبق اصل کلی‌مسافرت مسلمان بکشور غیر اسلامی ممنوع‌است مگر اینکه‌ضرورت (ازقبیل سفارت ـ تحصیل‌علم‌و غیره) اقتضاءکند.

۲۲۳۵ - دارالحکومه

(حقوق اداری) اسم قدیمی بلدیه‌ها و فرمانداری‌ها است. (مادهٔ واحدهٔ قانون واگذاری اراضی و ابنیهٔ دولتی به بلدیه‌ها مصوب ۱۶ بهمن ۱۳۰۷ شمسی)

۲۲۳۶ - دارالخلافه

شهری‌که مقر حکومت مرکزی‌است‌مانند تهران نسبت به ایران (مادهٔ ۱۹۵قانون تشکیل ایالات و ولایات مصوب ۱۳۲۵ قمری) این‌اصطلاح‌در کشورهای اسلامی از قدیم بکار می‌رفت و مقصود از خلافت جانشینی نسبت‌به رسول اکرم (ص)بوده است (رك.امامت) ولی بعدهااین‌اصطلاح بمعنی مقر حکومت مرکزی بکار رفته است چنانکه در اصل ۴۹ قانون اساسی هم استعمال گردید.

۲۲۳۷ - دارالکفر

(فقه) کشوری‌که سکنهٔ آن مسلمان‌نباشند.
در همین معنی دارالحرب هم بکار رفته است. در مقابل آنها دارالاسلام بکار می‌رود.

۲۲۳۸ - دارالهجرة

(فقه) بموجب قانون شرع هرکافری که دین اسلام قبول کند باید از کشور خود به قلمرو اسلام هجرت نماید بهمین سبب قلمرو اسلام را دارالهجره نامیده‌اند.

۲۲۳۹ - دارندهٔ چك

(تجارت) کسی‌که چك در وجه اوصادر شده یا بنام اوپشت نویسی شده (ولو

بامضاء) یا حامل چك (در مورد چکهای دروجه حامل) . قانون صدور چك سال ۱۳۴۴

۲۲۴۰ - داروغه

در لغت مغولی بمعنی صدر و رئیس است مانند داروغهٔ فراشخانه وداروغهٔمحاسبات و در معانی ذیل بکار رفته است :
الف - بمعنی حاکم (حکمران)
ب - حاکم پایتخت
ج - میرعسس یا رئیس گشتی‌ها (پاسبانان شهر)
(شبروان را آشنائی‌ها است بامیرعسس)
د - در عصر صفویه عضو رسمی که زیر نظر دیوان بیگی کار میکرد و شاید بنحوی سمت قضائی داشت و گویا نظیر ضابطین دادگستری بود .
ه - منشیان بزرگ ادارات که سمت ریاست منشیان را داشتند .

۲۲۴۱ - داعی

(مدنی - فقه) فکری که قبل از اقدام به یك عمل حقوقی در ذهن اقدام کننده خطور کند ولی در مقام قصد انشاءاظهار نشود . غالباً بجای داعی لغت غرض را بکار می برند . (رك . غرض)

۲۲۴۲ - دالانداری

وجهی که سرایداران کالاهای بازرگانی مطابق عرف بازرگانی دریافت میدارند. اصطلاح تفصیلی آن «حق دالانداری» است.

۲۲۴۳ - دانشسرایعالی

مؤسسه‌ای است مستقل و دارای شخصیت حقوقی و تحت نظر مستقیم وزیر فرهنگ اداره میشود وبودجهٔ آن جداگانه تنظیم و بوسیلهٔ وزیر فرهنگ پیشنهاد و در بودجهٔ کل کشور منظور می گردد و کار عمدهٔ آن تربیت دبیر است (مادهٔ ۱ - ۱۰ قانون راجع به سازمان و استقلال دانشسرایعالی مصوب ۱۳ - ۹ - ۳۸)

۲۲۴۴ - دانشگاه

سازمان مرکب از سازمانهای تابعه که بمنظورتحصیلات و تعلیمات عالیه در همهٔ علوم و فنون عصر باتجهیزات لازم‌فراهم میشود مانند دانشگاه تهران که بموجب قانون خرداد سال۱۳۱۳ تأسیس‌شد ولی ایرانیان خیلی پیشتر از آن دارای دانشگاههای معتبرتر بوده‌اند که‌محققان بزرگ و معروف بمقیاس جهانی ازآنها فارغ التحصیل شده‌اند و نظامیهٔ نشابور و بغداد از آن جمله است و سعدی بنا بگفتهٔ خود شاگرد نظامیهٔ بغدادبود گفتهٔ او است : (مرا در نظامیه ادرار بود .) ادرار بمعنی شهریه و مواجب و مستمری است . بااینکه‌از دانشگاههای قدیم آنچه که برجا مانده‌قابل ملاحظه (بطورنسبی) نیست تأثیرمعنوی آنها در دانشگاه‌کنونی قابل انکار نیست .

۲۲۴۵ - دانشنامه

الف-Diplôme گواهی نامهٔ دانشکده‌ها.
ب - دائرةالمعارف (در مقابل لغت‌نامه یا فرهنگ لغات یا واژه شناسی و یا گویشنامه) تخصیص گویش به لهجه‌بدون دلیل است زیرا این کلمه از گفتن مشتق است و گفتن اختصاص به لهجه‌ها ندارد و استعمال آن در مورد لهجه‌ها موجب تخصیص‌بآن موردنمیشود. اشتقاق‌ازحقوق اهل زبان است .

۲۲۴۶ - دانشنامهٔ حقوقی

بمعنی دائرةالمعارف حقوقی است که با

فرهنگ حقوقی از جهات ذیل فرق دارد:
الف ـ در فرهنگ حقوقی حداکثر اصطلاحات حقوقی باید گرد آوری شود بعکس دائرة المعارف حقوقی که در آن تحت عنوان حداقل عناوین (اصطلاحات) حداکثر اطلاعات حقوقی گرد آوری میشود . در فرهنگ حقوقی قصد گرد آوردن حداکثر اطلاعات حقوقی وجود ندارد .
ب ـ در فرهنگ حقوقی هدف تعریف اصطلاحات است و ممکن است فرهنگ انتقادی باشد در اینصورت انتقاد هم راجع بتعریفات است . و ممکن است فرهنگ مستند باشد یعنی محل ذکر اصطلاحات در متون قوانین و مقررات یا کتب حقوق بعنوان نمونه نمایانده شود
ج ـ فرهنگ حقوقی گرایش بیك کتاب نظری دارد بعکس دائرة المعارف حقوقی. (لغت دانشنامه در دانشنامهٔ علائی بهمین معنی است).

۲۲۴۷ ـ دانق

(بکسر نون و بفتح آن) جمع اولی دوانق و جمع دومی دوانیق است و دوانیقی لقب منصور عباسی است .
از کلمهٔ فارسی دانه گرفته شده است .
در وزن برابر است با هشت حبه و دو پنجم حبه از دانه‌های متوسط جو. هر دانق مساوی دو پنجم گرم است .
بعضی گفته‌اند وزن هر دانق هشت دانهٔ جو متوسط است هر دانق دو قیراط است .

۲۲۴۸ ـ دانگ

در عرف عام بمعنی مطلق سهم است و در اصطلاحات حقوقی بمعنی یك ششم از مال غیر منقول است .

۲۲۴۹ ـ داور

در لغت اسم خدااست :
یکی از عقل می‌لافد یکی طامات میبافد
بیا کاین داوریها را به پیش داور اندازیم
و نیز بمعنی رسیدگی است :
گوئیا باور نمیدارند روز داوری
کاین همه دزد و دغل در کار داوری می کنند
در اصطلاح کسی است که برای داوری انتخاب شده است و داوری (یا حکمیت) عبارت است از فصل خصومت (مادهٔ ۶۳۲ آئین دادرسی مدنی) بتوسط یك یا چند نفر نه بطریق فصل خصومت قضات دادگاههای رسمی .
موضوع مورد ارجاع بداوری اعم است از اینکه قابل طرح در دادگاههای داخلی باشد یا نه (مانند اختلافات بین دول ـ قرارداد لاهه ۱۸۹۹ مادهٔ ۱۵)

۲۲۵۰ ـ داور اختصاصی

(دادرسی مدنی) داور یا داورانی که مبعوث یکطرف قرار داد یا دعوی باشد داور اختصاصی همان طرف است بعکس سرداور یا داور مشترك که مبعوث طرفین ومورد قبول طرفین می باشد .
(رك . سرداور)

۲۲۵۱ ـ داور ثالث

(دادرسی مدنی) داور مبعوث طرفین قرار ـ داد یا دعوی که مورد قبول هر دو طرف است . در مقابل داور اختصاصی استعمال میشود .
(رك . سرداور)

۲۲۵۲ ـ داور مشترك

بمعنی داور ثالث یا سرداور است .
(رك . داور ثالث ـ سرداور)

۲۲۵۳ - داوری

(دادرسی مدنی) فصل خصومت بتوسط غیر قاضی و بدون رعایت تشریفات رسمی رسیدگی دعاوی.

(رك . داور)

۲۲۵۴ - داوری اجباری

(دادرسی مدنی) داوریی است که ارجاع دعوی و اختلاف بداوری موقوف بتوافق طرفین اختلاف برداوری نباشد مانند اختلاف زن و شوهر در مورد تمکین و نفقه و مانند اینها (مادهٔ ۶۷۶ دادرسی مدنی)

در مقابل داوری قرار داری بکار رفته است (رك . قرارداد داوری)

۲۲۵۵ - داوری بتراضی

(دادرسی مدنی) بمعنی داوری قراردادی است که طرفین قبل از وقوع اختلاف و یا پس از آن ، حل دعوی را بنظر داور موکول می کنند (رك . قرارداد داوری)

۲۲۵۶ - داوری قراردادی

(دادرسی مدنی) داوری بتراضی طرفین دعوی را گویند .

(رك . قرارداد داوری)

۲۲۵۷ - (قرارداد) داوری

(مدنی - دادرسی مدنی) توافق طرفین معامله مبنی بر ارجاع اختلافاتی که بعداً از معاملهٔ آنان ممکن است حاصل شود بداوری ، خواه توافق مذکور بصورت عقد مستقل باشد خواه بصورت شرط ضمن عقد خواه داور یا داوران را در آن توافق معین کنند یا نه (مادهٔ ۶۳۳ دادرسی مدنی)

۲۲۵۸ - دایر

(مدنی - فقه) زمینی است که تحت کشت یا بناء و مانند آنها (از کارهائی که عرفاً احیاء محسوب است) باشد درمقابل بایر و موات استعمال میشود(رك . بایر)

۲۲۵۹ - دبیر

در معانی ذیل استعمال میشود :

۱ -- معلم دورهٔ متوسطه .

۲ - کارمند سفارتخانه که مانند وزیر مختار دارای مصونیت سیاسی است Secrétaire و در غیاب آنان میتواند کاردار (شارژدافر) شود و بیشتر بهنائب سفارت گفته میشود.

(رك . دبیرخانه)

۲۲۶۰ - دبیرخانه

دبیر در لغت بمعنی نویسنده و دبیرخانه دفتری است که دبیران و نویسندگان اداری در آن بکار تحریر پردازند و درقدیم آنرا دارالانشاء (Secrétariat) می گفتند و دبیر را منشی گویند .

۲۲۶۱ - دخالت Intervention

(بین الملل عمومی) اعمال قدرت بطور غیر قانونی از طرف یك دولت درامری از امور داخلی یا خارجی دولت دیگر بوجهی که او را مجبور از اطاعت و متابعت خود کند .

۲۲۶۲ - دخالت دوستانه

(بین الملل عمومی) نوعی وساطت و میانجیگری یك دولت برای حل مسالمت- آمیز اختلاف دو یا چند دولت است که فرق آن با وساطت این است که درمذاکرات طرفین اختلاف هم شرکت می کند (در دخالت دوستانه)ولی این دخالت بصورت تحمیل اراده و کسب نفع برای خود نیست نظر در دخالت دوستانه نظر مشورتی است

بعکس داوری بین دول که علی‌القاعده قبول نظر داور الزامی است .

۲۲۶۳ - دخول

(مدنی - فقه) مقاربت زن و مردی که بین آنها رابطهٔ زوجیت برقرار است بطوری که دخول صورت گیرد و مقصود از نزدیکی در مادهٔ ۱۰۹۲ - ۱۰۹۳ ق - م و امثال مواد مزبور نزدیکی بمفهوم لغوی نیست بلکه مقصود همین معنی اصطلاحی دخول است که منشاء آثار حقوقی مهمی میباشد. (مادهٔ ۹۴۵ ق - م)

۲۲۶۴ - درآمد Revenu

(مالیه) استفادهٔ جنسی یا نقدی که شخص در سال از سرمایه یا معلومات یا نیروی کار خود کند و قابل تقویم بپول باشد . بهمین معنی در اصطلاح «مالیات بر درآمد» بکار رفته است . درآمد در مقابل سرمایه Capital بکار می‌رود و شامل بهرهٔ ملك (مانند مال‌الاجاره واجرت‌مزارعه و بهرهٔ مضاربه و هر نوع عائدی منظم که ناشی از کاری نباشد rente) و نیز شامل استفادهٔ کارفرما از بکار انداختن سرمایه و درآمدهای کار (مانند مزد خدمات و حقوق و مواجب و حقوق تقاعد و پانسیون‌ها) میشود. در بیان ماهیت درآمد گفته‌اند :

Ce Qu on Peut dépenser sans s, appauvrir,

یعنی در آمد چیزی است که میتوان آن را خرج کرد بدون اینکه لطمه‌ای بسرمایه بخورد بنا بر این سرقفلی و حق‌الامتیاز و مانند اینها جزء دارائی وسرمایه است نه جزء درآمد . ومطالبهٔ مالیات از فروش سرقفلی معنی ندارد . چنانکه مادهٔ ۲۹ اساسنامهٔ شرکت سهامی چاپخانهٔ وزارت اطلاعات (شمارهٔ ۵۹۷۳ روزنامهٔ رسمی مورخ ۳- ۶ - ۴۴)سرقفلی و امتیازات را رسماً از ردیف درآمد خارج و جزء سرمایه و دارائی محسوب داشته است . (رك . دارائی نامرئی)

۲۲۶۵ - درآمد اتفاقی

(مالیه) هر درآمدی که بصورت غیرمستمر واتفاق (اعم از اینکه مترقب بوده باشد یا نه) بدست آید مانند پاداش-جایزه - حق‌السهم کاشف قاچاق - حق تألیف غیر مستمر .

۲۲۶۶ - در آمد انتفاعی دولت

(مالیه) درآمدهائی است که دولت بر اثر فعالیت های مختلف (کشاورزی - مالی - تجاری و صنعتی)بدست‌می‌آورد و جزء اعمال تصدی دولت محسوب و مشمول مقررات عمومی کشور است .

۲۲۶۷ - رآمد مقدماتی

(ثبت اسناد و املاك) بمعنی‌وجوه‌مقدماتی است . (رك . وجوه مقدماتی)

درجه

بمعنی مرتبه و پایه است . دراصطلاحات ذیل بکار می‌رود :

۲۲۶۸ - درجهٔ جرائم

(جزا) درجه بندی‌جرائم از لحاظ شدت وضعف را گویند که‌تابع‌مستقیم درجه‌بندی مجازاتها است .
(رك . درجهٔ مجازاتها)

۲۲۶۹ - درجهٔ دادگاه

(دادرسی) تـرتب مراحل رسیدگی دادگاههای هم صنف و هم نوع راگویند مثلا در میان صنف دادگاههای مدنی و نوع‌دادگاههای‌عمومی، دادگاه‌شهرستان

درجهٔ نخستین است و دادگاه استان درجهٔ دوم رسیدگی ماهوی را انجام میدهد .
(رك . صنف دادگاه ـ نوع دادگاه)

۲۲۷۰ درجهٔ قرابت

(مدنی ـ فقه) وضع خاصی است که ازمقایسهٔ منشاء يك نسل با آن نسل انتزاع می‌شود مثلا فرزند که با پدر مقایسه شود درجهٔ قرابت فرزند نسبت بپدر درجهٔ اول است، و درجهٔ قرابت نواده که نسل دوم است نسبت بجد درجهٔ دوم است . مادهٔ ۱۰۳۲ قانون مدنی .
(رك . قرابت)

۲۲۷۱ - درجهٔ مجازاتها

(جزا) مجازاتها را بحسب ضعف و شدت باین شرح درجه بندی کرده‌اند :
الف ـ مجازات جنایت اشد از مجازات جنحه وخلاف است .
ب ـ مجازات جنحه اشد از مجازات خلاف است .
سلسله مراتب بین مجازاتهای بالارا **نوع مجازاتها** نامندو **نوع جرائم** تابع نوع مجازاتهااست یعنی ماهیت حقوقی جنایت، اعتباری محض است و بنوع مجازات خود بستگی دارد .
ج ـ میان کیفرهای جنائی آنکه حین ضبط در قانون جلوتر ذکر شده اشد است مانند حبس موقت با اعمال شاقه نسبت به حبس مجرد (مادهٔ هشت قانون مجازات عمومی)
اصطلاح **درجهٔ مجازاتها** را در این نوع از سلسله مراتب بکار میبرند . و **درجهٔ جرائم** هم تابع آن است .
د ـ از دو کیفر همنوع و هم درجه آنکه حداکثرش بیشتر است اشداست وآن جرم را هم جرم اشد گویند .
هـ ـ از دو کیفر همنوع و هم درجه که حداکثر آنها هم برابر باشد آنکه حداقلش بیش است مجازات اشد است .
و ـ اگر دو کیفر از چهار جهت بالا (در فقرهٔ هـ) مساوی باشند آنکه مجازات تبعی دارد اشد است .
(رك . مجازات تبعی)

۲۲۷۲ - درخواست Demande

(دادرسی) در لغت تقاضارا گویند دراصطلاح نوشته‌ای است که در آن چیزی ازمراجع قضائی خواسته شود مانند درخواست‌های امور حسبی که بجای دادخواست در امور ترافعی قرار دارد .
(رك . دادخواست)

۲۲۷۳ - درخواست اصلی

(دادرسی مدنی) درخواست اساسی و اولیهٔ مدعی را در عرضحال درخواست اصلی گویند .
در مقابل درخواست تبعی بکار می‌رود
(رك . درخواست تبعی)

۲۲۷۴ - درخواست تبعی

(دادرسی مدنی) درخواستی است که ضمیمهٔ درخواست اصلی است و هدف ثانوی مدعی راتشکیل میدهد . بهرغرضی که درخواست ثانوی مورد پیداکند میتوان درخواست ثانوی کرد چنانکه خریدار در دادخواست مطالبهٔ تسلیم مبیع کند و احتمال دهد که بایع بجهتی مدعی بطلان عقد شود در اینصورت بطور طبیعی درخواست می کند که اگر دادگاه بجهت باطل شمردن بیع حکم برد مبیع بمشتری نمیدهد حکم برد ثمن (که بایع اخذ کرده است) به مشتری بدهد . این نمونه را نباید با درخواست احد امرین (که موجب عدم تنجز خواسته

است) اشتباه کرد زیرا درمانحن فیه تقاضای دو چیز در سلسلهٔ طولی قرار دارد و هریك از دو چیز معین و منجز است ولی در تقاضای احد امرین آن دو امر در عرض هم وجود دارند و موجب عدم تنجز میشوند .

۲۲۷۵ - درك

(بفتح اول و ثانی) بمعنی شرو ضرراست و در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۲۲۷۶ - (ضامن)درك

(مدنی ـ فقه) کسیکه ضمان درك علیه‌او وجود دارد (رك . ضمان درك

۲۲۷۷ - (ضمان) درك

(مدنی ـ فقه) مسئولیت بایع نسبت به ثمنی که گرفته است در صورتیکه‌مبیع‌مال غیردرآیدمعنی مسئولیت مزبور این‌است که بایع باید ثمن را بمشتری ردکند . عین همین مسئولیت را مشتری در مقابل بایع نسبت بمبیعی که گرفته‌است داردیعنی اگر ثمن مال غیر در آید مشتری باید مبیع را ببایع‌ردکند (شق‌دوم مادهٔ ۳۶۲ ق ـ م)

ضمان درك از مصادیق ضمان ناشی از قرارداد است.

(فقه) هرگاه در عقدی خیاری باشدومال بعد از عقد تلف شود و صاحب خیار بعد از تلف مال مزبور اخذ بخیار نماید در اینصورت من علیه‌الخیار باید مثل‌یاقیمت مال تلف شده را بدهد و مال خود را از صاحب خیار بگیرد.ضمان من‌علیه‌الخیار را در این مورد ضمان درك می گویند و آنرا ضمان جعلی هم‌می‌نامند . این‌ضمان ناشی از قرارداد نیست. برخی این‌ضمان را از ملاك مادهٔ ۲۸۶ ق ـ م استفاده می کنند .

۲۲۷۸ - درم

هر پنج درم یك غاز است و هر صد غاز یك پناباد است و هرپناباد دهشاهی‌است و پناباد سیزده نخود است . درهم غیراز درم‌است.ودرم را شانزده‌قیراط گرفته‌اند در بعضی از ولایات بجای درم سیر استعمال می کنند و پنج سیر پنج درم‌است و بیست و پنج درم مساوی هشتاد مثقال صیرفی است (رك . مثقال صیرفی)

۲۲۷۹ - در وجه

این‌عبارت که‌بصورت‌مضاف استعمال‌میشود مانند (در وجه علی‌بپردازید) مضاف‌الیه آن ، گیرندهٔ پول است .

انتقاد ـ اصطلاح مزبور مرکب از کلمهٔ (در) و (وجه) است و در ترکیب آن رعایت تناسب با معنی لغوی‌نشده است . و امثال اینگونه‌ترکیبات‌نامناسب به‌لطف زبان خلل وارد می کند .

۲۲۸۰ - درهم

(فقه) کلمهٔ فارسی است و مسکوك نقره‌را گویند . هردرهم دوازده نخود وسه‌پنجم نخود است . وزن‌و قیمت‌آن بحسب‌اعصار و امصار فرق کرده است چنانکه گاهی ده درهم شش مثقال بوده است . گویند در زمان عبدالملك مروان هر ده درهم برابر وزن هفت مثقال قرار داده شد (هر درهم برابر شش دانق) و هر درهم برابر وزن ۵۰ حبه و دو پنجم حبهٔ جو بود یعنی یکدرهم برابر هفت دهم مثقال بود (و بحسب دینار ، وزن یکدرهم ، نصف دینار و یك پنجم دینار بود .)

گویند در زمان پیغمبر (ص) یك درهم شش دانق بود و در زمان

بعضی از امامان (ع) پنج دانق و سپس چهار دانق و دو سبع دانق شد ولی بعضی گفته‌اند که در زمان پیغمبر در هم‌هشت دانقی و درهم چهار دانقی هر دو رواج داشته است . و بهرحال درهم شش‌دانقی را درهم شرعی و درهم اسلامی و درهم مشهور گفته‌اند .

حساب درهم‌شرعی بخردل ۷۲ حبه‌است. درهم‌شرعی‌درمقابل‌درهم‌بغلی (رك . درهم بغلی) و درهم‌طبری (رك . درهم طبری) گفته شده است .

۲۲۸۱ - درهم اسلامی

(فقه) بمعنی درهم شش دانقی است .

(رك . درهم)

۲۲۸۲ - درهم بغلی

(فقه) بغلی بفتح اول و سکون دوم اشهر است . یکی‌از سران یهود بنام‌رأس‌البغل آنرا در ارومیهٔ ایران سکه زد . بعضی آنرا بفتح اول و دوم و تشدیدلام تلفظ می کنند و بغل‌شهری‌بود در یك فرسنگی بابل . این درهم در عهد پیغمبر (ص) بود و برابر است با یك درهم و ثلث درهم (هشت دانق)در مقابل درهم طبری بکار می‌رود (رك . درهم طبری) درهم بغلی را درهم عبدیه هم گفته‌اند و رنگ آن سیاه بود بعضی درهم بغلی را چهار دانق و درهم طبری را هشت دانق ضبط کرده‌اند .

۲۲۸۳ - درهم سمیریه

(بضم سین و فتح میم و سکون یاء)

(فقه) درهمی است‌که مردی یهودی بنام سمیر بامرعبدالملك‌بن مروان سکه زد .

۲۲۸۴ - درهم شرعی

(فقه) بمعنی درهم شش دانقی است.

(رك . درهم)

۲۲۸۵ - درهم طبری

(بفتح اول و دوم)

(فقه) از سکه‌های ایرانی و در طبرستان سکه زده شده است نه در طبریهٔ اردن‌که نسبت را در موردآن طبرانی آورند نه طبری .

وزن‌آن چهار دانق است .گویند تاآخر زمان امام سوم (ع) در قلمرو اسلام هم درهم طبری بکارمی‌رفت و هم‌درهم‌بغلی .

۲۲۸۶- درهم عباسی

(فقه) این درهم‌برابر ده دانق بوده‌است و سپس برابر نه دانق گردید .

۲۲۸۷ - درهم عبدیه

بمعنی درهم بغلی است .

(رك . درهم بغلی)

دریا

در لغت معروف و از اهم طرق و قلمرو ارتباطات‌دول‌است دراصطلاحات ذیل‌بکار می‌رود .

۲۲۸۸ - دریای‌آزاد Mer libre

(بین‌الملل عمومی) هرگاه دریا مجاوربا خاك چند دولت باشد آنرا دریای آزاد نامند مانند بحر عمان . بنابراین‌دریای خزر دریای‌آزاد نیست .

۲۲۸۹ - دریای داخلی

Mer interieure

(بین‌الملل عمومی)دریای محدود باراضی یك دولت راگویند مانند دریاچهٔ رضائیه در خاك ایران .

۲۲۹۰ - دریای ساحلی

Mer territoriale

(بین‌الملل‌عمومی) قسمتی از دریای آزاد است که در سواحل خاك یك دولت معین واقع شده و از نظر نظامی و بهداشتی و مالی و اقتصادی تابع مقررات خاصی است و پاره‌ای از قوانین داخلی درآن جاری است وکشتی‌رانی دول درآن محدود بحدود مقررات دولت صاحب ساحل است و از نظر حقوق بین‌الملل در حکم حریم آبی کشور است . اندازهٔ معمولی این حریم سه میل است .

۲۲۹۱ - دریابان

امیرالبحر دو راگویند.

۲۲۹۲ - دریادار

امیرالبحر سه راگویند .

۲۲۹۳ - دریاسالار

امیرالبحر یك راگویند.

۲۲۹۴ - دزد دریائی

(بین‌الملل‌عمومی) کشتی مسلحی است که بدون اجازهٔ دولتی از دول جهان به‌دریا نوردی اشتغال ورزیده‌و متعرض کشتیهای بازرگانی و جان و مال مسافران و سرنشینان آنها گردد .

۲۲۹۵ - دسترنج رعیتی

(مدنی) آنچه ازآثار مادی که دهقان با اذن یا اجازهٔ مالك زمین‌مزروعی درآن پدیدآورده باشد از قبیل اشجار و غیره (مادهٔ ۳۱ نظامنامهٔ قانون ثبت و حکم تمیزی‌شماره۲۰۳۲ مورخ۱۳-۱۱-۲۵ شعبهٔ هشت)

(رك . حقوق زارعانه)

۲۲۹۶ - دستك

(تجارت) اصطلاح عامیانه بمعنی دفترچهٔ کوچك و یا یادداشت که امور تجاری در آن ضبط می‌شد و غالباً بعد ازکلمهٔ دفتر استعمال‌میشودومی گویند: «دفترودستك» (جامع‌الشتات ـ صفحهٔ ۶۹۷)

۲۲۹۷ - دستگیری

(جزا) سلب آزادی‌عبور ومرور که‌منتهای آن ، توقیف قانونی است یعنی بعد از دستگیری به اتهام بزه چنانچه مدافعات شخص دستگیر شده موجه نبود برای‌منع از فرار یانهان شدن‌متهم قرار بازداشت صادر میشود بهرحال قراری که بعد از رسیدگی‌وتشخیص‌عدم‌موجه بودن‌مدافعات مزبور صادر میشودکه بموجب آن سلب آزادی ناشی از دستگیری متهم ادامه می‌یابد از تاریخ صدور خود به مدت دستگیری‌پایان داده و پس ازآن ،عنوان توقیف صدق می کند تا وقتی که‌حکم‌قطعی لازم‌الاجراء به حبس او صادر گردد که آنوقت عنوان توقیف جای خود را به عنوان حبس می‌دهد .

۲۲۹۸ - دستمزد

(مدنی‌ـ کار)مزدی که برای‌انجام‌کاربدنی غیر مستمر داده میشود بنابراین تعریف عناصرآن عبارت است از :

الف ـ کاری‌که شخص بدستور یا برضای او انجام دهد .

ب ـ کار بدنی‌باشد نه‌کارفکری . بنابراین اجرت معاینهٔ پزشك مزد محسوب است نه دستمزد .

ج ـ کار باید غیر مستمر باشد و اگر مستمر باشد عنوان دستمزد بآن اطلاق

نمیشود .

(رك . حق حضور)

۲۲۹۹ - دستور

در لغت بمعنی سر مشق و قانون و فرمان وامر و وزیر و فرمانده است . در زمان ساسانیان بشخصی اطلاق می‌شد که نوعی سمت رسمی داشت و مشاورهٔ قضائی و دینی و پاره‌ای امور مملکتی را انجام میداد . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۲۳۰۰ - دستور پرداخت

اوراق بها داری است بامضای وزیر کشاورزی ورئیس سازمان اصلاحات ارضی و یا نمایندگان مختار آنان که متضمن دستور پرداخت وجهی در وجه دارندهٔ آن ببانك کشاورزی ایران است دستور پرداخت‌ها با نام می‌باشند وانتقال آنها بایددر دفترمخصوصی که در بانك مزبور نگهداری میشود نگهداری شود . (تصویب نامهٔ اجرائی مادهٔ ۲۷ قانون اصلاحی قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۴۰/۱۱/۲۸)

۲۳۰۱ - دستور جلسه

موضوع مورد بحث جلسه که قبلا برای مذاکره در نظر گرفته شده باشد .

۲۳۰۲ - دستور موقت

(آئین دادرسی مدنی) یکنوع رأی دادگاه است بصورت قرارکه مشعر بر فعل و یا ترك و یا توقیف مال است (مادهٔ ۷۷۸ دادرسی مدنی)

(رك . دادرسی فوری)

۲۳۰۳ - دستور وزارتی

(حقـوق اداری) دستور وزیر مشعر بر راهنمائی ادارات تابعه و مأموران وزارتخانه در مورد خاص.

(رك . ابلاغ وزارتی)

۲۳۰۴ - دستینه

امضاء را گویند .

۲۳۰۵ - دسیسه

(جزا) بمعنی تقلب Fraude بکار رفته وکم استعمال میشود واصطلاح تقلب بیشتر بکار می‌رود . (مادهٔ ۳۶۸ قانون دادرسی وکیفر ارتش)

۲۳۰۶ - دوسیه

بمعنی پرونده است (ماده ۱۸ قانون ثبت ۱۳۱۰ ومادهٔ دهم قانون اعسار ۲۰ ـ ۹ ـ ۱۳۱۳)

(رك . پرونده)

۲۳۰۷ - دعوی

(دادرسی) الف ـ منازعه در حق معین‌را گویند .

ب ـ ادعاء مدعی که دعوی بمعنی اخص نامیده میشود .

ج ـ مجموع ادعاء مدعی ودفاع مدعی‌علیه که دعوی بمعنی‌اعم‌نامیده شده‌است.

۲۳۰۸ - دعوی ابطال سند در وجه‌حامل

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن اعلام بطلان و بی‌اعتباری سند دروجه حامل بعلت گم شدن آن و افتادن سند در دست غیر (یا احتمال‌افتادن سند دردست غیر) که حق استفاده از آن را ندارد می‌باشد (مادهٔ ۳۲۲ ببعد قانون تجارت)

۲۳۰۹ - دعوی ابطال سند رسمی

(دادرسی‌مدنی) دعوائی‌است که خواستهٔ آن اعلام بی‌اثر بودن یك یاچندسندرسمی معین

است و سبب بی‌اثر بودن یا بی‌اثر شدن سند رسمی مختلف است ممکن است بعلت این باشدکه سند مطابق مقررات مربوط بآن صادر نشده باشد (مادهٔ ۷۰ قانون ثبت و مادهٔ ۱۲۸۸ قانون مدنی) ازاین قبیل است مورد ابطال سندمالکیت معارض و ابطال شناسنامه در موردی که برای یکنفر چند شناسنامه صادر شده باشد. ممکن است بی‌اعتباری سند بعلت بطلان معامله‌ای باشدکه سندحاکی از وقوع آن است مانند سند بیع مال مجهول. ممکن است بعلت انتفاء تعهد موضوع سندرسمی، سند از اعتبار بیافتد مانند پرداخت وجه سند (مادهٔ ۱۲۹۲ قانون مدنی و بندچهارم مادهٔ ۱۳ آئین دادرسی مدنی)

۲۳۱۰ - دعوی ابطال سندمالکیت معارض

(ثبت - دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن اعلام بی‌اثر بودن سندمالکیت معارض است (رك. سندمالکیت معارض) (لایحهٔ قانونی اشتباهات ثبتی و اسناد مالکیت معارض مصوب ۱۳۳۳) ابطال سند مالکیت باستناد این لایحه اختصاص به مورد تعارض اسناد مالکیت ندارد بلکه نظر بذیل مادهٔ یك لایحهٔ مزبور درمواردی که صدور سند مالکیت مبنی براشتباهاتی بوده که اصلاح آنها مخل بحقوق دیگران است دادگاه در صورت رسیدگی واحقاق حق حکم بابطال سند مالکیت خواهدداد.

۲۳۱۱ - دعوی ابطال شرکت

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن اعلام وجود سبب بطلان شرکت بازرگانی است چه شرکت بازرگانی بر مدار قرار دادی می‌گردد و مانند هر قراردادی میتواند سبب یا اسباب بطلانی داشته باشد (مادهٔ ۸۲ قانون تجارت)

۲۳۱۲ - دعوی ابطال شناسنامه

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن اعلام بی‌اثر بودن شناسنامه‌ای است طرف دعوی ادارهٔ آمار و ثبت احوال است (مادهٔ ٤٤ قانون ثبت احوال ۱۳۱۹ و مادهٔ ۱۰۶ نظامنامهٔ ۱۳۱۹)

۲۳۱۳ - دعوی ابطال معامله

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن اعلام بی‌اثر بودن معاملهٔ معینی است و سبب بی‌اثر بودن معامله مختلف است گاهی برای این است که قصد فرار از دین وجودداشته (مادهٔ ۲۱۸ - ۶۵ قانون مدنی و مادهٔ ٤۲٤ قانون تجارت) وممکن است برای حفظ مصالح ثالث باشد (مادهٔ ٤۲۳ قانون تجارت)

۲۳۱٤ - دعوی اجرائی

(دادرسی مدنی) هر دعوی که در زمینهٔ اجراء رأی دادگاه ویااجراء اسنادرسمی لازم الاجراء و یا هر نوع اجراء دیگر (از قبیل اجرای مالیاتی) بموجب قانون قابل طرح در مراجع قضائی باشد دعوی اجرائی نامیده میشود از این قبیل است اعتراض ثالث اجرائی (رك. اعتراض ثالث اجرائی)

۲۳۱۵ - دعوی اختصاری

(دادرسی مدنی) دعوائی که رسیدگی بآن بصورت اختصاری است.

(رك. دادرسی اختصاری)

۲۳۱۶ - دعوی استخدامی

(دادرسی مدنی) دعوائی که بمناسبت وجود

رابطهٔ استخدامی بین شاکی ودولت پدید آمده باشد (مـادهٔ ٦٤ قانون استخدام کشوری مصوب قوس ۱۳۰۱)

۲۳۱۷ - دعوی استینافی

رك . دعوی پژوهشی

۲۳۱۸ - دعوی اصلی

بمعنی دعوی اولی است(رك . دعوی‌اولی - دعوی فرعی)

۲۳۱۹ - دعوی اضافی

(دادرسی مدنی) دعوی طاری که ازطرف مدعی اقامه شود دعوی اضافی و دعوی ضمیمه نامیده میشود.

۲۳۲۰ - دعوی اعادهٔ اعتبار

(دادرسی مدنی) دعوائی است که بموجب آن تاجر ورشکسته ازدادگاه می‌خواهد که آن مقدار از اهلیت راکه از طریق صدور حکم ورشکستگی‌از دست داده باو بر گردانند(مادهٔ ٥٦١ ببعدقانون‌تجارت) این دعوی نه اختصاری است و نه عادی (دانشنامهٔحقوقی - جلددوم- دعوی‌طلب شمارهٔ ۱۴)

۲۳۲۱ - دعوی اعتراض به ثبت

دعوی معترض به تقاضای ثبت‌علیه‌متقاضی ثبت راگویند .
(رك . اعترض به ثبت)

۲۳۲۲ - دعوی اعتراض ثالث

رك . اعترض ثالث

۲۳۲۳ - دعوی اعسار

(دادرسی مدنی) دعوئی است که بموجب آن مدعی نسبت به خواسته یا دین یا محکوم به (مادهٔ ۳۹ دادرسی مدنی) ویا هزینهٔ دادرسی(مادهٔ ۴۱ - ٦٩۳دادرسی مدنی و مادهٔ يك‌قانون‌اعسار) ویاموضوع اجرائیهٔ ثبتی‌یامالیاتی (مادهٔ۲۰- ۲۱ - ۲۸ قانون اعسارومادهٔ ۴۰دادرسی‌مدنی) و خلاصه دینی از دیون خود بهرصورت که فرض‌شود از دادگاه درخواست اعلام حالت اعسار (رك . اعسار) او را ضمن صدور حکم‌کند .

۲۳۲۴ - دعوی افراز

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن تقسیم‌ملك مشاع است‌بین‌شرکاءآن (جدا کردن سهم شریك مدعی از سایرشرکاء) بندهشتم‌مادهٔ۱۳آئین‌دادرسی‌مدنی. طرف این‌دعوی‌تمام‌شرکاءِ ملك‌هستند(مادهٔ ۳۰۰ وبنددوم‌مادهٔ ۳۰٤قانون‌اموررحسبی) اگر مال شریکی نزدکسی‌وثیقه باشد بازخود آن‌شریك‌طرف‌دعوی‌است‌نه‌وثیقه گیرنده. دعوی افراز مصداق واقعی دعوی است (مادهٔچهارم‌لایحهٔ‌قانونی‌فروش‌خالصجات مصوب ۲۰ - ۹ - ۳۴) در صورتیکه مالکیت محل نزاع نباشد حکم افراز بهیچوجه نظر به امرمالکیت ندارد ودر امر مالکیت نمیتوان بآن استنادکرد .

۲۳۲۵ - دعوی انجام تعهد

(دادرسی مدنی) دعوائی است‌که‌خواستهٔ آن تقاضای الزام متعهد معین به اجراء تعهدمعین‌است (بند هفتم مادهٔ۱۳دادرسی مدنی) .

۲۳۲٦ - دعوی انحصار وراثت

(دادرسی مدنی) دعوائی است‌که بموجب آن وراث متوفی‌ازدادگاه تقاضای‌صدور تصدیقی بر محصور بودن وراث متوفی به‌عدد و اشخاص (یا شخص) معین‌معلوم می کنند و تصدیق مزبور را تصدیق حصر

وراثت و برگ حصر وراثت و حصروراثت نامند.
(مادهٔ ۳۶۰ قانون امور حسبی)

۲۳۲۷ - دعوی انحلال شرکت

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن اعلام اضمحلال شرکت بازرگانی است (مادهٔ۹۳ - ۱۸۱ قانون تجارت) و ماده ۱۸۲ قانون تجارت و مادهٔ دوم قانون ثبت شرکتها مصوب ۱۵ - ۳ - ۳۱۰ این دعوی از دعاوی بازرگانی است. تسلیم مدیر شرکت بدعوی انحلال اثری ندارد زیرا اقرار شخص طبیعی بضرر شخص حقوقی بدون داشتن اختیار چنین اقراری اثر ندارد.

۲۳۲۸ - دعوی انکار زوجیت

رك. دعوی نفی زوجیت

۲۳۲۹ - دعوی اولی

(فقه) دعوئی که برای بار اول درمحکمه مطرح میشود. در مقابل دعوئی که بنحوی از انحاء با دعوی اول مرتبط است و در اثناء محاکمه و رسیدگی بدعوی اولی حادث میشود.

دراصطلاحات فعلی دعوی اولی را دعوی اصلی و دعوی ثانوی رادعوی فرعی نامند. دعوی فرعی ممکن است بصورت دعوی متقابل (ماده ۲۸۴ آئین دادرسی مدنی) و دعوی جلب ثالث و دعوی وارد ثالث و دعوی مرتبط و غیره درآید.
(رك. دعوی فرعی)

۲۳۳۰ - دعوی بازرگانی

(دادرسی مدنی) هردعوی که منشاء مستقیم آن عملیات بازرگانی باشد دعوی بازرگانی است.

۲۳۳۱ - دعوی باطل

دعوائی که بعلت نارسائی یا فقد دلیل مدعی حکم علیه او صادر گردیده باشد. اصطلاح دعوی باطل از اصطلاحات مأنوس و قدیمی در زبان فارسی است.

۲۳۳۲ - دعوی برائت از وجه‌الکفاله

(دادرسی مدنی) کسیکه کفالت متهمی را در مراجع قضائی کرده و به تشخیص آن مراجع بتعهد خود رفتار نکرده و دستور ضبط وجه‌الکفاله داده شده و او خود را مشغول‌الذمه نمیداند و مدعی است که ذمهٔ او بسببی از اسباب (مانند حضور متهم در موعد مقرر) مبری شده میتواند دعوائی باین منظور در دادگاه شهرستان طرح کند که آنرا دعوی برائت ازوجه الکفاله نامند.
(ماده ۱۳۶ مکرر آئین دادرسی کیفری)

۲۳۳۳ - دعوی برات

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن وجه برات و مستند اصلی آن برات باشد.

۲۳۳۴ - دعوی بر غائب

(دادرسی مدنی) دعوائی که بضرر غائب مفقود الخبر طرح شود خواه برای صدور حکم موت فرضی او باشد خواه برای تصرف در اموال غائب قبل از صدور حکم مذکور و خواه ازطرف زوجهٔ غائب برای صدور حکم طلاق.

۲۳۳۵ - دعوی بر متعهد میت

(دادرسی مدنی) دعوائی است که ازطرف وراث یا بستانکاران میت بطرفیت کسیکه بنحوی از انحاء تعهدی بنفع میت دارد اقامه شود (ماده ۲۳۴ - ۲۳۵ قانون امور حسبی)

۲۳۳۶ - دعوی برمیت

(دادرسی مدنی)دعوائی است که بطرفیت وراث میت یا مدیون او و یا امین و یا متصرف در مال میت بادعاءداشتن طلب یا عینی نزد میت اقامه میشود (ماده ۲۳۲- ۲۳۵ - ۲۳۸ قانون امور حسبی)

کسیکه مدعی حقی (عین - دین) برمیت است،میتواند دعوی بطرفیت وراث یا نمایندهٔ قانونی او طرح کند هر چند ترکه تحت تصرف وارث نباشد دراینصورت تاوصول ترکه بدست وارث مسئولیتی در پرداخت دیون میت ندارد ولی میتوان وارث را محکوم بپرداخت دیون متوفی کرد (ماده ۲۳۲ - ۲۷۲ قانون امور حسبی)

در صورت نبودن وارث برای میت یا مجهول بودن وارث دعوی مذکور بطرفیت مدیر ترکه(اگر ترکه در دست اوباشد) والا بطرفیت دادستان (اگر ترکه دردست او باشد)اقامه میشود. بشرط اینکه ده سال از تاریخ تحریر ترکه نگذشته باشد(ماده ۳۳۴ - ۳۳۵- ۳۳۶ قانون امورحسبی)

در موردیکه متوفی از اتباع خارجه باشد مواد ۳۵۲ - ۳۵۵ قانون مزبور رعایت میشود .

۲۳۳۷ - دعوی بطلان اجاره

(دادرسی مدنی) دعوائی است که بموجب آن از دادگاه تقاضای اعلام بطلان اجاره بسببی از اسباب شود فرق بطلان و فسخ اجاره آن است که فسخ محتاج بقصد انشاء است و حال اینکه بطلان حاجت بقصد انشاء ندارد و عروض یکی از اسباب بطلان کافی است که آنرا بی اثر کند. اسباب بطلان اجاره متفاوت است مانند قابل انتفاع نبودن عین مستأجره از آن حیث که اقدام باجارهٔ آن شده (شق اول ماده هفتم قانون مالك و مستأجر و مادهٔ ۴۸۱ -۴۹۶ قانون مدنی)

۲۳۳۸ - دعوی بطلان تقسیم

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن اعلام ابطلان تقسیم مال مشاعی است خواه آن مال مشاع ترکه باشد یانه (ماده ۶۶ قانون آئین دادرسی مدنی)

۲۳۳۹ - دعوی بلا معارض

(فقه) کسیکه دعوی مالکیت مالی راکند که در تصرف اونباشد واحدی هم مزاحم اونشود وبا او اختلاف نکند .

۲۳۴۰ - دعوی پژوهشی

(دادرسی مدنی) یك دعوی باعتبار اینکه در مرحلهٔ نخستین از رسیدگی مطرح باشد دعوی نخستین و هرگاه در مرحلهٔ ثانی ازرسیدگی طرح شود دعوی پژوهشی یا دعوی استینافی نامیده میشود (رك . رسیدگی نخستین)

۲۳۴۱ - دعوی تجاری

بمعنی دعوی بازرگانی است (رك .دعوی بازرگانی)

۲۳۴۲ - دعوی تخلیه

(دادرسی مدنی) الف-دعوائی که خواستهٔ آن رفع ید مستأجر از عین مستأجره و تسلیم آن بموجر است و اسباب مجوز تقاضای تخلیه متفاوت است .

ب-دعوائی که خواستهٔ آن رفع ید عدوانی متصرف عدوانی است که از طرف مالك اقامه میشود (ماده ۳۲۶ آئین دادرسی

مدنی)

ج ـ دعوی رفع ید بصورت انجام تعهد مانند اینکه خریدار خانه شرط کند که بایع پس ازسه‌ماه از حین بیع آنرا تخلیه کرده و تحویل خریدار بدهد (بازگشت این شق بشق دوم است) و هم چنین‌است دعوی‌خلع ید شریك از مال مشاع ؛ماده ۱۱۸ - ۴۷۵ - ۵۸۰ ببعدقانون مدنی

۲۳۴۳ - دعوی ترکه

(دادرسی مدنی) بر دعاوی ذیل اطلاق میشود :

الف ـ دعوی‌برمیت (رك.دعوی برمیت

ب ـ دعوی بر متعهد میت (رك . دعوی بر متعهد میت)

ج ـ دعوی بطلان‌تقسیم ترکه(رك .دعوی بطلان تقسیم)

د ـ دعوی یك بستانکار میت بر بستانکار دیگر میت‌که زائد بر استحقاق دریافت کرده است (ماده ۲۷۲ - ۲۷۳ قانون امور حسبی)

ه ـ دعوی‌وارث‌برمتعهد متوفی‌ولواینکه چیزی از این دعوی عائد وارث نشود و فقط دین متوفی پرداخت شود (ماده ۲۳۴ قانون امورحسبی) .

۲۳۴۴ - دعوی‌تصحیح شناسنامه

(دادرسی مدنی) هرگاه در تنظیم اسناد سجلی اشتباهی شده باشد و اشتباه ناشی از اظهار اظهار کننده باشد رفع چنین اشتباهی با دادگاه است (مادهٔ ٤٤قانون ثبت احوال ۱۳۱۹ و مادهٔ ۱۰۵ و۱۰۷ نظامنامهٔ ۱۳۱۹) و دعوی تصحیح این گونه اشتباه را اگردر شناسنامه رخ‌داده باشد دعوی تصحیح شناسنامه‌نامند .اگر اشتباه را تنظیم کنندهٔ سند سجلی بکند رفع‌آن با ادارهٔ‌آمار است . طرف‌دعوی بالا ادارهٔ ثبت احوال است .

۲۳۴۵ - دعوی تصرف عدوانی

(دادرسی مدنی) عناصر دعوی تصرف عدوانی عبارت است از :

الف ـ موضوع دعوی مال غیر منقول‌باشد خواه دعوی‌در دادسرا مطرح شود(فقرهٔ دوم مادهٔ یك قانون‌تصرف عدوانی ومادهٔ دوم همان قانون) خواه در دادگاه(مادهٔ ۳۲۳ دادرسی مدنی)

ب ـ متصرف سابق مال‌غیرمنقول‌که مال بدون رضایت وی از تصرفش خارج شده طرح دعوی نماید (مادهٔ ۳۲۳ دادرسی مدنی و مواد اول و دوم قانون تصرف عدوانی) لازم نیست شاکی مالك باشد مستأجر- مباشر-خادم ـ دهقان-کارگر و هرکس‌که به نمایندگی یا بامانت مال غیر را متصرف است میتواند این دعوی را طرح‌کند (مادهٔ ششم قانون تصرف عدوانی) و حتی این دعوی از جانب مستأجر علیه موجر واز یك مستأجرعلیه مستأجر دیگر شنیده میشود .

ج ـ مدعی اعادهٔ تصرف سابق خود را بخواهد هر چند که در مقام استدلال استنادبه مالکیت خودهم‌کرده باشد.ولی اگرخواستهٔ دعوی‌مرکب از اعادهٔ‌تصرف و صدور حکم به مالکیت باشد این‌دعوی دعوی مالکیت است (قسمت‌پنجم وششم‌از توضیحات ذیل بند نهم نظامنامهٔ قانون تصرف عدوانی)

اگرمدعی‌تصرف عدوانی‌که اعادهٔ تصرف را خواسته تقاضای جبران خسارت‌وارده

را هم بنمایدماهیت دعوی تصرف‌عدوانی تغییر نمی‌کند و بتقاضای مزبور ضمن دعوی مذکور رسیدگی میشود . هرگاه خوانده تصرف خود را مستند به حق مالکیت خود کند این استناد ، ماهیت دعوی تصرف‌عدوانی را تغییر نمیدهد .

د ـ نسبت بموردتعهد (مانندعین‌مستأجره و مرهونه) نمیتوان دعوی تصرف‌عدوانی مطرح نمود .

۲۳۴۶ ـ دعوی تعمیر

(دادرسی مدنی) نوعی از دعاوی اجاره است که خواستهٔ آن الزام موجر بتعمیر عین مستأجره است (مادهٔ ۴۸۶ قانون مدنی و مادهٔ ۲۲ قانون مالک و مستأجر سال ۱۳۳۹) و یا الزام مستأجر بعدم جلوگیری از اقدام موجربه تعمیر عین مستأجره‌می‌باشد (مادهٔ ۴۸۵ قانون‌مدنی)

۲۳۴۷ ـ دعوی تغییر مال‌الاجاره

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن افزودن اجاره بها است اگر موجر طرح کند و کاستن اجاره بها است اگر مستأجر طرح کند(مادهٔ سوم قانون‌مالک و مستأجر ۱۳۳۹)

۲۳۴۸ ـ دعوی تقابل

بمعنی دعوی متقابل است (رك . دعوی متقابل)

۲۳۴۹ ـ دعوی تقسیم

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن تقسیم مال مشاع باشد (مادهٔ ۳۰۰ قانون امور حسبی و مادهٔ ۵۸۹ قانون مدنی)

۲۳۵۰ ـ دعوی تمکین

(دادرسی‌مدنی)دعوائی که‌زوج علیه‌زوجه بخواستهٔ تمکین او بوظائف زناشوئی (بمعنی اخص کلمه) مطرح می کند (مادهٔ ۱۱۰۸ قانون مدنی و مادهٔ ۱۴۳ آئین دادرسی‌مدنی)ازدعاوئی است که‌تشریفات معمولی رسیدگی‌توانائی واقعی حل‌آنرا ندارند .

۲۳۵۱ ـ دعوی تنظیم اجاره‌نامه

(دادرسی مدنی) دعوائی است که‌خواستهٔ آن الزام موجراست به تنظیم‌اجاره‌نامهٔ ملك‌معین‌درموردی که‌اساساً اجاره‌نامه‌ای وجود ندارد و یا دارد لکن مدت اجاره منقضی شده است (مادهٔ پنج قانون مالك‌و مستأجر سال ۱۳۳۹)

۲۳۵۲ ـ دعوی تنظیم سند

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن الزام متعهد به‌تنظیم سنداست بر تنظیم سند مورد تعهد .

۲۳۵۳ ـ دعوی تنفیذ وصیت‌نامه

(دادرسی مدنی) دعوائی است که مدعی از دادگاه می‌خواهدتا باصالت‌وصیت‌نامهٔ فاقد مشخصات مقرردر قانون امورحسبی رسیدگی کند ولی چون مادهٔ ۲۹۱قانون مذکور ومادهٔ ۷ـ۱۱ نظامنامهٔمادهٔ ۲۹۹ قانون مزبور چنین وصیت‌نامه‌ای رافاقد اثر قانونی تلقی کـرده دادگاهها باید باحراز نفس وصیت مندرج در وصیت‌نامهٔ مذکورقناعت کنندمگراینکه دعوی‌بعنوان احراز اصالت چنان وصیت‌نامه‌ای‌بطرفیت کسیکه منکراصالت (انتساب آن‌بموصی) آن است در دادگاه طرح شود در این صورت کلمهٔ تنفیذ بیمورد است .

۲۳۵۴ ـ دعوی توقف

بمعنی دعوی‌ورشکستگی است(رك .دعوی ورشکستگی)

۲۳۵۵ - دعوی تولیت

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن اعلام متولی بودن مدعی نسبت به موقوفهٔ معینی است (مادهٔ ۱۶ آئین دادرسی مدنی) .

۲۳۵۶ - دعوی تهمت

(فقه) دعوائی است که مدعی در ادعاء خود جازم وقاطع نباشد مثل اینکه مودع بر امین دعوی کند که او امانت را بتعدی از بین برده است بدون اینکه در این اسناد، جازم باشد .

۲۳۵۷ - دعوی ثانی

(فقه) هر دعوی که در اثناء دعوی اولی حادث شود (رك. دعوی اولی). در اصطلاحات کنونی آنرا دعوی فرعی می‌نامند .

۲۳۵۸ - دعوی جدید

(دادرسی مدنی) هر ادعاء از طرف مدعی یا مدعی علیه که در مرحلهٔ پژوهشی شده و در مرحلهٔ بدوی نشده باشد آنرا دعوی جدید نامند (مادهٔ ۵۰۸ دادرسی مدنی)

۲۳۵۹ - دعوی جزائی

(دادرسی کیفری) یا دعوی کیفری دعوئی است که موضوع آن رسیدگی به جرمی از جرائم بوده باشد دعاوی مربوط به تخلفات انضباطی خارج از این معنی است .
(رك . دعوی حقوقی - دعوی مدنی)

۲۳۶۰ - دعوی جعل

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن اعلام مجعول بودن سند رسمی یا سند عادی باشد (مادهٔ ۳۷۹ دادرسی مدنی) (رك . جعل)

۲۳۶۱ - دعوی جلب ثالث

رك . جلب ثالث

۲۳۶۲ - دعوی چك

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن وجه چك و مستند اصلی آن چك باشد.

۲۳۶۳ - دعوی حصر وراثت

بمعنی دعوی انحصار وراثت است (رك . دعوی انحصار وراثت)

۲۳۶۴ - دعوی حقوقی

(دادرسی مدنی) مرادف دعوی مدنی است (رك . دعوی مدنی) اصطلاح دعوی حقوقی غلط است زیرا که حقوق در اصطلاح شامل دو رشتهٔ مدنی و کیفری است و ذکر عام و ارادهٔ خاص بدون اینکه دارای مزیتی باشد علاوه بر اینکه دور از روش فصاحت و بلاغت است دور از رسم قانونگذاری است. اصطلاح بالا در مقابل دعوی جزائی استعمال میشود (مادهٔ ۴۶ قانون ثبت علائم ۱ - ٤ - ۱۳۰ و مادهٔ ۱۰ قانون چکهای بی‌محل مصوب ۱۳۳۷)

۲۳۶۵ - دعوی حواله

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن ناشی از رابطهٔ حقوقی حوالهٔ قانون مدنی باشد (در مقابل دعوی برات استعمال میشود)

۲۳۶۶ - دعوی خالصه

(دادرسی مدنی) دعوی مربوط بعین یا منافع وحقوق املاك خالصه (قانون تأسیس بنگاه خالصجات کشور مصوب ۲۶ - ۴ - ۳۴)

۲۳۶۷ - دعوی خسارت

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن نوعی از انواع خسارات باشد .

۲۳۶۸ - دعوی خصوصی

(دادرسی کیفری) دعوی کسیکه از عمل مجرم متحمل ضرر شده است در مقابل دعوی عمومی استعمال شده است مادهٔ دوم آئین دادرسی کیفری.
(رك . دعوی عمومی)

۲۳۶۹ - دعوی خلع ید

بمعنی دعوی تخلیه است (رك. دعوی تخلیه)

۲۳۷۰ - دعوی خیانت متولی

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن اعلام وجود خیانت متولی معین در امر موقوفه است (مادهٔ هشتم قانون اوقاف و مادهٔ ۶۱ نظامنامهٔ اوقاف)

۲۳۷۱ - دعوی خیانت ولی قهری

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن اعلام خیانت ولی قهری در دارائی طفل است که از طرف دادستان طرح میشود و در صورت اثبات بایدضم امین به ولی کرد (مادهٔ ۱۱۸۶ قانون مدنی)

۲۳۷۲ دعوی دولتی

(دادرسی مدنی) دعوائی که یکی ازطرفین دعوی دولت باشد (مادهٔ ۱۳۹ - ۱۴۱ دادرسی مدنی)

۲۳۷۳ - دعوی دینی

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن مال برذمهٔ خوانده است نه مال موجود درخارج . در مقابل دعوی عینی استعمال میشود .
(رك. دعوی عینی)

۲۳۷۴ - دعوی رفع مزاحمت

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن رفع مزاحمت مزاحم تصرفات متصرف قانونی در مال غیر منقول است با اینکه مزاحم مال مورد مزاحمت را از تصرف متصرف خارج نکرده است (مادهٔ ۳۲۵ دادرسی مدنی)

۲۳۷۵ - دعوی رفع ممانعت از حق

(دادرسی مدنی) دعوائی است که صاحب حق ارتفاق یا حق انتفاع در مال غیر برای رفع ممانعت دیگری از استمتاع از حق خود اقامه می کند (مادهٔ ۳۲۴ آئین دادرسی مدنی)

۲۳۷۶ - دعوی زناشوئی

(دادرسی مدنی) دعاوی راجع بامر ازدواج را گویند مانند دعوی زوجیت و نفی زوجیت و دعوی نفقه و تمکین و دعوی طلاق و مطالبهٔ مهر و جهیز .

۲۳۷۷ - دعوی زوجیت

(دادرسی مدنی) دعوائی است که زنی علیه مردی برای اثبات رابطهٔ زوجیت درزمان حال یا ماضی مطرح کند و هم چنین است اگر قائم مقام زنی این دعوی را بقصد استفاده ازآثار مدنی رابطهٔ زوجیت (از قبیل مطالبهٔ حقوق مالی آن زن) طرح کند (قانون راجع بانکار زوجیت ـ مصوب ۲۰ ۲ ـ ۱۳۱۱)
در برابر این دعوی بطور متقابل شوهر (مدعی علیه) دعوی انکار و نفی زوجیت مطرح می کند .

۲۳۷۸ - دعوی سجلی

(دادرسی مدنی) بدعاوی ذیل اطلاق میشود:
الف ـ دعوی تصحیح شناسنامه
ب ـ دعوی ابطال شناسنامه
ج ـ اعتراض مادهٔ ۲۲ نظامنامهٔ مصوب ۱۳۱۹ قانون سجل احوال ۱۳۱۹

د ـ اختلاف در سن (و اثبات سن حقیقی) بین متقاضی شناسنامه و مأمور آمار و ثبت احوال (مادهٔ ۸۵ نظامنامهٔ ۱۳۱۹)

ه ـ اعتراض به غصب نام خانوادگی (مادهٔ ۹۹۸ قانون مدنی)

۲۳۷۹ ـ دعوی سفته

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن وجه سفته و مستند اصلی آن سفته باشد.

۲۳۸۰ ـ دعوی ضمیمه

رك. دعوی اضافی

۲۳۸۱ ـ دعوی طاری

(دادرسی مدنی) دعوائی است که در اثناء رسیدگی بدعوی دیگر از طرف اصحاب دعوی یا ثالث اقامه شود خواه اصحاب دعوی بر یکدیگر اقامه کنند یا بر ثالث و یا ثالث بر یکی از اصحاب دعوی اقامه کند (مادهٔ ۲۸ـ۳۰ قانون دادرسی مدنی)

۲۳۸۲ ـ دعوی طلاق

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن صدور حکم طلاق از طرف دادگاه است و علل و اسباب این تقاضا مختلف است مانند غیبت زوج یا عجز از انفاق (مادهٔ ۱۰۲۹ ـ ۱۱۲۹ ـ ۱۱۳۰ قانون مدنی)

۲۳۸۳ ـ دعوی طلب

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن پرداخت طلب معینی است که مدعی خود را نسبت بآن از مدعی علیه طلبکار می داند.

۲۳۸۴ ـ دعوی عادی

(دادرسی مدنی) دعوائی که رسیدگی بآن بصورت عادی است

(رك . دادرسی عادی)

۲۳۸۵ ـ دعوی عمومی

(دادرسی کیفری) دعوی دادستان به نمایندگی از طرف جامعه علیه مجرم بسبب جرمی که مرتکب شده است و هدف آن حفظ حقوق عامه است (مادهٔ دوم آئین دادرسی کیفری)

۲۳۸۶ ـ دعوی عینی

(دادرسی مدنی) الف ـ بمعنی اعم شامل هر دعوائی است که خواستهٔ آن مطالبهٔ عین معین موجود در خارج باشد مانند دعوی مشتری بر بایع برای تسلیم عین مبیع .

ب ـ بمعنی خاص (در امور حسبی) دعوی شخص است برای استرداد عین مالی که آنرا متعلق بخود می داند بر کسیکه عین مال در ید اواست خواه مدعی علیه وارث باشد خواه نه ولی اگر متصرف ادعاء کند که عین جزء ترکه است آنوقت دعوی بطرفیت تمام ورثه اقامه میشود (مادهٔ ۲۳۹ قانون امور حسبی)

۲۳۸۷ ـ دعوی غیر مالی

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن غیر مالی باشد .

(رك . خواستهٔ غیر مالی)

۲۳۸۸ ـ دعوی غیر منقول

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن مال غیر منقول و یا تحصیل حقی در آن باشد مانند دعوی مالکیت خانه و یا دعوی مالکیت منافع خانه (مادهٔ ۲۳ دادرسی مدنی) دعوی مال الاجاره و اجرت المثل دعوی غیرمنقول نیست .

۲۳۸۹ ـ دعوی فرعی

(دادرسی مدنی) عنوان دعوی فرعی در هر یك از دو مورد ذیل صدق می کند :

الف ـ دعوائی که دراثناءرسیدگی بدعوی دیگری طرح شود مانند دعوی متقابل .
ب ـ دعوائی که از متفرعات دعوی‌دیگر باشد مانند دعوی اعسار و دعوی جعل .
در اینصورت در مقابل هر یك از دوقسم دعوی فرعی مذکور فوق ، دعوی اصلی قرار می گیرد .

۲۳۹۰ - دعوی فسخ اجاره

(دادرسی مدنی) دعوائی است که بموجب آن از دادگاه تقاضای اعلام زوال‌رابطهٔ استیجاری(فك)میشود . اسباب فك‌اجاره متفاوت است مانند تحقق حق فسخ بر حسب شروط اجاره‌نامه (بند دوم‌مادهٔ هفتم قانون مالك و مستأجر ۱۳۳۹) و فوت مستأجر و تقاضای فسخ از طرف همهٔ وراث (بند سوم‌مادهٔ مذکور)و غیره
(رك . دعوی بطلان اجاره)

۲۳۹۱ - دعوی‌کیفری

بمعنی دعوای جزائی‌است .
(رك . دعوی جزائی)

۲۳۹۲ - دعوی مالکیت

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن اعلام مالکیت عین یا حق (مانندحق ارتفاق و انتفاع) بر ملك معین باشد (مادهٔ ۳۳۲آئین دادرسی مدنی) دعوی حریم هم از دعاوی مالکیت است (مادهٔ ۱۳۹ قانون مدنی) اگر خلع ید بتبع دعوی مالکیت مطرح‌باشد دعوی مالکیت صدق می کند (نظامنامهٔ قانون تصرف عدوانی) ضمن‌دعوی‌افراز و دعوی‌تصرف عدوانی هم طرح دعوی مالکیت میتوان کرد و نیز دعوی اعتراض ثالث اجرائی بصورت دعوی مالکیت ممکن است‌مطرح گردد(مادهٔ ۷۲۹ــ۷۳۰ اصول‌محاکمات قدیم) .

۲۳۹۳ - دعوی مالی

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن مالی باشد .
(رك . خواستهٔمالی)

۲۳۹۴ - دعوی متقابل

(دادرسی‌مدنی) دعوائی است که درمقابل دعوی دیگری(که دعوی اصلی نام‌دارد) طرح شده باشد (ماده۲۸۴آئین دادرسی مدنی) و بادعوی اصلی‌ناشی از یك‌منشاء باشند یا ارتباط‌کامل داشته باشندو علاوه براین‌ازقبیل‌دعوی صلح و تهاتر وفسخ و رد خواسته‌که برای دفاع از دعوی‌اصلی اظهار میشود نباشد (ماده ۲۸۵ دادرسی مدنی)

۲۳۹۵ - دعوی مجهول

(فقه) هر دعوی که خواستهٔ آن مجهول باشد مثل اینکه کسی مدعی شودکه یك تخته قالی از طرف می خواهم بدون‌اینکه مشخصات‌آنرا بیان‌کند . دعوی مجهول مسموع نیست .

۲۳۹۶ - دعوی مختومه

الف ـ دعوئی که‌منتهی‌بنظر نهائی‌دادگاه (در هر درجه از دادگاه) شده باشدیعنی دادگاه ختم دادرسی را اعلان نموده و نظر قطعی خود را داده باشد .
ب ـ دعوائی که حکم نهائی درآن‌صادر شده باشد (ماده ۲۲قانون ثبت) ویالااقل در موعد فرجامخواهی نشده باشد .

۲۳۹۷ - دعوی مدنی

(دادرسی مدنی) دعاوی ناشی از روابط

حقوقی مربوط بحقوق مدنی راگویند . این دعوی مدنی بمعنی اعم است که شامل دعوی بازرگانی هم می‌باشد ولـی اگر دعوی بازرگانی از معنی عام‌دعوی‌مدنی خارج‌شودبقیه‌را دعوی مدنی بمعنی‌خاص گویند و بهمین معنی در ماده یك قانون آئین دادرسی مدنی مصوب – ۱۳۱۸ بکار رفته است .

۲۳۹۸ - دعوی مرتبط

(دادرسی مدنی) دو دعوی را نسبت بهم موقعی دعوی مرتبط گویندکه اخذ تصمیم در هر یك مؤثر دردیگری باشد یعنی صدور رأی در یکی از دو دعوی موجب بی‌نیازی از انشاء رأی در مورد دعوی دیگر باشد یا اثبات یکی از دو دعوی موجب اثبات یا رد دعوی‌دیگر گردداین ارتباط را ارتباط‌کامل گویند (ماده۲۸۴ قانون دادرسی‌مدنی)

۲۳۹۹ - دعوی منقول

(دادرسی مدنی) دعوائی‌که خواستهٔ آن مال منقول باشد .

۲۴۰۰ - دعوی مهر

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن مطالبهٔ مهریه از زوج یا قائم مقام‌قانونی اواست .این‌دعوی‌در صلاحیت‌دادگاههای عمومی است .

۲۴۰۱ - دعوی میزان اجاره بها

(دادرسی مدنی) دعوائی است‌که خواستهٔ آن اعلام تعیین مقدار اجاره بهای ملك معینی است که موجر و مستأجر نسبت بمقدارآن اختلاف دارند بدون اینکه در مقام افزایش یاکاهش‌اجاره بها باشند(شق دوم مادهٔ دوم قانون مالك و مستأجر سال ۱۳۳۹)

۲۴۰۲ - دعوی نخستین

رك . دعوی پژوهشی

۲۴۰۳ - دعوی نسب

(دادرسی مدنی) دعوائی‌که خواستهٔ آن اثبات نسب وقرابت باشد(ماده ۱۶ آئین دادرسی مدنی)

۲۴۰۴ - دعوی نفقه

(دادرسی مدنی)دعوی‌زوجه‌بر زوج برای مطالبهٔ نفقهٔ گذشته یاحال.ماده ۱۴۳ آئین دادرسی مدنی .

۲۴۰۵ - دعوی نفی زوجیت

رك . دعوی زوجیت

۲۴۰۶ دعوی وارد ثالث

رك . دعوی ورود ثالث

۲۴۰۷ - دعوی وراثت

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن اثبات وارث بودن مدعی نسبت بمتوفای معین‌است‌تصدیق حصر وراثت‌وسیلهٔ‌منحصر اثبات وراثت نیست (ماده دوم قانون تصدیق انحصار وراثت)

۲۴۰۸ - دعوی ورشکستگی

(دادرسی مدنی) دعوائی‌که خواستهٔ آن اعلام ورشکسته بودن‌بازرگانی‌است.ماده ۴۱۵ قانون تجارت .

۲۴۰۹ - دعوی ورود ثالث

(دادرسی‌مدنی) هرکس در موضوع‌دعوی بین دو طرف اصلی دعوی خود راذیحق بداند یا در حاکم شدن یکی از طرفین دعوی‌خود را ذینفع‌تشخیص دهد میتواند وارد دعوی بدوی یا پژوهشی شود

و باید دادخواست بدهد این دعوی را دعوی ورود ثالث و باعتبار مدعی آن دعوی وارود ثالث نامند و مدعی آن را وارد ثالث گویند . ماده ۲۷۰ ـ ۷۰ دادرسی مدنی .

۲۴۱۰ - دعوی وقف

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن اثبات و اعلان وقف بودن ملك معین است.

۲۴۱۱ - (استرداد) دعوی

(دادرسی مدنی) چشم پوشی مدعی است از دعوی خود بصرف ارادهٔ یکطرفی خویش (ماده ۲۹۸ آئین دادرسی مدنی) استرداد دعوی اگر بطور کلی (کلی زمانی یعنی درجمیع ازمنه) نباشد. میتوان بوسیلهٔ دادخواست جدید تجدید دعوی کرد .

۲۴۱۲ - (اصحاب) دعوی

(دادرسی) مدعی و مدعی علیه خواه طرف اصلی دعوی باشند خواه بعنوان شخص ثالث وارد یا جلب شده باشند. ماده ۴۸۱ ـ ۵۴۱ دادرسی مدنی .

در همین معنی صاحبان دعوی و متداعیین هم بکار می رود (ماده ۵۱۰ ـ ۵۸۲ دادرسی مدنی) .

۲۴۱۳ - (انتقال) دعوی

(دادرسی مدنی) یعنی انتقال مورد دعوی. این انتقال درست است خواه دعوی در مراجع قضائی باشد خواه نه (مادهٔ ۴۵ قانون تصفیهٔ امور ورشکستگی و مادهٔ پنجم لایحهٔ قانونی اشتباهات ثبتی واسناد مالکیت معارض و مادهٔ ۴۲ قانون ثبت).

۲۴۱۴ - (بطلان) دعوی

(دادرسی مدنی) حکمی است که حکایت از نارسائی دلیل مدعی در دعوائی که اقامه کرده است مینماید خواه مدعی دعوی حقی نماید (مانند مطالبهٔ عین معین یا دین) خواه نه مانند دعوی توقف ودعوی اعسار . در مورد اخیر حکم به بیحقی مدعی نمیتوان صادر نمود ولی در مورد اول میتوان حکم به بیحقی مدعی صادر کرد (مادهٔ ۲۲۵ ـ ۲۳۷ ـ ۲۳۹ دادرسی مدنی) .

مفهوم حکم به بیحقی اخص است از مفهوم حکم به بطلان دعوی .

۲۴۱۵ - (تجزیهٔ) دعوی

(دادرسی مدنی) یعنی صدور رأی نسبت ببعضی از خواندگان (در صورت تعدد آنان) یا نسبت به قسمتی از مدعی به خواه خوانده متعدد باشد خواه نه (مادهٔ ۱۳۴ آئین دادرسی مدنی)

۲۴۱۶ - (تنجز) دعوی

(دادرسی مدنی) یعنی درخواست خواسته از دادگاه باید معین (بدون تعلیق) باشد مثلا تقاضای محکومیت خوانده را به احد امرین نکند (مانند مال الاجاره یا اجرت المثل) زیرا درصورت مردد بودن خواسته طبعاً رأی هم مردد خواهد بود و این منافات با فصل خصومت دارد (شق سوم مادهٔ ۷۲ دادرسی مدنی)

۲۴۱۷ - (رد) دعوی

(دادرسی مدنی) برای تحقق رد دعوی شروط ذیل لازم است :

الف ـ دادخواست ابطال یا رد نشده باشد (مادهٔ ۴۷۸ ـ ۵۲۴ ـ ۷۶۲ دادرسی مدنی)

ب ـ دادگاه درموقع رد دعوی (که بصورت قرار است) اساساً وارد رسیدگی بماهیت

دعوی نشده باشد (مادهٔ ۲۰۳ دادرسی مدنی راجع بایراد مرور زمان) یا اینکه پس از ورود در ماهیت تکلیف بصدور قرار رد دعوی پیدا کند (مادهٔ ۲۹۸ آئین دادرسی‌مدنی) مانندمورد استرداددعوی.
ج ـ مورد از موارد سقوط‌دعوی نباشد.
رد دعوی هیچ ارتباط بمیزان رسیدگی در ماهیت ندارد بعکس‌مورد رأی‌ببطلان دعوی یا بیحقی‌مدعی. این‌دو تعبیر‌مختص رسیدگی‌کامل در ماهیت دعوی است.

۲۴۱۸ - (سقوط) دعوی

(دادرسی‌مدنی) از بین رفتن دعوی‌است بطور کلی باین‌معنی که حق‌تعقیب آن‌دعوی ازمدعی‌آن برای همیشه سلب‌شود این‌امر ممکن است بسبب چشم پوشی کلی مدعی از دعوی ضمن استرداد آن (موقعی‌که دعوی بمرحلهٔ صدور حکم رسیده باشد) باشد یا بسبب صدور رأی قطعی دردعوائی باشدکه مطرح شده است و یا بسبب ختم دعوی بسازش باشد و یـا بسائر اسباب مذکور در قانون (فقرهٔ دوم مادهٔ ۲۹۸ دادرسی مدنی و بند چهارم مادهٔ ۱۹۸ قانون مذکور و مادهٔ ۵۱۲ همان قانون و مواد ۱۸ ـ ۴۴ قانون ثبت)

۲۴۱۹ - (صاحبان) دعوی

رك . اصحاب دعوی

۲۴۲۰ - (عدم استماع) دعوی

(دادرسی مدنی) قراری است مباین بـا قرار رددعوی‌و قراررد دادخواست‌وقرار ابطال دادخواست و قرار سقوط دعوی (مادهٔ ۴۷۸ ـ ۵۲۴ دادرسی مدنی) که هیچوقت در اثناء رسیدگی (بعکس قرار رد دعوی)صادر نمیشود و درمواردمصرح در قانون‌صادر میشود وضابطهٔ‌خاصی‌ندارد (مادهٔ ۲۴ قانون‌ثبت و مادهٔ ۷۳۱-۳۳۱ - ۳۳۲ - ۷۲۶ دادرسی مدنی و مادهٔ ۲۶۶ قانون‌مدنی ومادهٔ‌پنجم لایحهٔ‌قانونی چك بی‌محل) معذلك گاهی بر موردقرار رد دعوی (مانندمورد ایراد مرور زمان) و مورد سقوط دعوی (بند چهار مادهٔ ۱۹۸ دادرسی‌مدنی) عنوان عدم استماع دعوی اطلاق شده است . عنصر مشخص عدم استماع دعوی نپذیرفتن دعوی در دادگاه است خـواه علت عدم پذیرش سقوط دعوی و یا شمول مرور زمان و یا حکم خاص قانون باشد بهر صورت‌که تصور شود .

۲۴۲۱ - (مقدمات‌کتبی) دعوی

(دادرسی مدنی) مقصود از‌آن‌دادخواست و ضمائم و جواب کتبی خوانده و پاسخ کتبی خواهان است که در دادرسی‌های عادی (خواه در مرحلهٔ بدوی و خواه‌در مرحلهٔ‌استینافی وخواه در مرحلهٔ‌اعتراض بحکم غیابی (بین اصحاب‌دعوی ازطریق دفتر دادگاهها و تحت شرائط مخصوص قانونی ردو بدل می‌شود (مادهٔ ۷۴ -۷۵ ـ ۷۶ ـ ۷۷ ـ ۱۱۱ تا ۱۱۵ ـ ۱۸۴ ـ۴۹۷ آئین دادرسی مدنی)

۲۴۲۲ - دفاع

(دادرسی) جوابی کـه اصحاب دعوی بیکدیگر میدهند . دفاع بمعنی اعم‌شامل ایرادات هم می‌باشد (رك . ایراد)

۲۴۲۳ - دفاع مشروع

Légitime défence

(حقوق جزا)شخص‌موردتجاوز درصورت نداشتن وقت برای توسل بقوای دولتی

بمنظور رفع تجاوز حق دارد به نیروی شخصی ازناموس و جان و مال خوددفاع کند این دفاع را دفاع مشروع نامند (مادهٔ ۴۱ - ۱۸۴-۱۸۶ قانون‌مجازات عمومی-مادهٔ ۳۴۳قانون دادرسی و کیفر ارتش و تبصرهٔ یك مادهٔ واحدهٔ قانون تشدید مجازات سارقین مسلح مصوب‌تیر ۱۳۳۳)

۲۴۲۴ - دوفاکتو De facto

(بین‌الملل عمومی) با این اصطلاح‌تعبیر از پدیدهٔ موجودی میشود قطع نظر از اینکه آن پدیده دارای چه‌آثار حقوقی می‌باشد وقطع نظر ازاینکه دارای اساس و ریشهٔ حقوقی هست یا نه و با غمض‌عین از اینکه اساس حقوقی برای‌آن شناخته شده یا نه . وبهمین معنی‌درحقوق عمومی داخلی هم بکار می‌رود و گفته میشود « حکومت دوفاکتو » که با نقض قانون اساسی روی‌کار است و قدرت عمومی را بنحو مؤثری اعمال می کند . دوفاکتو موقت‌ومحدوداست. در مقابل de jure که‌کامل و قطعی است بکار می‌رود .

۲۴۲۵ - (حکومت) دوفاکتو

(حقوق عمومی) حکومتی که با نقض قانون اساسی روی‌کار بوده‌وقدرت‌عمومی را بنحو مؤثری اعمال می کند .

(رك . دوفاکتو)

۲۴۲۶ - (شناسائی) دوفاکتو

(بین الملل عمومی) الف - عبارت است از شناسائی بشرط قانونی بودن وضعی‌که شناخته شده ویا بقصد تحدید آثارشناسائی از حیث مدت و اهمیت .

ب- در اصطلاح غلطی در معنی شناسائی ضمنی بکار رفته است .

۲۴۲۷ - دفتر

درلغت بمعنی‌کتاب است (اول دفتر بنام ایزد دانا - سعدی) امروزه بمعنی جزوهٔ حاوی اوراق سفید است برای نوشتن . در اصطلاح :

الف - محل‌کاری است‌که امور مربوط‌به ارباب رجوع ثبت وضبط میشود وصاحب آن کار مکلف بداشتن دفاتر مشخصی می‌باشد مانند دفتر وکالت (دارالوکاله) و دفتراسناد رسمی ودفترازدواج وطلاق.

ب - مطلق اتاق یا دائرهٔ خاصی در مؤسسات عمومی یا خصوصی برای‌کارهای نوشتنی و فرستادن و گرفتن‌کاغذ ونامه‌ها و ثبت وضبط امور مربوطه .

۲۴۲۸ - دفتر ارسال مراسلات

(یادفتر رسید) نامه‌هائی که‌اداره‌ها برای اشخاص می‌فرستند در دفتری ثبت‌میشود و هنگام تحویل آنها امضائی از دریافت کننده می گیرند این دفتر رادفترارسال مراسلات یا دفتر رسید می‌نامند .

۲۴۲۹ - دفتر اسناد رسمی

(ثبت) محل کار سردفتر اسناد رسمی‌که برای انجام کار خود اختیار کرده است (مادهٔ ۲۲ قانون دفتر اسناد رسمی) دفتر اسناد رسمی از مؤسسات ادارهٔ ثبت است و بیش از تقریباً نیم قرن در کشور ما سابقه ندارد و در مجموع گردش چرخ اقتصاد کشورنقش قابل ملاحظه داردوسند از حیث دلائل اثباتی در درجهٔ اول‌قرار گرفته و وجودآن بدوران اعتبارشهادت شهودکاذب که‌ازبلایای‌تاریخ‌آئین‌دادرسی است بمقدار فراوانی پایان داده است .

۲۴۳۰ - دفتر امور محجورین و تحریر ترکه

(دادرسی) شعبه‌ای است در دادسرا باین عنوان که دادستان بوسیلهٔ آن شعبه و بموجب مادهٔ ۱۶ قانون اصلاحی قانون اصول تشکیلات دادگستری مصوب دیماه ۱۳۱۵ و نظامنامهٔ مصوب ۱۳ - ۵ - ۱۶ هیأت وزیران (مادهٔ ۷ - ۱۴) در مورد غیبت تمام یا بعضی ازوراث و برای حفظ حقوق محجوران اقدامات مقتضی مطابق نظامنامهٔ مذکور بعمل می‌آورد .

۲۴۳۱ - دفتر باطله

(تجارت) دفتریکه تجار برای ثبت معاملات روزانه دارند .

دفتر مخصوص حسابداری بنگاههای عمده که در آن معاملات را حین الوقوع ثبت می‌کنند تا بعد از حصول اطمینان از صحت ثبت وارقام عین آن بدفتر روزنامه انتقال داده شود .

۲۴۳۲ - دفتر تجارتی

(تجارت) دفاتری که تاجر مطابق مقررات قانون تجارت تهیه و نگهداری کند (مادهٔ ششم قانون تجارت)

۲۴۳۳ - دفتر ثبت تجارتی

رك . ثبت تجارتی

۲۴۳۴ - دفتر دادگاه

(دادرسی) محل تنظیم دوسیه‌ها و تهیهٔ مقدمات دادرسی که بتصدی مدیر دفتر و بقدر کافی اعضاء و تحت ریاست رئیس دادگاه یا رئیس شعبهٔ دادگاه انجام وظیفه در آن میشود (مادهٔ ۸۱ - ۸۲ قانون اصول تشکیلات و مادهٔ ۱۲۲ دادرسی مدنی و غیره)

۲۴۳۵ - دفتر دارائی

(تجارت) یکی از دفاتر بازرگانی است که تاجر باید هر سال صورت جامعی از کلیهٔ دارائی منقول و غیر منقول و دیون ومطالبات سال گذشتهٔ خودرا به‌ریز ترتیب داده در آن دفتر ثبت و امضاء نماید و این کار باید تا پانزدهم فروردین سال بعد صورت پذیرد (مادهٔ نهم قانون تجارت)

۲۴۳۶ - دفتر رسید

دفتر ارسال مراسلات را گویند .

(رك . دفتر ارسال مراسلات)

۲۴۳۷ - دفتر روزنامه

(تجارت) یکی از دفاتر تجاری است که تاجر جمیع واردات و صادرات تجارتی حتی مخارج شخصی خود را روزانه باید در آن ثبت کند (مادهٔ ۷ قانون تجارت)

۲۴۳۸ - دفتر صندوق

(تجارت) دفتر حسابداری که همهٔ پرداختها و دریافتهای نقدی یك تجارتخانه در آن ثبت میشود .

۲۴۳۹ - دفتر کپیه

(تجارت) یکی از دفاتر بازرگانی است که تاجر باید کلیهٔ مراسلات و مخابرات و صورت حسابهای صادرهٔ خود را در آن بترتیب تاریخ ثبت کند (مادهٔ ۱۰ قانون تجارت)

۲۴۴۰ - دفتر کل

(تجارت) یکی از دفاتر بازرگانی است که تاجر باید کلیهٔ معاملات را لااقل هفته‌ای یکمرتبه از دفتر روزنامه استخراج و با جدا کردن انواع مختلف آن هر نوع را در صفحهٔ خاص بطور خلاصه ثبت کند (مادهٔ هشت قانون تجارت) .

۲۴۴۱ - دفتر گواهی امضاء

(ثبت اسناد) یکی از دفاتر رسمی پیش بینی شده در مقررات ثبت اسناد است که ادارهٔ کل ثبت آنرا ببعضی از صاحبان دفاتر اسناد رسمی میدهد تادر آن گواهی امضاء ذیل اسناد عادی اشخاص را منعکس کنند (مادهٔ یك آئین نامهٔ اصلاحی سال ۲۳ - مادهٔ ۱۳۲ قانون ثبت) گواهی امضاء موجب رسمی شدن سند نیست وروی چنین سندی اجرائیهٔ ثبتی صادر نمی کنند.

۲۴۴۲ - دفتر نماینده

بمعنی دفتر اندیکاتور است (رك. اندیکاتور) در اصطلاحات ثبتی دفتری است که نمایندهٔ ثبت در دفتر خانه‌ها برای امور معاملات نگه می‌دارد.

۲۴۴۳ - دفتر یومیه

بمعنی دفتر روزنامه است (رك. دفتر روزنامه)

۲۴۴۴ - دفترداری

محل نگهداشتن و نوشتن دفترهای حساب بموجب قواعد حسابداری.

۲۴۴۵ - دفترخانه

الف - محلی که سر دفتر برای انجام کار و وظائف دفتری خود تعیین و باادارهٔ ثبت محل و ادارهٔ ثبت اسناد مرکز اطلاع میدهد (مادهٔ ۲۲ قانون دفتر اسناد رسمی مواد ۲۲ - ۲۳ نظامنامهٔ ۱۳۱۶ و مادهٔ ۱۳-۱۴ نظامنامهٔ ۱۳۱۷. محل تنظیم و ثبت اسناد رسمی را دفترخانه می‌نامند و اسم قدیمی آن محضر است متصدی و مسئول دفترخانه را سر دفتر گویند (مادهٔ ۱-۲ قانون دفتر اسناد رسمی مصوب ۱۵-۳-۱۳۱۶)

ب - دفتر دادگاه را گویند (مادهٔ ۳۲۳ قانون امور حسبی)

۲۴۴۶ - دفتریار

کسیکه سمت معاونت یك دفترخانه‌رادارد (مادهٔ ۲٤ قانون دفتر اسناد رسمی ومواد ۲۴ - ۲۵ نظامنامهٔ ۱۳۱۶)

۲۴۴۷ - دفینه

(مدنی) مالی که در مکانی دفن شده و تصادفاً یافت‌شود مادهٔ ۱۷۳ قانون مدنی. در فارسی آنرا گنج گویند و معرب آن کنز است. در پاره‌ای موارد با لقطه نزدیك میشود.
(رك. لقطه)

۲۴۴۸ - دلال

(تجارت) کسیکه با دریافت حق معینی واسطهٔ بین خریدار و فروشنده میشود. به عبارت دیگر:
دلال کسی است که در مقابل اجرت‌واسطهٔ انجام معاملاتی شده یا برای کسیکه می‌خواهد معاملاتی نماید طرف معامله پیدامی کند. علی‌القاعده مقررات‌وکالت دردلالی‌اجراء می‌شود (مادهٔ ۳۳۵ قانون تجارت)

۲۴۴۹ - دلالات ثلاث

(فقه) دلالت مطابقه ودلالت تضمن ودلالت التزام را گویند. بهمین اصطلاحات مراجعه‌شود.

۲۴۵۰ - دلالت

(فقه) کیفیتی‌است‌درچیزی (مادی‌یامعنوی) که هر گاه کسی آن کیفیت را بداند از دانستن آن کیفیت، درذهن خود منتقل به دانستن چیز دیگری (که این چیز را

مدلول وگاهی مدلول علیه نامند) گردد وآن چیز راکه صاحب آن کیفیت بوده است دلیل نامیده‌اند وآن کیفیت رادلالت مینامند چنانکه وجود دود دلیل بروجود آتش است و وجود انسان‌دلیل بر وجود اجتماع انسانی است زیرا انسان بدون اجتماع انسانی وجود پیدا نمی کند.ونیز وجوداجتماع انسانی دلالت بربی‌نظمی‌ها و عکس‌العمل آنها (بصورت قوانین و مقررات) دارد .

۲۴۵۱ ـ دلالت اشاره

(فقه) هر معنی که لازمهٔ عقلی یك عبارت باشد دلالت آن‌عبارت را بر آن‌لازم‌عقلی، دلالت اشاره گویند .

(رك . لازم عقلی)

۲۴۵۲ ـ دلالت اقتضاء

(فقه) دلالت عبارتی که بدون حذف و اسقاط چیزی مقصود گوینده را نرساند مثلا عبارت : انتقال مورد دعوی بدون حذف و اسقاط دلالت بر مقصود گویندهٔ آن می کند ولی عبارت «انتقال دعوی» بدون در نظر گرفتن محذوف (یعنی کلمهٔ «مورد») دلالت درستی ندارد زیرا خود دعوی ذاتاً قابلیت انتقال را ندارد .

(رك . دلالت صریح)

۲۴۵۳ ـ دلالت التزام

(فقه) دلالت‌لفظ بریك‌معنی که‌از موضوع‌له بکلی بیرون باشد دلالت التزام نامیده میشود البته بین آن معنی بیرونـی و موضوع‌له باید یکنوع ملازمه و ارتباط و پیوند وجود داشته باشد و بسبب همین ارتباط است که لفظ بر‌آن معنی بیرونی و خارجی دلالت می کند واز این‌رواست که این قسم‌دلالت را دلالت التزام (یعنی دلالت بیاری ملازمه) نامیده‌اند . دلالت کلمهٔ قانون را بر مفهوم جامعه میتوان مثال شمرد بین قانون و جامعه ملازمه وجود دارد .حکم شمارهٔ ۳۷۰۹ مورخ ۱۹ ـ ۳ ـ ۱۳۲۴ دادگاه‌انتظامی‌اسمی از دلالت مطابقی‌ودلالت‌التزام برده‌است.

۲۴۵۴ ـ دلالت انی

(بکسر همزه و تشدید نون)

(فقه) دلالت معلول برعلت راگویندمانند دلالت ورشکستگی بر توقف ازاداء دیون (مادهٔ ۴۱۲ قانون تجارت) یعنی عدم توانائی در پرداخت دیون (نه استنکاف از اداء دیون) موجب قانونی پیدایش عنوان ورشکستگی است . ابتکار در یك علم یا فن دلیل‌اجتهاد وصاحب نظربودن مبتکراست زیرا هرمبتکری صاحب نظر است .

۲۴۵۵ ـ دلالت تضمن

(فقه) دلالت‌لفظ بر یك‌قسمت از موضوع‌له رادلالت‌تضمن‌مینامندچنانکه درمادهٔ ۳۳۸ ق‍ـم‌دلالت کلمهٔ بیع بر«عین»یا بر«تملیك» دلالت تضمن یـا دلالت تضمنی خوانده می‌شود . دلالت کلمهٔ قانون بر ضمانت اجراء دلالت تضمن است .

۲۴۵۶ ـ دلالت تضمنی

بمعنی‌دلالت تضمن‌است (رك. دلالت‌تضمن)

۲۴۵۷ ـ دلالت حکومت

رك . حکومت

۲۴۵۸ ـ دلالت سیاقی

(فقه) بمعنی دلالت منطوقی غیر صریح است (رك . دلالت منطوقی غیر صریح)

۲۴۵۹ - دلالت صریح

(فقه) هر گاه عبارتی بدون حذف واسقاط چیزی دلالت بر قصد گوینده کند آن دلالت رادلالت‌صریح گویندمانند «آب‌ازناودان جاری شد» و مانند «انتقال مورد دعوی» اگر عبارتی با حذف و اسقاط دلالت بر قصد گوینده کند آن‌دلالت را دلالت‌اقتضاء گویند مانند «ناودان جاری شد»ومانند انتقال دعوی زیرا ناودان ذاتاً قابل جریان نیست وکلمهٔ (آب)ساقط شده‌است و نیز دعوی‌طبعاً‌قابل انتقال نیست‌وکلمهٔ (مورد) ساقط شده است و منظور انتقال مورد دعوی است .

۲۴۶۰ - دلالت طبعی

(فقه) هر گاه علاقه‌ای که‌بین‌دلیل‌ومدلول وجود دارد در طبیعت وجود داشته باشد (یعنی از موجودات طبیعی باشد) این دلالت را دلالت طبعی نامند مانند دلالت دود بر آتش‌و دلالت«اح اح» بردردسینه. دلالت طبعی اگر از مقولهٔ الفاظ باشد (مانند مثال اخیر) آنرادلالت طبعی‌لفظی نامند و گر نه دلالت طبعی‌غیرلفظی‌نامیده میشود مانند مثال‌نخست ومانندمثال‌ذیل:

شکم گرسنه و خـانهٔ خـالی و طعام
عقل باور نکندکـز رمضان اندیشد

یعنی سه قرینه‌ای که در مصرع اول هست دلالت طبعی برشکستن روزه می کند.این دلالت طبعی غیر لفظی است .

۲۴۶۱ - دلالت عقلی

(فقه) هرگاه علاقه‌ای که بین دلیل و مدلول‌وجود داردعقل‌انسانی خودتوانائی ادراك‌آن علاقه را داشته‌باشد بدون‌اینکه تکیه به مشاهدهٔ طبیعت و یا امر دیگری نمایدآن دلالت را دلالت عقلیه یا دلالت عقلی نامند مانند دلالت اثر بر مؤثر و دلالت قانون برقانونگذار .

۲۴۶۲ - دلالت لفظی

(فقه) الفاظی که در گفتار بکار می‌رودهر یك در زمانی از ازمنه برای معنئی از معانی معین شده‌اند دلالت این الفاظ را بر معانی خود دلالت لفظی‌گویند مانند دلالت لغت خورشید بر ستاره‌ای‌که از تابش‌آن روزپدید می آید. دلالت‌لفظی‌سه قسم‌است: دلالت‌مطابقه_دلالت‌تضمن_دلالت التزام (باین‌اصطلاحات مراجعه‌شود)

۲۴۶۳ - دلالت لمی

(بکسر لام و تشدید میم)
(فقه) دلالت‌علت برمعلول راگویندمانند دلالت ورشکستگی‌بر حجرتاجرورشکسته زیرا حجرمعلول ورشکستگی است‌ومانند دلالت عقد برآثار حقوقی‌آن .

۲۴۶۴ - دلالت مطابقه

(فقه) یا دلالت مطابقی : هر لفظ برای معنئی‌وضع‌شده‌است که‌آن معنی‌دراصطلاح موضوع‌له نامیده شده است ، دلالت لفظ بر تمام مفاد موضوع‌له را دلالت مطابقه می‌نامند مانند دلالت کلمهٔ بیع (در مادهٔ ۳۳۸ ق - م) بر «تملیك عین بعوض معلوم» و دلالت عقد بر ایجاب و قبول.

۲۴۶۵ - دلالت مطابقی

بمنی‌دلالت‌مطابقه است(رك. دلالت‌مطابقه)

۲۴۶۶ - دلالت مفهومی

(فقه) دلالت عبارت بر مفهوم (اعم از موافق ومخالف)را گویند. (رك. منطوق.

۲۴۶۷ - دلالت منطوقی

(فقه) دلالت لفظ بر منطوق کلام‌را گویند (رك .منطوق)

۲۴۶۸ - دلالت منطوقی صریح

(فقه) دلالت مطابقه و تضمنی کلام را گویند.
(رك . دلالت مطابقه - دلالت تضمن)

۲۴۶۹ - دلالت منطوقی غیر صریح

(فقه) دلالت التزامی یك کلام را گویند.
(رك . دلالت التزام)

۲۴۷۰ - دلالت وضعی

(فقه) هرگاه علاقهٔ بین دلیل و مدلول ناشی از قرارداد واعتبار انسانی باشد آنرا دلالت وضعی نامند مانند دلالت چراغ قرمز چهارراه بر منع عبور و دلالت چراغ سبز بر جواز عبور (که این را دلالت وضعی غیر لفظی گویند) و دلالت کلمات بر معانی (در اغلب لغات) زیرا این کلمات را برای معانی معین وضع کرده‌اند . این قسم دلالت را دلالت وضعی لفظی نامند مانند لفظ «رك» که مؤلفان این عصر آنرا بمعنی «رجوع کنید» بطور اختصاری بکار میبرند. دلالت وضعی لفظی را بسه قسم دلالت مطابقی و دلالت تضمن و دلالت التزامی تقسیم کرده‌اند (باین اصطلاحات مراجعه شود.)

۲۴۷۱ - دلالت وضعی غیر لفظی

رك . دلالت وضعی

۲۴۷۲ - دلالت وضعی لفظی

رك . دلالت وضعی

۲۴۷۳ - دلالی

(تجارت) عمل و شغل دلال را گویند .

۲۴۷۴ - دلیل

(فقه) - الف - منبع حقوق . در همین معنی می گویند : «ادله چهار چیز است کتاب - سنت - عقل (یا قیاس) - اجماع» یعنی منابع حقوق چهار چیز است .

ب - قانون . در این معنی می گویند : «دلیل وارد بر دلیل دیگر» بمعنی قانون وارد بر قانون دیگر (رك . ورود)

ج - چیزیکه برای اثبات امری بکار رود.

د - چیزی که برای اثبات امری درخصوص دعاوی بکار می‌رود . قوانینی که جنبهٔ اثباتی دارند وکاشف ازامری می باشند دلیل نامیده میشوند . در این معنی دلیل در مقابل اصطلاح «اصل عملی» بکار می‌رود (رك . اصل عملی) و درهمین مورد عبارت معروف: « الاصل دلیل حیث لادلیل» گفته شده است . دراصطلاح جمعی ازدانشمندان اصول فقط بدلیل قطعی دلیل گفته میشود و دلیل ظنی را اماره می‌نامند .

(آئین دادرسی) از نظر مادهٔ ۳۵۳ آئین دادرسی مدنی : دلیل عبارت است ازامری که اصحاب دعوی برای اثبات دعوی یا دفاع از دعوی بآن استناد مینمایند .ولی باید دانست که :

اولا - دلیل منحصر به عناوین مذکور در قوانین آئین دادرسی وسایر قوانین موضوعه (مانند اقرار - شهادت - تحقیقات محلی - معاینهٔ محلی - کارشناسی - سوگند - امارات) نیست زیرا ازهیچیك ازمواد قانونی استفادهٔ حصر دلائل بامور مذکور فوق نمی‌شود بنابراین با توجه بمادهٔ سوم آئین دادرسی مدنی در موارد سکوت قانون میتوان از اماراتی که در عرف وجود دارد استفاده نمود چنانکه دیوان کشور کراراً چنین استفاده‌ای را نموده است مثلا صدورچك را دلیل مدیونیت صادر کنندهٔ چك دانسته است . این امارهٔ قضائی نیست زیرا عنصر مشخص امارهٔ قضائی آن است که بسیط نمیتواند باشد (رك . امارهٔ قضائی

ثانیاً ـ خاصیت دلیل این است که برای اثبات امری بکار می‌رود بنابراین اصل برائت و اصل استصحاب (موضوع مواد ۳۵۶ ـ ۳۵۷ آئین دادرسی مدنی) که خاصیت اثباتی ندارند وصرفاً دستورالعملی برای حالت شك وتردید می باشند عنوان دلیل را ندارند هر چند که تمسك بآنها مـانند تمسك بدلائل ، در مقام ترافع ثمر بخش است . دلیل بمعنی‌مذکور فوق در هر مورد که حجت باشد نسبت بلوازم مدلول علیه هم حجت است این خاصیت دلیل‌است استصحاب‌وبرائت این خاصیت را ندارند و لااقل در اینکه دارای‌چنین خاصیتی باشند اختلاف نظر هست .

۲۴۷۵ - دلیل اجتهادی

(فقه) مدارك استنباط‌است که باید :

اولا ـ مفید قطع نباشد .

ثانیاً ـ حاکی از واقع بطور ظنی باشد.

گاهی دلیل اجتهادی شامل این قسمت و اصولی‌که تعبداً ناظر بواقع می‌باشند (وآنهارا اصول تنزیلی‌می گویند)میشود.

(رك . اماره ـ اصول تعلیقی، تعبدی)

۲۴۷۶ - دلیل اخص از مدعی

(فقه) هر گاه وسعت دامنهٔ دلیل کوتاهتر از وسعت دامنهٔ مدعی (بفتح عین) باشد آن دلیل را دلیل اخص از مدعی گویند چنانکه‌کسی دعوی‌طلب مال‌الاجارهٔ شش ماه ملکی را علیه‌کسی مطرح نماید ولی دلیل او فقط قادر باثبات سه ماه طلب او باشد .

در عکس حالت بالا دلیل را دلیل اعم‌از مدعی مینامند چنانکه اجرائیهٔ ثبتی در غیراقامتگاه مندرج درسند ، ابلاغ‌واقعی شده و مدیون‌شاکی‌است که بایدابلاغ در اقامتگاه من صورت گیرد و درخواست ابطال ابلاغ را مینماید مرجع رسیدگی ابلاغ مزبور را صحیح میداند و دلیلش این است‌که غرض ازابلاغ اطلاع‌مدیون است و ابلاغ‌واقعی‌اجرائیهٔ‌سند(واجرائیهٔ حکم‌یااوراق دعوی) کاملترین‌وسیلهٔ‌اطلاع یافتن طرف است این استدلال عام است و شامل هر ابلاغ (حتی ابلاغ اجراء حکم) میباشد .

۲۴۷۷ - دلیل اعم از مدعی

رك . دلیل اخص از مدعی

۲۴۷۸ - دلیل انسداد

(فقه) دلیلی‌که طرفداران انسداد (رك . انسداد) برای حجیت هرظنی بطور عام اقامه می کنند .

(رك. اصطلاح شمارهٔ ۷۱۶)

۲۴۷۹ - دلیل جدید

(دادرسی مدنی) دلیلی‌است‌که در مرحلهٔ بدوی بآن استناد نشده باشد (مادهٔ۳۷۹ ۴۹۳ـ ۵۰۹ دادرسی مدنی)

۲۴۸۰ - دلیل حاکم

رك . حکومت

۲۴۸۱ - دلیل عقلی

(فقه) قاعدهٔ عقلی (یعنی بدست آمده از طریق بکار بردن عقل) که در امورشرعی بکارآید و نتیجه بخشد . دلیل عقلی دو قسم است :

الف ـ قاعدهٔ عقلی‌که بالاصاله و بدون تبعیت ازمقررات‌شرعی‌بدست‌آید وآنهارا مستقلات عقلیه‌نامند .

ب ـ هر گاه عقل از طریق‌تفکر دریکی از مقررات شرعی بالتبع ازآن نتیجه‌ای بدست‌آورد اینگونه استنتاجات عقلی را

استلزامات عقلیه نامند. مانند نتایجی که عقل از راه قیاس و استنباط از مقررات شرعی بدست می آورد. معذلك در استفاده از دلیل عقل گروهی بطرف افراط میروند و گروهی بسوی تفریط و این‌ها بعدد بیشترند. در این باره وقتی گفته بودیم: «خرد را در نهانگاه ایمان دیدم و گفتم چونی ؟ گفت چون غنچه‌ای خشن‌پوش و نشگفته ورازی گران و ناگفته و پریروئی عیار و بنهفته.

۲۴۸۲- دلیل عین‌مدعی

(فقه) گاه اتفاق می‌افتد که کسی ادعای مطلبی می کند و در مقام استدلال همان مطلب را که قبلا بصورت مدعی (بفتح عین) ذکر کرده است بصورت دلیل (باعبارت دیگر) ذکر می کند و در واقع يك معنی را دو بار تکرار می کند و يك مجهول را دو بار بیان می کند تکرار بیان يك مجهول صد بار هم باشد آن مجهول را حل نمی کند. در اصطلاح دیگر این را « مصادره بر مطلوب» می گویند.

۲۴۸۳ - دلیل فقاهی

رك . اماره

۲۴۸۴ - دلیل لبی

(فقه) لب بضم اول و تشدید ثانی بمعنی عقل است. دلیل لبی در مقابل دلیل لفظی بکار می‌رود.

(رك . دلیل لفظی ـ دلیل عقلی)

۲۴۸۵ - دلیل لفظی

(فقه) در علم اصول فقه بدلیلی گفته میشود که دارای مشخصات ذیل باشد :

الف ـ دلیل راجع بیکی از اوصاف الفاظ (مانند عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و حقیقت و مجاز و مانند اینها) باشد.

ب ـ دلیل برای استنباط يك امر حقوقی بکار رود نه امور راجع بادبیات و امور دیگر.

دلیل لفظی در مقابل دلیل عقلی یا دلیل لبی (بتشدید ثانی) بکار می‌رود. مثال : کلمات انتقال ـ ناقل ـ منتقل عنه که در مادهٔ ۳۴ قانون ثبت بکار رفته همگی دلالت می کند که در معاملات با حق استرداد یکطرف معامله مال خود را بدیگری منتقل می کند در حالیکه مستفاد از سایر مقررات (مانند مادهٔ ۳۴ مکرر قانون ثبت) وذیل همان ماده این است که اساساً معاملات مذکور ناقل و مملك نیستند حتی بیع شرط. دلیل لفظی در موقعی قابل استناد است که دلیل عقلی نتواند درخصوص موردی راه حل بدست بدهد والا دلائل عقلی همیشه مقدمند و حاکم بر دلائل لفظی هستند. معذلك بین دلیل عقلی و لفظی مراتب فراوان است و تعیین سلسله مراتب ادله از ممارست فراوان در علم و عمل بدست می آید.

(رك . دلیل عقلی)

۲۴۸۶ - دلیل محکوم

رك . حکومت

۲۴۸۷ - دلیل نقلی

(فقه) هر يك از مقررات منصوص و مستفاد از ظواهر کتاب و سنت یا اجماع را دلیل نقلی گویند. درمقابل دلیل عقلی استعمال میشود (رك . دلیل عقلی)

۲۴۸۸ - (تحصیل) دلیل

(دادرسی مدنی) اقامهٔ دلیل از طرف دادرس دادگاه بنفع یکی از طرفین (سوای دلیلی که خود آنها اقامه کرده‌اند) در خارج از حدود تکالیف قانونی راجع

برسیدگی . دادرس باید فقط بدلائلی که اصحاب دعوی بآنها استناد می کنند رسیدگی کند و ارزش آنها را بررسی نماید مگر اینکه قانون رأساً باو اختیار بدهد که بدلیلی استناد کند که اصحاب دعوی بآن استناد نکرده باشند مانند معاینه محل (مادهٔ ۴۳۶ آئین دادرسی مدنی) دلائل اثبات دعاوی در قوانین عنوان خاص دارند و این عناوین معین و محصور است مانند اقرار – قسم – سند – شهادت و غیره . استناد بقانون برای فصل خصومت تحصیل دلیل نیست و همچنین است استناد باصول وکلیات حقوقی که مستفاد از مناط یا مبنی یا روح قوانین است .

۲۴۸۹ – دمکراسی

(حقوق اساسی) رژیمی است سیاسی که قدرت عالیه را ناشی از رأی ملت دانسته و بوسیلهٔ ملت بطور مستقیم یا غیرمستقیم اعمال میشود .

۲۴۹۰ – دومینیون Dominion

(بین الملل عمومی) الف – کشوری که از لحاظ داخلی مستقل است و از لحاظ حکومت خارجی (که در اصل فاقد هرگونه سلطه بوده) با رابطهٔ بسیار ضعیفی پیوستهٔ دیپلماسی کشوری است که بالفعل یا سابقاً دارای مستعمره بوده است . در کنفرانس ۱۹۲۶ دومینیونها اینطور توصیف شد : جامعه‌های خود مختار در امپراتوری بریتانیا که از حیث مقام با هم مساوی و در امور داخلی و خارجی مستقل و بسبب علاقهٔ مشترک به تاج و تخت انگلستان با یکدیگر متحد شده وبعنوان اعضای ملل مشترك المنافع بریتانیا بیکدیگر پیوسته‌اند مانند دومینیون کانادا ودومینیون نیوزلاند

(عهدنامهٔ ورسای)
ب – خصوص دومینیونهای بریتانیا که عضو کامنولث می باشند یعنی کانادا - استرالیا - نیوزلاند - آفریقای جنوبی - هند - پاکستان - سیلان .

۲۴۹۱ – دومینیون مشترك

(بین الملل عمومی) الف – حاکمیت مشترك چند کشور بر یك کشور مانند سودان که دومینیون مشترك مصر وانگلیس بوده است.
ب – سرزمینی که تحت حاکمیت مزبور قرار دارد .

۲۴۹۲ – دندانی

(مدنی) در پاره‌ای ازولایات بجای تراز بکار می‌رود (جامع الشتات صفحهٔ ۱۳۲) رك . تراز

۲۴۹۳ – دوائر

در معانی ذیل بکار رفته است :
الف – جمع دائره (رك . شعبه)
ب – تأسیسات دولتی یا مملکتی یا بلدی. در این معنی این اصطلاح قدیمی است .

۲۴۹۴ – دوائر اداریه

(حقوق اداری) تأسیسات دولتی یا کشوری یا بلدی خارج از وزارتخانه‌ها (یعنی تشکیلات وزارتخانه‌ها در مرکز)

۲۴۹۵ – دوائر ایالتی

(حقوق اداری) تأسیسات دولتی یا کشوری یا بلدی خارج از وزارتخانه‌ها (تشکیلات مرکز) که در قلمرو یك ایالت قرار داشته‌اند .

۲۴۹۶ – دوائر بلوکی

(حقوق اداری) تأسیسات دولتی یا کشوری یا بلدی خارج از تشکیلات مرکز وزارتخانه‌ها از حیث اینکه در محل معینی

(ایالت ـ ولایت ـ بلوك) قرار گرفته‌اند دوائرمحلیه نامیده میشوند اگر درخصوص بلوك معین باشند دوائر بلوکی نامیده شده‌اند و از حیث اینکه در ولایت معین قرار گرفته‌اند آنها را دوائر ولایتی نامیده اند .

۲۴۹۷ - دوائر تابعه

رك . دوائر محلیه

۲۴۹۸ - دوائر حکومتی

(حقوق‌اداری) در اصطلاحات‌قدیم دوائر اداری دو قسمند :

الف ـ شعب وزارتخانه‌ها که در ولایات تشکیل میشوند .

ب ـ دوائر حکومتی که‌درولایات‌عبارتند از حاکم و دفترخانهٔ او و ادارهٔ ولایتی یا دفترخانهٔ‌آن و ادارات نظمیهٔ شهری. و در بلوك عبارتند از نائب‌الحکومة و ادارهٔ بلوکی وادارهٔ نظمیهٔ بلوکی. ودر دهات عبارت است ازکدخدا .

(قانون‌تشکیل‌ایالات‌وولایات ودستورالعمل حکام مصوب ١٤ ذیقعدهٔ ۱۳۲۵ قمری)

۲۴۹۹ - دوائر عدلیه

رك . دوائر محلیه

۲۵۰۰ - دوائر متبوعه

رك . دوائر محلیه

۲۵۰۱ - دوائر محلیه

(حقوق اداری) کلیهٔ ادارات و دوائر خارج از وزارتخانه‌ها (آنهم محدود به تشکیلاتی که وزارتخانه‌ها درمرکز کشور داشته‌اند) رامی گفتند مانند انجمن‌های ایالتی و ولایتی و دوائر اداری و عدلیهٔ واقع در خارج از مرکز .

این دوائر را بدوائر ایالتی و ولایتی و بلوکی از حیث قلمرو مکانی و بدوائر تابعه و متبوعه از حیث اختیارات تقسیم می کردند مثلا بلوك در اختیارات تابع ادارهٔ ولایات بود و قریه‌تابع ادارهٔ بلوك و امروزه در مکاتبات اداری دوائر تابعه هنوز هم بکار می‌رود . (قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام مصوب ۱۳۲۵ قمری)

۲۵۰۲ - دوائر مرکزیه

(حقوق اداری) به تشکیلات مرکزی وزارتخانه‌ها ووزارتخانه‌ها اطلاق می‌شد. در مقابل دوائر محلیه .

(رك . دوائر محلیه)

۲۵۰۳ - دوائر ولایتی

رك . دوائر محلیه ـ دوائر بلوکی

۲۵۰۴ - دوپائی

(مدنی) در پاره‌ای از ولایات ایران بمعنی تراز استعمال شده است .

(رك . تراز)

۲۵۰۵ - دور

(فقه ـ حقوق) از اصطلاحات منطق و فلسفه است که در علم فقه و حقوق هم‌زیاد بکار می‌رود :

دور یعنی توقف شیئی بر نفس . چنانکه گفته‌اند :

قضیةالدور جرت بینی و بین من احب
لولا شبیبی ما جفا لولا جفا ها لم اشب

یعنی داستان دوربین من و محبوب‌اتفاق افتاد اگر من‌پیر نبودم او جفا نمی کرد و اگراو جفا نمی کرد من پیر نمی‌شدم. و مانند این است :

کلما زادت جفاها زاد قلبی اشتیاقا
کلما زاد اشتیاقی فی‌الهوی زادت جفاها

مثال حقوقی آن چنین است :
در مورد دعوای اثبات نسب طفلی که خود را بیك فرانسوی نسبت میدهد چون صحت نسب مورد اختلاف است دادگاه ایران نمیتواند قانون فرانسه اعمال کند و ناگزیر باید قانون ایران را اجراء کند . توضیح اینکه در مورد احوال شخصیهٔ بیگانگان اصل اعمال قانون ملی بیگانه است حال اگر اصل بیگانه بودن (یعنی مسألهٔ تابعیت کسی مورد تردید باشد آیا میتوان قانون بیگانه را بکار برد ؟ مسلماً نه زیرا تشخیص قانون راجع باحوال شخصیهٔ شخص مذکور در مثال بالا موقوف است بر تشخیص تابعیت او ، درعین حال تشخیص تابعیت او موقوف است بر تشخیص نسب او (و نسب جزء احوال شخصیه است) پس تشخیص مقررات احوال شخصیهٔ او متوقف است بر تشخیص مقررات احوال شخصیهٔ او و این دور است. برای احتراز از این دور ، قانون احوال شخصیهٔ مقر دادگاه را اعمال می کنند .
دور در مقابل تسلسل بکار می‌رود و تسلسل عبارت است از ترتب سلسلهٔ علل بریکدیگر تا بی نهایت یعنی مثلا (الف) معلول وجود (ب) باشد و (ب) معلول وجود (ت) و هکذا الی غیرالنهایة .
گرچه تسلسل را باطل شمرده‌اند لکن این از اغلاط مشهور است زیرا پایان دادن علل و اسباب به نقطهٔ معینی در جهان هستی بهر معنی که تصور شود یا مستلزم محدود شمردن هستی است یا مستلزم اجتماع محدود و نا محدود و این هر دو فرض بنظر ما محال است .

دوره

مدت محدودی از زمان را گویند . در اصطلاحات ذیل بکار رفته‌است :

۲۵۰۶ - دورهٔ انتخابیه

(حقوق اساسی) مدت وکالت وکلاء مجلس شورایملی که طبق اصل ۵۰ قانون اساسی دو سال بوده‌است و فعلا چهار سال است.

۲۵۰۷ - دورهٔ عمل

(مالیه) سال مالی که قانون برای جریان عملیات بودجهٔ سال معین می کند (مادهٔ دوم قانون محاسبات عمومی مصوب ۱۰-۱۲ - ۱۳۱۲)

دول

جمع دولت است (رك . دولت) و در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۲۵۰۸ - دول متحده

(بین الملل عمومی) دولتهای عضو اتحاد دول را گویند . (رك . اتحاد دول)

۲۵۰۹ - دول مجتمعه

(بین الملل عمومی) دولتهای عضو «اتفاق دول» را دول مجتمعه نامند .
(رك . اتفاق دول)

۲۵۱۰ - دولت

(حقوق عمومی وحقوق عام ملل) الف - جمعیتی از افراد که در خاك معینی زندگی می کنند و تابع یك قدرت عمومی ازخود می باشند . دولت دارای شخصیت حقوقی در حقوق عمومی است .
ب - در زبان فارسی دولت بمعنی هیأت وزراء هم بکار می‌رود . و در اینصورت غالباً کلمهٔ هیأت بآن اضافه می‌شود و «هیأت دولت» می‌گویند .
ج - بمعنی مجموعهٔ عمال دولت هم در استعمالات دیده شده است .

۲۵۱۱ - دولت بسیط
Etat simple (ou unitaire)
(بین‌الملل عمومی) دولتی است متمرکز که تمام ایالات وتشکیلات اداری آن تابع قدرت مرکزی است وهیچگونه استقلالی برای ایالات و تشکیلات اداری آن نیست. دولت بسیط دارای پارلمان و حکومت واحد است مانند فرانسه و ایران.

۲۵۱۲ - دولت تحت‌الحمایه
رك . تحت الحمایگی

۲۵۱۳ - دولت مرکب
Etat composé
(بین‌الملل عمومی) دولت مرکب. ازچند دولت که کم‌و بیش از استقلال قابل ملاحظه‌ای بهره‌مند هستند تشکیل میشود و وحدت آنها بمنظور یك عمل خارجی مشترك است. اقسام دول مرکب عبارت است از : ترکیب دول (رك . ترکیب دول) و اتفاق دول (رك . اتفاق دول) و اتحاد دول (رك . اتحاد دول)
ترکیب دول ممکن است صوری یا واقعی باشد (رك . ترکیب دول) ترکیب دول مانند ترکیب هنگری و یوگسلاوی که پس از جنگ اول جهانی منحل گردید . هر دو نوع از ترکیب دول که در بالا گفته شد عملا امروز منسوخ شده‌اند .

۲۵۱۴ - (کارمندان) دولت
(حقوق اداری) مأموران دولت اعم از رسمی و پیمانی و روزمزد . سر دفتران و دفتریاران هر چند مأمور رسمی‌هستند ولی مأمور دولت نیستند . شرط صدق مأمور دولت کار مستمری است که شخص برای دولت می‌کند خواه درازاء مزد باشد خواه افتخاری باشد . بازنشستگی مانع صدق عنوان مأمور دولت است لکن انتظار خدمت وتعلیق مانع نیست برمأمور منفصل موقت ازخدمت بطور مجازعنوان مأمور گفته میشود .

۲۵۱۵ - (مأمورین) دولت
بمعنی کارمندان دولت است .
(رك. کارمندان دولت)

۲۵۱۶- (مستخدمین) دولت
بمعنی کارمندان‌دولت‌است (رك .کارمندان دولت)

۲۵۱۷ - دون اشل
(حقوق اداری) بمعنی دون پایه است .
(رك . دون پایه)

۲۵۱۸ - دون پایه
(حقوق اداری) مطابق مادهٔ ۶۶ قانون استخدام کشوری مصوب ۲۲ قوس ۱۳۰۱ شمسی شرط صدق عنوان استخدام رسمی این بود که تاریخ ورود مستخدم بخدمت از اول میزان ۱۲۹۹ بوده باشد. باتوجه به مادهٔ ۱۶ همان‌ومقررات مربوط‌حقوق رتبهٔ اول ۳۲ تومان بود سایر مستخدمان دولت (غیر رسمی) کسانی بودندکه‌فاقد رتبه بوده وحقوق آنهامنتهی تا ۳۱ تومان بود و از این جهت تحت رتبه(که‌حقوق آن از ۳۲ تومان شروع می‌شد) قرار داشتند و از همین جا عنوان دون رتبه و دون اشل و دون پایه بوجود آمد که بمستفاد از تعبیرات قانون اصلاح قانون استخدام کشوری مصوب ۲۹-۶-۱۳۱۱ بآنان عضو بی‌رتبه نیز گفته میشد و از این تاریخ تحت شرائطی اذن داده شدکه مستخدمان دون رتبه تبدیل به مستخدم رسمی (یا عضو با رتبه) شوند .

(دورهٔ هشتم قانونگذاری ـ صفحهٔ ۱۶۷)

۲۵۱۹ - دون رتبه

(حقوق اداری) بمعنی دون پایه و از اصطلاحات قدیمی است .

(رك . دون پایه)

۲۵۲۰ - ده

(حقوق اداری) کوچکترین واحد رسمی درتقسیمات کشوری که‌در آن تعدادی خانوار بطور مستمر زندگی کنند در محاورات عرفی ده نامیده می‌شود (مادهٔ یك لایحهٔ قانونی تشکیل انجمن‌های ده واصلاح امور اجتماعی وعمران دهات مصوب ۴۲/۶/٤ و مادهٔ یك قانون اصلاحی قانون اصلاحات ارضی مصوب ۴۰/۱۰/۱۹)

۲۵۲۱ - دهباشی

(حقوق‌اداری ـ تاریخ حقوق) عضو نظمیهٔ گذر در اوائل‌مشروطه .

(رك . محله)

۲۵۲۲ - دهدار

کسیکه کارهای یك دهستان‌را اداره‌می کند و دهستان قسمتی‌از بخش است.

(رك . استاندار)

۲۵۲۳ - دهستان

بلوك راگویند. دهستان را دهدار اداره می کند که سابقاً اورا میر بلوك‌می نامیدند. هرچند دهستان‌یك بخش راتشکیل میدهد.

۲۵۲۴ - دیپلم

نصدیق و پروانه راگویند .

(رك . تصدیق)

۲۵۲۵ - دیپلم عالی

تصدیق لیسانس راگویند .

۲۵۲۶ - دیپلمات

Agent diplomatiqe

شخصی که از طرف رئیس یك دولت یا از طرف یك کشور نزد رئیس کشور دیگریا در کشور دیگریادرنزد مجمع نمایندگان یك کشور (کنگره یاکنفرانس) نمایندگی داشته و برای این امر اعتبار نامه یـا اختیارات تام برای عقد یا امضاء یك قرار داد داشته‌باشد .

۲۵۲۷ - دیپلماسی Diplomtie

(بین‌الملل‌عمومی) اصول و مقرراتی‌است که‌بموجب آنهاروابط دولتها بایکدیگراز طریق‌مذاکره‌وارسال‌مأموران فوق‌العاده و جلب موافقت یا عقد قرار دادها نظام می‌یابد .

۲۵۲۸ - دیکتاتوری

حکومت مطلقه راگویندحکومتی که فرد یاگروه‌خاصی بدون رضای مردم‌برآنان حکومت کنند .

۲۵۲۹ - دین

(مدنی‌ـفقه) الف‌ـتعهدی که‌برذمهٔ‌شخصی بنفع کسی وجود دارد ازحیث انتساب‌آن به بستانکار ، طلب نامیده می‌شود و از حیث نسبتی که با بدهکار دارد دین (یا بدهی) نام دارد. قرض اخص‌از دین‌است گاهی‌لفظ دین‌رابجای قرض بکارمی‌برند از باب ذکرعام و ارادهٔ خاص.

ب ـ دینی که موضوع آن پرداخت مبلغی وجه باشد .

دین بر بدهی مالیاتی هم صادق است (مادهٔ ۲۴قانون‌کار ۲۷ ـ ۱۲ - ۱۳۳۷)

۲۵۳۰ - دین حال

(مدنی ـ فقه) دینی که موعد داشته و

موعدش فرا رسیده باشد یا بعلت قانونی تبدیل بدین حال شده باشد مانند مورد حلول دین تاجر ورشکسته پس از صدور حکم ورشکستگی (مادهٔ ۴۲۱ قانون تجارت)

۲۵۳۱ - دین مؤجل

(مدنی ـ فقه) دینی که در موعد معینی قابل مطالبه و پرداخت‌است (مادهٔ۴۲۱ قانون تجارت)

در مقابـل دین حال (بتشدید لام) استعمال میشود .

۲۵۳۲ - دین مستغرق دارائی

(فقه‌ـمدنی) دینی‌که بمقدار دارائی‌مثبت شخص و یا بیشتر ازآن باشد .

۲۵۳۳ - دین مستوعب ترکه

(فقه‌ـمدنی)دینی‌که بمیزان دارائی‌مثبت متوفی و یا بیشتر ازآن باشد .

۲۵۳۴ - (تأجیل) دین (حال)

(فقه) هرگاه دینی حال شود و دائن و مدیون با توافق جدیدی برای پرداخت آن دین اجلی معین کنند این عمل را تأجیل دین‌حال گویند‌که بواسطهٔ‌قرارداد تازه‌ای انجام می‌گیرد و معمولا دائن بابت این‌کار نزولی از مدیون خواهد گرفت و درفقه این‌را مصداق ربا دانسته و حرام شمرده میشود .

۲۵۳۵ - (تعجیل) دین (مؤجل)

(فقه) ممکن‌است در مورد دینی‌که هنوز موعد پرداخت‌آن نرسیده طرفین توافق کنند که‌مدیون زودتر ازموعد (باتعیین وقت پرداخت) دین را بپردازد و دائن بابت این اقدام او مقداری از طلب‌خود را کسر کند و چشم بپوشد این توافق‌که بصورت صلح انجام می‌گرفت « صلح حطیطه » نامیده میشد .

۲۵۳۶ - (حلول) دین

(مدنی ـ فقه) انقضاءِ موعد دین مؤجل باعث میشود‌که دین قابل مطالبه گردد و این صفت که بر دین عارض میشود همان حلول دین است .

گاهی بحکم قانون ، دین مؤجل حال میشود (مادهٔ ۴۲۱ قانون تجارت)

۲۵۳۷ - (مستثنیات) دین

آن‌مقداراز‌مال‌مدیون‌را‌که‌برای‌پرداخت دین او نمیتوان قهراً از مدیون گرفت. (رك. مستثنیات دین)

۲۵۳۸ - دینار

کلمهٔ‌لاتین ازDenarius گرفته شده و جنس‌آن طلا است و دنار (بتشدید نون) نیز گفته اند یکی از مفاهیم‌آن اشرفی ۱۸ نخودی است . در معانی ذیل نیز بکار رفته است :

الف ـ سکهٔ‌طلا بوزن یك مثقال (ومطلق مسکوك طلا)

ب ـ یك مثقال طلا ولو غیرمسکوك .

ج ـ واحد پول بدون اینکه خود آن واحد پول بـاشد چنانکه در زمان ما دهشاهی پنجاه دینار است ولی پولی رائج بنام دینار نداریم .

۲۵۳۹ - دیوان

الف ـ دادگاههای عالی راگویند مانند دیوان محاسبات ـ دیوانعالی جنائی ـ دیوان‌کشور (رك. دادگاه تالی) دراین معنی بجای کلمهٔ cour قرار میگیرد . ذکر کلمهٔ عالی در پی‌آن زیادی است .

ب ـ در حقوق اداری سابق ایران در معنی دستگاه دولت بکاررفته است وعضو دولت را دیوانی می گفتندچنانکه سعدی گوید : دیوانی را نتوان دیدن مگر بهنگام معزولی (جامع الشتات ـ صفحهٔ ۴۲۸) با اضافهٔآن بهرقسمت ازسازمان های دولتی ازآن قسمت تعبیر میکردند مانند دیوان جند و دیوان استیفاء و دیوان انشاء و غیره

ج ـ در فقه به مجموعهٔ تشکیلات متصدی رسیدگی به محاسبات نواحی مختلف کشور و اموال وعوائد عمومی گفته‌می‌شد در مرکز خلافت و در بلد ها و اقلیم ها دیوان‌وجود داشت که دیوان‌مرکز خلافت را دیوان سلطنت می گفتند و در ادبیات ما در همین معنی این اصطلاح دیده میشود چنانکه حافظ گوید :

صاحب دیوان ما گوئی نمیداند حساب
کاندرین طغری نشان حسبةلله نیست

۲۵۴۰ - دیوان استیفاء

(تاریخ حقوق) ادارهٔ مالیه و عوائد را می گفتند و مستوفیان مالیه‌چی‌های زمان بودند .

۲۵۴۱ - دیوان اعمال

(فقه) قسمتی از تشکیلات دیوان سلطنت (رك. دیوان) بودکه وظائف آن عبارت است از :

۱ـ تعیین حدود اعمال و حوزهٔ هر عمل (محل قلمرو مأموریت يك مأمور دولت)

۲ ـ ثبت چگونگی اراضی محل ازجهت اینکه زمین‌های يك محل زمین خراجی (رك. اراضی خراج) است یا زمین عشر (رك . اراضی عشر) در مورد اراضی خراجی مساحت‌آنها را ثبت می کردند

حون خراج بحسب مساحت اراضی معین می‌شد . در مقابل اراضی خراج کیفیت خراج را از نقدی و جنسی ضبط می‌نمودند و درمورد‌جنسی که بطریق‌مقاسمه بعمل می‌آمد نسبت تقسیم را (از نصف و ثلث و ربع) می‌نوشتند . در مورد اراضی عشر نوع زراعت و طرز آبیاری (مصنوعی یا طبیعی) و اسم صاحب‌زراعت را می‌نوشتند زیرا در این مورد عشر زراعت را می گرفتند و حاجت بمساحت اراضی نبود .

۳ ـ ثبت اسامی اهل ذمهٔ هر ناحیه و مقدار جزیهٔ هريك و ثبت فوت آنان و ثبت‌بلوغ‌صغارآنها وثبت قبول دین‌اسلام از طرف‌آنان (چون فوت و قبول دین اسلام‌مسقط جزیه ، و بلوغ مثبت جزیه بود) .

٤ـ ثبت‌عوارض و مالیاتهای‌اموال‌اجانب که از مرز وارد نواحی مرزی کشور می‌شد این عوارض ازحیث‌کمیت وکیفیت بموجب قرارداد قبلی موجودبین‌حکومت مرکزی و اجانب تعیین می گردید و می‌بایست قرارداد مزبور در دفاتر ثبت شود .

۲۵۴۲ - دیوان انشاء

(تاریخ حقوق) دفترخلافت یا سلطنت‌که درآنجا نامه‌ها تحریر و ضبط می‌شد . دیوان رسائل هم بهمین معنی است .

۲۵۴۳ - دیوان بیت المال

(فقه) یا دفترخزانه ـ قسمتی‌ازتشکیلات دیوان سلطنت (رك . دیوان) بود که وظیفهٔ‌آن‌نگهداری‌دخل و خرج‌بیت‌المال بود و بیت‌المال از نظر ماهیت حقوقی قبل از اینکه وجودش قائم به‌مکان باشد

اساساً قائم بهمهٔ اموال و حقوقی بود که تمام مسلمانان در آنها مستحق بوده و مالك معین نداشت و باین‌ترتیب دارای نوعی از شخصیت حقوقی بوده و مالکیت جمعی بدون اشاعه در آن فرض شده و بیت‌المال مدیون هم واقع می‌شد. رئیس این دیوان را کاتب دیوان و صاحب دیوان مینامیدند :

صاحب دیوان ما گوئی نمیداند حساب
کاندرین طغری نشان حسبة لله نیست

۲۵۴۴ - دیوان بین‌المللی دادگستری

(بین‌الملل عمومی) شعبه‌ای است از سازمان ملل که از هیأت قضات مستقل تشکیل و از میان کسانی انتخاب‌میشوند که درکشور خود شغل عالی قضائی‌داشته یا ظاهراً از حقوقدانان متبحر بوده و در حقوق بین‌الملل کسب شهرت کرده باشند . تشکیل این دادگاه بموجب‌فصل ۱۴ منشورملل متحد است و بجای‌دادگاه جهانی سابق تأسیس شده است (رك. دادگاه جهانی) مقر همیشگی‌آن درلاهه است ولی ممکن‌است در جاهای دیگر جلسه تشکیل دهد .

۲۵۴۵ - دیوان تمیز

(دادرسی) دادگاه عالی که در آراء و تصمیمات محاکم پژوهشی نظر نموده و اگر تصمیم آنها را مخالف قانون دید (یا استنباط نادرستی از قانون در کار آنها مشاهده نمود) آنرا نقض می‌کند. دیوان تمیز نگهبان وحدت رویهٔ قضائی (عرف قضائی) و از حیث انتظامی نیز بر دستگاه قضائی نظارت دارد .

اصطلاحات دیوانعالی تمیز - تمیز - فرجام - دیوان‌کشور - دیوانعالی کشور همه در همین معنی استعمال شده‌اند .

۲۵۴۶ - دیوان جزاء عمال دولت

(دادرسی کیفری) دادگاه‌کیفر اختصاصی که بجرائم کارمندان دولت و شهرداری که بمناسبت شغل دولتی و مملکتی و بلدی (جز جرائم مستلزم‌کیفر اعدام) رسیدگی میکند و حوزهٔ صلاحیت‌آن‌تمام کشور است .

اصطلاح « دیوانکیفر کارمندان دولت » که بطور اختصار دیوانکیفر گفته میشود در همین معنی بکار می‌رود .

۲۵۴۷ - دیوان جنائی

بمعنی دادگاه جنائی است .
(رك. دادگاه جنائی).

۲۵۴۸ - دیوان جند

(فقه) یا حسابداری ارتش - قسمتی از دیوان سلطنت (رك. دیوان) است که وظیفهٔ آن ثبت‌اسامی‌لشکریان ومشخصات بدنی وسنی‌آنان واسم‌رئیس فوج وحقوق نظامیان و غیره بود .

۲۵۴۹ - دیوان حرب

(دادرسی) دادگاه اختصاصی که بموجب قانون دادرسی وکیفر ارتش انجام وظیفه می‌کند .

۲۵۵۰ - دیوان حرب عادی

(دادرسی) قسمی از دادگاههای‌نظامی است (مادهٔ دوم و نوزدهم قانون‌دادرسی وکیفر ارتش)

۲۵۵۱ - دیوان حضور

(تاریخ حقوق) یك سازمان اداری شبیه به وزارتخانه بود (در عصر تیموری) که هفت وزیر بطور جمعی آنرا تشکیل میدادند و چون این دیوان در مرکز

حکومت و نزد پادشاه تشکیل می‌شد آنرا بهمین مناسبت دیوان حضور نامیده‌اند. ریاست دیوان حضور بامقام دیوان بیگی بوده است. (رك. دیوان بیگی)

۲۵۵۲ - دیوان‌حکم

(فقه) دفتری که قاضی در آن احکام صادر شده را ضبط و ثبت می‌کرد.

۲۵۵۳ - دیوان دائمی داوری بین‌المللی

(بین‌الملل عمومی) دادگاهی است که بموجب قرارداد ۱۸۹۹ در شهر لاهه تشکیل شده و هدف آن این است که از طریق داوری اختلافات بین‌المللی را که از طریق دیپلماتیک قابل حل نیستند مرتفع و فصل نماید تصمیمات آن قطعی و غیرقابل استیناف است.

۲۵۵۴ - دیوان دادرسی کشور

بمعنی دیوان تمیز است.
(رك. دیوان تمیز)

۲۵۵۵ - دیوان رسائل

رك. دیوان انشاء

۲۵۵۶ - دیوان سلطنت

(فقه) دیوان سلطنت مرکب از دوائر ذیل بوده است:
حسابداری اعمال ـ حسابداری ارتش ـ دفتر امور استخدام ـ دفتر خزانه باین اصطلاحات واصطلاح دیوان مراجعه شود.

۲۵۵۷ - دیوان عالی

دیوان و دیوانعالی بیك معنی بوده و در مورد دادگاه های عالی مانند دادگاه جنائی، دادگاه استیناف، دیوانکشور، دیوان محاسبات بکار می‌رود.

(رك. دیوان)

۲۵۵۸ - دیوان‌عالی تمیز

بمعنی دیوان تمیز است (رك. دیوان‌تمیز)

۲۵۵۹ - دیوان عالی جنائی

بمعنی دادگاه جنائی است (رك. دادگاه جنائی)

۲۵۶۰ - دیوان‌عالی‌کشور

بمعنی دیوان تمیزاست (رك. دیوان‌تمیز)

۲۵۶۱ - دیوان عدالت عظمی

اسم قدیم دادگستری است (اسم جمع است و شامل تمام تشکیلات قضائی می‌باشد) اصل ۷۱ متمم قانون اساسی.

۲۵۶۲ - دیوان عمال

(فقه) یا دفتر امور استخدام ـ قسمتی از دیوان‌سلطنت (رك. دیوان) بود که‌وظیفهٔ آن، ثبت اسامی مستخدمان‌و مشاغل آنان و محل‌کار و عزل و نصب‌آنان بود.

۲۵۶۳ - دیوان کشور

بمعنی‌دیوان‌تمیز است (رك. دیوان‌تمیز)

۲۵۶۴ - دیوان‌کیفر

بمعنی دیوان‌جزاء عمال دولت‌است (رك. دیوان جزاء عمال دولت)

۲۵۶۵ - دیوان کیفر کارمندان دولت

بمعنی دیوان جزاءعمال دولت است (رك. دیوان جزاء عمال دولت)

۲۵۶۶ - دیوان‌محاسبات

(دادرسی) دادگاهی‌است عالی که مأمور معاینه و تفکیك محاسبات ادارهٔ مالیه و تفریغ حساب کلیهٔ حسابداران خزانه بوده و نیز نظارت میکند که هزینه‌های معینهٔ‌در بودجه‌از میزان تعیین شده‌تجاوز

نکند و تغییر وتبدیل نیابد و هر وجهی در محل خود صرف شودونیز مکلف است که در امر معاینه و تفکیک محاسبات ادارات دولتی و جمع‌آوری اوراق سند خرج محاسبات و صورت کلیهٔ محاسبات مملکتی اقدام نماید .... (اصل ۱۰۲ متمم قانون اساسی)

۲۵۶۷ - دیوان ممالک

رك. مستوفی‌الممالك .

۲۵۶۸ - (صاحب) دیوان

رك. دیوان بیت‌المال

۲۵۶۹ - (کاتب) دیوان

رك. دیوان بیت‌المال

۲۵۷۰ - (مخارج) دیوان

(تاریخ حقوق) نوعی مالیات بود که در قدیم برای هزینهٔ مهمانداری و چراغانی و خرج سفر پادشاه و سفراء و مهمانان او از رعایا گرفته می‌شد .

۲۵۷۱ - دیوان بیگی

(تاریخ حقوق) در اصطلاحات اداری دورهٔ صفوی به‌محکمهٔ عرفی (در مقابل محکمهٔ شرعی) گفته می‌شدکه برمحکمهٔ شرع نظارت‌داشت و اجراء احکام‌محاکم شرع‌هم بعهدهٔ دیوان بیگی بود . رسیدگی بشکایات ناشی از مقررات عرفی در حدود صلاحیت دیوان بیگی بوده‌است .
(رك. حقوق عرفی - دیوان‌حضور)

۲۵۷۲ - دیوانخانه

(تاریخ حقوق) در حقوق اداری قدیم بمعنی اداره و دستگاه دولتی بکار می‌رفت . (بند ۹۴ قانون بلدیهٔ ۱۳۲۵ قمری- منسوخ)مانند مواردذیل :

۲۵۷۳ - دیوانخانهٔ تمیز

اسم قدیمی دیوان تمیز است اصل ۶۹ متمم قانون اساسی (رك . دیوان‌تمیز)

۲۵۷۴ - دیوانخانهٔ عدلیه

اسم قدیم دادگاه است (حکم تمیزی شمارهٔ ۳۴۲۲ مورخ ۲۸-۱۱-۱۳۲۱)

۲۵۷۵ - دیوانی

(تاریخ‌حقوق) دراصطلاحات‌حقوق‌اداری قدیم ایران بمعنی‌کارمند دولت‌بوده است سعدی گوید: دیوانی‌را نتوان دیدن‌مگر بهنگام معزولی .

۲۵۷۶ - دیون

(مدنی ـ فقه) جمع دین‌است (رك.دین) در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۲۵۷۷ - دیون حال

(مدنی ـ فقه) دیونی‌که بدهکار درتکلیف بپرداخت‌آنها نباید منتظر گذشتن مهلتی باشد (دین بدون مدت)

۲۵۷۸ - دیون مؤجل

(مدنی) یعنی دیونی که بدهکار پس از گذشتن مدت معینی‌تکلیف بپرداخت‌آنها دارد . مادهٔ ٤۲۱ قانون تجارت .
(رك . دیون حال)

۲۵۷۹ - دیون با وثیقه

(مدنی) دیونی‌که صاحبان‌آنها ازمدیون وثیقه دارند مانند خریدار شرطی که از مدیون خود(بایع شرطی) وثیقه داردکه مبیع شرطی‌است (مادهٔ ۳٤ قانون ثبت)

۲۵۸۰ - دیون ممتازه

(مدنی) دیونی‌که بستانکار آنها باوجود اینکه‌وثیقه‌از بدهکار ندارد (یعنی‌بستانکار با وثیقه نیست) در استیفاء طلب خود بر

سایر بستانکاران بدون وثیقه بموجب قانون مقدم می باشد (مادهٔ ۲۲۶ قانون امور حسبی و مادهٔ ۱۲۰۶ قانون مدنی)
در مقابل دیون با وثیقه و دیون بی‌وثیقه بکار می‌رود .

۲۵۸۱ - دیه

(فقه) کیفری‌است نقدی که در هر یك از سه مورد ذیل از مجرم بنفع مجنی علیه یا قائم مقام قانونی او گرفته شود :
۱ - در صورت تراضی مجنی‌علیه (یاقائم مقام قانونی او) و مجرم که بجای قصاص دیه داده شود .
۲ - در صورتیکه رعایت شباهت مجازات با جرم مقدور نباشد. چنانکه اگر براثر جرم ، استخوان جابجاشودقصاص‌مقدور نیست (و این جرم را منقله نامند) در اینصورت سه بیستم دیهٔ مجنی‌علیه را از مجرم می گیرند.
۳ - درموردیکه‌قانون‌حکم‌بدیه کندمانند قتل فرزند به دست پدر .

۲۵۸۲ - دیهٔ نفس

(فقه) مقدارآن هزار دینار طلا و یا ده هزار درهم نقره است .

ذ

۲۵۸۳ - ذاتی

(فقه) هر ماهیت مرکب دارای اجزائی است که ازآن اجزاء فراهم می‌آید وهر یك ازآن اجزاء را ذاتی آن‌ماهیت نامند یعنی آن جزء داخل در ذات آن ماهیت است چنانکه عقد ، ماهیتی است مرکب از ایجاب و قبول ، و ایجاب یاقبول ، ذاتی عقدمی‌باشند. تصوریك‌ماهیت، جدای از ذاتی آن‌ممکن‌نیست چنانکه تصور عقد بدون ایجاب یا بدون قبول میسر نیست . این اصطلاح در مقابل عرضی استعمال میشود .

۲۵۸۴ - ذکر عام و ارادهٔ خاص

(فقه) گفتن لغت یا عبارت عام که عموم آن مورد نظر گوینده نباشد و بعکس قسمتی از مدلول آن مورد نظر او باشد چنانکه گاهی دین گویند وقرض‌را اراده کنند در حالیکه دین اعم از قرض است. این نـوع استعمال در قانونگذاری و استعمالات حقوقی و قضائی درست‌نیست. گاهی ذکر خاص می‌کنند و ارادهٔ عام مثلا قرض می‌گویند و مقصود دین است مانند قرض مذکور در مادهٔ ۴۲۱ قانون تجارت . این گونه‌استعمالات‌هم بایدترك شود .

۲۵۸۵ - ذمام

(بکسر اول) درفقه‌عبارت است از نوعی امان که مسلمانان درجهاد دعوت بدشمن (بهمه یا ببرخی ازآنان) میدادند وجود خارجی این جهاد شرط دادن این امان نبود بلکه همین‌قدر که قانوناً حالت‌جنگ مزبور حکمفرما میبود دادن چنین‌امانی میسر بود . شخصی که باو امان داده شده (مستأمن) نامیده می‌شد و حق سکونت در قلمرو اسلامی را داشت . این امان مدت‌نداشت و امان دهنده همیشه حق‌سلب امان را داشت در اینصورت اگرمستأمن ساکن یا متوقف در قلمرو اسلامی بود برای خروج ازکشور باومهلتی‌میدادند.

۲۵۸۶ - ذمه

(مدنی–فقه) حقی که‌شخصی بعهدهٔ دیگری دارد . دراصطلاح دیگرآنرا حق ذمی– حق دینی نیز گویند .

۲۵۸۷ - ذمهٔ مؤبده

(فقه) بمعنی عقد ذمه است (رك. عقدذمه)

۲۵۸۸ - (اهل) ذمه

(فقه) پیروان دین زرتشت و موسیومسیح را گویندکه پس از عقد یك قرارداد بنام «عقد ذمه» دارای حقوق و تکالیفی از نظر قوانین اسلامی میشوند .

۲۵۸۹ - (مالکیت) ذمه

(فقه ـ مدنی) کسیکه دارای حق ذمی می باشدخواه بستانکارباشد خواه بدهکار (مانند مالکیت بدهکار نسبت بذمهٔ خود پس از ابراء از طرف بستانکار) نتیجهٔ این مالکیت ، سقوط ذمهاست بهمین جهت مالکیت مافیالذمه دربند ششم مادهٔ ۲۶۴ ق ـ م یکی از اسباب سقوط تعهدات شمرده شده است .

۲۵۹۰ - ذمی

(فقه) بمعنی کافر ذمی است(رك . کافر ذمی)

۲۵۹۱ - ذنب

(فقه)عملی کهقانون کیفر برای آنمجازات پیش بینی کرده باشد . مرادفاثماست .

۲۵۹۲ - ذوالخیار

(فقه) کسیکه خیار بنفع او مقرر شدهاست خواه متعامل باشد خواه قائممقام قانونی او (مانند وارث) خواه شخص ثالثیباشد که خیاری بنفع او مقرر شده است .

۲۵۹۳ - ذوالمقدمه

(فقه) چیزی که دارای مقدمهای است ، مطلب قانونی که تحقق آن ، موکول به تحقق مقدمهای است مثلا در مادهٔ ۳۵۸ دادرسی مدنی تحقیقاتیکه دادگاه برای کشف امری در خلال دادرسی لازمبداند جنبهٔ مقدمه را برای کشف آن امر دارد و «کشف آنامر» عنوانذوالمقدمه رادارد. تکلیف به ذوالمقدمه خود بخود مستلزم تکلیف به مقدمهٔ آن نیز هست . مباحث مفصلیکه در این باره در علم اصول فقه دیده میشود دلیل عدم واقع بینی راجع به هدف واقعی این علم است .

۲۵۹۴ - ذوالید

(فقه) کسیکه مالی را تحت تصرف دارد خواه تصرف مالکانه باشدخواه نه ،خواه تصرف قانونی باشد خواه غیر قانونی . بجای این اصطلاح فعلا متصرف بکار میرود .

۲۵۹۵ - ذیحساب

(مالی) کسیکه بنا بهتشخیص وزارتدارائی درکار تحویل در آمد و پرداخت هزینه طرف مستقیم خزانه داری است بعکس صاحب جمع که در کارهای مذکور طرف ذیحساب است و در مقابل ذیحساب مسئول است (مادهٔ ۲۵ آئیننامهٔ دیوان محاسبات شمارهٔ ۲۶۰۰۰ مورخ ۱۷ـ۶ ـ ۱۳۱۹ و مادهٔ پنج ببعد آئیننامهٔ اموال دولتی شمارهٔ ۳۴۹/۴ مورخ ۱۰ ـ ۹ـ۱۳۱۹ با اصلاحات آن مورخ ۲۸ ـ ۴ـ۱۳۲۴ و مادهٔ ۱۰ آئیننامهٔ رسیدگی به حسابها مورخ ۲۲ـ۱ـ۲۶ و مادهٔ پنج آئیننامهٔ مالی و حسابداری سازمان برنامه مورخ ۲۷ ـ ۱۲ ـ ۴۱)

ر

۲۵۹۶ - رأی

(فقه) اصطلاح قدیمی قیاس که در صدر اسلام بکار می‌رفته است .

(دادرسی مدنی) در دادرسی مدنی رأی تعریف‌نشده است وماده‌۱۵۴ آئین‌دادرسی مدنی فقط در مقام بیان رأی در امور ترافعی است نه در امور حسبی . رأی ترافعی قدر مشترك بین حکم وقراراست (مادهٔ ۱۵۴ قانون‌آئین دادرسی مدنی) (رك . حکم)

در امور حسبی هم رأی صادر میشود بنا براین ترافعی بودن قضیه شرط تحقق رأی نیست .

تحقق دعوی در خارج (بدون اینکه در دادگاه طرح شده باشد)شرط صدوررأی نیست مانندموردمادهٔ ۲۲۸ دادرسی‌مدنی.

در صدق عنوان رأی‌بردستورات اجرائی دادرس تأمل‌است زیرا طبعاً اجرای‌رأی غیر از خود رأی است‌ودستورات‌اجرائی مقدمهٔ اجراء است . گزارش اصلاحی رأی نیست بلکه سند صلحی است که در دادگاه تنظیم میشود و ارزش سند رسمی معامله را دارد (مادهٔ ۶۳۰ دادرسی‌مدنی و مادهٔ ۱۲۹۱ ق - م)

۲۵۹۷ - رأی خانوادگی

Vote familial

(حقوق اساسی) طریقی است از طرق دادن رأی که‌درآن رئیس خانواده‌بنسبت عدهٔ افراد خانوادهٔ خود حق دادن رأی دارد .

۲۵۹۸ - رأی عمومی

رأی مردم در یك یا چند موضوع معین (رك . رفراندم)

۲۵۹۹ - رأی قطعی

(دادرسی‌مدنی) هر رأی‌که قابلیت‌اجراء (اجراء غیر موقت) داشته‌باشد رأی‌قطعی است .

۲۶۰۰ - رأی متعدد

(حقوق اساسی) رأی کسیکه در انتخاب نمایندگان پارلمان حق دادن چندرأی را داردیادر حوزه‌های‌مختلف حق‌شرکت در انتخابات را داشته باشد .

۲۶۰۱ - (اعلام) رأی

(دادرسی مدنی) قرائت رأی در جلسهٔ علنی دادگاه ولو اینکه دادرسی سری باشد (مادهٔ ۱۵۶ آئین دادرسی مدنی)

۲۶۰۲ - ایزن

مستشار سفارت راگویند .

۲۶۰۳ - رئیس

در لغت بمعنی سردار است و در اصطلاح کسی‌راگویندکه سررشتهٔ یك یا چندامر اداری را در اختیار داردویك یاچندعضو تحت اطاعت و اوامر او می‌باشند .

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۲۶۰۴ - رئیس جمهور

(حقوق اساسی) رئیس حکومت جمهوری راگویند (رك . جمهوری)

۲۶۰۵ - رئیس خانوار

در قانون اصلاحات ارضی ۱۹ _ ۱۰ _ ۴۰ کسی‌است که‌متکفل‌معاش خانواداست.

۲۶۰۶ - رئیس دولت

بمعنی‌رئیس کشوراست (رك .رئیس کشور)

۲۶۰۷ - رئیس‌کشور

(حقوق عمومی) شاه ، رئیس جمهور ، امپراتور راگویند .در همین معنی گاهی رئیس مملکت گفته می‌شود .

۲۶۰۸ - رئیس‌الوزراء

(حقوق‌عمومی) یا نخست وزیر ، وزیری است‌که سمت ریاست‌کابینه را دارد .

۲۶۰۹ - رئیس مملکت

بمعنی رئیس کشور است .

(رك . رئیس‌کشور)

۲۶۱۰ - رابطهٔ حقوقی

بستگی حقوقی دو یا چند شخص و نیز بستگی حقوقی شخص با اشیاء و اموال و حقوق ومنافع راگویند چنانکه بین‌زوج و زوجه نوعی بستگی وجود دارد که از عقد ازدواج ناشی شده وبین پدروفرزند بستگی حقوقی وجود دارد و بین مالك و مال او بستگی حقوقی هست .

۲۶۱۱ - راجح

(فقه)چیزی که‌دردل آدمی یکنوع‌رجحان (در مقابل تصور مخالف‌خود) داشته‌باشد چنان که گفته‌اندوقتی که انسان‌لغتی‌را در عبارتی‌بنظرمی‌آورد دردل اودراندیشهٔ‌او جانب‌معنی‌حقیقی‌آن‌رجحان دارد. بعضی گویند اصل‌عدم (قاعدهٔ عدم) هم نمونه‌ای ازراجح است (الدررالنجفیه ـ ص ۲۴) ایراد ـ هیچ چیز خود بخود در دل و جان واندیشهٔ‌آدمی رجحان نداردمگر اینکه‌آن‌رجحان‌راعلتی‌باشدوهر نمونه‌ای از راجح را که بشکافند آن رجحان را علتی است . بنابراین همان علت را باید دلیل قرار داد نه راجح را .

(رك . مرجوح)

۲۶۱۲ - رادیکال

در لغت ریشه و اصل اشیاء راگویند .در اصطلاح فرد یاگروهی است‌که خواهان تغییر اساسی و ریشه‌دار درامورا‌جتماعی باشد . پیروی ازاین امررا رادیکالیسم گویند .

۲۶۱۳ - رادیکالیسم

رك . رادیکال

۲۶۱۴ - راشی

(جزا) کسیکه برای اقدام بامری یا

امتناع از انجام امری که از وظائف مستخدمان و مأموران دولـت (اعم از قضائی و اداری) و بلدی و داوران و ممیزان و مصدقین است وجه یا مالی (منقول یاغیر منقول) بدهد راشی محسوب است (مادهٔ ۱۴۲ قانون مجازات) کسیکه واسطهٔ بین راشی و مرتشی است یعنی موجبات تحقق این جرم را فراهم می‌آورد (بصورت مذاکره وجلب موافقت و رساندن وجه یا مال مذکور) او را رائش گویند.

۲۶۱۵ - راوی

(فقه) کسیکه حدیثی را نقل کند. کسیکه حدیث از او نقل میشود «مروی عنه» نامیده میشود خواه مروی عنه امام و معصوم باشد خواه اشخاص دیگر.

۲۶۱۶ - راهداران

(تاریخ حقوق) طبقه‌ای ازمأموران دولتی (نظیر ژاندارم کنونی) بودندکه عهده‌دار امنیت طرق و شوارع بوده و ازعوارضی که مطابق مقررات دولتی دریافت میکردند حقوق و مواجب آنان داده میشد. راهداران مسئول سرقت اموال مسافران بودند مگر اینکه دزد راگرفته و تسلیم دادگاه نمایند.

۲۶۱۷ - راهن

(مدنی - فقه) عقد رهن عقدی است که بموجب آن، مدیون مالی را برای وثیقه به راهن می‌دهد. رهن دهنده را راهن و طرف دیگر را مرتهن و مال مذکور را مال الرهانه ومال مرهونه ومال مرهون و عین مرهونه نامند. (مادهٔ ۷۷۱-۷۷۲-۷۷۹ ق-م)

معاملات با حق استرداد درحقوق کنونی ما عموماً بمنظور دادن وثیقه از طرف مدیون بدائن تأسیس شده‌است و رهن و بیع شرط خیلی از صفات قدیمی خود را با وضع مواد ۳۴-۳۴ مکرر قانون ثبت از دست داده‌اند. هرجاکه اجراء مادهٔ ۳۴-۳۴ مکرر قانون ثبت در عقد رهن میسرنشود همان مقررات رهن مدنی بکار می‌رود مانند رهنی که عین مرهونه قبل از اداء دین تلف شده باشد.

۲۶۱۸ - راهنمائی و رانندگی

سابقاً (شعبهٔ تأمین وسائل عبور و مرور وسائط نقلیه) نامیده می‌شدکه یکی از قسمتهای ادارهٔ شهربانی است.

۲۶۱۹ - رایش

(فقه) کسیکه دلال و واسطهٔ دردادن رشوه از طرف دهندهٔ رشوه به‌گیرندهٔ رشوه میباشد. (رك. رشوه)

۲۶۲۰ - ربا

(فقه) بیع جنس به همجنس (مانندگندم به‌گندم) درمکیل و موزون بشرط اضافه گرفتن و یا قرض دادن بشرط اضافه ستدن. بیع مذکور را بیع ربوی وقرض مذکوررا قرض ربوی گویند.

۲۶۲۱ - رباط

(فقه) درلغت مرابطه ورباط (بکسراول) بمعنی مواظبت است و رباط لشکر بمعنی مرزبانی و حفظ حدود و ثغور است. در اصل عبارت است از بستن اسب در نقطهٔ معین و تأسیس ساخلو برای مرزبانی.

(تاریخ حقوق) در قدیم در مسیر راهها در فواصل معین سربازان دولتی سوار اسبها می‌بستند و قراولانی مشغول خدمت

بودند که هم به‌امنیت راه وهم بارتباطات پستی خدمت می کردند و این نقاط بین راه‌ارباط می‌نامیدند وچون کاروانسراها درمجاورت این رباطات بودند برخی به کاروانسرا هم رباط گفته‌اند و شاید در مواردی کاروانسرا مزیت رباطی هم داشته است .

۲۶۲۲ - ربح

در معنی ربح پول (یا نزول) استعمال میشود ــ مادهٔ ۷۱۹ آئین دادرسی مدنی و ۶۵۳ ق-م.

۲۶۲۳ - ربح اندر ربح

بمعنی‌ربح درربح‌است (رك. ربح‌درربح)

۲۶۲۴ - ربح در ربح

یا ربح اندر ربح آن است‌که ربح در پایان مدت بر اصل دین افزوده گردد و سپس ازمجموع ، ربح گرفته شود . ربح مرکب نیز بآن گفته شده‌است و چون در اصطلاحات جدیدحقوق‌ایران‌به ربح پول عنوان‌خسارت داده‌شده بجای اصطلاحات بالا اصطلاح تازهٔ خسارت از خسارت را نهاده‌اند(مادهٔ۷۱۳آئین دادرسی مدنی) مجموعهٔ رسمی ۱۴۲۰ ص ۲۹

۲۶۲۵ - ربح قانونی

نصاب ربحی است‌که قانون مقرر داشته است و آن صدی دوازده در سال است (مادهٔ ۷۱۹ آئین دادرسی مدنی) هر گاه طرفین میزان بیشتر یا کمتر از این را بعنوان‌ربح‌قرار‌بدهند‌آن‌را‌ربح قراردادی گویند . ربح قراردادی بیشتر از صدی دوازده اعتبار قانونی ندارد .

۲۶۲۶ - ربح قراردادی

ربح پول که بتراضی طرفین معین شده باشد . (رك . ربح قانونی)

۲۶۲۷ - ربح مرکب

رك . ربح در ربح

۲۶۲۸ - ربودن Soustraire

(جزا) وضع ید غیرقانونی برمال منقول با اخفاء این امر از مالك یا متصرف از قبل مالك و اخراج آن از سلطهٔ مالك. این امردرجزا شبیه رندی دراصطلاحات عرفاء است چنانکه حافظ می گوید :

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز
مستست ودرحق اوکس این گمان‌ندارد

زیرا اخفاء عمل خلاف موازین قانونی عنصر مشخص رندی است .

۲۶۲۹ - ربیبه

(فقه) دختر زوجه را گویند .

۲۶۳۰ - رتبه

در حقوق اداری مرادف پایه است . (رك . پایه)

۲۶۳۱ - رتق

(با سکون ثانی و فتح آن) درفقه صفت زنی است‌که مدخل‌آلت تناسلی اومسدود و مانع نزدیکی باشد . گفته شده‌که علت آن روئیدن بیش ازاندازهٔ عضلات مدخل است .

۲۶۳۲ - رجال

(فقه) علمی است‌که از احوال اشخاصی که در سلسله سند حدیث واقع میشوند بحث می کند تا معلوم گردد‌که روایت او از لحاظ قابلیت رد و قبول چه وضعی دارد . مقصود از رجال اشخاص مذکور هستند ولی این کلمه‌که اصطلاح محفف «علم رجال» است بمعنی علم مذکوربیشتر استعمال شده است .

۲۶۳۳ - رجم

(فقه) درلغت بمعنی سنگسار کردن است. در اصطلاح سنگسار نمودن مجرمی است که محصن بوده (رك . احصان) ومرتکب زنا شده باشد اگر مجرم مرد باشد تا محل خاصره واگرزن باشد تا سینه زنده دفن میشود و سپس آنقدر سنگ بطرف او پرتاب می‌کنند تا بمیرد.
در مقابل اصطلاح بالا دواصطلاح جلد و حد (بمعنی تازیانه زدن) بکار می‌رود.
(رك . جلد ـ حد)

۲۶۳۴ - رجوع

(مدنی ـ فقه) الف - برگشت بحالت قبل از عقد معین یا قبل از ایقاع معین. در اینصورت مرادف معنی فسخ است.
رجوع در هرحال از ایقاعات است و همیشه لازم است و لزوم آن لزوم عرفی است‌که مورد تأیید قانونگذاران است.
ب ـ در خصوص طلاق استعمال میشود (مادهٔ ۱۱۴۸ـ۱۱۴۹ ق‌ـم) و آنهم در حقیقت‌فسخ طلاق‌رجعی‌است‌که ازایقاعات جائز می‌باشد.
ج ـ در خصوص هبه استعمال میشود که بمعنی برگشت واهب‌از هبه است.
(مادهٔ ۸۰۳ ق‌ـم)

۲۶۳۵ - رجوع از شهادت

(فقه) هرگاه شاهد بعد از اداء شهادت مدعی شودکه به دروغ شهادت داده یادر شهادت‌خود اشتباه‌کرده‌است‌ادعاء مزبور را رجوع از شهادت نامند.

۲۶۳۶ - رجوع از وصیت

(مدنی ـ فقه) موصی میتواند از وصیت خودمنصرف شودخواه وصیت عهدی باشد خواه تملیکی. حق برگشت از وصیت مختص موصی است وپس از فوت اوبارث نمی‌رسد. این حق را نمیتوان ازطریق قرارداد و تعهد اسقاط کرد یعنی قانون راجع بحق رجوع موصی از قواعدآمره است و ارادهٔ افراد برخلاف آن اثری ندارد. از طریق صلح میتوان نتیجهٔ وصیت تملیکی غیرقابل رجوع را بدست آورد زیرا عقد صلح لازم است چنانکه از طریق قرارداد مادهٔ ۱۰ ق‌ـم هم این عمل میسر است.

۲۶۳۷ - (قابل) رجوع

(مدنی ـ فقه) درعقود جائزموت وجنون یکی از طرفین موجب انحلال عقد است (مادهٔ ۹۵۴ ق‌ـم) و حال اینکه در هبه پس از فوت واهب یا متهب عقد هبه نه تنها ازبین نمی‌رود بلکه ازحالت تزلزل خارج شده وکاملا لازم وغیرقابل انحلال میشود (مادهٔ ۸۰۵ ق‌ـم) بهمین جهت بین « قابلیت رجوع » و « جواز » فرق نهاده‌اند. اگر وصیت تملیکی را ایقاع بدانیم بایدبگوئیم وصیت تملیکی ازطرف موصی یك ایقاع قابل رجوع است نه‌یك ایقاع جائززیرا بموت موصی این ایقاع نه تنها ازبین نمی‌رود بلکه لازم میشود.

۲۶۳۸ - رخصت

(فقه) درلغت بمعنی توسع و سهولت است و در اصطلاحات فقهاء عبارت ازاحکامی است‌که مشروعیت آنها برای عذری از اعذارمی‌باشد مانند استماع شهادت زنان درامووری‌که اطلاع مردان برآنها میسر نیست و مانند جواز ازدواج بازن بدون دقت‌کافی در امود مربوط بزن .

۲۶۳۹ - رد

درلغت بمعنی تخطئه کردن و نپذیرفتن و بر گرداندن است . درفقه و قانون مدنی درباب ارث « رد » در مقابل « فرض و قرابت» است یعنی‌ازترکهٔ میت هرصاحب فرض حصهٔ خود رامی‌برد وبقیه بصاحبان قرابت می‌رسد و اگر صاحب قرابتی در آن طبقه مساوی باصاحب فرض دردرجه نباشد باقی بصاحب فرض ردمیشود (مادهٔ ۹۰۵ قانون مدنی) کسیکه بموجب رد ارثی باو می‌رسد (رد بر) در مقابل «فرض بر» و «قرابت‌بر» نامیده میشود . در اصطلاحات ذیل هم بکاررفته است :

۲۶۴۰ - رد دادرس

(دادرسی) مواردی در قانون معین شده که دادرس در صورت وجود یکی ازآن موارد باید ازورود برسیدگی خودداری کند واصحاب‌دعوی میتوانندعدم‌صلاحیت دادرس را باو اخطارکنند و این عمل را رد دادرس گویند . در موارد دیگری هم ردمأمور دولت (از قبیل رد مأمور اجراء) پیش بینی شده است (مادهٔ ۲۰۸ دادرسی‌مدنی‌و۳۳۲ آئین‌دادرسی کیفری)

۲۶۴۱ - رد عقد غیر نافذ

(مدنی - فقه) امضاء نکردن عقد غیر نافذ بعلت اکراه یا فضولی بودن یا سفه عاقد و امثال آنها . در مقابل تنفیذ عقد غیر نافذ استعمال می‌شود (مادهٔ ۲۵۰ ق-م)

۲۶۴۲ - رد قسم

(مدنی - فقه) در مواردیکه مدعی از خوانده می‌خواهد که قسم بر بی حقی مدعی یاد کند تا دعوی ساقط شود (استحلاف) خوانده میتواند قسم را به مدعی رد کند (بر گرداند) و از او بخواهد که سوگند بر ذیحق بودن خود یادکند تا دعوی او اثبات شود یعنی دادرس متعاقب سوگند مدعی رأی بر ذیحق بودن او صادرکند (مادهٔ ۱۳۲۸ قانون مدنی)

۲۶۴۳ - رد مظالم

(فقه) انجام تعهدی که مصداق مظلمه است (رك. مظالم) معمولا در قرون‌اخیر عده‌ای این گونه‌تعهدرا با مظلمهٔ دیگری (که نام‌آن حیل است) رفع می کنند .

۲۶۴۴ - رد وصایت

(مدنی-فقه) وصی در وصیت عهدی حق داردکه در زمان حیات موصی وصایت اورا ردکند و اعلام عدم رضایت خودرا نسبت بسمتی که موصی برای او معین کرده است بنماید ولی بعد از مرگ او چنین حقی ندارد هر چند که جاهل به اصل‌وصایت‌باشد (مادهٔ ۸۳۴ قانون‌مدنی)

۲۶۴۵ - رد وصیت

(مدنی - فقه) اعلام‌قصد موصی له (در وصیت تملیکی) یا وصی (در وصایت) مبنی بر نپذیرفتن وصیت . رد در وصیت تملیکی از ایقاعات است و بموجب آن موصی به از مالکیت‌موصی‌له خارج شده و بمالکیت قائم مقام قانونی‌موصی وارد می‌شود .

(این قاعده در تمام تملیك هائی که بصورت ایقاع واقع میشود جاری است یعنی ردآن تملیك ، ایقاع دیگری است که ملك را بمالکیت مالك قبلی یا قائم مقام قانونی او برمیگرداند) .

۲۶۴۶ - رد بر

رك . رد

۲۶۴۷ - رزق

(فقه) مالی که از طرف دولت به‌عمال او داده شود رزق نامیده میشود . بهمین مناسبت ، عمال دولت را مسترزقه (یا حقوق‌بگیران) می گفتند . فرق رزق و اجرت در فقه این است که اجرت در باب اجاره گفته میشود و باید بین خدمت وکار اجیر و اجرت تعادل اقتصادی وجود داشته و عقد اجاره منعقد شده باشد که آنهم برای مدت معینی است و حال اینکه بین کارمند دولت و دولت عقد اجاره وجود ندارد و رزق متناسب با حاجت متعارف کارمند است نه متناسب با مقدار کاراو ، وزمان معین شرط نیست. در رزق جنبهٔ معاوضهٔ باکار کارمند ملاحظه نمیشود بهمین جهت برای ایام مرخصی و تعطیل هم رزق داده میشودو بهمین جهت در فقه گفته میشود : قاضی حق ندارد اجرت عمل خودرا بگیرد ولی میتواند از بیت المال ارتزاق کند و رزق را میتوان قطع نمود وکم وزیاد کرد ولی احرت در اجارهٔ عمل قابل قطع وتقلیل وتکثیر نیست مگر به تغییر عقد اول . رزق قابل وراثت نیست بعکس اجرت در اجاره .

(رك. قرارداد استخدام)

۲۶۴۸ - رژیم

(حقوق عمومی) نوع حکومت مانند مشروطه یا جمهوری یا غیره را گویند .این اصطلاح مخفف «رژیم حکومت» است .

۲۶۴۹ - رژیم اشتراك اموال

(مدنی) هرگاه بموجب حکم قانون اموال زوجین یك دارائی مشترك را تشکیل دهند که تحت ادارهٔ شوهر قرار گیرد و درزمان انحلال عقد نکاح ، تقسیم شود این وضع را در حقوق فرانسه رژیم اشتراك اموال Régime du cemmunauté گویند .

۲۶۵۰ - رژیم تفکیك اموال

(مدنی) هرگاه طبق مقررات قانون بعد از ازدواج اموال هر یك از زوجین تحت اختیار و ادارهٔ خود او باشد این وضع را رژیم تفکیك اموال Régime de séparation de biens نامند.

۲۶۵۱ - رژیم حکومت

رك . رژیم

۲۶۵۲ - رژیم دمکراتیك

رك . حکومت دمکراتیك

۲۶۵۳ - رژیم دمکراسی

رك . دمکراسی

۲۶۵۴ - رژیم دیکتاتوری

رك . حکومت دیکتاتوری

۲۶۵۵ - رژیم سلطنتی

رك . سلطنت

۲۶۵۶ - رژیم مالی زوجین

Régime matrimoniai

(مدنی) ترتیبی است که قانون راجع بوضع اموال زوجین از زمان ازدواج تا زمان انحلال در نظر می گیرد وآن بدوصورت است :

۱ ـ رژیم اشتراك اموال

۲ ـ رژیم تفکیك اموال

(این اصطلاحات دیده شود) .

۲۶۵۷ - رسالهٔ عملیه

(فقه) مقداری از مقررات اسلامی است که توسط یکنفر (یاچندنفر) فقیه جمع آوری

شده و استنباطات خود آنها (علاوه بر مفاد متن قانون شرع) در آن رساله بطور منظم و مبوب گردآوری شده است و در دسترس غیر مجتهدان قرار داده می‌شود تا طبق آن عمل کنند .

این عمل نوعی از کدیفیکاسیون است که پیش از پیدایش کد ناپلئون بین مسلمین و حتی در دستگاههای اداری ودولتی وجود داشت و شاید اروپائیان آنرا از ایرانیان اقتباس کرده‌اند بهترین نمونهٔ یك کدقوانین جاری در یك کشور که بدستور پادشاه تهیه و تنظیم شده است جامع عباسی است که شیخ بهائی و شاگرد او آنرا تنظیم کرده‌اند و باحتمال بسیار قوی منشاء اقتباس اروپائیان که از زمان صفویه با ایرانیان تماس نزدیك داشته‌اند بوده است

۲۶۵۸ - رسدبان

پایور شهربانی است (ستوان)

۲۶۵۹ - رسدبان دو

نائب دوم در شهربانی است .

۲۶۶۰ - رسدبان سه

نائب سوم در شهربانی است .

۲۶۶۱ - رسدبان یك

نائب اول در شهربانی است .

۲۶۶۲ - رسم

بمعنی عادت بکار می‌رود و غالباً بهمراه آن استعمال شده و گفته میشود : رسم و عادت. وبرخی به تکلف سعی دارند که بین آنها فرق گذارند .

(رك . عرف)

۲۶۶۳ - رسم القباله

(فقه) آنچه که در تنظیم قبالجات نوشتن آن مرسوم ومتداول بود مثلا بعضی اقاریر درقباله منعکس می‌شد بدون اینکه واقعیتی داشته باشد (مانند اقرار به رؤیت مبیع از طرف مشتری یا قبض و اقباض) ولی برای اینکه بیع صحیحاً در قباله منعکس شود بر سبیل رسم القباله (و روی حسن ظن طرفین بیکدیگر یا باری بهرجهت) اقرار مذکور را می کردند و بعداً اگر اختلافی رخ می‌داد ذینفع مدعی می‌شد که اقرار واقعیت نداشته و علی رسم القباله بوده است (جامع الشتات- صفحهٔ ۱۶۳- ۷۲۹)

رسم القباله ممکن است بصورت اقرار نباشد . بعضی می گویند ذکر « تلال و جبال» درقباله‌های قدیم بدنبال مالکیت یك ده (کلا یا بعضاً) رسم القباله است والا مادام که احیاء نشده ملك کسی نیست بنظر می‌رسد که منظور حق حریم بر تلال و جبال باشد نه مالکیت آن بهمان ترتیب که مالك اراضی ملکی ده میشوند. بنابراین تا این اندازه رسم القباله محمل دارد .

۲۶۶۴ - رسمی

عمل رسمی عملی است که منسوب به‌دولت است . مقام رسمی مقام دولتی صلاحیتدار است برای انجام عملی ویا اظهارمطلبی. ممکن است کسی مأمور رسمی دولت باشد ولی مستخدم دولت نباشد مانند صاحبان دفاتر اسناد رسمی که مأموررسمی هستند ولی مستخدم دولت نیستند هر چند که در بعضی مقررات بآنها عضو دولت اطلاق شده است .

اوراق رسمی اوراقی است که دارای نشان و علائم دولتی باشد .

رك . سند رسمی

۲۶۶۵ - رسومات

(مالیه)محل تهیهٔ مشروبات الکلی ومالیات بر مشروبات الکلی را گویند .

۲۶۶۶ - رسید Récépissé

نوشته‌ای که دریافت‌چیزی‌رامعین‌می کند.

۲۶۶۷ - رسیدگی

مطلق تحقیق را گویند .

(رك . تحقیق)

(دادرسی‌مدنی)عناصر رسیدگی (وجودی باشد یا عدمی) از این قرار است :

الف ـ لازم نیست رسیدگی در دادگاه باشد ولی اصل این است‌که رسیدگی در دادگاه‌باشد (مادهٔ ۳۶۰ دادرسی مدنی)

ب ـ رسیدگی ممکن است بدلائل دعوی باشد (مادهٔ ۳۵۹ دادرسی مدنی)

ج ـ حضور اصحاب دعوی شرط‌رسیدگی نیست ولی باید موضوع رسیدگی ومکان رسیدگی و زمان رسیدگی قبلا بآنان اعلام شود (مادهٔ ۳۶۲ دادرسی مدنی)

د ـ دخالت دادرس یا نمایندهٔ او شرط رسیدگی است .

ه ـ رسیدگی شامل مرحلهٔ تبادل لوایح هم‌هست زیرا مادهٔ ۲۹۰ ببعد قانون‌آئین دادرسی‌مدنی‌شامل‌این مرحله هم‌می‌باشد.

وـتقدیم دادخواست‌شرط‌شروع برسیدگی است‌ولی‌خوداین‌عمل‌عنوان‌شروع برسیدگی را ندارد و مادهٔ۲۷۳ آئین‌دادرسی‌مدنی خلاف این نظر (و خلاف مادهٔ ۷۰ آئین دادرسی مدنی) را می‌رساند ولی ظاهر مادهٔ ۲۷۳ مقصود مقنن نیست زیرا تقدیم دادخواست جنبهٔ فاعلی دارد و شروع برسیدگی (و رسیدگی) جنبهٔ قابلی‌دارد و این دو جنبه ضد یکدیگر ندو هیچ‌چیز متصف بضد خـود نمیشود یعنی تقدیم دادخواست ، موصوف بعنوان رسیدگی نمیشود .

ز ـ رسیدگی قائم به تشکیل جلسه نیست و بدون تشکیل جلسه هم رسیدگی صدق می‌کند مانند رسیدگی عادی در موردی که نیاز بدادن‌جلسه نداشته باشد .

ح ـ در غیر ساعات اداری هم رسیدگی مقدور است (مادهٔ ۷۷۵ آئین دادرسی مدنی)

ط ـ رسیدگی شامل تجدید جلسه نیست زیرا تجدید جلسه بمعنی تعویق رسیدگی است و تعویق رسیدگی ، ضد رسیدگی است و هیچ‌چیز متصف‌بضد خود نمیشود.

۲۶۶۸ - رسیدگی اختصاری

رك . دادرسی اختصاری

۲۶۶۹ - رسیدگی استینافی

(دادرسی) رسیدگی در دادگاه استیناف راگویند .

(رك . دادگاه استیناف)

۲۶۷۰ - رسیدگی پژوهشی

(دادرسی) رسیدگی در دادگاه استیناف راگویند .

(رك . دادگاه استیناف)

۲۶۷۱ - رسیدگی تمیزی

(دادرسی) رسیدگی در دیوان تمیز را گویند .

(رك . دیوان تمیز)

۲۶۷۲ - رسیدگی عادی

رك . دادرسی عادی

۲۶۷۳ - رسیدگی فرجامی

(دادرسی) رسیدگی در دیوان تمیز را گویند .
(رك . دیوان تمیز)

۲۶۷۴ - رسیدگی ماهوی

(دادرسی) الف - رسیدگی در دادگاه نخستین و استیناف را گویند . در مقابل رسیدگی‌در دیوان تمیز که‌به ماهیت‌دعوی نظر نکرده فقط‌مقصوداز رسیدگی‌تشخیص این امر است که حکم یا قرار مورد دادخواست فرجامی موافق قانون صادر شده یا نه (مادهٔ ۵۵۸ آئین دادرسی‌مدنی) ب - در پاره‌ای از اصطلاحات رسیدگی ماهوی رسیدگی دادگاههای ماهوی در ماهیت دعوی (به مأخذ مادهٔ ۱۵۴ آئین دادرسی مدنی) را گویند بطوریکه اگر دادگاه در نتیجهٔ آن رسیدگی رأی‌صادر کندآن رأی را حکم گویند نه قرار .
(رك . ماهیت)

۲۶۷۵ - رسیدگی نخستین

(دادرسی) رسیدگی در دادگاه بخش و شهرستان (بشرط اینکه‌رسیدگی پژوهشی نکند)راگویند . اولین‌مرحله ازمراحل رسیدگی بدعوی یا امری از امور حسبی راگویند وشامل رسیدگی‌حضوری‌وغیابی دادگاه نخستین می‌باشد .

۲۶۷۶ - (امتناع از) رسیدگی

(دادرسی مدنی) خودداری دادگاه از رسیدگی است خواه بصورت صدور قرار عدم صلاحیت (بند ۱ - ۲ مادهٔ ۱۹۷ دادرسی مدنی و مادهٔ ۲۰۸) باشد خواه بصورت رد دعوی (بند سوم مادهٔ ۱۹۸و مادهٔ ۲۰۲ قانون مذکور) یا عدم‌استماع دعوی (بندچهارم‌مادهٔ۱۹۷قانون‌مزبور) یا قرار سقوط (بند چهارم مادهٔ ۱۹۸ دادرسی‌مدنی) . امتناع‌از رسیدگی خود بخود و مستقلا قرار جداگانه و ممتازی نیست بلکه‌باید بیکی از صور مذکورفوق (قرار رد دعوی - قرار عدم صلاحیت - قرار عدم استماع دعوی - قرار سقوط دعوی) باشد .
(رك . مستنکف از احقاق حق)

۲۶۷۷ - رشد

(فقه - مدنی) کیفیت‌نفسانی‌است که‌دارندهٔ آن میتواند نفع و ضرر (در رشد مدنی) یا حسن و قبح (در رشد جزائی) را تشخیص‌دهد‌چنین کسی‌رارشید گویند. فاقد این وصف اگر بحد جنون نرسد وصغیر نباشد سفیه خوانده میشود و صفت او را سفه گویند .
در فقه نصی در تعریف رشید و سفیه (یا غیررشید) نیست .
(رك . سفه)

۲۶۷۸ - رشد جزائی

(فقه) در مقابل رشد مدنی بکار می‌رود و مأخذآن تشخیص حسن و قبح اعمال‌است و چون انسان اول بد و خوبی را تمیز میدهد و بعدنفع وضرر را بنابراین‌حجر مدنی ملازمه‌ای با حجر جزائی ندارد ولی حجر جزائی حتماً مستلزم حجر مدنی است زیرا هرکس بد و خوبی‌را تمیز نمیدهد نفع و ضرر را هم تمیز نمی‌دهد چه بد بمعنی عام شامل ضرر هم می‌باشد وخوب بمعنی عام‌شامل‌نفع .

۲۶۷۹ - رشد مدنی

(مدنی-فقه)رشدمدنی بمأخذ تشخیص نفع

و ضررو داد وستد درست، سنجیده میشود جز درمورد نکاح که بمأخذ قابلیت صحی برای ازدواج باید حساب شود . رشد جزائی بمأخذ تشخیص حسن وقبح اعمال است .

۲۶۸۰ - رشوه

(جزا) دادن مالی است به مأمور رسمی یا غیر رسمی دولتی یا بلدی بمنظور انجام کاری ازکارهای اداری یا قضائی ولواینکه آن کار مربوط بشغل گیرندهٔ مال نباشد. خواه مستقیماً آن مال را دریافت کند ویا بواسطهٔ شخصی دیگر آنرا بگیرد (این شخص واسطه را در فقه رایش گویند و دهندهٔ مال را راشی نامند و گیرندهٔ مال را مرتشی خوانند) فرق نمی کند که گیرندهٔ مال توانائی انجام کاری راکه برای آن رشوه گرفته داشته باشد یا خیر و فرق نمی کند که کاری که برای راشی باید انجام شود حق او باشد (بر طبق قانون باشد) یا نه (مادهٔ ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۷ قانون مجازات عمومی) شرط تحقق رشوه تبانی و توافق گیرنده و دهنده بر دادن و گرفتن رشوه است. بر هدیه‌ای که برای تحبیب و جلب قلوب داده میشود عنوان رشوه صادق نیست هرچند که قباحت آن قابل انکار نیست و ذاتاً قبیح است (مادهٔ ۱۴ - ۱۴۸ قانون مجازات عمومی)

۲۶۸۱ - رشید

(فقه - مدنی) کسیکه دارای وصف رشد است (رك . رشد) . در مقابل غیر رشید یا سفیه استعمال میشود .
هر رشیدی عاقل است ولی هر عاقلی رشید نیست زیرا عاقل ممکن است از نظر مدنی سفیه باشد .
(رك . سفه)

۲۶۸۲ - (غیر) رشید

(مدنی - فقه) بمعنی سفیه است .
(رك . رشد)

۲۶۸۳ - رضا

(مدنی - فقه) در لغت بمعنی موافقت و اختیار است و در اصطلاح در معانی ذیل بکار رفته است :
الف - میل قلب است بطرف يك عمل حقوقی که سابقاً انجام‌شده یا الآن انجام میشود یا بعداً واقع خواهد شد .
رضا هم بزمان گذشته هم بزمان حال و هم بزمان آینده تعلق میگیرد بر خلاف قصد انشاء که فقط بزمان حاضر تعلق میگیرد بهمین جهت ماهیت قصد انشاء با ماهیت رضا فرق حقیقی دارد ومادهٔ ۱۹۰ ق - م هم این فرق رامورد قبول قرار داده است (رك . قصد انشاء)
انتقاد - قصد انشاء عبارت است از «اعلام رضا بمنظور ترتیب اثر دادن بآن از تاریخ اعلام » (رك . انشاء) و این در حقیقت يك قسم از رضا است که فقط تعلق بزمان حاضر پیدا می کند و ازحیث ذات با رضا فرق ندارد فقط از حیث عوارض و خصوصیات ، قسمی از رضا را تشکیل میدهد . ابداع قصد انشاء که ذاتاً مغایر با رضا باشد چیزی است که تقریباً از دو قرن پیش در فقه آغاز شده است و دلیلی برآن نیست .
ب - رضا درمادهٔ ۱۹۹ ق-م که ازحقوق فرانسه گرفته شده است بمعنی بالا (که از فقه گرفته شده است) نیست بلکه رضا در

مادهٔ ۱۹۹ عبارت است از قصد انشاء و رضای بمعنی فقهی در حالت ترکیبی و بدون تمایز این دو از یکدیگر. بهمین جهت فرض رضای حاصل از اکراه در مادهٔ ۱۹۹ شده است و حال اینکه در فقه رضا با اکراه مانعة الجمعند و هیچوقت رضا ناشی از اکراه نمیشود (مادهٔ ۱۰۷۰ ق - م)

۲۶۸۴ - رضای اظهار شده

(مدنی - فقه) رضائی که مقرون بقصد انشاء نباشد دو قسم است :

الف - رضای اظهار شده مانند رضای مالك در موقع اجازهٔ عقد فضولی .

ب - رضای اظهار نشده که آنرا رضای فعلی باطنی هم مینامند و آن رضائی است موجود در قلب که هنوز بمرحلهٔ ابراز نرسیده است .

(مراتب بالا فرع تغایر قصد انشاء و رضا است.)

۲۶۸۵ - رضای باطنی

(مدنی - فقه) رضای ابراز نشده را رضای باطنی گویند و آن دو قسم است :

الف - رضای فعلی باطنی - این رضا در قلب وجود پیدا کرده ولی ابراز نشده است .

ب - رضای شأنی باطنی - که عبارت است از آمادگی نفس برای اظهار رضایت ولی بالفعل رضایت وجود ندارد و این نوع رضا در روابط دوستان و اقربای نزدیك وجود دارد .

این قسم رضا را اذن فحوی و شاهد الحال هم مینامند .

۲۶۸۶ - رضای بدون قصد انشاء

(مدنی) رضای کسیکه مقرون بقصد انشاء نیست مانند رضای مالك در حین اجازهٔ عقد فضولی . (مطلب بالا راجع بفرض تغایر قصد انشاء و رضا است).

۲۶۸۷ - رضای شأنی باطنی

رك . رضای باطنی

۲۶۸۸ - رضای فعلی باطنی

رك . رضای باطنی

۲۶۸۹ - رضای معاملی

(مدنی - فقه) حداقل از رضا که قانون آنرا شرط نفوذ معاملات قرار داده است و آن رضای مضطر است (مادهٔ ۲۰۶ قانون مدنی)

۲۶۹۰ - رضای معلول

(مدنی) به رضای مغبون و مکره (بفتح راء) و کسیکه مورد تدلیس در معامله واقع شده است گفته شده است یعنی مقصود از عیب و علت فقط غبن و اکراه و تدلیس است نه مطلق عیوب و علل .

۲۶۹۱ - رضای مقرون بقصد انشاء

(مدنی - فقه) مانند معاملهٔ مالك اهل در مال خود بدون اکراه. در اینصورت قصد انشای او مقرون برضا است بر خلاف رضای مالك در حال اجازهٔ عقد فضولی که رضای او جدا از قصد انشای عاقد است و نیز رضای عاقد مکره پس از زوال اکراه و در هنگام اجازهٔ عقد همینطور است .

(مراتب بالا فرع تغایر قصد انشاء و رضا است .)

۲۶۹۲ - رضاع

(فقه - مدنی) ماهیت حقوقی رضاع از عناصری فراهم می آید که با اجتماع آن

عناصر ، قرابت رضاعی هم حاصل میشود (ر ك . اقرباء رضاعی) عنصر اصلی آن انبات لحم و شدعظم است (که احرازآن دشوار است) و بجای این عنصر به تعداد دفعات شیرخوردن (پانزده شیر خوردن) و یا به زمان معینی از شیرخـوردن (یکشبانه‌روز) اکتفاء کرده‌اند بشرط اینکه سایر خصوصیات هم جمع شود .

۲۶۹۳ - رضخ

(بفتح اول و سکون ثانی) در فقه سهمی است از غنیمت جنگی که بآن‌دسته‌ازشرکت کنندگان در جهادکه اختیار شرکت در جنگ را دارند بر حسب تعهد فرمانده لشکر (تعهد نسبت به سهم غنیمت) داده میشود مانند زنان و بندگان در مقابل کسانیکه ملزم بشرکت در جنگ هستند و سهم‌آنان بیشتر است و نص قانون‌سهم آنان را معین‌کرده است .

۲۶۹۴ - رطل

(بفتح اول وکسر آن) مأخوذ از کلمهٔ Litra از اوزان قدیم است . درمعانی ذیل بکار رفته است :

۲۶۹۵ - رطل بغدادی

(فقه) دوازده اوقیه است و اوقیه (بضم‌اول وتشدید یاء) چهل درهم است گویند رطل در فقه اگر باطلاق و بدون قیدذکرشود رطل بغدادی است .

(رك. درهم)

۲۶۹۶ - رطل عراقی

(فقه) وزن‌آن یکصدوسی درهم است .

(رك . درهم)

۲۶۹۷ - رطل مدنی

(فقه) وزن‌آن یکصدونودوپنج درهم است یعنی یك برابرونیم رطل عراقی است .

(رك . درهم)

۲۶۹۸ - رطل مکی

(فقه) وزن‌آن دوبرابررطل بغدادی‌است یعنی دویست وشصت درهم‌است .

(رك . درهم)

۲۶۹۹ - رفراندم

(حقوق‌اساسی) Référendum عبارت است‌ازمراجعهٔ‌به‌آراء ملت‌در امورمربوط بقانونگذاری و غیرآن .

۲۷۰۰ - رفراندم الزامی

(حقوق‌اساسی) رفراندمی‌است‌که‌نمایندگان ملت مجبورندبه‌آن ترتیب اثربدهند. در مقابل رفراندم مشورتی بکار می‌رود .

۲۷۰۱ - رفراندم تأسیسی constituant

(حقوق اساسی) رفراندم مربوط بقانون اساسی را گویند . در مقابل رفراندم تقنینی بکار می‌رود.

۲۷۰۲ - رفراندم تقنینی Législatif

(حقوق اساسی) رفراندم راجع به قانون عادی راگویند .

۲۷۰۳- رفراندم مشورتی Consultatif

(حقوق اساسی) رفراندمی است‌که نمایندگان‌ملت‌قانوناً‌مجبورنیستندکه‌بآن ترتیب اثر بدهند بلکه‌آن رأی فقط جنبهٔ مشورتی دارد .

۲۷۰۴ - رق

(فقه) انسانی که مملوك دیگری است . بردگی مدتها است‌که درکشور ملغی‌شده است .

۲۷۰۵ - رقابت مکارانه

(تجارت) ترجمهٔ نارسائی است از مدلول

رقابت نامشروع مادهٔ ۲۴۲ قانون جزا .
(رك . رقابت نامشروع)

۲۷۰۶ - رقابت نامشروع

Concurrence déloyale

(یارقابت‌مکارانه) عمل یا اعمالی‌است که شخصی از قبیل کاسب یا تاجر یا طبیب یا صنعتگر یا هنرمند و مانند آنها برای پراکنده کردن (یا جلب کردن بدورخود) ارباب رجوع و مشتریان کسیکه با او همکار است از طریق روشهای غیر شرافتمندانه و غیرعقلائی مرتکب شود . این کارموجب‌محکومیت بجبران خسارت است ودر پاره‌ای مواردهم جرم محسوب است .

۲۷۰۷ - رقبه

(بفتح اول ودوم وسوم) عنوان املاك‌غیر منقول و همیشه بصورت اضافه استعمال میشود مانند رقبات املاك پلاك‌فلان ....

۲۷۰۸ - رقبی

(مدنی) قسمی‌ازحق‌انتفاع‌است که‌ازطرف مالك ملك بنفع دیگری برای مدت‌معین برقرار می‌شود چنانکه‌صاحب‌خانه‌ای‌حق استفادهٔ از آن را برای مدت معین به ادارهٔ فرهنگ یـك شهر برگزار کند (مادهٔ ۴۲ قانون مدنی)

۲۷۰۹ - روادید

ویزا راگویند (رك . ویزا)

۲۷۱۰ - روانامه

Exequatur

فرمانی که رئیس کشور به کنسولهای بیگانه می‌دهد وآنها را برای انجام مأموریت خود مجاز می کند .

۲۷۱۱ - روانشناسی جزائی

Psychologie criminelle

علمی از علوم وابسته بحقوق جزا است که‌موضوع آن‌مطالعهٔ‌روحی‌مجرمان‌است .

۲۷۱۲ - روایت اکابر از اصاغر

(فقه) هرگاه مروی عنه از حیث سن از راوی کوچکتر باشد یا از حیث دیدن استاد حدیث از راوی عقب‌تر باشد چنین روایتی‌راروایت‌اکابر از اصاغرمی‌نامند.

۲۷۱۳ - روایةالاقران

(فقه) روایتی است که راوی و مروی‌عنه آن بحسب سن وسال‌مساوی باشندیااینکه هر دو در نقل احادیث از یك استادنقل حدیث (فی‌الجمله) کرده باشندمانندشیخ طوسی و سید مرتضی که از شیخ مفیدنقل حدیث می کنند و اگر از یکدیگر نقل حدیث کنندروایت آنهاعنوان‌روایةالاقران دارد .

۲۷۱۴ - روح‌قانون

اصول و نظرهای علمی که پایهٔ یك یا چند مادهٔ‌قانون باشدمانند«قاعدهٔ لاضرر» که روح مواد باب تقسیم اموال شرکت در قانون مدنی ما است .

۲۷۱۵ - روز

(دادرسی) روز بیست و چهار ساعت است (مادهٔ ۶۱۲ آئین دادرسی مدنی)

۲۷۱۶ - روز اقدام

(دادرسی) الف ـ اگر موعدبرای‌احضار باشد روز حضور شخص در دادگاه روز اقدام محسوب میشود .

ب ـ اگر موعدبرای پاسخ به لایحهٔ‌طرف باشد روز اقدام روزی است که پاسخ او

تسلیم دفتر دادگاه می‌شود .

۲۷۱۷ - روزنامه

الف - مجله و نشریه‌ای است که برای روشن‌ساختن اندیشه‌های مردم درزمینه‌های اجتماعی - سیاسی - علمی - فنی - ادبی وترقی‌دادن سطح دانش عامه و نشراخبار و اطلاعات و مطالب عام‌المنفعه و انتقاد و صلاح‌اندیشی در امور عمومی بطور منظم و در مواقع معین طبع و نشر گردد (مادهٔ یك لایحهٔ قانونی‌مطبوعات - مصوب ۸ - ۵ - ۳۴)

شرط روزنامه صدور و نشر آن بطور روزانه نیست (بند چهار مادهٔ چهار و تبصرهٔ پنج ماده پنج قانون مذکور)

ب - دفتر روزنامه را در اصطلاحات تجارت گویند وآن دفتری است که خرید و فروش و معاملات روزانه را در آن نویسند (مادهٔ هفت قانون تجارت)

۲۷۱۸ - روزنامهٔ کثیرالانتشار

تعریف قانونی ندارد و بفرض قانونی(یا به‌تشخیص‌مراجع رسمی درخصوص‌مورد) باید معین شود چنانکه از مادهٔ ۸۱ آئین نامهٔ اجراء اسناد رسمی استفاده میشود . معذلك در هر کشور (یا در هر ناحیه که چند روزنامه داشته باشد) قدر متیقن را میتوان مشخص کرد و نسبت به‌مشکوك (مصداق‌مشتبه) بایدمعاملهٔغیر کثیرالانتشار راکرد .

۲۷۱۹ - روغنی

رك . تراز

۲۷۲۰ - رولمان

(دادرسی) تبدیل سالانهٔرئیس وکارمندان یك‌شعبهٔدادگاه بشعبهٔ دیگر همان دادگاه برای اینکه رئیس وکارمندان‌یك‌شعبه‌بیش از یکسال با هم نباشند تا بر اثر طول مدت مصاحبت یکی از همکاران در فکر سایران نفوذنکند. ولی زیان‌های‌این‌کار از نظر گردش سریع‌کارها و جهات‌دیگر بیشتراست و بهرحال ترك‌آن‌لازم‌است .

۲۷۲۱ - رونوشت Copie

سندی‌که از روی سند (عادی - رسمی) دیگر نوشته‌شود. رونوشت اگر ازمراجع رسمی و بمأخذمادهٔ ۱۲۸۷ قانون مدنی نوشته و تنظیم شود رسمی است والاعادی است لازم نیست هر رونوشتی از حیث خواص و آثار قانونی خاصیت اصل را داشته باشد چنانکه سواد سندرسمی‌معامله اگر با اصل‌سند تصدیق‌شده باشدخاصیت اصل سند را ندارد یعنی نمیتوان باستناد آن اجرائیه صادرکرد ولی اگر مطابقت آن سواد با ثبت دفتر تصدیق شده باشد آنوقت خاصیت اصل سند را دارد (مادهٔ ۷۴ قانون ثبت ۱۳۱۰)

رك . نسخهٔ ثانی

۲۷۲۲ - رونوشت رسمی

هر رونوشت که از مراجع رسمی و به مأخذ مادهٔ ۱۲۸۷ قانون مدنی نوشته و تهیه شده باشد .

(رك . رونوشت)

۲۷۲۳ - رونوشت عادی

رك. رونوشت

۲۷۲۴ - رویهٔ اصراری

(دادرسی) رأی اصراری هیأت عمومی تمیز راگویند .

(رك . حکم اصراری)

۲۷۲۵ - رویهٔ عادی

(دادرسی) حکم عادی هیأت عمومی تمیز را گویند در مقابل رویهٔ لازم‌الاتباع هیأت عمومی تمیز .

(رك . حکم‌عادی)

۲۷۲۶ - رویهٔ قضائی

(دادرسی) آراء صادر شده در هیأت‌عمومی تمیز راخواه بصورت اصراری باشدخواه بصورت لازم الاتباع رویهٔ قضائی و رویهٔ تمیزی گویند .

۲۷۲۷ - رویهٔ لازم‌الاتباع

(دادرسی) حکم لازم‌الاتباع هیأت عمومی تمیز را گویند .

(رك . حکم لازم‌الاتباع)

۲۷۲۸ - رهان

(فقه) الف - هر نوع برد و باخت را گویند .

ب - جمع رهن است (وان کنتم علی‌سفر ولم تجدواکاتباً فرهان مقبوضة)

رك . رهن

۲۷۲۹ - رهن

(مدنی - فقه) رهن، عقدی‌است که بموجب آن ، مدیون مالی را برای وثیقه‌بدائن میدهد (مادهٔ ۷۷۱ ق - م) در این که بعد از وضع مادهٔ ۳۴ قانون ثبت این عقد بصورت‌عقدلازم‌الطرفین درآمده اختلاف نظر شدید وجود دارد (مجلهٔ حقوقی دادگستری-سال۱۳۴۳شماره ۲ - دیماه صفحهٔ ۹)

۲۷۳۰ - رهن تصرف

(مدنی - فقه) عقد رهنی که مال‌موردرهن بعد از اقباض به مرتهن در تصرف‌مرتهن بماند و او از منافع آن بهره‌مند گردد .

۲۷۳۱ - رهن قرار دادی

(مدنی) عقد رهن‌را گویند (رك . رهن) در مقابل رهن قضائی بکار می‌رود (رك . رهن قضائی)

۲۷۳۲ - رهن قضائی

(دادرسی مدنی) صفت مالی از اموال محکوم علیه یامدعی علیه که بموجب‌قرار تأمین دادگاه توقیف میشود (مادهٔ۲۲۵- ۲۲۹دادرسی‌مدنی) یعنی مالی که ازجهت قضائی در قید است (و طلق نیست) در گروگـان و در قید چیزی بودن از مفاهیم لغت رهن است چنانکه در این حدیث‌آمده است : ان‌الحجرالمغصوب فی‌الدار رهن علی‌خرابها (یعنی سنگ غصبی‌که در ساختمان غاصب بکار برده شده قید وگروگان بـرای تخریب آن ساختمان‌بمنظور ردسنگ‌بصاحب آن‌است.) لغت رهن‌در رهن‌قضائی محمول برمفهوم وثیقه هم میتواند باشد .

۲۷۳۳ - رهن مستعار

(فقه - مدنی - ثبت) عاریه گرفتن ملك غیر و برهن‌نهادن‌آن‌بنفع عاریه‌گیرنده موجب پیدایش‌ماهیت‌رهن مستعار میشود. امروزه بـرای این‌کار عنوان عاریه را بمیان نمی‌آورند بلکه دائن و مدیون و ثالث (که‌ملك‌او وثیقهٔ وام مدیون‌میشود) از طریق مادهٔ ۱۰ قانون مدنی توافق می کنند. از مادهٔ ۷۵۴ قانون مدنی هم میتوان همین استفاده راکرد .

۲۷۳۴ - رهن مکرر

(مدنی - ثبت) هرگاه راهن که مال‌خود را برهن‌نهاده برای بار دیگر (بار دوم

یا سوم یا چهارم یا غیره) نزد همان مرتهن یا شخص ثالث برهن بگذارد این رهن را رهن مکرر می‌نامند (مادهٔ ۳۴ مکرر قانون ثبت) هرگاه مبیع شرطی ازطرف بایع باستناد مادهٔ مذکور برای دفعه یا دفعات بعد بوثیقه نهاده شوداین بیع بعدی را بیع شرط مکرر میتوان نامید و همین امر است که از تاریخ وضع مادهٔ ۳۴ مکرر قانون ثبت بیع شرط را از صورت بیع ناقل ملك خارج کرده تاجائی که معروف شده است که :
بیع شرط مملك نیست .

۲۷۳۵ - (فك) رهن

(مدنی ـ فقه) خروج مال مورد رهن از حالت وثیقه بودن ، اعم از اینکه راهن دین خودرا بمرتهن بدهدیا اینکه مرتهن از حق عینی خود بر مال مورد رهن صرفنظر نماید یا دین اورا ابراء کند .

۲۷۳۶ - رهینه

(فقه) الف ـ مال مرهون‌را گویند .مالی که در عقد رهن به وثیقه نهاده میشود .
ب ـ مطلق وثیقه را نیز گویند (مادهٔ ۵۱۴ قانون تجارت)

۲۷۳۷ - ری

وزنی است برابر با چهار من تبریز (دوازده کیلو گرم) .(ری کردن) در بعضی از ولایات هنوز بمعنی وزن کردن استعمال میشود .

۲۷۳۸ - ریال

الف ـ واحد پول کنونی ایران که مقیاس فلزی قانونی آن ۰/۷۳۲۲۳۸۲ گرم زر خالص یا ۴/۱۴ گرم سیم خالص است (قانون ۲۷ ـ ۱۲ ـ ۱۳۰۸)
ب ـ پول سابق ایران که برابر یك قران و پنج شاهی بوده است .

ز

۲۷۳۹ - زارع

در قانون اصلاحات ارضی ۱۹ – ۱۰ – ۴۰ زارع کسی است که مالك زمین نیست و بادارا بودن یك یا چند عامل زراعتی شخصاً و یا به کمك افراد خانوادهٔ خود در زمین متعلق به مالك مستقیماً زراعت می کند و مقداری از محصول را بصورت نقدی یا جنسی بمالك میدهد .

۲۷۴۰ - زانی

(فقه – جزا) کسیکه مرتکب جرم زنا شده است . (رك . زنا)

۲۷۴۱ - زانیه

(فقه) زنی که مرتکب جرم زنا شده است. (رك . زنا)

۲۷۴۲ - زایچه

یا ورقهٔ ولادت : ورقه‌ای است که هنگام ولادت کودك نوشته می‌شود و ادارهٔ آمار از روی آن ورقهٔ شناسنامه تهیه می کند. استعمال زایچه بمعنی (متولد) غلط است.

۲۷۴۳ - زراعت

الف – در لغت بمعنی بذرافشاندن است و اختصاص به غلات ندارد در زبان فارسی هم اختصاص آن به غلات محرز نیست با این وصف در معنی زراعت (و تطبیق آن بر زمینی که در آن گل و درختان زینتی کاشته میشود) در تبصرهٔ دوم مادهٔ یك قانون مالك و مستأجر مصوب ۱۰–۳–۱۳۳۹ تردید و اختلاف نظر در دادگاهها دیده شده است.

ب – در قانون اصلاحات ارضی ۱۹ – ۱۰ – ۴۰ بمعنی تولید محصول بوسیلهٔ عملیات زراعتی و باغداری است .

۲۷۴۴ - زراعت مکانیزه

زراعتی که توسط کارگر کشاورزی انجام و حداقل ، عملیات شخم بوسیلهٔ ماشین کشاورزی صورت گیرد زراعت مکانیزه شناخته میشود (مادهٔ ۲۰ آئین نامهٔ اصلاحات ارضی ۱۹ – ۱۰ – ۴۰)

۲۷۴۵ - زقاق (بضم اول)

(فقه) کوچهٔ تنگ را گویند خواه بن بست باشد خواه نه و در همین معنی سکه (بکسر اول و تشدید ثانی) استعمال میشود و گاه سکه بمعنی کوچه و معبر وسیع است.

۲۷۴۶ - زق زار

(فقه) زمینی است موات که آب هرزه ترشح می کند و احیاء آن به زه کشی و بر انداختن آب هرزهٔ آن است .

۲۷۴۷ - زکات

(فقه) حقی است قانونی که بشرط نصاب باید صاحب مال آنرا بپردازد و مصرف آن معاش فقراء و مساکین و حقوق مأموران وصول زکات و مأموران پرداخت آن به مستحقان (فقراء ومساکین) و مؤلفهٔ قلوب و برای آزاد کردن بندگان و پرداخت دیون مفلسان و پرداخت هزینهٔ رجعت مسافرینی که تمکن بازگشت را ندارند و کلیهٔ امور عام المنفعه مانند ساختن راهها و پرداخت حقوق معلمان وهزینهٔ تحصیل اشخاص فاقد بضاعت و نشر کتب سودمند و مانند اینها است .

۲۷۴۸ - زمین

در قانون اصلاحات ارضی ۱۹ - ۱۰ - ٤۰ زمین زیر کشت یا آیش است که برای یك یا چند نوع از امور کشاورزی مورد استفاده قرار می گیرد .

۲۷۴۹ - زمین بیاض

زمینی که مشخصات ذیل را دارا باشد :

الف - ملك باشد خواه مجهول المالك باشد خواه نه . بنا بر این بهزمین موات، بیاض گفته نمیشود .

ب - مشغول بزراعت یا بنا یا درخت و چمن ومانند این امور نباشد خواه محصور باشد خواه نـه خواه زمین از اراضی زراعتی باشد خواه نه .

۲۷۵۰ - زمین خالصه

رك . خالصه

۲۷۵۱ - زمین شاهی

(تاریخ حقوق) این اصطلاح تا یکقرن اخیر وجود داشته و معلوم نیست مرادف خالصه استعمال شده یا نه . بعضی آنرا ملك مجهول المالك محیات (دائر) دانسته‌اند که در تصرف شاه باشد (جامع الشتات - صفحهٔ ۲۱۳) بهر حال خصوصیات این اصطلاح چندان روشن نیست ولی غالباً در اراضی خالصه بکار می‌رفته است .

زن

در لغت معنی آن معلوم است. در اصطلاحات ذیل بکار می‌رود :

۲۷۵۲ - زن حائل

(فقه - مدنی) زنی که آبستن نباشد . در مقابل زن حامل استعمال شده است .

۲۷۵۳ - زن حامل

(فقه - مدنی) زن آبستن را گویند . و حمل از زمان انعقاد نطفه است تا زمان وضع حمل .

۲۷۵۴ - زن دائم

(مدنی - فقه) زنی که بعقد ازدواج دائم بنکاح کسی درآمده باشد . در اصطلاح دیگر که عامیانه هم هست او را زن عقدی نامند کانه متعه عقد نیست و حال اینکه متعه هم نوعی عقد است بهر حال اصطلاح عامیانهٔ مذکور در حد خود ظرافتی دارد .

۲۷۵۵ - زن صیغه

(مدنی - فقه) زنی که بعقد نکاح منقطع شوهر کند (مادهٔ ۱۰۷۵ قانون مدنی) این اصطلاح عامیانه ناشی از آنجا است که این ازدواج عاری از رسوم و عادات عقد نکاح دائم است و بصرف خواندن صیغهٔ عقد رابطهٔ زناشوئی حاصل میشود .

۲۷۵۶ - زن عقدی

(مدنی ـ فقه) دراصطلاحات عامیانه بزنی می گویند که بنکاح دائم شوهر کرده باشد. زوجهٔ دائم اصطلاح علمی آن است .

۲۷۵۷ - زن متعه

(مدنی ـ فقه) بمعنی زن صیغه است(رك. زن صیغه)

۲۷۵۸ - زنا

(فقه) جماع غیر مشروع خواه در جهت آلت تناسلی باشدخواه نه . برای تحقق زنا علاوه بر عنصرعدم مشروعیت مواقعه وعمد شرط است که زانی بالغ باشداگرچه طرف او نا بالغ باشد و شرط است که زانیه بالغه باشد اگرچه طرف او نابالغ باشد و زانی عاقل باشد ولو اینکه طرف عاقله نباشد و زانیه عاقله باشد اگرچه طرف عاقل نباشد و شرط است که دخول لااقل بقدر حشفه باشد . هم چنین گفته شده است که علم بجرم بودن زنا شرط تحقق این جرم است .

۲۷۵۹ - زنای غیر محصنه

رك . احصان

۲۷۶۰ - زنای محصنه

رك . احصان

۲۷۶۱ - زناشوئی

بمعنی نکاح است (رك . نکاح)

۲۷۶۲ - زوج

(مدنی ـ فقه) مردی که زنی در عقد او است .

صدق زوج و زوجه و زوجین برزن و مردی که رابطهٔ زناشوئی آنها قطع شده است محرز و مسلم نیست بنابراین در اعمال مادهٔ ۶۷۶ آئین دادرسی مدنی فعلیت رابطهٔ زناشوئی شرط است .

۲۷۶۳ - زوجه

(مدنی ـ فقه) زنی که شوهر کرده وبالفعل شوهر داشته باشد خواه بعقد نکاح دائم خواه بعقد نکاح منقطع .

۲۷۶۴ - زوجهٔ غیرمدخوله

(مدنی ـ فقه) زوجه‌ای که بعد از عقد ازدواج هنوز شوهر با او دخول (بقدر حشفه) نکرده باشد (مادهٔ ۱۰۹۲ ق‌ـم)

۲۷۶۵ - زوجهٔ مدخوله

(مدنی ـ فقه) زنی که پس ازعقد ازدواج شوهر با او دخول کرده باشد .
(مادهٔ ۱۰۹۲ ق‌ـم)

۲۷۶۶ - زوجین

(مدنی ـ فقه) زن و مردی که بین آنها رابطهٔ زناشوئی وجود داشته باشد
(رك . زوج)

۲۷۶۷ - زیاده

(مدنی ـ فقه) مالی که دارای خصوصیات ذیل است :

الف ـ عین باشد پس منافع عین مستأجره که مستأجر میبرد زیاده نیست . وبعکس اضافه وزن گاو و گوسفند براثرچاق‌شدن و پشم گوسفند که میروید زیاده محسوب است .

ب ـ عین مذکور ممکن است ناشی از طبع مالی باشد که برآن افزون شده‌است مانند مورد روئیدن پشم گوسفند و مانند آن ، وممکن است با افزودن چیزی از خارج باشد مانند نقاشی کردن ساختمان و یا تعمیرات آن .

ج ـ عین باید نسبت بمالی که برآن

افزوده شده جنبهٔ عرضی داشته باشد یعنی موجب تغییر ماهیت آن نشود بنابراین اگر بخانه‌ای حمامی بیفزایند یا چاهی در آن احداث کنند زیاده صدق می کند ولی اگر زیاده موجب تغییر ماهیت شود زیاده صدق نمی کند مثل اینکه از ماسه و سیمان لوله‌های سیمانی بسازند که بکلی مغایر با ماهیت ماسه و سیمان است .

د ـ زیاده همیشه دارای مأخذ زمانی میباشد یعنی باید زمان معینی را مأخذ قرارداده و زیاده را نسبت بآن بسنجند . بجای اصطلاح بالا اصطلاح زیادی و زیادتی هم بکار می‌رود .

مادهٔ ۳۱۴ـ۷۸۶ قانون مدنی

(رك . نماء)

۲۷۶۸ ـ زیادی

(مدنی ـ فقه) افزایش مال خود بخود (مانند توسعهٔ زمین کنار رودخانه براثر سیلاب) یا بفعل غیر (مادهٔ ۳۱۴ ق-م) در اصطلاحات ذیل بکار می‌رود :

۲۷۶۹ ـ زیادی حکمی

(مدنی ـ فقه) هرگاه براثر تصرف در عین‌مال ، قیمت آن زیاد شود بدون اینکه عرفاً چیزی برعین آن مال افزوده گردد آن زیادی قیمت را زیادی حکمی گویند (درمقابل زیادی عینی) مادهٔ ۳۱۴ ق-م.

۲۷۷۰ ـ زیادی عینی

(مدنی ـ فقه) هرگاه متصرف درمال‌معینی چیزی برآن بیفزاید(مانندا ینکه درختانی در زمینی بکارد یا بنائی در آن زمین بسازد) این زیادی را زیادی عینی گویند (مادهٔ ۳۱٤ ق-م)

۲۷۷۱ ـ زیان

در معنی ضرر بکار می‌رود (رك . ضرر) و غالباً این دوکلمهٔ فارسی و عربی را که معادل یکدیگرند با هم بکار می‌برند و می گویند (ضرر و زیان) این استعمال که از نوع استعمالات مترادف است در تعبیرات حقوقی درست نیست .

۲۷۷۲ ـ زیان دیرکرد

بمعنی خسارت تأخیر تأدیه است (تبصرهٔ دوم مادهٔ ۳٤ قانون ثبت)

رك . خسارت تأخیر تأدیه

۲۷۷۳ ـ زیف (بفتح اول و سکون ثانی)

(فقه) درهمی که مس درآن کرده باشند .

ژ

۲۷۷۴- ژران دافر Gérant d'affaire

(مدنی) دراصطلاحات حقوق مدنی فرانسه بکسی گفته میشود که ازطرف غیرو بحساب او و بدون اخذ نیابت و نمایندگی ازاو کاری انجام دهد. این عمل را Gestion d'affaire نامند وکسیکه کار بنفع او شده است Géré نامیده میشود (مادهٔ ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵ قانون مدنی فرانسه) مؤلفان کلاسیک آنرا عمل حقوقی یکطرفی وشبه عقد میدانند (رك. شبه عقد) مؤلفان جدید قصد یکطرفی عامل را کافی برای ایجاد تعهد ندانسته و آن قصد را بحکم قانون منشاء تعهد می‌شمرند.

انتقاد - همهٔ ایقاعات همین خاصیت را دارند یعنی قصد یکطرف بانضمام حکم قانون منشاء اثرحقوقی است نهایت‌اینکه پاره‌ای از این ایقاعات (مانند ابراء) احکام امضائی هستند (یعنی قبل از قانونگذاری درعرف و عادت وجودداشته و مقنن آنها را تأییدکرده است.) و پاره‌ای دیگر مانند مورد مانحن فیه از احکام تأسیسی هستند.

موضوع عمل ژران دافر امور مالی است خواه بصورت عمل حقوقی (محتاج بقصد انشاء) باشد چون اجارهٔ مال‌غیر بنفع او، یاعمل مادی صرف باشد مانند تعمیردیوار همسایه‌که مشرف بخرابی است.

مادهٔ ۳۰۶ قانون مدنی تأسیس حقوقی ژران دافر را از حقوق فرانسه اقتباس کرده است و چون دراین زمینه اصطلاح خاصی بپارسی بوجود نیامده فعلا همان اصطلاح باختری عیناً بکار می‌رود.

(شرح لمعه-جلداول صفحهٔ ۴۴۱ - ۴۴۲)

۲۷۷۵- ژنوسید Génocide

(جزای بین‌الملل) اعمال ذیل که بمنظور نابودی تمام یا قسمتی ازگروه ملی و قومی و نژادی و یا مذهبی ارتکاب شود ژنوسید محسوب است:

الف - قتل اعضاء آن گروه.

ب - صدمهٔ شدید بسلامت جسم یا روح افرادگروه.

ج - قرار دادن عمدی گروه در معرض وضع زندگی نامناسبی‌که منتهی بزوال قوای جسمی (کلی یا جزئی) آنان بشود.

د ـ اقداماتی که بمنظور جلوگیری از توالد و تناسل آن گروه صورت گیرد .
ه ـ انتقال اجباری اطفال آن گروه به گروه دیگر (مادهٔ دوم قرارداد جلوگیری از کشتار دسته جمعی و مجازات آن) با توجه بمراتب بالا ترجمهٔ ژنوسید بکشتار دسته جمعی غلط فاحش است . و بهتر است خود اصطلاح خارجی مزبور را زبان فارسی بپذیرد و دنبال معادل فارسی آن نرود .

۲۷۷۶ - ژوره Juré

(دادرسی کیفری) عضو هیأت منصفه را گویند .

۲۷۷۷ - ژوری Jury criminel

(دادرسی کیفری) گروهی از اشخاص غیر رسمی که در رسیدگی ببرخی از بزه‌ها تحت شرائط خاصی با قضات دادگاهها همکاری می کنند و سؤالات مخصوصی از آنها از طرف قضات میشود مانند :
الف ـ آیا متهم مجرم است ؟
ب ـ درصورت مجرم بودن آیا استحقاق تخفیف رادارد؛ (مادهٔ ۳۴ قانون مطبوعات سال ۱۳۳٤) پاسخ آنان را verdict نامند و آن گروه را Jury de jugement هم می‌نامند و هر یك از این گروه را Juré نامیده‌اند .
(رك . هیأت منصفه)

۲۷۷۸ - ژوریسپرودانس
Jurisprudence

سابقاً به علم حقوق گفته می‌شد . بمعنی تفسیر قانون بوسیلهٔ دادگاهها بکاررفته است .
همچنین بمعنی مجموعهٔ تصمیمات محاکم در موضوع واحد استعمال شده‌است مانند تصمیمات مربوط به حادثهٔ اتومبیل .
درفارسی بجای آن رویهٔ قضائی وگاهی ژوریسپرودانس بکار رفته‌است .

س

۲۷۷۹ - ساباط

(فقه) سقفی است بین دو دیوار یا دو بناء واقع در دو سمت یك معبر عمومی یا اختصاصی . بدیهی است که در زیر آن معبر وجود دارد .

۲۷۸۰ - سابق

(فقه - مدنی) برندهٔ در مسابقه را گویند. رك . سبق و رمایه

۲۷۸۱ - سابق و لاحق

(فقه) هرگاه دو راوی که از یك شیخ اجازه روایت کنند و یکی پیش ازدیگری فوت کند روایت آنها را روایت سابق ولاحق نامند (درایهٔ شهید دوم ـ صفحهٔ ۱۶۰)

۲۷۸۲ - سابقه

رك . پیشینه

۲۷۸۳ - ساختگی

بمعنی مجعول استعمال شده است . مادهٔ ۸۶ قانون جزا (رك . جعل)

۲۷۸۴ - ساخلو

بمعنی پادگان است (رك . پادگان)

۲۷۸۵ - سازش

(دادرسی) تراضی طرفین دعوی برفیصلهٔ نزاع معین درداد گاه وبادخالت دادرس دادگاه (مادهٔ ۳۳۵ آئین دادرسی مدنی) سازشنامه‌ای که باین ترتیب تنظیم میشود ماهیت یك سند رسمی‌صلح را دارد ومانند هرعقدی فقط بین طرفین و قائم مقام آنان لازم‌الاتباع است نه نسبت بثالث .

۲۷۸۶ - سازمان

الف ـ گروه یا چند نفر از افراد انسان که یك هدف اجتماعی را تعقیب می‌کنند و برای وصول بآن هدف تابع یك رشته قوانین امری هستند مانند ازدواج و بنگاهها Entreprises و خانواده . این اصطلاح ترجمهٔ کلمهٔ خارجی Institution است و پاره‌ای از حقوقدانان میل دارند که سازمانهادارای شخصیت حقوقی باشند .

ب ـ تشکیلات اداری یك مؤسسهٔ رسمی

یا غیررسمی .

ج ـ تشکیلاتی که جنبهٔ غیر مادی دارد مانند سازمان نکاح و بیع و رهن .

در اصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۲۷۸۷ ـ سازمان اصلاحات ارضی

سازمانی که بموجب تبصرهٔ یك مادهٔ هفتم قانون اصلاحی قانون اصلاحات ارضی ۱۹ ـ ۱۰ ـ ۴۰ برای اجرای مصوبات و تصمیمات شورای اصلاحات ارضی پیش بینی شده است و تشکیلات و اختیارات و وظایف آن در آئین نامهٔ ۱۲-۱۱-۴۰ پیش بینی شده است (مجموعهٔ اصلاحات ارضی- چاپ مجلس صفحهٔ ۲۷)

۲۷۸۸ ـ سازمان امنیت

سازمانی که برای حفظ امنیت کشور از توطئه های مضر بمصالح عمومی تحت عنوان سازمان اطلاعات و امنیت کشور و بموجب قانون تشکیل سازمان امنیت مصوب ۱۳۳۵ تشکیل شده است (مادهٔ یك قانون مذکور)

۲۷۸۹ ـ سازمان برنامه

رك . برنامه

۲۷۹۰ ـ سازمان بنادر و کشتیرانی

این سازمان در وزارت گمرکات و تحت نظر آن وزارت (فعلا تحت نظر انحصارات وزارت دارائی) انجام وظیفه میکند و وظایف آن عبارت است از اداره نمودن امور بندری بنادر کشور ـ تکمیل و توسعهٔ ساختمان و نگهداری و تعمیر مؤسسات بندری و تأمین وسایل مخابراتی و امور انتظامی و تنظیم و اجرای مقررات بندری و کشتیرانی ساحلی و مراقبت در توسعهٔ کشتیرانی بازرگانی و ثبت شناورهای تابع کشور و تعیین شرایط تابعیت ایرانی برای کشتیها و سلب آن و وصول حقوق و عوارض بندری (مادهٔ واحدهٔ قانون راجع بتأسیس سازمان بنادر و کشتیرانی مصوب ۲۲-۲-۱۳۳۹)

۲۷۹۱ ـ سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران

سازمان مزبور زیر نظارت عالیهٔ وزارت کار اداره میشود و دارای شخصیت حقوقی و استقلال مالی و اداری بوده و امور مالی آن طبق اصول بازرگانی انجام میگردد (مادهٔ ۴ قانون بیمه‌های اجتماعی کارگران مصوب ۲۱-۲-۱۳۳۹) و عهده‌دار بیمه و تعاون کلیهٔ کارگران در موارد زیر طبق مقررات قانون مزبور میباشد :

۱ ـ حوادث ناشی ازکار و بیماریهای حرفه‌ای .

۲ ـ حوادث و بیماریهای غیر ناشی از کار ـ حاملکی ـ وضع حمل .

۳ ـ ازکارافتادگی ـ بازنشستگی ـ فوت .

۴ ـ ازدواج (مادهٔ یك قانون مذکور)

مدیر عامل سازمان مذکور معاون وزیر کار بوده و به پیشنهاد وزیر کار و تصویب هیأت دولت بموجب فرمان همایونی منصوب میشود (مادهٔ ۱۲ قانون مزبور) وی در مقابل هر شخصی و هر مرجعی نمایندهٔ سازمان است و میتواند شخصاً و یا بوسیلهٔ وکیل یا نمایندگانی که انتخاب می کند سمت نمایندگی خود را نسبت بسازمان اعمال نماید (مادهٔ ۱۴ قانون مذکور)

۲۷۹۲ ـ سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی

Sito

سازمانی است که بموجب پیمان دفاع

جمعی آسیای جنوب شرقی درسال ۱۹۵۴ بوجود آمده است و مرکز آن در بانکوك است و استرالیا و فرانسه و بریتانیا و زلند جدید و پاکستان وفیلیپین و تایلند و ایالات متحده عضو آن هستند .
علامت اختصاری آن سیتو sito است .

۲۷۹۳ - سازمان پیمان خاورمیانه Meto

بمعنی سازمان پیمان مرکزی است .
(رك . سازمان پیمان مرکزی)

۲۷۹۴ - سازمان پیمان مرکزی Sento

اتحادیهٔ دفاعی که نام نخستین آن پیمان بغداد بود و بعد از خروج دولت عراق ازآن سازمان پیمان مرکزی خوانده شد مرکز آن درآنکارا است و دولت ترکیه و ایران و پاکستان و بریتانیا عضو آن هستند . علامت اختصاری آن سنتواست .

۲۷۹۵ - سازمان جغرافیائی کشور

سازمانی است در وزارت جنگ برای تهیهٔ نقشهٔ عمومی کشور و برای تطبیق هرگونه عملیات نقشه‌برداری در ایران (مادهٔ یك قانون مربوط به نقشه‌برداری مصوب ۸-۳-۱۳۳۹)

۲۷۹۶ - سازمان جهانی بهداشت WHO

از دوائر تابع سازمان ملل متحد (قسمت شورای اقتصادی و اجتماعی) که وظیفهٔ آن مطالعهٔ در روابط بهداشت کشورهای عضو سازمان و اقدامات مناسب در این زمینه است . این سازمان درسال ۱۹۴۸ تأسیس شد و مرکز آن در ژنو است و بوسیلهٔ مؤسسات‌محلی کار می کند .

۲۷۹۷ - سازمان حقوقی

مجموعهٔ قوانین و مقرراتی است که‌حافظ یك نفع اجتماعی است مانند شرکت - نکاح - بیع - رهن - مرور زمان وغیره
این اصطلاح ترجمهٔ institution در حقوق فرانسه است . برخی آنرا ترجمه به‌تأسیس‌حقوقی‌وتأسیس‌قضائی نموده‌اند.
از نظر استفاده از اصطلاحاتی که سابقاً درمحاورات حقوقی کشور مابکار می‌رفته است مناسبترین ترجمهٔ اصطلاح خارجی بالا «مجعول حقوقی» است .
مجعولات حقوقی دوقسمند :
الف- مجعول عرفی که‌عبارتند ازماهیاتی که‌ساخته و پرداختهٔ‌عرف‌و عادت‌می‌باشند مانند نکاح و عقد و غیره .
ب- مجعول قانونی که ساختهٔ قانونگذار است بدون اینکه در عرف وجود داشته باشد مانندآئین‌نامه و تصویب‌نامه .

۲۷۹۸ - سازمان‌خواربار وکشاورزی‌جهانی FAO

از مؤسسات سازمان ملل‌متحد است که‌در سال ۱۹۴۵ تأسیس شد و کار آن توسعهٔ اقتصاد جهان از طریق ترقی زراعت و توزیع محصولات کشاورزی واصلاح وضع روستائیان و افزایش‌دادن کمیت وکیفیت مواد غذائی است .

۲۷۹۹ - سازمان دفتری وزارتخانه

(حقوق اداری) ادارات و دوائـر یك وزارتخانه که‌کارهای دفتری آنرا انجام میدهند.
در مقابل سازمان فنی استعمال‌میشود .

۲۸۰۰ - سازمان ذوب‌آهن ایران

این سازمان در لایحـهٔ قانونی تشکیل سازمان ذوب آهن ایران پیش بینی شده

است بمنظور بهره برداری ازمعادن مربوط بصنعت ذوب آهن و تأمین مواد اولیهٔ مورد لزوم آن و ایجاد کارخانه‌های مربوط بذوب آهن و تهیهٔ فولاد و توزیع وفروش محصولات بدست آمده ایجاد شده است و سازمانی است مستقل و وابسته بوزارت صنایع و معادن و طبق اصول بازرگانی اداره میشود .

۲۸۰۱ - سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی

سازمانی که در سال ۱۳۲۶ در تهران بمنظورانجام دادن امور عام المنفعه مانند بهداشت وتعلیم وتربیت وامور خیریه بوجود آمده‌است . و از اقدامات مهم آن تأسیس بیمارستانهای بزرگ درکشور است .

۲۸۰۲ - سازمان فنی وزارتخانه

(حقوق اداری) ادارات و دوائر یك وزارتخانه‌که امور اختصاصی و فنی آن وزارتخانه را انجام میدهند .

۲۸۰۳ - سازمان قضائی

الف ــ در معنی اخص شامل تشکیلات دادگاههای دادگستری است .

ب ــ در معنی اعم شامل معنی بالا و هر قسمت قضائی دیگر(مانند دیوان دادرسی دارائی) می‌باشد .

۲۸۰۴ - سازمان کشورهای آمریکائی

سازمان ناحیه‌ای سازمان ملل‌متحد که در ۱۹۴۸ در شهر بوگوتا با موافقت ۲۱ کشور جمهوری آمریکائی بوجود آمد و هدف آن تأمین صلح و عدل و وحدت بین ممالك قارهٔ آمریکا است .

۲۸۰۵ - سازمان مسکن

مؤسسه‌ای است انتفاعی و دولتی که وظیفهٔ آن عبارت است از تأمین مسکن برای مردم و تهیهٔ نقشه و نظارت و مباشرت‌در ساختن ابنیهٔ دولتی بادریافت حق‌الزحمه و ادارهٔ کارخانه‌های برق و مصنوعات سیمانی و تأسیسات آبرسانی‌منتقله ازبانك ساختمانی سابق و نگهداری خانه‌های سازمانی ابوابجمعی سازمـان مسکن . سابقاً بعنوان بانك ساختمانی‌کار می‌کرد (مادهٔ یك اساسنامهٔ سازمان مسکن ـ مصوب ۲۴ ـ ۳ ـ ۱۳۴۳)

۲۸۰۶ - سازمان ملل‌متحد O.N.U

مؤسسه‌ای است جهانی که برای اجراء و تعقیب هـدف منشور اتلانتیك بوسیلهٔ دولتهای متحد اتازونی ــ انگلیس ــ شوروی ــ چین‌برای نگهبانی صلح وامن جهانی‌که درطرح(دمبارتن‌اکس ۱۹۴٤) DUMBARTON ECOSSE پیش‌بینی شده تشکیل گردیده است امید که اصول انسانی درآن مجال تجلی یابد . این سازمان‌جانشین‌جامعهٔ‌ملل‌سابق‌است‌وهدف آن حفظ صلح و امن بین‌المللی و توسعهٔ روابط دوستی بین‌کشورها وتعاون برای حل‌امور اقتصادی واجتماعی وفرهنگی و انسانی است .

۲۸۰۷ - (منشور) سازمان ملل‌متحد

پیمانی‌است که‌درکنفرانس‌سان‌فرانسیسکو در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ بامضاء رسید و دارای یك مقدمه و ۱۹ فصل و۱۱۱ماده است و بموجب این منشور ارکان اساسی سازمان ملل عبارتند از مجمع عمومی ، شورای‌امنیت ،شورای‌اقتصادی‌واجتماعی، شورای قیمومت ، دادگاه دادگستری بین‌المللی ودبیرخانه .

۲۸۰۸ - سازمان نقشه برداری

مؤسسه‌ای‌است انتفاعی و دولتی که وظیفهٔ آن‌عبارت است از :

الف ـ هم‌آهنگ کردن کلیهٔ عملیات نقشه برداری زمینی و هوائی بزرگ مقیاس طرحهای عمرانی و ثبت املاك و نظارت در تهیهٔ آن .

ب ـ نگهداری نسخهٔ اصلی نقشه‌ها و مختصات نقاط و فیلمهای عکسهای‌هوائی منفی ومثبت‌مربوط به‌عملیات‌نقشه‌برداری.

ج ـ مطالعه وتحقیق روشهای‌نوین نقشه‌ـ بردای و تربیت افراد مجرب و تقویت مؤسسات‌اجرائی در امور نقشه‌برداری .

۲۸۰۹ - سال

سال دوازده ماه است (مادهٔ ۶۱۲ آئین دادرسی مدنی)

۲۸۱۰ - سال اقتصادی

از اول تیرتا ۳۱ خرداد . سهمیهٔ سالانهٔ واردات کالاو آمار گمرك از روی آن‌تنظیم میشود .

۲۸۱۱ - سال عملی

سال عملیات و محاسباتی تجارتخانه و بنگاه تجارتی راگویند .

۲۸۱۲ - ساواك SAVAK

سازمان اطلاعات وامنیت کشوررا گویند. اصطلاح از حروف اول کلمات فراهم‌شده است .

۲۸۱۳ - سب

(بفتح‌اول‌و تشدید ثانی) در فقه ازجرائم ضد شرف است و عبارت است از ناسزا گفتن . اخص از توهین است (رك . توهین)

۲۸۱۴ - سبب

(فقه ـ مدنی) الف ـ خویشاوندی است بین‌دونفر که براثر رابطهٔزناشوئی‌بوجود می‌آید . زناشوئی موجب ارث ، نکاح دائم است (مادهٔ ۹۴۰ قانون مدنی) در فقه ،ولاء هم مصداقی‌ازمصادیق سبب‌است. (رك . ولاء)

ب ـ در علم اصول فقه ، سبب عبارت‌است از چیزی که هرگاه مانعی بآن اصابت نکند باعث وجودچیزی شود چنانکه‌آتش سبب‌سوختن‌است. گاهی‌موضوعات‌مقررات را نسبت بخودآن‌مقررات،سبب‌می‌نامند. در تعریف سبب قاعده و ضابطهٔ‌مورداتفاق وجودنداردشهید در قواعد فقه‌خود گفته: «السبب کل وصف ظاهر منضبط دل‌الدلیل علی‌کونه معرفاًلاثبات حکم شرعی بحیث یلزم من وجوده الوجود ومن‌عدمه‌العدم» سپس‌می‌گوید درپاره‌ای ازاسباب‌مناسبت بین سبب و نتیجهٔ آن پیدا است و آنرا علت نامیده‌اند مانندزناکه علت حداست.

ج ـ هرگاه دو یا چند نفر موجب ورود خسارتی بدیگری شوندآنکه بین عمل‌او و خسارت حاصله واسطه‌ای نیست او را مباشر گویند و دیگری (یا دیگران) که بین او و خسارت حاصله ، عمل‌مباشر ، واسطه شده است سبب نامیده میشود .

گاهی عرفاً یا سبب باید مسئول جبران خسارت باشد یا مباشرودر اینصورت‌آنکه اقوی است او مسئول است و معنی اقوی بودن این‌است که درعرف، ایرادخسارت بکسی نسبت داده‌میشودهمانکس که ایراد خسارت ، منتسب به او است اقوی است خواه سبب باشد یا مباشر (مادهٔ ۳۳۲ ق ـ م) این اصطلاح بقانون مدنی‌هم راه یافته است .

۲۸۱۵ - سبب اقوی از مباشر

رك . سبب

۲۸۱۶ - سبب تزلزل عقد

(فقه ـ مدنی) اموری که اثر حاصل از عقد را در حالت تزلزل و بی‌ثباتی و یا وقفه نگه میدارند . این امور عبارتند از تعلیق عقد ، جواز عقد ، خیاری بودن عقد ، عدم نفوذ عقد (مانند عقد مکره و فضولی)

۲۸۱۷ - سبب دعوی

(دادرسی مدنی) عاملی که حق مورد تقاضای مدعی دعوی از آن ناشی شده (بادعاء مدعی) چنانکه‌مدعی‌دعوی‌مالکیت خانه‌ای را طرح کند و مالکیت خود را ناشی از بیع بداند در این صورت بیع‌را سبب دعوی‌گویند . مقصود از سبب در «شهادت بر سبب» همین معنی است‌چنانکه در دعوی بالا اگر شهود شهادت بروقوع بیع مذکور بدهند آن شهادت را شهادت بر سبب‌نامند ولی اگر شهادت به‌مالکیت مدعی‌بدهندعنوان شهادت برسبب‌راندارد.

۲۸۱۸ - سبر و تقسیم

اصطلاحی است قدیمی که متأخران بجای آن لغت «تردید» را بکار برده‌اند ویکی از ادلهٔ اثبات اعتبار قیاس (یعنی تمثیل مذکور در منطق صوری) یا Analogie است سبر بمعنی غوررسی است و سبر و تقسیم بمعنی بدست‌آورن مناط وتجزیه و تحلیل‌مطلبی‌راگویند باین منظور که‌مناط آن مطلب بدست‌آید چنانکه درموردمادهٔ ۱۰ قانون‌مدنی گوئیم: قرارداد‌تأثیری‌در آزادی اراده ندارد بنابراین مناط وعلت آزادی اراده در ایقاعات هم وجود دارد پس ایقاعات هم تا وقتی‌که مخالف صریح قانون نباشند معتبرند . در این Adage اشاره به سبر وتقسیم (و تمثیل) شده و گفته‌اند :

ubi eadem ratio, idem jus

یعنی هرجاکه علت‌یك حکم قانونی‌وجود داشته باشد بایدمعلول همان علت‌هم‌وجود داشته باشد .

۲۸۱۹ - سبق تصمیم

(جزا) تصمیم راجع به نقشهٔ‌طرح شده‌قبل از ارتکاب جرم بمنظور سوء قصد نسبت به مجنی علیه را سبق تصمیم گویند پس سبق تصمیم یعنی تصمیم مقدم بر ارتکاب جرم (تقدم قابل ملاحظه نه تقدم ملصق به جرم) مانندکمین‌کردن برای قتل‌که مصداق سبق تصمیم است .

۲۸۲۰- سبق و رمایه

(فقه ـ مدنی) سبق یا مسابقه عبارت از اسب‌دوانیدن‌و شتر دوانیدن وفیل‌دوانیدن واستروحمار دوانیدن وتیراندازی‌کردن است بموجب عقدمعوضی‌که‌عنوان اجاره و جعاله ندارد . نسبت بسائر حیوانات و نیز وزنه برداری وکشتی‌اختلاف‌است. و دلیلی بر منع نیست . عوض ممکن‌است حال یا مؤجل باشد و ممکن است عوض عین یا دین باشد خواه دین قبل از این عقد وجود داشته باشد و خواه‌بموجب‌این عقدبوجودآید (در این‌صورت عقد مسابقه و مرامات از عقود عهدی و از مصادیق تعهدات می‌باشند)

رمایه ومرامات ومناضله بمعنی‌تیراندازی بصورت مسابقه است و بعضی مناضله را بمعنی‌محاطه گرفته‌اند یعنی کم‌کردن آنچه که برابر زنند چنانکه گویند هرکه‌پنج

تیر از بیست تیر زند برنده (سابق) است پس اگر هر دو پنج تیر زنند میاندازند تا بیست کامل شود . مناضله بین دو گروه جائز است که هر گروهی در حکم شخص واحد باشد از حیث اصابت تیر بهدف و عدم اصابت (این نوعی از قرارداد جمعی است در اینصورت تساوی عدد دو گروه شرط نیست . مادهٔ ۶۵۵ قانون مدنی .
(مناهج المتقین ممقانی ـ صفحهٔ ۳۳۲)

۲۸۲۱ - سپرده

بمعنی ودیعه است .
(رك . ودیعه)

۲۸۲۲ - ستوق

(بفتح اول و ضم ثانی)
فارسی است از «سه‌تو» گرفته شده است و چون این درهم از نقره و مس و آهن ساخته میشد و خلیط آن سه‌چیز بود سه‌تو نامیده شد و افزایش قاف برای تعریب است بعضی‌از فقهاء بدون تحقیق آنرا استوق بفتح اول و دوم و سوم خوانده و برای اینکه آنرا از سه طبق و سه طبقه مشتق کنند آنرا بصورت سطوق ضبط کرده‌اند .

۲۸۲۳ - سجل

(بکسر اول و ثانی و تشدید لام)
درلغت بمعنی نوشته است (یوم نطوی السماء کطی السجل) و تسجیل بمعنی نوشتن سند است . دراصطلاح بمعانی ذیل آمده است:
الف ـ برگ اجراء در اصطلاحات فقهی.
ب ـ مرادف شناسنامه است (رك. شناسنامه).
و سجل احوال بمعنی نوشتن وثبت وقایع (فوت ـ تولد ـ ازدواج و طلاق) دردفاتر مخصوص است .

۲۸۲۴ - سجل احوال

بمعنی شناسنامه است (اصطلاح قدیمی است) در سال ۱۲۹۷ شمسی هیأت دولت بموجب تصویب نامه تنظیم سند سجلی را مقرر کردند واجراء آن به عهدهٔ بلدیه تهران نهاده شد . اولین قانون سجل احوال در ۱۴ ـ ۳ ـ ۱۳۰۴ بتصویب رسید (مادهٔ ۵۸ قانون ثبت ۱۳۱۰)
رك . سجل

۲۸۲۵ - سجل اعترافی

در حاشیهٔ اسنادیکه فقهاء قبل از تشکیل ثبت اسناد و املاك تنظیم می کردند جمعی از علماء بلد ووجوه شهر اقرار متعاملین را بوقوع معامله شنیده و در حاشیهٔ سند معامله گواهی بر اقرار آنها میدادند مثلا مینوشتند :
(قداعترف لدی اشرف التجار فلان بن فلان ....) مادهٔ ۵۶ قانون ثبت ۱۳۱۰ و مادهٔ ۱۰۲ قانون جزا .
(رك . سجل وقوعی)

۲۸۲۶ - سجل جزائی

بمعنی سجل کیفری است. مادهٔ ۵۶ قانون جزا .
(رك . سجل کیفری)

۲۸۲۷ - سجل کیفری

دفتری است که درمرکز هر استان وتحت نظر دادستان شهرستان برای ثبت مستخرجهٔ احکام مذکور درمادهٔ سوم آئین نامهٔ سجل کیفری (مجموعهٔ ۱۳۱۸ ص ۱۵۹) و باستناد مادهٔ ۵۶ قانون کیفر عمومی ومادهٔ چهارم قانون اصلاح قانون سازمان دادگستری و استخدام دادرسان مصوب ۶ ـ ۱۰ ـ ۱۳۱۵ نگهداری میشود .

۲۸۲۸ - سجل وقوعی

در حاشیهٔ اسناد عادی که محاضر قدیم (قبل از تشکیلات ثبت اسناد و املاك در ایران) وفقهاء مینوشتند صاحب محضر (و معتمدان حاضر در جلسه) وقوع معامله‌را نزد خود گواهی نموده‌و این گواهی کتبی که ممهور بمهر آنان می‌شد سجل وقوعی نامیده می‌شد.
در مقابل سجل اعترافی استعمال می‌شد (رك. سجل اعترافی)

۲۸۲۹ - سحق

(فقه) وطی زن بازن چنانکه عامل‌ومعمول هر دو زن باشند و این عمل را نسبت بطرفین‌مساحقه گویندقانون‌جزای‌اسلامی آنرا جرم شمرده است.

۲۸۳۰- سر بنه

بنه به ضم باء عبارت‌است از مقدار زمین زراعتی که‌چند گاو از عهدهٔ زراعت‌آن‌بر آیند یعنی مدتی مدید هر ساله چند گاو به‌آن بسته باشند. به تبع این وضع‌چند خانوار درآن زمین بزراعت و آبادی‌آن اشتغال می‌ورزندکه‌رئیس‌آن چندخانوار را در تقسیمات کشوری قدیم (تا نیم قرن قبل)سر بنه می گفتند. هرده از چند بنه تشکیل می‌شدوکدخدا مافوق سر بنه‌ها بود (مادهٔ نهم قانون مالیات املاك اربابی و دواب مصوب ۲۰ - ۱۰ - ۱۳۰۴ شمسی)

۲۸۳۱ - سر بود

رك. تقسیم (تقسیم برد)

۲۸۳۲ - سر بهر

سلطان در شهربانی.

۲۸۳۳ - سرپاس

سرتیپ در شهربانی.

۲۸۳۴ - سر پاسبان

پایور شهربانی مانندگروهبان ارتش.

۲۸۳۵ - سر پاسبان دو

وکیل دوم در شهربانی است.

۲۸۳۶ - سر پاسبان سه

وکیل سوم درشهربانی است.

۲۸۳۷ - سر پاسبان يك

وکیل اول در شهربانی است.

۲۸۳۸ - سرپرست

بمعنی قیم است (رك. قیم)

۲۸۳۹ - سرپرستی

قیمومت را گویند و ادارهٔ سرپرستی از ادارات دادگستری در نصب‌قیم ونظارت درکار او اقدام می کند.

۲۸۴۰ - سرحد

الف - در اصطلاحات حقوق عمومی حد فاصل بین دوکشور راگویند. حدفاصل مزبور قطعه‌ای است از زمین ویامساحتی است ازآب دریا یارودخانه‌که طول آن بین دوکشور غالباً مشخص است‌ولی‌عرض آن، مقیاس مشخص ندارد و بحسب قرار دادهای بین دول و مقاصد مختلف ممکن است‌اندازهٔ معینی برای‌آن درنظر گرفته شود چنانکه مقدار آن بموجب قرارداد کمیساران سرحدی (مرزبانان) ایران‌و افغانستان (مجموعهٔ رسمی ۱۳۳۶ ص ۳۱۰) بیست‌وپنج کیلومتراز خطسرحدی (مرزی) داخل خاك هريك از دوکشور می‌باشد.
ب - مرز مرادف سرحد است (قرار داد مذکور)
ج - خط مرزی خط فرضی‌فاصل بین‌خاك

دو کشور است .
د ـ حافظان منافع دولت از نظر مرزی را مرزبانان و کمیساران سرحدی نامند (قرارداد مذکور)

۲۸۴۱ - سرحرفه

(جزا) عناصر سرحرفه عبارت است از :
الف ـ سر عبارت است از امری که نوعاً داعی براخفاء آن داشته باشند . بنا براین اگر افرادی بندرت میل باخفاء امری نداشته باشند و در اظهار آن اقدام کنند ضرری به‌ماهیت سری بودن آن امر ندارد یعنی سری بودن آنرا نفی نمی کند .
ب ـ امری که بشرح بالا نوعاً داعی بر پنهان کردن آن وجود دارد بضرر مادی یا معنوی کسی که میل باخفاء آن دارد وسر، متعلق باو تلقی می‌شود از طرف دیگری اظهار وابراز گردد .
ج ـ ابراز کنندهٔ سر بموجب قانون و مقررات ، مکلف به کتمان آن بوده باشد.
د ـ ابراز کنندهٔ‌سر به مناسبت اعمال‌حرفهٔ خود وقوف برآن سریافته باشد . مادهٔ ۲۲۰ قانون جزا مادهٔ ۲۶قانون مالیات بر ارث۱۳۳۵ و مادهٔ ۵۱ قانون دفاتر اسناد رسمی .

۲۸۴۲ - سرداور

(دادرسی مدنی) سرداور یا(حکم‌مشترک) در موردی تحقق پیدا می کند که اولا ـ طرفین دارای چند داور باشند .
ثانیاً ـ تعداد داوران اختصاصی هرطرف مساوی‌تعدادداوران اختصاصی طرف‌دیگر باشد .
ثالثاً ـ یك‌داور که‌موردقبول هر دوطرف باشد بجمع‌داوران اضافه شود . سر داور یا داور مشترك در مقابل داور اختصاصی استعمال میشود (مادهٔ ۶۵۰ آئین دادرسی مدنی) داور مشترك را داور ثالث هم گفته‌اند (مادهٔ ۶۴۰ قانون مذکور)

۲۸۴۳ - سردفتر

متصدی‌دفترخانه‌را گویند که‌دراصطلاحات معمول باو محضردار و صاحب‌محضر گفته میشود (رك . دفترخانه)

۲۸۴۴ - سررسید Échéance

موعد را گویند .

۲۸۴۵ - سرقت

(جزا) ربودن‌مال و اشیاءمنقول‌غیر بدون رضای او و برخلاف حق . در اصطلاح دیگر آنرا سرقت ساده و سرقت عادی گویند . تقلب واختفاء از ربودن دانسته میشود . و مفهوم عرفی سرقت این دو امر را اقتضاء می کند. مادهٔ ۲۲۲ قانون جزا .
(رك . سرقت مقید)

۲۸۴۶ - سرقت ساده

رك . سرقت

۲۸۴۷ - سرقت عادی

رك . سرقت

۲۸۴۸ - سرقت مقید

(جزا) سرقتی که مقرون بیکی‌ازکیفیات مشددهٔ قانونی و اختصاصی باشد (رك . کیفیات مشددهٔ خاص ـ کیفیات مشددهٔ قانونی) مانند سرقت مسلح یا جمعی یا سرقت در شب یا باهتك حرز یا تهدید کردن وآزار دادن ضمن سرقت (مادهٔ ۲۲۲ قانون جزا)

۲۸۴۹ - سرقفلی

پولی که‌مستأجر ثانی (بمعنی‌اعم) بمستأجر

سابق در موقع انتقال اجاره بلا عوض میدهد و هم چنین مستأجر اول به موجر مالك میدهد .
این وجه از مصادیق دارائی نامرئی است و عنوان درآمد اتفاقی را ندارد (رك .در آمد) بشرط اینکه ناشی از جمع آوری مشتریان وکارکردن مستأجر باشد و الا مالکی که مغازه می‌سازد وآنرا باگرفتن پولی بنام سرقفلی باجاره میدهد این پول جزء درآمد محسوب است و مالیات بر درآمد بآن تعلق می گیرد .

۲۸۵۰ - سرکلانتری

ادارهٔ پلیس راگویند .

۲۸۵۱ - سرمایه

الف ـ مالی که تاجر وکاسب بمعنی عام وسیلهٔکار و اعاشه قرار دهند و ممکن است جنبهٔ معنوی یا مادی داشته باشد از این قبیل است سرقفلی .
ب ـ مبلغی که تاجر و کاسب صرف خرید متاعی کنند بدون‌سودوهزینه (رأس المال) معلوم نیست دوکلمهٔ سرمایه و رأس المال کدامیك ترجمهٔ دیگری هستند ؟ بنظر می‌رسدکه رأس المال ترجمهٔ سرمایه باشد.
(رك . دارائی نامرئی ـ درآمد)

۲۸۵۲ - سرمایهٔ احتیاطی

(تجارت)مقداری ازعایدات سالانهٔشرکت تجاری که‌بین‌شرکاء توزیع نمیشود وبرای مقابلهٔ با ضررهائی که ممکن است متوجه شرکت‌شود ذخیره میشود(مادهٔ ۵۷ قانون تجارت)

۲۸۵۳ - سرمایهٔ خارجی

عبارت است از :
الف ـ ارزی که از طریق بانکهای مجاز بایران وارد شود .
ب ـ ماشین‌آلات و لوازم‌آن‌که مربوط بکارخانه‌ای است که‌بصورت‌سرمایه‌بایران منتقل شود ویا بعداً بحساب سرمایه‌وارد شود نه بحساب مخارج جاری .
ج ـ و سائط حمل و نقل راجع به بهره برداری ازکاری‌که برای آن ، سرمایه وارد شده است .
د ـ حق اختراع راجع بعمل تولیدی‌که بآن منظورتقاضای‌ورود سرمایه‌شده‌است.
هـ ـ حقوق ارزی مخصوص که‌قبل‌ازشروع بهره برداری‌بمنظورایجادکارهای‌تولیدی پرداخته شده باشد .
و ـ تمام یا قسمتی از سود ویژهٔ حاصل در ایران‌که بسرمایهٔ اصلی اضافه شده‌یا در سازمان دیگری که مشمول مقررات قانون جلب و حمایت سرمایه‌های‌خارجی می‌باشدبکارانداخته‌شود(مادهٔ‌دوم آئین‌نامهٔ اجرای قانون جلب وحمایت‌سرمایه‌های خارجی مصوب ۱۷ ـ ۷ ـ ۱۳۳۵)

۲۸۵۴ - سرمایه‌گذاری

تخصیص اعتبار و مصرف‌آن‌برای‌هدفهای معین و مخصوص (تبصرهٔ یك از مادهٔ‌دوم لایحهٔ قانونی برنامهٔ‌عمرانی پنجسالهٔ‌سوم کشور ـ مصوب ۱۸ ـ ۶ ـ ۴۱)

۲۸۵۵ - سرناوی

سرجوخهٔ دریائی (بحری) .

۲۸۵۶ - سطوق

رك. ستوق

۲۸۵۷ - سفارت

نمایندگی عالی سیاسی شخص در کشور دیگر از طرف‌دولت‌متبوع خویش (مقرر کنگرهٔ‌وین‌ـ۱۹ مارس ۱۸۱۵ وپروتکل

مکمل اکسلا شاپل ۲۱ نوامبر ۱۸۱۸)

۲۸۵۸ - سفارت لازم

(بین‌الملل عمومی) پذیرفتن نمایندگان سیاسی دولتهای دیگر را گویند (رك. سفارت متعدی).

۲۸۵۹ - سفارت متعدی

(بین‌الملل عمومی) اعزام نمایندگان سیاسی بکشورهای خارج را گویند.

۲۸۶۰ - سفته

در فارسی فعلی حرف سین آن سه نوع تلفظ میشود، صحیح آن سفته بکسر سین است بمعنی محکم و سخت و استوار. اصل این لغت فارسی است و بر نوعی قرض اطلاق می‌شد باین ترتیب که مسافری مالی بکسی میدهد که آن کس در مقصد مسافر از خود مالی شبیه آن در نزد ثالثی دارد و مسافر از گیرندهٔ مال خویش خطی (بصورت حواله) می گیرد تا در مقصد از محال علیه مثل همان مال که در مبداء داده در مقصد بگیرد و آن نامه را سفته (بفارسی) و سفتجه بضم سین (بعربی) گویند وجمع آن را سفاتج آورده‌اند!

بموجب مادهٔ ۳۰۷ قانون تجارت سفته عبارت است ازسند تجارتی که بموجب آن امضاء کننده تعهد می کند در موعد معین یا عندالمطالبه در وجه حامل یا شخص معین و یا بحواله کرد آن شخص کارسازی نماید اسم دیگر آن فته طلب است (مادهٔ ۲۳۹ قانون جزا)

۲۸۶۱ - سفته باز

(تجارت) نوعی بازرگان که در بورسها خرید را تنها بمنظور فروش نمی کند بلکه علی الاصول از طریق پیش بینی تغییرات نرخ کالای بورس، اقدام بمعامله مینماید.

۲۸۶۲ - سفته بازی Agiotage

خرید و فروش سندهای تجارتی بقصد استفادهٔ بسیار بوسیلهٔ فریب دادن فروشندگان.

۲۸۶۳ - سفتهٔ دوستانه

سفته‌ای است که از نظر ظاهر آن فرقی باسفته‌های دیگر داده نمیشود ولی درمورد آن سفته حقیقتاً در حین صدور سفته، متعهد سفته بدهی به گیرندهٔ سفته (متعهدله) نداشته بلکه سفتهٔ مزبور بمنظور وثیقهٔ حسن انجام تعهد (رك. وثیقهٔ حسن انجام تعهد) بمتعهدله داده میشود تا درصورت سوء انجام تعهد، متعهدله بتواند آن سفته را بضرر متعهد وصول کند. چون معمولا دلیلی از طرف متعهد سفته برجریان فوق ارائه نمیشود سفتهٔ بالا بطور مطلق بضرر متعهد وصول میشود.

۲۸۶۴ - سفه

(مدنی- فقه) عدم رشد یا صفت شخص بالغ (کبیر) که تصرفات او در اموال وحقوق خویش جنبهٔ عقلائی نداشته باشد. در مصداق مشتبه محکوم به عدم سفه است (مادهٔ ۱۲۱۰ قانون مدنی)

رشد عکس سفه است (مادهٔ ۱۲۰۸ قانون مدنی) تصرفات مذکور شامل تصرفات اداری (مانند عقدبیمه) وناقل (مانندبیع) و استعمالی (مانند پوشیدن جامه) وسایر اقسام تصرفات است. ملاك سفه و رشد تشخیص نفع و ضرر است نه حسن و قبح زیرا تشخیص حسن و قبح مربوط بامر مالی نبوده و به رشد جزائی مربوط است و سن تشخیص حسن و قبح کمتر از سن تشخیص نفع و ضرر است. بهمین جهت در تعریف رشید گفته‌اند: او کسی است که

اخذ و عطاء (داد وستد) را بداند و اخذ و عطاء مربوط بامور مالی است نه حسن و قبح افعال.
در مورد عقد نکاح که طبع غیر مالی دارد باتوجه بمادۀ ۱۰۶۴ – ۱۲۳۵ قانون‌مدنی عقد نکاح سفیه غیر نافذ است.
میزان برای‌اینکه تصرفات دراموال‌جنبۀ عقلائی‌داشته‌باشدعقل عقلاء عادی است که اندك فاصله با سفه دارند نه عقلاءمتوسط یا عالی.
معاملۀ سفیه ولواینکه از هر حیث جنبۀ عقلائی هم داشته باشد غیر نافذ و محتاج به تنفیذ ولی قانونی او است.
(رك. معاملۀ سفهی)

۲۸۶۵ - سفه متصل بصغر

(مدنی – فقه) هرگاه صغیر در حین رسیدن بسن‌کبر سفیه باشد این سفیه را سفه متصل بصغر نامند.
(مادۀ ۱۲۱۸ قانون مدنی)

۲۸۶۶ - سفید مهر Blanc seing

ورقۀ سفیدکه مهر یا امضاء یا اثرانگشت داشته باشد و صاحب مهر یا امضاء یا اثر انگشت روی‌اعتمادی‌که بطرف داردآنرا باو میدهد تا تعهدی و یا عمل حقوقئی‌را روی‌آن بنویسد (مادۀ ۲۴۰ قانون‌جزا)

۲۸۶۷ - سفیر Ambassadeur

الف – مقدم نمایندگان سیاسی یك دولت نزد دولت دیگر را سفیر گویند و ذکر (کبیر) بدنبال (سفیر) از ترجمه های نادرست و متداول است زیرا در مفهوم اصطلاحی‌سفیر بالاترین درجۀ نمایندگی سیاسی‌خودبخودملحوظ است بهمین‌جهت در اصطلاح خارجی لغتی‌که بمعنی‌کبیر باشد در دنبال سفیر نمی‌آورند و هر سفیری‌کبیر است زیرا سفیرصغیر وجود ندارد.
ب – مطلق‌نمایندگان سیاسی اعم ازسفیر کبیر و وزیر مختار ووزیر مقیم‌وکاردار سفارت‌را گویند. نمایندگی‌ازشخص‌رئیس دولت از مختصات سفیر کبیر است وسایر نمایندگان‌سیاسی فقط‌نمایندۀ دولت‌متبوع خود هستند.

۲۸۶۸ - سفیر عادی

(بین‌الملل عمومی) سفیری‌که بطور دائم (بدون‌تحدید وقت) نزددولت دیگرسفارت دارد.
(رك. سفیر فوق‌العاده)

۲۸۶۹ - سفیر فوق‌العاده

(بین‌الملل عمومی) سفیری‌که برای کار معین و یا برای مدت‌محدودی نزددولت دیگر سفارت دارد.

۲۸۷۰ - سفیرکبیر

رك. سفیر

۲۸۷۱ - سفیه Prodigue

(مدنی – فقه) یا غیررشید کسی‌است‌که تصرفات‌اودراموال‌وحقوق‌مالی‌خودعقلائی نباشد ومنظور از عقل متعارف‌عقول‌است.
(رك. سفه)

۲۸۷۲ - سقط جنین

رك. جنین (سقط جنین)

۲۸۷۳ - سقط حمل

مرادف سقط جنین است (رك. جنین)

۱/۲۸۷۴ - سقوط Déchéance

تنزل و از بین رفتن حق راگویند مانند ورشکستگی که نمونۀمعنی‌اول‌است و سقوط

ولایت قانونی پدر که نمونهٔ معنی دوم است در صورت اخیر عنوان ضمانت اجراء را دارد.

و هم چنین است عدم اعمال حق بعلت مضی شرائط یا موعدی که دادگاه یا قانون معین کرده است مانند عدم استفاده ازورقهٔ اختراع در مدت قانونی و سقوط حق انحصاری استفادهٔ از آن.

۲/۲۸۷۴ - سقوط تعهدات

Extinction des obligations

(مدنی) منتفی شدن تعهد موجود را بوسیله‌ای از وسائل قانونی گویند مثلا ابراء یا اقاله یا وفای بعهد یا فسخ یا طلاق یا بذل مدت (در نکاح منقطع) از اسباب سقوط تعهدات میباشند و حق بود که مقنن در مادهٔ ۲۶۴ قانون مدنی همهٔ اسباب سقوط تعهدات را می‌شمرد.

۳/۲۸۷۴ - سقوط دعوی

Péremption d'instance

تقاضای از بین بردن تمام آثار قانونی رسیدگی بدعوی از طرف خوانده بعلت مضی مدت معین قانونی.

۲۸۷۵ - سکنی

(مدنی - فقه) الف - حق انتفاع هر گاه بصورت سکونت منتفع در مسکن متعلق بغیر باشد آنرا سکنی و حق سکنی نامند. مادهٔ ۴۳ قانون مدنی (رك. حق انتفاع)

ب - حق سکنی در عقد ازدواج عبارت است از تفویض اختیار تعیین محل سکونت بزوجه.

۲۸۷۶ - سکوت

خودداری از گفتن است. سکوت دلالت بر رضا نمی کند از همین جا معروف شده است: لاینسب لساکت قول (یعنی بشخصی که سکوت اختیار می کند اسناد قولی نمی‌دهند و ازسکوت او کشف قصد ورضا نمی کنند).

بااین حال درفقه می گویند درعقد نکاح، سکوت باکره درحکم رضا است ولی این نکته بحسب عرف زمان فرق می کند.

۲۸۷۷ - سکوت در مقام بیان

(فقه) هر گاه مقنن در مقام گفتن مطلبی باشد و نسبت بقسمتی از آن مطلب، سکوت اختیار کند این سکوت را سکوت درمقام بیان گویند. و چون سکوت درمقام بیان از عاقل متعارف هم درست نیست بنابراین باید بتناسب مقام برای آن سکوت معنی خاصی رامنظور نمود وآن معنی رامقصود مقنن باید تلقی کرد بهمین جهت است که گفته‌اند:

سکوت درمقام بیان بیان است. مثال: قوانین امور حسبی درمقام بیان طرق اعتراض به حصر وراثت بوده و با این حال نسبت به واخواهی سکوت اختیار کرده واین سکوت دلالت می کند که نسبت بتصمیم دادگاه راجع به حصر وراثت نمیتوان واخواهی داد.

۲۸۷۸ - سکوت قانون

Silence de la loi

رك. قانون (سکوت قانون)

۲۸۷۹ - سکه

الف - بفتح اول وتشدید ثانی قطعهٔ فلزی است که روی آن نقشی یاجمله‌ای یاعلامتی است خواه ازطرف يك قدرت عمومی بآن اعتبار داده شده باشد یا نه.

ب - بکسر اول و تشدید ثانی بمعنی راه وسیع است (رك - زقاق)

۲۸۸۰ - سکهٔ قلب

Fausse monnaie

(جزا) تقلیدکردن (ویا مغشوش ساختن) از پول رائج مسکوك کشور و نیز صادر کردن یا واردکردن (بایران یاازایران) پول تقلیدی یا مغشوس (مادهٔ ۹۳ - ۹۴ قانون جزای ایران) .

۲۸۸۱ - سلاح

(جزا) آلات و ادوات برنده یا سوراخ کننده یا له کننده (مانند تخماق و پتك).

سلاح دو قسم است :

الف - سلاح بالطبع مانند تفنگ وشمشیر و غیره که هدف اولی ازساختن آنها این است که درنظرعرف بعنوان اسلحه بکار رود .

ب - سلاح بالقصد مانندتیغ ژیلت وچکش یا تکه آهنی که انسان آنرا درمواردی بطور استثناء بجای سلاح معمولی ومتعارف بکار می برد بااینکه عرفاً اختصاص بکاری که سلاح بآن اختصاص داده میشود داده نشده است . مادهٔ يك لايحهٔ مجازات حمل چاقو و انواع دیگر اسلحهٔ سرد مصوب ۱۳۳۶ .

(رك . اسلحه)

۲۸۸۲ - سلسله مراتب

(حقوق اداری) در این اصطلاح اشاره به وقوع رتبه‌ها و مقامات اداری از پائین به بالا است .

درامور معنوی و اخلاقی هم سلسله مراتب بین شاگرد و استاد وکوچك و بزرگ و مفضول و فاضل يك امرفطری بوده و هر جامعه در راه ارتقاء به اوج تمدن خود سخت پابند آن است و رعایت آن از واجبات اخلاقی است که مافوق واجبات قانونی است .

۲۸۸۳ - سلطان

(تاریخ حقوق - فقه) دراصطلاحات سابق حقوق اداری ما بمعنی پادشاه است . در اصطلاحات فقهی روشن نیست و مدلول آن به معنی والی نزدیك است .

(رك . والی)

۲۸۸۴ - سلطنت

(تاریخ حقوق) امارت و ولایت برناحیهٔ وسیع .

(حقوق اساسی) رژیم پادشاهی که بموجب آن حکومت دردست یکنفر بوده و لااقل ریاست قوهٔ مجریه در دست فرد باشد و درمقابل قوانین و محاکم مسئول شناخته نشود .

۲۸۸۵ - سلطنت استبدادی

(حقوق اساسی) سلطنتی که قدرتهای دولتی بدست پادشاه باشد وکارمندان دولت بنام او انجام وظیفه کنند و حکومت به موجب قانون معین نباشد و هر نوع که اراده کند عمل کند. دراصطلاح دیگر آنرا سلطنت مطلقه نامند . (رك . سلطنت نامحدود)

۲۸۸۶ - سلطنت انتخابی

(حقوق اساسی) نوعی ازرژیم سلطنتی که سلطان برای مدت عمرخود ازجانب ملت یا نمایندگان آن یاازجانب اعیان واشراف انتخاب گردد .

۲۸۸۷ - سلطنت پارلمانی

بمعنی سلطنت مشروطهٔ پارلمانی است .

(رك . سلطنت مشروطهٔ پارلمانی)

۲۸۸۸ - سلطنت محدود

Monarchie limité

نوعی از رژیم سلطنتی که قدرتهای دولتی

قسمتی دراختیار پادشاه وقسمتی دراختیار مجمع عمومی ملت و یا دراختیار طبقات ممتاز یا در دست مجالس مقننه باشد. دراصطلاح دیگر آنرا سلطنت مقیدوسلطنت مشروط یا سلطنت مشروطه نامند و کلمهٔ شرط در سلطنت مشروطه بمعنی قید وحد است.

(رك . سلطنت نامحدود)

۲۸۸۹ - سلطنت مشروطه

Monarchie constitutionnelle

بمعنی سلطنت محدود است.

(رك .سلطنت محدود)

۲۸۹۰- سلطنت مشروطهٔ پارلمانی

Monarchie parlementaire

نوعی مشروطه است که مجالس مقننه بطور غیر مستقیم درقوهٔ مجریه دخیل است یعنی پادشاه در عزل و نصب وزراء باید آنهارا از اشخاصی کـه مورد اعتماد اکثریت پارلمان هستند برگزینند.

درمقابل این معنی اصطلاح ذیل (که هنوز فارسی معادل دیده نشده است) وجوددارد:

Monarchie dualiste

در این رژیم پادشاه در مورد عزل و نصب وزراء آزاد است و میتواند آنها را از بین اقلیت پارلمان یااشخاص خارج ازپارلمان برگزیند.

۲۸۹۱ - سلطنت مطلقه

مرادف سلطنت استبدادی است.

(رك . سلطنت استبدادی)

۲۸۹۲ - سلطنت موروثی

(حقوق اساسی) نوعی از رژیم سلطنتی است که سلطنت باید در آن به ارث برگزار شود ولو اینکه سر سلسله آنرا به ارث تحصیل نکرده باشد.

۲۸۹۳ - سلطنت نامحدود

سلطنتی است کـه قدرتهای دولتی بدست پادشاه بوده وکارمندان دولت بنام او انجام وظیفه کنندولی حکومت در حدود موازین قوانین موضوعه باشد،

۲۸۹۴ - (کارخانه‌های) سلطنت

رك . بیوتات

۲۸۹۵ - سلطه

(فقه) عبارت است از اختیار قانونی شخص بر اشیاء یا اموال یااشخاص دیگر مانند سلطهٔ مالك برمال خود و سلطهٔ متعهدله بر تعهدی که بنفع او شده است و سلطهٔ ولی قهری بر امور مولی علیه وخودمولی علیه از حیث نگهداری و تربیت او در حدود قانون.

سلطه بااین معنی معادل معنی droit(حق) می باشد کلمهٔ ملك هم درفقه وقتی که بمعنی اعم استعمال میشودمرادف باسلطه استعمال شده است.

(رك . ملك)

۲۸۹۶ - سلطهٔ مالکانه

(فقه - مدنی) سلطهٔ شخص برمال را گویند و بیشتر در مورد حق عینی مالك عین بکار می‌رود . کلمهٔ Facultés بمعنی اختیارات مالی بصیغهٔ جمع این مفهوم اصطلاحی را نمی‌رساند.

۲۸۹۷ - سلف

(مدنی - فقه) بیعی که ثمن آن حال ومبیع آن مؤجل باشد در اصطلاح عامیانه پیش خرید و پیش فروش گفته می‌شود یعنی فروشنده مالی راکه هنوزوجود پیدانکرده ولی در انتظاروجودآن است قبل ازوجود

پیدا کردن آن می فروشد مانند کشاورزی که قبل از فصل بدست آمدن محصول مقداری گندم در ذمه بفروشد .

۲۸۹۸ - سلم

(مدنی ـ فقه) بیعی که ثمن آن حال و مبیع آن مؤجل باشد در اصطلاح عامیانه پیش خرید و پیش فروش گفته می‌شود .

۲۸۹۹ - سماع

(فقه) سماع حدیث یعنی شنیدن حدیث از شیخ . و بمعنی تحمل حدیث (رك . تحمل) هم استعمال شده است و این معنی اعم است (وصول الاخیار الی اصول الاخبار ـ صفحهٔ ۱۱۹)

۲۹۰۰ - سمت

شغل و مقام رسمی را گویند .

(رك . رسمی)

۲۹۰۱ - سنا

دومین مجلس قانونگذاری که طبق اصل ۴۳ ـ ۴۴ ـ ۴۵ قانون اساسی تشکیل می‌شود .

۲۹۰۲ - سناتور Sénateur

عضو مجلس سنا را گویند .

۲۹۰۳ - سنت

در لغت بمعنی آئین وطریقه است (من سن سنة حسنه ...) در فقه عبارت است از گفتار ورفتار وتقریر معصوم در امری از امور دینی .

۲۹۰۴ - سنت تقریری

(فقه) فعل و یا ترکی که معصوم (ع) بر آن آگاه شده و آنرا موردنهی قرار نداده باشد چنانکه مستفاد از تاریخ این است که در زمان پیغمبر (ص) برای انعقاد عقود متعارف (مانند بیع ورهن و اجاره و غیره) صیغهٔ خاصی از الفاظ در عقود بکار نمی‌رفت و این امر موردنهی هم‌قرار نگرفت بااینکه موضوع ازموضوعات شایع (عام البلوی) در بین مردم هم بود و این خود دلیل است که عقود در تحقق خود نیاز بصیغ مخصوص ندارند .

۲۹۰۵ - سنت فعلی

(فقه) افعال معصوم (ع) اگر برای بیان مطلبی از مطالب دینی رخ داده باشد مانند بیان شفاهی حجت است وآنرا سنت فعلی (در مقابل سنت قولی و سنت تقریری) نامند .

۲۹۰۶ - سنت قولی

(فقه) بیانات معصوم (ع) را در امور دین سنت قولی نامیده‌اند .

۲۹۰۷ - سنتو Sento

علامت اختصاری سازمان پیمان مرکزی است .

(رك . سازمان پیمان مرکزی)

۲۹۰۸ - سنجه (و صنجه)

نوعی از نقود قدیم است. این کلمه فارسی است و از سنجیدن (سنگیدن) گرفته‌شده است و عیار گرفتن بهمین معنی بکاررفته است. حافظ گوید :

نقد ها را بود آیا که عیاری گیرند
تا همه صومعه داران پی کاری گیرند

وزن این نقد بحسب ازمنهٔ مختلف مانند سایر نقود قدیم تغییر کرده است .

۲۹۰۹/۱ - سند Acte

الف ـ عبارت از نوشته‌ای است که‌درمقام دعوی یا دفاع قابل استناد باشد (مادهٔ ۱۲۸۴ ق ـ م و مادهٔ ۳۷۰ ببعد آئین

دادرسی مدنی)

ب ـ گاهی بمطلق دلیل (اعم از نوشته و لفظی) گفته می‌شود دراین‌صورت مرادف مدرك است . و در همین معنی عبارت «سند کتبی» استعمال شده است .

نوشته اگر برای تعیین وام یا طلب باشد آنراتمسك ـ سنددین ـ سندطلب Effet نامند .

ج ـ رواتِ یك حدیث را در اصطلاحات علوم راجع بفقه ، سند گویند .

۲/۲۹۰۹ ـ سند اجرائی

Titre exécutoire

هر سندی که قدرت اجرائی داشته باشد خواه‌اجرائیهٔ دادگاه باشدخواه سندرسمی لازم‌الاجراء که بدو حکم دادگاه قابل اجراء است .

۲۹۱۰ ـ سند انتقال

هر سندکه دلالت بر انتقال مالی بدیگری کند اعم از عادی ورسمی. بیشتر در سند انتقال رسمی بکار می‌رود در مورد سند عادی باید قرینه‌ای وجود داشته باشد .

۲۹۱۱ ـ سند انتقال اجرائی

بعد از مزایده وحراج ملك مورد مزایده وحراج که بموجب سندرسمی‌منتقل ببرندهٔ مزایده یا حراج میشود آن سند را سند انتقال اجرائی می‌نامند .

۲۹۱۲ ـ سند برائت

(مدنی) سند عادی یا رسمی که از طرف بستانکار یا قائم مقام او به مدیون داده میشود و حکایت‌ازسقوط دین او درمقابل بستانکارمی کند (مادهٔ ۶۰ آئین‌نامهٔ اجراء اسناد رسمی) .

۲۹۱۳ ـ سند بیمه

عقد بیمه از عقودتشریفاتی است وبموجب سندی که‌بیمه‌نامه و سندبیمه‌خوانده‌میشود تنظیم میشود (مادهٔ ۲ ـ ۱۹ قانون بیمه مصوب ۷ ـ ۲ ـ ۱۳۱۶)

۲۹۱۴ ـ سند تابعیت

(مدنی) سند رسمی حاکی از قبول‌بیگانه به تابعیت کشور معین (مادهٔ ۹۸۳ قانون مدنی)

۲۹۱۵ ـ سند تجاری

(حقوق تجارت) سندی است که تجار در معاملات تجاری ردو بدل می کنند . در معنی‌اخص سندی‌است که‌در قانون تجارت دارای عنوان خاصی است مانند چك و سفته و سند دروجه حامل وجز اینها .

۲۹۱۶ ـ سند تشخیص قرض

(مالیه) سندی که در آن دین دولت در مقابل هر بستانکار معین و مشخص میشود و تشخیص خرجی که عهدهٔ خزانه است باوزیر و یا نمایندهٔ او است (مادهٔ ۲۸ قانون محاسبات عمومی ـ مصوب ۱۰ ـ ۱۲ ـ ۱۳۱۲)

۲۹۱۷ ـ سند ثبت احوال

عبارت است از مکتوب مضمون ثبت یك واقعه در جدول مخصوص ثبت وقایع ودر دفاترواوراق‌راجع‌بآن (مادهٔ یك‌نظامنامهٔ ۱۳۱۶)

۲۹۱۸ ـ سند حدیث

(فقه) سلسلهٔ راویان یك‌حدیث راگویند.

۲۹۱۹ ـ سند خالی ازوجه

الف ـ سندی که صادر کنندهٔ آن تظاهر بداشتن اعتبار نزد محال علیه داشته و

آنرا صادر کرده و بعد معلوم شده که اعتباری نداشته است مانند چك بی‌محل.

ب ـ سندی که وجه آن پرداخت شده مثل اینکه بستانکار وجه سند ذمه‌ای را گرفته ولی رسیدی بمدیون نداده و سند ابطال نشده باشد چنین سندی هم خالی از وجه است .

۲۹۲۰ ـ سند در وجه حامل

(تجارت) سندی است که دارندهٔ آن استحقاق دریافت وجه آنرا دارد (مادهٔ ۳۲۰ قانون تجارت) مانند سهام بی‌نام شرکتها و سهام قرضه‌های بی‌نام و سفته در وجه حامل .

۲۹۲۱ ـ سند دیداری

سندیکه هنگام دیدن باید پول آن پرداخته شود .

۲۹۲۲ ـ سند دین Effet

رك . سند طلب ـ سند

۲۹۲۳ ـ سند ذمه‌ای

الف ـ سند حاکی از تعهد مدیون بپرداخت وجه نقد یا پرداخت جنس (که کلی آن جنس بر عهدهٔ او است) مانند سند تعهد پرداخت چند خروار گندم .

بیشتر در معنی اول بکار می‌رود .

ب ـ در اصطلاحات ثبتی در معنی مقابل سند شرطی و بطور کلی اسناد مربوط بمعاملات با حق استرداد (یعنی اسناد مادهٔ ۳۳ـ۳۴ قانون ثبت) بکار می‌رود. اجراء سند ذمه‌ای ممکن است منتهی بتوقیف مدیون شود ولی اجراء سند شرطی چنین نیست .

۲۹۲۴ ـ سند رسمی Acte authentique

سندی که در ادارهٔ ثبت اسناد و املاك یا دفاتر اسناد رسمی یا در نزد سایر مأمورین رسمی در حدود صلاحیت آنها و بر طبق مقررات قانونی تنظیم شده باشد رسمی است (مادهٔ ۱۲۸۷ ق ـ م)

۲۹۲۵ ـ سند رهنی

سند رسمی است که متضمن عقد رهن باشد و بیشتر در رهن غیر منقول بکار می‌رود .

۲۹۲۶ ـ سند سجلی

(به تشدید لام) سندی است که مطابق مقررات قانون ثبت احوال به ثبت رسیده و مندرجات آن رسمی و معتبر است (مادهٔ يك نظامنامهٔ ۱۳۱۹)

۲۹۲۷ ـ سند سیاسی

Acte diplomatique

درفارسی اسناد سیاسی بیشتر بکار می‌رود. سند سیاسی هر نوشته‌ای است که بوسیلهٔ يك نمایندهٔ سیاسی راجع بروابط دولت متبوع و دولتی که نزد او مأمور خدمت شده است داده یا گرفته شود .

این اسناد از نظر شکل شامل اقسام ذیل است :

الف ـ یادداشتها Notes

ب ـ نامهٔ وزارت خارجه بیکی از نمایندگان خود در خارجه dépêche

ج ـ نوشته‌ای که بطور خلاصه شامل گزارش یا دستوراتی است Mémoire

د ـ اعلان déclaration

ه ـ اولتیماتوم

و ـ پروتکل ـ قرار دادها و عهدنامه‌ها.

از نظر ماهوی ممکن است یکطرفی (یا ایقاعی مانند اولتیماتوم) و یا دو طرفی باشند . بعضی از مؤلفان آنرا به قرار دادهای بین‌المللی اختصاص داده‌اند .

۲۹۲۸ ـ سند شرطی

سند رسمی است که متضمن بیع شرط باشد.

در مقابل سند رهنی و سند قطعی استعمال میشود .

۲۹۲۹ - سند طلب

Titre de créance

سند حاکی از بستانکاری ذینفع آن را گویند . در مقابل سند دین یا سند بدهی بکار می‌رود .

۲۹۳۰ - سند عادی

Acte sous seing privé

هر سند فاقد شرائط سند رسمی را سند عادی گویند (مادهٔ ۱۲۸۹ ق - م)
سندعادی دوقسم است: سندعادی تجاری که مزایای مخصوصی طبق قانون تجارت دارد، و سندعادی غیر تجاری که مزایای مزبور را ندارد .

۲۹۳۱ - سندقضائی Acte juridique

(مدنی) اکثر مؤلفان وحتی مقنن قانون مدنی (مادهٔ ۱۲۱۳) اصطلاح خارجی بالارا به عمل حقوقی ترجمه کرده‌اندولی بعضی از مؤلفان حقوق از آن بـه سند قضائی ترجمه میکنندو کلمهٔ Acte مفهومی وسیعتر از سند دارد .

۲۹۳۲ - سند قطعی

سندرسمی شامل معاملهٔ ناقل عین را گویند. درمقابل سند بیع شرط و رهن ومعاملات با حق استرداد استعمال شده است .

۲۹۳۳ - سند لازم الاجراء

Acte notarié

سند رسمی یا عادی که بدون صدور حکم ازداد گاه قابل صدور اجرائیه برای اجراء مدلول سند باشد مانند سند رسمی طلب وچك (مادهٔ يك لایحهٔ قانونی چك بی‌محل) رك. سند اجرائی

۲۹۳۴ - سند مالکیت

Titre de propriété

(ثبت) سند رسمی مخصوص که پس ازطی تشریفات ثبت مال غیر منقول و ثبت آن در دفتر مخصوصی از دفاتر ادارهٔ ثبت اسناد و املاك که نام آن دفتر املاك است به مالك ملك داده میشود ودولت دارندهٔ آنرا مالك ملك مـی‌شناسد هر چند که متصرف نباشد و پس از صدور این سند ، مادهٔ ۳۵ قانون مدنی نسبت بآن بی‌اثر است (مادهٔ ۲۲ قانون ثبت) اگر دردادن این سند اشتباهی شده ابطال آن محصور به ذیل مادهٔ يك لایحهٔ قانونی اشتباهات ثبتی سال ۱۳۳۳ می‌باشد .

۲۹۳۵ - سند مالکیت معارض

(ثبت) سند مالکیتی که نسبت بکل یا بعض محدودهٔ سند مالکیت دیگر (که قبلاصادر شده) تاریخاً مؤخر بر ثبت اولیه دردفتر املاك به ثبت رسیده بـاشد سند مالکیت معارض است و تا وقتی که حکم نهائی بصحت صدور آن ازداد گاه صادر نشود صفت سند مالکیت معارض را داردو آثار مختص قانونی بر آن مترتب است (بند اول مادهٔ سوم لایحهٔ قانونی راجع به اشتباهات ثبتی و اسناد مالکیت معارض)

۲۹۳۶ - سند مزور

(مزور بروزن مؤدب) بمعنی مجعول است بین مفهوم لغوی جعل و تزویر رابطهٔ عموم و خصوص من وجه است ولـی در اصطلاح این دو مرادف یکدیگرند. سند مزور بمعنی سند مجعول است (رك .جعل مادی)

۲۹۳۷ - سند معامله
سندی که دلالت بروقوع معامله‌ای کند و ممکن است رسمی یا عادی باشد.
(رك . معامله)

۲۹۳۸ - سند موضوع
بمعنی سند مجعول و از اصطلاحات فقهی است مانند سند مزور (رك . سند مزور)

۲۹۳۹ - (اصل) سند
یعنی عین سند نه رونوشت آن (سرفصل مادهٔ ۳۰۹ دادرسی مدنی)

۲۹۴۰ - (انکار) سند
رك . انکار

۲۹۴۱ - (تکذیب) سند
رك . انکار

۲۹۴۲ - (محتویات) سند
رك . محتویات سند

۲۹۴۳ - (مندرجات) سند
رك . مندرجات سند

۲۹۴۴ - سندیکا
اجتماع عده‌ای از افرادکه دارای شغل واحد یا مشابه یا مرتبط هستند بمنظور دفاع از منافع مربوط بحرفهٔ خود (مادهٔ یك آئین نامهٔ سازمانهای کارگری و کارفرمائی مصوب ۱۴-۳-۴۳)
سندیکاهای مشابه میتوانندا تحادیه تشکیل دهند (مادهٔ ۵) اتحادیه‌ها میتوانند کنفدراسیون تشکیل دهند (مادهٔ ۶) سندیکا شخصیت حقوقی دارد.
(مجموعهٔ قانون کار - چاپ مجلس - ص ۲۶)

۲۹۴۵ - سندیکای حرفه‌ای
سندیکائی که کارگران یك حرفه در یك شهرستان یا در ناحیه‌ای از شهرستان تشکیل دهند (مادهٔ ۲ آئین‌نامهٔ سازمانهای کارگری و کارفرمائی مصوب ۱۴-۳-۴۳)

۲۹۴۶ - سندیکای کارفرما
Syndicat Patronal
سندیکای حرفه‌ای که اعضاء آنرا کارفرمایان تشکیل می‌دهند.

۲۹۴۷ - سندیکای کارگاهی
سندیکائی است که کارگران یك کارگاه تشکیل می‌دهند (مادهٔ یك آئین نامهٔ سازمانهای کارگری وکارفرمائی مصوب ۱۴-۳-۴۳)

۲۹۴۸ - سندیکای کارگری
Syndicat Ouvrier
سندیکای حرفه‌ای که اعضاء آنرا کارگران تشکیل میدهند.

۲۹۴۹ - سندیکای مختلط
سندیکای حرفه‌ای که اعضاء آنرا کارگران وکارفرمایان تشکیل دهند.

۲۹۵۰ - سن کبر
(مدنی) سن‌هیجده سالگی (هیجدهٔ تمام) برای زن و مرد که خود بخود مبدأ اهلیت برای اجراء حقوق‌می‌باشد.
(مادهٔ ۱۲۰۹ قانون مدنی)

سوء استفاده Abus
تصرف ناروا.
در معانی زیر بکار می‌رود:

۲۹۵۱ - سوء استفاده از حق
Abus de droit
بکاربردن حق (خواه بطور مادی وخواه

در ضمن یك عمل حقوقی) بضرر غیر که ظاهراً بعنوان استفاده از حق مشروع بکار می‌رود ولی صاحب آن حق بقصد اضرار بغیر ، حق خود را بکار می برد. این اصطلاح مخصوص حقوق جدید ایران است ولی این بحث درفقه در «قاعدهٔ لاضرر» و در قانون مدنی در مادهٔ ۱۳۲ مطرح شده است .

۲۹۵۲ - سوء استفاده از سفید مهر

Abus de blanc-seing

(حقوق جزا) جرمی است که از ناحیهٔ شخصی که باو اعتماد شده و سفید مهری در اختیار او است سر می‌زند باین شرح که : مجرم بالای امضاء سفید مهر را می‌نویسد بطوری که در نتیجهٔ عمل او تعهدی (بمقتضای نوشتهٔ مزبور) متوجه صاحب امضاء گردد یا خود مجرم از تعهدی که قبلا بنفع صاحب امضاء داشته بری میگردد .

۲۹۵۳ - سوء استفاده از قدرت

Abus d'autorité

(حقوق مدنی) استفاده ازسن وسال‌طرف یا وضع اجتماعی خود یا استفاده از هر موقعیت دیگر خویش بمنظور اینکه دیگری را از نظر روحی ملزم بانجام عملی نماید مثل اینکه معلمی شاگرد خود را وادار بخرید کتابی که خود تألیف نموده است بکند .

(حقوق جزا) صفت مشترك جرائمی که یك مأمور دولت بتناسب سمت خود مرتکب می‌شود و درآن جرائم ، جنبهٔ استفادهٔ ناروا از سمت خود بضرر مردم یا بضرر اموال عمومی دولت دیده می‌شود مانند هتك حرمت منازل ازطرف مأمور دولت، اعمال جبر نسبت بافراد بمناسبت انجام وظیفه، گشودن نامه و محمولات پستی در غیر موارد مجاز از طرف مأموران مربوطه .

۲۹۵۴ - سوء نیت

درلغت بمعنی قصد مخالف قوانین و نظامات ومبانی اخلاقی ومذهبی است. دراصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۲۹۵۵ - سوء نیت احتمالی

(حقوق جزا) هرگاه فاعل جرم نتیجهٔ عمل خود را قبلا پیش بینی کرده ولی جزماً نشود گفت که خواستاروقاصد نتیجه بوده این مقدار را سوء نیت احتمالی (سوء نیت بالقوه) می‌گویند مثل اینکه راننده با علم باینکه باید تعمیراتی در ماشین خود بکند و آمادگی برای سفر ندارد با اعتماد به شانس و ارتکاب این بی‌احتیاطی اقدام بمسافرت کند ودرنتیجه مسافراوکشته یا مجروح گردد. درمقابل عمد احتمالی استعمال میشود (رك . عمد احتمالی)

۲۹۵۶ - سواد

بمعنی رونوشت است . دراصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۲۹۵۷ - سواد مصدق

رونوشتی که برابری آن با اصل، بتصدیق یکی از مقامات ذیصلاحیت مقرردرقانون رسیده باشد . سواد مطابق با اصل هم بهمین معنی است .

۲۹۵۸ - سواد مطابق با اصل

بمعنی «سواد مصدق» است .

(رك . سواد مصدق)

۲۹۵۹ - سود بغلیه

بمعنی درهم بغلی است .

(رك . درهم بغلی)

۲۹۶۰ - سوسیالیسم Socialisme

هر دکترین اقتصادی و سیاسی که معتقد بحذف ابتکار آزاد ومنافع فردی درامور اقتصادی‌اززندگی جامعه است باین‌منظور که نظام اجتماعی خاصی بجای نظام لیبرال (رك . لیبرالیسم) بگذارد . منع رقابت آزاد و در دست گرفتن وسائل تولید و توزیع ازطرف دولت بنمایندگی مردم و الغاء مالکیت خصوصی ازآثار آن است .

۲۹۶۱ - سوگند

(یا قسم و یمین) ذکرمقدسات مذهبی در مقدمهٔ سخن بمنظور توصیف آن سخن به صدق و راستی .

(رك . قسم)

۲۹۶۲ - سوم‌کس

از اصطلاحات فرهنگستان است که بجای شخص ثالث نهاده شده‌است و فعلا تقریباً متروك است .

(رك . ثالث)

۱/۲۹۶۳ - سهام Lots

جمع سهم بمعنی حصهٔ شریك درمال‌مشترك (حقوق مدنی) و سندی که حاکی از مالکیت حصهٔ معین در شرکت تجارتی بنام شرکت سهامی می کند .

رك . سهم

۲/۲۹۶۳ - (معدل) سهام
Soulte (retour de lots)

(مدنی) درفارسی آنرا سربود نامیده‌اند ولی در اصطلاح خارجی بالا این سربود بصورت وجه نقد است که بکمك آن نا برابری سهام دراموال تقسیم‌شده تأمین وتحصیل میشود . این نوع تقسیم راتقسیم برد می نامند .

(رك . تقسیم برد ـ تقسیم تعدیل ـ تعدیل سهام)

۳/۲۹۶۳ - سهامداران Actionnaires

(تجارت) صاحبان سهم درشرکت سهامی را گویند .

(رك . سهم)

۲۹۶۴ - سه طهر

(فقه ـ مدنی) طهرحالت زوجه است (از لحاظ عادت زنانگی) بین دو عادت زنانگی .

طهر اول را بعد از طلاق حساب میکنند ولو لحظه‌ای باشد . طهر دوم را بعد از فاصله شدن یك عادت زنانگی بین طهر اول و طهر دیگر بحساب می‌آورند تا منتهی بدومین عادت زنانگی شود . طهر سوم بعد ازفاصله شدن یك عادت زنانگی بین طهر دوم وطهر بعدی بحساب می‌آید تا بعادت زنانگی بعدی منتهی‌شود.

(مادهٔ ۱۱۵۱ قانون مدنی)

۲۹۶۵ - سهم Action

الف ـ حصهٔ شریك درمال‌الشرکه (حقوق مدنی) .

ب ـ سندی است که حکایت از مالکیت حصهٔ معین درشرکت‌تجاری (بنام شرکت سهامی) می کند و صاحب سهم از تمام مزایای مقرر دراساسنامهٔ شرکت استفاده می کند . صاحب سهم در همهٔ منافع و زیانهای‌شرکت شریك خواهد بود و در ادارهٔ شرکت دخالت دارد .

۲۹۶۶ - سهم انتفاعی
Action de jouissance
(حقوق تجارت) سهمی که بدارندهٔ آن حق شرکت در منافع را بدهد با اینکه حصه‌ای که در ابتداء شرکت در شرکت نهاده بعداً باو رد شده‌است .

۲۹۶۷ - سهم با اسم
Action nominative
(حقوق تجارت) سهمی که روی آن اسم شخص معینی ذکر شده باشد .

۲۹۶۸ - سهم بی‌اسم
Action non-nominative
(حقوق تجارت) سهمی که روی آن اسم شخص معینی ذکر نشده‌است و در حقیقت دارندهٔ آن مالك آن شناخته میشود . (مادهٔ ۲۴ قانون تجارت)

۲۹۶۹ - سهم سرمایه
Action de capital
(حقوق تجارت) سهمی که در ازاءِ نهادن حصه درسرمایهٔ شرکت به مالك آن حصه که در شرکت نهاده است داده میشود و دارای تمام مزایای صاحبان سهام است .

۲۹۷۰ - سهم عادی
Action ordinaire
رك . سهم ممتاز

۲۹۷۱ - سهم غیر قابل انتقال
(حقوق تجارت) سهم با اسمی که مدیران شرکت باید مطابق قانون داشته باشند بمنظور تضمین خسارات محتملی که ممکن است از عمل مدیران بر شرکت وارد گردد .

۲۹۷۲ - سهم غیرنقدی
Action d'apport
(حقوق تجارت) سهم‌غیر نقدی سهمی‌است که در ازاء مالی‌غیرازوجه نقدکه‌بعنوان حصه درشرکت می گذارند بمالك آن‌حصه که در شرکت‌نهاده است داده‌شودازقبیل سپردن امتیاز یا خدمات به شرکت از بابت حصه . مادهٔ ۲۶ قانون تجارت . (رك. سهم نقدی)

۲۹۷۳ - سهم مؤسس
(حقوق تجارت) سهمی است‌که در مقابل خدمات مؤسس شرکت باو داده شود (به تصویب مجمع عمومی) خواه از جنس سهام عادی یا سهام ممتازه باشد .

۲۹۷۴ - سهم ممتاز
action de priorité (ou action de préférence)
(تجارت) سهمی که دارای مزایا و امتیازاتی‌نسبت به سایرسهام باشد. امتیاز ممکن است بصورت چند درصد منافع اختصاصی آن سهم یا رأی بیشتر صاحب آن سهم باشد . سهمی‌که دارای امتیاز نیست سهم عادی نامیده میشود .

۲۹۷۵ - سهم نقدی
action en numeraire ou action payante
(حقوق تجارت) سهمی است‌که در مقابل وجه نقدی که شخص به شرکت میدهد داده شود .

۱/ ۲۹۷۶ -سهم ویژه
سهم ممتاز راگویند .
(رك . سهم ممتاز)

۲/۲۹۷۶ - (صاحب) سهم
actionnaire
رك . سهم

۲۹۷۷ - سهمیه
(تجارت) کالاهای قابل‌ورود به‌کشور که

هرسال ازطرف وزارت بازرگانی مطابق قانون انحصار تجارت خارجی معین می گردد (قانون انحصار تجارت مصوب ۱۳۱۱-۱۳۲۰)

۲۹۷۸ - سهو

غفلت قلب از چیزی بطوری که با کوچکترین یادآوری متنبه گردد بنابراین هرسهوی اشتباه است و هراشتباهی سهو نیست زیرا اشتباه تصور خلاف واقع از چیزی راگویند خواه بکوچکترین یادآوری متنبه گردد خواه نه . بنابراین ذکر کلمهٔ اشتباه بعد از سهو در مادهٔ ۵۶۹ آئین دادرسی مدنی از باب ذکر عام بعد از خاص است نه از باب ذکر مترادفات . (رك . اشتباه)

۲۹۷۹ - سهو قلم

اشتباه روشن که روی اوضاع و احوال موجود در زمینهٔ آن اشتباه و اوضاع و احوال راجع به اشتباه کننده و طبیعت مسألهٔ مورد اشتباه جزم به اینکه اشتباه مزبور ناشی از تشخیص خلاف واقع قضیه یا جهل بقانون بوده پیدا نشود . علیهذا درصورت وجود شك باینکه اشتباه معینی از نوع سهوالقلم است یا نه حکم سهوالقلم جاری میشود زیرا برای اینکه جزم حاصل شود که اشتباه دادرس ناشی از سهوالقلم نیست باید جزم پیدا کرد که دادرس مشتکی عنه قضیه را آنطور که باید تشخیص نکرده ویا علم بقوانین نداشته وبرخلاف آن اظهار نظر کرده است وتحصیل چنین جزمی عادتاً دشوار است (مادهٔ ۱۸۹ دادرسی مدنی ومادهٔ یك لایحهٔ اشتباهات ثبتی و اسناد مالکیت معارض ۱۳۳۳)

۲۹۸۰ - سهوالقلم

رك . سهو قلم

۲۹۸۱ - سیاست

الف ـ اصول ادارهٔ کشور درشئون مختلف آن . در همین معنی گفته میشود سیاست جزائی فلان کشور ، یعنی اصول کلی مربوط بقوانین جزائی کشور ، و بهمین معنی میگویند سیاست اقتصادی وغیره .

ب ـ بمعنی کیفر . این استعمال قدیمی است چنانکه دراصل دوازدهم قانون اساسی هم بکاررفته است (مادهٔ ۲۴ قانون تشکیل ایالات و ولایات ۱۳۲۵ قمری)

ج ـ مسائل راجع باصول اداره وقوانین اساسی مملکت وپلیتیك دولت (مادهٔ ۱۰۳ قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی)

۲۹۸۲ - سیتو Sito

علامت اختصاری سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی است .
(رك .سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی)

۲۹۸۳ - سیر

واحد وزن سابق ایران برابر یك چهلم من است .

۲۹۸۴ - سیره

بمعنی عرف است .
(رك . عرف)

۲۹۸۵ - سیرهٔ عقلاء

بمعنی عرف عقلاء است .
(رك . عرف عقلاء)

سیستم

بمعنی اصل و قاعده است در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۲۹۸۶ - سیستم خاك

(بین‌الملل خصوصی) بمعنی تابعیت ارضی است . طریقه‌ای که تابعیت اشخاص از روی محل تولدشان معین شود .

۲۹۸۷ - سیستم خون

(بین‌الملل خصوصی) طریقی است که تابعیت ابوین به‌محض تولدطفل به‌او تحمیل میشود . مثلا دو نفر چینی که تابع ایران باشند در سیستم خون ، تابعیت ایران بفرزندآنها تحمیل میشود . بنابر این سیستم خون غیر ازمسألهٔ نژاد است.

۲۹۸۸ - سیستم دو مجلسی

رك . پارلمان

۲۹۸۹ - سیستم یك مجلسی

رك . پارلمان

۲۹۹۰ - سیف Cif

بهای خریدکالاها در مبداء باضافهٔ هزینهٔ بیمه و بار بندی و حمل و نقل و سایر هزینه‌هائی که‌بآن کالا تا ورودباولین‌دفتر گمرکی تعلق‌می گیرد، ودرمورد کالاهای محموله باهواپیما تا اولین فرودگاهی که کالا درآنجا تخلیه میشود تعلق‌می گیرد (مادهٔ۴ قانون‌اصلاح تعرفهٔ گمرکی‌مصوب ۱۰ - ۴ - ۳۷)

اصطلاح بالا از حروف اول کلمات ذیل فراهم شده است

cost, insurance'freight

در زبان فرانسه بجای‌آن Caf استعمال میشود .

۲۹۹۱ - (بهای) سیف

بهای تمام شدهٔ کالای وارداتی بکشور تا ورودبه‌گمرك‌مرزی را گویند. (مادهٔ نهم قانون انحصار تجارت مصوب ۱۳۱۱ - ۱۳۲۰)

۲۹۹۲ - سیورغال

(تاریخ حقوق) یکنوع معافیت مالی بود که بنفع بعضی اشخاص بطور موروثی بر قرار می گردید و باین ترتیب یك ناحیه ازپرداخت‌مالیات‌وعوارض بخزانهٔ دولت معاف می‌شد. سیورغال را بعنوان حقوق و مستمری بعضو رسمی می‌دادند.

ش

۲۹۹۳ - شاذ

رك . خبر شاذ

۲۹۹۴ - شاذ مردود

رك . خبر شاذ

۲۹۹۵ - شاذ مقبول

رك . خبر شاذ

۲۹۹۶ - شارژدافر chargé d'affaire

رك . کاردار

۲۹۹۷ - شارع

در اصطلاحات فقهی مرادف قانونگذار و مقنن می باشد .

۲۹۹۸ - شاکی

کسیکه از دست دیگری بیکی از مقامات رسمی مرجع شکایت ، تظلم شفاهی یا کتبی می کند .

(رك . عارض)

۲۹۹۹ - شاکی خصوصی

رك . مدعی خصوصی

۳۰۰۰ - شانتاژ Chantage

رك . اخاذی

۳۰۰۱ - شاه

رئیس کشور دررژیم سلطنتی است .

(رك . سلطنت)

۳۰۰۲ - شاهد Témoin

کسیکه شهادت بر امری میدهد خواه اداء شهادت کرده باشد خواه تحمل شهادت کرده باشد یعنی موضوع مورد شهادت را احساس نموده و اطلاع ازآن حاصل کرده باشد.

(رك . مطلع)

۳۰۰۳ - شاهد اصل

Témoin primitif

رك . شهادت برشهادت

۳۰۰۴ - شاهد عدل

(فقه-مدنی) شاهدی که دارای صفت عدالت (بمفهوم شرعی این کلمه) باشد درحقوق کنونی بجای صفت عدالت مادهٔ ۱۳۱۳ قانون مدنی باید در بارهٔ شاهد رعایت شود (جز در مورد طلاق که مفهوم شرعی آن ملاك است) .

۳۰۰۵ - شاهد فرع

رك . شهادت بر شهادت

۳۰۰۶ - شاهد کذب

(مدنی ــ فقه) شاهدی که در اداءِ شهادت دروغ گفته باشد ودر فقه اورا شاهد زور گفته‌اند .

۳۰۰۷- شاهد الحال

(فقه) بمعنی رضای شأنی باطنی است .
(رك . رضای باطنی)

۳۰۰۸ - شاهی

الف ــ پول معروف و متداول که ده عدد آن برابر پنجاه دینار فعلی است .
ب ــ سابقاً (تا نیم قرن پیش) به خالصه گفته میشد یعنی املاك پادشاه .
(رك . خالصه)

۳۰۰۹ - شبه جرم

(مدنی) عملی‌است ناشی از تخطی Faute که فاعل آن را ضامن آن میگرداند .

۳۰۱۰- شبه‌حق انتفاع Quasi-usufruit

(مدنی) حقی‌است که شخص میتواند بموجب آن از اموال استهلاکی (مالی که‌استفادهٔ ازآن موجب از بین رفتن آن است مانند میوه) غیر از طریق استفاده یا نقل بغیر بهره‌مند گردد ولی مکلف است بعد از این بهره‌برداری مثل آنرا از حیث‌مقدار و جنس و ارزش بمالك آن بدهد .
این حق‌در مادهٔ ۵۸۷ قانون مدنی‌فرانسه پیش‌بینی شده ولی درمدنی‌ما چنین‌چیزی بعنوان حق انتفاع (مادهٔ ۴۰ ق ــ م) منظور نشده و در باب قرض قسمتی از آنرا پیش‌بینی کرده‌اند (مقایسه شودمادهٔ ۶۴۸ قانون مدنی ایران با ماده ۱۸۹۲ قانون مدنی فرانسه)

۳۰۱۱ - شبه خطا

(فقه) بمعنی‌شبه‌عمداست (رك. شبه عمد) .

۳۰۱۲ - شبه‌عقد Quasi – contrat

(مدنی) عبارت است از یك عمل ارادی که‌قانون آنرا منع ننموده و بدون اینکه عقدی منعقد گردد ایجاد تعهد در مقابل غیر مینماید مانندایفاء ناروا (مادهٔ ۳۰۱ ق ــ م)
انتقاد ــ وجود پدیده‌ای باین عنوان‌محل اشکال‌است زیرا آثار ناشی ازقصد انشاء یا محتاج بدوقصد انشاءهستند که‌دراینصورت ازوجود عقد چاره‌ای نیست ، و یامحتاج بیك قصد انشاءِ میباشندکه در اینصورت ایقاع محقق میشود و برزخی وجودندارد که اسم‌آن ، شبه عقد باشد .

۳۰۱۳ - شبه عمد

(جزا ــ فقه) هرگاه فاعل جرم قصد نتیجهٔ قابل مجازاتی کند ولی نتیجهٔ قابل مجازات دیگری حاصل شود (ولو اینکه نتیجهٔ مقصود هم حاصل شود) حالت فاعل جرم را نسبت بعمل قابل مجازات غیر مقصود ، شبه عمد نامند .

۳۰۱۴ - شبه معاوضات

(فقه) در مقابل عقود معاوضی (رك . عقد معاوضی) استعمال شده است و مقصود از آنها قراردادها و عقود غیر مالی است‌که برای طرفین الزام و التزام‌بوجودآورد مانند نکاح و خلع .

شبهه

در لغت بمعنی التباس و اشتباه درست بنادرست‌وحق بناحق‌و واقع بموهوم‌است.
(رك . شك)
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۳۱۰۵ - شبههٔ تحریمیه

(فقه)شکی است که دارای خصوصیات‌ذیل

باشد :

الف ـ شك راجع به‌جنس تکلیف الزامی باشد تکلیف الزامی عبارت است از امر (یا وجوب) و نهی (یا حرمت)

ب ـ حالت سابقهٔ مسألهٔ مورد شك معلوم نباشد .

ج ـ شك دائر بین حرمت و عدم وجوب باشد یعنی نسبت بفعل یا ترك معینی تردید پیداشده که آن یاحرام است یا نه (ولی اگر حرام نباشد قطعاً واجب نیست بلکه مباح یا مستحب یا مکروه است) علماء اصولی در مورد این‌شك اصل برائت جاری کرده و مانع آزادی اراده نمیشوند خواه منشاء شك مذکور اجمال قانون باشد یاسکوت وفقدان‌قانون .ولی اگر منشاء شك‌تعارض دوقانون باشد اصل برائت جاری نمیشود بلکه‌اصل تخییر جاری‌میشود یعنی‌میتوان بهریك‌از دوقانون متعارض عمل کرد در حقوق جدید ما :

اولا ـ شك بین حرمت واباحه فقط‌تصور میشود زیرا استحباب وکرهت در حقوق جدید نیست و حرمت بمعنی منع قانونی است .

ثانیاً ـ در مورد چنین شکی اصل برائت جاری استو نتیجهٔ آن آزادی اراده‌است.

ثالثاً ـ علت شك فقط سکوت یا اجمال قانون است و شکی که منشاء آن تعارض دونص باشد دیده نشده است (راجع باصل تخییر در حقوق جدید ایران جلد دوم دانشنامهٔ حقوقی ـ وکالت ـ شمارهٔ ۱۸۶ را میتوان دید) .

علماء مکتب اخباری در مورد مسألهٔ بالا اصل احتیاط را بکار می‌برند یعنی عملا جانب‌حرمت‌را ترجیح داده ومانع آزادی اراده میشوند و مدرك آنان احادیث و اخبار است. مثال شبههٔ تحریمیه‌درقانون مدنی ما شرط اسقاط ضمان بایع نسبت بتلف مبیع‌قبل از قبض است‌که مادهٔ ۳۸۷ قانون مذکور متضمن آن است آیا چنین شرطی ممنوع است ؟ اصل عدم منع است و در نتیجه ارادهٔ متعاقدین نسبت بچنین شرطی نافذ است .

(رك . شك بین وجوب و حرمت)

۳۰۱۶ - شبههٔ تحریمیهٔ حکمیه

(فقه) هرگاه شبههٔ تحریمیه در عین‌حال از شبهات حکمیه هم باشد (رك . شبههٔ حکمی) آنرا شبههٔ تحریمیهٔ‌حکمیه نامند. مثال‌آن در ذیل اصطلاح(شبههٔ تحریمیه) دیده شود .

۳۰۱۷ - شبههٔ تحریمیهٔ موضوعیه

(فقه) هرگاه شبههٔ تحریمیه در عین‌حال از شبهات موضوعیه هم باشد (رك . شبههٔ موضوعی) آنرا شبههٔ تحریمیهٔ موضوعیه نامند . در شبهات مذکور فقهاء اخباری و اصولی اصل برائت جاری می کنند . بنظر می‌رسد که منظور فقهاء از شبههٔ موضوعیه در باب (اصل برائت) اعم است از شبههٔ موضوعی وشبههٔ مصداقی

(رك . شبههٔ مصداقی)

مثال شبههٔ تحریمیهٔ موضوعیه : مادهٔ ۵۲ قانون دفاتر اسناد رسمی دفترخانه‌ها را از ثبت سند مخالف با اخلاق حسنه منع کرده است پس از جهت حکم قانونی‌ثبت سند مخالف با اخلاق‌حسنه تردیدی‌نیست زیرا قانون‌بوضوح‌تکلیف را روشن کرده است ولی‌موضوعی‌باین‌شرح وجوددارد که در تطبیق‌مفهوم (ثبت‌سند مخالف بااخلاق حسنه) برآن تردید و تأمل‌هست‌وآن‌این

است که طلاق حاکم در ترک انفاق ازجملهٔ طلاقهای رجعی است ورجوع بقصداضرار زوجه هم شرعاً ممنوع است آیا ثبت چنین رجوعی بوسیلهٔ دفترخانه‌ها مصداق ثبت سند مخالف با اخلاق حسنه است ؟ و در نتیجه قانوناً ثبت آن باستناد مادهٔ ۵۲ قانون دفاتر اسناد رسمی ممنوع است ؟

۳۰۱۸ - شبههٔ حکمی

Erreur de roit

(فقه) هرگاه بدون اینکه روبرو با شبههٔ مفهومی یا مصداقی شویم دریافتن حکم قانونی یك مسأله‌دچار شبهه و تردیدشویم آن‌شبهه را شبههٔ حکمی نامیده‌اندچنانکه بموجب مادهٔ ۷۹دادرسی مدنی دو دعوی راکه منشاء مختلف دارندنمیتوان بموجب یك‌دادخواست‌اقامه‌نمودواما ضمانت‌اجرای این ماده را قانون بیان نکرده است و در بادی‌امر معلوم نیست که متخلف‌ازاین ماده چه حکمی دارد .

این‌اصطلاح‌در مقابل‌شبههٔ‌موضوعی‌استعمال میشود .

۳۰۱۹ - شبههٔ غیر محصوره

(فقه)هرگاه یك‌یاچندواحد بین‌واحدهای غیر محصور (رك . غیر محصور) بجهت اختلاط و عدم تمیز باز شناخته نشودآن واحد نشناختهٔ مشتبه را شبههٔ غیرمحصور نامند و خوداین‌اشتباه‌راشبههٔ غیرمحصور نامیده‌اند. اگردرموردفرض‌بالاواحدهای مذکور محصور باشندشبهه را شبههٔ‌محصور نامند .

۳۰۲۰ - شبههٔ محصوره

رك . شبههٔ غیر محصوره

۳۰۲۱ - شبههٔ مصداقی

(فقه) هرگاه مفهوم یك ماهیت حقوقی روشن باشد ولی‌در تطبیق آن‌بر مصادیق، شبهه ایجاد شودآن شبهه‌را شبههٔ مصداقی گویند وآن‌مصداق را مصداق مشتبه‌نامند علامت شبههٔ مصداقی ، شك در تطبیق کلی بر افراد آن است و این علامت در شبههٔ حکمی و مفهومی دیده نمیشود . مثال : مفهوم خواستهٔ مالی (به تبع روشن بودن معنی مال) روشن است ولی‌در تطبیق آن بر خواستهٔ «دعوی‌ورشکستگی» بین‌اهل فن تردید وجود دارد .

۳۰۲۲ - شبههٔ مفهومی

(فقه) هرگاه‌مفهوم‌یك‌ماهیت‌حقوقی‌روشن نباشد بطوریکه در تصور مفهوم‌آن ،ذهن در تردید باشدآن شبهه را شبههٔ مفهومی گویند مانند احوال شخصیه‌که در مفهوم آن شبهه وجود دارد و معلوم نیست که شامل جهیز هم هست یانه .

۳۰۲۳ - شبههٔ موضوعی

Erreur de fait

(فقه) مورد این شبهه دارای خصوصیات ذیل است :

الف ـ شبههٔ مفهومی و مصداقی و حکمی وجود ندارد .

ب ـ معذلك در جانب موضوع sujet تردیدی بجهتی از جهات پیدامیشود مثلا عقد بیع موضوع آثارقانونی‌مخصوصی‌است این موضوع دارای مشخصاتی‌است که‌یکی ازآن‌مشخصات تاریخ عقداست حال‌اگر در دفتر ثبت عملیات تجاری تاریخ بیع معینی قلم خوردگی پیداکرده و مشتبه بین‌دو روز شده باشد این شبهه‌نه‌مفهومی

است و نه مصداقی و نه حکمی بلکه صرفاً شبهۀ موضوعی است . و اگر موضوع بیع مذکور حیوان باشد مبداء خیار حیوان، مشتبه خواهد گردید.

در عمل اشتباهاً دو اصطلاح شبهۀ موضوعی و شبهۀ مصداقی را بجای هم بکار می برند.

۳۰۲۴ - شبهۀ وجوبیه

(فقه) شکی است که دارای خصوصیات ذیل می باشد :

الف - شك راجع به جنس تکلیف الزامی است (امر و نهی).

ب - حالت سابقۀ مسألۀ مورد شك معلوم نیست .

ج - شك دائر بین وجوب و عدم حرمت است یعنی نسبت بعمل معینی تردید پیدا شده که آن یا واجب (مورد امر) است یا نه (ولی اگر واجب نباشد قطعاً ممنوع و حرام هم نیست بلکه مباح یا مستحب یا مکروه است) در مورد چنین شکی هر گاه مشناء شك ، سکوت یا اجمال قانون باشد علماء اخباری و اصولی اصل برائت را جاری می کنند و ارادۀ افراد را آزاد می گذارند و اگر منشاء آن تعارض دو قانون باشد اصل تخییر جاری می کنند .

در حقوق جدید ایران :

اولا - شك بین وجوب و اباحه تصور میشود استحباب و کراهت در حقوق جدید نیست .

ثانیاً - در مورد چنین شکی اصل برائت جاری است (مادۀ ۳۵۶ آئین دادرسی مدنی و ملاك آن)

ثالثاً - علت شك فقط سکوت یا اجمال قانون است و شکی که منشاء آن تعارض دو نص باشد دیده نشده است .

مثال شبهۀ وجوبیه در قانون ثبت ما این است که در پاسخ استعلامات که قضیۀ شمول بند(ز) و ثبت دو دفتر بازداشتی ها را نفیا و اثباتاً متعرض میشوند این شك پیش می آید که آیا ادارۀ ثبت مکلف است سایر اطلاعات دیگر راکه در میزان رغبات مردم در معاملات مؤثر است نیز در پاسخ استعلام بنویسد یا نه مثلا در اسناد مالکیت يك ناحیۀ معین از شهر تهران چند سند مالکیت مجعول دیده شده آیا در مورد معاملۀ دیگری که جعل سند مالکیت آن محرز نیست ادارۀ ثبت مکلف است که در پاسخ استعلام بنویسد : در میان املاك این ناحیه تعدادی سند مجعول دیده شده است ؟

اصل برائت از چنین تکلیفی است .

۳۰۲۵ - شبهۀ وجوبیۀ حکمیه

(فقه) هر گاه شبهۀ وجوبیه در عین حال از شبهات حکمیه هم باشد (رك . شبهۀ حکمی) آنرا شبهۀ وجوبیۀ حکمیه نامند. مثال آن در ذیل اصطلاح (شبهۀ وجوبیه) دیده شود .

۳۰۲۶ - شبهۀ وجوبیۀ موضوعیه

(فقه) هر گاه شبهۀ وجوبیه در عین حال از شبهات موضوعیه هم باشد (رك . شبهۀ موضوعی) آنرا شبهۀ و جوبیۀ موضوعیه نامند وفقهاء اخباری و اصولی در آن اصل برائت جاری می کنند مقصود فقهاء از شبهۀ موضوعیه در باب (اصل برائت) اعم است از شبهۀ موضوعی و مصداقی (رك . شبهۀ مصداقی) مثال شبهۀ وجوبیۀ موضوعیه : مطابق مادۀ

۷۰ قانون ثبت مأموران دولت باید بسند رسمی ترتیب اثر دهند و مادهٔ ۱۲۸۷ قانون مدنی سند رسمی را تعریف کرده است سوآل و تردیدی که بعضی کرده‌اند این است که مندرجات اظهارنامه کلاً سند رسمی است ؟ (مادهٔ ۷۰۹ آئین دادرسی‌مدنی) ومأمور دولت باید بتمام مندرجات آن مانند سند رسمی ترتیب اثر دهد ؟

۳۰۲۷ - شجاج (به کسر اول)

(فقه) ایراد جرح بسروصورت انسان . درمقابل جراح بکار رفته است.

(رك . جرح)

۳۰۲۸ - شحنه

(تاریخ حقوق) فرمانده لشکری که در حوزهٔ حکومت یك حاکم مستقرشده باشد بنابراین ممکن بود شحنهٔ بلد و شحنهٔ اقلیم وجود داشته باشد . در زبان عرب بمعنی پلیس و متصدی امری از امورشهر و والی از طرف سلطان بکار میرود . در اصطلاحات عامیانه آنرا مترادف با امیر استعمال می کنند .

۳۰۲۹ - شخص Personne

(مدنی) کسیکه موضوع حق قرار گیرد مانند انسان وشرکت تجاری وانجمنهای خیریه و دولت . بنابراین شخص شامل شخص حقیقی (که آنرا انسان و شخص طبیعی هم‌می‌نامند) وشخص‌حقوقی میشود. اطلاق‌شخص به‌بنگاه‌تجارتی (تجارتخانه) در مقررات ما دیده نشده است مگر در مادهٔ واحدهٔ لایحهٔ قانونی راجع باجازهٔ مبادله قرارداد فروش نفت وگاز وطرز ادارهٔ عملیات آن (مجموعهٔ ۱۳۳۳- ص ۳۱) که می گوید : «شخص عبارت است از شخص طبیعی یا حقوقی وشامل شرکت تضامنی وتجارتخانه و شرکت‌وجمعیت‌های ثبت نشده و شرکت ثبت شده می‌باشد . »

۳۰۳۰ - شخص ثالث Tiers

رك . ثالث

۳۰۳۱ - شخص‌حقوقی

Personne morale ou juridipue

(مدنی) عبارت استازگروهی از افراد انسان یا منفعتی ازمنافع‌عمومی که‌قوانین موضوعه آنرا در حکم شخص طبیعی و موضوع حقوق و تکالیف قرار داده باشد مانند شرکت تجاری و انجمن‌ها ودولت و شهرداری و صندوق(الف)و (ب)ادارهٔ تصفیه (مادهٔ ۵۱ قانون تصفیهٔ ۲۴ - ۴ - ۱۳۱۸) شخص حقوقی موضوع هر حق و تکلیفی است جز آنچه‌که اختصاص به طبیعت انسان دارد (مادهٔ ۵۸۸ قانون تجارت)

۳۰۳۲- شخص‌حقوقی در حقوق خصوصی

(مدنی) هر گاه شخص‌حقوقی فقطموضوع حق در حقوق خصوصی باشدآنرا شخص حقوقی در حقوق خصوصی نامند مانند شرکتهای‌تجاری . پس‌بانکها که دارای شخصیت‌حقوقی درحقوق خصوصی‌می‌باشند مشمول‌احکام شخص‌حقوقی حقوق‌خصوصی می‌باشند حتی بانکهائی‌که سرمایهٔ آنها متعلق بدولت است پس معافیت دولت از هزینهٔ دادرسی شامل حال این بانکها نیست .

۳۰۳۳ - شخص حقوقی در حقوق عمومی

(مدنی) هر گاه شخص حقوقی موضوع

حقوق عمومی هم باشد آنرا شخص حقوقی در حقوق عمومی نامند مانند دولت و شهرداری و وزارتخانه‌ها و مؤسسات انتفاعی‌دولت (نه مؤسسات بازرگانی که طبق اصول بازرگانی اداره میشوند) .

۳۰۳۴ - شخص حقیقی

Personne physique

بمعنی شخص طبیعی است .

(رك . شخص طبیعی)

۳۰۳۵ - شخص طبیعی

افراد انسانی راگویندکه موضوع حق و تکلیف می‌باشند (مادهٔ ۹۵۸ - ۹۶۱ ق- م) وشخص حقیقی هم مینامند . درمقابل شخص حقوقی استعمال میشود .

۳۰۳۶ - شخصی بودن قانون

(مدنی - بین‌المللخصوصی) یعنی اجراء قانون دولت متبوع شخص در حق او هر چندکه مقیم خاك بیگانه باشد .

۳۰۳۷ - شخصیت Personnalité

(مدنی) حالت‌تشخص شخص‌از جهت‌اینکه موضوع حقوق و تکالیف است .

این اصطلاح از حقوق اروپائی گرفته شده است . در اصطلاحات‌ذیل بکار رفته است :

۳۰۳۸ - شخصیت حقوقی

Personnalité fictive

(مدنی) حالت تشخص شخص حقوقی از حیث اینکه موضوع حق و تکلیف است.

(رك . شخص حقوقی)

۳۰۳۹ - شذوذ

رك . خبر شاذ

۳۰۴۰ - شرب droit de puisage

(مدنی - فقه) اصطلاح مخفف حق شرب است (مادهٔ ۱۰۴ ق - م)

(رك . حق‌الشرب)

۳۰۴۱ - شرح دعوی Qualités

(دادرسی) مقدمه‌ای است در دادنامه که شامل امور ذیل است :

الف - اسم اصحاب‌دعوی یا طرفین امر حسبی .

ب - اقامتگاه‌آنان .

ج - اموریکه منشاء دعوی شده است .

مجموع این سه قسمت را ماهیت دعوی نامند (صدر مادهٔ ۵۵۱ دادرسی مدنی) دیوان‌کشور در ماهیت‌دعوی بموجب‌این ماده نظارت در امر دادگاههای ماهوی دارد ولی نقض و ابرام در فرجام راجع بماهیت دعوی نیست (مادهٔ ۵۵۸ آئین دادرسی مدنی)

د - مستندات و ادلهٔ طرفین .

ه - خلاصهٔ مسائل‌معروضه و موردترافع که در دادگاه طرح شده است .

این دو قسمت خارج از ماهیت دعوی است و مورد اظهار نظر دیوان‌کشور و مصب نقض و ابرام است .

۳۰۴۲ - شرخری

بر معانی ذیل اطلاق میشود :

الف - قبول دعوی فاسد موکل از طرف وکیل وکوشش‌در محق نشان دادن‌موکل در چنین‌صورت .

ب - انتقال گرفتن‌موضوع‌اینگونه‌دعاوی از طریق صلح‌حقوق محتمل و سپس‌طرح دعوی در محاکم برای اخذ حکم بنفع خود . مثلا انتقال گرفتن‌اغلب‌زمین‌هائی

که در جریان عملیات ثبتی است و هنوز ثبت دفتر املاك نشده از نوع شرخری است. (مادهٔ ۳۸ نظامنامهٔ قانون وکالت ۱۳۱۵)

۳۰۴۳ - شرط Condition , clause

(مدنی) الف ـ امری است محتمل الوقوع در آینده که طرفین عقد یا ایقاع کننده ، حدوث اثر حقوقی عقد یا ایقاع را (کلا یا بعضاً) متوقف بر حدوث آن امر محتمل الوقوع نماید (مادهٔ ۲۲۲ ببعد ق ـ م)

ب ـ وصفی که یکی از طرفین عقد ، وجود آنرا در مورد معامله تعهد کرده باشد بدون اینکه آن وصف ، محتمل الوقوع در آینده باشد (مادهٔ ۲۳۵ ق ـ م) این شرط را شرط صفت گویند .

(فقه) در فقه بمعنی مطلق تعهد (اعم از ضمن عقد یا بطور مستقل و جدای از عقد) است بهمین جهت ، شرط را بدو قسم تقسیم می کنند : شرط ضمن عقد وشرط ابتدائی (رك . شرط ابتدائی)

درحقوق فرانسه condition امری است حادث و مستقبل ومحتمل الوقوع که زوال یا حدوث حقی بر تحقق آن موقوف گردد ولی clause شرطی است که دریك عمل حقوقی گنجانده میشود بمنظور تکمیل یا تغییر آثار حقوقی معمولی آن. لذا شرط در قانون مدنی ما اعم از هر دو معنی بالا است .

(اصول فقه) در اصطلاحات اصول فقه هر امری است که وجود آن برای تحقق امر دیگری لازم باشد و در تعریف آن گویند : (الشرط مایلزم من عدمه العدم و لایلزم من وجوده الوجود) یعنی شرط عبارت است از چیزی که اگر نباشد مشروط بوجود نمی آید ولی اگر شرط بوجود آید بتنهائی برای ایجاد مشروط کافی نیست .

۳۰۴۴ - شرط ابتدائی

(فقه) مرادف تعهد یکطرفی است و آن تعهدی است لازم که شخص بقصد یکطرفی خود علیه خود ایجاد می کند (رك. تعهد). از نظر فقهاء شرط ابتدائی باطل است .

۳۰۴۵ - شرط ارادی

Condition potestative

(مدنی) شرطی که در آینده ممکن است واقع شود و اجراء عقد را مرتبط بامری می کند که آن امر تحت اراده (ارادهٔ واقع ساختن یا واقع نساختن) یکی از طرفین عقد است . گاهی آنرا

Condition simplement potestative

نامند .

۳۰۴۶ - شرط ارادی مطلق

Condition purement potestative

(مدنی) شرطی که ممکن است در آینده واقع شود و اجراء عقد را موقوف بارادهٔ یکی از متعاقدین می کند و اگر آن عاقد که مشروط له است متعهد باشد شرط باطل است مانند من میفروشم بشما خانه‌ام را بشرط اینکه بخواهم .

۳۰۴۷ - شرط انتفاء حق

Condition résolutoire

(مدنی) شرطی است که هر گاه محقق شود تعهد موجودی را از بین می برد چنانکه شرط کند اگر مشتری ثمن بیع را در رأس موعد معینی ندهد بیع فسخ شود . (رك . شرط ایجاد حق)

۳۰۴۸ - شرط ایجاد حق
Condition suspensive
(مدنی) شرطی است که اگر محقق شود موجب زوال تعلیق و باعث تنجز حقی میشود مانند شرط راجع به وجه‌التزام .

۳۰۴۹ - شرط برائت از ضمان
بمعنی‌شرط عدم مسئولیت است.
(رك . شرط عدم مسئولیت)

۳۰۵۰ - شرط برائت از عیب
(مدنی - فقه) هرگاه معامله کننده نسبت بعیب‌مبیع قبول مسئولیت‌نکند و این امر مورد موافقت طرف باشد این تعهد را شرط برائت از عیب وشرط‌تبری ازعیب نامند (مادهٔ ٤٣٦ ق - م)
در قانون‌مدنی‌شرط تبری‌ازعیب‌اختصاص بفرض خاصی داده شده است وآن فرض این است‌که‌صاحب مال از وجود عیب در آن آگاه نباشد ودرچنین وضعی بااسقاط مسئولیت محتمل نسبت بعیب‌آن ، اقدام بمعامله‌کند . ولی اگر بداندکه در مال وی عیبی هست و معذلك عهدهٔ عیوب را ازخود سلب‌کند یا با تمام عیوب بفروشد این دو مورد را ظاهراً داخل در شرط برائت از عیوب نکرده است .

۳۰۵۱ - شرط بنائی
(فقه) تعهداتی‌که در مذاکرات پیش از عقد بصورت مذاکرهٔ مقدماتی عقد بین متعاقدین مورد بحث واقع شده و در متن عقد اسمی ازآنها برده نشده است . در اصطلاح دیگر آنها را شروط تبانی نیز گفته‌اند .

۳۰۵۲ - شرط بنفع ثالث
(مدنی) شرطی است‌که در ضمن عقد شده و منتفع ازآن شرط خود متعاقدین‌نبوده بلکه ثالث ازآن بهره‌مندمیشود چنانکه متبایعین شرط کنندکه اگر ثمن و مثمن را در رأس موعدمعین تسلیم نکنند مبلغ معینی بدلال‌آن معامله بدهند (مادهٔ۱۹۶ قانون مدنی) .

۳۰۵۳ - شرط پرداخت بطلا
Clause - or
(مدنی) درکشوری‌که‌اسکناس رائج است متعاملین برای اجتناب از تنزل نرخ و جلوگیری از تنزل قیمت واقعی معامله‌و کاهش قدرت خرید اسکناس ثمن معامله را بطلا معین می‌کنند تا ضرری متوجه معامل نشود ترتیب تعیین ثمن بطلا این است که مشتری در صورت تنزل قیمت رسمی اسکناس ، بمقدار معین شده‌درمتن عقد ثمن را ازطلا بدهد یا بمقدارارزش طلا اسکناس بدهد . شرط پرداخت بطلا از نوع اول مخالف قانون است .

۳۰۵۴ - شرط تبانی
رك . شرط بنائی

۳۰۵۵ - شرط تبری از عیب
بمعنی « شرط برائت از عیب » است .

۳۰۵۶ - شرط تعلیقی
Condition suspensive
(مدنی) شرط موجود گردیدن حقی بنفع دیگری درفرض‌واقع شدن امری‌درآینده در این صورت اگرآن امردرآینده‌واقع شود حق‌واز تاریخ عقد(نه از تاریخ‌تحقق شرط) واقع و حاصل می گرددمثل اینکه منافع خانه‌ای‌را بموجب‌عقدی‌بغیر بر گزار کند بشرط اینکه‌آن‌شخص ظرف دهسال از تاریخ این عقد موفق بگرفتن درجهٔ

دکتری گردد درصورت گرفتن آن درجه منافع دهسال از تاریخ عقد مذکور بمشروط له تعلق می گیرد یعنی شرط مذکور اثر رجعی و قهقرائی دارد .

۳۰۵۷ - شرط جزا

بمعنی شرط جزائی و وجه التزام است. (رك . شرط جزائی ـ وجه التزام)

۳۰۵۸ - شرط جزائی Clause pénale

(مدنی) شرطی است از شروط ضمن عقد (و یا خارج از عقداصلی) که بموجب آن طرفین عقد میزان خسارت ناشی از عدم اجراء تعهد یا سوء اجراء تعهد را قبلا و بطور مقطوع معین می کنند وآن‌میزان از خسارت را در اصطلاحات حقوقی کنونی ما وجه‌التزام نامند وجه التزام: اولا- جانشین خسارت است. پس موقعی بایدآنرا بدهد که‌قانوناً بتوان او راملزم بدادن خسارت کرد پس اگر فرس مارژ در بین باشد نباید وجه التزام بدهد . روی این اصل اگر مورد از مواردالزام متعهد متخلف بـانجام تعهد بـاشد حق درخواست وجه التزام ازاوبرای متعهد- له وجود ندارد . و نیز متعهدله‌نمیتواند هم‌انجام‌تعهدرا بخواهد وهم‌وجه‌التزام‌را. ثانیاً ـ میزان خسارت مقطوع و مشخص است و وجه‌التزام بصورت غیر مشخص‌و غیرمقطوع‌صحیح‌نیست .دادگاه‌نمی‌تواند معتهد را به کمتر یا بیشتر از آن بابت خسارت محکوم کند . (مادهٔ ۲۳۰قانون مدنی ایران)

ثالثاً- اگر متعهد قسمتی ازمورد تعهدرا انجام داده باشد بهمان میزان از شرط جزائی (وجه التزام) کاسته میشود .
(رك . وجه‌التزام)

۳۰۵۹ - شرط حداکثر مسئولیت

Clause limitative
de responsabilité

(مدنی) شرطی است از شروط ضمن عقد که بموجب آن‌متعاقدین حداکثرخسارت ممکن راکه ازتخلف از عقد ممکن‌است پیش‌آید بموجب شرط بنفع متعهدله‌عقد، معین می کنند . دادگاه میتواند به‌کمتر ازآن رأی دهد ولـی به بیشتر از آن نمی‌تواند رأی دهد (مادهٔ ۲۲۱ قانون مدنی ایران)

۳۰۶۰ - شرط خلاف اخلاق

Condition immorale

(مدنی)شرط‌خلاف‌اخلاق حسنه راگویند مانند شرط ارتکاب دزدی .
(رك . اخلاق حسنه)

۳۰۶۱ - شرط خلاف قانون

Condition illicite

(مدنی ـ فقه) شرطی که‌نتیجهٔ‌آن با یکی از قوانین الزامی مخالف باشد . وآنرا شرط نامشروع هم می‌نامند (مادهٔ ۲۳۲ ق ـ م بند سوم)

۳۰۶۲ - شرط خلاف مقتضای اطلاق عقد

(مدنی) شرطی‌که با مقتضای اطلاق عقد مخالف باشد .
(رك . مقتضای اطلاق عقد)

۳۰۶۳ - شرط خلاف مقتضای ذات عقد

(مدنی) شرطی‌که برخلاف ذات وماهیت عقد باشد مانند شرط عدم مقاربت درعقد نکاح (رك . مقتضای ذات عقد) شرط‌عدم فروش در عقد بیع بضررمشتری برخلاف ذات عقد بیع نیست .

۳۰۶۴ - شرط داخل

(فقه) نزد علماء علم اصول هریك از اجزاء يك ماهيت مركب را گويند چنانکه گويند ایجاب شرط تحقق عقد است با وجود اینکه ایجاب یکی از اجزاء عقد هم هست. درمقابل (شرط مقدم) استعمال شده است.
(رك . شرط مقدم)

۳۰۶۵ - شرط دولت كاملة الوداد

Clause de la nation Ia plus favorisé

(بین الملل عمومی) ترجمهٔ بدون ذوقی است که دائر و سائر شده است. شرطی است که در پاره‌ای از قراردادهای بین المللی (غالباً بازرگانی) گنجانده میشود که باستناد آن دولت متعهد تعهد می کند که اگر در موضوع آن تعهد در آینده امتیازی بدولت ثالث بدهد بطور شرط نتیجه همان امتیاز برای دولت متعهد له هم حاصل شود. بنظر می‌رسد که ترجمهٔ آن به «شرط عنایت متساوی» هم رساتر است و هم خلاصه‌تر. باید توجه داشت که در ترجمهٔ قبلی به دو امر اشاره شده که در عبارت خارجی آن دیده نمیشود یکی (وداد) و دیگری (کمال وداد) و هیچیك از این دو مفهوم از اصطلاح خارجی استفاده نمیشود.

۳۰۶۶ - شرط صفت

Condition qualificative

(مدنی - فقه) هرگاه یکی از متعاقدین وجود وصف معینی را در موضوع معامله تعهد کرده باشد این تعهد را شرط صفت نامند (مادهٔ ۲۳۵-۳۵۵-۳۸۵ ق - م) در اینصورت حتماً باید موضوع مورد معامله عین معین باشد.

۳۰۶۷ - شرط ضمن عقد

(مدنی - فقه) هرشرط که بموجب عقدی بنفع کسی و بضرر دیگری مقرر شده باشد شرط ضمن عقد نامیده میشود ولو آنکه مذاکرهٔ راجع بشرط قبل از انعقاد عقد شده باشد وعقد با توجه به مذاکرهٔ قبلی منعقد گردد . در مقابل شرط ابتدائی استعمال شده است .
(رك . شرط ابتدائی)

۳۰۶۸ - شرط طلا Clause-or

(مدنی) بهریك از دو معنی ذیل اطلاق میشود :

الف - شرط پرداخت دین با طلا.

ب - شرط پرداخت دین بغیر طلا ولی براساس ارزش پول طلا و این قسم را

Clause valeur-or

نامیده‌اند. درموارد اجباری بودن رواج اسکناس چنین شرطی را خلاف قانون تلقی می کنند .

پرداخت خسارات بطلا و نقره در فقه ربطی به بحث بالا ندارد بلکه از این جهت است که در زمان حکومت فقه نقد غالب طلا و نقره بود و خسارات را با نقد غالب می‌دهند ولو نقد غالب اسکناس باشد (مکاسب شیخ انصاری - چاپ زین-العابدین - ص ۲۷۰-۲۷۱)

۳۰۶۹ - شرط عدم مسئولیت

ترجمه از اصطلاح :

Clause de non-responsabilité ou d'irresponsabilité

است در فقه آنرا شرط برائت از ضمان نامیده‌اند این شرط :

اولا - از شروط ضمن عقد است .

ثانیاً ـ منتفع از این شرط ، عاقد متعهد است .

ثالثاً ـ بموجب این‌شرط ، تمام مسئولیت ناشی ازعدم اجراء قرارداد یا تأخیر آن پیش از اینکه تخلف از قرارداد رخ دهد وخسارت پیدا شود اسقاط وسلب میشود. درقانون تجارت (مادهٔ ۳۸۱) ازآن تعبیر به قید عدم مسئولیت شده است .

۳۰۷۰ ـ شرط غیرمقدور

Condition impossible

(مدنی ـ فقه) یا شرط محال یا شرط ممتنع شرطی را گویند که عقلاً یا عادتاً یا قانوناً متعهد آن شرط در حین تعهد در خود توانائی عمل کردن بشرط را در زمانی که باید عمل کند نبیند (مادهٔ ۲۳۲ قانون مدنی)

۳۹۷۱ ـ شرط فاسد

(مدنی ـ فقه) شرطی که قانون آنرا باطل دانسته باشد (مادهٔ ۲۳۲-۲۳۳-۹۷۵ قانون مدنی)

۳۰۷۲ ـ شرط فعل

condition de faire ou de ne pas faire

(مدنی ـ فقه) شرطی که بموجب آن شخص (مشروط علیه) تعهد به فعل یاترک عملی کند (مادهٔ ۲۳۴ قانون مدنی)

۳۰۷۳ ـ شرط کیفری

بمعنی شرط جزائی است .

(رك . شرط جزائی)

۳۰۷۴ ـ شرط متأخر

(فقه) درعلم اصول بهرعاملی گفته میشود که وجود آن در وجود امری که مقدم برآن (از نظر زمان) است مؤثر باشد مانند اجازه درعقد فضولی که شرط مؤثر بودن عقد فضولی از تاریخ وقوع عقد است مادهٔ ۲۵۷ قانون مدنی .

تئوری شرط متأخر از نظر مبانی علم حقوق اساس ندارد .

۳۰۷۵ ـ شرط مجهول

Condition incertaine

(مدنی) شرطی که مورد آن مجهول باشد چنانکه در عقد بیع شرط شود که مشتری ثمن را پس ازمراجعت از سفر مکهٔ سال بعد از عقد بدهد . بدیهی است تاریخ مراجعت مجهول است و در نتیجه تاریخ رد ثمن هم مجهول است (مادهٔ ۲۳۳ قانون مدنی) .

۳۰۷۶ ـ شرط محال

رك . شرط غیرمقدور

۳۰۷۷ ـ شرط محتمل‌الوقوع

Condition casuelle

(مدنی) شرطی که درآینده احتمال وقوع و عدم وقوع آن می‌رود و وقوع یا عدم وقوع آن خارج ازاختیارمتعهد ومتعهدله است .

۳۰۷۸ ـ شرط مختلط

condition mixte

(مدنی) شرطی که درآینده احتمال وقوع آن می‌رود و تحقق آن بسته باراده‌ٔ یکی ازمتعاقدین وثالث باشد مثل اینکه شرط شود : چنانکه تو با ثالث معینی شرکت کنی . . .

۳۷۰۹ ـ شرط مفسد

(مدنی ـ فقه) شرط فاسدی که فساد آن به عقد هم سرایت کند (مادهٔ ۲۳۳ قانون مدنی) مانند شرط مجهولی که جهل آن

موجب جهل یکی ازعوضین درعقد گردد.

۳۰۸۰ - شرط مقدم

(فقه) درعلم اصول به مقدمات چیزی گفته میشود مانند تمیز و ادراك عاقد که شرط تحقق عقد است.

۳۰۸۱ - شرط ممتنع

رك. شرط غیرمقدور

۳۰۸۲ - شرط نامشروع

رك. شرط خلاف قانون

۳۰۸۳ - شرط نتیجه

condition corollaire

(مدنی - فقه) شرط تحقق اثری بدنبال تحقق امری بدون اینکه برای تحقق آن اثر ارادهٔ جدیدی بکار رود از این قبیل است شرط دولت کاملة الوداد (رك. شرط دولت کاملة الوداد) مادهٔ ۲۳۴ قانون مدنی.

۳۰۸۴ - شرط نذر خارج

(مدنی - ثبت - فقه) شرطی که ضمن عقد نذری صورت گیرد وثمرهٔ آن شرط درعقد دیگری قید گردد چنانکه سابقاً که بیع شرط مملك بود ضمن عقد بیع شرط قید می‌شدکه (طی عقد نذر خارج از بیع شرط، قید شدکه هرگاه بایع در رأس موعد، دین را ندهد مبلغ معینی از مال بایع متعلق به خریدار شرطی باشد یا در طول مدت وام ماهانه مبلغی بخریدار مزبور بدهد. این اقدامات پیچیده و ناروا بقصد حیله و بازی با قانون بود (مادهٔ ۳۳ قانون ثبت)

۳۰۸۵ - شرط واقع نشده

condition défaillie

(مدنی) شرطی که درآینده احتمال وقوع آن میرود و واقع نشده‌است.

۳۰۸۶ - شرط وکالت

(مدنی - ثبت - فقه) شرط ضمن عقد لازمی‌است که بموجب آن متعهد به‌متعهدله وکالت میدهد که تحت شرائطی اقدامی بنفع خود (بنفع متعهدله) و بضرر متعهد بکند مثلا مقدار معینی از مال متعهد را بخود منتقل کند (مادهٔ ۳۳ قانون‌ثبت و مادهٔ ۶۵۳ قانون مدنی)

۳۰۸۷ - شرط وکالت خارج

(مدنی - ثبت) منظور شرطی است که: اولا - درضمن عقداصلی گنجانده نشده‌است. ثانیاً - در ضمن عقد لازم دیگری شرط میشودکه هرگاه مشروط علیه، در عقد نخست بتعهد خود عمل نکند مشروطله از طرف او (بطور شرط نتیجه) وکیل باشدکه (مثلا) مقدار معینی از مال‌متعهد مذکوررا بخود منتقل کند مثلا بیع شرطی انجام می‌شد وبعدبیع قطع دیگری انجام می‌شد و در این بیع‌قطع، شرط می‌شدکه اگر بایع شرطی بدهی خود را در رأس موعد نداد خریدارشرطی وکالتاً بتواند مقدار معینی از مال بایع شرطی رابخود منتقل کند این‌شرط راشرط وکالت خارج (یعنی خارج ازبیع شرط) نامندکه سابقاً حیله‌ای برای رباخواری بود (مادهٔ ۲۷ نظامنامهٔ دفتر اسناد رسمی)

۳۰۸۸ - شرط بندی Pari

بمعنی گروبندی است.

(رك. گروبندی)

۳۰۸۹ - شرطی

(مدنی) در اصطلاحات عامیانه بیع شرط راگویند (رك. بیع شرط) در مقابل بیع قطع که بطور اختصاراین را «قطعی»

گویند .

۳۰۹۰ - شرع

(فقه) الف - بمعنی قانون است و باینمعنی غالباً بصیغهٔ جمع بکاررفته است .
ب - شرع اسلام که شامل امورذیل است:
یك - اموراعتقادی مانند اعتقاد بوحدت خدا و روز حشر و رسالت پیغمبر اسلام (ص) و وجودفرشتگان و مانندایناموور.
دو - امور اخلاقی یعنی مستحبات و مکروهات و عبادات .

سه - امورحقوقی اعم از مدنی وکیفری و سایر مسائل حقوقی که در باب جهاد و مانند آن گرد آورده شده است و این قسمت هم دو گونه است :
اول - آنچه که در نصوص قوانین شرع بطور خاص یا عام بیان شده است .
دوم - آنچه که برای اجراء مقررات مذکورفوق ، وضع و اجراء آن ضروری است مانند مقررات استخدام و مقررات اداری و مقررات گرد آوری و مصرف وجوه عمومی و مقررات مربوط به تقسیم بندی کشور و اجراء مسائل عامالمنفعه و امثال این امور که از نظر قانونگذاری در حقوقهای لائیك زمینهٔ قسمتی از آئیننامهها است . در شریعت اینمقررات که برای حفظقسمت منصوص شرع ، وضع و اجراء آنها ضروری است در صلاحیت امام مسلمانان است (ازباب «والحافظون لحدودالله» و صیانت شرع) و امام بعد مکلف به پیروی از اینطور امور (که نام آنها راحکومت میگذارند) نمیباشد بلکه بصوابدید خود و رعایت مصالح و حوادث واقعه عمل میکند ونظر به حجم فوقالعادهٔ این قسمت و قابلیت تبدل آن بحسب مصالح مسلمین میتوان گردش و انطباق شرع را در طول قرون متمادی بر بسیاری ازمسائل زندگیتصور کرد . (مادهٔ ۱-۲۲۲ قانون جزا)

۳۰۹۱ - شرع سابق

(فقه) مقررات مذکور در ادیان مقدم براسلام را گویند . اصل این است کهآن مقررات باعتبار خود باقی هستند مگر اینکه در خصوص مورد یا مواردی دلیل قاطع برنسخ پارهایازآنمقررات وجود داشته باشد (الفوائدالحدیث - محمد باقربن محمد اکمل - ص ۵) مقصود از اصطلاح«استصحابشرعسابق» همیناست.

۳۰۹۲ - شرکت Société

(مدنی - فقه) اجتماع حقوق چند مالك در شیئی معین (یا اشیاء معین) بنحواشاعه خواه بحکم قانون باشد (شرکت قانونی یا قهری مانند شرکت وراث در ترکه) یا بتراضی باشد (شرکت عقدی یا شرکت قراردادی خواه بصورت شرکت تجاری باشد خواه بصورت شرکت مدنی) مادهٔ ۵۷۱ ق-م .

۳۰۹۳ - شرکت ابدان

(فقه - مدنی) شرکت دو یا چند نفراست باین ترتیب که هریك هرچه بوسیلهٔ عمل خود بدست آورند همه در آن شریك باشند فرق نمی کند که عملآنها ازیکنوع باشد (مثلا همه نجاری کنند) یا نه . این شرکت غرری بوده و باطل است ولی میتوان بصورت صلح (مادهٔ ۷۵۴ قانون مدنی) ویا بصورت مادهٔ ۱۰ قانون مدنی آنرا درآورد .

۳۰۹۴ - شرکت اختیاری

société volontaire

(مدنی ـ فقه) شرکت اختیاری یا درنتیجهٔ عقدی از عقود حاصل میشود یا در نتیجهٔ عمل شرکاء از قبیل مزج اختیاری یا قبول مالی مشاعاً در ازاء عمل چند نفر ونحو اینها (مادهٔ ۵۷۳ ق-م) این تقسیم روی‌مبنای تشریفاتی بودن‌عقد قراردارد یعنی‌عقد را مرکب ازلفظ‌ایجاب و قبول دانسته‌اند : اگرلفظی‌بودن‌ایجاب‌وقبول شرط عقد بودن عقد نباشد تمام مثالهای بالا مصداق شرکت عقدی است و شرکت عقدی عیناً همان شرکت اختیاری است . مبنای تشریفاتی بودن عقد که در مادهٔ ۵۷۳ ق-م دیده می‌شود مخالف مبنای رضائی بودن عقد است‌که در مادهٔ ۱۸۳ ق-م مشاهده میگردد .

۳۰۹۵ - شرکت اصلی

(حقوق تجارت) شرکتی‌که در سرمایهٔ شرکت (یا شرکتهای) دیگر شریك بوده و یا چند شرکت فرعی (رك . شرکت فرعی) تحت نظارت آن باشند . درهمین معنی شرکت‌کل هم استعمال شده‌است .

۳۰۹۶ - شرکت اعتبار

société de crédit

(تجارت) شرکتی است سهامی یا تعاونی که هدف آن‌کمك دادن به مشترکین خود است باین معنی‌که پول یا اعتبار لازم را در اختیارآنان می گذاردکه تا دراجراء هدف خود (مثلاً کشاورزی یا صنعت اقدام‌کنند .

۳۰۹۷ - شرکت اعیان

(فقه ـ مدنی) بمعنی شرکت عقدی‌است. (رك . شرکت عقدی)

۳۰۹۸ - شرکت ایرانی

(تجارت)شرکتی‌است‌که درایران تشکیل و مرکز اصلی آن در ایران باشد (مادهٔ اول قانون ثبت شرکتها)

۳۰۹۹ - شرکت با سرمایهٔ متغیر

société à capital variable

(تجارت)شرکتی‌که دراساسنامهٔ‌آن شرط تغییر سرمایه شده باشد در این صورت کاهش یاافزایش‌آن تابع مقررات‌عمومی مربوط باین امر نحواهد بود وغالباً در شرکت‌های تعاونی این امردیده‌میشود .

۳۱۰۰ - شرکت با مسئولیت محدود

société à responsabilité limitée

(حقوق‌تجارت) شرکتی است تجاری بین دو یا چندنفر بدون اینکه سرمایهٔ آن به سهام تقسیم شده باشد و هریك از شرکاء تا میزان سرمایهٔ خود در شرکت مسئول دیون و تعهدات شرکت می‌باشند (مادهٔ ۹۴ قانون تجارت)

۳۱۰۱ - شرکت بیمه

société d'assurances

(تجارت) شرکتی است که‌کارآن‌عملیات بیمه‌است . (رك . بیمه)

۳۱۰۲ - شرکت بیمه باقساط ثابت

société d'assurance à primes fixes

(تجارت) شرکت بیمه‌ای است که وجه بیمهٔ‌آن ثابت‌است .

(رك . بیمه باقساط ثابت)

۳۱۰۳ - شرکت بیمهٔ تعاونی

sociétés d'assurances mutuelles

رك . بیمهٔ تعاونی

۳۱۰۴ - شرکت بی نام

société anonyme

(تجارت) یا شرکت سهامی (مساهمه) شرکتی است تجارتی که سرمایهٔ آن به سهام actions تقسیم‌شده و قابل انتقال cessibles است (مادهٔ ۲۱ قانون تجارت) این شرکت بنام هیچیك از شرکاء خوانده نمیشود (بهمین جهت بی نام خوانده شده است) و بنام تجارت آن شرکت خوانده میشود مانند شرکت سهامی پشم یا قالی و مانند آنها .

۳۱۰۵ - شرکت تجاری

société commerciale

(تجارت) نوعی از شرکت عقدی است که بموجب قوانین تجارت صورت میگیرد و منشاء پیدایش شخصیت حقوقئی در حقوق خصوصی میشود و گاهی خود آن شخصیت حقوقی (نه عقد شرکت) را هم شرکت نامند .

این اصطلاح در مقابل شرکت مدنی استعمال میشود .

۳۱۰۶ - شرکت تضامنی

société en nom collectif

(حقوق تجارت) شرکت تجارتی با نام مخصوص و برای امور بازرگانی که بین چندنفر با مسئولیت تضامنی بوجود می آید اگر دارائی شرکت وافی بدیون آن نباشد هر شریك مسئول تمام دیون شرکت است. (مادهٔ ۱۱۶ قانون تجارت)

۳۱۰۷ - شرکت تعاونی

société coopérative

(تجارت) نوعی از شرکت است که چند نفر بتراضی اموالی را بصورت اشتراك در می آورند ولی نه بمنظور استفاده بردن و تقسیم منافع بین شرکاء بلکه باین منظور که بصورت شرکت از طریق بهتر وساده‌تری آن اموال را در راه منافع خود بکار ببرند (مادهٔ ۱۹۰ ببعد قانون تجارت) بموجب مادهٔ یك قانون شرکتهای تعاونی مصوب ۱۱ - ۵ - ۳۴ شرکت تعاونی شرکتی است که برای مدت نامحدود بمنظور رفع احتیاجات مشترك شرکاء و بهبود وضع مادی و اجتماعی آنان برای خدمت عمومی و هر گونه فعالیت راجع بتوليد محصول کشاورزی و صنعتی - تهیه وطبقه بندی و نگهداری - تبدیل و فروش محصولات مزبور - تهیه وتوزیع هر نوع کالای مورد نیاز در زندگی و حرفه - تحصیل وام و اعتبار برای شرکاء - اقدام بکارهای ساختمانی و ایجاد مسکن وبیمهٔ محصولات و حیوانات - قبول نمایندگی مؤسسات و کارخانجات وابسته بفعالیت‌های مذکور فوق - خرید سهم الشرکهٔ شرکتهای مشابه و نحو این امور تشکیل شده باشد.

۳۱۰۸ - شرکت تعاونی اعتبار

(تجارت) نوعی از شرکت تعاونی است (رك . شرکت تعاونی) که اعتبارات مختلف فلاحتی ، صنعتی ، بحری باعضاء شرکت میدهد .

۳۱۰۹ - شرکت تعاونی تولید

société coopérative de production

(تجارت) شرکتی است بین عده‌ای از صاحبان مشاغل که کار شرکاء آن ، تولید و فروش اشیاء یا اجناس است (مادهٔ ۱۹۰ قانون تجارت)

۳۱۱۰ - شرکت تعاونی مصرف
société coopérative de consommation

(تجارت) شرکتی است که برای مقاصد ذیل تشکیل می‌شود :
الف - فروش اجناس لازم برای مصارف زندگی اعم از اینکه اجناس مزبور را شرکاء ایجاد کرده یا خریده باشند .
ب - تقسیم نفع و ضرر بین شرکاء بنسبت خرید هریك از آنها (مادهٔ ۱۹۲ قانون تجارت)

۳۱۱۱ - شرکت تولید

مرادف (ومختصر شدهٔ از اصطلاح) شرکت تعاونی تولید است .

۳۱۱۲ - شرکت در جرم

(جزا) ارتکاب جزئی از اجزاء اصلی جرم را بوسیلهٔ شخص ، شرکت در جرم گویند بطوریکه از مجموعهٔ اعمال دو یا چند نفر جرم صورت گرفته باشد مانند اینکه کسی دست و پای مقتول را نگهدارد و دیگری سرش را ببرد . شرکت در جرم غیر عمدی هم مصداق پیدا می کند مانند اینکه دو نفر دیواری را بلغزانند و بغیر عمد کسی کشته شود .

۳۱۱۳ - شرکت سرمایه
société de capitalisation

(تجارت) شرکتی که تعهد کند به مشترکین خود در مقابل وجهی که دفعة واحده یا دفعات متعدده از آنان می گیرد در رأس مدت معینی مبلغی بدهد .

۳۱۱۴ - شرکت سهامی société anonyme

رك . شرکت بی‌نام

۳۱۱۵ شرکت شیر société léonine

(تجارت) شرکتی که در آن یکی از شرکاء همهٔ منافع را بخود اختصاص دهد یا خود را از هر نوع تحمل ضرر معاف کرده باشد . چنین شرکتی باطل است .

۳۱۱۶ - شرکت ضمان تعاونی
société de caution mutuelle

(تجارت) شرکتی که کار منحصر آن بکار بستن ضمان احتیاطی aval و ظهرنویسی اسناد تجاری و اسناد تعهد (بلیت) و اوراق ظهر نویسی شدهٔ توسط عضو شرکت است ، و بمنظور کارهای تجارتی تشکیل میشود .
(رك . بلیت - ضمان احتیاطی)

۳۱۱۷ - شرکت عقدی

société volontaire

(مدنی) عقدی است که بموجب آن دو یا چند شخص توافق می کنند که اشیائی را بصورت اشتراك درآورده و از آنها بهره‌برداری کنند و بهره و خسارت را بین خود تقسیم نمایند (خواه از این عقد یك شخصیت حقوقی ناشی شود مانند شرکت‌های تجاری خواه ناشی نشود مانند شرکتهای مدنی مادهٔ ۵۷۳ ق - م) .

۳۱۱۸ - شرکت عملی société de fait

(مدنی) شرکتی در خارج روی اشتراك منافع دو یا چند شخص که با هم همکاری می کنند وجود دارد بدون اینکه نوشتهٔ اساسی بین شرکاء وجود پیدا کرده باشد و هم چنین است اگر شرکت مسبوق بعقدی بوده و آن عقد ابطال شده (به بطلان مطلق) ولی همکاری و تعاون و اشتراك منافع برجا مانده باشد .

۳۱۱۹ - شرکت عنان

(فقه) شرکتی است که از مزج و اختلاط

اموال دو یا چند نفر حاصل شده باشد از روی تراضی و بقصد تجارت . دراین صورت عنان و زمام اموال مورد شرکت در دست شرکاء است (جامع الشتات صفحهٔ ۲۷۴) و این شرکت درست‌است .

۳۱۲۰ - شرکت غیر عقدی

(فقه ـ مدنی) اجتماع حقوق‌مالکان متعدد در شیئی واحد بنحو اشاعه (مادهٔ ۵۷۱ قانون مدنی)

۳۱۲۱ - شرکت فرعی

(حقوق‌تجارت) شرکتی است‌که بادخالت سرمایهٔ شرکت دیگری تشکیل و یا تحت نظارت شرکت دیگر باشد .

۳۱۲۲ - شرکت قانونی

(مدنی) شرکت چند مالك است در مال معین بنحو اشاعه بحکم قانون بطوری‌که قصد و رضای شرکاء بهیچوجه در ایجاد حالت شرکت مؤثر نبوده باشد مانند شرکت ورثه در ترکه (مادهٔ ۸۷۰ق‌ـ م) شرکت قهری مرادف شرکت قانونی‌است و در مقابل شرکت اختیاری استعمال میشود .

۳۱۲۳ - شرکت قراردادی

بمعنی شرکت عقدی است.
(رك . شرکت عقدی)

۳۱۲۴ - شرکت قهری société forcée

بمعنی شرکت قانونی‌است.
(رك . شرکت قانونی)

۳۱۲۵ - شرکت‌کل

بمعنی شرکت اصلی است .
(رك . شرکت اصلی)

۳۱۲۶ - شرکت مختلط سهامی

société en commandite par actions

(حقوق تجارت) شرکتی است تجاری با اسم مخصوص بین عده‌ای‌شریك سهامی و چندشریك‌ضامن (مادهٔ ۱۶۳ قانون‌تجارت)

۳۱۲۷ - شرکت مختلط غیر سهامی

société en commandite simple

(حقوق تجارت) شرکتی است تجاری با اسم مخصوص بین یك یاچند شریك‌ضامن و یك یا چند شریك با مسئولیت محدود که بدون انتشار سهام تشکیل میشود . شریك ضامن مسئول همهٔ دیون شرکت (ولو بمقدار بیشتر از دارائی شرکت) است و شریك با مسئولیت محدود فقط‌تا میزان سرمایهٔ‌خود درشرکت‌مسئول‌دیون شرکت‌است (مادهٔ ۱۴۱ قانون‌تجارت)

۳۱۲۸ - شرکت مدنی société civile

(مدنی) شرکتی‌است‌عقدی که‌تابع‌مقررات حقوق‌مدنی‌است و دارای شخصیت‌حقوقی نمی‌باشد و اموال شرکت بین شرکاء بنحواشاعه است برخلاف شرکت تجاری که اموال شرکت بین شرکاء بنحواشاعه نیست (قرارداد بازرگانی و اقامت و دریانوردی بین ایران و ایتالیا‌ـ مصوب ۲۰ ـ ۹ ـ ۳۷)

زمین خراجی (یا اراضی‌مفتوح عنوة) بین مسلمین مشترك است ولی نه بطور اشاعه . از همین‌امر میتوان‌وجود‌شخصیت حقوقی جامعهٔ مسلمین را تصور کرد .

۳۱۲۹ - شرکت مصرف

مرادف (ومختصرشدهٔ ازاصطلاح) شرکت تعاونی مصرف است(رك . شرکت تعاونی مصرف)

۳۱۳۰ - شرکت مفاوضه

(فقه - مدنی) قرارداد شرکتی است بین دو یا چند نفر مبنی بر اینکه هرمالی که بدست می‌آورند (خواه از راه عقد یا ایقاع باشد یا ارث و غیره) بین آنان مشترك باشد اعم از اینکه کار آنان مساوی باشد یا نباشد این شرکت غرری بوده و باطل است. در صحت صلح باین منظور هم تأمل است.

۳۱۳۱ - شرکت نسبی

soiété à responsabilité proportionnelle

(حقوق تجارت) شرکتی است بازرگانی با اسم مخصوص بین چند نفر. مسئولیت هر شریك به نسبت سرمایهٔ او در شرکت استوشرکت مسئول همهٔدیون خودمی باشد (مادهٔ ۱۸۳ قانون تجارت)

۳۱۳۲ - شرکت وجوه

(فقه - مدنی) شرکتی‌است بین دو یاچند نفر که دارای سرمایه نیستند و قرار می گذارند هریك باعتبارخود اموالی را نسیه خریده و بفروشند و ربحی که بدست می‌آید همگی درآن شریك باشند. این شرکت درست نیست.

۳۱۳۳ - (انحلال) شرکت

dissolution de la société

یعنی فسخ شرکت و ازبین بردن رابطهٔ حقوقی ناشی‌ازآن. (مادهٔ۹۳-۱۸۱قانون تجارت)

(رك. انحلال)

۳۱۳۴ - شرکت‌نامه

(حقوق‌تجارت) سندی است که‌بین دو یا چند شریك بمنظورتشکیل شرکت‌تجاری تنظیم‌شده‌باشد. درعرف عوام‌شراکت‌نامه گفته می‌شود (مواد ۳۶- ۹۷ - ۱۴۲- ۱۷۲ قانون تجارت)

۳۱۳۵ - شرکتهای موهوم

(جزا) اصطلاح‌خاصی‌نیست وبعلت‌ترجمهٔ غلطی که در مادهٔ ۲۳۸ قانون جزا از اصطلاح entreprise شده بصورت اصطلاحی بکار می‌رود (رك. تعهد فعل- تعهد فعل موهوم)

۳۱۳۶ - شروع

آغاز نمودن. و دراصطلاحات ذیل‌بکار رفته است.

(مدنی - فقه) شروع در احیاء - یعنی آغاز نمودن در احیاءِ زمین موات و مباح (مادهٔ ۱۴۱ ق - م) از قبیل سنگ چیدن اطراف زمین‌یاکندن چاه وغیره. شروع در احیاء سبب مالکیت نیست‌ولی باعث پیدایش حق اولویت می‌شود (مادهٔ ۱۴۲ ق - م)

۳۱۳۷ - شروع جرم

(جزا) اقدام به مقدمات قریب جرم را گویند معذلك امری است نسبی وبحسب طبع اصناف جرائم فرق می کند خصوصاً که «مقدمات قریبه» از مقدمات بعیده (که آنها را به تعبیر نارسا «عملیات مقدماتی جرم» نامیده‌اند) بخوبی قابل تمیز نیست. درمصداق مشتبه اصل برائت جاری است.

(مادهٔ۲۰-۲۱ - ۲۳ - ۲۷ قانون‌جزا)

۳۱۳۸ - شریعت

جمیع‌مقررات‌اخلاقی-اعتقادی - حقوقی اسلام یا هر یك از ادیان آسمانی‌دیگر.

۳۱۳۹ - شریك L'associé

(مدنی) کسیکه با یك یا چند نفر دیگر درشیئی یا اشیاء معینی بنحو اشاعه ذیحق است (شرکت قانونی یا قهری) مانند شریك در ترکه وشریك در شرکت‌مدنی مادهٔ ۵۷۱ قانون مدنی .

(تجارت) کسیکه با اجتماع با یك‌یاچند نفر دیگر و بموجب عقد مخصوصی بر اساس قوانین تجارت و بقصد انتفاع‌مالی شرکت تجاری را بوجود می آورد.

(رك . شرکت تجاری)

۳۱۴۰ - شریك جرم

رك . شرکت در جرم

۳۱۴۱ - ششدانگ

در املاك همگی و تمامت ملك معین را از آن جهت که در مالکیت بدون اشاعهٔ مالك معینی‌قرار گرفته‌است گویندچنانکه گویند ششدانگ فلان خانه ازآن علی است .

۳۱۴۲ - شعبه

(حقوق اداری) قسمتی از یك اداره یا مؤسسهٔ عمومی (مانند شهرداری) که بیك سنخ کاررسیدگی‌می کند(مانند شعبهٔ‌اجراء چك در اجراء اسناد رسمی ثبت کل در مرکز) وازاجتماع دویا چند شعبه‌دائره تشکیل میشود و از اجتماع دو یا چند دائره اداره بوجود می آید .

(مادهٔ ۱ - ۱۶ قانون ثبت)

۳۱۴۳ - شعیر

در املاك گاهی سهم مشاع برابر یك‌نود و ششم ملك معین راگویند مثلا یك شعیر از قنات فلان ملك حسین است .

۳۱۴۴ - شغار

رك . نکاح شغار

۳۱۴۵ - شفعه Préemption

(مدنی - فقه) هرگاه مال غیر منقول قابل تقسیمی بین دو نفر مشترك باشد و یکی از دو شریك حصهٔ خود را بقصد بیع بشخص ثالث منتقل کند شریك دیگر حق دارد قیمتی را که مشتری داده است باو بدهد و حصهٔ مبیعه را تملك کند حق مزبور را خیار شفعه وحق شفعه (وبطور اختصار : شفعه گویند) و صاحب‌آن حق را شفیع گویند (مادهٔ ۸۰۸ ق . م)

۳۱۴۶ - (اخذ به) شفعه Exercice du droit de préemption

(مدنی- فقه) اعمال حق شفعه را اخذ به شفعه‌گویند . اخذ بشفعه از ایقاعات‌است (مادهٔ ۸۰۸ ق - م)

۳۱۴۷ - شفیع Préempteur

(مدنی - فقه) صاحب‌حق‌شفعه راگویند.

(رك . شفعه)

۳۱۴۸ - شك Doute

وقتی که مسأله‌ای مطرح باشد و ذهن در مقابل‌آن بین دو یا چند احتمال قرار گیرد وگرایش بطرف‌یکی از احتمالات پیدانکند حالت شك وجود دارد .

شك‌موضوع بحث‌درقانونگذاری‌واستنباطات قضائی دارای خصوصیات ذیل است :

الف - شك غیراختیاری است یعنی‌مطالعه و بررسی یك موضوع معین منتهی به شك میشود . شکوك ذیل اختیاری بوده و از موضوع بحث حقوق خارج است :

۱ - شك آزمایشی که‌برای آزمودن صحت وسقم مسألهٔ معینی آزمایش کننده دست کم

یکبار در آن تردید می کند (خواه این شك از مبتدی صورت گیرد یا منتهی) گاهی در امر دادرسی از شك آزمایشی میتوان استفاده کرد (وهمچنین در بررسی مسائل کلی حقوقی وقانونگذاری) ولی در این موارد استفاده از این شك بعنوان حقوقی اختصاص ندارد بلکه مانند سایر افراد مردم ازآن استفاده می‌شود .

۲ ـ شك معتاد به شك (یا شك مشکك یا شك شکاك) که فلاسفهٔ باختر ازآن تعبیر به Folie du doute کرده‌اند وآن شکی است که صاحب آن بنوعی ازتشویش ذهن دچار است که با وجود اینکه عادتاً بدون برخورد به مانع، موردآن ، قابل اظهار نظر است صاحب شك مذکور نه تسلیم بنظر صاحبنظران در آن قضیه میشود ونه خودقدرت اخذ تصمیم دارد (فرهنگ اصطلاحات فلسفی Lalande ـ چاپ هفتم)

ب ـ شك مربوط به مسألهٔ خاصی است و اختصاص بمورد معین و محدود دارد .

بنا بـراین شك غیر اختیاری ناشی از کثرت مطالعات در یك رشته که تدریجاً در ذهن رسوخ کرده و در اساس یك علم رخنه کند و محدود بمورد معین نیست ربطی بموضوع این بحث ندارد و جنبهٔ کلی و فلسفی دارد (نه حقوقی) .

مثال ـ برای وثیقهٔ موضوع مادهٔ ۳۴ قانون ثبت درمزایده بنفع بستانکار خریداری پیدا نشد قیمت روز مزایدهٔ آن برابر نیم عشر است ! در این صورت آیا تمام آن بعنوان نیم عشر بدولت متعلق است ؟

شکوك مورد بحث درعلم حقوق وقانونگذاری و استنباطات قضائی سه نوع راه حل دارد :

الف ـ از طریق فرض‌های قانونی ـ Fictions (مادهٔ ۱۰۲٤ ق‌ـم)

ب ـ از طریق امارات قانونی (مادهٔ ۱۳۲۲ ق ـ م)

ج ـ از طریق استنباطات قضائی مخصوص به ظرف شك مانند قاعدهٔ اخذ به قدر متیقن که مخصوص موردی است که شك قابل برطرف کردن نیست ونمونهٔ آن مادهٔ ۱۳۱۷ ق‌ـ م است و هم‌چنین است نمونهٔ مذکور در مادهٔ ۸۷٦ ق ـ م .

۳۱٤۹ - شك بین وجوب وحرمت

(فقه) هرگاه در مورد عمل معینی این نکته معلوم باشدکه الزام قانونی متوجه آن شده و افراد نسبت بآن تکلیفی دارند ولی معلوم نباشدکه این تکلیف امراست یا نهی فقهاء اصولی و اخباری نسبت بآن اصل برائت جاری مـی کنند اگر منشاء شك‌اجمال یا سکوت قانون باشد و اگر منشاء شك تعارض دو قانون باشد اصل تخییر جاری می کنند.

شکی با این مشخصات در حقوق جدید دیده نشده است‌جز دریك مورد که‌حکمی بـر انتقال منافع شش‌سالهٔ ملکی بنفع مستأجری صادرشده و حال اینکه موجر قبل از اجاره ملك را در رهن بدون‌مدت ثالثی نهاده بود در چنین موردی اگر محکوم له باستناد مادهٔ ۲٦ قانون ثبت ۱۳۱۰ ثبت منافع را در دفتر امـلاك تقاضاکند مأمور ثبت از طرفی‌بامنع‌مادهٔ ۱۰۱ قانون ثبت مواجه است و ازطرفی با تکلیف اجراء احکام که در مادهٔ نهم آئین دادرسی مدنی وجود دارد. هرچند مادهٔ ۱۰۱ خاص است و مادهٔ ۹ عام‌است ولی ظاهراً مادهٔ ۹ دادرسی مدنی از عموماتی است که قبول تخصیص نمی کند

مگر بتصریح قانون بر تخصیص . بهرحال این یك نمونه از شك بین وجوب و حرمت (یعنی بین امر و نهی) است که از تعارض دو نص پیدا شده است .

۳۱۵۰ - شك در رافع

(فقه) یعنی شکی که مربوط است به پیدایش امری که میتواند چیزی را که قبلا وجود پیدا کرده از بین ببرد و نیز شك در رافع بودن چیزی که فعلا وجود پیدا کرده نسبت بچیزی که قبلا وجود داشته است . قسم اخیر را بعضی شك در رافعیت موجود نام داده‌اند که مرجعش بهمان نوع اول است .

۳۱۵۱ - شك در رافعیت موجود

رك . شك در رافع

۳۱۵۲ - شك در مقتضی

(فقه) در مبحث استصحاب ، شك در بقاء مستصحب را در مسیر زمان ، شك در مقتضی نامیده‌اند .

۳۱۵۳ - شك ساری

بمعنی قاعدهٔ یقین است .
(رك . قاعدهٔ یقین)

۳۱۵۴ - شك سببی و مسببی

(فقه) هرگاه جریان استصحاب معین در مورد معین، باعث انتفاء موضوع استصحاب دیگری گردد شك در استصحاب اولی راشك سببی نامند وشك دراستصحاب دومی (که هرگز جاری نخواهد شد) راشك مسببی خوانند و استصحاب را در مورد اول استصحاب سببی و در مورد ثانی استصحاب مسببی نامیده‌اند مثال :شخصی مدعی است که وکیل او با علم بعزل خود مال او را فروخته وتقاضای ابطال‌معامله را ازدادگاه می کند در این‌جادرمالکیت مشتری نسبت به مبیع مذکور شك حاصل است و ظاهراً استصحاب عدم مالکیت او جاری است از طرف دیگر شك در وقوع بیع در حال بقاء وکالت هم حاصل است و استصحاب بقاء وکالت هم جاری‌است و با جریان این استصحاب نوبه باجراء استصحاب دوم‌نمی‌رسد این استصحاب را استصحاب سببی نامند وشك واقع درمورد آنراشك سببی می نامندچنانکه استصحاب عدم مالکیت مشتری را استصحاب مسببی نامیده و شك واقـع در مورد آنرا شك مسببی خوانند . کـه البته بـاجریان استصحاب اول‌نوبه بجریان‌این‌استصحاب نمی‌رسد یعنی مشتری مالك مبیع شناخته میشود .

۳۱۵۵ - شك شکاك

(فقه) شك کسی که بیش از متعارف در مسائل و موضوعات شك‌کند .
(رك . شك)

۳۱۵۶ - شك موجه

شکی که برای‌صاحب نظر پیداشود وبرای وجود آن شك قرائن و دلائلی در دست باشد . در قلمرو چنین شکی است که مقنن نیازمندبوضع‌مقرراتی است که‌آنها فرض قانونی و اماره می گویند (مادهٔ ۱۰۲۴ قانون مـدنی) والا برشك غیر صاحب نظر اثری مترتب نیست .

۳۱۵۷ - شم‌الفقاهه

این اصطلاح را بجای‌ذوق فقاهت یاذوق حقوق بکار برده‌اند میگویند فلانـی شم فقاهت ندارد یعنی‌ذوق ادراك ریزه‌کاریها و ظرافت کاریهای این علم را ندارد و

باوجوداینکه عالم به فقه‌هست ولی سلیقهٔ استوار و جا افتاده در اظهار نظرها از خودکمتر نشان میدهد. امروزه باعبارت ذوق سلیم همین نظر را میرسانند.

۳۱۵۸ - شناسائی Reconnaissance

(بین‌الملل عمومی) الف - عمل شناختن Reconnaître یعنی قبول کردن - اعتراض نکردن - موافق بودن با وضع موجود.

ب - معنی متداول کنونی‌آن در روابط بین‌المللی‌عبارت است از عملی که‌بموجب آن وجود بعضی وقایع Faits (مانند دولت جدید، حکومت، وضع، قرارداد و غیره) را می‌شناسد و این امر متضمن آن است‌که بر اساس آن‌روابط حقوقی خود را برقرار خواهندکرد.

۳۱۵۹ - شناسنامه

ورقه یا دفترچهٔ معروف که ازاسنادرسمی بوده و هویت(نام ونام‌خانوادگی شخص و نام پدر و مادر و محل تولد و صدور شناسنامه) و تولد و وفات و ازدواج و طلاق درآن درج میشود.

نیز به‌آن سجل‌گفته میشود.

۳۱۶۰ - شوری

بضم‌اول وفتح راء. بمعنی‌مشورت‌کردن است ودر اصطلاحات زیر بکار رفته‌است:

الف - بمعنی مجلس شورای‌ملی.

ب - بمعنی هیأتی که صلاحیت شور و گرفتن تصمیم نسبت بامر یا اموری را دارا باشند Conseil

۳۱۶۱ - شورای اداری شهرستان

(حقوق اداری) در هر شهرستان این شوری به ریاست فرماندار وعضویت‌معاون او ورؤساء ادارات شهرستان‌تشکیل‌میشود وهدف آن تهیهٔ‌وسائل بهبود‌امور کشاورزی وآبادی و بهداشت و مساعدت بافرماندار در اجراء وظائف او است.

۳۱۶۲ - شورای اصلاحات ارضی

شورائی است‌که بریاست وزیر کشاورزی و عضویت رئیس سازمان اصلاحات ارضی و چهار نفر از صاحبمنصبان وزارت کشاورزی که حداقل سمت مدیر کلی یا مدیریت عامل بنگاهی را احراز کرده باشند تشکیل می گردد (مادهٔ هفت قانون اصلاحات ارضی ۱۹ - ۱۰ - ۴۰)

۳۱۶۳ - شورای امنیت

(بین‌الملل عمومی) یکی ازشعبات‌سازمان ملل متحد است اقدام به امور ارجاع شده بسازمان ملل‌متحد وشعبات‌آن‌بانظر شورای امنیت است.

۳۱۶۴ - شورای بخش

(حقوق اداری) شورائی است مرکب از بخشدار و رؤساء ادارات کشوری بخش و عده‌ای زراع و مالك محل بتعدادی‌که وزارت‌کشور معین کند.

۳۱۶۵ - شورای پول

شورائی است که در مادهٔ ۱-۲ قانون بانکی و پولی‌کشور مصوب ۷ - ۳ - ۳۹ پیش بینی شده و درمادهٔ ۲ - ۴۰وظائف آن شمرده شده است.

۳۱۶۶ - شورای دولتی

یك دادگاه عالی‌که بشکایت از تصمیمات واقدامات مراجع‌دولتی وبلدی واعتراض بر مدلول مقررات مخالف با قانون (بمعنی اخص‌کلمه) و تظلم از تجاوز و سوء استفاده‌از قدرت در اجراء قوانین‌و

مقررات وشکایت ازاحکام دیوان محاسبات و دعوی خسارت از ادارات دولتی وبلدی و شکایات استخدامی رسیدگی می کند . (قانون شورای دولتی مصوب ۱۳۳۹)

۳۱۶۷ - شورای عالی اقتصاد

بمنظور تمرکز امـور اقتصادی کشور و اتخاذیك سیاست اقتصادی وایجادهم آهنگی در امور مالی و اقتصادی ازوزیر دارائی و بازرگانی و صنایع ومعادن وکشاورزی و مدیر عامل سازمان برنامه و مدیر کل بانك ملی ایران بریاست نخست وزیر ونیابت ریاست وزیر دارائی تشکیل میشود (مادهٔ یك اساسنامهٔ شورایعالی اقتصاد - مصوب ۲۲ - ۹ - ۳۴ هیأت وزیران - مجموعهٔ ۱۳۳۴ صفحهٔ ۳۵۷)

۳۱۶۸ - شورای عالی بهبود امور اداری

شورائی است که بموجب تصویب نامهٔ شمارهٔ ۴ - ۴۵۸ مورخ ۲۷ - ۲ - ۱۳۳۵ بمنظور بهبود امور اداری تحت ریاست معاون اداری نخست وزیر و بعضویت کلیهٔ معاونین اداری وزارتخانه ها تشکیل میشود.

۳۱۶۹ - شورای عالی ثبت

عالی ترین مرجع رسیدگی اداری درامور ثبتی که مرکب است از دادستان کل و مدیر کل ثبت و مدیر کل قضائی یا یکنفر از صاحب منصبان عالی رتبهٔ قضائی به تعیین وزیر دادگستری (مادهٔ ششم قانون ثبت وآئین نامهٔ آن مصوب ۱۳۲۲)

۳۱۷۰ -شورایعالی کارآموزی وافزایش مهارت

این شوری در مرکز فراهم میشود از معاون فنی وزارت کار و معاون فنی وزارت فرهنگ ووزارت صنایع و معادن ومدیر کل آموزش وزارت کار ومدیر کل مشاغل و کاریابی و نمایندهٔ کارفرما و نمایندهٔ کارگر باانتخاب شورایعالی کار (مادهٔ ۲۵ آئین نامهٔ کارآموزی و افزایش مهارت مصوب ۲۷ - ۱۰ - ۱۳۳۹)

۳۱۷۱ - شورای عالی مالی

شورائی است که بموجب تصویب نامهٔ شمارهٔ ۲۲۱۹۴ مورخ ۱۷ - ۱۰ - ۱۳۳۷ بمنظور مرکزیت دادن بررسی امورمالی و مطالعات کافی در بارهٔ صرفه جوئی در هزینه ها وافزایش درآمدهای کشور تشکیل میشود (مواد ۱ - ۶ - ۹ تصویب نامهٔ مزبور)

۳۱۷۲ - شورای کارگاه

این شوری مرکب است از یکنفر نمایندهٔ وزارت کار و یکنفر نمایندهٔ کارفرما و یکنفر نمایندهٔ کارگران همان کارگاه ، ووظایف شوری عبارت است از رسیدگی وگرفتن تصمیم راجع باختلافات بین کارفرما و کارگر یا کارآموز که ناشی از اجرای مقررات قانون کار یا قرارداد کار یا قرارداد کارآموزی باشد و رسیدگی وگرفتن تصمیم راجـع بشکایات راجع بروابط کارفرما و کارگر یا کارآموز در همان کارگاه و نیز انجام وظایفی که قانون کار و قوانین دیگر بعهدهٔ شورای کارگاه گذاشته است .

۳۱۷۳- شورای کشاورزی

شورائی است که بمنظور تمرکز دادن نظرهای کشاورزان و حمایت آنـان و همکاری با یکدیگر وباوزارت کشاورزی در انجام وظایف مقرر در قانون تشکیل شوراهای کشاورزی مصوب ۱۳ - ۳ -۳۸ در تهران و شهرستانها تشکیل میشود (مادهٔ یك قانون مذکور)

۳۱۷۴ - شوهر

(مدنی) مردی که زنی در حبالهٔ نکاح او است . مرادف زوج است .

(رك . زوج)

۳۱۷۵ - شهادت Témoignage

(در لغت بمعنی حضور و معاینه و اطلاع است)

در اصطلاح اخبار از وقوع امورمحسوس بیکی از حواس در غیر مورد اخبار بحقی بضرر خود وبنفع غیر (زیرا دراینصورت اسم آن اقراراست نه‌شهادت) . مشهودبه باید درگذشته وجود پیدا کرده یا در زمان اداء شهادت‌موجود باشد. سندعادی دین متوفی‌که مورد تأیید وصی صغیر یا قیم او قرار میگیرد از مصادیق شهادت وصی یـا قیم بضرر صغیر است و اقرار محسوب نمیشود .

در همین اصطلاح لفظ گواهی بکارمی‌رود و شاهد راگواه گویند . گواهی گاهی بمعنی تصدیق است ودراینصورت بامفهوم شهادت فرق دارد (رك . تصدیق)

در فقه غالباً شرط می کنند که مشهود به باید از دیدنیها (مبصرات) و یا شنیدنیها (مسموعات) باشد مانند عقد و ایقاع که شنیدنی است وقتل ودزدی که دیدنی‌است. در قانون ما این امربسکوت بر گذارشده و چون صدق شهادت در اخبار از غیر محسوسات‌محل تردید در نظر عرف‌است بنا براین بحکم اصل عدم ارزش اثباتی دلیل ، شهادت در غیر محسوسات اعتبار ندارد (مادهٔ ۱۳۰۶ ببعد قانون مدنی و قانون شهادت و امارات ۱۳۰۸)

کسیکه بترتیب فوق اخباراز وقوع‌امری در گذشته یا حال (از مسموعات یـا مبصرات) مینماید اورا شاهد نامند (رك . شاهد) وامری که از وقوع آن خبرمیدهد مشهودبه نامیده میشود و کسیکه شهادت بنفع او است مشهود له خوانده میشود و کسیکه‌شهادت بزیان اواست مشهود علیه نام دارد .

بین فقهاء اختلاف است‌که نظر ارزیاب - کارشناس - طبیب - مفتی‌و حاکم ومانند این‌ها مشمول عنوان شهادت است یا نه - عرفاً‌مشمول‌شهادت نیست (جامع‌الشتات- صفحهٔ ۷۶۱)

۳۱۷۶ - شهادت اثبات

(یا شهادت وجودی یا شهادت بر امر وجودی)

(فقه) هرگاه مشهود به امر وجودی‌باشد آن شهادت را شهادت اثبات نامند .

۳۱۷۷ - شهادت اصل

رك . شهادت بر شهادت

۳۱۷۸- شهادت براقرار

شهادتی است‌که مشهود به‌آن‌اقرار باشد.

۳۱۷۹ - شهادت برامر عدمی

رك . شهادت نفی

۳۱۸۰ - شهادت بر امر وجودی

رك . شهادت اثبات

۳۱۸۱ - شهادت برسبب

(فقه - دادرسی) شهادت بر وقوع سبب قانونی . مثل اینکه‌کسی شهادت دهدکه حسن خانهٔ‌معین را از حسین خریده‌است ولی راجع به مالکیت کنونی او اظهار بی‌اطلاعی‌کندیا نسبت بآن سکوت‌اختیار کند و حال اینکه شاهد دیگری ممکن است برمالکیت‌کنونی اوشهادت دهدولی این را شهادت بر سبب نمی گویند. سبب

ملك خانه از نظر شاهد نخستین بیع بوده است زیرا بیع از اسباب مالکیت است. شهادت شاهد دوم را که متعرض سبب مالکیت نشده شهادت بر ملك مطلق نامیده‌اند.

۳۱۸۲ - شهادت بر شهادت

(مدنی - فقه) هرگاه مشهود به خود شهادت دیگری باشد آن شهادت را شهادت برشهادت و شهادت فرع نامند و مشهود به شهادت فرع را شهادت اصل مینامند شاهد شهادت فرع را شاهد فرع خوانند وشاهد شهادت اصل را شاهد اصل نامیده‌اند (مادهٔ ۱۳۲۰ قانون مدنی)

شاهد اصل ممکن است به شاهد فرع بگوید که گواه باشید که من شاهد بر فلان قضیه هستم. ممکن است شاهد فرع خود بخود ناظر شهادت شاهد اصل در دادگاه یا خارج دادگاه باشد.

۳۱۸۳ - شهادت بر ملك مطلق

رك. شهادت بر سبب

۳۱۸۴ - شهادت تبرعی

(فقه) شهادت شاهد در دادگاه اگر پیش از اینکه دادرس از شاهد بخواهد که او شهادت دهد صورت گیرد شهادت تبرعی نامیده میشود.

۳۱۸۵ - شهادت تعریف

(فقه - ثبت اسناد) شهادت برهویت شخص مشهودله را گویند. در ازمنه‌ای که شناسنامه وجود نداشت و بالخصوص در مورد زنان (اهل حجاب) بسیار مورد پیدا می کرد. در مادهٔ ۵۰ قانون ثبت نیز اینگونه شهادت پیش بینی شده است.

۳۱۸۶ - شهادت حسبه

(فقه) شهادت در موردی که در آن مورد، مدعی خصوصی وجود نداشته باشد مانند شهادت بر زنا (در حقوق معروف به حق‌الله)

۳۱۸۷ - شهادت خارج از دادگاه

(دادرسی) الف - شهادت گواهی که بطور استثناء در خارج از دادگاه شهادت دهد مانند شاهدی که بعلت ناخوشی نتواند در دادگاه شهادت دهد (مادهٔ ٤۱۰ دادرسی مدنی)

ب - شهادت شهود محلی (مادهٔ ٤۲٦ دادرسی مدنی)

۳۱۸۸ - شهادت در دادگاه

(دادرسی) شهادتیکه دردادگاه اداءمیشود (مادهٔ ۳٦۰ دادرسی مدنی).

۳۱۸۹ - شهادت زور

(فقه) شهادت دروغ را گویند که گاهی شهادت نا حق بآن گفته میشود.

۳۱۹۰ - شهادت عدمی

رك. شهادت نفی

۳۱۹۱ - شهادت فرع

رك. شهادت برشهادت

۳۱۹۲ - شهادت مؤثر در دعوی

(دادرسی) شهادتی که بتنهائی مثبت دعوی نبوده و باید بکمك امارات قضائی مثبت دعوی باشند (مادهٔ یك قانون شهادت و امارات و مادهٔ ۱۳۰٦ قانون مدنی)

۳۱۹۳ - شهادت مثبت دعوی

(دادرسی) شهادتی که بدون کمك چیزی مثبت دعوی باشد (مادهٔ ٤۰٦ دادرسی مدنی و مادهٔ یك قانون شهادت و امارات و مادهٔ ۱۳۰٦ قانون مدنی)

(رك. شهادت مؤثر در دعوی)

۳۱۹۴ - شهادت نفی

(یا شهادت‌عدمی‌یا شهادت بر امرعدمی)
هرگاه مشهود به از امور عدمی باشدآن شهادت را شهادت نفی (در فقه) مینامند مانند شهادت بر اعسار .
فقهاء شهادت برتلف جمیع اموال مدعی اعسار را شهادت وجودی میدانند . از نظر فقهاء شهادت نفی معتبر نیست مگر آنکه‌برگشت‌آن‌به‌شهادت براثبات‌باشد .
بهتراست گفته‌شود: شهادت برلوازم‌وجودی امرعدمی مسموع‌است و دادرس بالملازمه و از راه احراز آن لوازم پی‌به ملزوم خواهد بردالبته تشخیص لوازم بادادرس است و لوازم عرفی وعادی در این باب کافی است .

۳۱۹۵ - شهادت وجودی

رك . شهادت اثبات

۳۱۹۶ - (اداء) شهادت

(مدنی ـ فقه) عملی که شاهد از حیث انجام دادن عمل شهادت صورت میدهد (شهادت دادن)

۳۱۹۷ - (تحمل) شهادت

(فقه) عملی است‌که شاهد بموجب آن ، علم‌بچیزی پیدامیکند که‌امکان دارد بعدها همان‌چیز مورد شهادت قرار گیرد .
بنابراین تحمل شهادت شرط اداءشهادت (شهادت‌دادن) است شرائطی‌که قانون برای شهود ذکر میکند مربوط به زمان اداء شهادت است (مادهٔ ۱۳۱۳ق ـ م) نه زمان تحمل شهادت مگراینکه صریحاً قانون شرط تحمل شهادت را بیان‌کند .

۳۱۹۸ - (رجوع از) شهادت

رك . رجوع از شهادت

۳۱۹۹ - شهادت نامه

الف ـ مرادف تصدیق است (رك . تصدیق
ب ـ بمعنی استشهادنامه یعنی ورقه‌ای‌که برآن چند نفر شاهدشهادت‌خود رانوشته باشند (مادهٔ ۱۲۸۵ قانون مدنی و مادهٔ هفت قانون اعسار ۱۳۱۳)
(رك . ورقهٔ استشهاد)

۳۲۰۰ - شهربانی

نظمیه راگویند ،

شهرت

در لغت بمعنی روشن شدن امری ازامور است . در اصطلاحات ذیل بکاررفته‌است:

۳۲۰۱ - شهرت روایتی

(فقه) روایتی که دارای خصوصیات ذیل باشد مشهور است و شهرت مـذکور را شهرت روایتی نامیده‌اند :
الف ـ راویان‌آن‌زیادآنرا درکتب‌روایت ذکرکرده باشند مقصود از این کتب‌آن دسته ازکتابها است‌که قبل ازکتاب‌کافی تدوین شده است .
ب ـ زیاد بودن ذکر روایت باید بحد شهرت برسد .
این چنین شهرتی درباب تعارض احادیث جزء مرجحات است و مقصود از شهرت در حدیث «خذ بما اشتهر بین اصحابك» همین است .
این شهرت ممکن است با شهرت عملی منطبق باشدوممکن‌است نباشد یعنی‌ممکن است روایتی باوجودچنین شهرت ،مورد عمل قرار نگرفته باشد . نسبت بین‌شهرت روایتی و شهرت عملی عموم و خصوص من‌وجه است .

۳۲۰۲ - شهرت عملی

(فقه) اشتهار عمل و استناد بر طبق مفاد روایت معینی را (بین قدماء فقه) گویند این شهرت اگر مطابق مفاد روایت ضعیفی (ضعیف از حیث اقتضاء اصول علم درایه) باشد ضعف آنرا جبران می کند و اگر مخالف مضمون یك حدیث قوی باشد آنرا تضعیف مینماید (درایهٔ شهید ـ صفحهٔ ۸۴ـ ۸۵)

علت اهمیت شهرت عملی بین قدماء فقه از این رواست که آنها بصدر اسلام نزدیك بوده و قرائن صحت وسقم احادیث بمقدار قابل ملاحظه‌ای در اختیار آنان بوده است .

کم کم بعلت بعد عهد وطول زمان آن قرائن از بین رفت .

شهرت عملی متأخران قرینه محسوب نمیشود و ارزش ندارد علی الخصوص اگر مخالف شهرت عملی قدماء باشد .

۳۲۰۳ - شهرت فتوائی

(فقه) اشتهار فتوی در یك مسألهٔ معین (بدون استناد بروایتی) خواه اساساً روایتی در آن مورد نباشد و یا روایت بر خلاف آن مسألهٔ مشهور باشد و یا روایت برطبق آن باشد ولی مورد استناد قرار نگرفته باشد .

چنین شهرتی ضعف حدیث ضعیف موافق را جبران نمی کند (زیرا شرط جبران، استناد فتوی دهندگان بآن روایت ضعیف است) ولی این شهرت موجب تضعیف روایت مخالف است (اگر شهرت قدماء باشد) زیرا اعراض آنان از استناد باین روایت قرینهٔ قابل ملاحظه‌ای است که موجب سلب اطمینان بصحت حدیث مخالف میشود .

شهرت باین معنی خودبخود از منابع فقه نیست یعنی همانطور که به‌آیات قرآن و احادیث و عرف استناد میشود نمیتوان در ردیف آنها به شهرت فتوائی استناد کرد و مشهور بودن فتوی در یك مسألهٔ فقهی نمیتواند مستند باشد (جزء سوم فوائد ـ الاصول از تقریرات نائینی ص ۵۳ ـ ۵۴) ومعذلك چون اغلب اقوال مشهور اساسی دارد عدول از گفتهٔ مشهور نیاز باحاطهٔ بیشتر و دلیل استوارتر دارد (الفوائد العتیق ـ محمدباقر بن محمداکمل ـ ص ۳۱ ـ الفوائدالحدیث ـ مؤلف مذکور ـ ص ۲۴ ـ ۲۵)

۳۲۰۴ - شهردار

رئیس بلدیه را گویند .
(رك . بلدیه)

۳۲۰۵ - شهرداری

رك . بلدیه

۳۲۰۶ - شهرستان

رك . استان

۳۲۰۷ - شهریه

(حقوق اداری) مبلغی که محصلین وامثال آنها هرماهه (وگاهی هرساله) بیك مؤسسهٔ دولتی یا ملی میدهند وممکن است تعادل اقتصادی بین مبلغ مزبور و خدمتی که آن مؤسسه برای شهریه دهنده انجام میدهد وجود نداشته باشد .

لغت «ماهانه» هم در این معنی استعمال میشود .

۳۲۰۸ - شهود

جمع شاهد است . و در اصطلاح مجموع شهود یکی از اصحاب دعوی را گویند و اصطلاح « اختلاف شهود » ناظر بهمین

معنی است .

۳۲۰۹ - شهود تحقیق

(دادرسی کیفری) شهودی که در مرحلهٔ تحقیقات مقدماتی (در محل یا در دادگاه) اداء شهادت می کنند (مادهٔ ۷۶- ۱۳۹ ۲۲۴ آئین دادرسی کیفری)
(رك . تحقیقات مقدماتی)

۳۲۱۰ - شهود تزکیه

رك . تعدیل

۳۲۱۱ - شهود تعدیل

رك . تعدیل

۳۲۱۲ - شهود جرح

رك ، جرح

۳۲۱۳ - (اختلاف) شهود

(فقه - آئین دادرسی مدنی) اختلافی است که در شهادت شهود یکطرف دعوی دیده می‌شود .

در فقه اختلاف مفاد گواهی گواهان دو طرف دعوی را نسبت بیکدیگر « تعارض بینات» گویند .

۳۲۱۴ - شیاع

(فقه) بمعنی استفاضه‌است (رك. استفاضه)

۳۲۱۵ - شیربهاء

(مدنی - فقه) مالی که شوهر در موقع عقد ازدواج علاوه بر مهر برای اولیاءِ زن (پدر یا مادر) قرار می‌دهد . این رسم از بقایای دوران فروش دختر باسم نکاح بوده و امروزه کمتر دیده میشود (جامع‌الشتات - صفحهٔ ۴۲۶)

دختری این مرغ بدان مرغ داد
شیربها خـواهد از او بامداد

ص

۳۲۱۶ - صاحب

در لغت بمعنی ملازم شخص یا چیزی را گویند . و بمعنی مالك مال است و بمعنی اداره کنندهٔ قوم یا انسان یا حیوان یا مالی را گویند مثلا امیر لشکر را صاحب جیش گویند .
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۳۲۱۷ - صاحب امتیاز

Concessionnaire

دارندهٔ حق امتیاز را گویند که دارای حق یا حقوق مالی معین از طرف دولت (مانند امتیاز استخراج نفت یا کشیدن خطوط آهن وغیره) بموجب قرارداد معینی است.
(رك . امتیاز)

۳۲۱۸ - صاحب جمع

(تاریخ حقوق) در اصطلاحات عصر تیموری مأمور عالی رتبه‌ای که از مرکز حکومت بنواحی فرستاده می‌شد تا مردم مالیات حوزهٔ مأموریتش را باو بدهند . او میتوانست حوالجات دولت را که نزد مأموران دولتی یا صاحبان مستمری بود در محل وصول مالیات بپردازد و مازاد را بخزانه بفرستد .
(حقوق اداری) کارمندانی که بهر اسم و رسم وجوه و اموال و کالا و برگهای بهادار دولت به آنان سپرده شده صاحب جمع شناخته میشوند و مشمول مادهٔ ۱۲ قانون استخدام کشوری هستند بخشنامهٔ ۱۱۸۷۹ مورخ ۱۸ - ۲ - ۳۳ وزارت دارائی .

۳۲۱۹ - صاحب جمع جنسی

(مالی) صاحب جمعی که جنس و کالا باو سپرده شود (مادهٔ ۱۱ آئین نامهٔ مزایا مصوب ۳ - ۱۰ - ۱۳۲۲)

۳۲۲۰ - صاحب جمع نقدی

(مالی) صاحب جمعی که نقدینه و اوراق بهادار باو سپرده میشود (تبصرهٔ یك مادهٔ ۱۱ آئین نامهٔ مزایا مصوب ۳ - ۱۰ - ۱۳۲۲)

۳۲۲۱ - صاحب دیوان

(فقه- تاریخ حقوق) متصدی امور دفتری قضات و نظامیان وسایر کارمندان دولت.

صاحب دیوان ما گوئی نمیداند حساب
کاندرین طغرا نشان حسبة لله نیست
(حافظ)

۳۲۲۲ - صاحب سهم

(تجارت) شریك درشرکت سهامی را گویند.

۳۲۲۳ - صاحب شیر

(فقه - مدنی) زوج زن شیرده را که حصول شیر او بعلت ازدواج و وصلت با آن زوج بوده است صاحب شیر (وفحل) گویند و اینکه گفته اند: (اللبن للفحل) منظور همین است.

۳۲۲۴ - صاحب فرض

(مدنی - فقه) اشخاصی که سهم آنان در ترکه در قانون معین است. در مقابل صاحب قرابت استعمال میشود (مادهٔ ۸۹٤ قانون مدنی)

۳۲۲۵ - صاحب قرابت

(مدنی - فقه) وارثی که سهم او درقانون معین نیست (مادهٔ ۸۹۴ قانون مدنی) در مقابل صاحب فرض بکار می‌رود. مقصود از سهم عبارت است ازنصف و ربع وثمن و دوثلث وثلث و سدس ترکه (مادهٔ ۸۹۵ قانون مدنی)

۳۲۲۶ - صاحب محضر

سردفتر اسناد رسمی یا دفتر ازدواج و طلاق را گویند.
(رك. دفترخانه)

۳۲۲۷ - صاحب مستمری

(تاریخ حقوق) کسیکه فرمان دریافت مستمری از خزانهٔ دولت را داشت.

۳۲۲۸ - صاحب منصب

(تاریخ حقوق) بمأمور دولتی گفته می‌شد که دارای درجه‌ای از مدارج خدمات دولتی باشد. به مستخدمان جزءهیچوقت صاحب منصب گفته نمیشد. در این معنی گفته می‌شد: صاحب‌منصب‌اداری‌وصاحب منصب لشکری و صاحب منصب پارکه یا صاحب منصب دادسرا (یعنی مستنطقان و دادیاران) مادهٔ ۱۰۳ قانون جزا.

۳۲۲۹ - صاحب‌منصب پارکه

اصطلاح سابق‌وقدیمی‌برای قضات‌ایستاده (دادیاران و دادستان و بازپرسان)

۳۲۳۰ - ـاحب منصب دادسرا

بمعنی صاحب منصب پارکه‌است.

۳۲۳۱ - صاحب وظیفه

(حقوق اداری) حقوق‌بگیر ازدولت و مستمری بگیر از او (جامع الشتات - صفحهٔ ۱۲۷).

۳۲۳۲ - صاع

رك. مد

۳۲۳۳- صحابی

شخصی‌که خصوصیات ذیل‌را داشته باشد:

الف - پیغمبر اسلام را ملاقات کرده باشد ومقصود از ملاقات برخورد است نه خصوص دیدن زیرا صحابی ممکن است نابینا باشد.

ب - در حین ملاقات باو ایمان داشته باشد.

ج - درموقع مرگ‌خویش مسلمان باشد.
طول معاشرت و یا معاشرت یکسال و دو سال و شرکت در یك یا چند غزوه شرط صدق صحابی نیست.

(رك. تابعی ـ مخضرم)

۳۲۳۴- صحت

(مدنی ـ فقه) صحت یك عمل حقوقی (عمل ناشی از قصد خواه قصد انشاء باشد خواه قصد غیر انشائی مانند قصد اقرار کننده) عبارت است از اینکه آن عمل مطابق شرائط قانونی واقع شده باشد. (مادهٔ ۲۲۳ ق ـ م).

۳۲۳۵ - صحت امضاء

(ثبت) گواهی صحت امضاء عبارت است از تصدیق انتساب امضاء بصاحب امضاء (مادهٔ ۴۹-۱۳۲ قانون ثبت ومادهٔ ششم نظامنامهٔ دفتر اسناد رسمی و صفحهٔ ۱۱۸ مجموعهٔ بخشنامه‌های ثبتی)

سندی که تصدیق امضاء شده رسمی نیست ونمیتوان باستناد آن اجرائیه صادر کرد.

۳۲۳۶- صحت تأهلی

(فقه) عبارت است از صحت عملی که در صورت الحاق ضمیمه ای بآن عمل، آثار قانونی آن ظاهر شود مثلا ایجابی که واجد شرائط قانونی باشد صحت تأهلی دارد، وقتی که قبول به ایجاب صحیح پیوسته شود اثر قانونی ایجاب و قبول (یاعقد) ظاهر می‌شود.

صحت خود عقد را صحت فعلی (درمقابل صحت تأهلی) مینامند.

اصل صحت درعقد بیع سلم قبل از قبض باین معنی است که صرفنظر از قبض سایر جهات بیع سلم واقع شده درست است و اگر قبض هم بآن ملحق شود عملا منشاء اثر قانونی خود میگردد. پس صحت در بیع سلم قبل از قبض، صحت تأهلی است.

۳۲۳۷ - صحت سلب

(فقه) صفت لفظی است که نسبت بمعنی معینی از معانی قابل سلب ونفی باشد دراینصورت اگر آن لفظ درهمان معنی بکمك قرینه استعمال شود مجاز خواهد بود. مثلا لغت شیر را از معنی شخص شجاع میتوان سلب کرد یعنی میتوان گفت (شخص شجاع شیر نیست) بنا براین اگر کلمهٔ شیر را درمعنی شخص شجاع بکار برند مجاز است.

عدم صحت سلب هم علامت حقیقت است (چنانکه صحت سلب علامت مجاز است) مثلا کلمهٔ شیر را از حیوان معروف نمیتوان سلب کرد.

۳۲۳۸- صحت فعلی

صحت فعلی صحت یك عمل حقوقی است که بالفعل منشاء اثر قانونی میباشد.

(رك. صحت تأهلی)

۳۲۳۹- (اصل) صحت

اصطلاح اصالة الصحه اگر بهمراه کلمهٔ دیگری نباشد منصرف است به اصل صحت در عقود و ایقاعات. قانون مدنی فقط از اصل صحت درعقود صحبت کرده ودر مادهٔ ۲۲۳ می گوید: «هر معامله که واقع شده باشد محمول بر صحت است مگر اینکه فساد آن معلوم شود.» این ماده بوحدت ملاك شامل ایقاعات هم میشود. مدلول مادهٔ مزبور یك امارهٔ قانونی نسبی است یعنی فرض قانون این است که هر عقد که واقع شده صحیح است وکسیکه مدعی بطلان یا عدم نفوذ آن است بایدادعاء خود را اثبات کند.

(نیز بنگرید اصل صحت)

۳۲۴۰ - صحیح

الف ـ دراصطلاحات حقوقی صفت یك عمل حقوقی است که واجد شرائط وارکان قانونی برای ثمردادن باشد مانند عقد صحیح یا

ایقاع صحیح .

ب - درمقابل عقد (یا ایقاع) غیر نافذ و یا باطل بکار می‌رود .

ج - در علم حدیث خبری را گویند که راویان آن دوازده امامی وعادل وجامع شرائط روایت باشند و سند متصل بمعصوم باشد و شاذ و معلل نباشد .

(رك . خبر شاذ و معلل - صحیح بالذات)

۳۲۴۱ - صحیح بالذات

(فقه) حدیث مقبولی است که‌راوی آن‌عادل تام‌الضبط وسندآن متصل وبی‌علت وبدون شذوذ باشد عادل کسی‌است که دراو ملکه و قدرت بر ملازمت تقوی و مروت باشد وتقوی‌پرهیز ازکار بداست وضبط نگهداری حدیث است از حال سماع تاحین اداء .
متصل حدیثی‌است که راویان آن به‌استمرار (و بدون سقوط‌واسطه) ازاول تا آخر آنرانقل‌کرده‌باشند . شاذ حدیثی‌است که راوی آن درروایت ، مرتکب‌مخالفتی با ارجح از خودشده باشد .

۳۲۴۲ - صحیح بالعرض

(فقه) حدیث‌مقبولی‌است که فاقد برخی‌از شروط حدیث صحیح بالذات باشد ولی عواملی‌بهمراه‌آن باشد که‌نقص آنراجبران کند مانندکثرت طرق حدیث .
اگرجابر نقصان‌را نداشته‌باشد آنراحسن گویند .

۳۲۴۳ - صحیح و اعم

(فقه) مبحثی‌است درعلم‌اصول‌فقه ومقصود از اعم یعنی اعم ازصحیح و فاسد : بحث این‌است که اسامی ماهیات حقوقی (مانند بیع - رهن ومانند اینها) دراصطلاحات قانونگذارفقط به‌بیع صحیح ورهن صحیح گفته میشود یا بر بیع فاسدهم عنوان بیع دراصطلاحات‌مقنن صدق می کند (مطارح الانظار - صفحهٔ اول ببعد)
مثال - درمورد بندهشتم مادهٔ ۲۵ قانون ثبت‌درمفهوم (ثبت) بعضی‌عقیده دارندکه مقصود ثبت صحیح است (لذا اگر سند مالکیت بطور صحیح صادر نشده باشد شورایعالی ثت صلاحیت رسیدگی دارد) و برخی معتقدند که مقصود از ثبت اعم ازصحیح وفاسد است یعنی اگر سند مالکیت برخلاف مقررات قانون‌هم صادر شده باشد دیگر شورایعالی ثبت صلاحیت ندارد .

۳۲۴۴ - صحیه

اسم سابق بهداری‌است.

۳۲۴۵ - صداق Douaire

(مدنی - فقه) مهررا گویند . همچنین صدقه ، نحله ، اجر ، فریضه ، علیقه ، حبا وعقر نامیده‌میشود (منهاج‌الهدایه - ص ۳۳۶)
بنا بقول مشهور بین فقهاء به صرف عقد زوجه مالك تمام مهر است نهایت اینکه مالکیت زوجه نسبت به‌تمام مهر متزلزل بوده و استقرار این مالکیت (نسبت بنصف‌دوم) متوقف بردخول است بهمین جهت اگر تقاضای‌اجرائیه برای‌تمام‌مهر شود و زوج دعوی عدم دخول کند چون استحقاق زوجه نسبت بنصف ثانی محتاج باظهار نظرقضائی است باید زوجه نسبت باین مقدار بدادگاه‌مراجعه‌کند .

(منهاج‌الهدایه‌ص ۳۳۷)

۳۲۴۶ - صدراعظم

رك . وزیراعظم

۳۲۴۷ - صدرالصدور

(تاریخ حقوق) یکی از وزراء هفتگانهٔ دیوان‌حضور (رك . دیوان‌حضور) که‌سمت ریاست برسایرین‌را داشت وگویا همان دیوان‌بیگی باشد .

۳۲۴۸ - صدق عرفی

(فقه ـ مدنی) درهرمورد که‌عبارت‌قانون اجمال نداشته‌باشد ودر تطبیق آن قانون برمصادیق وموارد‌خارجی فهم عرف(یعنی تشخیص اکثریت‌مردم) ملاك باشد وعرف آن قانون‌را برمورد معینی منطبق داند اصطلاحاً می‌گویند : قانـون مزبـور در مورد معین مذکور ، «صدق عرفی» دارد چنانکه درمادهٔ ۹۵۰ ق-م گفته‌شده‌است: مثلی عبارت‌است ازمالی‌که اشباه ونظائر آن نوعاً زیاد وشایع باشد مانندحبوبات ونحوآن ، و قیمی‌مقابل آن‌است، معذلك تشخیص‌این‌معنی باعرف‌است .

۳۲۴۹ - صدقه

(فقه) درمعانی‌ذیل استعمال‌شده‌است :

الف ـ زکات

ب ـ درمعنی اعم از زکات وخمس وفطره وغیره‌که شامل صدقهٔ مستحب وواجب (به نذر یابغیرنذر) و وقف میشود .

ج ـ مالی‌که بدون تحدید بمقدار ووقت ونصاب شخص ازخود در راه خدا بدهد هرچندکه گیرندهٔ آن محتاج نباشد در اینصورت زکات و فطره خارج می‌شود . دراین‌مورد گفته‌اند : صدقه عطیه‌ای‌است که ازراه تبرع وبقصدقربت بدون‌دخالت امرنصاب داده‌شود . دراین‌صورت صدقه جزء عقود است (جامع‌الشتات ـ صفحهٔ ۳۸۷-۳۶۷)

د ـ مهریه

۳۲۵۰ - صدقهٔ جاریه

(فقه) بمعنی وقف است (جامع‌الشتات ـ صفحهٔ ۳۶۰)

۳۲۵۱ - صرف Agio

الف ـ اختلاف مابین بهای واقعی پول و قیمتی که دربازارخرید وفروش‌میشود .

ب ـ بمعنی بیع صرف‌است.

(رك . بیع‌صرف)

۳۲۵۲ - صراف Changeur

(تجارت) بازرگانی که معاملات پولی می‌کندمانندانتقال‌پول‌ازمحلی‌به‌محل‌دیگر وتبدیل پول‌خرد به‌کلان‌یابعکس وتبدیل پول یك‌کشور بپول کشوردیگرومعاملات برواتی وسفته‌ای (مادهٔ‌دوم‌قانون‌تجارت) معاملهٔ‌مذکورراصرافی Change گویند.

۱/۳۲۵۲ - صرافی Change

شغل صراف‌است (رك. صراف)

۳۲۵۳ - صغیر Mineur

(فقه) کسیکه‌بسن‌بلوغ نرسیده‌باشد. (رك. بلوغ)

(مدنی) کسیکه بسن ۱۸ سال‌تمام نرسیده باشد .

۳۲۵۴ - صغیر غیرممیز

رك . صغیرممیز

۳۲۵۵ - صغیرممیز

(مدنی) صغیری که‌نفع وضرررا در داد و ستد (درامور جزئی) مانند اشخاص‌عاقل وبالغ تشخیص‌دهد . اگرصغیردارای‌این صفت نباشد اورا صغیر غیر ممیز مینامند (مادهٔ ۱۲۱۲ق-م)

۳۲۵۶- صغیره

رك . کبیره

۳۲۵۷ (اصرار بر) صغیره

(فقه) تکرار معصیت صغیره را در صورتیکه مسبوق به ندامت مرتکب از جرم سابق نباشد اصرار بر صغیره نامند .

۳۲۵۸ - صلاحیت Compétence

عبارت است از اختیار قانونی یك مأمور رسمی برای انجام پاره‌ای از امور مانند صلاحیت دادگاهها (ماده ۱۰ ببعد آئین دادرسی مدنی) وصلاحیت مأمور دولت در تنظیم سند رسمی (مادهٔ ۱۲۸۷ قانون مدنی) .

۳۲۵۹ - صلاحیت اضافی

بمأخذ ضوابطی که برای صلاحیت مراجع رسیدگی معین شده هرگاه پاره ای از اوضاع استثنائی اقتضاء کند که بطور استثناء یك مرجع رسیدگی بر صلاحیتش افزوده شود این صلاحیت افزوده را صلاحیت اضافی نامند چنانکه محکمهٔ جنائی باید بجنایات رسیدگی کند لکن اگر مجرم مرتکب جنایت وجنحه شده باشد بهردو جرم در دادگاه جنائی رسیدگی میشود و صلاحیت آن در مورد رسیدگی باین جنحه درخصوص این مورد افزایش یافته است .

۳۲۶۰ - صلاحیت دادگاه

(دادرسی) صلاحیت یك دادگاه نسبت به اموری که میتواند بآنها رسیدگی کند و در قلمروی که میتواند اقدام برسیدگی نماید .

۳۲۶۱ - صلاحیت ذاتی دادگاه

Compétence ration materiae (ou d'attribution) ou compétencé absolue

بمعنی صلاحیت مطلقهٔ دادگاه است (رك. صلاحیت مطلقهٔ دادگاه)

در مقابل صلاحیت نسبی دادگاه استعمال میشود .

۳۲۶۲ - صلاحیت محلی دادگاه

Compétence locale

رك . صلاحیت نسبی دادگاه

۳۲۶۳ - صلاحیت مطلقهٔ دادگاه

(دادرسی) صلاحیت یك دادگاه از حیث محدود بودن بحدود صنف دادگاه (رك. صنف دادگاه) و درجهٔ دادگاه (رك . درجهٔ دادگاه) و نوع دادگاه (رك. نوع دادگاه)

اصطلاح بالا بمعنی اصطلاح «صلاحیت ذاتی دادگاه» است .

(رك . صلاحیت ذاتی دادگاه)

در صلاحیت ذاتی دادگاه باید دید :

اولا_ دادگاه اداری است یا مدنی است یا کیفری (صنف دادگاه) .

ثانیاً _ بعد از معلوم شدن صنف بایددید دادگاه عمومی است یا اختصاصی (نوع دادگاه) .

ثالثاً_ بعداز معلوم شدن صنف ونوع باید دید دادگاه بدوی‌است‌یادادگاه پژوهشی (درجهٔ دادگاه) .

۳۲۶۴ - صلاحیت نسبی دادگاه

compétence ratione personae vel loci (ou compétence retative)

(دادرسی) اختیار یك دادگاه معین است نسبت بدادگاه معین‌دیگر که از حیث نوع وصنف ودرجه‌شبیه یکدیگرند مثلاوقتیکه معلوم شد که دعوی معین در صلاحیت دادگاه شهرستان است باید دید دادگاه شهرستان کدام‌محل صلاحیت آن رادارد.

صلاحیت نسبی دو قسم است :
الف ـ صلاحیت نسبی نسبت بماهیت دعوی (مادهٔ ۱۳ آئین دادرسی مدنی) صلاحیت نسبی وقتی که بطور مطلق گفته شود همین معنی مورد نظر است نه معنی دوم که در ذیل گفته میشود .
ب ـ صلاحیت محلی یا صلاحیت نسبی از نظر مکان (مادهٔ ۲۱ دادرسی مدنی ببعد)

۳۲۶۵ ـ صلح Traosaction

(مدنی ـ فقه) عقدی است که در آن طرفین توافق بر امری از امور کنند بدون اینکه توافق آنها معنون بعنوان یکی از عناوین معروف عقود (از قبیل بیع و اجاره و رهن و غیره) باشد. باوجود عقد صلح و مادهٔ ۷۵۲-۷۵۴ ق ـ م عاریت کردن مدلول مادهٔ دهم قانون مدنی از حقوق خارجی زائد است .
در حقوق فرانسه بدلائل ذیل حاجت بمدلول مادهٔ ۱۰ قانون مدنی (که از مواد ۶-۱۱۳۴ قانون مدنی فرانسه گرفته شده است) بوده است: الف ـ صلح در حقوق فرانسه فقط عقد معوض است . در حقوق ایران اعم است از معوض و غیر معوض .
ب ـ صلح در فرانسه یك عقد محقق است که غبن در آن مضر بحال عقد است برخلاف عقد احتمالی Aléatoire که غبن در آن مضر نیست در صلح ایران غبن گاهی موجب خیار است و گاهی کوچکترین لطمه بعقد صلح نمی زند .
ج ـ صلح فرانسه عقد غیر قابل تبعض است یعنی اگر عقد نسبت به قسمتی از موضوع صلح باطل گردد بباقی سرایت می کند و صلح را بکلی باطل میگرداند و حال اینکه در صلح ایران بطلان عقد نسبت بقسمتی از مورد صلح ، سرایت بباقی نمی کند و فقط موجب خیار تبعض صفقه می شود (مادهٔ ۴۵۶ ق ـ م)
د ـ صلح فرانسه اثر اعلامی دارد و ایجاد حق نمی کند و حال اینکه صلح ایران ، ایجاد حق می کند .
ه ـ صلح فرانسه فقط برای قطع نزاع است و حال اینکه صلح ایران علاوه بر قطع نزاع برای انجام مقاصد دیگر هم بکار می رود .
باوجود مادهٔ ۷۵۴ ق ـ م حاجتی به عاریت گرفتن مواد ۲۹۲ ـ ۲۹۳ ق ـ م راجع به تبدیل تعهد نبود .
باوجود مادهٔ ۷۵۴ ق ـ م حاجتی بذکر مادهٔ ۴۶۴ ق ـ م هم نیست و اینکه معاوضه یك عقد مستقل باشد بین فقهاء اختلاف است .
چون عقد صلح هم برای ایجاد تعهد و هم برای تغییر تعهد و هم برای انتفاء تعهد بکار می رود مفهوم Conveniion را بخوبی در خود جمع نموده است و ضمناً نقص تعریف عقد را در مادهٔ ۱۸۳ ق ـ م ظاهر میسازد .
(بین الملل عمومی صلح) paix حالتی است که در آن جنگ حکمفرما نباشد .
و گاهی از این کلمه قرار داد صلح را اراده می کنند .
(رك . پیمان صلح)

۳۲۶۶ ـ صلح ابتدائی

(مدنی ـ فقه) صلحی است که در مورد آن نه نزاع محققی بین طرفین عقد صلح وجود دارد نه توقع نزاعی در آینده فیما بین خود دارند . صلح در مقام دعوی محقق یا محتمل الوقوع را صلح در مقام دعوی و صلح در مورد تنازع گویند (مادهٔ

۷۶۱ - ۷۵۲ ق - م)

۳۲۶۷ - صلح بلاعوض

(مدنی ـ فقه) صلحی که یکطرف آن (مصالح) مال یا حق موجودیامحتملی را برگزار می کند بدون اینکه متقابلا از طرف خود چیزی دریافت کند (مادهٔ ۷۵۷ ق ـ م)

در مقابل صلح معوض استعمال میشود .

۳۲۶۸ - صلح حطیطه

(فقه) هرگاه مدعی علیه اقرار بطلب مدعی کند وباهم صلح کنند بکمتر از خواستهٔ مورد اعتراف ، چنین صلحی را صلح حطیطه گویند .

رك . دین (تعجیل دین مؤجل)

۳۲۶۹ - صلح درمقام دعوی

رك . صلح ابتدائی

۳۲۷۰ - صلح در مورد تنازع

رك . صلح ابتدائی

۳۲۷۱ - صلح غیرمحاباتی

بمعنی صلح غیرمغابنه‌ای است .

(رك. صلح غیرمغابنه‌ای)

۳۲۷۲ - صلح غیر مغابنه‌ای

(مدنی ـ فقه) عقدصلح معوضی است که طرفین درمقام تساوی عرفی ارزش اقتصادی عوضین بوده باشند .

اصل این است که عقد صلح معوض ، یك عقد غیرمغابنه‌ای است تا خلاف آن ثابت شود .

دعوی غبن درصلح غیر مغابنه‌ای مسموع است .

۳۲۷۳ - صلح مبنی بر تسامح

بمعنی صلح مغابنه‌ای است .

(رك . صلح مغابنه‌ای)

۳۲۷۴ - صلح محاباتی

(مدنی-فقه) عقدصلح معوضی است که عمداً تساوی عرفی ارزش اقتصادی بین عوضین رعایت نشده باشد .

درمقابل صلح غیرمحاباتی استعمال میشود .

۳۲۷۵ - صلح معوض

(مدنی-فقه) عقد صلحی است که هریك از طرفین مال یا حق موجود یا محتملی را مورد معامله قراردهند . صلح معوض دو قسم است صلح محاباتی و صلح غیـر محاباتی .

۳۲۷۶ - صلح مغابنه‌ای

(مدنی- فقه) صلحی است معوض که طرفین درمقام تساوی عرفی ارزش اقتصادی عوضین نبوده باشند.

(رك. قرارداد استخدام)

۳۲۷۷ - صلح ناحیه

دادگاه صلح مخصوص به رسیدگی دعاوی تادویست ریال ودعاوی خلافی که وزارت عدلیه تأسیس می کرد وفعلا نسخ شده (قانون اصول تشکیلات ۱۳۰۷ و قانون موقتی سنبلهٔ ۱۳۰۱ وبند دوم مادهٔ ۷۸۹ آئین دادرسی مدنی)

۳۲۷۸ - (امین) صلح

رك . دادگاه بخش

۳۲۷۹ - (امین دادگاه) صلح

رك . دادگاه بخش

۳۲۸۰ - صلحیه

رك . دادگاه بخش

۳۲۸۱ - (امین) صلحیه

رك . دادگاه بخش

۳۲۸۲ - صنجه

بمعنی سجنه است (رك . سنجه)

۳۲۸۳ - (ضمان) صنجه

(فقه) یعنی مسؤلیت سنگ‌وزن . درموقع کشیدن مال مورد معامله گاهی سنگی را می‌آورند که طرف در صحت آن تردید داشت وثالثی‌ضامن می شد که اگر سنگ کسر باشد از عهدهٔ نقصان بر آید و این ضمان را ضمان صنجه نامیدند و صنجه معرب‌سنگ است(شرح لمعه ـ جلداول ـ صفحهٔ ۳۶۲ ـ جامع الشتات ـ صفحهٔ ۲۳۵)

۳۲۸۴ - صندوق Caisse

(بضم اول و فتح آن) جعبهٔ بزرگ شش سطح‌را گویند و بطورمجاز محل‌نگهداری اموال و وجوه راگفته‌اند .

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۳۲۸۵ - صندوق الف

صندوقی است در ادارهٔ تصفیه (رك .ادارهٔ تصفیه) که درآمدآن‌ازوجوه هزینهٔ امور ورشکستگی(رك. هزینهٔ‌امورورشکستگی» تهیه میشود (مادهٔ ۵۲ قانون تصفیه)

۳۲۸۶ - صندوق ب

یکی از دو صندوق ادارهٔ تصفیه است که درآمدآن بشرح مادهٔ ۵۴ قانون تصفیه است (آئین‌نامهٔ ۱۶ ـ ۵ ـ ۳۱۹ ومادهٔ ۵۷ قـانون تصفیه) هر یك از این دو صندوق دارای شخصیت حقوقی می‌باشند.

۳۲۸۷ /۱ - صندوق تقاعد ووظائف‌وراث مستخدمین Caisse de retraite

صندوقی کـه بموجب مادهٔ ۵۷ قانون استخدام کشوری مصوب ۱۳۰۱ شمسی وازمحل وجوه مذکور درآن ماده تشکیل میشود .

۳۲۸۷ /۲ - صنعت industrie

فعالیت جمعی که هدف مستقیم آن تولید مواد اولیه و تغییر شکل آنها از طریق بکار بردن ماشین‌ها است . در مقابل‌امور ذیل بکار می‌رود :

الف ـ کشاورزی که اساساً کار بازمین است .

ب ـ خدمات services که هدف در آنها عبارت است از نهادن محصولات کشاورزی‌یا صنعتی‌در اختیار عموم(مانند حمل و نقل و تجارت) و یا ایجادشرائط تولید (مانند بانکداری) یا اموری که جنبهٔ‌اقتصادی ندارد مانند امورآموزشی.

ج ـ پیشه‌وری و اشتغال به‌حرف که امور فردی و خانوادگی است .

۳۲۸۸ - صنف وراث

(مدنی ـ فقه) هر طبقه باصنافی تقسیم میشود (رك . طبقات وراث) در حقیقت صنف وراث از تقسیم طبقات وراث‌بدست می‌آید مثلا :

در طبقهٔ اول ، دو صنف وجود دارد :

الف ـ ابوین میت (این صنف درجات ندارد)

ب ـ اولاد میت

در طبقهٔ دوم دو صنف وجود دارد :

الف ـ جدوجدهٔ میت (هرقدر بالارود) .

ب ـ برادران وخواهران میت و اولاد آنها (هرقدر پائین رود) .

در طبقهٔ سوم یك صنف وجـود دارد .

صنف وراث‌که تقسیم شود درجات وراث بدست می‌آید .

هر طبقهٔ مقدم مانع طبقهٔ دیگر از اصل ارث‌است و هر درجهٔ‌مقدم ازیك‌صنف‌مانع

درجهٔ مؤخر از همان صنف است نه‌مانع درجات مؤخر از اصناف دیگر (مادهٔ ۸۸۹ ق - م این مطلب را متعرض است ولی با ابهام)

۳۲۸۹ - صور قبیحه

(جزا) عکس‌هائی‌که جنبهٔ نمایش جنسی داشته و باعث ضعف وفساد اخلاق عمومی باشد (مادهٔ۱۹ قانون مطبوعات ۱۳۳۴)

۳۲۹۰ - صورت

شکل و تمثال مجسم را گویند . صورت مسأله چگونگی مسأله را گویند .صورت بمعنی هیأت چیز نیز آمده است و باین معنی در صورت حساب و صورت وضعیت بکار رفته است .

در اصطلاح بمعنی مستخرجه و سند منظم حاکی ازحساب یامسائل دیگررا گویند. در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۳۲۹۱ - صورت‌جلسه procès-verbal

(یا صورت‌مجلس) سندی‌است که‌یك مقام رسمی(قاضی یا پلیس یا غیره) درآن‌یك عمل قضائی (رك . عمل قضائی) یا یك عمل خارجی (مانند ضرب و جرح وقتل و غیره) را به منظور اثبات یك واقعهٔ مدنی یاکیفری یا اداری ثبت می کند . بمعنی وسیعتر شامل صورت مذاکرات‌یك جلسه نیز می‌شود مـانند صورت جلسهٔ مجمع عمومی شرکت وو ...

۳۲۹۲ - صورت جمع و خرج

شبیه سند تراز نامه (بیلان) که سابقاً در حسابداری و تجارتخانه‌ها تنظیم می‌شد.

۳۲۹۳ - صورت حساب

سندی که در آن پرداختی های شخص مشروحاً ذکرشده باشدکه‌براابر آن‌بدهی خود را بپردازد (فاکتور)

۳۲۹۴ - صورت ریز

فهرست کالاهای فرستاده شده یا تحویل شده که فروشنده یا تحویل دهنده بطرف خود می‌دهد .

۳۲۹۵ - صورت سجلات

(فقه) مقصود از سجلات نوشته‌های‌متضمن حکم قضات است وشباهت به دادنامه‌دارد (رك . دادنامه) وسجلات صورت‌جلساتی (محضرها) هستندکه درآنها حکم قاضی نوشته می‌شد و شهود آنرا بعنوان حکم دیده وشهادت خودراکتباً درآن‌مینوشتند و نسخه‌ای ازآن در دست محکوم‌له بود و برای استفاده از آن باید همان شهود مجدداً موقع استفاده با مراجعه بخط و شهادت‌کتبی خوددوباره شهادت می‌دادند و صورت یکی ازسجلات که‌ضبط کرده‌اند چنین است :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . هذاما اشهدعلیه القاضی فلان ... علی کذا ... فی‌مجلس حکمه و قضائه فی‌موضع‌کذا وکذافی‌وقت کذا وکذا انه‌ثبت عنده بشهادة فلان و فلان (ونسبهما) و قد عرفهما (یعنی دو شاهد را) بماساغ‌له‌به‌قبول شهادتهما عنده بمافی‌کتاب نسخه (وینسخ الکتاب‌ان‌کان معه اوالمحضر فی‌ای حکم کان. یعنی‌مفاد شهادت‌کتبی را در این جا عیناً نقل‌کند اگر شهادت‌کتبی وجود داشته باشدواگر شهادت در جلسهٔ دادگاه داده‌اند و در محضر « صورت جلسه » ضبط شده متن شهادت را ازآن جا نقل‌کند و بعد از ختم این قسمت مـی‌افزاید :) فحکم به فانفذه و امضاه بعدان سأله فلان‌بن‌فلان

ان یحکم له .
قاضی از این سجل دو نسخه مینوشت و نسخه‌ای را بایگانی می کرد (رك . قاضی - اصطلاح دیوان قاضی) و نسخه‌ای را به محکوم له میداد و در صورت فقدان يك نسخه‌دیگری‌مورد استفاده قرارمی گرفت.

۳۲۹۶ - صورت مجلس

مرادف صورت جلسه است .
(رك . صورت جلسه)

۳۲۹۷ - صورت وضعیت situation

صورت بدهی یا دارائی تجارتخانـه از حیث اسنادتجاری و ارز راگویند .

۳۲۹۸ - صیغ‌العقود

الفاظ مخصوص وعربی که برای هرعقدی (و هرایقاعی) درعلم فقه (نه در متون قوانین اسلامی) پیش بینی‌شده و ازمجموع آنها کتابهائی فراهم آورده‌اند و گاهی خود این کتابها راهم صیغ‌العقودمینامند. بسیاری از فقهاء وصاحبنظران اسلام برای الفاظ (خواه بصورت صیغه باشد خواه نه خواه عربی باشد خـواه نه) در بستن قراردادها تأثیر خاصی قائل نیستند و معاطات(قراردادی که با دادوستدمشخص میشود)را عقدصحیح میدانندباین‌استدلال که در هر زمانی معاملات معاطاتی به حدوفور موجود است و در زمان شارع هم بوده است وهیچ دستوری در بارهٔاین معاملات داده نشده و از این جا دانسته میشودکه شارع اسلام این گونه معاملات را بهمان مفهوم متداول و متعارف ابقاء کرده است . صاحب «المغنی»می نویسد: (لوکان الایجاب و القبول شرطاً فی هذه العقودلشق‌ذلك‌ولكانت‌اكثر عقودالمسلمين فاسدة و اكثر اموالهم محرمة . ولان الايجاب والقبول انما يراد ان‌للدلالةعلى التراضى‌فاذاوجد مايدل عليه‌من‌المساومة و التعاطى قام مقامها و اجزاء عنهمالعدم التعبد فيه) جلد سوم کتاب‌مذکور صفحهٔ ۵۰۲ - ۵۰۳

۳۲۹۹ - صیغه

(مدنی ـ فقه) درعقودوایقاعات تشریفاتی الفاظ معین را گویند که عقد یا ایقاع بدون‌آن الفاظ درست نیست(مادهٔ ۱۱۳٤ قانون مدنی) در قانون کنونی فقط در طلاق باید صیغه رعایت شود . عوام نکاح منقطع و زوجهٔ‌منقطعه را صیغه گویند ! چنانکه می گویند زن صیغه و زن عقدی.

۳۳۰۰ - صیغهٔ طلاق

(مدنی ـ فقه) در طلاق رجعی صیغه و فرمول لفظی این است : زوجتی زینب (مثلا)طالق ـ یا«هی‌طالق» یا «هذه‌طالق» (مادهٔ ۱۱۳۴ قـانون مدنی) در حقوق ایران‌تنها موردی که‌تلفظ بصیغه لازم‌است همین‌مورد بنظر رسیده است .

۳۳۰۱ - صیغهٔ نکاح

(فقه) فرمول لفظی مخصوصی است باین صورت :
الف ـ انكحتك نفسى‌على الصداق‌المعلوم.
ب ـ زوجتك نفسى على الصداق‌المعلوم.
زوج در پاسخ می گوید :
«قبلت‌النكاح على‌الصداق المعلوم » .

ض

٣٣٠٢ - ضابط

بلوك را بچندناحیه تقسیم کرده و برای هر ناحیه اداره‌ای بعنوان ادارهٔ ناحیتی تأسیس و رئیس آن اداره (که نمایندهٔ وزارت کشور در آن ناحیه بود) را ضابط یا مباشر میگفتند که بتصویب نائب‌الحکومهٔ بلوك و امضاء حاکم‌ولایت بسمت خود منصوب می‌شد و کدخدایان دهات تابع او بودند و حفظ امنیت‌ورفاه و نظم ناحیه‌ها بعهدهٔ ضابطان بود (مادهٔ ۳۶۵ ببعد قانون تشکیل ایالات وولایات مصوب ۱۳۲۵ قمری)

٣٣٠٣ - ضابطین عدلیه

بمعنی پلیس قضائی‌است .

(رك . پلیس قضائی)

٣٣٠٤ - ضابطین نظامی

مأمورینی که‌در حدود مقررات قانون دادرسی‌وکیفر ارتش مکلف به بازپرسی و تحقیق بزههائی که در حدود صلاحیت دادگاههای نظامی‌است بوده و اقداماتی که برای گردآوری‌مدارك‌ودلائل‌مربوطه و جلوگیری از فرار یا پنهان‌شدن متهم و تعقیب قانونی قضیه لازم است بعمل می‌آورند (مادهٔ ۱۲۲ - ۱۲۶ - ۱۲۷ قانون دادرسی وکیفر ارتش)

٣٣٠٥ - ضاله

(مدنی - فقه) حیوان مملوکی است که بدون متصرف‌یافت شود ولی اگر حیوان مزبور درچراگاه یا نزدیك‌آبی‌یافت‌شود یابتواند از خود دفاع‌در مقابل درندگان بنمایدضاله محسوب نمی‌شود (مادهٔ ۱۷۰ ق - م)

در اصطلاح بالا«حیوان ضاله»نیزاستعمال میشود .

ضالهٔ انسان را « لقطه » گویند . اشیاء پیداشده (مادهٔ ۱۶۲ ق- م) نیزمشمول عنوان لقطه است .

٣٣٠٦ - (حیوان) ضاله

رك . ضاله

۳۳۰۷ - ضامن caution

الف ـ متعهد در عقد ضمان را گویند (مادهٔ ۶۸٤ قانون مدنی)

ب ـ مسؤل خسارت مالی responsable

ج ـ مسؤل مدنی وجزائی (در فقه استعمال شده است) .

۳۳۰۸ - ضامن جریره

رك . ولاء ضمان جریره

۳۳۰۹ - ضامن درك

Garantie d'éviction

(مدنی ـ فقه) درك یعنی غرامت و معنی ضامن درك ضامن غرامت است و این غرامت عبارت است از ثمن با منافع و خسارات درصورتیکه مبیع مستحق للغیر درآید (مادهٔ ۳۶۲ قانون مدنی) و مبیع با منافع وخسارت اگر ثمن مستحق للغیر درآید .

ضمان درك و ضمان عهده بیك معنی است (رك . ضمان عهده) شرح لمعه ـ جلداول صفحهٔ ۴۲۱

مفهوم ضمان درك شامل موارد ذیل است :

الف ـ اگر مبیع یا ثمن مستحق للغیر درآید .

ب ـ بیع بجهتی از جهات فاسد باشد .

ج ـ مبیع یا ثمن شخصی معیب بوده باشد ومشتری یا بایع بعلت عیب آنرا ردکند.

در شمول ضمان درك نسبت بـاین قسم اختلاف نظر وجود دارد یعنی اگر کسی مثلا بنفع مشتری و از جانب بایع، ضامن درك مبیع شد و ضمان درك را با طلاق برگزار کرد (یعنی نگفت ضامن ثمن هستم اگر مبیع معیب درآید) ضمان مذکور آیا شامل صورت معیب درآمدن مبیع هم هست یا نه ؟

در این مورد دو نظر وجود دارد :

در مثال بالا بایع مضمون‌عنه و مشتری مضمون‌له است و ضامن شخص ثالث است. (جامع الشتات ـ صفحهٔ ۲۳۳)

۳۳۱۰ - ضامنین تضامنی

Cautious solidaires

ضامن‌های ضمان تضامنی را گویند. (رك. ضمان تضامنی)

۳۳۱۱ - ضباط

(بروزن عطار) بمعنی بایگان است. (رك. بایگان)

۳۳۱۲ - ضبط

(درایه) نگهداری حفظی یا کتبی حدیث است از حال سماع تازمان اظهار واداء وبیان .

(حقوقاداری) عمل بایگانی است. (رك. بایگان)

۳۳۱۳ - ضبط جاری

بایگانی پرونده‌هائی که عمل آنها هنوز خـاتمه نیافته است . درمقابل ضبط راکد استعمال میشود. (رك. ضبط راکد ـ بایگان)

۳۳۱۴- ضبط راکد

بایگانی پرونده‌هائی که‌عمل آنها خاتمه یافته است. (رك. بایگانی)

۳۳۱۵- ضرب

سکه‌زدن پول فلزی راگویند .

۳۳۱۶- ضرب وجرح

Coups et blessures

(جزا) ضرب عبارت است از عمل مادی شدید که‌بر بدن دیگری (بصورت برخورد یااصطکاك) واردکنند و درنتیجه انفعالی

choc دربدن حاصل گردد خواه این اثر مستقیماً با تمام یا قسمتی از بدن فاعل (مانند دست و پا وتنه) صورت گیرد خواه بطور غیرمستقیم باشد یا بتوسط چیزی (مانند چاقو وچوب وتازیانه) یاحیوانی (مانندحمله‌ور گردانیدن سگ بطرف دیگری) صورت گیرد.

جرح آن است که زخمی بفعل مجرم در پیکر مجنی علیه (در قسمت داخل یا ظاهر بدن) حادث گردد(مادهٔ ۱۷۱ به بعد قانون جزا).

۳۳۱۷ - ضرب وجرح غیرعمد

Coups et bldssures involontaires

(جزا) ضرب وجرح ناشی از تخطی است (خواه از جهت عدم مهارت باشد یاعدم احتیاط یا عدم‌دقت‌یاغفلت یا عدم رعایت مقررات ونظامات).

۳۳۱۸ - ضرب وجرح متعارف

(جزا) موارد ذیل‌راگویند:

الف ـ ضرب وجرحی که‌حاجت بمعالجه ندارد.

ب ـ ضرب وجرحی که مدت معالجهٔ‌آن از بیست روز نگذرد (جزء دوم مادهٔ ۱۷۳ قانون مجازات عمومی)

۳۳۱۹ - ضرر

Dommages et intérêts

(فقه) درمعانی‌زیر بکارمیرود:

الف ـ صدمهٔ جانی زدن بخود ودیگری خواه بصورت ضرب و جرح باشد خواه بصورت قتل.

ب ـ تجاوز به‌حیثیت دیگران ولطمه‌زدن بحیثیت خود.

ج‌ـتعرض بناموس دیگران.

د ـ اتلاف و ناقص کردن اموال خود و دیگران و تجاوز بمال غیر مانند غصب و خیانت درامانت و اختلاس.

ه ـ ممانعت از وجود پیدا کردن نفعی که مقتضی وجودآن حاصل شده‌است (یا عدم‌النفع) مانند کندن درختان میوه‌ای که شکوفه دارند همین داشتن شکوفه مقتضی دادن میوه است و میوه منفعت درخت‌است.

درصدق ضرر برعدم‌النفع اتفاق‌نظر وجود ندارد.

(مدنی) ضرر ممکن است بواسطهٔ از بین رفتن مالی‌باشد یا بواسطهٔ‌فوت‌شدن منفعتی که ازانجام تعهدحاصل میشده‌است (مادهٔ ۷۲۸ آئین دادرسی مدنی) بملاك این ماده عدم‌النفع را درجای دیگرهم‌میتوان ضرر دانست.

۳۳۲۰- ضررآینده

Dommage prévu

(مدنی) ضرر مادی‌است که درآینده حتماً واقع خواهد شد مانند اینکه راننده ای عابری‌را طوری مصدوم کندکه قدرت‌کار ازاوسلب‌شود وازاو طفلی‌دررحم زوجه‌اش باشد دراینصورت نفقهٔ طفل خسارت‌آینده و ضررآتیه‌است‌که طبق مادهٔ ششم قانون مسئولیت مدنی‌مصوب ۱۳۳۹ راننده‌باید بدهد.

۳۳۲۱ - ضرر تأخیر انجام تعهد

Dommages moratoires

(مدنی) ضرر ناشی ازتأخیر درانجام‌تعهد راگویند.

۳۳۲۲- ضررعدم اجراء تعهد

Dommages Compensatoires

(مدنی) ضرری‌که ازعدم اجراء تعهد و

یا اجراء ناقص تعهد برای متعهدله ناشی شده باشد.

۳۳۲۳ - ضرر غیرمستقیم

Dommage indirect

(مدنی) ضرری که بین آن و فعل منشاء ضرر ، رابطهٔ علیت ، محرز و محسوس نیست ودادگاه حکم به‌جبران آن نمیدهد.

۳۳۲۴ - ضرر مادی

Dommage matériel

(مدنی) ضرر مالی و بدنی را گویند و در مقابل ضرر معنوی استعمال میشود . ضرر مـادی بصورت ضرر موجود وضرر آینده وضرر محتمل الوقوع دیده میشود (مادهٔ نهم آئین دادرسی کیفری و قوانین دیگر) .

۳۳۲۵ - ضرر محتمل الوقوع

Dommage imprévu

(مدنی) ضرری است مادی که فعلا وجود ندارد و وجود آن در آینده هم بـرای متعاملین حتمی نیست. فقط درصورت تحقق قابل مطالبه‌خواهد گردید.

۳۳۲۶- ضررمستقیم

Dommage direct

(مدنی) ضرری که بین آن و فعل منشاء ضرر، رابطهٔ علیت وجوددارد و دادرس حکم بجبران آن میدهد.
(رك. ضرر غیرمستقیم)

۳۳۲۷-ضرر مسلم

damnum emergens

(مدنی) ضرری که ازجهت تخلف ازتعهد به‌متعهدله وارد شود فرضاً تاجری سفارش داده که کالائی بقیمت معین برای او تهیه شود ومتعهدتهیه‌نکرد و تاجر آنرا بقیمت بیشترخرید مابه‌التفاوت قیمت‌سفارش‌داده شده و قیمت‌خریده شده‌ضرر مسلم است . همان‌کالارا بعد ازخرید اگر بفروشد و نفعی ببرد آن نفع بحساب کسیکه سفارش گرفته وتخلف کرده ضرر بمعنی عدم‌النفع Lucrum Cessans است .

۳۳۲۸ - ضرر معنوی

Dommage moral

ضرری است که به‌عرض و شرف متضرریا یکی از اقارب‌او وارد میشود مثلا براثر افشاء راز مریض به‌حیثیت او لطمه وارد میشود این خسارت طبق قانون‌مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹ قابل مطالبه است .
(مادهٔ نهم آئین دادرسی کیفری) .

۳۳۲۹ - ضرر منفی

(فقه) اشاره به مدلول قاعدهٔ لاضرر است مقصود این‌است که‌شریعت، نفی‌ضرر کرده است. (رك . لاضرر)

۳۳۳۰ -ضرر موجود

(مدنی) ضرری است مادی که فعلا وجود داشته باشد .
درمقابل ضرر آینده وضررمحتمل‌الوقوع استعمال می‌شود.

۳۳۳۰ - ۱/ - (دعوی) ضرر

Constitution de parite civile

(دادرسی) تقاضای ضرر و زیان مدنی از طرف متضرر در دعوی‌کیفری.

۳۳۳۱ - ضرورت Nécessité

(فقه) عذری است که بموجب آن ارتکاب پاره‌ای از امور ممنوعه‌مجاز است مانند کسیکه گرسنه و درشرف هلاکت است که میتواند از مال غیر بدون اذن او بقدر سد جوع بر دارد و بعد عوضش رابدهد

همین مورد است که گفته‌اند « ماابیح للضرورة یتقدر بقدرها » یعنی بقدر رفع ضرورت میتوان مرتکب امر ممنوع گردید.
(بین‌الملل عمومی) الف ـ حالتی است که برای مملکتی پیش می‌آید و آن مملکت در آن حالت برای حفظ منافع حیاتی خود ناگزیر از ترك تعهدات بین‌المللی خود میشود زیرا عمل بآن تعهدات با حفظ منافع حیاتی آن کشور مانعة‌الجمع میباشند.
ب ـ گاهی از اصطلاح بالا مفهومی را اراده می‌کنند که مجوز تفسیر مقررات بین‌المللی بصورتی است که موجب محدودیت تعهد قرار دادی obligation conventionnelle است نه اینکه بکلی تعهد مزبور را ساقط کند.

۳۳۳۲ - (حق) ضرورت

droit de nécessité

عناصر این حق عبارت است از:
الف ـ عملی که ذاتاً برخلاف قانون است صورت گرفته باشد.
ب ـ اوضاع و احوالی ضرورت ارتکاب آن عمل را ایجاب کند. این ضرورت در روابط بین‌المللی عیناً بهمان مفهوم است که درفقه اسلام بعبارات (الضرورات تبیح المحظورات) و (مامن شیئی الاوقداحله الله للمضطر) آورده شده است.

۳۳۳۳ - ضروری دین

(فقه) آنچه که جمیع فرق اسلامی آنرا جزء مسائل دین اسلام دانسته‌اند مانند احترام به مالکیت خصوصی و توحید و نبوت.

۳۳۳۴ - ضروری مذهب

(فقه) آنچه که باتفاق شیعیان، جزء دین اسلام است ضروری مذهب (یعنی مذهب از نظر شیعه) محسوب است مانند عدل الهی و امامت که ضروری مذهب شیعه است. از عامه معتزله هم معتقد بعدلند و معتزله و شیعه را اهل عدل و عدلیه نامیده‌اند ولی طرف آنها (یعنی اشاعره) هم اسناد ستم بخداوند نمیدهند زیرا عقیده دارند حسن و قبح امور نسبی است (بد به نسبت باشد این را هم بدان) و خداوند که در ملك خود تصرف می کند مرتکب ستم نمیشود (سبحان من لایجری فی ملکه الاما یشاء) استناد می کنند به آیهٔ «لایسئل عما یفعل وهم یسئلون» و احادیثی مانند «هؤلاء فی الجنة ولاابالی بمعصیتهم و هؤلاء فی النار ولاابالی بطاعتهم» و شیخ شبستری در گلشن راز نظر بهمین حدیث کرده وگفته است:

جناب کبریائی لاابالی است
منزه از قیاسات خیالی است

لاابالی در این شعر یعنی «فعال مایشاء» نه بمعنی متعارف معمول. بهرحال اشاعره خداوند را برتر از این مباحث شمرده‌اند و بحث ها را محدود به حسن و قبح ذاتی یا نسبی اشیاء (مخلوقات و حوادث) کرده‌اند.

۳۳۳۵ - ضروریات

(فقه) هر عمل و تصرفی که صیانت دین و جان و عقل و نسل و مال متوقف بر آن باشد.

۳۳۳۶ - ضروریات پنجگانه

(فقه) دین و جان و عقل و نسل و مال را گویند (قواعد شهید اول ـ صفحهٔ ۶ مکرر)

ضریب

در لغت بمعنی شبیه و نظیر است در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۳۳۳۷ - ضریب اجاره

(اصلاحات ارضی) معدل عایدات خالص مالکانهٔ سه سالهٔ (سالهای ۱۳۴۰-۱۳۴۱-۱۳۴۲) مورد اجاره با توجه بعرف محل با تراضی مالکین و زارعین (مجموعهٔ اصلاحات ارضی- چاپ مجلس- صفحهٔ ۸۵)

۳۳۳۸- ضریب منطقه

(اصلاحات ارضی) ضریب اجارهٔ هر ناحیه را گویند (مجموعهٔ اصلاحات ارضی - چاپ مجلس - صفحهٔ ۶۶ - قسمت الف) ونیز قیمت ملك در هر ناحیه بر اساس مادهٔ ۱۰ قانون اصلاحات ارضی است (مجموعهٔ مذکور - صفحهٔ ۳۴)

۳۳۳۹ - ضریبه

(فقه) در معانی ذیل بکار رفته است :

الف - جزیه

ب - آنچه که از عایدی ملك و یا کار گرفته شود مانند مالیات و نحو آن (عوارض)

ج - مقداری روغن یا نتاج یا چیزدیگر که محافظ مواشی دیگران بصاحبان آنها میدهد تا در عوض سایر انتفاعات (پشم و شیر و غیره) متعلق به محافظ باشد (رك . تراز)

۳۳۴۰ - ضعیف

(فقه) حدیثی که فاقد شروط خبر صحیح وخبر حسن وخبر موثق باشد درعلم درایه حدیث ضعیف نامیده میشود که خود اقسامی دارد مثل اینکه در سلسلهٔ روات آن فاسقی یا مجهول الحالی یا وضاعی بوده باشد (درایهٔ شهید دوم- ص۲۷ - ۳۴- ۵۶ - کتاب وصول الاخیار الی اصول الاخبار - ص ۸۳)
(رك . خبر ضعیف)

۳۳۴۱ - ضعیف العقل

رك . اختلال مشاعر

۳۳۴۲ - ضمان

(فقه - مدنی) الف - بمعنی عقد ضمان است و عبارت است از اینکه شخصی مالی را که برذمهٔ دیگری است به عهده بگیرد (مادهٔ ۶۸۴ ق- م) cautionnement

ب - بمعنی مسؤلیت مدنی است (رك . مسؤلیت مدنی)

(فقه) الف - بمعنی اعم از عقد ضمان و عقد کفالت گاهی استعمال شده است (نهایة المحتاج - جلد ٤ - صفحهٔ ۴۱۸) کما اینکه بعضی کفالت را در معنی اعم از عقد ضمان وعقد کفالت بکار برده‌اند ودر این صورت آنرا بدوقسم تقسیم می کنند :

یك - کفالت بدن (یا کفالت به نفس) که عقد کفالت بمعنی اخص است .

دو - کفالت به مال که همان عقد ضمان مادهٔ ۶۸۴ ق - م است .

ب - بمعنی مسؤلیت اعم از کیفری ومدنی است .

(مدنی) یکی از مبانی نظری مسؤلیت متبوع از طرف تابع است : بموجب این نظریه ، بحکم قانون ، متبوع ضامن خسارتی است که از فعل تابع بدیگری رسیده است ضمان مزبور تضامنی است و بحکم قانون مقرر شده است نه بحکم قرارداد .

نظریهٔ ضمان (idée de garantie) صحیح ترین نظریه‌ای است که برای توجیه

مسؤلیت متبوع از طرف تابع ابراز شده است.
(بین‌الملل عمومی) در دو معنی استعمال میشود:
الف ـ ضمانت دولت ثالث در اجراء عهدنامه‌ای که بین دو یا چند دولت منعقد شده و دولت ضامن هم نفعی در ضمانت نداشته باشد و صرفاً اقدام بصلاح یکی از طرفین کرده باشد این ضمان را ضمانت فرعی گویند.
ب ـ تضمین یك یا چند موضوع (مانند بیطرفی یك کشور معین یا حفظ صلح و امنیت یك منطقه یا جهان یا حفظ پاره‌ای از مؤسسات اجتماعی) از طرف یك یا چند دولت بمنظور حفظ منافع خود و طرفین یك عهدنامه. این ضمان را ضمانت اصلی نامند.

۳۳۴۳ ـ ضمان اتلاف

(مدنی ـ فقه) از بین بردن مال غیر بعمد یا بدون عمد (بتقصیر یا بدون تقصیر) از ناحیهٔ شخص عاقل یا دیوانه، بالغ یا نا بالغ، سفیه یا رشید (مادهٔ ۳۲۸ ق ـ م)
(رك. اتلاف)

۳۳۴۴ ـ ضمان احتیاطی aval

(تجارت) تعهدی که شخصی می کند باین صورت که در صورت خود داری متعهد اصلی یك سند تجاری (برات ـ سفته ـ چك و مانند آنها) وجه آنرا بپردازد و باین ترتیب متعهد مذکور ضامن تضامنی آن شخص میشود. این ضامن را ضامن احتیاطی Donneur d'aval نامند.

۳۳۴۵ ـ ضمان اصلی

(فقه) ضمانی که مستقیماً ناشی از عقد است دو قسم است:
الف ـ ضمان اصلی ـ و آن ضمانی است که هدف اصلی متعاقدین متوجه آن است مانند ضمان درك مبیع و ثمن (مادهٔ ۳۶۲ ق ـ م)
ب ـ ضمان معاوضی
(رك. ضمان معاوضی)

۳۳۴۶ ـ ضمان اعیان مضمونه

(مدنی ـ فقه) یعنی تعهد قانونی بردعین یا اعیان معین بمالك آن (چنانکه نمونه‌ای از آن را در عاریه می‌شناسیم) و اگر تلف شود قیمت آن داده شود (مادهٔ ۳۱۱ قانون مدنی)
این ضمان بتوافق طرفین هم درست است.
(جامع الشتات ـ صفحهٔ ۲۳۷)

۳۳۴۷ ـ ضمان ایادی متعاقبه

بمعنی «ضمان تعاقب ایادی» است.
(رك. ضمان تعاقب ایادی)

۳۳۴۸ ـ ضمان بالتماس

(فقه) بمعنی ضمان عقدی است.
(رك. ضمان عقدی)

۳۳۴۹ ـ ضمان بمعنی اخص

(مدنی ـ فقه) مقصود عقد ضمان است.

۳۳۵۰ ـ ضمان بمعنی اعم

(فقه ـ مدنی) تعهد بمال و یا نفس انسان را گویند که شامل حواله و کفالت مدنی هم هست. معنی اخص آن تعهد بمال است.
(جلد دوم شرح لمعه ـ صفحهٔ ۴۱۹)

۳۳۵۱ ـ ضمان تبعی

(فقه) بمعنی ضمان معاوضی است.
(رك. ضمان معاوضی)

۳۳۵۲ - ضمان تسبیب

بمعنی ضمان غرور است.
(رك . ضمان غرور) .

۳۳۵۳ - ضمان تضامنی

cautionnement solidaire

(تجارت) عقد ضمانی که بموجب آن ذمه‌ای بذمهٔ دیگر ضمیمه می‌شود . ضمان تضامنی ممکن است بحکم قانون بوده و ناشی از عقد نباشد .
(مادهٔ ۴۰۳ قانون تجارت)

۳۳۵۴ - ضمان تعاقب ایادی

(مدنی - فقه) هر گاه چند نفر بطور متوالی مال غیر را مورد تصرف غیر قانونی خود قرار دهند همگی بنفع مالك ، مسؤل خواهند بود در رابطهٔ بین خود نیز در حدود مقررات قانون مسئولیت دارند این مسئولیت را ضمان تعاقب ایادی (یا ضمان ایادی متعاقبه) گویند (مادهٔ ۳۱۶ ببعد قانون مدنی)

۳۳۵۵ - ضمان تقدیری

(فقه) ضمانی است که وجود آن معلق بر تحقق شرطی است مانند ضمان مستعیر در عاریهٔ مضمونه که مستعیر پس از تلف مورد عاریه ، ضامن مالك خواهد بود (مادهٔ ۶۴۲ - ۶۴۴ ق - م) این مورد نمونه‌ای از ضمان معلق است ولی تعلیق در منشاء است نه در انشاء .
(رك. تعلیق)

۳۳۵۶ - ضمان تلف در زمان خیار

(فقه) در صورت وجود مشخصات ذیل : من علیه‌الخیار ضامن تلف مورد معامله است (باستناد علی الید ما اخذت حتی تؤدیه) اگر صاحب خیار ، اعمال خیار نماید :

الف - من لاخیار له در عقد وجود نداشته باشد (مانند اینکه طرفین خیار داشته باشند) و اگر من لاخیار له وجود دارد خیار طرف دیگر عقد از نوع خیار شرط و حیار حیوان و خیار مجلس نباشد مثل اینکه خیار غبن یا عیب باشد .

ب - مورد معامله نزد من علیه‌الخیار تلف شده باشد .

ج - تلف بعد از قبض باشد .

د - تلف در زمان خیار واقع شود .

قانون مدنی نسبت باین ضمان ساکت است وعبارت مادهٔ ۳۰۸ شامل این مورد نیست بنا براین بعلت تلف احد عوضین اعمال خیار بمنظور انحلال عقد و اعادهٔ هر ملك بحال اول مقدور نیست و حکم بضمان بدون دلیل قاطع ، ممنوع است . مگر اینکه از عرف مسلم استفاده شود .

۳۳۵۷ - ضمان جریره

(فقه) عقدی است که بموجب آن یکی از طرفین عقد ، مسؤلیت جنایات مستلزم دیه را نسبت بطرف عقد می‌پذیرد بااین شرط که از او ارث ببرد شخصی که ضامن جریره میشود بایدوارث قانونی مضمون عنه نباشد .
(رك . ولاء ضمان جریره)

۳۳۵۸ - ضمان جعلی

(فقه) در مقابل ضمان قهری است و در موارد ذیل استعمال میشود :

الف - ضمانی که مستقیماً ناشی از عقد است نه از تخلف از مفاد عقد و نه از تأخیر در اجراء عقد مانند ضمان درك مبیع و ثمن (مادهٔ ۳۶۲ ق - م) این ضمان خود دو گونه است :

یك - ضمان اصلی - وآن ضمانی است که

هدف اصلی متعاقدین متوجه آن می‌باشد مانند ضمان درك مبیع و ثمن .
دو ـ ضمان تبعی یا ضمان معاوضی (رك. ضمان معاوضی)
ب ـ ضمان تقدیری (رك. ضمان تقدیری)
ج ـ ضمان فعلی که بر خلاف ضمان تقدیری بصرف ختم عقد ، حاصل میشود مانند ضمان درك مبیع و ثمن .
ضمان جعلی را با اصطلاح مسؤلیت ناشی از قرار داد (که ترجمهٔ یك اصطلاح فرنگی است) نباید قیاس نمود چون در بعضی موارد با آن فرق دارد .

۳۳۵۹ ـ ضمان حال

(فقه ـ مدنی) ضمانی است که التزام ضامن بتأدیه ، مؤجل نباشد (مادهٔ ۶۹۹ ـ ۷۰۴ قانون مدنی)

۳۳۶۰ ـ ضمان درك

رك . ضامن درك

۳۳۶۱ ـ ضمان دینی

بمعنی ضمان شخصی است .
(رك. ضمان عینی)

۳۳۶۲ ـ ضمان شخصی

Cautionnement Personnelle

رك . ضمان عینی

۳۳۶۳ ـ ضمان صنجه

(فقه) رك . صنجه

۳۳۶۴ ـ ضمان عاریه

(فقه ـ مدنی) مسئولیت عاریه کننده را نسبت به مال مورد عاریه ضمان عاریه نامیده‌اند.

۳۳۶۵ ـ ضمان عقدی

Cautionnement

(مدنی ـ فقه) یاعقد ضمان وآن عبارت است از عقدی که بموجب آن شخصی مالی راکه برذمهٔ دیگری است بعهده میگیرد . متعهد راضامن وطرف دیگررا مضمون‌له و شخص ثالث را مضمون عنه یا مدیون اصلی گویند (مادهٔ ۶۸۴ ق ـ م) .

۳۳۶۶ ـ ضمان عهده

(فقه ـ مدنی)
الف ـ اسم وثیقه ونوشتهٔ حاکی از وثیقه است . وثیقه بمعنی استوار کردن عمل حقوقی از طریق ضبط آن درنوشته وسند است .
ب ـ عهده بمعنی ثمن است وضامن عهده یعنی ضامن ثمن.
ج ـ خسارت وضرر حاصل از بیع برای مشتری (منشاءخسارت هرچه باشد ازقبیل نقص مبیع ویا مستحق للغیر درآمدن آن) را عهده گویند .
د ـ ضمان عهده یعنی ضمان نقص وسستی و ناتمامی معامله چه عهده بمعنی نقص و سستی است.
ه ـ عهده بمعنی ذمه وتعهد والتزام نیز هست .
ضمان عهده درمقابل ضمان اعیان مضمونه است (رك . ضمان اعیان مضمونه) جامع الشتات ـ ص ۲۳۲

۳۳۶۷ ـ ضمان عهدهٔ ثمن

(فقه ـ مدنی) یعنی درصورتیکه مشتری ثمن را ببایع داده باشد ثالثی بنفع بایع ضامن شودکه اگر مبیع مستحق للغیر در آید و آن غیرهم بیع را تنفیذ نکند ثالث از عهدهٔ غرامات مشتری برآید و این ضمان صحیح است .
هم‌چنین است ضمان از مشتری در موردی که ثمن عین شخصی باشد.
(جامع الشتات ـ ص ۲۳۲(

۳۳۶۸- ضمان عین

(مدنی - فقه) الف - کسیکه بدون مجوز قانونی وضع ید بر عین مال غیر نموده بموجب مادهٔ ۳۰۸-۳۱۱ ق - م باید عین را رد نماید از این تکلیف قانونی به ضمان عین تعبیر شده است. و درمقابل آن ضمان بدل وضمان مثل وضمان قیمت بکار میرود.

ب - ضمان اعیان مضمونه نیز از نوع ضمان عین است بنا براین ضمان عین ممکن است قانونی و قراردادی باشد.

(رك. ضمان اعیان مضمونه)

۳۳۶۹ - ضمان عینی

Cautionnement réelle

(مدنی) هر گاه درعقد ضمان، ضامن مالی را ازخود برهن بدهد این نوع ضمان را ضمان عینی گویند. درمقابل ضمان شخصی (یاضمان دینی) که ذمهٔ ضامن، وثیقهٔ طلب مضمون له است. ضمان عینی درمادهٔ ۶۹۳ ق - م پیش بینی شده است.

۳۳۷۰ - ضمان غرور

(مدنی - فقه) هر گاه شخصی مالی را که قانوناً حق ندارد آنرا معامله کند بدیگری منتقل کند و منتقل الیه از غیرقانونی بودن تصرف خود آگاه نباشد قانوناً ملزم است که عین مالی را که بدست آورده است بمالك اصلی رد کند و اگر آن مال را تلف یاناقص نماید یاخود بخود تلف شود یا ازآن نفع ببرد یانفع آن خود بخود فوت شود درتمام این صورتها منتقل الیه بنفع مالك اصلی مسئول است ولی پس از پرداخت خسارت بمالك اصلی آنچه را که پرداخته است میتواند عیناً از ناقل آن مال مطالبه نماید وناقل مال در مقابل منتقل الیه مسئول است واین مسئولیت ناقل را «ضمان غرور» گویند.

ناقل را غار (بتشدید حرف آخر) ومنتقل الیه را مغرور (یا فریب خورده) و این قاعده را قاعدهٔ غرور گویند. ضمان غرور بمعنی ضمان تسبیب است.

۳۳۷۱ - ضمان غصب

(فقه) مسئولیت ناشی از غصب مال غیر را گویند.

۳۳۷۲- ضمان غیر تضامنی

(مدنی - فقه) عقد ضمانی که موجب نقل ذمه بذمه میشود (مادهٔ ۶۹۸ ق-م)

۳۳۷۳ - ضمان فعلی

(فقه) ضمان ناشی ازعقدکه بمحض اینکه عقد تمام شد وجودپیدامیکند مانند ضمان درك مبیع وثمن.

(رك. ضمان جعلی)

۳۳۷۴ - ضمان قهری

(مدنی - فقه) مسئولیتی است که متفرع برعقدنباشد مانند ضمان ناشی ازغصب و ضمان مقبوض بعقد فاسد (مادهٔ ۳۰۷ ق - م)

بمعنی مسئولیت خارج از قرارداداست.

(رك. مسئولیت خارج از قرارداد)

۳۳۷۵ - ضمان قیمی

(مدنی- فقه) ضمان ومسئولیت تجاوز به مال قیمی را گویند.

(رك .مثلی)ضمان قیمی به‌قیمت است نه به مثل آن پس اگرجامهٔ کسی‌راتلف کنند باید قیمت آنرا بدهندنه جامه‌ای مانندآن.

۳۳۷۶- ضمان مؤجل

(فقه - مدنی) عقد ضمانی است که التزام ضامن بتأدیه دارای موعد باشد (مادهٔ ۶۹۹-۷۰۴ قانون مدنی) خواه دین‌حال یا دین مؤجل باشد.

۳۳۷۷ - ضمان مالم یجب

(فقه) تعهد به‌مالی که هنوز برذمه مستقر نشده‌است چنانکه گفته شود اگر حسن فرزند من در مدت اقامت در فلان کشور خسارتی بغیر وارد کند من ضامن جبران خسارت هستم در صحت این ضمان نظرها مختلف است و بنظر ما اشکالی در صحت آن نیست هم‌چنانکه در صحت عقد اجاره اشکالی نیست زیرا دراجاره هم منافع عین مستأجره درحین عقد ، تحقق نیافته وعنوان «مالم - یجب» برمنافع مذکورهم صادق است . (عناوین میرفتاح - صفحهٔ ۳۳۰)

۳۳۷۸ - ضمان مثلی

(فقه - مدنی) ضمان و مسئولیت تجاوز بمال مثلی را گویند که متجاوز باید مثل آنرا بدهد . (رك مثلی)

۳۳۷۹ - ضمان معاملی

بمعنی ضمان معاوضی است .
(رك . ضمان معاوضی)

۳۳۸۰ - ضمان معاوضه

بمعنی ضمان معاوضی است.
(رك. ضمان معاوضی)

۳۳۸۱ - ضمان معاوضی

(مدنی - فقه) هرگاه در عقود معاوضی ، تلف یااتلاف موضوع معامله بحکم قانون، موجب ضمان گردد و ضمان ضامن از همان مال تلف شده حساب شود این ضمان را ضمان معاوضی گویند مانند ضمان بایع نسبت بتلف مبیع قبل از قبض (مادهٔ ۳۸۷ ق - م) درهمین معنی ضمان معاوضه وضمان معاملی و مضمون بعوض هم بکار می‌رود .

۳۳۸۲ - ضمان معلق

(فقه - مدنی) عقد ضمان هرگاه معلق باشد آنرا ضمان معلق نامند نهایت اینکه تعلیق ممکن است بدو صورت باشد :

الف - تعلیق در منشاء در اینصورت ضمان صحیح است (رك . تعلیق در منشاء) ذیل مادهٔ ۶۹۹ ق - م نظر باین صورت دارد. و هم چنین است ضمان تقدیری درعاریه (رك . ضمان تقدیری) .

ب - تعلیق در انشاء. در اینصورت ضمان باطل است . صدر مادهٔ ۶۹۹ نظر باین صورت دارد (رك . تعلیق در انشاء)

انتقاد - تقسیم بالاکه در مادهٔ ۶۹۹ دیده میشود ازنوع تجزیه وتحلیل فلسفهٔ مشاء در مسائل وجود است که کمتر با واقع و خارج مطابقت دارد . در عمل عرف و معاملات مردم خبری از چنان تجزیه نیست وعبارات عقود آنان محمول برصحت است. نظیراین انتقاد را مؤلف شرح لمعه در مورد کفالت کرده است (جلد اول - صفحهٔ ۴۲۶ - سطر اول ببعد)

۳۳۸۳ - ضمان مقبوض بعقد فاسد

(مدنی - فقه) کسیکه باستناد عقد فاسد، مال غیر را تحت تصرف خود قرار دهد نسبت بمالك آن ضامن است خواه در موقع عقد عالم بفساد عقد باشد خواه جاهل باشد (مادهٔ ۳۰۸ - ۳۶۶ ق - م) خواه عقد مزبور عقد معوض باشد خواه عقد تبرعی باشد (مانند هبه)

این ضمان از مصادیق ضمان ید است . عده‌ای از فقهای متأخر امامیه به تبعیت از فقه عامه قاعدهٔ (مالایضمن بصحیحه لایضمن بفاسده) را ملاك قرارداده ودرعقود تبرعی ضمان بالا را نفی کرده‌اند. قاعدهٔ مذکور مدرك ندارد (نهایة المحتاج - جلد ٤ صفحهٔ ۲۷٤)

۳۳۸۴ - ضمان ید

(مدنی ـ فقه) تصرف در مال غیر بدون مجوز قانونی(عمداً یا بغیر عمد) موجب مسؤلیت متصرف است و این مسؤلیت را ضمان ید نامند خواه باستناد عقد فاسد در مال غیر تصرف کند خواه بدون‌استناد بآن مانند مورد غصب.

مادهٔ ۳۰۸ ق ـ م راجع به‌ضمان یداست.

۳۳۸۵ - (اطراف) ضمان

(مدنی ـ فقه) در عقد ضمان، ضامن و مضمون‌له و مضمون‌عنه را گویند.

۳۳۸۶ - (ترامی) ضمان

(فقه) یعنی ضامن بعدی از ضامن اولین، ضمانت کند و ضامن سوم از ضامن دوم ضمانت کند وهکذا. اگر مضمون عنه‌اول از ضامن آخرین(بشرح بالا) ضمانت کند این را (دور ضمان) نامند.

گفته‌اند ترامی حواله و دورآن جائز است و ترامی ضمان ودورآن صحیح‌است لکن ترامی کفالت درست است و دورآن درست نیست (شرح لمعه ـ جلد اول ـ صفحهٔ ۴۲۳)

۳۳۸۷ - (دور) ضمان

رك. (ترامی) ضمان

۳۳۸۸ - ضمانت

الف ـ بمعنی عقد ضمان بکار رفته‌است. (رك. ضمان)

ب ـ در معنی اعم از عقد ضمان و عقد کفالت (مادهٔ ۷۳٤ ق ـ م) استعمال شده است. در اصطلاح عامیانه‌این قسم‌ضمانت (ضمانت‌در خصوص کفالت) را ضمانت‌تنی گویند.

۳۳۸۹ - ضمانت اجراء sanction

کلمهٔ لاتینی مزبوردر لغت بمعنی برقرار کردن قانون و اقامهٔ قانون است. معانی اصطلاحی آن دراصطلاح شمارهٔ ۷۱ دیده شود. در مجامع علمی‌معاصر عرب‌ازآن ترجمه به (جزاء) شده است (جزاءً بماکانوایعملون) ولی‌ترجمهٔ مناسبی بنظر نمی‌رسد(کلیات ابی‌البقاء ـ صفحهٔ۱۳۵)

۳۳۹۰ - ضمانت‌اصلی

رك. ضمان

۳۳۹۱ - ضمانت فرعی

رك. ضمان

۳۳۹۲ - ضمانت نامه

نوشتهٔ عادی یا رسمی که حاکی از ضمان قرار دادی (بهرنحو) باشد. مادهٔ سوم قانون دلالان مصوب ۸ ـ ۱۲ ـ ۱۳۱۷

۳۳۹۳ - ضمانت‌نامهٔ بانکی

رك. ضمانت‌نامهٔ شخصی

۳۳۹۴ - ضمانت‌نامهٔ شخصی

ضمانت‌نامه‌ای که‌شخص‌حقیقی‌متعهدآن‌باشد در مقابل ضمانت‌نامهٔ‌بانکی استعمال‌میشود که بانك متعهد آن‌است و نیز در مقابل ضمانت‌نامهٔ ملکی (که ملك معینی مورد وثیقه از طرف ضامن قرار داده میشود) استعمال میشود (مادهٔ ۱۷ تصویب نامهٔ انتشاراوراق‌خزانه مصوب ۲۰ ـ ۸ ـ۴۱)

۳۳۹۵ - ضمانت‌نامهٔ ملکی

رك. ضمانت‌نامهٔ شخصی

۳۳۹۶ - ضمیمه

(فقه) مقررات آمره راجع به قدرت‌تسلیم مبیع (مادهٔ ۳۴۸ ق ـ م) ومعلوم‌بودن عوضین (مادهٔ ۱۹۰ ق ـ م) در عقدبیع

و سایر عقود معاوضی در صورتیکه نقض شودضمانت اجراءآنها بطلان‌معامله است. آن عده از فقهاء که حیله را باعث بطلان معاملات نمیدانندمی گویند مثلااگرمبیع مجهول باشدمیتوان مبیع معلومی رابآن ضمیمه‌نموده‌ومجموع معلوم‌ومجهول‌را در یک‌عقد و بایک ثمن‌معامله کرد و هم چنین مال مقدورالتسلیم را میتوان بانضمام‌مال غیرمقدورالتسلیم معامله‌کرد و مقصود از ضمیمه‌که‌گاهی بطور اطلاق گفته میشود همین است . از نظر ما حیله نمیتواند وسیلهٔ نقض قوانین آمره باشد و دادگاه میتواند حکم به‌ابطال عمل‌متضمن‌حیله‌دهد.

(رک . حیلهٔ قانونی)

ط

۳۳۹۷ - طبیب قانونی

Médicine légale

علمی که موضوع آن طرز رسیدگی به آثار و نشانه‌های بزه و کشف آن و شناسائی بزهکار است.

۳۳۹۸ - طبریه

(فقه) درهم طبریه را گویند.

(رك. درهم طبری)

۳۳۹۹ - طبریهٔ خفیفه

(فقه) درهم طبری را گویند که چهاردانق است در مقابل درهم بغلی که هشت دانق است و درمقابل درهم شرعی که شش دانق است.

طبریهٔ خفیفه درمقابل درهم بغلی (یاوافیه) بکار می‌رود (رك. درهم بغلی). صفت خفیفه نسبت به طبریه مانند صفت مدفون است نسبت به گنج.

طبقات

جمع طبقه است و دراصطلاحات زیر بکار رفته است:

۳۴۰۰ - طبقات اجتماعی

Classes sociales

نظریهٔ عمومی در مورد این طبقات در جهان وجود ندارد و فراخور نوع تمدن این طبقات فرق‌می کند مثلانظر به مأخذ درآمداشخاص طبقهٔ فقیرومتوسطوثروتمند طبقات یك اجتماع را تشکیل می‌دهند از حیث شغل و ارتباط با قدرت عمومی طبقه‌بندی نوع دیگر پیدا می کندمثلاگفته می‌شود طبقهٔ حاکمه و غیره، و بهرحال باعتباروجوه وحیثیات و دیدهای مختلف تقسیم‌بندی اجتماع بطبقات فرق می کند.

۳۴۰۱ - طبقات وراث

(مدنی ـ فقه) اولین تقسیمی که از وراث میت می کنندا قسام آنراطبقات وراث‌نامند ودر فقه علاوه بر طبقات اصطلاح مراتب هم بکاررفته است وطبقه بمعنی مرتبه است (مادهٔ ۸۶۱ ق‍.م)

درهرطبقه اصناف وجود دارند و دراغلب اصناف، درجات وجود دارد. از تقسیم ثانوی که درداخل هرطبقه می‌شود اصناف

بدست می آید مثلا در طبقهٔ اول دو صنف وجود دارد : یکی ابوین میت (که این صنف درجات ندارد) ودیگراولاد میت که درجات‌دارند یعنی اولاد بلاواسطه درجهٔ اولند و اولاد بیك واسطه درجهٔ دوم و هکذا .

(رك . مراتب وراث)

۳۴۰۲ - (جنگ) طبقات

Lutte de classes

تعارض بین منافع طبقات مختلف جامعه‌را گویند .

طبقه

درلغت بمعنی درجه ومرتبه وحال است . دراصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۳۴۰۳ - طبقهٔ ارث

گروهی ازبستگان متوفی که شامل بر - صنف‌هائی (بنام درجه) می باشندوبا بودن یکی از افرادآن‌طبقه‌وراث طبقهٔ بعدارث نمی‌برند .

اشخاصی که بموجب نسب ارث می‌برندسه طبقه‌اند (مادهٔ ۸۶۲ ق-م)

۳۴۰۴ - طبقهٔ اول

(حقوق اساسی) شاهزادگان طبقهٔ اول عبارتند ازپسر وبرادر وعموی پادشاه.

(مدنی - فقه) در باب ارث طبقهٔ اول از وراث نسبی دو گروهند که با هم ارث می‌برند :

الف - پدر و مادر متوفی .

ب - فرزندان‌متوفی تاهرقدر که بطرف پائین رود ولی بابودن یکنفردراین‌مرتبه سایرافرادمرتبه‌های پائین‌ترارث‌نمی‌برند بقاعدهٔ‌الاقرب یمنع‌الابعد (مادهٔ ۸۶۲ قانون مدنی)

۳۴۰۵ - طبقهٔ دوم

(قانون مدنی - فقه) در باب ارث طبقهٔ دوم از وارثان نسبی دوگروهندکه باهم ارث می‌برند :

الف - اجداد و جدات میت هرچه بالا روند با رعایت‌قاعدهٔ‌الاقرب یمنع‌الابعد .

ب - اخوه و اخوات میت و سپس اولاد آنهاهرچه‌پائین‌روندبارعایت‌قاعدهٔ‌الاقرب یمنع‌الابعد .

(مادهٔ ۸۶۲ قانون مدنی)

تا یکنفرازطبقهٔ اول هست طبقهٔ دوم ارث نمی‌برند وتا یکنفرازطبقهٔ دوم هست‌طبقهٔ سوم ارث نمی‌برند .

۳۴۰۶ - طبقهٔ سوم

(قانون مدنی - فقه) در باب ارث طبقهٔ سوم از وارثان نسبی دوگروهندکه باهم ارث می‌برند :

الف - عموها وعمه‌های متوفی .

ب - دائی‌ها وخاله‌های او .

اگراین چهارصنف نباشند اولاد آنان تا هرجاکه پائین رود بارعایت‌قاعدهٔ‌الاقرب یمنع‌الابعد ارث می‌برند مگر در مسألهٔ اجتماع عموی ابی و پسر عموی ابوینی (مادهٔ ۹۳۶ قانون مدنی)

۳۴۰۷ - طراز اول

(حقوق اساسی) اصطلاح متداول اوائل مشروطه‌که به پنج نفرازمجتهدان مطلع بمقتضیات عصر گفته می‌شد‌که‌بموجب‌اصل اول متمم قانون اساسی پیش بینی شده و وظیفهٔ آنان تشخیص قوانین مخالف شرع بودتا تصویب نشود .

۳۴۰۸ - طرح plan

(حقوق اساسی) حقی که بموجب آن‌وکیل

یا سناتور می‌تواند پیشنهادی به مجلس دهد که در صورت تصویب مجلس عنوان قانون خواهد یافت.
بیشتر بخوداین پیشنهاد طرح گفته‌میشود. اگر طرح متضمن پیشنهاد تصویب قانون باشد بآن طرح قانونی گویند.
اگر پیشنهاد مذکوررا افرادعادی بدهند طرح عادی نامیده می‌شود. و اگر دولت بدهد لایحه نامیده می‌شود.
ازنظراقتصادی نموداری است ازآنچه که باید بفعلیت درآید. ونیز تصمیمات‌متخذه برای اجراء یك پروژه راگویند.

۳۴۰۹ - طرح عادی

رك. طرح

۳۴۱۰ - طرح قانونی

رك. طرح

۳۴۱۱ - طرف

(فقه) در حقوق جزای اسلام به اعضاء و جوارح وحواس گفته می‌شود مانندتجاوز به حس‌سامعه یا بینائی که تجاوز باطراف محسوب است. طرف درمقابل‌جان‌است.

۳۴۱۲ - طرف دعوی واقع شدن Ester

(دادرسی) یعنی مدعی یا مدعی علیه‌قرار گرفتن دریك دعوی.

۳۴۱۳ - طرفین عقد

(مدنی - فقه) الف - کسیکه ایجاب را عرضه می‌کند و آنکه قبول می‌کند خواه هریك ازطرفین یکنفر باشد یا بیشتر.
ب - درمعنی عام شامل هریك ازطرفین عقد و قائم مقام قانونی آنها می‌باشد.

۳۴۱۴ - طرق اثبات

Procédées de la preuve

(دادرسی) ادله‌ای که قانون آنهارا وسیلهٔ اثبات دعاوی ویا وقایع خارجی از قبیل مالکیت که ازنظراجراء مقررات (ثبتی‌به وسائل مخصوصی طبق آئین نامهٔ قانون ثبت احراز میشود) قرارداده است مانند اسناد - اقرار - شهادت - قسم و معاینهٔ محل وغیره.

۳۴۱۵ - طرق استنباط

(فقه) هرقاعده‌که شناختن واستعمال آن برای استنباط حقوقی یا قضائی درموارد اجمال یا سکوت یا تعارض قوانین بکار رود طریق استنباط نامیده می‌شود مانند قواعدعام وخاص -قاعدهٔ واردموردداغلب- قاعدهٔ غلبه و مانند اینها. استعمال‌دائمی قواعد وابزار و طرق استنباط موجب یکسانی واستواری اظهار نظر در مسائل حقوقی وقضائی است وتمرین در این‌کار ایجادقدرتی درذهن می‌کندکه بکمك‌آن مشکلترین مسائل این علم و فن‌قابل‌حل است.

۳۴۱۶ - طرق اعتراض

Voies de recours

(دادرسی) راههای قانونی برای‌اعتراض به حکم اداری یا قضائی بمنظور الغاء و یا تعدیل‌آن مانند اعتراض به حکم‌غیابی و استیناف (که طرق عادی اعتراض به حکم هستند) و فرجام واعادهٔ دادرسی و اعتراض ثالث که‌طرق‌فوق‌العاده‌هستند.

۳۴۱۷ - طرق تملك

Modes d'acquérir la propriété

بمعنی اسباب تملك است (رك. اسباب تملك).

۳۴۱۸ - طریق مرفوع

(فقه) راهی که منتهی بملك غیر میشود مانند خیابان بن بست و کوچهٔ بن بست (جامع - الشتات - ص ۲۷۸)

۳۴۱۹ - طریق نافذ

(فقه) راهی که منتهی بمعبر دیگر یا زمین مباح شده و منتهی بملك غیر نشود. بمعنی معابر عمومی است (رك . معابر عمومی) . در مقابل طریق مرفوع استعمال میشود .

طریقه

بمعنی راه و روش و رسم است . در اصطلاحات ذیل بکار می‌رود :

۳۴۲۰ - طریقهٔ اتهامی

système accusatorial

(دادرسی کیفری) نوعی از دادرسی کیفری است با خصوصیات ذیل :

الف - متضرر از جرم طرح دعوی کیفری می‌کند و دادستان وجود ندارد و حق ایراد اتهام متعلق بافراد جامعه است .
(رك . طریقهٔ تفتیشی)

ب - آزادی کامل متهم در دفاع .

ج - شفاهی بودن دادرسی .

د - علنی بودن جلسهٔ دادرسی .

۳۴۲۱ - طریقهٔ تعدد قاضی

(دادرسی) طریقه‌ای که دادگاه بوسیلهٔ هیأت قضات اقدام برسیدگی کند .

۳۴۲۲ - طریقهٔ تفتیشی

système inquisitorial

(دادرسی کیفری) نوعی از دادرسی کیفری است با خصوصیات ذیل :

الف - حق ایراد اتهام مختص عده‌ای خاص از مأموران دولت است (و افراد جامعه این حق را ندارند) که هرگاه از وقوع جرمی مطلع شدند مجرم را تعقیب می‌کنند بدون اینکه منتظر شکایت متضرر از جرم باشند .

ب - آزادی متهم در دفاع محدود است.

ج - دادرسی علاوه بر شفاهی بطور کتبی هم صورت می‌گیرد .

د - جلسهٔ دادرسی سری است .

(رك . طریقهٔ اتهامی)

۳۴۲۳ - طریقه عقلاء

(فقه) بمعنی بناء عقلاء است .

(رك . بناء عقلاء)

۳۴۲۴ - طریقهٔ وحدت قاضی

(دادرسی) طریقه‌ای که دادگاه توسط قاضی واحد اقدام برسیدگی می‌کند .

۳۴۲۵ - طریقیت

(فقه) طریق وسیلهٔ رسیدن به مقصد است پس اگر کسی از بیراهه به مقصد برسد اشکالی نیست و مکلف نیست که حتماً از طریق معین به مقصد برسد . در اصطلاح این کلمه را در موردی بکار میبرند که یك عمل حقوقی مطابق غرض وهدف مقنن صورت گرفته است ولی با قسمتی ازظواهر قانون معینی سازگار نیست در اینصورت می‌گویند قانون طریقیت دارد و بآن مخالفت ظاهری نباید ترتیب اثر داد و آن عمل حقوقی صحیح است و از این معنی به اصل طریقیت هم تعبیر شده است مثلا در مورد مادهٔ ۱۶ قانون ثبت اگر دادخواست اعتراض مستقیماً بدادگاه داده شود دادگاه نمیتواند دادخواست را رد نماید. ولو اینکه این عمل ظاهراً برخلاف مادهٔ ۱۶ قانون ثبت است لکن منظور مقنن تأمین شده است .

در مقابل اصطلاح بالا «موضوعیت» بکار میرود باین معنی که هر یك از خصوصیات قانون،عین که‌ازنظرهدف مقنن آن‌قانون، قابل غمض عین نباشد آن خصوصیت‌قانونی دارای صفتی است که از آن صفت تعبیر به موضوعیت‌میشود مثلا گر دادرس رسیدگی بدعوی را در تعطیلات انجام دهد آن رسیدگی بی‌اثر است زیرا رسیدگی در اوقات غیر تعطیل و ساعات اداری، موضوعیت دارد و قابل اغماض نیست.

۳۴۲۶ - طسوج

(بفتح اول و تشدید ثانی) وزن دو دانهٔ جو است اگر هر دانق هشت حبهٔ‌جو باشد طسوج ربع‌دانق است .هر دو طسوج یك قیراط است.

۳۴۲۷ - طغرا

(تاریخ حقوق)فرمانهای‌سلطان‌را بصورت معین در نامه‌های مخصوص که حاوی نام سلطان و نشان مخصوص او بود مینوشتند وآنرا طغرا می‌نامیدند. نامه‌های رسمی دارای علامت رسمی دولت را عموماً طغرا می‌نامیدند. عبارت «یك طغری‌سند» از قبیل یك تخته‌قالی و یك فروندکشتی است. حافظ‌گوید:

صاحب دیوان‌ما گوئی نمیداند حساب
کاندرین طغری نشان حسبةلله نیست

۳۴۲۸ - طفل

صغیر را گویند.

۳۴۲۹ - طفل طبیعی

(مدنی) طفل حاصل از زنا را‌گویند.
(رك. زنا)

۳۴۳۰ - طفل نامشروع

(مدنی) طفل حاصل از زنا را‌گویند.
(رك. زنا)

۳۴۳۱ - (ربودن) طفل

Détournement de mineur ou enlèvement de mineur ou rapt

(جزا) جرم جنائی که عبارت است‌ازنقل مکان اطفال از طریق اعمال عنف و یا تقلب (و یا بدون عنف‌و تقلب) از محلی که بحکم قانون یا بحکم دادگاه در‌آن محل بوده است.
(مادهٔ ۲۰۲ قانون جزا)

۳۴۳۲ - طلاق Divorce

(مدنی - فقه) انحلال رابطهٔ زناشوئی‌در عقد نکاح دائم خواه به قصد ورضای‌زوج باشد (مادهٔ ۱۱۳۳ - ۱۱۳۹ ق - م) خواه بوسیلهٔ نمایندهٔ قانونی زوج مانند طلاق‌دادن‌زوجهٔ‌مجنون‌دائمی بوسیلهٔ‌ولی‌او و (مادهٔ ۱۱۳۷ ق - م) یا مانند موردی که زوجه باستنادوکالت از زوج خود را مطلقه میسازد(مادهٔ چهارم‌قانون ازدواج مصوب ۱۳۱۰/۵/۲۳) ممکن‌است‌طلاق بتوسط دادگاه واقع شود (مادهٔ ۱۰۲۹ ق - م) Divorce طلاق دادگاهی‌است طلاق بمعنی متعارف در مدنی ما با - Répudiation مناسبت‌دارد.
طلاق ممکن است بصیغهٔ طلاق خالی و یا بصیغهٔ طلاق با خلع یا مبارات و یابدون آنها (مانند ظهارولعان) باشد و طلاق بعوض هم از اقسام طلاق است و فسخ محسوب نمیشود (فسخ‌مغایر با طلاق‌است مانند فسخ بسبب ثبوت رضاع یا عیب یا ارتداد و مانندآینها).

۳۴۳۳ - طلاق بائن
Divorce définitif
(فقه - مدنی) طلاقی که مرد حق رجوع بزن را ندارد مگر به تجدید عقد نکاح مانند طلاق خلع و مبارات و طلاق یائسه و طلاق سوم بعد از سه وصلت و طلاق زوجهٔ غیر مدخوله (مادهٔ ۱۱۴۵ قانون مدنی) و صغیره اگر دخول واقع شود.

۳۴۳۴ - طلاق بدعی
(مدنی - فقه) طلاقی که جامع شرائط صحت نباشد . مانند طلاق درحال حیض واگر جامع شرائط صحت باشد آنرا طلاق سنی گویند (جامع الشتات ص ۵۱۷ - نهایة المحتاج - جلد ۷ -صفحهٔ ۲)

۳۴۳۵ - طلاق بعوض
(فقه) هرگاه کراهتی فیمابین زوجین نباشد آیا میتوان در ازاء اخذ عوض ، طلاق داد یانه بعضی آنرا صحیح دانسته و مصداقی از مصادیق طلاق میدانند و مغایر با طلاق خلع هم هستو این را طلاق بعوض نامند (جامع الشتات - ص ۵۳۴- ۵۳۹ - ۵۵۱)

۳۴۳۶ - طلاق بمعنی اخص
(فقه - مدنی) طلاق بصیغهٔ طالق است بدون عوض ومغایر است با طلاق خلع ومبارات. در مقابل طلاق بمعنی اعم است که شامل خلع و مبارات و طـلاق بعوض میشود (جامع الشتات- ص ۵۳۱)

۳۴۳۷ - طلاق بمعنی اعم
رك . طلاق بمعنی اخص

۳۴۳۸ - طلاق حاکم
(فقه - مدنی) طلاقی که بتوسط دادرس داده شود (مادهٔ ۱۰۲۹ قانون مدنی)

۳۴۳۹ - طلاق خلع
(بضم خاء و سکون لام) در فقه و حقوق مدنی بطلاقی گفته میشود که زوجه بجهت کراهت از شوی مالی باو میدهد وطلاق می گیرد آن مال ممکن است عین یامعادل مهر و بیشتر و یاکمتر از آن باشد(مادهٔ ۱۱۶۴ قانون مدنی)

۳۴۴۰ - طلاق رجعی
Divorce avec droit de Révocation
(بفتح راء) در فقه و حقوق مدنی نوعی از طلاق است که شوهر میتواند در ایام عده و بدون نکاح مجدد بازن خود بسر ببرد طلاق حاکم از نوع طلاق رجعی است و رجوع بقصد اضرار درشرع ممنوع است (لاتمسکوهن ضراراً ...) بی‌تناسبی رجعی بودن طلاق درترك انفاق (ومطلق طلاق‌حاکم) ناشی‌از فقه نیست بلکه‌ناشی از طرز دادرسی جدید و پیوند قانون اروپائی با فقه اسلام در این خصوص است که باید چارهٔ قانونی برای‌آن اندیشید. (مادهٔ ۱۱۴۸ قانون مدنی)
طلاق رجعی‌رابطهٔ نکاح‌را از بین نمی‌برد زیرا زوال این رابطه بدو عامل بسته‌است یکی‌طلاق‌ودیگری انقضاء عده . بنا براین با رجوع در ایام عده همان رابطهٔ نکاح قبلی بحالت‌سابق برمیگردد
(شرح‌لمعه - جلد دوم - ص ۱۳۴)

۳۴۴۱ - طلاق سنت بمعنی‌اخص
(فقه) طلاقی‌که باشرائط شرعی‌آن واقع شود و زوجه از عدهٔ رجعیه خارج گردد سپس زوج اگر بخواهد بعقد جدید اورا تزویج کند . اینگونه طلاق هر قدر که

تکرار شود از نظر بعضی محلل لازم ندارد.

۳۴۴۲ - طلاق سنی

(فقه) منسوب به سنت : هر طلاقی است که جائز و روا است (یعنی حرام نیست) بعبارت دیگر هر طلاق صحیح را گویند . در همین معنی طلاق سنت هم بکار می‌رود.

۳۴۴۳ - طلاق سوم

(فقه - مدنی) زنی که بعد از طلاق دوباره باو رجوع شود و بار دوم هم طلاق گفته شود و دوباره باو رجوع شود اگر بار سوم طلاق گفته شود (این طلاق را طلاق سوم گویند) آن زن بر آن مرد حرام میشود مگر اینکه آن زن شوهر دیگری کرده و طلاق گرفته باشد (مادهٔ ۱۱۴۵ قانون مدنی)

۳۴۴۴ - طلاق عدی

(فقه - مدنی) طلاق هر گاه صحیحاً واقع شود و در عدهٔ رجعیه رجوع کند و مواقعه اتفاق افتد و سپس طلاق رجعی صحیح در طهر دیگر بگوید این طلاق را طلاق عدی گویند بعلت رجوعی که در عده واقع شده است. طلاق عدی از اقسام طلاق رجعی است (جامع الشتات - ص۵۱۷ - شرح لمعه جلد دوم - ص ۱۳۱)

۳۴۴۵ - طلاق غیر عدی

(فقه - مدنی) طلاقی که اولا - باشرائط صورت گرفته باشد . ثانیاً - عدهٔ طلاق گذشته باشد. ثالثاً - بعد از انقضاء مدت عدهٔ طلاق دوباره نکاح واقع شود . رابعاً - پس از این نکاح ، طلاق واقع گردد . این را طلاق غیر عدی گویند .

۳۴۴۶ - طلاق مبارات

(بضم میم) در فقه و حقوق مدنی طلاقی را گویند که زن و مرد از یکدیگر کراهت داشته باشند و زوجه طلاق بخواهد در عوض مالی که بشوی میدهد و این مال نباید زائد بر مقدار مهریه باشد (مادهٔ ۱۱۴۷ قانون مدنی)

۳۴۴۷ - طلاق مختلعه

(فقه) طلاق زنی که به خلع مطلقه شده‌است.

۳۴۴۸ - (صیغهٔ) طلاق

(مدنی - فقه) عبارات ذیل را گویند :

الف - انت طالق .

ب - زوجتی فلانة طالق .

ج - زوجة موکلی طالق .

(مادهٔ ۱۱۳٤ قانون مدنی)

۳۴۴۹ - طلاقنامه

(مدنی - فقه) سند حاکی از وقوع طلاق را گویند (مادهٔ یك قانون لزوم ارائهٔ گواهی نامهٔ پزشك قبل از ازدواج - مصوب ۱۳۱۷)

۳۴۵۰ - طلب

Créance (dette active)

(مدنی - فقه) تعهدی که بر ذمهٔ شخصی بنفع کسی وجود دارد این تعهد را از حیث انتساب به دائن ، طلب و از حیث انتساب به مدیون . دین می‌نامند .

۳۴۵۱ - طلب عادی

(مدنی) طلب طلبکاری که هیچگونه تضمین مختص بخود ندارد .

۳۴۵۲ - طلب ممتاز

Créance privilègiée

(مدنی) طلبی که نسبت بطلب های دیگر از مدیون معین ، دارای امتیاز خاص قانونی باشد مثل اینکه پاره‌ای از طلب‌ها حق تقدم و رجحان در پرداخت دارند مانند

حقوق خدمهٔ خانهٔ متوفی در سال آخر قبل از فوت (مادهٔ ۲۲۶ قانون امور حسبی)

۳۴۵۳ - (فته) طلب

بمعنی سفته است .

(رك . سفته)

۳۴۵۴ - طلبکار

(مدنی ـ فقه) یا دائن کسیکه تعهدی از او بر ذمهٔ غیر وجود دارد Créancier

(رك . بستانکار)

۳۴۵۵ - طلق

(مدنی ـ فقه) طلق بکسر اول صفت ملك آزاد و عاری از هر گونه محدودیت است مثلا ملکی که در رهن است و یا بطور کلی و بنحوی از انحاء در وثیقهٔ غیر است طلق نیست یا ملکی که بموجب قرار تأمین دادگاه توقیف شده طلق محسوب نمیشود ملك مشاع ملك طلق محسوب نمیشود .

۳۴۵۶ - طهارت مولد

(فقه) یعنی مشروع بودن نسب (یا حلال زاده بودن)

۳۴۵۷ - طهر

(بضم اول و سکون ثانی) در فقه و حقوق مدنی حالت زن را در حالیکه در شرائط حیض و نفاس نباشد حالت طهر گویند . فاصلهٔ بین دو عادت زنانگی را طهر گویند اقل مدت آن ده روز است .

(رك . حیض ـ نفاس)

۳۴۵۸ - طهر اول

رك . سه طهر

۳۴۵۹ - طهر دوم

رك . سه طهر

۳۴۶۰ - طهر سوم

رك . سه طهر

۳۴۶۱ - طهر غیر مواقعه

(فقه ـ مدنی) هر گاه زن از حیض و نفاس پاك شود و مرد با او نزدیکی نکند این پاکی را طهر غیر مواقعه گویند (مادهٔ ۱۱۴۱ قانون مدنی)

۳۴۶۲ - طهر مواقعه

(مدنی ـ فقه) زن که از حیض و نفاس پاك شود و سپس دخول رخ دهد این پاکی را طهر مواقعه (یعنی طهری که در آن مواقعه صورت گرفته است) نامند (مادهٔ ۱۱۴۱ قانون مدنی)

۳۴۶۳ - طواف Colporteur

(بروزن عطار) کاسب دوره گرد که متاع مختصر خود را شخصاً یا توسط چهارپا یا وسائط نقلیهٔ سبك از قبیل دوچرخه و موتورسیکلت به کویها و برزنها جهت معامله عرضه کند .

کلمهٔ لاتین از col و porteur مرکب است و از نظر معنی صدر کلمهٔ مذکور با لغت کول (که در لهجهٔ محلی در پاره‌ای از ولایات ایران بصورت « کل » بدون واو هنوز هم بکار می‌رود) قرابت دارد .

ظ

۳۴۶۴ ـ ظاهر

(فقه) الف ـ هرگاه در مقابل «اصل» استعمال شود عبارت است از هر امری که بطور ظنی دلالت بر چیزی (در قلمرو زندگی قضائی) نماید خواه اصحاب دعوی برای اثبات یادفاع بآن استناد نمایند یانه ، و اعم از اینکه قابل استناد برای اصحاب دعوی در مقام مزبور باشد یا نه . بنا براین :

اولا ـ ظاهر اعم از دلیل مذکور درمادهٔ ۳۵۳ قانون آئین دادرسی مدنی است .

ثانیاً ـ ظاهر اعم از امارهٔ قانونی وامارهٔ قضائی مذکور در مادهٔ ۱۳۲۱ ق ـ م است زیرا بحسب این ماده و با توجه بمادهٔ ۱۳۲۴ ق ـ م امارهٔ قانونی باید مصرح در قانون باشد و امارهٔ قضائی بسیط نمیتواند باشد و حال اینکه اماراتی وجود دارند که بطور بسیط دلالت بر امری می‌نمایند و مصرح در قانون هم نیستند مانند صدور چك که دلالت بر مدیونیت صادر کنندهٔ چك دارد .

ب ـ دلالت یك عبارت بر مقصود گوینده بیش وکم خفاء و ظهور دارد : گاهی عبارت آنقدر صریح در مقصود گوینده است که احتمال مخالف را نمیتوان پیش کشید در چنین صورتی عبارت گوینده را نسبت به مدلول آن ، نص گویند چنانکه در مادهٔ ۳۰ ق ـ م عبارت بصراحت دلالت دارد که مقصود از ملك اعم از منقول و غیر منقول است و عبارت ماده در این معنی نص است. اما اگر دلالت یك عبارت بر قصد گوینده بآن حد از وضوح نباشد و تاب احتمال مخالف را داشته باشد آن عبارت را نسبت بیك معنی که در میان احتمالات متعدد زودتر بذهن می‌آید ظاهر مینامند چنانکه در مادهٔ بالا ظاهر این است که مقصود از تصرف ، تصرف مادی است نـه اعم از تصرف مادی و تصرف حقوقی از قبیل بیع و رهن و غیره .

۳۴۶۵ ـ (تعارض اصل و) ظاهر

(فقه) مقصود از اصل همان فرض قانونی fiction است و مقصود از ظاهر اماره یا présomption است و تعارض آنها

بااین‌معنی‌است که اقتضاء یکی‌منافی اقتضاء دیگری باشد .

قاعدهٔ دقیقی برای‌ترجیح یکی بردیگری وجود ندارد . دقت در خصوص صنف مسائل مورد تعارض مطمئن‌ترین وسیلهٔ حل تعارض است . مثلا اگر محال‌علیه وجه مورد حواله را پرداخت و سپس آنرا از محیل مطالبه‌کرد باتوجه باینکه حواله برشخص بری‌الذمه هم‌میشود اصل برائت ذمهٔ محال علیه از دینی است که محیل بر ضرر او ادعاء می کند ولی ظاهر این است که قبول حواله و پرداخت وجه آن به محال‌له دلالت بر اشتغال ذمهٔ محال علیه می کند .

(شرح لمعه ـ جلد اول ـ ص ۴۲۴).

رك . تعارض اصل و ظاهر

۳۴۶۶ ـ ظلامه

(مانند عصاره) شکوائیه و عرضحال را گویند .

(رك . عرضحال)

چیزی‌که بستم گرفته باشند نیز ظلامه و مظلمه (بکسر لام) نامیده میشود و جمع آن مظالم است .

و رد مظالم (درفقه) بهمین معنی‌است.

۳۴۶۷ـ ظلمه

(بفتح اول و دوم و سوم) بروزن طلبه: کسانیکه مقامی از مقامات عمومی را بدون رعایت موازین شرعی تصدی کنند.

۳۴۶۸ـ ظن

(فقه) حالتی است نفسانی بین قطع و «شك متساوی‌الطرفین» یعنی ازشك بالاتر است و از یقین و قطع فروتر .

گاهی ظن بقدری به قطع نزدیك میشود که حالت جذب در آن است یعنی‌وجدان شخص را به اظهار نظر می کشاند (مانند قطع) در اینصورت چنین ظنی را « ظن غالب » نامیده‌اند و در بعضی از تعبیرات متنافر آنرا «ظن متآخم بعلم» می‌نامند .

قطع واقعی آن است که شخص مطلع و اهل فن ، احتمال خلاف آنرا ندهد . این قطع در علوم نظری و علوم عملی درکمال ندرت است و آنچه را که قطع مینامند در واقع یکنوع ظن بسیار قوی است‌که از شدت قوت به انسان تا حدی اطمینان‌میدهد وگاهی اسم آنرا «اطمینان عادی » میگذارند و عنوان ظن را بآن نمیدهند مگرکسانیکه در علوم عقلی کار میکنند یا وقتی‌که احساس احتیاج به‌قطع واقعی پیدا شود‌که دراین‌صورت اطمینان عادی در دنبال قطع واقعی‌قرار میگیرد. مثلا در مادهٔ ۱۳۱۵ قانون مدنی‌که گفته شهادت باید از روی قطع و یقین باشد مقصود قطع ویقین واقعی است نه‌اطمینان عادی (رك . اطمینان عادی) درباب‌تعقیب کیفری یا انتظامی و مواد مسئولیت‌مدنی قطع و یقین لازم است نه اطمینان عادی.

تقسیم حالت نفسانی علمی به سه قسم‌قطع وظن وشك‌کم وبیش درتمام‌قانونگذاری‌ها مورد توجه است مثلا قطع و یقین درمادهٔ ۱۳۱۵ صریحاً مورد توجه واقع شده و ظن بعنوان ظن در مادهٔ ۱۱۱۵ قانون مدنی و مادهٔ ۱۲ قانون ازدواج مصوب ۲۳ـ۵ـ۱۳۱۰ و مادهٔ ۵ـ۷ قانون حکومت نظامی مصوب ۱۲۹۰ مورد نظر بوده و مادهٔ ۱۰۲۴ قانون مدنی بصورت شك نظر داشته است .

در قانونگذاریهای امروزجهان :

اولا ـ درمسائل خاصی قطع و یقین‌مورد

توجه است مانند مورد شهادت و تعقیب کیفری و انتظامی و مسئولیت مدنی یعنی بدون قطع نباید حکم کیفری و یا رأی انتظامی ویا حکم به مسئولیت مدنی صادر کرد واین جادرصورت عدم قطع، اصل برائت بانفوذهرچه تمامتر اعمال میشود .

ثانیاً ـ گذشته از مسائل خاص مذکور علی‌الاصول اطمینان عادی حجت است مگر اینکه قانون ، تمسك به پاره‌ای از ظنون را (بصورت امارات قانونی یا قضائی) حجت کرده باشد یا اینکه در صورت نبودن ظن قابل ملاحظه (یافقدان ظن بطور کلی) فرض قانونی fiction (یا اصل عملی) را مقرر داشته باشد . نتیجه اینکه در درجهٔ :

ثالثاً ـ امارات (قانونی یا قضائی) معتبر هستند . و در درجهٔ :

رابعاً ـ فرض‌های قانونی یا اصول‌عملیه. درخصوص‌فقه اسلام برای کشف مرادمقنن راه اطمینان عادی هرچند بکلی مسدود نیست ولی ظنون نقش اصلی را دارند و فقهاء عمل بظن را ازواجبات شمرده‌اند. عبدالعزیز السلمی صاحب کتاب قواعد ـ الاحکام فی‌مصالح‌الانام میگوید (لایشترط فی معرفة الاحکام العلم اذلوشرط فیها ـ العلم لفات معظم المصالح الدنیویة والاخرویة. یعنی ظن آخرین حد جستجوی ما است که ازآن فراتر نتوان شد (کتاب‌مذکور ص۱۹۴ نیزجلد اول مستصفی امام غزالی صفحهٔ ۲۱۷) . نقش فوق‌العادهٔ ظنون در فقه اسلامی مکتبی را بوجود آورد که پیروان آن هرگونه ظنی را قابل تمسك واستناد شمردند و پیروان آن راباسامی «انسدادی» و «ظن مطلقی» خواندند که فعلا پیروان زیادی ندارد و فقهاء فقط ظنونی را قابل استناد میدانند که مقنن استناد به‌آنها را تجویز کرده‌باشد (مانند سایر حقوقهای امروز جهان) ولی قلت اطمینان عادی در زمینهٔ کشف مراد مقنن هنوز به ظنون میدان وسیعی میدهد تا جائی که مخالفان مکتب انسداد بجای توجه به ظنون(امارات قانونی و قضائی) به شکوك توجه‌کرده و ازفرضهای‌قانونی (اصول عملیه) قسمت عمدهٔ علم اصول را درچهارقرن اخیرساخته وپرداخته‌اند‌در حالی‌که قبل ازاین‌چهارقرن‌اصول عملیه جزء ناچیزی‌ازعلم اصول‌بود و حالیه نیم بیشترعلم‌اصول‌راتشکیل‌میدهدعلاوه‌براین درهیچ جای‌دنیاو در هیچیك ازحقوقهای جهان مبحث فرض قانونی fiction یك صدم اهمیت «اصول عملیه» درفقه‌راندارد ونباید داشته‌باشد زیرابه شك نباید این قدرمیدان داد باید رفع شك‌کرد نه‌اینکه شك‌رانگهداری‌کرده ودامنهٔ فرض‌قانونی را توسعه داد چون فرضهای قانونی راه حل‌های خوبی نیستند و فقط ضرورتهائی هستندکه باید بحداقل ممکن تنزل داده شوند (مجلهٔ حقوقی دادگستری ـ سال ۱۳۴۵ـ شمارهٔ ۱ـ۲ـ۳)

رك . فرض قانونی

۳۴۶۹- ظن انسدادی

(فقه) بمعنی ظن مطلق است .

رك . ظن مطلق

۳۴۷۰- ظن خاص

(فقه) ظنی‌که منشاء آنرا شارع اسلام مورد تأیید قرارداده و ظن حاصل ازآن منشاء مورد تأیید و تصویب شارع قرار گرفته باشد مانند ظن حاصل از تصرف که علامت مالکیت است . اعتبار خبر

واحد از باب ظن نیست بلکه از باب اطمینان عادی‌است (رك . اطمینان‌عادی) که‌کاملترین نوع‌ظنون است. این نکته‌از این حدیث هم دانسته میشود :
(أیونس‌بن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی؟- نعم)

۳۴۷۱- ظن خاصی

(فقه) طرفداران انفتاح باب علم و علمی را که مخالف با انسدادباب علم و علمی هستند‌گویند . ظن خاصی به مجتهدانی گفته میشود که علی‌القاعده‌استناد به‌ظنون را درمسائل فقهی درست نمیدانند فقط و بطوراستثناء ظنونی راقابل‌استناد میدانند که مقنن آنها راصریحاً قابل‌استناددانسته باشد مانند ظن‌حاصل ازتصرف که علامت مالکیت است .
صاحب‌نظران علم حقوق (در غیر فقه) امروزه همه ظن خاصی هستند .

۳۴۷۲- ظن غالب

(فقه) ظنی است قوی که چون دروجدان شخص وجود پیدا میکند بروجدان غلبه کرده و شخص را وادار باظهار نظر مینماید . ظن غالب با همهٔ قوت که دارد ضعیفتر ازاطمینان عادی است (شرح لمعه- جلد اول - صفحهٔ ۳۵۵)
(رك .اطمینان عادی)

۳۴۷۳- ظن متآخم بعلم

(فقه) ظن غالب راگویند که از ظنون معمولی قویتر است و از شدت قوت و استواری انسان را غالباً بدون اختیار به اظهار نظر وادار می‌کند و چون نوعی استیلاء و چیرگی برشخص دارد آنرا ظن غالب‌گویند .

(رك . ظن)

۳۴۷۴- ظن مطلق

(فقه) ظنونی‌که دلیل صحت استناد بآنها استدلال معروف به (دلیل انسداد) باشد.
(رك . أصطلاح شمارهٔ ۷۱۶ و ۳۴۶۸)

۳۴۷۵ - ظن مطلقی

(فقه) منسوب‌است بظن‌مطلق. طرفداران انسداد راگویند (رك. انسداد) درحقیقت این یك مکتب حقوقی در فقه اسلام است چنانکه طرفداران ظن خاص هم مکتب حقوقی مقابل را تشکیل میدهند .
ظن مطلقی به مجتهدی‌گفته میشود که معتقد به این است که همهٔ ظنون قابل تمسك واستنادمیباشند مگرظنی که صریحاً از طرف شارع غیر قابل استناد شناخته شده‌باشد مانند ظن‌حاصل ازقیاس (درفقه امامیه) در همین معنی ، اصطلاح « ظن انسدادی » و « انسدادی » هم بکار رفته است .

۳۴۷۶ - ظن معتبر

(فقه) ظنی‌که نص‌قانون بطورعام یاخاص استناد بآن راتجویز کرده باشد مانندظن مذکوردر مادهٔ ۱۲ قانون ازدواج مصوب ۲۳-۵-۱۳۱۰ ومادهٔ۵-۷قانون‌حکومت نظامی مصوب ۱۲۹۰)

۳۴۷۷ -ظهار

(فقه) الف - فعل مردی‌که به زنش‌بگوید (پشت تو مانند پشت مادر من است) این زن بشوی حرام میشودمگر بدیدن جزای معین در شرع .
ب - ظهار عبارت است از اینکه شخصی زنش را بیکی ازمحارم خود تشبیه‌نماید. تشبیه بالا درجاهلیت وسیله‌ای برای‌انشاء

طلاق بود که اسلام آنرا برانداخت و اولین دستور در این باب راجع به زنی بود بنام خوله دختر ثعلبه زن اوس بن صامت که شوهر او را باین ترتیب طلاق داد و بعد که خواست رجوع کند زوجه رجوع راصحیح ندانسته شکایت پیش پیغمبر برد دراین وقت آیهٔ (قد سمع الله قول التی تجادلك فی زوجها...) نازل شد.

۳۴۷۸ - ظهر نویس Endosseur

کسیکه فعل ظهر نویسی را بجا می آورد.

(رك . ظهر نویسی)

۳۴۷۹ - ظهر نویسی Endossement

عبارت است از اینکه دارندهٔ سنددین و مخصوصاً سند تجاری درپشت سند دستور یا اذن میدهد (خطاب به مدیون) که مبلغ سند را بشخص دیگری بدهد (مادهٔ ۲۴۵ قانون تجارت)

۳۴۸۰ - ظهر نویسی توکیلی

Endossement de procuration

ظهر نویسی که به ظهر نویس اختیاروکالتی دراخذوجه سند بحساب ظهر نویس میدهد.

۳۴۸۱ - ظهر نویسی ناقل

Endossement de propriété (ou translatif)

ظهر نویسی که بموجب آن وجه سند منتقل بکسی میشود که ظهر نویسی بنفع او شده است.

۳۴۸۲ - ظهر نویسی وثیقه‌ای

Endossement pignoratif

ظهر نویسی که منتفع ازظهر نویسی نسبت به سند ظهر نویسی شده حق یك بستانکار باوثیقه را پیدامی کند باید این مراتب در سند ظهر نویسی شده قید گردد.

۳۴۸۳ - (منتفع) ظهر نویسی

Endorsataire

کسیکه ظهر نویسی بنفع اوشده است.

ع

۳۴۸۴ - عادت Coutume

الف ـ تکرار عمل در مورد یک فرد (عادت فردی) یا یک اجتماع (عادت اجتماعی یا مشترک) وغیره را گویند خواه اینکه در مورد عادت اجتماعی تمام یا اکثر افراد آن اجتماع، آن عمل را انجام دهند خواه نه. در تحقق عادت فرق نمی‌کند که ناشی از عوامل طبیعی باشد (مانند عادت هوا به بارندگی در پاره‌ای از مناطق و به گرما درمناطق دیگر از کرهٔ زمین) یا ناشی از عوامل فکری و اختیاری . در این تعریف عادت اعم از عرف است زیرا :

اولا ـ عرف ناشی از عوامل فکری و اختیاری است یعنی عنصر فکر و اختیار از عناصر سازندهٔ عرف است وحال اینکه از عناصر سازندهٔ عادت نیست .

ثانیاً ـ عرف عمل مکرر اغلب یا تمام افراد یک گروه است و حال اینکه عادت حتی ممکن است عمل مکرر فرد باشد .

ب ـ عادت گاهی در معنی عرف بکار میرود .

رک . عملکرد

۳۴۸۵ - عادت اجتماعی

رک . عادت

۳۴۸۶ - عادت زنانگی Menstrue

بمعنی حیض است .

رک . حیض

۳۴۸۷ - عادت فردی

رک . عادت

۳۴۸۸ - عادت مشترک

رک . عادت

۳۴۸۹ - عادل Juste

کسی که صفت عدالت را دارد (رک. عدالت) این عنوان درقوانین فعلی تنها درمادهٔ ۱۱۳۴ قانون مدنی بهمان معنی شرعی بکار رفته است .

۳۴۹۰ - عارض

کسی که ازدست دیگری بیکی از مقامات رسمی مرجع شکایت تظلم شفاهی یا کتبی می کند این اصطلاح تقریباً متروک شده و

فعلا بجای آن شاکی استعمال می‌شود .
کسیکه ازدست او شکایت می‌شود معروض ومشتکی عنه نامیده شده است (مادهٔ ۶۹ آئین دادرسی کیفری)

۳۴۹۱ - عاریه

prêt à usage (ou commodat)

(مدنی) عاریه باتشدید یاء وتخفیف آن ، عقدی است که بموجب آن یکطرف بطرف دیگر اجازه می‌دهد که ازعین مال او مجاناً منتفع شود وانتفاع ازعین بابقاء آن مقدور باشد (مادهٔ ۶۳۵ ق-م)

بطور استثناء یك مورد عاریه‌ای وجود دارد که انتفاع موجب ازبین بردن عین میشود وآن مورد را منحه (بکسرمیم) گویند که عبارت است ازگوسفندی که برای استفاده ازشیر آن عاریه کنند درخصوص این مورد حدیثی رسیده است دراین مورد استفادهٔ از شیر بااستهلاك آن همراه است این نوع عاریه‌را عاریهٔ استهلاك یا

prêt à consommation

میتوان نامید .

۳۴۹۲ - عاریهٔ استهلاك

prêt à consommation

(مدنی) عاریه‌ای که معیر نقل ملکیت عین مورد عاریه‌را به‌مستعیر کند ومستعیر آنرا مصرف ومستهلك کرده ودرمدت معین مثل آنرا رد می کند . مورد آن اشیاء مثلی و قابل استهلاك (ازطریق مصرف) است و ممکن است درعوض منفعتی به‌معیر داده‌شود یانه . دراین صورت باعقد قرض تداخل می کند . این نوع عاریه درحقوق‌ما نیست جز «منحه» که درفقه‌اسلام هست .
(رك . عاریه)

۳۴۹۳ - عاریهٔ لازم

commodat irrévocable

(مدنی-فقه) عقد عاریه علی‌الاصول جائز است مگر درموارد خاصی مثل‌اینکه کسی زمینی‌را عاریه‌بدهد تادرآن میتی‌را دفن کنند که تااستخوان‌او نپوسد نبش‌قبر و رد زمین نمیتوان کرد وهم‌چنین اگرردعین موردعاریه مستلزم ضرر غیرقابل‌تدارکی برمستعیر باشد . مثلا اگر تایر ماشین‌را عاریه کرده باشند رد آن در بیابان‌که دسترسی به‌تهیهٔ تایـر نباشد لازم نیست.
(شرح لمعه - جلداول - صفحهٔ ۴۴۶)

۳۴۹۴ - عاشر

رك . عشر

۳۴۹۵ - عاقد

(مدنی-فقه) کسیکه طرف‌عقد واقع میشود خواه وکیل‌باشد خواه اصیل خـواه عاقد فضولی‌باشد (که نه‌وکیل است ونه‌اصیل) طرفین عقدرا متعاقدین ومتعاملین‌نامند. عاقدرا معامل‌هم گویند (مادهٔ ۲۶۰ ق - م ومادهٔ یك قانون ازدواج مصوب ۲۳-۵-۱۳۱۰)

۳۴۹۶ - عاقد فضولی

(مدنی - فقه) درعقد فضولی آن‌طرف عقد که نه‌خود مالك‌است ونه‌نمایندگی‌درعقد را ازطرف‌مالك‌دارد عاقد فضولی ومعامل فضولی‌وبطوراختصار فضولی‌نامیده‌میشود.
(مادهٔ ۲۴۷ ق - م)

۳۴۹۷ - عاقدین

(فقه) بمعنی متعاقدین‌است که دوطرف‌عقد هستند خواه‌عقد مالی‌باشد مانندبیع خواه نباشد مانند نکاح.

۳۴۹۸ - عاقل

(فقه - مدنی) در مقابل مجنون استعمال می‌شود بنابراین سفیه‌هم مصداق عاقل است عاقل شامل بالغ و نابالغ میشود.

۳۴۹۹ - عاقله

(فقه) درلغت بمعنی نگهدارنده ومواظبت کننده است ودر اصطلاح بطبقات زیر گفته میشود:

۱ - خویشاوندان پدری قاتل (جزءنان). اولاد قاتل وپدروی جزء این طبقه نیستند. در مسئولیت کیفری این طبقه غناء وفقر تأثیری ندارد و رئیس حکومت به‌تناسب وضع آنها جزای نقدی را بطور عادلانه برآنها می‌تحمیل نمایدحضور وغیبت افراد عاقله ازمحل‌جرم، تأثیری در مسئولیت جزائی آنان ندارد.

۲ - آزاد کنندهٔ بنده درحدودشروط سه‌گانهٔ مقرر درقانون.

۳ - کسی‌که بموجب ضمان جریره (رك. ضمان‌جریره) مسئولیت جنایات مستلزم دیه را نسبت بشخص معینی قبول کرده باشد.

۴ - امام (ع) درصورتیکه مجرم مالی برای‌دادن دیه نداشته باشد.

شرط مسئولیت کیفری طبقات چهارگانهٔ بالا این است‌که:

اولا - جرم ازروی‌خطا صادرشود. معروف است: لاتعقل‌العاقلة عمد اولا عبدا.

ثانیاً - جرم علیه‌جسم وجان باشد.

ثالثاً - دلیل‌جرم‌هم اقرار نباشد.

رابعاً - مجرم بنده‌نباشد. چون‌عمد وشبه عمدصغیر ودیوانه درحکم خطا است نسبت بجرائم صغیر ودیوانه درهرحال، عاقله مسئول است. مسلمان وکافر نسبت بهم عاقله نمیشوند ولی‌امام (ع) درصورت‌عدم تمکن‌مجرم ذمی، عاقلهٔ او خواهدبود.

۳۵۰۰ - عالیجاه

(تاریخ حقوق) به‌مقامات‌دولتی ودرباری درعصرصفویه گفته می‌شدکه حق‌شرکت‌در شورای سلطنتی‌را داشتند وعبارت بودند ازارباب قلم وارباب سیف ورؤساء دربار (ایشیك‌آقاسی باشی - ناظر - میرشکار)

۳۵۰۱ - عالی‌السند

(فقه) حدیثی‌که تعداد واسطه بین‌راوی و امام نسبت بحدیث متعارض باآن حدیث کمترباشد وبرای‌قلت وسائط (که موجب علوسند است) سعی وطلب بعمل‌آمده باشد ودر قدیم رسم بودکه برای‌کاستن وسائط سند مسافرت می‌کردند تااستادان حدیث را شخصاً ملاقات‌کنند. قلت وسائط‌مقدار اشتباه‌راکم می‌کند.

۳۵۰۲ - عام

رك. عموم

۳۵۰۳ - عام استغراقی

(فقه) عبارت است ازعامی‌که اثر قانونی راجع بآن، درفرد فرد عام بطورمستقل صدق‌کند مانند مادهٔ ۱۴۱ ق-م که‌میگوید: مراداز‌احیاء زمین آن‌است که‌اراضی‌موات ومباحه‌را بوسیلهٔ عملیاتی‌که درعرف‌آباد کردن محسوب است... قابل استفاده نمایند.» دراین ماده اراضی موات، عام است واثرقانونی‌آن، احیاء عرفی است این اثر در مورد هر زمین موات بطور جداگانه‌صدق میکندیعنی احیاء هرزمین مواتی‌عبارت‌است ازقابل‌استفاده‌ساختن‌آن زمین بوسیلهٔ کارهائی‌که درعرف، آباد کردن محسوب‌شود.

(در اصطلاح دیگر آنرا عام افرادی‌هم گویند)

رك . عام مجموعی

چون غالباً عام بصورت عام استغراقی است علی‌القاعده عام را استغراقی تلقی می‌کنند تا دلیلی برخلاف آن باشد . این قاعده را «اصل استغراقی بودن عام» نامیده‌اند .

۳۵۰۴ - عام اصولی

رك . مقدمات حکمت

۳۵۰۵ - عام افرادی

رك . عام استغراقی

۳۵۰۶ - عام موخر ازخاص

(فقه) قانون عامی که تاریخ تصویب آن مؤخر ازقانون خاص باشد عام مؤخر از خاص نامیده میشود چنانکه مادهٔ ۷۱۹ دادرسی‌مدنی (نسبت بمیزان خسارت تأخیر تأدیه) عامی است که مؤخر است از مادهٔ ۵۶۲ قانون تجارت.

۳۵۰۷ - عام مجموعی

(فقه) عام مجموعی عامی است که حکم قانونی مربوط بآن برای همهٔ افرادش یکجا و من حیث‌المجموع صدق می‌کند ودربارهٔ یك‌یك افرادآن صدق نمی‌کند چنانکه درمثال مذکور در عام استغراقی (رك . عام استغراقی) کلمهٔ «عملیات» یك عام مجموعی است و حکم قانونی مربوط بآن «احیاء عرفی» است واین حکم یعنی احیاء درمورد هرعمل بسیطی صدق نمیکند بلکه مجموعه‌ای از اعمال که باهم جمع شوند مصداق احیاء عرفی زمین موات محسوب میشوند .

۳۵۰۸ - عام وخاص

درلغت بمعنی شامل وضدخاص است واکثریت مردم‌را گویند وخاص ، طبقهٔ صاحب‌دانش وهنر را گفته‌اندچنانکه خیام گوید :

نابرده بصبح در طلب شامی چند
ننهاده برون زخویشتن گامی چند
در کسوت خاص آمده عامی چند
بدنام کنندهٔ نکو نامی چند

دراصطلاحات‌فقهاء مباحث‌مربوط به‌قواعد عام وخاص‌را گویندکه هرچند از قواعد نسبتاً لفظی است ولی‌فهم آنها الفباء‌استنباط است .

(رك . عموم)

۳۵۰۹ - عام و خاص مطلق

رك . عموم و خصوص مطلق

۳۵۱۰ - عام‌وخاص من‌وجه

رك . عموم وخصوص من وجه

۳۵۱۱ - عامل Agent

(فقه ـ مدنی) در اصطلاح حقوق اداری اسلام مستخدم دولت را گویند وجمع‌آن عمال است مثلا عامل زکات یعنی مأمور وصول‌زکات.

(مدنی ـ فقه) درمعانی‌ذیل بکارمی‌رود :

الف ـ عامل مزارعه‌که زارع است(مادهٔ ۵۱۹ ق ـ م)

ب ـ عامل مساقات (مادهٔ ۵۴۳ ق ـ م)

ج ـ عامل مضاربه‌که سود اگر است‌واسم دیگر آن مضارب‌است . (مادهٔ ۵۴۶ق-م)

د ـ عامل جعاله‌که طرف جاعل‌است(مادهٔ ۵۶۲ ق ـ م)

ه ـ بصورت‌جمع (عوامل) درباب‌مزارعه بکار می‌رود .

(رك . عوامل)

(تجارت ـ مدنی)عامل به‌کسی گفته‌میشود

که از طرف دیگری و بنام اوو برای او
کاریا کارهائی را انجام میدهد خواه وکیل
باشد خواه نمایندهٔ قانونی (مانند ولی قهری
و وصی وقیم) این مفهوم ترجمهٔ اصطلاح
فرنگی mandataire است که درمقابل
préposé بکار می‌رود ومعنی آن، عامل
تابع است یعنی کسیکه کار معینی را و یا
وظیفهٔ معینی را تحت نظر دیگری انجام
میدهد مانند کارمنددولت و یا کارگر که
تحت نظر کارفرما کار می کند.

۳۵۱۲ - عامل بیمه
Agent d'assurence
کسیکه واسطه بین بیمه گرو بیمه گذار
است.

۳۵۱۳ - عامل تابع préposé
رك. عامل

۳۵۱۴ - عامل تجارتی
Agent commercial
(بین‌الملل عمومی) عامل وابسته به پست‌های
سیاسی یا کنسولی که با نظر آنان وو ابستگان
بازرگانی، نمایندگی و بررسی امور
اقتصادی را در حوزهٔ مأموریتشان بعهده
دارد. و از تجار کنونی یاقدیم انتخاب
میشود.

۳۵۱۵ - عامل جعاله
(مدنی - فقه) کسیکه بمنظور دریافت
اجوت مقرر در جعاله اقدام بکاری که
پیشنهاد شده می کند.

۳۵۱۶ - عامل صدقات
(فقه) مأمور وصول زکات را گویند.

۳۵۱۷ - عامل فروش
کسیکه مأذون از طرف شخص (رسمی یا
غیر رسمی) دیگری در فروش جنس یا
اجناس معینی است مانند عامل فروش قند
و شکر.

۳۵۱۸ - عامل مزارعه
(مدنی - فقه) زارع را در عقد مزارعه
عامل مزارعه گویند.

۳۵۱۹ - عامل مساقات
(مدنی - فقه) کسیکه در عقد مساقات
درختان میوه را برای نگهداری و آبیاری
از مالك آن میگیرد.

۳۵۲۰ - عامل مضارب
(مدنی -فقه) کسیکه سرمایه را ازدیگری
برای تجارت در عقد مضاربه میگیرد.

۳۵۲۱ - عامه
(فقه) اهل سنت و جماعت را گویند. در
مقابل خاصه (شیعه) استعمال میشود.

۳۵۲۲ - عبادت
هر مقرر شرعی که غرض اهم از آن امور
اخروی باشد چه بصورت جلب منفعت باشد
وچه بصورت دفع ضرر. کفارات هم جزء
عبادات می باشند. عبادت باین معنی در
مقابل معامله به معنی اعم استعمال میشود
که عبارت است از هر مقرر شرعی که
غرض اهم آن امور دنیوی باشد.
(رك. معامله)

۳۵۲۳ - عبارت حکم Dispositif
(دادرسی) قسمت اخیر رسیدگی که تصمیم
دادگاه را منعکس می کند و عنوان
chose jugée را دارد.
در مقابل مقدمهٔ حکم motifs بکار
می رود که شامل اسباب موجه حکم است.

۳۵۲۴ - عتیقات و نفائس

(مالیه) اموالی که استعمال نمیشود زیرا از حیث تاریخی یا صنعتی نادر و گرانبها است مانند اشیاء موزه - تابلوها - سنگتراشی های ممتاز - کتب خطی مصور - جواهر و مانند آنها (مادهٔ سوم آئین نامهٔ اموال دولتی ۱۹/۹/۱۰)

۳۵۲۵ - عتیقه

کلیهٔ آثار صنعتی اقوامی که تا انتهای دورهٔ زندیه در خاک ایران زندگی کرده اند از نظر قانون ایران عتیقه نامیده می شود (نظامنامهٔ مصوب تاریخ ۲۸ - ۸ - ۱۳۱۱ قانون راجع بحفظ آثار ملی مصوب ۱۲ - ۸ - ۱۳۰۹)

در همین معنی اصطلاحات آثار تاریخی و آثار ملی بکار می رود باین دو اصطلاح مراجعه شود .

۳۵۲۶ - عدالت

(فقه - مدنی) یعنی ترك جرائم (گناهان) بزرگ واصرار نورزیدن برجرائم کوچك و رعایت مروت . مروت عبارت است از اتصاف باموری (از ترك و فعل) که پسندیده است بحسب زمان ومکان و شأن شخص . همهٔ مراتب بالا باید بحد ملکه برسد (مادهٔ ۱۱۳٤ قانون مدنی) حالت عکس عدالت را فسق گویند (جامع الشتات ص ٦۹۹) در علم حقوق هماهنگی انسان را با نظام جهان عدالت گویند .

(رك . عدل و انصاف)

۳۵۲۷ - عدل

رك . عدالت و قاعدهٔ عدل و انصاف

۳۵۲۸ - عدل و انصاف Equité

الف - گذاشتن پایهٔ احقاق حق برمساوات در مقابل قانون و احترام بحقوق افراد.

ب - در مقابل قوانین موضوعه بکار می رود یعنی نظری که از قوانین موضوعه گرفته نشده وحتی ممکن است مغایر با آن باشد در عین حال که عرفاً مصداق عدل وانصاف شمرده میشود .

(رك . قاعدهٔ عدل و انصاف)

۳۵۲۹ - عدلیه

الف - وزارت دادگستری را گویند .

پ - شیعه و معتزله را گویند که معتقد بعدالت خداوند هستند در مقابل اشاعره که اساساً اسناد عدل وجور بخداوند نمیدهند .

(رك . دادگستری - ضروری مذهب)

۳۵۳۰ - عدلیه‌چی

سابقاً کارمند وزارت دادگستری وبخصوص قاضی دادگستری را می گفتند و فعلا کمتر استعمال میشود ،

عدم

بمعنی نبود و نیستی است در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۳۵۳۱ عدم تمرکز اداری

Décentralisation

(حقوق اداری) یعنی ادارهٔ امور اداری محلی توسط مردم همان محل و تحت نظارت دولت مرکزی . عکس این قضیه را (ادارهٔ امور اداری محل توسط دولت مرکزی) رژیم تمرکز اداری گویند .

Centralisation

۳۵۳۲ - عدم رشد

بمعنی سفه است (رك . سفه)

۳۵۳۳ - عدم رعایت مقررات دولتی

(جزا) از انواع چهارگانهٔ خطا در امور

کیفری است (رك . خطا) ومقصودرعایت نکردن‌هر دستوری‌است که ضمانت اجراء داشته باشد خواه بصورت قانون باشد خواه بصورت نظامنامه (مادهٔ یك قانون تشدید مجازات‌رانندگان مصوب۱۳۲۸)

۳۵۳۴ - عدم شناسائی

Non-reconnaissance

(بین‌الملل عمومی) رد صریح یا ضمنی پذیرش‌یك‌وضع‌درروابط بین‌المللی‌ازطرف یك دولت‌یایك مؤسسهٔ بین‌المللی که‌وضع مزبوررا‌غیر قانونی‌یا غیر مؤثرمی‌داند .

۳۵۳۵ - عدم صحت سلب

رك . صحت سلب

۳۵۳۶ - عدم عطف قانون به‌گذشته

non-rétroactivité des lois

یعنی قانون نسبت به قبل از تاریخ‌وضع و نشر خود اعتباری ندارد .

۳۵۳۷ - عدم مهارت Maladresse

(جزا) یکی از مصادیق چهارگانهٔ خطا در امور کیفری است (رك.خطا) وعبارت است از عدم آشنائی متعارف باصول و دقائق علمی و فنی‌کار معین از قبیل کار رانندگی ماشین یا تراکتور یاکشتی و غیره . بی‌اطلاعی‌کافی از حرفهٔ معین مصداق عدم مهارت است (مادهٔ یك‌قانون تشدید مجازات‌رانندگان‌مصوب ۱۳۲۸) (رك . بی‌احتیاطی)

۳۵۳۸ - عدم النفع

Lucrum cessans

(فقه - مدنی)ممانعت ازوجودپیداکردن نفعی‌که مقتضی وجودآن حاصل شده‌است مانند توقیف غیر قانونی شاغل بکار که موجب حرمان‌اواز گرفتن مزدشده‌باشد. بملاك مـادهٔ ۷۲۸ آئین دادرسی مدنی میتوان عدم‌النفع‌را منشاء خسارت‌دانست ولی بشرط اینکه قاعدهٔ بالا و شرائط‌آن جمع شود . مادهٔ ۲۲۶ قانون مدنی‌ماو فصل‌مربوط بآن با توجه بمأخذفرانسوی آن مجوزاخذ خسارت ناشی‌از عدم‌النفع است.مادهٔ۹ ٤قانون‌ثبت‌علائم۱۳۱۰/۴/۱۵ بطورکلی عدم‌النفع را ضرر شمرده‌است و نیز بند سوم مادهٔ نهم آئین دادرسی کیفری (رك . ضرر مسلم)

۳۵۳۹ - عدم نفوذ

(فقه - مدنی) تزلزل یك عمل حقوقی بعلت فقدان‌پاره‌ای‌از شرائط‌آن که‌بصحت آن خلل نرساندموجب‌بروز نوعی‌تزلزل در عمل‌حقوقی‌است که ازآن تعبیر به‌عدم نفوذ می‌کنند مانند فقدان رضا در عقد مکره‌که موجب عدم نفوذآن است (مادهٔ ۲۰۳ قانون مدنی)

عمل حقوقی‌که دارای صفت‌عدم نفوذباشد اصطلاحاً غیر نافذ و موقوف نامیده‌شده است . قانون مدنی اصطلاح باطل و غیر نافذ را گاهی بجای یکدیگر استعمال می‌کند (مادهٔ ۲۱۲ - ۱۲۱٤ - ۲۱۳ ۸۳۷ ق - م)

۳۵۴۰ - عدوان injustement

(مدنی - فقه) صفت تصرف بدون مجوز قانونی است از همین‌قبیل است یدعدوان (مادهٔ ۳۰۸ ق - م)

۳۵۴۱ - (ید) عدوان

(مدنی - فقه) تصرف بدون‌مجوز درمال غیر است (مادهٔ ۳۰۸ - ۳۶۶ ق - م).

۳۵۴۲ - عدول از رهن

(مدنی - فقه) یعنی مرتهن از حق وثیقهٔ

خود بر خصوص عین مرهونه چشم بپوشد و باین ترتیب دارائی راهن، متعلق حقوق و طلب وی گردد در این صورت سند رهنی وی تبدیل به سند ذمه‌ای میشود و بجای اجراء مقررات مادهٔ ۳۴ قانون ثبت مقررات راجع باجراءِ سند ذمه‌ای در حق مدیون اجراء شود. اختلاف نظر عمیق در صحت عدول از رهن وجود دارد وصحت آن مطلقاً ممنوع است (مجلهٔ حقوقی دادگستری ـ سال ۱۳۴۳ ـ شمارهٔ ۲ ـ دیماه ـ صفحهٔ ۹)

۳۵۴۳ - عده Délai de vidualité

(بتشدید ثانی) در فقه و حقوق مدنی به مدتی گفته میشود که در آن مدت زوجه‌ای که ازدواج او از طریق طلاق یا وفات یا فسخ نکاح یا بذل مـدت منحل شده نمیتواند شوهر دیگری اختیار کند (مادهٔ ۱۱۵۰ قانون مدنی)

۳۵۴۴ - عدهٔ بائنه

(فقه ـ مدنی) عدهٔ زوجه در طلاق بائن راگویند.

۳۵۴۵ - عدهٔ رجعیه

(فقه ـ مدنی عدهٔ زوجه در طلاق رجعی راگویند،

۳۵۴۶ - عدهٔ طلاق

(مدنی ـ فقه) عده‌ایکه زوجه بعد از طلاق باید نگه دارد عدهٔ طلاق سه طهر است مگر اینکه زن باقتضاءِ سن، عادت زنانگی نبیند که در این صورت عدهٔ او سه ماه است (مادهٔ ۱۱۵۱ قانون مدنی) زنیکه بین او وشوهرش نزدیکی واقع نشده وزن یائسه عدهٔ طلاق ندارد (مادهٔ ۱۱۵۵ قانون مدنی)

۳۵۴۷ - عدهٔ فسخ نکاح

(مدنی ـ فقه) عده‌ایکه زوجه بعد از فسخ نکاح نگه میدارد. آنچه که دربارهٔ عدهٔ طلاق نوشته شد دربارهٔ عدهٔ فسخ نکاح صدق می کند.

(رك. عدهٔ طلاق)

۳۵۴۸ - عدهٔ وفات

(مدنی ـ فقه) مدتی که قانوناً زوجه پس از مرگ شوهر باید برای اختیار شوهر دیگر صبر کند (مادهٔ ۱۱۵٤ قانون مدنی)

۳۵۴۹ - عذاب

(فقه) بمعنی، عقوبت و مجازات بکاررفته است.

۳۵۵۰ - عرصه

رك. اعیانی

۳۵۵۱ - عرض

(فقه) ـ الف ـ بفتح اول وسکون ثانی در علم درایه خواندن متن حدیث است بر استاد (شیخ) از حفظ یا از روی نوشته. و این یکی از طرق تحمل حدیث بوجه صحیح است (درایهٔ شهید ـ ص ۱۰۸)

ب ـ بمعنی غیر از نقدین از امتعه و کالا و اموال راگویند.

ج ـ بفتح اول و ثانی (بنگرید: عرضی) و بمعنی اخیر در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۳۵۵۲ - عرض خاص

رك عرض عام

۳۵۵۳ - عرض عام

(فقه) هرگاه عرض معین، بر چند ماهیت، عارض شود آن عرض رانسبت بهر یك از ماهیات، عرض عام گویند مانند خیار

غبن که عارض بر ماهیت بیع و اجاره و صلح میشود (مادهٔ ۴۵۶ ق - م)
عرضی که اختصاص بیك ماهیت دارد عرض خاص نامیده میشود مانند خیار تأخیر ثمن که اختصاص به بیع دارد.

۳۵۵۴ - عرض لازم

(فقه) عرضی است که هیچوقت از ماهیت معینی جدا نشود مانند کاشف از قصد عاقد که هیچوقت جدا از آن عقد نیست زیرا عقد بدون کاشف از قصد، تحقق پیدا نمی کند. در مقابل عرض مفارق استعمال میشود.

۳۵۵۵ - عرض مفارق

(فقه) عرضی است که گاهی عارض بر ماهیت معینی شده و زمانی از آن جدا میشود مانند خیار نسبت به ماهیت بیع، چه وقتی که (مثلا) شرط اسقاط کافهٔ خیارات در عقد بیعی شود عرض مذکور از عقد بیع مزبور جدا میشود.

۳۵۵۶ - عرض بیگی

(تاریخ حقوق) عرض بیگی یا رئیس عرائض کسی بود که احوال سپاه و رعیت و دادخوهان و خرابی و معموری ملك و آنچه از مهمات که فیصله می یافت بعرض پادشاه میرسانید.

۳۵۵۷ - عرضحال

شکایت نامه به دادگاه یا مراجع رسمی و در اصطلاح شایعتر آنرا دادخواست گویند (مادهٔ ۷۰ ببعد آئین دادرسی مدنی)
شاکی را سابقاً عارض و مشتکی عنه را معروض می گفتند.
دادخواست علی الاصول باید کتبی و روی کاغذهای رسمی مخصوص باشد (مادهٔ ۷۱ آئین دادرسی مدنی).

۳۵۵۸ - عرضحال تقابل

(دادرسی مدنی) دادخواستی که در آن دعوی تقابل طرح کنند.
(رك. دعوی تقابل)

۳۵۵۹ - عرضحال جلب ثالث

(دادرسی مدنی) عرضحالی که در آن ثالثی را بدعوای موجودی جلب کنند.
(رك. دعوی جلب ثالث)

۳۵۶۰ - عرضه و تقاضا

عرضه یعنی نهادن کالاهای مصرفی و هر گونه کالا برای مصرف در اختیار مصرف کنندگان و نیازمندان. تقاضا عبارت است از خواستن بالقوهٔ (قوهٔ قریب به فعل) کالاهای مذکور بمنظور مصرف و صرف در نیازمندیهای معین و مشخص.

۳۵۶۱ - عرضی

(فقه) عرضی چیزی است که وجود یك ماهیت، موقوف بروجود آن نیست و بعکس آن عرضی در وجود خود محتاج به وجود آن ماهیت است مثلا وجود عقد موقوف بروجود خیار نیست ولی وجود خیار موقوف است بوجود عقدی از عقود. گاهی از آن تعبیر به عرض میشود.

۳۵۶۲ - عرف Coutume

(بضم عین) در لغت به معنی معرفت و شناسائی است و پس از آن بمعنی چیزی که در ذهن شناخته شده و مأنوس و مقبول خردمندان است بکار رفته است.
الف ـ در اصطلاح فقهاء: روش مستمر قومی است در گفتار یا رفتار. و آنرا عادت و تعامل نیز نامند. لازم نیست همهٔ افراد یك قوم آن روش را داشته باشند تا عرف محقق شود بلکه کافی است که اغلب

آنان دارای روش مزبور باشند و عرف بهمین مقدارمحقق میشود درصورت اخیر آنرا عرف غالب و در صورت اخیر آنرا عرف غالب و درصورت نخست آنراعرف شایع مینامند. عرف، نیکو وبدمیتواند باشد شأن قانونگذار امضای عرف بد و زیان‌بخش نیست، با وجود قانون عام یا خاص، عرف حجت نیست (مادهٔ سوم آئین‌نامه دادرسی مدنی و مواد دیگر)

ب ـ عملی‌که اکثریت صنفی از اصناف (یا طبقه‌ای از طبقات یاگروهی از یك اجتماع) بطور مکرر انجام دهند و آن عمل مطابق با مصلحت نوعی آن صنف یا آن طبقه وگروه باشد.

در همین معنی اصطلاح عادت ـ عرف عقلاء ـ عرف و عادت ـ آداب و رسوم استعمال میشود.

رك. عادت. حقوق عرفی

۳۵۶۳ ـ عرف تجاری

عرفی‌که بین تجارمعمول و متداول‌است.

۳۵۶۴ ـ عرف خاص

عرف متداول درمحل معین و یا بین یك صنف و دسته را گویند مانند عرف بین تجار. گاهی آنرا عرف صنفی‌هم‌میگویند. عرف‌قضائی هم نوعی ازعرف خاص است. و همچنین است عرف محلی.

۳۵۶۵ ـ عرف شایع

رك. عرف

۳۵۶۶ ـ عرف صنفی

عرف موجود ومتداول درصنفی ازاصناف مانند عرف بانکداری (تبصرهٔ دوم قانون چکهای بی‌محل مصوب ۱۳۳۷ منسوخ به قانون چك ۱۳۴۴)

۳۵۶۷ ـ عرف عام

عرف متداول بین گروهی از مردم‌که جهت جامع صنفی و رسته‌ای نداشته‌باشند مانند عرف یك محل معین یاعرف‌مملکت یاعرف مذهب.

۳۵۶۸ ـ عرف عقلاء

(فقه) از نظرفقهاء عرف و عادت (بمعنی Coutume) موقعی حجت است که‌عقلاء درعمل خودآنرا رعایت میکنندبنابراین عرفهای مخالف عقل‌که برخلاف مصالح نوعی یك اجتماع است حجت‌نیست. مثلا بعضی‌بدون عقد نکاح یکنوع رابطهٔ عرفی با زنان بنام «نشاندن» دارندکه شرع و قانون آنرا نمی‌شناسد. عرف عقلاءکه بطور خلاصه آنرا عرف میگویند غیر از «تفاهم عرف» (رك. تفاهم عرف) است. رك. بناء عقلاء

۳۵۶۹ ـ عرف عملی Coutume

عبارت است از تکرارعمل ازطرف اکثر یا تمام افراد یك‌گروه درزندگی قضائی و غیره. و عناصر آن عبارت است از:

الف ـ عرف عملی قاعده‌ای است که در مدتی نسبتاً دراز و مستمر درعمل رعایت شده باشد.

ب ـ قاعدهٔ مذکور بصورت قاعدهٔ موجد تعهد وتکلیف ازنظر کسانیکه‌آنرا رعایت می‌کنند درآمده‌باشد، مانند سکوت‌باکره درعقد نکاح‌که منهای دستورقانونگذاران ازنظرعرف دلالت برقبول عقدنکاح داشته است.

ج ـ قاعدهٔ مذکور از طرف تمام یا اکثر افراد یك قوم (خواه اهل تمام‌کشور یا اهل یك صنف معین باشند) رعایت شده باشد.

درصورت اجتماع سه عنصر فوق واحراز آنها عرف ازنظر احرازکنندهٔ آن‌عناصر «عرف مسلم» نامیده میشود (مادهٔ سوم قانون آئین دادرسی مدنی)

شرائط اعتبار عرف دوچیز است:

الف ـ قبل ازواقعه‌ای که بایدعرف برآن حکومت کند وجود داشته باشد.

ب ـ از طرف مقام صلاحیتدار تصریحی برخلاف اقتضای آن عرف نشده باشد.

رك. عرف لفظی

۳۵۷۰ ـ عرف غالب

رك. عرف

۳۵۷۱ ـ عرف قضائی

عرف متداول بین صنف قضات. چنانکه قضات برای اجرای بند سوم مادهٔ ۲۲۵ قانون آئین‌دادرسی‌مدنی یك‌دهم‌خواسته‌را بعنوان‌تأمین‌مطالبه‌می‌کنند. رویهٔ قضائی بمفهوم مصطلح در دادگستری مشمول عنوان عرف قضائی نیست زیرادر عرف تکرار عمل لازم است وحال اینکه صرفاً یك رأی هیأت عمومی تمیز را (مثلا) رویهٔ تمیزی و رویهٔ قضائی دیوان تمیز مینامند. گاهی رویهٔ تمیزی بمعنی‌عرف قضات دیوان تمیز بکار میرود.

(رك. رویهٔ قضائی)

۳۵۷۲ ـ عرف لفظی

یا عرف محاوره عبارت است از اینکه مدلول یك لغت یا یك‌عبارت در محاورهٔ یك قوم بصورت خاصی تلقی بقبول شده باشد مثلا ممکن است یك کلمه در لغت معنی‌مخصوص‌داشته باشد ولی‌درمحاورات و استعمالات یك قوم معنی دیگری غیر از معنی لغوی داشته باشد و از همین رو است که مادهٔ ۲۲۴ قانون‌مدنی می گوید: «الفاظ و عبارات طرفین عقد محمول‌بر معانی عرفی‌است» ومقصودازعرف دراین ماده عرف لفظی است.

در عرف لفظی ما مسئولیت بجای ضمان بکاررفته است. عرف لفظی درمقابل‌عرف عملی بکار می‌رود. کلمهٔ عرف هرگاه بطور مطلق‌استعمال شودبمعنی عرف‌عملی است.

(رك. عرف عملی)

۳۵۷۳ ـ عرف محلی

عرفی‌که تمام یا اغلب مردم یك ناحیه ازیك‌کشور اتخاذکرده‌باشند درمعاملات غالباً عرف محلی مورد نظر است. عرف مملکتی‌غالباً درقوانین موضوعه گنجانده شده است.

۳۵۷۴ ـ عرف مذهبی

عرف متداول بین‌تمام یا غالب افراد یك مذهب راگویند خواه افرادآن‌مذهب در یك کشور ساکن باشند یا در چندکشور مانند اینکه‌کفردر مذهب اسلام ازموانع ارث است هر چندکه در قانون مدنی ایران‌بطورصریح از موانع ارث شمرده نشده است.

۳۵۷۵ ـ عرف مسلم

رك. عرف عملی

۳۵۷۶ ـ عرف مملکتی

عرفی‌که تمام مردم یك مملکت ویا اغلب مردم‌آن، در عمل اتخاذکرده باشند. در مقابل عرف محلی استعمال میشود.

(رك. عرف محلی)

۳۵۷۷ - (تفاهم) عرف Foi publique

در موارد اجمال و ابهام الفاظ قانون آنچه را که عرف از آن الفاظ می‌فهمند باید ملاك قرارداد از این معنی به‌تفاهم عرف و متفاهم عرف تعبیر شده است .
هر گاه تفاهم‌عرف با آنچه که در کتب‌لغت نوشته‌اند مغایرت داشته‌باشد تفاهم عرف حجت است .
و در این معنی است که مادهٔ ۲۲۵ ق-م میگوید : الفاظ‌عقود محمول‌است‌ برمعانی عرفیه . الفاظ قانون‌هم مانند الفاظ‌عقود محمول برمعانی عرفیه است .
این‌عرف‌غیر از عرف بمعنی Coutume است‌که ناظر بعملکرد گروه یا اجتماعی است .
(رك . عرف)

۳۵۷۸ - (متفاهم) عرف

بمعنی تفاهم عرف است .
(رك . تفاهم عرف)

۳۵۷۹ - عروض

(فقه) غیر از نقود (مسکوك طلا ونقره) و اراضی باقی اموال را عروض (جمع عرض‌بسکون‌راء) گویند، مانند‌اتومبیل- اسکناس - فرش - میوه و غیره .

۳۵۸۰ - عریضه Requête

نامهٔ شکوائیه که بمقامات متنفذومخصوصاً مقامات رسمی‌نوشته می‌شود خواه درنامهٔ رسمی باشد خواه در نامهٔ عادی .وبیشتر در نامهٔ عادی استعمال میشود و بمعنی عرضحال آمده است (مادهٔ ۳۱۱ آئین دادرسی کیفری) .

۳۵۸۱ - عریضهٔ تمیزی

(دادرسی) عرضحال فرجامی را گویند (مادهٔ ۴۴۰ -۴۵۴ - ۴۵۵ آئین‌دادرسی کیفری) .

۳۵۸۲ - عزل Destitution

سلب سمت مأمور دولت یا وکیل و نائب و نمایندهٔ قانونی‌از طرف کسی که‌آن‌سمت را اعطاء نموده یا از طرف قانونگذار مانند عزل قیم (مادهٔ ۱۲۴۸ ق - م ببعد) وعزل‌وزیر‌متخلف (اصل ۲۹قانون اساسی) وامثال‌آنها.
عزل محتاج برسیدگی (مانند مورداصل ۲۹ قانون اساسی) یا قصد انشاء ازطرف عزل‌کننده است مانند عزل وکیل (مادهٔ ۶۷۸ ق - م)
فرق‌انعزال و عزل این است‌که از حیث نتیجه‌ای‌که عائد شخص معزول یا منعزل میشود عزل وانعزال‌یکسانند اما ازحیث علت نتیجهٔ‌مذکور بین عزل وانعزال فرق است زیرا در مورد انعزال نه رسیدگی لازم است و نه از طرف‌کسی قصد انشاء بمنظور گرفتن‌نتیجهٔ مزبور ضرورت‌دارد مثلا بموت موکل ، وکیل منعزل میشود (مادهٔ ۶۷۸ ق - م) عزل در مورد خلع از سلطنت استعمال نمیشود و خلع دراین خصوص‌استعمال‌شده است Déposition

۳۵۸۳ - عزم

(فقه) کسیکه‌عقدی را واقع میسازد اراده و تصمیم او مراحلی را طی می‌کندآن قسمت از قصد‌که به ابتداء عمل خارجی (اظهار مافی‌الضمیر) متصل‌است‌قصدانشاء نام دارد وآن قسمت از قصد‌که قبل از ابتداء عمل حاصل شده است اسمش عزم است که هیچ اثر حقوقی بر آن مترتب نمیشود . عبارت : «فلانی عزمش راجزم کرد . » دلیل گویائی است از صحت

اصطلاح مزبور .

۳۵۸۴ - عزیز

(فقه) در علم درایه نوعی از خبر واحد است که نه مستفیض است (که راویان او در هر مرتبه زائد برسه یا بردو باشند) ونه‌غریب(که راوی‌آن لااقل در یك‌طبقه یکنفر است) مثلا راوی‌آن دو نفرندکه از دو نفر روایت می کنند (درایهٔ شهید- ص ۱۷)

۳۵۸۵ - عزیمت

(فقه) آنچه‌که شرعاً افرادملزم به انجام دادن‌آن هستند .

(رك . رخصت)

۳۵۸۶ - عسرت

(فقه) حالت شخص معسررا گویند- مادهٔ ۳۱ قانون اعسار .

(رك . معسر)

۳۵۸۷ - عشار

(بفتح اول و تشدید ثانی)

رك. عشر

۳۵۸۸ - عشر

در لغت بمعنی یك‌دهم است :

(فقه) مالیاتی‌بوده‌که‌از محصول‌زمین‌های (غیر از اراضی‌خراج که در دست اهل ذمه بود) معینی (بنام اراضی عشر که‌در دست مسلمین بود) یك‌دهم عوائد آنان گرفته می‌شد .

در داخلهٔ کشور اسلامی گرفتن عوارض راهداری (که مقدارآن غالباً عشربود و گیرندهٔ عوارض راعشار وعاشرمی گفتند) ممنوع بود

(آئین دادرسی) در مقابل خدمت دستگاه دولت برای اجراء رأی محاکم عشر محکوم به از محکوم علیه گرفته میشود که‌آنرادر اصطلاح «عشریهٔ اجراء» و یا باختصار «عشریه» می‌گویند (مادهٔ ۶۰ قانون تسریع و مادهٔ ۷۹۳ اصول محاکمات قدیم)

برای اجراء اسناد رسمی نیم عشر گرفته میشود (مادهٔ ۱۳۱ قانون ثبت)

۳۵۸۹ - (اراضی) عشر

رك . اراضی عشر

۳۵۹۰ (نیم) عشر

بابت اجراء اسناد رسمی نیم عشر مبلغ اجرائیه گرفته‌میشود نیم عشر مزبور را حق الاجراء مینامند (مادهٔ ۱۳۱ قانون ثبت) و حقوق دیوانی نیز گویند .

۳۵۹۱ - عشریه

رك . عشر

۳۵۹۲ - عشریهٔ اجراء

رك : عشر

۳۵۹۳ - عصبه

(فقه) بروزن رقبه اقرباء ذکور از طرف پدر متوفی راگویند در اصطلاحات فقهی زنان (از خویشاوندان پدر متوفی) نیز حکماً ملحق به عصبه شده‌اند . پدر قاتل و اولاد او جزء عصبه نیستند .

(رك . تعصیب)

عصبه یکی از چهارطبقه‌ای‌هستند که عاقلهٔ مجرم محسوب میشوند .

(رك . عاقله)

۳۵۹۴ - عصمت

(جزا) در مودد جرائم راجع بمواقعه بکار می رود (مانند هتك ناموس) بعکس منافیات عفت که اعم از مواقعه و غیرآن است .

۳۵۹۵ - عصوبة

(فقه) بضم‌عین- نوعی‌رابطهٔ قرابت است که بموجب آن (نزد اهل سنت) ارث برده میشود. عصبه بروزن رقبه اقرباء ذکور ازطرف‌پدر متوفی‌را گویند و الحاق‌زنان خویشاوند از طرف پدر متوفی به ذکور در مباحث فقهاء الحاق‌حکمی است والا لغت عصبه شامل‌آنان نمیشود.

۳۵۹۶ - عصیر

(فقه) آب انگور را گویند.

۳۵۹۷ - عضو Membre

در لغت هر جزء مشخص و ممتاز بطور طبیعی از بدن انسان وحیوان‌را گویند. مانند دست و پا و گوش و زبان و غیره و نیز فردی از جماعت‌یا جمعیت‌را گویند. (بین‌الملل‌عمومی) الف-جمعیتی (مانند دولت) که عضو یك گروه می‌باشند.

ب - شخصی که‌عضویك سازمان بین‌المللی است که جنبهٔ جمعی دارد.

۳۵۹۸ - عضو دولت

(حقوق اداری) مأمور‌رسمی دولت خواه کارمند دولت (مستخدم‌دولت) باشدخواه نه بنا براین صاحبان دفاتر اسناد رسمی عضو دولت هستند (چنانکه مادهٔ ۱۰۲ قانون ثبت‌تصریح کرده است)ولی‌مستخدم دولت نیستند.

عضو دولت بیشتر در معنی مستخدم‌دولت بکار می‌رود.

۳۵۹۹ - عضو علی‌البدل

الف - عضوی که در غیاب و معذوریت متصدی اصلی کاری، قبلا برسم بدلیت برای تصدی آن‌کار در نظر گرفته شده است.

ب - در اصطلاحات قضائی دادرسی که سمت علی‌البدل داشته باشد و در این اصطلاح، دادرس علی‌البدل هم‌استعمال میشود. اصطلاح کارمند علی‌البدل هم در همین معنی استعمال شده است(مادهٔ ۳۶۰ دادرسی مدنی).

۳۶۰۰ - عضو مبتدی

(استخدام) کسیکه در ابتداء ورودبخدمت رسمی باید در مدت‌معینی بمنظور آشنائی بکار خود از طریق تجربی خدمت کند این مدت برابر مادهٔ پنج قانون‌استخدام کشوری مصوب قوس ۱۳۰۱ شمسی جزء خدمت رسمی نیست (رك. کارآموزی) در این اصطلاح گاهی کلمهٔ‌خارجی استاژ بکار میرود.

۳۶۰۱ - عضو مجری قرار

(دادرسی) دادرس اصلی یا علی‌البدل و عضو دفتری دادگاه که در اجراء قرار صادر شده از دادگاه بصورت مباشر یا ناظر اقدام می‌کند و بطور اختصار اورا مجری قرار گویند (مادهٔ ۴۳۷ - ۴۵۰ آئین‌دادرسی مدنی).

۳۶۰۲ - عضو ممیز

(دادرسی) مستشار‌تمیز که مأمور تهیهٔ گزارش از پرونده میشود (مادهٔ ۵۵۰- ۵۵۱ قانون آئین دادرسی مدنی و مادهٔ ۴۴۹ آئین دادرسی کیفری).

۳۶۰۳ - عطایا

رك. عطیه

عطف

درلغت بمعنی بر گشت است‌و چون‌طرفین حرف عطف هم در معنی همین خاصیت‌را دارند کلمهٔ‌حرف‌عطف و معطوف ومعطوف

علیه در آن مورد بکار میرود .
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۳۶۰۴ - عطف قانون به ماسبق
Rétroactivité des lois

یعنی حکومت قانون نسبت به وقایع قبل از تاریخ وضع و نشر آن . و چون این کار خلاف مصالح عموم است اصل برعدم جواز عطف قانون به گذشته است مگر در موارد استثنائی .

۳۶۰۵ - (اصل تغایر طرفین حرف) عطف

درعبارات قانون دوطرف حرف عطف عموماً دردومعنی متقابل بکارمیروند (نه‌دومعنی مترادف) مگراینکه بطوراستثناء وبغفلت دو مترادف بکار رفته باشد علت این امر این‌است که مقنن باید هرلغت وهرلفظرا درمعنی معینی بکار برد و بعلت حساسیت مصالح مردم از تفنن ادبی وبکار بردن مترادفات دوری جوید .

۳۶۰۶ - عطیه

(فقه) مجموع امور ذیل وهریك ازآنهارا گویند :
الف - صدقه
ب - هبه یا نحله یا عطیه بمعنی اخص.
ج - سکنی - عمری - رقبی - حبس .
مجموع این امور را عطایا گویند .
عطیه و نحله گاه برهبه اطلاق میشود . گاه برهرگونه اعطاء تبرعی اطلاق میشود وشامل وقف و صدقه وهبه وهدیه و سکنی وعمری میگردد . نحله غالباً درعطایای بفرزند بکارمیرود (جامع الشتات - صفحهٔ ۳۸۷) .

۳۶۰۷ - عفت عمومی

(جزا) عفت معروف است وعفت عمومی درجه‌ای‌است ازعفت که‌نوع مردم(نه‌عموم) علاقه بصیانت آن داشته‌باشند وتابع‌شرائط زمان‌ومکان‌است (مادهٔ ۲۱۳ مکرر قانون جزا) .

۳۶۰۸ - عفل

(بفتح عین‌وفاء) درفقه زائدهٔ گوشتی است در عضو تناسلی زن‌که مانع انجام لقاح است واگر بصورت استخوان باشدآنرا قرن (بر وزن عفل) نامند.

۳۶۰۹ - عفو

درلغت بمعنی بخشیدن است دراصطلاحات ذیل بکار رفته‌است :
(فقه) درباب نکاح شامل‌ابراء وهبه است چنانکه اگرمهر در ذمهٔ زوج باشد عفو آن بمعنی‌ابراء ذمهٔ زوج‌است واگر مهر عین باشد عفوآن بمعنی هبهٔ مهراست (الا ان یعفون اویعفوالذی بیده عقدةالنکاح) یعنی مگراینکه‌زنان یانمایندگان‌قانونی آنها مهررا عفوکنند ازطریق‌ابراء یاهبه (قلائدالدررجزایری - صفحه ۲۸۶)

۳۶۱۰ - عفو خصوصی

(جزا) یعنی اجراء نکردن همه یابرخی ازکیفربدستور پادشاه (یارئیس دولت) بمنظور تعدیل احکام شدید کیفری و یا تشویق محکومانی که در دورهٔ اجراء کیفر ، سلوك خوب داشته‌اند و مختص موردی‌است که‌حکم قطعی‌محکومیت صادر شده باشد (محکوم بحکم غیابی مشمول آن‌نمیشود) ودرقوانین عادی پیش بینی میشود وتمام آثار محکومیت را ازبین نمیبرد (محرومیت ازحقوق اجتماعی از بین نمی‌رود) وسابقه برای تحقق تکرار جرم میباشد .

۳۶۱۱ - عفوعمومی Amnistie

(جزا) عفو بطورنوعی و کلی‌است بموجب قانون خاص در موردیکه عدهٔ زیادی در مقاصد معینی شرکت کرده باشند این‌عفو ممکن‌است حتی‌قبل‌از دادرسی اعلان‌شود ومعافیت‌از مجازات‌دراین عفو بطورقطعی (نه‌مشروط)است وتمام آثارجرم‌رااز بین میبرد یعنی عنوان کیفری عمل‌را سلب می کندومتهم پس‌ازصدورفرمان‌عفوعمومی حق‌تعقیب دعوی‌را برای اثبات بی‌تقصیری خودندارد . درصورت‌اجراء شدن‌قسمتی ازحکم‌کیفری ، عفوعمومی موجب‌تعطیل اجراء باقی‌محکومیت میشود . عفوعمومی بحقوق ثالث صدمه نمیزند .

۳۶۱۲ - عقاب بلابیان

(فقه) عقاب‌بمعنی کیفردادن است، مقصود ازبیان دراین اصطلاح بیان جرم بودن عمل‌معینی‌است‌وغرض‌ازاین تعبیر آن‌است که مقنن‌تا وقتی که عملی‌را جرم نشناخته‌یعنی جرم‌بودن آن‌اعلام نکرده‌است کسی‌را برای ارتکاب آن کیفر نمیدهدزیراعقاب بلابیان قبیح‌است ومقنن‌خودنبایدمرتکب‌فعل‌قبیح شود . مقصوداز «قاعدهٔ قبح‌عقاب‌بلابیان» همین است . و مادهٔ دوم قانون مجازات عمومی‌هم متکفل همین نظراست‌هرچند که پاره‌ای از فقهاء عامه وخاصه قیاس‌را در امورجزائی‌هم‌وارد کرده‌اندولی درحقیقت این قیاس درست نیست و ظاهراً اکثر فقهاء هم این قیاس را درست نمیدانند.

۳۶۱۳ - عقار

(مدنی ــ فقه) اراضی‌را گویند.

۳۶۱۴ - عقد Contrat

(مدنی) تعهد یکطرف برقبول امری که مورد قبول طرف دیگر باشد (مادهٔ ۱۸۳ قانون‌مدنی) .

انتقاد ــ این‌تعریف فقط‌شامل عقودعهدی است نه‌عقود تملیکی مضافاً براینکه این تعریف شامل عقودی‌که نتیجهٔ آن انتفاء امرموجودی است نمیشود وحال اینکه فقهاء درباب صلح ازیکنوع صلحی بحث کرده‌اند که‌نتیجهٔ‌آن، انتفاء امرموجودی است .

علاوه‌براین شامل‌عقودی‌که طرفین‌دارای تعهد میشوند نیست .

(فقه) مشهورفقهاء ایجاب وقبول لفظی‌را مصداق‌عقدمیدانند واگرلفظ دربین نباشد می گویند تراضی حاصل است نه‌عقد ، و آن آثار راکه برعقد مرتب می کنند بر تراضی مترتب‌نمیکنند . این‌نظر بااینکه مشهوراست دلیل‌قاطع ندارد وطرفداران قول غیر مشهور هم کم‌نیستند وازنظرآنها لفظ اساساً ضرورت ندارد . قرار داد اصطلاح تازه‌ای‌است‌که مترادف‌باعقدبکار رفته‌است .

ملاك تشخیص عقداین‌است‌که بدون‌توافق دوطرف‌نتوان اثری‌بوجودآورد که مورد قبول‌قانون‌یاعرف وعادت ویاعقل‌واخلاق حسنه‌بوده‌باشد روی‌این‌اصل‌وصیت‌تملیکی ایقاع است زیرابرضای‌یکطرف (موصی) دیگری را مالك چیزی کردن برخلاف عقل واخلاق حسنه نیست وقانون‌هم منع نکرده‌است وروی همین اصل اسقاط حق ازخود Désistement ایقاع‌است‌نه‌عقد. براین اساس بین عقد وایقاع ، ماهیت جدیدی که شبه‌عقد یاماهیت مخصوص‌باشد وجود ندارد .

۳۶۱۵ - عقد اتفاقی

مترادف با عقد احتمالی است .

(رك . عقد احتمالی)

۳۶۱۶ - عقداجاره Louage

(مدنی-فقه) عقدی‌است که یکطرف منفعت عین یانیروی کار خودرا درازاء گرفتن احرت بدیگری میدهد .
(رك.اجاره)

۳۶۱۷ - عقد اجارهٔ کشتی

Charte – Partle

(مدنی) عقد اجاره‌ای که موضوع اجاره کشتی است . اصطلاح لاتین‌هم چنین به نوشته‌ای اطلاق‌میشود که‌طریق‌عادی‌اثبات عقد مذکور محسوب میشود.

۳۶۱۸ - عقداجتماعی

(مدنی) عقدی‌که جنبهٔ عمومی دارد مانند وقف‌که بجهت عمومی‌بودن‌آن قابل‌اقاله نیست ونکاح‌که‌آنهم تحت شرائط خاصی قابل انحلال است .

۳۶۱۹ - عقد احتمالی

contrat aléatoire

(مدنی) عقدی است‌که طرفین‌آن ، تعهد متقابل دارند ولی وصول یکی‌از طرفین عقد یاهردوطرف به‌اثرعقدبستگی به‌بخت واتفاق‌دارد ودرحین عقد نمیتوان آنرا تحدید ومعین نمود مانند عقد قمار وعقد بیمه . گفته‌اند غبن درعقد احتمالی مضر نیست .

۳۶۲۰ - عقد احسانی

contrat bienfaisance

(مدنی) قسمی‌ازعقد تبرع است که‌متبرع درآن‌عقد ، چیزی از مال خودرا صرف در تبرع نمیکند (مانند کفالت) بعکس عقدهبه‌که متبرع مالی‌ازخود صرف‌تبرع می‌کند .

(رك . عقد تبرع)

۳۶۲۱ - عقد اداری

contrat administratif

(مدنی)عقدی که‌یکطرف آن‌ادارات دولتی بوده وبمنظور تأمین نیازمندیهای خود منعقد می‌کنند و تابع نظامات مخصوص بوده وازمقررات حقوق خصوصی تبعیت نمی‌کند .

۳۶۲۲ - عقد اذعان

رك . عقد تصویبی

۳۶۲۳ - عقد اذنی

(فقه) عقدی است‌که منشاء اصلی آن‌اذن مالك (یا قائم مقام‌او) است و هیچگونه تعهد برای‌عاقدایجادنمیکند مانند عاریه‌ـ ودیعه.درمقابل عقدعهدی استعمال‌میشود. عقد اذنی‌را پاره‌ای از فقهاء حقیقتاً عقد نمیدانند .

انتقادـ هراثرحقوقی‌که موقوف بتراضی طرفین‌باشد عقد است بنابراین ودیعه و عاریه هم عقد محسوب میشوند .

۳۶۲۴ - عقداصلی contrat principal

(مدنی) عقدی‌است‌که وجود مستقل دارد بخلاف عقدتبعی که عقدی‌است تابع وجود عقد دیگر که‌قبلا واقع شده‌است ماننده‌عقد رهن و کفالت. بطلان یا انتفاء عقد اصلی مستلزم بطلان یا انتفاء عقد تبعی است .

۳۶۲۵ - عقد اکتساب

contrat d'acquisition

(مدنی) عقدناقل مال مانندبیع واجاره . درمقابل عقودی‌که هدف‌آنها تثبیت‌وضع موجودی‌است ونقل مالی در آنها صورت نمی گیردمانندعقدکفالت و ضمان .

۳۶۲۶ - عقد امانت

(مدنی) عقدی که بموجب آن شخصی که امین نامیده‌میشود مال‌منقول‌غیررا گرفته وتعهد نگهداری آنرا میکند تا وقتیکه بصاحبش بدهد صاحب‌مال مذکوررامودع وامانت‌گذار نامند طرف اورا امین و مستودع و ودیعه‌گیر نامیده‌اند. بجای عقدامانت غالباً ودیعه بکار میرود.

۳۶۲۷ - عقدانضمام

(مدنی) بمعنی عقد تصویبی است.

(رك . عقد تصویبی)

۳۶۲۸ - عقدباطل

(مدنی - فقه) هرعقد که‌فاقدیکی‌ازشرائط صحت‌معامله‌باشدباطل‌است‌والاصحیح‌است. شرائط صحت‌عقد بیشترازامور مذکوردر مادۀ ۱۹۰ ق-م است مثلا جهل بقدرت تسلیم وتسلم درحین عقدبیع موجب‌بطلان بیع خواهد بود و این امر درمادۀ ۱۹۰ پیش‌بینی نشده‌است.

۳۶۲۹ - عقد بسیط Contrat simple

(مدنی) عقدی است‌که اثر عقد واحد را دارد . در مقابل عقد مختلط استعمال میشود که عبارت است از عقدی که اثر چندعقد رادارد مثلا بزازی‌ده مترپارچه را در مقابل‌نقاشی ساختمان معینی‌بشخص نقاش می‌فروشد ثمن این بیع کارمشتری است پس این بیع هم اثر بیع را دارد و هم اثر اجاره را.

۳۶۳۰ - عقد بمعنی اخص

(فقه)عقد عهدی را گویند(رك. عقدعهدی) در اینگونه عقودهر دو طرف‌یا یکطرف تعهدی حاصل می‌کنند . از نظر فقهاء عقد بمعنی‌حقیقی همین نوع عقد است .

۳۶۳۱ - عقد بمعنی اعم

(فقه) عملی‌است‌حقوقی که‌دوطرف‌بتراضی آنرا واقع می‌سازند خواه درآن برای هر دوطرف یا یکطرف تعهدی ایجادشود (عقدعهدی) خواه‌اساساً تعهدی‌ایجادنشود مانند عاریه و ودیعه .

۳۶۳۲ - عقد بیمه

رك . بیمه

۳۶۳۳ - عقد تبرع

Contrat à titre gratuit

(مدنی) عقدی است که عاقد در مقابل چیزی که داده است و یا تعهدی که‌کرده است چیزی نمیگیرد مانند عقد عاریه .

(رك . عقد غیر معوض)

۳۶۳۴ - عقد تبعی

Contrat accessoire

رك . عقد اصلی

۳۶۳۵ - عقد تجاری

Contrats commerciaux

(تجارت) عقدی که یك عمل تجاری را بوجود آورد.

(رك . عمل تجاری)

۳۶۳۶ عقد تدریجی

Contrat successif

(مدنی) عقدی که در آن امر تدریجی الحصول (مستمر و ممتد) مورد تعهدباشد مانند عقد اجاره و قرار دادکار .

(رك . عقد غیر تدریجی)

۳۶۳۷ - عقد تشریفاتی

رك . عقد شکلی

۳۶۳۸ - عقد تصویبی

Contrat d'adhésion

(مدنی) یا عقد اذعان ، عقدی است که

یکطرف قبلا تصمیم خودرا دربارهٔ عوضین گرفته باشد و طرف دیگر فقط تصمیم اورا تصویب ویارد می کند مانند اجارهٔ هواپیما.

۳۶۳۹ - عقد تعاهدی

Contrat synallagmatique ou bilatéral

(مدنی) عقدی که برای طرفین ایجاد تعهد کند بعضی آنرا دوجانبه نامیده‌اند کلمهٔ دوجانبه موجب اشتباه است زیرا هرعقدی دو جانب دارد (مادهٔ ۶۳ قانون ثبت ۱۳۱۰)

(رك . عقد یك تعهدی)

۳۶۴۰ - عقد تمتع

(فقه) نکاح منقطع راگویند.

۳۶۴۱ - عقد تملیکی

(مدنی) عقدناقل مال از یکطرف بدیگری مانند بیع و اجاره.

(رك . عقد عهدی)

۳۶۴۲ - عقد جائز

Contrat révocable

(مدنی - فقه) الف - عقدی است که طبعاً قابل فسخ است و بموت و جنون و سفه احد از طرفین منفسخ میشود مانند عاریه.

ب - بمعنی عقد مشروع و مطابق قانون است در مقابل عقدی است که قانون آنرا منع کرده باشد مانند قمار.

۳۶۴۳ - عقد جزیه

رك . جزیه

۳۶۴۴ - عقد جمعی

Contrat collectif

(مدنی) عقدی که لااقل یکطرف آن جماعتی باشند که رضای اکثریت آنها نافذ باشد (مانند قرارداد ارفاقی) یا نمایندهٔ اکثریت در انعقاد عقد دخالت کند مانند عقدی که بین نمایندگان کارگر و کارفرما منعقد شود.

(رك . سبق و رمایه)

۳۶۴۵ - عقد حاضرین

(مدنی) عقدی است که طرفین آن بتوانند باهم راجع بآن مذاکره و مکالمه کنند ولو اینکه مذاکره تلفنی باشد.

۳۶۴۶ - عقد خیاری

Contrat résoluble

(مدنی - فقه) عقدی که درآن شرط خیار شده باشد (مادهٔ ۳۹۹ ق - م)

۳۶۴۷ - عقد داوری

رك . داوری

۳۶۴۸ - عقد ذمه

(فقه) عقدی است که بین رئیس حکومت یا نمایندهٔ قانونی او با اجانب متدین به ادیان یهود، مسیحیت، زرتشت منعقد می‌شد و حقوق و تکالیفی برای آنان ایجاد میکرد این عقد یك پیمان صلح دائمی محسوب می‌شد. جان ومال صاحبان ادیان فوق که طرف عقد قرار گرفته بودند از طرف مسلمین حفظ می‌شد واستقلال سیاسی قلمرو آنها از بین رفته و از نظر سیاسی در قلمرو اسلامی قرارمی گرفتند.

در همین اصطلاح عقد ذمهٔ مؤبده استعمال شده است.

۳۶۴۹ - عقد ذمهٔ مؤبده

بمعنی عقد ذمه است.

(رك . عقد ذمه)

۳۶۵۰ - عقد رسمی

بمعنی عقد شکلی است.

(رك . عقد شکلی)

۳۶۵۱ - عقد رضائی

Contrat consensuel

(مدنی) عقدی که بصرف توافق دو قصد و بدون تشریفات (از قبیل لفظ خاص یا تنظیم‌سند) بوجود آید . در مقابل عقد شکلی استعمال شده است . رضائی بودن عقود و عدم اعتبار تشریفات (حتی الفاظ وصیغه ها) بوجه بارزی در فتح القدیر (جلد ۵ - صفحهٔ ۷۶ - ۷۷) بیان شده است .

۳۶۵۲ - عقد رهن Natntissement

(مدنی - فقه) عقدی که بموجب آن وام گیرنده (یا ثالثی بنفع‌او) مالی را اعم از منقول یا غیر منقول نزد وام دهنده بوثیقه بگذارد وبرای وام دهنده یك حق عینی بر آن مال ایجاد میشود .

(رك . غاروقه)

۳۶۵۳ - عقد رهن غیر منقول

Contrat d'antichrèse

(مدنی) عقد رهنی که موضوع آن مال‌غیر منقول است .

۳۶۵۴ - عقد رهن منقول Gage

(مدنی) عقد رهنی‌است که موضوع آن‌مال منقول باشد .

۳۶۵۵ - عقد شانس

Contrat aléatoire

(مدنی) عقدی که طرفین (مانند عقد قمار) و یا یکطرف (مانند بیمه) بر یکی از امور ذیل توافق کنند :

الف - شانس حصول یك نفع مانند شرط بندی .

ب - تضمین در مقابل شانس ازدست‌دادن چیزی مانند عقد بیمه .

اصطلاحات (عقد احتمالی - عقد غرر - عقدمغابنه) هم در همین معنی قابل‌استعمال است .

(رك . عقد احتمالی)

۳۶۵۶ - عقد شرکت société

(مدنی) یا شرکت عقدی عبارت است از عقدی که بموجب آن دو طرف توافق می‌کنند که اشیاء و اموالی را بصورت اشتراك فیمابین خود درآورده و از آنها بهره‌برداری کنند و بهره وخسارت‌رابین خود قسمت نمایند خواه از این عقد یك شخصیت حقوقی پدیدآید (شرکت‌تجاری) خواه نه (شرکت‌مدنی) مادهٔ ۵۷۳ قانون مدنی .

۳۶۵۷ - عقدشکلی Contrat solennel

(مدنی) عقدی‌که بصرف قصد و رضای طرفین واقع نشود و محتاج بنوعی از تشریفات باشد وآنرا در اصطلاح دیگر عقد تشریفاتی (در مقابل عقد رضائی) گفته‌اند .

۳۶۵۸ - عقد صحیح

رك . عقد باطل

۳۶۵۹ - عقدصلح بداوری

(فقه) درجنگهای بین‌حکومت اسلامی و اجانب هر گاه طرف متخاصم ، آمادگی خودرا مبنی بر بستن عقد صلح ازطریق حکمیت بدولت اسلام (یا فرمانده سپاه مسلمانان) اطلاع می‌داد ومصلحت مقتضی بود ازراه داوری عقدصلح بسته می‌شد.

۳۶۶۰ - عقد صوری

(مدنی) الف - بمعنی عقد شکلی است .

(رك . عقد شکلی)

ب - بمعنی عقدی است که قصد متعاقدین

بر خلاف صورت ظاهر آن است مانند بیع شرطی که قبل از نیم قرن اخیر برای استقراض بعمل می آمد (مادهٔ ٤٦٣ ق-م)

۳۶۶۱ - عقد ضمان Cautionnement

(مدنی-فقه) عقدی است که بموجب آن شخص مالی را که برذمهٔ دیگری است بعهده میگیرد متعهد را ضامن وطرف دیگر عقد را مضمون له و شخص ثالث را مضمون عنه یا مدیون اصلی گویند (مادهٔ ٦٨٤ ق-م)

۳۶۶۲ - عقد ضمان جریره

رك . ولاء ضمان جریره

۳۶۶۳ - عقد عهدی

(فقه) عقدی است که نتیجهٔ مستقیم آن ، تکلیف قانونی طرفین یا یکطرف عقد است مثلا عقد بیع باین معنی یك عقد عهدی است زیرا بایع را قانوناً مکلف بتسلیم مبیع و مشتری را مکلف بتسلیم ثمن می سازد (مادهٔ ۳۶۲ ق - م)

اصالة اللزوم درعقود (مادهٔ ۲۱۹ ق - م) و تعلیق و تنجیز عقود همگی مباحث مربوط بعقود عهدی است .

اصطلاح بالا در مقابل عقد اذنی استعمال میشود (رك. عقد اذنی) .

(مدنی) عقدی که نتیجهٔ آن حصول حق دینی است مانند بیع کالی بکالی (رك . بیع کالی بکالی)

این اصطلاح در مقابل عقد تملیکی بکار رفته است مثلا بیع در این اصطلاح یك عقد تملیکی است نه یك عقد عهدی ولی بحسب اصطلاح بالا بیع یك عقد عهدی محسوب است .

۳۶۶۴ - عقد عینی Contrat réel

(مدنی) عقدی است که تا موضوع عقد تسلیم نشود آن عقد واقع نمیگردد مانند عقد ودیعه .

۳۶۶۵ عقد غائبین

Contrat par correspondance

(مدنی) عقدی است که طرفین آن نتوانند باهم راجع بآن مذاکره و مکالمه کنند خواه بوسیلهٔ تلفن باشد خواه بدون آن . عقدی که تلگرافاً انجام میشود عقد غائبین است .

عقد غائبین در قرن ششم هجری مورد توجه فقهاء اسلام بوده است و آنرا بدو صورت تقسیم کرده اند :

الف - ایجاب بتوسط نامه برای طرف فرستاده می شد .

ب - ایجاب بتوسط قاصد برای طرف ارسال می شد .

محل وقوع عقد را در این صورت مجلس اعلان قبول میدانستند و عقیده داشتند که قبل از اعلان قبول ، ایجاب کننده حق رجوع دارد :

(والکتاب کالخطاب وکذا الارسال حتی اعتبر مجلس بلوغ الکتاب واداء الرسالة.. ویصح رجوع الکاتب والمرسل عن الایجاب الذی کتبه وارسله قبل بلوغ الاخر و قبوله سواء علم الاخر اولم یعلم . فتح القدیر - جلد ۵ - صفحهٔ ۷۹)

بنا براین بحث عقد غائبین آنطور که معروف است ابداع حقوقدانان آلمانی نباید باشد ابداع آنان در مسألهٔ لزوم ایجاب قبل از اعلان قبول است که آنرا هم ضرورت زمان پیش آورده است وگرنه دلیل قاطعی بر لزوم آن قبل از تألیف « تأثیر اراده در حقوق مدنی» بنظر نرسید (تأثیر اراده در حقوق مدنی - شمارهٔ ۳۵۶ ببعد) .

۳۶۶۶ - عقد غرر

(مدنی ـ فقه) عقدی است که در آن غرر محقق شود.
(رك . غرر)

۳۶۶۷ - عقد غیر تدریجی

(مدنی) یا عقد فوری ـ عقدی است که نتیجهٔ آن بلافاصله پس از ایجاب وقبول حاصل میشود وحاجت بگذشتن زمان ندارد مانند عقد بیع که مالکیت بایع نسبت به ثمن و مالکیت مشتری نسبت به مبیع بلافاصله پس از عقد محقق میگردد و بعکس اجاره است که تعهد ناشی از آن در طول مدت اجاره ادامه دارد.

۳۶۶۸ - عقد غیر تشریفاتی

بمعنی عقد رضائی است.
(رك . عقد رضائی)

۳۶۶۹ - عقد غیر تصویبی

(مدنی) عقدی که طرفین بطور آزاد و در شرائط متساوی راجع بارزش اقتصادی عوضین باهم مذاکره کرده وبتوافق رسیده باشند. در مقابل عقد تصویبی استعمال میشود.
(رك . عقد تصویبی)

۳۶۷۰ - عقد غیرمعاوضی

Contrat unilatéral

(فقه) الف ـ عقدی است که فقط یکی از طرفین قصد انشاء می کند و دارای تعهد میشود و دیگری تعهدی ندارد مانند عقد عاریه و ودیعه وهبهٔ غیر معوضه اصطلاح لاتین بالا فقط ناظر باین قسم است.
ب ـ عقدی که در آن دادوستد از طرفین نباشد ولواینکه هر دو طرف دارای تعهد باشند مانند عقد نکاح.

۳۶۷۱ - عقد غیر معوض

Contrat à titre gratuit

(مدنی) عقدی است که انتقال مال و یا قبول تعهد فقط از یکطرف وبنفع دیگری صورت گیرد مانند وصیت تملیکی ازنظر کسانیکه آنرا عقدمی‌دانند یاصلح بلاعوض این عقد را عقد تبرع هم می گویند.

۳۶۷۲ - عقد غیر معین

Contrat innommé

(مدنی) عقدی است که در قانون دارای عنوان معین نبوده و دارای مقررات اختصاصی مذکور در قانون نباشد.

۳۶۷۳ - عقد غیر مغابنه‌ای

Contrat commutatif

(مدنی) عقدی که حصول اثر آن موکول ببرخورد و تصادف شانس نیست وغرردر آن وجود ندارد. در اصطلاح دیگرعقد محقق نامیده میشود.
(رك . غرر ـ عقد شانس ـ عقد محقق)

۳۶۷۴ - عقد غیر موجود

بمعنی عقد باطل است.
(رك . عقد باطل)

۳۶۷۵ - عقد غیر نافذ

(مدنی ـ فقه) عقدی که بعلت صحت ارکان آن در ردیف عقود صحیح قرار داده‌شده است ولی بعلت پاره‌ای از نواقص مقنن آنرا متزلزل تلقی کرده و امضاء وتأیید بعدی عاقد یا مالك یا ولی قانونی آنان آن عقد را به‌کمال میرساند و از حالت تزلزل خارج می کند مثلا عقد مکره‌غیر نافذ استو عاقد مکره بعداً میتواند آنرا تأیید کند و عقد فضولی غیر نافذ است و مالك میتواند بعداً آنرا تأییدکند. عقد

سفیه هم غیر نافذ است و ولی قانونی او میتواندآنرا امضاء و تنفیذکند.

عقد غیر نافذ برزخ بین عقد باطل وعقد صحیح کامل است. در این مبحث اصطلاح نفوذ عقد بمعنی الحاق امضاء وتأییدعاقد یا مالك یا ولی قانونی به عقد غیر نافذ است.

۳۶۷۶ - عقد فاسد

بمعنی عقد باطل است.

(رك. عقد باطل)

۳۶۷۷ - عقد فضولی

Contrat de gestion

(مدنی - فقه) عقدی است که کسی بدون داشتن سمت نمایندگی یا اصالت، برای غیر و یا در مال غیر انجام دهد. این تعریف شامل فضولی در نکاح هم می‌باشد و شامل ترازمدلول مادهٔ ۲۴۷ قانون مدنی است (مادهٔ ۷۱ آئین‌نامهٔ اجراء مفاد اسناد رسمی).

۳۶۷۸ - عقد فوری

Contrat instantané

(مدنی) یا عقد غیر تدریجی عقدی است که‌تعهدطرفین دفعة واحدة تحقق می‌یابد مانند بیع. درمقابل عقد مستمر استعمال میشود.

۳۶۷۹ - عقد قابل فسخ

(مدنی) عقدی که بعلت حق خیار و یا بعلت جائز بودن قابل از بین بردن و برهم زدن باشد مانند بیع شرط وعاریه.

۳۶۸۰ - عقد قضائی

Contrat judiciaire

عقدی که طرفین دعوی در حضور قاضی برای‌فصل خصومتی منعقدکنندمانندسازش

دردادگاه (مادهٔ ۶۳۰ آئین‌دادرسی‌مدنی)

۳۶۸۱ - عقد لازم

Contrat irrévocable

(مدنی - فقه) عقدی است که صرفنظر از خیار نتوان‌آنرا فسخ‌نمود. خیاری‌بودن عقد مانع لزوم‌آن نیست.

(رك. لزوم عقد)

۳۶۸۲ - عقد لطفی

Contrat désintéressée

(مدنی) عقدی‌که تعهدی‌بدون عوض‌ایجاد کند ماننده‌عاریه - ودیعه - قرض‌الحسنه. فرق‌آن با عقد تبرع محسوس نیست.

۳۶۸۳ - عقد متعه

Mariage temporaire

(فقه) نکاح منقطع را گفته‌اند.

۳۶۸۴ - عقد محقق

Contrat commutatif

(مدنی) عقدی‌است که هریك از متعاقدین بتوانند درحین عقد، مقدار چیزی‌راکه میدهند (یا تعهد می‌کنند) و میگیرند بدقت عرفی معین‌کنند خواه بین عوض و معوض تعادل اقتصادی باشد خواه نباشد (مانند بیع و معاملات محاباتی).

در مقابل عقد احتمالی استعمال میشود.

۳۶۸۵ - عقد مختلط

رك. عقد بسیط

۳۶۸۶ - عقد مدنی Contrat civil

(مدنی) عقدی است که مشمول مقررات قانون مدنی (نه قانون تجارت) است و مصداق عمل بازرگانی محسوب نمیشود.

(رك. عقد تجاری)

۳۶۸۷ - عقد مساومه

Contrat de Gré à gré

(مدنی) عقدی است که طرفین درشرائط متساوی نسبت به عوضین مذاکره وتوافق نمایند وآنرا عقد مفاوضه هم گفته‌اند . در مقابل عقد تصویبی استعمال میشود .

۳۶۸۸ - عقد مستمر

Contrat successif

(مدنی) عقدی‌است که تعهد طرفین باجزاء زمان بستگی دارد مانندعقد اجاره.

۳۶۸۹ - عقد مشروط

(مدنی) عقدی که مشتمل بر شرطی باشد مانندبیع شرط.

(رك . عقد مطلق)

۳۶۹۰ - عقد مطلق

(مدنی) عقد خالی از شرط را گویند.

۳۶۹۱ - عقد معاوضه

(مدنی)عقدی‌است که‌طرفین ، تعهدمتقابل بصورت مبادله داشته باشند مانند بیع . ولی نکاح عقد معاوضه نیست چون بین تعهدات‌زوجین رابطهٔ‌تبادل وجودندارد.

(رك . عقد معوض)

۳۶۹۲ - عقد معاوضی

(مدنی ـ فقه) عقدی که متضمن اخذ و عطاء (دادوستد)و الزام‌و التزام‌ازطرفین باشد . باین تعریف ، عقد نکاح هم جزء عقود معاوضی است .

گاهی عقد معاوضی در خصوص‌عقودی که درآنها مبادلهٔ مال از طرفین میشود گفته میشود وعقد نکاح را «شبه عقد معاوضی » گویند .

این اصطلاح در مقابل دو دسته از عقود ذیل گفته میشود :

الف ـ عقودی که از جانب یکطرف اخذ و از جانب دیگری عطاء صورت گیرد مانند هبه ورهن .

ب ـ عقودی که متضمن اخذ وعطاء نیست مانند عقود اذنیه (رك . عقد اذنی) از قبیل عاریه و ودیعه و وکالت .

۳۶۹۳ - عقد معلق

Contrat conditionnel

(مدنی ـ فقه) عقدی است که منشاء (بضم میم) درحین‌عقد بوجود نهائی و بی‌تزلزل موجود نگردد . معلق بودن عقد باعث جواز عقد نمیشودو بموت وجنون‌طرفین منفسخ نمیگردد .

۳۶۹۴ - عقد معوض

Contrat à titre onéreux

(مدنی) عقدی که انتقال مال از طرفین و یا قبول تعهد از طرفین باشد . گاهی آنرا عقد معاوضه‌می‌نامندمانند بیع‌وصلح معوض و اجاره .

۳۶۹۵ - عقد معین contrat nommé

(مدنی) عقدی است که در قانون دارای عنوان معین باشدونصوص قانون ،متعرض خصوصیات و مقررات اختصاصی‌آن شده باشد مانند بیع ـ بیمه ـ صلح ـ نکاح. در مقابل عقد غیر معین استعمال شده است .

(رك . عقد غیر معین)

۳۶۹۶ - عقد مغابنه

رك . عقد شانس

۳۶۹۷ - عقد مفاوضه

رك . عقد مساومه

۳۶۹۸ - عقدمقدمی Avant-contrat

(مدنی)درعقود غائبین (رك. عقدغائبین)

وقتیکه ایجاب برای طرف ارسال شد بنظر بعضی از این ایجاب دو تعهد حاصل میشود :

الف – تعهد بدادن مورد معامله درصورتیکه قبول ، در مهلت مقرر برسد .

ب – تعهد به عدم عدول از ایجاب در مدتی که صریحاً یا عرفاً برای وصول قبول ، معین است . این تعهد از زمان وصول ایجاب بقبول کننده حاصل میشود یعنی وصول مزبور به قبول کننده ، قبول ضمنی ایجاب است نسبت بتعهد دوم . واز همین لحظه بر اساس این تعهد یك عقد مقدماتی (عقد مقدمی) پدید می آید .

۳۶۹۹ – عقد مکاتبه

(مدنی) عقدی است که بوسیلهٔ نامه یا تلگراف واقع شود وآنرا عقد غائبین هم می گویند .

(رك . عقد غائبین)

۳۷۰۰ – عقد مکره

(مدنی – فقه) عقدی که یکطرف یا هردو طرف در قصد انشاءخود مکره بوده باشند مادهٔ ۲۰۲ ق – م .

(رك . اکراه)

۳۷۰۱ – عقد ملزم طرفین

contrat bilatéral
ou synallagmatique

(مدنی) عقدی راگویند که طرفین عقد ، تعهد متقابل داشته باشند خواه مبادله هم درآن باشد (مانند بیع) خواه نباشدمانند نکاح که زوجین در مقابل هم فقط تعهداتی دارند .

(رك . عقد ملزم یکطرف)

۳۷۰۲ – عقد ملزم یکطرف

contrat unilatéral

(مدنی) عقدی راگویند که درآن ، تعهد متقابل وجود نداشته باشد مانند عقدودیعه.

۳۷۰۳ – عقد ممتد

بمعنی عقد تدریجی است .

(رك . عقد تدریجی)

۳۷۰۴ – عقد منجز

contrat définitif

(مدنی – فقه) عقدی است که منشاء (بضم میم) درحین عقد بوجود نهائی و بدون تزلزل موجود گردد.

۳۷۰۵ – عقد موقوف

رك . عقد غیر نافذ

۳۷۰۶ – عقد واقعی Contrat réel

بمعنی عقد عینی است .

(رك . عقد عینی)

۳۷۰۷ – عقد یك تعهدی

Contrat unilatéral

(مدنی)عقدی که برای یکطرف ایجادتعهد کندمانند عقدعاریه (مادهٔ ۶۳ قانون ثبت ۱۳۱۰) این عقد را با ایقاعات نباید اشتباه کردکه ربطی بهم ندارند .

در مقابل عقد تعاهدی بکار می رود .

(رك . عقد تعاهدی – عقد غیر معاوضی)

۳۷۰۸ – (تنفیذ) عقد

(مدنی – فقه) عقد ممکن است بعلت وقوع اکراه یا وقوع از طرف غیر مالك (و مأذون از قبل او یا از قبل قانون) و یا وقوع از طرف سفیه متزلزل و غیرنافذ شود دراین صور تأییدعقد از طرف مکره بعد از زوال اکراه و از طرف مالك (یا مأذون ازقبل او یا از قبل قانون) و از

طرف ولی سفیه‌را تنفیذ عقد نامیده‌اند .
عمل تنفیذ را Acte confirmatif نامند ولی اصطلاح لاتین مفهوماً وسیعتر از تنفیذ عقد است زیرا هر عمل حقوقی که از جهتی معیب و قابل ابطال باشد چشم پوشی ذیحق از آن و اسقاط حق تقاضای ابطال را عمل تنفیذی نامیده‌اند.

۳۷۰۹ - (زمان وقوع) عقد

(مدنی) علی القاعده زمان صدور قبول‌را زمان وقوع عقد گویند .

۳۷۱۰ - (لزوم) عقد

(مدنی - فقه) صفتی است برای عقد که بموجب آن ، عقد مذکور بموت یا جنون یا سفه یکی از طرفین عقد منفسخ نمیشود خواه طرفین عقد یا یکی از آنها خیار داشته باشند یانه و وجود خیار در عقد مانع وجود صفت لزوم باین معنی نیست. گاهی لزوم‌در معنی خاصی‌استعمال‌میشود و مقصود این است که عقد نه جائز است و نه برای طرفین خیار وجود دارد‌ولی این معنی باید به‌کمك‌قرینه فهمانده‌شود. لزوم وجواز عقود یا ایقاعات را ازروی طبیعت مصلحتی که عقود یا ایقاعات روی آن بناشده‌اند میتوان دانست . لزوم و جواز ازاحکام امضائی هستند نه تأسیسی (تأثیر اراده در حقوق مدنی - شمارهٔ ۳۳۰ ببعد) .

۳۷۱۱ - (مکان وقوع) عقد

(مدنی) علی‌القاعده مکان صدور قبول را مکان وقوع عقد نامند (تأثیر اراده‌در حقوق مدنی - شمارهٔ ۴۸۹ ببعد)

۳۷۱۲ - (موضوع) عقد

(مدنی - فقه) امری که محط توافق و تراضی‌متعاقدین است موضوع عقد نامیده میشود‌مثلاخانهٔ معینی که‌مورد‌عقد‌بیع‌واقع میشود و ثمن‌آن ، موضوع همان عقد را تشکیل میدهند . در فقه‌آنرا معقود علیه گویند .

۳۷۱۳ - (وعدهٔ) عقد

(مدنی) تعهد به بستن قراردادی راجع به تعهد معینی ، و نیز تعهد راجع‌باقدام بعملی . این معنی‌همان‌است که‌ازاصطلاح promesse de contracter یا promesse قصد می کنند . طرفین در این وعده قصد‌انشاءمیکنند بهمین‌جهت این‌اصطلاح با اصطلاح « وعدهٔ عقد » که در فقه گفته میشود و طرفین قصد انشاء ندارند فرق دارد . عقدی‌که موضوع وعدهٔ عقد است عقد اصلی نامیده میشود .

۳۷۱۴ - عقلیات غیر مستقله

(فقه) گاهی یك دستورعقلی‌وسیله‌ای‌برای استخراج و استنباط در مقررات شرعی محسوب میشود این‌دستورات را «عقلیات غیر مستقله» می‌نامند مانند «استصحاب» از نظر کسانی که ملاك آنرا‌عقل میدانند.

۳۷۱۵ - عقوبت

(فقه) کیفر وجزا‌را‌در فقه عقوبت گویند.

۳۷۱۶ - عقود

جمع عقد‌است (رك. عقد)‌و‌در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۳۷۱۷ - عقود اذنیه

رك . عقد اذنی

۳۷۱۸ - عقود اضراری

(فقه) معاملات محاباتی مدیونی که مال دارد ولی دین اوبیشتر است‌این‌معاملات

از نظر فقهاء باطل است (مشارق نراقی-صفحهٔ ۸۸) و مستند آنان لاضرر است (مدلول مادهٔ ۱۳۲ قانون مدنی) تقریباً مفاد مادهٔ ۴۲۴ قانون تجارت را که مخصوص بازرگانان است و از حقوق اروپائی گرفته شده فقهاء متوجه بوده و درمورد همهٔ بدهکاران (اعم‌ازتاجر وغیر تاجر) قابل اجراء میدانستند. ظاهراً مقصود از بطلان در این مورد عدم نفوذ است زیرا باین مقدار رفـع ضرر از بستانکاران میشود. در فقه بطلان این گونه معاملات اعم از این است که‌مدیون قصد اضرار یا فرار از دین داشته باشد یانه و این جامع تر از مادهٔ ۲۱۸ قانون مدنی است.

۳۷۱۹ - عقود متبعضه

(فقه) عقودی که اثر آن‌ها تجزیه پذیر است یعنی عقد نسبت باجزاء موضوع خود تأثیر می کند مثلا در عقد بیع یك خانهٔ ششدانگی صحت انتقال هر دانگ متوقف برصحت انتقال‌دانگ‌های دیگر نیست‌پس اگر بعد از بیع معلوم شودکه یك‌دانگ متعلق ببایع نبوده این امر خدشه‌ای در صحت بیع نسبت به پنج دانگ‌دیگروارد نمی‌کند. اصل انحلال عقد واحد بعقود متعدد‌که مورد قبول قانون مدنی ماست راجع بعقود متبعضه است نه سایر عقود مانند نکاح (مشارق نراقی صفحهٔ ۵۵)

۳۷۲۰ - عقیدهٔ عمومی

opinion publique

عکس العمل مشترك‌قسمت مهمی ازجامعه یا نظرآن در مورد حوادث حیاتی خود چنانکه در سال ۱۹۶۰ عقیدهٔ عمومی در فرانسه مخالـف جنگ با الجزیره و افزایش قیمت نان بوده است.

علاقه

در لغت بمعنی بستگی و ربط است در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۳۷۲۱ - علاقهٔ جزء وکل

(فقه) هرگاه یك معنی جزء از کلی باشد میتوان لغت راجع بآن جزء را مجازاً بمعنی آن‌کل بکار برد مانند لغت «تن» در عبارت «کفالت تن» که ناظر به‌شخص مکفول‌عنه است.

۳۷۲۲ - علاقهٔ حال و محل

(بتشدید لام درهردو) هرگاه دومفهوم نسبت بهم طوری باشندکه یکی محیط و دیگری محاط باشد (محیط محل است و محاط حال‌است) میتوان لغت راجع بیك معنی را درد یگری بکاربردمانند (ناودان جاری شد) ناودان محیط برآبی است‌که درآن جاری‌است ومحل‌آن است وناودان درعبارت‌مذکورمجازاً درمعنی آب‌ناودان بکاررفته است.

۳۷۲۳ - علاقهٔ مجاز

(فقه) مناسبت و ربطی که بین معنی‌حقیقی یك‌کلمه و معنی مجازی آن وجود دارد علاقهٔ مجاز نامیده میشود.

(رك. حقیقت)

۳۷۲۴ - علاقهٔ مشابهت

(فقه) یکی از علاقه‌های مجاز است باین صورت که بین معنی حقیقی و مجازی رابطهٔ همانندی وجود داشته باشد مانند استعمال پلنگ در شعر سعدی به علاقهٔ مشابهت:

چو بازآمدم‌کشور آسوده دیدم
پلنگان رها کرده خوی پلنگی

(رك . علاقهٔ مجاز)

۳۷۲۵ - علامت تجارتخانه Enseigne

علامتی که تجارتخانه برای محل تجارت بمنظور تشخیص آن و سهولت ارتباط ارباب رجوع خود انتخاب میکند و دیگران حق تقلید آنرا ندارند .

۳۷۲۶ - علامت تجارتی

Marque de fabrique ou de commerce

هرقسم علامت اعم ازنقش - تصویر - رقم - حرف - عبارت - مهر - لفاف و غیر آنها که برای امتیاز وتشخیص محصول صنعتی یا تجارتی یا فلاحتی اختیار شود خواه صاحب علامت یکنفر باشد یاچند نفر بطور جمعی (مادهٔ یك قانون ثبت علائم) .

۳۷۲۷ - علامت فابریك

رك . علامت تجارتی

۳۷۲۸ - علت Cause

امری است که به محض وقوع آن چیز دیگری بدون اینکه تأخیری رخ دهد بدنبال آن واقع شود و آن چیز دیگررا معلول گویندمثلا قصد انشاء ، علت ایجاد یك یا چند اثر حقوقی است بهمین جهت میگویند : بین انشاء و اثرآن (که آن اثر را منشاء بضم میم می گویند) یك آن هم فاصله واقع نمیشود .

از نظر حقوقی علت عبارت است ازهدف مستقیمی که برای وصول بآن ، شخص خود را متعهد کند . مثلا اجراء تعهد درعقدی که برای طرفین ایجاد تعهد میکند علت عقد محسوب است . این هدف نوعی است یعنی نوع مردم دراینگونه عقوداین هدف رادارند هدفهای شخصی را Motif مینامند

(غرض - داعی)

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۳۷۲۹ - علت اشتباهی Cause faute

(مدنی) علتی که شخص اشتباهاً آنراعلت تصور کرده باشدمثل اینکه ورثه باموصی له در تقسیم مال مشاعی بتراضی افراز کنند و بعد معلوم شود که وصیت باطل بوده و موصی له از آن مال بهره‌ای نداشته است .

۳۷۳۰ - علت تامه

(فقه) عامل یا عواملی که به محض تحقق درخارج بدنبال خویش اثری رابیاورند مانند ایجاب و قبول و اهلیت متعاقدین و وجود مال معین قابل تسلیم که وقتیکه جمع شوند موجد تملیك و تملك مبیع و ثمن می گردند .

۳۷۳۱ - علت تشریع

یعنی علتی که سبب وضع قانون معینی میشود چنانکه علت وضع مادهٔ ۴۶۳ ق - م جلوگیری از اجحافهائی بوده که بستانکاران معاملات شرطی به بدهکاران روامیداشتند. وعلت وضع تبصرهٔ پنج ماده ۳۴ قانون ثبت اشکالاتی بوده که مفهوم عملیات اجرائی را تا تسلیم مال مورد مزایده ببرندهٔ مزایده تلقی می کردند . علت تشریع مرادف اصطلاح «علت حکم» است .

رك . علت جعلی

۳۷۳۲ - علت جعلی

علتی که در طبیعت خود بخود (بدون دخالت فکرانسان) وجود ندارد و انسان آنرا بصورت علت (در زمرهٔ موجودات اعتباری - رك . وجوداعتباری) درمیآورد چنانکه مقنن ، بیع راعلت تملیك وتملك

مبیع وثمن میگردانند علیت بیع درطبیعت وجود ندارد بلکه فکر یك انسان (که او رامقنن میگویند) یاچند انسان (بصورت عرف و عادت) بیع را علت قراردادی و جعلی برای تملیك وتملك قرارداده‌است. (مادهٔ ۱۴۰ ق – م) .

۳۷۳۳ - علت حکم

رك . حکم

۳۷۳۴ - علت غیر قانونی

Cause illicite, immorale

(مدنی) علت تعهدکه برخلاف قانون یا اخلاق‌حسنه باشدمانند اجاره دادن‌کشتی برای حمل برده و یا اجاره دادن خانه برای قمار .

۳۷۳۵ - علت مستنبطه Analogie

(فقه) علت تشریع (رك . علت تشریع) هرگاه در متون قوانین ذکر نشده وبقوهٔ علمی و فراست و فهم استخراج واستنباط شود آنرا علت مستنبطه گویند و اگر در متون مذکوربیان شده ومصرح باشدآنرا علت منصوصه گویند مانندمورد مادهٔ ۲۱۲ قانون مدنی (مبانی‌الاصول میرزا محمد هاشم – ص ۲۷)

رك . سبروتقسیم

۳۷۳۶ - علت معامله

(مدنی) هدف نوعی هریك از متعاملین درهریك از معاملات . این هدف نسبت بتمام اشخاصی‌که آن نوع از معامله را انجام میدهند یکسان است مثلا هربایعی درهربیعی می‌خواهد به ثمن مبیع دست یابد پس وصول به ثمن مبیع از نظر بایع، علت‌اقدام اوبمعامله‌است همچنانکه وصول بخود مبیع از نظر هرمشتری‌علت اقدام او بمعامله است .

علت باین‌معنی در مقابل «جهت» استعمال میشود .

۳۷۳۷ - علت منصوصه

(فقه) هرگاه علت وضع یك قانون در خود آن قانون و یا در یکی از متون قوانین ذکر شده باشد آن علت را علت منصوصه نامند مانند علت منصوصهٔ مذکور در مادهٔ ۴۲۰ آئین دادرسی مدنی که میتوان از آن علت (یعنی تأمین آزادی گواه) در مورد استماع شهادت درخارج از دادگاه و در تحقیقات محلی استفاده کرد یعنی‌علت منصوصه رابخارج ازمورد آن قانون میتوان تعمیم داد و این را بعضی‌قیاس منصوص‌العله نامیده‌اندوبرخی آنرا قیاس ندانسته و مدلول لفظ قانون (قانون‌حاوی‌علت مانندمادهٔ ۴۲۰مزبور) می‌دانند و این درست است .

رك . علت مستنبطه

۳۷۳۸ - علت ناقصه

(فقه) هرگاه علت مرکب از چند جزء باشد هرجزء (ونیز مجموعهٔ اجزاء غیر ازآخرین جزء) را علت ناقصه‌گویند .

۳۷۳۹ - (جزء) علت

(فقه) از اصطلاحات فلسفه است‌که درفقه هم بکارمیرود : هرگاه علت وجودچیزی مرکب از اجزائی باشد هریك از آن اجزاء را جزء علت نامند مثلا عقدکه علت وجود آثارحقوقی است مرکب است ازدوجزء یعنی ایجاب وقبول پس ایجاب را به تنهائی جزء علت میتوان دانست و همچنین قبول‌که جزء علت است .

۳۷۴۰ - علفچر

Servitude de pacage

(مدنی) اجرت بهره‌ای که دارندگان

مواشی ازچراگاهها میبرند وآن اجرت را به مالك چراگاه میدهند.
رك . حق علفچر

۳۷۴۱ - علم

در لغت بمعنی دانستن و دانش است در اصطلاح فقهی بمعنی اطمینان است که آنرا علم عادی هم نامیده‌اند . علم عادی در مقابل علم بمعنی فلسفی کلمه است که عبارت است از حالتی نفسانی که تحمل احتمال مخالف را نمی‌نماید . در امور قضائی و علم حقوق رسم این است که علم عادی حجت است .

رك . اطمینان عادی ـ ظن

۳۷۴۲ - علم اجمالی

(مدنی - فقه) گاهی دریك مورد دوجهت متمایز دیده میشود : جهت علمی وجهت تردیدی ، یعنی از یك جهت علم حاصل است و ازجهت دیگر تردید ، چنین علمی را علم اجمالی گویند (مادهٔ ۱۲۷۱ق-م) معلوم اجمالی مردد بین دو یا چند چیز است مانند مقرله درقرار بنفع یکی ازدو نفر معین در مادهٔ ۱۲۷۱ ق-م .

استعمال اصطلاح علم اجمالی درغیرمورد مذکور درست نیست (مادهٔ ۲۱۶ ق-م) . هر گاه درموردی که انسان علم داردجهت تردید وجود نداشته باشد آن علم را علم تفصیلی گویند .

۳۷۴۳ - علم اسناد

(درایه) علمی است که ازصحت و ضعف حدیث برای عمل بآن یا ترك عمل بآن بحث کند .

۳۷۴۴ - علم اصول

(فقه) علمی است که ازمسائل کلی وابزارهای استنباط و اجتهاد بحث میکند ومسلمانان در اختراع آن به سهم خود خدمتی به ترقی علم حقوق کرده‌اند هنوزهم برخی از مسائل آن اگر منقح و برقضایای روز تطبیق شود قابل استفاده است ولی بیشتر نیازهای حقوق جدید را برآورده نمیکند. علمی که جای آنرا امروزه پر کرده‌است مفاداً بنام « مقدمهٔ عمومی علم حقوق » خوانده میشود .

۳۷۴۵ - علم تفصیلی

رك . علم اجمالی

۳۷۴۶ - علم حقوق

علمی که ازروابط حقوقی (تکالیف وحقوق) اشخاص بحث می کند وهدف آن نگهبانی از عدل و انصاف است .

رك . علم عدالت

۳۷۴۷ - علم سیاست

Science politiqe

علمی است که از روشهائی که حکومت‌ها برای ادارهٔ افراد جامعه بکار برده‌اند و عکس‌العمل آن افراددرمقابل آن روش‌ها بحث می کند .

۳۷۴۸ - علم ضروری

(فقه) یاعلم بدیهی - علمی است که‌بدون استدلال حاصل شود .

۳۷۴۹ - علم عادی

رك . علم

۳۷۵۰ - علم عدالت

Sciemce du juste

اسمی است که ظرفاء باختربه‌علم حقوق داده‌اندوخواسته‌اند که ارزش و مقام آنرا در عبارتی کوتاه ورسا فهمانده باشند .

۳۷۵۱ - علم الاجتماع کیفری
Sociologie criminelle
ازعلوم وابسته بحقوق جزا است که موضوع آن مطالعهٔ تأثیر محیط در پیدایش جرائم است .

۳۷۵۲ - علم نظری
(فقه) علمی که باستدلال حاصل شود . در مقابل علم بدیهی بکار می‌رود .

۳۷۵۳ - علماء طراز اول
(حقوق اساسی) پنج نفر ازمجتهدان مطلع به مقتضیات زمان را گویند که طبق اصل دوم متمم قانون اساسی بنمایندگی مجلس شورایملی معین میشوند نظر آنها در تشخیص قانون مخالف قانون اسلام متبع است (اصل دوم متمم قانون اساسی) .

۳۷۵۴ - علماء نظار
در معنی علماء طراز اول بکار رفته است.
(رك . علماء طراز اول)

۳۷۵۵ - علمی
رك . انسداد

۳۷۵۶ - علن
(جزا) وصف مکانی از امکنهٔ وقوع جرم است که امکان اطلاع جمع نامحدود (زیاد) بر جرم مذکور در بین باشد ولو اینکه در حین وقوع جرم یکنفر هم حاضر نباشد. علن باین معنی در جرم توهین وافتراء مقصود است . امادر منافیات عفت مقصود از علن ، اطلاع شخص ثالث است وبا وجود یکنفر هم صدق علن می کند (مادهٔ ۲۱۴ مکرر قانون جزا) اگر درا ماکن عمومی باشد حضور کسی شرط نیست .

۳۷۵۷ - علوم قدیمه
اسمی است که درآغاز مشروطیت به علوم منطقه‌ای موجود تا نیم قرن قبل ما داده شده است و در نتیجه بمقدار فراوانی رابطهٔ نسلهای بعدی از قسمت قابل استفادهٔ آن علوم قطع شد و جبران این ضایعه را با دشواریهای فراوان روبرو کرد وگرنه هر قدیمی نادرست نیست چنانکه هر تازه‌ای هم درست نیست .
(رك . عقد غائبین)

۳۷۵۸ - علی البدل
عضوداداری یا قضائی که در موارد تعذر و وجود مانع از انجام وظیفهٔ متصدی عملی بجای او انجام وظیفه کند .

۳۷۵۹ - عمال
(فقه) مأموران دولت . این اصطلاح بهمین معنی هنوز هم در حقوق اداری کنونی ما بکار می‌رود و لغت « کارمندان دولت» و «مستخدمین دولت» کم کم جاری آنرا می گیرد .

۳۷۶۰ - عمال سیاسی
Employé diplomatique
سفراء ـ سفراء پاپ ـ ننس‌ها ـ فرستادگان وزراء و سایر مأموران سیاسی گماشتهٔ نزد دولت دیگر یا نزد وزارت خارجهٔ دولت دیگر را گویند (کنگرهٔ وین ـ ۱۹ مارس ۱۸۱۵)

۳۷۶۱ - عمد Intention
(جزا) قصد نتیجهٔ عملی که قانون جزا آنرا جرم شمرده است مانند قصد قتل و جرح . تعبیر قصد نتیجه متضمن علم و اختیار است .
عمد باین معنی شامل دوقسم است :
الف ـ عمد مطلق
پ ـ عمد احتمالی یا عمد مقید .

(فقه) مجرمی که عمل جرم را از روی قصد واقع سازد و شخص معینی را هدف جرم خود قرار دهد (در اصطلاحات جدید این را عمد معین نامیده‌اند) قصد او را عمد نامند.
اگر شخص غیر معینی را هدف قرار دهد آنرا در فقه «حکم عمد» نامند و در اصطلاحات جدید عمد غیر معین نامیده‌اند.

۳۷۶۲ - عمد احتمالی

(جزا) اگر فاعل جرم قاصد نتیجه‌ای باشد که محتمل الوقوع است این عمد را عمد احتمالی و عمد مقید نامند.
(رك . سوء نیت احتمالی)

۳۷۶۳ - عمد اشتباهی

(جزا) عمدی است که مجرم مرتکب اشتباه در هویت مجنی‌علیه شود یا بعلت عدم مهارت هدف اولیهٔ جرم او مبدل بهدف دیگری شده باشد مثل اینکه بعلت عدم مهارت بجای اصابت تیر به حسن حسین کشته شود.
عمدی که این خصوصیات را نداشته باشد عمد غیر اشتباهی نامیده میشود.

۳۷۶۴ - عمد جنائی

Intentnon criminelle

(جزا) ارتکاب عملی که قانون آنرا جرم شناخته است اگر از روی علم و اختیار باشد حالت ارادی چنین مجرمی را عمد جنائی نامند که شامل عمد بمعنی خاص (که عاقد قصد نتیجهٔ عمل مجرمانه را می کند) و شبه عمد میباشد. گاهی از این به‌سوء نیت مطلق تعبیر شده است و از عمد خاص به سوء نیت مقید.

۳۷۶۵ - عمد شبیه به خطا

بمعنی شبه عمد است.
(رك . شبه عمد)

۳۷۶۶ - عمد غیر اشتباهی

رك . عمد اشتباهی

۳۷۶۷ - عمد غیر معین

(جزا) هر گاه مجرم، مجنی علیه‌خاصی را مورد توجه قرار ندهد ارادهٔ او را در ارتکاب جرم عمد غیر معین نامند مانند شلیك تیر به جمعیت.

۳۷۶۸ - عمد مطلق

(جزا) هر گاه فاعل جرم خواستار وقاصد قطعی عمل خود باشد این قصد را عمد مطلق نامند. عمد مطلق دارای اقسام ذیل است:
عمد معین - عمد غیر معین - عمد اشتباهی عمد غیر اشتباهی. عمد مطلق، در مقابل عمد احتمالی (یا عمد مقید) بکار می‌رود. باصطلاح اخیر رجوع شود.

۳۷۶۹ - عمد معین

(جزا) هر گاه مجرم، مجنی علیه‌خاصی را مورد عمل مجرمانهٔ خود قرار دهد ارادهٔ او را در ارتکاب جرم عمد معین نامند.
در مقابل عمد غیر معین استعمال میشود.
(رك . عمد غیر معین)

۳۷۷۰ - عمد مقید

بمعنی عمد احتمالی است.
(رك . عمد احتمالی)

۳۷۷۱ - عمری Viager

(بروزن دنیا) در فقه و حقوق مدنی نوعی از حق انتفاع است که مدت انتفاع برابر است با مدت عمر یکی از طرفین عقد یا

شخص ثالث .

۳۷۷۲ - عمل

حرکت عضوی از اعضاء بدن از روی اراده .

الف - در اصطلاحات حقوقی شامل ترک وفعل میشودمثلا کسیکه بر اثر بی مبالاتی دیوار کهنهٔ خود را تعمیر نکرده وبراثر فروریختن آن خسارتی به مال همسایه یا بجان عابرین برسداین‌هم دراصطلاحات حقوقی مصداق عمل است .

ب - (فقه) بدو معنی استعمال شده است: الف - خدمت وکار کارگر . عبارت «احترام عمل مسلم» در همین معنی است یعنی کار مسلمان ارزش اقتصادی دارد .
ب - محلی که قلمرو مأموریت یك مأمور دولتی است و جمع آن اعمال (بفتح الف) است .

۳۷۷۳ - عمل اداری

Acte admininistratif

عمل مأمور دولت درسمت اداری خودکه بصورت عمل مادی نباشد مانند تصمیمات و دستورات و امثال آنها .

۳۷۷۴ - عمل اعلامی

Acte déclartif

عملی که هدف آن شناسائی وضع حقوقی موجود سابق است یاشناسائی وضع حقوقی که بحکم قانون مانند یك موجود سابق برشناسائی شناخته شده است مانند حکم اعلامی(رك. حکم اعلامی) و مانندا جازهٔ کاشف به‌کشف حکمی (رك . کشف) .

۳۷۷۵ - عمل تجاری

Acte de commerce

عمل تجاری عملی است که‌مصداق خارجی مفهوم تجارت باشد و تجارت عبارت است از معاملات بقصد انتفاع بطوریکه‌در تفاهم عرف بر آن‌صدق تجارت نماید .
در مواد ۲و۳و۴ قانون تجارت عملیات تجاری شمرده شده است ولی تعریف کلی از عمل تجاری و تجارت نکرده است .
(رك . تجارت)

۳۷۷۶ - عمل تصدی

Acte de gestion

عمل حقوقئی که دولت نه از حیث اعمال قدرت عمومی بلکه‌مانند سایر افرادآنرا انجام میدهد مانند عمل دولت در بنگاه راه‌آهن .
عمل بانکهائی که بموجب قانون تجارت تشکیل می‌شوند و دارای شخصیت‌حقوقی در حقوق خصوصی می‌باشند وسرمایهٔ آنها از دولت است اساساً بعلت داشتن‌شخصیت جداگانـه از شخصیت دولـت ، نه عمل حاکمیت است و نه عمل تصدی ، بهمین جهت اگر چنین بانکی ورشکست شود دولت الزامی بپرداخت دیون آن نداردو چنین بانکهائی از هزینهٔ دادرسی معاف نیستند .

۳۷۷۷ - عمل حاکمیت

Acte d'autorité

عملی که‌دولت‌از حیث داشتن‌قدرت‌عمومی و بعنوان اعمال‌قدرت‌عمومی انجام‌میدهد مانند تأسیس معابر عمومـی ومیدانها و استخدام مأموران‌رسمی- در مقابل عمل تصدی استعمال میشود .
در فقه اصطلاح عمـل تصدی و حاکمیت سابقه نداردومعادل برای‌آن دیده‌نمیشود و دو اصطلاح حق‌الله و حق‌الناس قابل انطباق بر مورد بحث نمی‌باشند .

۳۷۷۸ - عمل حفاظتی

Acte conservatoire
(mesure conservatoire)

عملی است حقوقی که برای نگهداری مالی یا حفظ حقی مربوط بدارائی غیر (مانند متوفی - محجور - غائب و غیره) انجام گیرد.

۳۷۷۹ - عمل حقوقی

Acte juridique

الف - هر عملی که از روی قصد واقع شود و اثر قانونی داشته باشد خواه قصد مزبور قصد انشاء باشد (مانند قصد بایع و مشتری در عقد بیع) خواه قصد انشاء نباشد مانند قصد اقرار کننده درحین اقرار (مادهٔ ۱۲۶۲ ق - م). عمل حقوقی در این معنی اختصاص بحقوق مدنی ندارد بنا براین تصمیمات اداری رؤساء ادارات یا روساء محاکم نیز عمل حقوقی محسوب است ولواینکه محاکم مزبور محاکم کیفری باشند و نیز تصمیمات قانونگذار درضمن وضع قانون یا تصویب نامه یا آئین نامه عمل حقوقی است.

عمل حقوقی درمادهٔ ۱۲۱۳ ق - م بهمین معنی است یعنی شامل اقرار هم می‌باشد.

ب - هر عمل ناشی از قصد انشاء. در اینصورت مخصوص حقوق مدنی است.

ج - عمل حقوقی دریك معنی بسیاروسیع عبارت است از هر عملی (ترك یا فعل) که موضوع یك اثر قانونی باشد خواه از روی قصد باشد یا از روی عدم قصد مانند اتلاف غیر عمدی مال غیر (مادهٔ ۳۲۸ ق-م) درهمین معنی وسیع در اصطلاحات حقوق فرانسه عبارت fait juridique بکار می‌رود و حال اینکه در معنی اول و دوم اصطلاح Acte juridique

استعمال شده است.

۳۷۸۰ - عمل حقوقی تبرعی

(مدنی) عملی که برای عامل آن ایجاد حق نکند ولی برای طرف دیگر ایجاد حق کند مانند پرداخت دین غیر بدون اذن او (مادهٔ ۲۶۷ قانون مدنی)

۳۷۸۱ - عمل حقوقی تشریفاتی

(مدنی) عملی که علاوه بر قصد باید تحت شکل وکیفیت صوری مخصوصی که قانون معین می‌کند صورت گیرد تا ارزش حقوقی مخصوص ومورد نظر را داشته باشد مانند طلاق در ایقاعات و ازدواج در عقود.

۳۷۸۲ - عمل حقوقی دوجانبه

Convention

(مدنی) عملی که بقصد انشاء متقابل دو طرف تحقق یافته و منشاء اثر قانونی میشود این عمل عنوان عقد را دارد و ممکن است برای ایجاد و یا انتقال حق و یا برای از بین بردن حق موجودی صورت گیرد. درفقه اسلام عقدصلح تنها عقدی است که از آن برای اضمحلال حق موجود میتوان استفاده کرد و پاره‌ای از فقهاء در همین مورد فتوی داده‌اند.

۳۷۸۳ - عمل حقوقی رضائی

(مدنی) عملی که بصرف قصد وبدون رعایت صورت وهیأت خاصی ارزش قانونی دارد مانند اعراض درایقاعات وبیع منقول در عقود. گاهی در همین معنی «عمل حقوقی غیر تشریفاتی» بکار میرود.

۳۷۸۴ - عمل حقوقی یك جانبه

(مدنی) عملی که بارادهٔ یکطرف (نه دو طرف) منشاء اثر حقوقی باشد مانند اعراض و طلاق درحقوق ایران. عنوان

معمولی این مفهوم در مدنی و فقه، ایقاع است .
رك . ایقاع

۳۷۸۵ - عمل خاص

(فقه) حوزهٔ قلمرو یکی ازمأمورین دولت که درضمن حوزهٔ وسیعتری گنجانده شده است مانند شهرستان نسبت به استان در تقسیمات کشوری امروز.
رك . عمل عام

۳۷۸۶ - عمل سیاسی

Acte politique

(حقوق عمومی) اعمالی که قوهٔ مجریه و نمایندگان آن برای حفظ جامعه علیه دشمنان داخلی یا خارجی آن برای حال حاضر و آینده انجام میدهند .

۳۷۸۷ - عمل شنیع

(مدنی ـ جزا) اصطلاح غیرعلمی است که در مفهوم لواط بکاررفته است (مادهٔ ۱۰۵۶ قانون مدنی) .

۳۷۸۸ - عمل صوری Déguisement

یك عمل حقوقی را بصورت یك عمل حقوقی دیگر (بمنظور اخفاء غرض) درآوردن مثل اینکه قرض ربوی را بصورت بیع شرط در می‌آوردند (مادهٔ ۴۶۳ ق-م).

۳۷۸۹ - عمل عام

(فقه) حوزهٔ وسیع که قلمرو مأمور دولت است هرگاه مشتمل برحوزه‌های کوچکتری باشدکه هریك از آن حوزه‌ها قلمرو یك مأمور دیگر دولت باشد آن حوزهٔ وسیع را « عمل عام » گویند و هریك از آن حوزه‌های کوچك راعمل خاص نامیده‌اند مانند حوزهٔ شهرستان نسبت به ده در تقسیمات کشوری امروز.

۳۷۹۰ - عمل غیرقابل دعوی

Acte discretionnaire

عمل قدرت عمومی (عمل اداری) که قابل نباشدنسبت بآن طرح دعوی کنند . رویهٔ قضائی فرانسه سابقاً آنرا پذیرفته و فعلا ترك کرده است و هرعملی قابل این‌است که نسبت بآن طرح دعوی شود .

۳۷۹۱ - عمل قضائی

Acte judiciaire

یك سلسله اعمال ارادی که تحت شرائط ومقررات قانونی برای فصل یك خصومت درمحاکم قضائی انجام میگیرد وهمچنین است اعمال ارادی که تحت شرائط قانونی برای انجام دادن برخی از تشریفات قانونی با حضور یك دادرس باید انجام شود مانند احضارو ابلاغ برگهای دعوی از طریق دفتر دادگاه .
رك . فصل خصومت

۳۷۹۲ - عمل منافی عفت

(جزا) یامنافیات‌عفت-هر کاری‌است که بامور جنسی مربوط بوده و برحسب عرف و احساسات عمومی شرم‌آور باشد و قانون آنرا جرم شمرده باشدمانندهتك ناموس (مواقعه) و تجارت یا توزیع تصاویر یا مطبوعات خلاف عفت و اخلاق عمومی (مادهٔ ۲۱۳ مکرر قانون جزا) وتشویق به فساد اخلاق وشهوترانی جوانان کمتر از ۱۸ سال (مادهٔ ۲۱۱) و استفاده از فحشاء (قوادی ـ داشتن فاحشه خانه ـ اجیرکردن فواحش) . لازم نیست که قصد مجرم این جرم شهوترانی باشد بلکه ممکن است اغراض دیگر از قبیل انتقام باشد . عمل منافی عفت باید مادی باشد (والا داخل در توهین خواهد شد

اگر سایر شروط آن جمع شود) و عفت مجنیعلیه را جریحه‌دار کند وقصد نتیجه هم وجود داشته باشد .

۳۷۹۳ - عملکرد Usage

قاعدهٔ حقوقی (قانون)که از عمل مستمر سابق‌ناشی شده باشد وممکن است‌محلی، حرفه‌ای ، صنعتی ، بازرگانی و غیره باشد.اخلاق وآداب‌جزء عملکرده‌محسوب است . بعضی گفته‌اند عملکردها کارها و رویه‌هائی است که در یك محل و یا در یك شغل عادتاً تبعیت میشود دراینصورت عملکرد اخص از عرف وعادت است زیرا عرف و عادت ممکن است مملکتی و یا مشترك بین چند کشور باشد و اختصاص به محلی‌نداشته باشد معذلك فرق بارزی بین عملکرد و عرف اظهار نشده‌است.

۳۷۹۴ - عمله

کارگر غیر فنی مزدور را گویند .

عملیات

جمع عمل‌است وازمستحدثات‌زبان‌فارسی است . دراصطلاحات زیربکار رفته‌است :

۳۷۹۵ - عملیات اجرائی

یك‌سلسله اقدامات‌قانونی‌که برای اجراء یك‌حکم ویایك‌قرارقطعی(ویالازم‌الاجراء بطورموقت) بوسیلهٔ ادارهٔ اجراء دادگاه (یادوائراجرائی) یااجراء ثبت‌اسناد (در مورد اسناد لازم‌الاجراء) یاسایر مقامات اجرائی صورت‌می گیرد . ابلاغ اجرائیه نیز جزء عملیات‌اجرائی‌است . دراجراء اسناد رسمی ، تقسیط هم جزء عملیات اجرائی است . پایان عملیات‌اجرائی در اجراء ثبت بموجب‌تبصرهٔ پنجم مادهٔ ۳۴ قانون ثبت معین شده است .

۳۷۹۶ - عملیات تجارتی

عملیاتی است‌که مقصود ازآن در عرف تجارت‌کسب سود باشد ولو آنکه مباشر آن‌عملیات تاجر نباشد . هرگاه موضوع عمل اصلی یك‌بنگاه انجام معاملات غیر منقول‌باشد آن‌معاملات‌بازرگانی‌محسوب است (مستفاد ازمادهٔ ۶۵ قانون‌بانکی و پولی کشور ــ مصوب ۷ـ۳ـ۳۹) میتوان گفت‌که این‌ماده‌مخصص‌مادهٔ چهارم‌قانون تجارت است .

(رك . عمل تجاری)

۳۷۹۷ - عملیات مقدماتی ثبت

(ثبت) مجموعهٔ کارهائی است‌که پس از پایان یافتن‌آنها ادارهٔ ثبت‌آمادگی‌صدور ودادن‌سندمالکیت‌را بمتقاضی‌ثبت‌داردواین اعمال‌بانشرآگهی مادهٔ نه‌قانون ثبت‌آغاز میشود وباختم‌کارهای تحدید حدود پایان می‌پذیرد .

(مادهٔ ۸۳ـ۸۴ نظامنامهٔ قانون ثبت) .

۳۷۹۸ - عملیات مقدماتی جرم

(جزا) مقدمات بعیدهٔ جرم‌را گویندکه عنوان شروع جرم بآنها نمیتوان‌داد . اصطلاح مذکورنارسا است وهمان‌مقدمات بعید جرم رساتر بوده است وبهتراست اصطلاح مذکور ترك شود .

۳۷۹۹ - عملیات منافی عفت

رك . منافی‌عفت

۳۸۰۰ - عمود

رك . نسب (ضابطهٔ نسب)

۳۸۰۱ - عمودین

(فقه) پدروجد هرقدرکه بالارود وفرزند و فرزند فرزند هرقدرکه پائین رود .

۳۸۰۲ - عموم

(فقه) در لغت بمعنی شمول و فراگرفتن است . در اصطلاح وصف عام است وعام عبارت است از اسمی که در وضع واحد برای افراد بسیار (که هم جنس و غیر محصور باشند) وضع‌شده باشد مانندمردان که شامل هرمردی است . لازم نیست‌عام کلمهٔ بسیط باشد بنا براین‌عبارت «هرمرد» هم عام است .

۳۸۰۳ - عموم بدلیت

(فقه) گاهی درقانون یك‌موضوع حقوقی از هر جهت بدل موضوع حقوقی دیگری قرارداده‌میشود دراینصورت بدل، تمام آثار قانونی آن موضوع دیگر را دارا خواهدشد این وضع‌را عموم بدلیت نامیده‌اند .

مثلا باستنادمادهٔ سوم آئین‌دادرسی مدنی که عرف مسلم‌را حجت دانسته است اثر انگشت بیسوادبدل‌امضاء می‌باشد پس‌تمام مقررات راجع بامضاء (مانند انکار و تکذیب) در مورد اثر انگشت‌هم بکار می‌رود . عموم بدلیت غیراز قیاس است .

۳۸۰۴ - عموم منزله

(فقه) گاهی از عبارات قانون دانسته میشودکه دوموضوع حقوقی از هرجهت بمنزلهٔ یکدیگرند ویا بعبارت دیگریکی از دوموضوع معین حقوقی از هر جهت بمنزلهٔ موضوع دیگرمیباشد . این حالت را عموم منزله نامیده اند مثلا از مواد ۲۰۱-۲۱۸- ۲۸۸ آئین دادرسی مدنی دانسته میشودکد اولین جلسهٔ رسیدگی اختصاری بمنزلهٔ اولین لایحه در تبادل لوایح است بنابراین در مورد رد دادرس در رسیدگی عادی با استفاده از قاعدهٔ مزبور و باتوجه بمادهٔ ۲۰۹ آئین دادرسی مدنی‌باید ایراد مذکور دراولین لایحه صورت گیرد .

عموم منزله غیرازقیاس است .

۳۸۰۵ - عموم وخصوص تحققی

رك. عموم و خصوص‌مطلق

۳۸۰۶ - عموم و خصوص تصادقی

رك . عموم وخصوص مطلق

۳۸۰۷ - عموم وخصوص مطلق

(فقه) هرگاه‌رابطهٔ بین دومفهوم طوری باشدکه یکی برهمهٔ مصادیق دیگری(اولی عام است و دومی خاص) صدق کند ولی دومی فقط برپاره‌ای ازمصادیق‌اولی‌صدق نماید این رابطه‌را عموم وخصوص مطلق گویند واین عام وخاص را عام و خاص مطلق نامند مانند عقد و بیع در قانون مدنی زیرا هربیعی عقد است وهرعقدی بیع نیست .

این‌نوع عموم وخصوص‌را که فقط نسبت بین‌دومفهوم‌را (بدون‌ملاحظهٔرابطهٔوحودی آنها درخارج) درنظرگرفته و سنجیده میشود عموم و خصوص تصادقی مینامند .

درمقابل این اصطلاح ، عموم وخصوص تحققی ، استعمال میشود دراین‌مورد بین دومفهوم ازحیث مفهوم وتصور (نه‌وجود خارجی) رابطهٔ تباین وجود دارد (رك. تباین) ولی ازحیث وجود خارجی بین آنهانوعی بستگی وجود دارد باین‌صورت که یکی‌ازآن دومفهوم (خاص)هروقت که وجودخارجی پیداکند مفهوم دیگر(عام) هم بالطبع وجود خارجی‌پیدامی کندولی عکس‌قضیه صادق‌نیست یعنی‌چنین‌نیست که هروقت آن عام ، وجودخارجی پیداکند آن خاص‌هم وجود خارجی پیداکند مانند

مفهوم دادخواست ومفهوم برگ دادخواست (که متضمن شکوائیه باشد) این دومفهوم باهم تباین دارند ولی هروقت که برگ دادخواست مزبور وجود خارجی پیدا کند دادخواست هم وجود خارجی پیدامیکندااما ممکن است دادخواست وجودخارجی پیدا کند ولی برگ دادخواست وجودخارجی پیدا نکند چنانکه درمورد دادخواست شفاهی وضع چنین است .

۳۸۰۸ - عموم وخصوص من وجه

(فقه) رابطهٔ بین دومفهوم است که هریك ازآنها نسبت بدیگری ازجهتی عام است وازجهت دیگرخاص مانند بیع واجاره که باتوجه بتعریف آنها درقانون مدنی (مواد ۳۳۸-۴۶۶) این رابطه بین آنها وجود دارد چه تملیك عین (درمادهٔ ۳۳۸) چون شامل اجارهٔ معدن هم میشود در نتیجه بیع اعم از اجاره میگردد . و بعکس چون تملیك منافع (مادهٔ ٤٦٦) شامل اجارهٔ معدن (که متضمن تملیك عین است) هم می باشد درنتیجه اجاره اعم از بیع میگردد . بیع واجاره را درمثال بالا عام وخاص من وجه مینامند . هردوقانون که بصورت عام وخاص من وجه باشند بین آنها حالت تعارضی وجود دارد که در اصطلاح فقهاء تعارض عام وخاص من وجه نامیده شده است .

۳۸۰۹ - عناوین مجعول

(جزا) بخودبستن عنوان مستخدم دولتی یاعنوانی ازمشاغل آزاد مانند وکالت وسر دفتری وپزشکی ویاخودرا وکیل شخصی معرفی کردن که ازاو وکالت نداشته تمام این امور جعل عنوان محسوب است (مادهٔ ۲۳۸ قانون جزا) دادگاههای فرانسه بخود بستن وصف موهوم راهم جعل عنوان میدانند چنانکه کسی اقامتگاه خودرا خلاف واقع معرفی کند یازن شوهرداری خودرا بیوه جلوه دهد .

۳۸۱۰ - عندالمطالبه

صفت اسناد یادیون بدون موعد و اجل است .

عنصر

درلغت بمعنی اصل وحسب و جنس ومادهٔ اولیه (در علم شیمی) که از آن بسیط تر نباشد ومادهای است که درپیدایش جسمی دخالت دارد مانند اکسیژن وهیدرژن که درپیدایش آب دخالت دارد. دراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۳۸۱۱ - عنصر قانونی جرم

(جزا) یعنی شناختن یك عمل معین بعنوان یکی ازجرائم درقانون جزا .

۳۸۱۲ - عنصرمادی جرم

(جزا) فعل (بمعنی اعم ازتصمیم واقدام) وترك شخص مجرم که موضوع کیفر در قانون جزا واقع شده باشد .

۳۸۱۳ - عنصر معنوی جرم

(جزا) قصدفاعل جرم در امور خلافی و عمد intention او در جرائم عمدی و خطا Faute در جرائم خطائی است . بعضی بجای اصطلاح بالا (عنصر اخلاقی جرم) بکارمیبرند که نارساست واستعمال کلمهٔ اخلاق را زبان پارسی در چنین موردی تحمل نمی کند .

۳۸۱۴ - عنف Violence

(بهضم وفتح وکسراول) درلغت عکس رفق و مدارا راگویند درحقوق جزا اصطلاحاً

بجای کلمهٔ violence بکار رفته‌است در معانی ذیل :

الف ـ اقدام ووداشتن کسی را بکاری بدون رضای او خواه توأم با عمل مادی باشد خواه‌نه علیهذا اگرمردی درحین خواب درجامهٔ خواب زنی که خوابیده برود و وقاع کند وزن درحین خواب بتصور این باشدکه اوشوهرش است این نمونه‌راهم مصداق‌عنف دانسته‌اند .

ب ـ درهم‌شکستن مقاومت شخص یاچیزی مانند دخول‌قهری درمنازل اشخاص .

ج ـ عمل آمیخته باتجاوز بطور ارادی وبضرر شخص دیگر یادرزمینهٔ نقض‌قانون جزا مانند سوء استفادهٔ مأمور دولت از قدرت (مادهٔ ۱۳۱ ببعدقانون جزا)

بهرحال دراین‌قسم ازعنف‌ممکن‌است‌خود عنف یك‌جرم باشد مانند مثال بالایا کیفیت مشدد جرم باشدمانندسرقت مقرون بآزار وتهدید vol avec violence (مادهٔ ۲۲۳ قانون‌جزا) ویاعملی‌باشدکه موجب معافیت ازمجازات قتل یا جرح یا ضرب باشد (بند اول مادهٔ ۱۸۸ قانون جزا) منظور از آزار شدید در این ماده همین قسم ازعنف است .

۳۸۱۵ ـ (اخذ سند یا امضاء به) عنف

(جزا) جرمی است دارای عناصر ذیل :

الف ـ نوشته‌ای‌یاامضاء‌ء‌مهری ازدیگری که قابل اضرار (مادی یا معنوی) باو باشد از اوگرفته شود .

ب ـ اکراه و اجبار بکار رود .

ج ـ اکراه واجبار بوسیلهٔ‌امر غیرقانونی باشد .

د ـ اجبار و اکراه بحسب سن و جنس مجنی علیه در او مؤثر باشد .

ه ـ در ارتکاب جرم عمد بکار رود .

(مادهٔ ۲۳۳ قانون کیفر عمومی)

۳۸۱۶ ـ عنن

(فقه ــ مدنی) بیماری است در مرد که قوهٔ نشر آلت تناسلی مـرد را تا حدی ضعیف می کندکه مانع نزدیکی میشود . این‌بیمار را عنین‌می گویند (مادهٔ ۱۱۲۲ قانون مدنی) .

عنوان

در لغت هر چیزی است‌که موجب دلالت بچیز دیگر گردد و باعث‌کشف امردیگر شود و ازهمین جا است : الظاهرعنوان الباطن یعنی ظاهرکاشف از باطن است .

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۳۸۱۷ ـ عنوان‌قضیه Qualification

رك . وصف عنوانی

۳۸۱۸ ـ عنوان موضوع

Qualification

رك . وصف عنوانی

۳۸۱۹ ـ عنوانهای هفتگانه

(فقه ـ مدنی) اسباب‌تحریم درنکاح‌که از طریق‌نسب حاصل‌شودهفت عنوان داردکه آنها را عنوانهای‌هفتگانه (عنوانات‌سبع) نامیده‌اند و محرمات نسبی هم می گویند که عبارتند از هفت عنوان‌که در این‌آیه ذکر شده است : حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم وعماتکم و خالاتکم و بنات‌الاخ و بنات‌الاخت . قواعد این هفت‌عنوان رافقهاء چنین‌توجیه‌کرده‌اند:

الف ـ مقصود از (ام) هر زنی است که ترا زائیده یا نسب تو باو منتهی شده از جانب صعودی از طریق ولادت خواه‌ابی باشد خواه امی‌بعبارت‌دیگر: هر زنی که

ترا زائیده یاکسی را زائیده که آن کس ترا زائیده باشد (خواه این کس مرد باشد خواه زن ـ زائیدن در این بحث بمعنی تولید است و باین معنی درآخر اسامی فارسی مانند علی‌زاده و تقی‌زاده دیده میشود) و بعبارت سوم : هر زنی است که نسب تو از طریق ولادت (بواسطه یا بیواسطه) باو منتهی میشود .

ب ـ مقصود از بنات (دختر و دختر دختر هر قدر که پائین رود و دختر پسر تاهرقدر که پائین‌رود) هر زنی است که نسب او بتو منتهی شود از طریق ولادت ولو بواسطه یا وسائط . بعبارت دیگر : هر زنی که تو موجب ولادت او شده‌ای یاتو موجب ولادت کسی (اعم از مرد یا زن) شده‌ای که او موجب ولادت آن زن شده باشد (بواسطه یا بیواسطه) .

ج ـ مراد از (اخوات) ودختر خواهر هر زنی است که ابوین یا پدر یا مادرتو موجب ولادت او شده باشند بیواسطه یا بواسطه .

د ـ ضابطهٔ بالاشامل بنات الاخ (دختران برادر) هم میشود تا هرقدر که‌سیر نزولی کنندوشامل بنات‌الاخت (دخترخواهران نیز هست .

ه ـ مراد از(عمه)هرزنی است که‌خواهر مردی باشدکه بواسطه یا بیواسطه موجب ولادت تو باشد (از طرف پدر یا مادر یا ابوین) .

و ـ مراد از (خاله) هر زنی است کـه خواهرزنی‌باشدکه‌بدون واسطه یا بواسطه موجب ولادت تو باشد .

در ضابطهٔ بالاخالهٔ خاله خارج است ودر ضابطهٔ ماقبل آخر هم عمهٔ عمه خارج‌است زیراآنهاگاهی‌حرام هستند وگاهی نه و ضابطه نسبت بآنها کلیت ندارد .

برخی از فقهاء مفاد مطالب بالا راباین صورت‌آورده‌اند :

یحرم علی‌الانسان اصوله و فصوله وفصول اول اصوله و اول فصل من کل اصل بعده (بعد اول‌الاصول)

اصول ـ یعنی مادران نسبت بذکور و پدران نسبت باناث .

فصول‌ـ دختران و پسران نسبت‌به‌ابوین.

فصول اول اصول ـ اخوة نسبت بذکور و برادران نسبت باناث و اولاد برادر و اولاد خواهر تا هر قدر که پائین برود .

اول‌فصل‌ازهراصل بعدازاصل‌اول ـ عموها و عمه‌ها و دائی‌ها و خاله‌ها .

انتقاد ـ تعقید معنوی که در علم فصاحت و بلاغت شنیده شده نمونهٔ بارزش همین تعبیر بالا است .

تعبیر دیگری که از مفهوم بالاآورده‌اند این است « یحرم علی‌الانسان کل قریب عدا اولادالعمومة والخؤلة » این عبارت روشن وکوتاه است .

۳۸۲۰ ـ عنین

رك . عنن

۳۸۲۱ ـ عوائد خاصه

(تاریخ حقوق) بمعنی حق‌انحصارکنونی است .

(رك . حق‌انحصار)

۳۸۲۲ ـ عوارض

(حقوق عمومی) این کلمه بصیغهٔ جمع بمعنی نوعی باج است کـه فرق عمدهٔ آن (در غالب مصادیق) بامالیات در این‌است

که بعنوان جبران هزینه‌هائی که یك مؤسسهٔ عمومی (اداری یـا شهرداری) می کند (در مقابل انجام کار یا خدمت) دریافت میشود وممکن است مستقیماً یا غیرمستقیم از مصوبات مجلس باشد چنانکه عوارض گمرکی غـالباً بطورمستقیم از مصوبات مجلس می باشد (مادهٔ ۳٤ قانون ثبت اسناد و املاك) در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۳۸۲۳ - عوارض بلدی

عوارض شهرداری. عوارضی که شهرداری از سکنهٔ شهر می گیرد .

۳۸۲۴ - عوارض بندری

عوارضی که بابت جبران هزینه‌های ساختن وآماده کردن و نگهداری تأسیسات بندری ازکشتی‌ها ووسائط نقلیهٔ آبی گرفته شود.

۳۸۲۵ - عوارض دولتی

در مقابل عوارض محلی (رك . عوارض محلی) استعمال میشود وآن عوارضی است که دولت برای مصارف معینی درسراسر کشور وصول می کند (مادهٔ ۵۱ قـانون تشکیل ایالات و ولایات ۱۳۲۵ قمری)

۳۸۲۶ - عوارض سطح شهر

عوارضی که براراضی شهری بابت خدمات شهرداری بشهر طبق تصویب نامهٔ شمارهٔ ۷۱۰۶۳/۳ مورخ ۴۰/۱۰/۱۹ وصول می‌شود .

۳۸۲۷ - عوارض شهرداری

رك . عوارض بلدی

۳۸۲۸ - عوارض عمومی

یا عوارض دولتی عوارضی است که ازطرف دولت در سراسر کشور وصول و ضمن عوائد عمومی در بـودجه گنجانده شود مانند عوارض راه وعوارض بهداری وغیره درمقابل عوارض محلی استعمال شده است. (رك . عوارض دولتی)

۳۸۲۹ - عوارض گمرکی

عوارضی که ادارات وشعب گمرك بابت صدور کالاها از کشور و ورود کالاها بکشور می گیرند .

۳۸۳۰ - عوارض محلی

عوارضی است که در ناحیهٔ معینی از کشور وصول و بمصرف همان نـاحیه می‌رسد (مادهٔ ششم قانون بلدیهٔ ۱۳۰۹) خواه وصـول کننده استانداری باشد خـواه فرمانداری خواه شهرداری .این عوارض در بودجهٔ هر محل منظور و درآن محل صرف میشود .

۳۸۳۱ - عوامل

(فقه - مدنی) در عقد مزارعه چهارچیز مورد نظر است : زمین - بذر - عمل - عوامل . عوامل عبارت است ازآب ووسیلهٔ شخم مانند گاو یاحیوان یاوسیلهٔ دیگر وسایر لوازم کشاورزی و مقصود از عمل کارزارع است از شخم زدن و بـذر افشاندن و حراست وآب بستن و خلاصه هر چه که مصداق کار است (مادهٔ ۵۲۱ ق - م) . (حدائق - متاجر - صفحهٔ ۳۶۵)

۳۸۳۲ - عوض

(مدنی - فقه) الف - در معاملات معوض هر یك از دوموضوع مورد معامله را عوض نامند . غالباً عوض به مالی گفته میشود که از طـرف قبول کننده داده میشود (خواه آن مال عین باشد خواه غیر عین

باشد) وآنچه که از طرف ایجاب کننده داده میشود معوض نام دارد .

ب ـ مالی که بایدزیان‌زننده برای‌جبران خسارت به‌آسیب دیده بدهد .

۳۸۳۳ ـ عوض‌المثل

(فقه) درمعاملات معوض هریك ازعوضین عوض مسمی نامیده میشود مثلا اسبی که درازاء هزار تومان فروخته شده و خود هزار تومان ، هر یك عوض مسمی‌نامیده میشوند هر گاه عوض مسمی‌تلف شودبدلی که بجای‌آن داده میشود عوض‌المثل نام دارد .

درخصوص اجاره ، عوض المثل را اجرة المثل نامند (رك . اجرة المثل)

۳۸۳۴ ـ عوض مسمی

(فقه) در معاملات‌معوض هریك ازعوضین را عوض مسمی نامند مثلا اسبی‌که بهزار تومان خریده میشود و خود هزار تومان را عوض مسمی نامند .

گاهی بطور اختصار آنرا«مسمی» گویند.

هر گاه عوض مسمی تلف شود بدلی که بجای‌آن‌داده میشودعوض‌واقعی نام‌دارد.

۳۸۳۵ ـ عوض واقعی

رك . عوض مسمی

۳۸۳۶ ـ (مضمون به) عوض

بمعنی ضمان معاوضی است .

(رك . ضمان معاوضی)

۳۸۳۷ ـ عوضین

(فقه ـ مدنی) عوض ومعوض را در عقود معوض عوضین گویند مانند مبیع وثمن که عوضین نامیده میشوند .

۳۸۳۸ ـ عول

(بروزن جور و نوم) در فقه و حقوق مدنی وقتیکه میزان‌ترکه‌از سهام‌صاحبان فروض کمتر باشد فقهاء شیعه نقص را در طبقهٔ اول بر دختر (یا دختران) و در طبقهٔ دوم بر کلالهٔ ابوینی (یا ابی) و اجدادابی ، و در طبقهٔ سوم بر کسانیکه متقرب بپدرند وارد می کنند . فقهاءعامه نقص بکسی وارد نمی‌کنند بلکه فریضه (رك ـ فریضه) را زیاد می‌کنند واین‌را عول نامند (مادهٔ ۹۱٤ ـ ۹۲۷ ـ ۹۳۸ قانون مدنی بترتیب عول درطبقهٔ اول و دوم و سوم را بیان می‌کنند) .

۳۸۳۹ ـ عهد

در لغت بمعنی وصیت (یعنی توصیه) وامر موثق و استوار و سوگند وفرمان‌مکتوب به‌ولات (که متضمن انتصاب‌آنان بسمت معین و مقداری از دستورات اخلاقی و قانونی‌کلی از قبیل رعایت قوانین شرع و اجراء عدل وانصاف و مانند اینهاست) را گویند(کلیات‌ابی‌البقاء صفحهٔ ۲۳۶).

عهد بمعنی عقد هم هست در حدیث است: العقدالعهد یعنی عقد همانا عهد است که میتوان‌آنرا پیمان استوارنامید . وبه‌این معنی اطلاق عقد بر عقود جائز مجازاست نه حقیقت . در اصطلاحات حقوق‌کنونی ما این‌کلمه بصیغهٔ جمع در قرار دادهای بین‌المللی‌بکاررفته‌است و کلمهٔ معاهدات و میثاق pacte هم در همین معنی بکار می‌رود . و مفردآن بمعنی تعهد در مادهٔ ۳۱۰ قانون دادرسی وکیفر ارتش بکار رفته است .

(فقه) تعهدی است ازطرف بنده درمقابل

خدا بصیغهٔ معین مانند (عاهدت الله ان افعل کذا) یا (علی عهدالله ان افعل کذا) شاعر گوید:

علی اذا مازرت لیلی بخفیة
زیـارة بیت‌الله رجلان حـافیا

ثمرهٔ عهد ثمرهٔ نذر است.

۳۸۴۰ - عهدنامه

نوشته‌ای که در آن قراردادی از قراردادهای بین‌المللی ضبط شده باشد.

(رك. عهد)

۳۸۴۱ - عهدنامهٔ بیطرف کننده

(بین‌الملل عمومی) عهدنامه‌ای است که بموجب آن دو یا چند دولت قبل از جنگ یا در آغاز جنگ، مناطق یا مؤسسات و ابنیهٔ معینی را بیطرف قلمداد می کنند.

۳۸۴۲ - عهدنامهٔ بیطرفی

بمعنی پیمان بیطرفی است.

(رك. پیمان بیطرفی)

۳۸۴۳ - عهدنامهٔ تجارت

(بین‌الملل عمومی) عهدنامه‌ای است که بموجب آن دو دولت شرائط ورود و خروج کالا را بکشور و از کشور معین می کنند و هدف آن تخفیف در تعرفهٔ گمرکی بنفع کالای دولت طرف است.

۳۸۴۴ - عهدنامهٔ تحدید حدود

(بین‌الملل عمومی) عهد نامه‌ای است که بموجب آن دو دولت همسایه خط مرزی بین مستملکات خود را معین می کنند.

۳۸۴۵ - عهدنامهٔ تضمین

(بین‌الملل عمومی) عهدنامهٔ متضمن تضمین یك وضع حقوقی از طرف یك یا چند دولت.

(رك. ضمان)

۳۸۴۶ - عهدنامهٔ تفویض اراضی

(بین‌الملل عمومی) عهد نامه‌ای است که بموجب آن یك دولت قسمتی از خاك خود را بدولت دیگر منتقل می کند.

۳۸۴۷ - عهدنامهٔ مودت

(بین‌الملل عمومی) عهد نامه‌ای است که بموجب آن دو دولت روابط حسنه‌ای را که دارند مورد تصریح قرار میدهند این عهدنامه برخلاف (پیمان اتحاد) طرفین را ملزم بمساعدت عملی نمی کند.

(رك. پیمان اتحاد)

۳۸۴۸ - عهده Garantie

در لغت بمعنی ضعف است. و بمعنی وثیقه و کاغذی که در آن وثیقهٔ بیع وشری نوشته میشود آمده است که در آن مقدار ثمن و اوصاف وحال بودن یا مؤجل بودن نوشته میشود و غـالباً در ثمن بکار می‌رود. و ضامن عهده شدم یعنی ضامن ثمن شدم. نزدیك بهمین معنی است.

چون عهده نمیشود کسی فردارا
حالی خوش دار این دل پرسودارا
چون منظور از فردا پاداش و عوض اخروی است.

عهده شدن بمعنی تعهد کردن و ضامن شدن است مانند ضامن شدن بیمه گر (مادهٔ ۳۹۱- ۳۹۲ قانون مدنی - جامع الشتات صفحهٔ ۲۳۲)

۳۸۴۹ - عهدهٔ اثبات

Charge de la preuve

(دادرسی) وظیفهٔ اثبات ادعاء که حسب القاعده بدوش مدعی است (مادهٔ ۱۲۵۷ ق - م).

۳۸۵۰ - عهدهٔ ثمن

(فقه - مدنی) درک ثمن را گویند (اصطلاح شمارهٔ ۲۲۷۷ دیده شود).

۳۸۵۱ - عهده‌دار

متعهد و مسئول را گویند. اصطلاح عامیانه است.

۳۸۵۲ - عهود

رك . عهد

۳۸۵۳ - عهود خصوصی

بمعنی پیمان‌های خصوصی است.
(رك . پیمان خصوصی)

۳۸۵۴ - عهود معموله

بمعنی پیمان‌های خصوصی است.
(رك . پیمان خصوصی)

۳۸۵۵ - عیار

بکسر اول مقدار طلا یا نقرهٔ خالص در مسکوك را گویند.

نقد هادا بود آیا که عیاری گیرند
تا همه صومعه‌داران پی کاری گیرند
(حافظ)

۳۸۵۶ - عیب Vice

(مدنی - فقه) زیاده یا نقیصه‌ای که در مال باشد بطوری که غالباً مصادیق آن مال آن نقیصه یا زیاده را دارا نباشند خواه مال مزبور در طبیعت (بصورت طبیعی) وجود پیدا کند (مانند گوسفند و چهار پایان) وخواه ازمصنوعات باشد مانند یخچال و اتومبیل و غیره (مادهٔ ۴۲۲ ق - م) در قانون مدنی از عیب تعریفی نشده است.

(کلما زاد او نقص عن خلقته الاصلیة فهوعیب - حدیث) یعنی کاهش و افزایش از میزان خلقت اصلی، عیب است.

۳۸۵۷ - عیب حادث

(مدنی - فقه) الف- عیبی است که پس از قبض مبیع و گذشتن موعد خیار مجلس و شرط و حیوان در مبیع حادث شود. این عیب سبب سقوط خیار عیب میشود (قول مشهور فقهاء).
حکم بالا نسبت به ثمن شخصی (رك. ثمن) نیز جاری است.

ب - عیب حادث عیبی است که پس از بیع و قبل از قبض در مبیع حادث شود (مادهٔ ۴۲۵ ق - م) این عیب درحکم عیب سابق است.

(رك . عیب سابق)

۳۸۵۸ - عیب سابق

(مدنی - فقه) عیبی که قبل از بیع یا مقارن عقد بیع در مبیع بوده ولی مشتری از آن آگهی نداشته است این عیب منشاء حق خیار است (مادهٔ ۴۲۵ ق - م)

از قواعد معروف مربوط باین مورد است: العیب الحادث بعدالقبض وخیارالحیوان والشرط و المجلس یمنع الرد بالعیب السابق. یعنی عیبی که پس از قبض وخیار حیوان و شرط و مجلس حادث شود مانع فسخ عقد باستناد عیب سابق میشود.

۳۸۵۹ - عیب ظاهر Vice apparent

(مدنی) عیبی که مشتری (یاعاقد) درحین عقد عالم بآن بوده باشد خواه مستور بوده باشد خواه نه (مادهٔ ۴۲۴ قانون مدنی).

۳۸۶۰ - عیب مخفی Vice caché

(مدنی) عیبی که مشتری (یاعاقد) درحین عقد عالم بآن نباشد خواه واقعاً پنهان

باشد یا اینکه ظاهر بوده اما عاقدمتوجه آن نباشد (مادهٔ ۴۲۴ قانون مدنی)

۳۸۶۱ - (برائت از) عیب

(مدنی - فقه) هرگاه طرفین شرط برائت از عیب کنند خیار وارث هر دو ساقط میشود (مادهٔ ۴۳۶ ق - م) .
(رك . شرط)

۳۸۶۲ - (تبری از) عیب

بمعنی «برائت از عیب» است .

۳۸۶۳ - (خیار) عیب

رك . خیار

۳۸۶۴ - (شرط برائت از) عیب

رك . شرط

۳۸۶۵ - عید قانونی Fête légale

روزی از سال که مقارن تشریفات مذهبی و یا مقدس (خواه دائمی باشد خواه نه) و یا جشن‌های دیگر Civil که قانون آنروز را عید اعلام کرده باشد .

۳۸۶۶ - عید ملی Fête nationale

عیدی که بمناسبت پاره‌ای از ایام تاریخی مهم در زندگی یك ملت برقرار ومعین شده باشد .

۳۸۶۷ - عین Corps certain

(فقه) مال را در فقه امامیه به پنج قسم تقسیم کرده‌اند :

الف - عین که عبارت است از اشیاءمادی مستقل‌مانند گوسفند. پشم گوسفند تاوقتی که چیده نشده چون مستقل نیست داخل‌در منفعت است و هم چنین است سنگ معدن تا خارج نشده و برگ چای تا چیده نشده وآب حمام تا استعمال نگردیده است .

ب - منفعت - و آن عبارت است ازنفع عین خواه مادی باشد مانند شیر گوسفند یا غیر مادی باشد مـانند بهرهٔ خانه که مستأجر می برد .

ج - انتفاع - انتفاع از نوع منفعت غیر مادی است‌با این فرق که در مورد منفعت تملیك صورت می گیردمانند تملیك منافع عین مستأجره ، ولی درمورد انتفاع ، تملیك صورت نمیگیرد و منتقل الیه فقط حق بهره‌برداری (انتفاع) دارد یعنی اباحهٔ انتفاع شده است نه تملیك انتفاع مثلا میزبان به مهمان ، اباحهٔ انتفاع از خوردنیها و آشامیدنیها را می‌نماید نه تملیك (مادهٔ ۴۰ ق - م) .

د- حق مانند حق شفعه‌وحق خیار و حق حاصل از تحجیر .

ه - دین یا ذمه

عین گاهی بمعنی مال مادی خارجی است وگاهی‌در مقابل مجموع منفعت وانتفاع و حـق استعمال میشود و در اینصورت شامل اقسام ذیل است :

۱ - عین شخصی یا مال مادی خارجی.

۲ - عین کلی مشاع مانند یك دانگ از خانهٔ معین .

۳ - عین کلی‌در معین مانند یك‌من گندم از انبار گندم موجود معین .

۴ - عین کلی در ذمه مانند صد من گندم دربیع سلم‌یادرذمه بطورحال(بتشدیدلام).

عین در مادهٔ ۳۳۸ ق - م بقرینهٔ مادهٔ ۳۵۰ همان قانون بمعنی‌مقابل با مجموع منفعت و انتفاع و حق است که دربالا گفته شد .

۳۸۶۸ - عین خارجی

(مدنی) عین موجود در خارج درمقابل عین کلی مانند صدمن گندم در ذمه.

۳۸۶۹ - عین خارجی غیر معین

بمعنی عین غیر معین است .

(رك . عین غیر معین)

۳۸۷۰ - عین خارجی معین

(مدنی) چیز مادی متمایز و مشخص را گویند مانند خانهٔ پلاك‌فلان ... وگاهی برسبیل اختصار آنرا عین معین نامند .

۳۸۷۱ - عین غیر معین

Chose de genre
(ou chose fongible)

(مدنی) عین کلی در ذمه راگویند (رك. عین کلی) در تعریف آن گفته‌اند: اشیائی است که بواسطهٔ عدد یا وزن یا مقدار ، مشخص میشود و تشخیص خارجی (فرد معین خارجی) آنهادر نظر گرفته نمیشود مانند ده‌من گندم در ذمه که فروخته‌شود. گاهی آنراعین خارجی غیر معین نامند.

۳۸۷۲ - عین کلی

(مدنی ـ فقه) در مقابل عین شخصی استعمال شده است که مال مادی معین موجود در خارج است . عین کلی خود برچند قسم است :

۱ ـ عین کلی مشاع مانند دانگی از خانهٔ معین .

۲ ـ عین کلی در معین مانند یك‌من گندم از انبار گندم موجود معین .

۳ ـ عین کلی در ذمه مانند صدمن گندم که در ذمهٔ متعهدمعینی قرار گرفته باشد.

۳۸۷۳ - عین کلی در ذمه

رك . عین کلی

۳۸۷۴ - عین کلی در معین

رك . عین کلی

۳۸۷۵ - عین کلی مشاع

رك . عین کلی

۳۸۷۶ - عین مرهونة

(مدنی ـ فقه) مال مورد رهن راگویند.

۳۸۷۷ - عین مستأجرة

(مدنی ـ فقه) مال مورد اجاره (خواه‌از اشیاء باشد خواه ازحیوانات) راگویند.

۳۸۷۸ - عین معاره

(فقه) مالی که بعاریه داده شده است .

۳۸۷۹ - عین معین

رك . اعیان

۳۸۸۰ - عین مغصوب

(مدنی ـ فقه) عین مالی که مورد غصب واقع شده است (مادهٔ ۳۰۸ ق ـ م)

۳۸۸۱ - عین موهوبة

(مدنی ـ فقه) مال مورد هبه را گویند .

(رك . هبه)

۳۸۸۲ - عینه

(بفتح عین‌وسکون یاء) نوعی معاملهٔ ربوی متضمن حیلهٔ قانونی که در حدود چهارده قرن قبل بین تجار در جزیرةالعرب و عراق و غیره معمول و معروف بود و قانون‌اسلام آنرا منع کرد (اذاضن‌الناس بالدینارو‌الدراهم و تبایعوا بالعینة ..... انزل‌الله بهم بلاء ... ـ حدیث نبوی) در معاملهٔ عینه مقرض مالی را نسیه وبه بیشتر ازقیمت واقعی بمستقرض می‌فروخت وخریدار ، آنرا بقیمت واقعی نقداً بابایع

می‌فروخت و مبیع باین ترتیب دراختیار بایع اولی قرار می‌گرفت و وجه نقدی که قیمت واقعی آن بود در دست مستقرض می‌ماند و مستقرض بموجب بیع اول مابه‌التفاوت قیمت واقعی و ثمن‌المسمای بیع اول را (در واقع بعنوان ربح) به بایع اول مقروض می‌شد !

(المغنی ـ ابن‌قدامه ـ جلد ۴ص ۱۵۸)

غ

۳۸۸۳ - غائب Absent

(فقه) در معانی ذیل بکار می‌رود :

الف ـ غائب ازجلسهٔدادرسی . در همین معنی‌است که‌میگویند : الغائب‌علی‌حجته. (مادهٔ ۱۶٤ آئین دادرسی مدنی) وصفحهٔ ۷۲۱ ـ ۷٤۳ جامع‌الشتات.

ب ـ کسیکه از محل سکونت خود مدت نسبتاً مدیدی دور شده و خبری از او برای احدی‌ازکسان‌وآشنایان‌وی‌نمی‌رسد و این نوع غیبت را اصطلاحاً « غیبت منقطعه » گویند (جامع‌الشتات ـ صفحهٔ ٦٦۹) .

این غائب را در فقه «غائب مفقودالخبر» نامند .

(مدنی) درقانون مدنی هر کس که‌ازغیبت او مدت بالنسبة مدید گذشته و از او بهیچوجه خبری نباشد غائب مفقودالاثر نامیده میشود (مادهٔ ۱۰۱۱ ق ـ م)

(رك . غیبت)

۳۸۸٤ - غائب مفقودالاثر

رك . غائب

۳۸۸۵ - غائب مفقود الخبر

رك . غائب

۳۸۸٦ - (ادارهٔ اموال) غائب

مقصودغائب مفقودالخبر است‌که درغیاب او قانون اشخاص‌معینی را (اعم‌ازاشخاص رسمی‌یا غیر رسمی) تحت شرائط واوضاع و احوال خاصی مکلف یا مختار در نگهداری و حفاظت اموال بنفع غائب کرده است (دانشنامهٔ حقوقی ـ جلداول صفحهٔ ۷۰) .

در فقه ادارهٔ اموال غائب بر دیگران واجب‌کفائی و تکلیف اجتماعی است و نمونه‌ای است از تعاون اجتماعی (شرح لمعه ـ جلد اول ـ ص ٤٤۱ ـ ٤٤٤) .

۳۸۸۷ - غابن

(مدنی ـ فقه) کسیکه در معامله موجب مغبون شدن طرف دیگر گردیده است (مادهٔ ٤۱٦ ق‌ـم) .

۳۸۸۸ - غار

رك . ضمان غرور

۳۸۸۹ - غارت Pillage

(جزا) تصاحب مال منقول غیر بتوسط عده‌ای با اعمال قهر و غلبه . عناصر آن عبارت است از :

الف ـ عمد

ب ـ عمل جمعی عده‌ای از افراد متحد یا عضو باند بدون اینکه یك سازمان دائم یا قبلی برای این تجمع لازم باشد .

ج ـ اعمال قهروغلبهٔ عمومی که ممکنست شامل حمل‌سلاح نیزباشد ولی‌مسلح بودن مجنی علیهم و یا توسل آنان بقوهٔ قهریه شرط نیست .

د ـ مال منقول و اسناد و اوراق .

(رك . قطاع‌الطریق)

۳۸۹۰ - غارسی

رك . مغارسه

۳۸۹۱ - غاروقه

(فقه‌ـمدنی)زمین‌های کشاورزی درمصر که ملك دولت‌بوده وافراد باذن‌حکومت حق بهره برداری ازآنهارا داشته وزنان از آن‌ها ارث‌نمی بردند وباذن‌حکومت قابل وقف کردن‌بوده‌است. بموجب‌عقدی که اسم آن غاروقه است مأذون منتفع از زمین مذکورآنرا درازاء دین خود نزد دائن می گذاشت تادائن ازمنافع آن‌زمین‌برای ربح طلب‌خود بهره‌بردارد ولی‌اصل دین مستهلك نشود وباقی بماند و هروقت‌که مدیون اصل دین را میداد زمین‌را پس میگرفت ودرحقیقت نوعی ازرهن تصرف بوده‌است .

۳۸۹۲ -غایت motif

بمعنی غرض‌است(رك.غرض) اسباب‌موجه حکم‌راکه داور یا دادرس در مقدمهٔ حکم ورأی‌می آوردmotifs می‌نامند.

۳۸۹۳ - غبطه

(فقه) منظور ازغبطه درنگهداری اموال مولی علیه این است‌که ولی‌عملی نکندکه موجب فسادمال‌مولی علیه‌شود امارساندن نفع بمولی‌علیه درتصرفاتی‌که ولی‌می کند ضرورت ندارد (جامع الشتات ـ صفحهٔ ۲۱۲) .

درقانون‌ما فقط درمورد وجوه قیم مکلف بتحصیل‌سود برای مولی علیه شده (مادهٔ ۹۰قانون امورحسبی) ودرمادهٔ ۷۹همان قانون گفته‌شده بایدرعایت‌مصلحت‌را بکند ولی‌رعایت مصلحت غیرازتحصیل نفع‌است چه‌اقل‌مصلحت همان‌است‌که تصرفی‌درمال محجورنکندکه موجب‌فساد گردد .

(مادهٔ ۱۲۴۱قانون مدنی) .

۳۸۹۴ - غبن Lésion

(مدنی‌ـفقه) عناصر سازندهٔ غبن‌عبارت است از :

الف ـ وجودعقد معوض غیرمحاباتی.

ب ـ تعیین قیمت زائد برارزش اقتصادی مال ازطرف منتقل‌عنه .

ج ـ تعیین قیمت زائدمذکورفوق ناشی‌از وجودعیب درمورد معامله نباشد والامورد مربوط بخیار عیب‌است .

د ـ تعیین قیمت‌زائد مذکور فوق ناشی‌از تدلیس‌نباشد والاموردمربوط بخیارتدلیس است .

ه ـ جهل منتقل‌الیه بارزش‌اقتصادی مالی که ازمعامله تحصیل کرده‌است .

و ـ جهل‌مزبور جهل مرکب باشد والا اگر بدانند‌که قیمت‌مال‌را نمیدانند وبا این وصف واردمعامله‌شود حق‌خیار غبن‌ندارد ومغبون محسوب‌نمیشود .

متضرر ازغبن‌را مغبون ومنتفع از آن‌را غابن نامند. خیارغبن‌اختصاص بعقد بیع ندارد (مادهٔ ۴۱۶ ق‌ـم).

۳۸۹۵ - غبن افحش

(فقه‌ـمدنی) اصطلاح متداول نویسندگان اسناداست ومقصودغبن خیلی زیاداست از نظرقانون‌مدنی غبن‌فاحش‌شامل‌همهٔ‌مراتب غبن می‌شود .

۳۸۹۶ - غبن فاحش

(مدنی) غبنی که بمقدار خمس قیمت یا بیشتر باشد یا اگر کمتر از خمس است عرفا قابل مسامحه وگذشت نباشد (مادهٔ ۴۱۷ ق‌ـم) .

۳۸۹۷ - (خیار) غبن

رك . خیار

۳۸۹۸ - غدر

(فقه) تجاوز بدشمن پس‌ازدادن‌امان‌قانونی (رك. تأمین) .

۳۸۹۹ - غرامت Amende

درلغت بمعنی خسران وزیان وخسارت و مشقت ودادن‌مال ازروی کراهت است .
دراصطلاح بمعنی جریمهٔ نقدی وآنچه که بابت‌جبران خسارت داده شود (اعم از نقدی‌وغیر نقدی) بکارمیرود. دراصطلاحات علم‌جزای‌جدید (در زبان‌فارسی) غرامت هرگاه بطور مطلق استعمال شود بمعنی جزای‌نقدی‌است (مادهٔ ۱۳۴ آئین‌دادرسی کیفری) اصطلاح لاتین بمعنی وجه نقدی است که‌بعنوان‌ضمانت‌اجراء Sanction بکسی تحمیل‌میشود .

۳۹۰۰ - غرامت جنگی

Contribution de guerre

(بین‌الملل‌عمومی) مبلغی‌وجه‌نقد که‌دشمن پرداخت آنرا ازسکنهٔ خاك تصرف کرده یا اشغالکردهٔ خود مطالبه می کند (مادهٔ ۴۹ - ۵۱ ضمیمهٔ قرارداد لاهه - اکتبر ۱۹۰۷)

۳۹۰۱ - غرامت رسیدگی

Amende de Procédure

(دادرسی مدنی - کیفری - بازرگانی) غرامتی که بمنظور حسن جریان دادرسی مقرر شود خواه بمنظور رعایت تشریفات دادرسی باشد (مانند مورد مادهٔ ۱۸۳ دادرسی‌مدنی) وخواه برای‌جلوگیری از سوء استفاده ازمقررات رسیدگی (مانند موردمادهٔ ۴۰۵ دادرسی‌مدنی) .

۳۹۰۲ - غرامت ضمان

(فقه) غرامتی‌که ضامن بمناسبت عقدضمان ممکن‌است متحمل شود .

۳۹۰۳ - غرامت قضائی Astreinte

(دادرسی مدنی) حکم اداری دادگاه بر مدیون که بنسبت هر واحد معین از زمان که دراجراء تعهد خود تأخیر کند مبلغی به‌متعهدله بدهد (مادهٔ ۷۳۰ دادرسی مدنی).
(رك . تئوری اجبار)

۳۹۰۴ - غرامت‌کفالت

(فقه) غرامتی که‌کفیل بمناسبت تعهد خود درعقد‌کفالت ممکن است تحمل کند .

۳۹۰۵ - غرامت‌کیفری Amende pénale

غرامتی‌است‌مالی بصورت‌وجه‌نقد که‌محکوم درجنایت (بصورت‌مجازات تکمیلی) یا جنحه(بصورت مجازات‌اصلی ویاتکمیلی) یا خلاف (بصورت مجازات اصلی) باید بخزانهٔ دولت بپردازد واز تعهدات او محسوب‌است .

(رك. کیفر اصلی ـ کیفر تکمیلی)

۳۹۰۶ ـ غرامت مالی Amende fiscale

(مالیه) غرامتی که بمناسبت جرائم مالی (تقصیرات مربوط به قوانین مالیات) مقرر میشود و ماهیت آن درعین حال طعم غرامت مدنی و کیفری دارد یعنی با گرفتن این غرامت از متجاوز، دوهدف تأمین میشود یکی وصول حق دولت و دیگری صیانت مصالح مربوط بقوانین مالیاتی و رفع تجاوز متجاوز.

۳۹۰۷ ـ غرامت مدنی

Amende civile

غرامتی که باستناد قانون مدنی (و آنچه در حکم قانون مدنی است مانند قانون ثبت) وبحکم دادگاه مدنی تعیین میشود و تابع مقررات کیفری (ازقبیل کیفیات مخففه و مشدده) نمی باشد.

۳۹۰۸ ـ غرر (بفتح اول ودوم) Aléa

(فقه ـ مدنی) عناصر غرر عبارت است از:

الف ـ جهل

ب ـ احتمال حصول ضرر از ناحیهٔ جهل.

بنا براین اگر کسی اقدام بعقدی نماید و جهل بیکی ازجهات معامله داشته باشد و ازناحیهٔ آن جهل برای او احتمال حصول ضرری در بین باشد آن عقد را عقد غرری گویند و باطل است (نهی النبی ص عن بیع الغرر) ولی اگر احتمال ضرر منتفی باشد صرف آن جهل، صدمه‌ای بعقد نمیزند بنا براین اگر دو ساعت که از هر جهت دارای مشخصات واحد باشند و مالك آنها یکی از آن دو را بدون تعیین بفروشد با وجود اینکه شخص مبیع مجهول است چون احتمال ضرر منتفی است معامله غرری نیست.

(مادهٔ ۱۹۰ ق ـ م)

۳۹۰۹ ـ (بیع) غرر

(فقه) بیعی که در آن غرر وجود دارد.

۳۹۱۰ ـ (عقد) غرر

رك. غرر.

۳۹۱۱ ـ غرض Motif

(فقه) در تفاهم عرف، فکری است که پیش از اقدام بکاری در خاطر خطور نماید و فکر وصول بآن، محرك انسان نسبت به آن کار گردد چنانکه میزبان برای پذیرائی ازمهمان غذای مخصوصی را می خرد فکر پذیرائی ازمهمان، محرك بر اقدام به عمل بیع بوده است. هرگاه غرض حاصل نشود صدمه‌ای بعقد نمی‌رسد چنانکه در مثال بالا اگر مهمان خلف وعده کند بیع فاسد نمی‌گردد و برای مشتری حق خیار هم نخواهد بود.

داعی را هم فقهاء درهمین معنی بکار برده‌اند.

۳۹۱۲ ـ غرض بمعنی اعم

(فقه) هرچه که در قصد عاقد (یا ایقاع کننده) درآید ولی مکشوف بکاشف قصد نگردد عنوان غرض بمعنی عام را دارد پس اگر شمعدان معینی را بخرد گمان کند که طلا است و پس ازعقد آشکار شود که مطلا است عقد صحیح است و حق خیار هم ندارد زیرا اغراض ودواعی تأثیری در عقد (از نظر صحت و بطلان) ندارند. این معنی اعم از غرض بمعنی متعارف آن است که ذیل کلمهٔ «غرض» بیان شد.

۳۹۱۳ ـ غرض جرم

(جزا) هدفی که مجرم آنرا به تصور و تصدیق در آورده سپس برای وصول بآن دست بارتکاب جرم می‌زند.

مفهوم کلی غرض (رك. غرض) دراین مورد

نیز صدق میکند مفهوم غرض در امور کیفری مستقل و مغایر با مفهوم آن در امور مدنی یا سایر امور زندگی نیست، در اصطلاحات جدید بجای این اصطلاح انگیزهٔ جرم استعمال می‌شود.

۳۹۱۴ - غرم (بضم اول وسکون ثانی)

(فقه) غرامت وخسارت را گویند. درهمین معنی است که گفته‌اند:
من له‌الغنم فعلیه‌الغرم.

نظریهٔ تحمل غرم idée de risque که گاهی به «نظریهٔ مسئولیت موضوعی» و گاهی به «نظریهٔ خطر!» تعبیر می‌شود یکی ازمبانی پنجگانهٔ مسئولیت متبوع از تابع است (رك. مسئولیت متبوع ازطرف تابع) بموجب این نظریه چون متبوع دست بکاری زده واشخاصی را بر آن گمارده وازفعالیت آنان بهره میبرد باید خسارت وضرری را که ازفعالیت آنها ناشی می‌شود تحمل کند گاهی این فکر با قالب من له‌الغنم فعلیه‌ـ الغرم اداء می‌شود.

انتقاد ـ اولا ـ بنا براین نظرا گر اضرار تابع عمدی باشد بازهم متبوع مسئول عمل او است زیرا ازکاراو بهره می برد وحال اینکه اومسئول عمل خطائی است.
ثانیاً ـ باقتضاء این استدلال متبوع پس‌از دادن خسارت متضرر حق اخذ آنرا ازتابع نباید داشته باشد وحال اینکه چنین نیست.

۳۹۱۵ - غرماء (بضم غین وفتح راء)

Masse des créanciers

(فقه ـ مدنی) بمعنی بستانکاران است و بیشتر درباب بستانکاران مفلس وورشکسته استعمال میشود. (مادهٔ ۵۰۶ ـ ۵۱۸ ـ ۵۱۹ قانون تجارت) واحیاناً درخصوص بستانکاران عادی وبدون حق تقدم ووثیقه بکار میرود.

۳۹۱۶ - غریب

(فقه) درعلم درایه اصول اخبار چهارقسم است: صحیح ـ حسن ـ موثق ـ ضعیف هریك ازاین چهارقسم ممکن است غریب باشد وغریب را سه معنی است:
الف ـ غریب از حیث سند و متن و آن خبری است که متن آنرا فقط یك راوی نقل کند.
ب ـ غریب ازحیث سند وآن خبری است که مفاد آنرا جمعی از صحابه می‌شناسند ولی یکنفر آنرا روایت کرده است.
ج ـ غریب از حیث متن ـ و آن خبری است مفرد که جماعتی ازاو آن خبررا نقل کنند (بنگرید: مفرد) واین را غریب مشهورهم گویند مانند «حدیث انما الاعمال بالنیات» که همه آنرا ازعمر نقل میکنند.
گاهی اسم شاذرا برغریب هم اطلاق کرده‌اند ولی قول مشهور این است که فرق دارد (درایهٔ شهید ـ صفحهٔ ۴۰ـ۹۷).
نوع دیگری ازحدیث غریب هست که آنرا «غریب لفظی» گویند و آن حدیثی است که متضمن سخن دشوار دوراز فهم (بعلت اینکه کم استعمال میشود) است (درایهٔ شهید ـ صفحهٔ ۵۴).

۳۹۱۷ - غریم

(فقه) بمعنی بستانکاراست وجمع آن غرماء است (رك. غرماء) به مدیون نیز گفته می‌شود واز اسماء اضداد است.

۳۹۱۸ - (حصهٔ) غریم Dividende

(تجارت) الف ـ در شرکت سهامی سهم شریك ازمنافع که بطور تناوب در ازمنهٔ معین داده شود.
ب ـ سهم بستانکار ورشکسته از فروش

اموال ورشکسته یا حصه‌ای که برضایت مدیون در هرسال بغرماء خود میدهد .

۳۹۱۹ - غش

(فقه) از جرائم مربوط به تقلب درکسب است خواه بصورت اخفاء عیب مال باشد خواه بصورت اظهارصفت کمالی که‌درمال موردعقد وجودندارد (جامع الشتات - ص ۱۳۵ - ۱۴۷) مجرم علاوه بر مسئولیت کیفری ضامن تصرف درمال طرف میباشد این جرم باکلاهبرداری (دراصطلاحات کیفری جدید) فرق دارد .

۳۹۲۰ - غصب Usurpation

(مدنی - فقه) تصرف در مال غیر بنحو عدوان (مادهٔ ۳۰۸ ق-م) عناصر غصب عبارت است از :

الف - تصرف در مال غیرخواه آن مال عین باشد یا منفعت یا حق اختصاصی .

ب - فقدان مجوز قانونی تصرف .

ج- علم متصرف به نبودن مجوز قانونی تصرف .

اذن درتصرف که ناشی‌ازاشتباه اذن‌دهنده باشد مجوزقانونی تصرف محسوب نمیشود وغصب محقق میشود .

درفقه ، غصب جرم است ومسئولیت کیفری نیزدارد . ولی غصب حکمی (رك . غصب حکمی) جرم محسوب نمیشود .

(جزا) درمادهٔ ۲٦٤ ببعد قانون جزا از غصب‌زمین‌غیروملك غیر تحت‌شرائط‌خاصی بحث شده است . در قانون موقت راجع باشخاصی که‌مال‌غیررا انتقال‌داده یا تملك می کنندمصوب‌دوم‌جوزای۱۳۰۲ ازتصرف غاصبانه و انتقال مال مغصوب بحث شده است هم چنین است قانون مجازات راجع بانتقال مال‌غیرمصوب ۱۳۰۸ در قانون مجازات اشخاصی که برای بردن مال غیرتبانی میکنند مصوب‌مرداد ۱۳۰۷ ازیکنوع مقدمه‌برای ارتکاب‌غصب هم بحث شده است .

۳۹۲۱ - غصب حکمی

(مدنی - فقه) تصرف بدون مجوز درمال غیرازطرف کسی که‌علم بفقدان‌مجوزقانونی ندارد (ذیل مادهٔ ۳۰۸ ق-م) .

۳۹۲۲ - غصب نام خانوادگی

انتخاب نام خانوادگی دیگران برای‌خود بدون اذن‌آنان (مادهٔ ۹۹۸قانون‌مدنی) .

۳۹۲۳ - غفلت

(جزا - مدنی) نوعی تخطی faute غیر عمدی است ازجنس‌ترك (نه‌فعل) وعبارت است از ترك فعلی که باید انجام می‌شد (مادهٔ ٦-۲۲ قانون کیفربزه‌های مربوط براه‌آهن - مصوب۱۳۲۰) .
(رك . بی‌احتیاطی)

۳۹۲۴ - غلاة

(فقه) بضم اول - کسانیکه بالوهیت یکی ازامامان عقیده پیداکنندیاعقیده‌بالوهیت انسانی‌داشته باشند. غلاة ازکفارند.

۳۹۲۵ - غلبه

(فقه) یك - وضعی که اکثر افرادیك‌صنف یا یك نوع دارا میباشند مثلا چون غالب امین ها خیانت بمال مورد ودیعه نمیکنند غلبه درباب امین ، انتفاء خیانت است . غلبه مبنای‌همهٔ امارات‌قانونی‌است‌چنانکه مبنای مادهٔ پنج قانون تجارت ومادهٔ ۳۵ قانون مدنی غلبه است چه غالب معاملات یك تاجرتجارتی است ، وغالب تصرفات ازطرف مالکین است . درهرمادهٔ‌قانونی که مبنای آن غلبه باشد نکات ذیل صادق

است :

الف ـ مدلول آن ماده یك امارهٔ قانونی است و جنبهٔ اثباتی دارد .

ب ـ مادهٔ مذکوریك قضیهٔ کلی است وجنبهٔ عمومی دارد وازحیث کلی بودن آن نباید اختلاف و تردید نمود .

(رك . وارد مورد اغلب)

دو ـ استیلاء و سلطهٔ غیرقانونی براموال غیر یا قدرت عمومی چنانکه گفته‌اند : تنعقدالخلافة بالغلبه . ودرواقع مسلمانان بافکرحکومت de facto از قدیم آشنا بوده‌اند (اصطلاح شمارهٔ ۲۴۲۵).

۳۹۲۶ - غنیمت

درلغت عبارت است ازیافتن چیزی بدون رنج و عوض .

(فقه) الف ـ درآمد هرچند اتفاقی باشد مانند یافتن مال وگنج .

ب ـ مالی که در جهاد دعوت یا دفاع (جزانفال) بچنگ مسلمان افتد (رك . جهاد دعوت ـ جهاد دفاع ـ انفال) و این را غنیمت دارالحرب گویند .

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۳۹۲۷ - غنیمت بحری

(بین‌الملل عمومی) کشتی‌های جنگی کشتی های تجارتی و محمولات آنها را (بعنوان‌غنیمت بحری) میتوانند ضبط کنند وبرای این کارصدورحکم ازدادگاه غنائم که یك دادگاه داخلی است لازم است .

۳۹۲۸ - غنیمت دارالحرب

رك . غنیمت .

۳۹۲۹ - غیبت Absence

(فقه) ـ الف ـ غیبت عبارت‌است ازپنهان شدن‌شخص‌ازمحل‌اقامت‌ودوستان‌وآشنایان و بستگان بهر علت که باشد خواه بقصد مسافرت ویافرار ویاصرف قصد اختفاء و غیره .

ب ـ غیبت امام دوازدهم (ع)

ج ـ جرمی که عبارت است از بدگوئی شخصی درغیاب شخص دیگر . نفی صفت کمال غیبت نیست فلسفهٔ این جرم حفظ صمیمیت افرادجامعهٔ اسلامی است وهدف مزبور یکی‌ازهدفهای عالی انسانی‌است . حافظ گوید :

واعظ ما بوی حق نشنید بشنو کاین سخن
درحضورش نیز می گویم نه‌غیبت می کنم

(مدنی) دور شدن از اقامتگاه و نرسیدن خبر بکسان و آشنایان بحدی‌که موجب شك در حیات غائب شود واین‌را غیبت منقطعه نامیده‌اند ومقصودازغیبت درغائب مفقودالاثر همین‌معنی‌است (مادهٔ ۱۰۱۱ ق‌ـ م) .

(جزا) غیبت متهم بمعنی عدم حضور در دادگاه‌است‌یاازروی‌عدم‌اطلاع یابااطلاع وعدم‌اعتناء بدستورقانون Contumace وچنین‌متهم‌غائبی‌را Contumax مینامند.

(آئین دادرسی‌مدنی) عدم حضور یکی از اصحاب‌دعوی‌درجلسهٔ دادرسی وعدم‌تعیین وکیل Défaut .

۳۹۳۰ - غیبت منقطعه

رك . غائب

۳۹۳۱ - غیررشید

(مدنی) بمعنی سفیه‌است واوکسی است که تصرف‌او دراموالش‌غالباً عقلائی‌نیست اما آنکه تصرفش‌غالباً عقلائی‌است رشید است واگر گاهی تصرفش‌غیرعقلائی باشدخصوص آن تصرف را تصرف سفهی نامند (مادهٔ ۱۲۰۷ ببعد قانون مدنی) وتصرف سفهی

باطل است.

۳۹۳۲ - غیر قابل تغییر بودن
Inamovabilité

مزیتی که بموجب آن اکثر قضات و پاره‌ای ازصاحبان مناصب دولتی قابل تغییر و یا عزل و یا معلق ازشغل خود نمی‌باشند مگر اینکه بسن معینی برسند.

۳۹۳۳ - غیر محصن

رك. احصان

۳۹۳۴ - غیر محصور

(مدنی) گفته‌اند ملاك غیر محصور این است که کثرت عدد بحدی باشد که شمردنش دشوار باشد (دشوار برای فرد بدون وسیله نه برای دستگاههای مجهز یا نیمه مجهز که کارهای آماری می کنند) ولی تعریفی است مبهم وغالباً دارای مصادیق مشتبه است که باید در آن موارد باصول حقوقی متوسل شد (مادهٔ ۵۶ قانون مدنی) بنابراین اگر کسی کیف محتوی اسناد خود را در تاکسی شهر تهران جا بگذارد و آن تاکسی را نشناسد شبهه غیر محصور است ولی اگر در ماشین‌های کرایهٔ خط شمیران جا بگذارد شبهه محصوره است.
(رك. شبههٔ غیر محصوره)

۳۹۳۵ - غیر مشروع

درمعانی ذیل استعمال شده است:

الف - باطل

ب - جرم (مادهٔ ۶۶ قانون مدنی)

۳۹۳۶ - غیر ممیز

(فقه-مدنی) کسیکه بسن بلوغ نرسیده و علاوه بر آن فاقد تمیز نسبت بموضوع معینی است (صغیر غیر ممیز) مادهٔ ۱۲۱۵ ق-م.

۳۹۳۷ - غیر منقول immeuble

(مدنی-فقه) مالی که ازجائی بجائی قابل انتقال نباشد مانند زمین ومعدن، یامالی که منقول (قابل انتقال) است ولی بحکم قانون غیر قابل انتقال است مانند مال منقولی که بر مال غیر منقولی نصب شده است از قبیل بخاری دیواری و تابلوهای ثابت و نیز مال منقولی که اختصاص باستفاده از مال غیر منقولی داده شده باشد مانند حیوانات و اشیائی که مالك آنرا برای عمل زراعت اختصاص داده باشد ازقبیل گاو و گاومیش و اسباب و ادوات زراعت (مادهٔ ۱۷ - ق-م).

۳۹۳۸ - غیر منقول حکمی
Appartenances (ou dépendances)

(مدنی) مال منقولی که قانون آنرا محکوم باحکام و مقررات مال غیر منقول شناخته باشد (مادهٔ ۱۷ قانون مدنی).

۳۹۳۹ - غیر نافذ

رك. عدم نفوذ

ف

۳۹۴۰ - فاحشه

(فقه) بمعنی جرم است. درهمین معنی لغت فحشاء هم بکار رفته است .

۳۹۴۱- فاسق

(فقه-قانون استخدام) کسیکه دارای صفت فسق است .

(رك . فسق)

۳۹۴۲ - فاعلیت

(فقه) جنبهٔ تأثیری را گویند در مقابل قابلیت که جنبهٔ تأثری وانفعالی را گفته‌اند چنانکه تعلیم جنبهٔ فاعلی است وتعلم جنبهٔ قابلی . ایجاب درعقود جنبهٔ فاعلی است و قبول جنبهٔ قابلی ، دادن عرضحال جنبهٔ فاعلی است ورسیدگی دادگاه جنبهٔ قابلی است .

۳۹۴۳ - فئودال

رك . فئودالیسم

۳۹۴۴ - فئودالیسم

یاملوك الطوایفی سیستم اتحادی مبتنی بر قرارداد وناظر برروابط اقتصادی‌واجتماعی وسیاسی است باین‌صورت که درازمنهٔ قدیم پادشاهان‌هر قسمتی‌ازخاك کشوررا بیکنفر (که‌فئودال‌نامیده‌میشد) بر گزارمیکردند ودرعوض اومیبایست ازپادشاه اطاعت کند وخدمات معینی‌را برای حکومت مرکزی انجام دهد . خوداوهم ممکن بود اراضی تحت‌تصرف واختیارخودرا باشخاص‌دیگر بر گزار کند وبالاخره باواسطه یاوسائطی کشت‌وکار وتصرف درآن اراضی به‌رعایا منتهی میشد این رعایا را سرف Serf میگفتند که برزخ بین آزادان وبردگان بودند آنها وابستهٔ بزمین بوده و ارباب میتوانست بدلخواه خود آنهارا بکارهای مختلف‌وادار کند آنهاترك‌ده نمیتوانستند بکنند بدون‌اذن ارباب‌حق‌ازدواج نداشتند و نمیتوانستند دارائی خود را بفرزندان واگذار کنند مگر آنکه حقی به ارباب بدهند با الغاء بقایای فئودالیسم مسأله سرفها هم فعلامنتفی‌شده‌است (دائرةالمعارف فارسی) .

۳۹۴۵ - فب F.O.B

تحویل کشتی در بندر خروج .

۳۹۴۶ - فتوی

(فقه) نظری که مفتی میدهد (رك. افتاء)
خواه درمقام مرافعه وفصل خصومت باشد
خواه صرفاً اظهار نظر علمی باشد .

قاضی بدوشاهد بدهد فتوی شرع
در مذهب عشق شاهدی بس باشد
«سعدی»

۳۹۴۷ - فتهطاب

رك . سفته

۳۹۴۸ - فجور

(فقه) بمعنی زنا است .

۳۹۴۹ - فحشاء

(فقه) بمعنی جرم است .
(جزا) جرائم جنسی را گویند (مادهٔ ۲۱۳-۲۱۴ مکرر قانون جزا) .

۳۹۵۰ - فحل

(مدنی-فقه) درباب رضاع صاحب شیررا گویند یعنی مردی که دایه از نکاح با او صاحبشیر شدهاست .

۳۹۵۱ - فحوی الخطاب

(فقه) اسم دیگرقیاس اولویتاست .
(رك . قیاس اولویت) .

۳۹۵۲ - فداء

(فقه) الف - مالی کهاسیر جنگی (درجهاد دعوت . رك . جهاد دعوت) میداد وآزاد میشد و این مال جزء غنائم جنگ بود .
لغتفدیه نیزدرهمینمعنی استعمالمیشود .
ب - عوض درخلعرا فداء گفتهاند .

۳۹۵۳ - فدراسیون

رك . اتحاد دول

۳۹۵۴ - فدرالیسم Fédéralisme

پدیدهٔ سیاسی و قضائی راجع به تشکیل گروهها (وعلیالخصوص دولتها) مانند دول- کانتونها- ایالات وغیره .

۳۹۵۵ - فدیه

درمعانیذیل بکار رفتهاست :
الف - فداء (رك . فداء)
ب - مالی که زوجه در طلاق خلع برای گرفتنطلاق خلع بشوهرخویشمیدهد.

۳۹۵۶ - فرائض

الف - واجبات دینی .
ب - جمع فرض است بمعنی سهمالارث معیندرقانون ازنصف وربع وثمن ودوثلث و ثلث و سدس ترکه مادهٔ ۸۹۳ - ۸۹۵ قانونمدنی .
(رك. فرض)

۳۹۵۷ - (حساب) فرائض

(فقه)
مجموع دو امر ذیلاست :
الف-بدستآوردنمخارج مشترک کسوری که فرائض (یعنی سهام ارث)را تشکیل میدهند .
ب - قسمت ترکه بر ورثه .

فرار

بمعنی گریزاست ودراصطلاحات ذیل بکار رفتهاست :

۳۹۵۸ - فرار ازحرام بهحلال

(فقه) معادلاصطلاح حیلهٔ قانونی است (رك . حیلهٔ قانونی) درحدیثآمدهاست: «نعمالشیئیالفرار منالحرام الیالحلال» در فقه اسلام فقهاء معمولا کلمهٔ فرار و کلماتی نظیر این مفهوم را بکار بردهاند (ملاحظهشود کتابالمخارج فیالحیل -

تألیف محمد بن حسن شیبانی- متوفی ۱۸۹- ه) دلیل منحصر جواز حیل را ازقرآن این آیه دانسته‌اند :
(وخذ بیدك ضغثا فاضرب به ولا تحنث)
مورد این آیه حضرت ایوب است که سوگند خورده بود بعلتی زن خودرا صد چوب بزند بعد که دانست زن را تقصیری نیست اندوهگین شد که چگونه سوگند خود را بکار بندد دستور رسید که یکدسته چوب صدتائی را گرفته ویکبار با آن بزند (ص ۸۳۲- جلد چهارم تفسیر لاهیجی)
ملاحظه - این سوگند در قلمرو حق‌الله است وتجویز حیل در آن مستلزم تجویز آن درحق‌الناس نیست . بناء حق‌الله بر ارفاق است مضافاً براینکه امر قسم بمستفاد ازاین آیه دراینگونه موارد (علی‌الخصوص که بی‌تقصیر بودن شخص محرز شده بود) سهل است ونمیتوان مناط این دستور را بعنوان جواز حیله بصورت قاعدهٔ کلیه تلقی بقبول کرد مؤید این نظر آیهٔ مربوط به اصحاب سبت است که بشدت حیل را منع کرده و حتی جرم شمرده است ومقتضای عقل هم همین است .
فقهاء عامه مناط آیهٔ بالا را مستند جواز حیل شمرده‌اند (مبسوط امام سرحسی - جلد ۳۰- ص ۲۰۹) وشگفت آنکه قائلین بحرمت قیاس آنهم ازفقهاء اخباری به تنقیح مناط این آیه بهمان ترتیب متمسك شده‌اند (مفاتیح الشرایع فیض ص ۴۷۶).

۳۹۵۹ - فرار از دین

(مدنی - فقه) هرعمل حقوقی متقلبانه که منظورعامل آن فرار ازپرداخت دین باشد (مادهٔ ۲۱۸ قانون مدنی) فقهاء این معامله را بی اثر دانسته اند (مشارق نراقی - ص ۸۸)

۳۹۶۰ - فرار محبوس Évasion

(جزا) عناصر این جرم عبارت است از:
الف - محبوس باید قانوناً حبس شده باشد (در زندان و یا اماکنی مانند آن).
ب - حبس برای جرم جنائی یا جنحه باشد نه برای خلاف و یا حبس برای پرداخت دین ومحبوسین جنگ که مشمول جرم بالا نیستند .
ج - محبوس از اماکن موقت یا غیرموقت نگهداری زندانیان خارج شود .
د - عامد باشد .

۳۹۶۱ - فراش

(مدنی - فقه) شرط صدق فراش وقوع عقد ازدواج و احتمال انزال است و علم بدخول لازم نیست حتی علم بعدم دخول هم مضر بصدق فراش نیست (مادهٔ ۱۱۵۸- ۱۱۵۹ قانون مدنی) فراش درمادهٔ ۱۷۹ قانون جزا بمعنی مصطلح نیست و معنی عامیانهٔ آن مورد نظر است .

۳۹۶۲ - (امارهٔ) فراش

(مدنی- فقه) مدلول قاعدهٔ «الولد للفراش وللعاهر الحجر» یا مدلول مادهٔ ۱۱۵۸- ۱۱۵۹ قانون مدنی را گویند .

۳۹۶۳ - فراغ دادگاه

(دادرسی) حالتی است که دادرس دادگاه رأی صادر کرده و مجاز در تغییر رأی نباشد (مادهٔ ۱۵۵ دادرسی مدنی) قاعدهٔ فراغ دادگاه در مورد تصمیمات اداری دادگاه جاری نیست.
(رك . اصطلاح شمارهٔ ۴۸۷)

۳۹۶۴ - فرامین رئیس کشور Décrets

بمعنی احکام رئیس کشور است .
(اصطلاح شمارهٔ ۱۱۵)

۳۹۶۵ - فرجام

Cour de cassation

بمعنی دیوان تمیز است .

رك . دیوان تمیز

۳۹۶۶ - فرجام تبعی

(دادرسی مدنی) فرجامی که خواندهٔ دعوی فرجامی قبل ازصدوررأی فرجامی نسبت بحکم مورد شکایت فرجامی (در قسمتی که آنرا مضر بحال خود ومخالف قانون میداند) تبعاً میدهد ولو اینکه مدت مقرر برای درخواست فرجام نسبت باو گذشته باشد (مادهٔ ۵۴۴ آئین دادرسی مدنی) .

۳۹۶۷ - فرجام ماهوی

(دادرسی کیفری) فرجامخواهی باستناد مادهٔ ۴۳۰ مکرر قانون مجازات عمومی راگویند. این ماده نهصریحاً و نه ضمناً و تلویحاً دلالت برفرجام ماهوی ندارد و مدلول آن عین مدلول مادهٔ ۵۶۵ دادرسی مدنی است و مـدلول مادهٔ ۵۶۵ فرجام ماهوی درامردادرسی مدنی تلقی نمیشود (مجلهٔ حقوقی دادگستری - سال ششم - شمارهٔ ۳ اسفند ۱۳۴۴ - صفحهٔ ۶۶) .

۳۹۶۸ - فرجام خواسته

(دادرسی مدنی) حکم یا قراری که ازآن فرجام خواسته شده است . مورد دعوی فرجامی که مدعی آنرا از دیوان تمیز می‌خواهد .

۳۹۶۹ - فرجام خوانده

(دادرسی مدنی) کسیکه علیه او دعوی فرجامی طرح میشود .

۳۹۷۰ - فرجام خواه

(دادرسی‌مدنی) کسیکه ازحکمی یاقراری فرجام میخواهد. مدعی دردعوی‌فرجامی راگویند .

۳۹۷۱ - فرد

بمعنی خبر غریب است .

رك . خبر غریب

۳۹۷۲ - فرزند Enfant

(مدنی) الف - طفل راگویند خواه پسر باشد خواه دختر . درفقه لغت ولد همین معنی را دارد .

ب - زائیدهٔ انسان بیواسطه وباواسطه‌که شامل اولاد واولاد اولاد (هرقدرکه پائین رود) میشود (اعقاب یا Descendant) .

۳۹۷۳ - فرزند رها کرده

Enfant abandonné

(مدنی) فرزندی‌که پدر و مادر او معلوم است ولی معذلك اورا ترك‌کرده‌اند مثلا به پرورشگاه سپرده‌اند .

۳۹۷۴ - فرزند یافته

Enfant trouvé

طفلی‌که پدر ومادر او معلوم نباشد خواه سرراه و اماکن عمومی یافته شود (سر راهی - رهی) خواه بعنوان نامعلوم‌بودن ابوین بمؤسسات عمومی سپرده شود .

۳۹۷۵ - فرزند خواندگی Adoption

(مدنی - دادرسی مدنی) یك عمل‌حقوقی است که موجب پیدایش رابطهٔ فرزندی صوری بین دوشخص میشود یکی رافرزند خواه Adoptant و دیگری را فرزند خوانده Adopté نامند و رابطهٔ مزبور رافرزندخواندگی Adoption خوانند.

این عمل سلب حقوقی راکه فرزندخوانده در خانوادهٔ واقعی خود دارد نمیکند. عمل حقوقی مزبور نمونهٔ یك عقدتشریفاتی است که باید بتصدیق دادگاه شهرستان برسد (قانون ۱۹ ژوئن ۱۹۲۳ فرانسه) قانون فقط برای ایرانیان غیرشیعه فرض وجود فرزند خواندگی راکرده است در قانون اسلام فرزندخواندگی وجودندارد (قانون اجازهٔ رعایت احوال شخصیهٔ ایرانیان غیر شیعه در محاکم - مصوب ۳۱-۴-۱۳۱۲ و مادهٔ پنجم پروتکل ضمیمهٔ عهدنامهٔ مودت و اقامت و تجارت ایران ولبنان مصوب ۱۰-۱۲-۱۳۱۰).

۳۹۷۶ - فرزند خوانده

Enfant adoptif (adopté)

(مدنی) فرزندی که ازطریق رابطهٔ حقوقی فرزند خواندگی عنوان فرزندی یافته باشد.

رك. فرزند خواندگی

۳۹۷۷ - فرس ماژر Force majeure

(مدنی) حادثهٔ غیرمترقب که نتوان از آن اجتناب کرد و در نتیجه انجام تعهدی مقدور نشود یا شخص نتواند خود را با یك قاعدهٔ حقوقی تطبیق کند. در نتیجهٔ فرس ماژر متعهد (که نتوانسته بتعهدخود عمل کند) برای همیشه درمقابل متعهدله بری‌الذمه خواهد شد.

رك. قوهٔ قاهره

(مادهٔ ۳۷ قرارداد موافقت نامهٔ تفحص و اکتشاف و بهره‌برداری و فروش نفت بین شرکت ملی نفت ایران و شرکت سهامی سافایر و لیومز لیمیتد ۱۸-۲-۱۳۳۷) درمادهٔ نهم قانون تشکیل وطرزرسیدگی دیوان جزا مصوب ۱۳۰۷ فرس ماژر را بحوادث غیر مترقبه و فوق قدرت تفسیر کرده است.

۳۹۷۸ - فرستاده Envoyé

(بین‌الملل عمومی) کسیکه برای انجام مأموریتی از طرف یك دولت نزد دولت دیگرفرستاده میشود وممکن است سیاسی یا غیرسیاسی باشد. گاهی بمعنی نمایندهٔ سیاسی Agent diplomatique است دراینصورت Envoyé diplomatique هم نامیده میشود.

۳۹۷۹ - فرستادهٔ فوق‌العاده

Envoyé extraordinaire

(بین‌الملل عمومی) رئیس یك هیأت نمایندگی‌سیاسی که عهده‌داریك مأموریت مخصوص و موقت است.

۳۹۸۰ - فرض

(مدنی - فقه) یا فریضه سهم معینی است از ترکه‌که قانون برای بعضی از وراث تعیین کرده‌است مانندنصف، ربع، سدس و غیره.

(مادهٔ ۸۹۵ ق - م)

۳۹۸۱ - فرض قانونی Fiction

(مدنی) این اصطلاح از فرنگ‌گرفته شده ودرپاره‌ای ازموادمانند مادهٔ ۱۰۲٤ قانون مدنی بکاررفته است معادل‌کامل آن در فقه ما «اصول عملیه» است و این ضرورت درهمهٔ سیستم‌های حقوقی‌احساس شده که بایدگاهی برای یافتن راه حل قضایا بفرض قانونی دست بزنند.

فرض قانونی عبارت است از انگاشتن حادثه یا حالتی بصورت خاصی (بمنظور رعایت مصلحتی اجتماعی و حل بعضی از مشکلات و اخذ بعضی از نتایج) مانند

قرعه (درمادهٔ ۱۵۷ قانون مدنی) ومدلول مادهٔ ۱۰۹ همان قانون که قانون مدنی آنرابدون جهت اماره دانسته است (مادهٔ ۱۳۲۲ قانون مدنی) فرض قانونی همیشه متضمن یك تأسیس قانونی است (یعنی کشف واقعی نمیکند بعکس اماره که همیشه کاشف ازواقعیتی است) فرض قانونی دوقسم است قسمی که مقنن آنرا ازعرف میگیرد مانند قرعه و قسمی که خود آنرا تأسیس میکند مانند مدلول مادهٔ ۱۰۲۴ قانون مدنی.

فرض قانونی از نظر دیگر دوقسم است : قسمی که اثبات خلاف آن تجویز شده مانند مدلول مادهٔ ۳۵۷ آئین دادرسی مدنی و قسمی که اثبات خلاف آن جائز نیست مانند مواردیکه کسر از اعشاررا درحکم اعشار قرارمیدهند ومانند ذیل مادهٔ ۶۹۱ آئین دادرسی مدنی که میگوید : «بیست و پنج کلمه یك سطر و پانزده سطر یك صفحه و کسر ازسطر وصفحه تمام محسوب است.»

همانطور که درفقه فرض قانونی را «اصل عملی» نام کرده اند در حقوق فرانسه هم آنرا Procédé de technique juridique (یعنی شیوهٔ عملی حقوقی یا اصل عملی در حقوق) نامیده اند اما در تعریفی که هانری کاپیتان و همکاران او در فرهنگ حقوق خوداز آن کرده اندظاهراً باشتباه رفته اند زیرا در تعریف آن گفته اند : اصل عملی که عبارت است ازخلاف واقع انگاشتن یك پدیده یا یك حالت حقوقی برای استنتاج نتائج حقوقی ازآن ! در حالیکه :

اولا ـ اصل عملی اساساً بواقع (نفیاً یا اثباتاً) نظر ندارد .

ثانیاً ـ نظرمقنن دروضع اصل عملی این نیست که چیزی را خلاف واقع فرض کند بلکه نظر او این است که دستور عملی معین کند خواه اقدام برطبق آن دستور تصادف با واقع کند یا نکند . بهرحال عنصرمخالفت با واقع ابداً در ماهیت اصل عملی دخالت ندارد . مترجم فرهنگ کاپیتان از همین اشتباه پیروی کرده و اشتباه دیگری افزوده است و آن این است که Fiction را به(مجازوحیلهٔ فقهیه) ترجمه کرده است این نوع ترجمه ها بکلی مباحث حقوق را درهم میریزد ، سایر ترجمه هائی که سایرمؤلفان ازاین اصطلاح خارجی کرده اند درست نیست .

قابل ملاحظه آنکه فرض های قانونی که از نظر طبقه بندی قوانین، جزء قوانین ماهوی نبوده بلکه جزء قوانین شکلی هستند در میان قوانین شکلی درپائین ترین طبقات قراردارند یعنی تا وقتیکه دلیلی از قبیل سند یا شهادت یا اقرار یا امارات دربین باشدنوبهٔ استناد به فروض قانونی نمیرسد (الاصل دلیل حیث لادلیل) و بهرحال فروض قانونی جزء مقررات کم اهمیت هستند ولی معذلك درحدود چهارقرن است که فروض قانونی در فقه امامیه بعنوان اصول عملیه بقدری در تألیفات موردتوجه واقع شده که قسمت اعظم علم اصول را فراگرفته درحالیکه فقهاء عامه و قدماء فقهاء شیعه برای اصول عملیه یا فروض قانونی همان اعتباری راکه واقعاً استحقاق داردقائل بودند و بهمان شیوه عمل میکردند که امروزه در حقوق های مختلف جهان عمل میشود تصور اینکه فروض قانونی و اصول عملیه استحقاق سیطرهٔ وسیعی در علم فقه و حقوق را داشته باشد از اغلاط است و بهمین جهت بین حقوقدانان اخیر توسل بیش ازحد باصول عملیه ازراه طنز به «اصول بازی» تعبیر شده است .

رك . ظن

۳۹۸۲ - (صاحب) فرض

(مدنی ـ فقه) کسیکه سهم وی از ترکه در قانون معین شده است (مادهٔ ۸۹۴ ق ـ م) .

اصطلاح بالا در مقابل صاحب قرابت استعمال میشود .

۳۹۸۳ - فرض بر

Héritier légitimaire

(فقه ـ مدنی) وارثی که سهم‌الارث او در متن قانون معین شده است .

رك . صاحب فرض

۳۹۸۴ - فرع

(فقه) الف ـ بمعنی مقیس است (رك . مقیس علیه) .

ب ـ مسائل وقضایائی که مجتهد ازمنابع حقوق‌اسلام (کتاب ـ سنت ـ عقل ـ اجماع) بکمك‌اجتهاداستخراج میکند فرع نامیده میشود . این اصطلاح از حدیث « علینا القاء الاصول و علیکم التفریع » گرفته شده است .

ج ـ ربح پول را در مقابل اصل طلب ، فرع میگفتند .

۳۹۸۵ - فرم Forme

شکل خارجی یك عمل حقوقی و یا یك رأی و صورت سند مانند سند رسمی ـ سندعادی ـ صورت جلسه و مانند اینها . دراین معنی دراصطلاحات‌حقوقی ما کلمهٔ «هیأت» بکار میرفت .

۳۹۸۶ - فرمالیته Formalité

معمولا تشریفات‌را گویند . دراصطلاحات حقوقی تشریفاتی است که برای اعتبار و یا اثبات (وقابلیت استنادبآن علیه ثالث) یك عمل حقوقی قانوناً باید رعایت شود پاره‌ای ازاین تشریفات اگررعایت نشود عمل حقوقی باطل نیست مانند ثبت اغلب معاملات منقول در دفتر اسناد رسمی . ولی پاره‌ای دیگر هست که عدم رعایت تشریفات موجب بطلان عمل حقوقی است Formalité substantielle مانند موردمادهٔ ۱۷ قانون مالك و مستأجرسال ۱۳۳۹ .

۳۹۸۷ - فرمان Charte

(حقوق اساسی) الف ـ فرمان پادشاه .

ب ـ اساسنامهٔ‌سازمان‌حکومت . درمقابل قانون اساسی که‌توسط هیئت‌مؤسسان‌تهیه‌ی شود Constitution بنابراین لغت مشروطه بالغت Charte ارتباط ندارد .

(بین‌الملل عمومی) دراصطلاحات معاصر بین‌المللی در هریك‌از دو مورد ذیل بکار میرود :

الف ـ سند دیپلماتیك‌که دول‌امضاءکنندهٔ آن بموجب آن سند ، پاره‌ای از اصول را در نظر گرفته و آنرا رعایت نموده و ازآن دفاع میکنند مانند منشورروزولت ـ چرچیل ۱۴ اوت ۱۹۴۱ معروف به منشور اتلانتیك .

ب ـ سند دیپلماتیك‌که درآن ایجاد یك سازمان بین‌المللی‌پیش‌بینی‌شده وامضاء ـ کنندگان آن حدود صلاحیت و طرزکار آنرا درآن پیش‌بینی میکنندمانند منشور سازمان‌ملل و منشوربوگوتا ۳۰ آوریل ۱۹۴۸ (منشور سازمان کشورهای آمریکائی) .

درهر یك از دومعنی بالا لغت Charte در فارسی به منشور ترجمه شده است .

۳۹۸۸ - فرماندار

نمایندهٔ وزارت کشور در شهرستان . کسیکه از طرف وزارت کشور کارهای شهرستان را اداره میکند .

۳۹۸۹ - فرمانفرما

در معانی ذیل بکار رفته است :

الف ـ نمایندهٔ دولت در ایالت که مرکب از چند ولایت است در اینصورت بمعنی والی است . در مقابل حاکم که نمایندهٔ دولت در ولایات است .

ب ـ نمایندهٔ مخصوص دولت (با اختیارات فوق‌العاده برای مواقع فوق‌العاده از قبیل اغتشاش بزرگ یا جنگ) درولایت معین که علاوه برحاکم آن ولایت انجام وظیفه‌میکند .

والی را فرمانفرمای ایالت و نمایندهٔ فوق‌العادهٔ اخیر را فرمانفرمای ولایت می گفتند (مادهٔ ۳۹۶ قانون تشکیل ایالات و ولایات ۱۳۲۵ قمری) .

۳۹۹۰ - فروش Vente

بمعنی بیع است (رك بیع) .

۳۹۹۱ - فروش اقساطی

Vente à tempérament

(مدنی) بیعی است که پرداخت پول بوعده و در چند قسط باشد و این نوعی از بیع نسیه است .

۳۹۹۲ - فروش بوعده

فروشی که تحویل کالا و پرداخت پول بعد از انقضاء مدت معین از حدوث معامله صورت گیرد .

اسم دیگر آن بیع مؤجل به مؤجل و بیع دین بدین و بیع کالی به‌کالی است .

۳۹۹۳ - فروش نسیه

(مدنی) بیعی است که ثمن آن کلی است و برای پرداخت آن موعدی معین شده باشد (خواه مبیع عین معین یا کلی در ذمه باشد) اسم دیگر آن، بیع نسیه و بیع مؤجل است . در هرحال باید مبیع مؤجل نباشد (مادهٔ ۳۷۷ ق - م) .

۳۹۹۴ - فروش نقدی

(مدنی) بیعی است که ثمن و مثمن هر دو حال (بدون اجل) باشند . اسم دیگر آن بیع نقد است .

۳۹۹۵ - فروشنده

بمعنی بایع است و بایع گویندهٔ ایجاب در عقد بیع را گویند (نظر اکثریت) بعضی عقیده دارند که هرکس پیشتر از دیگری قصد انشاء خود را اظهارکند او ایجاب کننده‌است‌هرچند که‌مالك‌ثمن باشد نه مبیع . بهرحال مالك مبیع ، بایع‌است وگاهی تشخیص بایع از مشتری دشوار میشود زیراهمیشه ثمن پول‌نیست وگاهی ثمن هم کالا است .

(تأثیراراده درحقوق مدنی - شمارهٔ ۴۶۸ ببعد) .

۳۹۹۶ - فروع

در معانی ذیل بکار رفته است :

الف ـ در فقه بهرمسأله‌ای اطلاق میشود که دارای‌نص خاص نبوده و از یکی از نصوص ازطریق اجتهاد استخراج شده‌باشد بهمین جهت گفته‌اند : الاجتهاد رد الفرع الی الاصل و این معنی را از حدیث(علینا القاء الاصول‌وعنیکم التفریع) استخراج کرده‌اند .

ب ـ فروع یا فصول در فقه و مدنی به

اولاد و اولاد اولاد (هر قدر که پائین رود) گفته میشود که اسم دیگر آن قرابت عمودی نزولی است Descendants (رك. اصول).

۳۹۹۷ ـ فریضه Part légitime

(فقه ـ مدنی) سهام ارث که در متن قانون بیان شده مانند نصف و ثلث و غیره.

۳۹۹۸ ـ فریه

(فقه) مرادف قذف است (رك. قذف) قذف نوعی از افتراء است که در حقوق جزای اسلام احکام مخصوص دارد و شدیدترین نوع افتراء است. مجازات قذف، حد است و حال اینکه مجازات سایر اقسام افتراء تعزیر است.

۳۹۹۹ ـ فساد

(فقه ـ مدنی) صفتی است در عمل حقوقی که باعتبار آن صفت، آن عمل نمیتواند دارای آثار قانونی باشد مثلا میگویند بیع فاسد (مادهٔ ۳۶۵ قانون مدنی) مثل اینکه بعلت صغیر بودن بایع، بیع فاسد شده باشد که اثری ندارد.

مقابل فساد، صحت است چنانکه گویند بیع صحیح درمقابل بیع فاسد.

۴۰۰۰ ـ فسخ Résolution

(مدنی ـ فقه) ایقاعی است از ایقاعات که دارای خصوصیات ذیل است:

الف ـ اثر عقد معین یا ایقاع معین را از بین برده و بحالت زمان حدوث عقد یا ایقاع (درحدود امکان و قدرت) بر میگرداند این اختلاف هست که فسخ از حین وقوع عقد مؤثر است (درعقود و بتبع در ایقاعات نیز) یا ازحین فسخ. ثمرهٔ اختلاف درنمائات حادث بین عقد وایقاع وزمان فسخ ظاهر میشود. نظر راجح این است که فسخ از حین فسخ مؤثر است.

ب ـ فسخ اختصاص بعقود ندارد بهمین جهت فقهاء رجوع درعده را فسخ طلاق نامیده‌اند و طلاق از ایقاعات است.

ج ـ طلاق و بذل مدت را باوجودشباهت به فسخ ازتحت ماهیت فسخ خارج کرده‌اند بهمین جهت در باب طلاق بین فسخ و طلاق و بذل مدت فرق نهاده‌اند (مادهٔ ۱۱۲۰ـ۱۱۳۲ قانون مدنی).

د ـ برگشت آثار عقد توسط فسخ باید بوسیلهٔ یکطرف عقد باشد و اگر بتوافق طرفین این کار بشود آنرا اقاله نامند نه فسخ و اسم دیگر اقاله تفاسخ است (مادهٔ ۲۸۳ قانون مدنی).

ه ـ انحلال عقد یا ایقاع از طریق فسخ بدست یکی از متعاقدین (در عقود) و یا ایقاع کننده است اگر این انحلال قهری و بحکم قانون باشد آنرا انفساخ گویند (مادهٔ ۹۵۴ قانون مدنی).

فسخ یکی از اسباب سقوط تعهدات است (مانند انفساخ و طلاق و بذل مدت) بنابراین اسباب سقوط تعهدات منحصر به آنچه که درمادهٔ ۲۶۴ قانون مدنی گفته شده نیست.

اصطلاح Résiliation در فسخ عقد مستمر (مانند اجاره) بکاررفته (وازحین فسخ مؤثراست) و همچنین درمعنی اقاله هم بکار میرود ولغت Rescision برای ابطال یك عمل حقوقی بتصمیم دادگاه بکار رفته است. لغت Révocation بمعنی رجوعست(ودرجوازهم پاره‌ای ازمترجمان بکار برده‌اند). لغت Résolution به فسخ بمعنی مذکوردرقانون ما نزدیکتر است درحقوق فرانسه این نوع فسخ از

حین عقد مؤثر است یعنی عطف بماسبق میکند و معلول عدم اجراء شروط یا تعهدات است . این حق ممکن است ناشی از شرط ضمن عقد و یا تصمیم دادگاه و یا حکم قانون باشد و با رجوع یعنی Révocation تداخل میکند یعنی در استعمالات بین آنها تباین وجود ندارد.

۴۰۰۱ - فسق

(فقه ـ قانون استخدام) ارتکاب یکی از گناهان بزرگ ویا اصرار بر گناهان کوچك ویا ترك مروت (رك. مروت) موجب صفتی درشخص میشود که بآن فسق گویند و آن شخص را فاسق نامند (مادهٔ دوم قانون استخدام کشوری مصوب ۲۲ قوس ۱۳۰۱ شمسی) بموجب این ماده عدم تجاهر به فسق از شرائط خدمت رسمی در ادارات کشوری است . بقاء این ماده بمفهوم زمان وضع خود محل تأمل است .
فسق ضدعدالت است (جامع الشتات ـ ص ۳۷۲ و درایهٔ شهید ثانی - ص۸۲)

۴۰۰۲ - (تجاهر به) فسق

بمعنی علنی کردن فسق است .
حافظ گوید :
دانی که چنگ وعود چه تقریر میکنند
پنهان خورید باده کـه تکفیر میکنند
هرچندمقام مقام تفسیق است لکن درنظر عرف عام باده خواری اقتضاء تکفیر میکند یالااقل قافیه چنین اقتضاء میکند.

۴۰۰۳ - فصل‌خصومت

Acte juridictionnel (ou acte de juridiction)

رسیدگی که منتهی به فصل خصومت شود نتیجهٔ این کار مشمول عنوان «اعتبار امر مختوم» است . عدم قابلیت تغییر ، شرط رسیدگی کننده است. نظر دادرس مشمول مقررات اجرائی مخصوصی است .

۴۰۰۴ - فصول

بمعنی فروع است (رك. فروع).

۴۰۰۵ - فضولی

(مدنی-فقه) کسیکه درعقد مال غیر را موضوع معامله قرار دهد (برای خود یا برای غیر) بدون اینکه ازطرف مالك اذن داشته باشد (مادهٔ ۲۴۷ ق-م) اصطلاح عاقد فضولی ومعامل فضولی نیز درهمین معنی بکار رفته است .
(مادهٔ يك قانون موقت راجع باشخاصی که مال غیررا انتقال میدهند یاتملك میکنند ـ مصوب دوم جوزای ۱۳۰۲ وقانون مجازات انتقال مال غیر ـ مصوب ۱۳۰۸).

۴۰۰۶ - (عاقد) فضولی

بمعنی فضولی است .
(رك. فضولی)

۴۰۰۷ - (معامل) فضولی

بمعنی فضولی است .
(رك . فضولی)

۴۰۰۸ - (عقد) فضولی

Vente de la chose d'autrui (à non domino)

(مدنی-فقه) عقدی که عاقد بدون اینکه مالك ویامأذون ازقبل مالك یاقانون باشد مال دیگری را موردمعامله قراردهد خواه عامد باشد (مانند سارق و غاصب که مال غیررا بفروشند) یانه مانند کسیکه ازروی جهل مالی را ازسارق خریده وبتصور آنکه قانوناً مالك شده است آنرا بثالث بفروشد این هم مصداق فضولی است بنابراین عقد فضولی اختصاص بحقوق ایران و اسلام

ندارد و کم و بیش در هر زمان و در هر مکان بوده و خواهد بود . واصطلاح à non domino بنا بتعریفی که از آن شده مثبت این امر است .
عقدفضولی در اصطلاحات فقهی عقدموقوف است یعنی نفوذ آن موقوف و موکول باذن مالك یا نمایندهٔ قانونی او است . بین موقوف بودن عقدفضولی و عبارت «فضولی موقوف!» تناسب لطیفی است .

۴۰۰۹ - فعل

درمعنی اخص عبارت است از عمل ارادی مثبت که دراصطلاحات حقوق فرانسه آنرا actiOn گویند . در مقابل ترك استعمال میشود مثلا غفلت ازجنس ترك است و بی احتیاطی از جنس فعل . و غفلت و بی احتیاطی دوقسم از تخطی faute هستند که در آن عمد وجود ندارد .

۴۰۱۰ - فعله

بمعنی عمله است یعنی کارگر مزدور غیر فنی .

۴۰۱۱ - فقدان نص

(فقه) مورد سکوت قانون را گویند خواه نص خاص باشد خواه نص عام .

۴۰۱۲ - فقه

در لغت بمعنی دانش و فهم است و فقیه بمعنی دانشمند است . اصطلاحاً در هر یك از معانی زیر بکار رفته است :
الف - علوم اسلامی از اخلاق - کلام - قوانین - رجال ودرایه - اصول فقه . فقه باین معنی در عبارت « تفقه در دین » استعمال شده است تفقه در دین یعنی مطلع شدن به مسائل دینی .
ب - مسائل اعتقادی (از توحید و نبوت و معاد و مانند اینها) که سابقاً فقه اکبر نامیده می‌شد و فعلا علم کلام و اعتقادات نامیده میشود .
ج - علم به قوانین اسلامی (شامل مقررات عبادات - عقودوایقاعات - دادرسی - جزا - امور اداری - جهاد و امر بمعروف و نهی ازمنکر) که سابقاً فقه اصغر نامیده میشد و فعلا بطور مطلق «فقه» نامیده میشود.
فقه باین معنی دارای خصوصیات زیر است:
اولا - در بخش عقودوایقاعات علی الاصول عرف و عادات موجود تأیید شده است و نص قانونی در این قسمت کمتر از سایر قسمت‌هااست و بالتبع میدان اعمال نظر بسیار وسیع است . بهمین جهت گفته‌اند : احکام معاملات غالباً امضائی است و اعمال تعبد در معاملات بعید است .
(رك . تعبد)
ثانیاً - در ابتداء امر مسائل فقه با کلام آمیخته بود (کتاب عدة الاصول شیخ طوسی از این حیث قابل مطالعه است) ولی در عین حال از پیرایهٔ مباحث الفاظ عاری بود بعدها از کلام جداشد ولی مباحث الفاظ در آن جای قابل ملاحظه گشود . چنانکه مباحث معروف به «اصول عملیه» Fictions که درحدود ده قرن اهمیتی در فقه نداشت اخیراً وسعت یافت و مانند مباحث الفاظ از خلوص آن کاست ازاین رو آن قسمت از متون فقه که چندان تحت سلطهٔ مباحث الفاظ و اصول عملیه قرار ندارند بیشتر مورد توجه بوده و هستند مانند تذکرهٔ علامه که گرانبها ترین متن فقهی است .
ثالثاً - قلت نصوص (درعقود و ایقاعات) و وسعت قلمرو اسلام و تمادی قرون فقهاء اسلام را موفق بکشف عمدهٔ فنون وابزار استنباط علم حقوق کرد که تسلط کامل بر

این ابزار بمقدار فراوانی راه را برای اجراء اصول عدالت در قضایای روز مره می گشاید (این ابزارها در کتاب مقدمهٔ عمومی علم حقوق - ص ۵۸ ببعد - گرد آورده شده است).
انکار نباید کرد که فقهاء مسلمان ایرانی میراث عظیمی از فرهنگ ایران را پدید آورده اند (که بمراتب مهمتر از ادبیات ما است) نهایت اینکه چون علم حقوق از علوم دشوار است اندیشه ها در این زمینه هنوز خود را نیازموده اند.

۴۰۱۳ - فقه اصغر

رك . فقه

۴۰۱۴ - فقه اکبر

رك . فقه

۴۰۱۵ - فقه خاصه

مجموع مطالعات فقهی و کتب فقه که توسط دانشمندان امامیه صورت گرفته است که بدست شیخ طوسی صورت بسته و بتوسط صاحب شرایع و علامهٔ حلی بارور شده است . فقه خاصه چنانکه از کتب فقه خاصه (مانند تذکرة الفقهاء علامه) و کتب عامه دانسته میشود با فقه عامه در بسیاری از مسائل متحد یا متقارب است و از مطالعهٔ تطبیقی این دو فقه بر میاید که مشترکات فقه اسلامی بین فرق عمدهٔ آن بسیار است.

۴۰۱۶ - فقه عامه

مجموع مطالعات و کتب فقهی که توسط دانشمندان عامه (اهل سنت و جماعت) صورت گرفته و فراهم آمده است این فقه چـون علی الدوام در قسمت اعظم قلمرو اسلامی معمول به بوده و قضات مسلمان براساس آن بدعاوی وامور مردم رسیدگی میکردند رشد قابل ملاحظه کرده و هیچیك از حقوقدانان اسلامی و غیر اسلامی از مطالعهٔ آن بی نیاز نیستند . تذکرهٔ علامه بر اثر مطالعهٔ فقه عامه بصورت بالاترین متن فقهی امامیه در آمده که هیچ مؤلفی پس از او با او رقابت نکرده است و اگر کرده موفقیت نیافته است .

۴۰۱۷ - فقیر

(فقه) کسیکه از عهدهٔ تأمین هزینهٔ یکسال خود بر نمی آید هرچند که دارای خانهٔ مسکونی و خادم و وسیلهٔ ایاب و ذهاب برای استفادهٔ شخص خود باشد .

۴۰۱۸ - فقیه

(فقه) در لغت انسان فهمیده را گویند . اصطلاحاً صاحبنظر در فقه را گویند (رك . فقه) .
در همین معنی لغت مجتهد بکار می رود .
(رك . مجتهد)

۴۰۱۹ - فك

(مدنی - فقه) در معانی ذیل بکار می رود:
الف - بمعنی فسخ چنانکه گویند معامله را فك کرد یعنی فسخ کرد . ولی اصطلاح فسخ افصح و متداول تر است . و این ترادف در ذیل تبصرهٔ دوم مادهٔ ۳۴ مکرر قانون ثبت بنظر می رسد .
ب - نتیجهٔ عمل فسخ را فك می گویند.

۴۰۲۰ - فك رهن

(مدنی - فقه) خلاص کردن عین مرهونه از قید رهن ، خواه از طریق دادن دین و خواه از طریق ابراء دائن . ولی اگر مال مورد رهن از طریق مزایده واجراء مادهٔ ۳۴ قانون ثبت فروخته شود این امر مصداق فك رهن نیست . کلمهٔ -

Mainlevée مفهوم عامی دارد که فک رهن از مصادیق آن است .

۴۰۲۱ - فلات قاره

Plateau continental

این اصطلاح که علامت اختصاری آن P.C. است تازه است و در خلاف جهت اصل آزادی دریاهای غیر ساحلی (دریای آزاد) بوجود آمده و حد فاصل بین دریای ساحلی و دریای آزاد را که مدتها مبنای حقوق بحری بین‌المللی بوده از بین می‌برد کشورهائی که دارای آب ساحلی هستند در حدود این اصطلاح اختلاف دارند :

گروهی آنرا ناظر بمالکیت نفت و گاز می‌دانند و بمالکیت حیوانات دریائی واقع در محدودهٔ فلات قاره سرایت نمیدهند یعنی جز نفت و گاز را مشمول اصل آزادی دریای آزاد می‌دانند ولی عدهٔ دیگر از مفهوم فلات قاره حاکمیت مطلق دولت دارندهٔ آب ساحلی را در محدودهٔ فلات قاره مورد توجه قرار داده‌اند . دولت آمریکا و فیلی‌پین و گواتمالا از دستهٔ اول و دولت رانگون و برزیل و مکزیك و پاکستان واسترالیا از دستهٔ اخیر محسوبند .

از حیث اندازهٔ سطح فلات قاره اختلاف شدیدتر است : گفته میشود فلات قاره آن مقدار از خاك زیر آب دریا (که از حد آب ساحلی بیرون است) است که حکم زیر بنای ظاهری و پی خاك کشور محسوب است ! چون این تعریف مبهم است از آن رو گردانده گروهی از کشورها محدودهٔ بین حد آب دریای ساحلی وخطی را (که اولین شیب تند قعر دریا از آن آغاز میشود و ارتفاع آن تا سطح دریا ۲۰۰ متر است) فلات قاره دانسته‌اند و چون از نظر طبیعی این محدوده برای پاره‌ای از کشورها ناچیز است آنرا نپذیرفته و هر گروهی مبنائی را که حافظ منافع آنان باشد پسندیده‌اند .

بهرحال رفع این اختلافات باید با توافق دول ذینفع و مذاکرات مستقیم آنان باهم باشد (موافقت‌نامهٔ بین شرکت ملی نفت ایران و شرکت آجیب مینراریا - جلد اول قانونگذاری دورهٔ ۱۹ صفحهٔ ۱۱۸ مادهٔ سوم) .

۴۰۲۲ - فلس

(فقه) بفتح اول و دوم - صفت شخص مفلس است (رك . مفلس) وصف مذکور در قوانین فعلی کشور جای خود را به اعسار داده است .

(رك . اعسار)

۴۰۲۳ - فمینیسم Feminisme

جنبش آزادی زنان که بعد از جنگ اول جهانی در اروپا آغاز گردید ودر حد خود گام تازه‌ای بسوی آزادیهای دموکراتیك محسوب می‌شد و این امر در دنیای نتائج عادلانه‌ای ببار آورد که مزد مساوی در مقابل کار مساوی نمونهٔ کوچکی از آن‌ها است .

۴۰۲۴ - فن Téchnique

مجموع وسائل وابزارهای متناسب ومتشکل برای گرفتن نتیجهٔ معین با بهترین راندمان (محصول و بر آمد) ممکن و مقدور را فن گویند .

فن در تمام قلمروهای فعالیت انسانی صدق می کند هم در قلمرو ماشینیسم و هم در قلمروهای دیگر چنانکه گفته میشود تکنیك

قضائی ـ تکنیك کار فکری ـ تکنیك روابط انسانی. تکنیك باین معنی نخست در قلمرو ماشینیسم کمال یافته و بسائر امور سرایت کرده است.

(دیکسیونر اقتصادی و اجتماعی Thomas suavet)

۴۰۲۵ ـ فنجان

معرب پنگان (کلمهٔ فارسی است) در اصطلاحات حقوق ارضی مقدار زمینی که با یکساعت آب سیراب شود و آن برابر دو جریب است یعنی هر دو جریب یك فنجان است (مادهٔ ۲۴ آئین‌نامهٔ قانون ثبت). در برخی از نواحی ایران ظرف مخصوصی را که در آن سوراخی است روی آبی که در تغاری ریخته‌اند می گذارند از لحظهٔ نهادن ظرف روی آب تا لحظه‌ای که ظرف مذکور از همان سوراخ پرشده و شروع به رفتن زیر آب می کند واحد زمانی بدست می آید که بمأخذ آن واحد زمانی مقدار آب قنات یا چشمه وامثال آنها را محاسبه می کنند و باین حساب گفته میشود حقابهٔ فلان زمین مثلا دو فنجان آب است یا فلانی دو فنجان آب از سهم دوم ازمدار آب فلان قنات را مالك است و مقصوداز سهم شبانه روز است و عدد سهم از ابتداء مدار (گردش آب روی نوبه‌ها) حساب میشود.

۴۰۲۶ ـ فوب F.O.B

یا Franco Bord

که بموجب آن فروشندهٔ کالائی که باید بوسیلهٔ کشتی حمل شود باید کالارا بدون تقبل هزینهٔ نقل توسط کشتی به محوطهٔ بندری که کشتی از آنجا بارگیری می کند برساند و هزینهٔ حمل و نقل کشتی بعهدهٔ او نیست.

۴۰۲۷ ـ فوریت اخذ بشفعه

(مدنی ـ فقه) یعنی بعد از اطلاع شریك (که حق شفعه دارد) بر وقوع معاملهٔ سهم الشرکه از طرف شریك خود باید بلافاصله حق اخذ بشفعه را اعمال کند (مادهٔ ۸۲۱ قانون مدنی).

۴۰۲۸ ـ فوریت خیار

(مدنی ـ فقه) یعنی بعداز علم صاحب حق خیار به وجود علت خیار (مانند علم به غبن یا علم به عیب و مانند این‌ها) بلا فاصله باید حق خیار خودرا اعمال کند.

۴۰۲۹ ـ فوق العاده

(حقوق اداری) این اصطلاح همیشه اضافه بچیزی میشود از قبیل فوق‌العادهٔ اضافه کار ـ فوق‌العادهٔ کشیك سرایدار ـ فوق‌العادهٔ تضمین تحویلدار و جمعدار ـ فوق‌العادهٔ روزانه. مشخصات آن چنین است:

الف ـ فی‌الجمله استمرار دارد و بتناوب و توالی پرداخت میشود.

ب ـ بمأخذ مقررات قبلی و آئین‌نامهٔ مزایا داده میشود بخلاف پاداش.

ج ـ در بودجه پیش بینی میشود.

د ـ در حساب حقوق‌تقاعد داخل درضریب نیست.

هـ ـ در ایام مرخصی داده نمیشود بخلاف کمك هزینه. مقایسه شود بااضافه‌حقوق. (رك. حق‌حضور ـ دستمزد ـ کمك‌هزینه ـ پاداش ـ حق‌الزحمه).

۴۰۳۰ ـ فوق‌العادهٔ کسر صندوق

(مالیه) فوق‌العاده‌ای که برای جبران خسارات احتمالی که به مأمور پرداخت ممکن است وارد شود (از راه دریافت

سکهٔ قلب یا اشتباه درووصول وپرداخت) داده میشود (مادهٔ یك تصویب نامهٔ مورخ ۲۵ ـ ۳ ـ ۳۹ هیأت وزیران راجع بفوق العادهٔ کسر صندوق و تضمین) .

۴۰۳۱ - فهم

(فقه) اصطلاح اولیهٔ قیاس در صدر اسلام. در همین معنی رأی و اجتهاد راهم بکار می بردند .

۴۰۳۲ - فیئی

(بروزن برف) مالی که از اجانب بدون جنگ وخونریزی بدست می آمد . معنی لغوی غنیمت بر این معنی صادق است اما معنی اصطلاحی غنیمت جز این است . (رك . غنیمت)

ق

۴۰۳۳ - قائم مقام Ayant-cause

کسیکه بجانشینی از دیگری حقوق و تکالیفی پیدا می کند خواه برای اجراء هدف اوکار کند مانند نمایندهٔ تجارتی (مادهٔ ۳۹۵ ـ ۴۰۱ قانون تجارت) یا برای اجراء هدف خود مانند وارث نسبت بترکه و خریدار نسبت به مبیع پس از بیع .
فرق نمی کند که قائم مقام و کسیکه دارای قائم مقام شده هر دو زنده و در حال حیات باشند (مانند مورد نمایندگی تجارتی و انتقال ارادی از قبیل بیع) یا فقط قائم مقام زنده باشد مانند وارث .

عنصر مشخص نماینده و قائم مقام این است که نزدیکی قائم مقام (از حیث کثرت حقوق و قلت تکالیف) به کسیکه دارای قائم مقام شده بیشتر است از نماینده بهمین جهت وصی قائم مقام محسوب است ولی قیم فقط نماینده است و عنوان قائم مقامی ندارد. معذلك همانطور که در اصطلاح نماینده (رك . نماینده) گفته شد نماینده و قائم مقام گاهی در شخص واحد جمع میشوند و مقنن ایران دراستعمال این دواصطلاح چندان دقیق نشده است .

۴۰۳۴ - قائم مقام خاص

Ayant-cause à titre Particulier

کسی که به او مال یا اموال معینی منتقل شده باشد مانند مشتری نسبت ببایع درمورد مبیع .

۴۰۳۵ - قائم مقام عام

Ayant-cause à titre Universel

کسیکه کل دارائی دیگری یا قسمت مشاعی از آن به او منتقل شده باشد مانند وارث نسبت بمورث در مورد ترکه .

۴۰۳۶ - قابل

در لغت پذیرنده را گویند . در اصطلاح در معانی ذیل بکار رفته است :
الف ـ قبول کننده (درعقود) در مقابل ایجاب کننده که او را « موجب » گویند چنانکه گفته اند: موجب وقابل یعنی ایجاب کننده و قبول کننده .

ب ـ بمعنی متأثرومنفعل از تأثیر وفعل معینی را گویند و می گویند : قابل و فاعل . فاعل شخص مؤثر راگویندوقابل شخص متأثر را چنانکه شاگرد واستادرا قابل و فاعل گویند . شرط تأثیر فعل این نیست که فاعلیت فاعل ، کامل باشد بلکه متأثر هم باید قابلیت داشته باشد ای بسافاعل بی‌قابل که عاطل مانده است.

۴۰۳۷ ـ قابلیت

(فقه) جنبهٔ انفعال و تأثر راگویند . (رك . فاعلیت)

۴۰۳۸ ـ قابلیت انتخاب شدن Eligibilité

شرائط قانونی که باید در یك فرد جمع شود تا بتواند بعضویت یکی از دومجلس شوری یا سنا انتخاب شود .

۴۰۳۹ ـ قابلیت صحی ازدواج

(مدنی) استعدادفیزیکی (نه دماغی) برای امر زناشوئی که با آن استعداد زوج یا زوجه مصون از خطرات و عوارض ناشی از مقاربت باشند. قابلیت‌صحی ابداً ملازمه با قابلیت دماغی ندارد بهمین جهت شرط معافیت از سن که براساس قابلیت صحی داده میشود ایجاد اهلیت بهیچوجه برای صغیر نمی کند و کماکان محتاج به ولی می باشد .

۴۰۴۰ ـ قابلیت عزل و نقل amovibilité

(حقوق اداری) قابلیت‌عزل‌وانتقال‌ازمحلی بمحل دیگر بتوسط مقام مافوق صلاحیتدار راگویند .

۴۰۴۱ ـ قابلیت‌نقل وانتقال Disponibilité

(مدنی) صفت اموال که بموجب آن صفت آزادانه قابلیت تملیك و تملك رادارند . (حقوق اداری) لغت لاتین مذکور بمعنی انتظار خدمت است .

۴۰۴۲ ـ قاچاق Contrebande

در معانی ذیل بکار می‌رود :

الف ـ حمل‌ونقل‌کالا از نقطه‌ای بنقطه‌ای (خواه دونقطهٔمزبور در داخلهٔ کشورباشد «قاچاق داخلی» خواه یك نقطه درداخله و یك نقطه‌در خارجه باشدکه آنراقاچاق خارجی می گویند) بر خلاف مقررات مربوط به حمل و نقل بطوریکه این‌عمل ناقض‌ممنوعیت‌یا محدودیتی باشدکه‌قانوناً مقرر شده است (خواه عمل مزبورناقض امتیاز یا انحصاری باشد خواه نه) مثلا صدور و ورود اجناس مجاز بدون دادن عوارض گمرکی قاچاق عوارض گمرکی است (مادهٔ ۳۴ قانون‌مرتکبین قاچاق ـ مصوب ۱۳۱۲) و حمل و نقل اجناس در داخل کشور بدون‌دادن عوارض بلدی عنوان قاچاق عوارض بلدی رادارد (مادهٔ ۳۷ قانون مذکور) اعمال‌مقدماتی صدور اجناس مزبور هم عنوان قاچاق را دارد (مادهٔ ۴۵ قانون مجازات مرتکبین قاچاق ۱۳۱۲) .

ب ـ خریدو فروش ویا نگهداری‌اجناس مذکور فوق(مادهٔدوم‌قانون راجع بفروش اجناس ممنوعه ـ مصوب ۱۳۱٤) .

ج ـ اجناس مذکور فوق که مورد فعل قاچاق قرار می گیرد نیز عنوان قاچاق را دارد .

فاعل فعل قاچاق را قاچاقچی گویند .

تعریف بالا را از مواد ۵ ـ ۱۱ قانون انحصار تجارت مصوب ۱۳۱۱ ـ ۱۳۲۰ و مواد ۵ ـ ۳۹ قانون مرتکبین قاچاق

۱۳۱۲ وسایر مواد پراکندهٔ قانون و نظر اهل این فن استخراج شده است.

۴۰۴۳ - قاچاق جنگی

COntebande de guerre

(بین‌الملل عمومی) چیزی که مصرف جنگی دارد ودولت بیطرفی آنرا در اختیاریکی ازمتخاصمین بگذارد مانندتفنگ ومسلسل یا آذوقه و علیق وپنبه‌وکنف وپشم وچوب که برای کشور خصم فرستاده میشود .

۴۰۴۴ - قاچاق خارجی

رك . قاچاق

۴۰۴۵ - قاچاق داخلی

رك . قاچاق

۴۰۴۶ - قاچاق عوارض بلدی

رك . قاچاق .

۴۰۴۷ - قاچاق گمرکی

یا قاچاق عوارض گمرکی

(رك : قاچاق) .

۴۰۴۸ - قاذف

رك . قذف .

۴۰۴۹ - قاسم

(فقه) کسیکه از طرف حکومت درکارهای راجع بتقسیم اموال مشاع اشتغال می‌ورزید (جامع الشتات - ص ۷۶۱) .

۴۰۵۰ - قاضی

کسیکه بشغل قضاء وفصل خصومت وترافع اشتغال دارد . در همین معنی دادرس استعمال میشود .

کسانیکه در هیأت تعدیل مال الاجارهٔ سابق بموجب ابلاغ مخصوص وزارتی رسیدگی می‌کردند مشمول عنوان بالا نیستند .

۴۰۵۱ - قاضی احداث

(تاریخ حقوق) به قاضی عرفی در مقابل قاضی شرعی درزمان تیموریان گفته‌میشد. (رك . حقوق عرفی)

۴۰۵۲ - قاضی اختصاصی Juge ad hoc

(بین‌الملل عمومی) هرگاه در قضیهٔمعینی قاضی‌دادگاه دادگستری بین‌المللی‌دارای تابعیت یکی از متداعیین باشد دولت‌دیگر طرف‌دعوی‌اختیاردارد که یك قاضی‌برای شرکت در رسیدگی بآن دعوی انتخاب کند (مادهٔ ۳۱ اساسنامه) و گاهی بجای آن قاضی ملی گفته میشود و حال اینکه ضرورتی ندارد که قاضی مذکور حتماً دارای‌تابعیت کشوری باشد‌که اورا بشرح فوق انتخاب می کند . مادهٔ۳۱ اساسنامهٔ دیوان . (صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری - تز - ص۲۱۷) .

۴۰۵۳ - قاضی ایستاده

Magistrat debout

(دادرسی) یاصاحبمنصبان‌پارکه ودادسرا: قاضی مأمورکشف و تعقیب جرائم وحسن اجراء قانون است‌که از دادگاه تقاضای احقاق حق و اجراء قانون را می کند و عبارتند ازدادیار - دادستان - بازپرس. (رك. قاضی نشسته)

۴۰۵۴ - قاضی تحقیق

بمعنی بازپرس است .

(رك . بازپرس) .

۴۰۵۵ - قاضی تحکیم

(فقه) داور را گویند (رك . داور) کسیکه از افراد مردم بتراضی طرفین دعوی و بدون اذن امام رسیدگی بمرافعه کند. (جامع الشتات- ص ۷۳۰)

۴۰۵۶ - قاضی شرعی

در اصطلاحات قدیم به‌کسی گفته می‌شد که در دعاوی و امور راجع بمقررات شرعی و حقوق‌شرعی(رك . حقوق‌عرفی) رسیدگی می کرد . در مقابل اصطلاح قاضی عرفی بکار رفته است .

۴۰۵۷ - قاضی عرفی

کسیکه بدعاوی ناشی ازحقوق‌عرفی‌رسیدگی می‌کند .

(رك . حقوق عرفی)

۴۰۵۸ - قاضی‌القضات Chancelier

(تاریخ حقوق) قاضی اول (مقدم قضات) را می گفتند که بر همهٔ قضات یك‌کشور رئیس بود . نظامی گوید :

ای بسا کور دل که از تعلیم
گشت اقضی القضات هفت اقلیم

۴۰۵۹ - قاضی ملی Juge national

بمعنی قاضی اختصاصی است .

(رك . قاضی اختصاصی)

۴۰۶۰ - قاضی نشسته

Magistrat assis

(دادرسی) یا قاضی‌بطور مطلق ویا حاکم و یا دادرس . دادرسان مأمور رسیدگی بجرائم و صدور حکم یا مأمور رسیدگی بخصومات(در امور مدنی) و امورحسبی را گویند .

۴۰۶۱ - (ادب) قاضی

(فقه) صفات پسندیده و شایسته‌که باید در قاضی باشد (فتح‌القدیر) این صفات عبارت است از :

الف - د وت اصحاب دعوی نپذیردمگر اینکه دعوت عام باشد یعنی دیگران هم درآن شرکت‌کرده باشند .

ب - یکی از اصحاب دعوی را بتنهائی مهمان نکند .

ج - با اصحاب دعوی مزاح نکند .

د - بیکی از اصحاب دعوی توجه بیشتر نکند .

ه - بایکی از اصحاب دعوی نخندد .

و - بهر دوسلام‌کند یا به‌هیچیك ازآنها سلام نکند .

ز - بهر دو بقدر مساوی احترام‌کند .

ح - ترشروئی که مانع توجه اصحاب دعوی باستدلال و دفاع باشد نکند .

ط - اگر خود در یك دعوی مدعی یا مدعی علیه است شخصاً در دعوی دخالت نکند و وکیل بگیرد (روی‌ان علیاً ع وکل‌عقیلا فی‌خصومة).

ی - دربان برمحل قضاء نگهدارد .

ك - دانشمندان را به مجلس قضاء فراخواند تا او را از خطاء باز دارند .

ل - شخصاً در بازار به‌خرید و فروش نپردازد تا مردم در شغل او طمع نکنند (ما عدل وال اتجرفی‌رعیته ابدا . والی که‌در رعیت‌خوددادوستدکند عادل‌نیست).

م - باوجود چیزی‌که توجه‌او را ازقضاء سلب‌کند مشغول بکار قضاء نشود . مانند کسالت و ناخوشی و تأثر شدید و سایر اشتغالات ذهنی.

به چنین قاضی بقدر کفایت‌حقوق میدادند تا توجه او صرفاً بکار قضاء و اجراء عدالت معطوف باشد‌گویند شریح‌درزمان عمر ماهی صد درهم می گرفت و درزمان علی (ع) بعلت‌گران شدن ارزاق و زیاد شدن‌عائله‌ماهی‌پانصددرهم‌حقوق‌می‌گرفت. (مبسوط سرخسی --- جلد ۱۶ - صفحهٔ ۱۰۲) .

۴۰۶۲ - (دیوان) قاضی

(فقه) یا دیوان حکم - عبارت است از محفظه‌ها (خریطه‌ها) که در آن سجلات و محاضر و اوراق دیگر مانند وقف نامه‌ها ولیست نفقات یتیمان و مانند آنها وسیاههٔ اسامی اوصیاء و قیم‌ها و مانند این امور نگهداری می‌شد و در حقیقت به تناسب وضع آن اعصار آرشیو قضائی یك قاضی را تشکیل میداد (فتح‌القدیر - المغنی - تألیف ابن‌قدامه - جلد ۱۰ - ص ۱۳۱ - ۱۳۹)

۴۰۶۳ - قاعده Règle (norme)

(فقه) قانون بسیار کلی که منشاء استنباط قوانین محدودتر بوده یا مبنای قوانین متعدد دیگر بوده باشد مانند قاعدهٔ لاضرر - قاعدهٔ لزوم عقود و غیره.

علم مخصوصی که از شعب علم فقه است بنام «قواعد فقه» شامل قواعد بمعنی بالااست که باوجود قرابت مفهوم آن با «کلیات حقوق» (بمعنی جدید این اصطلاح) با آن فرق داردزیرا در کلیات حقوق میتوان از مبانی تصوری و یا مبانی تصدیقی بدیهی نیز بحث نمود ولی در قواعد فقه چنین بحثی را نمیتوان نمود.

۴۰۶۴ - قاعدهٔ التلف فی زمن الخیار ممن لاخیار له

(مدنی - فقه) تلف مورد معامله (ثمن شخصی یا مبیع شخصی) درزمان خیارشرط و خیار حیوان و خیار مجلس (دراخیر اختلاف نظر هست) موجب ضمان معاوضی کسی است که خیار ندارد مادهٔ ۴۵۳ ق - م. (رك. ضمان معاوضی)

۴۰۶۵ - قاعده احسان

(فقه) اگر کسی از روی حسن نیت و خدمت بغیر در مال او تصرف کند از نقص و تلف آن مال ضمان متوجه او نمیشود مثل اینکه برای نگهداری مواشی بی‌سرپرست چوپانی اقدام کند و در آن حال گرگی چند گوسفند را ببرد مدرك این قاعده آیهٔ (ما علی المحسنین من سبیل) است (مادهٔ ۳۰۶ ق - م).

۴۰۶۶ - قاعدهٔ اصولی

(فقه) قاعده‌ای که ابزار استنباط احکام و اجتهاد است.

از مواردی که در گذشته عده‌ای اتلاف عمر کرده و بیهوده کوشیده‌اند بین علم اصول و علم قواعد فقه فرق بگذارند (وفرقی‌هم که گذاشته‌اند چندان ثمره و نتیجهٔ عملی قابل توجه ندارد) اصطلاح قاعدهٔ اصولی (یا مسألهٔ اصولی) و قاعدهٔ فقهی پدید آمده است که بسیاری از فقهاء (بلکه اکثر فقهاء اسلام) کوچکترین توجهی باین فرق بی‌ثمر نکرده‌اند.

۴۰۶۷ - قاعدهٔ اقدام

رك. اقدام

۴۰۶۸ - قاعدهٔ امور انشائی

(فقه) هر اثر حقوقی که بدون قصدانشاء از عدم بوجودنیاید یااز هستی به نیستی نرود جزء امور انشائی محسوب است مثلا اگر وکالت بصرف رضا وبدون قصد انشاء، حاصل شود از امورانشائی نیست و نیز ودیعه و عاریه. در هیچ عقد اثر حقوقی آن بصرف رضاو بدون قصد انشاء حاصل نمیشود چه عقد جائز باشد و چه عقد لازم.

انتقاد - این بحث مبتنی بر فرق رضاوقصد انشاء است ولی در حقیقت بین این دو در اصطلاحات حقوقی نباید فرق نهاد.

(رك. انشاء)

۴۰۶۹ - قاعدهٔ تسلیط

(فقه) هر کس بر مال خود مسلط است بنحوی که حق همه گونه تصرف و انتفاع در آن را دارد مگر درمواردی که قانون استثناء کرده باشد(مادهٔ ۳۰ - ۱۳۲ق-م) (رك . تسلیط)

۴۰۷۰ - قاعدهٔ تشخیص عقد و ایقاع

(مدنی)هر گاه رضایا قصد انشاء یکطرف را مؤثر فرض کنیم نتیجهٔ آن، تجاوز صاحب آن قصد به‌حقوق دیگری باشد آن قصد اثر ندارد و درآن مورد باید عقدی بر قرار شود تا تجاوز بحقوق دیگران نشود بهمین جهت ودیعه واقعاً عقد است زیرا ودیعه گیر بی‌اذن مالك حق وضع یدبرمال ودیعه‌ندارد وودیعه گذار بی کسب رضای امین حق ندارد بار نگهداری‌مال خود را بدوش او بگذارد .

هر گاه قصد انشاء یکطرف را مؤثرفرض کنیم و نتیجهٔ‌آن تجاوز صاحب آن قصد بحقوق دیگری نباشد درآن موردحاجت بتوافق دوقصد ووقوع‌عقدنیست وآن‌مورد مورد ایقاع است مانند وصیت تملیکی . (اصطلاح شمارهٔ ۲۶۴۵ دیده شود) .

۴۰۷۱ - قاعدهٔ تلازم ملك و تلف

(مدنی - فقه) تلف شدن مال بضررمالك آن استمگردر مواردی که قانون‌استثناء کرده باشد مانند مورد تلف مبیع پیش‌از قبض که با وجود اینکه مبیع ملك‌مشتری شده استاز حساب بایع تلف میشود(مادهٔ ۳۸۷ ق - م) .

هم‌چنین‌است تلف‌مبیع (وتلف ثمن‌شخصی) در زمان خیار شرط و خیار حیوان و خیار مجلس(دراخیر اختلاف نظروجود دارد) که بعهدهٔ کسی است که خیار ندارد باوجود اینکه مال تلف شده ملك صاحب خیار است (مادهٔ ۴۵۳ ق - م) قاعدهٔ معروف « التلف فی زمن‌الخیـار ممن لاخیارله» مربوط بهمین سه خیار است .

۴۰۷۲ - قاعدهٔ تلازم ملك و نماء

(مدنی - فقه) مالك یك‌مال‌مالك نمائات آن هم هست بهمین‌جهت نمائات بین‌تاریخ عقد و تاریخ فسخ عقدمتعلق‌به فسخ کننده است (یعنی متعلق بصاحب خیاراست)این تملك نمائات‌برای فسخ کننده مجانی‌تمام نشده است زیرا در همان فاصلهٔ بین عقد و فسخ اگر مال تلف می‌شد صاحب‌خیار ضامن تلف شدن‌آن بود . در مقابل این ضمان ، استحقاق منافع‌آنرا پیداکرد . این‌قاعده مستفادازقاعدهٔ الخراج‌بالضمان است که‌در فقه ازآن تعبیر به «من‌له‌الغنم فعلیه الغرم» می کنند .قاعدهٔ بالا از مواد ۴۵۴ - ۴۵۵ ق - م استفاده میشود .

۴۰۷۳ - قاعدهٔ حقوق ثابته

Droit acquis

قاعده‌ای است‌که برای‌تشخیص مرزقاعدهٔ عطف‌قانون به‌ماسبق بکار می‌رود ومقصود از ثابت دراین‌جا یعنی محقق و مسلم و مستقر و بدون تزلزل . نسبت باینگونه حقوق علی‌القاعده نباید قانون به ماسبق عطف‌کند مانند حقی‌که بایع‌پس ازخرید خانه برآن‌پیدامیکند. اما نسبت بحقوق متزلزل و محتمل عطف قانون بماسبق اشکال ندارد مثل اینکه‌کسی هشت سال از دهسال مرور زمان (در مسألهٔ معینی) را پشت سرنهاده و قانونی وضع شودکه مدت‌مرورزمان همان مسأله را به پانزده سال افزایش دهد .

انتقاد - حقوق محتمل و متزلزل اصناف

مختلف دارد (مانند حقوق ناشی از عقود معلق) که این نظر نسبت بهمهٔ آنها یکسان جاری نیست واز هرجهت قابل تأمل است.

۴۰۷۴ - قاعدهٔ حقوقی

درحقوق جدید به حکم کلی (بدون توجه بشخص خاص یا مورد خاص) که قابل انطباق بر موارد و نمونه‌های مختلف باشد گفته میشود فرق نمی‌کند که ضمن یك قانون بیان شده باشد (مانند مادهٔ ۳۰ قانون مدنی) یا علماء، حقوق آنرا بیان کرده باشند یا از بدیهیات عقلی ویا عرفی باشد.

۴۰۷۵ - قاعدهٔ داراشدن غیر عادلانه
Enrichissement injuste

(مدنی) یعنی صاحب مالی‌شدن بدون سبب قانونی مانند اینکه بسرقت مالی‌راصاحب شوند و یا بقمار و یا بگدائی و یا براثر اشتباه مالك، مالی بدست غیر افتد. ترجمهٔ injuste بغیر عادلانه چندان مناسب نیست و (دارا شدن بی‌سبب) یا (داراشدن بی‌جهت) مناسبتر بنظر می‌رسد علاوه بر اینکه سبکتر است و زودتر بر زبان جاری میشود.

۴۰۷۶ - قاعدهٔ عدل و انصاف Equité

الف - محل قاعدهٔ عدل وانصاف، مواردی است که حس برقراری موازنهٔ حقوق در انسان تحریك شود حکم عقل و وجدان در چنین صورتی قاعدهٔ عدل و انصاف‌را تشکیل میدهد مثلا در رودخانه‌های سرحدی که خط القعر را مرز مشترك قرارمیدهند چیزی جز رعایت قاعدهٔ عدل و انصاف نیست و از همین قبیل است مورد مادهٔ ۴۵۹ آئین دادرسی مدنی و مادهٔ ۵۷ آئین‌نامهٔ اجراء اسناد رسمی.

ب - تساوی در مقابل قانون و احترام بحقوق دیگران.

ج - مفهوم ناشی از وجدان و فطرت که درقوانین موضوعه دیده نمیشود ویاخلاف آن دیده میشود.

۴۰۷۷ - قاعدهٔ عدم

(فقه) هر امر وجودی محتاج بدلیل است عدمی محتاج بدلیل نیست. این امر از بدیهیات عقل است و در حقوق همهٔ ملل کم و بیش بآن توجه کرده‌اند و مادهٔ ۱۲۵۷ قانون مدنی ما از مصادیق همین قاعده است. این قاعده ربطی باستصحاب ندارد و حتی بعضی از روی اشتباه آنرا داخل در استصحاب دانسته‌اند درحالیکه برای داخل کردن این قاعده در قلمرو استصحاب غالباً ناچاریم یقین سابق‌وشك لاحق را جعل کنیم یعنی یقین و شك‌واقعی در خاطر ما خطور نمی کند. بهمین‌جهت حتی مخالفان استصحاب هم آنرا قبول دارند، یعنی بقاعدهٔ‌عدم ترتیب اثر داده‌اند. بنظر ما قاعدهٔ عدم اماره نیست یك فرض عرفی Fiction (مانند قرعه) است که بیش وکم مورد قبول قوانین هم واقع‌شده است ولی بعضی از فقهاء بدون استدلال آنرا اماره دانسته‌اند. برای نفی‌شرطیت یا جزئیت یا سببیت امر مشکوك میتوان بقاعدهٔ عدم استناد جست (مبانی‌الاصول - میرزا محمد هاشم خونساری - ص ۳۶ - ۳۷).

۴۰۷۸ - قاعدهٔ علی‌الید ما اخذت‌حتی‌تؤدیه

(مدنی - فقه) هرکس‌ بنحو عدوان (عامدا یا جاهلا) وضع ید برمال غیر کند ضامن است این‌است معنی قاعدهٔ مذکور که یك حدیث‌نبوی‌است و معنی‌آن بطورکامل در مادهٔ ۳۰۸ ق - م منعکس شده است.

۴۰۷۹ - قاعدهٔ غرور

رك . ضمان غرور

۴۰۸۰ - قاعدهٔ قبح عقاب بلابیان

(فقه) پیش از اینکه شارع قوانین خودرا باطلاع مردم برساند نمیتواند بعلت تخلف ازآن قوانین کسی را مؤاخذه کند وچنین مؤاخذه‌ای خوب نیست. ازاین معنی به قاعدهٔ قبح عقـاب بلابیان تعبیر میشود . مادهٔ دوم قانون مجازات عمومی وقانون مدنی بر همین مبنای حقوقی قرار دارند .منظور از (بیان) وضع قانون و اعلان آن است.

۴۰۸۱ - قاعدهٔ کل مبیع تلف قبل قبضه ...

(مدنی ـ فقه) این قاعده عیناً در مادهٔ ۳۸۷ ق ـ م آمده است و خلاصهٔ آن این است که اگر مبیع شخصی قبل از تسلیم بمشتری بدون تقصیر واهمال از طرف بایع تلف شود بیع منفسخ و ثمن باید بمشتری ردگردد مگر اینکه بایع برای تسلیم به حاکم یا قائم مقام او رجوع کرده باشد. و هم چنین است تلف ثمن شخصی قبل از قبض (کل مبیع تلف قبل قبضه فهومن مال بایعه) .

۴۰۸۲ - قاعدهٔ لاضرر

رك . لاضرر

۴۰۸۳ - قاعدهٔ لطف

(کلام ـ فقه) یکی از قواعد قدیمی در کلام و فقه اسلام است که امروزه متروك است. خلاصه‌اش این است که نظر بمفاد بسیاری از مدارك نقلی و عقلی خداوند به بندگان خود لطف دارد و فقهاء از لوازم این قاعده (که بقاعدهٔ لطف موسوم شده است) در استنباطات فقهی استفاده می کردند از جمله در اجماع لطفی .

(رك ٠ اجماع حسی)

۴۰۸۴ - قاعدهٔ مقتضی و مانع

(فقه) دراین قاعده عناصر ذیل مورد توجه است :

الف ـ متعلق یقین و متعلق شك در این مورد دو چیز است (بعکس استصحاب و قاعدهٔ یقین).

ب ـ زمان شك و یقین واحد است .

ج ـ زمان مشکوك و زمان متیقن واحد است .

د ـ علم بوجود مقتضی وجهل به پیدایش اثرآن .

(رك. استصحاب ـ قاعدهٔ یقین)

۴۰۸۵ - قاعدهٔ ملازمه

(فقه) مقصود این است که نتایج عقلی (در قلمرو زندگی قضائی) مورد قبول صاحب شریعت آسمانی است چنانکه گفته‌اند : «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» در عمل چندان پابند این قاعده نیستند .

۴۰۸۶ - قاعدهٔ منع تغییر قضات

(دادرسی) تعلیق یا انفصال یا تغییر شغل دادرس بدون محاکمه و ثبوت تقصیر و بدون حکم قانون ممنوع است (اصل ۸۱ ـ۸۲ متمم قانون اساسی) .

۴۰۸۷ - قاعدهٔ نسبی بودن احکام

(دادرسی) احکام محاکم مربوط به طرفین دعوی است ولی در حدود مدلول خود قابل اجراء است ولو بضرر ثالث باشد و ثالث باید از طریق (دعوی اعتراض ثالث) بحقوق خود برسد (مواد ۵۸۲ ـ ۵۸۹ دادرسی مدنی) .

۴۰۸۸ - قاعدهٔ ید

رك . ید

۴۰۸۹ - قاعدهٔ یقین

(فقه) عناصر ذیل در آن مورد توجه است:
الف - متعلق شك ومتعلق یقین، واحد است.
ب - زمان مشکوك و زمان متیقن واحد است.
ج - زمان شك و زمان یقین دوتا است. مانند یقین بعدالت شاهد طلاق (مادهٔ ۱۱۳۴ ق - م) در زمان تنظیم سند طلاق و شك در عدالت زمان تنظیم سند طلاق بعد از گذشتن یکهفته از تاریخ تنظیم سند مزبور. متعلق شك و یقین عدالت شاهد در حین وقوع طلاق است و زمان مشکوك و متیقن (یعنی عدالت حین تنظیم ووقوع سند طلاق) هم واحد است ولی زمان یقین و زمان شك مختلف است. قاعدهٔ یقین را شك ساری هم می گویند.

۴۰۹۰ - (مقتضای) قاعده

(فقه) یعنی آنچه که ناشی از قواعد عدل و انصاف یا قواعد بدیهی عقل یا مصالح اجتماع است بدون توجه بقانونی ازقوانین جاریهٔ کشور معین. مقتضای قاعده میزانی است برای فهم اینکه یك قانون معین مطابق قاعده است (و قابل تفسیر موسع است) یا مخالف قاعده است (وقابل تفسیر موسع نیست). نمیتوان این مفهوم را با مفهوم حقوق طبیعی خلط نمود. ونباید گفت مفاد هر قانونی از قوانین موضوعه مطابق قاعده است زیرا بسیار است قوانینی که روی ملاحظات خاصی وضع شده نه با عدل نه بامصالح جامعه و نه با عقل تطبیق می کند ولااقل ممکن است براثر اشتباه در نظر، چنین قانونی وضع شده باشد. (دیباچهٔ کتاب تأثیر اراده درحقوق مدنی). اصطلاح ۴۰۷۶ دیده شود.

۴۰۹۱ - قانون Loi

گفته شده اصل آن Canon است که عبارت است از مقررات موضوعه توسط مقامات کلیسا. وکلمهٔ مزبور معرب کلمهٔ لاتین مذکور است. بهرحال شك نیست که این کلمه در اصل عربی نیست.
در لغت عرب بمعنی اندازه ومقیاس اشیاء است. و بمعنی قضیهٔ کلیه که یك رشته جزئیات را بیان می کند. در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:
(حقوق اساسی) الف - دستور کلی (و گاهی جزئی) که بوسیلهٔ مرجع صالح انشاء شده و بوسیلهٔ مجالس قانونگذاری تصویب و سپس بتوشیح مرجع صلاحیتدار برسد.
ب - در معنی اعم شامل مجموعهٔ قواعد حقوقی است که بوسیلهٔ قانونگذار مقرر می شود.
ج - قانون علی الاصول مصادیق فراوان دارد و اختصاص به مورد معینی ندارد.
گاهی قانون در معانی ذیل نیز بکار می رود:
یك - قاعدهٔ حقوقی دارای ضمانت اجراء هرچند که ناظر به مورد خاص باشد مانند قانون راجع به کشیدن خط آهن سرتاسری ایران. قانون باین معنی در مقابل عرف و عادت است و اعم از تعاریف بالااست.
دو - قاعدهٔ حقوقی عام یا خاص که توسط قوهٔ مقننه وضع شده باشد. معنی واقعی قانون این است و باین معنی شامل تصویب نامه و نظامنامهٔ وزارتی که توسط قوهٔ مجریه مقرر میشود نمی باشد. در همین معنی است که گفته اند: تصویب نامه ناسخ قانون نمی باشد والا قانون بمعنی اعم شامل تصویب نامه و نظامنامه هم هست ولی شامل بخشنامه نمیشود.

(فقه) درفقه بچیزی قانون (یا قانون شرع) گفته میشود که دارای خصوصیات زیر شد:
الف ـ کلی باشد خواه الزامی (مانند اوامر ونواهی) باشد خواه نه مانند مستحبات و مکروهات.

ب ـ از طریق وحی رسیده باشد خواه بصورت قر آن و خواه بصورت احادیث (ما ینطق عن الهوی ان هوالاوحی یوحی).
ج ـ جنبهٔ دوام داشته باشد ولواینکه بعنوان اضطرار موقتاً در بعضی ازاماکن یا اعصار ، بدل پیداکند.

بنا براین مقرراتی که در زمینهٔ اجراء قانون (بمعنی فوق) از طرف امام وضع میشود و تابع مصالح مختلف ومتغیراست اسم آنها در اصطلاح فقهی حکومت است نه قانون.

۴۰۹۲ ـ قانون اثباتی

(آئین دادرسی مدنی) قانونی است که مقنن بآن جنبهٔ اثباتی داده است مانند مدلول مادهٔ ۳۵ قانون مدنی وهمهٔ امارات قانونی و مواد راجع به اقرار و شهادت و سندو کارشناسی و قسم و غیره.
در مقابل این اصطلاح « قانون ثبوتی » بکار می‌رود.

۴۰۹۳ ـ قانون اختیاری

Lois facultatives

بهنگام تعارض منافع دو فرد یاچند فرد، مقنن حقوق خصوصی برای حل عادلانهٔ موضوع ، نظر بقواعد عدل و انصاف ، حق تقدم را به یك نفر میدهد مانند حق تقدم برخی از بستانکاران میت (مادهٔ ۲۲۶ قانون امور حسبی) اینگونه قوانین نه امری هستند و نه تفسیری اینها را قوانین اختیاری مینامند.

۴۰۹۴ ـ قانون اختیاری بمعنی اعم

مقررات غیر الزامی را گویند که افراد در اقدام بآنها اختیاردارند مانند مقررات بیع و رهن و نکاح زیرا افراد مکلف به بیع یا رهن یا نکاح نیستند.

۴۰۹۵ ـ قانون ارث

Loi successorale (ou lex successionis)

(بین‌الملل خصوصی) قانون کشوری که حاکم بر قسمت ماهوی ارث است که ممکن است قانون کشور متبوع متوفی نباشد. (رك ، حقوق ارثیه)

(مدنی) مقررات مربوط به ارث را گویند.

۴۰۹۶ ـ قانون اساسی Constitution

(حقوق عمومی) قانونی که تشکیلات و روابط قدرتهای عمومی واصول مهم حقوق عمومی یك کشور را متضمن است.

۴۰۹۷ ـ قانون اساسی عادی

Constitution souple

نوعی از قانون اساسی است که تغییر آن تابع شرائط خاصی نیست و بهمان ترتیبی که یك قانون عادی بتصویب می‌رسد تغییر آن هم بتصویب مراجع صالح می‌رسد این شیوه در انگلستان و ایتالیا وجود دارد.

۴۰۹۸ ـ قانون اساسی عرفی

Constitution coutumière

قانون اساسی که تدوین نشده باشد.

۴۰۹۹ ـ قانون اساسی غیر عادی

Constitution rigide

نوعی از قانون اساسی است که تصویب تغییرات آن تابع تشریفات عادی قانونگذاری نیست بلکه تشریفات بیشتر و پیچیده‌تر دارد.

۴۱۰۰ - قانون اساسی مدون

Constitution écrite

قانون اساسی که نوشته شده باشد و در صورتیکه تدوین نشده باشد قانون‌اساسی عرفی نامیده میشود .

۴۱۰۱ - قانون اساسی نوشته

بمعنی قانون اساسی مدون‌است.

(رك . قانون اساسی مدون)

۴۱۰۲ - قانون اسلام

مقصود از قانون اسلام عبارت‌است ازآن قسمت ازآیات قرآن (آیات الاحکام) و احادیث درست‌که متضمن اوامر یا نواهی (و بطور کلی : متضمن مقررات الزامی) می‌باشند .

مقصود از شرع و شریعت بمعنی اخص همین معنی است .

۴۱۰۳ - قانون الزامی

Loi impérative (ou prohibitive)

قانونی‌که متضمن‌امریا نهی باشد .الزام مشترك بین امـر و نهی است . ترجمهٔ اصطلاح لاتینی بالا به قانون امری که مرسوم‌شده ترجمهٔ نارسائی است‌که‌حکایت از عـدم اطـلاع مترجمان از اصطلاح «قانون الزامی» می کند .

میتوان بجای اصطلاح قـانون الزامی قانون تکلیفی هم‌بکار برد . مصداق‌مشتبه قانون الزامی و غیر الزامی ملحق به غیر الزامی است .

(رك . قانون وضعی)

۴۱۰۴ - قانون امری

قانونی است‌که ارادهٔ افراد در صورتیکه بر خلاف آن باشد بی‌اثر است خواه‌آن قانون بصورت‌امر باشدخواه بصورت‌نهی (مادهٔ ۲۰۲ دادرسی مدنی) مانندقوانین راجع بنظم عمومی و اخلاق حسنه.

۴۱۰۵ - قانون برنامه

رك . برنامه (قانون بر‌نامه)

۴۱۰۶ - قانون بودجه

Loi de finances (ou loi de budget)

قانون سالانه‌که متضمن پیش بینی و اذن دخل و خرج عمومی برای انجام دادن خدمات عمومی است .

۴۱۰۷ - قانون تسریع محاکمات

مواد مصوب در آئین دادرسی در تاریخ ۳ - ٤ - ۱۳۰۹ را گویند (مجموعهٔ ۱۳۱۲ - صفحهٔ ۱۲۸).

۴۱۰۸ - قانون تعویضی

بمعنی قانون مفسر اراده است .

(رك . قانون مفسر اراده)

۴۱۰۹ - قانونی تفسیری

قانونی‌است‌که‌آثار حقوقی عقد یاایقاعی راکه‌خود افراد در حین عقد یا ایقاع بآنها توجه نداشته‌اند مقرر میدارد مانند مدلول مادهٔ ۳۵۸ - ق - م .

(رك . قانون مفسر اراده)

۴۱۱۰ - قانون تکلیفی

بمعنی قانون الزامی است .

(رك . قانون‌الزامی)

۴۱۱۱ - قانون ثبوتی

هر قانونی‌که فاقد جنبهٔ‌اثباتی باشدخواه از قوانین دادرسی باشد خواه از سایر قوانین ، قانون ثبوتی است مانند مادهٔ ده قانون‌آئین دادرسی مدنی وماده ده قانون مدنی .

۴۱۱۲ ـ قانون جزا

الف ـ در معنی اخص قوانینی است که جرم و کیفر را معین کند.

ب ـ در معنی اعم علاوه بر مراتب بالا قوانین راجع بمرور زمان و صلاحیت دادگاهها و تشکیلات مراجع کیفری را گویند.

۴۱۱۳ ـ قانون جزای عرفی

قانون مصوب پنجم جمادی‌الاولی ۱۳۳۵ قمری که دردورهٔ تعطیل مجلس به‌پیشنهاد نصرت‌الدوله وزیرعدلیه به تصویب هیأت وزیران رسید و مدتی بطور موقت اجراء می‌شد ودارای ۳۴۸ ماده‌است مادهٔ ۳۴۸ آن‌می گوید:
مجازاتهای مقررهٔ در این قانون دربارهٔ مقصرین فقط ازحیث‌جنبهٔ سیاسات عرفیه و حفظ‌انتظامات‌ملکیه است لکن‌تقصیرات و جنایاتی‌که موافق‌موازین اسلامی‌طرق تعقیب وکشفش میسر و عقوباتش مضروب و معین است راجع بـه محکمهٔ جنائی اختصاصی است‌که پس از محاکمهٔ رسمی و صدور رأی حـاکم شرع متصدی امر قضاء، مقصرین‌موافق حدود و تعزیرات مقرره در شرع اسلام‌مجازات‌میشوند».

۴۱۱۴ ـ قانون حاکم

رك. حکومت

۴۱۱۵ ـ قانون حمایت و تملك‌جنگلها

مجموعهٔ قـوانین مـربوطه بطرز تملك جنگلها که بمنظور نگهداری آنها وضع میشود.

۴۱۱۶ ـ قانون دادگاه

Lex fori (ou loi du for ou loi du juge)

(بین‌المللی خصوصی) قانون‌کشوری که دعوی بدادگاهی‌از دادگاههای آن‌کشور عرضه شده است ولو آنکه‌محل وقوع‌مال مورد دعوی یا ترکه درآن‌کشور نباشد.

۴۱۱۷ قانون شکلی Loi de forme

قانون مربوط بمنازعات از جهت‌رسیدگی و اثبات وقایع حقوقی مانند قانون‌آئین دادرسی‌اداری‌ومدنی وبازرگانی‌و کیفری و نحو اینها. فقهاء به‌آن، قانون‌اثباتی می گفتند.
(رك. قانون اثباتی)

۴۱۱۸ ـ قانون‌صوری lois formelles

قانون مربوط به‌شخص‌خاص(مانندقوانین راجع به مستمری اشخاص معین) یامورد خاص (مانند قانون راجع بقرار دادبین دولت ایران و یك‌دولت دیگر درموضوع معین) راگویند. این اصطلاح درمقابل قانونی که ناظر بخصوص مورد معین یا شخص معین نیست و جنبهٔ دائمـی دارد می‌باشد Lois matérielles

۴۱۱۹ ـ قانون عادی

Loi ordinaire

غیر از قانون اساسی سایرمقررات‌کشور را قانون عادی نامند.

۴۱۲۰ ـ قانون غیر امری

به قوانین ذیل‌گفته میشود:
الف ـ قوانین مفسر اراده.
(رك. قانون مفسر اراده)
ب ـ قانون وضعی.
(رك. قانون وضعی)

۴۱۲۱ ـ قانون مادر

رك. ام الباب

۴۱۲۲ ـ قانون ماهوی

بمعنی قانون ماهیت است.

(رك . قانون ماهیت ـ ماهیت)

۴۱۲۳ ـ قانون ماهیت

رك . قانون ماهیتی

۴۱۲۴ ـ قانون ماهیتی Loi de fond

قانونی است که موضوعی از موضوعات حقوقی را بیان کند و نظری بمنازعه و اختلاف و طرز رسیدگی مراجع رسیدگی درآن و اثبات واقعهٔ حقوقی نداشته باشد.

در فقه بهمین معنی قانون ثبوتی (رك . قانون ثبوتی) گفته‌اند . قانون ماهیتی را قانون ماهیت و قانون موجد حق و قانون موضوع نیز گفته‌اندواین تعبیرات در مقام ترجمهٔ اصطلاح خارجی بالا در زبان پارسی پیدا شده و بهترین ترجمه همان قانون ماهیتی است .

در مقابل قانون شکلی استعمال میشود .

(رك . قانون شکلی)

۴۱۲۵ ـ قانون محاسبات عمومی

مقرراتی که از تشریفات مصرف وجوه عمومی (مانند مناقصه و مزایده و خرید و فروش مایحتاج و اموال دولتی ومصرف عوائد دولت بر طبق مقررات بودجه) بحث می کند .

۴۱۲۶ ـ قانون محکوم

رك . حکومت

۴۱۲۷ ـ قانون محل وقوع عقد

Lex loci contractus

(بین‌الملل خصوصی) قانون کشوری که عقد معینی درآن کشور واقع شده است ولوآنکه متعاقدین یا یکی ازآنها تابعیت کشور دیگری را دارا باشند .

۴۱۲۸ ـ قانون محل وقوع مال

Lex situs (ou lex rei sitae)

(بین‌الملل خصوصی) قانون کشوری که مال مورد دعوی یا وراثت در آن کشور واقع شده است ولوآنکه‌صاحب‌مال‌تابعیت آن‌کشور را نداشته باشد .

(رك . قانون دادگاه)

۴۱۲۹ ـ قانون مدنی

مقررات مختلف شامل مباحث اسم ـ اقامتگاه ـ احوال‌شخصیه ـ اهلیت ـ حجر ـ قیمومت ـ نکاح ـ طلاق ـ رجوع و بذل‌مدت ـ قرابت ـ نفقه ـ حضانت و ولایت و مباحث اموال ودارائی (شامل‌اموال ـ طرق‌تملك ـ عقود و تعهدات ـ ارث هبه ـ وصیت) و مقررات بازرگانی و بحری وهواپیمائی وکار وبیمه واصلاحات ارضی .

قانون‌مدنی‌ایران تا ۹۵۵ مادهٔاول آن‌در ۲۰ ـ ۳ ـ ۱۳۰۷ بتصویب رسید وباقی از ۶ ـ ۱۱ ـ ۱۳۱۳تا تاریخ ۸ ـ ۸ ـ ۱۳۱۴تصویب شد .

شروع بتدوین مجموعهٔ قوانین مدنی در حدود ششم میزان ۱۲۹۸ شمسی شد و مقداری‌ازآن‌تاسال ۱۳۰۴ فراهم گردید قسمتی از مواد این قانون بتوسط سید ـ محمد فاطمی شاگرد میرزا محمدحسین ـ آشتیانی تهیه‌شده‌است‌ودر دفترخاطراتش نوشته است : «... بترتیب قانون مدنی فرانسه و قوانین مدنی‌مصر وعثمانی‌مواد قانون مدنی را تهیه‌کردم . » قسمتی‌که او تهیه‌کرده قدر متیقن قسمت اموال و نکاح و طلاق‌است‌که‌درخاطرات روزانه بخط خود تصریح‌کرده است .

(رك . حقوق مدنی)

۴۱۳۰ - قانون مفسر اراده

Loi interprétative

یا قانون تفسیری ، قانون گاهی ازپیش برای تفسیر ارادهٔ عاقد (یا ایقاع کننده) وضع میشود مثلا افراد گاهی در بستن یك قرار داد، جمیع خصوصیات لازم را بیان نمی‌کنند و ارادهٔ خود را مبهم اظهار می‌دارند اینگونه قراردادها اگر باطل تلقی شود مردم دچار زحمت میشوند ناگزیر قانونگذاران برای اینگونه موارد مقرراتی وضع کرده‌اند که آنها راجانشین سکوت ارادهٔ عاقد قرار داده‌اند یعنی مفروض مقنن این است که عاقد درقلمرو مقررات مذکور در صورت سکوت وعدم صراحت قصدوی توجه بآن مقررات‌داشته است چنانکه اگر بایع و مشتری مکان تسلیم عوضین را ذکر نکنند مفروض مادهٔ ۳۷۵ ق - م این‌است که‌مقصود متعاقدین محل وقوع عقد بوده است .

۴۱۳۱ - قانون مکمل اراده

بمعنی قانون مفسر اراده است .
(رك . قانون مفسر اراده)

۴۱۳۲ - قانون موجد حق

رك . قانون ماهیتی

۴۱۳۳ - قانون مورود

رك . ورود

۴۱۳۴ - قانون موضوع

رك . قانون ماهیتی

۴۱۳۵ - قانون وارد

رك . ورود

۴۱۳۶ - قانون وضعی

Loi dispositive

قانونی که تنظیم کنندهٔ مسائلی است که در قلمرو ارادهٔ افرادداخل نمی‌شوند وترتیب اثر قانونی درمورد آن نسبت به صغیر و کبیروعاقل ومجنون یکسان است و عجز و قدرت درآن تأثیر ندارد مانند قواعد اتلاف وتسبیب . ومانند ید درمال منقول که علامت مالکیت است ومقررات راجع بصلاحیت قبم و مانند اینها . لسان این قوانین لسان امر ونهی‌نیست‌بعکس قوانین الزامی (یاقوانین‌تکلیفی یاقوانین‌آمره) .

۴۱۳۷ - (اجمال) قانون

هرگاه درمورد معینی قانونی وجودداشته باشدکه فاقد صراحت و روشنی‌کافی باشد آن قانون را مجمل نامند و وصف آنرا اجمال قانون‌گویند . گاهی یك قانون ، رافع اجمال قانون مجملی می‌شودکه در اصطلاح آنرا «مبین» گویند .

۴۱۳۸ - (انتشار) قانون

پس ازختم عمل‌قانونگذاری (یعنی‌تصویب مجلسین و توشیح رئیس مملکت) اقدامی که بمنظور اطلاع عموم ازآن بعمل‌میاید انتشارقانون‌نامیده می‌شود. وپس‌ازانتشار لازم‌الاجراء می گردد و عذر جهل به‌آن مسموع نیست .

۴۱۳۹ - (انشاء) قانون

رك . انشاء قانون

۴۱۴۰ - (بحکم) قانون

De plein droit

یعنی اثرقانونی‌که بدون دخالت قصد ویا تشریفات خاص وصرفاً بحکم و دستور و اقتضاء قانون بوجودمیایدچنانکه‌مالکیت ورثه نسبت‌بتر‌که صرفاً معلول‌حکم‌قانون است .

۴۱۴۱ - (تدوین) قانون

عبارت است از جمع آوری قانون با اسلوب معین ومنظم برای سهولت مراجعه . این اصطلاح در مورد تدوین قوانین متداول گوناگون که در حوزه‌های مختلف یك کشور وجود داشته است نیز بکار رفته است چنانکه قبل از کد ناپلئون در نواحی مختلف کشور فرانسه قوانین مختلف حکومت داشت .

درنگارش کتاب جامع عباسی نظر بتدوین قانون بمعنی فوق وجود داشته است .

۴۱۴۲ - (تدوین علمی) قانون

این تعبیر بجای لغت codfication در اصطلاحات قانونگذاری ما نهاده‌شده‌است (مادهٔ چهارآئین نامهٔ تشکیل کمیسیونهای مشورتی ادارهٔ حقوقی) غرض از تدوین علمی عبارت است از اعمال قواعد علمی (ازقبیل تشخیص ناسخ و منسوخ و عام و خاص ومطلق ومقید وترتب قوانین ونظامات و کشف روابط مقررات و تصریح باین روابط ونهادن قسمت‌های مختلف درجای متناسب بطوری که درعین اطمینان بسهولت ودرکمترین وقت دسترسی بقانونی مورد نظر باشد . در حال حاضر فقط مجموعهٔ مقررات اصلاحات ارضی ومجموعهٔ قوانین کاروبیمه (چاپ مجلس) باین مقیاس تهیه و تدوین شده است. با نبودن آرشیو منظم اقدام به‌تدوین اینگونه‌مجموعه‌ها توانفرسا و دشوار است .

۴۱۴۳ - (تقلب نسبت‌به) قانون

رك . نیرنگ بقانون واصطلاح شمارهٔ ۴۱۵۲

۴۱۴۴ - (جهل به) قانون

رك . جهل بقانون

۴۱۴۵ - (روح) قانون

عبارت است از اصول و نظرهای علمی که پایهٔ یك یا چند مادهٔ قانون باشد چنانکه مواد باب تقسیم اموال شرکت در قانون مدنی (مادهٔ ۵۸۹ ببعد) بر پایهٔ لاضرر (یعنی مفاد مادهٔ ۱۳۲ ق ـ م) بنا شده است (مادهٔ سوم آئین دادرسی‌مدنی) .

۴۱۴۶ - (سکوت) قانون

بمعنی فقدان قانون نسبت بموضوع (یا موضوعات) معین است بنابراین شامل سکوت عمدی وحتی موردی‌که اساساً به علت عدم توجه قانونگذار، قانونی وضع نشده می‌باشد .

بهمین جهت برای بیان این معنی وسیع در فقه ، اصطلاح «مالانص فیه» را به‌کار برده‌اندکه بسیار رسا و جامع است .

۴۱۴۷ - (ضمانت اجراء) قانون

Sanction

رك . اجراء

۴۱۴۸ - (عدم اجراء) قانون

Désuétude

عبارت است از ترك اجراء قانون معینی در مدت نسبتاً طولانی بدون اینکه مقام صالح ، نسخ آنرا اعلان کرده باشد .

بین اهل فن اختلاف است که این وضع موجب منسوخ شدن قانون متروك است‌یا نه . نظردرست این است که منسوخ‌نیست زیرا نسخ قانون (مانند اعراض از مال) محتاج بقصد مخصوص است .

۴۱۴۹- (نسخ) قانون

Abrogation

رك . نسخ

۴۱۵۰ - (نشر) قانون
promulgation

فرمانی که بموجب آن رئیس کشور :
اولا ـ حق تقاضای تجدید نظر پارلمان را در قانون معینی که تصویب کرده‌است اسقاط می کند .
ثانیاً ـ دستور اجراء آنرا می‌دهد (مادهٔ اول قانون مدنی) .

۴۱۵۱ - (نقص) قانون

ناقص بودن قانون سه صورت دارد :
الف ـ اجمال قانون .
ب ـ تعارض قوانین (رك . تعارض).
ج ـ سکوت قانون .
(مادهٔ سوم آئین دادرسی مدنی)

۴۱۵۲ - (نیرنگ به) قانون
Fraude à la loi

یا تقلب نسبت بقانون : هر نوع حیله که نسبت بمفاد قانون معینی ازقوانین توسط کسانیکه باید آنرا اجراء کنند عنوان تقلب نسبت بقانون را دارد. وشرط تحقق حیلهٔ مذکوراین است که :
الف ـ غرض مقنن با مصلحت کسی که در جریان عمل بقانون معینی قرار گرفته تضاد پیدا کند .
ب ـ شخص مذکور سعی کند که برخلاف غرض مذکور وقانون مزبور عمل نماید و برای این که این مخالفت ، ظاهروعلنی نگردد صورتی برای کار خود بسازد که با ظاهر آن قانون موافق باشد.
(رك. حیلهٔ قانونی)

۴۱۵۳ - (وضع) قانون

بمعنی انشاء قانون است (رك. انشاء) .

۴۱۵۴ - قانونگذار Législateur

مقامی که بمناسبت قدرت مخصوصی که دارا می باشد وضع قانون نموده و آنرا کم و بیش بمعرض اجراء می گذارد و از قدرت مزبور ضمانت اجرائی قانون را فراهم میکند .
مقنن هم در همین معنی استعمال می‌شود. درفقه بهمین معنی لغت شارع ومشرع(به تشدید راء) استعمال می‌شود .

۴۱۵۵ - قانونگذاری Législation

وضع کردن قانون را گویند . درفقه آن را تشریع گفته‌اند .

۴۱۵۶ - (دورهٔ) قانونگذاری

الف ـ دوره‌ای که درآن مدت مجلس یا مجالس مقننه وضع قانون کنند چنان که گویند دورهٔ دوم قانونگذاری . درمورد همین اصطلاح می گویند مجلس دوم .
ب ـ کتابهائی که حاوی مقررات موضوعه دریك دورهٔ قانونگذاری است و ازمآخذ رسمی قوانین وعقودبین‌المللی وامتیازات می باشد این نسخه مانند نسخهٔ مجموعهٔ رسمی مغلوط و یا با هم اختلاف دارند و درآنها روش علمی تدوین رعایت نشده ومراجعهٔ بآنها مانندکتب قدیم دشوار و مستلزم صرف وقت زیاد است بنابراین موقع اختلاف نسخ یا احتمال غلط باید به روزنامهٔ رسمی مراجعه‌کرد .

۴۱۵۷ - قانونی De jure

پدیده‌ای که با موازین قانونی مطابقت دارد .
(به اصطلاح ۲۴۲۴ مراجعه شود).

۴۱۵۸ - قباله

سند معامله و عقد و سند مالکیت .(از

اصطلاحات قدیم است) سند نکاح راقبالهٔ نکاح می گفتند بنابراین اصطلاح مذکور اختصاص به عقود مالی ندارد ومنحصر به مدرك مالکیت هم نیست زیرا سند حاکی از اجارهٔ مزرعه یا خانه را هم قباله می گفتند (مادهٔ ۲۵۹ قانون جزا) و حتی اوراق دعوی را قبالهٔ دعوی‌میگفتند حافظ گوید :

وکیل قاضیم اندر گذر کمین کرده‌است.
بکف قبالهٔ دعوی چو مار شیوائی

(فقه) - الف - قراردادی‌است که بموجب آن یکی ازدوشریك دردرخت (یادرختان یا باغ) میوه تعهد کند که درمقابل انتقال سهم شریك باو مقدار معینی میوه به او بدهد (مفتاح الکرامه - جلد متاجر - ص۱۶۰) ثمرهٔ قباله دراین‌جا ثمرهٔ بیع است. در باب اجاره و مزارعه هم‌قباله استعمال‌شده‌است (مقابس‌الانوار-ص۱۶۹ ببعد).

در حقیقت این نوعی از تعهدات است‌که فقهاء مغایرت آنرا با عقد بیع احراز کرده وبهمین جهت آنرا قباله‌نام‌نهادند.

ب - گرفتن زمین غیر برای آبادانی و دادن مالیات آن‌ازطرف آباد کننده باین شرط‌که منافع آن‌زمین بین‌طرفین‌مشترك باشد (جامع‌الشتات - ص ۳۰۵).

۴۱۵۹ - قبالهٔ ازدواج

اصطلاح مشهورراجع بسند عادی یارسمی حاکی‌ازوقوع عقد ازدواج دائم‌یامنقطع. گاهی آنرا برگ ازدواج و سندازدواج و نکاحنامه نیز گویند.

(مادهٔ ۶قانون‌ازدواج ۱۳۱۰-۱۳۱۶)

۴۱۶۰ - قبالهٔ انتقالیه

اصطلاح قـدیمی است بمعنی سند انتقال (مادهٔ ۱۵ قانون مـالیات مستغلات نهم سنبلهٔ ۱۲۹۴ شمسی).

۴۱۶۱ - قبالهٔ مزاوجت

بمعنی قبالهٔ ازدواج است.
(قبالهٔ ازدواج)

قبح

درلغت بمعنی زشتی وناپسندی است. در اصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۴۱۶۲ - قبح ذاتی

(فقه) عملی‌که فی‌حد ذاته و صرفنظر از دستورشارع، بدباشد مانندپس‌ندادن امانت وترجیح مفضول برفاضل‌که ذاتاً عمل‌بدی است. درمقابل قبح شرعی بکارمی‌رود.

۴۱۶۳ - قبح شرعی

(فقه) چیزی‌که درنظر شریعت ، بد باشد ولوآنکه عادتاً خوب باشد مانندا‌خذ ربا که نزد شریعت بداست ونزد غالب مردم عادتاً خوب است.

۴۱۶۴ - قبح عادی

(فقه) چیزی‌که عادتاً‌قبیح است ولوآنکه عقلا وشرعاً قبیح نباشد. مانند رد مهمان بوسیلهٔ کسیکه توانائـی پذیرائی او را بزحمت داشته باشدکه ازنظر غالب‌مردم خاور عادتاً قبیح است ولی عقل و شرع برای آن قبحی نمی‌بینند.

۴۱۶۵ عقاب بلابیان

رك. قاعدهٔ قبح عقاب بلابیان

۴۱۶۶ - قبح عقلی

(فقه)چیزی‌که ازنظرعقول متعارف‌مردم ناپسند شمرده شود هرچند که در عادت بخلاف‌آن عمل‌کنند مانند تقدم جاهل بر عالم که قبح عقلی دارد ولی عادتاً جهال

بلطائف‌الحیل و کمی آزرم یا بدستاویز امور اعتباری فراتر می‌روند واین عمل نزدآنان قبح عادی ندارد اما قبح عقلی دارد .

۴۱۶۷ - قبض Prise de possession

الف ـ (مدنی ـ فقه)

عناصر تشکیل دهندهٔ قبض عبارت‌است‌از:

الف ـ قرار گرفتن مال مورد معامله تحت اختیار طرف دیگر همان معامله ولواین که این کار بفعل معامل نباشد (مستفاداز مادهٔ ۳۷۴ قانون مدنی) .

ب ـ توجه طرف مذکور بقرار گرفتن مال‌موردمعامله تحت‌اختیارخودبنا براین اگر کسی گوسفند را بفروشد وآنرا بدون توجه‌مشتری‌درآغل وی‌قراردهد مادام که مشتری باین امر توجه نکرده (بقدری که سیطرهٔ مشتری برآن صدق کند) قبض حاصل نشده‌است. وضع‌ید مشتری(متعامل) وعمل‌مادی ازطرف‌اوونیز رضای او شرط تحقق قبض نیست پس فرار گوسفندمز بور ازآغل بسبب بی‌مبالاتی یا بی‌احتیاطی یا عمد متعامل مذکور قبض را ازبین‌نمیبرد و اگر گوسفند درآغل مشتری (متعامل) تلف شوداین تلف ، تلف قبل‌ازقبض‌نبوده ومشمول مادهٔ ۳۸۷ قانون‌مدنی‌نیست .

ب ـ سند مخصوصی است که بین متعهد و متعهدله (دائن ومدیون) ردوبدل‌میشود. دراینصورت درمعانی ذیل بکارمیرود:

۴۱۶۸ - قبض دریافتی

بمعنی قبض رسیداست (رك. قبض رسید).

۴۱۶۹ - قبض رسید

قبضی‌که وصول کنندهٔ پول یاکالا (متعهدله یا نمایندهٔاو) به‌دهندهٔ‌پول یا کالا (متعهد) می‌دهد و حکایت از دریافت مورد تعهد می کند بهمین جهت آنرا قبض دریافتی‌هم می گویند .

۴۱۷۰ - قبض‌طلب

قبضی‌است که بدهکار بابت دینی که دارد به دائن میدهد وممکن است عادی یا رسمی باشد.

۴۱۷۱ - قبوض‌اصلاحات ارضی

قبض‌های اقساط بدهی کشاورزان به‌مالك زمین‌هائیکه بموجب‌قوانین‌اصلاحات‌ارضی ازمالك‌منتزع وبکشاورز فروخته‌شده‌است مادهٔ ۲۷ قانون‌اصلاحات ارضی مصوب ۱۹ر۱۰ر۱۳۴۰ و صفحات ۹۱-۹۳- ۱۰۳ مجموعهٔ اصلاحات ارضی (چاپ مجلس) .

۴۱۷۲ ـ قبول Acceptation

الف ـ (مدنی‌ـفقه) قبول در قانون وفقه تعریف نشده‌است‌میتوان گفت قبول‌عبارت است ازقصدانشائی که درجهت‌عکس‌ایجاب قرار گرفته ودرایجاد اثریك‌عقد ، مکمل ایجاب میباشد . و بطور خلاصه میتوان آنرا قصد انشاء مکمل قصد انشاء دیگر نامید .

(رك. ایجاب)

ب ـ قبول‌درمقابل‌رد(ویااعتراض)مفهومی است مغایر بامفهوم بالا مثلا مالك درعقد فضولی حق‌دارد عقدی‌را که روی مال‌او واقع‌شده‌است‌قبول کند. یاکسیکه‌حکم‌بدوی علیه‌اوصادرشده میتواندبآن اعتراض‌نکند و این‌راهم‌قبول‌باین‌معنی‌مینامند(درفارسی تمکین بحکم گفته میشود) قبول باین معنی را Acquiescement نامیده‌اند وباینمعنی اصطلاحی‌است‌که درمدنی‌وآئین

دادرسی مدنی و کیفری و اداری بکار می‌رود.

۴۱۷۳ - قبول انشائی

(فقه) قبولی که حاکی ازقصد انشاء قبول کننده‌است. درمقابل قبول رضائی استعمال شده است .

(رك. قبول رضائی)

فرق بین قبول انشائی وقبول رضائی متفرع براین‌است که بین‌طبیعت قصدانشاء ورضا فرق باشد چنانکه در بند اول مادهٔ ۱۹۰ ق-م این‌فرق نهاده شده‌است ولی تحقیق این است که چنین فرقی وجود ندارد (اصطلاح شمارهٔ ۷۱۷ و ۲۶۸۳ ملاحظه شود) .

۴۱۷۴ - قبول برات

(تجارت) یعنی‌تعهد محال‌علیه به‌پرداخت وجه‌برات . قبول‌برات باید کتبی وباقید تاریخ وامضاء باشد .

۴۱۷۵ - قبول ترکه

Acceptation de succession

(مدنی) اظهار رضا ازطرف کسیکه قانون اورا نامزد دریافت ترکه‌کرده‌است خواه صریح باشد خواه‌ضمنی خواه بفعل باشد خواه‌بلفظ دراینصورت قسمت‌مثبت ومنفی ترکه(یعنی‌دیون) برای‌او وبعهدهٔ‌اوخواهد بود .اختلاس یا اخفاء بعضی از ترکه را بعضی از قوانین قبول ترکه شمرده‌اند .

همین‌ضابطه درموردقبول وصیت‌نیز جاری است .

۴۱۷۶ - قبول رضائی

(فقه) قبولی که‌حاکی‌ازرضای قبول‌کننده است بدون‌اینکه آن‌رضا همراه‌قصد انشاء باشد چنانکه گویند اجازهٔ عقد فضولی از طرف‌مالك یك‌قبول رضائی است یعنی او عقدرا قبول‌میکند و بآن‌رضایت‌میدهد ولی قصدانشاء نمیکند . وجودرضای‌بدون‌قصد انشاء درعقود محل‌اختلاف‌است.

(رك . قبول انشائی)

۴۱۷۷ - قبول سفته

(تجارت) تعهد کتبی متعهدسفته بپرداخت وجه‌آن در رأس موعد که از طریق امضاء سفته تحقق‌پیدا میکند .

۴۱۷۸ - قبول صریح

Acquiescement exprès

(مدنی - فقه) قبولی که دلالت‌آن برقصد قبول‌کننده‌صریح (بوسیلهٔ دلالت الفاظ یا نوشته یا فعل) باشد . خواه بوسیلهٔ خود شخص ذینفع باشد یاتوسط وکیل او . درمعنی‌اصطلاح خارجی مزبور شرط شده که بیان قصد قبول کننده جنبهٔ تشریفاتی داشته باشد .

۴۱۷۹ - قبول ضمنی

Acquiescement tacite

قبولی که دلالت‌آن برقصد قبول‌کننده در بادی نظر محرزنبوده محتاج به‌نوعی از تأمل واستنباط وتفرس‌باشد خواه دال‌بر قصد قبول‌کننده لفظ باشد یانوشته یافعل یااشاره .

اگراستنباط قبول ازناحیهٔ انقضاء مواعد اعتراض باوجودعدم اعتراض‌باشدآنرادر اصطلاحات خارجی Acquiescement implicite نامیده‌اند .

۴۱۸۰ - قبول فعلی

(مدنی-فقه) قبولی که دلالت آن برقصد قبول کننده بتوسط عملی از اعمال باشد خواه فعل باشد خواه ترك . در مقابل قبول لفظی استعمال شده‌است که قبول باید

بوسیلهٔ عبارات بیان شود .

۴۱۸۱ - قبول لفظی

رك . قبول فعلی

۴۱۸۲ - قبول وصیت Legs

(مدنی) اظهار رضا ازطرف کسیکه بموجب وصیت نامزد دریافت موصی به شده است خواه صریح باشد خواه ضمنی خواه بفعل باشد خواه نه .

(رك . قبول ترکه)

۴۱۸۳ - (توالی ایجاب و) قبول

رك . موالات ایجاب وقبول

۴۱۸۴ - قبولی

الف ـ نوشتن موافقت پرداخت وجه برات یاسند دیگر.

(رك . پذیرش)

ب ـ درحقوق بین الملل عمومی عملی است که بموجب آن دولتی تعهدات موجود بین دو یاچند دولت را بعهده گرفته ودرعوض از مزایای آن عهدنامه (حاوی تعهدات مذکور) استفاده میکند قبولی باین معنی موقعی واقع میشود که یکی از مواد عهدنامه چنین اذنی را داده باشد.

۴۱۸۵ - قتل Homicide

(جزا) لطمه بحیات دیگری وارد ساختن (ازغیر طریق سقط جنین ـ رك . سقط جنین) خواه بواسطهٔ عمل مادی و فیزیکی باشد خواه بواسطهٔ ترك فعل مثل اینکه مادری بطفل شیرخوارهٔ خودکه تحت حضانت او است شیر ندهد تااو بمیرد و بهرحال باید قصد داشته باشد درغیر اینصورت قتل غیر عمد صدق می کند.

۴۱۸۶ - قتل باسبق تصمیم Assassinat

قتلی که قبلا برای تحقق بخشیدن آن تصمیم گرفته شده باشد ویاقاتل برای انجام دادن قتل، کمین کرده باشد . لغت لاتین ازلغت عربی حشاشین گرفته شده وحشاشین درلغت بمعنی اصحاب حشیش است و دراصطلاح پیروان حسن صباح راگویندکه مخالفان خودرا باسبق تصمیم وتهدید بقتل ازپای در میاوردند داستان امام فخررازی وبرهان قاطع او معروف است .

۴۱۸۷ - قتل عمد Meurtre

(جزا) قتل ازروی قصد واراده را گویند . سعدی گوید :

من از تو پیش که نالم که درشریعت عشق
معاف دوست بدارند قتل عمداً را

۴۱۸۸ - قتل غیر عمد

Homicide par imprudence

(جزا) کشتن انسان بدون قصد واراده و ناشی از عدم مهارت ، بی احتیاطی ، عدم دقت ، غفلت وعدم رعایت مقررات.

۴۱۸۹ - قتل ناشی ازعدم مهارت یاتصادف

Aberratio ictus

(جزا) قتلی که از عدم مهارت فاعل ویا وقوع تصادف حاصل شده ومقتول مورد هدف نبوده است .

۴۱۹۰ - قدرت Pouvoir

درلغت بمعنی توانائی است . در اصطلاح :

الف ـ اختیار تحمیل اراده بدیگران قهراً یابطور اختیاری .

ب ـ صلاحیت قانونی یا قراردادی برای اجراء حق غیر بنام او مانند صلاحیت قیم که بنفع مولی علیه اقدام میکند وصلاحیت وکیل که بنام موکل عمل مینماید .

۴۱۹۱ - قدرت اجرائی
Pouvoir exécutif
مجموع مأموران دولتی وابسته بسازمانهای اداری کشور را گویند که متصدی اجراء قانون وحفظ آن و انجام خدمات عمومی هستند . در اصطلاحات حقوقی ما بآن قوهٔ مجریه هم گفته میشود .
در مقابل قدرت تقنینی و قدرت قضائی بکار میرود .

۴۱۹۲ - قدرت تقنینی
Pouvoir législatif
(حقوق اساسی) یکی از قوای سه گانهٔ کشور که وظیفه‌اش تهیهٔ قوانین و قواعد اساسی کشور است .

۴۱۹۳ - قدرت عمومی
Pouvoirs publics
سازمانهائی که در کشور قدرت سیاسی را بکار می برند .
(رك . سیاست)

۴۱۹۴ - قدرت قضائی
Pouvoir judiciaire
(حقوق اساسی) یکی از قوای سه گانه که تصدی حل و فصل دعاوی سکنهٔ کشور و امور حسبی را میکند .

۴۱۹۵ - قدر متیقن
در مواردیکه سعه وضیق مدلول یك قانون محل تردیدباشد مفسر آن قانون ، مدلول آنرا نسبت بمقداری که یقینی است تثبیت میکند (وآن مقدار یقینی را قدر متیقن آن قانون مینامند) و نسبت بمازاد بر آن قدر خود را درحالت سکوت قانون قرار میدهد وچارهٔ دیگری برای آن میاندیشد مثلا جهیزیه خارج از قدر متیقن احوال شخصیه در قانون رعایت احوال شخصیهٔ ایرانیان غیرشیعه است .

۴۱۹۶ - قدیم
(فقه) الف ـ هر وضع حقوقی درمالی که کیفیت حقوقی زمان حدوث آن وضع ، مجهول باشد قدیم نامیده میشود مثلا ناودان خانهٔ حسن از قدیم بخانهٔ حسین میریخت و میریزد و معلوم نیست که این وضع از ابتداء بطور غاصبانه بوده است و یا با مجوز قانونی صورت گرفته‌است. در اینصورت حق حسن قانونی شناخته میشود تا خلافش ثابت شود . در همین مورد است که می‌گویند : القدیم‌یترك علی قدمه .
شناختن این قاعده ملازمه دارد باشناسائی اصالة الصحه درافعال افرادجامعه فی الجمله.
(اصطلاح شمارهٔ ۳۴۸ دیده شود)
ب ـ اسمی است که به فتاوای شافعی که در ایام اقامت خود در عراق (قبل از مسافرت به مصر) داده‌شده‌است.
در مقابل «جدید» بکار میرود که عبارت است از فتاوای او در مصر . و این دو اصطلاح درموقعی بکار میرود که بین‌قدیم وجدید اختلاف وجود داشته باشد .

۴۱۹۷ - قذف (بفتح اول و سکون دوم)
(فقه) اسناد زنا یا لواط است به شنونده یا غایب بشرط اینکه :
اولا-گوینده (یاقاذف یعنی کسیکه‌مرتکب جرم قذف شده است) بآنچه که میگوید علم داشته باشد .
ثانیاً ـ قصد اسناد زنا یالواط داشته‌باشد نه قصد دیگر ازقبیل اطفاء خشم .
ثالثاً ـ اسناد زنا یالواط بقدرکافی‌صریح باشد .

رابعاً ـ مقذوف (یعنی مجنی علیه جرم قذف) معین باشد .

۴۱۹۸ (حق) قذف

(فقه) جرم قذف (رك . قذف) برای مجنی‌علیه ایجاد حقی میکندکه آنرا در در اصطلاح حق قذف نامیده‌اند این حق تحت شرائط خاصی ارث برده میشود .

۴۱۹۹ ـ قرائت

(فقه) در علم درایه یکی از طرق شنیدن و تحمل حدیث، خواندن‌حدیث بر شیخ است‌خواه متحمل حدیث، خود بخواندیا دیگری برشیخ بخواند و او حاضر بوده و بشنود خواه از روی‌کتابی خوانده‌شود خواه ازحفظ. واین روایت صحیح است. در اصطلاح دیگر آنرا (عرض) گویند . (وصول‌الاخیار ـ ص ۱۱۹)

۴۲۰۰ ـ قرابت Parenté

(مدنی ـ فقه) خویشاوندی را گویند خواه به نسب باشد خواه به سبب . کلمهٔ لاتین فقط در قرابت سببی بکارمیرود .

۴۲۰۱ ـ قرابت ابوینی

خویشاوندانی‌که با هم ازطرف پدرومادر قرابت دارند مانند برادر یا خواهرکه از یك پدرومادر بدنیا آمده باشند.
Germain

۴۲۰۲ ـ قرابت ابی Consanguin

(فقه ـ مدنی) کسانیکه خویشاوندی بین آنان فقط از جهت انتساب به پدر است مانند برادر ابی .

۴۲۰۳ ـ قرابت امی utérin

کسانیکه فقط از طرف مادر خویشاوند شخص باشند .

۴۲۰۴ ـ قرابت بطنی

(مدنی) قرابت امی راگویند .
(رك . قرابت امی)

۴۲۰۵ ـ قرابت در خط اطراف

Parenté en ligne collatérale

رك . نسب بخط اطراف

۴۲۰۶ ـ قرابت در خط مستقیم

Parenté en ligne directe

رك . نسب بخط مستقیم

۴۲۰۷ ـ قرابت رضاعی

رك . اقرباء رضاعی

۴۲۰۸ ـ قرابت زنا

Parenté naturelle

(مدنی ـ فقه) قرابت‌ناشی اززناراگویند.

۴۲۰۹ ـ قرابت سببی

رك . سبب ـ وارث سببی

۴۲۱۰ ـ قرابت شبهه

(مدنی ـ فقه) خویشاوندی ناشی از وطی به شبهه راگویند.
(رك . وطی بشبهه)

۴۲۱۱ ـ قرابت صعودی

(مدنی) قسمی ازقرابت نسبی‌بخط مستقیم است‌که ناظر بکسانی است‌که شخص از آنها متولد شده مانند قرابت پسر نسبت بپدر و مادر و جد و جده هرچه بالارود (رك . نسب بخط مستقیم)
در مقابل قرابت نزولی استعمال می‌شود (رك . قرابت نزولی) مادهٔ ۱۱۹۶ قانون مدنی .

۴۲۱۲ ـ قرابت صلبی

(مدنی) قرابت ابی راگویند .
(رك . قرابت ابی)

۴۲۱۳ - قرابت عمودی

رك . قرابت بخط مستقیم

۴۲۱۴ - قرابت نزولی

(مدنی) قسمی از قرابت نسبی به خط مستقیم است که ناظر بکسانی است که از شخص متولد شده‌اند مانند قرابت جد نسبت به اولاد و اولاد اولاد تا هرقدرکه پائین رود (مادهٔ ۱۱۹۶ قانون مدنی) .

۴۲۱۵ - قرابت نسبی Parenté

رك . نسب

۴۲۱۶ - (درجهٔ) قرابت

Degré de parenté

(مدنی) در قرابت‌ها چه عمودی باشد و چه بخط اطراف ازروی عدهٔ نسلها سلسله مراتبی را انتزاع میکنند وارث راتابع آن قرارمیدهند و ازهرنسل تعبیر بدرجه میکنند مثلا پسر نسبت بپدر (در خط عمودی) درجهٔ اول است ونوه خویشاوند درجهٔ دوم است و هکذا .

درقرابت بخط اطراف برای حساب نسلها باید بجامع نسب (رك . جامع نسب) صعود و سپس باید بشخص مورد مقایسه نزول کرد مثلا دوبرادر را ازحیث درجهٔ قرابت اگرمقایسه‌کنیم درجهٔ قرابت آنها درجهٔ دوم است زیرا ازیك برادر بجامع نسب (پدر) صعود میکنیم که یکدرجه حساب میشود سپس بطرف برادر دیگر نزول میکنیدکه این هم یکدرجه است و جمع آن دو درجه است .

رك . صنف وراث

۴۲۱۷ - (صاحب) قرابت

(مدنی ـ فقه) کسیکه سهم ارث او در قانون نصاب معین (ازقبیل ثلث ، ربع ، سدس وغیره) ندارد و باعتبارخویشاوندی درترکهٔ متوفی سهیم میشود چنانکه پسر متوفی درصورت نبودن وارث دیگرعلاوه برفرض خود باقی ترکه را هم به ارث میبرد .

این‌اصطلاح درمقابل صاحب‌فرض‌استعمال میشود (مادهٔ ۸۹۳-۸۹۴ ق-م) .

۴۲۱۸ - قرابت‌بر

بمعنی صاحب قرابت است .

(رك . صاحب قرابت)

۴۲۱۹ - قرار

Jugement avant dire droit

تصمیم دادگاه در امر ترافعی‌که‌کلا یا بعضاً قاطع خصومت نباشد (مادهٔ ۱۵۴ دادرسی مدنی) قرار نوعی از رأی است (رك . رأی) رأی ممکن‌است توسط مدیر دفتر دادگاه صادرشود (مادهٔ ۸۵دادرسی مدنی) تحقق دعوی شرط صدورآن نیست (مادهٔ ۲۲۸ دادرسی مدنی) گزارش اصلاحی رأی‌نیست بلکه صلحنامه‌ای است که اعتبارکامل یك سند رسمی را دارد و این امرازمادهٔ ۶۳۰ آئین دادرسی‌مدنی دانسته میشود .

۴۲۲۰ - قرار اخذ کفیل

(آئین دادرسی‌کیفری) تصمیم دادسرا براخذکفیل از متهم (مادهٔ ۱۲۹دادرسی کیفری) .

۴۲۲۱ - قرار اعدادی

(دادرسی مدنی) اعداد بروزن اعزاز بمعنی آماده‌کردن است . قرار اعدادی قراری است برای آماده‌کردن مقدمات صدور حکم ازقبیل قراررسید گی بدلائل (قرار رجوع بکارشناس ـ قراررسیدگی

باصالت سند و اناطه ومانند اینها) عدول از این قرارها جائز است (مادهٔ ۱۵۳- ۱۵۷ دادرسی مدنی ناظر باحکام است همچنین است مادهٔ ۱۵۵-۱۵۶) .

۴۲۲۲ - قرار مجرمیت

(دادرسی کیفری) قراری که بازپرس در صورت کفایت دلیلهای جرم برای اثبات تقصیر متهم صادر میکند .

۴۲۲۳ - قرار مقدماتی

بمعنی قرار اعدادی است .
(رك . قرار اعدادی)

۴۲۲۴ - قرار منع تعقیب

(دادرسی کیفری) قراری که بازپرس در صورت کافی نبودن دلائل جرم منتسب به متهم صادر کند .

۴۲۲۵ - قرار نهائی

(دادرسی مدنی) قراری است که کاررا در حدود موضوع خود خاتمه دهد و دادرس با صدور آن خود را برای صدور حکم آماده نکند مانندقرار رد دادخواست .

۴۲۲۶ - قرارداد Contrat

(مدنی) در فارسی کنونی بمعنی عقد بکار میرود (رك. عقد) دراین صورت اختصاص بعقودی که اثر مستقیم آنها تعهد است ندارد. درحالیکه مادهٔ ۱۸۳ ق-م تعریف نارسائی از عقدکرده وآنرا اختصاص به عقودی داده که اثر مستقیم آنها تعهد است .

مفهوم لغوی قرارداد شامل عقود عهدی و تملیکی و مالی و غیرمالی و معوض و غیر معوض است و نیز شامل موافقتهائی است که بمنظورمنتفی ساختن اثرموجودی محقق میشود ومادهٔ ۷۵۴ ق-م هم بهمین وسعت بکاررفته است چون صلح در لغت بمعنی مطلق توافق و تسالم است وخلاصه هر نوع توافقی که عنوان یکی از عقود معین را نداشته باشد صلح است و خود صلح جزءعقود معینه درفقه اسلام نبوده است (هر چند که برخی از فقهاء اخیر تمایل داشته‌اند که آنرا در عداد عقود معینه در آورند ولی توفیقی حاصل نکرده‌اند) وقانون مدنی هم اقدامی نکرده است که آنرا در عداد عقود معینه درآورد و لغت صلح در صدر مادهٔ ۷۵۲ ق - م برهمان مفهوم لغوی خود (یعنی تسالم و توافق) باقی مانده است و شارع اسلام و مقنن قانون مدنی تغییری در مفهوم لغوی آن نداده‌اند .

در مفهوم لغوی قرارداد هم دلیلی نداریم که مقنن‌ایران دخل وتصرفی کرده باشد لذا همان‌مفهوم لغوی حجت است وحجت بودن‌همین‌مفهوم لغوی‌نقص تعریف‌مذکور در مادهٔ ۱۸۳ ق - م را جبران می‌کند و بالنتیجه میتوان گفت مفهوم قرار داد ازمفهوم عقد مذکور درمادهٔ ۱۸۳ق - م اعم است ولی مقنن ایران در خارج از مادهٔ ۱۸۳ عموماً هر جاکه عقد یا عقود رابدون قرینه بکاربرده منظورش مساوی است با مفهوم لغوی قرارداد و از این رو است که گفته‌ایم عقد و قرارداد بیك معنی است .

مسلم نیست که یکی از معانی قرارداد ، نوشته‌ای‌باشد که حاکی ازتراضی وتوافق طرفین است هر چند یکی از معانی اصطلاح لاتین مزبور این است .
(رك . قرارداد بین‌المللی)

۴۲۲۷ - قرارداد اتحاد
Traité d'alliance

تعهدی است که دول اطراف تعهد تمام یا قسمتی از قوای خود را برای اجراء یك سیاست مشترك یا تعقیب هدف مشخص و مشترك بکارمیبرند مانند قرارداد جامعهٔ ملل .

(اصطلاح شمارهٔ ۱۰۵۹)

۴۲۲۸ - قرارداد اتحاد گمرکی

(بین‌الملل عمومی) بمعنی اتحاد گمرکی است (رك .اتحاد گمرکی) .

۴۲۲۹ - قرارداد اداری
Contrat administratif

اصطلاح علمی ناظر بقراردادهائی است که لااقل یکطرف آن‌اداره‌ای از ادارات عمومی بوده و برای تأمین پاره ای از خدمات عمومی و بعنوان حقوق عمومی منعقد میشود مانند عقود راجع بخدمات عمومی (چون قرار دادی که بموجب آن امتیازاستخراج معدنی باشخاص داده‌شود یاکشیدن خطوط آهن بشرکت مخصوص اعطاء گردد) . ادارات قرار دادهای غیر اداری هم با اشخاص منعقد می کنند مانند خرید لوازم پرسنلی . بنابراین قراردادهائی که ادارات منعقد می کنند ممکن است خاصیت مدنی یااداری داشته باشد بسته باین است که حقوق وتکالیف طرفین که ازقرارداد معینی‌حاصل میشود و صلاحیت انعقادآن جنبهٔ مدنی‌یا اداری داشته باشد . بنظر ما در مصادیق مشتبه مقررات عقودمدنی جاری است. پاره‌ای ازعقود به نص قانون ، عقود اداری تلقی میشونددرغیر این موارد باید خصوصیات ذیل را برای تشخیص ماهیت عقد اداری از عقد مدنی مورد نظر قرار دهیم :

الف - اگر طرفین عقد اشخاص حقیقی یا اشخاص حقوقی حقوق خصوصی باشند این را باید قرارداد مدنی تلقی‌کرد (بر این قاعده مستثنیاتی وارد کرده‌اند) .

ب - اگریکی ازمتعاقدین شخص‌حقوقی حقوق‌عمومی باشد(رك . مؤسسات‌انتفاعی دولت) وعقدی منعقدکند صرف‌این وضع کافی نیست که آن عقد را یك قرارداد اداری‌بدانیم بلکه باید شرایط ذیل هم با آن جمع شود :

ج - هدف عقد مذکور بایدکمك بانجام یك خدمت عمومی باشد ولی اگر هدف آن اجراء یك خدمت عمومی باشدکافی است که آن عقد را یك قرارداد اداری بدانیم .

د - اگرشرایط موجود درعقدی‌که هدف آن کمك بانجام یك خدمت عمومی است طوری باشد که‌متعاقدین بوسیلهٔ آن‌شروط قصدداشته باشندکه مقررات حقوق عمومی شامل عقدآنهانباشد این‌امردلالت می‌کند که آن عقد یك قرارداد اداری است .

این‌سه خاصیت‌که برای شناسائی قرارداد اداری ذکر کرده‌اند هرسه در تعریف بالا گرد آمده است و معذلك مصادیق مشتبه بین قرارداد اداری و مدنی بسیار زیاداست وعلامات فوق‌خیلی قاطع نیستند و علاج نهائی همان اصلی است‌که برای مصادیق مشتبه ذکر کرده‌ایم یعنی باید مقررات قراردادمدنی‌جاری‌شود(ودعاوی راجع‌بآ نهادرمراجع ودادگاههای‌عمومی مورد رسیدگی میشود نه مراجع اداری) اثبات خلاف آن با مدعی خلاف است .

۴۲۳۰ - قرارداد ارفاقی Concordat

(قانون تجارت) قراردادی است‌که بین

تاجر ورشکسته و تمام یا اکثریت بستانکاران او بسته میشود مشروط بر اینکه ورشکستگی بتقلب و تقصیر نبوده و حکم ورشکستگی صادر شده ، و پس از رسیدگی بمطالبات و قبل از شروع بفروش دارائی وتصفیه منعقدمیشود طرف تاجر مذکور غمض عین از مقداری از طلب خود کرده و بقیه را باترتیب معینی از او وصول میکند. اما آن عده از دیان که در قرارداد شرکت نداشته‌اند طلب خود را طبق آنچه‌که از دارائی موجود تاجر به بستانکاران میرسد وصول‌خواهند کرد وحق مطالبهٔ زائد برآن را درآتیه ندارند مگر پس از تأدیهٔ تمام طلب کسانیکه طرف قرارداد ارفاقی با تاجر بوده‌اند. قرارداد ارفاقی نوعی ازقرارداد جمعی است (مادهٔ ۴۷۹ ببعد قانون تجارت) .

۴۲۳۱ - قرارداد استخدام

(حقوق اداری) نوعی از قراردادکار که یکطرف یکی از اشخاص حقوقی حقوق عمومی‌وطرف‌دیگر آن یك‌شخص‌طبیعی‌است وخدمت‌وکارموضوع قرارداد اساساً ناظر به‌تأمین موضوع‌خدمات‌عمومی‌است. این قراردادنمونهٔ بارزقرارداد اداری است . (رك. قرارداد اداری) درموردداین‌قرارداد نکات ذیل قابل ملاحظه است :

الف - تغییرات‌بعدی‌درموضع این‌قرارداد بطور ضمنی درحین قرارداد مورد قبول مستخدم‌است (اگرمستخدم بااین‌تغییرات اعتراضی کند از باب تمسك بشرایط عقد استخدام نیست بلکه از باب این است‌که اوفردجامعه‌است‌وهمهٔ‌افرادجامعه توقعات معقول ازدولت دارند) لذا این تغییرات منافاتی باتراضی وقرارداد اولیه‌ندارد . احاطه به‌خصوصیات «صلح مغابنه‌ای» هر گونه استعجاب و استبعادرا دراین زمینه ازبین میبرد چه شرط‌صدق عقد این‌نیست که همهٔ خصوصیات و آثار آن در حین انعقاد عقد دقیقاً محاسبه شود ، عقد قائم بتراضی است و تراضی صورت یا صور محدودی ندارد ، علی‌الخصوص که‌معقول بودن تغییرات‌بعدی شرط ضمنی قرارداد استخدام است .

ب- پیداکردن حقوق مکتسبه وثابت‌نسبت به مقررات حین استخدام ، شرط صدق قرارداد وتراضی طرفین‌نیست یعنی‌ممکن است با غمض عین ازچنان حقوق‌مکتسبه و ثابتی تراضی و توافق و مصالحه بعمل آیدچنانکه عملاهم‌این تراضی‌واقع‌میشود و بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است .

ج - اگر تراضی و حداقل آثار تراضی رادرنظر بگیریم آنوقت‌جوازتغییر یکجانبهٔ شرایط‌استخدام‌از طرف‌دولت‌بدون‌رضایت مستخدم وبدون دادن غرامت را نمیتوان دلیل بر عقد نبودن استخدام تلقی‌کرد . حداقل‌اثرتراضی‌مذکورپدیدآمدن رابطهٔ استخدام بین دولت و مستخدم است .

د - قرارداد استخدام ازطرف‌دولت‌جائز وازطرف مستخدم لازم است بهمین جهت صرف‌استعفاء موجب‌انتفاءرابطهٔ استخدام نمیشود وبهمین رو دولت‌یکجانبه‌میتواند این رابطه را ملغی کند و بطریق اولی میتواند شرایط‌استخدام را یکجانبه‌تغییر دهد . (نظیر عقد رهن که ازطرف راهن لازم وازطرف مرتهن‌جائز بوده است) .

ه - اصل اجباری نبودن خدمات عمومی میدان را برای پدید آوردن قراردادی

بنام قرارداد استخدام بازکرده است
بالبداهه‌این‌اصل نمیتواندمخالف قرارداد
استخدام باشد و هرگز با آن مغایرت
نداردبلکه به‌پیدایش آن کمك کرده‌است .
قبول حداقل آثار حقوقی برای تراضی
و بررسی شروط ضمنی و مقتضیات طبع
استخدام و جائز بودن این قرارداد از
طرف دولت (نه از طرف مستخدم) همهٔ
اشکالاتی راکه برنظریهٔ قراردادی بودن
استخدام(مادام‌که خدمات عمومی‌اجباری
نشده باشد) ذکر کرده‌اند بی‌اثر می کند
تازه این‌اشکالات که بصورت‌استبعاد ذکر
شده‌ناشی ازعدم تجزیهٔ دقیق ماهیت عقد
است که فقط عقود کامل‌العیار (غیر
مغابنه‌ای) و لازم‌الطرفین وغیرمستمر را
درنظر گرفته‌اند‌درحالیکه درعقود مستمر
(مانند اجاره ــ قرارداد کار ــ قرارداد
استخدام) باب غمض عین گشوده‌تر است
بهمین جهت فقهاء در اجاره گفته‌اند :
«یغتفر فی‌الاجاره مالا یغتفر فی البیع»
یعنی غمض‌عین‌هائی‌در اجاره میشود که‌در
بیع نمیشود (بیع عقد غیرمستمر است و
اجاره عقدمستمر) مثلا درمورد بیع مبیع
باید موجود باشد بیع معدوم باطل است
(ملاك مادهٔ ۳۴۸ ق ــ م) و حال اینکه
معوض در عقد اجاره در حین عقد اجاره
وجود ندارد زیرا معوض ، منافع عین
مستأجره است که با گذشتن تدریجی
زمان در حیطهٔ اختیار مستأجر قرار
می گیرد پس منافع مدت اجاره درحین
عقد اجاره وجود ندارد و معذلك مورد
معاوضه قرار می گیرد . بین عقد اجاره
و قراردادکار هم وضع چنین است یعنی
غمض عینی که در قراردادکار میشود در
عقد اجاره نمیشود فی‌المثل تعیین مدت
شرط اجاره است ولی شرط قراردادکار
نیست (مادهٔ ۳۰ قانون‌کار) . درقرارداد
استخدام هم غمض عین‌هائی است‌که در
قرارداد کار نیست .

۴۲۳۲ ــ قرارداد استرداد

Traité d’extradition

قراردادی که بین دول برای استرداد
مجرم یا متهم بسته میشود .
(رك . استرداد)

۴۲۳۳ ــ قرارداد اقامت

Traité d’établissement

(بین‌الملل عمومی) قرارداد بین‌المللی
که درآن شرائط سکونت و توقف اتباع
یك‌کشور درکشور دیگر معین میشود .

۴۲۳۴ ــ قرارداد آموزش حرفه‌ای

Apprentissage

قراردادی که صاحب مؤسسهٔ صنعتی یا
بازرگانی یا امثال آنها با کسی منعقد
کند که شخصاً یا بتوسط دیگری تعلیم
حرفه‌ای منظم وکاملی باو بدهد و در
مقابل متعلم هم مدت معینی برای طرف
کارکند .

۴۲۳۵ ــ قرارداد باز

Convention ouverte

قراردادی است بین‌دول‌که بعد ازانعقاد،
دولت یا دول دیگر مجازند که آنرا
تصویب‌کرده و بآن بپیوندند .

۴۲۳۶ ــ قرارداد بازرگانی

Traité de commerce

قراردادبین‌المللی که دول‌اطراف‌قرارداد
بموجب آن منافع مربوط بخود را در
روابط مربوط بتولید و مبادله تنظیم
میکنند .

۴۲۳۷ - قرارداد بتراضی

Contrat consensuel

(مدنی) قراردادی که اثر حقوقی آن بصرف اعلام قصد طرفین حاصل شود و محتاج بعمل دیگری از قبیل قبض و اقباض نباشد.

این اصطلاح جدید وازحقوق اروپامأخوذ است و در مقابل آن «قرارداد حقیقی» Contrat réel را نهاده‌اند (که ترجمهٔ درستی نیست زیرا قرارداد بتراضی هم قرارداد حقیقی است و بهتر بود قرارداد فعلی یا قرارداد عملی یا قرارداد بالفعل بآن گفته میشد) که اثر حقوقی پس ازقبض واقباض حاصل میشود ونیزقراردادتشریفاتی در مقابل قرارداد بتراضی قرار دارد.

۴۲۳۸ - قرارداد بسته

Convention fermée

قراردادی است بین دول که ناظر بامضاء-کنندگان اصلی آن است و دولت‌های دیگر نمیتوانند بآن ملحق شوند. در مقابل قرارداد باز بکار میرود.

(رك. قرارداد باز)

۴۲۳۹ - قرارداد بهداشتی

Convention sanitaire

قراردادی‌که طرفین آن موافقت میکنند که در خاك خود مقررات و ترتیب مخصوصی داراجع به‌بهداشت بنحویکسان اجراءکنند.

۴۲۴۰ - قرارداد بین‌المللی Traité

عقدی که اطراف آن دو یا چند دولت باشند. موضوع این‌قرارداد ازدوصورت خارج نیست:

الف - قواعد کلی (نوعی) حقوق بین‌الملل است این رادراصطلاح Traité-loi نامیده‌اند.

ب - مقررات راجع بموضوعات خاص در روابط بین‌المللی که آنرا Traité-contrat نام داده‌اند.

در زبان فارسی فعلی بجای قرارداد بین‌المللی عهود بین‌المللی و معاهدات بین‌المللی‌هم بکار میرود و بطور اختصار «معاهدات» گفته میشود.

۴۲۴۱ - قرارداد پستی

Convention postale

قرارداد بین‌المللی بین دو یا چند دولت که موضوع آن تنظیم مقررات و اتخاذ روشهائی راجع بامور پستی است.

۴۲۴۲ - قرارداد تخییری

Obligation alternative

(مدنی) تعهدی است که متعهد مخیر بین انجام دادن یکی از دو تعهد است مثل اینکه شخصی با دیگری قراردادی ببندد که‌بموجب آن‌یکطرف متعهد شودکه‌ظرف یکسال مطابق‌نقشهٔ معینی‌برای اوخانه‌ای بسازد و یا اگر ظرف یکسال نساخت پانصد هزار تومان باو بدهد.

این قراردادرا نباید با قرارداد متضمن وجه التزام اشتباه‌کرد زیرا اگرطرفین قصد تخییر نکنند آنوقت پای وجه التزام بمیان می‌آید و متعهد که‌تأخیر در انجام تعهدکرده باید هم وجه التزام را بدهد و هم خانه را بسازد! قرارداد مذکوررا قراردادتخییری نامند. قرارداد تخییری در حقوق ایران باستناد مادهٔ دهم قانون مدنی درست است. در مواردیکه معلوم نیست که طرفین قرارداد قصد تخییر داشته‌اند (تا موضوع وجه التزام منتفی

باشد) یا نه (تا وجه التزام وجود پیدا کند) علماء حقوق در خصوص مواردیکه موضوع تعهد ، انجام فعلی باشد آنرا حمل بر قرارداد تخییری میکنند (مبنی اصل برائت است) وگرنه حمل بروجه التزام مینمایند .

۴۲۴۳ - قرارداد جمعی
Contrat collectif
قراردادی که لااقل دریکطرف آن عده‌ای ازاشخاص دارای هدف‌مشترك‌قرار گرفته ورضای آنان‌بتوسط اکثریت یانمایندگان آن اشخاص اعلان شود خواه مربوط به امورکار باشد خواه نه .
این‌نوع قراردادرادرفقه اسلام شناخته‌اند (اصطلاح شمارهٔ ۲۸۲۰) .

۴۲۴۴ - قرارداد جمعی کار
Contrat collectif de travail
قراردادی است که یکطرف آن کارفرما (یا نمایندگان صنف کارفرما) و طرف دیگرآن نمایندگان یك‌سندیکای حرفه‌ای یا کارگر یا یکی از دستجات کارگری یا خدمتگزاران باشند، وهدف آن تعیین شرائط‌کاراست (لایحهٔ قانون سهیم‌کردن کارگران در منافع کارگاههای صنعتی و تولیدی ۱۷-۱۰-۴۱) .

۴۲۴۵ - قرارداد چند جانبه
Traité collectif (ou multilatéral ou plurilatéral)
(بین‌الملل عمومی) قراردادی که بین بیش از دو دولت تنظیم شده باشد .

۴۲۴۶ - قرارداد حقیقی
رك . قرارداد بتراضی

۴۲۴۷ - قرارداد حمل و نقل
Contrat de transport
(تجارت) قراردادی‌که یکطرف درمقابل دیگری وبا اخذ اجرت معین حمل اشیاء معینی را بعهده گیرد (مادهٔ ۳۷۷ قانون تجارت) .

۴۲۴۸ - قرارداد داوری Compromis
رك . داوری

۴۲۴۹ - قرارداد دوجانبه
Traité bilatéral
(بین‌الملل عمومی) قراردادی‌که بین دو دولت بتصویب رسیده باشد بدون لحاظ تعهدمتقابل بین‌طرفین.درمقابل قرارداد چندجانبه بکاررفته است .
(رك . قرارداد چندجانبه)

۴۲۵۰ - قرارداد دوستی
Traité d'amitié
(بین‌الملل عمومی) بموجب این قرارداد بین‌طرفین‌حالت وجود دوستی ازهرجهت اعلام میشود .

۴۲۵۱ - قرارداد دوعهده
Contrat bilatéral
(مدنی) قراردادی‌که برای طرفین در مقابل یکدیگر ایجاد تعهدکند مانندعقد اجاره . بعضی آنرا قرارداد دوجانبه نامیده‌اند دراینصورت علاوه‌برنارسابودن تعبیر ، جائی برای اصطلاح قرارداد دوجانبه (در مقابل قرارداد چند جانبه) درحقوق‌بین‌المللعمومی باقی‌نگذاشته‌اند (رك . قرارداد دوجانبه)
اصطلاح بالا در مقابل قرارداد یك عهده بکار میرود .
(رك . قرارداد یك عهده)

۴۲۵۲ - قرارداد ژنو

Convention de Genève

قرارداد بین‌المللی ۲۲ اوت ۱۸۶۴ و قراردادهای بعدی که جانشین آن شده‌اند و بمنظور بهبود وضع نظامیان مجروح درجبهٔ جنگ منعقد شده‌است.

۴۲۵۳ - قرارداد سیاسی

Traité politique

بمعنی پیمان سیاسی است.

(رک. پیمان سیاسی)

۴۲۵۴ - قرارداد صلح

Traité de paix

(بین‌الملل عمومی) قراردادی که دول متخاصم بموجب آن شرائط روابط آیندهٔ خود را بر اساس صلحی که در همین قرارداد یا قبلا واقع شده معین میکنند. درحال‌حاضر کلمهٔ Pacte درقراردادهای صلح بیشتر بکار میرود.

۴۲۵۵ - قرارداد فرهنگی

Convention culturelle

قرارداد بین‌المللی که دول اطراف آن قرارداد، روابط راجع به تعاون فرهنگی بین خود را تنظیم میکنند.

۴۲۵۶ - قرارداد قضائی

Traité de juridiction

قراردادبین‌المللی که موضوع آن رسیدگی بمسائل خاصی است که ذینفع آنها تابعیت مغایر با تابعیت‌مرجع‌رسیدگی را دارد. درموردکاپیتولاسیون‌زیاد بکاررفته است.

۴۲۵۷ - قرارداد قنسولی

Convention consulaire

(بین‌الملل عمومی) الف ـ عهدنامه‌ای است‌راجع به برقراری‌حق‌قضاء ومعافیت قنسولها.

ب ـ قرارداد راجع به قبول کنسول‌ها و تعیین صلاحیت و اختیارات و مصونیتهای آنان.

۴۲۵۸ - قرارداد قیمومت

Accord de tutelle

(بین‌الملل عمومی) منشورملل متحدتحت این‌اصطلاح ناظراست به توافق کشورهای ذینفع بر اینکه سرزمین معینی را تحت رژیم بین‌المللی قیمومت درآورند (فصل ۱۲ منشور).

۴۲۵۹ - قرارداد کار

(مدنی)عقدی که بموجب آن شخصی‌خدمت وکار خود را در مقابل اخذ مزد مورد مبادله و معاوضه قرار میدهد و در این صورت‌کارگر (اجیر) تحت نظر طرف (یعنی مستأجر یا کارفرما) کار میکند و رابطهٔ تبعیت Subordination بین کارفرما وکارگر بوجود می‌آید. بر خلاف رابطهٔ بین خیاط وکسیکه سفارش لباس باو میدهدکه این رابطه بین آنان بوجود نمی‌آید.

۴۲۶۰ - قرارداد مدنی

Contrat civil

درمقابل قرارداد اداری بکاررفته است.

(رک. قرارداد اداری)

۴۲۶۱ - قرارداد نشر

Contrat d'edition

قراردادی‌که‌بموجب آن‌یکطرف‌که مؤلف نامیده میشود تألیف خود را در اختیار طرف دیگر (ناشر) قرار می‌دهد و ناشر تعهد می‌کندکه بهزینهٔ خودآنرا طبع و توزیع کند و درمقابل مبلغی‌بمؤلف بدهد و سود و زیان بعهدهٔ ناشر است. نوعی

دیگر ازقرارداد بین‌مؤلف و ناشروجود دارد‌که ناشر تعهد طبع را درمقابل اخذ مبلغی از مؤلف می‌کند ونسخ چاپ شده را در اختیار مؤلف قرار می‌دهد.
فروش‌حق‌التألیف‌این‌است که مؤلف‌کتاب خود و حق تجدید چاپ آنرا در ازاء اخذ مالی به ناشر برگزار‌کند این هم ربطی به «قرارداد نشر» ندارد.

۴۲۶۲ - قرار داد نظامی
Convention militaire

قرارداد بین‌المللی منعقد در زمان جنگ توسط سران نظامی برای دستجات تحت فرماندهی وسرزمین‌هائی‌که درآن‌قدرت خود را بکار می‌برند.

۴۲۶۳ - قرارداد یك عهده
Contrat unilatéral

(مدنی) قراردادی‌که یکطرف در مقابل طرف دیگر تعهد دارد ولی طرف دیگر تعهدی متقابلا ندارد مانند عقد عاریه‌که مستعیر تعهداتی‌دارد ولی‌معیر تعهدی‌ندارد.

۴۲۶۴ - قراض Commandite

(فقه) بمعنی مضاربه است این اصطلاح فقط در فقه استعمال شده است ودرحقوق کنونی ما دیده نشده است.
(رك. مضاربه)

۴۲۶۵ - قرض Prêt simple

(مدنی) عقدی است که بموجب آن یکی از طرفین عقد مقدارمعینی از مال خودرا بطرف دیگر تملیك می‌کند که طرف او مثل آنرا از حیث مقدار و جنس ووصف ردنماید و درصورت تعذر رد مثل، قیمت یوم‌الرد رابدهد (مادهٔ ۶۴۸ قانون‌مدنی) قرض‌دهنده‌رامقرض ووام دهنده‌وقارض،و قرض‌گیرنده‌رامقترض‌ومستقرض‌ووام‌گیرنده می‌گویند(مادهٔ ۶۵۰-۶۵۳قانون‌مدنی).
قرض اخص از دین است زیرا دین‌ممکن است از عقد دیگر و یا اعمال حقوقی (غیر عقدی) مانند ضمانات و مسئولیتها ناشی شود.

۴۲۶۶ - قرض ربوی

(فقه) قرضی‌که قرض‌دهنده مقداری‌اضافه بر میزانی که بقرض داده بابت ربح‌آن از قرض گیرنده بخواهد مثلا صد تومان قرض بدهدو صدودوازده تومان بخواهد.

۴۲۶۷ - قرض‌الحسنه

اصطلاح عامیانه: قرضی که شرط ربح دادن درآن نباشد.

۴۲۶۷ - قرضه

(حقوق‌تجارت) الف - سندی‌است‌حاکی از وجود مبلغی طلب دارندهٔ آن‌ازمؤسسهٔ (تجاری یا غیر تجاری) صادرکنندهٔ آن. ربح صاحب سند مذکور معین (فیکس) است.
ب - خود وام را هم قرضه گویند Emprunt اصطلاح لاتین برعقد قرض Prêt از حیث اسناد آن بوام گیرنده اطلاق شده است.

۴۲۶۹ - قرضهٔ اجباری
Emprunt forcé

نوعی از قرضهٔ‌عمومی است‌که دولت‌افراد را ملزم بپذیرش اسنادی‌که منتشر‌کرده می‌کند ممکن است منافعی بآنان بدهدو گاهی اصل مبلغ وام را رد نمی‌کند.
اسکناس نمونهٔ روشنی از اوراق قرضهٔ اجباری است.

۴۲۷۰ - قرضهٔ طلا Emprunt or

قرضی که مبلغ قرض و بهره بمأخذارزش طلا احتساب میشود نه بهمأخذ پول ملی.

۴۲۷۱ - قرضهٔ عمومی

Emprunt public

(مالیه) الف ـ در این عقد مدیون‌دولت یا یکی از مؤسسات عمومی است ودائن اشخاص عادی هستند.

ب ـ بخود وجوهی که از طریق عقد مذکور بدست می‌آید نیز گفته شده‌است.

۴۲۷۲ - قرضهٔ ملی

Emprunt patriotique

نوعی از قرضهٔ عمومی است که دولت از اتباع خود میخواهد و نفعی در مقابل نمیدهد و ممکن است اصل وام راهم رد نکند.

۴۲۷۳ - قرطاس

کاغذ نوشته را گویند و به سند اطلاق‌شده مانند«لااعتبار بالقرطاس» یعنی سنداعتبار ندارد. نفی اعتبار سند، نتیجهٔموقعیت سازمان اداری در تمدن اقوام است نه اینکه طبیعت سند اقتضاءکند که بی‌اعتبار باشد. با وجودسازمانهای اداری پیشرفتهٔ این اعصارکه مادرآنها زندگی می کنیم وتوسعهٔ سوادنوشتن و خواندن واستحکام اسناد رسمی و برتری نسبی اعتبار اسناد مذکور بر شهادت شهود مجال بحث در رجحان‌سند رسمی بر شهادت باقی‌نمانده است ولی‌باوجودسازمانهای اداری ضعیف ده قرن قبل(مثلا) لازم‌بود اگر سندعادی دین یا وصیت تنظیم می‌شد دو شاهد هم برمفاد سند واقف شده و تحمل شهادت کنند و در موقع لازم شهادت بدهند آنچنانکه شاعر در این شعر می گوید:

انلنی بالذی استقرضت خطاً
و اشهد معشرا قد شاهدوه
فان‌الله خلاق البرایا
عنت لجلال هیبته‌الوجوه
یقول: اذا تداینتم بدین
الی اجل مسمی فاکتبوه

معنی: خلاصه آنکه در مقابل وامی که گرفته‌ای‌نوشته‌ای‌بده و گواهان بگیرزیرا خداوند چنین مقرر فرموده است.

درباب وصیت هم دستور شرع به نوشتن وصیت صادر شده است در این مورد هم گفته‌اند باید گواه بر مفاد سند وصیت گواهی‌بدهد وخود نوشته به تنهائی‌معتبر نیست (المغنی ـ ابن قدامة ـ جلد ششم ص ۱۳۷ ـ تذكرة‌الفقهاء ـ صفحهٔ اول از بحث‌وصیت) معذلك‌نوشتن‌عقودوتعهدات در شریعت امر مستحب و پسندیده‌ای‌است و در صورت اطمینان به انتساب نوشتهٔ عادی به کسی (ولو بدون استمداد از گواهی) بآن ترتیب اثر داده می‌شد چنانکه در مورد وصیت گفته‌اند (لووجد الوارث اوالوصی مکتوبا بخطالمیت فی-دفتر او ورقة اونحوذلك‌لم‌یجب‌علیه‌العمل به الااذا قامت‌البینة علی ارادةالمیت بذلك انشاء الوصیةاواطمئن بذلك‌بسبب‌القرائن- مناهج‌المتقین ممقانی ـ ص ۳۳۴) و نیز فتاوای فقهاء در مورد نوشتهٔ یك قاضی بقاضی دیگر و اسناد بایگانی دادگاهها حکایت می کند که اسناد در نظر فقهاء درحدود معینی و باقیود وشرائطی معتبر بوده است (المغنی ـ ابن قدامة ـ جلد ۱۰ ـ ص ۱۶۱ ـ ۱۷۴ ـ ۲۷۲).

۴۲۷۴ - قرطاس بازی

الف ـ دراصطلاحات‌اداری درمواردی بکار

می‌رود که بدون حاجت به نوشتن نامه کاری را میتوان انجام داد و معذلك اقدام به نوشتن آن کنند یامثلا باحداقل نامه نگاری میتوان کاری را انجام داد ولی بیش از حد لازم اقدام به نامه نگاری کنند و در نتیجه وقت ارباب رجوع ضایع و گردش صحیح امور اداری دچار رخوت وضعف گردد و موجب بی‌ایمانی مردم شود.

ب - در یك معنی عام عبارت است ازاعتبار دادن و اعتماد و تمسك بیش از حدمعقول به اوراق و اسنادی که بطور رسمی و یا در عرف وعادت دارای نوعی اعتباراست. و در نتیجهٔ این کار حقیقت از بین میرود وصورت سازی جای آن را میگیرد ومیدان از مردان بزرگ تهی میشود. چنانکه در علم حدیث، اجازهٔ روایت که نشانهٔ وجود نیروی استنباط در مستجیز بود و بمنظورصیانت متن حدیث ازاسقاط وتحریف واسناد کذب به راوی چنان اجازه‌ای داده می‌شد براثر نوعی از قرطاس بازی بحدی از ابتذال رسید که ابوغالب برای دختر-زادهٔ خود که کودك گهواره بود اجازهٔ حدیث نوشت و شهید ثانی گفته است که خطوط جماعتی را دیدم که برای فرزندان خود در حین تولداجازهٔ روایت نوشته‌اند و تاریخ ولادت آنها را در اجازه ضبط کرده‌اند. گفته‌اند احمدبن محمدبن-عیسی از قم بکوفه نزد حسن بن علی رفت تا از او اجازهٔ روایت نسبت بدو کتاب حدیث را بگیرد حسن بن علی گفت: چقدر عجله داری برو و نسخه‌ای از آن کتابها بنویس و سپس سماع حدیث کن. قصهٔ سند سواد، کهنه است.

(رسائل ابی‌المعالی - ص ۶۰۲-۶۰۳)

۴۲۷۵ - قرعه Sort

(مدنی - دادرسی مدنی) صفحات کوچکی است از کاغذ یا غیرآن که برروی هریك اسم یا علامتی نهند و برای رفع خصومت و تعیین حق در مواردی که قانون اجازه کرده بآن متوسل شوند (مادهٔ ۱۵۷ ق-م).

قرعه دو قسم است:

الف - قرعهٔ اعلامی که برای تعیین چیزی است که در واقع معین است ولی درظاهر مجهول است (مادهٔ ۱۵۷ قانون مدنی).

ب - قرعهٔ تعیینی (یا تاسیسی) که برای کشف مجهول نبوده بلکه برای تعیین چیزی بکار می‌رودمانند قرعه در باب تقسیم مال مشاع. مادهٔ ۵۹۸ قانون مدنی.

(جامع الشتات - ص ۷۶۲ - ۷۶۳)

۴۲۷۶ - قرعهٔ اعلامی

هرگاه در مورد قرعه قبل از بروزنزاع، واقعی مشخص در بین بوده وبعلت نبودن دلیلی که آن واقع را روشن کند نیاز به اعمال قرعه حاصل شود چنین قرعه‌ای را قرعهٔ اعلامی نامند.

(رك. قرعهٔ تأسیسی)

۴۲۷۷ - قرعهٔ تأسیسی

در این مورد بعکس مورد قرعهٔ اعلامی، پیش از بروزاختلاف اساساً واقعی مشخص در بین نبود بلکه از حین استقراع و بوسیلهٔ استقراع، واقعی (که جنبهٔ حقوقی دارد) پدید می‌آید مانند قرعه در مورد تقسیم مال مشاع که پس از استقراع، واقعی که سابقه نداشته و بدست می‌آید همان سهام مفروز است.

۴۲۷۸ - قرعه‌کشی Tirage au sort

یا استقراع - تمایز حقوق از طریق بکار

بردن قرعه را گویند .

۴۲۷۹ - قرن

رك . عفل

۴۲۸۰ - قروض

جمع قرض است (رك . قـرض) . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۴۲۸۱ - قروض حال

قروضی که موعد پرداخت آن رسیده و فعلیت پیداکرده است یا اساساً از حین حدوث بلامدت بود است .

در برابر قروض مؤجل (که موعد پرداخت آنها هنوز نرسیده است) استعمال میشود .

۴۲۸۲ - قروض مؤجل

رك . قروض حال

۴۲۸۳ - قرینه Adminicule

(فقه) کیفیتی است که عارض چیزی شود و بآن چیز معنی و جلوهٔ دیگری بخشد خواه آن چیز که قرینه عارض بر آن شده است سخن باشد یا چیز دیگری غیر از سخن. مثال : مادهٔ ۳۰ ق - م می گوید : «هر مالکی نسبت به مایملك خود حق همه گونه تصرف و انتفاع دارد ... » مالك در محاورات عادی ما ظهور در دارندهٔ مال غیر منقول دارد ولی کلمهٔ «مایملك» این ظهور را ازبین برده و مدلول این ماده را شامل هر نوع مال اعم از منقول و غیر منقول کرده‌است. چیزیکه در این مثال قرینه عارض بر آن شده است لفظ «مالك» است .

قرینه با امارهٔ قضائی این فرق را دارد که قرینه بسیط است ولی امارهٔ قضائی مرکب از دو یا چند قرینه است .

(اصطلاح شمارهٔ ۶۰۳)

۴۲۸۴ - قرینهٔ تقابل

(فقه) تقابل بمعنی روبرو بودن دو چیز است . گاهی گوینده در سخن خود دو چیز را درمقابل‌هم قرارمی‌دهد وازتقابل آن دو چیز معنی تازه‌ای دانسته میشود که تقابل ، دلالت بر آن معنی می کند این را قرینهٔ تقابل نامند مثلا در حالات نفسانی ، قطع‌وظن و شك سه چیزند ولی مادهٔ ۱۳۱۵ ق - م می گوید : « شهادت باید از روی قطع و یقین باشد نه بطور شك و تردید .» مقنن قطع را در مقابل شك قرار داده است و از این تقابل‌معلوم است که ظن را هم داخل در مفهوم شك نموده است یعنی شهادت ظنی هم مانند شهادت تردیدآمیز اعتبار ندارد .

(رك . قرینهٔ لفظی)

۴۲۸۵ - قرینهٔ حالی

(فقه) قرینه‌ای که عبارت‌استاز اوضاع و احوال مقرون به‌کلام . مانند حاکم که‌از اوضاع و احوال‌مقارن قانونگذاری‌جدید ایران معلوم است که مقصود حاکم شرع نیست بنا براین‌حاکم در مادهٔ ۵۶ - ۷۹ قانون مدنی بمعنی حاکم شرع نیست . و یا منظور ازکلمهٔ مشروع در مادهٔ ۲۱۷ ق - م و مانندآن قانون عرفی است .

۴۲۸۶ - قرینهٔ صارفه

رك . قرینهٔ مانعه

۴۲۸۷ - قرینهٔ ظنیه

(فقه) قرینه‌ای که چندان قوی و مفید اطمینان نباشد و فقط ایجاد گمان کند .

۴۲۸۸ - قرینهٔ عرفی

(فقه) هر گاه قرینهٔ‌غیر لفظی بصورت‌دلالت عرف و عادت باشد (مادهٔ ۶۶۷ ق - م)

آنرا قرينهٔ عرفی نامند وهرگاه بصورت دلالت عقل باشدآنرا قرينهٔ عقلیمینامند. مثلا لوازم آرایش درخانهٔ زوج ملك زوجه محسوب میشود این یك قرینهٔ عرفیاست نه عقلی .

۴۲۸۹ - قرینهٔ عقلی

وك . قرينهٔ عرفی

۴۲۹۰ - قرینهٔ غیر لفظی

رك . قرينهٔ لفظی

۴۲۹۱ - قرينهٔ قطعيه

(فقه) قرينهای که قوی بوده و افادهٔ اطمینان کند .

(قانون شهادت وامارات مصوب ۱۳۰۸).

۴۲۹۲ - قرینهٔ لفظی

(فقه) اگر قرينه از جنس لفظ باشدآن قرينه راقرينهٔ لفظی میگویند(مانندمثال مذکور در ذیل اصطلاح قرينه) و اگراز جنس لفظ نباشدآنرا قرينهٔ غير لفظی مینامند . چنانکه مادهٔ ۶۶۷ ق - م می گوید :

«اختیارات وکیل ممکن است مصرح یا مدلول علیه بقرائنوعرف و عادت باشد.» مقصود از قرائن در این ماده قرائن غیر لفظی است بقرينهٔ مقابلهٔآن با «مصرح».

۴۲۹۳ - قرینهٔ مانعه

(فقه) یك لفظ ممکن استیك یا چندمعنی واقعی و حقیقی داشته باشد اگر دارای یك معنی واقعی باشد و بتناسب (باکمك قرینه) آن لفظ در معنی دیگری (کهمعنی مجازی نامیده میشود) بکار رودآنقرینه را قرينهٔ مانعه و قرينهٔ صارفه نامند پس اگر گویند (شیری شمشیر میزد) عبارت (شمشیر میزد)قرينهٔصارفه يا قرينهٔمانعه است زیرا ذهنرا از توجه بمعنی واقعی شیر (که حیوانی است درنده و شمشیر نمیزند) منصرفمیکند و منع مینماید. اما اگر یك لفظ دومعنی واقعی (یاچند معنی واقعی) داشته باشد برای فهمیدن خصوص یکیازمعانی واقعیآن همقرينهای لازم استکه آنرا قرينهٔ معينه و یاقرينهٔ موضحه گویند مانند (مهری کهمیدرخشد) عبارت (که میدرخشد) تعیین میکند که مقصود از مهر محبتنیست بلکه خورشید است .

۴۲۹۴ - قرینهٔ معینه

رك . قرينهٔ مانعه

۴۲۹۵ - قرینهٔ موضحه

رك . قرينهٔ مانعه

۴۲۹۶ - قریه

رك . استان

۴۲۹۷ - قسامه

(فقه) پنجاه قسماست برای اثبات قتلعمد. در قتل شبه عمد و خطائـی بیستوپنج سوگند استکه مدعی (یا مدعی علیه در صورت امتناع مدعی از قسم و برایرفع تهمت) به تنهائی یا بشرکت ۴۹ نفر از خویشان مرد و یاکمتر از ۴۹ نفر اداء خواهدنمود. جرمی کهدیهاشمساوی دیهٔقتل است (یعنی هزاردینار) قسامهٔآن شش بار قسم است . اگر دیهٔ جرم ۱۶۶ دینار و دوسوم دینار باشد قسامه یك قسم است و در بیشتر ازآن مقدار تا دو برابرآن دو قسم است و بهمینترتیب تاهزاردینار ادامه پیدا میکند .

قسط

جزء از چیزی راگویند ودراصطلاحات

ذیل بکار رفته است :

۴۲۹۸ - قسط دین

(مدنی - فقه) قسمتی‌ازدین که‌در فواصل معین (فواصل متساوی یا غیر متساوی) بدائن یا قائم مقام او پرداخته می‌شود (مادهٔ ۶۵۲ ق - م) در فقه لغت نجم بهمین معنی بکار می‌رود .

۴۲۹۹ - قسم Serment

الف - گواه گرفتن یکی از مقدسات (بحسب اعتقاد سوگندیادکننده) برصدق اظهار خود بطورقطع‌وعلم الا درنفی فعل غیرکه باید قسم برنفی علم باشد. قسم از ادلهٔ اثبات‌دعوی‌است (مادهٔ ۱۳۲۵ق-م) وگاهی ازتشریفات قانونی اعتباریك‌عمل حقوقی‌محسوب‌میشودمانندسوگندکارشناس غیر رسمی (مادهٔ ۲۹ قانون کارشناسان رسمی مصوب ۲۳-۱۱-۱۷) و سوگند نمایندگان مجلس‌شورایملی (اصل‌یازدهم قانون اساسی). قسم علی‌الاصول برای آینده است .

رك . مقسم

(جامع‌الشتات - ص ۷۴۵)

ب - قسم بروزن رسم عبارت است از افراز سهام . در تعدد زوجات افراز از حیث جیره و جامه و بیتوته است .

۴۳۰۰ - قسم اثبات

(فقه) قسمی که مدعی یادکند چه او باید دعوی خود را باثبات رساند .

۴۳۰۱ - قسم استظهاری

Serment de crédibilité

(فقه) قسمی که مدعی در دعوی برمیت یادکند (مادهٔ ۱۳۳۳ قانون مدنی) .

۴۳۰۲ - قسم بتی (بفتح اول و تشدید تاء)

(فقه) قسم‌مدعی‌علیه هرگاه راجع بامری باشدکه بخود او منتسب است قسم بتی نامیده‌میشود .

در مقابل قسم نفی‌العلم استعمال میشودکه راجع است بدعوی برمیت ونفی فعل‌غیر.

۴۳۰۳ - قسم تکمیلی

Serment supplétoire

قسمی که دادگاه رأساً متوجه یکطرف دعوی میکند بمنظور تکمیل دلیلی‌که به نظر دادگاه ناقص است .

درمقابل قسم قاطع دعوی بکار میرود .

(رك . قسم قاطع دعوی)

۴۳۰۴ - قسم جزء بینه

(فقه) قسمی‌که مدعی یاد کند وقتی‌که عدهٔ شهود قانوناً برای گواهی دادن‌کافی نباشد .

۴۳۰۵ - قسم قاطع دعوی

Serment décisoire

(مدنی) قسمی‌که دریك دعوی یکطرف بطرف دیگرمتوجه‌کند و با اداء سوگند او دعوی فیصله یابد .

۴۳۰۶ - قسم قضائی

Serment Judiciaire

گواه‌گرفتن یکی از مقدسات برصدق اظهار خود بروجود یا نفی شیئی مورد ادعاء خواه قسم قاطع دعوی باشد خواه قسم تکمیلی .

(رك . قسم تکمیلی)

۴۳۰۷ - قسم مدعی

(فقه) اگر پس از استحلاف مدعی‌علیه توسط مدعی ، مدعی‌علیه ازمدعی‌بخواهد که برذیحق بودن خود قسم یاد نماید

این عمل را اصطلاحاً «رد قسم» نامند و قسمی راکه دراینصورت مدعی یادخواهد نمود قسم مدعی نامیده‌اند .

۴۳۰۸ - قسم مدعی علیه

(فقه) هرگاه مدعی بینه نیاورد میتواند از مدعی علیه بخواهدکه بربیحقی مدعی قسم یاد نماید این خواستن را استحلاف مدعی‌علیه نامند و این قسم را قسم مدعی علیه یا قسم منکر نامیده‌اند و اگر او چنین قسمی یادکند حکم بنفع مدعی‌علیه و بربیحقی مدعی صادر میشود .

۴۳۰۹ - قسم منکر

رك . قسم مدعی‌علیه

۴۳۱۰ - قسم نفی

(فقه) قسمی‌که مدعی‌علیه یادکند .

۴۳۱۱ - قسم نفی‌العلم

رك . قسم بتی

۴۳۱۲ - (تغلیظ) قسم

(فقه) یعنی اضافه‌کردن امور واوضاع و احوالی که شدت و صلابت و هیبت بقسم بدهد مثل اینکه اسم خداوند رابنویسند وبسوگند یادکننده بگویند انگشت خود را برآن بگذارد وقسم یادکند یادرکعبه یا مسجد یامحراب مسجد یا درروزجمعه مثلا قسم یادکند (جامع‌الشتات - صفحه ۷۴۴) .

۴۳۱۳ - (رد) قسم

رك . قسم مدعی

۴۳۱۴ - قسم نامه

متن نوشتهٔ سوگند که بصورت فرمول معین مقررگردیده باشد (اصل یازدهم قانون اساسی) .

۴۳۱۵ - قسمت

بمعنی تقسیم است (رك . تقسیم) .

۴۳۱۶ - قسمت اجباری

Partage forcé

(مدنی - فقه) بمعنی تقسیم اجباری مال مشاع است‌که‌بحکم‌دادگاه صورت میگیرد (مادهٔ ۵۹۱ ق-م) .

۴۳۱۷ - قشون

اسم سابق ارتش است (اصل ۱۰۴ متمم قانون اساسی) .

۴۳۱۸ - قصاص

(فقه) کیفری است‌که بحکم‌قانون وبوسیلهٔ مجنی‌علیه یا اولیاء قانونی او علیه مجرم بکار میرود وباید‌حدودی‌که قانون‌معین میکند نظیر جرمی‌باشدکه ازطرف‌مجرم صورت گرفته‌است پس‌باید‌جرم ومجازات شبیه هم باشند .

محتسب خم شکست و من سر او
سن بالسن و الجروح قصاص

موارد قصاص عبارت است از قتل عمد و جنایت عمدی براطراف (رك . جنایت براطراف) وجنایت عمدی برمنافع (رك. جنایت برمنافع) و جرح عمدی (رك . جرح) در موارد فوق اگر جرم عمدی نباشد دیه باید داده شود .
(رك . دیه)

۴۳۱۹ - قصد Volonté

(مدنی - فقه) الف - مصمم شدن بانجام یك عمل حقوقی از قبیل اقرار ، بیع و غیره خواه تصمیم گیرنده رضایت باقدام خود داشته باشدخواه رضایت نداشته‌باشد مانند شخصی‌که از روی اکراه اقدام به اقرار یا اقدام به بیع میکند .

ب ـ خصوص قصد انشاء یعنی قصدی که یك موجود اعتباری را بوجود می‌آورد. بنابراین قصد اقرارکننده (مادهٔ ۱۲۶۲ ق‌ـم) قصد انشاء نیست بلکه قصد اخبار است. قصد انشاءعنصرعمومی همهٔ عقود و ایقاعات است (مادهٔ ۱۹۱ ق‌ـم).
(رك . اصطلاح ۷۱۷-۲۶۸۳)

۴۳۲۰ ـ قصد اخبار

(مدنی ـ فقه) قصدکسیکه از امری که در گذشته واقع شده (مانند قصد اقرارکننده و قصد شهادت دهنده) یا از امری که در آتیه واقع میشود حکایت میکند.
در برابر قصد انشاء بکار میرود.
(رك . انشاء)

۴۳۲۱ ـ قصد اضرار بدائن

Consilium fraudis

نیت مدیون در اعمال حقوقی که نتیجهٔ آنها بنحوی از انحاء اضرار به بستانکار باشد.

۴۳۲۲ ـ قصد انشاء

(مدنی ـ فقه) قصدی است که نیروی خلاق دارد و میتواند یك یا چند اثرحقوقی را در ظرف اعتبار ایجاد کند مانند قصدبایع که مالکیت مبیع را بنفع مشتری (در مقابل اخذ ثمن) در ظرف اعتبار ایجاد میکند (رك . وجود اعتباری)
قصد انشاء در هرعقد و هرایقاعی باید وجود داشته باشد (مادهٔ ۱۹۱ ق‌ـم)
این اصطلاح درمقابل قصد اخباراستعمال میشود.
(رك . انشاء ـ رضا)

۴۳۲۳ ـ قصد تبرع

Animus donandi

(مدنی ـ فقه) دادن مالی بدیگری بدون قصد دریافت عوض مالی. مرادف قصد مجان است. از امارات مربوط باینمورد مادهٔ ۲۶۵ ق‌ـم استکه میتوان از آن تعبیر به اصل عدم تبرع کرد.

۴۳۲۴ ـ قصد تصرف مالکانه

Animus possidendi

(مدنی) نیت کسیکه روی چیزی اعمال مادی میکند بمانندکسیکه باعتقاد داشتن مالکیت عین‌یامنافع بر آن چیز آن اعمال مادی را صورت میدهد.

۴۳۲۵ ـ قصد تملك

Intention de s’approprier

(مدنی ـ فقه) تصرف درمالی بقصد تملك مثلا حیازت مباحات باید باقصد تملك همراه باشد تا حیازت‌کننده مالك آنها شود (مادهٔ ۱۴۳ ق‌ـم).

۴۳۲۶ ـ قصد قربت

(مدنی ـ فقه) قصد نزدیك شدن به ساحت قدس الهی که در حقیقت قصد نیل بصفات کمال است.
در عقد صدقه (مادهٔ ۸۰۷ ق‌ـم) قصد قربت لازم است قصد قربت عنصر مشخص عبادات ازغیرعبادات (که‌آنهارامعاملات بمعنی اعم میگویند) میباشد.

۴۳۲۷ ـ قصد لفظ

(مدنی ـ فقه) درباب عقود و ایقاعات برای اعلام قصد یك رشته لغات وعبارات وجود دارد که ممکن است انسان گاهی آنرا بصورت سبق لسان اداءکند در اینصورت قصد آن الفاظ را ندارد ولی

اگر درحالت شعور وتوجه و بدون سبق لسان کسی آن الفاظ را بگوید قصد لفظ را دارد . قصد لفظ دلالت برقصد انشاء نمیکند زیرا آن الفاظ دو نوع معنی دارند : معنی اخباری و معنی انشائی ، وموقعی قصد انشاء محقق میشود که گویندهٔ آن الفاظ ، معنی انشائی آن الفاظ را قصدکرده باشد . پس برای تحقق عقد و ایقاع هم قصد لفظ میباید وهم قصدانشاء.

۴۳۲۸ - قصد مالکانه

Animus domini

(مدنی) دخل و تصرف درمال معین از نوع تصرف مالك وباعتقادتصرف مالکانه خواه تصرف قانونی باشد خواه نه مثلا سارقی که مال مسروق را میفروشد بخود حق مالکیت آنرا داده و خود را مانند یك مالك فرض میکند و قصد او از نظر خود اوقصد مالکانه است هرچندکه قانون اورا مالك نمیداند . بعضی گفته‌اند مالك بودن شرط انعقاد عقد نیست بلکه قصد مالکانه‌کافی است .

۴۳۲۹ - قصد نتیجه

الف ـ درحقوق جزا عبارت است ازقصد فاعل جرم نسبت به نتیجه‌ای که عادتاً از جرم گرفته میشود مثلا در جرم قتل ، قاتل‌قصدازهاق روح (خروج جان ازتن) مقتول را دارد . درجرائم عمدی مجرم قصد نتیجه دارد .

ب ـ درعقود وایقاعات قصد نتیجه عبارت است از قصد ترتب‌آثار قانونی برعقد یا ایقاع .

ج ـ درپاره‌ای از اعمال حقوقی مانند : اقرار و شهادت ، قصد لازم است ولی‌قصد نتیجه لازم نیست ممکن است شخص‌اقرار کندبدون اینکه بداند چه‌آثاری براقرار او مترتب خواهد شد این اقرار مؤثر است .

د ـ درپاره از اعمال حقوقی قصد لازم نیست تا چه رسدکه خصوص قصد نتیجه لازم باشد مانند اتلاف و تسبیب .

۴۳۳۰ - (تقابل دو) قصد

(مدنی) از عناصر عمومی عقود ، تقابل دوقصد است ومعنی‌تقابل دوقصد این است که یکی در واقع پاسخ دیگری باشد از قبیل پاسخی که به پیشنهادی داده شود بنابراین اگر دو شریك به ثالثی اجازهٔ انتفاع ازمال مشترك رابطورعاریه بدهند توافق بین خود دو شریك را نمیتوان تقابل دوقصد دانست‌یعنی‌دوقصد دوشریك، متقابل نیست ولی قصد هردوشریك باقصد مستعیر، ازقبیل قصدهای متقابل میباشند.

۴۳۳۱ - قصور

(فقه) در مقابل تقصیر بکاررفته و عبارت است از ترك یك قانون الزامی بدون اینکه مسامحه‌ای درآن کرده باشد چنانکه کسیکه تازه بتابعیت کشوری پذیرفته شده ممکن است از روی جهل بقانون امر قانونی راترك ویا نهی‌قانونی را مرتکب شده باشد این جهل از روی قصور است نه تقصیر (رك . جهل بقانون) در ذیل مادهٔ ۵۵۱ قانون‌آئین دادرسی مدنی‌مقنن بجای تقصیر ، قصور را بکار برده‌است که البته این تقصیر است نه قصور .

۴۳۳۲ - قضاء (دادرسی) Juridiction

درلغت بمعنی ختم وفراغ است و قضاوت غلط است . در فقه آنرا چنین تعریف کرده‌اند :

ولایت صدورحکم‌ازکسیکه صلاحیت افتاء

دارد در مورد جزئیات قوانین شرعی و بین اشخاص معین بمنظور اثبات حقوق و استیفاء آنها بنفع ذینفع (جامع الشتات ص ۷۳۰ ـ منهاج الهدایة ـ ص ۱۸۹) بهمین معنی است تعریف ذیل از کتاب منهاج ـ الهدایة :

«القضاء انشاء امر جزئی فی واقعة معینة بحیث لا یتعدی الی مثلها بل یحتاج الی انشاء حکم آخر بخلاف الفتوی فانها لیست انشاءاً».

این تعریف که با مادهٔ ۵ قانون آئین دادرسی مدنی مطابقت کامل دارد نشان میدهد که صرفنظر از مسألهٔ انفصال قوای ثلاثهٔ مملکتی اساساً طبع قضاء این است و این امر خیلی قدیمی تر از نظریهٔ تفکیک قوای ثلاثه است.

کلمهٔ Juridiction در اصل بمعنی بیان حق و توانائی (اختیار) احقاق حق و فصل خصومت ـ قلمرو قضائی ـ قوهٔ قضائیه است. اصطلاحاً در معانی زیر بکار رفته است :

الف ـ اختیار و توانائی احقاق حق و فصل خصومت .

ب ـ مجموع سازمانها و مراجعی که اختیار احقاق حق و فصل خصومت در دست آنان می باشد .

ج ـ صلاحیت یك سازمان و مرجع احقاق حق و فصل خصومت مانند صلاحیت دادگاههای شهرستان در مقابل صلاحیت دادگاههای استان .

د ـ سازمان مرجع دائمی صلاحیتدار برای حل اختلافات بین المللی که در مقابل داوری بین المللی بکار می رود (کمیسیون حقوق بین الملل ۱۹۵۰) .

ه ـ در یك تعبیر وسیع و نارسا بمعنی قدرتهای بکار رفته از طرف یك دولت در مورد معین را گفته‌اند (گزارش کمیسیون حقوق بین الملل ۱۹۵۰) .

و ـ مجموع صلاحیت‌های یك سازمان بین المللی .

۴۳۳۳ ـ قضاء دین

(فقه) پرداخت دین را گویند .

۴۳۳۴ ـ قضاء کنسولی

Juridiction consulaire

الف ـ اختیار و صلاحیت دادرسی که بموجب پاره‌ای از قراردادها برای کنسولها شناخته میشود علی الخصوص در رژیم کاپیتولاسیون .

ب ـ محاکمی که در کنسولگری‌ها برای انجام وظیفهٔ فوق تشکیل داده میشود .

۴۳۳۵ ـ قضاء و شهادات

(فقه) آنچه راکه امروز آئین دادرسی مدنی و کیفری مینامند در فقه از آن تعبیر به قضاء و شهادات شده است و ذکر شهادت از میان ادله (مانند اقرار و سوگند و امارات و علم قاضی) بعلت اهمیت فوق العادهٔ شهادت در قضاء اسلامی است . در باب قضاء و شهادات از سازمانهای قضائی و آنچه که امروز اصول تشکیلات نامیده میشود بتفصیل بحث شده است طرز تنظیم صورت جلسات دادگاه ، صورت جلسه تأمین دلیل، نیابت قضائی ، دادنامه (مقدمهٔ حکم و خود حکم) و بایگانی دادگاه، نگهداری مستندات اصحاب دعوی و مسائل دیگر همه در باب قضاء و شهادات مورد بحث واقع شده است و از این مسائل دانسته میشود که دارالقضاء آنروزگار ازدادگاه کنونی آنقدرها فاصله در صورت نداشته است .

۴۳۳۶ ـ قضائی Judiciaire

الف ـ منسوب بیك دادگاه معین (بکارو

رسیدگی و تصمیمات اوومانند این امور (داورانه) دراین معنی مقابل Arbitral بکار رفته است چنانکـه گویند دیوان دادگستری بین المللی سازمان قضائی اصلی ملل متحد را تشکیل میدهد.

ب ـ منسوب بصلاحیت دادن حکم باستناد حق و اختیار. دراین صورت شامل مورد داوری هم هست (دیکسیونر ترمینولوژی اصطلاحات حقوق بین الملل sirey ـ ۱۹۶۰).

ج ـ صفت مسائل قابل طرح در دادگاه Contentieux

د ـ در مقابل امور حسبی Gracieux بکار می‌رود و در این صورت صفت مسائل ترافعی است.

۴۳۳۷ ـ قضیه

در لغت بمعنی دادرسی است و دراصطلاح بسیار قدیمی فقه اسلام بمعنی خود دعوی است و بهمین معنی در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۴۳۳۸ ـ قضیهٔ محکوم بها

Chose jugée

یعنی دعوئی که منتهی بنظر نهائی دادگاه (در هرمرحله) شده باشد.

(اصطلاح شمارهٔ ۴۵۱)

در یك رأی آنچه که مقدمهٔ حکم Motifs نامیده میشود مشمول اعتبار امر مختوم نیست و فقط قسمت اخیر آن (یا حکم بمعنی اخص) که Dispositif نامیده میشود مشمول اعتبار امر مختوم است.

۴۳۳۹ ـ قضیة فی واقعة

Décision d'espèce

حکمی که در موضوع خاصی صادر شده و مصلحت خصوص مورد در آن منعکس است و بحسب اقتضاء قـواعد حقوقی و مقررات کلی تسری آن بسائر مواردایجاد اشکال می کند.

۴۳۴۰ ـ قطاع الطریق

راهزنان را گویند. سعدی گوید:

امیرقافله را هم تغافلی باید

که بی‌نصیب نمانند قاطعان‌طریق

(فقه) جرم مخصوصی است که‌دارای‌عناصر ذیل است:

الف ـ مجرم باید مسلم یاذمی باشدخواه یکنفر باشد یا بطور جمعی اقدام کنند.

ب ـ مجرم باید عاقل و بالغ بوده و مست و مکره و مجبور نباشد.

ج ـ دارای نیرو برای نشان دادن قهرو غلبه باشد.

د ـ متعرض مال یا جان یا ناموس غیر بصورت تجاهر (رك. تجاهر) گردد نه بصورت اختلاس مثل کسانیکـه متعرض نفرات‌آخر قافله می‌شوند بامید اینکه در صورت مقاومت فرار خواهندکرد چه این‌ها قهر و غلبه (شوکت) نیست.

ه ـ مجنی علیه یا مجنی علیهم نتوانند استغاثه‌کنند و مدد بخواهند خواه بعلت دوری از آبادی یا بعلت عدم دسترسی بقوای عمومی. این عنصر حتی در شهر هم صدق می کند چه‌ممکن است مجرمین بعلت شدت قهر و غلبه آنان را از مدد خواهی بازدارند.

اگر مدد خواهی کنند و مددکار بکمك آنان بیاید و معذلك تجاوزی بمال‌یاجان یا ناموس مجنی علیه‌یا مجنی علیهم کنند عنوان غارت‌صدق می کند نه قطع طریق. (نهایةالمحتاج ـ جلد ۸ ـ صفحهٔ ۲ـ۳ المغنی جلد ۹ ـ صفحهٔ ۱۲۳).

عنوان فقهی قاطع‌الطریق، محارب است .

۴۳۴۱ - قطع

(فقه) حالتی است نفسانی که در آن حال چیزی برای شخص معلوم است (درمقابل ظن و شك استعمال میشود) و احتمال اینکه ممکن است در آن مورد بخصوص خطا کرده باشد نزد او منتفی است .

۴۳۴۲ - قطع طریقی

(فقه) قطع معمولی که مقنن درمواد قانونی آنرا موضوع حکمی از احکام خودقرار نداده باشد .

(رك . قطع موضوعی)

۴۳۴۳ - قطع قطاع

(فقه) قطاع بروزن عطار کسی را گویند که براساس سادگی ذهن بیشتر ازمتعارف در مسائل مختلف قطع پیدا می کند و بعبارت ساده‌تر : کسیکه زود به اکثر امور قطع پیدا کند . قطع چنین شخصی‌را قطع قطاع نامند.

۴۳۴۴ - قطع موضوعی

(فقه) قطعی که مقنن آنرا موضوع حکمی از احکام خود قرار دهد مانند قطع دادرس که از شهادت شهود حاصل شود موضوعی‌است که مقنن آنراموضوع تکلیف دادرس بفصل خصومت بر طبق آن کرده است (مادهٔ ۴۲۴ دادرسی مدنی) ولواینکه این قطع بعداً بر خلاف واقع درآید و از این قبیل است قطع حاصل‌از امارات قضائی (مادهٔ ۱۳۲۱ قانون مدنی) .

۴۳۴۵ - قفیز

۱۴۴ ذرع مربع از زمین را گویند .

۴۳۴۶ - قلب

چیز تقلبی مانند سکهٔ قلب و اوزان و مقیاس‌های قلب (مادهٔ ۴ قانون اوزان و مقیاس‌ها - مصوب ۱۳۱۱) قلب در واقع وارونهٔ حقیقت‌است وشاید به‌قلب آدمی از آن جهت قلب گفته شده که واژگونه‌قرار دارد .

۴۳۴۷ - قلمرو Domaine

بمعنی منطقهٔ نفوذ و جریان یك قدرت رسمی یا غیر رسمی است و مجازاً بمعنی حوزه و محل و میدان استعمال می‌شود . قلمرویك کشورمساحت آن کشور راتشکیل میدهد. درحقوق بین‌الملل‌عمومی‌ناحیه‌ای است از زمین و دریا و هوا که در حدود آن یك دولت حکمرانی می کند .

(مادهٔ دوم قانون الحاق دولت ایران بمقررات هواپیمائی کشوری بین‌المللی- مصوب ۳۰ - ٤ - ۱۳۲۸) .

۴۳۴۸ - قلمروقانون در زمان

مقصود مدت اعتبار یك قانون است‌اعتبار یك قانون در مسیر زمان دوگونه محدود میشود :

الف - در خودآن‌قانون وقت‌معینی برای اعتبارآن ذکر شده باشد .

ب - در خودقانون‌وقت‌معینی برای‌اعتبار آن ذکر نشده باشد بلکه قانون جدیدی از طریق نسخ باعتبارآن پایان دهد .

۴۳۴۹ - قلمرو قانون درمکان

حسب قاعده قوانین یك ملت در داخلهٔ خاك آن بکار میرود و اعمال آنها در خارج‌کشور خلاف اصل است (اصل عدم تأثیر قانون در خارج کشور) مادهٔ ششم قانون مدنی .

نیز طبق قاعده قوانین یك‌کشور درداخله نسبت‌به تبعه وبیگانه یکسان اجراءمیشود

(از این معنی به اصل حکومت محلی قانون‌تعبیر میشود) استثناء اتباع‌خارجه یا داخله در پاره‌ای از موارد ، خلاف اصل است (مادهٔ پنجم قانون مدنی ومادهٔ واحده راجع برعایت احوال شخصیهٔ ایرانیان غیر شیعه) .

۴۳۵۰ - قلمستان

رك . بیشه

۴۳۵۱ - قمار

(فقه) الف- هرنوع شرط بندی درمقابل عوض .

ب - برد و باخت بوسیلهٔ اسباب قمارمانند قاب وگردو و سکهٔ پول و ورق و تخته و غیره .

(مدنی) در قانون مدنی تعریف عرفی آن ملاك است که همان تعریف دوم فقهی است (مادهٔ ۶۵٤ قانون مدنی و مادهٔ ۲۴۳ قانون مجازات عمومی و نظامنامهٔ امور خلافی .

۴۳۵۲ - قنسول

رك . کنسول

۴۳۵۳ - قوی

جمع قوه و نیرو است . در علم حقوق بقدرتهای عالیهٔ اداری گفته می‌شود ودر اصطلاحات ذیل بکار می‌رود :

۴۳۵۴ - قوای ثلاثه

بمعنی قوای عالیه است .

۴۳۵۵ - قوای عالیه

(حقوق اساسی) سه قوهٔ مقننه و مجریه و قضائیه را گویند .

۴۳۵۶ - قوای مملکت

قوهٔ مقننه و قوهٔ مجریه و قوهٔ قضائیه را گویند(اصل ۲۶-۲۷متمم قانون‌اساسی) .

۴۳۵۷ - (انفصال) قوی

(حقوق‌اساسی) یعنی‌تفکیک سه‌قوهٔ مقننه و قضائیه ومجریه واستقلال هریك درمقابل دیگری (اصل ۲۸ متمم قانون اساسی) .

۴۳۵۸ - قواد (بتشدید واو)

رك . قیاده

۴۳۵۹ - قواده

رك . قیاده

۴۳۶۰ - قواعد واشنگتن

(بین‌الملل عمومی) این اصطلاح ناظر است به سه قاعده‌که راجع است بپاره‌ای از تکالیف کشورهای بیطرف در مورد جنگ‌دریائی .قرارداد‌شامل‌قواعد مذکور در ۸ مه ۱۸۷۱ بین‌اتازونی و بریتانیای کبیر بامضاء رسیده است .

۴۳۶۱ - قوانین

جمع قانون است (رك . قانون) و در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۴۳۶۲ - قوانین اجرائیه

اصطلاح قدیمی قانون شکلی است (رك . قانون شکلی) چون قوانین شکلی زمینهٔ اجراء قوانبن ماهوی را فراهم می کنند. معذلك اصطلاح نارسائی است‌که‌با قوانین اجراء احکام و اسناد اشتباه میشود و خوب است‌که ترك شده است .

۴۳۶۳ - قوانین اختیاری

(مدنی) قوانینی‌که اجراء آنها باختیار اشخاص است مانند مقررات بیع. کسیکه نخواهد خرید و فروش بکند‌این‌مقررات را اجراء نمی کند .

۴۳۶۴ - قوانین آمره

رك . قانون امری

۴۳۶۵ - قوانین انتظامات عمومی

مرادف قانون امری است.
(رك . قانون امری)

۴۳۶۶ - قوانین تضمینیه

مرادف قانون شکلی است.
(رك . قانون شکلی)

۴۳۶۷ - قوانین تعیینیه

مرادف قانون ماهیتی است (رك . قانون ماهیتی) اصطلاحی است قدیمی و نارسا که فعلا ترك شده و بحق ترك شده است.

۴۳۶۸ - قوانین شخصی

(بین‌الملل خصوصی) شخصی که در کشور بیگانه‌ساکن شده مشمول یکی ازدوقانون است : قانون‌کشور محل اقامت وسکونت (که نسبت باوکشور بیگانه است) و این قوانین راقوانین‌محلی گویند ، ویاقانون کشور متبوع خود او که‌آن قوانین را نسبت باو قوانین شخصی نامند .

۴۳۶۹ - قوانین طبیعی

قوانین مربوط به حقوق طبیعی راگویند
(رك . حقوق طبیعی)

۴۳۷۰ - قوانین عینی

قوانین حاکم بر اموال راگویند .

۴۳۷۱ - قوانین محلی

رك . قوانین شخصی

۴۳۷۲ - قوانین موضوعه

یعنی قوانینی که از طرف مقام مطاعی تهیه و بمعرض اجراء عرضه شده باشد . در مقابل قوانین طبیعی استعمال میشود (مادۀ ۸ - ۹ قانون استخدام کشوری ۱۳۰۱ شمسی) .

۴۳۷۳ - قود

(فقه) قصاص قتل را گویند .

۴۳۷۴ - قورچی باشی

(تاریخ حقوق) صاحب برترین‌مقام‌نظامی کشوردرعهد صفوی که او را امیرالامراء می گفتنداو رئیس‌قورچیان (افواج‌سواره نظام‌که از عشائر بودند) بوده است.مقام او پس از وزیر اعظم بود (قور بمعنی مهمات وسازو برگ است) .

۴۳۷۵ - قول شرف

تعهد کسی که حیثیت خود را وثیقۀ اجراء تعهد خود قرار دهد (مادۀ ۳۳ نظامنامۀ اجراءاسنادرسمی)مقصود از «قیدالتزام» همین معنی است .

۴۳۷۶ - قوللر آقاسی

(تاریخ حقوق) رئیس افواج متشکل از غلامان سلطنتی در عهد صفوی که‌ازامراء ارشد ارتش بشمار می‌رفت .

۴۳۷۷ - قولنامه

نوشته‌ای است غالباً عادی حاکی از توافق بر واقع ساختن عقدی در مورد معینی که ضمانت اجراء تخلف از آن پرداخت‌مبلغی Dédit است.این‌توافق‌ها مشمول مادۀ ۱۰ ق - م است .

۴۳۷۸ - قوه

در لغت بمعنی نیرواست در مقابل‌ناتوانی وضعف‌بکار می‌رود در اصطلاحات‌اسلامی در مقابل‌فعلیت‌بکار میرودچنانکه گویند هر شاگردی در زمان شاگردی استاد است بالقوه یعنی‌آن نیرو و استعدادکه بتواند بوسیلۀ‌آن بمقام استادی برسددر

او هست. وقتیکه عملا و واقعاً بمقام استادی رسید آنوقت می گویند بالفعل استاد است و بر این مقیاس هرانسانی فرشته است بالقوه. در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۴۳۷۹ - قوهٔ اثباتی Force probante

خاصیت اثبات که بموجب قانون بپاره‌ای از پدیده‌های حقوقی داده میشود چنانکه سند و ید و شهادت و قسم و اقرار ومانند این‌ها قوهٔ اثباتی دارند (مادهٔ ۱۲۹۰ - ۱۲۹۱ - ۱۳۰۱ ق - م).

۴۳۸۰ - قوهٔ اجرائی

Force exécutoire

هر سندی که قانون آنرا لازم‌الاجراء شناخته باشد دارای قدرت وقوهٔ اجرائی است مانند حکم دادگاه و اسناد رسمی و چك. قدرت اجرائی یا ناشی از حکم دادگاه است یا بلاواسطه ناشی از اذن قانون است مانند سند رسمی.

۴۳۸۱ - قوهٔ اجرائیه

Pouvoir exécutif

مرادف قوهٔ مجریه است.

(رك. قوهٔ مجریه - قدرت اجرائی)

۴۳۸۲ - قوهٔ بین‌المللی

Force international

(بین‌الملل عمومی) قوای نظامی مطیع مقررات خاص یا تابع یك قدرت بین‌المللی راگویند.

۴۳۸۳ - قوهٔ حکمیه

مرادف قوهٔ قضائیه است. اصل ۲۷ متمم قانون اساسی.

(رك. قوهٔ قضائیه)

۴۳۸۴ - قوهٔ قاهره Force majeure

آنچه‌که قابل پیش بینی نبوده و قابل اجتناب نیز نباشد و متعهد را در حالت عدم قدرت بر اجراء تعهد خویش قرار دهد و یا موجب معافیت کسیکه بعلت عدم توانائی خسارتی بمتعهدله خود یامتضرر دیگری‌وارد کرده‌است گردد مانند حریقی که بدون عمد وتخطی صاحب کارخانه در کارخانه اتفاق افتد و در نتیجه اونتواند سفارشاتی‌راکه قبول کرده بانجام‌رساند. این اصطلاح‌واصطلاح «حادثهٔ غیرمترقب» cas fortuit در قوانین فرانسه و در آثار غالب حقوقدانان آن مرز و بوم بطور مترادف استعمال میشود (مادهٔ ۱۱۴۸ - ۱۷۳۳ - ۱۷۸۴ قانون مدنی فرانسه).

۴۳۸۵ - قوهٔ قدسیه

(فقه) تعبیر لطیف خواص است از قوهٔ اجتهاد و استنباط در فقه و علوم وابستهٔ بآن.

۴۳۸۶ - قوهٔ قضائیه

قوه‌ای که متصدی امور قضائی کشوراست. مجموع‌قدرتهای قضائی‌تابع دیوانکشور.

۴۳۸۷ - قوهٔ قهریه

بمعنی قوهٔ قاهره است.

(رك. قوهٔ قاهره)

۴۳۸۸ - قوهٔ مجریه

قوه‌ای که حکومت و ادارهٔ امورکشور را بعهده دارد. جزقانونگذاری و دادرسی باقی شئون‌مربوط بادارهٔ یك‌کشور ناشی از قوهٔ مجریه است (اصل ۲۷ متمم قانون اساسی).

قوهٔ اجرائیه هم در همین معنی استعمال

می‌شود .

۴۳۸۹ - قوهٔ مقننه

(حقوق اساسی) مرجع انشاء و وضع و تصویب و توشیح قانون (مادهٔ ۲۷ متمم قانون اساسی) .

پارلمان بمعنی قوهٔ مقننه هم بکارمی‌رود.

۴۳۹۰ - قوهٔ مقننه عادی

مجلس شوری و مجلس سنا راگویند .

۴۳۹۱ - قوهٔ مقننهٔ فوق‌العاده

مجلس مؤسسان راگویند .

(رك . مجلس مؤسسان)

۴۳۹۲ - قوی

(فقه) روایتی است که راوی آن ثقه باشد ولو از اهل‌سنت (بعکس حدیث صحیح که باید راوی آن شیعهٔ امامیه باشد) و این‌را موثق هم نامیده‌اند .

۴۳۹۳ - قیاده

(فقه) رابط واقع شدن در زنا راگویند. رابط درلواطرا قوادنمی گویند ولواینکه او هم مجرم است و محکوم بحکم قیاده است . مرتکب‌قیاده را قوادگویند واگر زن باشد « قواده » نامند (بند سوم مادهٔ ۲۱۱ قانون مجازات عمومی) .

۴۳۹۴ - قیاس Analogie

(فقه) برای وقوع قیاس عوامل زیر لازم است :

الف ـ دو مطلب متفاوت .

ب ـ تکلیف یك مطلب درقانون معین‌شده است و تکلیف دیگری در قانون معین نشده است .

ج ـ سببی که بآن سبب ، در مورد مطلب اول وضع آن قانون شده است در مورد مطلب دوم هم وجود دارد .

در چنین شرایطی قانون‌مربوط به‌مطلب اول را در مـورد مطلب دوم هم اجراء می کنند .

مثال ـ مادهٔ دهم قانون‌مدنی آزادی‌اراده را در خصوص قراردادها بیان کرده است نه‌درایقاعات. اماسبب‌شناسائی آزادی‌اراده در قراردادها درایقاعات هم موجود است بنابراین‌میتوان گفت که‌هر ایقاعی‌هم‌قانونی است‌مگر آنکه مخالف‌صریح قانون‌باشد .

پس قیاس عبارت است از اجـرای یك قانون در موردی از موارد سکوت ، ازاین‌جهت که بین‌آن موردسکوت و بین مورد قانون مزبور قـدر مشترك مؤثری وجود دارد . این قدر مشترك را جامع گویند .

قدر مشترك مذکورگاهی جنبهٔ علت را دارد وگاهی‌جنبهٔ علت‌ندارد چنانکه‌مادهٔ ۴۷۵ ق ـ م اجارهٔ مال مشاع را درست دانسته و اشاعه‌رامانع تسلیم عین‌مستأجره ندانسته است ، در مورد هبهٔ مشاع ، قانون ساکت است بنابرقیاس بمادهٔ ۴۷۵ هبهٔ مشاع هم درست واشاعه در این‌مورد هم مانع تسلیم نیست .

در این مثال قدر مشترك را نم‌توان‌علت دانست بلکه قدر مشترك مـذکور « عدم مانع » است یعنی اشاعه هم چنان‌که در اجاره مانع تسلیم عین مستأجره نیست درهبه‌هم مانع تسلیم عین‌موهوب نیست . فقهاء قدر مشترك را همیشه علت تشریع و قانونگذاری دانسته‌اند و از همین رو قیاس را بحسب چگونگی علت مـزبور بقیاس مستنبط العله و قیاس منصوص‌العله تقسیم نموده‌اند و از مثال بالا معلوم شد که نظرفقهاء در این‌مورد خالی ازخدشه

نیست .

در مورد تفسیر قوانین (در مذاهب و غیر مذاهب) همیشه عده‌ای مخالف قیاس بوده‌اند و عقیده بنظریه‌ای دارند که از آن تعبیر به «کمال قانون نوشته بحکم ضرورت عقل ، یا La plénitude Logiquement nécessaire de la législation شده است ! و گفته‌اند مادهٔ ۴ قانون مدنی فرانسه بر همین‌فکر ساخته‌شده است . مادهٔ ۴ قانون آئین دادرسی مدنی‌ماهم از آن گرفته‌شده است . آنها می گویند در هر مورد و هر واقعه‌ای یا قانون خاص وجود دارد یا قانون عام واساساً سکوت قانون (یافقدان نص) را انکار می کنند این بود دکترین کهن فرانسه .

عده‌ای از فرق اسلامی مانند شیعه (و ظاهریه ازاهل سنت) باوجوداینکه‌فقدان نص را قبول دارند معتقدند که حاجت به قیاس نیست‌و باید از متون قانون‌بهروسیله غیر از قیاس ، راه‌حل موارد سکوت را بدست‌آورد .

ابن حزم اندلسی حدیث نبوی ذیل رادر رد قیاس‌آورده است : (لاینزع‌الله العلم من صدور الرجال‌ولکن‌ینزع العلم بموت. العلماء فاذالم یبق‌عالم اتخذالناس رئوساً جهالاً فقالوا بالرأی فضلوا و اضلوا – یعنی خدای دانش را از دل دانایان بر- نمی گیرد لکن بامرگ آنان دانش از بین میرود آنگاه که‌دانائی نماندمردم راسران نادان پدید آیند که بعلت عدم آگهی از قوانین از پیش خود و باندیشهٔ ناپختهٔ خود بقیاسات واهی دست زنند گمراهند وگمراه‌کننده – الاحکام ابن‌حزم - جزء ششم ص ۳۹) ابن‌حزم هم معتقد است که اساساً سکوت‌قانون‌وجود ندارد (المحلی- چاپ دوم – جلد اول .- ص ۵۲) وچون پیروان او بنام حزمیه دراسپانیا فراوان بوده‌انداحتمال‌میرود ریشهٔ دکترین کهن فرانسه در نظرات حزمیه باشد .

حدیث‌ذیل راهم شیعه درباب بطلان قیاس نقل‌کرده است :

(ضل عام ابن‌شبرمة . عندالجامعة املاء رسول‌الله - ص – و خط علی - ع - بیده ان‌الجامعة لم تدع لاحدکلاماً فیهاعلم - الحلال و الحرام . ان اصحاب القیاس طلبواالعلم بالقیاس‌فلم یزدادوا من‌الحق الابعداً ان دین‌الله لایصاب بالقیاس- یعنی دانش ابن‌شبرمه که از دادرسان اهل‌سنت و معاصرامام صادق - ع- بود دانش‌نیست گمراهی‌است او شرع را بقیاس واندیشهٔ خود می‌شناسدحال‌آنکه مقررات شرع‌در مجموعه‌ای بنام جامعه گردآمده است که رسول خدا مطالب آنرا املاءکرد و علی بخط خود نوشت تمام مقررات حلال و حرام‌درآن فراهم شده وجای سخن‌برای کسی نگذاشته است . پیروان قیاس‌می - خواهند راه‌حل مشکلات را درقیاس‌پیدا کنند ولی از این راه از مقصود شارع بدور می‌افتند - کتاب وافی - جزء اول از جلد اول - ص ۵۸) .

در توصیف «جامعه»در جزء دوم از جلد اول‌وافی – ص ۱۳۵ – طی حدیثی‌چنین گفته‌اند :

صحیفة طولهاسبعون ذراعاً بذراع‌رسول‌الله (ص) و املائه من فلق فیه و خط‌علی(ع) بیمینه . فیهاکل‌حلال و حرام و کل‌شیئی یحتاج‌الیه‌الناس حتی‌الارش فی‌الخدش . یعنی جامعه صحیفه‌ای است بطول هفتاد ذراع وباملاء رسول خدا و خط علی .

هر حلال و حرامی در آن ذکرشده است حتی غرامت خراش که بر بدن کسی‌وارد آورند.
از این حدیث هم دانسته میشود که‌از نظر شیعه هم سکوت قانون اساساً وجودندارد ولی بعلت اختلاف نظر در امر امامت و خلافت بسیاری از مقررات مجال نشرو انتشار نیافته‌اندو این غیر از سکوت‌مقنن از تقنین در پاره‌ای از مسائل است و باین ترتیب کلیهٔ فرق اسلامی که با قیاس مخالفند نظرواحد دارند. با این وصف ازمضمون احادیث‌منع قیاس دانسته‌میشود که پیروان قیاس حتی باوجود نص عام قانون‌هم‌دست به‌قیاس‌میزدندو بصاحبنظران رجوع نمیکردند و قضاء ملعبهٔ اشخاص فاقدصلاحیت بود وحتی در مواردسکوت جای قیاس را نمیدانستند امور کیفری و مدنی را خلط میکردند بهمین جهت‌شیخ بهائی در زبدةالاصول قیاس اولویت و منصوص‌العله راجائز شمرده وبرای‌اثبات نظر خود باین حدیث استنادکرده است: (سئل‌النبی عن بیع الرطب بالتمر. فقال : أینقص اذاجف ؟ فقیل نعم. فقال لااذاً) یعنی سوآل ازپیغمبر (ص) شد که آیا خرمای تررا بخرمای خشك میتوان فروخت. پیغمبر پرسیدوقتی که بیع تمام شد و خرمای‌ترخشك شد وزن‌کل مبیع از وزن‌کل ثمن کمترمیشود ؟ گفت آری. پیغمبر فرمود این بیع درست نیست (زبدةالاصول خطی ۱۳۲۰ - ص ۵۹) و روی‌همین اصل اکثرفقهاء اصل‌استصحاب راکه بحسب‌دلالت نص بسیار محدودداست بقدری توسعه داده‌اند که آنرا بصورت بزرگترین‌اصل حقوقی در‌تمام مسائل‌فقهی راه داده‌اند (مجلهٔ حقوقی دادگستری - سال ۱۳۴۵ - شمارهٔ ۱ - ص ۱۱۸ - نمرهٔ ۳۹) دراشتغالات بکارهای‌قضائی نمونه‌هائی بدست می‌آید که نص خاص و عام راه‌حل آنها را بدست نمی‌دهد و از قیاس گزیر نیست شاید امام ابوبکر محمدبن‌ابوسهل سرخسی بهمین مقام نظر کرده و گفته است : (ألنصوص معدودة و الحوادث ممدودة ... فهودلیل ... علی‌ان‌القیاس حجة ...) یعنی نصوص محدود است و وقایع قضائی نا محدود این است دلیل حجیت قیاس (مبسوط سرخسی- جلد ۱۶ ص ۶۲ - ۶۳) بهرحال مسألهٔ قیاس و مسألهٔ افراط و تفریط غیر صاحب‌نظر دو چیز است.

Claude du pasquier : introduction à la théorie générale et à la philosophie du Droit 3 e édition . paris p. 199 s

رسالهٔ فاروق‌الحق - دسفوری - ص ۲۱ ببعد راجع به قیاس اولویت.
(رك. مکتب ملاحظات علمی)

۴۳۹۵ - قیاس اصولی

(فقه) آنچه از اقسام قیاس که بین فقهاء متداول‌است. درمقابل‌قیاس‌منطقی‌درمنطق صوری بکار می‌رود.

۴۳۹۶ - قیاس اولویت

Argument à fortiori

(فقه) درمورد این‌قیاس باید عناصر ذیل وجود داشته باشد :
الف - علت وضع یك قانون معین بهر طریق که میسر است بدست آمده باشد.
ب - علت مزبور در موردمعینی ازموارد سکوت قانون بطور بارزتر وجود داشته باشد. مثلا بموجب مواد ۷۲۹ - ۷۳۰

قانون اصول محاکمات قدیم در اعتراض ثالث باجراء حکم دادگاه میتواند بااخذ تأمین از معترض ، عملیات اجرائی را متوقف کند . در مورد اعتراض ثالث به اجرای قرار تأمین ، قانون ساکت است از آنجائی که قرار سست‌تر ازحکم است و اجرای حکم را بترتیب فوق میتوان توقیف کرد پس بطریق اولی اجرای قرار را هم میتوان بطریق بالا توقیف نمود .

۴۳۹۷ - قیاس بطریق اولی

مرادف قیاس اولویت است .
(رك . قیاس اولویت)

۴۳۹۸ - قیاس جلی

اسم دیگر قیاس اولویت است .
(رك . قیاس اولویت)

۴۳۹۹ - قیاس خاص

(فقه) درمقابل قیاس‌عام‌است . قیاس‌خاص همان است‌که بطور مطلق به آن قیاس گفته میشود .
(رك . قیاس - قیاس عام)

۴۴۰۰ - قیاس شبه

(بکسر شین و سکون باء - یا بفتح شین وباء) درفقه‌مرادف قیاس‌مستنبط‌العله‌است.
(رك . قیاس‌مستنبط‌العله)

۴۴۰۱ - قیاس شرعی

قیاسی‌که درمسائل فقهی درموارد سکوت قانون میشود . در مقابل قیاساتی‌که در غیر فقه می کنند .

۴۴۰۲ - قیاس ظنی

(فقه) هرگاه قیاس کننده به‌نتیجهٔ کارخود مطمئن‌نباشد‌بلکه‌فقط ظن بصحت استنتاج خود داشته باشد قیاس او را قیاس ظنی مینامندچنانکه‌درمورد بند سوم‌مادهٔ ۲۲۵ دادرسی‌مدنی که صدور قرار تأمین بنظر دادگاه است بسیاری ازدادگاهها بمقدار یکدوازدهم‌قیمت‌خواسته‌وجه‌نقدازمتقاضی تأمین میگیرند این رقم را از قیاس بر میزان قانونی خسارت تأخیر پرداخت وجه‌نقد(مادهٔ ۷۱۹ دادرسی مدنی) بدست آورده‌اند . مستفاد از مادهٔ هفت قانون شهادت وامارات ۱۳۰۸ ومواد ۴۲۴ - ۴۳۴ دادرسی مدنی این است که قیاس ظنی در حقوق کنونی حجت نیست .

۴۴۰۳ - قیاس عام

استدلال بمصالح مرسله (استصلاح) را قیاس عام گویند .
(رك . استصلاح)

۴۴۰۴ - قیاس علت

(فقه) بمعنی تنقیح مناط است .
(رك . قیاس مستنبط‌العله)

۴۴۰۵ - قیاس قطعی

(فقه) هرگاه قیاس‌کننده به نتیجهٔ کار خود مطمئن باشد قیاس او را نسبت باو قیاس‌قطعی‌نامند مانند قیاس حجراصحاب دعوی در حین طرح دعوی ، برحجر اصحاب دعوی در اثناء رسیدگی بدعوی که درمادهٔ ۲۹۰ آئین دادرسی پیش بینی شده است پس دادرس‌باید درمورد نخست هم دعوی را متوقف‌کرده و اوراق دعوی را بنمایندهٔ قانونی محجور ابلاغ‌کنند .

۴۴۰۶ - قیاس مستنبط‌العلة

(فقه) این اصطلاح را درمورد قیاس ظنی بکار میبرند یعنی این قیاس را یکی از اقسام قیاس ظنی می‌شمرند .

اگر علت وضع یك قانون را بطور قطع و یقین استنباط کنند و آنرا درقیاس بکار برند چنین قیاسی را «تنقیح مناط» گویند بطوریکه « تنقیح مناط » بمعنی یك قسم «قیاس قطعی» است و غالب فقهاء امامیه آنرا حجت میدانند ودر این‌صورت آنرا استنباط از مفاد قانون تلقی میکنند نه قیاس .
(رك . قیاس)

۴۴۰۷ - قیاس مع‌الفارق

هر گاه قدر مشترك درقیاس وجود نداشته باشد یا قدرمشترك وجود داشته باشد ولی بین مقیس و مقیس‌علیه (رك . مقیس‌علیه) فرق مؤثری وجود داشته باشد که مانع تأثیرقدرمشترك مز بورگردد دراینصورت نباید اقدام بقیاس‌کرد و اگر اقدام به قیاس شود آن قیاس را قیاس مع‌الفارق نامند چنانکه قیاس شخص حقوقی را (در مورد ابلاغ بخادمان او) به‌شخص طبیعی بعضی قیاس مع‌الفارق میدانند و فارق ، میزان علاقهٔ خادم شخص طبیعی بمخدوم خود میباشد که این مقدار از علاقهٔ بین خادم و مخدوم در مورد شخص حقوقی وجود ندارد و علاقهٔ مز بور مؤثر در امر ابلاغ و رساندن اوراق دعوی به مخدوم است .

۴۴۰۸ - قیاس منصوص‌العلة

(فقه) هر گاه علت‌تشریع قانون‌مقیس‌علیه (رك . مقیس‌علیه) در خود قانون بیان شده باشد قیاسی که باتکاء علت مز بور صورت میگیرد قیاس منصوص‌العلة نامیده میشود و گاهی این راقیاس نمیدانند مثلا از لحن مادهٔ ۲۱۸ ق - م معلوم است که قصد فرار از دین علت حکم بعدم نفوذ معامله است پس میتوان از طریق قیاس منصوص‌العله گفت : که ابراء بقصد فرار از دین هم غیر نافذ است و از این حیث فرقی بین عقد و ایقاع نیست .

۴۴۰۹ - قیاس منطقی

قیاساتی که در منطق صوری مورد بحث است این قیاسات فقط راجع به شکل و فرم استدلال است نه‌راجع بمصالح ومواد اولیه‌ای که وسیلهٔ استنتاج است و بهمین جهت قیاسات مز بور درعمل توفیق نیافته و بنوعی وسیلهٔ سر گرمی مبدل شده است چنانکه مولوی گوید :
پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی‌تمکین بود
و دیگری گفته است :
هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال
او در دل است و هیچ دلی نیست بی‌ملال
صاحب کتاب الفوائدالمدنیه (متوفی بسال ۱۰۳۶ هجری) در ایراد به‌منطق صوری چنین نوشته است : «والمنطق بمعزل عن ان ینتفع به فی‌هذه‌المواضع وانماالانتفاع به فی صورةالافکار فقط» (کتاب مذکور- ص ۱۳۴) شگفت این که استقراء و قیاس معمول در علم حقوق که بهرحال درزمینهٔ مصالح و مواد اولیهٔ اندیشه و استدلال مورد حاجت است در منطق صوری در معرض تحقیر و نفرت است و حال اینکه تنها روزنهٔ امید محققان در هررشته‌ای استقراء و مشاهدهٔ مصادیق و نمونه‌ها است .

۴۴۱۰ - قید التزام

رك . قول شرف

۴۴۱۱ - قیراط

از کلمهٔ یونانی Keration گرفته شده

است و وزن آن نصف دانق است . قیراط را بعضی سه دانهٔ جوو برخی چهاردانهٔ جو میدانند . درحال حاضر برابر دودهم گرم است .

۴۴۱۲ - قیم Tuteur judiciaire

(مدنی - فقه) نمایندهٔ قانونی محجور که از طرف مقامات صلاحیتدار قضائی در صورت نبودن ولی قهری و وصی او تعیین میشود . اختیارات قیم کمتر از اختیارات وصی است .

۴۴۱۳ - قیم اتفاقی

در مواردیکه تعقیب جرم موقوف بشکایت متضرر از جرم است و آن متضرر صغیر باشد و ولی و قیم و وصی ندارد یا آنها خود بضرر صغیر مرتکب جرم شده باشند و مدعی العموم در جریان نصب قیم است و تا ختم جریان مزبور ضرر متوجه صغیر میشود دادستان کسی را بعنوان قیم اتفاقی معین میکند و خود قبل از تعیین آن برای حفظ آثار جرم و تعقیب آن ، دستورات لازم رامیدهد ولی ادامهٔ تعقیب بصلاحدید قیم اتفاقی و تعقیب وشکایت اواست (قانون تعیین قیم اتفاقی سال ۱۳۱۶) .

۴۴۱۴ - قیم موقت

بمعنی قیم اتفاقی است . مادهٔ ۹۹ قانون امورحسبی و مادهٔ ۱۲۵۰ قانون مدنی .

(رك . قیم اتفاقی)

۴۴۱۵ - قیم نامه

ورقهٔ حاکی ازقیم بودن شخص معین نسبت بشخص یا اشخاص معین (مادهٔ ۲۲ نظامنامهٔ قانون دفتر اسناد رسمی) .

۴۴۱۶ - قیمت Prix

(مدنی - فقه) ارزش مال راگویند. قیمت در خصوص بیع مرادف ثمن است : ثمن اختصاص بعقد بیع دارد ولی قیمت اختصاص بعقد بیع ندارد .

۴۴۱۷ - قیمت اسمی سهام

(تجارت) قیمتی که روی سهم نوشته شده باشد ممکن است براثر عرضه وتقاضا قیمت واقعی بیشتر یا کمتر از ارزش اسمی سهام باشد .

۴۴۱۸ - قیمت حقیقی سهام

(تجارت) قیمتی است که سهم در بازار بازاء آن قیمت خرید و فروش میشود .

۴۴۱۹ - قیمت حین الاداء

بمعنی قیمت یوم الرد است . مادهٔ ۳۱۲ ق-م .

(رك . قیمت یوم الرد)

۴۴۲۰ - قیمت عادلانه

(مدنی - فقه) الف - بمعنی ثمن المثل است و ثمن المثل یك مال معین عبارت از ثمنی است که درمحیط وقوع آن مال عرفاً و عادتاً در ازاء آن مال پرداخته میشود (رك . نرخ عادله) .

ب - قیمت عادله عبارت است از قیمت تمام شده برای واردکنندگان بعلاوهٔ منافع متعارفی (قانون متمم قانون انحصار تجارت خارجی - مجموعهٔ قوانین سال ۱۳۰۹ صفحهٔ ۲۳٤) .

۴۴۲۱ - قیمت یوم التلف

(مدنی - فقه) قیمت مال در روزی که آن مال تلف شده است .

۴۴۲۲ - قیمت یوم الرد

(مدنی - فقه) قیمت مال در روزی که متصرف عدوانی آن مال خسارت آنرا

بمالك پس میدهد (مادهٔ ۳۱۱ ق-م) .

۴۴۲۳ - قیمت یوم‌الاعواز

(مدنی ـ فقه) روز کمیابی یك مال را یوم‌الاعواز گویند و آن روزی است که بعلت کمیابی مال معین آن مال عرفاً از مدار معاملات خارج شده باشد و قیمت یوم‌الاعوازدرروزهائی است که مال‌مزبور درشرف خروج از مدار معاملات است .

۴۴۲۴ - (تورم) قیمت Inflation

وضع قیمت اشیاء مصرفی در موقعی که بازار قادر بجوابگوئی تقاضای مصرف کنندگانی که میتوانند قیمت آن اشیاء را بپردازند نباشد در این صورت مصرف کنندگان مزبور برای تحصیل مایحتاج خود قیمت بسیار گرانی راتحمل میکنند.

۴۴۲۵ - قیمومت Tutelle

(فقه ـ مدنی) ادارهٔ امورصغاری است که ولی قهری و وصی ندارند (یعنی ولی خاص‌ندارند ـ مادهٔ ۱۲۱۸ قانون‌مدنی). ونیز برای ادارهٔ امورمجنون وغیررشیدی که جنون و عدم رشد آنان متصل بصغر نباشد و یا اینکه درصورت اتصال بصغر، ولی خاص نداشته باشند نمایندهٔ قانونی معین میشود که او را قیم نامند و عمل ولایتی او را در حق محجوران مذکور، قیمومت نامیده‌اند .

(بین‌الملل عمومی) درحقوق بین‌الملل اطلاق به رژیمی میشود که بموجب آن بعضی از سرزمین‌های غیرمستقل باستناد موافقت‌نامه‌ای بوسیلهٔ یك یا چندکشور و تحت‌کنترل سازمان ملل‌متحد ویامستقیماً بوسیلهٔ این سازمان اداره میشوند .

(رك . قرارداد قیمومت)

۴۴۲۶ - قیمی

Choses non fongibles

(مدنی ـ فقه) اشیائی که مکیل یا موزون ویاقابل‌اندازه گیری(مانندپارچه) نباشند.

(رك . مثلی)

ك

۴۴۲۷ - کابین

اسم فارسی مهریه و صداق است .

(رك . مهر)

۴۴۲۸ - کابینه Cabinet

الف - دررژیم پارلمانی به‌مجموعهٔ وزراء و معاونین آنان گفته میشودکه در مقابل مجلسین مسئولیت سیاسی مشترك دارند . رئیس کابینه را نخست وزیر و صدراعظم و رئیس‌الوزراء و رئیس دولت گویند .

ب - مرادف دفتر است (رك . دفتر) .

۴۴۲۹ - کاپیتولاسیون

Capitulation

(بین‌الملل عمومی) الف - معاهده‌ای که بموجب آن بیگانگان در کشوری حق اقامت بدست آورده و از برخی حقوق و مزایا بطور اختصاصی استفاده کنند .

ب - حق قضاء بیگانگان در کشور بیگانه. این نوع از قضاء در شریعت پیش‌بینی و تجویز شده ولی درآن موقع بعلت قدرت حکومت اسلامی احتمال توجه مخاطره از این باب نمیرفت . کاپیتولاسیون از مدتها پیش درکشور ملغی است .

۴۴۳۰ - کاداستر Cadastre

الف - مجموعهٔ دفاتر و اسنادی که دلالت برمساحت اراضی مزروعی و غیرمزروعی و ابنیه و املاك و نقشه و حدود تفصیلی آنها درمناطق مختلف کشورمیکند وغرض ازآن تعیین‌مالیاتهای ارضی بحسب ارزش املاك و منافع آنها است .

ب - نفس اقدام راجع بکارهای مربوط بامور فوق راگویند .

۴۴۳۱ - کار Travail

الف - فعالیت انسان بمنظورتولیدیاتغییر شکل یا انتقال اشیاء .

ب - حاصل فعالیت مذکور را هم کار نامیده‌اند .

ج - قسمت اجرائی یك بنگاه و یا یك شغل را در مقابل قسمت اداره و مدیریت آن ، کار نامیده‌اند .

د - مجموعهٔ کارگران بعنوان یك عامل

تولید را گویند. درمقابل سرمایه استعمال شده است.

۴۴۳۲ - کار اجباری

خدماتی که با تهدید به مجازات و بی آنکه ذینفع بمیل و رضای خاطر برای انجام آن داوطلب باشد بوی تحمیل گردد بحسب پاره‌ای از قوانین امور ذیل استثناء شده است:

الف - خدمت نظامی که برابر قانون نظام وظیفهٔ عمومی بشخص محول شده باشد.

ب - کاری که جزء تعهد مدنی و عادی سکنهٔ کشور مستقل یا خودمختار باشد.

ج - کاری که نتیجهٔ محکومیت بوده و دادگاه صالح تحمیل به محکوم کند بشرط اینکه تحت مراقبت مقامات عمومی کشور صورت گیرد و بثالث و اشخاص خصوصی واگذار نشود.

د - کاری که باقتضاء فرس ماژر تحمیل شود از قبیل اینکه در مواقع جنگ یا بروز (یا احتمال بروز) آفات و تصادفات ناگوار مانند آتش سوزی و سیل و قحط و زلزله وشیوع امراض ساری بین مردم یا حیوانات وهجوم حیوانات و حشرات موذی و انگلهای نباتی مضر و بطور ضابطه: هر گاه شرایط عادی زندگی تمام یا قسمتی ازسکنهٔ یك کشور منقلب شده ودرمعرض مخاطره قرار گیرد.

ه - کارهای جزئی و عمومی روستائی که بنفع مستقیم یك گروه وازطرف خود افراد آن گروه باید صورت گیرد و بتوان آن کارها را جزء وظائف عادی آن گروه دانست بشرط اینکه افراد آن گروه یا نمایندگانشان حق داشته باشند در بارهٔ لزوم خدمات و کارهای مذکور تصمیم بگیرند.

(قانون الحاق ایران بمقاوله نامهٔ بین المللی شمارهٔ ۲۹ راجع بلغو کار اجباری مصوب ۲۸-۱۲-۳۵).

۱/۴۴۳۳ - کار تولیدی

Travail productif

کاری که مستقیماً در امر تولید مؤثر است درمقابل کارهائی استعمال میشود که مستقیماً در امر تولید دخالتی ندارد ولو آنکه بطور غیر مستقیم در آن تأثیر کند مانند کار پزشك و قاضی.

۲/۴۴۳۳ - کار سخت

در فارسی بمعنی عمل شاق (اعمال شاقه) بکار رفته است.

غلامی است در خیلم ای نیکبخت
که فرمایمش وقت‌ها کار سخت
دگر ره نیازارمش سخت دل
چو یاد آیدم سختی کار گل

دراصطلاحات اسلامی هم بجای آن «خدمت شدید» استعمال شده که بمفهوم کارسخت نزدیك است چنانکه دربارهٔ کیفر زنی که مرتد شود در حدیث آمده است: «لاتقتل و تستخدم خدمة شديدة ....» یعنی کشته نمیشود لکن بکارسخت گماشته میشود.... (نزهة الناظر - یحیی بن سعید حلی - ص ۱۲۰).

۴۴۳۴ - کار غیر تولیدی

رك. کار تولیدی

۴۴۳۵ - کار قهری

مرادف کار اجباری است.

(رك. کار اجباری)

۴۴۳۶ - کار موظف

(استخدام) کاری است مستمر که در مقابل آن حقوق بنحوی از انحاء (بصورت روز مزد و غیره) داده شود. در مقابل کار افتخاری بکار می‌رود (مادهٔ ۹ آئین نامهٔ استخدامی کارکنان سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران مصوب ۱۳-۳-۴۱).

۱/۴۴۳۷ - (تقسیم) کار

Division du travail

روش تولیدی که عبارت است از تقسیم یك کار کلی به کارهای جزئی که هر کار جزئی را یك یا چند نفر اجراء کنند.

۲/۴۴۳۷ - (زبان) کار

Langue de travail

(بین‌الملل عمومی) در استعمالات ملل متحد زبانی است از زبانهای رسمی که در ترجمه‌های رسمی و نطق‌ها و صورت جلسات بکار می‌رود. زبان چینی - انگلیسی - فرانسه - روسی - اسپانیولی زبان رسمی مجمع عمومی و کمیسیونها و کمیسیونهای فرعی آن می‌باشند. زبان انگلیسی و فرانسه و اسپانیائی زبان کار هستند.

۴۴۳۸ - کارافه

مرادف دسترنج رعیتی است (رك. دسترنج رعیتی - حقوق زارعانه).

۴۴۳۹ - کارآگاه

پلیس مخفی است.

۴۴۴۰ - کارآموز

کسی که مشغول فراگرفتن فنی از فنون است. مطابق قانون کار مصوب ۲۶ - ۱۲ - ۳۷ کسی است که بسن ۱۸ سال تمام نرسیده و بمنظور تکمیل یا فراگرفتن حرفه یا صنعت مخصوصی طبق قرارداد کارآموزی برای مدت معین که زائد بر دو سال نباشد در یك کارگاه و یا کلاسهای مخصوص اشتغال داشته باشد.

۴۴۴۱ - کار پرداز

متصدی ملزومات است.

۴۴۴۲ - کارپردازی

اداره یا دائره‌ای که لوازم کار و اثاث اداره یا مؤسسه‌ای را تهیه کند. اسم قدیمی آن «ملزومات» است.

۴۴۴۳ - کاردار

Chargé d'affaire

(بین‌الملل عمومی) این اصطلاح علاوه بر این صورت بصورت (کاردار سفارت) و بصورت (شارژدافر - شارژه دافر) درزبان فارسی مدتها است که استعمال میشود. نماینده‌ای از نمایندگان سیاسی که در طبقهٔ چهارم در تقسیمات نمایندگان سیاسی (رك. نمایندگان سیاسی) قرار گرفته است (یعنی بعد از وزیر مقیم) و از طرف وزارت امور خارجهٔ دولت متبوع بوزارت امور خارجهٔ دولت محل انجام مأموریت معرفی میشود این قسمت از مختصات کاردار سفارت است.

۴۴۴۴ - کاردار سفارت

رك. کاردار

۴۴۴۵ - کارشناس Expert

شخصی که بمناسبت علم یا شغل یا کسب دارای معلومات و تشخیص لازم باشد. مادهٔ ٤٤٦ آئین دادرسی مدنی ومادهٔ دوم قانون کارشناسان رسمی مصوب ۱۳۱۷ (رك. مصدق)

۴۴۴۶ - کارشناس رسمی

کارشناسی که دارای پروانهٔ کارشناسی باشد. کسی که برای اظهار نظر کارشناسی دعوت شود و پروانهٔ کارشناسی نداشته باشد کارشناس غیر رسمی است.

۴۴۴۷ - کارشناس غیر رسمی

رك. کارشناس

۴۴۴۸ - کارفرما Employeur

کسیکه شخصی را اجیر می کند. مطابق مادهٔ سوم قانون کار مصوب ۲۶-۱۲-۳۷ کارفرما شخص حقیقی یا حقوقی است که کارگر بدستور یا به حساب او کار می کند. در امور صنعت و تجارت کلمهٔ patron هم بجای اصطلاح فوق بکار می رود.

۴۴۴۹ - (اعتصاب) کارفرما Lock-out

تصمیم هیأت مدیرهٔ یك یا چند مؤسسه بر قطع موقت فعالیت مؤسسه.

۴۴۵۰ - کارگاه

محلی که کارگر در آنجا بدستور کارفرما کارمی کند ازقبیل اماکن عمومی ومؤسسات صنعتی ومعدنی وساختمانی و بازرگانی و باربری ومسافربری وامثال آن (مادهٔ پنجم قانون کار ۲۶-۱۲-۳۷) تأسیساتی که باقتضای کار متعلق بکارگاه است از قبیل رستوران - حمام - درمانگاه - ورزشگاه - آموزشگاه حرفه‌ای جزو کارگاه محسوب است.

۴۴۵۱ - کارگر

الف - کسی که کارمی کند ومزد می گیرد. بموجب مادهٔ یك قانون کار ۲۶-۱۲-۳۷ کارگر کسی است که بهر عنوان بدستور کارفرما در مقابل دریافت حقوق یا مزد کار کند.

ب - درمعنی خاص کارگر Ouvrier بکسی گفته می‌شود که بموجب عقد اجارهٔ خدمات، کار یدی از نوع صنعتی یا کشاورزی انجام میدهد. وباین معنی در مقابل کارمند Employé و خدمه Domestiques بکار میرود.
اصطلاح کارمند درموردی بکار میرود که بموجب قرارداد کارشخصی درامور تجاری بتاجر کمك کند ویا دریك کارگاه صنعتی جنبهٔ کارفکری او بر کارمادی غلبه داشته باشد مانند حسابدار ویامهندس کارخانه. امروزه فرق بین این نوع کارگران با نوع پیشین ازبین رفته است.

۴۴۵۲ - کارگر عادی

کارگری است که انجام وظایف محول به او مستلزم هیچگونه تخصص و تعلیمات کارآموزی وتجربهٔ قبلی نباشد (مادهٔ یك آئین نامهٔ حداقل مزد مصوب ۸-۱۱-۳۹ شورایعالی کار).

۴۴۵۳ - کارگر کشاورزی

درقانون اصلاحات ارضی ۱۹-۱۰-۴۰ کسی است که مالك زمین وعوامل دیگر زراعتی نیست و درمقابل انجام کارمعین زراعتی مزد نقدی یاجنسی دریافت می کند.

۴۴۵۴ - کارگر مهاجر

کارگری است که بعنوان نقل و انتقالات مهاجرتی داخلی یاخارجی (صرفنظر از اشتغال بالفعل بکار وعدم آن ونیز صرفنظر ازبودن درجستجوی کار وعدم آن ویا سفر برای تصدی کاری که قبلا تهیه شده و یا پیشنهادکاری را پذیرفته باشد) سفر کندو شامل هر کارگری است که بطور موقت یا درپایان کار درحین خدمت یادرخاتمهٔ آن بازگشت میکند (قانون مربوط بحمایت

کارگران مهاجر در کشورها و سرزمین‌های توسعه نیافته - دورهٔ ۱۹ قانونگزاری - جلد سوم - صفحهٔ ۱۶۰۳).

۴۴۵۵ - کارگزار

کسیکه کارهای بانك را در شهر دیگری انجام میدهد.

۴۴۵۶ - کارگزینی

ادارهٔ استخدام و پرسنل: اداره‌ای است که در وزارتخانه بکارمندان رسیدگی کرده شغل آنها را معین و تغییر مأموریت آنها را مطابق اطلاعات واحتیاجات وشایستگی هریك تعیین می کند.

۴۴۵۷ - کارگشا

صاحب پائین‌ترین درجهٔ وکالت دعاوی در دادگستری که عنوان قانونی وکالت را ندارد وبجای آن عنوان کارگشا دارد. (قانون وکالت ۱۳۱۵)

۴۴۵۸ - کارمزد

بمعنی حق‌العمل است یعنی مزدکار. (اضافهٔ مقلوب است).

۴۴۵۹ - کارمند

بیشتر به مأمور دولت ومؤسسات عام‌المنفعه یا بزرگ از قبیل شهرداری و بانك گفته میشود.

۴۴۶۰ - کارمند بومی

(حقوق اداری) کارمندی که محل کاراو محل تولدش (بحسب شناسنامه) باشد اعم ازاینکه در همان محل هم وارد خدمت دولت شده باشد یا بعداً وارد آن محل شود. اگرمحل تولدش اتفاقی باشد (مثل اینکه درموقع عبوروالدین اوازآن نقطه درآنجا متولد شده باشد) محل تولدپدرش ملاك بومی بودن کارمند خواهد بود. (تبصرهٔ ٤ الحاقی بمادهٔ ١٤ آئین نامهٔ مزایا - مصوب ٦-١٠-١٣٢٢) اصل تبصرهٔ مزبور در ۲۴-۱۱-۳۹ تصویب‌شده است. کارمند بومی دریك بخش درتمام نقاط تابعهٔ آن بخش بومی است (تبصرهٔ ١٦ الحاقی بمادهٔ ۱۴ آئین‌نامهٔ مزایا).

۴۴۶۱ - کارمند دون پایه

رك. دون پایه

۴۴۶۲ - کاریابی

واسطهٔ تهیه‌کار برای دیگری شدن.

۴۴۶۳ - کاریابی خصوصی

هرشخص یا مؤسسه‌ای که واسطهٔ استخدام کارگران نزد اشخاص و مؤسسات باشد وبرای کارخود بنحوی ازانحاء حقی دریافت دارد کاریاب یا کاریابی خصوصی نامبرده میشود و مشمول مقررات آئین نامهٔ کاریابی‌های خصوصی میباشد (مادهٔ یك آئین نامهٔ مذکور - مصوب ۱۹-۸-۳۹ شورایعالی کار).

۴۴۶۴ - کاشف

هرکس یا هرعاملی که خفا و ابهام امر موجودی را برطرف نموده وآنرا ازحالت خفاء بحالت ظهوردرآورد اوراکاشف آن چیز گویند. این لغت دراصطلاحات زیر بکاررفته‌است:

الف - کاشف درباب عقود و ایقاعات به چیزی گویند که قصدانشاءراظاهرمینماید چنانکه به ایجاب یا قبول، کاشف (یعنی کاشف ازقصد انشاء) گویند.

(مادهٔ ۱۹۱ ق-م)

کاشف درغیرعقود وایقاعات هم وجوددارد ولی فقط کاشف‌ازقصد است (نه‌قصدانشاء)

مانند کاشف از قصد اخبار اقرار کننده (مادهٔ ۱۲۶۰–۱۲۶۱ ق-م) .

ب ـ کاشف در مقابل ناقل در باب عقد فضولی ووصیت تملیکی ونحو آن چنانکه گویند : اجازهٔ مالك در عقد فضولی کاشف است (بنظر بعضی) و ناقل است بنظر بعضی دیگر ، یا قبول موصی له در وصیت تملیکی ناقل است (بنظر بعضی) وکاشف است (بنظر بعضی) .

در این مورد مراد از کاشف ، کشف از انتقال ملك از تاریخ وقوع عقد فضولی (درعقد فضولی) و از تاریخ فوت موصی (دروصیت تملیکی) است . ومراداز ناقل، نقل ملك از زمان اجازه (درعقد فضولی) و از زمان اعلان قبول (دروصیت تملیکی) است .

ج ـ اگربعد از صدور حکم بدوی توقف شرکت تجاری اجـرائیهٔ ثبتی که بضرر شرکت قبل ازصدور حکم صادر شده بود بجای اینکه بمدیر تصفیه ابلاغ شود به اقامتگاه شرکت که در متن سند رسمی نوشته شده ابلاغ شود وبعدازابلاغ اجرائیه مدیرتصفیه باابلاغ مذکور اعتراض کند و موقع رسیدگی مراجع ثبتی بااین اعتراض حکم قطعی به رفع توقف صادر شود این حکم کاشف است که درحین ابلاغ اجرائیه شرکت وجودقانونی داشته وابلاغ اجرائیه باقامتگاه خود شرکت صحیح بوده است لذا اعتراض مذکور مردود است. دراین صورت کشف درمقابل تأسیس بکار می‌رود نه درمقابل نقل .

۴۴۶۵ ـ کاشف ازقصد

(مدنی ـ فقه) در باب عقود ، هریك از ایجاب وقبول راکاشف ازقصد گویند. و خود قصد را مکشوف نامند .

۴۴۶۶ ـ کاشف معدن

کسی است که پروانهٔ اکتشاف از وزارت صنایع و معادن تحصیل نموده و برطبق آئین نامهٔ اکتشاف عمل کرده وکشف معدن بنام اوثبت و گواهی نامهٔ کشف صادر شده باشد (مادهٔ چهارم لایحهٔ قانونی معادن ـ مصوب ۲۱–۲–۳۶).

۴۴۶۷ ـ کافر

مرادف اجنبی است .

(رك . اجنبی)

۴۴۶۸ ـ کافر اصلی

(فقه) کافرغیر مرتد را گویند واوعبارت است ازکافر کتابی وکافر حربی .

(رك . کافرحربی ـ کافر کتابی)

۴۴۶۹ ـ کافرحربی

(فقه) کافری که متدین به هیچیك ازمذاهب اسلام ، مسیح ، یهود و زرتشت نباشد . درهمین معنی اصطلاح «کافر غیر کتابی» هم استعمال میشود و بطور اختصار «غیر کتابی» استعمال شده است .

۴۴۷۰ ـ کافر ذمی

(فقه) هرگاه کافر کتابی جزیهٔ قانونی بدهد کافرذمی نامیده میشود .

(رك . عقد ذمه)

۴۴۷۱ ـ کافرکتابی

(فقه) متدین بیکی از ادیان مسیحیت ، یهود ، زرتشت راگویند .

۴۴۷۲ ـ کافر مرتد

(فقه) کسی است که بعد ازداشتن دین اسلام ازآن خارج شود.

(رك . ارتداد)

این اصطلاح درمقابل کافر اصلی استعمال میشود کافر اصلی سابقهٔ اسلام ندارد .

۴۴۷۳ ـ کالای بورسی

کالائی که دارای خصوصیات ذیل باشد :
الف ـ ذاتاً کثیر المصرف باشد .
ب ـ زود فاسد نشود (چون سبزیجات که زود فاسد میشوند) .
ج ـ مثلی یعنی دارای اشباه و نظائر زیاد باشد چون گندم .
د ـ جنس متوسط باشد که از آمیزش جنس بدو خوب بدست می‌آید و آنرا جنس نمونه گویند که از حیث وزن و جنس و حجم و سایر خصوصیات کاملا معین است و در بورس آنرا نگه میدارند تا مقیاس معاملات باشد و آنرا استاندارد (تیپ) نامیده‌اند .

۴۴۷۴ ـ کامنولث Commonwealth

ملل مشترك المنافع .
(رك . دومینیون)

کانون

در لغت بمعنی مرکز واجاق و گلخن و آتشخانه است . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۴۴۷۵ ـ کانون اصلاح و تربیت

این کانون در مادهٔ ۲۳ قانون تشکیل دادگاه اطفال بزهکار مصوب ۱۰ـ۹ـ۳۸ پیش بینی شده است و جانشین دار التأدیب سابق است و از سه قسمت تشکیل میشود :
الف ـ قسمت نگاهداری موقت .
ب ـ قسمت اصلاح و تربیت .
ج ـ زندان
اطفالی که هنوز دربارهٔ آنان از طرف دادگاه تصمیمی اتخاذ نشده بقسمت اول اعزام خواهند شد و اطفالی که در مورد آنان تصمیم اعزام بکانون اصلاح و تربیت اتخاذ شود برحسب مورد به قسمت دوم یا سوم اعزام خواهند گردید و درهر قسمت محل نگهداری دختر و پسر مجزی خواهد بود .

۴۴۷۶ ـ کانون سردفتران

شخصی است حقوقی که وظایف آن تهیهٔ دفتریاران برای سردفتری و تهیهٔ سبب ترقی علمی و عملی سردفتران درجهٔ دوم و سوم و راهنمائی و کمك باشخاص بی‌بضاعت برای تنظیم و ثبت اسناد آنها است (مادهٔ ۲۸ ـ ۲۹ قانون دفاتر اسناد رسمی) .

۴۴۷۷ ـ کانون شکار

بمنظور حفظ نسل انواع شکار و نظارت در اجرای مقرارت مربوط بآن سازمان مستقلی بنام کانون شکار ایران تشکیل و ریاست آن بفرمان همایونی بیکی از شخصیت‌های بارزو علاقمند باین کار محول می‌گردد (مادهٔ یك طرح قانونی شکار ـ مصوب ٤ ـ ۱۲ ۳۵ ـ مجموعهٔ ۱۳۳۵ ـ ص ۲۰٦) .

۴۴۷۸ ـ کانون ملی

Foyer national

این اصطلاح در مورد فلستین بکار رفت و استعمال آن باین معنی بود که سرزمین مزبور استعداد قبول یهودیان را بحسب سنن بشکل یك ملت دارا می‌باشد (دیکسیونر ترمینولوژی حقوق بین‌الملل sirey ـ ۱۹٦۰) .

۴۴۷۹ ـ کانون وکلای دادگستری

مؤسسه‌ای است مستقل و دارای شخصیت حقوقی که درمقر هر دادگاه استان تشکیل

میشود ودارای قسمتهای هیأت عمومی ـ هیأت مدیره ـ دادسرای انتظامی وکلا ـ دادگاه انتظامی وکلاء میباشد (مادهٔ یك لایحهٔ استقلال کانون وکلای دادگستری ـ مصوب اسفند ۱۳۳۳) .

۴۴۸۰ ـ کبر Majorité

(مدنی) اصطلاح خلاصه شده از سن کبر (یعنی ۱۸ سال تمام) است (اصطلاح شمارهٔ ۲۹۵۰) .

۴۴۸۱ ـ کبیر Majeur

(مدنی) کسیکه هیجده سال تمام داشته باشد خواه زن باشد خواه مرد خواه عاقل باشد خواه سفیه و مجنون . کبیر در اصطلاحات مدنی نظیر بالغ در اصطلاحات فقهی است و با آن اندکی فرق دارد .

۴۴۸۲ ـ کبیره

(فقه) بجرائم ذیل کبیره و معاصی کبیره گفته شده است :

الف ـ جرمی که نص قانون بعنوان معصیت کبیره از آن یاد کرده است ، مانند اشتغال بجادو گری . تعزیر علامت صغیره بودن معاصی نیست زیرا گاهی گناه کبیر هم کیفرش تعزیر است .

ب ـ جرائمی که مجازات اخروی دارد .

ج ـ جرائم ملحق بنوع دوم در نص قانون .

د ـ جرائم مساوی با جرائم بالا یا اشداز آنها بموجب نص قانون .

سایر جرائم (معاصی) را صغیره یا معاصی صغیره نامند . ولایغادر صغیرة ولا کبیرة الا وقداحصیها (قرآن) .

۴۴۸۳ ـ کتاب

(فقه) قرآن کریم را گویند .

۴۴۸۴ ـ کتابت

(فقه) درعلم درایه نوعی از تحمل حدیث است ازشیخ باین صورت که شیخ اخباری راکه روایت می کند برای شخص دیگری بخط خود بنویسد یاشیخ بکسیکه ثقه است و خط شیخ را می‌شناسد اذن دهد تا از روی آن بنویسد یا بشخص مجهول الحال دستور نوشتن بدهد وبعد خودشیخ بر آن یادداشتی بنویسد که حاکی از صحت نسخه و مطابق بااصل بودن آن باشد .

۴۴۸۵ ـ کتابی

(فقه) کافری که متدین بیکی از ادیان مسیح ، یهود ، زرتشت باشد .

۴۴۸۶ ـ (غیر) کتابی

مرادف (کافر حربی) است .
(رك . کافر حربی)

۴۴۸۷ ـ (کافر) کتابی

مرادف کتابی است .
(رك . کتابی)

۴۴۸۸ ـ کتب ضلال

(فقه) الف ـ کتابی که مطالب آن خلاف واقع باشد . شامل افسانه‌ها هم میشود .
ب ـ کتابی که قصد نویسنده منحرف کردن مسلمانان باشد (اصل بیستم متمم قانون اساسی) در این صورت شامل افسانه‌ها نمی باشد .

۴۴۸۹ ـ کد Code

گردآوری علمی مقررات راجع بیك رشته ازحقوق . خودمقررات راکه باین ترتیب جمع شده ومدون گردیده کدمی نامند در اصطلاحات فعلی زبان فارسی بجای آن مجموعه گفته میشود ودر اصطلاحات

فقهی واسلامی بآن «جامعه» وجامع گفته می‌شد مانند جامع عباسی .
(رك . قیاس)

۴۴۹۰ - کدخدا

رك . استاندار - محله

۴۴۹۱ - کدیفیکاسیون Codification

تنقیح قوانین و تعیین منسوخ از ناسخ و عام و خاص و تعیین ربط‌مقررات مختلف با یکدیگر از هر جهت وگردآوری و تدوین مقررات بسبك علمی را گویند (مادهٔ چهار آئین‌نامهٔ تشکیل کمیسیونهای مشورتی ادارهٔ حقوقی) .
درایران مطابق تمدن‌زمان ، کتاب‌جامع عباسی محقق این فکر است و رساله‌های عملیهٔ فقهاء هر چندکه بآن کتاب نظر داشته‌اند ولی بپایهٔ آن نرسیده‌اند بعید نیست‌که برخورد تمدن اروپائی باتمدن عصرصفویهٔ ایران ووقوف برجامع عباسی دراساس طراحی تدوین قوانین اروپائی اثر گذاشته باشد .
(رك . اصطلاح شمارهٔ ۱۵۰۰)

۴۴۹۲ - کدیور

عامل در باب مزارعه راگویند .

۴۴۹۳ - کدیوری

مزارعه را گویند .
(رك . مزارعه)

۴۴۹۴ - کر دیپلماتیك Corps diplomatique

الف - هیأت نمایندگان سیاسی خارجی مأمور ومشغول خدمت درکشورمعین (از هرطبقه) . این هیأت دارای شخصیت حقوقی نیست وتشخص آن بمنظور برگزار کردن پاره‌ای از تشریفات است .
(رك . نمایندگان سیاسی)
ب - مجموعهٔ‌عمال مشغول بخدمت‌دیپلماتیك یك کشور خواه پست خارج از کشور داشته‌باشند خواه درادارهٔ مرکزی پستی داشته باشند باین معنی گفته می‌شود : کردیپلماتیك‌ایران وکرد یپلماتیك‌فرانسه و کردیپلماتیك انگلیس‌وغیره .
(رك . دیپلماسی)

۴۴۹۵ - کرسی

الف - محل معنوی وحقوقی درس‌مختص به یك استاد . در این معنی می گویند : فلان شخص استاد کرسی فلان علم‌است .
ب - حاکم‌نشین‌ایالت‌یا ولایت یا کشور چنانکه اصل ۸۶ متمم قانون اساسی می گوید : درهر کرسی ایالتی‌یك‌محکمهٔ استیناف برای امور عدلیه مقرر خواهد شد .

۴۴۹۶ - کسب Acquisition

نقل ارادی یا قهری (قانونی) مال‌یا حق از حیث ارتباط‌آن باکسی‌که صاحب‌آن مال یا حق می‌شود (بچنگ‌آوردن مال - بچنگ‌آمدن مال) مانند تملك از طریق بیع یا وراثت .
(اصطلاح‌لاتین برخودمال‌مکتسب‌ازطریق فوق هم اطلاق شده است) .

۴۴۹۷ - کسبهٔ جزء

(تجارت) درعرف‌عمومی‌عنوان‌تاجربآنها اطلاق میشودولی‌قانون‌تجارت‌درمادهٔ ۱-۶ خود آنها را تاجر دانسته است و مفهوم پیشه‌ور اخص از کسبهٔ جزء است زیرا پرتقال‌فروش دوره‌گرد را کاسب جزء می گویند ولی پیشه‌ور نمی گویند (مادهٔ واحدهٔ آئین نامهٔ وزارتی شمارهٔ ۷۰۴۴

مورخ ۱۵ - ۳ - ۱۳۱۱ و مادهٔ ۳۴ الحاقی سال ۱۳۱۳ نظامنامهٔ قانون ثبت شرکت‌ها) بنابراین اگر کسیکه اجرائیهٔ ثبتی علیه او صادرشده خود را بازرگان معرفی کرده باشد این امر مانع از این نیست که حود راکسبهٔ جزء ومشمول مادهٔ ۲۶ نظامنامهٔ اجراء ثبت بداند و بر ادارهٔ ثبت لازم است که راجع بکاسب جزء بودن او تحقیقات کند زیرا تاجر بودن باکاسب جزء بودن مانعةالجمع نیست .

۴۴۹۸ - کسر حجم قوانین

درمقام مقایسهٔ کل مدلول قوانین موضوعهٔ یك کشور دریك زمان معین با احتیاجات روزانه وحوادثی که درآن قوانین پیش - بینی نشده می گویند حجم قوانین نسبت به مسائل قضائی جدید همیشه کسری دارد و ازاین معنی به کسر حجم قوانین تعبیر شده است . جبران این کسر حجم را در عمل قضاء ، قیاس و سایر طرق تفسیر قوانین می کنند. محمد بن ابی سهل سرخسی صاحب کتاب مبسوط ازاین معنی تعبیری لطیف کرده و گفته است :
النصوص معدودة والحوادث ممدودة (فعند ذلك لایجد بداً من التأمل ... فقال اعرف الامثال والاشباه وقس الامور .. فهودلیل جمهور الفقهاء علی ان القیاس حجة ... بخلاف مایقوله اصحاب الظواهر) .
کتاب مذکور- جلد ۱۶- ص ۶۲ -۶۳

۴۴۹۹ - کشتخوان

زمین آیش را گویند .
(رك . اصطلاح شمارهٔ ۱۸۱)

کشتی

درلغت معروف است . دراصطلاحات ذیل بکاررفته‌است :

۴۵۰۰ - کشتی تجارتی

(بین‌الملل‌عمومی) هر کشتی که مال افراد بوده وبعملیات بازرگانی اختصاص یابد .

۴۵۰۱ - کشتی جنگی

هر کشتی مسلح و غیر مسلح که دارای پرچم جنگی بوده و خدمت دولتی کند (مادهٔ یك آئین‌نامهٔ شرائط‌عبور و توقف کشتیهای جنگی خارجی درآبها و بنادر ایران ـ مصوب ۷ - ۶ - ۱۳۱۳) .

۴۵۰۲ - کشتی دولتی

(بین‌الملل‌عمومی) هر کشتی‌متعلق بشخص دولت که کارمندان آن افرادنیروی دریائی، آن دولت باشند خواه نظامی باشد خواه غیرنظامی مانند کشتی پست .

۴۵۰۳ - کشف

درلغت بمعنی نمودارساختن وپرده برداشتن از چیزی که درپنهانی و خفاء بوده‌است.
در اصطلاحات فقه ومدنی عبارت است از یك عمل حقوقی فرعی که خود سبب نقل ملك نبوده و حکایت از نقل ملك ومنافع آن (کشف حقیقی) از زمان وقوع یك عمل حقوقی دیگر (که عمل حقوقی اصلی است) می کند . و اگر حاکی از نقل خصوص عین (نه منافع) از زمان وقوع عمل حقوقی فرعی باشد آن حکایت را «کشف حکمی» گویند پس کشف حکمی همان نقل است که از نظر منافع ونمائات اثرکشف حقیقی را دارد . مثلا اجازه درعقد فضولی (یا درعقدمکره) اگرناقل باشد معنی آن این است که مبیع و منافع آن ازحین اجازه منتقل شده است واگر اجازه کاشف به کشف حقیقی باشد معنی آن

این است که مبیع و منافع آن از حین وقوع عقد فضولی منتقل گردیده است و اگر اجازه کاشف حکمی باشد معنی آن این است که مبیع از حین اجازه و منافع مبیع ازحین عقد منتقل شده است، وازمادهٔ ۲۵۸ ق-م دانسته میشود که اجازه درعقد فضولی اثر ناقل راندارد بلکه اجازه کاشف است به کشف حکمی. اصطلاح کشف درمقابل نقل، استعمال میشود. ومقصود ازنقل، نقل مال ازحین وقوع عمل حقوقی اصلی است (در مثال بالا عقد فضولی عمل حقوقی اصلی است و اجازه عمل حقوقی فرعی است یعنی ازمتفرعات وتوابع عقدفضولی است و خود یك عمل مستقل نیست.

(رك . کاشف)

۴۵۰۴ - کشف حقیقی

عناصر کشف حقیقی عبارت است از :

الف - عمل حقوقی مؤخر ازعمل حقوقی دیگر (که این را عمل حقوقی اصلی باید دانست) واقع شود که بنحوی از انحاء بعمل حقوقی مقدم مرتبط باشد ومکمل آن گردد مانند اجازهٔ عقد مکره بعد اززوال اکراه . اجازه یك عمل حقوقی است که مرتبط است به عقدمکره که قبلا واقع شده است و اجازه آنرا تکمیل میکند .

ب - درعبارت اجازه نحوهٔ مؤثر گردانیدن عقد مکره بیان نشده است یعنی اجازه کننده تصریح نمی کند که عقد مکره از حین عقد مؤثر باشد یا از حین اجازه (نتیجهٔ این اختلاف درموردمنافع موضوع معامله روشن میشود اگر اجازه ازحین اجازه مؤثر باشد منافع قبلی متعلق به ناقل ملك است و اگر از حین عقد مؤثر باشد منافع آن متعلق به منتقل الیه است) .

ج - اگر بحکم قانون ویا بحسب استنباط دادرس دادگاه ، عبارت اجازه اینطور تفسیر شود که عقد مکره ازحین عقدمؤثر است می گویند اجازه کاشف است به کشف حقیقی . معنی مؤثر بودن عقد مکره از حین عقد این است که عین مال موضوع عقد مکره و منافع آن از حین عقدمنتقل بطرف شده‌است .

در شرائط بالا اگر حکم قانون یا استنباط دادرس دادگاه این باشد، که مال موضوع عقدمکره ازحین اجازه منتقل میشودولی منافع آن ازحین عقد مکره منتقل میشود این را فقهاء کشف حکمی نامیده‌اند .

انتقاد - کشف حکمی از اغلاط است و پیدایش این نظریه براساس فرق بین قصد انشاء ورضا است که این فرق دلیلی ندارد (رك . رضا) پس بعد از اجازهٔ مکره موضوع معامله و منافع ازحین عقد منتقل میشود .

۴۵۰۵ - کشف حکمی

رك . کشف

۴۵۰۶ - کفائت

(فقه) هم شأن بودن زن و شوهر یعنی مساوات در دین .

عرفا مساوات درحسب و نسب و ثروت و آبرو و امثال این‌ها است .

۴۵۰۷ - کفاره

(بروزن طیاره) درفقه نوعی کیفر است که نسبت بمال ویا بدن مجرم اجراء میشود.

۴۵۰۸ - کفالت

Cautionnement de corps

(مدنی - فقه) عقدی که بموجب آن یکطرف درمقابل طرف دیگر احضار شخص

ثالثی را تعهد کند. متعهد را کفیل و ثالث را مکفول و طرف دیگر عقد (متعهدله) را مکفول‌له گویند. مادهٔ ۷۳۴ قانون مدنی.

(حقوق اداری) ترتیبی است که بموجب آن در غیاب متصدی مقامی، مأمور دیگری که قانوناً حق دارد که قائم مقام او بشود کارهای او را کرده و بجای او اسناد اداری را امضاء می کند. علی‌الاصول معاون در غیاب رئیس (بعلت ناخوشی یا سفر که نتواند کار خود را بکند) خود بخود کفالت او را دارا است ولی میتوان برخلاف این اصل دیگری را بکفالت گزید. وحسب القاعده کفیل همهٔ اختیارات صاحب مقامی را که کفیل اواست دارد مگر اینکه چیزی استثناء شده باشد.

در جزای اسلام عبارت است از تأخیر اجراء کیفر مجرمی که حکم مجرمیت او صادر شده‌است. کفالت در حدود ممنوع است.

۴۵۰۹ - کفالت بدن

(فقه - مدنی) کفالت بدن که گاهی کفالت تن و گاهی کفالت به نفس و گاهی کفالت بمعنی اخص بآن گفته می‌شود عبارت است از تعهد شخص باحضار مدیون (متعهد) در موعد معین (کفالت مؤجل و موقت) یا هروقت که متعهدله او را بخواهد (کفالت مطلق).

در مقابل عقد ضمان بکار رفته است (نهایة‌المحتاج - جلد ٤ - ص ٤٣١)
(رك. ضمان)

۴۵۱۰ - کفالت به مال

اصطلاحی است قدیمی و بجای ضمان بکار رفته است.

(شرح فتح‌القدیر - جلد ۵ - ص ۳۹۰ - ۴۰۲ - ۴۲۹)
رك. عقد ضمان

۴۵۱۱ - کفالت به نفس

رك. کفالت بدن

۴۵۱۲ - کفالت تن

رك. کفالت بدن

۴۵۱۳ - کفالت حال

بمعنی کفالت‌مطلق است.
(رك. کفالت مطلق)

۴۵۱۴ - کفالت مؤجل

(مدنی - فقه) کفالت مؤجل کفالتی است که در ضمن عقد کفالت از تاریخ انعقاد عقد کفالت تا رأس موعد معینی تعهد به احضار مکفول برکفیل تحمیل نشود و با انقضاء موعد تعهد کفیل فعلیت پیدا کند مثل اینکه بگوید: کفالت او را کردم تا سه ماه. دراین‌صورت پس‌ازانقضاء سه ماه باید هر وقت که مکفول له مکفول را بخواهد کفیل باید او را حاضر کند وقبل از فرارسیدن موعد حق مطالبه نیست. درذیل مادهٔ ۷۳۹ ق - م قانونگذار نظر به کفالت‌مؤجل‌داشته واشتباهاً لغت کفالت موقت را بکار برده است.
(رك. کفالت موقت)

۴۵۱۵ - کفالت مطلق

(مدنی - فقه) عقد کفالت که در آن برای احضار مکفول وقتی معین نشده باشد. در اصطلاح دیگر آنرا کفالت حال (بتشدید لام) نامیده‌اند (مادهٔ ۷۳۷ ق-م).

۴۵۱۶ - کفالت موقت

(مدنی - فقه) کفالت موقت آن است که

برای حق مطالبهٔ مکفول له (در امر احضار مکفول از کفیل) مدتی معین شود که فقط در طول آن مدت (مثلا یکماه) مکفول له از کفیل حق مطالبهٔ احضار مکفول را دارد خواه مبداء مدت مذکور متصل بعقد کفالت باشد خواه نه در این صورت کفیل می گوید : کفالت مکفول را از تاریخ فلان تا یکماه کردم .

کفالت موقت کمتر مورد توجه فقهاءاست وآنچه که باتفاق آراء مورد قبول واقع شده کفالت مؤجل است و مقنن قانون‌مدنی با ذکر عبارت کفالت موقت کفالت مؤجل را قصد کرده است و کفالت را هم دو قسم شمرده وحال اینکه سه‌قسم است :مطلق - مؤجل - موقت .

مادهٔ ۱۳۷ نظامنامهٔ اجراء اسناد رسمی به کفالت‌مؤجل‌توجه کرده است .(جواهر متاجر - ص ۴۲۱ - مفتاح‌الکرامه - جلد ۵ ص ۴۲۸ مناهج المتقین - ص ۲۷۹) .

۴۵۱۷ - (ترامی در) کفالت

رك . اصطلاح شمارهٔ ۱۱۸۷

۴۵۱۸ - (دور در) کفالت

هر گاه در سلسلهٔ کفالات (با ملاحظهٔ مثال مذکور در اصطلاح شمارهٔ ۱۱۸۷) از آخرین کفیل ، مکفول اول ، کفالت کند این را دور درکفالت نامند و دور در کفالت باطل‌است زیرا حضور مکفول‌اول دومرجعی که باید درآن‌حضور یابدموجب ابطال کفالات بعدی خواهد شد (بعکس ضمان و حواله که دور و ترامی در هر دو صحیح‌است).

جلد اول شرح لمعه - ص ۴۲۳ -جامع الشتات - ص ۲۲۹

۴۵۱۹ - کفر

(فقه) حالت شخص فاقد دین اسلام را گویند .

(رك . اجنبی - کافر)

۴۵۲۰ - کفر اصلی

(فقه) به‌کفرکافر غیر مرتدگفته میشود .

(رك . کافر اصلی)

۴۵۲۱ - کفیل

رك . کفالت

۴۵۲۲ - کل

مفهومی است که دارای اجزاء باشد (بسیط نباشد) مانند مفهوم عقدکه مرکب ازایجاب و قبول است . کل غیر ازکلی است‌که دارای مصادیق وافرادمتعدداست ولوآنکه بسیط باشد .

(رك . کلی)

۴۵۲۳ - کلاله

(فقه- قانون‌مدنی) الف - برادروخواهر میت .

ب - غالباً به برادر و خواهرابی و یا به برادر و خواهر امی‌میت اطلاق‌می‌شود. در اینصورت مقصود از برادر و خواهر میت که بطور اطلاق ذکر شود برادر و خواهر ابوینی خواهد بود (مادهٔ ۹۲۹ قانون مدنی) .

۴۵۲۴ - کلالهٔ ابی

(فقه - مدنی) برادر و خواهرابی میت (مادهٔ ۹۲۹ قانون مدنی) .

۴۵۲۵ - کلالهٔ امی

(فقه - مدنی) برادر و خواهر امی‌میت (مادهٔ ۹۲۹ قانون مدنی) .

۴۵۲۶ - کلالهٔ پدری

مرادف کلالهٔ ابی است.
(رك . کلالهٔ ابی)

۴۵۲۷ - کلالهٔ مادری

مردف کلالهٔامی است.
(رك . کلالهٔ امی)

۴۵۲۸ - کلانتر

الف ـ رئیس کلانتری .
ب ـ رئیس انجمن شهر (قانون بلدیهٔ ۱۳۲۵ قمری منسوخ) .

۴۵۲۹ - کلانتر مرز

کمیسر سرحدی
(رك ۰ کمیسر)

۴۵۳۰ - کلانتری Commissariat

کمیساریا : شعبه‌ای از شهربانی که بکار تنظیم بخشی ازشهر میپردازد .

۴۵۳۱ - کلاهبرداری Escroquerie

(جزا) استعمال اسم یا عنوان ساختگی بمنظور متقاعد ساختن طـرف بتأسیسات Entreprises مجعول و اقتدارات و اعتبارات موهوم و امیدوار کردن بوقایع موهوم‌یا بیم دادن از امور موهوم تا باین ترتیب‌مال یا سندیااوراق بهاداروقولنامه از طرف بگیرند و ضرر بـاو برسانند مجرم این جرم‌راکلاهبردار نامند(مادهٔ ۲۳۸ قانون مجازات عمومی) بین‌صحنه سازی کلاهبردار و اشتباه مجنی علیه(که موجب تسلیم مـال یا سند و غیره میشود) باید رابطهٔ علیت باشد .

۴۵۳۲ - کلنی Colonie

الف ـ سرزمین‌های ماوراء بحارکه تابع حکومت کشور دیگری (Métropole) هستند . در فارسی مستعمره باین معنی بکار رفته است(رك. مستعمره).
ب ـ مجموع افرادی که تابعیت واحد دارند و در یك‌کشور بیگانه یا شهری از آن سکونت دارند .

۴۵۳۳ - کلی

(مدنی ـ فقه) مفهومی که قـابلیت‌صدق‌بر افرادمتعدد راداشته‌باشد مانند بیع، رهن ابراء ، گندم ، پارچه وغیره (مادهٔ ۹۵۵ ق ـ م) .

در اصطلاح به مالی گفته میشودکه بیش از یك‌مصداق دارد خواه‌آن مال‌درخارج وجود داشته باشد خواه وجود خارجی نداشته باشد مثلا یك خرمن که درخارج وجود دارد هر گاه یك من گندم از آن فروخته شود در اینصورت کلی (یعنی‌یك من گندم) وجود خارجی هم دارد .«کلی از شیئی متساوی‌الاجزاء» در مادهٔ ۳۵۰ ق ـ م‌نوعی‌ازکلی موجود درخارج‌است. اصطلاح کلی در مقابل عین معین ومشخص استعمال میشود .

۴۵۳۴ - کلی از شیئی متساوی الاجزاء

(مدنی‌ـفقه) قسمتی ازعین‌موجوددرخارج که تمام‌آن ، صورت وحدت عرفی‌داشته باشد (مانند خرمن گندم) و قیداشاعه هم نشده باشد ماننديك‌من گندم از يك‌خرمن معین‌وموجود در خارج (بدون قیداشاعه) کـه در معرض بیع واقع شده باشد در اینصورت بایع مختار است بمیل یکطرفی خود يك‌من گندم از آن خرمن را جدا کرده به‌مشتری بدهد (مادهٔ ۳۵۰ ق-م). «کلی در معین» نیز مرادف اصطلاح بالا است .

۴۵۳۵ - کلی در ذمه

(مدنی - فقه) و آن کلئی است که وجود خارجی ندارد و وجود اعتباری آن به ذمهٔ متعهد تعلق یافته است مانند مبیع در بیع سلم (مادهٔ ۳۵۰ ق - م).

۴۵۳۶ - کلی در معین

مرادف «کلی از شیئی متساوی الاجزاء» است.

(رك. کلی از شیئی متساوی الاجزاء)

۴۵۳۷ - کلی زمانی

(فقه) هرگاه افراد ومصادیق کلی ازجنس زمان باشند آن کلی را کلی زمانی نامیده اند چنانکه استرداد دعوی و صرفنظر کردن از آن بطور کلی در مادهٔ ۲۹۸ ق - م به کلیت زمانی هم توجه دارد یعنی استرداد کنندهٔ دعوی باید در جمیع ازمنه ازدعوی خود صرفنظر کند بهمین جهت است که حق تجدید دادخواست را ندارد.

۴۵۳۸ - کلی فی الذمه

مرادف کلی در ذمه است.

(رك. کلی در ذمه)

۴۵۳۹ - کلی مشاع

(مدنی - فقه) قسمتی کلی از عین موجود در خارج که بقید اشاعه موردمعامله واقع شده باشد مانند یك من گندم مشاع از یك خرمن (در اینصورت بایع نمی تواند بمیل خودیك من را جدانموده و بمشتری بدهد و باید افراز بتراضی یا بحکم دادگاه باشد) و یك دانگ از یك خانه یا ازیك قطعه زمین. معمولا این نوع معاملات در مورد اراضی و خانه و باغ وآسیاب و اتومبیل وکشتی و امثال آنها واقع میشود (مادهٔ ۳۵۰ ق - م).

۴۵۴۰ - کمالیات

(فقه) هر عمل وتصرفی که ترك آنها موجب دشواری درزندگی نمیشود ولی فعل آنها از مکارم اخلاق وآداب نیك است (فعل شایسته و ترك ناشایسته) مانند اعتدال در کارها ومیانه روی درمعاش وترك اسراف وغیره بنام کمالیات خوانده شده است.

۴۵۴۱ - کمپانی compagnie

سابقاً بمعنی شرکت سهامی دارندهٔ امتیاز سلطنتی بکار می رفت مانند کمپانی هند و سنگال. امروز بمعنی شرکت مشغول بیك خدمت عمومی است مانند کمپانی راه آهن وهم چنین به شرکت هائی گفته میشود که در بعضی امور تخصص دارند مانند شرکت بیمه وکشتی رانی.

۴۵۴۲ - کمك هزینه

وجهی که بمامور دولت یا شاغل درمؤسسات کشوری یا بلدی بعنوان تقویت حقوق او داده میشود. درایام مرخصی هم از آن استفاده می کنند در حقوق تقاعد تأثیری ندارد بطور مستمر قابل پرداخت است.

(رك - حق حضور - دستمزد - کمك هزینه پاداش - فوق العاده - اضافه حقوق)

۴۵۴۳ - کمیته Comité

این اصطلاح در کنگره ها و کنفرانس ها و مجامع بین المللی بمعنی کمیسیون بکار رفته است بااین فرق که کلمهٔ کمیته اولی است در استعمال در مورد انجمنی که اعضاء آن زیاد نبوده و فعالیت محدودی را بعهده دارد مانند کمیتهٔ کشورهای بزرگ مذکور در مادهٔ ۴۷ منشور ملل متحد.

۴۵۴۴ - کمیتهٔ بین‌المللی صلیب‌سرخ Comité International de La Croix - Rouge

انجمنی است مرکب از اتباع سوئیس و مقر آن هم در ژنواست ودر سال ۱۸۶۳ میلادی در ژنو تأسیس شده و هدف‌اصلی آن حمایت و کمك به آسیب دیدگان جنگ و بکار بردن وسائط بین دول متخاصم در حدود خیر و صلاح بشری. علامت آن صلیب سرخ روی زمینهٔ سپید است و شعار آن inter Arma Caritas (یعنی کمك بآسیب دیدگان جنگ) است.

علامت‌اختصاری اصطلاح‌بالا C.i.C .R. است.

۴۵۴۵ - کمیسیر Commissaire

الف - عضورسمی یا غیر رسمی که مباشر مشاغل موقت یا دائمی (اعم از حقوقی - قضائی-اداری) است .معنی‌آن‌با Agent (نماینده) زیاد فرق ندارد در مورد Agent شغل ثابت و دائمی است ولی در موردکمیسیر این شرط لازم نیست.

ب - عضو یك‌کمیسیون پارلمانی.

(بین‌الملل عمومی) الف - نمایندگان غیر سیاسی دول را کمیسیر نامند گاهی بکسی‌بموجب‌یك اقدام (Acte) بین‌المللی شغلی از مشاغل حکمرانی داده میشود.

ب - بمعنی‌عضو کمیسیون هم‌بکارمیرود.

۴۵۴۶ - کمیسر پلیس

رئیس کلانتری‌را گویند(مادهٔ ۲۰۸مکرر دادرسی کیفری).

۴۵۴۷ - کمیسر سرحدی

بمعنی مرزبان است.

(رك . سرحد)

۴۵۴۸- کمیسرعالی Haut-Commissaire

(بین‌الملل عمومی) نمایندهٔ عالی رتبه و فوق‌العاده . گاهی بـاو Haute commission گفته‌میشود و بحسب‌اختلاف موارد میتواندیکی ازاشخاص ذیل‌باشد:

الف - نماینده یك سازمان بین‌المللی خواه نمایندهٔ چند دولت باشد یا یك دولت و در صورت اخیر نمایندهٔ دولت باشدیانمایندهٔ‌بعضی مراجع اداری.

ب - نمایندهٔ مقامات سیاسی یك حکومت در خاك بیگانه.

ج - نمایندهٔ یك حکومت در خاکی که حکومت آن بین دو دولت مشترك‌است.

د - نماینده یك دولت نزد دولت دیگرکه روابط سیاسی آنها مغایرت با روابط عادی دیپلماتیك دارد.

۴۵۴۹ - کمیسیون Commission

(تجارت) - الف - قرارداد حق‌العمل کاری که نوعی از وکالت است (اگر حق‌العمل‌کار بنام آمر عمل‌کند) و اگر بنام خودعمل‌کندظاهراً باماهیت وکالت سازگار نیست.

حق‌العمل کاری مرادف همین اصطلاح است (مادهٔ ۳۵۷ قانون تجارت).

ب - اجرت حق‌العمل کار در قرارداد حق‌العمل‌کاری معین‌را گویند.

ج - شغل مزبور را هم کمیسیون‌نامند.

(حقوق اساسی) سازمان مرکب ازعده‌ای محدود از اعضاء مجالس مشورتی که بمنظور تهیهٔ مقدمات کار یاکنترل،مسألهٔ خاص یا نوعی از مسائل معین را بررسی کرده وگزارش آن را به مجلس میدهد و مجلس روی گزارش مذکور اخذتصمیم

می کند .

(حقوق اداری) عدهٔ معدودی از اعضاء دولت (غالباً) ویا مرکب از اعضاء دولت وغیره که بطور اتفاقی یا موقت یا دائم در زمینهٔ کارهای اداری یا قضائی با یکدیگر همکاری و تبادل نظر کنند و تصمیم بگیرند .

۴۵۵۰ - کمیسیون امنیت اجتماعی

برای حفظ نظم و امنیت عمومی در هر حوزهٔ فرمانداری کمیسیونی بنام (کمیسیون امنیت اجتماعی) مرکب از فرماندار - رئیس دادگاه شهرستان و در صورت نبودن رئیس دادگاه بخش - دادستان - رئیس شهربانی و رئیس ژاندارمری بریاست فرماندار تشکیل میشود (مادهٔ یك لایحهٔ قانونی حفظ امنیت اجتماعی مصوب ۹ - ۵ - ۳۴ . مجموعهٔ ۱۳۳۴ - صفحهٔ ۱۴۱) .

۴۵۵۱ - کمیسیون مشترك مجلسین

کمیسیونی است مرکب از اعضاء مجلس سنا و شوری بعدهٔ مساوی از هریك ازدو مجلس که طبق اصل ۴۸ قانون اساسی (اصلاحی سال ۱۳۲۸) انجام وظیفه می کند .

۴۵۵۲ - کمیسیون ناظر سهم فرهنگ

در مرکز هر حوزهٔ شهرداری کمیسیونی بنام کمیسیون ناظر سهم فرهنگ که دارای شخصیت حقوقی است مرکب از رئیس فرهنگ - رئیس انجمن شهر ویا نمایندهٔ آن انجمن و سه نفر از معتمدان محل به پیشنهاد ادارهٔ فرهنگ و تصویب فرماندار یا جانشین او برای نظارت در مصرف سهم فرهنگ تشکیل میشود و انجام این وظیفهٔ ملی افتخاری است و حق الزحمه ندارد . اگر محل فاقد انجمن شهر باشد بجای رئیس انجمن شهر شهردار محل و یا نمایندهٔ او در کمیسیون مزبور عضویت خواهد داشت (مادهٔ یك قانون نظارت بر مصرف سهمیهٔ فرهنگ از درآمد شهرداریها مصوب ۲۸-۳- ۱۳۳۴ - مجموعهٔ ۱۳۳۴ صفحهٔ ۲۰۹) .

۴۵۵۳ - کمین Guet apens

در انتظار کسی (در مدت کوتاه یا دراز) بودن در مکان مخفی بقصد تجاوز بجان و یا تهدید او.

۴۵۵۴ - کنسرسیوم

مؤسسهٔ بازرگانی شامل چند مؤسسه یا تجارتخانه را گویند.

۴۵۵۵ - کنسول Consul

(بین الملل عمومی) نمایندهٔ اداری دولت بیگانه در شهرها و بنادر بازرگانی که حامی منافع و حقوق شخصی اتباع دولت خود (اعم ازمقیم یا عابر) می باشد وظایف مأموران ثبت احوال و متصدی دفاتر اسناد رسمی و رسیدگی به جنحه ها وجنایات در دریای آزاد بین اتباع دولت خود و یا جنحه و جنایاتی که در کشتی در آبهای ساحلی دولت محل خدمت کنسول رخ داده و دولت صاحب ساحل از دخالت خودداری کرده باشد با اواست. کنسول ممکن است از مأموران رسمی دولت خود باشد و ممکن است از مأموران رسمی دولت خویش نباشد بلکه از اتباع آن دولت ولی مقیم خارجه باشد قسم اخیر را Electi و قسم دوم را Missi گویند.

نیز بنگرید : نمایندگان سیاسی .

۴۵۵۶ - کنسولیار Vice – Consul

یا ویس کنسول کسی است که در یك کشور یا درمنطقهٔ معینی که کنسول نباشد کارهای اورا انجام دهد.

۴۵۵۷- (سر) کنسول Consul général

کنسولی که در کشوری بر اعمال همهٔ کنسولهای دولت متبوع خود نظارت دارد.

۴۵۵۸ - کنفدراسیون Confédération

بمعنی اتفاق چند دولت است.

(رك . اتفاق دول)

۴۵۵۹ - کنفرانس Conférence

(بین‌الملل عمومی) الف ـ اجتماع نمایندگان سیاسی تام‌الاختیار دو یا چند دولت برای یافتن راه حلها و گرفتن نتیجه در یك یا چند امر سیاسی یا بین‌المللی . و باید راه حلها ونتایجی که گرفته میشود در یك‌سند سیاسی مدون گردد . مانند کنفرانس صلح جنگ جهانی اول .

موضوع این کنفرانس ممکن است تنظیم مسائل سیاسی و یا تنظیم مسائل فنی و اداری و یا حقوقی باشد (مانند کنفرانس ضد طرفداران بردگی بروکسل ۱۸۹۰) در این معنی کنفرانس از نظر حقوقی فرقی باکنگره ندارد جز اینکه مفهوم کنگره بعلت اختصاص به تجمع خیلی‌مهم و خیلی تشریفاتی اخص‌از کنفرانس بنظر می‌رسد.

ب ـ تجمع‌وزیر امور خارجهٔ یك کشور ونمایندگان سیاسی خارجی مأمورخدمت نزدکشور متبوع او برای بررسی‌یك کار مانندکنفرانس لندن راجع بامور بلژیك ۱۸۳۰ - ۱۸۳۹

ج ـ تجمع نمایندگان دول که اختیار امضاء قرارداد راندارند و فقط عهده‌دار انجام دادن مطالعهٔ معین و تهیهٔ طرحی هستند ونتیجهٔکار آنها باید توسط‌دولتهای آنان بمعرض آزمایش نهاده شود مانند کنفرانس حقوق بین‌الملل خصوصی‌لاهه .

د ـ تجمع خبرگان و اهل فن که‌منتخب دو یاچند دولت ویایك سازمان بین‌المللی هستند و مکلفندکه‌مطالعه‌ای‌را انجام‌داده وگزارش (و احیاناً پیشنهادی) لازم را تهیه کنند .

ه ـ در اصطلاحات این زمان بسازمان مشورتی‌یك مؤسسهٔ بین‌المللی اطلاق میشود که در مقررات آن‌مؤسسه ترکیب‌وشکل و وظائف و صلاحیت این سازمان‌مشورتی پیش‌بینی‌شده‌است‌مانند کنفرانس بین‌المللی کار وکنفرانس عمومی یونسکو .

و ـ تجمع نمایندگان مؤسسات خصوصی که نمایندگان دول دائماً در آنها حضور یابند مانندانجمن صلیب‌سرخ. گاهی‌باین تجمع هم کنفرانس بین‌المللی گفته شده ولی این تعبیر خارج از اصطلاحات بین‌الملل عمومی است .

سایر معانی‌کنفرانس (درخارج ازقلمرو اصطلاحات بین‌المللی) :

الف ـ مذاکره و مباحثهٔ غیر سیاسیون‌از صاحب‌منصبان‌عالی‌رتبهٔ دولتی‌ونمایندگان صاحبان منافع خصوصی در مسائل مهم . این مباحثات و مذاکرات که غالباً در امور اقتصادی ـ مالی ـ اجتماعی است بیشتر‌اوقات مقدمهٔ‌یك کنفرانس‌بین‌المللی (کنگره) است .

ب ـ بمعنی‌تجمع جهت‌مشاوره(محاضره) در مسائل علمی یافنی مانندکنفرانس‌یك دانشجو در امر باستان شناسی یا حقوق یا ادبیات یا پزشکی و مانند این‌ها .

فرق کنفرانس باین معنی با خطابه این است که خطیب درصدد اقناع شنوندگان است و این وظیفهٔ اوست ولی کنفرانس دهنده فقط مطالعات خود را در اختیار شنوندگان قرارمیدهدو قصداقناع شنوندگان رانباید داشته باشد بلکه بامنطق واستدلال مطالعهٔ خودرا عرضه می کند این فرق را در این دوبیت میتوان یافت :

یك خطابه هزاران هزارعامی را
خطیب شهر تواند کشید در دنبال
هزار منطق باید حکیم دانا را
که مرغ زیرکش افتد بدام استدلال

۴۵۶۰ - کنفرانس بین المللی

اجتماع نمایندگان سیاسی تام الاختیار دو یا چند دولت برای یافتن راه حل واخذ نتیجه در یك یا چند امر سیاسی یا بین المللی که باید راه حلها و نتایج حاصله را در یك سند سیاسی مدون کنند مانند کنفرانس صلح جنگ جهانی اول .

(رك. کنفرانس)

موضوع این کنفرانس‌ها یکی ازامورذیل است :

الف - تنظیم مسائل مهم سیاسی .

ب - تنظیم مسائل فنی - اداری - حقوقی مانند کنفرانس ضد طرفداران بردگی بروکسل ۱۸۹۰

۴۵۶۱ - کنگره Congrès

مجمع سیاسی متشکل ازنمایندگان مختار دولت‌ها که بطور فوق العاده و باتشریفات برای ترتیب اوضاع و روابط بین المللی فراهم میشود .

۴۵۶۲ - کنوانسیون بین المللی

مرادف قرارداد بین المللی است .

(رك. قرارداد بین المللی)

۴۵۶۳ - کودتا Coup d'Etat

استیلاء یا شروع باستیلاء بر تمام قوای سیاسی ازطریق مخالف باقانون اساسی یا مخالف قانون که غالباً ازراه توسل بقوای مسلح صورت میگیرد .

۴۵۶۴ - کورس Course

(بین الملل عمومی) نوعی اقدام درجنگ بحری است که بموجب آن دولت متخاصم باتباع خوداذن میدهد که کشتی بازرگانی را مسلح کرده وبکشتیهای دشمن حمله کنند این اذن است که کورس را از دزدی دریائی جدا میکند .

(رك. دزد دریائی)

۴۵۶۵ - کیفر

درلغت بمعنی عقوبت ومجازات است که به کسیکه خلاف قانون یا اخلاق یا عرف و عادت رفتار کرده و مرتکب عمل بد شده باشد داده میشود .

(مادهٔ ۳۴ مکررقانون ثبت)

در اصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۴۵۶۶ - کیفر اصلی

Peine principale

(جزا) کیفری که اولا و بالذات برای جرمی ازطرف مقنن معین شود وحداقل (نسبت بکیفرتکمیلی وتبعی) مجازات آن جرم محسوب است وکیفرهای دیگری که ممکن است بآن ضمیمه شوند جنبهٔ عرضی (بمناسبت پاره‌ای ازخصوصیات) دارند (مادهٔ ۱۹ قانون مجازات عمومی) .

۴۵۶۷ - کیفر انضباطی

کیفرهای مترتب برتقصیرات انضباطی را گویند .

(رك. تخلف انضباطی)

۴۵۶۸ - کیفر تبعی

Peine accessoire

(جزا) اثری است ناشی از حکم جزائی ولی در حکم دادگاه قید نمیشود و آنهم کیفری است که ثانیاً و بالعرض از طرف مقنن بر جرمی مترتب میشود (مادهٔ ۱۹ قانون مجازات عمومی).

۴۵۶۹ - کیفر تکمیلی

Peine complémentaire

(جزا) کیفری است که مکمل کیفر اصلی است و نسبت بآن جنبهٔ فرعی دارد و از طرف مقنن ثانیاً و بالعرض برای جرمی معین میشود و مانند کیفر اصلی در حکم دادگاه منعکس است خواه دادرس مختار در تعیین چنین کیفری باشد خواه ملزم (مادهٔ ۱۹ قانون مجازات عمومی).

۴۵۷۰ - کیفرخواست

مرادف ادعانامه است.

(رك. ادعا نامه)

کیفیات

جمع کیفیت بمعنی چگونگی واوضاع است. دراصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۴۵۷۱ - کیفیات مخففه

(جزا) اوضاع و احوالی است که مقارن بودن آنها با جرم موجب تخفیف یامعافیت از مجازات گردد. (مادهٔ ۳۴ قانون مجازات عمومی).

۴۵۷۲ - کیفیات مخففهٔ قانونی

(جزا) کیفیات مخففه‌ای که مورد نص قانون (با ذکر عنوان کیفیت) قرار گرفته باشد مانند رساندن مصدوم بنقاط معد معالجه توسط رانندهٔ متخلف (مادهٔ هشت قانون تشدید مجازات رانندگان).

۴۵۷۳ - کیفیات مخففهٔ قضائی

(جزا) کیفیات مخففه‌ای که عنوان آن مورد نص قانون قرار نگرفته و روی اصل کلی بقضات اختیار رعایت آنها داده شده باشد (مادهٔ ٤٤ قانون کیفر عمومی).

۴۵۷۴ - کیفیات مشدده

(جزا) اوضاع و احوالی است که هرگاه جرم در آن اوضاع و احوال واقع شود موجب تشدید مجازات میشود مانندسرقت درشب یا با اسلحه.

۴۵۷۵ - کیفیات مشددهٔ خاص

(جزا) کیفیات مشددهٔ مختص جرم معین مانند سرقت مقید (غیرعادی) مادهٔ ۲۲۲-۲۲۳-۲۲۵-۲۲۶ قانون جزا و ۴۰۸ - ۴۰۹-۴۱۰ قانون‌دادرسی و کیفرارتش.

۴۵۷۶ - کیفیات مشددهٔ شخصی

(جزا) هرگاه اوضاع واحوال موجوددر شخص مجرم یا مجنی علیه اقتضاء تشدید مجازات کند کیفیات مذکور راکیفیات مشددهٔ شخصی گویند (در مقابل کیفیات مشددهٔ نوعی که ناظر بطبع خود جرم است).

عمل منافی عفت معلم با محصل از نوع اول است وهتك ناموس با مجنی‌علیه‌صغیر ازنوع دوم (در کیفیات مشددهٔ شخصی) مثال کیفیت مشددهٔ نوعی: جرم لواط بعنف.

۴۵۷۷ - کیفیات مشددهٔ عام

(جزا) کیفیات مشدده‌ای که اختصاص به جرم معین ندارد مانند تکرارجرم که در تمام جرائم (غیر از خلاف و جنحه‌ای که مجازاتش حبس تأدیبی کمتر از دو ماه

باشد) موجب تشدید مجازات است .

۴۵۷۸ - کیفیات مشددهٔ قانونی

(جزا) کیفیات مشدده‌ای است که عنوان خاصی درقانون داشته و قانون آن عنوان را کیفیت مشددتلقی کندمانندعنوان تکرار جرم .

۴۵۷۹ - کیفیات مشددهٔ قضائی

(جزا) اوضاع و احوالی است که قانون عنوانی برای آنها ذکر نکرده و تحت آن عنوان، کیفیت مشددتلقی نشده ولی بقضات اختیار داده که بین حداقل و حداکثر مجازات کیفیاتی راکه بنظرآنان موجب تشدید است درامر تشدید مجازات تأثیر دهند مانند اعمال قساوت ازطرف قاتل .

۴۵۸۰ - کیفیات مشددهٔ موضوعی

(رك . کیفیات مشددهٔ شخصی)

کلمهٔموضوعی ترجمه Objective است و چون در اصطلاحات با سابقهٔ زبان ما کلمهٔ نوعی در همین معنی‌سابقهٔ استعمال دارد بهتر است بجای اصطلاح بالا کیفیات مشددهٔ نوعی بکار رود .

گ

۴۵۸۱ - گاوبند

در قانون اصلاحات ارضی ۱۹-۱۰-۴۰ کسی است که مالك زمین نیست و باداشتن یك یا چند عامل زراعتی بوسیلهٔ برزگر یا کارگر کشاورزی درزمین مالك زراعت می‌کند و مقداری از محصول را بصورت نقدی یا جنسی به مالك میدهد .

۴۵۸۲ - گذر

رك . محله

۴۵۸۳ - (نظمیهٔ) گذر

رك . محله

۴۵۸۴ - گذرنامه

الف ـ تذکره ، پاسپورت

ب ـ سندی که یك مقام بین المللی صلاحیتدار برای تسهیل عبور و مرور از کشوری بکشور دیگر بشخصی می‌دهد Laissez-passer

۴۵۸۵ - گرافیك Graphique

گرافیك ، یا نمودار بـه مجموعهٔ خطوطی گفته‌می‌شود که‌سیر یك پدیده را نشان‌دهد.

۴۵۸۶ - گرو

مرادف‌رهن است و گرو دهنده راهن‌است وگروگیر مرتهن‌است وگروگان (ونیز گرو) عین مرهونه راگویند .

(رك . رهن ـ راهن)

۴۵۸۷ - گرو شخصی

(بین‌الملل عمومی) دادن شخص یااشخاص معین بتصرف گروگیرنده برای تضمین اجراء عهود از طرف گرو دهنده تا در صورت تخلف، گروگیرنده‌حق داشته باشدشخص مورد گروگان رابکشد یا از مراجعت‌او بوطن خود جلوگیری‌کند .

این عمل باشئون انسانی و تمدن منافات دارد و قبح‌آن ازبدیهیات است .

۴۵۸۸ - گروبندی

(مدنی) عقدی که‌بین دو طرف بسته‌میشود که یکطرف امری را اثبات و دیگری نفی می کند تا اظهارهر کس درست‌درآید دیگری مال معینی را باو بدهد . در اصطلاح‌دیگر آنراشرط‌بندی گویند .اگر

معوض باشد صورت قمار را دارد (مادهٔ ۶۵۴ ق - م) .

۴۵۸۹ - گرودهنده

راهن راگویند .
(رك . راهن)

۴۵۹۰ - گروگان

عین مرهونه راگویند .
(رك . راهن - رهن)

۴۵۹۱ - گروگیر

مرتهن راگویند .
(رك . راهن)

۴۵۹۲ - گره

واحد طول سابق که برابر یك شانزدهم ذرع بوده است .

۴۵۹۳ - گزارش Rapport

در لغت بمعنی شرح و بیان است . در اصطلاح عبارت است ازشرح وبیان واقعه‌ای با مشخصات ذیل :
الف - موضوع موردگزارش وقوع حادثه‌ای باشد .
ب - گزارش دهنده مأموربه تهیهٔ گزارش قبلا شده باشد و یا سمت او اقتضاء کندکه گزارش تهیه کند .
ج - مقامی که بآن گزارش داده میشود مقام مافوق باشد خواه مقام رسمی باشدیا غیر رسمی .
فرق نمی‌کند که گزارش کتبی باشد یا شفاهی .

۴۵۹۴ - گزارش اصلاحی

(آئین دادرسی مدنی) صورت مجلسی که دادگاه در موقع صلح اصحاب دعوی تنظیم می‌کند (مادهٔ ۶۲۸ آئین دادرسی مدنی) گزارش اصلاحی نه حکم است و نه قرار و عنوان رأی را ندارد بلکه نظر بصرح مادهٔ ۶۳۰ قانون آئین دادرسی مدنی و مادهٔ ۱۲۹۱ ق-م فقط اعتبار سند رسمی را دارد .
چون در حدود مواد ۴۶ - ۴۷ قانون ثبت ، ثبت سند در دفاتر مخصوص ثبت اجباری است مراجع ثبتی حق ندارند باستناد سند صلح دادگاه (یا گزارش اصلاحی) سند مالکیت صادرکنند بلکه باید قبلا مفاد گزارش اصلاحی در دفاتر اسناد رسمی ثبت شودتاقابلیت صدور سندمالکیت را داشته باشد .

۴۵۹۵ - گزمه

رك . محله

۴۵۹۶ - گنج

(مدنی - فقه) مالی که در دل خاك و یا مصالح بنائی مدفون کرده باشند یامدفون شده باشد (بطور تصادف) و از طریق صدفه و اتفاق بدست کسی افتد . در عبارت دیگر آنرا دفینه گفته‌اند . مادام که کشف نشده عنوان گنج را دارد . لغت کنز در عربی از لغت گنج ساخته شده است .
(رك . لقطه)

۴۵۹۷ - گواه

مرادف شاهد است .
(رك . شاهد)

۴۵۹۸ - گواهی

الف - مرادف شهادت است.
(رك . شهادت)
ب - بمعنی تصدیق است .
(رك . تصدیق)

۴۵۹۹/۱ - گواهی امضاء

تصدیق امضاء ذیل سند عادی توسط دفترخانهٔ اسناد رسمی را گویند . چنین سندی عادی است و نمیتوان طبق آن اجرائیه صادر کرد (مقدمهٔ عمومی علم حقوق - ص ۱۲۴) .

۴۵۹۹/۲ - گواهی انجام کار

Certificat de travail

تصدیق حاکی از نوع کار و تاریخ شروع و پایان کار که فاعل کار انجام داده است و از طرف مقامی که این کار برای او و تحت نظر او انجام شده داده میشود .

۴۶۰۰ - گواهی انحصار وراثت

رك . دعوی انحصار وراثت

۴۶۰۱ - گواهی نامه

مرادف تصدیق است .

(رك . تصدیق)

۴۶۰۲ - گواهی نامهٔ ثبتی

(ثبت) تصدیقی است که به کسیکه برای او حق ارتفاقی در سند مالکیت غیر، تصدیق و درج شده داده میشود و او از آن گواهی‌نامه بعنوان سند مالکیت استفاده می کند یعنی باو سند مالکیت داده نمیشود (مادهٔ ۱۱۲ - ۱۲۴ - ۱۲۵ نظامنامهٔ قانون ثبت) .

۴۶۰۳ - گیروانکه

واحد وزن روسی سابق . برابر تقریبی با پنج سیر .

۴۶۰۴ - گیوتین Guillotin

ماشین بریدن سر مجرمان که توسط شخصی بنام دکتر گیوتین اختراع شده و از سال ۱۷۹۲ بمنظور فوق در فرانسه بکار رفته است .

ل

۴۶۰۵ - لائیك Laic

وصفی است برای قانون یا کشور یا سازمان یا شخص در مقابل وصف مذهبی و ایمانی و اعتقادی . وقتی که گفته میشود فرانسه یك کشور لائیك است یعنی سیاست آن جدای از مذهب است .

۴۶۰۶ - لابشرط

(فقه) همانطور که در حقوق بین الملل ، دولتی نسبت بامر یا اموری حالت بیطرفی بخود میگیرد گاهی یك موضوع حقوقی نسبت بیك وضع معین حالت بیطرفی (و بتعبیر قدماء: حالت لااقتضائی و با بیان حالیه : حالت بی تفاوتی) بخود می گیرد این حالت را «لابشرط» گویند مثلا طرح دعوی نسبت به اختلاف خوانده با خواهان لابشرط است یعنی طرح دعوی نه نشانهٔ اختلاف خوانده باخواهان است و نه نشانهٔ موافقت خوانده با دعوی خواهان زیرا هر دو صورت احتمال می‌رود وذات طرح دعوی دلالت بر خلاف یا وفاق خوانده نمی کند و نسبت به خلاف ووفاق ، لااقتضاء ولا - بشرط است ای بساکه متداعیین بامواضعه با یکدیگر طرح دعوی می کنند .

(رك . بشرط لا - بشرط شیئی)

۴۶۰۷ - لازم

(فقه - مدنی) صفت عقد یا ایقاعی است که اقدام کنندهٔ بآن نتواند بقصد یکطرفی خود آنرا فسخ کند .عکس آنرا جائز گویند (مادهٔ ۱۸۵ - ۲۱۹ ق -م).

(فقه) هر گاه دو چیز را در نظر بگیریم یکی (الف) و دیگری (ب) و وضع آن دو طوری باشد که هر وقت (الف) وجود پیدا کند (ب) هم وجود پیدا کند در اینصورت (الف) را ملزوم و (ب) را لازم نامند و رابطهٔ بین آن دو را « لزوم » خوانند .

۴۶۰۸ - لازم صریح

بهر یك از دو مورد ذیل گفته میشود :

الف - لازمی که تصور ملزوم ، خود بخود ذهن را بتصور لازم منتقل می کند چنانکه کاغذ ، لازم صریح سند است یعنی به محض

تصور سند، ذهن منتقل بتصور کاغذمیشود.
ب ـ لازمی که تصور ملزوم بتنهائی کافی برای انتقال ذهن به لازم نیست بلکه ذهن باید هر یك از لازم و ملزوم را جداجدا تصور کند و پس از تصور آن دو بدون حاجت باستدلال، قطع بلزوم آن دو پیدا کند چنانکه ذیل مادهٔ ۳۴ قانون ثبت (یعنی عبارت: «چنانچه مال مزبور خریداری نداشته باشد ... بخود بستانکار بهمان مبلغ که آگهی شده واگذار میگردد.») با نسخ جواز عقد رهن از طرف مرتهن، ملازمه دارد زیرا بدیهی است که هیچ بستانکار عاقل مادام که حق عدول از رهن راداشته باشد حاضر نیست مال مورد وثیقه را که کمتر ازطلبش میارزدقبول کند و بالنتیجه مادهٔ مزبور مورد پیدا نمی کند.

۴۶۰۹ - لازم طبیعت

هر گاه چیزی لازمهٔ طبع چیز دیگری باشدآن لازم رالازم طبیعت آن چیز نامند مانند هشتاد درجه بودن سه زاویهٔ مثلث که لازم طبیعت هر مثلث است. درعلم حقوق لازم بودن عقد ضمان ملازمه باطبیعت آن عقد دارد بهمین جهت شرط خیار بنفع ضامن در عقد ضمان درست نیست.

۴۶۱۰ - لازم عرفی

هر گاه بین دوچیز ملازمهٔ قانونی یاعقلی یا طبعی نباشد ولی در نظر عرف بین آن دو نوعی ملازمه باشد این ملازمه راملازمهٔ عرفی گویند وآن لازم را لازم عرفی نامند هر گاه زوجه اقرار بوصول مهر کند و بعداً زوج زوجه را بطلاق خلع مطلقه نماید این طلاق متضن اقرار زوج بقبول بذل مهر درازاء طلاق خلع است وعرفاً مستلزم تکذیب اقرار زوجه بوصول صداق است و برابر مادهٔ ۱۲۷۲ قانون مدنی اقرار زوجه بوجه مذکور اثری ندارد.

۴۶۱۱ - لازم عقلی

هر گاه ملازمهٔ بین دو مطلب تحت سیطرهٔ تعقل درآید این ملازمه را ملازمهٔ عقلی و آن لازم را لازم عقلی گویند چنانکه ملازمهٔ بین «اذن در شیئی» و «اذن در لوازم لاینفك آن» یك ملازمهٔ عقلی است (لمعه ـ جلد اول ـ ص ۴۲۵).

۴۶۱۲ - لازم غیر صریح

(فقه) هر گاه از تصور لازم و تصورملزوم قطع به لزوم حاصل نشود مگر پس از استدلال، در اینصورت لازم را لازم غیر صریح گویند چنانکه بین تصور مثلث و تصور برابری زوایای آن بادوقائمه لزوم غیر صریح وجود دارد چه بدون کمك استدلال ریاضی نمیتوان ملازمهٔ بین دو تصور بالا را احراز نمود. یا بین مدلول مادهٔ ۳۴ مکرر قانون ثبت و «مملك نبودن بیع شرط» ملازمه وجود دارد ولی این ملازمه غیر صریح است.

۴۶۱۳ - لازم غیر مفارق

رك. لازم لاینفك

۴۶۱۴ - لازم قانونی

هر معنی که از لوازم یك امر مصرح در قانون باشد لازم قانونی نامیده میشود چنانکه مدیون برابر مادهٔ ۳۴ قانون ثبت ازتاریخ ابلاغ اجرائیه سه ماه مهلت برای دادن اصل وجه مورد معامله واجور عقب افتاده و خسارت دیر کرد دارد هر گاه در اثناء این مدت بمیرد لازمهٔ قانونی قائم مقامی ورثهٔ او این است که آنها بتوانند از باقیماندهٔ مدت مذکور استفاده کنند.

۴۶۱۵ - لازم لاینفك

لازمی که از ملزوم خود قابل جدائی نباشد مانندجواز عقد در موردعقدودیعه: تصور عقد ودیعه‌ای که جائز نباشد میسر نیست . در اصطلاح دیگر آنرا لازم غیر مفارق گویند .

۴۶۱۶ - لازم مفارق

لازمی که از ملزوم خود قابل جدائی و اجتناب باشد مانند جواز عقد رهن از جانب مرتهن که بموجب مادهٔ ۳۴ قانون ثبت از بین رفت .

۴۶۱۷ - لازم‌الاجراء

الف - بمعنی حکم لازم‌الاجراء است یعنی حکمی که مراحل رسیدگی بدعوی مربوط بآن خاتمه یافته ونوعاً (صرفنظر از مختصات و عوارض مربوط بصور خاص و موارد مخصوص) قابل اجراءاست هرچند که بسبب مانعی که بر آن عارض شده اجراء آن موقوف مانده باشد .

ب - اصطلاح تازه و مخفف ازسند لازم‌الاجراء است . (مادهٔ ۹۲ ببعد قانون ثبت اسناد واملاك) .

۴۶۱۸ - لاشه

این اصطلاح بصورت مضاف استعمال می‌شود مانند لاشهٔ سند و لاشهٔ سفته و لاشهٔ چك . مورد استعمال آن جائی است که سند از اعتبار افتاده باشد بهر جهتی که تصور شود مانند پرداخت وجه سند که یکی از طرق خارج شدن سند از حیز اعتباراست.

۴۶۱۹ - لاضرر

(فقه) این قانون درشرع درموردی وضع شد که شخصی از حق مالکیت خود با سوءنیت بضرر غیر استفاده میکرد ولی فقهاء آنرا محدود بموردش ننموده و بموارد دیگر سرایت میدهند . مورد استفاده از این قانون در فقه دو مورد است :

اول - در قوانین ناظر به روابط انسان وخداوند مانندقوانین مربوطه به‌پرستش خداوند .

دوم - در قوانین ناظر بروابط افرادبا یکدیگر و روابط افراد بامراجع‌قدرت عمومی . مثلا خیارغبن بنظر اغلب‌فقهاء از «لاضرر» استخراج شده است و قانون مخصوص ندارد . فقهاء در استنباطات کلی که از قانون شرع میکنند بوسیلهٔ لاضرر حدود و شرائط یك قانون را تا جائی که‌مقدوراست معین میکنند .عده‌ای عقیده دارندکه از لاضرر نباید استنباط جدیدکرد. فقهاءبکمك‌لاضررسوءاستفاده از حق را منع میکنند .

(مدنی) مضمون لاضرر از فقه به مادهٔ ۱۳۲ ق - م منتقل شده است بموجب‌این ماده تصرفات مالك‌در ملك (و بطورکلی در مال) خود درشرائط ذیل ممنوع‌است:

الف - تصرفی که برای مالك بهره‌ای نداشته و او عمداً بضررغیر در مال‌خود تصرف کرده باشد .

ب - تصرفی‌که مالك از آن تصرف‌بهره می‌برد ولی عمداً برای بردن آن بهره راهی را انتخاب کندکه موجب ضرر غیر شود با اینکه می‌توانست همان نفع‌را از راه‌دیگری که ضرری هم بدیگران‌نرساند بچنگ آورد .

ج - تصرف زائد بر حاجت‌در ملك خود ولو اینکه بقصد اضرار بغیر نباشدهر گاه موجب اضرار غیر گردد نیز ممنوع‌است.

مدلول لاضرر را معمولا از حدیث نبوی

معروف به لاضرر ولاضرار گرفته‌اند و بنظر ما از آیه (لاتمسکوهن ضرارا لتعتدوا) میتوان استنباط کرد.

۴۶۲۰ - لایحه

رك . طرح

۴۶۲۱ - لایحهٔ بودجهٔ کل

لایحهٔ شامل بودجه‌های سال آیندهٔ همهٔ وزارتخانه‌ها بضمیمهٔ بودجهٔ عایدات (مادهٔ ۱۴ - ۵ - ۱۶ قانون محاسبات عمومی).

۴۶۲۲ - لایحهٔ تفریغ بودجه

لایحهٔ حاوی گزارش امور مالی دورهٔ عمل گذشته و متضمن صورت ارقام قطعی تمام اعتبارات و عایدات وصولی ومخارج سنهٔ مالی قبل بوده و نتیجهٔ قطعی معاملات کل بودجهٔ مصوب را بطور روشن نشان میدهد (مادهٔ ۴۸-۴۹ قانون محاسبات عمومی).

۴۶۲۳ - لحن الخطاب

اسم دیگر قیاس اولویت است.
(رك . قیاس اولویت)

۴۶۲۴ - لزوم

(مدنی-فقهه) صفت مشترك کلیهٔ عقود و ایقاعاتی که اقدام کنندهٔ بآنها نتواند بقصد یکطرفی خود آنرا فسخ کند (مادهٔ ۱۸۵ ق-م) همین معنی در اصطلاح «اصالة-اللزوم» مقصود است (مادهٔ ۲۱۹ ق - م) عکس حالت بالا را جواز گویند.
لزوم و جواز عقود و ایقاعات از مسائلی نیست که به تأسیس قانونگذاری از قانونگذاران پدید آمده باشد یعنی از احکام تأسیسی نیست بلکه از احکام امضائی است یعنی هر قرارداد و هر ایقاع از هر زمانی که بین بشر پدید آمده است از همان زمان با توجه بطبیعت مصلحت راجع بهمان قرارداد یا ایقاع، لزوم یا جواز آن هم بین طرفین قرارداد روشن بوده است. دلیلی بر تأسیسی بودن آنها وجود ندارد و دلیل امضائی بودن آن از بدیهیات است. نظر فقهاء بر تأسیسی بودن لزوم و جواز است.

۴۶۲۵ - لزوم حقی

(فقه - مدنی) هرگاه طرفین یك عقد لازم بتوانند در آن عقد، شرط خیار کنند و باین ترتیب لزوم آنرا برای مدتی از بین ببرند لزوم عقد مزبور را لزوم حقی گویند مانند لزوم بیع زیرا در عقد بیع می‌توان شرط خیار نمود (مادهٔ ۴۵۸ ق-م).

۴۶۲۶ - لزوم حکمی

(فقه - مدنی) هرگاه طرفین یك عقد لازم نتوانند در آن شرط خیار کنند لزوم آن عقد لزوم حکمی است مانند لزوم عقد نکاح و عقد ضمان.

۴۶۲۷ - لشکر Armée

قوای منظم یك کشور که بمنظور حفظ امنیت و استقلال و صیانت تمامیت کشور و اجراء قوانین و نظم و صلح عمومی نگهداری میشود.

۴۶۲۸ - لطف

(رك . قاعدهٔ لطف)

۴۶۲۹ - لعان

نوعی از رسیدگی کیفری است در مورد اسناد زنا از طرف زوج بزوجه (در شرائط خاص) و نفی انتساب فرزندی که ملحق به فراش او است (بشرط اینکه قبلا اقرار بفرزندی او نکرده باشد). تشریفات

رسیدگی مزبور چنین است : قاذف (رك . قذف) چهار بار در حضور قاضی بگوید (اشهدبالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به من الزنا - یعنی بخدا که دراسناد زنا راست گویم) سپس بدستور قاضی می گوید (ان لعنةالله علی ان کنت من الکاذبین - یعنی اگر دروغ گفته باشم لعنت خدا بر من) سپس زوجه بدستور قاضی می گوید(اشهدبالله انه لمن الکاذبین فیمارمانی به من الزنا - یعنی بخدا سوگند که بدروغ بمن اسناد زناداده است) سپس بدستور قاضی می گوید (ان غضب الله علی ان کان من الصادقین- یعنی خشم خدا بر من اگر راست گفته باشد) پس ازانجام این مراسم قاذف معاف از حد قذف میشود و زن همیشه بشوهر مزبور حرام میگردد و فرزند مورد لعان (که اصطلاحاً اورا ابن الملاعنه گویند) منتسب بقاذف نخواهد بود . جریان تشریفات فوق را بین قاذف و زوجهٔ او ملاعنه گویند . لعان ازادلهٔ اثبات دعوی در فقه است (مادهٔ ۸۸۲ - ۸۸۳ قانون مدنی) .

۴۶۳۰ - لقطه

(مدنی - فقه) اشیاء متعلق بغیر که کسی پیداکرده باشد . اگر لقطه حیوان متعلق بدیگری باشد حیوان ضاله وضاله نامیده می شود (مادهٔ ۱۶۲- ۱۷۰ قانون مدنی) شرط تحقق لقطه آن است که مکانیکه مال درآن یافت شده عبورومرور بآن احتصاص بافراد محدود نداشته باشد و در اماکنی یافت شود که امید دسترسی بمالك باشد (مالی که دروسط کویر لوت ودوراز مناطق عبورومروریافت شودلقطه نیست) ومشمول عنوان گنج نباشد درصورت تردیددرصدق عنوان گنج ، مشمول احکام لقطه است .

عنوان مجهول المالك برلقطه صادق نیست (رك . مجهول المالك) .

۴۶۳۱ - لقیط

(فقه) طفل رها شده در معابر و اماکن عمومی که تا دیگران بردارند (رهی) .

۴۶۳۲ - لقیط دارالاسلام

لقیط هرگاه در قلمرو اسلامی یافت شود ونسب اومعلوم نگردد محکوم باسلام است یعنی مسلمان محسوب است . شباهت به سیستم خاك درحقوق لائیك دارد .

۴۶۳۳ - لنگه

رك . مال شاه

۴۶۳۴ - لواط

مواقعهٔ جنس ذکور با ذکور.
(مادهٔ ۲۰۷ قانون جزا)

۴۶۳۵ - لوتری Loterie

بمعنی بخت آزمائی است .
(رك . بخت آزمائی)

۴۶۳۶ - لوث

(فقه) اماره‌ای است قضائی که موجب ظن قاضی بصدق مدعی شود چنانکه اگرمقتول درخانهٔ کسی یافت شود لوث علیه ساکنان خانه و بنفع مدعی قتل علیه آنان وجوددارد.

۴۶۳۷ - لیبرالیسم Libéralisme

دکترین اقتصادی که بموجب آن دولت نباید متصدی امورصنعتی و بازرگانی شده و در روابط اقتصادی افراد وملل دخالت کند. مقصوداز لیبرالیسم اقتصادی همین است. این اصطلاح باین معنی در مقابل Étatisme و سوسیالیسم بکارمی رود .

۴۶۳۸ - لیبرالیسم اقتصادی

رك . لیبرالیسم .

م

۴۶۳۹ - مؤتلف و مختلف

(فقه) درعلم درایه درباب معرفت طبقات روات اگراسماء روات ازنظرخط با هم شبیه‌بوده ولی ازنظرلفظ فرق داشته‌باشند روایت‌آنان را مؤتلف‌ومختلف‌نامندمانند جریر و حریز که اولی جریربن عبدالله البجلی است و دومی حریز بن عبدالله السجستانی است‌که اسم‌آنان مؤتلف است و از روی طبقه شناخته میشوند وهمچنین است برید و یزید .

۴۶۴۰ - مؤتمر

کنفرانس بین‌المللی را گویند .

(رك. کنفرانس)

۴۶۴۱ - مؤجل Différé

(مدنی ـ فقه) تعهدی‌که انجام دادن آن مشروط برسیدن اجل معین باشد .

۴۶۴۲ - مأجور

(مدنی) بمعنی‌عین مستأجره استعمال‌شده است .

۴۶۴۳ - مأخوذ به سوم

(مدنی ـ فقه) کسیکه مالی را بعنوان «اخذ بسوم» می‌گیرد آن مال را مأخوذ بسوم نامند .

(رك . اخذ بسوم)

۴۶۴۴ - مأذون

(مدنی ـ فقه) کسیکه ازطرف صاحب‌حق ویا ازطرف حاکم ویا نمایندهٔ قانونی او اذن درفعل یاترك معینی را داراشده‌باشد فرق نمیکندکه مأذون صغیرباشدیاکبیر. در قانون فرانسه مأذون Emancipé صغیراست وباید دارای ۱۵ سال باشدو اگرنه پدرداشته باشد ونه مادر باید ۱۸ سال داشته باشد .

۴۶۴۵ - مؤسس Fondateur

کسیکه سازمان یاکار یاگروهی رابوجود می‌آورد باین منظورکه بعد از او بماند مانند مؤسس شرکت تجاری .

۴۶۴۶ - مؤسسات

الف ـ ترجمهٔ اصطلاح fondations و

patrimoine d'affection است و عبارت است ازمجموعه‌ای ازاموال (خواه متعلق بیك شخص باشد خواه نه) که برای تحقق بخشیدن بیك هدف اجتماعی تخصیص داده شده و تابع یك رشته قواعد حقوقی مخصوص بخود می‌باشد. جمعی ازحقوق‌دانان تمایل دارند که باین مؤسسات، شخصیت حقوقی داده شود.

ب ـ جمع مؤسسه است (رك . مؤسسه)

۴۶۴۷ ـ مؤسسات انتفاعی دولت

مؤسسائی است که:

اولا ـ جزء وزارتخانه‌ها و ادارات مملکتی نیستند (تبصرهٔ ۳۰ قانون بودجهٔ سال ٤٤ کل کشور) لذا مشمول مقررات قانون محاسبات عمومی نمیباشند (مادهٔ ۱ـ۱۴ قانون دیوان محاسبات مصوب ۲۴-۱۰-۱۲).

ثانیاً ـ شخصیت حقوقی در حقوق عمومی دارند زیرا باراده افراد بوجود نیامده و هدف آنها ممحض در امور انتفاعی lucrative نمی‌باشد.

ثالثاً ـ برطبق اصول بازرگانی اداره نمیشوند. واین صفت است که این مؤسسات راازمؤسسات بازرگانی دولتی جدامیکند مثلا بانك ملی یك مؤسسهٔ بازرگانی دولت است ولی راه آهن یك موسسهٔ انتفاعی دولت بشمارمیرود.

رابعاً ـ مؤسسات مزبور شخصیت حقوقی درحقوق عمومی دارند ولی ضمناً پاره‌ای از کارهائی را که اشخاص حقوقی (در حقوق خصوصی) و یا اشخاص طبیعی در حقوق خصوصی انجام میدهند آنها انجام میدهند مثلا بنگاه کل داروئی ایران که یك موسسهٔ انتفاعی دولت است ازجمله وظائف آن تهیهٔ دارو و لوازم فنی پزشکی و جراحی وآزمایشگاهی مورد نیازوزارت‌خانه‌ها و مؤسسات دولتی و شرکت‌ها و بنگاهها و بانك‌هائی است که تمام یا قسمتی ازسرمایهٔ آنها متعلق بدولت است و این کاراز اموری است که اشخاص در حقوق خصوصی انجام می‌دهندوازهمین قبیل است عمل حمل ونقل مسافر توسط بنگاه راه آهن.

امروزه عکس قضیه هم رو بتوسعه است یعنی اشخاص حقوقی حقوق خصوصی پاره‌ای از خدمات عمومی را عهده‌دار می‌شوند (با اذن دولت).

خامساً ـ مؤسسات انتفاعی ممکن است ازجملهٔ مؤسسات مملکتی (رك. مؤسسات مملکتی) باشند وممکن است نباشند مانند سازمان آب منطقه‌ای فارس.

سادساً ـ هدف از بوجود آوردن این مؤسسات دادن انعطاف بامور راجع بآنها است که بادست وبال بازتری امورمحوله را انجام دهند وتابع اصول دشواروسخت اداری نباشند و این امر از تبصرهٔ ۳۰ قانون بودجهٔ سال ٤٤ کل کشور معلوم است.

نتیجه آنکه دعوی مربوط بآنها دعوی دولتی است که در عرضحال از حق تمبر معاف هستند و از موارد ابلاغ است.

(فهرست ضمیمهٔ آئین نامهٔ اجرائی مصوب ۱۸ـ۱۱ ـ ٤٤ کمیسیون مشترك دارائی مجلسین راجع بقسمت اول تبصرهٔ ۲۹ قانون بودجهٔ سال ۱۳٤٤ کل کشور).

۴۶۴۸ ـ مؤسسات بازرگانی دولت

مؤسساتی که:

اولا ـ توسط دولت بوجودآمده است.

ثانیاً ـ جزء وزارتخانه‌ها وادارات مملکتی نیستند (تبصرهٔ ۳۰ قانون بودجهٔ سال

۱۳۴۴ کل کشور) لذا مشمول مقررات قانون محاسبات عمومی مصوب ۱۰-۱۲-۱۳۱۲ و قانون دیوان محاسبات مصوب ۲۴-۱۰-۱۳۱۲ نمی‌باشند.

ثالثاً - مطابق اصول بازرگانی اداره می‌شوند.

رابعاً - ممکن است مؤسسات مزبور مؤسسات مملکتی (رك. مؤسسات مملکتی) باشند یا نه مانند شرکت برق منطقه‌ای گیلان.

خامساً - مؤسسات مزبور دارای شخصیت حقوقی درحقوق خصوصی بوده و دعاوی راجع بآنها دعاوی دولتی حساب نمیشود.

۴۶۴۹ - مؤسسات بلدی

سازمان‌شهرداری وسازمانهائی که‌شهرداری تأسیس یا اداره می کندازقبیل کتابخانه- مریضخانه - پارك شهر - سازمان آب- کشتارگاه - دفن اموات ومانند اینها. درمقابل ادارات دولتی‌ومؤسسات‌مملکتی بکار می‌رود (بند نهم مادهٔ واحدهٔ قانون دیوان جزای‌عمال‌دولت-مصوب۱۳۰۸).

۴۶۵۰ - مؤسسات غیر تجارتی

به موسساتی گفته میشود که دارای جمیع مشخصات ذیل باشند:

الف - دارای شخصیت حقوقی باشند.

ب - مقاصدآنها مقاصد تجاری نباشد.

(مادهٔ ۵۸۴ قانون تجارت) ممکن است قصد غیرتجاری با قصد انتفاع جمع شود (مادهٔ یك و دو آئین نامهٔ اصلاحی سال ۱۳۳۷ - مجموعهٔ ۳۷ - ص۵۴۰)مانند کانونهای فنی وحقوقی.

۴۶۵۱ - مؤسسات فرهنگی

مراکز تربیتی و کتابخانه‌ها و مؤسسات علمی که دارای جنبهٔ تربیتی می‌باشد و مؤسساتی است‌که بمنظورتشویق‌هنرایجاد گردیده‌اند ازقبیل موزه و مرکزمجامع هنری و ادبی (مادهٔ هفت موافقت نامهٔ فرهنگی ایران و بلژیك مصوب ۲۸-۴-۴۳ مجلس شورایملی).

۴۶۵۲ - مؤسسات مملکتی

مؤسساتی که:

اولا - جزء ادارات دولتی‌نیست.

ثانیاً - بوسیلهٔ دستگاههای دولتی و بنام مملکت (نه ناحیهٔ خاصی ازآن) اداره شود مانند مؤسسات راجع به‌آستان قدس وشیروخورشید سرخ و جزآنها (بند نهم (مادهٔ واحدهٔ قانون دیوان جزای عمال دولت مصوب ۱۳۰۸).

ثالثاً - جنبهٔ بازرگانی ندارد یعنی بر اساس مقررات‌قانون تجارت‌اداره‌نمیشود وباین‌ترتیب بانکهائی‌که باسرمایهٔ‌دولتی اداره می‌شوند از مدلول این اصطلاح خارجند.

۴۶۵۳ - مؤسسان

اصطلاح خلاصه شده از اصطلاح «مجلس مؤسسان» است‌که درحقیقت نوعی از قوهٔ مقننهٔ فوق‌العاده است و موضوعات آن مجلس برترازقوانین عادی است‌ودراصل الحاقی متمم قانون اساسی مصوب ۱۸-۲-۱۳۲۸ شمسی تشکیل مجلس مؤسسان پیش بینی شده است.

(رك. مجلس مؤسسان)

۴۶۵۴ - موسسه

درلغت بمعنی بنیانگذاری شده است و در اصطلاحات عمومی فارسی کنونی به معنی بنگاه بکارمیرود. اصطلاحا درمعانی ذیل

بکار رفته است :

الف ــ درمقابل entreprise و دراین صورت عبارت است از سازمانی که یك واحد اقتصادی را تشکیل می‌دهد ومتکفل تولید ومبادله وتوزیع اموال یا خدماتی است خواه مؤسسهٔ دولتی باشد یا نه خواه بزرگ باشد خواه کوچك .

کلمهٔ لاتین بمعنی تعهد فعل نیز آمده‌است (رك. تعهد فعل)

ب ــ در مقابل etablissement که عبارت است‌ازیك واحد فنی‌تولیدیافروش یا اداره که در یك محل معین واقع شده برخلاف مؤسسه بمعنی قبل‌که ممکن‌است شامل چند مؤسسه بمعنی اخیربوده و در نقاط مختلف‌قرارگرفته باشندکه بین‌آنها کیلومترها فاصله واقع شده باشد .

۴۶۵۵ ــ مؤسسهٔ اصلاح و تهیهٔ نهال و بذر

مؤسسه‌ای است‌که بموجب لایحهٔ قانونی راجع بمؤسسهٔ اصلاح وتهیهٔ نهال و بذر مصوب ۳ـ۸ـ۳۸ بمنظور اصلاح و تهیهٔ کلیهٔ نهالها وبذرهای مرغوب ومناسب با آب وهوای نقاط مختلف‌کشورتحت نظر وزارت‌کشاورزی بوجودآمده است .

۴۶۵۶ ــ مؤسسهٔ دولتی

سازمان‌مباشرخدمت (یاخدماتی) ازخدمات عمومی راگویند مانند وزارت فرهنگ‌ـ بنگاه راه آهن دولتی ــ دانشگاه و جز اینها .

۴۶۵۷ ــ مؤلف Auteur

بوجود آورندهٔ اثر علمی یا هنری . در اصطلاحات علمی ما بکسی مؤلف گفته میشود که فراهم آوردن آثار و افکار گذشتگان برابداعات وکارعلمی او غلبه داشته باشدفرهنگ‌ها وداشنامه‌ها ازنوع تألیف باین‌معنی بشمارمی‌آیند. بنا بتعریف اخیراگرکسی‌نسخهٔ خطی‌نویسندهٔ‌دیگری را تصحیح وتحشیه‌کند مؤلف نیست وحال اینکه بنا بتعریف اول ، مؤلف محسوب است .

۴۶۵۸ ــ مؤلفهٔ قلوب

(فقه) برای جلب‌قلوب گروهها ودستجات مختلف (اعم از مسلمان وغیر مسلمان) به ملاحظات سیاسی یا نظامی ازمحل‌درآمد زکات بآنها اموالی داده میشدکه‌درنتیجه حکومت اسلامی ومسلمین‌ازحمایت‌مستقیم یا غیرمستقیم آنان برخوردار می‌شدند و این اشخاص را مؤلفهٔ قلوب (دل بدست آمدگان) نامیده‌اند .

۴۶۵۹ ــ مأمور خدمت عمومی

کسانیکه درمؤسسات‌ذیل خدمت‌میکنند:

الف ــ مؤسسات خیریه که بموجب عقد وقف یا وصیت تولیت‌آنها با پادشاه عصر است .

ب ــ مؤسسات خیریه و عام المنفعه که دولت یا شهرداری اداره کند و یا تحت نظر دولت اداره شود .

ج ــ مؤسسات انتفاعی دولت‌یا مؤسسات انتفاعی دیگرکه تحت نظر دولت اداره شود (مادهٔ سوم قانون انتخابات مصوب ۱۳۰۴) .

خدمت عمومی در این اصطلاح ، قسیم و مغایر خدمت دولتی است .

۴۶۶۰ ــ مأمور دولت

Fonctionnaire

کسیکه خدمت رسمی بر عهده دارد . (رك . خدمت رسمی)

۴۶۶۱ - مأمور صلح

نائب الحکومه‌ای که بتشخیص وزارت عدلیه بر طبق قانون مأمورین صلح مصوب ۲۴ تیر و پنجم مرداد ۱۳۰۹ بدعاوی کوچك رسیدگی می کرد.

۴۶۶۲ - مأمور قضائی

(حقوق اداری) مأموری که بنام دولت یا جامعه اجـراء قانون و عدل بین مردم می کند و عبارت است از قضات نشسته و ایستاده.

۴۶۶۳ - مأموریت

(حقوق اداری) وضع مستخدمی که بطور موقت، مأمور انجام وظیفهٔ خاصی گردیده یا از طرف وزارتخانه و مؤسسهٔ متبوع بوزارتخانه یا مـؤسسهٔ دولتی دیگری بطور موقت اعزام شده باشد (مادهٔ ۱۲٤ قانون استخدام کشوری مصوب ۳۱ - ۳- ٤۵).

۴۶۶۴ - مؤل

(فقه) عبارتی که یك معنی ظاهر داشته‌ولی معنی خفی و ناآشکار آنرا قصد کنند.

۴۶۶۵ - مابازاء

مرادف عوض است.

(رك. عوض)

۴۶۶۶ - ماترك

(مدنی ـ فقه) مالی که بافوت مالك آن و بحکم قانون به وراث تعلق گیرد وعنوانی غیر از عنوان ترکه قانون بآن ندهد بنا بر این حقوق تقاعد که تحت این عنوان منتقل میشود ترکه محسوب نیست و مشمول مـالیات برارث نمیشود و آنچه که بموجب قرارداد بیمهٔ عمر و به محض فوت به مالکیت ثالث درمی آیـد عنوان ترکه را ندارد زیرا انتقال آن بموجب قرارداداست نهایت اینکه معلق برفوت است وقرارداد بیمه درانتقال آن دخالت عمده دارد درحالیکه انتقال ترکه صرفاً بحکم قانون است وهیچ عقدی درآن دخالت ندارد.

(رك. ترکه)

۴۶۶۷ - ماده

در لغت بمعنی زیادهٔ پیوسته است . در اصطلاحات فلسفی (وبنظر بعضی درلغت) بمعنی چیزی است که وجود بالقوهٔ اشیاء را تشکیل میدهد چنانکه حروف هجاء مواد الفاظ هستند یعنی حروف، الفاظ بالقوه هستند . و ذرات مواد اجسامند یعنی ذرات ، اجسام بالقوه می باشند . باعتبارات مختلف ماده راطینت ـ مایه ـ قابل ـ هیولی ـ عنصر ـ استقس نامیده‌اند (کلیات ابی البقاء) باعتبار معنی فوق مادهٔ هر چیز ریشه واساس آن است و بهمین معنی دراصطلاحات حقوق مادهٔ قانون بکار رفته است زیرا در هر ماده‌ای از مواد قانون اساس وریشهٔ حقوق و تکالیف مربوط بآن ماده را مـی‌یابند حتی در موقع سکوت قانون نسبت بموارد خاص . در مقابل ماده ، صورت بکار رفته است (در فلسفه) و صورت، چیزی است که به‌وجود بالقوه فعلیت دهد چنانکه قصد ورضا ماده است وعقود و ایقاعات (در امور مدنی) بآن صورت و فعلیت می دهند یعنی هیچ قصد ورضائی نیست مگر آنکه بوسیلهٔ عقدی یا ایقاعی (و بطور خلاصه بوسیلهٔ عنوانی ازعناوین مدنی) فعلیت یا تجلی پیدا کند. یا مثلا نظم عمومی ماده‌ای است که بوسیلهٔ تعداد زیادی از مقررات مملکتی فعلیت پیدا

میکند یا قاعدهٔ لاضرر ماده‌ای است که بصورت مقررات تقسیم مال مشاع (مادهٔ ۵۸۹ تا ۶۰۶ قانون مدنی) در آمده است زیرا این مواد از فقه امامیه گرفته شده و در فقه امامیه فقهاء باستناد قاعدهٔ لاضرر مقررات تقسیم مال مشاع را فراهم آورده‌اند. در مطالعات فلسفهٔ حقوق تشخیص ماده و صورت وسیلهٔ آسان کردن بسیاری از بررسی‌ها است.

۴۶۶۸ - مازاد

در اصطلاحات ثبتی مازاد بهای ملکی است که مورد معاملهٔ با حق استرداد واقع شده باشد، یعنی آنچه از ارزش ملک مذکور که زائد بر مقدار طلب بستانکار مقدم بوده باشد. وچون معلوم نیست که ملک مورد وثیقهٔ بستانکار اول بعد از مزایده برای پرداخت طلب او مازادی داشته باشد (یعنی در حین مزایده ثمن آن بیشتر از مقدار طلب بستانکار اول باشد) آنرا مازاد احتمالی هم نامیده‌اند.

۴۶۶۹ - مازاد احتمالی

رك. مازاد

۴۶۷۰ - ماشینیزم

استعمال ماشین را گویند.

۴۶۷۱ - مافی الذمه

(مدنی - فقه) حقی که بنفع کسی در ذمهٔ شخصی مستقر شده است مرادف دین وحق ذمی است.

(رك. حق ذمی)

۴۶۷۲ - مال

در اصل از فعل ماضی میل است بمعنی خواستن. در فارسی هم به مال خواسته می گویند. در اصطلاح چیزی است که ارزش اقتصادی داشته و قابل تقویم بپول باشد بنا براین حقوق مالی مانند حق تحجیر و حق شفعه و حق صاحب علامت تجاری هم مال محسوب است. درقانون مال تعریف نشده است.

۴۶۷۳ - مال استهلاکی

Choses consomptibles

(مدنی) مالی که مصرف آن با استهلاك آن ملازمهٔ فوری (نه تدریجی) دارد مانند اغذیه. در غیر این صورت آنرا مال غیر استهلاکی گویند مانند اسب و درخت و دوچرخه و زمین و پارچه.

۴۶۷۴ - مال تبعی

Biens accessoires

(مدنی) مالی که در وجود اولیهٔ خود عرفاً عارض بر مال دیگری است مانند میوه‌جات که عارض بر درخت است و پشم گوسفند که عارض بر آن است و سرقفلی که عارض بر منافع عین مستأجره است در حقیقت مال تبعی است.

۴۶۷۵ - مال تقدیری

رك. مال فعلی

۴۶۷۶ - مال ذمه

(مدنی - فقه) مالی که در ذمهٔ بدهکار مستقر باشد خواه عین کلی باشد (مانند صد تن گندم برذمهٔ بایع در بیع سلم) خواه دین باشد مانند مبلغی وجه که برذمهٔ بایع در بیع شرط است (تبصرهٔ سوم مادهٔ ۳۴ قانون ثبت مصوب ۲۶ - ۵ - ۱۳۲۰).

۴۶۷۷ - مال الرهانه

مرادف مال مرهون است.

(رك. مال مرهون)

۴۶۷۸ - مال شاه

(مدنی) مالك دام مقداری دام را بکسی (عامل) میدهد که نگهدارد و مقداری روغن یا پنیر یا کشك (و مانند اینها) به مالك بدهد و باقی منافع از آن عامل باشد. مدت نگهداری دام معین است و پس از انقضاء مدت باید آنرا به مالك رد کند. بهره‌ای که به مالك داده میشود باسامی مختلف مانند مال شاه ـ لنگه ـ تراز و غیره نامیده میشود.

(رك. تراز)

۴۶۷۹ - مال الشرکه

مال مشترك را گویند و در شرکت عقدی بکار می‌رود نه درشرکت قهری مثلا ترکه را قبل از تقسیم بین ورثـه مال‌الشرکه نمی گویند.

۴۶۸۰ - مال الصلح

مرادف مال‌المصالحه است.

(رك. مال‌المصالحه)

۴۶۸۱ - مال غیر استهلاکی

Biens non consomptibles

(مدنی) ـ مالی که براثر استعمال بلافاصله مستهلك نشود و از بین نرود بنا براین پارچه و میز تحریر و خودنویس مال غیر استهلاکی بشمار می آیند.

(رك. مال استهلاکی)

۴۶۸۲ - مال غیر قابل تقسیم

Bien indivisible

(مدنی) مالی که قابل تقسیم نیست مانند حق خیار و حق تحجیر این معنی غیر از آنچیزی است که در مادهٔ ۱۱۲ نظامنامهٔ اجراء ثبت گفته‌شده زیرا مقصود آن ماده عین مال موجود در خارج است که اگر تقسیم کنند لااقل یك قسمت آن عرفاً و معمولا غیر قابل انتفاع باشد و مقصود از تفکیك در آن ماده تفکیك مادی است نه تقسیم بسهام و گرنه هر مال مادی قابل تقسیم بسهام است.

۴۶۸۳ - مال غیر منقول

رك. غیر منقول

۴۶۸۴ - مال فعلی

مالی که در تملك کسی باشد. در مقابل مال‌تقدیری (یعنی فرضی) که مالیت(یعنی ارزش مبادله) را دارد ولی فعلا در تملك کسی نیست مانند ماهی در دریا.

انتقاد ـ دراین اصطلاحات در واقع‌مال و ملك را باهم خلط کرده‌اند زیرا شرط مالیت این نیست که در مالکیت کسی باشد بهمین جهت ماهی حوض منزل شما و ماهی دریا هردو مال فعلی هستند نهایت اینکه‌ماهی دریا مال هست ولی هنوز ملك کسی نشده است و در مالکیت کسی در نیامده است.

۴۶۸۵ - مال قابل تفکیك

در اصطلاحات اجرائی ثبت عبارت است از عین مال موجود در خارج که تقسیم مادی آن موجب شود که لااقل یکی از اقسام حاصل بعد از تقسیم قابل استفاده در عرف وعـادت نباشد (مادهٔ ۱۱۲ نظامنامهٔ اجراء).

۴۶۸۶ - مال قابل تقسیم Bien divisible

(مدنی) مالی که بتوان آنرا تقسیم کرد مانند زمین وپارچه وهرمکیل وموزون.

۴۶۸۷ - مال قیمی

Biens non-fongibles

مال قیمی و یا باختصار قیمی در مقابل مثلی بکار می‌رود.

(رك . مثلی)

۴۶۸۸ - مال الاجاره

(مدنی ـ فقه) عوض منافع در اجارهٔ اشیاء و حیوانات راگویند امروزه اجاره بها بسیار شایع شده است وجای اصطلاح بالا را میگیرد . در اجارهٔ خدمات ، عوض را اجرت گویند.

۴۶۸۹ - مال الارث
Biens successoraux

(مدنی ـ فقه) قسمت مثبت از دارائی میت راگویند .

(رك . ترکه)

۴۶۹۰ - مال الکفاله

رك . مکفول

۴۶۹۱ - مال المصالحه

(مدنی ـ فقه) مالی که مصالح در عقد صلح به طرف خود منتقل میکند، (معوض) در اصطلاح دیگرآنرا مال الصلح گویند .

۴۶۹۲ - مال المضاربه

(مدنی ـ فقه) سرمایه‌ای که بعامل برای تجارت بعنوان مضاربه داده میشود .

۴۶۹۳ - مال مادی Biens corporels

(مدنی) مالی که بیکی از حواس احساس شود . برخی حس لامسه را در تعریف آن مورنظر و توجه قرارداده‌اند دراصطلاحات فقه و مدنی مـا بآن معمولا عین گفته می‌شود ولـی عین را بدوقسم خارجی و موجود در ذمه (یاکلی) تقسیم کرده‌اند و می گویند : عین خارجی و عین کلی .

۴۶۹۴ - مال مباح Biens libres

گاهی بتخفیف ، مباح گفته میشود وغالباً بصورت صیغهٔ جمع استعمال شده است .

(رك . مباحات)

۴۶۹۵ - مال مثلی Biens fongibles

غالباً مثلی گفته میشود .

(رك . مثلی)

۴۶۹۶ - مال محترم

(فقه) درمقابل مال مباح بکاررفته است .مال محترم یعنی مالی که تصرف درآن بدون مجوز قانونی ممنوع است مانند اموالی که در مالکیت غیر است .

(رك . مباحات)

۴۶۹۷ - مال مرهون

(مدنی ـ فقه) مالی که مورد رهن واقع میشود خواه منقول باشد خواه غیرمنقول وجه نقد را نمیتوان به رهن داد .

۴۶۹۸ - مال مرهونه

مال مرهونه غلط است یا باید عین مرهونه گفته شود یا مال مرهون همانطور که قانون مدنی استعمال کرده است .

(رك . مال مرهون ـ راهن)

۴۶۹۹ - مال مشاع Biens Indivis

(مدنی) مال مشاع و یا ملك مشاع مالی راگویند که دو یا چند نفر مالك داشته و سهم هریك مشخص و ممتاز نباشد .

(رك . اشاعه)

۴۷۰۰ - مال مشترك

در اصطلاحات مدنی ما و فقه بمعنی مال مشاع است .

(رك . مال مشاع ـ اشاعه)

۴۷۰۱ - مال معنوی
Biens incorporels

(مدنی) در حقوق رم وحقوقهای مشتق از آن در مقابل عین وبر حقوق اطلاق شده

است یعنی اموال ذمه‌ای مانند صدتن گندم در ذمه و یا وجه در ذمه .

۴۷۰۲ - مال مفروز

(مدنی - فقه) سهم هر مالك در ملك مشاع پس از افراز و تفکیك سهام رامال مفروز گویند . به مالی که سابقهٔ اشاعه نداشته مال مفروز گفته نمیشود .

۴۷۰۳ - مال منقول Biens meubles

(قانون مدنی) اشیائی که نقل آن ازمحلی بمحل دیگر ممکن باشد بدون اینکه بخودیا محل آن خرابی وارد آید منقول است دیون از حیث صلاحیت دادگاهها درحکم غیر منقول است (مادهٔ ۱۹ - ۲۰ قانون مدنی) تقسیم مال به منقول و غیر منقول در فقه اسلام هم از دیـر باز مسألهٔ شناخته شده‌ای است .

(رك . غیر منقول)

۴۷۰۴ - مال ودعی

(مدنی - فقه) مال مورد امانت در عقد ودیعه راگویند .

۴۷۰۵ - (رب) المال

(فقه) صاحب مال راگویند در منقول و غیر منقول .

۴۷۰۶ - مالانص فیه

(فقه) - موردی از مسائل زندگی قضائی افرادکه مقنن نسبت بآن مورد قانونی وضع نکرده باشد .

مرادف سکوت قانون است. در فقه‌امامیه وآن دسته از فقهاء عامه که قیاس راجائز نمیدانند عقیده این است که «مالانص‌فیه» اساساً وجود ندارد و در هر موردی‌اگر نص خاص نباشد دست کم نص عام وجود دارد (مکتب قدیم فرانسه هم همین طور بود) فقهاء اصولی امامیه عقیده بوجود مالانص فیه بعلت بروز حوادث تاریخی که مانع انتشار وبقاء پاره‌ای ازمقررات لازم شده هستند نهایت اینکه از حیث تئوری معتقدند که در موارد مالانص‌فیه باید با اصول عملیه (که نوعی فروض قانونی هستند) راه‌حل را بدست‌آورد نه با قیاس.

(رك . قیاس)

۴۷۰۷ - مالتوزیانیسم

Malthusianisme

روش و عقیدهٔ مالتوس دانشمند اقتصادی که می‌اندیشید نفوس انسانی بـه تصاعد هندسی (۱ - ۲ - ۴ - ۸ - ۱۶ ....) زیاد میشودولی مایحتاج‌زندگی به‌تصاعد عددی (۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ ....) افزوده میشود و در نتیجه جنگ وتباهی اجتناب ناپذیر خواهد بود مگر اینکه آنان‌که توانائی‌تشکیل‌خانواده راندارند خودداری کنند !

اگر قرار باشد سخن غیر عملی گفته‌شود بهتر است لااقل سخن غیر عملی اخلاقی بگویند مثلا (باغمض عین از صحت و سقم مقدمات) گفته شود جوامع بشری با دادن حق تولید مثل بهمه آنرا تحت نظم متناسب با اقتصاد خود در آورند و عواملی که در جهان بهدر میرود صرف توسعهٔ تولید مواد غذائی و لوازم اولیهٔ زندگی در سطح جهانی گردد اگر بشر باین حد برسد تازه رشد انسانیت و غلبه بر فساد اخلاقی بصورت امید معقولی در میآید .

۴۷۰۸ - مالك

در معانی ذیل بکار می‌رود :

الف ـ صاحب ملک (رک . ملک)
ب ـ صاحب مال غیر منقول اعم اززمین و غیرآن .
ج ـ صاحب اراضی.
د ـ صاحب سرمایه در عقد مضاربه (مادهٔ ۵۴۶ ـ ق ـ م) .
هـ ـ کسیکه مال‌او راعاقد فضولی بمعرض معامله گذاشته است (مادهٔ ۲۴۸ ق ـ م).
و ـ در قانون اصلاحات‌ارضی ۱۹ـ۱۰ـ۴۰ کسی است که‌دارای زمین باشدبدون اینکه‌شخصاً بکشاورزی‌اشتغال داشته باشد.

۴۷۰۹ ـ مالک رسمی

(ثبت) مالکی‌که بموجب سند مالکیت و باستناد مادهٔ ۲۲ قانون ثبت مالک‌شناخته میشود ولواینکه‌درواقع مالک نباشد(مادهٔ ۲۲ قانون ثبت) .

۴۷۱۰ ـ مالک رقبه
Nu propriétaire

(فقه) کسیکه مالک عین غیرمنقولی‌است. در فقه و غیر آن گاهی این اصطلاح در مقابل کسی بکار می‌رود که حق انتفاع‌در آن دارد و یا حق دیگری درآن دارا باشد مانندحق وثیقه در رهن وبیع‌شرط.

۴۷۱۱ ـ مالک مشاع indivisaire

(مدنی) کسیکه در ملک‌مشاعی سهیم‌است. (رک . اشاعه) .

۴۷۱۲ ـ مالک مفروز

(مدنی ـ فقه) مالک مشاع‌هر گاه سهمش را مفروزکند بتراضی یا بحکم دادگاه او را مالک مفروز می‌نامند .

۴۷۱۳ ـ مالکیت Propriété

(مدنی) حق استعمال و بهره برداری و انتقال‌یک‌چیز بهر صورت مگر درمواردی که‌قانون استثناء کرده‌باشد. مادهٔ ۳۰ـ۳۱ ق ـ م .
(رک . ملک)
درقانون مدنی‌ماما‌لکیت‌فقط در موردعین استعمال‌نشده‌است(مادهٔ ۲۹ ق ـم).
(فقه) هر سلطهٔ قانونی را ملک نامند و مالکیت صفتی است که از این نظر بکار می‌رود لذاگفته‌اند مالکیت‌خانه ـ مالکیت حق تحجیر ـ مالکیت منافع ـ مالکیت بضع ـ مالکیت حق اختصاص و غیره .

۴۷۱۴ ـ مالکیت اجتماعی

رک . مالکیت جمعی

۴۷۱۵ ـ مالکیت اختصاصی

رک . مالکیت شخصی

۴۷۱۶ ـ مالکیت ادبی و هنری
Propriété artistique et littéraire

حق استفادهٔ مالی و انحصاری و موقت هنرمند یا نویسنده از هنر یا نوشتهٔ خود (قانون قرارداد حمایت تصدیقنامه‌های اختراع و علائم صنعتی وغیره بین‌ایران وآلمان مصوب ـ ۱۳ ـ ۸ ـ ۳۰۹ ـ دورهٔ قانونگذاری ـ صفحهٔ ۳۱۶ وقانون عهدنامهٔ صلح با دولت ژاپن ـ مادهٔ ۱۵ـ جلد اول دورهٔ ۱۸ قانونگذاری ـصفحهٔ ۵۵۹) .

۴۷۱۷ ـ مالکیت اشتراکی

رک . مالکیت جمعی

۴۷۱۸ ـ مالکیت تملک

مرادف «ملک‌ان‌یملک» است .
(رک . ملک ان‌یملک)

۴۷۱۹ - مالکیت جمعی

Propriété collective

اختصاص تملك وسائل تولید به جامعه. مالکیت اشتراکی هم بآن گفته میشود.

۴۷۲۰ - مالکیت حق تألیف

Propriété littéraire

(مدنی) اختیار قانونی نویسنده در مورد استفادهٔ مالی از اثر قلمی خود در مدتی که قانون معین کرده است.

۴۷۲۱ - مالکیت حقوق صنعتی

Propriété industrielle

(مدنی) اختیار قانونی مخترع نسبت باستفادهٔ مالی از اختراع خود و نیز اختیار قانونی استفاده از علامت فابریك و یا اسم تجارتی و یا هر نوع امتیاز.

۴۷۲۲ - مالکیت خصوصی

رك . مالکیت شخصی

۴۷۲۳ - مالکیت سرقفلی

Propriété commercial

(تجارت) مالکیت بازرگان نسبت به سرقفلی که تحت اختیار او است.

(رك . سرقفلی)

۴۷۲۴ - مالکیت شخصی

حقی است که بموجب آن (علی القاعده) افراد بتوانند بنفع خود سلطهٔ مالکانه بر اموال داشته باشند. درهمین معنی اصطلاحات مالکیت خصوصی، مالکیت اختصاصی، مالکیت فردی هم بکار می‌رود.

(رك . مالکیت فردی)

۴۷۲۵ - مالکیت صنعتی

حق استفاده انحصاری استعمال هر نوع وسیله (خواه اسم تجارتی یا علامت یا مدل یا ورقهٔ اختراع باشد یا هرچیز دیگر) برای جمع کردن مشتریان.

۴۷۲۶ - مالکیت فردی

تملك یك یا چند عامل از عوامل تولید بتوسط اشخاص در حقوق خصوصی.

۴۷۲۷ - مالکیت مافی‌الذمه

ConFusion

(مدنی - فقه) اجتماع دو عنوان دائن و مدیون دریك شخص نسبت بیك دین موجب میشود که آن شخص مسلط برذمهٔ خود گردد و این سلطهٔ قانونی را که شخص برذمهٔ خود دارد مالکیت مافی‌الذمه نامند و آن شخص را مالك مافی‌الذمه گویند مثل اینکه کسی بپدر خود مدیون باشد و پس از فوت پدر تمام ترکه از دیون و اموال و مطالبات باو منتقل شود در اینصورت او مالك مافی‌الذمهٔ خود خواهد شد (مادهٔ ۳۰۰ قانون مدنی).

۴۷۲۸ - مالکیت هنری

رك . مالکیت ادبی و هنری

۴۷۲۹ - مالم یجب

(فقه) پدیدهٔ حقوقی که هنوز موجود نشده است مثلا اسقاط مرور زمان قبل از مضی زمان معین صحیح نیست.

(رك . اصطلاح شمارهٔ ۳۳۷۷)

روی این قاعده ضمان مالم یجب (اصطلاح شمارهٔ ۳۳۷۷) ساخته شده است مثلا براین قاعده ضمان ضامن از دین و خسارت تأخیر تأدیهٔ آن صحیح نیست زیرا درموقع عقد ضمان ، از طرف مدیون تأخیری نشده که تا نسبت بآن بتوان ضامن شد لکن از تاریخی که مضمون‌له دین را قانوناً ازضامن مطالبه کند واو درپرداخت آن مسامحه ورزد بعلت تأخیری که ضامن

می‌کند (نه بعلت ضمان خسارت) باید خسارت بدهد.

۴۷۳۰ - مالیات

impôt (contribution)

سهمی است که بموجب اصل تعاون ملی و بروفق مقررات هریك از سکنهٔ کشور موظف است که از ثروت و درآمد خود بمنظور تأمین هزینه‌های عمومی و حفظ منافع اقتصادی یاسیاسی یا اجتماعی کشور بقدر قدرت و توانائی خود بدولت بدهد.

(رك . عوارض)

۴۷۳۱ - مالیات اربابی

اصطلاح قدیمی و مربوط بمالیات املاك اربابی (در مقابل خالصجات) است که مطابق قانون ۲۰-۱۰-۱۳۰۴ بصورت ۳ر۵ درصد وصول میشد (مجموعهٔ رسمی ۱۳۱۳ - صفحهٔ ۲۷۶).

۴۷۳۲ - مالیات ارضی

مالیاتی که از اراضی زراعتی گرفته میشد وبحسب نوع زراعت، فرق میکرد. اسم دیگر آن حراج است. سعدی گوید:

کس نیاید بخانهٔ درویش
که خراج زمین وباغ بده

۴۷۳۳ - مالیات ایلات

(رك . مالیات بر اشخاص)

۴۷۳۴ - مالیات بر ارث

مالیاتی است که بموجب قانون مالیات بر ارث و طبق تعرفهٔ مندرج در همان قانون ازتر که گرفته می‌شود.

۴۷۳۵ - مالیات بر اشخاص

(مالیه) مالیاتی که بر شخص بعنوان اینکه وجود خارجی دارد (بدون توجه بوضع درآمداو) گرفته می‌شد در همین معنی مالیات سرانه - مالیات سرشمار - باج شخصی جزیه بکار رفته است و مالیات ایلات و مالیات خانواری هم نوعی از مالبات بر اشخاص بوده‌است (قانون‌الغاء مالیاتهای صنفی ومالیات سرشماری‌مصوب ۳۰-۹-۱۳۰۵).

(رك. مالیات بر اموال)

۴۷۳۶ - مالیات براموال

(مالیه) مالیات بر مالودر آمد اشخاص است کسیکه مالی ودرآمدی ندارد‌مشمول مقررات مالیات‌نیست . در مقابل مالیات بر اشخاص استعمال میشود .

(رك - مالیات بر اشخاص)

۴۷۳۷ - مالیات بر درآمد

مالیاتی است که بر عوائد اشخاص طبیعی و حقوقی بسته میشود . اصطلاح مالیات بر عایدات هم بهمین معنی است .

(رك . درآمد)

۴۷۳۸ - مالیات بر عایدات

(رك. مالیات بردرآمد)

۴۷۳۹ - مالیات بر مصرف

الف - مالیاتی که بر کالاهای‌مصرفی‌بسته شود .

ب - مالیاتی که بر میزان مصرف هر شخص بسته شود .

۴۷۴۰ - مالیات تصاعدی

(رك . مالیات نسبی)

۴۷۴۱ - مالیات جنسی

نوعی از مالیات مستقیم و ارضی‌که از محصول‌زمین (جویا گندم و غیره) گرفته می‌شد.

۴۷۴۲ - مالیات جنگی

(رك . حق مصادره)

۴۷۴۳ - مالیات حراج

بمعنی حق حراج است . مادهٔ ۳۴ قانون ثبت .

(رك . حق حراج)

۴۷۴۴ - مالیات خانواری

رك . مالیات بر اشخاص

۴۷۴۵ - مالیات سرانه

رك . مالیات بر اشخاص

۴۷۴۶ - مالیات سرشمار

رك . مالیات بر اشخاص

۴۷۴۷ - مالیات شخصی

(مالیه) مالیاتی که بشخص یا به مجموع دارائی و درآمد او تعلق گیرد این معنی اعم ازمالیات سرانه (یا مالیات براشخاص است .

(رك . مالیات بر اشخاص)

۴۷۴۸ - مالیات صنفی

(مالیه) نوعی مالیات است که قبلا بطور مقطوع پیش بینی شده وبین رؤساء اصناف با موافقت آنها تقسیم شده و رئیس صنف سهمیهٔ خود را بین اعضاء صنف به تناسب توانائی مالی تقسیم می کرد .

۴۷۴۹ - مالیات عمومی بر درآمد

مالیاتی است که بر درآمد خالص سالانهٔ هر فرد تعلق می گیرد .

۴۷۵۰ - مالیات غیر شخصی

(مالیه) مالیاتی که به بعضی اشیاءواموال در موقع تولید یا حمل و نقل ویا زمان مصرف تعلق گیرد بدون در نظر داشتن وضع مالی صاحبان آنها . از این قبیل است مالیات برمال التجاره و مالیات بر اسناد حاکی از نقل و انتقال اموال . مالیات وضعی را هم در همین معنی بکار برده‌اند .

۴۷۵۱ - مالیات غیرمستقیم

مالیاتی که از اموال مصرفی بمناسبت عملی از قبیل تولید و توزیع و صدور و ورود گرفته میشود و مؤدی مالیات در نتیجه آنرا از مصرف کنندهٔ واقعی یا کسیکه قرار مالیات بر او است می گیرد . در حقیقت تکلیف پرداخت آن ، بطور غیر مستقیم متوجه مصرف کننده است .

در مقابل مالیات مستقیم استعمال می‌شود.

(رك. مالیات مستقیم)

۴۷۵۲ - مالیات مستقیم

مالیاتی که تکلیف پرداخت آن متوجه کسی است که قرار مالیات (ازقبیل قرار ضمان) هم براو است ومؤدی راهی برای تحمیل آن بغیر ندارد .

۴۷۵۳ - مالیات مضاعف

(مالیه) هرگاه ازمأخذ مالیات دویاچند برابر مالیات اخذ شود مالیات رامضاعف نامندو بهتراست مالیات مکرر نامیده‌شود.

۴۷۵۴ - مالیات نزولی

مالیاتی که نرخ نسبی آن بطرف نزول است بر خلاف مالیات تصاعدی .

۴۷۵۵ - مالیات نسبی

(مالیه) مالیاتی است که تغییرمقدارمأخذ مالیات در تعرفه و نرخ مالیات تأثیری نکند بعکس مالیات تصاعدی که تغییر مقدار مأخذ مالیات موجب تغییر تعرفه و نرخ مالیات خواهدبود .

(رك : نرخ مالیات)

۴۷۵۶ - مالیات نقدی

مالیات مستقیم ارضی که بجای گرفتن جنس محصول (مالیات جنسی) وجه نقد گرفته شود.

۴۷۵۷ - مالیات نیمه شخصی

مالیاتی است که بر بهرهٔ شخص از کار معین یا چیز خاص بسته شود بدون در نظر داشتن توانائی مالی او مانند مالیات از مزد و حقوق و استفاده‌های کشاورز از کار خود و مانند اینها. از این قبیل است مالیات برزمین و خانه و برگهای بها دار و وسیلهٔ نقلیه.

۴۷۵۸ - مالیات وضعی

رك. مالیات غیر شخصی

۴۷۵۹ - (نرخ) مالیات

رقمی است که میزان قابل برداشت از مال مورد اخذ مالیات را طبق نسبت معینی بدست می‌دهد.

۴۷۶۰ - مالیه

الف ـ اداره و وزارتخانهٔ عهده‌دار گرد آوری در آمد و بازرسی اجراء بودجهٔ کشور. درهمین معنی «دارائی» بکار می‌رود.

ب ـ علم مالیه را بطور اختصار مالیه گویند و آن علمی است که از اصول و قواعد و وسائل تهیهٔ درآمد برای تأمین هزینهٔ سازمانهای عمومی و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشور بحث می‌کند.

۴۷۶۱ - مالیهٔ عمومی

Finances publiques

مجموعهٔ اسباب و وسائل و طرق فنی و حقوقی مربوط باموروفعالیت مالی اشخاص حقوقی حقوق عمومی.

۴۷۶۲ - مانده

درلغت بمعنی خسته و از حرکت ایستاده و بقیه را گویند در اصطلاح حسابداری و بانکی تفاوت جمع پرداختی و دریافتی یك حساب را گویند.

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۴۷۶۳ -ماندهٔ بدهکار

هرگاه دریافتی یک حساب بیش از پرداختی باشد تفاوت دریافت و پرداحت را ماندهٔ بدهکار نامند.

۴۷۶۴ - ماندهٔ بستانکار

هرگاه پرداختی یك حساب بیش از دریافتی آن باشد تفاوت دریافت و پرداخت را ماندهٔ بستانکار نامند.

۴۷۶۵ - مانع

(فقه) هرچه که از تحقق یافتن اثر چیز دیگری جلوگیری کند در مقابل مقتضی استعمال میشود.

(رك. مقتضی)

۴۷۶۶ - مانع اغیار

در تعریف ماهیت یك موضوع باید تعریف دو شرط ذیل را دارا باشد:

الف ـ جامع افراد باشد یعنی تعریف طوری باشد که همهٔ نمونه‌ها و مصادیق مورد تعریف را در برداشته باشد و چیزی را فرونگذارد وگرنه گفته خواهد شد که تعریف جامع افراد نیست یعنی همهٔ مصادیق مربوط را در برندارد.

ب ـ مانع اغیار باشد یعنی تعریف باید شامل اموری که مربوط بمورد تعریف نیست نشود مثلا مادهٔ ۳۳۸ ق ـ م در تعریف بیع مانع اغیار نیست زیرا شامل انتقال منافع معدن بعوض معلوم می‌باشد زیرا

منافع معدن ، عین است وانتقال عین بعوض معلوم بموجب مادهٔ مزبور بیع است در حالیکه عرفاً آنرا اجاره میدانند نه بیع.

۴۷۶۷ - مانع سبب

(فقه) هر صفت وجودی که مانع تحقق فلسفهٔ یك سبب از اسباب قانونی گردد چنانکه قتل در شرع سبب قصاص است ولی اگر قاتل پدر کسی باشد که حق قصاص یافته صاحب این حق نمیتواند پدر خود را بعنوان قصاص بکشد زیرا ابوت عبارت است از یك صفت وجودی که مانع تأثیر سبب (از حیث قصاص) است (قواعد شهید - ص ۲۱)

(رك . سبب)

۴۷۶۸ - مانعة الجمع

دو چیز که باهم در یکجا جمع نشوند مانند وثیقهٔ عینی غیر منقول یا منقول که با وثیقهٔ ذمه‌ای (مانند ضامن) بحکم مواد ۳۴ - ۳۹ قانون ثبت جمع نمیشوند (ولواینکه بعضی اسناد در عمل بر خلاف این نظر تنظیم شده است) ولی رفع این دو، شدنی است مثل دینی که نه وثیقهٔ عینی دارد نه وثیقهٔ دینی (مادهٔ ۲۴۱ قانون مدنی) در مقابل مانعة الخلو بکار می‌رود.

(رك . مانعة الخلو)

۴۷۶۹ - مانعة الخلو

دو چیز که نفی هر دو باهم میسر نیست مثلاً عقد معینی را اگر در نظر بگیرید نمیتوان دو صفت تشریفاتی بودن و رضائی بودن را از آن عقد نفی کرد زیرا یك عقد یا رضائی است ویا تشریفاتی . این دو وصف هم مانعة الجمعند و هم مانعة الخلو یعنی نه جمع آنها میسر است و نه رفع آنها .

۴۷۷۰ - مانیفست

(مالیه - حقوق بحری) سندی که ممضی بامضاء ناخدا بوده و باید بمأموران گمرك نشان داده شود و جنس و مارك و شمارهٔ کالاهائی را که به بندر وارد میشود متضمن است Manifeste d'entrée (یا اظهاریهٔ ورودی) .

۴۷۷۱ - ماه

ماه مطابق با ماه شمسی است و کسری آن از قرار ماهی سی روز حساب میشود یعنی ماه ۳۱ روزه همان ۳۱ روز حساب میشود و ماه ۲۹ روزه همان ۲۹ روز ولی کسور از ماهها بمأخذ ماهی ۳۰ روز حساب میشود . عبارت مادهٔ ۶۱۲ دادرسی مدنی تعقید معنوی دارد .

(دانشنامهٔ حقوقی - جلد اول - صفحهٔ ۵۳۳)

۴۷۷۲ - ماهانه

رك . شهریه

۴۷۷۳ - ماهوی

در لغت بمعنی امر مربوط باساس وریشه وذات هر چیز وهر کار را گویند مثلاً بحث ماهوی یعنی بحث مربوط باصل کار نه فروع آن .

در علم حقوق در ترکیبات ذیل بکار رفته است :

۴۷۷۴ - (دادگاه) ماهوی

(دادرسی) در مقابل فرجام (دیوان کشور) بکار رفته است و شامل مرحلهٔ نخستین و پژوهش می‌باشد .

(رك . ماهیت)

۴۷۷۵ - (رسیدگی) ماهوی

(دادرسی) الف - در مقابل رسیدگی

فرجامی بکار می رود و شامل رسیدگی های دادگاه نخستین و پژوهش است .

ب ـ قسمتی از رسیدگی دادگاههای ماهوی که موجب فصل خصومت بطور مستقیم (کلا یا بعضاً) می باشد .

(رك . ماهیت)

۴۷۷۶ ـ (قانون) ماهوی

رك . ماهیت ـ قانون ماهیتی

۴۷۷۷ ـ ماهیت

این اصطلاح که از افزودن (ت) وتشدید یاء به آخر جملهٔ «ماهی ؟» بمعنی «چیست آن»، فراهم آمده است درفارسی بآن گوهر (و در معرب آن جوهر) گفته میشود از نظر فلسفی عبارت است از محمول بلاواسطهٔ بر چیزی که تمام نمای آن باشد چنانکه گفته اند :

«ماهیة الشیئی تمام مایحمل علی الشیئی حمل مواطاة من غیر ان یکون تا بعا لمحمول آخر.»
این تعریف که خلاصهٔ آن در بالا گفته شد باوجود درستی ابهام دارد یادست کم برای کسیکه سالها فلسفه نخوانده باشد دشوار است . فرق ماهیت با حقیقت آن است که در ماهیت ، لحاظ هستی و نیستی نمیشود ولی حقیقت ، بامور موجود اطلاق میشود چنانکه پیش از پدید آمدن هواپیما یا بیمه استعمال حقیقت بیمه یا حقیقت هواپیما درست نیست ولی استعمال ماهیت بیمه یا ماهیت هواپیما درست است .

تعریف ماهیت در فلسفه از دشوارترین مباحث است بطوریکه باذکر یك یا چند تعریف برای نا آشنای بفلسفه درك آن دشوار است مانند این تعریف :

Essence d'un genre; ensemble des propriétés qui le définissent

(یعنی گوهر یك نوع ؛ مجموع مختصات و مشخصاتی است که اورا متمایز از نوع دیگر می کند) .

در اصطلاحات حقوقی در معانی ذیل بکار رفته است :

الف ـ قسمتی از دعوی که اظهار نظر دادگاه در آن قسمت دعوی را مستقیماً (کلا یا بعضاً) فیصله دهد (فصل خصومت) این را ماهیت دعوی می گویند ودر مادهٔ ۱۵۴ دادرسی مدنی بهمین معنی بکار رفته است و هم چنین است ماهیت دعوی مذکور در مادهٔ ۱۹۷ قانون مذکور و بطور کلی در فصل ایرادات .

مقصود ازذکر کلمهٔ (مستقیماً) این است که امثال قرار ردعوی بعلت مرورزمان خارج شود زیرا درچنین موردی مستقیماً در نفس دعوی اظهار نظر نشده است و درحقیقت بطور غیر مستقیم دعوی ازدادگاه خارج شده و بنظر دقیق در واقع فصل خصومت نشده است بلکه بحکم قانون ، خصومت غیر قابل استماع وغیرقابل رسیدگی تشخیص شده است (ماده ۷۳۱ قانون آئین دادرسی مدنی) .

ب ـ آن قسمت ازشرح دعوی (که بعنوان جریان کار و مانند آن در دادنامه نوشته میشود) که شامل بیان اسم اصحاب دعوی و اقامتگاه آنان و اموریکه منشاء دعوی شده است می باشد این قسمت را در اصطلاحات خارجی point de fait و نیز éléments de fait و Question de fait مینامیند و در اصطلاحات آئین دادرسی ما بآن ماهیت دعوی گفته شده است (مادهٔ ۵۵۱ دادرسی مدنی) و

دادگاه نخستین وپژوهش را باعتبار این معنی دادگاه ماهوی می‌نامند و رسیدگی آنها را رسیدگی ماهوی گویند و بهمین لحاظ است که فرجام را دادگاه غیرماهوی نامیده‌اند ورسیدگی فرجامی را رسیدگی غیرماهوی نام داده‌اند ومقصود ازماهیت درمادهٔ ۷-۸ آئین‌دادرسی‌مدنی همین‌است. در مقابل‌ماهیت‌دعوی‌باین‌معنی دراصطلاحات خارجی Questions de droit و point de droit بکار رفته‌است و ترجمه‌ای از این اصطلاح در حقوق‌ما (مادهٔ ۵۵۸ دادرسی‌مدنی) نداریم‌میتوان بانوعی از استفاده از مصطلحات علم فقه آنرا «قسمت حکمی» (در مقابل قسمت موضوعی) نامید و برخی آنرا مسائل قانونی گفته‌اند که .ارسا است بهر حال‌قسمت حکمی یامسائل‌قانونی (د. مقابل‌ماهیت دعوی) عبارت است از قسمتی از شرح دعوی‌که شامل مستندات وادلهٔ متداعیین و طرفین دعوی (ویا امرحسبی) وخلاصهٔ مسائل معروضه و مورد ترافع دردادگاه می‌باشد دیوان‌کشور باید این قسمت را مورد توجه قرار داده ومصب نقض وابرام قرار دهد. مثلا اگر مفاد یك سندعادی مردد بین انتقال طلب واقرار باشدتفسیر دادگاه ماهوی از این سند عادی (که در نتیجه موضوع آنرا ملحق به انتقال طلب یا اقرارکند) مربوط بماهیت‌دعوی است و فرجام در این قسمت واردنمیشود اما اگر دادگاه ماهوی مفاد سند را اقرار تلقی‌کند ولی احکام اقرار را بر آن مترتب نسازد فرجام‌ازاین‌حیث‌باستناد مادهٔ ۵۵۸ دادرسی مدنی حق نقض حکم را دارد.

ج ـ آنچه‌که مربوط به ذات حق یاعمل حقوقی (عقد ـ ایقاع ـ اقرار و مانندآن) است در این معنی کلمهٔ Fond (بصورت مفرد) در مقابل Forme بکار می‌رود. در این معنی مـی‌گویند قانون شکلی و قانون ماهوی‌مثلا قانون مدنی‌یك‌قانون ماهوی است و قانون‌آئین دادرسی مدنی یك قانون شکلی.

د ـ گاهی بجای ماهیت‌کلمهٔ متقارب با آن یعنی ذات استعمال‌میشودآن چنانکه در عبارت صلاحیت ذاتی (مادهٔ ۱۹۷ دادرسی مدنی) بکار رفته است. این‌جا ذاتی در مقابل نسبی است یعنی آنچه از دعاوی و یا امور حسبی که یك دادگاه بحسب اداری یا مدنی یاکیفری بودن و بحسب اختصاصی یا عمومی‌بودن وبحسب بدوی یاپژوهشی‌بودن‌صالح برای سیدگی آن است.

(رك. فرجام ماهوی)

۴۷۷۸ ـ ماهیت حقوقی

ماهیتی کـه از جملهٔ پدیده‌های حقوقی است مانند بیع، رهن، دولت، ملت، شهرداری و غیره.

درمقابل‌ماهیات غیر حقوقی‌مانند شجاعت، کذب، وجود، عدم اکسیژن، ئیدرژن، تب و امثال‌آنها استعمال می‌شود.

۴۷۷۹ ـ ماهیت دعوی

(دادرسی) الف ـ قسمتی‌از دعوی‌که‌اظهار نظر دادگاه درآن قسمت دعوی راکلایا بعضاً بطورمستقیم‌فیصله دهد(فصل‌خصومت مادهٔ ۱۵۴ ـ ۱۹۷ دادرسی مدنی.

ب ـ قسمتی از شرح دعوی (گردش کار یا جریان دعوی) که‌درآن اسم واقامتگاه اصحاب دعوی و اموریکه منشاء دعوی

شده است ذکر میشود Point de fait
(رك . ماهیت)

۴۷۸۰ - ماهیت عرفی

ماهیتی است حقوقی که نه در قانون تعریف شده است و نه امکان دارد که از مواد مختلف قانون، تعریف آن استخراج شود در اینصورت تصوری که درعرف مسلم ازچنین ماهیتی شده است معتبر بوده وماهیت عرفی نامیده میشود . فقهاء آنرا حقیقت عرفیه نامند .

۴۷۸۱ - ماهیت قانونی

ماهیتی است از ماهیات مربوط بعلم حقوق که قانونگذار درقانون آنرا تعریف کرده است مانند تعریف مال غیر منقول در مادهٔ ۱۲ ق - م و تعریف سند مالکیت معارض در مادهٔ سوم لایحهٔ اشتباهات ثبتی واسناد مالکیت معارض .

در فقه آنرا «حقیقت شرعیه» گویند .

۴۷۸۲ - ماهیت مستنبط از قانون

ماهیتی است مربوط بعلم حقوق که در قانون تعریف نشده است اما از اجتماع چندماده ودر نظر گرفتن موارد استعمال قانونگذارو یا بکمك مبانی حقوق میتوان تعریف آن ماهیت را استخراج کرد مانند ماهیت جلسهٔ دادرسی که از مجموع مواد ۱۶۵ - ۱۸۴ - ۱۳۰ - ۱۸۵ - ۳۷۲ - ۴۳۹ - ۱۲۵ - ۱۴۴ قانون آئین دادرسی و مادهٔ ۴۵ قانون امور حسبی میتوان دانست که جلسهٔ دادرسی عبارتست ازیك وضع قانونی که دست کم قائم بوجود یك دادرس (یاقائم مقام قانونی وی که متصدی جلسه است) و مسبوق بجریان تشریفات مخصوص قانونی است حضور اصحاب دعوی یا وجود دادگاه و یا رسیدگی بماهیت دعوی و نیز ترافعی بودن دستور جلسه شرط تحقق جلسهٔ دادرسی نیست .

۴۷۸۳ - (دفاع در) ماهیت

دفاع خوانده در اساس موضوع دعوی در مقابل ادعاء مدعی . در مقابل ایراداتی که خوانده میتواند بکند استعمال شده است .

(رك . ایراد)

۴۷۸۴ - مایملك

(مدنی - فقه) قسمت مثبت از دارائی شخص را گویند . شامل دیون نمیشود (مادهٔ ۳۰ قانون مدنی) .

۴۷۸۵ - مباح

(فقه - مدنی) چیزی که ترك وفعلش جائز است . در فقه آنرا در مقابل واجب - حرام - مستحب - مکروه قرار میدهند ودر حقوق مدنی آنرا در مقابل امرونهی (قوانین الزامی) قرارداده‌اند زیرا در حقوق مدنی مستحب ومکروه وجودندارد و این دونوع در حقیقت ملحق بمباحات هستند . (مادهٔ ۹۲ ق - م) .

مجموع واجبات و محرمات را الزامات قانونی یاتکالیف قانونی می گویند. میزان مباحات و تعداد آنها به تنهائی بمراتب بیشتر از الزامات قانونی و مستحبات و مکروهات است و از همین مقایسه اصالة - الاباحه (اصل اباحه) کشف شده است زیرا الزامات قانونی ومستحبات ومکروهات وارد بر مباحات هستند و مادام که دلیلی بر وجوب یاحرمت یااستحباب یا کراهت نباشد اباحه حاکم است .

اصل اباحه از اصطلاحات فقهی است و

معنی آن این است که انسان نسبت باشیاء موجود در خارج حق هر گونه دخل و تصرف را دارد مگر در مواردی که قانون منع کرده باشد . این اصل ضامن آزادی ارادهٔ افراد در معاملات و غیر معاملات است و اصل نهم متمم قانون اساسی و مادهٔ ۱۰-۷۵۴ قانون مدنی و مادهٔ دوم قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ جملگی مؤید این اصل در حقوق جدید ایران نیز می‌باشند. اصالة‌الاباحه غیر از اصالة‌البرائه است . (رك . اصل برائت ـ برائت) .

۴۷۸۶ - مباح بالاصل

(فقه) مباحاتی که سابقهٔ تملك اشخاص نسبت بآنها معلوم نیست مانند مرغی که شکار می‌شود و مرواریدی که از دریا غوص می‌کنند .

در مقابل مباح بالعرض بکار می‌رود .

(رك . مباح بالعرض)

۴۷۸۷ - مباح بالعرض

(فقه) مباحاتی که سابقهٔ تملك اشخاص نسبت بآنها معلوم است ولی بعداً بصورت مباحات درآمده است مانند اموالی که مورد اعراض مالك قرار گرفته باشند .

۴۷۸۸ - مباحات

(مدنی ـ فقه) اموالی که ملك اشخاص حقیقی یا حقوقی نباشد یعنی بعنوان مالکیت در اختیار اشخاص نباشد (مادهٔ ۲۷ قانون مدنی) .

۴۷۸۹ - مبادلات بین‌المللی

به مفهوم عام شامل مبادلهٔ کالاها و سرمایه‌ها و خدمات و طلا و نقود است. (رك . نقود)

۴۷۹۰ - مبادله Échange

الف ـ در حقوق مدنی و فقه تملیك مالی است در مقابل مال دیگر در ضمن عقدی از عقود معاوضی.

ب ـ دادن چیزی یا انسانی در مقابل چیزی یا انسانی دیگر مانند مبادلهٔ اسراء در حقوق بین‌الملل عمومی .

ج ـ در بین‌الملل عمومی مبادلهٔ سرزمینی است به سرزمین دیگر که بین دو دولت انجام می گیرد .

۴۷۹۱ - مبادلهٔ جنسی

عقد معاوضی که عوض و معوض هر دو جنس باشند . در قانون مدنی وفقه ممکن است بیع بصورت مبادلهٔ جنسی باشد مادهٔ ۱۹۷ ق . م.

۴۷۹۲ - مبادلهٔ سکنه

Echange de population

(بین‌الملل عمومی) مبادلهٔ متقابل. قهری اقلیت‌هائی که در سرزمین دو دولت ساکن هستند و این اقلیت‌ها بدولت طرفی که بآنجا کوچانده میشوند از حیث نژاد یا مذهب یا طرز فکر و تمدن بستگی دارند (قرارداد ترکیه و یونان در همین زمینه مورخ ۳۰ ژانویهٔ ۱۹۲۳) .

۴۷۹۳ - مبادلهٔ نامه‌ها و یادداشت‌ها

Echange de Lettres' de notes

(بین‌الملل عمومی) عملی است دیپلماتیك که نمایندگان دو دولت بموجب اسناد متبادله وحدت نظر یا وحدت قانونگذاری و روش و یا تعهدات قراردادی را بیکدیگر اعلان میکنند گاه اتفاق می‌افتد که اثری شبیه قراردادها Traités راداشته باشد.

۴۷۹۴ - مبادی حقوق

éléments juridiques

مبادی حقوق تصورات و تصدیقاتی است که قبلا باید دانسته شود تا راه آموزش علم حقوق برطالب این علم گشوده گردد این مبادی دوقسمند:

الف ـ مبادی تصوری مانندفهمیدن‌ماهیت حق ـ عقد ـ ایقاع ـ اجاره ـ بیع ـ بیمه و اصطلاحات علم حقوق .

ب ـ مبادی تصدیقی مانند اصل آزادی اراده ـ اصل اباحه و نظائرآنها .

۴۷۹۵ - مباشر

الف ـ کسیکه‌از طرف مالك بطور مستمر (بدون توقیت) ادارهٔ اموال اورا تصدی می کند (مادهٔ ۷۴۶ آئین دادرسی مدنی)

ب ـ بمعنی ضابط است(رك. ضابط).

ج ـ در مقابل‌سبب بکار می‌رود .

(رك .سبب)

۴۷۹۶ - مباشرت

الف ـ اداره یا دائره‌ای که لوازم کار و اثاث مورد نیاز یك سازمان دولتی یا عمومی را تهیه کند . اسم دیگر آن کارپردازی و ملزومات است .

ب ـ انجام دادن یك عمل حقوقی شخصاً بدون تعیین نائب ونماینده‌و وکیل‌چنانکه گویند حاکم دادگاه خود باید مباشر امر رسیدگی شود و به عضو علی‌البدل ارجاع کار نکند .

۴۷۹۷ - مبانی‌قضائی

(دادرسی) امور ذیل راگویند .

الف ـ اصول و قواعد مذکور در آئین دادرسی، در حدود بند سوم مادهٔ ۵۵۹ قانون آئین دادرسی مدنی .

ب ـ بدیهیات اولیه ولواینکه در مقررات دادرسی مذکور نباشد مانندتنجزخواسته (مادهٔ ۵۵۱ دادرسی مدنی).

۴۷۹۸ - مبایعه

(فقه) بمعنی‌بیع است.این‌کلمه‌کم‌استعمال میشود .

(رك . بیع)

۴۷۹۹ - مبدل

(فقه) چیزی‌که از طرف‌ایجاب‌کننده(در عقد معوض) بطرف وی داده میشودمانند مبیع در عقد بیع و منافع عین مستأجره در عقد اجاره .

مرادف معوض است (رك . معوض).

اصطلاح بالا در مقابل بدل (بمعنی‌عوض) استعمال میشود .

۴۸۰۰ - مبرات مطلقه

هر عمل حقوقی مبنی بر احسان عام را گویند مانند وصایای عمومی و اوقاف عمومی و حبس عام . گاهی آنرابریات عمومیه (مادهٔ ۹۱ قانون مدنی) گویند (مادهٔ ۲۹ قانون ثبت و مادهٔ ٤۳ قانون اوقاف ۱۳۱٤).

۴۸۰۱ - مبعوثان

اصطلاح خلاصه شده از اصطلاح مجلس مبعوثان است .

(رك . مجلس مبعوثان)

۴۸۰۲ - مبیع

(مدنی ـ فقه) عین موجود در خارج ویا عین کلی در ذمه که بعنوان معوض و بانتظار دریافت عوض‌معلوم بطرف تملیك میشود (مادهٔ ۳۳۸ ـ ۳۵۰ ـ ۳۵۱ ـ قانون مدنی) دراصطلاح دیگر آنرامثمن گویند (مادهٔ ۱۹۷ ق‌ـ م).

در عقد صلح اگر دومال مبادله شود هیچیك جنبهٔ معوض را ندارد بلکه صرفاً هر یك بدل دیگری است واز همین‌روعقد صلح که صرفاً یکنوع تسالم و توافق است با عقد بیع فرق می کند .

۴۸۰۳ - مبیع شرطی

(مدنی - فقه) مبیع در بیع شرط را مبیع شرطی گویند چنانکه بایع را در این بیع بایع شرطی و مشتری را مشتری شرطی می‌نامند .

۴۸۰۴ - (جهل به) مبیع

(مدنی - فقه) جهل بمقدار مبیع یا بوصف مبیع و یا بعنوان مبیع را گویند (مادهٔ ۳۴۲ق - م).

۴۸۰۵ - مبین

(فقه) عبارتی که ظهور در معنائی دارد .

۴۸۰۶ - متباینین

دو چیز که بکلی با هم اختلاف داشته و قدر مشترکی بین آنها نباشد مانند حبس و وقف . حکم تمیزی شمارهٔ ۵۵۵ مورخ ۱-۴-۱۳۲۵ می گوید« حبس و وقف دو عنوان جداگانه است و حد اقل و اکثر در آنها نیست تا بتوان اخذ بقدر متیقن نمود بنا براین استناد دادگاه بمادهٔ ۱۳۱۷ قانون مدنی و اتخاذقدر متیقن از گواهی گواهان صحیح نخواهدبود .» .

مثال دوچیز که در آنها حداقل و اکثر باشد مادهٔ ۲۲۵ قانون تجارت است که مبلغی در برات یکبار بحروف و یکبار بعدد نوشته شده و بین آنها اختلاف باشد که درابنصورت اقل را ملاك قرارمیدهند. اصطلاح متباینین در مقابل «اقل واکثر» قرار می گیرد . اصل این اصطلاحات از فقه گرفته شده است .

۴۸۰۷ - متبوع Commettant

کسی که‌دیگری را تحت نظر خودبکاری وادار کند مانند صاحب خانه نسبت به کلفت و نوکر و باغبان .

۴۸۰۸ - متجزی

(فقه) کسیکه توانائی‌استنباط‌احکام‌شرعی همهٔ موضوعات را که باو عرضه میشود نداشته باشد . چنین شخصی را مجتهد متجزی گویند در برابر کسیکه توانائی استنباط احکام شرعی همهٔ موضوعاتی را که باو عرضه میشود داشته باشد و اورا مجتهد مطلق گویند . اولی مبتدی در اجتهاد است و دومی منتهی در آن .

اگر اجتهاد بالفعل را در نظر بگیریم تقسیم به مطلق ومتجزی در آن‌راه‌ندارد زیرا هر مجتهد بالفعل متجزی است و مسائل علم حقوق بقدری زیاد است که هیچکس در تمام عمر خود نمیتواند در همهٔ مسائل علم حقوق عملا اجتهاد کند.

۴۸۰۹ - متحدالمآل

رك . بخشنامه

۴۸۱۰ - متخاصم

(بین‌الملل عمومی) افراد قشون منظم دولت‌وداوطلبان جنگی (درشرائط‌خاص) و اشخاصی که در قیام علیه دشمن شرکت کنند و شورشیان در جنگهای داخلی که تحت فرماندهی‌فرمانده مطاع قیام‌کرده باشندوحکومت منظمی پدیدآورده‌باشند.

۴۸۱۱ - متخاصمین

گاهی به مدعی و مدعی‌علیه گفته میشود در این صورت بمعنی‌متداعیین یااصحاب دعوی است .

۴۸۱۲ - متداعیین

رك . اصطلاح شمارهٔ ۲۴۱۲

۴۸۱۳ - متدرج

(فقه) در علم درایه بحدیثی گفته‌اند که کلام راوی با متن حدیث خلط‌شده باشد.

۴۸۱۴ - مترادف

دو یا چند لفظ را گویند که معنی آنها یکی باشد مانند خوب و نیك و یاوه وژاژ . استعمال مترادفات در متن‌قوانین و مقررات و در عبارت رأی موجب‌ایجاد اشتباه است وبه پاره‌ای اشخاص دستاویز و بهانه‌می‌دهد و شایسته است که‌ترك‌شود.

۴۸۱۵ - متروپل Métropole

الف ـ کشوری است که‌دارای مستعمرات یا تحت‌الحمایه یا سرزمین تحت قیمومت است درمقابل آن‌مستعمرات‌یا‌تحت‌الحمایه یا سرزمین‌تحت قیمومت ، بکار میرود .

ب ـ خاك‌کشور مذکور را هم متروپل نامیده‌اند .

۴۸۱۶ - مترجم رسمی

کسیکه از طرف دادگستری و بموجب مقررات و نظامات مخصوص مربوط بمترجمان بسمت مترجمی‌انتخاب‌ودارای پروانهٔ مخصوص مترجمی‌باشد (مادهٔ‌سوم قانون راجع بترجمهٔ اظهارات و اسناد در محاکم) و نظامنامهٔ مصوب ۱۳۲۱ و اصلاحات آن در سال ۱۳۲۳ – ۱۳۲۵

۴۸۱۷ - متروکات

(فقه ـ مدنی)ترکه و ارث را گویند (اصطلاح قدیمی است) .

۴۸۱۸ - متروکه

چیزی که ازآن چشم پوشیده و اعراض شده است . در معانی ذیل بکار رفته‌است:

الف ـ (فقه) زمینی که ملك بوده ومالك ازآن اعراض‌کرده است مانندآبادیهائی که‌براثر زلزله بکلی ویران شده واهالی بکلی مهاجرت کرده و دست از آنها برداشته‌اند .

ب ـ اراضی که‌براثر توسعهٔ معابر قسمت ناچیزی ازآنها درحاشیهٔ معبر مانده‌باشد بطوریکه نوعاً مالکان‌ازآنهادست‌برمیدارند و راضی باخذقیمت کل زمین ازشهرداری میشوند .

ج ـ کالائی که در گمرك وارد شده وظرف هشت ماه از تاریخ تسلیم مانیفست یا اظهارنامهٔ‌اجمالی به‌گمرك برای‌منظورهای مذکور در مادهٔ ۱۴ قانون اصلاح تعرفهٔ گمرکی ۱۰ – ٤ – ۳۷ اظهار نشده باشد و ازگمرك تحویل نگیرند کالای متروکه محسوب است .

(رك . مانیفست)

۴۸۱۹ - متشابه

(فقه) ـ الف ـ هر لفظیا عبارتی که‌نوعاً درتشخیص‌مراد گویندهٔ آن‌شبهه‌ای درذهن خلجان کند خواه اینکه بعد از تأمل و بررسی و مراجعه و تفحص رفع شبهه شود خواه نشود (مثال قسم‌اخیر حروف مقطعه در اوائل سوره‌ها است . مثال قسم اول روشن‌است).

آنچه‌که تعریف متشابه برآن صدق‌نکند محکم است. غالب مؤلفان‌درتعریف‌محکم ومتشابه بقدری اختلاف نظرپیداکرده‌اند که خودآیهٔ‌راجع به‌محکمات ومتشابهات را هم در ردیف متشابهات قرارداده‌اند و حال اینکه مقصود این نبودکه خود این آیه در ردیف متشابهات قرار گیرد

(کلیات ابی‌البقاء ص ۳۱۱ - ۳۱۲) .
ب - در علم درایه هرگاه اسامی روات احادیث از حیث لفظ و نوشته متحد باشد و اسامی پدران آنها لفظاً مختلف ولی خطاً مشابه باشد (ویا بعکس یعنی اسامی پدران آنها از حیث لفظ و نوشته متحدواسامی فرزندان لفظاً مختلف ولی خطاً مشابه باشد) این حدیث‌را حدیث‌متشابه‌نامیده‌اند مانند بکربن زیاد (تشدید یاء) و سهل بن زیاد (بدون تشدید یاء).

۴۸۲۰ - متشبث

(فقه) متصرف را گویند یعنی کسی که ید بر مالی دارد .

۴۸۲۱ - متصالح

(مدنی - فقه) قبول کننده را در عقدصلح متصالح گویند (مادهٔ ۷۵۲ ق- م).

۴۸۲۲ - متصالحین

طرفین عقد صلح را گویند .

۴۸۲۳ - متصرف

کسیکه مالی را در اختیار دارد خواه بعنوان مالکیت باشد خواه بعنوان دیگر ولو بطور غصب و تصرف غیر قانونی .
(رك . تصرف)

۴۸۲۴ - متصرف با حسن‌نیت

Possesseur de bonne foi

کسیکه با حسن‌نیت وضع ید برمال غیر کند .
(رك . حسن نیت)

۴۸۲۵ - متصرف بعنوان مالکیت

کسیکه متصرف درمالی است فرض‌قانون این‌است که تصرف اوتصرف بعنوان‌مالکیت است و خود او متصرف بعنوان مالکیت است (مادهٔ ۷۴۷ دادرسی مدنی و مادهٔ ۱۱ قانون‌ثبت) و چنین تصرفی راتصرف مالکانه‌نامند(تبصرهٔ مادهٔ ۱۲ قانون ثبت).

۴۸۲۶ - متصل

(فقه) در علم درایه هریك از چهار قسم حدیث صحیح - حسن - موثق - ضعیف اگر اسنادآنان‌پیوسته باشد (یعنی‌هریك از داویان حدیث آنرا از مافوق خود شنیده باشد ویا اگر نشنیده بجای‌شنیدن وضع دیگری راکه قائم مقام شنیدن‌است داراباشدمانند اجازه - مناوله وبهرحال واسطه ساقط نشده باشد) تا معصوم یا غیر معصوم‌آنرا تاآن غایت ، متصل گویند و گاه موصول گویند .

۴۸۲۷ - متعارف

چیزی که معمول عرف است (مادهٔ ۱۳۲ ق - م) متعارف ممکن است روش‌یامفهوم باشد اولی را روش عرف و سیرهٔ عرف و بطور خلاصه عرف و نیز عرف وعادت نامند و دومی را متفاهم عرف و تفاهم عرف و فهم عرف نامیده‌اند .

۴۸۲۸ - متعاقدین

(مدنی - فقه) طرفین عقد را گویند .

۴۸۲۹ - متعاملین

(مدنی - فقه) طرفین معامله‌را گویند .

۴۸۳۰ - متعاهدین

(بین‌الملل عمومی) طرفین قراردادهای خارجی (که لااقل یکطرف‌آن یك دولت باشد) راگویند .

۴۸۳۱ - متعلق

شیئی و امر مورد رابطه و علاقهٔ حقوقی راگویندمثلااگرکسی مالك دوچرخه‌ای

باشد دارای حق مالکیتی است یعنی یك رابطهٔ حقوقی اورا به دوچرخه مرتبط می کند و دوچرخه که مورد علاقه و رابطهٔ حقوقی است متعلق حق مالکیت است .

٤٨٣٢ - متعلق حق

(مدنی ـ فقه) مورد تعلق یك حق معین را گویند مثلا اگر مالك خانه‌ای هستید آن خانه متعلق حق شما است .

٤٨٣٣ - متعلق حکم

(فقه) ـ الف ـ فعل یا ترك که دستور مقنن ناظر بآن است مثلا جعل اسناد یاساختن سکهٔ تقلبی ویا تمرد از دستور آمر قانونی متعلق حکم قانون می باشند .

(رك . موضوع حکم)

ب ـ چیزی که در بود و نبود حکم مؤثر است وخود آن چیز نه موضوع حکم است و نه خود حکم (اصطلاح شمارهٔ ١٩٥٦) .

٤٨٣٤ - متعلق عقد

(مدنی ـ فقه) آنچه که موردتوافق طرفین عقدواقع شده است مثلا مبیع وثمن هریك متعلق عقدهستند (مادهٔ ٦٨٣ قانون مدنی) .

٤٨٣٥ - متعه

(مدنی ـ فقه) نکاح منقطع را گویند .

(رك . نکاح منقطع)

٤٨٣٦ - متعهد

(مدنی ـ فقه) کسیکه حق دینی بعهده دارد خواه برضای خود آنرا بعهده گرفته باشد خواه بحکم قانون بر عهدهٔ اودینی واقع گردد مانند مسئول مدنی .

٤٨٣٧ - (شریك) متعهد Coobligé

کسیکه باتفاق مدیون و یا از راه تضامن با او ملزم بپرداخت دینی باشد .

٤٨٣٨ - متعهدله

(مدنی ـ فقه) کسیکه منتفع از تعهد دیگری است .

مرادف بستانکار ـ طلبکار ـ دائن است.

٤٨٣٩ - متفق و مفترق

(فقه) در علم درایه اگر روات احادیث از حیث اسم و اسم پدر (بهر مقدار یعنی یك پشت یا بیشتر) یکسان باشند این روایت را متفق و مفترق نامیده‌اند یعنی از حیث اسم اتفاق دارند و از حیث شخص تمایز و افتراق دارند .

٤٨٤٠ - متقاسمین

(مدنی ـ فقه) طرفین و شرکاء مال مشاع که در صدد تقسیم آن بر آمده‌اند .

٤٨٤١ - متقاعد

از مأموران دولت کسیکه به سن باز نشستگی رسیده و ابلاغ باز نشستگی او صادر شده باشد .

(رك . تقاعد)

٤٨٤٢ - متقوم

(فقه) بمعنی قیمی است که در مقابل مثلی استعمال شده است .

(رك . مثلی)

٤٨٤٣ - متمتع

(فقه ـ مدنی) زوج را در نکاح منقطع متمتع گویند و زوجه را متمتعه (جامع الشتات ـ ص ٤٥٢) .

٤٨٤٤ - متمم جعل

رك . نتیجة الاطلاق

٤٨٤٥ - متن

الف ـ در قوانین، عبارات مقنن را گویند.

ب ـ در علم درایه عبارات حدیث را

گفته‌اند .

۴۸۴۶ - متنازع فیه

مورد اختلاف‌ودعوی راگویند .خواسته اخص از متنازع فیه است زیرا وقتی که نزاع و دعوی بمراجع قضائی در لباس تشریفات‌دادرسی‌عرضه شد اسم‌آن‌خواسته یا مدعی به است .

۴۸۴۷ - متواتر

رك. خبرمتواتر

۴۸۴۸ - متوجهات دیوانی

(حقوق اداری) درقدیم به‌تحمیلات مالی که ازطرف‌دیوان و دولت متوجه‌اشخاص و املاك و اموال می‌شد گفته می‌شد .

۴۸۴۹ - متوفی De cujus

(مدنی) مورث ـ کسیکه مرده و مالی‌از او باقیمانده است .

۴۸۵۰ - متوقف

مرادف ورشکسته‌است(رك.ورشکستگی) .

۴۸۵۱ - متولی

(مدنی ـ فقه) کسیکه‌اداره‌امورموقوفه‌ای راعهده‌دار باشد(مادهٔ ۷۵ قانون‌مدنی) .

۴۸۵۲ - متهب (بکسرهاء)

Donatairé

رك . هبه

۴۸۵۳ - متهم Accuse

کسیکه فاعل جرم تلقی شده ولی هنوز انتساب جرم باو محرز نشده است . در مقابل مجرم استعمال میشود (مادهٔ ۱۴ آئین دادرسی کیفری) .

۴۸۵۴ - متهم غائب

Contumace (Contumax)

متهمی که بعلت عدم اطلاع و یا سرپیچی ازاخطار دادگاه در جلسهٔدادرسی‌حاضر نشده باشدو حکم‌غیابی علیه اوصادرشود.

۴۸۵۵ - مثقال

از اوزان‌قدیم است درمعانی ذیل‌استعمال میشود :

۴۸۵۶ - مثقال شرعی

مساوی یکدرهم و سه هفتم درهم است (مثقال شرعی مساوی است با ده هفتم درهم) به مأخذ هرده درهم مساوی هفت مثقال. مقصود از درهم درهم شش دانقی است . (رك.دانق)

با ملاحظهٔ آنچه که در دانق نوشته شد تبدیل مثقال شرعی به گرم آسان است . مثقال شرعی برابر ۱۸ نخود است .

در مقابل مثقال صیرفی استعمال میشود (رك. مثقال صیرفی)

در تبدیل مثقال به قیراط اختلاف نظر فراوان دیده میشود . و مثقال شرعی را بیست‌قیراط گفته‌اند .

۴۸۵۷ - مثقال صیرفی

صیرف در لغت صراف درهم و دینار را گویند و مثقال صیرفی مثقال متداول صرافان راگویند و مثقال مذکور بیست‌و چهار نخود است یعنی یك ثلث از مثقال شرعی بیشتر است .

۴۸۵۸ - مثل

(مدنی ـ فقه) مالی‌که اشباه ونظائر آن زیاد باشد .

(رك . مثلی)

۴۸۵۹ - مثلی Fongibbe

(حقوق مدنی) برابر مادهٔ ۹۵۰ قانون مدنی مثلی‌مالی است‌که اشباه و نظائرآن نوعاً زیاد و شایع باشد مانند حبوبات و

نحو آن . و قیمی مقابل آن است معذلك تشخیص این معنی با عرف می باشد . باتوجه بعرف مذکور عناصر سازندهٔ مثلی چنین است .

۱ ـ عنوان واحدی بجزء و کل آن اطلاق شود مانند گندم که دانه و خرمن آن ، عنوان واحد دارند .

۲ ـ قیمت اجزاء آن بعلت تساوی یا تقارب صفات آنها یکسان و یا متقارب باشد .

۳ ـ منافع اجزاء آن متقارب باشد بطوریکه اختلاف قیمت در عرف قابل مسامحه باشد .

٤ ـ اشباه و نظائر آن زیاد باشد .

در تمام موارد بالافرقی بین امورمصنوعی و طبیعی نیست . هرگاه یکی از عناصر بالاوجودپیدانکند آن چیز قیمی خواهد بود .

۴۸۶۰ - مثمن

(مدنی-فقه) معوض رادرعقدبیع مثمن گویند وعوض راثمن نامند(مادهٔ ۱۹۷ قانون مدنی) .

۴۸۶۱ - مجاز

(فقه) ـ الف ـ بفتح اول درمقابل حقیقت استعمال میشود .

(رك . حقیقت)

ب ـ بضم اول در مقابل ممنوع استعمال میشود در اینصورت بمعنی مباح و حلال است .

۴۸۶۲ - مجازات Peine

مشقتی که مقنن تحمیل به مجرم میکند .

(رك . کیفر)

۴۸۶۳ - مجازات اشد

مجازاتی که از مجازات دیگر شدیدتر باشد .

(رك ـ درجهٔ مجازاتها)

۴۸۶۴ - مجازات اصلی

رك . کیفراصلی

۴۸۶۵ - مجازات تأدیبی

Peine correctionnelle

(جزا) مجازات جرم جنحه راگویند .

(رك . جنحه)

۴۸۶۶ - مجازات تبعی

رك . کیفر تبعی

۴۸۶۷ - مجازات ترذیلی

(جزا) مجازاتی که لطمه به افتخاروشئون اجتماعی مجرم بزند مانند محرومیت از حقوق اجتماعی . این مجازات مخصوص جرم جنائی است .

۴۸۶۸ - مجازات ترهیبی

(جزا) کیفری که مستقیماً صدمه ببدن مجرم واردکند مانند شلاق . این کیفر مختص جرم جنائی است .

۴۸۶۹ - مجازات تکدیری

(جزا) کیفر جرم خلاف راگویند .

(رك . خلاف)

۴۸۷۰ - مجازات تکمیلی

رك . کیفری تکمیلی

۴۸۷۱ - مجازات سالب آزادی

(جزا) عنوان حبس است ودرواقع مرادف باحبس بکاررفته است .

(رك . مجازات محدودکنندهٔ آزادی)

۴۸۷۲ - مجازات محدودکنندهٔ آزادی

(جزا) تبعید و اقامت اجباری در نقطه یا نقاط معین و نیز ممنوعیت از اقامت

در نقطه یا نقاط معین را گویند.

۴۸۷۳ - مجازات مستعمراتی

Peine coloniale

انتقال برخی ازمحکومان (مانندمجرمان معتاد) به‌مستعمرات بمنظور تحمل مجازات.

۴۸۷۴ - (اجتماع چند) مجازات

Cumul de peines

(جزا) مکتب کیفری که بموجب آن مجرمی که جرائم متعددو مرتکب شده مجموع کیفرهای آنها را هم باید تحمل کنند.

۴۸۷۵ - (تخفیف) مجازات

Attenuation des peines

(جزا) کاستن ازمیزان مجازات یك جرم در مورد محکوم بعلت عذرهای قانونی موجب تخفیف ویااوضاع و احوال موجب تخفیف.

۴۸۷۶ - (تشدید) مجازات

Aggravation de peines

افزودن بر مجازات مقرر در قانون نسبت بجرم معین در مورد مجرم معین بعلت اوضاع و احوال موجود در مورد جرم آن مجرم.

۴۸۷۷ - (درجهٔ) مجازات

رك . درجه

۴۸۷۸ - (نوع) مجازات

رك . درجه

۴۸۷۹ - مجامع عمومی

(جزا) مجمعی که اختصاص بدسته‌وگروه خاصی نداشته باشد مثلا مجمع عمومی صاحبان سهام که غیر از شرکاء کسی حق ورود ندارد مجمع عمومی بمعنی کیفری نیست ولی مثلا اگر تند نویس یا مخبر روزنامه حاضر شود مجمع عمومی بمعنی کیفری است . سینما که تماشاچیان در آن جا باشند و مدرسه مجمع عمومی است (در مادهٔ ۲۶۹ قانون حزا مجامع بمعنی وسیع بکار رفته است).

بنا براین یك مغازه جزء اماکن عمومی است ولی جزء مجامع عمومی نیست و نباید این دو اصطلاح را بجای هم بکار برد زیرا در مجامع عمومی توجه بافراد حاضر در جلسه است ودر اماکن عمومی توجه بیشتر به مکان میشود نه بافراد حاضردر مکان.

۴۸۸۰ - مجتهد

(فقه) شخصی که دارای قوهٔ اجتهاد باشد. قوهٔ اجتهاد را گاهی ملکهٔ اجتهاد و قوهٔ قدسیه نامند.

(رك . اجتهاد)

مجتهد در مقابل اخباری بکار رفته است. فرقهای زیادی بین مجتهد (اصولی) و اخباری هست که عمدهٔ آنها از این قرار است :

۱ - اخباری عقیده دارد که عقل قادر به تشخیص خوب و بد است (بر خلاف اشاعره که عقیده دارند عقل قادر به تشخیص خوب و بد نیست) ولی تشخیص عقل حجت نیست . ولی اصولی عقیده دارد که تشخیص عقل حجت است .

(رك . دلیل عقلی)

۲ - اخباری درمورد شبههٔ حکمیهٔ تحریمیه اصل برائت جاری نمیکند بعکس اصولی (رك . شبههٔ تحریمیه).

۳ - اخباری قاطع است بصدور اخبار مذکور در کتب اربعه مگر خبری که شیخ طوسی در کتاب تهذیب بآن عمل نکرده

است . اصولی درمورد صدور اخبار و صحت و سقم هر یك جداگانه بررسی می کند .

۴ - اصل اباحه نزد اصولی حجت است بعکس اخباری .

۵ - اصولی مستقیماً (بدون مدد حدیث) عمل بقرآن میکند . بعکس اخباری که بکمك بیان احادیث عمل به اخبار می کند (رك . اخباری) .

۶ - اجماع نزد اخباری ارزشی ندارد ولی اصولی آنرا حجت میداند . و در نظر او از منابع حقوق است .

۷ - اخباری عمل به ظن نمیکند بعکس اصولی (رك . ظن) .

۸ - استصحاب حکم کلی نزد اخباری اعتبار ندارد بخلاف اصولی (رك . استصحاب حکمی) بطور کلی عمل اخباری باستصحاب بسیار محدود است و فقط در حدود نصوص شرعی بآن عمل می کنند ولی اصولی از حدود نصوص بکمك تنقیح مناط خارج شده و زائد بر اندازه بآن توسعه میدهد .

۹ - تقسیم امت مسلمان به گروه مجتهد و مقلد مورد قبول اخباری نیست اخباری عقیده دارد همهٔ امت تابع روایات هستند و باید طبق آنها عمل کنند .

۱۰ - از نظر اصولی تصدی امور حسبی مخصوص مجتهدان است ولی اخباری میگوید هر کس که ازطریق اخبار آگاه از احکام شرع باشد میتواند متصدی امور حسبی گردد .

۱۱ - اصولی عقیده دارد که رسیدن به مرحلهٔ فتوی وفهم احادیث موقوف بدانستن یك رشته علوم از قبیل صرف و نحو و اصول و کلام و منطق است ولی اخباری عقیده دارد که آشنائی بزبان عربی کافی است !

۱۲ - اصولی قیاس اولویت ومنصوص العله را جائز میداند و اخباری نمیداند .

۱۳ - اصولی خبر واحد مخالف قاعدهٔ کلیهٔ فقهیه را طرح می کند و یا بدون ضرورت تأویل مینماید ولی اخباری بچنان خبر عمل میکند .

۱۴ - اخباری به تنقیح مناط قطعی هم عمل نمیکند ولی اصولی به تنقیح مناط عمل میکند .

۱۵ - اصولی شهرت را جابر ضعف روایت میداند ولی اخباری نمیداند .

۱۶ - اصولی در روایت مخالف با قاعدهٔ کلیهٔ فقهیه اخذ به قدر متیقن میکند و اخباری نمی کند .

۱۷ - اخباری عقیده دارد که به اصول لفظی حاجتی نیست وشکی پیش نمی آید که موجب حاجت به اجراء اصول لفظی باشد ولی اصولی عقیده بخلاف این امر دارد .

۱۸ - در تعارض اخبار از نظر اصولی اگر فهم عرفی علاج تعارض کند مقدم است برمرجحات سندی ولی اخباری از همان ابتداء امر به مرجحات سندی متوسل میشود .

۱۹ - استخراج قاعدهٔ کلیه از مورد خاص دأب اصولی است ولی اخباری آنرا نمیپذیرد .

۲۰ - معنی نص «علینا القاء الاصول و علیکم التفریع» در نظر اخباری تطبیق قاعده بر مصادیق آن است ولی در نظر اصولی اجتهاد و استنباط هم مشمول نص بالا است .

افزایش حجم روابط حقوقی نسبت بمفهوم نصوص قوانین حقیقتی است که قول

مجتهدان را تقویت میکند .

۲۱ – اندیشیدن در مدلول احادیث و تعمق در آنها از نظر اخباری تأویل محسوب است و از آن اجتناب میکنند به قرائن عبارات و سیاق آنها وحیثیات کلام توجه نمیکنند تا مبادا درراه تأویل افتند فی‌المثل در آیهٔ «کلوامما امسکن» چنین فهمیده‌اند که محل اصابت دهن سگ شکاری با شکار پاك است (فاروق‌الحق تألیف سید محمد دسفوری).

۴۸۸۱ – مجتهد جامع‌الشرائط

یعنی مجتهد بالغ عاقل مؤمن عادل مرد آزاد که در همهٔ مسائل فقه قدرت اجتهاد داشته باشد (مجتهد مطلق) که زنده بوده و مولود از زنا نباشد (عروة‌الوثقی – صفحهٔ ۳) مادهٔ ۸۵ قانون ثبت ۱۳۱۰

۴۸۸۲ – مجتهد متجزی

رك . متجزی

۴۸۸۳ – مجتهد مطلق

رك . متجزی

۴۸۸۴ – مجرم Délinquant

(جزا) بمعنی اعم کسی که‌مرتکب‌جنایت یا جنحه یا خلاف میشود و بمعنی اخص مرتکب جنایت یا جنحه راگویند .

در موارد ذیل بکار رفته است:

۴۸۸۵ – مجرم بعادت

(جزا) کسیکه بعلت ارتکاب جنایت یا جنحهٔ عمدی که بموجب قانون ،مجازات حبس برای‌آن پیش بینی شده دو مرتبه‌یا بیشتر محکوم بحبس بیش‌از دوماه شده و بعد از اجرای مجازات مرتکب جرمی شودکه مستلزم مجازات حبس است و از این رو دادگاه تشخیص دهدکه‌او دارای حالت خطرناك بوده و تمایل بارتکاب جرائم داشته‌و یااز راه قوادی ویافحشاء و نظائر آن امرار معاش مینماید مجرم بعادت است(مادهٔ۵ قانون اقدامات‌تأمینی مصوب ۱۲ – ۲–۳۹) .

۴۸۸۶ – مجرم خطرناك

(جزا) کسیکه سوابق و خصوصیات‌روحی و اخلاقی او وکیفیت ارتکاب و جرمیکه مرتکب شده او رادر مظان ارتکاب جرم درآینده قرار دهد اعم از اینکه قانوناً مسئول باشد یاغیرمسئول (مادهٔ یك‌قانون اقدامات تأمینی – مصوب ۱۲ ۲–۳۹) .

۴۸۸۷ – (استرداد)مجرم Extradition

مطالبهٔ مجرم توسط یـك دولت ازدولت دیگری (که مجرم در سرزمین اواست) برای تعقیب یا اجراء مجازات (اصطلاح شمارهٔ ۲۶۵).

۴۸۸۸ – مجری قرار

رك . عضو

۴۸۸۹ – مجعول

در لغت بمعنی‌ساخته شده است و درمعانی ذیل بکار رفته است :

الف – اسناد ساختگی

(رك . جعل)

ب – قانونی که‌قانونگذار اسلام‌آنراوضع کرده و در عرف و عادت وجود نداشته است . در اینصورت‌گاهی آنرا «مجعول شرعی» گویند .

(رك . سازمان حقوقی)

۴۸۹۰ – مجعول شرعی

رك . مجعول

۴۸۹۱ – مجلس

در لغت بمعنی جلوس کردن‌ومحل جلوس

است . در اصطلاحات حقوق اساسی در معانی ذیل بکار می‌رود :
الف ـ سالنی که نمایندگان ملت برای وضع و تصویب قانون و امور راجع به نمایندگی فراهم آیند .
ب ـ هیأت نمایندگان .
اصطلاح تفصیلی آن، مجلس سناو مجلس شوری ومجلس شورای ملی است .

۴۸۹۲ - مجلس اجازه

(مدنی ـ فقه) در عقود موقوف(غیر نافذ) که اجازه پس از عقد ممکن است حاصل شود غالباً مجلس عقد(رك . مجلس عقد) غیر از مجلی است که‌در آن محل ،اجازه کننده عقد مزبور را تنفیذ می‌کند محلی که در آنجا عقد غیر نـافذ تنفیذ میشود مجلس اجازه (در مقابل مجلس عقد) نامیده میشود .

۴۸۹۳ - مجلس اشراف

(حقوق اساسی) مجلس سنا را باعتبار اینکه اعضاء آن را اشـراف و اعیان و معمران و شیوخ تشکیل می‌دهند مجلس اشراف و مجلس اعیان و مجلس عالی و مجلس شیوخ نامیده‌اند .

۴۸۹۴ - مجلس اعیان

رك . مجلس اشراف

۴۸۹۵ - مجلس سنا

رك . سنا

۴۸۹۶ - مجلس شوری

مرادف مجلس شورای ملی و ملخص آن اصطلاح است .
(رك . مجلس شورای ملی)

۴۸۹۷ - مجلس شورای ملی

یکی از مجالس قانونگذاری است که از نمایندگان تهران و ایالات و در حدود نصاب قانونی و شرائط قانونی انتخاب وفراهم‌میشود ونمایندهٔ قاطبهٔ اهالی‌ایران است (اصل اول و دوم قانون اساسی) .

۴۸۹۸ - مجلس شیوخ

رك . مجلس اشراف

۴۸۹۹ - مجلس طبقاتی

(حقوق اساسی) مجلسی که از طریق انتخابات صنفی نمایندگان‌آن‌برگزیده شوند .
(رك . انتخابات صنفی)

۴۹۰۰ - مجلس عالی

رك . مجلس اشراف

۴۹۰۱ - مجلس عقد

(مدنی ـ فقه) مکانی‌که در آنجا عقدی واقع شده است و ترك‌آن موجب سقوط خیار مجلس میشود (خواه طرفین در یك‌جا باشند یا نه مانند عقد غائبین) .

۴۹۰۲ - مجلس مؤسسان

(حقوق اساسی) مجلسی است‌که مصوبات آن از قوانین‌عادی برتر است‌مانندقانون اساسی‌یااصلاح و تکمیل‌آن‌که ازمصوبات مجلس مؤسسان است . نمایندگان این مجلس را در ایران باید ملت معین کند.

۴۹۰۳ - مجلس مبعوثان

مجلسی است‌که اعضاءآنرا افراد ملت‌که دارای شرائط قانونی برای‌انتخاب‌باشند بطور مستقیم یا بطور غیر مستقیم انتخاب می‌کنند .

۴۹۰۴ - مجلس نویسان

(تاریخ‌حقوق) منشیانی‌بودند‌که درمجالس علنی‌که پادشاه حضور داشت وقایعی که

عرضه می‌شد و فیصله پیدا می کردصورت آن واقعه را نوشته و بایگانی می کردند بهمین جهت در عصر صفویه بآنها واقعه نویس گفتند و لغت وقایع نگار در همین زمینه پیداشد وآنها می‌بایست هرچه که بعرض پادشاه رسد و شاه‌حکم کند و امور کلی و جزئی را بقلم‌آورند .

در مقابل اصطلاح بالا اصطلاح « منشی محرم» بکارمیرفت که آنها منشیانی‌بودند که در جلسات خصوصی و سری پادشاه مطالب‌سری‌ومشورتی‌رایادداشت‌می کردند. در عهد قاجار بجای این اصطلاح کلمهٔ منشی حضور را بکار بردند .

۴۹۰۵ - مجلوب

رك . جلب ثالث

۴۹۰۶ - مجلوب ثالث

رك . جلب ثالث

۴۹۰۷ - مجله

رك . روزنامه

۴۹۰۸ - مجمع Assemblée

بروزن معبر در لغت بمعنی جای گرد آمدن و کسانی که گرد هم آمده باشند می‌باشد . اصطلاحاً بگروهی که مصلحت واحد و هدف واحدی آنها راگردآورده باشد اطلاق می‌شود که بمنظور مشاوره و دادن رأی و یا اقدام بکار معینی فراهم می‌آیند .

۴۹۰۹ - مجمع عمومی اولیه

(تجارت) مجمعی که بدعوت مؤسسین شرکت از صاحبان سهام فراهم شودوقبل ازتشکیل قطعی‌شرکت‌فراهم‌می‌آیدووظیفهٔ آن تصویب‌وتقویم مزایا و سهام غیرنقدی و رسیدگی بصحت اظهارات مؤسسین و انتخاب مدیران و مفتشان شرکت است. (مادهٔ ۴۰ ـ ۴۵ قانون تجارت) .

۴۹۱۰ - مجمع عمومی‌سازمان ملل‌متحد

مجمعی است مرکب از نمایندگان تمام دولتهای عضو این سازمان و هر دولتی یك رأی دارد و وظیفهٔ اساسی‌آن بررسی مطالب و توصیه بدولتهای ذینفع‌یاشورای امنیت و یا ارجاع کار بشورای مذکور است .

۴۹۱۱ - مجمع عمومی عادی

(تجارت) مجمعی که بدعوت هیأت مدیرهٔ شرکت ولااقل سالانه و در موقعیکه اساسنامهٔ شرکت‌معین‌کرده فراهم‌میشود. وظیفهٔ‌آن رأی‌دادن‌بحساب‌سالانهٔ مدیران شرکت و تصویب بیلان شرکت و تقسیم منافع و تصویب یا رد پیشنهاداتی است که در امور مهم خارج ازصلاحیت هیأت مدیره (مانند استقراض عمده) از طرف هیأت مدیره داده میشود .

۴۹۱۲ - مجمع عمومی فوق‌العاده

(تجارت) مجمعی‌که‌برای تغییر دادن‌یکی از مقررات اساسنامه تشکیل شود (جز تغییر تابعیت و افزودن تعهدات صاحبان سهام).

۴۹۱۳ - مجمع مؤسس

(تجارت) مرادف‌مجمع عمومی‌اولیه‌است. (رك . مجمع عمومی اولیه)

۴۹۱۴ - مجمعین

(بضم میم اول وکسر میم ثانی) کسانیکه اتفاق نظر بریك مسألهٔ فقهی کرده باشند (اجماع کنندگان) .

رك . اجماع

۴۹۱۵ - مجمل

(فقه) عبارتی که ظهور در معنائی نداشته باشد (مانند مادهٔ ۴۶۳ قانون مدنی) .

۴۹۱۶ - مجموعهٔ قوانین

کتابچه‌ای که در آن صنفی از قوانین موضوعه مدون شده باشد در اصطلاحات اسلامی قدیم آنرا جامعه می گفتند (ان الجامعة لم تدع لاحد کلاماً - حدیث) از همین مضمون اصطلاح جامع عباسی ساخته شده است معذلك فقهاء هم گاهی مجموعه را در معنی نزدیك بمعنی عصر ما بکار برده‌اند (جامع الشتات - ص ۳۸۷) .

۴۹۱۷ - مجنون

(مدنی - فقه) کسیکه فاقد تشخیص نفع و ضرر و حسن و قبح است احراز جنون با دادگاه است مادهٔ ۵۷ - ۵۸ قانون امور حسبی و مادهٔ ۱۲۱۰ ق - م .
(رك . جنون)

۴۹۱۸ - مجنون ادواری

(مدنی - فقه) کسیکه بطور متناوب در حال جنون باشد یعنی مدت کمی عاقل باشد و مدتی دیوانه باشد .

۴۹۱۹ - مجنون دائمی

(مدنی - فقه) کسیکه بدون انقطاع در حال جنون بسر برد .

۴۹۲۰ - مجنون مطبق

مرادف مجنون دائمی است .
(رك . مجنون دائمی)

۴۹۲۱ - مجنی علیه

کسی که جرمی بضرر او واقع شده‌است.

۴۹۲۲ - مجهول

(فقه) در علم درایه حدیثی است که راوی آن غیر موثق (که نه جرح شده و نه مدح) یا غیر معروف باشد چنانکه در اشاره باین نوع راوی گویند : عن رجل عمن حدثه - عمن ذکره - عن غیر واحد. برخی آنرا منقطع نامیده‌اند . وصول الاخبار (ص ۸۷) .

۴۹۲۳ - مجهول التولیه

(مدنی - فقه) موقوفه‌ای است که متولی آن بعنوان شخص یا اشخاص معین و نیز بر حسب اوصاف و خصوصیات که قابل انطباق بر شخص یا اشخاص معینی باشد معلوم نباشد.
(مادهٔ اول قانون اوقاف مصوب ۳-۱۰-۱۳۱۳) .

۴۹۲۴ - مجهول المالك

(مدنی - فقه) مالی که سابقهٔ تملك دارد لکن در زمان معینی مالك آن شناخته نمیشود یعنی هویت مالك برای ما مجهول است .

(ثبت) املاکی که به ثبت عمومی گذاشته شده وطبق مادهٔ ۱۱ قانون ثبت ۱۳۱۰ نسبت بآنها تقاضای ثبت نشده باید در آگهی نوبتی (رك . آگهی نوبتی) بعنوان مجهول المالك اعلام میشود (مادهٔ ۱۲ - ۱۳۹ قانون ثبت - بخشنامهٔ ۴۳۷۸ - ۱۶۳۰۰ مورخ ۲۶-۵-۳۲ ثبت کل) .

۴۹۲۵ - محابات

رك . معاملهٔ محاباتی

۴۹۲۶ - محاربه

(فقه) اختلال در امنیت عمومی بوسیلهٔ استعمال اسلحه یا بدون آن خواه مقرون بغارت باشد خواه نه .
(رك . قطاع الطریق)

۴۹۲۷ - محارم

جمع محرم است (رك . محرم) مادۀ ۲۰۷ قانون جزا .

۴۹۲۸ - محاسب

حسابدار : کسیکه عملیات مالی بازرگان یا مؤسسه‌ای را ثبت وضبط کرده وحساب آنها را نگهدارد . در اصطلاح عامیانه باو دفتردار نیز گفته میشود .

۴۹۲۹ - محاسبات

ثبت کلیۀ عملیات بازرگانی یا مالی و نگهداری حساب آنها را گویند. اصطلاح فعلی آن حسابداری است .

۴۹۳۰ - محاسبات عمومی

Comptabilité Publique

مجموع مقرراتی که راجع باسناد دخل و خرج عمومی است .

۴۹۳۱ - محاصره

در لغت بمعنی بر گرد چیزی بر آمدن و جلوگیری آن از خارج شدن است. در اصطلاحات زیر بکار رفته است :

۴۹۳۲ - محاصرۀ بحری Blocus

(بین‌الملل عمومی) قطع روابط کشور خصم یا قسمتی از سواحل خصم با دریای آزاد از طریق اعمال نیروی مسلح (که معمولا نیروی بحری است) ،

۴۹۳۳ - محاصرۀ بحری تجارتی

(بین‌الملل عمومی) قطع روابط بعضی از بندرهای بازرگانی یك دولت برای جلوگیری از ورود و خروج کشتیهای بازرگانی .

۴۹۳۵ - محاصرۀ غیر جنگی

Blocus pacifique

محاصره‌ای که در حال صلح و بدون جنگ و برای الزام یك کشور باجراء یك حکم و یا رعایت تعهدات خود ویا حقوق کشور محاصره کننده صورت گیرد (مادۀ ۱۶ قرارداد جامعۀ ملل) .

۴۹۳۵ - محاصرۀ کامل Blocus effectif

محاصره‌ای که نیروی مسلح کافی برای قطع همۀ روابط کشور محاصره شده با خارج بکار رود . در حقوق بین‌الملل فقط این صورت است که محاصره تلقی میشود .

۴۹۳۶ - محاضر

(بفتح اول و کسر ثالث) جمع محضر (بر وزن معبر) است درفقه بمعنی نوشته وسندی است که در واقعه‌ای تنظیم شود و در ذیل آن گواهان به مندرجات آن سند گواهی داده باشند . امروزه بمعنی دفاتر اسناد رسمی و ازدواج و طلاق گفته میشود . گویا بین معنی فقهی و کنونی لفظ مزبور بعلاقۀ حال و محل بکار رفته است .

۴۹۳۷ - محاضر شرع

بمعنی دادگاههای شرع است .
(رك . دادگاه شرع)

۴۹۳۸ - محاطه

(فقه) ـ الف ـ اسم بیعی است که بایع کالا را در واقع بضرر خود ولی به نسبت میفروشد مثلا می گوید از قیمت خرید هر یازده به ده ریال می‌فروشم یعنی در یازده ریال یك ریال ضرر می کند . اسم دیگر آن مواضعه و محاسره است .
(نهایةالمحتاج ـ جلد ٤ ـ ص ۱۰۹)

ب ـ رك . سبق ورمایه

۴۹۳۹ ـ محاقله

(فقه) از حقل بر وزن مست بمعنی مکانی که در آن زراعت میشود. محاقله عبارت است از بیع سنبل (یعنی زراعت بعد از انعقاد حبه و دانه) با حبه و دانهٔ جداشده از کاه (نهایةالمحتاج ـ جلد ٤ ص ۱۵۳ـ مفتاح‌الکرامه ـ جلد ٤ ص ۳۸٤ـ ۳۸۵) .

(رك . مزابنه)

۴۹۴۰ ـ محاکم

جمع محکمه بمعنی دادگاه است . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۴۹۴۱ ـ محاکم تالی

رك ـ محاکم عالی

۴۹۴۲ ـ محاکم حقوق

اصطلاح قدیمی «دادگاه مدنی» است که بدعاوی مدنی رسیدگی می‌کند .

(رك . دعوی مدنی)

۴۹۴۳ ـ محاکم شرعی

رك . حقوق عرفی

۴۹۴۴ ـ محاکم عالی

دراین معنی اصطلاح دیوان هم بکاررفته است (رك . دیوان)

در مقابل اصطلاح بالا محاکم تالی استعمال میشود ازقبیل دادگاههای بخش وشهرستان که بآنها Tribunal در زبان فرانسه گفته میشود .

۴۹۴۵ ـ محاکم عرفی

رك . حقوق عرفی

۴۹۴۶ ـ محاکمه

مرادف دادرسی است .

(رك . دادرسی)

۴۹۴۷ ـ محال علیه Cessionnaire

رك . حواله

۴۹۴۸ ـ محال‌له

بستانکار حواله (رك . حواله) دارندهٔ برات (گیرندهٔ برات) .

۴۹۴۹ ـ محبوس

رك . حبس

۴۹۵۰ ـ محبوس علیه

رك . حبس

۴۹۵۱ ـ محتال Cédé

رك . حواله

۴۹۵۲ ـ محتسب

(فقه) در لغت بمعنی تعرض و اعتراض است (عرب گوید: احتسب بمعنی انکر علیه) و محتسب چون معترض و متعرض اعمال خلاف قانون مردم میشود و در مقام دفع تجاوز افراد بیکدیگر و بمصالح عمومی برمی‌آید محتسب نامیده‌شده است (محتسب مستی بره دید و گریبانش گرفت) .

کلیهٔ وظائفی که هم‌اکنون شهربانی تصدی می‌کند و مقدار مهمی از وظائف شهرداری امروزه (از قبیل نظارت برامور اصناف و پیشه وران و خواربار شهر و غیره) و دادستان بعهدهٔ وی بوده است و به تخلفات ناشی از معاملات رسیدگی می‌کرد و نظم و نظافت شهر و نظارت براوزان ومقادیر وتأمین آذوقهٔ شهر و جلوگیری از احتکار و نظارت در ساختن ابنیه و اماکن عمومی در حدودی که مقررات

صریح (غیر نظری) باو اجازه میداد در عهدهٔ او بود در مسائل محتاج به اجتهاد حق دخالت نداشت چنانکه اگر حقی مورد اقرار بود و مقر نمیداد از او می گرفت و به مقرله میداد ولی اگر انکار میکرد مطلب در صلاحیت محاکم بود نه محتسب. (الاحکام السلطانیه ـ قاضی ابی یعلی حنبلی بغدادی) .

۴۹۵۳ ـ محتکر

رك . احتکار

۴۹۵۴ ـ محتویات سند

عبارات و امضاهای ذیل سند را گویند . چنانچه سندی رسمی باشد نسبت به محتویات سند فقط دعوی جعل شنیده میشود مادهٔ ۷۰ قانون ثبت .
(رك . مندرجات سند)

۴۹۵۵ ـ محجور incapable

(مدنی) کسیکه فاقد عقل (مجنون) و یا رشد (سفیه) و یا کبر (هیجده سال تمام) بوده باشد (مادهٔ ۲۱۲ ـ ۲۱۳ ـ ق ـ م) یا در صورت دارا بودن عقل و رشد و کبر ورشکسته (مادهٔ ۴۱۸ قانون تجارت) شود یا در صورتیکه تاجر ورشکسته نباشد معسر گردد (مادهٔ ۳۶ قانون اعسار ۱۳۱۳) .
اسباب معروف حجر عبارت است از سفه ـ صغر ـ جنون ـ ورشکستگی در تجار ـ اعسار در غیر تجار .
(فقه) برده بودن و فلس (بجای اعسار و ورشکستگی در قانون کنونی کشور) و مرض مشرف بمرگ (در نظر گروهی از فقهاء) از اسباب حجر محسوب است . علاوه بر این بجای کبر بلوغ را بکار می برند که در پسر پانزده سال تمام و در دختر نه سال تمام است .

۴۹۵۶ ـ محدود

در لغت هر امری است که دارای حدی باشد خواه حد معنوی باشد یا مادی خواه واقعی باشد یا فرضی . حد عبارت است از فاصل بین دو چیز . باین معنی در مقابل نا محدود infini استعمال میشود که عبارت است از موجودیکه حدی ندارد و موجود نامحدود باین معنی یکی است زیرا فرض وجود چیز دیگری در کنار آن ، مستلزم محدودیت نامحدود است (برهان خلف) بنابراین بنظر ما چهار قاعدهٔ ذیل درست است :

الف ـ محدود باضافهٔ محدود ، مساوی است با محدود (چنانکه از جمع عدد با عدد دیگر عدد بدست میآید نه بی نهایت).
ب ـ نامحدود باضافهٔ نامحدود محال است.
ج ـ نامحدود باضافهٔ محدود محال است.
د ـ نامحدود منهای محدود محال است .

در اصطلاحات حقوقی کلمهٔ محدود در مقابل مطلق (با لحاظ نسبی بودن امور) بکار می رود چنانکه گویند :وکالت محدود یا مقید در مقابل وکالت مطلق (مادهٔ ۶۶۰ ـ ۶۶۱ ق ـ م) نیز محدود در اصطلاحات حقوقی وصف زمینی است که از طریق کشیدن دیوار یا سیم خاردار یا پرچین یا پی کنی و مانند این امور ممتاز از سایر اراضی شده باشد و چنین زمینی را محدوده مینامند و گاهی از کلمهٔ محدوده خاصیت ظرف بودن آنرا برای پاره‌ای از اقدامات روی آن زمین قصد می کنند بجای محدود اصطلاحاً محصور هم بکار میبرند ولی محصور اخص از محدود بنظر می رسد زیرا حد در محدود خفیف المؤنه

است و با اندك تأسیس و اقدام حدحاصل میشود وزمین محدود میگردد ولی‌ممکن است اطلاق محصور برآن نشود .

۴۹۵۷ - محدوده

رك . محدود

۴۹۵۸ - محدودیت بازرگانی

Contingentement (ou rationnement)

محدودساختن‌صادرات بکشورهای‌بیطرف (در موردکالاهای معینی) به نیازمندیهای آنان . این اقدام در جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ پذیرفته شد .

۴۹۵۹ - محرم (بر وزن مریم)

(فقه - مدنی) هرزنی‌که‌وقاع با او شرعاً حائز است و یا بعلت نسب یارضاع یا مصاهرت (بعقد یا ملك یمین) حرام‌مؤبد است مانند مادر زن (جامع الشتات - ص۴۴۰) .

۴۹۶۰ - (ذات) محرم

(فقه) قدرمتیقن‌آن محارم نسبی (ازنسب مشروع) میباشد و شامل نسب حاصل‌اززنا نمی‌باشد .

۴۹۶۱ - محرمات نسبی

(بضم میم و فتح‌حاء و تشدیدراء) درفقه به پدر و اجدادومادر وجدات (تاهرقدر که بالا رود) و اولاد (تاهر قدرکه‌پائین رود) و برادر و خواهر و اولاد آنها (تا هر قدر که پائین رود) وعمه‌ها وخاله‌ها و عمه‌ها و خاله‌های پدر و مادر و اجداد وجدات راگویندکه نکاح با آنان‌ممنوع است .

(رك . عنوانهای هفتگانه)

۴۹۶۲ - محروم‌کردن از ارث

Exhérédation

(مدنی - فقه) محروم کردن موصی بعض یا تمام وراث را از قدر سهم‌قانونی‌آنان ضمن وصیت بطور مستقیم یا غیر مستقیم. مثل اینکه تمام یاقسمتی ازاموالش را(در مرض موت یا پیش ازآن) بصلح محاباتی ویا هبه بیکی از وراث یا اشخاص دیگر منتقل کند و معلوم باشدکه‌قصد اومحروم کردن وارث است . این معامله قابل ابطال است .

۴۹۶۳- محرومیت ازحقوق اجتماعی

Dégradation civique

مجازات جنایات بطورتبعی‌کـه مـوجب محرومیت از حقوق اجتماعی و سیاسی و بعضی ازحقوق مدنی وعمومی است‌که در قانون احصاء شده است .

دربعضی ازجرائم مخصوصاً جرائم سیاسی این مجازات جنبه کـیفراصلـی را دارد (مادۀ ۱۵قانون مجازات) .

رك. حقوق اجتماعی

۴۹۶۴ - محصن

(بر وزن محسن) کسیکه دارای صفات احصان باشد .

(رك . احصان)

۴۹۶۵ - محصنه

زنیکه دارای صفت احصان باشد .

(رك . احصان)

۴۹۶۶ - محصور

(فقه) جمعی‌که کثرت عدد آن با رعایت اوضاع واحوال‌مخصوص‌آن جمع، موجب عسرت احصاء و شمردن آن گردد غیر محصور است والا محصور است . اگر موقوف علیهم غیرمحصور باشند قبول‌وقف

بر حاکم است مادهٔ ۵۶ قانون مدنی .
(رك . محدود)

۴۹۶۷ - محصول

فرآورده‌های کشاورزی از زراعت و میوه و مانند آنها را گویند . بطور مطلق و بی قید در صنعت بکار نمی‌رود در صنعت گفته میشود محصولات صنعتی .

۴۹۶۸ - محضر

(بر وزن معبر) در لغت بمعنی محل حضور است در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

الف ـ دفتر اسناد رسمی و ازدواج و طلاق .

ب ـ دادگاه شرع در این صورت محضر شرع گفته میشود و بصورت مضاف الیه بکار می‌رود .

ج ـ در فقه صورت جلسه‌ای است که در حضور حاکم برای هریك از طرفین دعوی و ارباب رجوع تنظیم میشود خواه دعوائی مطرح شده باشد خواه نه . و چون این نوشته با حضور متقاضی تنظیم آن تهیه میشود اسم محضر بآن داده شده است و این کلمه درست بمعنی صورت جلسهٔ دادگاه بکار رفته است و با سجلات فرق بارز دارد (رك . صورت سجلات) و لغویین مانند صاحب اقرب الموارد بین سجل و محضر خلط کرده‌اند (کلمهٔ محضر در اقرب الموارد دیده شود) .

در متن محضر ممکن است اقرار در دادگاه و یا مفاد شهادت شهود و یا امارات و دلائل دعوی مطروحه یا دعوائی که بعداً طرح میشود درج شود (در این صورت امر تأمین دلیل بوسیلهٔ همین محضرها تحقق می‌یافت) هم چنین اگر حکمی اجراء می‌شد مسألهٔ تحقق اجراء صورت جلسه می‌شد یعنی در محضری منعکس می گردید (المغنی ـ تألیف ابن قدامه ـ جلد ۱۰ ص ۱۷۷) صورت محضر چنین بود :

«حاضر شد فلان پسر فلان در جلسهٔ دادرسی (یا جلسهٔ غیر دادرسی) قاضی .... در فلان محل و در فلان تاریخ و از قاضی تقاضای شنیدن شهود کرد و شهود نزد من شهادت دادند ......»

این یك صورت جلسهٔ (محضر) استماع گواهان است و بر همین قیاس است صورت جلسهٔ اجراء احکام و غیره (المغنی ـ جلد ۱۰ ـ ص ۱۵۸ ببعد) در جلد ۱۶ صفحهٔ ۹۰ مبسوط سرخسی نوشته شده :

(ثم یکتب خصومة کل خصمین و ما بینهما من الشهادة فی صحیفة بیضاء و حد هاثم یطویها و یخرمها و یختمها بخاتمه ....)
این همان صورت جلساتی است که در دادگاهها هم اکنون هم تهیه میشود .

د ـ محضر (بر وزن مبصر) در فقه بمأمور احضار گفته می‌شد.

(رك . دفترخانه ـ صورت سجلات)

۴۹۶۹ - محق

(دادرسی ـ فقه) کسیکه ادعاء او حق است.

۴۹۷۰ - محقق ثبت

دادگاه مدنی اختصاصی بود که بدعاوی ثبتی در نصاب دادگاه بخش رسیدگی می کرد و اعضاء آن از مأموران قضائی یا اداری دادگستری بودند (مادهٔ ۳ـ۴ـ۵ قانون ثبت ۱۳۱۰).

این دادگاه بدستور وزیر دادگستری در تاریخ ۱۱ ـ ۱۰ ـ ۱۳۱۹ منحل و مقررات آن نسخ شد .

۴۹۷۱ ـ محکم

(فقه) عبارتی که نسبت بمعنی خود نص (یعنی صریح و بدون احتمال خلاف) باشد.

(رك . متشابه)

۴۹۷۲ ـ محکمه Cour (tribunal)

مرادف دادگاه است .

(رك . دادگاه)

۴۹۷۳ ـ محکمهٔ اول

(دادرسی) بر شعبهٔ اول یك دادگاه که چند شعبه دارد اطلاق شده است و باید مسامحه در تعبیر باشد وصحیح این است که گفته‌شودشعبهٔ‌اول از دادگاه شهرستان (مثلا) مادهٔ ۷ قانون ثبت علائم

۴۹۷۴ ـ محکمهٔ حاکمه

یعنی دادگاه صلاحیتدار یا محکمهٔ رأی دهنده و رسیدگی کننده (مادهٔ ۵۳ قانون جزا).

عبارت دادگاه رسیدگی‌کننده رساتر از اصطلاح بالا است .

۴۹۷۵ ـ محکمهٔ حقوق

بمعنی دادگاهی است کـه بدعاوی مدنی رسیدگی کند. اصطلاح صحیح دراین معنی محکمهٔ‌مدنی است زیراحقوق شامل رشتهٔ مدنی‌وکیفری‌می باشد(مادهٔ۴۵قانون‌ثبت ۱۳۱۰) .

۴۹۷۶ ـ محکمهٔ عالی

بمعنی دادگاه عالی است .

(رك . دادگاه تالی)

۴۹۷۷ ـ محکمهٔ منصفه

دادگاهی که از هیأت‌عمومی‌تم زوعده‌ای مساوی باآن‌از اعضاء هیأت‌منصفه تشکیل میشود و رأی به برائت یا محکومیت میدهدولی صدورحکم‌فقط با هیأت‌عمومی مذکور است (مادهٔ ۱۱ قانون هیأت‌منصفه که فعلا منسوخ است) .

۴۹۷۸ ـ محکمهٔ نقض و ابرام

بمعنی دیوان تمیز است .

(رك . دیوان تمیز)

۴۹۷۹ ـ محکوم

کسیکه بحکم کیفری یا مدنی یا اداری محکوم شده است .

۴۹۸۰ ـ محکومیت Condamnation

(دادرسی) وصف محکوم بحکم مرجع صلاحیتدارقضائی‌یااداری چنانکه گویند: محکومیت‌کیفری یا مدنی یا اداری .

۴۹۸۱ ـ محکومیت حقوقی

یعنی محکوم شدن در دادگاه مدنی ـ اصطلاح مزبور غلط است و محکومیت مدنی درست است (مادهٔ‌دوم قانون بدهی واردین به‌مهمانخانه‌ها مصوب ۱۳۱۲).

۴۹۸۲ ـ محکومیت مؤثر

محکومیتی‌که دارای خواص ذیل باشد :

الف ـ محکومیت‌کیفری باشد .

ب ـ جرم جنایت یا جنحهٔ مذکور در مادهٔ ۱۹ قانون جزا باشد و در صورت اخیر مجازات حبس یکماه و یا بالاتر باشد .

معنی تـأثیر محکومیت درج در سجل کیفری و محرومیت از حقوق اجتماعی (فی‌الجمله یاکلا)می باشد و درج درسجل کیفری ازلوازم محرومیت مذکوراست.

۴۹۸۳ ـ محل اقامت Domicile

(مدنی) محلی‌که شخص درآنجا سکونت داشته و مرکز مهم امور او نیز درآنجا

باشد اگر محل سکونت شخص غیر از مرکز مهم امور او باشد مرکز امور او اقامتگاه محسوب است (مادهٔ ۱۰۰۲ قانون مدنی) مرکز مهم امور عبارت است از محلی که شخص در آنجا از حیث شغل یا کسب یا خدمت قلمی یا نظامی و یا علاقهٔ ملکی اقامت دارد.

اقامتگاه شخص حقوقی همانجاست که ادارهٔ شخص حقوقی آنجاست.

(رك. اقامتگاه)

۴۹۸۴ - محل تسلیم

(مدنی - فقه) محلی که در آنجا باید مورد معامله تحویل طرف عقد شود (مادهٔ ۳۴٤ ق - م).

۴۹۸۵ - محل توقف Résidence

محلی که شخص در آنجا سکونت برای مدت موقت (یا غیر دائم) کند و بازوال سکونت از بین می‌رود بعکس اقامتگاه که ارتباطی با سکونت ندارد.

۴۹۸۶ - محل وقوع عقد

(مدنی) محلی که عقد در آنجا واقع شده است. غالباً عقیده دارند که قبول درهر محل که انشاء شد عقد در آن‌جا واقع میشود هرچند، که ایجاب کننده از مفاد قبول مطلع نشده باشد (تأثیر اراده در حقوق مدنی - شمارهٔ ۴۷۴ - ۴۸۰).

۴۹۸۷ - محلل

(فقه - مدنی) هرگاه کسی زوجهٔ دائم خود را سه‌بار طلاق دهد (خواه طلاق‌عدی باشد خواه غیرعدی - رك. طلاق‌عدی) که مستلزم سه‌بار نکاح دائم هم می‌باشد و بین این نکاحها زوجه بعقد نکاح (دائم یا منقطع) کسی در نیامده باشد وشوهر هم در این بین با او نکاح منقطع نکرده باشد آن زن بر آن مرد حرام است (پس از طلاق سوم) تا اینکه بعقد ازدواج دائم شخص دیگری که اورا محلل گویند در آید و محلل با او مقاربت طبیعی کند ولو انزال نشود و نکاح محلل منحل گردد آنوقت زوج نخستین آن زن میتواند با او ازدواج کند.

۴۹۸۸ - محله

در اصطلاحات حقوق اداری اوائل مشروطه از حیث امور نظمیه شهر را بچند محله و هر محله را بچند گذر تقسیم می‌کردند و ادارهٔ محله بعهدهٔ یك عضو نظمیه بود که او را کدخدای محله می‌نامیدند و ادارهٔ گذرهم بعهدهٔ یك عضو نظمیه بود که او را نایب می‌خواندند.

نظمیهٔ گذردارای اعضائی بود بنام دهباشی و پلیس وگزمه که هر یك از این هارا تابین نظمیه می گفتند و نایب گذر رئیس تابین‌های مذکور بود. تابین‌ها لباس متحدالشکل بتعیین وزارت کشورواسلحه داشتند.

۴۹۸۹ - (کدخدای) محله

رك. محله

۴۹۹۰ - محمول

رك. موضوع

۴۹۹۱ - محیل Cédant

رك. حواله

۴۹۹۲ - مخارج عدلیه

اصطلاح قدیمی است بمعنی هزینهٔ دادرسی (مادهٔ ٤٨٤ - ۴۹۷ - ۵۰۰ آئین دادرسی کیفری).

۴۹۹۳ - مخارج مقدماتی

مرادف هزینهٔ مقدماتی است .
(رك . هزینهٔ مقدماتی)

۴۹۹۴ - مخاسره

(فقه) نوعی از بیع است .
(رك . محاطه)

۴۹۹۵ - مختلس

(جزا) مرتکب جرم اختلاس را گویند
(رك . اختلاس)

۴۹۹۶ - مختلف

(فقه) در علم درایه دو حدیث را گویند که بظاهر تضاد دارند وقاعدهٔالجمع‌مهما امکن اولی من‌الطرح را درآن بکار می‌بندند حتی جمع بعید را هم تجویز کرده‌اند .
(درایهٔ شهید ثانی - ص ۵۰ - ۵۱)

۴۹۹۷ - مختل‌المشاعر

(جزا) مرادف نیمه مسئول است مادهٔ۸۹ آئین دادرسی کیفری .
(رك . نیمه مسئول)

۴۹۹۸ - مخصص

(فقه) آنچه که از شمول عام (رك . عام) می‌کاهد مخصص (بروزن معلم) نامیده میشود (رك . تخصیص) و عام تخصیص یافته را مخصص (بروزن مرتب) نامند .

۴۹۹۹ - مخصص عقلی

رك . مخصص لفظی

۵۰۰۰ - مخصص لفظی

(فقه) مخصصی است‌که از جنس سخن و عبارت باشد . اگر مخصص‌از جنس‌الفاظ نبوده و یك‌اندیشه باشدآنرا مخصص‌عقلی نامند .

۵۰۰۱ - مخصص متصل

(فقه) مخصصی است‌که در نظر عرف ، پیوسته به عام باشد چنانکه اگر عام در صدر یك مقاله باشد و خاص در ذیل آن مقاله بازهم خاص مزبور مخصص متصل خواهد بود .

۵۰۰۲ - مخصص منفصل

(فقه) مخصصی است که در نظر عرف ، پیوسته به عام نباشد چنانکه عام در یك فصل ازقانون باشدوخاص در فصل‌دیگری بطوری‌که‌آن دو فصل تحت یك باب یا یك مبحث (و خلاصه یك عنوان جامع) قرار نگرفته باشند .

۵۰۰۳ - مخصوص Ad hoc

الف - در فقه بمعنی مخصص (بروزن مرتب) است .
ب - بمعنی اختصاصی و خاص است مانند قاضی اختصاصی یعنی منتخب و مبعوث‌از طرف ملتی‌که یکطرف دعوی در مرجع بین‌المللی است .

۵۰۰۴ - مخضرم

(بفتح راء) در فقه بکسی گفته میشود که داخل در عنوان تابعی یا صحابی نبوده و ایام جاهلیت و اسلام را دیده ولی پیغمبر (ص) راندیده است خواه درزمان پیغمبر اسلام آورده باشد یانه . مخضرم بمعنی‌منقطع وجداومستقل است زیرا این نوع جدا از نوع صحابی و تابعی است .

۵۰۰۵ - مخطئه

رك . تخطئه - تصویب

۵۰۰۶ - مخلط

(بروزن معلم) در معانی‌ذیل در علم‌رجال بکار رفته است :

الف ـ کسیکه اخبار خاصه و عامه را روایت می کند و آنها را از هم تفکیك نمی کند مانند محمد بن عبدالله شیبانی چون نقل اخبار عامه از بعضی جهات سودمند میتواند باشد اصحاب ما عمل بالا را در همه جا دلیل قدح راوی ندانسته‌اند .

ب ـ عدم تفکیك روایات غلاة وروایات سالم از غلو .

ج ـ جمع بین اخبار ودلیلهای بی‌اساس در موقع استدلال بطوریکه متن خبر از متن استدلال شخصی که مشغول استدلال است تمیز داده نشود چنانکه دربارهٔ ابن ادریس گفته‌اند .

د ـ عدم دقت در شرایط روایت را هم تخلیط گفته‌اند .

علیهذا از عبارت «مخلط» فساد عقیدهٔ راوی دانسته نمیشود . مبانی‌الاصول میرزا محمدهاشم خونساری (صفحهٔ ۴۰۹) .

۵۰۰۷ ـ مخلفات

(بضم اول و تشدید ثالث) ترکهٔ میت را گویند .

۵۰۰۸ ـ مد

(بضم اول وتشدید ثانی) از کلمهٔ modius یا modium گرفته شده است و وزن آن یك رطل بغدادی و ثلث آن است . هر چهار مدیك صاع است وصاع نه‌رطل وربع است .

۵۰۰۹ ـ مدار آب

گردش آب قنات یا نهر یا چشمه یا رودخانه از ابتداء نوبه تا انتهاء آنرا بحسب شبانه روز گویند مثلا اگر آب اول ملك علی را مشروب کند و بعد از ۱۶ شبانه روز به ملك تقی خاتمه یابد وروز هفدهم از ملك علی مجدداً وبهمان ترتیب شروع شود می گویند مدار آب ۱۶ روزه است در اینصورت شبانه روز اول را سهم اول از مدار مذکور گویند و شبانه روز دوم را سهم دوم وهکذا .

۵۰۱۰ ـ مدبج

(بروزن مرتب) در علم درایه نوعی از روایت اقران (روایت دو نفر هم سن و سال یا دو نفر که هر دو از یك یا چند شیخ حدیث نقل می کنند) است که از همدیگر نقل روایت کرده باشند .

مدت

فاصله‌ای اززمان که دارای مبداء ومنتهائی می باشد .

۵۰۱۱ ـ مدت معقول

مهلت متناسب برای انجام عمل معین را گویند. این اصطلاح ترجمهٔ Délai resonnable است ودرپاره‌ای از متون قانونی بکاررفته است مانند بند ۳ از جزء (ز) از مادهٔ دوم لایحهٔ قانونی راجع باجازهٔ مبادلهٔ قرارداد فروش نفت وگاز و طرز ادارهٔ عملیات آن ـ مصوب ۱۳۳۳

۵۰۱۲ ـ مدخوله

(مدنی ـ فقه) عنوان زوجه‌ای که مورد دخول واقع شده باشد .

۵۰۱۳ ـ مدرج

(فقه) الف ـ در علم درایه‌حدیثی است که درمتن آن کلام بعضی از راویان گنجانده شده باشد بطوریکه گمان رود که سخن راوی جزء حدیث است .

ب ـ اگر دومتن حدیث را که با اسناد مختلف نقل شده آنها را با یکی از آن اسناد نقل کند و اسناد دیگر را ترك

گوید حدیث اورا هم‌مدرج گویند .
ج ـ اگر حدیث واحدی را از جمعی شنیده‌که در سند آن اختلاف دارند(یعنی بعضی بسندی وبعضی بسندیدیگر نقل کرده باشند) یا در متن آن اختلاف کرده‌باشند ولی در سند اتفاق داشته‌اند و آن شخص متعرض‌اختلاف متن‌یا اختلاف اسنادنشود و آنرا ساکت بگذارد حدیث او را هم مدرج گویند خواه حدیث صحیح باشد خواه حسن و یاموثق و یا ضعیف‌میتوانند عنوان مدرج را داشته باشند .

۵۰۱۴ - مدعی Demandeur

در لغت بمعنی‌خواهنده است خواه‌بدروغ باشد خواه براست ولی بعلت‌کثرت‌طرح دعاوی‌کذب و باطل ومبالغهٔ شعری‌گاهی مدعی وکاذب . بیك معنی بکار می‌رود مانند این شعر سعدی :

توباز دعوی پرهیز می‌کنی سعدی
که دل بکس ندهم کل مدع کذاب

در اموركیفری مدعی در واقع خواستار کیفر مجرم است و بهمین معنی در لغت استعمال شده است مانند این شعر :

قدا صبحت‌ام‌الخیار تدعی
علی ذنبا کله لـم‌اصنع

در اصطلاح در معانی ذیل بکاررفته است:
الف ـ بکسرعین در فقه و آئین دادرسی مدنی بکسی گفته میشودکه چیزی را از دادگاه بضرر دیگری می‌خواهد . در اصطلاحات جدیدباو خواهان گفته‌میشود که اصطلاح نارسائی است وبقول ظریفی معنی عاشق‌را بیشتر می‌رساند ! در این صورت کسیکه دعوی بضرر او است مدعی علیه و خوانده نامیده میشود .
ب ـ بفتح‌عین در فقه‌وآئین دادرسی‌مدنی بمعنی خواسته است و بغلط « مدعی‌به » گفته میشود و فقهاء بجای خواسته «مدعی‌فیه» استعمال کرده‌اند .

۵۰۱۵ - مدعی خصوصی

(دادرسی کیفری)شخصی که ازوقوع‌جرمی متحمل زیان‌میشود و بتبع ادعای‌دادستان مطالبهٔ خسارت می‌کند مدعی خصوصی است و مادام‌که دادخواست ضرر وزیان تسلیم نکرده شاکی‌خصوصی نامیده‌میشود (مادهٔ۳ـ۹ آئین‌دادرسی کیفری‌ـاصلاحی ۲۳ و ۳۰ بهمن ۳۵) .

۵۰۱۶ - مدعی‌به

(آئین دادرسی مدنی) بمعنی خواسته‌است یعنی‌کار یا چیزی که‌مدعی‌آنرا ازدادگاه می‌خواهد (مادهٔ۲ قانون ۷ر۹ر۱۳۰۸).

۵۰۱۷ - مدعی‌علیه Défendeur

(آئین دادرسی ـ فقه) کسیکه بضرر اواز طرف شخص دیگر دعوی طرح میشود .

۵۰۱۸ - (جواب) مدعی‌علیه

(فقه) اقرار ـ انکار ـ سکوت سه قسم از اقسام‌جواب مدعی‌علیه در مقابل‌دعوی مدعی است .

۵۰۱۹ - مدعی‌فیه

(فقه) بمعنی خواسته و بجای «مدعی‌به» استعمال میشود .

۵۰۲۰ - مدعی‌العموم Procureur

(دادرسی) صاحب‌منصبانی (از قضات) که برای حفظ‌حقوق عامه ونظارت‌دراجرای قوانین موافق مقررات قانونی انجام وظیفه میکنند (مادهٔ۴۹ اصول تشکیلات) و در محاکمات کیفری‌حکم وکیل‌عامه‌را دارند(مادهٔ ۵۰ اصول تشکیلات) بهمین

جهت گاهی وکیل عمومی هم خوانده میشوند در همین معنی دادستان استعمال میشود.

۵۰۲۱ - مدعی العموم ابتدائی

دادستان شهرستان دراصطلاحات قدیم (مادهٔ ۷۱ آئین دادرسی کیفری).

۵۰۲۲ - مدلس

(فقه) در علم درایه نوعی از حدیث ضعیف است که راوی عیب حدیث رامخفی کرده باشد مثلا چنین مینمایاند که حدیث رااز فلان شیخ شنیده و حال که از او نشنیده است مثلا می گوید (قال فلان) که احتمال (اخبرنی فلان) در آن میرود. گاهی ضعیفی را از سند حدیث حذف می کند. این دو نوع، تدلیس در اسناد است و آنرا اقسام دیگر نیز هست (درایهٔ شهید - ص ٦٤).

۵۰۲۳ - مداول

رك. دلالت

۵۰۲۴ - مدیر Directeur

درلغت بمعنی اداره کننده و گرداننده کاری است از روی روش صحیح.

کلکم قد اخذالجام و لاجام لنا
ما الذی ضر مدیرالجام لوجاملنا

مدیرجام گرداننده جام و ساقی است.

الف - در اصطلاحات اداری مأموری است عالیرتبه که در رأس یك مؤسسه کار میکند.

ب - در اصطلاحات بازرگانی کسی است که گردش کارهای جاری بنگاه یا شرکت بدست اواست مانندمدیرشرکت بازرگانی و مدیر گاراژ و غیره. در این مورد Gérant هم بکارمیرود. دراصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۵۰۲۵ - مدیر ترکه

Curateur de la succession

یا مدیر تصفیه: عبارت است از متصدی تعیین دیون و حقوق بر عهدهٔ متوفی و پرداخت آنها و اخراج مورد وصیت از ماترك (مادهٔ ۲۶۰-۲۶۳-۲٦٤ قانون امور حسبی).

۵۰۲۶ - مدیر تصفیه

الف - در قانون امورحسبی مرادف مدیر ترکه است (رك. مدیر ترکه).

ب - متصدی تصفیهٔ دیون و مطالبات ورشکسته در نقاطی که تشکیل ادارهٔ تصفیه اعلان نشده باشد.

(دانشنامهٔ حقوقی - جلد اول - ص۴۱۵)

۵۰۲۷ - مدیر ثبت

رئیس ثبت یك محل را گویند.

۵۰۲۸ - مدیر عامل

(تجارت) یکی از اعضاء هیأت مدیرهٔ شرکت که ازطرف آن هیأت سمت نمایندگی شرکت را دارد و امور عادی شرکت (مانند اقدامات لازم برای پیشرفت عملیات شرکت از قبیل خرید و فروش و بستن قرار داد) واستخدام کارگر واعضاء جزء ونمایندگی شرکت در دادگاهها راعهده دار است.

۵۰۲۹ - مدین

مرادف مدیون است.

(رك. مدیون)

۵۰۳۰ - مدیون Débiteur

(مدنی - فقه) کسی که برذمهٔ او تعهدی بنفع غیر (دائن) وجود داراد.

مدین و بدهکار هم بهمین معنی است.

۵۰۳۱ - مدیون مماطل

(مدنی - فقه) مدیون مستنکف ازاداء دین‌وانجام تعهد راگویند درفقه‌اختصاراً مماطل هم گفته‌اند .

۵۰۳۲ - مذاهب اربعه

(فقه) چهار مکتب فقهی بر مشرب اهل سنت راگویند یعنی مذهب حنفی‌و مالکی و شافعی و حنبلی. مکاتب‌حقوقی دراهل سنت ازاین بیش‌است‌چنانکه‌مذهب حزمیه از مذاهب مهم‌در فقه عامه است .استقرار و اشتهار چهار مذهب از زمان حکومت ظاهری بودکه در مصر چهار قاضی از چهار مذهب مذکور گماشت و از سال ۶۶۵هجری‌این‌سنت نهاده شد و بارسمی شدن مذاهب‌مذکور سائر مذاهب ازرونق افتاد (الفوائدالمدینة - ص ۲۸) .

۵۰۳۳ - مذهب

روش وآئین وکیش . و در معنی اخص بمعنی دینی از ادیان آسمانی است چنانکه گویند مذهب‌یهود ومذهب‌اسلام. در معنی خیلی محدودتر بهر یك ازفرق اسلامی گفته می‌شود مانند مذهب شیعه و مذهب حنفی و مذهب شافعی در اینصورت دین اسلام را بچندمذهب تقسیم می‌کنند. ولفظ مذهب درمقابل دین استعمال‌میشود بهمین جهت می‌گویند اصول دین سه‌چیز است (توحید و نبوت و معاد) و اصول مذهب‌شیعه دوچیز است (عدل و امامت). و در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۵۰۳۴ - مذهب رسمی

مذهبی که قانون اساسی آنرا رسمی اعلان نموده و مورد حمایت‌اصولی دولت‌باشد. مذهب رسمی دولت ایران اسلام و طریقهٔ جعفریهٔ اثناعشریه است که پادشاه بایدآن دین را داشته‌باشد وآنراترویج کند(اصل اول متمم قانون اساسی) .

۵۰۳۵ - مذهب غیر رسمی

در حقوق ما مذهبی است که :

اولا - پادشاه مملکت نباید متدین بآن باشد (مانند مذاهب غیر اسلامی) .

ثانیاً - قانون موضوع کشورآن مذهب‌را شناخته وبرای اتباع کشورکه دارای‌آن مذهب باشند پاره‌ای از حقوق را طبق مذهب خودشان‌قبول‌کرده باشد . مذاهب غیر رسمی از نظر قوانین ایران عبارتند از مسیحیت و یهودیت و مذهب زرتشت (مادهٔ واحدهٔ احوال شخصیهٔ ایرانیان‌غیر شیعه) .

۵۰۳۶ - مرابحه

(فقه) یا بیع مرابحه بیعی است‌که رأس‌المال را بمشتری گفته و ربحی‌بگیرند و «بیع ده یازده» که بین مسلمین در صدر اسلام بهمین نام و با همین تعبیرشایع بوده در واقع قسمی از مرابحه بود . (نهایةالمحتاج - جلد ۴ ص ۱۰۹ شرح فتح‌القدیر - جلد ۵ ص ۲۵۲ - ۲۵۴) رك . بیع مرابحه

۵۰۳۷ - مرابطه

بمعنی رباط است.

(رك . رباط)

۵۰۳۸ - مراتب وراث

(فقه) بمعنی طبقات وراث است .

(رك . طبقات وراث)

مراتب وراث درفقه شش است :

الف-ابوین‌واولادمیت(هرقدرپائین‌رود) .

ب - اجداد (هرقدر بالارود) و خواهرو

برادر میت (هرقدر پائین رود) .
ج ـ اعمام وعمات و اخوال وخالات(هر قدر بالارود) و اولادآنها (هرقدر پائین رود) .
د ـ ولاء عتق (رك . ولاء عتق) .
هـ ـ ولاء ضمان جریره (رك . ولاء ضمان جریره) .
و ـ ولاء امامت (رك . ولاء امامت) .
سه طبقهٔ اول بموجب نسب ارث می برند (مادهٔ ۸۶۲ ق ـ م) .

۵۰۳۹ - مراجعین Clientéle

مجموعهٔ ارباب رجوع وکیل ، پزشك یا مأمورین دولتی ، تاجر .
درموردتاجر کسانیکه‌از اوخریدمی کنند ویا از خدمات‌وکارهای اواستفاده‌می کنند عنوان Achalandage را دارند .
بعضی درمورد تاجر فرقی بین‌دواصطلاح لاتین نمی‌گذارند وبرخی دیگر بین‌آنها در مورد تاجر هم فرق می گذارند .

۵۰۴۰ ـ مراضات

(مدنی‌ـفقه) تراضی وتوافق متقابل دو نفر(یا دوطرف) بمنظورایجاد اثرحقوقی معین که‌بصورت یکی از عقود معین نباشد (مادهٔ ۵۰۱ ق ـ م) مراضات ممکن‌است بصورت‌عقودلازم‌باشد وممکن است‌بصورت عقود جائز بوده باشد (و بهمین جهت فرق‌آن با صلح‌دشوار میشود)ونیزممکن است بصورت عقود معینه باشد ویا بصورت عقود غیر معینه .

انتقاد ـچون فقهاء (و قانون مدنی) عـقد صلـح را بـطـورکلـی عقد لازم دانسته‌اندبرای توافقهائی که‌جائز(نه‌لازم) هستندمحتاج‌باستعمال کلمهٔ‌مراضات‌شده‌اند واگر کلیت لزوم عقد صلح محل خدشه باشد دیگر باداشتن‌عنوان صلح ، حاجت باستعمال مراضات نیست . و در فقه هم حدود صلح و مراضات مورد بحث دقیق و قابل توجهی واقع نشده است .

۵۰۴۱ - مرافعات Contentieux

جمع مرافعه و بمعنی دعاوی است .
(رك . دعوی)
کلمهٔ لاتینی مذکور باین معنی اسم است وگاهی صفت‌واقع میشودیعنی صفت‌مسائل قابل طرح در محاکم . ومعنی‌آن‌ترافعی است .

۵۰۴۲ ـ مرافعه

بمعنی ترافع و دعوی است .
(رك . دعوی)

۵۰۴۳ - مراهق

صغیری که‌به‌حدبلوغ شرعی نرسیده ولی استعداد بلوغ رااز طریق‌انزال ویاانبات (روئیدن) موی ظهار دارد مانند دهساله وبیشتر . مراهق محلل درطلاق نمیتواند شود .
(رك.محلل)

۵۰۴۴ - مراهنه Pari

(فقه) هرنوع برد و باخت و شرط‌بندی بهر وسیله که صورت گیرد (مادهٔ ۶۵۴ قانون مدنی) .

۵۰۴۵ - مرتبه

(فقه ـ مدنی) سلسله مراتب داخل درهر طبقه از طبقات سه‌گانهٔ ارث را گویند مثلا در طبقهٔ اول ارث ، اولادمیت در مرتبهٔ اولند و اولاد اولاد در مرتبهٔ ثانی و مرتبهٔ اول حاجب‌مرتبهٔ دوم‌محسوبند. (مادهٔ ۹۱۰ قانون‌مدنی) .

گاهی بمعنی طبقهٔ ارث هم (به تسامح) بکار رفته است (جامع الشتات. ص ۶۶۱–۶۸۳ –۶۹۲) .

۵۰۴۶ - مرتد

(فق) کسیکه بعداز مسلمان بودن اززمرهٔ مسلمین خارج گردد .

۵۰۴۷ - مرتد فطری

(فقه) کسیکه پدرش مسلمان بوده ولی او کافر گردد .

۵۰۴۸ - مرتد ملی

(فقه) کسیکه پدرش کافر بوده واومسلمان شود و بعداً از اسلام بیرون رود.

۵۰۴۹ - مرتشی

(جزا) مأمور دولتی یا بلدی که رشوه بگیرد (بند۱۳ قانون دیوان جزای عمال دولت _ مصوب ۱۳۰۸).

رك . رشوه . ارتشاء

۵۰۵۰ - مرتضع

(مدنی. فقه) کودکی که ازدایه شیر بخورد.

۵۰۵۱ - مرتع

در قانون اصلاحات ارضی ۱۹–۱۰–۴۰ زمینی است اعم از کوه و دامنه یا زمین مسطح که درآن نباتات وعلوفه بطورطبیعی روئیده و در هر هکتار آن بتوان حداقل سه رأس گوسفند یا معادل آن دام دیگر در یك فصل چرا نید .

۵۰۵۲ - مرتع طبیعی

مرتعی که بوسیلهٔ اشخاص ایجاد نشده باشد (مادهٔ یك آئین نامهٔ اجرائی قانون ملی شدن جنگلها) .

۵۰۵۳ - مرتع غیر مشجر

زمینی (کوه _ دامنه _ جلگه) که در فصل چرا دارای پوششی از نباتات علوفه‌ای خودرو بوده و با توجه به سابقهٔ چرا عرفا مرتع شناخته شود (بشرط اینکه زمین آیش نباشد) ودرختان جنگلی خودرو درآن نباشد (مادهٔ اول آئین نامهٔ اجرائی قانونی ملی شدن جنگلها) .

۵۰۵۴ - مرتع مشجر

مرتعی که دارای درختان جنگلی خودرو باشد (مادهٔ یك آئین نامهٔ اجرائی قانون ملی شدن جنگلها) .

۵۰۵۵ - مرتهن

(مدنی _ فقه) کسیکه مال غیرپیش او بصورت رهن است مرتهن حق عینی بر مال مورد رهن دارد زیرا عین مال وثیقهٔ دین او است (رك . راهن).

رهن وبیع شرط دو نوع از معاملات وثیقه‌ای هستند (رك. معاملات وثیقه‌ای).

درموردسکوت مادهٔ ۳۴ قانون ثبت رهن قانون مدنی اجراء میشود (مثل موردی که عین مرهونه بعداز عقد رهن دچار حریق شود و از بین برود) ولی آیا در موردبیع شرط هم اگر مبیع شرطی بعداز بیع تلف شود مواد قانون مدنی راجع به بیع شرط اعمال میشود ؟ ظاهراً نه زیرا بیع شرط درقوانین فعلی مملك نیست و تلف شدن مبیع موجب نمیشود که مملك گردد .

۵۰۵۶ - مرجح

رك . مرجوح

۵۰۵۷ - مرجح سند

(فقه) در علم حدیث در مورد دوخبر

متعارض هریك ازمزایای موجوددرسلسله سند (ناقلان روایت) یك حدیث رامرجح سند گویند مانندکثرت راویان یك‌حدیث نسبت براویان حدیث دیگروعلوسند (قلت وسائط بین راوی وامام) و صفات کمالی که رواتِ یك حدیث دارند.

(رك ـ مرجح متن)

۵۰۵۸ - مرجح متن

(فقه) ازدوخبر متعارض آنکه درمتن‌خبر دارای مزیتی است آن مزیت را مرجح متن نامند مانند فصاحت لفظ و نقل عین لفظ امام و یا مطابقت‌مفاد حدیث باعقل.

۵۰۵۹ - مرجوح

هرگاه دو فکر و یا دو چیز در مقام معارضهٔ با یکدیگر قرار داده شوند ودر یکی ازآن دو ، مزیتی باشدآن مزیت‌را مرجح (بتشدیدوکسر حیم) نامند ودارندهٔ مزیت را راجح و طرف‌آن را مرجوح خوانند. از همین جا است که گفته‌اند : ترجیح بلا مرجح عقلا زشت‌است (هرچند که جهان پر از این زشتی است).

۵۰۶۰ - مرحلهٔ انشاء حکم

(فقه) مرحلهٔ تشریع و قانونگذاری که دستورعام و حکم کلی بصورت قانون‌مصور میشود.

۵۰۶۱ - مرحلهٔ فعلیت حکم

(فقه) وقتی‌که دستور قانونگذار بحسب مشخصات و بلحاظ شرائط آن قانون ، متوجه فرد معین گردد و او عذری در ترك آن دستور قانونی نداشته باشد آن وقت را مرحلهٔ فعلیت حکم می‌نامند.

۵۰۶۲ - مرخصی Congé

(حقوق عمومی) ترك خدمت‌در زمان‌معین از طرف مـأمور دولت باذن مقامی که صلاحیت داشته باشد.

۵۰۶۳ - مرخصی استحقاقی

(حقوق اداری) مرخصی مستخدم رسمی دولت‌که مدت یکماه در سال‌با استفاده‌از حقوق وفوق‌العاده‌های مربوط دارد (مادهٔ ۴۷ قانون‌استخدام کشوری ۳۱-۳-۴۵).

۵۰۶۴ - مرخصی استعلاجی

(حقوق اداری) مرخصی که بمأمور رسمی‌دولت‌درصورت دچار شدن‌بناخوشی هائی‌که مانع انجام خدمت است‌داده‌شود (مادهٔ ۴۸ قانون استخدام کشوری سال ۱۳۴۵).

۵۰۶۵ - مرخصی بدون حقوق

(حقوق‌اداری) مرخصی است‌که مستخدم رسمی بـا موافقت وزارتخانه یا مؤسسهٔ متبوع و بدون اخذ حقوق‌استفاده‌می‌کند و از لحاظ تقاعد جزء خدمت محسوب نمیشود (مادهٔ ۴۹ قانون استخدام‌کشوری مصوب ۳۱ - ۳-۱۳۴۵).

۵۰۶۶ - مردود

(درایه) خبر واحدی است‌که صدق‌راوی مرجح نباشد.

۵۰۶۷ - مرز

رك . سرحد

۵۰۶۸ - مرزدار

افرادگارد سرحدی را گویند.

۵۰۶۹ - مرزداری

ادارهٔ گارد سرحدی را گویند.

۵۰۷۰ - مرسل

(فقه) در علم درایه‌حدیثی است ضعیف که

راوی آنرا از معصوم بیواسطه نقل کند و خود او معصوم را ندیده باشد یا بواسطه نقل کند ولی واسطه را فراموش کرده یا آنرا عمداً یا سهواً ترک کند.

۵۰۷۱ - مرسل الیه Destinataire

(تجارت) کسیکه باید حمل و نقل کننده مال مورد حمل و نقل را بـاو برساند (مادهٔ ۳۷۹ قانون تجارت).

۵۰۷۲ - مرسوم

(حقوق اداری) اصطلاح قدیمی حقوق و مواجب است.

۵۰۷۳ - مرصد

(بضم میم و کسر صاد)

(فقه) اشخاصی که پیشهٔ آنها سپاهیگری برای حکومت اسلام بوده است و بطور دائم و موظف باین کار اشتغال داشته‌اند. در مقابل مطوعه بکار میرود.

(رك. مطوعه)

۵۰۷۴ - مرض موت

(مدنی ـ فقه) مرضی است که بدون اینکه بین آن و مرگ، مریض شفا (ولو برای مدت کوتاه) پیدا کرده باشد بدنبال آن مرگ فرا رسد. تشخیص آن بنظر پزشك است و مادام که محرز نشود نمیتوان اثری برچنین مرض مترتب کرد (جامع الشتات ص ۴۴۵).

مرض موت درباب وصیت در حقوق ایران اثری ندارد.

۵۰۷۵ - مرضعه

(فقه ـ مدنی) زنی که برسم دایگی (ولو اینکه بسرحد پیشه و بمرحلهٔ استمرار در عمل نرسد) بکودك دیگری شیر داده باشد.

۵۰۷۶ - مرفوع

(فقه) در علم درایه حدیثی است که اسناد بمعصوم (از طرف راوی) داده‌شده خواه سند متصل باشد (رك. متصل) خواه منقطع باشد (درایه شهید ـ ص ۳۶).

مرکز

در لغت بمعنی وسط دائره و محل قرار و ثبات (مقر) شیئی یا شخص است. در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۵۰۷۷ - مرکز اصلی شرکت

(مدنی) جائی است که ادارات مرکزی شرکت در آنجاست و اعضای رئیسهٔ شرکت در آنجا سکونت دارند و دستورات شرکت از آنجا صادر میشود و گزارش‌های اجرای آن دستورات در آنجا مستقر و گردآوری میگردد و جلسات هیأت مدیره و مجامع شرکت در آنجا تشکیل میشود.

مرکز اصلی شرکت را اقامتگاه اداری شرکت هم نامیده‌اند (مادهٔ ۵۹۰ قانون تجارت و مادهٔ اول قانون ثبت شرکتها و مادهٔ ۱۸ نظامنامهٔ قانون ثبت شرکتها و مادهٔ ۳۵ آئین دادرسی مدنی).

رك. مرکز عملیات

۵۰۷۸ - مرکز عملیات

مقصود از عملیات، عملیات مربوط به هدف شرکت است یعنی عملیاتی که شرکت برای صورت دادن آنها تشکیل شده است مثلاً اگر شرکت استخراج فیروزه‌ای باشد مرکز عملیات او همان محل معادن و کارگران استخراج است نه مرکز اداری و اصلی شرکت.

۵۰۷۹ - مرکز مهم امور

محلی که شخص در آنجا از حیث شغل و کسب

یا خدمت قلمی یا نظامی یا علاقهٔ ملکی اقامت دارد (مادهٔ ۱۰۰۲ – ۱۰۰۴ قانون مدنی) .

۵۰۸۰ - مروت

(مدنی – فقه) اتصاف باموری (اعم از ترك و فعل) که پسندیده است در زمان معین و مکان معین و نسبت بشخص معین مثلا اگر قاضی یا استاد دانشگاه درمعبر عام غذا بخورد ترك مروت کرده است . ترك مروت از امور زائل کنندهٔ عدالت است (مادهٔ ۱۱۳۴ قانون مدنی) . درایهٔ شهید دوم – ص ۸۲

۵۰۸۱ - مرور زمان Prescription

(آئین دادرسی) گذشتن مدتی است که بموجب قانون پس از انقضای آن مدت، دعوی شنیده نمیشود (مادهٔ ۷۳۱ آئین دادرسی مدنی) و چون مقررات راجع بمرور زمان علی‌الاصل مخالف قواعد موجدحق است وجنبهٔ استثنائی بر آن قواعد رادارد درصورت شك درسعه‌وضیق مقررات‌مرور زمان باید از این مقررات تفسیر مضیق کرد . مرور زمان مخصوص دعاوی‌مالی است .

در فقه اسلام از قدیم توجه بمسئلهٔ مرور زمان‌می‌شدو قدماء ازفقهاء که عنایت‌زیاد به متون اخبار داشتند بطور مسلم مسألهٔ مرور زمان را مورد قبول قرار داده‌اند چنانکه شیخ مفید در مقنعه می گوید :«و اعلم ان‌من ترك دارا او عقارا اوارضا فی‌ید غیره فلم یتکلم ولم یطلب ولم‌یخاصم فی‌ذلك‌عشر سنین فلاحق له .» یعنی بدان که کسی خانه‌یا مال غیر منقول و یازمینی در تصرف کسی بگذارد و دهسال بگذرد که سخنی از آن نگوید وآنرانخواهد و دعوائی بمناسبت‌آن نکند حق او از مال خود ساقط میشود (مقنعه ص ۳۱ سطر ۵۱) و معلوم نیست چگونه پس از او فقهاء عموماً این نظر را رد کرده و از علت ذکر این مسأله سخنی نگفته‌اند .

۵۰۸۲ - مرور زمان اجراء اسناد رسمی

رك . مرور زمان اجرائی

۵۰۸۳ - مرور زمان اجرائی

مرور زمان نسبت به احکام و قرارهای قابل اجراء و اسناد رسمی لازم‌الاجراء راگویند . در مورد احکام و قرارهای علی‌الاصول‌مرور زمان جاری نمیشودجز موارد استثنائی ومصرح در قانون (مادهٔ ۳۴ قانون اعسار – مادهٔ ۱۷۳ آئین دادرسی مدنی) و در مورد اجرائیهٔ‌اسناد رسمی‌نیزمرور زمان جاری نمیشود(حکم تمیزی ۱۶۵۱ مورخ ۱۵ – ۱۲ – ۳۰ شعبهٔ ۱۰) .

۵۰۸۴ - مرور زمان اسقاط‌حق

Prescription extinctive (ou libératoire)

(دادرسی) مرور زمانی‌که موجب اسقاط حق شود .

۵۰۸۵ - مرور زمان ایجاد حق

Prescription Acquisitive (ou usucaption)

(دادرسی) مرور زمانی که برای شخص ایجاد حق از طریق تصرف مستمر کند .

۵۰۸۶ - مرور زمان تجاری

مرور زمان در روابط بازرگانی(عملیات بازرگانی) راگویند (مادهٔ ۲۸۶ ببعد قانون تجارت) .

۵۰۸۷ - مرور زمان جرم

(جزا) گذشتن مدتی از تاریخ ارتکاب جرم بدون اینکه‌مجرم مورد تعقیب‌قرار گرفته باشد وپس ازآن مدت دیگرقابل تعقیب نیست .
(رك . مرور زمان مجازات)

۵۰۸۸ - مرور زمان جزائی

Prescription criminelle

مجموع مـرور زمان جرم و مرورزمان مجازات‌را گویند. (رك . مرورزمان‌جرم ـ مرور زمان مجازات)

۵۰۸۹ - مرور زمان دعوی

Prescription de l'instance

گذشتن مدتی بر دعوی اقامه شده که با انقضاء مدت مزبور ازآخرین‌اقدام(عمل رسیدگی) دعوی ساقط شده باشد .

۵۰۹۰ - مرور زمان مجازات

Prescription de la peine

(جزا) گذشتن مدتی از تاریخ صدور حکم مجازات است که در آن مدت حکم مذکوراجراء نشده باشد در اینصورت‌آن حکم اجراء نخواهد شد .

۵۰۹۱ - مرور زمان مدنی

Prescription civile

گذشتن مدتی‌که پس ازآن دعوی مدنی شنیده نمیشود
رك . مرور زمان ـ دعوی مدنی

۵۰۹۲ - (اسقاط) مرور زمان

مرورزمان پس از اینکه مستقر شد (زمان لازم‌گذشت) ایجاد حقی برای کسی می کند و او میتواند از این حق چشم بپوشد ، این‌را اسقاط مرور زمان‌گویند ولی قبل از انقضای آن قابل اسقاط نیست بدلیل اینکه فلسفهٔ وضع مرور زمان با اسقاط پیش از استقرار مرور زمان ناسازگار است . و این قضیه بستگی ببطلان اسقاط مالم‌یجب ندارد .
(اصطلاح شمارهٔ ۳۳۷۷ دیده شود)
رك . مالم‌یجب

۵۰۹۳ - (انقطاع) مرور زمان

هر گاه بعلت وجودیکی از اسباب‌مذکور در قانون مدت مرور زمان‌که هنوزکامل نشده قبل از اکمال قطع و بلااثرگردد و مجدداً مرور زمان بـا همان مدت قانونی و از ابتداء شروع شود این‌وضع را انقطاع مرور زمان نامند (مادهٔ ۷۵۹ آئین دادرسی مدنی) اگر قطع مـدت مرور زمان قبل از اکمال مدت بهمراه بلا اثر شدن مدتی‌که‌گذشته نباشد بلکه محاسبهٔ بقیهٔ‌مدت‌بضرر کسیکه مدت‌گذشته بضرر اوسپری‌شده موقوف بماند ومحاسبهٔ بقیهٔ مدت و ضم‌آن بمدت‌گذشته پس از زوال سبب موقوفیت میسر باشد این‌وضع را تعلیق مرور زمان نامند (مادهٔ ۷۵۱ ببعدآئین دادرسی مدنی) .

۵۰۹۴ - (تعلیق) مرور زمان

رك . انقطاع مرور زمان

۵۰۹۵ - مروی عنه

رك . راوی

۵۰۹۶ - مزابنه

(فقه) در لغت بمعنی تدافع است . در اصطلاح‌عبارت است ازبیع رطب‌بردرخت در مقابل تمر (مفتاح الکرام ـ جلد ٤ ص ۳۸٤) .

۵۰۹۷ - مزارع

(مدنی ـ فقه) مـالك زمین درعقدمزارعه

راگوبند.
(رك. مزارعه)

۵۰۹۸ - مزارعه

Colonat partiaire

(مدنی ـ فقه) عقدی است که یکطرف زمینی را برای مدت معینی برای کشت وزرع و تقسیم حاصل بطرف دیگر می‌دهد. (مادهٔ ۵۱۸ قانون مدنی) مالك رامزارع وزارع را عامل مزارعه گویند (جامع الشتات ـ ص - ۳۰۲ - ۳۰۵).

۵۰۹۹ - (عامل) مزارعه

رك. مزارعه

۵۱۰۰ - مزاو ممیر

رك. تراز

۵۱۰۱ - مزایا

(حقوق اداری) آنچه که کارمند دولت اضافه بر حقوق اصلی خود میگیرد و شامل فوق‌العاده ـ کمك ـ پاداش ـ حق‌الزحمه حق حضور وغیره میشود. از نظر تطبیقی «انفال» در فقه همان مزایا است. (مادهٔ ۵۴ آئین نامهٔ مزایا مصوب ۱۳۲۲/۱۰/۶).

۵۱۰۲ - مزایده Enchéres

صورت خاصی است از فروش مال که خریداران (طالبان خرید) باهم رقابت کرده و هر یك قیمتی بیشتر از آنچه که ابتداء ببایع عرضه شده عرضه مینمایند. ثمن آخرین قیمتی است که عرضه شده و پس از آن قیمتی عرضه نشودو چون قیمت معینی که از طرف بایع مأخذ و مبدء شروع مزایده ورقابت است رکن مزایده است گاهی ممکن است بعلت پیدانشدن طالب، همان قیمت مبداء ثمن محسوب گردد چنانکه در مورد مادهٔ ۳٤ قانون ثبت چنین است.

در حراج، مبدء مذکور وجود ندارد و از سایر جهات مانند مزایده است در قوانین گاهی بجای مزایده حراج رابکار می‌برند (مادهٔ ۳٤ قانون ثبت و نظامنامهٔ شعبهٔ حراج مورخ ۲۷ - ۱۱ - ۱۳۱۳).
مزایده هرگاه بتوسط اجراء دادگاه یا اجراء ثبت انجام شود یکطرف عقد بیع دولت است و ادارهٔ اجراء نمایندهٔ او است و طرف دیگر برندهٔ مزایده است. دولت دراین مورد از باب الحاکم ولی‌الممتنع عمل می‌کند.

مزایده بیع است و بمحض وقوع ایجاب و قبول خاتمه پیدامی‌کند و سند انتقال اجرائی که بعد ازمزایدهٔ مادهٔ ۳٤ قانون ثبت در دفترخانه تنظیم میشود در واقع برای رعایت دستور مواد ۴۶ - ٤۷ قانون ثبت است نه اینکه انتقال از حین تنظیم سند واقع شود و مفاد تبصرهٔ ۵ مادهٔ ۳٤ قانون ثبت در واقع یکنوع خیار است که بنفع مدیون مقرر شده است اگر درظرف دوماه مذکور درآن تبصره برندهٔ مزایده فوت کند مال مورد مزایده بورثهٔ او منتقل میشود.

۵۱۰۳ - مزایدهٔ حضوری

رك. مزایدهٔ کتبی

۵۱۰۴ - مزایدهٔ شفاهی

رك. مزایدهٔ کتبی

۵۱۰۵ - مزایدهٔ کتبی

مزایده‌ای که فروشنده پاسخ خریداران را از طریق نشر آگهی کتباً دریافت و برابر شروط مزایده، خریدار را معین

می کند (مادهٔ ۳۳ آئین نامهٔ معاملات دولتی) هرگاه خریداران با فروشندهٔ مزایده مواجه‌شوند وشفاهاً پیشنهاد خودرا راجع بخصوصیات معامله بدهند مزایده‌را حضوری وشفاهی نامند گاهی مزایدهٔ حضوری شامل حراج هم میشود.

۵۱۰۶ - (جلسهٔ) مزایده

زمانی که درآن زمان مزایده واقع میشود یعنی عقد مزایده درآن زمان پایان می یابد.

۵۱۰۷ - (صورت جلسهٔ) مزایده

سند رسمی که بمناسبت وقوع مزایده و انعکاس جریان آن تنظیم میشود و نکات ذیل درآن منعکس است :

الف ـ شخص یا اشخاصی که در اقدام بمزایده شرکت کرده‌اند (بعنوان بایع و ازطرف مالك مال موردمزایده).

ب ـ ذکر اینکه خریداری بوده یانه و در صورت اول برندهٔ مزایده که بوده‌است با تصریح بهویت او .

ج ـ خریدار بچه مبلغ خریده است .

د ـ تاریخ مزایده .

ه ـ امضاء خریدار وکسانیکه از طرف مالك اقدام بفروش کرده‌اند .

۵۱۰۸ - مزد Salaire

بنابه مادهٔ چهارم قانون کار ۲۶ ـ ۱۲ ـ ۳۷ : مزد و حقوق عبارت است از وجه نقد یا هرگونه مزایای غیر نقدی که در مقابل انجام کار بکارگر داده میشود.

۵۱۰۹ - مزکی

(بروزن مربی) کسیکه در دارالقضاء (دادگاه) بعدالت شاهدی کـه قاضی نمی‌شناخت گواهی میداد و خود مزکی (یا معدل) نزد قاضي معروف بعدالت بود. معدل‌ها (مزکیان) کم کم صنفی شدند و این کار برای آنها منصبی بود و حیله‌هـا می کردندکه باین منصب نصب شوند .!این بود حال بینه و شهوددر اعصار تاریك.

۵۱۱۰ - مزور

بمعنی متقلبانه ومغشوش وچیز خلاف واقع که برای فریب ساخته و پرداخته باشندمانند مسکوکات مزوره و مغشوشهٔ مذکور در مادهٔ ۱۲۷ قانون جزای عرفی مصوب پنجم جمادی الاولی ۱۳۳۵ قمری هیأت وزیران.

مسأله

مطلبی که باید برآن اقامهٔ دلیل شود (مطلب نظری یاغیر بدیهی) حافظ گوید:

مباحثی که در آن حلقهٔ جنون میرفت
برون ز مدرسه و قیل و قال مسأله بـود

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۵۱۱۱ - مسألهٔ اجماعی

(فقه) شامل مسائل ذیل است یعنی مسائلی که مورد نوعی از اجماعات ذیل باشد :

الف ـ اجماع حقیقی یعنی اتفاق قولی کاشف از حکم حجت .

ب ـ اجماع حکمی (یعنی در حکم اجماع) که عبارت است از :

۱ ـ اتفاق غیر کاشف

۲ ـ اجماع سکوتی

۳ ـ ظهورعدم خلاف

٤ ـ عدم ظهور خلاف

اصطلاح بالادر مقابل مسألهٔ خلافی استعمال میشود .

(رك . مسألهٔ خلافی)

۵۱۱۲ - مسألهٔ حقوقی

يك عبارت حقوقی که دارای حکم معینی از احکام قانونی است مثلا مادهٔ ۷۵۷

قانون مدنی که می گوید (صلح بلاعوض نیز جائز است) یك عبارت حقوقی است که حکم قانونی مذکور در آن «صحیح بودن صلح بلاعوض» است .

۵۱۱۳ - مسألهٔ خلافی

(فقه) مسأله‌ای که در آن اختلاف نظر بین مجتهدان باشد . (کتاب کلیات خطی شمارهٔ ۱۸ ـ ب دانشکدهٔ حقوق ـ مؤلف نامعلوم) .

۵۱۱۴ - مسئولیت Responsabilité

(مدنی) تعهد قانونی شخص بر رفع ضرری که بدیگری وارد کرده است خواه این ضرر ناشی از تقصیر خود وی باشد یا ناشی از فعالیت او شده باشد .

(فقه) درهمین معنی لفظ ضمان را بکار برده‌اند و معنی آن هر نوع مسئولیت اعم از مسئولیت مالی و مسئولیت کیفری است . ماده ۳۲۸ ق ـ م ببعد (رك . ضمان) .

۵۱۱۵ - مسئولیت اخلاقی

هر نوع مسئولیتی است که قانونگذار متعرض آن نشده باشد مانند مسئولیت انسان نسبت بخود یا خدای خود یا دیگری . درهمین معنی (وبلکه اعم از آن) استعمال شده است : کلکم مسئول عن رعیته .

۵۱۱۶ - مسئولیت اداری

یا مسئولیت انضباطی : عبارت است از مسئولیت ناشی از تخلف انضباطی درامور اداری .

(رك . تخلف انضباطی)

۵۱۱۷ - مسئولیت انضباطی

یا مسئولیت اداری : عبارت است از مسئولیت ناشی از تخلف انضباطی درامور اداری .

(رك . تخلف انضباطی)

۵۱۱۸ - مسئولیت تضامنی

(مدنی ـ تجارت) الف ـ مسئولیت مدیون درمقابل چند بستانکار که هر یك از آنها حق مطالبهٔ تمام طلب را دارا باشند .

ب ـ مسئولیت بدهکاران متعدد که بتوان تمام طلب را از هر یك از آنان مطالبه کرد (مادهٔ ۱۰۸ قانون ثبت).

رك . تضامن

۵۱۱۹ - مسئولیت تقصیری

Responsabilité délictuelle

مرادف مسئولیت خارج ازقرارداد است.

(رك . مسئولیت خارج از قرارداد)

مسئولیت خارج از قرارداد ممکن است ناشی از غفلت یا عمد باشد و جامع بین عمد وغفلت را در حقوق فرانسه Faute گویند اما کلمهٔ تقصیر در زبان حقوقی ما نمیتواند بعنوان جامع بین عمد و غفلت بکاررود وجانشین Faute گردد استعمال تقصیر بجای Faute غلط است و بهتر است کلمهٔ تخطی بجای Faute وبهمان معنی بکار رود و «مسئولیت تقصیری» هم متروك وبجای آن مسئولیت خارج ازعقد بکار رود که رساتر و صحیح است .

۵۱۲۰ - مسئولیت جزائی

مسئولیت مرتکب جرمی از جرائم مصرح در قانون را گویند و شخص مسئول بیکی از مجازاتهای مقرر در قانون خواهد رسید . متضرر از جرم ، اجتماع است برخلاف مسئولیت مدنی که متضرر از عمل مسئول، افراد می باشند؛ در مورد مسئولیت کیفری اسقاط حق بصلح و سازش میسر نیست (برخلاف مورد مسئولیت مدنی) و در مسئولیت جزائی علی الاصول عمد (یعنی

قصد نتیجه) شرط تحقق جرم ومسئولیت است برخلاف موارد مسئولیت مدنی که در قانون ماحتی وجود خطاومسامحه و اهمال هم‌شرط آن نیست. اصطلاح‌مسئولیت جزائی در مقابل اصطلاح‌مسئولیت مدنی قرار می گیرد .
(رك . مسئولیت مدنی)

۵۱۲۱ - مسئولیت حادثه

در مسئولیت حوادث ناشی ازخراب‌شدن بنا و یا ناشی از خسارت صادر شده از حیوان و یا ازاشیاء استعمال میشودمانند مسئولیت‌حادثهٔ‌ناشی‌ازابنیه‌وناشی ازاشیاء و ناشی از حیوان .

۵۱۲۲ - مسئولیت حقوقی

Responsabilité juridique

مسئولیتی‌که مأخذ قانونی داشته باشددر مقابل مسئولیت اخلاقی و دینی استعمال میشود .

۵۱۲۳ - مسئولیت خارج از قرارداد

هرگونه‌مسئولیت قانونی که‌فاقدمشخصات مسئولیت قرار دادی (رك . مسئولیت قراردادی) باشد مسئولیت خارج ازقرار داد (یا مسئولیت غیرقراردادی)نامیده می‌شود .

مسئولیت خارج از قرار داد برخلاف مسئولیت‌قرار دادی مربوط بنظم عمومی است واسقاط‌آن از طریق تراضی ممنوع است .

در فقه و قانون مدنی ما مسئولیت خارج از قرار داد را ضمان قهری نامیده‌اند (مادهٔ ۳۰۷ ق - م) .

۵۱۲۴ - مسئولیت سیاسی ورزاء

تعهد وزراءدر حکومت پارلمانی بردادن استعفاءوترك منصب وزارت است‌درحالیکه موردِاعتماد پارلمان نباشند .

۵۱۲۵ - مسئولیت عقدی

مرداف مسئولیت قراردادی است .
(رك . مسئولیت قرار دادی)

۵۱۲۶ - مسئولیت عمل غیر

(مدنی) دردو صورت‌ذیل شخص مسئولیت مدنی نسبت بعمل غیر (در خارج از قرار داد) دارد :

الف - اگر شخص ، مسئول عمل کسی باشد که قانوناً تحت مراقبت و مواظبت او قرار دارد مانند مسئولیت پدر نسبت بفرزندصغیرخوددر صورتیکه صغیرضرری بدیگری برساند(ملاك مادهٔ ۳۳۴ق-م) .

ب - مسئولیت متبوع نسبت بعمل‌کسی که‌تابع‌اومی‌باشد مانند مسئولیت‌کارفرما نسبت بعمل کارگر که موجب خسارت دیگری‌شده است(مادهٔ ۱۲ قانون‌مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹) .

درقراردادهاهم‌دردومورد ،شخص مسئول عمل دیگری است :

الف - هرگاه بموجب عقد اول ، شخص ثالث تعهد داشته باشدکه تعهد متعهد عقد اول را انجام دهد مانند تعهد مستأجر دست دوم نسبت بحفظ مال مورد اجاره این تعهد از عقد اجارهٔ اول ناشی شده است و مستأجر اول مسئول تعدی و تفریط مستأجر دوم می‌باشد .

ب - هرگاه متعهد در عقد معین بحکم قانون ، مسئول عمل‌غیر باشد مثلا اگر یکطرف عقد ، محجور باشد و نمایندهٔ قانونی او در اجراء تعهد ناشی از عقد، تخلف ورزد و خسارتی بمتعهدله برسد خود محجور،مسئول عمل نمایندهٔ‌قانونی

خود می‌باشد .

۵۱۲۷ - مسئولیت غیر قراردادی

مرادف مسئولیت خارج از قرارداد است. (رك . مسئولیت خارج از قرارداد)

۵۱۲۸ - مسئولیت قانونی

وآن هر نوع مسئولیتی است که در قانون پیش بینی شده است وجزاء قانونی (مدنی یا کیفری) برای آن معین شده است مسئولیت قانونی دو قسم است : مسئولیت مدنی و مسئولیت کیفری ، و قدر مشترك آنها نقض الزام و تعهد (تعهد عقدی و قانونی) است .

اصطلاح مسئولیت قانونی ترجمهٔ اصطلاح خارجی Responsabilité Légale است، در فقه مرادف آن ضمان است که هم در امور کیفری و هم در امور مدنی بکاررفته است ولی ضمان درقانون مدنی مافقط در مسئولیت مدنی بکاررفته است .

۵۱۲۹ - مسئولیت قراردادی

Responsabilité contractuelle

(حقوق مدنی) مسئولیت کسی است که در عقدی از عقود (اعم از عقود معین و غیر معین) تعهدی را پذیرفته باشد و بعلت عدم انجام تعهد یا تأخیر در انجام تعهد و یا در حین انجام تعهد ویا بسبب انجام تعهد خسارتی بمتعهدله واردکند (مادهٔ ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۹ ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ق - م- ومادهٔ ۷۲۷ - ۷۲۸ آئین دادرسی مدنی) .

در اصطلاحات دیگر آنرا مسئولیت ناشی از قرار داد و مسئولیت عقدی نامند ولی اصطلاح بالا بیشتر استعمال می‌شود .

این اصطلاح در مقابل مسئولیت خارج از قرار داد استعمال می‌شود ، و مجموع مسئولیت قراردادی ومسئولیت خارج از قرار داد را مسئولیت مدنی می‌نامند (رك . مسئولیت مدنی) .

عناصر مسئولیت قرار دادی عبارت است از ۱ـ تخلف از تعهد ۲ـ ضرری که از تخلف مزبور بمتعهدله وارد می‌شود ۳ - رابطهٔ سببیت بین تخلف و ضرر .

۵۱۳۰ - مسئولیت کیفری

مرادف مسئولیت جزائی است . (رك . مسئولیت جزائی)

۵۱۳۱ - مسئولیت مالی

مسئولیتی است که شخص مسئول در ازاء ضرری که بدیگری میرساند باید برای جبران آن ، مال بدهد .

۵۱۳۲ - مسئولیت متبوع از طرف تابع

(مدنی) یکی از موارد مسئولیت از عمل غیر است (رك . مسئولیت عمل غیر) در اینصورت باید :

اولاً - بین مسئول و آن غیر ، رابطهٔ تبعیت باشد و این رابطه عبارت است از حالت سلطهٔ متبوع بر تابع بطوری که بتواند تحت اراده و نظر خود آن تابع را بکار معینی وادار کند ولو آنکه تابع عملا دست بکار نشده باشد مانند استیفاء از عمل غیر در مورد مادهٔ ۳۳۶ - ۳۳۷ ق - م که بموجب صریح مادهٔ ۳۰۷ ق-م عقد محسوب نمیشود . دریافت اجرت شرط وجود رابطهٔ تبعیت نیست بهمین جهت سرباز تابع وزارت دفاع ملی است وشرط رابطهٔ مزبور این نیست که تابع را خود متبوع انتخاب کرده باشد کافی است که ثالث، اورا تحت اختیار متبوع قرارداده باشد و متبوع بر او تسلط بالا راپیداکند

با این‌وصف تشخیص رابطهٔ تبعیت با عرف است. کارفرمای صغیر هم متبوع کارگران خود می‌باشد.

ثانیاً ـ تابع در حین انجام وظیفه و یا بسبب انجام وظیفه خسارتـی بدیگری برساند.

۵۱۳۳ ـ مسئولیت مدنی

مسئولیت در مقام خسارتی که شخص (یا کسیکه تحت مراقبت یا ادارهٔ شخص است) یا اشیاء تحت حراست وی بدیگری وارد می‌کند و همچنین مسئولیت شخص بر اثر تخلف از انجام تعهدات ناشی از قرارداد. مسئولیت مدنی در مقابل مسئولیت کیفری استعمال می‌شود. مسئولیت مدنی دوقسم است: مسئولیت قرار دادی و مسئولیت خارج از قرارداد که گاهی آنرا مسئولیت تقصیری مـی‌نامند. قدر مشترك هر دو نوع مسئولیت، نقض تعهد و الزام است نهایت اینکه در نخستین، نقض تعهد قرار دادی می‌شود و در دومین، نقض تعهد قانونی.

۵۱۳۴ ـ مسئولیت مدنی اجتماعی

(مدنی) مبنائی است حقوقی که بموجب آن از محل وجوهی که از مردم توسط دولت (بعنوان مالیات) و یـا مؤسسات خصوصی (بعنوان بیمه) گرفته میشود خساراتی راکه اشخاص بهم وارد می کنند جبران می کنند.

۵۱۳۵ ـ مسئولیت مدنی فردی

(مدنی) رژیم کهن در مسئولیت مدنی که بموجب آن هرکس که موجب خسارت دیگری شده خود مسئول جبران خسارت است یا متبوع او ضامن خسارت است و خلاصه افراد ضامـن خسارت یکدیگر هستند و از درآمد خود خسارت می‌دهند نه از وجوه عمومی.

۵۱۳۶ ـ مسئولیت ناشی از قرارداد

مرادف مسئولیت قرار دادی است.

(رك. مسئولیت قراردادی)

۵۱۳۷ ـ (بیمهٔ) مسئولیت

اصطلاح شمارهٔ ۹۸۰ دیده شود.

۵۱۳۸ ـ مسابقه

الف ـ در فقه معامله‌ای است که موضوع آن اسب دوانـی است بمنظور شناختن بهترین اسب‌ها و بهترین سوارها.

ب ـ کنکور وسبقت گرفتن بر یکدیگر. در امتحانات وآزمایشهای جمعی ومانند آنها بکار می‌رود مانند استخدام ازطریق مسابقه.

۵۱۳۹ ـ مساحقه

رك. سحق

۵۱۴۰ ـ مسافت Distance

فاصلهٔ مکانی بین دومحل که باختلاف آن مواعد مربوط باخطار اوراق و رسیدگی فرق می کند.

۵۱۴۱ ـ مساقات

Fermage Partiaire des vergers

(مدنی ـ فقه) در لغت بمعنی آبیاری است و در اصطلاح معامله‌ای است بین مالك درختان و مانندآنها باکارگر درمقابل حصهٔ مشاع معین از ثمره وثمره اعم است از میوه و برگ وگل و غیر آن. مادهٔ

۵۴۳ قانون مدنی.

۵۱۴۲ - مسامحهٔ عرفی

رك . تسامح عرفی

۵۱۴۳ - مساوات Egalité

(حقوق عمومی) اصلی است از اصول حقوق عمومی که بموجب آن افراد صرفنظر از جنسیت و طبقه و مذهب و ثروت و شغل دارای حقوق و تکالیف مساوی می‌باشند مثلا برای صنف معینی دادگاه اختصاصی تشکیل نشود یا صنف معینی از پرداخت مالیات معاف نباشند یا از لحاظ تصدی بمشاغل آزاد یا دولتی تبعیضی بین اشخاص و اصناف نباشد و غیره ...

۵۱۴۴ - مساوات در تأدیهٔ مالیات

(حقوق اساسی) همهٔ افراد و اصناف مشمول مقررات مالیاتی کشورند بطوریکه معافیت فرد یا صنفی از اصناف از پاره‌ای از مقررات ، جنبهٔ استثنائی دارد .

۵۱۴۵ - مساوات در مشاغل و مناصب

(حقوق اساسی) مشاغل و مناصب اختصاص بطائفه‌ای ندارد و واجد شرائط تصدی مشاغل و مناصب در هر صنف که باشد میتواند آنها را تصدی نماید مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد .

۵۱۴۶ - مساوات در مقابل دادگاههای دادگستری

(حقوق اساسی) یعنی مرجع تظلم و رسیدگی بامور قضائی افراد کشور دادگاههای عمومی دادگستری هستند و وجود دادگاههای اختصاصی جنبهٔ استثنائی دارد و محتاج بتصریح قانون است .

۵۱۴۷ - مساوات در مقابل قانون

(حقوق اساسی) یعنی قانون کشور باید دربارهٔ همهٔ اتباع آن جاری شود وهیچکس از حد شمول قانون مستثنی نیست .

۵۱۴۸ - مساوات سیاسی

Égalité politique

مساوات اتباع کشور در حقوق سیاسی را گویند .

(رك . حقوق سیاسی)

۵۱۴۹ - مساوات مدنی

Égalité civile

(حقوق اساسی) تساوی درقوانین مدنی - کیفری - اداری و هر نوع تساوی غیر ازتساوی درحقوق سیاسی را گویند .

۵۱۵۰ - مساومه

اصطلاح مختصر «بیع مساومه» است .

(رك . بیع مساومه)

۵۱۵۱ - مستأجر

(رك . موجر)

مستأجر دراجارهٔ خدمات به کارفرما گفته میشود .

۵۱۵۲ - مستأمن

(فقه) کسی است که دین اسلام ندارد وبا حکومت اسلام عقد ذمه منعقد نکرده ولی باذن دولت اسلام بمنظور تجارت یاسفارت و یا نیاز دیگر وارد قلمرو اسلام میشود و چون به او امان از تعرض داده شده او را مستأمن (در مقابل معاهد) گویند . امان مستأمن امان مطلق است و مقید بوقت معینی نیست .

(رك . معاهد)

۵۱۵۳ - مستأنف

رك . پژوهش

۵۱۵۴ - مستأنف علیه

رك . پژوهش

۵۱۵۵ - مستأنف عنه

رك . پژوهش

۵۱۵۶ - مستثنی

رك . استثناء

۵۱۵۷ - مستثنی منه

رك . استثناء

۵۱۵۸ - مستثنیات دین

اموالی که برابر قانون در هنگام اجراء حکم وقرار یاسند رسمی مشمول مقررات اجراء نبوده و توقیف نمیشود و بضرر مالك مدیون بفروش نمیرسد (مادهٔ ۶۳۰ اصول محاکمات قدیم ومادهٔ ۴۷ آئین نامهٔ اجراء اسنادرسمی) مطابق تفسیر کمیسیون وزارت عدلیه در حمل ۱۳۰۰ که ازمادهٔ ۶۳۰ بالا بعمل آمده خانه هم ازمستثنیات دین است اما عملا دادگاهها باین تفسیر توجهی نمیکنند .

۵۱۵۹ - مستحب

(فقه) یا مندوب : عملی (فعل نه ترك) که شارع امربه آن کرده است ولی در عین حال آن امر الزامی نیست وانجام دادن آن فعل برترك آن مزیت ورجحان داردمانند امر به مسواك کردن .

۵۱۶۰ - مستحق للغیر

(مدنی ـ فقه) هرگاه مالی (از اعیان یا منافع) مورد معامله دریکی ازعقودواقع شود و پس ازعقد معلوم گردد که آن مال متعلق به ناقل نبوده بلکه مال شخص ثالث بوده میگویند آن مال مستحق للغیر در آمده است یعنی متعلق حق غیر است نه ناقل (مادهٔ ۳۹۱ قانون مدنی) وبطوراختصار کلمهٔ «مستحق» را ذکر میکنند .

۵۱۶۱ - مستخدم

کسیکه باستخدام شخص طبیعی یاحقوقی (در حقوق خصوصی یا عمومی) در آمده باشد و اجرت بگیرد .

(رك . استخدام)

۵۱۶۲ - مستخدم حکمی

(حقوق اداری) مستخدم غیر رسمی که بموجب حکم وزارتی و بدون تعیین مدت، استخدام میشود و قراردادی که بموجب آن برای مدتی معین ویابطور روز مزد استخدام شود نمی بندد .

(رك . مستخدم روزمزد)

۵۱۶۳ - مستخدم رسمی

کسیکه بخدمت رسمی دولت در آمده باشد مادهٔ ۶۶ قانون استخدام کشوری ۱۳۰۱ شمسی .

(رك . خدمت رسمی)

۵۱۶۴ - مستخدم روزمزد

(حقوق اداری) مستخدم غیر رسمی که مدت خدمت او یك یا چند روز معین و اجرت او هم روزانه است .

۵۱۶۵ - مستخدم غیررسمی

(حقوق اداری) مستخدمی که خدمت دولت شغل ثابت او نبوده و از این خدمت برای او وضع حقوقی ثابتی ایجاد نمیشود یعنی از ترفیعات وتقاعد و مزایای قانونی دیگر مستخدم رسمی بهره نمیبرد ولی ازلحاظ انتظامات داخلی ادارات و قانون جزای

عمال دولت تابع قواعد عمومی است مستخدم قراردادی وروزمزد و حکمی (از اقسام مستخدمان دولتی) و همچنین نمایندگان مجلس و انجمن‌های شهرداری وایالتی و ولایتی مصداق مستخدم غیر رسمی هستند (بند نهم مادهٔ واحدهٔ قانون دیوان جزای عمال دولت - مصوب ۱۳۰۸) .

۵۱۶۶ - مستخدم قراردادی

(حقوق اداری) مستخدم غیر رسمی که بموجب قرارداد خاصی و برای مدت معینی باستخدام دولت در می آید .
مستخدم غیر قراردادی هر چند بموجب قرارداداستخدام (رك. قرارداداستخدام) باستخدام دولت درآمده ولی برای مدت معین نیست و اصطلاحاً باو مستخدم قراردادی نمیگویند .
پیدایش اصطلاح مستخدم قرار دادی ناشی از نظریهٔ عقد نبودن استخدام رسمی است ولی دلیل قانع کننده بردرستی این نظریه نیست .

۵۱۶۷ - مستدعی

الف ـ درفقه بمعنی مدعی (خواهان) است. (رك . مدعی)
ب ـ مطلق متقاضی را گویند دراینصورت معنی اصطلاحی نیست .

۵۱۶۸ - مستدعی ثبت

کسیکه تقاضای ثبت ملکی را میکند (مادهٔ ۱۸ قانون ثبت ۱۳۱۰) .

۵۱۶۹ - مسترابه

(فقه) زنیکه بسن حیض شدن رسیده ولی بجهت کسالت یا طبعا حیض نمیشود مسترابه نامیده میشود .

۵۱۷۰ - مسترزقهٔ

(فقه) عمال موظف دولت را گویند .
(رك . رزق)

۵۱۷۱ - مستشار Conseiller

(دادرسی) عضو محاکم عالی مانند استیناف و تمیز را گویند .

۵۱۷۲ - مستصحب (بفتح حاء)

در هر استصحابی رعایت امور زیر لازم است :
الف ـ موضوعی که در حیطهٔ یقین کسی در آید .
ب ـ از زمان حدوث یقین مزبورمدتی کم یا بیش بگذرد .
ج ـ بعلت گذشت زمان مزبور در بقاء آن موضوع یقینی شده (که اسمش مستصحب است) تردید حاصل شود .
در اینصورت بنا بر بقاء مستصحب میگذارند و این عمل را استصحاب میگویند .

۵۱۷۳ - مستعدی

(فقه) مدعی را گویند .

۵۱۷۴ - مستعدی علیه

(فقه) مدعی علیه را گویند .

۵۱۷۵ - مستعمره Colonie

کشور یا سرزمینی که تحت انقیاد سیاسی کشور دیگری Métropole قرار گرفته و این کشور خود را ملتزم به عمران و اسکان اهالی آن و اشاعهٔ مدنیت در آن کرده است .
(رك . کلنی)

۵۱۷۶ - مستعمرهٔ انتفاعی

Colonie d' exploitation

مستعمرهٔ واقع در مناطق حاره که سفید ـ پوستان جز بدشواری فراوان نتوانند با آب و هوای آنجا عادت کنند و نسبت بسکنهٔ بومی آن اقلیت ضعیفی را تشکیل

میدهند مانند جاوه وهند وچین فرانسه.

۵۱۷۷- مستعمرهٔ بازرگانی

Colonie de commerce

قسمت محدودی است از سواحل یك قاره برای ورود در آن و ایجاد روابط با سکنه و انجام دادن کارهای بازرگانی مانند هنگ کنگ.

۵۱۷۸- مستعمرهٔ زندانی

Colonipe pénitentiaire

الف ـ مستعمره‌ای است کشاورزی که در آن مؤسساتی بنام «خانهٔ تربیت بامراقبت» قراردارد و اطفال (پسران) محکوم به حبس از ۶ ماه تا دوسال در آنجا نگهداری میشوند.

ب ـ تصرفات فرانسه درماوراء بحار که محکومان به مجازاتهای مستعمراتی را میپذیرد.

۵۱۷۹ - مستعمرهٔ سکونتی

Colonie de peuplement

مستعمره‌ای که در منطقهٔ معتدل واقع است و سفیدپوستان میتوانند باب و هوای آن خو گیرند و برای همیشه در آن ماندگار شوند و بدون استمداد از سکنهٔ بومی آن بعمران و آبادی آن سرزمین بپردازند مانند کانادا.

۵۱۸۰ - مستعمرهٔ کشاورزی

Colonie de plantation

مستعمره‌ای است که در مناطق حاره واقع شده و بعلت نداشتن سکنهٔ بومی از خارج باید کارگر برای برداشتن محصول از خاك آن آورده شود مانند آنتیل.

۵۱۸۱ - مستعمرهٔ مختلط

Colonie mixte

مستعمره‌ای که دارای جنبه های مختلف مستعمراتی است مانند الجزیره که هم مستعمرهٔ انتفاعی بود وهم مستعمرهٔ سکونتی.

۵۱۸۲ - مستعیر

Emprunteur (ou commodataire)

کسیکه مال غیر را بعاریه می‌ستاند (مادهٔ ۶۳۵ ق ـ م).

۵۱۸۳ - مستغل

غله (بفتح اول ودوم وتشدید ثانی) بمعنی بهره است و مستغل در لغت بمعنی بهره بردار است چیزی که از او بهره گیرند مستغل بفتح غین است و در فارسی بغلط بکسر غین تلفظ می کنند و از اغلاط مشهور است. غله بمعنی بهرهٔ هر مال اعم از منقول و غیر منقول است چنانکه کرایهٔ اسب غلهٔ آن است و بهرهٔ زمین و اجارهٔ خانه غلهٔ آنها محسوب است. در فارسی واصطلاحات حقوقی ما مستغل (ومستغلات) بر اموال غیر منقول که مورد بهره برداری است اطلاق میشود ومادهٔ نهم قانون مالیات بر درآمد و املاك مزروعی و مستغلات و حق تمبر مصوب ۱۶ ـ ۱ ـ ۳۵ (مجموعهٔ ۳۵ ـ ص ۲۹) خانه ـ دکان ـ مغازه ـ کاروانسرا ـ گاراژ ـ انبار ـ مهمانخانه نمایشگاه ـ یخچال ـ قهوه‌خانه ـ حمام ـ میدان شهر و بطور کلی هر ساختمان و بنا ومحوطه‌ای راکه محل کسب وکار مالك نبوده و مالك آن بطریق اجاره درآمدی از آن تحصیل کند تصریحاً وتلویحاً جزء مستغلات شمرده ومشمول مالیات مستغلات دانسته است. بدیهی است قید اجاره در مادهٔ بالا ازعناصر تحقق معنی مستغل نیست زیرا ممکن است نتیجهٔ اجاره بصورت صلح درآید ولی از نظر شمول مقررات مالیات باید تابع صریح عبارت وحکم قانون بود. باین ترتیب مقصود از «امثال آن» در مادهٔ ۱۴۳ دادرسی مدنی همان مستغلاتی

است که اجاره‌داده میشود یا بصورت‌صلح معوض منافع در می آید .

۵۱۸۴ - مستغلات

الف ـ اموال غیر منقولی که مورد بهره برداری بتوسط مالك آنها است .
ب ـ مالیاتی که دردوران اسلامی‌ازدکان، خانه، آسیاکه اشخاص درزمین‌های‌دولتی ساخته بودند و باجاره می‌دادند گرفته می‌شد .

۵۱۸۵ - مستفیض

رك . خبر مشهور

۵۱۸۶ - مستقرض

قرض‌گیرنده راگویند .
(رك . قرض)

۵۱۸۷ - مستقلات عقلیه

(فقه) مقرراتی است که هر انسان عاقلی در فطرت خود بآنها عقیده دارد مانند لزوم ردامانت بصاحب امانت ،ومسئولیت کسیکه بمال دیگری تجاوز کرده است . در اصطلاحات جدیداین‌مقررات را یکی ازمعانی «حقوق طبیعی» قرار میدهند .
(رك . عقلیات غیر مستقله ـ دلیل عقلی)

۵۱۸۸ - مستمری

(حقوق اداری) وجه یا مالی است که از طرف صاحبان نفوذ یا دولت بعمال خود یا به اشخاص عادی داده میشود خواه در ازاء خدمتی باشد خواه برای جلب‌قلوب درهمین معنی لغت‌وظیفه هم سابقاً استعمال می‌شد .

۵۱۸۹ - مستنبط

مرادف مجتهد است .
(رك . مجتهد ـ اجتهاد)

۵۱۹۰ - مستنطق

مرادف بازپرس است.
(رك . بازپرس)

مستنکف

در لغت بمعنی کسی است که خود سرانه‌و مغرورانه حرکتی‌کند و اقدامی نماید . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۵۱۹۱ - مستنکف از احقاق حق

(دادرسی) کسیکه علیرغم تکلیف قانونی به رسیدگی بقضایائی که نزد او مطرح است از انجام آن تکلیف شانه خالی کند (مادهٔ ٤ قانون دادرسی مدنی و مادهٔ ۱۵۰ قانون جزا) .

۵۱۹۲ - مستنکف از انجام تعهد

(مدنی ـ تجارت) متعهدی که :
اولا ـ بستانکار قصد خود را مشعر بـر درخواست انجام فوری‌تعهد (با استفاده از اختیار قانونی خود) بطریقی از طرق قانونی (مانند مراجعهٔ بدادگاه ـ ارسال اظهارنامه ـ ارسال‌نامهٔ سفارشی‌یا عادی که‌بآن‌پاسخ‌داده‌شده‌باشد ـ یا هرعملی‌که دادگاه برای‌آن ارزش اثباتی قائل شده باشد) به متعهد اعلام کرده باشد (مادهٔ ۲۲٦ قانون‌مدنی) این‌عمل‌رادراصطلاحات حقوق فرانسه Mise en demeur یا (تحقق تخلف) گویند .
ثانیاً ـ متعهد باوجود مراتب بالا اقدام بانجام تعهد نکند .

۵۱۹۳ - مستودع Dépositaire

مرادف ودیعه گیراست(رك. ودیعه گیر). بکسر دال بمعنی ودیعه گذار است .
(رك . ودیعه گذار)

۵۱۹۴ - مستوصله

(فقه) زنی که برضای او موی زنی دیگر را بموی او پیوندکنند . کسیکه متصدی

پیوند کردن آن است واصله نامیده میشود (شرح فتح‌القدیر ـ جلد ۵ ص ۲۰۳) .

۵۱۹۵ - مستوفی‌الممالک
(تاریخ حقوق) عضو رسمی که زیر نظر وزیر اعظم دخل و خرج کشور و تنظیم بودجه ونگهداری حساب‌های مربوط باین امور بعهدهٔ وی بوده و مستوفیان ولایات را او معین می‌کرد و اداره‌ای را که مستوفی الممالک در رأس آن کار میکرد دیوان ممالک مینامیدند که مقصود دیوان دخل وخرج مملکت است .

۵۱۹۶ - مسکن
محل سکونت دائمی انسان که با مصالح بنائی ساخته شده باشد . مسألهٔ مسکن امروزه از مشکلاتی است که‌غالب کشورها باآن‌روبرو هستند .

۵۱۹۷ - مسلسل
(فقه) در علم درایه حدیثی است که‌تتابع در وصف یا حالتی (نسبت به روایت یا راوی) درآن‌حدیث رخ داده باشدچنانکه گویند سمعت فلاناً یقول سمعت فلاناً ... تا آخر سند حدیث بهمین نهج .

۵۱۹۸ - مسلم
(فقه) الف ـ کسیکه‌اقرار به شهادتین ومعاد داشته‌ومنکرضروری‌دین نباشدوگرنه کافر است .
ب ـ بمعنی تسلیم کننده در عقود است Tradens وتسلیم کننده Accipiens در مقابل آن است واورا قابض و متسلم‌و مسلم‌الیه گویند .

۵۱۹۹ - مسلم‌الیه
رك ـ مسلم

۵۲۰۰ - مسلم
(فقه) بضم میم و تشدید وفتح لام ـ بمعنی بدیهی است‌و مسلمات‌بمعنی بدیهیات‌است.

۵۲۰۱ - (ارسال) مسلم
(فقه) ذکر یك عقیدهٔ فقهی بدون بیان استدلال بسبك ذکر امور بدیهی‌بطوریکه انسان استنباط کند که صاحب آن عقیده آنرا بدیهی میدانسته است و خود را به آوردن دلیل آن نیازمند ندیده است .

۵۲۰۲ - مسمی
(فقه) الف ـ بمعنی معین است مانند اجرت‌المسمی که در عقد اجاره بمعنی اجارهٔ معین و مذکور در عقد اجاره است و مهرالمسمی بمعنی مهر معین و مذکور در عقد نکاح است . و«اجل‌مسمی» بمعنی موعد معین‌است چنانکه دراین شعرآمده است :

فان‌الله خلاق البرایا
عنت لجلال هیبته‌الـوجوه
یقول اذاتداینتم بدین
الی اجل مسمی فاکتبوه

ب ـ بمعنی عوض مسمی است .
(رك . عوض مسمی)

۵۲۰۳ - مسند
(فقه) درعلم درایه حدیثی‌است متصل(رك. متصل) که اسناد آن‌تا معصوم پیوسته‌است.

۵۲۰۴ - مشارکت
(مدنی ـ فقه) اصطلاحی است مرادف شرکت و به ندرت بکار میرود ودرشرف متروك شدن است .

۵۲۰۵ - مشاع
رك . ملك مشاع .

۵۲۰۶ - مشاور حقوقی
Conseiller juridique
کسیکه طرف مشورت در مسائل حقوقی

قرار می گیرد. در حقوق بین الملل گاهی باو jurisconsulte گفته می‌شود که طرف مشورت حقوقی یك دولت و یا یکی از دستگاههای دولتی است .

۵۲۰۷ - مشتبه

(فقه) درعلم درایه حدیثی که‌است بعلت مشتبه و نامعلوم بودن وضع روات آن خود حدیث مشتبه و مجهول الحال است و این حدیث ملحق باحادیث مردود است زیرا صرف اسلام یا ایمان راوی کافی نمی باشد (درایهٔ شهید ــ ص ۱۸) .

۵۲۰۸ - مشترك

الف ــ لفظی که دارای معنی کلی باشد مانند انسان و عقل .

ب ــ لفظی که دارای دو یا چند معنی باشد مانند ساز ــ باز ــ مهر .

درمعنی اول مشترك رامشترك معنوی گویند و در معنی اخیر آنرامشترك لفظی نامند.

ج ــ مالی که‌بدو یا چند مالك تعلق داشته باشد .

۵۲۰۹ - مشترك لفظی

(فقه) لفظی که دو یا چند معنی داشته باشد مانند کشیدن که بمعنی وزن کردن و نیز بمعنی چیزی را بجانب خود بردن است. استعمال لفظ مشترك در زائد بر یك معنی بدون قرینه نمی کنند چنانکه ظریفی گفته است :

قلیان تو و کمان رستم

این هر دو نمیتوان کشیدن

۵۲۱۰ - مشترك معنوی

رك . مشترك

۵۲۱۱ - مشترك المنافع

اصطلاح اختصاری ملل مشترك المنافع است.

(رك . دومینیون)

۵۲۱۲ - (بازار) مشترك

Marché commun

وحدت اقتصادی اروپا ناشی از قرارداد ۱۹۵۵ رم که بنام بازار مشترك نامیده شده وحاکم بر بازارهای ملی است وپس از طرد سیاست دفاع مشترك اروپا جای آنرا گرفت .

۵۲۱۳ - مشترکات res communes res publicae

(مدنی ــ فقه) اموالی که مالکان آن در حقوق عمومی دارای شخصیت حقوقی باشند مانند شهرداری و دولت و دانشگاه .

در فقه به اموالی گفته میشود که بنحوی از انحاء متعلق حق عموم باشد . اصطلاح تفصیلی آن مشترکات عمومی است .

۵۲۱۴ - مشترکات عمومی

اصطلاح تفصیلی مشترکات است (مادهٔ ۲۳ ببعد قانون مدنی) .

(رك. مشترکات)

۵۲۱۵ - مشتری

یا خریدار : کسیکه در عقد بیع قبول عقد می کند و عوض میدهد .

(اصطلاح شمارهٔ ۵۰۳۹ دیده شود)

۵۲۱۶ - مشتری شرطی

مشتری در بیع شرط را مشتری شرطی و خریدار شرطی می نامند .

(رك . بیع شرط)

۵۲۱۷ - مشتری عادی

مشتری که معلومات و اطلاعات خاصی نسبت بمورد معامله ندارد مثلا خیاط که چرخ خیاطی میخرد مشتری عادی نیست ولی غیر خیاط در مورد خرید مذکور مشتری

عادی است اگر چه علم ریاضی را خوب بداند (مادهٔ ۲۴۹ قانون جزا) .

۵۲۱۸ - مشتکی عنه

مرادف معروض است.
(رك . معروض)

۵۲۱۹ - مشرف

(تاریخ حقوق) اسم قدیمی بازرس است.

۵۲۲۰ - مشرك

(فقه) الف - هر کافری غیراز اهل کتاب (یعنی یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان).

ب هر کافری اعم از اهل کتاب و غیر از اهل کتاب را گویند به دلیل آیهٔ « قالت الیهود عزیر بن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله ... تعالی عمایشرکون» .
(کنزالعرفان - صفحهٔ ۳۰۴)

۵۲۲۱ - مشروطه

(حقوق اساسی) اصطلاح خلاصه شده از سلطنت مشروطه است .
(رك . سلطنت محدود)

۵۲۲۲ - مشروطهٔ پارلمانی

مرادف سلطنت مشروطهٔ پارلمانی است.
(رك. سلطنت مشروطهٔ پارلمانی)

۵۲۲۳ - مشووع

(مدنی) عمل مطابق قانون (مادهٔ ۲۱۷ ق - م) .
(فقه) عمل مطابق شریعت اسلام را گویند.

۵۲۲۴ - مشفوع

(فقه) مالی که مورد اعمال حق شفعه است (مادهٔ ۸۰۸ ببعد قانون مدنی) .

۵۲۲۵ - مشهود به

(مدنی - فقه) متعلق شهادت را گویند متعلق شهادت باید از محسوسات باشد چیزی که تحت سیطرهٔ حسی از حواس در نیاید قابل شهادت دادن نیست .

۵۲۲۶ - مشهود علیه

کسیکه بضرر او شهادت داده میشود .
(رك . شهادت)

۵۲۲۷ - مشهود له

(مدنی - فقه) کسیکـه بنفع او شهادت داده می‌شود .

۵۲۲۸ - مشهور

(فقه) الف - خبر مشهور را گویند .
(رك . خبر مشهور)
ب - فتوای مشهور بین فقهاءرا گویند .

۵۲۲۹ - مشیخه

(فقه) مشیخه بروزن رئیسه بمعنی محل ذکر شیوخ و اسناد روایت است ومشیخه (بروزن مشربه) بیشتر استعمال شده‌است گفته‌اند مشیخه(بروزن معدلت) اسم‌جمع است و جمع‌آن مشایخ است .

۵۲۳۰ - مصادره

درلغت بمعنی‌مطالبهٔ مال‌است. در اصطلاح زبان فارسی مطالبه و گرفتن مال بوسیلهٔ دولت ازغیر طرق قانونی‌ویاطرق‌متعارف را گویند مانند مصادرهٔ اموال فلان و بهمان .

۵۲۳۱ - مصادره بر مطلوب

رك . دلیل عین مدعی

۵۲۳۲ - مصارف ترکه

(فقه - مدنی) مقصود از مصارف ترکه محل‌های خرج‌کردن ترکه است که‌مطابق ترتیب از این قرار است :
الف - حقوق متعلق بعین ترکه مانند خمس و زکات متعلق بعین ترکه (نه بذمهٔ میت) مثل اینکه مالك بعد از تعلق

خمس و زکات و فعلیت آن در اموالش مازاد از خمس و زکات را تلف کند و بمیرد در اینصورت آنچه که تلف شده بهمان نسبت حق‌الله هم تلف شده (یعنی خمس و زکات هم تلف شده است) و آنچه که موجود است بهمان نسبت متعلق خمس و زکات است .

هم چنین است عین مورد نذر و همچنین است حق‌الرهانه و حق دائن در معاملات با حق استرداد که مقدم است .

ب ـ بعد از مصارف بالا اگر ترکه زیاد آمد تجهیز میت مانند قدر واجب از کفن و سدر و کافور و آب غسل و زمین قبر یا ثمن آنها (اگر مجانی یافت نشود) و از همین قبیل است آنچه که ظلما برای دفن در زمین مباح یا تغسیل و تکفین گرفته شود . کما اینکه در مصرف اول هم خسارت تأخیر تأدیه که امروزه گرفته میشود جزء مصرف اول است و همچنین است مصارفی که ترك آنها موجب توهین به شئون متوفی است که اینها همه جزء مصرف دوم است .

ج ـ اگر بعد از مصارف بالا چیزی زیاد آمد باید از آن دیون برذمهٔ میت پرداخته شود از قبیل خمس و زکات برذمهٔ میت و نذر و حلف و عهد و تعهدات برذمهٔ میت و از قبیل کفارات و دیات و ردمظالم و حج و کلیهٔ تعهدات مالی میت که مجموع این مصارف را واجبات مالی میت نامند (مادهٔ ۸۶۹ ق ـ م) فرق نمی کند که دین مستوعب باشد یا نه .

د ـ اگر از مصارف بالا زیاد آمد باید صرف وصایای میت تا ثلث گردد .

وصیت بواجبات بدنی (مانند روزه و نماز واجب) از ثلث داده میشود نه از اصل . ولی اگر وصیت نکند و واجب مالی و بدنی داشته باشد واجب مالی از ثلث ترکه داده میشود اما واجب بدنی از ترکه داده نمیشود بلکه اگر ولی دارد او باید بعمل آورد شخصاً و یا بتوسط نایب .

ه ـ اگر بعد از مصارف بالا چیزی زائد بماند حبوهٔ پدر باید داده شود . (رك . حبوه)

و ـ اگر بعد از مصارف بالا چیزی زیاد آمد در قانون فعلی کشور مالیات برارث داده میشود و سپس مابقی بعنوان ارث بین وراث قانونی تقسیم خواهد شد (رسائل محمدهاشم خراسانی ـ صفحهٔ ۲۶) .

در حقوق مدنی ما ترتیب مصارف ترکه چنین است :

یك ـ تجهیز میت .

دو ـ حقوق متعلق باعیان ترکه مانند خمس و زکات متعلق بعین ترکه و عین مورد نذر و مورد معاملات با حق استرداد. این دو قسمت در یك ردیف در بند یك مادهٔ ۸۶۹ ق ـ م ذکر شده و قسمت اول جلوتر آورده شده است و بنظر می‌رسد مقنن در این ترتیب بیان عمد داشته است و نخواسته است که احیاناً در صورت کمبود ترکه هزینهٔ تجهیز بعهدهٔ وجوه عمومی قرار گیرد و حال اینکه در شریعت در این فرض از بیت‌المال داده میشود .

سه ـ دیون و تعهدات میت خواه بصورت دیون عرفی باشد (که در مادهٔ مذکور مقصود از کلمهٔ دیون همین است) خواه بصورت دیون مذهبی (یا واجبات مالی) از قبیل خمس و زکات بر عهدهٔ میت و نذر و حلف و عهد و کفارات و رد مظالم و حج و دیات . بنظر می‌رسد که اگر متوفی بابت جزای نقدی بدهی داشته باشد در همین ردیف بدهی او باید داده شود.

چهار ـ وصایای میت تا ثلث . وصیت

بواجبات بدنی (مانند روزه و نماز) از ثلث داده میشود و اگر وصیت نکندابداً از ترکه داده نمیشود نه از ثلث نه از اصل .
پنج ـ حبوه (مادهٔ ۹۱۵ ق ـ م) .
شش ـ مالیات برارث .
باقی مانده بعنوان ارث بین وراث تقسیم میشود . باین ترتیب مادهٔ ۸۶۹ فرق زیادی با فقه امامیه ندارد .

۵۲۳۳ - مصارف عدلیه

هزینهٔ دادرسی در اصطلاحات قدیم (مادهٔ ۲۲۹ آئین دادرسی کیفری) .

مصالح

جمع مصلحت است
سعدیا گرچه سخندان و مصالح گوئی ...
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۵۲۳۴ - مصالح

یك ـ بضم میم وکسر لام :
(فقه ـ مدنی) کسی که در عقد صلح ایجاب از ناحیهٔ او است (مادهٔ ۷۵۲ ق ـ م).
دو ـ بفتح میم وکسر لام :
(فقه) قسمتی از نظام کلی آفرینش که قانونی از قوانین شرع از آن نظام سرچشمه گرفته است. در این معنی است که فقهاء میگویند: احکام تابع مصالح و مفاسد است .
و اصطلاح مصالح مرسله در همین معنی است .
(رك . مصالح مرسله)
سه ـ بضم میم و فتح لام ـ کسی در عقد صلح ، قبول از طرف او است و او را مصطلح و متصالح هم می گویند .

۵۲۳۵ - مصالح عامه

(فقه) بمعنی منافع عمومی ومصالح عمومی است .
(رك . مصالح عمومی)

۵۲۳۶ - مصالح عمومی

مصالح مربوط به گروه وسیعی از یك محل یا مملکت یا رسته مانند مصالح مربوط بیك شهر که شهرداری آنهارا حفظ می کند و مصالح مربوط به کشور ومصالح مربوط به دانشگاه یا وقف عام یا صغار وغایبان (مادهٔ ۱۳۹ آئین دادرسی مدنی) .

۵۲۳۷ - مصالح مرسله

(فقه) مصلحتی که نص قانون (بطور خاص یا عام) تصریح به رعایت آن نکرده باشد و بهمین جهت که از قید قانون خلاص است آنرا مصلحت مرسله گویند . مصالح مرسله با مقاصد عمومی شارع موافق است ولی در قانون منعکس نشده است مصالح مرسله را به سه گروه عمده تقسیم کرده اند :
الف ـ ضروریات (رك . ضروریات) .
ب ـ حاجیات (رك . حاجیات) .
ج ـ کمالیات (رك . کمالیات) .

۵۲۳۸ - مصالح به

(مدنی ـ فقه) عوضی که متصالح در عقد مصالحه میدهد . مرادف وجه المصالحه است .

۵۲۳۹ - مصالح عنه

(مدنی ـ فقه) معوض را در عقد صلح ، مصالح عنه گویند وآن مالی است که مصالح بمتصالح منتقل و یا بنفع متصالح از آن چشم پوشی می کند .

۵۲۴۰ - مصالحه

در لغت بمعنی موافقت و سازش و توافق است و همین معنی بدون دخل و تصرف در نصوص قانون اسلام و فقه و سپس بی تغییر در قانون مدنی بکار رفته است

بنا براین هر توافق که بصورت یکی از عقود معین (مانند بیع ـ رهن ـ اجاره و جز اینها) نباشد اسم آن مصالحه و صلح است و حدیث ذیل دلالت بر این معنی دارد: «الصلح جائز بین المسلمین الا صلحا احل حراما او حرم حلالا». یعنی هر توافق بین افراد مسلمان نافذ و درست است مگر توافقی که نتیجهٔ آن روا شمردن امر نامشروع باشد و یا موجب سلب حقوق تعهد کننده شود. صلح هم مترادف مصالحه است.

(رك. صلح)

۵۲۴۱ - مصالحه بر نفقه

صلح طرفین بر این که گیرندهٔ مال الصلح تعهد کند نفقهٔ معینی را همه ساله یا همه ماهه تا مدت معین بطرف دیگر یا بثالث بدهد (مادهٔ ۷۶۸-۷۶۹ ق ـ م) این عقد با تأسیس قضائی Constitution de rente, de pension قرابت زیاد دارد.

۵۲۴۲ - مصاهره Alliance

(مدنی ـ فقه) رابطه‌ای است که بسبب نکاح بین زوجین و اقرباء آنها پدید آید (مادهٔ ۱۰۴۷ قانون مدنی).

۵۲۴۳ - مصحف

(بتشدید ثانی و فتح ثانی و ثالث) در علم درایه حدیثی است که لفظ اسم راوی یا لفظ متن حدیث را تغییر دهند بطوریکه معنی تغییر کند مثلا حریز را جریر گویند. تغییر معنی را هم تصحیف گویند.

۵۲۴۴ - مصداق مشتبه

رك. شبههٔ مصداقی

۵۲۴۵ - مصدق

(فقه) مأمور وصول زکات را می گفتند. چون زکات در صدقه نیز گویند.

(آئین دادرسی مدنی) شخصی که توسط اصحاب دعوی بتراضی کتبی یا شفاهی معین میشود تا اخبار یا اظهار نظر او برای طرفین حجت باشد. مصدق ممکن است اخبار از ماوقع کند و اظهار نظر فنی ننماید و رسیدگی نکند مانند گواهان محلی در مواد ۴۳۲ - ۴۳۴ دادرسی مدنی که عنوان صرف شاهد را ندارند زیرا نظر آنان قاطع دعوی است. مصدق ممکن است اظهار نظر فنی نماید مانند کارشناسی که مصدق هم باشد (بند چهار مادهٔ ۵۲۴ دادرسی مدنی و مادهٔ ۴۰ لایحهٔ قانونی موافقت نامهٔ تفحص و اکتشاف و بهره برداری و فروش نفت بین شرکت ملی نفت ایران و شرکت پان آمریکن پترولیوم کور ـ پوریشن).

۵۲۴۶ - مصرف Consommation

در مقابل تولید بکار میرود بمعنی بکار بردن اشیاء در هدف تولید مانند ساختن بنا از آجر و آهن و دوختن جامه از پارچه و نخ.

۵۲۴۷ - مصرف کنندهٔ عادی

در باب ثبت علائم بکسی گفته میشود که فاقد اطلاعات اختصاصی و جاهل به رموز و نشانه‌ها بحسب بر خورد اولیه بوده باشد و تا وقتی که دیگری توجه او را جلب نکند او خود توجه بفرق جزئی بین دو علامت نداشته باشد (مادهٔ نهم قانون ثبت علائم و مادهٔ پنج نظامنامه ۱۴ ـ ۴ ـ ۳۷).

۵۲۴۸ - مصطلح

مرادف متصالح است.

(رك. متصالح)

۵۲۴۹ - مصطلحين

(فقه) طرفين عقد صلح را گويند .

۵۲۵۰ - مصوبه

رك . تصويب - تخطئه

۵۲۵۱ - مصونيت immunité

(حقوق عمومی) وضع مخصوصی است كه دارندۀ آن از تعرض مخصوصی معاف و محفوظ است . در اصطلاحات ذيل بكار رفته است :

۵۲۵۲ - مصونيت پارلمانی

(حقوق اساسی) قسمی از اقسام مصونيت سياسی است كه بموجب آن بدون اطلاع وتصويب مجلس شورايملی كسی حق تعرض به اعضاء آنرا ندارد و اگر احياناً يكی از اعضاء علناً مرتكب جنحه و جنايتی شود ودر حين ارتكاب دستگير گرددبايد اجراء سياست در بارۀ او با استحضار مجلس باشد (اصل دوازدهم قانون اساسی) اساس اين مصونيت اين است كه نمايندۀ مجلس آزادانه انجام وظيفه كند و در نتيجه در دعاوی مطروحه عليه او قانون تحت عنوان مصونيت پارلمانی و درحدود آن از نماينده حمايت می كند .

۵۲۵۳ - مصونيت ديپلماسی

تعطيل قانون جزا نسبت به بيگانه دردو مورد ذيل :

الف - رؤساء ممالك .

ب - نمايندگان سياسی يك كشوردر كشور ديگر .

۵۲۵۴ - مصونيست سياسی

عبارت است ازيك رشته معافيت‌های راجع بنمايندگان سياسی كشورهای خارجی وزن و فرزندان آنها و اعضاء رسمی سفارت كه بموجب آن ، اشخاص مزبور تابع محاكم دولت متبوع خود می باشند وازمحاكم كشوری كه در آنجا انجام وظيفه می كنند تبعيت نمی كنند، و نيزاز تعقيب (رك . تعقيب) مدنی و جزائی و اداء شهادت در محاكم و پاره‌ای از تشريفات قانونی برخی از اعمال حقوقی(رك. عمل حقوقی) و نيزاز برخی ازمالياتها معاف می باشند .

۵۲۵۵ - مصونيت قضائی

immunité de juridiction

مصونيت و معافيت پاره‌ای از اشخاص يا اموال يا حالات از قواعدكلی و عمومی وجاری كشور در امور قضائی ياانتظامی يا مالياتی .

۵۲۵۶ - مصونيت مأموران قضائی

هر گاه مأمور قضائی مرتكب جنحه يا جنايت شود قبل از صدور حكم تعليق او ازمراجع انتظامی قضات نميتوان او را مورد تعقيب كيفری قرار داد . از اين معنی بمصونيت كيفری مأموران قضائی تعبير ميشود چنانكه از قاعدۀ منع تغيير قضات به مصونيت مقام قضائی تعبير شده است .

۵۲۵۷ - مصونيت مقام قضائی

دادرس را بدون محاكمه وثبوت تقصير منفصل يا معلق نميتوان كرد و نميتوان شغل او را تغيير داد مگر بموجب قانون (اصل ۸۱ - ۸۲ متمم قانون اساسی) .

۵۲۵۸ - مصونيت منزل

مرادف آزادی مسكن است .

(رك . آزادی مسكن)

۵۲۵۹ - مضارب Exploitant

(مدنی) در عقد مضاربه ، عامل رامضارب گویند .

(رك . مضاربه)

۵۲۶۰ - مضاربه Commandite

(مدنی) عقدی است که بموجب آن یکی‌از متعاملین سرمایه‌می‌دهد باقید اینکه‌طرف دیگر با آن تجارت کرده و در سود آن شریك باشند . صاحب سرمایه مالك ، و عامل ، مضارب نامیده میشود (مادۀ ۵۴۶ ق - م) .

۵۲۶۱ - مضطر

(فقه) در معانی ذیل بکار رفته است :

الف - کسیکه عدم استعمال بعضی از محرمات موجب تلف جان او گردد .

ب - ترك‌ارتکاب‌برخی‌ازمحرمات‌موجب ناخوشی یا دشواری‌معالجه یا ضعف‌منتهی بترك همراهی با همراهان سفر گردد (قلائدالدرر جزائری - صفحۀ ۳۳۷ - جواهرالکلام - جلد ششم صفحۀ ۷۱ - مفاتیح‌الشرایع‌فیض - صفحۀ ۲۶۶)مامن شیئی الاوقد احله‌الله للمضطر .

قاعدۀ « الضرورات تبیح‌المحظورات »و «الضرورة تتقدر بقدرها» وسایر تعبیرات نزدیك و مشابه این‌ها همگی برای بیان قاعدۀ اضطرار است که یکی از قواعد حقوقی مذکور در قرآن است .

۵۲۶۲ - مضطرب

(فقه) در علم درایه‌حدیثی است ضعیف که راوی یا روات‌آن از نظر متن‌یا سندیك حدیث را بدو یا چند صورت نقل کنند که باهم مخالف باشند بشرط اینکه دو صورتی که از یك روایت نقل کرده از حیث صحت وسایر اوصاف مساوی باشند که ترجیحی بر یکدیگر نداشته باشند والاآنکه مزیت دارد قابل تمسك است و بآن ، عنوان مضطرب داده نمیشود . مثل اینکه حدیثی راگاهی ازپدر وسپس از جدش روایت‌کند و دفعۀ دیگر و در جای دیگر بلاواسطه آنرا از جدش نقل کند .

۵۲۶۳ - مضمر

(فقه) در علم درایه حدیثی‌است که‌صحابی یا یکی از اصحاب امامان بگوید (سألته عن کذافقال کذااوامرنی بکذا)وخلاصه‌اسم معصوم رانگوید و معلوم نباشدکه اجمالا مسئول عنه او معصوم بوده یا نه . این حدیث‌را جزءاحادیث‌ضعیف تلقی کرده‌اند (وصول الاخیار ص ۸۷) .

۵۲۶۴ - مضمون

(فقه) چیزی که بعهدۀ کسی باشد خواه بموجب‌عقدی ازعقود مانند مضمون‌بضمان درك ، و خواه بموجب امر دیگر مانند مضمون به اتلاف مال غیر .

۵۲۶۵ - مضمون در ذمه

(فقه) مال‌کلی درذمه‌را گویند مانندمبیع در بیع سلم . بهمین جهت گفته‌اند بیع سلف‌بیع مال مضمون در ذمه است .

۵۲۶۶ - مضمون عنه

(مدنی - فقه) در ضمان عقدی‌شخص‌ثالثی راکه از اوضمانت شده است مضمون عنه (یا مدیون اصلی) گویند (مادۀ ۶۸۴ ق - م) .

۵۲۶۷ - مضمون‌له

رك . عقد ضمان

۵۲۶۸ - مطابقت ایجاب وقبول

(مدنی ـ فقه) موقعی ایجاب مطابق با قبول است (وبعکس) که منشاء به ایجاب عین منشاء بقبول باشد حتی نسبت بشرط ضمن عقد .

۵۲۶۹ - مطالبات

(مدنی) در مقابل دیون استعمال میشودو شامل تمام تعهدات مالی بنفع متعهدله است که بمرحلهٔ وصول نرسیده باشد .

۵۲۷۰ - مطالبات اجرائی

(مدنی) طلب‌هائی که از طریق صدور اجرائیهٔ اسناد رسمی قابل مطالبه ازمدیون باشد و شامل مطالبات چك هم می‌باشد ولواینکه چك سند رسمی نیست .

۵۲۷۱ - مطالبهٔ اجراء تعهد

Mise en demeure

مطالبهٔ متعهدله از متعهد بوسیلهٔ رسمی که تعهد خود را اجراء کند (ذیل مادهٔ ۲۲۶ ق ـ م) .

ترجمهٔ اصطلاح لاتین در اصطلاح بالا منظور است ولی درفقه نیز عنوان «اهمال بعد از مطالبه» قریب باین معنی است و مورد توجه بوده است (شرح لمعه ـ جلد اول ـ ص ۴۴۳) .

۵۲۷۲ - مطرد (بضم اول وتشدید وفتح ثانی)

(فقه) صفت تعریفی است که مانع اغیار است . اطراد باین معنی است که هرگاه تعریف در موردی صدق کند چیزی که تعریف شده موجود باشد (اذاوجدالحد وجدالمحدود) وگرنه تعریف اعم ازچیزی است که تعریف شده است . اصطلاح بالا در مقابل منعکس بکار می‌رود .

(رك . مانع اغیار ـ منعکس)

۵۲۷۳ - مطلع

(جزا ـ دادرسی کیفری) کسیکه اطلاع او از واقعهٔ محسوسی که رخ داده ناشی از حس خود او نبوده بلکه بواسطهٔ دیگران علم بآن واقعه پیداکرده باشد خواه علم او قطعی و یا ظنی باشد. (مادهٔ ۱۴۰ ـ ۱۴۲ ـ ۱۴۳ ـ ۱۴۵ دادرسی کیفری) .

(رك . شاهد)

۵۲۷۴ - مطلق

(فقه) الف ـ لفظی را گویند که برای یك ماهیت وضع شده باشد و در عبارتی قرار گرفته باشد و بدون قرینه قابل انطباق بر تمام افراد متحدالجنس آن ماهیت باشد مانند ماهیت (وجه ملزم) در مادهٔ ۶۵۳ قانون مدنی .

مقایسه شود با (عموم) رك . عموم

هرگاه بکمك قرینه‌ای قابلیت انطباق بر تمام افراد متحدالجنس آن ماهیت از بین رفته و فقط بر محدودی از افراد متحد-الجنس آن ماهیت منطبق شود آنرا مقید نامند مانند (عقد لازم) در مادهٔ ۶۷۹ قانون مدنی .

درزمان‌ما فرق بین‌عام ومطلق نهاده نمیشود وکمتر بمعانی آنها توجه‌می کنند‌مثلاتبصرهٔ ۵ مادهٔ ۳۴ قانون ثبت مطلق است نه‌عام ازاین حیث که آن تبصره شامل صدور سند انتقال اجرائی نسبت به املاك ثبت نشدهٔ موضوع مادهٔ ۱۲ قانون ثبت هم هست یانه ؟ حل این مشکل اهمیت فرق بین عام و مطلق را روشن‌می کند.

ب ـ مطلق بروزن‌معلم بمعنی طلاق‌دهنده است .

۵۲۷۵ - مطلقه

(بتشدید لام) در اصطلاحات مدنی و

فقه بزوجهٔ دائم گفته میشود که شوهرش او را طلاق‌داده باشد (مادهٔ ۱۱۳۹ قانون مدنی).

۵۲۷۶ - مطوعه

(فقه) اشخاصی که پیشهٔ ثابت آنها سپاهیگری نبوده وتعلیم مخصوص ندیده و سپاه موقت را تشکیل میدهند.

۵۲۷۷ - مظالم

(فقه) جمع مظلمه است ومظلمه چیزی است که بظلم وستم گیرند خواه از نخست بستم گرفته شود (مانند غصب مال غیر) یا نه مانند تصرف منکر ودیعه از زمان انکار ببعد و هر گونه تعهد که‌له دیگران (یا از حق‌الله) بر دارائی کسی تعلق گرفته و متعهد در انجام تعهد خود بعمد یا تقصیر اقدام نکرده باشد مظلمه می‌باشد.

(بین دین ومظلمه عموم وخصوص من‌وجه است مثلا غصب عین مال غیر مظلمه است ولی دین نیست و دینی که مدیون قصد پرداخت آنرا دارد و تعلل در اداء آن نمی‌کند دین است ولی مظلمه نیست).

رد مظالم اقدام بتعهدی است که مصداق مظلمه است.

(رك. ظلامه)

۵۲۷۸ - معابر عمومی

شامل خیابانها و کوچه‌هائی است که‌منتهی بمعبر دیگر شده ویا منتهی باراضی‌مباح شود و منتهی بملك غیر نشده باشد. درفقه آنها را «طرق نافذه» (در مقابل «طرق مرفوعه») می‌نامند.

(اصطلاحات شمارهٔ ۳۴۱۸ - ۳۴۱۹ دیده شود).

۵۲۷۹ - معارضه بمثل

(بین‌الملل عمومی) اعمال قدرت بضرر دولت دیگر که مرتکب کاری که خلاف مقررات بین‌المللی است شده و هدف آن الزام‌وی برعایت مقررات بین‌المللی است. مقررات جنگ شامل عمل معارضهٔ بمثل نیست. و نیز این اصطلاح با اصطلاح معاملهٔ متقابل فرق‌دارد.

(رك. معاملهٔ متقابل)

۵۲۸۰ - معاصی

(فقه) جرائم را گویند.

۵۲۸۱ - معاصی صغیره

رك. کبیره

۵۲۸۲ - معاصی کبیره

رك. کبیره

۵۲۸۳ - معاضدت قضائی

مؤسسه‌ای‌است‌ازشعبات کانون‌وکلاءمرکز بمنظور تعیین وکیل مجانی (در حدود مقررات آئین نامهٔ قانون وکالت) برای اشخاص بی‌بضاعت (مادهٔ ۳۴ ببعد آئین‌نامهٔ مزبور).

۵۲۸۴ - معاطات

(فقه) صفت عقد معوضی است که ایجاب و قبول آن لفظی یاکتبی و یا اشاره نبوده بلکه بدادن و ستدن صورت گیرد مانند بیع معاطات. غالب‌فقهاء عقود معاطاتی را عقد نمیدانند مثلابیع معاطاتی‌را عقد نمیدانند ولی بیع می‌دانند و بیع از نظر آنان دوقسم است: بیع‌عقدی (که ایجاب و قبول آن لفظی است) و بیع غیرعقدی (یا معاطاتی) که بدادن و ستدن صورت می‌گیرد. براین‌نظر دلیلی از نصوص

شریعت که مقنع باشد بدست نیامد .

معافیت

درلغت عرب «عفوازحق» بمعنی چشم‌پوشی ازحق خود بنفع طرف است مانند ابراء که ابراء کننده حق خودرا عفومی کند و طرف (یعنی‌مدیون) معفوازطلب بستانکار می گردد در زبان فارسی بجای «معفو» کلمهٔ معاف بکاربرده‌اند چنین استعمالی در اصل زبان عربی سابقه ندارد .

در اصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۵۲۸۵ - معافیت از شرط سن

(مدنی) مطابق قانون‌مدنی (مادهٔ ۱۰۴۱) دختر وقتی‌که دارای پانزده سال تمام‌شد حجر بدنی او پایان می‌یابد و میتواند زناشوئی کنداما‌زوال حجربدنی‌ملازمه‌ای بازوال حجر دماغی (که پس از ۱۸ سال تمام ازبین میرود) ندارد مگر اینکه از مادهٔ ۱۲۰۹ قانون مدنی استفاده کندولی مقنن بدختری‌که دارای سیزده سال تمام است و دارای پانزده سال تمام نشده‌اذن داده‌که «معافیت از شرط‌سن» تحصیل کند و آنگاه زناشوئی کندیعنی از پانزده‌ساله بودن که‌شرط ازدواج‌اواست خودرامعاف نماید این معافیت هیچگونه اهلیت دماغی برای او بوجود نمی‌آورد نه‌درامورمالی و نه درامور مربوط به‌نکاح . ونظرهای خلاف این بی‌دلیل‌است . پسری که‌دارای ۱۵ سال تمام است و۱۸ سال تمام ندارد نیز میتواند معافیت از شرط سن بگیرد . معافیت او هم رافع حجر دماغی وی‌نیست و در دعاوی مالی‌وغیرمالی مربوط بنکاح نمیتواند بی دخالت ولی وارد شود و اجرائیهٔ ثبتی بطرفیت‌او نباید تعقیب‌شود.

۵۲۸۶ - معافیت گمرکی

Franchise douanière

معافیت پاره‌ای‌ازاموال ازحقوق گمرکی بطور موقت یا دائم وعموما مصرف‌داخلی ندارند .

۵۲۸۷ - معافیت مالیاتی

یعنی چشم‌پوشی دولت ازمالیاتی که‌متوجه شخص معین شده‌ویاروی‌ضابطهٔ کلی‌قابلیت توجه بشخص یاصنف‌معینی‌را دارد .

۵۲۸۸ - معاقله

(فقه) یعنی کسی عاقلهٔ کس دیگری قرار داده شود .

(رك . عاقله)

۵۲۸۹ - معامل

مرادف عاقد است یعنی کسیکه طرف عقد واقع میشود .

(رك . عاقد)

۵۲۹۰ - معامل فضولی

(مدنی - فقه) عاقد فضولی‌راگویند(مادهٔ ۲۶۰ ق -م) .

۵۲۹۱ - معاملات ارزی

انتقال و واگذاری ارز بهریك از وجوه ناقله (مادهٔ یك قانون راجع بمعاملات ارزی‌مصوب۱۳۳۶) .

۵۲۹۲ - معاملات دولتی

معاملاتی که یکطرف آن دولت باشد(خواه طرف ایجاب باشدخواه طرف قبول)ولی منع از ورود درمعاملات دولتی (مادهٔ ۴۵ آئین‌نامهٔ‌معاملات دولتی) شامل مواردذیل نمیشود :

اولا - موردی که قانون افراد را ملزم بفروش مال خود بدولت یا مؤسسات کشوری‌یا بلدی کند چنانکه کارمنددولت

خانهٔ خود را بضرورت توسعهٔ معابر به شهرداری بفروشد.
ثانیاً - در موارد معاملاتی که منحصر بکارمند دولت باشد و اجراء ضوابط مادهٔ ۳ - ۴ - ۵ آئین‌نامهٔ دولتی میسر نباشد ممنوعیت وجود ندارد مثل اینکه دارائی محل نیاز باجارهٔ خانهٔ بزرگی دارد و و تنها خانهٔ بزرگ محل ملك يك كارمند دولت است. از همین قبیل است کتبی که مؤلفان (مأمور دولتی) می نویسند و دانشگاه یا وزارتخانه‌ای آنها را چاپ می کند و حق‌التألیف بمؤلف میدهد. (تبصرهٔ چهارم مادهٔ اول لایحهٔ قانونی راجع بمنع مداخلهٔ وزراء و نمایندگان مجلسین و کارمندان دولت در معاملات دولتی و کشوری مصوب ۲۲ - ۱۰ - ۳۷) معاملات ممنوعه و مستثنیات آنها در مادهٔ اول قانون اخیر مصرح است.

۵۲۹۳ - معاملات مدنی

تصرفات مربوط بزندگی قضائی يك جامعه خواه از عقود و ایقاعات باشد خواه نه بنابراین غصب هم ازمعاملات مدنی است. در مقابل تصرفاتی که مربوط بزندگی قضائی آن جامعه نیست استعمال شده است مانند خوردن و نوشیدن و پوشیدن. روی همین معنی به کشتی سازی در بند ۱۰ مادهٔ دوم قانون تجارت عنوان معاملهٔ تجارتی داده شده است.

(رك . معامله بمعنی اعم)

۵۲۹۴ - معاملات وثیقه‌ای

هرمعامله‌ای که بموجب آن شخصی (اعم از این که مدیون باشد یا نه) عین مال منقول یا غیرمنقول خودرا وثیقهٔ انجام عملی قرار دهد خواه آن عمل، ردطلب باشد یا عمل دیگر و خواه آن طلب ناشی از قرار داد باشد خواه نه. عنصر مشخص این معاملات (که درقانون ما بآنها معاملات شرطی و رهنی و معاملات باحق استرداد نام داده اند) این است که مالك مالی که بوثیقه داده میشود :

اولا - آنرا ضمن عقدی بوثیقه میدهد خواه آن عقد بیع شرط باشد یا رهن باشد یا عقد دیگر مانند صلح یا عقد مذکور در مادهٔ ۱۰ قانون مدنی.

ثانیاً - مال مورد وثیقه بموجب این عقد از مالکیت مالك پیش از عقد خارج نمیشود و بمالکیت او باقی میماند بهمین جهت باید مالیات آن مال را (اگر مالیات تعلق میگیرد) خود او بدهد و اگر فوت کند مال مورد وثیقه بوراث خود او منتقل میشود و ورثهٔ او باید مالیات بر ارث بدهند وحتی از نظر شرعی هم جزء اموال او محسوب است مگر در مورد بیع شرط که از نظر قوانین فعلی کشور مملك نیست وهمچنان در مالکیت بایع شرطی باقی می‌ماند ولی در فقه، ازمالکیت او خارج و ملك مشتری میشود.

دراینصورت ذکر کلمهٔ استرداد (که موهم نقل ملك است) در مادهٔ ۳۳ قانون ثبت درست نیست و با صدر مادهٔ ۳۴ مکرر همان قانون که ببایع شرطی وراهن اجازه داده شده که مورد معامله را برای دفعات دیگر هم بهمان نحو مورد معامله قرار دهند سازگار نیست وهمچنین ذکر نقل و انتقال و مشتقات آنها در مادهٔ ۳۳ - ۳۹ قانون مذکور مبنی بر تغافل است نه غفلت.

معاملات وثیقه‌ای سه صورت عمده دارد :

اول - معاملات مذکور در مادهٔ ۳۳ - ۳۴ قانون ثبت که عناصر آنها عبارت است از:

الف ـ وجود دین که وثیقه برای آن داده میشود . منشاء دین هر چه باشد فرق نمی کند .

ب ـ قراردادی که بموجب آن مالی برای دین مزبور بوثیقهٔ دائن داده میشود خواه بیع شرط باشد خواه رهن خواه قرارداد دیگر .

ج ـ دین مزبور وجه باشد نه کالا .

د ـ برای پرداخت دین موعد و سررسیدی معین شده باشد .

دوم ـ وثیقهٔ حسن انجام تعهد . دراین نوع از معاملات وثیقه‌ای که امروز صور مختلف آن رو بازدیاد است :

اولا ـ در حین معامله اساساً دینی وجود ندارد !

ثانیاً ـ شخصی براثر قبول خدمتی در یك بنگاه رسمی یا غیررسمی تعهد می کند که طبق شرائط معین وظیفه و کار خود را انجام دهد و اگر تخلف کرد و خسارتی از تخلف او حاصل شد این خسارت را که دین او خواهد شد بآن بنگاه بدهد و برای تأمین این قصد از همان حین استخدام ملکی را نزد بنگاه بوثیقه میگذارد که در صورت تخلف و حدوث خسارت تا مبلغ معین (و یا بمیزان خسارت وارده) با صدور اجرائیه و فروش مورد وثیقه خسارت خود را از آن محل استیفاء کند .

وثیقهٔ حسن انجام تعهد همیشه باین صورت نیست چه ممکن است کسی از کارخانه‌ای تدریجاً کالا برای فروش بگیرد و سفته بکارخانه بدهد و تدریجاً بکارخانه مقروض شود و برای حسن انجام تعهد بپرداخت وجه سفته‌ها ملکی را بصاحب کارخانه وثیقه و رهن بلامدت بدهد تا هر وقت هر قدر از سفته‌های او و اخواست شود با صدور اجرائیه و فروش مورد وثیقه بهمان نسبت ، طلب خود را استیفاء کند در این فرض هم در حین معاملهٔ وثیقه‌ای دینی وجود ندارد تا چه رسد سررسیدی برای پرداخت آن معین کنند .

شك نیست که مواد ۳۳ ـ ۳۴ قانون ثبت بر نوع دوم از معاملات وثیقه‌ای صدر در صد قابل تطبیق نیست ولی باندك عنایت معلوم است که روح مواد مذکور شامل این مورد است و شورایعالی ثبت اخیراً این رویه را پذیرفته است .

سوم ـ ازمادهٔ ۳۳۸ ـ ۱۹۷ قانون مدنی معلوم است که در بیع ممکن است ثمن هم عین باشد نه پول بنا براین در بیع شرط هم ممکن است ثمن کالا باشد مثل اینکه شخصی خانهٔ خود را در قبال صد تن پسته به بیع شرط بدهد که در سر رسید پسته را بدهد و خانه را مستخلص کند در این صورت خسارت تأخیر مادهٔ ۳۴ قانون ثبت بآن تعلق نخواهد گرفت و آگهی مزایده هم بعنوان مقدار صدتن پسته باید منتشر شود (مستفاد ازمادهٔ ۳۴ قانون ثبت بانضمام مواد ۱۹۷-۳۳۸ قانون مدنی) .

* از خواص مشترك معاملات وثیقه‌ای در هر سه نوع آن این است که معاملات مذکور از طرفین لازم است خواه معاملهٔ مذکور رهن باشد یا بیع شرط یا عقد دیگر . زیرا در مادهٔ ۳۴ قانون ثبت معاملات شرطی و رهنی در یك سیاق ذکر شده و همه تابع یك حکمند و عبارت ماده طوری است که نمیتوان گفت : رهن طبق دستور مادهٔ ۷۸۷ ق ـ م از طرف مرتهن جائز است ولی معاملات شرطی طبق مادهٔ ۲۱۹ ق ـ م نسبت بطرفین لازم است بنا براین کلمهٔ (میتواند) در مادهٔ ۳۴

قانون ثبت اصلاحی ۲۶ - ۵ - ۳۲۰ بمعنی این است که بستانکار حق دارد صدور اجرائیه را بخواهد نه اینکه حق دارد با چشم پوشی از مورد وثیقه (که همان بهم زدن معاملهٔ با حق استرداد بتعبیر مادهٔ ۷۸۷ ق - م میباشد) طلب خود را برذمهٔ مدیون تحمیل و درنتیجه سند طلب خود را بصورت یك سند ذمه‌ای درآورد و مال ودارائی وآزادی مدیون را تهدید کند(درمورد سند ذمه‌ای توقیف مدیون جائز است) زیرا این همان‌وضعی بودکه برای اجتناب ازآن ، مادهٔ ۳۳- ۳۴ و ۳۴ مکرر قانون ثبت وضع شده است . باین ترتیب مواد قانون ثبت در حد خود ناسخ مادهٔ ۷۸۷ ق - م است .

۵۲۹۵ - معامله

(فقه) الف-معامله بمعنی اعم عبارت‌است از هر عملی که محتاج به قصد قربت نباشد بنا براین عقد صدقه (مادهٔ ۸۰۷ قانون مدنی) معامله نیست ولی‌غصب وعمل‌موجب ضمانات قهری و جرائم کبیره و صغیره جزء معامله بمعنی اعم می‌باشند . معامله باین معنی در فقه بسیار نزدیك به‌اصطلاح «معاملات‌مدنی» درحقوق خارجی‌است.
(رك . معاملات مدنی)
قواعد شهید اول - صفحهٔ ۶
ب - معامله بمعنی‌خاص‌شامل عقود(مالی و غیر مالی مانند نکاح)و ایقاعات‌است.
ج - معامله بمعنی اخص که شامل عقود مالی‌معوض است وشامل‌عقد نکاح نمیشود.
(مدنی) الف- بمعنی‌عقودمعین‌وغیرمعین‌است (مادهٔ ۴۶ - ۴۷ قانون ثبت) .
ب - بمعنی عقود و ایقاعات (مادهٔ ۲۲۳ قانون‌مدنی)است حمل‌معامله بر این معنی در غیر قانون مدنی (که از اصطلاحات فقهی پیروی می کند) دشوار است و در خصوص هر مورد باید قرائن و اوضاع و احوال و اصول‌کلی را در نظر گرفت صدق معامله بر افراز مال مشاع مشکل است .
(تجارت) معامله در قانون تجارت در میهوم وسیع بکار رفته است که مطابق با مفهومی معاملات‌مدنی (رك. معاملات مدنی) است و بهمین جهت در بند دهم مادهٔ دوم قانون تجارت کشتی سازی را جزء معاملات تجارتی شمرده است .
(رك . تقسیم)

۵۲۹۶ - معاملهٔ ارزی

خرید و فروش پول و بروات خارجی و انتقال پول به خارجه و گرفتن پول از خارجه و مانند این امور . در همین اصطلاح‌سابقاً‌معاملهٔ اسعاری‌بکارمی‌رفت.

۵۹۲۷ - معاملهٔ استقراضی

معامله‌ای‌که بمنظور گرفتن قرض صورت گیرد و شامل معاملات‌با حق استرداد و رهن نیز میشود (مادهٔ ۳۴ - ۳۵ قانون ثبت) .

۵۲۹۸ - معاملهٔ اسعاری

رك . معاملهٔ ارزی

۵۲۹۹ - معاملهٔ اقساطی

معاملاتی‌که پرداخت بعوض در چند قسط صورت گیرد درمقابل معاملات‌نقدی‌بکار می‌رود (مادهٔ ۲۸ نظامنامهٔ قانون دفاتر اسناد رسمی) .

۵۳۰۰ - معاملهٔ با حق استرداد

هر عقدی‌که موضوع آن مال غیر منقول بوده وبعنوان‌وثیقهٔ دین‌یاحسن‌انجام‌تعهد

در اختیار قانونی بستانکار قرارداده شود تا تحت شرائط قانونی در صورت امتناع مدیون از پرداخت دین از محل آن وثیقه طلب خود را تأمین کند. چون در این معاملات اساساً نقل عین نمیشود (مادهٔ ۳۴ مکرر قانون ثبت) لذا ذکر کلمهٔ استرداد که موهم نقل مال است درست نیست و عنوان صحیح این معاملات را باید معاملات وثیقه‌ای غیر منقول نهاد. معاملات استقراضی اعم از معاملات بالا است زیرا ممکن است قرض بدون وثیقه باشد یا وثیقه منقول باشد (تبصرهٔ دوم مادهٔ ۳۴ قانون ثبت و مادهٔ ۳۵ قانون مذکور).

۵۳۰۱ - معاملهٔ تجارتی

کلیهٔ عملیات (اعم از عقود و ایقاعات و غیر آنها) که بقصد سود بردن صورت گیرد معاملات تجاری محسوب است هر چند که معامله کننده تاجر نباشد و فقط یك بار یا دو بار چنین معامله‌ای را صورت داده باشد باین ترتیب معاملات تجارتی مرادف عملیات تجارتی خواهد بود. ممکن است معامله بقصد سود گرفتن نباشد ولی لااقل یکطرف معامله تاجر باشد مانند صدور چك كه مطابق مادهٔ ۳۱۴ قانون تجارت ذاتاً عمل تجارتی نیست ولی بنا بمادهٔ سوم قانون تجارت اگر صادر کنندهٔ چك تاجر باشد عمل صدور چك تجارتی می گردد و یا رابطهٔ اجارهٔ اجیر تاجر با تاجر مطابق مادهٔ سوم قانون تجارت معاملهٔ تجارتی است.

۵۳۰۲ - معاملهٔ ربوی

(فقه) معامله‌ای که در آن ربا واقع شده باشد خواه بیع باشد خواه قرض.

(رك . ربا)

۵۳۰۳ - معاملهٔ رهنی

(مدنی) عقد رهن را گویند (رك . رهن) رهن اخص از معاملات وثیقه‌ای است زیرا بموجب عقد رهن مالی بوثیقه داده میشود ولی عقود دیگری هم وجود دارد که بموجب آن مالی بوثیقه داده میشود.

(رك . معاملات وثیقه‌ای)

از ظاهر مادهٔ ۳۳-۳۴ قانون ثبت (اصلاحی مرداد ۱۳۲۰) معلوم است که عقد رهن مشمول عنوان معاملات با حق استرداد نیست. در این صورت عنوان معاملات با حق استرداد اخص از عنوان معاملات وثیقه‌ای است زیرا عنوان اخیر بر رهن هم صدق می کند ولی عنوان معاملهٔ با حق استرداد بر رهن صدق نمی کند.

بیع شرط را مادهٔ ۳۴ قانون ثبت خارج از عنوان معاملات با حق استرداد کرده ولی در مادهٔ ۳۳ آنرا داخل در عنوان معاملات با حق استرداد کرده است و همین امر باعث شده که گفته شود خود نویسنده مادهٔ ۳۳ - ۳۴ قانون ثبت به اصطلاحات حقوقی مربوط بمسائل مشمول این دو ماده احاطهٔ کافی نداشته است.

۵۳۰۴ - معاملهٔ زنان

Traite des femmes (ou traite des blanches ou embauchage en vue de la débauche)

(جزا) جرمی که بموجب آن شخصی برای ارضاء شهوت دیگران وادار کند (یا استخدام کند بمنظور عیش و شهوترانی) زن و پسر بالغ را از طریق تقلب یا اجبار بفسق و فجور. هم چنین است اگر زن و پسر نا بالغ را باین کار وادارد ولو اینکه تقلب یا اجباری بکار نبرد (مادهٔ

۳۳۴ قانون جزای فرانسه. در قانون ایران: پروتکل اصلاحی توافق بین‌المللی مربوط بجلوگیری از انتشار نشریات منافی عفت مصوب ۱۸ - ۹ - ۱۳۳۷).

اصطلاح خرید و فروش زنان که متداول است نسبت بمعنی فوق نارسا است و بهمین جهت اصطلاح معاملهٔ زنان بهتر است که انتخاب شده است.

۵۳۰۵ - معاملهٔ سفهی

(فقه - مدنی) معاملهٔ غیر سفیه (عاقل بالغ رشید) که با توجه بخصوصیات وطبع آن معامله برای تصرف معامل در مال خود بآن صورت که معامله کرده وجههٔ عقلائی تصور نشود یعنی معامله ازجنس معاملات سفهاء است هرچند که خود معامل ازسفهاء نیست این معامله باطل است مانند صلح بلاعوض تمام دارائی بخویشاوندیا غیر آن بطوریکه مصالح تهیدست و مستأصل و محتاج قوت لایموت گردد! بطلان این معامله درفقه مفتی‌به و از ملاك مواد ۲۳۲ - ۳۱۵ قانون مدنی استفاده میشود.

۵۳۰۶ - معاملهٔ صوری

(مدنی - فقه) معامله‌ای است که طرفین قصد جدی برای بوجود آوردن آثار حقوقی آن معامله را نداشته باشند مانند بیع شرطهای سابق (قبل از وضع مدلول مادهٔ ۳۴ قانون ثبت) که صورتاً بیع بودو درمعنی وسیله‌ای برای استقراض واخذ ربح نامشروع محسوب می‌شد (مادهٔ ۴۲۶ قانون تجارت). مادهٔ ۴۶۳ قانون مدنی میگوید: اگر در بیع شرط معلوم شود که قصد بایع حقیقت بیع نبوده است احکام بیع در آن مجری نخواهد بود.

۵۳۰۷ - معاملهٔ فضولی

(مدنی - فقه) معامله بمال غیر بدون نمایندگی خواه برای خودو خواه برای مالك. شرط تحقیق معاملهٔ فضولی این نیست که معاملهٔ فضول برای صاحب مال و بدون اذن او باشد بلکه ممکن است برای خود معامله کند مانند سارق که مال مسروق را برای خود می‌فروشد و این نمونهٔ شایع عقدفضولی است وهمچنین است مال غصب که غاصب برای خود معامله می کند.

۵۳۰۸ - معاملهٔ متقابل

(بین‌الملل عمومی) الف - خسارتیکه از اقدامات قانونی دولتی متوجه تبعهٔ دولت دیگر شده اگرموجب شود که دولت متبوع آنان نظیر همان اقدامات را در بارهٔ اتباع دولت اول بکار برد. اقدام دولت اخیر را معاملهٔ متقابل نامند ودرحقیقت عنوان معامله بمعنی عقد و قرارداد نیست بلکه بمعنی عمل و کار است. ازاین نمونه‌است بالا بردن تعرفهٔ گمرکی مصنوعات کشور معین.

ب - هرعمل متقابل درروابط بین‌المللی (مادهٔ ۸۱ قانون‌جزا).

۵۳۰۹ - معاملهٔ محاباتی

(مدنی - فقه - تجارت) محابات درلغت بمعنی یاری وکمك و چیزی را تخصیص دادن و تمایل وگرایش بطرف چیزی یا امری و مساهله و مسامحه (بمعنی آسان گرفتن امور وگذشت کردن و رفع‌مضایقه از چیزی) را گویند.

در اصطلاح معاملهٔ محاباتی دارای ارکان و عناصر ذیل است:

الف - معامله باید معوض باشد.

ب ـ تعادل بین عوض و معوض بکلی بهم خورده باشد.

ج ـ طرفین عالم به بهم خوردگی تعادل مزبور باشند. فرق نمی کند که عوض بیشتر از معوض بیارزد یا بعکس بنا بر این تعریف معاملهٔ محاباتی به «معاملهٔ به اقل عوض‌ـ المثل» از اغلاط است (مادهٔ ۴۲۳ قانون تجارت).

۵۳۱۰ - معاملهٔ محاباتی بشرط قرض

(فقه) کسی میخواهد پولی قرض بستاند برای این کار مال ناچیزی (مانند قوطی سیگار) را بدو هزار تومان از مقرض میخرد وضمن عقد شرط میکند که فروشنده مبلغ ده هزار تومان برای مدت معینی بدون اخذ ربح باو قرض بدهد. در واقع تفاوت قیمت واقعی وقیمت دوهزار تومان که برای قوطی سیگار معین شده جای ربح را می گیرد.

این معامله از مصادیق حیل است که باطل است.

۵۳۱۱ - معاملهٔ نسیه

رك. نسیه

۵۳۱۲ - معاملهٔ نقد

رك. نسیه

۵۳۱۳ - (ثبت) معامله

ثبت معامله یعنی نوشتن آن بر طبق مقررات ثبت اسناد در دفاتر مخصوص که قانون برای این کار تعیین کرده است. از روح مواد قوانین راجع به ثبت معاملات و خصوصاً مواد ۴۶ـ۴۷ قانون ثبت معلوم است که رسمی بودن سند معامله متعاملین را از ثبت سند در دفاتر مذکور بی‌نیاز نمی کند مانند موارد ذیل که سند معامله رسمی است ولی حسب‌القاعده باید در دفاتر مخصوص ثبت معاملات به ثبت برسد:

الف ـ گزارش اصلاحی دادگاه که بموجب مواد ۶۳۰ قانون آئین دادرسی مدنی و ۱۲۸۷ قانون مدنی ارزش یك سند صلح را دارد واین سند هم مطابق مادهٔ ۱۲۸۷ ق‌ـم رسمی است ولی باقتضاء مواد ۴۶ـ ۴۷ قانون ثبت باید به ثبت برسد و حق‌الثبت پرداخته شود.

ب ـ صلحنامه‌ای که داوران مطابق مادهٔ ۶۵۹ آئین دادرسی مدنی تنظیم میکنند.

ج ـ صورت مجلس تنظیم شده درمزایده‌ هائی که ادارهٔ ثبت اسناد بموجب مقررات راجع باجراء اسناد رسمی لازم‌الاجراء تنظیم میکند با وجود اینکه سند رسمی است و حاکی ازبیع مزایده است معذلك متعاقب تنظیم آن سند انتقال اجرائی در دفترخانه تنظیم میکنند و این تنهامورد است که با وجود صورت مجلس مزایده (که خود سند رسمی معامله محسوب‌است زیرا مزایده یك معامله است) سندانتقال دیگری در دفترخانه تنظیم میشود.

د ـ هرگاه ضمن اجراء حکم دادگاه و درحضور رئیس اجراء محکوم‌علیه بجهت اداء محکوم به مال غیر منقولی را به محکوم‌له صلحاً منتقل کند و این امر در صورت جلسهٔ مأمور اجراء منعکس شود این صورت جلسه طبق مادهٔ ۱۲۸۷ ق‌ـم و مادهٔ ۵۵ قانون تسریع سند رسمی صلح است و مانند صورت جلسهٔ مزایدهٔ ثبت اسناد است.

هـ ـ دستور تملیك دادگاه هم حاکی از وقوع نقل مال است که یکطرف آن حاکم

بعنوان ولی ممتنع است و طرف دیگر آن منتقل‌الیه (محکوم‌له) فرضاً که این عمل عقد و معامله نباشد و صرفاً ماهیت حقوقی آن پرداخت دین باشد بازهم جنبهٔ ایقاع را دارد و ایقاعات هم محکوم به حکم مواد ۴۶-۴۷ قانون ثبت میباشند. در اینصورت اوراق اجرائی متضمن دستور تملیک دادگاه سند رسمی بوده و باقتضاء مادهٔ ۴۶-۴۷ قانون ثبت باید در دفاتر اسناد رسمی ثبت شود . لکن در این مورد از قدیم بعد از پدید آمدن اختلاف نظر بین محاکم و ادارات ثبت دستور اداری داده شد که حاجت به ثبت در دفترخانه ندارد هرچند که مستند دستور واضح نیست .

(رك . گزارش اصلاحی)

و - وثیقه‌ای که بموجب مادهٔ ۱۲۹ آئین دادرسی کیفری گرفته میشود هرچند که سند حاکی ازاخذ وثیقه در دادسرا سندی است رسمی ولی این وثیقه دادن معامله است و باید بموجب مواد ۴۶-۴۷ قانون ثبت در دفاتر اسناد رسمی ثبت شود . در این مورد هم این قسمت را رعایت نمیکنند.

۵۳۱۴ - (جهت) معامله

(مدنی) هدفی که شخص بخاطر آن هدف، خود را بنفع دیگری متعهد میسازد و یا بطور کلی معامله‌ای میکند (مادهٔ ۲۱۷-۲۱۸ قانون مدنی) .

جهت معاملاتی که در یك صنف هستند بحسب اشخاص و احوال هرشخص فرق میکند برخلاف علت معامله که در تمام مصادیق یك صنف واحد است .

جهت نامشروع موجب بطلان معامله است (المغنی - ابن قدامه جلد چهارم - ص ۲۰۰) .

۵۳۱۵ - (علت) معامله

(حقوق مدنی) هدف نوعی Objective در یك صنف از معاملات را گویند مثلا علت در عقد بیع از طرف بایع ، وصول به ثمن و از طرف مشتری وصول به مبیع است و علت درعقد هبه احسان واهب به متهب است .

۵۳۱۶ - (مورد) معامله

(مدنی) عوض و معوض را گویند .

۵۳۱۷ - (نوع) معامله

(مدنی) الف - عنوان هریك از معاملات نوع معامله را تشکیل میدهد مانند بیع و رهن و اجاره و مضاربه که هریك نوعی از معامله هستند . اگریکی از این نوعها را باقسامی تقسیم کنند هریك از آن اقسام، صنف آن نوع خواهد بود مانند بیع سلم و بیع صرف و بیع شرط که اصناف نوع بیع هستند .

ب - بمعنی اعم: نوع معامله شامل اصناف هم میشود مثلا بیع سلم یکنوع معامله است و بیع صرف یکنوع دیگر ازمعامله است و همین معنی در مادهٔ ۱۹۴ قانون مدنی مورد توجه مقنن است .

۵۳۱۸ - معاوضات

(فقه) این اصطلاح بصورت جمع به‌عقود معاوضی گفته میشود .

(رك . عقد معاوضی)

۵۳۱۹ - معاوضه

(مدنی) عقدی است که بموجب آن یکی ازطرفین مالی میدهد بعوض مال‌دیگر که از طرف دیگر اخذ میکند بدون ملاحظهٔ اینکه یکی ازعوضین ، مبیع و دیگری

ثمن باشد (مادهٔ ٤٦٤ ق ـ م) اگر عوضین هر دو عین باشد بفرانسه Troc نامیده میشود (درفقه این‌را مقایضه هم می‌نامند) و Echange هم میگویند الا اینکه لغت اخیر برموردی‌هم که عوضین هر دوحق باشد صدق میکند.

(فقه) هر عقدی که ایجاب وقبول آن لفظی نباشد (جز عقدلالان) عنوان معاوضه‌رادارد. این قسم عقود بین مسلمین بهرعنوان که صورت گیرد درست است (اصل نامحدود بودن معاوضات).

رك . اصل‌محدودبودن‌عقود

۵۳۲۰ - معاون Adjoint

در لغت بمعنی کمك و یاور است . در اصطلاحات اداری عضو مقدم پس‌ازرئیس اداره را گویندکه او را یاری میدهد وعندالاقتضاءنیابت‌اورادارد.

در اصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۵۳۲۱ - معاون اول

(دادرسی) معاون دادستان (دادیار) که‌در غیاب دادستان کارهای اوراانجام میدهد. دادیاری که این سمت را نداشته باشد معاون دوم نامیده میشود .

۵۳۲۲ - معاون ثابت

(حقوق اداری) معاون وزارتخانه که بموجب مادهٔ یکم قانون مربوط به تعیین معاونین ثابت وزارتخانه ها مصوب ۵-۱۲-۳۶ منصوب میشود و فلسفهٔ آن ایجاد ثبات در امور اداری و بهبود سازمان اداری و سنجش بهتر تشکیلات اداری است .

۵۳۲۳ - معاون جرم

رك . معاونت

۵۳۲۴ - معاون دوم

رك . معاون اول

۵۳۲۵ - معاون وزیر

(حقوق اداری) عضوکابینه که ازنظرسلسله مراتب اداری مادون وزیر است وبموجب حکم مخصوص دارای صلاحیت‌های خاص میباشد .

۵۳۲۶ - معاونت

(جزا) تحریك عامل اصلی جرم (مباشر فعل جرم) و یاکمك در تهیهٔ مقدمات یا در لواحق جرم باعلم و تسهیل دراجراء آن وبطورکلی کمك عالمانه به‌مباشرجرم از طرف غیرمباشر. مادهٔ ۲۸ قانون‌جزا.

(رك . شرکت درجرم)

معاونت در جرم غیرعمد هم‌مصداق دارد مانند اینکه راننده‌ای فرمان ماشین‌را به شاگردش که میداند پروانه ندارد و از رانندگی اطلاع کافی ندارد بدهد و در نتیجه قتلی بغیرعمد واقع شود (رأی تمیزی) .

اگرکسی مال مسروق را از سارق عالماً گرفته و مخفی کند این کمك که‌درلواحق جرم سرقت بعمل آمده مصداق معاونت در جرم است .

۵۳۲۷ - معاهد

(فقه) کافری که با حکومت اسلام پیمان صلح مهادنه بر قرار کرده باشد و امان او امان موقت است .

(رك . مهادنه)

۵۳۲۸ - معاهدات

رك . عهد

۵۳۲۹ - معاهده Traité

(فقه) ـ الف ـ اسم نوعی از عقد صلح‌بین

مسلمانان و غیر مسلمانان است که پیش از جنگ و یا بعنوان ختم جنگ منعقد می‌شد ونتیجه آن صلح‌موقت است (بعکس عقد ذمه) و در متن عقد باید مدت آن معلوم گردد وعقد مذکور استقلال سیاسی خصم را از بین نمی‌برد وطرف این عقد ممکن بود ذمی یا غیر ذمی باشد و پس از انعقاد این عقد ، طرف را معاهد نامیده‌اند . بجای معاهده لغت مهادنه هم بکار رفته است .

ب - بمعنی عهد (در مقابل نذر) است (رك . عهد)

(جلد دوم نهایه - ص ۵۷۸)

(حقوق بین‌المللی عمومی) بمعنی قرارداد بین‌المللی است .

(رك . قرارداد بین‌المللی -موافقت‌نامه)

۵۳۳۰ - معاینهٔ محل

Descente sur lieux

باز دید مراجع قضائی یا اداری ازمحل وقوع جرم یا مورد دعوی و اختلاف یا موضوع حق (معاینهٔ محل در اجـراء مقررات ثبتی هم پیش می‌آید واختصاص بدعاوی مدنی وکیفری ندارد) .

۵۳۳۱ - معبر رودخانه

(مدنی) حداکثر ممکن ازاراضی برای عبور آب که برای دفع ضررازسکنهٔ مجاور آن ضرورت داردواراضی مز بورمتعلق حق عموم وازمشترکات عمومی است عوامل ذیل ماهیت آنرا روشن می‌سازد :

الف - باتوجه باینکه مسیر آب در معبر رودخانه متغیر است تمام نقاط موردتغییر از سطح‌معبر داخل در مفهوم معبراست.

ب - محل نصب پل‌هاملاك محاسبهٔ عرض رودخانه نیست زیر پل عاد تا در نقاط کم عرض نصب میشود .

ج - آب بهاره ملاك محاسبهٔ حداکثر معبر در سال است ولی چون همین آب در سالهای مختلف فرق می‌کند، برای دفع ضررازسکنهٔمجاوررودخانه حداکثر آب‌درسنوات مختلف باید ملاك قرار گیرد و چون با پیش‌آمد سالهای کم‌آبی‌چیزی از حقوق سکنهٔ مجاوررودخانه ازاراضی حداکثر معبر ساقط نمیشود لااقل وبطور قدر متیقن (با لحاظ عرف) بایدحداکثر آب بهارهٔ عمر متوسط انسان (۷۵سال- مادهٔ ۱۰۲۰ ق - م) در احتساب مقدار حداکثر معبر باید رعایت شود .

د - احیاء معبر اگر بصورتی باشد که مانع عبورآب نباشد (مانند زراعت گندم و جو و برنج) اشکال ندارد والا احیاء مذکور اثری نداردوموجب تملك نمیشود. حریم رودخانه درخارج ازحداکثرمعبر است و عرفاً مقداری از اراضی مجاور دو طرف معبر رودخانه است که برای عبور و مرور بمنظور استفاده‌های‌مختلف از رودخانه طبق عرف وعادت هرمحل اختصاص داده شده است .

۵۳۳۲ - معترض

رك . و اخواست

۵۳۳۳ - معترض ثالث

Tierce opposition

(دادرسی مدنی) کسیکه دعوی اعتراض ثالث را مطرح کند .

(رك . اعتراض ثالث)

۵۳۳۴ - معترض علیه

رك . واخواست

۵۳۳۵ - معترض عنه

رك . واخواست

۵۳۳۶ - معتمد

در مقررات ثبتی به کسی گفته میشود که تنظیم کنندهٔ سند (از اصحاب معاملات اعم از عقود و ایقاعات) بعلتی از علل (مانند کری ـ کوری ـ لالی ـ بیسوادی) باید باعتماد آن کس سند تنظیم شده را امضاء کند (مادهٔ ٦٤ -٦٦ -٦٧ قانون ثبت).

۵۳۳۷ - معدل

(بروزن معلم) مرادف مزکی است.

(رك . مزکی)

۵۳۳۸ - معدن

(مدنی ـ فقه) تودهٔ اجسام یامایعات یا خاك مخصوص مخفی در اعماق زمین (مادهٔ ۱٦۱ ق ـ م).

۵۳۳۹ - معدن باطنی

مرادف معدن تحت‌الارضی است.

(رك ٠ معدن تحت‌الارضی)

۵۳۴۰ - معدن تحت‌الارضی

معدنی که زیرخاك پنهان است واستخراج آن عمل‌حفاری مخصوص مانند کندن‌تونل و چاه لازم دارد مانند معدن ذغال سنگ و نفت.

۵۳۴۱ - معدن سطح‌الارضی

معدنی که روی زمین است و استخراج آن عمل حفاری مخصوص لازم ندارد مانند معدن نمك.

۵۳۴۲ - معدن ظاهری

مرادف معدن سطح‌الارضی است.

(رك . معدن سطح‌الارضی)

۵۳۴۳ - معدود

(مدنی ـ فقه) هر مالی که موقع معامله متعارف این باشد که بحسب عدد فروخته شود مثلا دوچرخه و اتومبیل و ماشین تحریر معدود است.

۵۳۴۴ - معذوریت

(حقوق اداری) حال مستخدمی که از مرخصی استعلاجی موضوع مادهٔ ٤٨ قانون استخدام کشوری ۳۱- ۳- ۱۳۴۵ استفاده می کند (مادهٔ ۱۲۴ قانون مذکور).

۵۳۴۵ - معرف

(بروزن معلم)

الف ـ در منطق به مفهوم یا مفاهیمی گفته میشود که وسیلهٔ شناسائی مفهوم مجهولی شوند مثلا مادهٔ ۱۲ قانون مدنی می گوید: (مال غیرمنقول آنست که از محلی به محل دیگر نتوان نقل نمود ...) عبارت: «آنست که از محلی به محل دیگر نتوان نقل نمود ...» عنوان معرف را دارد یعنی وسیلهٔ شناسائی مفهوم مال غیرمنقول است. شرط است که معرف اجلی واوضح از معرف (بفتح راء) باشد: مفهوم مجهول را معرف بفتح راء نامند.

ب ـ گواهان هویت در تنظیم اسناد رسمی (مادهٔ ۸٦ قانون ثبت).

۵۳۴٦ - معرفه

رك . نکره

۵۳۴۷ - معروض

(دادرسی) کسیکه از دست او بمرجع صلاحیتدار شکایت‌شده‌است اصلاح معروف‌تر ومرادف آن مشتکی عنه است (قانون‌دفتر اسناد رسمی ـ ماده ۳۸).

۵۳۴۸ - معزول

نمایندهٔ قانونی یا قراردادی که از حالت نمایندگی افتاده باشدو این امر در نتیجهٔ

رسیدگی و محاکمه و یا در نتیجهٔ اعمال قصدعزل ازطرف عزل کننده صورت گرفته باشد .
(رك . عزل)

۵۳۴۹ - معسر insolvable
(دادرسی مدنی)معسر کسی است که بواسطه عدم کفایت دارائی یا دسترسی نداشتن به مال خود قادر به‌پرداخت هزینهٔ دادرسی یا دیون خود (اعم از محکوم به واوراق لازم الاجراء ثبت و مالیات) نباشد مادهٔ یك قانون اعسار ۱۳۱۳/۹/۲۰
صفت بالا را نسبت به شخص معسر ، اعسار نامند. صفت‌اعسار اختصاص بغیر بازرگان دارد (مادهٔ ۷۰۸ دادرسی مدنی) ولی بازرگانی که‌ازجملهٔ کسبهٔ جزء باشدمیتواند دارای صفت اعسار باشد ومشمول‌مقررات اعسار است نه مقررات ورشکستگی .
(رك . ورشکستگی)
ملاك اعسار این است که‌مدیون‌دفعهٔ‌واحده نتواند بدهی یا هزینهٔ دادرسی را بدهد لذا تقسیط و اعسار قابل جمع هستند .

۵۳۵۰ - معضل
(فقه) در علم درایه حدیثی است که از اسنادآن دویا چند نفر از اول یا وسط یا آخر ساقط شده‌باشد.

۵۳۵۱ - معقود علیه
(فقه) آنچه که‌محط توافق طرفین عقداست مانند مبیع و ثمن در بیع .
(رك . موضوع عقد)

۵۳۵۲ - معقوده
زوجهٔ دائم یا منقطع راگویند .

۵۳۵۳ - معلق
(بضم اول و فتح ثانی و ثالث و تشدید ثالث) حدیثی است که ازابتداء اسنادآن یك یا چند نفر ساقط شده باشد (خواه حدیث صحیح باشد یا حسن یا موثق یا ضعیف) چنانکه پاره‌ای از بزرگان در طول کتاب این کارارا بدفعات‌می‌کنندولی درآخر کتاب محذوف‌را بطورکامل‌ذکر مینمایند .

۵۳۵۴ - معلق ازخدمت
رك . تعلیق از خدمت

۵۳۵۵ - معلق‌علیه
رك . تعلیق عقد

۵۳۵۶ - معلل
(بتشدیدلام اول و فتح آن) درعلم درایه حدیثی است ضعیف مشتمل بر پاره‌ای از اسباب قدح که بظاهر پوشیده است و ظاهراً سالم بلکه صحیح بنظر میرسد . مانند اینکه راوی در روایتی متفرد و منحصر باشدیادیگران با اومخالف‌باشند. اسباب معلول بودن حدیث فراوان است (درایهٔ شهید ص ۶۳) .

۵۳۵۷ - معنعن
(فقه) حدیثی است که در سند آن‌عبارت (فلان عن فلان) باشد ممکن است این حدیث متصل باشد (رك . متصل) وممکن است نباشد بعضی آنرا در حکم مرسل‌و منقطع‌شمرده‌اند تااتصال‌آن معلوم‌شود.

۵۳۵۸ - معوض
(مدنی - فقه) درعقودمعوض مالی‌ازطرف ایجاب‌کننده داده میشودمعوض نام‌دارد. در خصوص بیع ، معوض را مثمن وعوض را ثمن می‌نامند .

۵۳۵۹ - معير

کسیکه مال خود را بعاریه میدهد (مادهٔ ۶۳۵ ق -م).

۵۳۶۰ - معين

(فقه) گاهی درفقه بمعنی مفروز ودرمقابل مشاع بکارمیرود (شرح لمعه - جلداول. ص ۴۳۹).

۵۳۶۱ - مغارسه

قراردادی است بمنظور کشت اشجار بی میوه (از قبیل سپیدار - بید . پده - سرو - چنار) ویا نگهداری آنها که بین مالك زمین یا درختان باکارگر بسته میشود در مقابل حصهٔ مشاع و اجرت دیگر (از قبیل اینکه شاخه‌های زائد و تراش متعلق بکارگر باشد) درپاره‌ای از ولایات آنرا غارسی گویند (جامع الشتات ص ۲۱۳ - ۳۰۱ - ۳۰۵ - شرح لمعه - جلد اول . ص ۴۵۵).

۵۳۶۲ - مغازه‌های عمومی
Magasins généraux

بمعنی انبارهای رسمی و انبارهای عمومی است .

(رك . انبار رسمی)

۵۳۶۳ - مغالبه

(فقه) بمعنی مسابقه است .

(رك . مسابقه)

۵۳۶۴ - مغبون

(مدنی - فقه) کسیکه درعقد معوض متضرر از غبن شده است .

(رك . غبن)

۵۳۶۵ - مغرور

اصطلاح شمارهٔ ۳۳۷۰ دیده شود .

۵۳۶۶ - مغيا (بروزن ثریا)

(فقه) چیزی که قانون برای آن غایتی قرار داده باشد چنانکه در مادهٔ ۲۲۷ دادرسی مدنی که‌می گوید : «درصورتیکه درخواست کنندهٔ تأمین تا ده روز بعد از صدورقرارتأمین ، دادخواست نسبت‌باصل دعوی ندهد قرار تأمین را دادگاه بدرخواست طرف مقابل ملغی مینماید.» ومقنن برای دادن دادخواست نسبت‌باصل دعوی در فرض بالا روز یازدهم پس از صدور قرارتأمین راغایت قرار داده‌است ودادن‌دادخواست‌مزبورمغیا بغایت‌مذکور است. بحثی است درعلم اصول دراینگونه مواردکه : آیا غایت داخل در مغیا است یا نه .

۵۳۶۷ - مفاصا Décharge

الف - سندی است که در تاریخ معین‌پس از رسیدگی حساب به عضویکه درآمد و هزینه‌ای برعهدهٔ او بوده داده میشود .

ب - سند تصفیه حساب بدهی(مادهٔ ۲۳۹ قانون جزا) .

۵۳۶۸ - مفاصا حساب

بمعنی مفاصا است .

(رك . مفاصا)

۵۳۶۹ - مفاوضه

(فقه) عقدشرکتی است‌با خصوصیات‌ذیل:

الف - ایجاب و قبول لفظی باشد .

ب - طرفین بموجب‌آن تعهدکنند هرچه مال بچنگ‌آورند(بدون اینکه یکی‌وکیل ازطرف دیگری‌باشد) وهرچه بهره‌ببرند و یا خسارت تحمل‌کنند (خواه در امور مسئولیت مدنی و پرداخت خسارت غصب یا تلف مال یاغرامت ضمان وکفالت‌باشد

و یا ارش جنایت و مانندآنها) بین آنها مشترک باشد . از این اموال خوراک شبانه روز و جامهٔ بدن و جاریه و بذل خلع و صداق مستثنی است .
(شرح لمعه ـ جلد اول ـ ص ۴۳۵)
رك . شرکت مفاوضه

۵۳۷۰ - مفتری

الف ـ فاعل جرم افتراء.
(رك . افتراء)
ب ـ در فقه به قذف کننده گفته شده است .
(رك . قذف)

۵۳۷۱ - مفتش

مرادف بازرس است .
(رك . بازرس)

۵۳۷۲ - مفتوح عنوة

(فقه) در لغت بمعنی « گشوده بزور » است در اصطلاح عبارت است از زمین‌های آباد که مسلمانان ازدیگران از راه قهر و غلبه (از طریق بکار بردن قوای نظامی باذن امام) گرفته باشند خواه در این بین عقد صلحی هم واقع شده (و بموجب آن زمینهائی به مسلمانان بر گزار شده باشد) باشد خواه نه . ولی اگر قبل از بکار بردن قوای نظامی صلحی واقع شود و زمین‌هائی به مسلمانان بر گزار شده باشد این زمینها مشمول عنوان مفتوح عنوة نیست و جزء «اراضی انفال» محسوب است (باصطلاح شمارهٔ ۷۳۱ مراجعه شود) هم چنین است اگر اراضی مذکور با اعمال قوای نظامی بدون اذن امام گرفته شده باشد که در این صورت هم جزء اراضی انفال است .
اراضی مفتوح عنوة ملك غیر مشاع همهٔ مسلمین است و قابل افراز و تملیك و تملك نیست (یعنی داخل در قلمرو حقوق عمومی است و از قواعد مدنی و حقوق خصوصی تبعیت نمی کند) و عوائد آن جزء درآمد عمومی و بیت المال بوده است. عراق عرب و خراسان و شام وری را جزء اراضی مذکور شمرده اند (مفتاح الکرامه ـ جلد ۴ ص ۲۳۹) .

۵۳۷۳ - مفتی

مرادف مجتهد است .
(رك . مجتهد)

۵۳۷۴ - مفرد

(فقه) در علم درایه حدیثی است که :
اولا ـ روایت آن منحصر بیك راوی باشد و این را انفراد مطلق نامند . و این غیر از شاذ است (رك . شاذ) .
ثانیاً ـ روایت آن منحصر از جهتی باشد مثل اینکه روایتی را فقط اهل مدینه نقل کنند .

۵۳۷۵ - مفروز

رك . ملك مفروز

۵۳۷۶ - مفسوخ

(مدنی - فقه) هر قرارداد که فك شده باشد بجای این اصطلاح عبارت فسخ شده و منفسخ بیشتر بکار میرود .

۵۳۷۷ - مفسوخ علیه

(مدنی ـ فقه) کسیکه فسخ عقد علیه او صورت میگیرد مثلا اگر مشتری عقد را فسخ کند بایع را مفسوخ علیه گویند .

۵۳۷۸ - مفقود

اصطلاح خلاصهٔ غائب مفقود الاثر است .
(رك . غائب)

۵۳۷۹ - مفلس

(بضم اول وسکون ثانی و کسر ثالث)

(فقه) کسیکه اموال و مطالبات او کمتر از دیون او باشد . وقتی که حکم حجر او از طرف قاضی صادر شود او رامفلس (بضم اول و فتح ثانی و فتح و تشدید ثالث) مینامند .

درآئین دادرسی سابق (قانون ۱۳۱۰) افلاس عبارت بود از عدم کفایت دارائی شخص برای پرداخت مخارج عدلیه و یا بدهی او. وچنین شخصی رامفلس میگفتند. در قانون اعسار ۱۳۱۳ مفهوم افلاس از بین رفت وبجای آن مفهوم اعسار نشست .

(رك . اعسار)

۵۳۸۰ - مفلس

(بضم‌اول وفتح‌ثانی وثالث وتشدید ثالث)

(فقه) کسیکه حکم افلاس او از دادگاه صادر شده باشد . شرط صدورحکم افلاس این است که دیون حال اونزدحاکم ثابت شده باشد و اموال و مطالبات کمتر از دیون باشد و لااقل یکی از بستانکاران از حاکم تقاضای حجر او راکرده باشد (مادهٔ ۳۸۰ ق-م) .

۵۳۸۱ - مفوضةالبضع

(فقه ـ مدنی) بفتح واو وکسر آن: زوجه را در عقد نکاحی که دائم بوده ومهرذکر نشده باشد یا شرط عدم مهر شده باشد . مفوضةالبضع نامند (مادهٔ ۱۰۸۷ قانون مدنی) . این نکاح درست است .

۵۳۸۲ - مفوضةالمهر

(مدنی ـ فقه) زوجه را درنکاح دائم (که تعیین مقدار مهر راباختیار شوهریازوجه یا ثالث گذاشته باشند) مفوضةالمهر گویند (مادهٔ ۱۰۸۹ قانون مدنی) .

۵۳۸۳ - مفهوم

رك . منطوق

۵۳۸۴ - مفهوم اولویت

Argument à fortiori

مرادف قیاس اولویت است .

(رك . قیاس اولویت)

۵۳۸۵ - مفهوم مخالف

Argument à contrario

(فقه) مفهومی که از نظر نفی، و اثبات ، با منطوق خود مخالف است یعنی اگر منطوق ، مثبت باشد مفهوم ، نافی است و یا اگرمنطوق ، نافی باشد مفهوم ، مثبت است مانند مثال مذکور در ذیل اصطلاح منطوق .

(رك . منطوق)

مفهوم مخالف ، دلالت ضعیفی است و نمیتواند بامنطوق یك قانون دیگرمعارضه کند مگر اینکه قرائن قوی بهمراه آن باشدمعذلك رعایت این اصل‌مسلم موکول باحاطهٔ مستنبط است چنانکه مادهٔ ۱۱۲ آئین نامهٔ اجراء اسناد رسمی مفهوم مخالفش این است که اگر مدیون بعد از صدور اجرائیه مقداری از طلب دائن را بدهد تأثیری ندارد و تمام مورد وثیقه در ازاءکل‌طلب بمزایده نهاده شده بدائن داده میشود النهایه دائن وجهی را که گرفته باید بمدیون ردکند ! این مفهوم مخالف برخلاف ومعارض با اصل انحلال عقد واحد بعقود متعدد (که مستفاد از قوانین مختلف مانند مادهٔ ۲۵۶ قانون مدنی‌وغیره‌است) است‌یعنی‌ملاك مادهٔ۲۵۶ میرساندکه حتی اگرکه مدیون بعد از صدور اجرائیه هم مقداری از طلب را بدهد مورد وثیقه بنسبت وجهی که داده شده‌تجزیه میشود وبا چنین‌مفهوم مخالفی نمیتوان اصل‌مسلمی از اصول حقوق‌مدنی را از بین برد .

۵۳۸۶ - مفهوم موافق

(فقه) مفهومی است که ازحیث نفی واثبات موافق بامنطوق خود باشد . در اصطلاح دیگر آنرا قیاس اولویت نامند .
(رك . قیاس اولویت)
قیاس متعارف که مبنی بر تشابه است در اصطلاحات فرانسه Argument à pari نامیده شده است .

۵۳۸۷ - مقاربت

(مدنی - فقه) در نکاح عبارت است از دخول مقدار حشفه از آلت تناسلی مرد درآلت تناسلی زن (مادهٔ ۱۰۶۲ قانون مدنی) . کمال مهر براین امر مترتب است .

۵۳۸۸ - مقارضه

مرادف مضاربه است .
(رك . مضاربه)

۵۳۸۹ - مقاسمه

رك . خراج

۵۳۹۰ - مقاصه

بمعنی تهاتر است .
(رك . تهاتر)

۵۳۹۱ - مقاطعه

(مالیه) - تثبیت مالیات یامال مورد مالیات بمقدار معین و بدون در نظر گرفتن و رسیدگی بمقدار حقیقی آن . اعم ازاینکه مقاطعه مبنی بر توافق ادارهٔ دارائی و مؤدی مالیات باشد یانه .
(رك . مقاطعه کار)

۵۳۹۲ - مقاطعه‌کار

کسی که ضمن عقد قرار داد یا پیمان یا صورت مجلس مناقصه انجام هر گونه عمل و یا فروش کالائی را با شرائط مندرج در قرار داد یا پیمان یا صورت مجلس مناقصه در قبال مزد یا بها و به مدت معین تعهد نماید (مادهٔ ۱۱ قانون مالیات بردرآمد و املاك مزروعی ومستغلات وحق تمبر مصوب ۱۶-۱-۳۵ - مجموعهٔ ۱۳۳۵ ص ۲۹) .

۵۳۹۳ - مقام

درحقوق اداری بمعنی پایه است ومرادف آن اشل ورتبه است.
(رك . پایه)

۵۳۹۴ - مقاوله

(فقه) مذاکرات قبل از عقد راگویند .

۵۳۹۵ - مقاولهٔ نظامی

(بین‌الملل عمومی) قرار داد بین سران لشکرهای متخاصم بعد از اشغال که بدون تصدیق رئیس دولت ویاقوهٔ مقننه لازم الاجراء است مانند مقاولهٔ تسلیم و مقاولهٔ ترك اسلحهٔ موقت .

۵۳۹۶ - مقاوله نامه

نوشتهٔ حاکی از یك قرار داد بین‌المللی راگویند . بمعنی عهدنامه است . اصطلاح قرار داد بین‌المللی مناسب تر است .
(رك . عهدنامه)

۵۳۹۷ - مقایضه

(فقه) معاملهٔ کالا به کالا را گویند (شرح فتح القدیر- جلد ۵- ص - ۷۳) .
رك . معاوضه

مقبوض

بمعنی گرفته شده واخذشده وقبض شده است. در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۵۳۹۸ - مقبوض بسوم

(فقه) مثل اینکه شخص مشتری در حین

مذاکرهٔ خرید مبیع را از بایع بگیرد و در آن دقت کند تا اگر پسندید بخرد .

۵۳۹۹ - مقبوض به عقد غیر نافذ

(فقه - مدنی) یعنی مال موضوع عقدغیر نافذ (مانند بیع مکره) که از دست مالک آن خارج شده و بدست طرف عقد افتاده باشد چون غیر نافذ بودن عقد مکره و اعتبار قصد انشاء طرفین فی الجمله مجوز تصرف طرف مکره (بفتح راء) درمال او نیست لذا باستناد مادهٔ ۳۰۸ ق - م قبض بعقد غیر نافذ هم موجب ضمان است .

۵۴۰۰ - مقبوض به عقد فاسد

(فقه - مدنی) یعنی مال موضوع عقدفاسد که از دست مالك آن خارج شده وبدست طرف عقد افتاده است. این امر موجب مسئولیت قابض است خواه عقد ازعقود معوض باشد خواه از عقود غیر معوض مانند هبهٔ غیر معوض (مادهٔ ۳۶۶ ق - م) .

۵۴۰۱ - مقبول

(فقه) یا مقبوله در علم درایه حدیثی را گویند(ازاخبار آحاد) که جمهور (اغلب) واجب العمل شناسند .

۵۴۰۲ - مقبوله

(درایه) مرادف مقبول است . مقبولهٔ عمر بن حنظله و گفتهٔ حاجی میرزا آغاسی معروف است .

(رك . مقبول)

۵۴۰۳ - مقترض

قرض گیرنده راگویند .

(رك . قرض)

۵۴۰۴ - مقتضای اطلاق عقد

(مدنی - فقه) اثری از آثار عقد که هر گاه در عقد نسبت بآن ذکری بمیان نیاید عقد موجب حصول آن اثر باشد مثلا اگر در عقد بیع راجع به محل تسلیم مبیع چیزی گفته نشود بموجب چنین عقدی مبیع باید در محل وقوع عقد تحویل داده شود (مادهٔ ۲۸۰ قانون مدنی) .

۵۴۰۵ - مقتضای ذات عقد

(مدنی - فقه) اثری که هدف اصلی عقدی را تشکیل میدهد مانند انتقال مبیع وثمن در عقد بیع که هدف اساسی آن است و مقاربت رکن اصلی نکاح است بهمین جهت نکاح دختر دو ساله (مثلا) که بقصد محرم شدن مرسوم است شرعاً وعرفاً باطل است همانطور که عده‌ای از فقهاء (مانندمحقق قمی) گفته‌اند .

۵۴۰۶ - مقتضای عقد

بجای مقتضای ذات عقد بکار می‌رود مادهٔ ٤ قانون ثبت ازدواج ۱۳۱۰

(رك . مقتضای ذات عقد)

۵۴۰۷ - مقتضی

(فقه) هر عامل مؤثر که در صورت عدم مانع بتواند منشاء اثر شود مقتضی نامیده میشود مثلا عقد منشاء اثر است هر گاه مخالف صریح قانون نباشد (مادهٔ دهم قانون مدنی) پس در عقود ، اقتضاء تأثیر وجود دارد مخالفت يك عقد باصریح قانون مانع تأثیر آن است بنابراین اگر وجود مانع ، محرز نباشد باید مقتضی رامؤثر دانست .

عبارت معروف : «مقتضی موجود و مانع مفقود» ناظر بهمین معنی است . شعر ذیل نمونه‌ای از وجود مقتضی و فقدان مانع است :

شکم گرسنه و خانهٔ خالی و طعام

عقل باور نکند کز رمضان اندیشد

۵۴۰۸ - مقتضی ارث

(فقه) موجبات ارث را گویند که عبارت است از سبب و نسبب (مادهٔ ۸۶۱ ق-م).

۵۴۰۹ - مقدرات

(بتشدید وفتح دال) درفقه- اموالی است که مورد معاوضه واقع میشوند وازطریق کیل یا وزن یا عدد یا زرع و مترمقدار آنها سنجیده میشود و باین طریق عرفاً مورد معامله واقع میشود.

۵۴۱۰ - مقدمات حکمت

(فقه) شرائطی که تحت آن شرائط یك مطلق (رك. مطلق) بصورت یك عام (رك. عموم) در می آید. آن شرائط عبارتنداز:

الف - بهمراه مطلق، قیدی نباشد.

ب - مطلق از مطلقاتی نباشد که منصرف ببرخی از افراد خود شود.

ج - قدرمتیقنی برای آن مطلق درعبارت گوینده تصور نشود.

مطلقی که‌دارای این خصوصیات باشد آنرا (عام اصولی) نامند مانند مفهوم (تصرف بعنوان مالکیت) درمادهٔ ۳۵ قانون‌مدنی.

۵۴۱۱ - مقدمات کتبی دعوی

تبادل لوایح را گویند.

(رك. تبادل لوایح)

مقدمه (بکسر دال)

در لغت بمعنی ابتداء هرچیز و بمعنی چیزی است که‌چیز دیگری عقلا یا عادتاً یا بحسب قرار داد و وضع واعتبارمتوقف برآن باشدامر موقوف بر امر دیگربايد عنوان هدف وغرض را بنحوی از انحاء دارا باشد.

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۵۴۱۲ - مقدمهٔ اختصاصی علم حقوق

رشته‌ای است از علم حقوق که دارای مشخصات زیر است:

الف - مباحث و مسائلی که در این رشته مطرح است جنبهٔ مقدمی برای آموزش یکی از رشته‌های حقوق دارد.

ب - مباحث و مسائل مذکور اختصاص به آموزش همان رشته‌ای دارد که مقدمهٔ آن محسوب است مانند مقدمهٔ حقوق مدنی یا مقدمهٔ حقوق اداری.

۵۴۱۳ - مقدمهٔ حرام

(فقه) هرعملی که ارتکاب یك نهی قانونی، مستلزم ارتکاب قبلی آن عمل باشدمقدمهٔ حرام نامیده میشود.

۵۴۱۴ - مقدمهٔ حکم Motifs

رك. عبارت حکم

۵۴۱۵ - مقدمهٔ شرعی

(فقه) امری که شارع اسلام آنرا مقدمهٔ انجام‌کار دیگری قرار داده باشد مانند استطاعت مالی که‌شرط وجوب حج کردن است.

۵۴۱۶ - مقدمهٔ عادی

(فقه) چیزی که‌عقلا و شرعاً مقدمهٔ‌حصول امر دیگری نیست ولی عادتاً و معمولا مقدمهٔ آن است مانند‌تحصیل علم که عادتاً مقدمهٔ‌کسب احترام است وای‌بسا عالم که بسبب نادانی مردم احترامی که فراخور او باشد نمی‌بینند.

۵۴۱۷ - مقدمهٔ عقلی

(فقه) امری که عقلا حصول آن، مقدمهٔ حصول امر دیگری‌است‌چنانکه عقل‌مقدمهٔ حصول‌عقداست تاعاقدعاقل نباشدنمیتواند عقدی را منعقدسازد.

در مقابل مقدمهٔ شرعی ومقدمهٔ عادی بکار می‌رود .

۵۴۱۸ - مقدمهٔ عمومی علم حقوق

رشته‌ای از علم حقوق است که مباحث و مسائل آن دارای مشخصات ذیل است :

الف - مباحث ومسائلی که علم بآنها برای فراگرفتن سایر رشته‌های حقوق بنحوی از انحاء مؤثر باشد .

ب - ازمسائل ومباحث مذکور بایدلااقل در دو یا چند رشته از سایر رشته‌های حقوق بتوان بهره برد ولازم نیست که‌در همهٔ رشته‌های حقوق مؤثر و سودمند باشد . این عنصر است که این رشته از حقوق را از مقدمهٔ اختصاصی علم حقوق جدا می کند .

مقدمهٔ عمومی علم حقوق رشته‌ای است از علم حقوق که میتواند :

اولا - در جوامع امروزی جای علم اصول راکه امروزکهنه و فرسوده شده است و بااحتیاجات قضائی عصر سازگار نیست پر کند .

ثانیاً- کسانیکه‌علاقه به فلسفهٔ‌حقوق دارند وبعلت کمی رشد این رشته از حقوق از مطالعهٔ در آن سیراب نمیشوند میتوانند بامطالعهٔ‌در کلیات عملی‌موجود در مقدمهٔ عمومی علم حقوق این‌عطش خودرا تاحد زیادی فرونشانند .

مقدمهٔ‌عمومی‌علم‌حقوق‌در کشورهای‌اسلامی بعلت وجودابزارهای گوناگون‌ودرخشان استنباط در متون‌فقه حقا قوی‌تر وغنی‌تر از مقدمهٔ عمومی علم حقوق در کشورهای دیگر است و این گنج سرشار را مدیون فقهاء اسلام هستیم (کتاب مقدمهٔ عمومی علم حقوق که‌درسال ۱۳۴۲ برای‌نخستین بار بزبان فارسی فراهم آمده مبین این نظر است) .

۵۴۱۹ - مقدمهٔ واجب

(فقه) هر عمل که انجام‌دادن‌آن ، مقدمهٔ انجام دادن یك تکلیف قانونی (بصورت امر قانونی) باشد . آن مقدمه را مقدمهٔ واجب نامند .

۵۴۲۰ - مقذوف

رك . قذف

۵۴۲۱ - مقر

(مدنی - فقه) کسیکه اقرار میکند .

(رك . اقرار)

۵۴۲۲ - مقربه

(مدنی - فقه) مورد اقرار راگویندمثلا در اقرار بدین ، دین را مقربه گویند .

۵۴۲۳ - مقرله

کسیکه بنفع او اقرارصورت گرفته‌است.

۵۴۲۴ - مقرر Arrêté

تصمیمات واقدامات راجع‌باعلان واجراء قوانین که توسطوزراء (مقررات‌وزارتی) یااستانداران (مقررات‌ایالتی) یاشهرداران (مقررات شهرداری) یا برخی دیگر از مراجع صلاحیتدار اداری گرفته شده و کتبی‌بوده نهایت اینکه اسلوب و فرم‌آن با فرم‌نامه‌های اداری‌فرق‌می کند .ممکن است بصورت مقررات‌کلی (نظامنامه‌ای) باشد و یا مخصوص بمورد خاص وشخص معین باشد اولی رامقررات‌کلی و دومی را مقررات فردی (مانند ابلاغ انتصاب شخصی بسمتی) نامند .

۵۴۲۵ - مقررات

الف - بمعنی عام شامل قانون - تصویب نامه - آئین‌نامه - بخشنامه و

هرچه که ضمانت اجراء داشته باشد .
ب - بمعنی خاص در مقابل قانون (بمعنی اخص) استعمال میشود .

۵۴۲۶ - مقررات شهرداری

Arrêtés municipaux

مقرراتی که شهرداری در زمینهٔ اعلان و اجراء قانون وضع می کند .

۵۴۲۷ - مقررات فردی

Arrêtés particuliers ou individuels

مقررات ناظر باعلان و اجراء قوانین که از مراجع صالح صادر شود و ناظر بخصوص مورد معین باشد مانند ابلاغ انتصاب شخص معین بسمت معین .

۵۴۲۸ - مقررات کلی

Arrêtés genéraux

مقرراتی که در زمینهٔ اعلان و اجراء قوانین از مراجع صلاحیتدار صادر میشود و اختصاص بخصوص مورد معین ندارد .
در مقابل مقررات فردی بکار رفته است.

۵۴۲۹ - مقررات وزارتی

Arrêtés ministériels

مقرراتی که وزیری درمقام اعلان یااجراء قانون وضع می کند .

۵۴۳۰ - مقرری

در قدیم بمعنی حقوق و مواجب و وظیفه بکار می‌رفته است .

۵۴۳۱ - مقرری اداری

(استخدام) حقوق اصلی مستخدم رسمی را گویند (مادهٔ ۴۰ قانون استخدام کشوری مصوب ۳۰۱ شمسی) .

۵۴۳۲ - مقرری خدمت

(استخدام) حقوق اصلی مستخدم رسمی را گویند (مادهٔ ٤٤ قانون استخدام کشوری مصوب ۱۳۰۱ شمسی) .

۵۴۳۳ - مقرض Prêteur

(مدنی - فقه) قرض دهنده را گویند .
(رك . قرض)

۵۴۳۴ - مقروض

کسیکه در عقد قرض وجه یا مالی از دیگری گرفته که بعداً مثل آنرا باورد کند.
(رك . قرض)

۵۴۳۵ - مقسم (بفتح اول و ثالث)

(فقه) هرچه که باقسامی تقسیم شود مقسم نامیده میشود و هر قسم را نسبت به قسم دیگر قسیم می‌نامند نسبت بین دو قسیم همیشه تباین است . و نسبت بین مقسم و قسم ، عام و خاص مطلق است .

۵۴۳۶ - مقصر

(جزا) در اصطلاحات قدیم بمعنی مجرم استعمال شده است و تقصیر بمعنی جرم بوده‌است(مادهٔ ۸ آئین دادرسی کیفری).

۵۴۳۷ - مقصر مدنی

(جزا) یعنی مجرم غیر نظامی (مادهٔ ۳۷ قانون تشکیل ایالات و ولایات مصوب ۱۳۲۵ قمری) .

۵۴۳۸ - مقطع

(فقه) کسیکه اقطاع به اوداده شده است (تیولدار) .
(رك . اقطاعات)

۵۴۳۹ - مقطوع

(فقه) در علم درایه حدیثی است که فعل و قول تابعین را نقل کند . این حدیث

حجت نیست (وصول الاخیار – ص ۹۱)

۵۴۴۰ – مقلوب

(فقه) در علم درایه حدیثی است که از طریقی نقل شده ولی راوی آنرا از طریق دیگر عمداً یا سهواً نقل کند از نوع حدیث ضعیف است (درایهٔ شهید – ص ۶۹).

۵۴۴۱ – مقنن

رك . قانونگذار

۵۴۴۲ – مقید

رك . مطلق

۵۴۴۳ – مقیس

رك . مقیس علیه

۵۴۴۴ – مقیس علیه

در هر قیاس ، قانون معینی بکمك قیاس، در موردی از موارد سکوت قانون بکار برده میشود : آن قانون را اصل یا مقیس علیه نامند وآن مورد سکوت را فرع یا مقیس نامیده‌اند .

۵۴۴۵ – مکاتبه

(فقه) در علم درایه نوعی از تحمل حدیث است باین صورت که شیخ اجازه مسموع خود را برای دیگری بخط خود و یا بدستور خویش و نظارت خود بنویسد چنانکه گویند : کتب الی (بتشدید یاء) فلان . این عمل ممکن است مقرون باجازه باشد یا نه (وصول الاخیار – ص ۱۲۸).

۵۴۴۶ – مکاره

رك . بازار موسمی

۵۴۴۷ – مکتب Ecole

الف – مؤسسهٔ خصوصی یا عمومی که در آن نوعی از علوم و فنون تعلیم دهند . در این صورت بمعنی مدرسه است . بالاخص در مدرسه‌های خصوصی که سابقاً در آن قرآن ویا نصاب صبیان ومختصری از اطلاعات اولیه تعلیم می‌شد .

ب – آموزش‌های ناشی از پاره‌ای از نظرهای علمی مانند مکتب حقوق طبیعی و مکتب فنی تفسیر قانون یا école de l'exégèse

۵۴۴۸ – مکتب تفسیر تحت‌اللفظ

Ecole de l'exégèse

این کلمه را در تفسیر و ترجمهٔ اصطلاح لاتین نهاده‌اند و از اغلاط مشهور است . ترجمهٔ صحیح آن «مکتب فنی تفسیر قانون» است که در مقابل «مکتب ملاحظات علمی» بکار می‌رود .

(رك . مکتب ملاحظات علمی)

۵۴۴۹ – مکتب تفسیر فنی قانون

Ecole de l'exégèse (ou méthode technique)

روش فنی تفسیر قانون را شامل سه روش ذیل دانسته‌اند :

الف – تفسیر ادبی و تفسیر منطقی برای بدست آوردن معنی قانون .

(رك . تفسیر ادبی – تفسیر منطقی)

ب – مطالعهٔ مقدمات وضع قانون یعنی مطالعهٔ طرحها و پیشنهادها و هدف طرح و پیشنهاد وکارهای کمیسیون پارلمانی و گزارش مخبر کمیسیون و مذاکرات مجلسین .

ج – در نظر گرفتن ملاحظات تاریخی زیرا قانون معلول حوادثی است که آنرا بوجود آورده است این حوادث علاوه بر اینکه علت ایجاد قانون هستند معنی قانون و طبیعت قانون معین را هم تشکیل می‌دهند

(کتاب مقدمهٔ عمومی علم حقوق -ص۵-۷-۴۰-۴۱ و introduction à l'étude du droit hermann bekaert. bruxelles 1964 p.223 تصور می‌رود که دو روش ذیل هم بر روش‌های بالا اضافه شود :

الف - تفسیر اصولی

(رك . تفسیر اصولی)

ب - قیاس Analogie (رك . قیاس).

اصطلاح بالا در مقابل «مکتب ملاحظات علمی» قرار گرفته است .

(رك . مکتب ملاحظات علمی)

۵۴۵۰ - مکتب ملاحظات علمی

Méthode d'observation scientifiQue

در این متد بعد از اینکه از طریق روش تفسیر فنی قانون مراد مقنن بدست آمد کسیکه در مقابل سکوت قانون قرار گرفته ومیخواهد از راه تفسیر قانون، حکم مورد سکوت را بدست آورد سعی میکند حداکثر استفاده را از قانون موجود برای یافتن راه حل موضوع ومشکل جدید بکند و اینطور فرض میکند که اگر خود مقنن میخواست آن مشکل را حل کند چه میکرد .

مثال- مادهٔ ۱۱۲ نظامنامهٔ اجراء اسناد رسمی درزمینهٔ اجراءمادهٔ ۳۴ قانون ثبت میگوید : «اگر قسمتی از طلب پرداخته شد و برای باقی طلب اجرائیه صادر شد از مورد معامله معادل باقی طلب بمأخذ مذکور در سند معامله بمزایده نهاده میشود». اگر بین دو نفر معاملات جاری باشد وسفته‌ها ردوبدل شود یکطرف که همیشه متعهدله سفته‌ها است ازطرف دیگر ملکی را بمبلغ یك میلیون تومان برهن بلامدت میگیرد که هروقت سفته‌ای واخواست شد ومتعهد ظرف ده روز نداد با صدور اجرائیه از محل مورد وثیقه استیفاء طلب کند . با بودن چنین سندی تعدادی از سفته‌ها بمبلغ هفتصد هزار تومان واخواست شد واجرائیهٔ رهنی برای وصول این مبلغ صادر گردید. دراین مورد مادهٔ ۱۱۲ نظامنامه منطبق نیست ولی ازطریق تفسیر علمی می‌توان مورد را مشمول آن ماده دانست کما اینکه قیاس هم همین اقتضاء را می کند ولی غالباً قیاس و تفسیر علمی بریك مورد صدق نمیکنند . فرضاً اگر مورد وثیقه در موقع مزایده آنقدر بیارزد که ارزش آن مساوی با نیم عشر دولت باشد در این مورد هیچیك از طرق مذکور در روش تفسیر فنی قانون حل مشکل نمی کنند زیرا قدر مشترك روش‌های تفسیر فنی قانون ، کشف مراد مقنن است. آیا در مثال مذکور مراد مقنن این است که تمام مورد مزایده بابت نیم عشر بدولت داده شود و بستانکار صفر الید قرار گیرد ؟ دراین صورت جز استناد به تفسیر علمی راه دیگری ندارد . اما تفسیر علمی در این مورد چه میتواند بکند ؟ میتواند بگوید نیم عشر ثمن روز مزایدهٔ وثیقه را بدولت بدهند وباقی را به بستانکار ؟ آیا این مخالف دلالت مادهٔ ۳۴ قانون ثبت نیست ؟

انتقاد - اینگونه مسائل که درعمل فراوان برای ما اتفاق می‌افتد هم ضعف مکتب تفسیر فنی قانون را نشان میدهد وهم ضعف مکتب ملاحظات علمی و نشان میدهد که این ملاحظات علمی هم گزافه‌ای بیشتر نیست هرچند که سالها ذهن ژنی F. geny و پیروان اورا منحصراً بخود مشغول کرده است .

این جا ضابطهٔ Par la loi au-delà de la loi صدق نمیکند چگونه میتوان بوسیلهٔ سیر درمادهٔ ۳۴ قانون ثبت بماوراء آن برای یافتن راه‌حل علمی مشکل بالا دست یافت ؟
مشکلات عملی برای آشنای به‌فنون تفسیر قوانین و ابزار استنباط گاهی بصورتی درمیآید که هیچیك از طرق معمول به‌در تفسیر قوانین (یعنی متد تفسیرفنی ومتد تفسیر علمی) قادر به‌حل آن نیستند بنا براین نمیتوان عقیده داشت که‌حل مشکلات قضائی بدون توسل بقیاس میسر است زیرا باتوسل بقیاس و سایروسائل تفسیرقانون هم گاهی درعمل به نمونه‌هائی برخورد می کنیم که غیر قابل حل بنظرمیرسند .

۵۴۵۱ - مکروه

(فقه) فعلی که نهی شده ولی ارتکاب آن گناه ندارد و فقط ترك آن رجحان‌دارد. مکروهات و مستحبات دوصنف از اخلاق مذهبی را تشکیل میدهند .

۵۴۵۲ - مکروهه

اسم دراهم مسکوك بدست حجاج بن یوسف است که روی آن نقش «قل‌هوالله‌احد» بوده وچون بدون طهارت بآن دست نمی‌زدند مکروهه نامیده شد .

۵۴۵۳ - مکفول

(مدنی - فقه) کفالت‌عقدی است که بموجب آن یکطرف در مقابل طرف‌دیگر احضار شخص ثالثی راتعهد کند (مادهٔ ۷۳٤ قانون مدنی) تعهدکننده را کفیل و طرف اورا مکفول‌له و شخص ثالث را مکفول گویند و اگرکفیل تعهد کندکه در صورت عدم احضار وجهی یامالی بدهد آن‌وجه‌یامال را وجه‌الکفاله یامال‌الکفاله گویند (مادهٔ ۷٤۱ قانون مدنی).

۵۴۵۴ - مکفول‌عنه

اصطلاح تفصیلی مکفول است (ماده ۲۳ آئین‌نامهٔ اجراء)
(رك . مکفول)

۵۴۵۵ - مکفول‌له

رك . مکفول

۵۴۵۶ - مکلف

(فقه) عاقل بالغ‌را گویند. درحقوق‌اسلام با اینکه مردم دارای حقوق و تکالیف هستند وحقوق‌بیشتر ازتکالیف است‌بافراد مسلمان عنوان مکلف داده شده است (لایکلف‌الله نفساً‌الا وسعها) تا توجه‌آنان باهمیت دستورات شرعی جلب‌شودوحالت سلم و اطاعت باذکر این‌عنوان درآنان همیشه بیدار باشد .

۵۴۵۷ - مکوس

(تاریخ حقوق) نوعی عوارض که در حکومت‌های اسلامی در سرحدات ممالك مفتوحه ازورودوخروج کالاها میگرفتند.

۵۴ ۸ - مکوك

(بروزن رسول) بعضی آنرا بمعنی مد و بعضی بمعنی صاع گرفته‌اند. .
(رك . مد ـ صاع)

۵۴۵۹ - مکیل

(مدنی ـ فقه) هر مالی که موقع معامله متعارف این باشدکه‌کیل کرده و قبض و اقباض بعمل آورند .

۵۴۶۰ -ملائت

ضد اعسار است که در فقه بآن یسارهم گفته‌میشود (ان‌مع‌العسر یسرا).

۵۴۶۱ - ملاعنه

رك . لعان

۵۴۶۲ - ملاك

علت و منشاء وضع یك قانون .
در همین اصطلاح ، لغت مناط هم در فقه استعمال شده است ولی اصطلاح نخست هم در فقه‌وهم‌درحقوق جدیداستعمال میشود.

۵۴۶۳ - (وحدت) ملاك

در حقوق جدید بمعنی تنقیح مناط (اعم از ظنی و قطعی) استعمال میشود و آن نوعی است از قیاس .

(رك تنقیح مناط)

۵۴۶۴ - ملامسه

(فقه) نوعی از بیع باطل که پیش از اسلام متد اول بود و مشتری مبیع را نمیدیدو به محض لمس مبیع ، بیع واقع میشد . در مقررات اسلام این بیع ، باطل تلقی‌شد.

۵۴۶۵ - ملت Nation

(حقوق‌اساسی) ـ الف ـ گروهی ازافراد انسانی که برخاك معینی‌زندگی‌می کنند و تابع قدرت یك حکومت میباشند .
ب ـ در تئوری کلاسیك ناشی از انقلاب کبیر فرانسه ملت‌عبارت است از شخص حقوقئی که ناشی میشودازمجموعهٔ‌افرادی که دولت را تشکیل میدهند و دارای‌حق حاکمیت میباشند .

(حقوق‌بین‌الملل‌عمومی) دسته‌ای ازافراد انسانی‌که عموماً در خاك معینی سکونت اختیارکرده و دارای وحدت‌نژاد وزبان و مـذهب مـی‌باشند بـطوری کـه این وحدت برای آن‌افرادطرز فکرو تاریخ مشترك بدانگونه ایجاد کند که پیوند همزیستی بین آنها پدیدآورد .

درفقه اصطلاح امت بهمین معنی استعمال میشود .

۵۴۶۶ - ملحد

(فقه) بمعنی منحرف یا کسیکه‌دارای‌فساد عقیده است . الحاد بمعنی‌انحراف است.

۵۴۶۷ - ملزوم

رك . لازم

۵۴۶۸ - ملزومات

بمعنی کارپردازی است .

(رك . کارپردازی)

۵۴۶۹ - ملقوط

(فقه) بمعنی لقیط است .

(رك . لقیط)

۵۴۷۰ - ملك

(فقه) الف ـ عبارت‌است‌از اختیارقانونی شخص‌بر اشیاء یا اموال‌یا اشخاص دیگر و در همین معنی‌وسیع ، اصطلاح«ملکیت بضع» (یعنی تسلط زوج بر رابطهٔ زوجیت با زن معین و آثارآن) بکار رفته است و اصطلاح «ملك‌ان یملك»هم بهمین‌مفهوم درست است .

(رك . ملك‌ان‌یملك)

ب ـ رابطهٔ بین مالك و مملوك .
(مدنی) در اصطلاحات حقوق فعلی گاهی ملك ومشتقات‌آن ظهور در مال غیرمنقول دارد . بین ملك و مال عموم و خصوص من وجه وجود دارد چنانکه کبوترصید نشده‌که از مباحات است مال است ولی مـلك نیست و میوهٔ گندیـدهٔ دکان میوه فروشی‌که از مالیت‌افتاده باشد مال‌نیست ولی ملك صاحب میوه است واو نسبت‌بآن میوه حق اختصاص دارد ومیتواند هرنوع

دخل و تصرف در آن بکند.

۵۴۷۱ - ملك اختیاری

(فقه - مدنی) دخول مال در مالکیت شخص از طریق اعمال قصدمانند تملك ازطریق عقود یا ایقاعات.

(رك . ملك قهری)

۵۴۷۲ - ملك اربابی

(تاریخ حقوق) ملك متعلق باشخاص (غیر از دولت وپادشاه) را می گفتند در مقابل ملك خالصه (یاخالصه) یعنی املاك شاهی.

۵۴۷۳ - ملك از قلم افتاده

رك . از قلم افتاده

۵۴۷۴ - ملك انتفاع

(مدنی - فقه) هرگاه استفادهٔ از مال یا اموال معینی بکسی اباحه شده باشد آن شخص مالك انتفاع است و این ملك را ملك انتفاع گویند مانند مهمان که مالك انتفاع ازخوراکهائی است که میزبان باو عرضه میکند و فرزند که مالك انتفاع از اموال پدر و مادر درحدود متعارف است و بهیچوجه مالك منافع نیست.

۵۴۷۵ - ملك ان یملك

(فقه) در فقه که ملك بمعنی مطلق سلطهٔ قانونی است ملك ان یملك (یا مالکیت تملك یعنی اختیار وحق تملك) عبارت است از حقی که باستناد آن شخص بتواندخود را مالك گرداند مثلا ورثه میتوانندوصیت زائد بر ثلث پدررا رد کنند و این حق مصداق ملك ان یملك است زیرا باین ترتیب می توانند مقدمات تملك خودرا نسبت به ثلث پس از فوت پدر فراهم سازند. همچنین مستأجر نسبت بمالی که ازطریق برگزاری حق سرقفلی بغیر میتواند بدست آورد و تملك کند مالك ان یملك است ولی قبل از برگزاری حق سرقفلی استقلال ندارد و مال مستقل محسوب نیست.

۵۴۷۶ - ملك تام

مرادف ملك طلق است.

(رك . ملك طلق)

۵۴۷۷ - ملك جائز

(مدنی - فقه) ملك بمعنی سلطه واختیار قانونی است این سلطه هرگاه از طریق قصد انشاء بوجود آید (مانند سلطهٔ مشتری برمبیع و سلطهٔ بایع بر ثمن که از طریق قصد انشاء طرفین عقد بیع پدید می آید) یا بصورت جائز است (مانند سلطهٔ مستعیر بر مورد عاریه) ویابصورت لازم (مانند سلطهٔ مشتری برمبیع) نخستین را سلطهٔ جائز و دومی را سلطهٔ لازم مینامند. چون جواز و لـزوم صفت سلطه میباشند در مصب قصد انشاء قرار میگیرند یعنی جواز ولزوم رامقنن تأسیس نکرده است بلکه خود عاقد (یا ایقاع کننده) بوجود می آورد.

۵۴۷۸ - ملك حقوق

(فقه - مدنی) هرمالی که جزء اعیان و منافع و انتفاعات نباشد اصطلاحاً عنوان حق را دارد مانند حق شفعه و حق خیار و حق اولویت ناشی از تحجیر. سلطهٔ قانونی بر اینگونه اموال را ملك حقوق نامند.

۵۴۷۹ - ملك رقبه

nue propriété (nudum dominium

تملك عینی که دیگران در آن حقوق عینی دارند.

۵۴۸۰ - ملک شاهی

(تاریخ حقوق) خالصجات را میگفتند.
(رک . خالصه)

۵۴۸۱- ملک طلق

(مدنی - فقه) ملکی که هیچگونه حق عینی علیه آن ملک و بضرر مالک ، بنفع دیگری وجود نداشته باشد .
در اصطلاح دیگر آنرا ملک تام مینامند.
در مقابل اصطلاح بالا ملک غیر طلق و ملک ناقص استعمال میشود .

۵۴۸۲ - ملک عین

(مدنی - فقه) ملک عین در حال اطلاق منصرف است به مالکیت مال مادی موجود در خارج که مشخص و ممتاز باشد. ولی گاهی بکمک قرینه در معنی مقابل با مجموع معانی منفعت و انتفاع و حقوق بکار میرود در اینصورت علاوه بر اینکه شامل معنی فوق است شامل عین معین موجود در خارج و عین کلی مشاع و عین کلی در معین و عین کلی در ذمه میشود چنانکه بقرینهٔ ذیل مادهٔ ۳۵۰ ق - م اصطلاح عین در ماده ۳۳۸ ق - م محمول برهمین معنی است .

۵۴۸۳ - ملک غیر طلق

رک ملک طلق

۵۴۸۴ - ملک قدیم

(مدنی - فقه) ملک سابق برزمان حال را گویند .

۵۴۸۵ - ملک قهری

(فقه- مدنی) دخول مال منقول یا غیر منقول در مالکیت شخص بحکم قانون و بدون دخالت ارادهٔ تملک کننده مانند تملک از طریق ارث . در مقابل ملک اختیاری بکار میرود .
(رک . ملک اختیاری)

۵۴۸۶ - ملک لازم

رک . ملک جائز

۵۴۸۷ - ملک متزلزل

(مدنی - فقه) ملکی است که در حین حدوث آن ، یکی از اسباب تزلزل عقد (یا تزلزل ملک) بهمراه آن باشد اسباب تزلزل ملک عبارتند از تعلیق و خیار و عدم نفوذ و مانند اینها .

۵۴۸۸ - ملک مستقر

(مدنی - فقه) هرملک که در حین حدوث آن یکی از اسباب تزلزل عقد (یا تزلزل ملک) همراه آن نباشد ملک مستقر است . وهمچنین است اگر سبب تزلزل مقرون بآن بوده و زائل شده باشد.
(رک . ملک متزلزل)

۵۴۸۹ - ملک مشاع

(مدنی- فقه) ملکی که بین چند نفر مشترک باشد در مقابل ملک مفروز استعمال میشود.
(رک . اشاعه)

۵۴۹۰ - ملک مطلق

(فقه) در قضاء اسلامی به ملکی گفته میشود که مدعی مالکیت آن منشاء مالکیت خود را (از وراثت یا بیع یا صلح یا حیازت و غیره از اسباب تملک) بیان نکند. اگر منشاء را ذکر کند آن ملک را ملک مقید نامیده اند .

۵۴۹۱ - ملک مفروز

(مدنی - فقه) ملکی که بعد از اشاعه به صورت چند سهم جداگانه در آمده و بین شرکاء تقسیم شده باشد . در مقابل ملک

مشاع استعمال میشود .

۵۴۹۲ - ملك مقید

رك . ملك مطلق

۵۴۹۳ - ملك منفعت

(مدنی ـ فقه) عبارت است از تسلط بر منافع مالی که صاحب سلطه مالك آن منافع بوده باشد خواه مالك عین هم باشد خواه نه مانند مالکیت مستأجر بر منافع عین مستأجره . در مقابل ملك انتفاع بکار میرود .

(رك . ملك انتفاع)

۵۴۹۴ - ملك ناقص

مخالف ملك طلق است .

(رك . ملك طلق)

۵۴۹۵ - ملك یمین

(فقه) قسمی از نکاح است که عبارت است از برقراری رابطهٔ مشروع زناشوئی بصرف مالکیت کنیز وتمتع .

۵۴۹۶ - ملکیت propriété

(مدنی) رابطه‌ای است حقوقی بین شخص وچیز مادی (جاندار یا بی جان ومنقول یا غیر منقول) یا توابع چیز مادی (مانند منافع خانه یا اتومبیل) که بموجب این رابطه علی الاصول حق همه گونه بهره برداری از آن چیز را دارد مگر اموریکه قانون استثناء کرده باشد (مادهٔ ۲۹ ـ ۳۰ قانون مدنی).

۵۴۹۷ - ملل متحد nations unies

عنوان ناشی از سرفصل منشور ملل متحد که درسانفرانسیسکو بامضاء رسیده است (۲۵ ژوئن ۱۹۴۵) برای بوجود آوردن سازمان جهانی معروف بسازمان ملل متحد و وصول به هدفهای آن .

۵۴۹۸ - ملل مشترك المنافع

عنوان دومینیونهای بریتانیا است .

(رك . دومینیون)

۵۴۹۹ - ملوك

(تاریخ حقوق) به حکام ولایات گفته میشد.

۵۵۰۰ - ملی solvable

ضد معسر است .

۵۵۰۱ - ملی National

الف ـ تبعه درمقابل بیگانه.

(رك . تبعه)

ب ـ وابسته و مرتبط بیك دولت . در اینصورت بشکل صفت بکار می‌رود مانند پرچم ملی ، بندر ملی.

ج ـ وصف دولت حامی فرد از آن جهت که حمایت بعهدهٔ او است و شخص مورد حمایت تبعهٔ او می باشد و گفته میشود ـ Etat national یا دولت متبوع .

د ـ صفت ملت بمعنی دسته‌ای از افراد انسان که دارای بعضی اوصاف مشترکند از نوع نژاد و سنن و طرز فکر .

۵۵۰۲ ملی کردن Nationalisation

نهادن یك مؤسسه در خدمت ملت .

۵۵۰۳ - ملیت

بمعنی تابعیت بکار می‌رود.

(رك . تابعیت)

۵۵۰۴ - ممالك محروسه

رك . مملکت

۵۵۰۵ - ممتنع

درباب اجراء احکام دادگاه به محکوم‌علیهی گفته می‌شد که مصر در انکار بوده و مأمور اجراء هم دسترسی بمال او نداشته باشد قانون (مادهٔ ۶۲۲ ـ ۷۳۷ ـ

۷۴۳ اصول محاکمات قدیم) اورا ممتنع از اداء دین می‌شناسد . این عنوان به‌هر محکوم علیهی که دارای مشخصات ذیل باشد نیز اطلاق شده است :
الف ـ اعسار او بموجب حکم قطعی محقق نشده باشد .
ب ـ مالی که دسترسی بآن باشد از او مشاهده نشود . چنین کسی از حبس مصون نیست مگر اینکه اعسار او بموجب حکم معلوم و ثابت گردد و دادگاه تکلیف توقیف او را بتقاضای محکوم‌له معین خواهد کرد (مادهٔ ۷۴۳ اصول محاکمات قدیم بخشنامهٔ وزارتی ۴۸۹۴ – ۱۴۴۷۳ مورخ ۱۳۰۰/۳/۷

۵۵۰۶ - ممتنع از اداء دین

رك . ممتنع

۵۵۰۷ - ممسوح

(مدنی ـ فقه) کسیکه آلت مردی و زنی نداشته باشد یا بجای قبل و دبر یك مخرج داشته باشد یا زائدهٔ لحمی داشته باشد که دو غایط از آن خارج شود یا مخرجی نداشته باشد . قول مشهور این است که مردی یا زنی بقرعه استخراج شود از نظر قانون مدنی ظاهر املاك مادهٔ ۹۳۹ در آن جاری است .

۵۵۰۸ - مملکت

(الف ـ مرادف کشور است .
ب ـ بمعنی قسمت وسیعی از قلمرو کشور که در اصطلاحات اداری بسیار قدیم ایران (در عصر اسلامی) اقلیم نام داشت . در همین معنی گفته‌می‌شود . ممالك محروسهٔ ایران . چنانکه اصل ۹۰ متمم قانون اساسی می گوید :در تمام ممالك محروسه انجمنهای ایالتی و ولایتی بموجب نظامنامهٔ مخصوص مرتب میشود .
اقسام حاصل از اولین تقسیم کشور را مملکت می گفتند و هر مملکت بچندشهر تقسیم می‌شد .

۵۵۰۹ - مملوك

(فقه) آنچه که تحت اختیار مالك است مانند خانه ، اسب ، زمین و غیره .

۵۵۱۰ - ممنوع

هرچه که قانون آنرا منع و تحریم کرده باشد . در مقابل مجاز و مباح و حلال استعمال میشود. در فقه آنرا حرام مینامند.

۵۵۱۱ - ممنوع باختیار

(فقه) کاری که شخص معین نمیتواند آنرا انجام دهد ولی این عدم توانائی راخود آن شخص ، باعث شده باشد مثلا تاجری که حکم ورشکستگی او صادر شده فعالیت بازرگانی نمیتواند بکند ولی این عدم توانائی را خود او سبب شده است که تعادل بازرگانی خود رااز دست داده ودر نتیجه دیون او بیشتر از دارائی او شده است بنابراین تاجر مزبور حتی پس ازصدور حکم حجر هم مستنکف از پرداخت دیون بوده وحسب القاعده خسارت تأخیر زمان جریان عملیات تصفیه بر او تحمیل میشود. Adage معروف « الممنوع بالاختیار لاینافی الاختیار» از همین جا ناشی شده است .

۵۵۱۲ - ممیز

(مدنی ـ فقه) تمیز عبارت است از تشخیص خیروشر و نفع وضرر Discernement چنین کسی را در صورتیکه به سن کبر نرسیده باشد ممیز نامند .

۵۵۱۳ - من

(بفتح اول و تشدید ثانی) از اوزان قدیم و برابر دو رطل است.

۵۵۱۴ - من شاه

دوصاع و پنجاه ویك مثقال ونیم صیرفی است.

۵۵۱۵ - منابذه

(فقه) نوعی بیع بود که درجاهلیت شایع بود باین صورت که بایع جامه‌ای را نزد مشتری میانداخت و بصرف این عمل (بدون اینکه مشتری جامه را دیده واز خصوصیات آن مطلع شده باشد) بیع واقع می‌شد. گاهی منابذه از طریق انداختن سنگ بود که بهر کالائی (جامه یا گوسفند) که نوع آن بین طرفین مشخص بود اصابت می کرد آن کالا مبیع بوده و بیع واقع می‌شد این قسم ازمنابذه را بیع الحصاة هم‌مینامیدند. اسلام این عقود را باطل شمرد. همچنین است بیع تلجئه که صاحب مبیع در خطر این بود که زورمندی مبیع را از او بگیرد لذا آنرا ضمن یك بیع صوری بدیگری می‌فروخت ودر حقیقت قصد بیع نداشت.

۵۵۱۶ - منابع حقوق

یك - منشاء حق را به چهار دسته تقسیم کرده‌اند :

الف - قانون بطوریکه مستقیماً منشاءحق شودمانند قانونی که برای اقارب واجب‌النفقه نفقه‌معین کرده است.

ب - عقد و ایقاع.

ج - شبه عقد (وجود شبه عقد محل ایراد است و این معنی از حقوق خارجی به نوشتجات حقوقی فارسی سرایت کرده است).

د - تجاوز بغیر و تجاوز به مال غیر بصورت فعل یا ترك که موجب خسارت متضرر گردد.

این امور را منابع حقوق افراد میگویند.

دو - در اصطلاح دیگر منابع حقوق عبارت است ازقانون (بمعنی عام کلمه که شامل تصویب نامه و آئین‌نامه و بخشنامه هم باشد) و عرف و عادت ورویهٔ قضائی.

منابع حقوق اسلام عبارت است از: کتاب - سنت - عقل یا قیاس - اجماع.

۵۵۱۷ - منابع حقوق افراد

رك. منابع حقوق

۵۵۱۸ - مناسخات

(مدنی - فقه) هرگاه کسی فوت کندو ترکهٔ او بین ورثه تقسیم نشده باشد و در این حین یکی ازوراث فوت کند چون اصل فریضه (رك. اصل فریضه) نسخ شده‌و باید اصل فریضهٔ دیگر پیدا کنند که شامل و حاوی دوفریضه (نسبت به‌دومتوفی) باشد این مبحث را در فقه‌مناسخات نامیده‌اند.

۵۵۱۹ - مناصب حاکم

(فقه) عبارت‌است از صلاحیت حاکم‌شرع از حیث فتوی دادن و دادرسی و تصدی امور حسبی و اجراء احکام ونظارت در اجراء قانون شرع و تصرف در اموال و نفوس (بموجب ولایت عامه) و تعیین مقررات برای ادارهٔ اموروگردش‌قوانین شرع.

۵۵۲۰ - مناضله

(فقه) الف - بمعنی مرامات وتیراندازی است.

ب - بمعنی محاطه است.

(رك. سبق و رمایه)

۵۵۲۱ - مناط

مرادف ملاک است.
(رك . ملاك)

۵۵۲۲ - (تنقیح) مناط

رك . تنقیح

۵۵۲۳ - منافع

جمع نفع است.
(رك. نفع)

۵۵۲۴ - منافع طبیعی

Fruits naturels

منافع مستمرکه از طبیعت (بحال طبیعی) بدست آید مانند پشم گوسفند .

۵۵۲۵ - منافع عامه

(فقه) هرمالی که جماعت غیر محصوری در استفادهٔ از آن شریك باشندمانندمعابر عمومی و مساجد و پل‌ها و مدارس و دانشگاهها وگورستان‌ها و موقوفات‌عامه (مناهج‌المتقین ممقانی - صفحهٔ ۴۵۰).

۵۵۲۶ - منافع غیرمستمر produit

منافعی که بدون استمرار و احیاناً بدست آید مانند هیزم که از جنگل تهیه کنند و سنگی که از کوه کنند .

۵۵۲۷ - منافع مدنی Fruits civils

منافع مستمری که عنوان حقوقی دارد نه صورت مادی مانند بهره‌ای که مستأجر از خانهٔ مورد اجاره می‌برد .

۵۵۲۸ - منافع مستمر Fruits

منافعی که بطور متناوب در اوقات معین بدست آید مانند میوهٔ درخت و بهره‌ای که از خانه عائد مستأجر میشود .
(رك - منافع غیرمستمر)

۵۵۲۹ - منافع مصنوعی

Fruits industriels

منافع مستمری که بکمك کار انسان بدست آید مانند محصول مزرعه که هرسال بدست می‌آید .

۵۵۳۰ - منافع موهوم

Dividende fictif

(تجارت) منافعی که شرکت بازرگانی بدون رعایت قانون (از قبیل اندوختن سرمایهٔ احتیاطی و استهلاکات) برخلاف واقع (مانند اینکه قیمت مال‌التجاره را زیادتر از واقع معرفی کند) نشان دهد در غیراین‌صورت، منافع واقعی نامیده‌میشود. غالباً درشرکت سهامی بکارمیرود.

۵۵۳۱ - منافع واقعی

Dividende réel

رك . منافع موهوم

۵۵۳۲ - منافی عفت

(جزا) اموجنسی بمعنی‌هرچه وسیعتر که بحسب‌عرف‌واحساسات‌یك جامعه‌شرم آور باشد وبمنظور مواقعه یا شروع در آن صورت نگیرد اگر بمنظورمواقعه یاشروع در آن صورت گیرد «هتک ناموس» و یا شروع در هتك ناموس است نه منافی‌عفت بنابر این شروع بجرم هتك ناموس و جرم منافی عفت بحسب غرض مرتکب مشخص‌میشود . مادهٔ ۲۰۸ قانون جزا .

۵۵۳۳ - مناقصه

الف ـ خریدار مال (یا اموال معین)از طرف مأمور رسمی بکمترین قیمتی که از طرف فروشندگان پیشنهاد میشود .
وهم‌چنین است‌هرگاه‌مورد مناقصه انجام عملی باشد .

ب ـ تشریفات و مقررات مناقصه .

۵۵۳۴ - منال خالصه

بهرهٔ مالکانهٔ املاك خالصه را گویند .

۵۵۳۵ - منال دیوانی

(تاریخ حقوق) عوائددیوان رامی گفتند.

۵۵۳۶ - مناوله

(فقه) در علم درایه نوعی از تحمل حدیث است (مقرون باجازه وغیر مقرون باجازه) و صور مختلف دارد مانند اینکه شیخ اجازه ، نسخه‌ای از احادیث مورد روایت خویش را بطالب تحمل حدیث بدهد تااو آنهاراروایت کند (وصول الاخیار ـ ص ۱۲۵ ببعد) .

۵۵۳۷ - منتظر خدمت

(حقوق اداری) یاآماده بخدمت، عبارت است از حال و وضع مستخدمی که طبق قانون استخدام کشوری مصوب ۳۱ - ۳- ۴۵ تصدی شغلی را بعهده نداشته و در انتظار ارجاع خدمت است مادهٔ ۱۲۴ قانون مذکور .

(رك . خدمت)

۵۵۳۷ - منتقل الیه Ayant cause

(مدنی ـ فقه) کسیکه در عقد یا ایقاعی، مالی باو منتقل میشود ناقل همان مال‌را منتقل‌عنه گویند . همچنین است اگرمال به حکم قانون منتقل شود مانند ارث . در این صورت وارث منتقل الیه است . آداژ معروف‌فقهی مربوط باین اصطلاح (واصطلاح منتقل عنه) این است : التصرف فیماانتقل عنه فسخ و فیما انتقل الیه‌اجازة . یعنی‌تصرف صاحب خیار در مالی‌که داده است فسخ محسوب است و تصرف وی در مالی‌که بدست‌آورده است اسقاط خیار است .

۵۵۳۹ - منتقل عنه

رك . منتقل الیه

۵۵۴۰ - منجزات‌مریض

(مدنی ـ فقه) یعنی‌موضوع معاملات ناقل مال مالکی که درمرض‌موت‌است بطوریکه نقل‌قطعی در زمان‌حیات او صورت گیرد (بعکس وصیت تملیکی) یا لااقل محتمل باشدکه در زمان حیات او نقل واقع‌شود ولی اگر معلوم باشد که نقل قطعی در زمان ممات او صورت خواهدگرفت‌آنها را منجزات مریض نمی گویند .

مرض موت در قانون مدنی از اسباب حجر نیست و منجزات مریض از اصل مال محسوب است و اجازهٔ ورثه شرط نیست واگر عمل مورد منجزات ، خلاف قوانین‌آمره باشد بحکم دادگاه میتوان آنرا ابطال‌کرد مانند صلح‌بقصد محروم کردن وارث .

۵۵۴۱ - منحه

(فقه) بکسر میم گوسفندی است‌که عاریه می‌دهند تا مستعیراز شیر آن‌استفاده کند.

(رك . عاریه)

۵۵۴۲ - مندرجات سند

مفاد عبارات‌مذکور در سند را گویند . دراسناد رسمی دعوی اشتباه تنظیم کنندهٔ سند در مفاد (نه‌در عبارات وکتابت‌سند) سند پذیرفته میشود و منافاتی با مادهٔ ۱۲۹۲ قانون مدنی ندارد (ولی دعوی اشتباه‌مصداق دعوی جعل‌مذکور در مادهٔ ۱۲۹۲ قانون مدنی نمی‌باشد) و بطریق اولی دعوی خلاف واقع بودن آنچه از مدلول سندی رسمی که‌از اظهارات افراد

(غیر از تنظیم کننده سند) در سند منعکس میشود و تنظیم کنندهٔ سند قانوناً مکلف بدرج آن اظهارات است درمراجع قضائی یااداری (مانندثبت احوال) پذیرفته میشود .

۵۵۴۳ - مندوب

بمعنی مستحب است .
(رك . مستحب)

۵۵۴۴ - منذور

فعل یا ترك مورد نذر را گویند .

۵۵۴۵ - منسوخ

رك . نسخ قانون

۵۵۴۶ - منشاء (بروزن خفتن)

(مدنی - فقه) اثر حاصل از قصد انشاء را در اصطلاح ، منشاء گویند مثلا تملیك و تملك در عقد معوض ، منشاء است .

۵۵۴۷ - منشور Charte

نوشته‌ای که‌در آن مطلبی باشدبرای اطلاع گروهی (اعلامیه) ودرقدیم فرمان حکومت را منشورمی گفتندزیراحاکم آن نوشته‌را بسران جماعتی که بر آن حکومت داشت نشان میدادو بدینوسیله جماعت علم بفرمان پیدا می کردند و اطاعت او را گردن می نهادند .

(رك . فرمان)

۵۵۴۸ - منشور اتلانتیك

اعلامنامه‌ای که در جنگ جهانی دوم بتوسط رئیس‌جمهور اتازونی (روزولت) و نخست وزیر بریتانیا (چرچیل) تهیه شد و بعد پایه و اساس منشور ملل متحد قرار گرفت ودر آن اساسی برای صلح جهان و جلوگیری ازآفت جنگ نهاده شد .

۵۵۴۹ - منشی

در لغت خلقت و پرورش معانی به قلم‌است وسپس به کسیکه پیشهٔ او نگارش مراسلات و نوشتجات و پاسخ گفتن بنوشتجات و مراسلات شخص یامؤسسه یا اداره‌ای باشد گفته شده است .

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۵۵۵۰ - منشی حضور

رك . مجلس نویسان

۵۵۵۱ - منشی دادگاه

مأمور دولت که نزد محاکم یا شعب آنها به تنظیم صورت‌جلسات‌دادگاه‌ومانندآنها اشتغال دارد .

۵۵۵۲ - منشی محترم

رك . مجلس نویسان

۵۵۵۳ - منطقه‌ای Régional

الف - مربوط بیك منطقه .
ب - گروهی از دول که بین آنان نوعی قرب جغرافیائی وجود داشته باشد .
ج - وصف حاکی از نوعی تفاهم وتوافق وارگانیسم بدون اینکه بسر حد وحدت برسد مانند موافقت‌های منطقه‌ای .

۵۵۵۴ - منطوق

(فقه) منطوق یك کلام عبارت‌است ازمعنی آن که در زمان تکلم به الفاظ آن کلام بلافاصله و بدون تفحص و تفرس ذهن‌در خاطر شنونده خطور می کند .
گاهی این معنی پس از خطور در ذهن نردبان‌وصول بمعنی‌دیگر همان کلام است وآنرا مفهوم نامیده‌اند چنانکه در مادهٔ

۲۴ ق – م که می گوید: «هیچکس نمیتواند طرق وشوارع عامه و کوچه هائی راکه آخر آنهامسدود نیست تملك نماید.»:
اولا – منطوق عبارت است از: کوچه ای که آخرش مسدود نیست قابل تملك نیست.
ثانیاً – مفهوم عبارت است از: کوچه ای که آخرش مسدود است قابل تملك است.
هر عبارتی منطوقی دارد ولی لازم نیست که حتماً مفهوم هم داشته باشد چنانکه مادهٔ ۱۰۰۳ ق – م که می گوید: «هیچکس نمیتواند بیش از یك اقامتگاه داشته باشد.» فقط منطوق دارد و مفهوم ندارد.

۵۵۵۵ – منعزل

شخصی که وصف حقوقی انعزال را دارا شده است (رك. انعزال) مثلا موکل هرگاه فوت کند یا دیوانه شود وکیل او از تاریخ فوت یا جنون خود بخود (یعنی بدون رسیدگی دادگاه و بدون اینکه کسی وکیل را عزل کند) از وکالت ساقط میشود در اینصورت می گویند وکیل، منعزل شده است.
منعزل در مقابل معزول استعمال می‌شود.
(رك. معزول)

۵۵۵۶ – منعکس

(فقه) صفت تعریفی است که جامع افراد است. انعکاس باین معنی است که هرگاه در موردی تعریف، صدق نکند چیزی که تعریف شده هم صدق نکند (اذا عدم الحد عدم المحدود) وگرنه تعریف اخص ازچیزی است که تعریف شده است. در مقابل مطرد بکار می‌رود.
(رك. مانع اغیار – مطرد)

۵۵۵۷ – من علیه الحق

(مدنی، – فقه) کسیکه مکلف برعایت حق یا حقوق معینی است مثلا مدیون، من علیه الحق است و متعهد من علیه الحق است و کسیکه حق خیار بضرر او مقرر شده من علیه الحق است. منتفع از تکلیف مزبور رامن له الحق گویندمانند دائن ومتعهدله و صاحب خیار.

۵۵۵۸ – من علیه الخیار

(فقه) کسیکه خیار بضرراو مقررشده است.

۵۵۵۹ – منفسخ

قرار دادی که فك شده باشد.

۵۵۶۰ – منفعت

مرادف نفع است.
(رك. نفع)

۵۵۶۱ – منفعت عقلائی

(مدنی – فقه) منفعتی که مورد توجه در امور عقلاء متعارف یك جامعه باشدهرچند که صنفی از عقلاء باشند نه همهٔ آنان مثل گرفتن اجرت برای تهیهٔ مارهای مخصوص برای مؤسسهٔ سرم سازی. اما منفعت قمار منفعت عقلائی نیست.

۵۵۶۲ – منفعت مشروع

(مدنی – فقه) منفعتی که قانون مبادلهٔ آنرا منع نکرده باشد ملاك مادهٔ ۳۴۸ قانون مدنی و مادهٔ دهم همان قانون.

۵۵۶۳ – منفق

(بروزن مشکل) در اصطلاحات حقوق مدنی به کسی گفته میشودکه مکلف بدادن نفقهٔ دیگری است. نفقه دهنده را منفق و نفقه گیرنده را منفق علیه گویند. مادهٔ ۱۲۰۴ قانون مدنی.
(رك. نفقه)

۵۵۶۴ - منفق‌علیه

(مدنی) کسیکه قانوناً استحقاق اخذ نفقه را از دیگری دارد. در اصطلاح دیگر اورا واجب‌النفقه گویند.

۵۵۶۵ - منقطع

(فقه) در علم درایه حدیثی است که اسنادش بمعصوم متصل نباشد خواه حذف از اول اسناد باشد (معلق) یا از وسط (منقطع بمعنی اخص) یا از آخر (مرسل).
(وصول‌الاخیار - ص ۹۳)

۵۵۶۶ - منقطعه

زن‌شوهر کرده بعقدمنقطع راگویند (مادهٔ ۱۰۷۵ ق م).

۵۵۶۷ - منقله

بروزن معلمه
(رك. دیه)

۵۵۶۸ - منقول Meuble

الف - اصطلاح خلاصه شده از اصطلاح مال منقول
رك. مال منقول.

ب - لفظ مشترك (رك. مشترك) که‌ازمعنی اولیهٔ خود دور افتاده و در قسمتی‌ازمعنی خود بکار رود مانند دابه‌که‌نخست‌بمعنی جنبنده بود و فعلا در معنی چهارپا بکار میرود. نقل یك کلمه از معنی به معنی دیگر از حقوق افرادی‌است‌که بیك‌زبان سخن میگویند.
(رك. نقل)

۵۵۶۹ - منکر

الف - بفتح کاف. در علم درایه حدیثی است مخالف مشهور که راوی آن ثقه‌نباشد (وصول‌الاخیار - ص۹۶).

ب - بکسر کاف- مدعی‌علیه را گویند.
(رك. مدعی علیه)

ج - کسیکه بعداز اقرار، موضوع‌مورد اقراررا نفی کند و اگر اقرار منفی‌بوده آنرا اثبات‌کند چنانکه شخصی بدیگری گوید این عینك مال تواست و مخاطب بگوید‌عینك مال من نیست سپس بگوید عینك مال من‌است این‌قول اخیرهم‌انکار بعد ازاقرار است و این شخص را منکر گویند.

(عناوین میرفتاح -صفحهٔ ۳۷۳)
انکاربعد ازاقرار مسموع‌نیست.
سعدی گوید:
دگر مگوی که من ترك عشق خواهم کرد
که قاضی از پس اقرار نشنود انکار

۵۵۷۰ - من‌له‌الحق

(مدنی - فقه) کسیکه حقی دارد یاتعهدی بنفع او مقرر شده است‌مثلا زوجه‌ازحیث نفقه‌من‌له‌الحق‌است‌وهر متعهدله‌من‌له‌الحق است وهر صاحب خیار من‌له‌الحق است و هکذا.

۵۵۷۱ - من‌له‌الخیار

(مدنی - فقه) کسیکه حق خیاردارد‌خواه طرف عقد باشد یا ثالث.

۵۵۷۲ - منوب‌عنه

کسی که‌درامر مخصوصی بدیگری درحدود اختیار قانونی‌خود نیابت داده باشدمانند موکل در عقد وکالت که منوب‌عنه است. وکیل نائب موکل است.
بطوراختصار منوب گفته شده‌است.
(رك. نیابت)

۵۵۷۳ - من‌یزید

(فقه) بمعنی مزایده است.

(شرح فتح القدیر - جلد ۵ - ص ۲۴۱)

۵۵۷۴ - موات

اصطلاح مخفف از اصطلاح اراضی موات است.

(رك . اراضی موات)

۵۵۷۵ - مواجب Traitement

(حقوق اداری) حقوق کارمند دولت و مؤسسات عمومی مانند شهرداری وامثال آن (مانند بانکها) مادهٔ ۶۶۱ قانون اصول محاکمات قدیم.

۵۵۷۶ - موارد ابلاغ

(دادرسی مدنی) مواردی که دادستان در دادرسی مدنی درداد گاه شهرستان واستان باید در دعوی (برابر تشریفات قانونی) دخالت داشته باشد موارد ابلاغ نامیده میشود (مادهٔ ۱۳۹ آئین دادرسی مدنی).

۵۵۷۷ - مواریث Successions

جمع میراث و بمعنی ارث است.

(رك . ارث)

۵۵۷۸ - مواضعه Connivence

(فقه) اصطلاح مختصر «بیع مواضعه» است.

(رك . بیع مواضعه - محاطه)

(جزا) تبانی و توطئه برای تسهیل ارتکاب جرم یا اخفاء آن بعد از ارتکاب.

۵۵۷۹ - موافقت

در لغت بمعنی وفاق و سازگاری و ضد نفاق و ناسازگاری است.

در اصطلاحات حقوقی بکمك قرائن مقامی یا مقالی بمعنی تمکین و اجازه و تنفیذ آمده است.

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۵۵۸۰ - موافقت مشروط

Acquiescement conditionnel

قبول موافقت بر شرطی را گویند.

۵۵۸۱ - موافقت نامه Convention

(بین الملل عمومی) نوشتهٔ حاکی از توافق و قرار داد دو یا چند دولت در اموریکه اهمیت آنها در درجهٔ دوم است وگرنه معاهده خوانده میشود مثلا معاهدهٔ بازرگانی درقبال موافقت نامهٔ پستی بکار رفته است.

۵۵۸۲ - موافقت نامهٔ ژنو

موافقت نامهٔ مورخ ۲۲ اوت ۱۸۶۴ بین چند دولت اروپائی که بمنظور کمك بسربازان زخمدیدهٔ میدان جنگ درژنو بامضاء رسید و بموجب آن تأسیسات پزشکی مربوط بآنان بیطرف شناخته شد.

۵۵۸۳ - موالات ایجاب و قبول

(فقه - مدنی) یعنی ذکر قبول (یا تحقق قبول) بعد ازایجاب با فاصلهٔ زمانی کوتاه و متناسب با طبیعت عقد. یعنی فاصله بین ایجاب وقبول آنقدر زیاد نشود که عرفاً صورت عقدازبین برود وازاین معنی به «توالی عرفی ایجاب و قبول» تعبیر شده است (مادهٔ ۱۰۶۵ ق - م).

مع الوصف فقهاء در باب عقد وکالت تصریح کرده اند که فاصلهٔ بین ایجاب و قبول حتی یکسال هم اگر طول بکشد اشکال ندارد ودر عقد ضمان گفته اند فوریت قبول شرط نیست (جلد اول شرح لمعه - ص ۴۲۰).
بنظرما اگر برای اعلان قبول مدتی از طرف ایجاب کننده (یا مقنن) معین شده باشد ولو این مدت دهسال هم باشد ذکر قبول در مدت مضروب موجب تحقق عقد است. چنانکه در مادهٔ ۱۰۰ اصلاحی

سال ۱۳۴۴ نظامنامهٔ اجراء اسناد رسمی (در عبارت : «ویا معادل طلب خود از اموال مورد مزایده بقیمت ارزیابی شده بپذیرد») مهلت قبول بیع مزایده ازطرف بستانکار یکماه معین شده است .
(تأثیر اراده در حقوق مدنی – شمارهٔ ۱۲۶ – ۳۹۱ – ۵۱۵ – ۵۱۶ – ۵۱۸ – ۵۲۱ – ۵۲۲) .

۵۵۸۴ - موالید

شناسنامه‌هائی که ولادت دارندهٔ آنها در موعد قانونی به‌ادارهٔ ثبت احوال اطلاع داده شده‌است (مادهٔ ۹۹۹ قانون مدنی) .

۵۵۸۵ - موانع ارث

(مدنی – فقه) صفت یا فعلی که دروارث باشد یا ازاو صادرشود ودر نتیجه اورا ازاصل ارث یا بعض ارث محروم وممنوع گرداند.
موانع از اصل ارث عبارتند از :
الف – کفر
ب – قتل بناحق ازروی عمدولو به‌تسبیب، ازقبیل‌شهادت ناحق که درقتل‌مورث‌مؤثر باشد خواه قاتل متعدد باشد خواه نه . بنا براین معاونت و شرکت در قتل هم مشمول قاعدهٔ بالا است .
ج – حمل مگر اینکه زنده متولد شود .
د – لعان
ه – ازدواج در مرض موت
و – هم‌مردگی بین کسانیکه حالت توارث باشد و تقدم و تأخر موت هیچیك معلوم نباشد .
ز – وجود طبقهٔ مقدم از طبقات ارث. (رك . طبقات وراث)
ح – وجوددرجهٔ‌مقدم‌از درجات یك‌صنف از اصناف یك طبقه .
(رك . صنف وراث)
ط – تولد از زنا
ی – بردگی
تفاوت بین فقه و قانون مدنی در بعضی از موانع مذکور مسلم و یا قابل بحث است .
موانع از قسمتی از ارث عبارتند از :
الف – قتل خطائی و شبه عمد که قاتل‌را ازارث‌بردن‌ازدیه‌محروم‌می‌کندولی ازسایر ترکه ارث میبرد .
ب – فرزندی که استحقاق حبوه را دارد سایروراث راازآن محروم‌می کند . (رك . حبوه)
ج – وجود اولاد (مطلقا) زن یا شوهررا از نصیب اعلی محروم می کند .
د – وجود وارث (مطلقا) زوج یا زوجه را از ارث بردن از مازاد فریضه محروم می کند .
ه – نقصان‌ترکه موجب حرمان ازقسمتی از سهام فریضهٔ بعضی از ورثه میشودیعنی وارثی که بادخول او در وراث‌فعلی میت، نقص بر سهام مفروضهٔ او وارد شود . وراث‌مذکورکه ممنوع ازقسمتی ازترکه میشوندعبارتند از: یك‌دختر – یك‌خواهر ابوینی یا ابی – دختران متعدد واخوات متعدد ابوینی یا ابی .
و – ممنوع شدن وراث ذیل از زائد بر فریضهٔ خود :
یك – خواهرابوینی یاابی ، اخوهٔ امی‌را ازارث‌بردن‌اززائد برفریضه منع‌می کند.
دو – اخوات متعددهٔ ابوینی یا ابی ، برادریا خواهرواحد امی‌را ازارث بردن از زائد برفریضه منع می کنند .
ز – ممنوع شدن ابوین‌ازارث‌بردن‌اززائد برسدس بعنوان فریضه (نه بعنوان رد)در صورت وجود اولاد (مطلقا) ،

ح ـ ممنوع شدن مادر از زائد بر سدس (بعنوان فریضه و رد) در صورت وجود اخوه واخوات (نه‌اولاد اخوه‌واخوات)

۵۵۸۶ ـ موت

(مدنی ـ فقه) خروج روح از بدن بطور طبیعی یا بقتل وخودکشی .

۵۵۸۷ ـ موت حکمی

(فقه) شخص حاضر (یعنی کسی که غایب مفقودالخبر نیست) بعلت ارتداد درحکم مرده است‌چنین شخصی‌ازهیچیك ازحقوق استفاده نمی‌کند و حقوقی که داشته از او سلب میشود .

(رك . ارتداد)

۵۵۸۸ ـ موت فرضی

(مدنی)موتی‌است‌که بموجب حکم‌دادگاه در بارهٔ شخصی که غائب مفقودالخبر شده است فرض میشود (مادهٔ ۱۰۱۹ ق ـ م) .

۵۵۸۹ ـ موثق

صفت خبر موثق است .

(رك . خبر موثق)

۵۵۹۰ ـ موجب

(فقه) کسیکه در عقود ایجاب از طرف او میشود ، طرف او را قابل (یا قبول کننده) می‌گویند .

۵۵۹۱ ـ موجبات ارث

Causes d'hérédité

(مدنی ـ فقه) نسب وسبب‌را موجبات‌ارث گویند یعنی قرابت نسبی و قرابت سببی (مادهٔ ۸۶۱ قانون مدنی) .

۵۵۹۲ ـ موجر Bailleur

(مدنی ـ فقه) دراجارهٔ اشیاء صاحب عین مال مورد اجاره راگویند . موجر در اجارهٔ حیوان مالك حیوان است . طرف دیگر عقد را مستأجر نامند . در اجارهٔ خدمات‌کارگر و متعهد را موجر گویندو متعهدله‌را مستأجر نامند مثلا خیاط‌موجر است‌وکسیکه لباس برای دوختن سفارش داده مستأجر است ، کارگر موجر است وکارفرما مستأجر .

۵۵۹۳ ـ مودع Déposant

(مدنی) مرادف ودیعه‌گذار است .

(رك . ودیعه‌گذار)

۵۵۹۴ ـ مورث De cujus

(مدنی ـ فقه) کسیکه مرده و مالی از او مانده باشد .

۵۵۹۵ ـ موزون

(مدنی ـ فقه) اشیائی که موقع معامله متعارف این است‌که بحسب وزن‌فروخته شوند مانند‌گندم وجو و غیره .

۵۵۹۶ ـ موصول

مرادف متصل است .

(رك . متصل)

۵۵۹۷ ـ موصی

(مدنی ـ فقه) موصی بکسر صادکسی را گویند‌که طی‌وصیت تملیکی (رك . وصیت تملیکی) مال یا منفعتی از مال خود را برای زمان‌پس از مرگش بدیگری‌تملیك می‌کند .

۵۵۹۸ ـ موصی‌الیه

(بفتح صاد) در اصطلاحات قانون مدنی و فقه‌شخصی که‌بموجب وصیت عهدی‌مأمور اقدام بامری شده او را موصی‌الیه نامند. اصطلاح موصی‌الیه‌کمتر بکار می‌رود و اصطلاح معروف در این معنی «وصی»

است .

۵۵۹۹ - موصی به Legs

(بفتح صاد) در اصطلاحات فقه و قانون مدنی مورد وصیت راموصی به گویند(مادهٔ ۸۲۶ قانون مدنی) هر وصیتی موصی به دارد و موصی به امری است که موصی بآن توصیه می کند خواه تملیك باشد خواه تکلیف با نجام دادن کاری (ماننده وصیت عهدی) .

۵۶۰۰ - موصی له Légataire

(بفتح صاد) در اصطلاحات مدنی وفقه به شخصی گفته میشود که وصیتی بنفع او بنحوی از انحاء (درووصیت تملیکی) شده باشد (مادهٔ ۸۲۶ قانون مدنی).

۵۶۰۱ - موضوع

(فقه) ـ الف ـ چیزی که امری بآن اسناد داده شود مبتدا و فاعل را در اصطلاحات منطق وحقوق موضوع نامیده‌اند. آنچه ا که بموضوع اسناد داده میشود محمول (در اصطلاح منطق) و حکم (در اصطلاح فقهی) مینامند (رك . وضع) .

ب ـ درعلم درایه حدیث مجعول را گفته‌اند که از نوع احادیث ضعیف است .

۵۶۰۲ - موضوع حق

Sujet de droit

شخص اعم از حقیقی و حقوقی موضوع حق است چنانکه اشیاء و اموال متعلق حق Objet de droit هستند. صاحب حق را موضوع مثبت و من‌علیه‌الحق را موضوع منفی نامیده‌اند .

۵۶۰۳ - موضوع حکم

(فقه) مقصود ازحکم دراصطلاح بالااقانون است و مقصود از موضوع قانون در این اصطلاح اشخاص هستند که دستورات قانونی و مقررات شرعی بنحوی از انحاء ، متوجه آنان میباشد (فوائدالاصول ـ تقریرات نائینی ـ جلداول ـ ص ۷۶). درمقابل «متعلق حکم» استعمال شده‌است . فعل یا ترك که مورد دستورمقنن است متعلق حکم نامیده میشود. (معنی دیگر متعلق حکم در اصطلاح شمارهٔ ۱۹۵۶ ملاحظه شود) .

۵۶۰۴ - موضوع خارجی

Question de faite

موضوعی که در خارج واقع شده (خواه مادی باشد مانند خانه و باغ خواه معنوی باشد مانند جرم افتراء) و مرجع صلاحیتدار مکلف به تطبیق قانون (حکم) بر آن میباشد و یاقانون خودبخود بعلت وجود خارجی آن موضوع بر آن منطبق میشود .

اصطلاح موضوع خارجی وقضایای خارجی که سابقاً درزبان حقوقی ما بکار رفته عیناً معادل اصطلاح خارجی مذکور است و نباید از آن به «موضوع قضیه» تعبیر کرد زیرا مفید معنی بنظر نمیرسد.

۵۶۰۵ - موضوع دعوی

(دادرسی) امری که نفی و اثبات وهدف ادله و دفاعات طرفین دعوی متوجه آن است مثلا در دعوی خلع ید از خانه‌ای بعنوان مالکیت ، موضوع دعوی حق مالکیت مدعی است .

۵۶۰۶ - موضوع له

(رك . وضع

۵۶۰۷ - موضوعیت

رك . طریقیت

۵۶۰۸ - موعد Délai

فاصله‌ای است از زمان که برای یک عمل حقوقی بتوسط قانون (موعدقانونی- مادهٔ ۶۱۱ آئین دادرسی مدنی) یا دادرس دادگاه (موعد قضائی - مادهٔ ۶۱۱ آئین دادرسی مدنی) یایکی از مأموران رسمی یا توسططرفین قرارداد(مادهٔ ۲۲۶ ق.م) مقرر میشود .

۵۶۰۹ - موعد انتفاءحق

Terme extinctif

موعدی که باگذشتن آن ، حق موجودی منتفی گردد مانند موعداجاره که باسپری شدن آن حق مستأجر از بین میرود . غالباًدرمورد Terme اجل (رأس‌موعد) منظور است بخلاف Délei که طول مدت از آغاز تا انجام مورد نظر است ولی گاهی‌هم terme بجایDélai بکار میرود .

۵۶۱۰ - موعد ایجاد حق

Terme suspensif

موعدی که باسپری شدن‌آن حقی بوجود آید مانند موعد درعقد معلق بر تملیك مالی، که پس ازگذشتن آن موعد ، مال مورد معامله در ملکیت منتقل‌الیه مستقر میشود .

۵۶۱۱ - موعد خالص

(دادرسی‌مدنی)موعدی است که روزابلاغ و روز اقدام جزء مدت محسوب نمیشود (مادهٔ ۶۱۴ آئین‌دادرسی مدنی) .

در مقابل موعد عادی استعمال میشود . موعدکامل‌هم در معنی موعد خالص بکار رفته است .

۵۶۱۲ - موعد عادی

(دادرسی‌مدنی)موعدی‌است که‌روزاقدام‌هم جزء موعد محسوب است .
(رك . موعدکامل)

۵۶۱۳ - موعد غیرمعین

Terme incertain

موعدی‌که دارای انجام معین نباشدمانند موعد وفات موصی دروصیت . حقوقی‌که برای موصی‌له پیدا میشود موکول ببعداز وفات است واین موعدی است نامعین .

۵۶۱۴ - موعد قانونی

(دادرسی مدنی) مواعدی‌که قانون‌برای پاره‌ای ازکارها در جریان دادرسی‌معین کرده است مانند موعد دادن‌پاسخ‌خوانده یا خواهان (مادهٔ ۶۱۱ دادرسی مدنی) .

۵۶۱۵ - موعد قضائی

(دادرسی مدنی) مهلتی‌که دادگاه برای انجام دادن‌کاری (ازقبیل حاضرکردن گواه) بیکی از اصحاب دعوی میدهد . مادهٔ ۶۱۱ - ۶۱۷ دادرسی مدنی .
(رك . مهلت قضائی)

۵۶۱۶ - موعد قطعی Délai préfix

موعدی‌که بعداز انقضاء آن وعدم‌استفادهٔ صاحب حق ازحق خود درطول‌آن‌موعد، حق او ساقط میشود و قابل تعلیق suspension و انقطاعimterruption نمی‌باشد .

۵۶۱۷ - موعدکامل Délai Franc

موعدی‌که در حساب مقدار آن روزاعلام (روز شروع) و روزاقدام‌بحساب‌نمیآید.

۵۶۱۸ - موعدمسافت

Délai de distance

تکلیفی‌که ازجهت انجام دادن بعضی از

تشریفات دادرسی متوجه اصحاب دعوی است و باید درظرف زمان معین انجام شود اگر بین محل اقامت شخصی که باید آن تکلیف را انجام دهدتا دادگاه (یاتا محلی که باید آن تکلیف انجام شود) فاصله باشد این فاصله اقتضاء می کند که باو مهلتی داده شود.این مهلت را موعد مسافت نامند.

۵۶۱۹ - موعد معین Terme certain

موعدی که دارای آغاز و انجامی باشد غالب موعدها چنین می باشند.

۵۶۲۰ - (انقضاء) موعد

Expiration du Terme

یعنی سپری شدن انتهاء موعد انجام تعهد و یا مواعد قضائی یا مرور زمان و مانند آنها.

۵۶۲۱ -(روز آخر) موعد

dies ad quem

روز آخر مواعد قانونی یا قضائی یامرور زمان. مطابق قاعده این روز جزء مدت است مگر اینکه قانون بر خلاف آن تصریح کرده باشد در صورت اخیرموعد را موعد کامل jours francs گویند یعنی روز بعد ملاك احتساب موعدخواهد بود.

۵۶۲۲ - (روزاول) موعد dies a quo

روز اول در احتساب مواعد دادرسی یا مرورزمان. این روز داخل درحساب موعد نیست مگر درصورت تصریح بخلاف.

۵۶۲۳ - موقوف

(فقه) ـ الف ـ در علم درایه حدیثی است که از صحابه یا اصحاب امامان نقل شود خواه متصل باشد خواه منقطع خواه صحیح باشد خواه نه. و اگر انتهای وقف بغیر صحابی باشد اسم شخص منتهی الیه را میبرند ومیگویند «وقف فلان علی فلان»
ب ـ بمعنی غیر نافذ است.
(رك. عدم نفوذ)

۵۶۲۴ - موقوف علیه

(مدنی ـ فقه) کسیکه از طرف وقف کننده حق بهره بردن از منافع مال موقوفه باو داده شده است.

۵۶۲۵ - موقوف علیهم

جمع موقوف علیه است.
(رك. موقوف علیه)

۵۶۲۶ - موقوفه

(مدنی ـ فقه) مالی که بموجب عقدوقف، عین آن حبس و ثمرهٔ آن در اختیار یك یا چند نفر یا گروه معین و یا مصرف معین نهاده شده باشد. کسانیکه وقف برای خاطر استفادهٔ آنان بعمل آمده موقوف علیهم نامیده میشوند و اگر یکنفر باشد موقوف علیه نامیده میشود (مادهٔ ۵۵ ـ ۵۶ ـ ۵۹ قانون مدنی).
وقف موجب تسبیل منافع است ولی هرمالی که منافع آن تسبیل شده وقابل نقل و انتقال نباشد موقوفه نیست مانند پارك شهر و دانشگاه که منافع آنها تسبیل شده ولی موقوفه نیستند. بین وقف و تسبیل منافع عموم و خصوص مطلق است.

۵۶۲۷ - موقوفهٔ متعذرالمصرف

(مدنی ـ فقه) موقوفه ای است که بجهت فراهم نبودن وسائل یا از میان رفتن موضوع یا عدم نیاز بمصرف آن، صرف آن درمصارف مقرره متعذر باشد یعنی میسر نباشد (مادهٔ ۴۲ قانون اوقاف ۱۳۱۴).

(اصطلاح بعدی دیده شود)

۵۶۲۸ - موقوفهٔ مجهول المصرف

(مدنی ـ فقه) موقوفه‌ای است که بعلت وقوع حوادث و گذشت زمان دلیلی بر مصرف وقف در دست نباشد مثل اینکه وقف نامه از بین رفته و نتوان دلیلی (مانند شهادت شهود) بر مصرف واقعی و هدف واقف اقامه کرد (مادهٔ ۲۹ قانون ثبت و مادهٔ ۴۱ قانون اوقاف ۱۳۱۴) با وجود این جهل هم موقوفه متعذرالمصرف خواهد شد.

۵۶۲۹ - موکل

(مدنی ـ فقه ـ آئین دادرسی مدنی و کیفری) کسیکه بدیگری نیابت در انجام امری را میدهد (مادهٔ ۶۵۶ ق ـ م).
(حقوق اساسی) کسیکه به نمایندگان مجلسین رأی میدهد تا از طرف او و سایرین بوظائف نمایندگی در مجلسین اقدام کنند.

۵۶۳۰ - موکل علیه (بفتح کاف)

(مدنی ـ فقه) هرگاه وکالت وکیل علیه شخص ثالث باشد در اینصورت شخص ثالث را موکل علیه گویند مانند وکالت وکیل در وصول دین از مدیون، در اینصورت مدیون مزبور را موکل علیه نامند.

۵۶۳۱ - موکل عنه (بکسر کاف)

(مدنی ـ فقه) درموردی که وکیل در توکیل شخص ثالث را وکیل قرار دهد وکیل در توکیل را موکل عنه نامند زیرا او از جانب موکل اصلی، موکل وکیل دوم شده است

۵۶۳۲ - موکل فیه

(مدنی ـ فقه) مورد وکالت را گویند.

مولود

تازه بدنیا آمده را گویند در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۵۶۳۳ - مولود زنده Né vivant

(مدنی) مولودی که زنده بدنیا آمده خواه استعداد ادامهٔ حیات را داشته باشد خواه نه.

۵۶۳۴ - مولود قابل زندگی Né viable

مولودی که زنده بدنیا آمده و استعداد ادامهٔ حیات را داشته باشد.

۵۶۳۵ - مولی

الف ـ کسیکه دیگری را آزاد کند آزاد کننده و آزادشده را هریك مولای دیگری نامند (مولای عتاق).

ب ـ هرگاه بین دونفر قرارداد مساعدت و اتفاق (حلف بکسر حاء) منعقد شود هر یك مولای دیگری است.

ج ـ اگر کسی بدست دیگری مسلمان شود آن مسلمان شده را مولای طرف او گویند (مولای باسلام).

د ـ ملازم کسی را مولای او گویند.

هـ ـ غیر عرب را مولی گویند و موالی کلمهٔ موهنی بود که جهله و اراذل و اوباش بکار می‌بردند.

۵۶۳۶ - مولی علیه

(بضم اول و فتح ثانی و تشدید ثالث) در مدنی و فقه به کسی گفته میشود که تحت سرپرستی یك ولی قانونی قرار گرفته باشد (مادهٔ ۱۲۳۵ قانون مدنی).

۵۶۳۷ - موهوب له

مرادف متهب است.
(رك. هبه)

۵۶۳۸ - مهاجرت Migration

رفتن از محلی به محل دیگر برای مدت نسبتاً طولانی (خواه محدود باشد خواه نامحدود). ازجهت ترك یك محل ومنشاء

مهـاجرت émigration و از حیث ورود به محل معین و مقصد مهاجرت immigration نامیده شده است .

۵۶۳۹ - مهادنه

(فقه) قرار داد صلح موقتی است که بین رئیس حکومت اسلامی یا نمایندهٔ قانونی او با اجانب (اعم از اهل کتاب و غیراهل کتاب) که بین آنان ومسلمین حالت جنگ حکمفرما بوده بسته می‌شد در این عقد حتماً مدت قرارداد معین بوده است .
هر یك از کفار که طرف عقدمهادنه‌واقع شده بودنداصطلاحاً معاهدنامیده‌می شدند .

۵۶۴۰ - مهایات

(مدنی ـ فقه) تقسیم منافع به اجزاء ویا برحسب زمان است مثلا اگر در خانه‌ای دو نفر شریك باشند و باجاره بدهند از قرار ماهی‌صد تومان: اگردر هرماه‌پنجاه تومان رایك‌شریك و بقیه را شریك‌دیگر بردارد این را تقسیم منافع باجزاء(یعنی به تجزیهٔ منافع) گویند. اگر یك‌شریك دریك‌ماه‌صدتومان رابگیر دوشریك دیگر در ماه دیگر صدتومان بگیرد این راد«تقسیم منافع بزمان» گویند .

۵۶۴۱ - مهر (بروزن شهر)

(مدنی ـ فقه) مال (ویا چیزی که قائم مقام مال باشد) معینی است که بر سبیل متعارف زوج بزوجه درعقد نکاح میدهد ویا بنفع زوجه برذمه می‌گیرد .
مهر بضم اول قطعه فلزی است که روی آن اسم شخص حکاکی شده و بجای امضاء بکار می‌رود .

۵۶۴۲ -مهرالسنه

(فقه) مقدارآن‌دویست وشصت و دو مثقال و نیم پول نقرهٔ سکه دار است بمثقال صرافان که از قرار مثقالی ۱۵ ریال جمعاً ۳۹۳۷/۵۰ ریال است .
(جامع الشتات- ص ۴۵۹)

۵۶۴۳ - مهرالمتعه

(مدنی ـ فقه) مهری است که در نکاح مفوضة‌البضع(رك.مفوضة‌البضع) شوی بزن مطلقهٔ خودکه‌با او نزدیکی نکرده‌میدهد وآنرا متعه هم گفته‌اند (مادهٔ ۱۰۹۳ ـ ۱۰۹۴ قانون مدنی) .

۵۶۴۴ - مهرالمثل

(مدنی ـ فقه) مهری‌که در نکاح مفوضة‌البضع (رك . مفوضة‌البضع) پس ازوقوع نزدیکی و قبل از تراضی برمهر معین بحسب‌شرافت و اوضاع و احوال زوجه‌باو داده شود (مادهٔ ۱۰۸۷ ـ ۱۰۹۱ قانون مدنی) .

۵۶۴۵ - مهرالمسمی

(مدنی ـ فقه) مهری است‌که درعقدنکاح معین شده یا تعیین‌آن بعهدهٔ شخص‌ثالثی نهاده شده است .

۵۶۴۶ - مهر نامچه

در قدیم میزان مهر بر سندی عادی‌ضبط می‌شد (گاهی درآن اصل نکاح هم ضبط بود وگاهی‌فقط مهر ذکر می‌شد) که‌آنرا مهر نامچه می گفتند (جامع الشتات ـ ص ۴۴۱) .

۵۶۴۷ - مهریه

بمعنی مهر است .
(رك . مهر)

۵۶۴۸ - مهر و موم

Apposition des scellés

پدیدهٔ حاصل از امور ذیل :

الف ـ لاك یا موم که گداخته و درمدخل خانه وامثال آن یا صندوق یا پاکت وما نند آنها قرار داده میشود .
ب ـ نهادن علامت مهر رسمی بر روی لاك یا موم گداخته .
ج ـ اعمال مذکورباید توسط مأموررسمی انجام شود .

۵۶۴۹ ـ مهلت

مرادف موعد است .
(رك . موعد)

۵۶۵۰ ـ مهلت عده

Délai de viduité

(مدنی ـ فقه) مدتی که درآن زوجه‌ای که ازدواج او از راه طلاق یا وفات یا فسخ نکاح یا بذل مدت از بین رفته نمیتواند شوهر دیگر کند (مادهٔ ۱۱۵۰ ق ـ م) .
(اصطلاح شمارهٔ ۳۵۴۳)

۵۶۵۱ ـ مهلت فسخ délai congé

در قراردادهای کار که مدت ندارد مهلتی است بین تاریخ اعلان تصمیم فسخ ووقوع فسخ .

۵۶۵۲ ـ مهلت قضائی

délai de grace

مهلتی که برای پرداخت دین (ویا تعهد) حال از طرف دادگاه نظر بوضع مدیون باو داده میشود .

۵۶۵۳ ـ مهناوی

گروهبانی درنیروی دریائی است .

۵۶۵۴ ـ میثاق Pacte

(بین الملل عمومی) پاره‌ای از معاهدات مربوط به صلح و همکاریهای نزدیك بین اطراف قرارداد راگویندما نند میثاق جامعهٔ ملل . لغت لاتینی مذکورهنوزمفهوم قاطعی ندارد و در محاورات معمولی بیشتر از متون قراردادهای بین المللی بکار رفته است .
(رك . عهد)

۵۶۵۵ ـ میر

بمعنی رئیس وپیشوا است . دراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۵۶۵۶ ـ میر بلوك

رك . بلوك

۵۶۵۷ ـ میرابی

دائره‌ای است ازشهرداری که بکارآبهای شهری رسیدگی می کند (دائرهٔ میاه) .

۵۶۵۸ ـ میراث

بمعنی ارث است بیشتر دراستعمالات عامیانه و ادباء دیده میشود . سعدی گوید :

وه که گر مرده باز گردیدی
در میان قبیله و پیوند
رد میراث سخت‌تر بودی
وارثان را زمرگ خویشاوند

(رك . ارث)

۵۶۵۹ ـ میراث بیگانه

(بین الملل خصوصی) ارث بردن تبعه از بیگانه وبالعکس. این اختلاف تابعیت بین مورث ووارث راکشورها مانع ارث بردن نمیدانند ولی از جهت اینکه این ارث بردن از جهت قوانین ماهوی ارث تابع چه قانونی باید باشد نظرها مختلف است باین شرح :
الف ـ قانون محل اقامت متوفی درحین فوت باید اعمال شود . (خواه در مورد ترکهٔ منقول وخواه غیرمنقول)
ب ـ قانون محل وقوع مال (منقول وغیر

منقول) باید بکار رود lex situs (و این غیر از قانون دادگاهی است که دعوی بآن عرضه میشود lex fori) .
ج ـ قانون محل وقوع مال درمورد غیر منقول وقانون اقامتگاه حین فوت متوفی در منقول باید بکار رود .
د ـ قانون دولت متبوع متوفی باید بکار رود .
در نظریهٔ اول وچهارم قانون کشور واحدی اعمال میشود و از این رو طرفدار بیشتر دارد بعکس نظریهٔ دوم و سوم که قانون دو یا چندکشور بکار می‌رود و موجب دشواری بیشتری است و توالی فاسد بیشتر دارد .
نظر چهارم بنظر ما ارجح است نه ازاین رو که شخصیت ورثه را دنبالهٔ شخصیت مورث فرض کنیم یا باین دلیل که بقاء ترکه در خانوادهٔ متوفی و صیانت خانواده را مورد نظر قرار دهیم تا اشکالاتی که از این رو وارد است موقعیت پیدا کند بلکه از این جهت که دولت متبوع متوفی احق و اولی به تنظیم وضع ترکهٔ او است زیرا مال متعلق به متوفی بود و تاحین فوت دولت مذکور از او حمایت میکرد و قطع حیات مستلزم قطع حمایت نیست مضافاً براینکه غالباً آخرین اقامتگاه میت هم در کشور خودش می‌باشد و علاقهٔ متوفی هم باجراء قوانین کشور خود اواست و تحمل قانون کشور متبوع متوفی برای ورثه یك امر طبیعی بنظر میرسد بنا براین نظر P.arminjon دراین باب موجه نیست Précis de droit international privé t.3 p.115
بعلت این اختلاف نظرها دول درقرار دادهای بین‌الملل وسائل تسهیل میراث بیگانه را فراهم می کنند ومستفاد از این قراردادهااین است که معاملهٔ متقابل عملا موجود باشد یا قراردادی بین دول باشد مانند قرارداداقامت وتجارت و بحرپیمائی بین ایران و یونان مصوب ۱۰ ـ ۱۲ ـ ۱۳۱۰ (مادهٔ ۳ ـ ۵) مادهٔ ۳ ظاهراً نظر مارا در اعمال قانون دولت متبوع متوفی تأیید میکنند . و هم چنین است قرارداد اقامت بین ایران وسوئیس مصوب ۴ ـ ۱۲ ـ ۱۳۱۳ (مادهٔ ٦ ـ ۸).

۵۶۶۰ ـ میسر

(فقه) بفتح اول و سکون ثانی و کسر ثالث:
الف ـ انواع قمار
ب ـ اقسام وسیلهٔ بردوباخت هر چند که اختصاص به قمار نداشته باشد مانند سکهٔ پول و گردو .

۵۶۶۱ ـ میسیون دیپلماتیك

Mission diplomatique

نمایندگان سیاسی خارجی مأمور دریك کشورمعین و وابستگان بآنها را گویند.
(رك . نمایندگان سیاسی)

۵۶۶۲ ـ میل بحری

مساوی ۱۸۵۲ متر است (تبصرهٔ مادهٔ یك قانون تعیین حدود آبهای ساحلی و منطقهٔ نظارت دولت دردریاها مصوب ۲۴ ـ ۴ ـ ۱۳۱۳) .

۵۶۶۳ ـ مین باشی

رك . تابین

ن

۵۶۶۴ - نائب

در معانی ذیل بکار رفته است :

الف ـ کسیکه در امر مخصوصی ازطرف شخصی که واجد صلاحیت است باواختیار خاصی داده میشود مانند وکیل که درحدود وکالت ، اختیار خاصی دارد .

(رك . نیابت)

کلمهٔ délégué درحقوق مدنی فرانسه اخص از نائب در حقوق مدنی ما و فقه اسلامی است زیرا درحقوق مدنی فرانسه اصطلاح بالا بکسی اطلاق میشود که بدستور ثالثی بنفع دیگری فعلی و یا تعهدی می کند مثل اینکه خریدار مال غیر منقولی ثمن آنرا بدستور بایع به دیگری که ازبایع طلب دارد بدهد یا تعهد پرداخت ثمن را بآن شخص که اورا délégataire می نامند بکند . منوب عنه را در این مورد déléguant نامیده اند .

ب ـ رك . محله

۵۶۶۵ - نائب السلطنة

(حقوق اساسی) کسیکه به نیابت ازطرف پادشاه و در حدود قانون اساسی امور سلطنت را انجام میدهد (اصل ۳۸ - ۴۰ متمم قانون اساسی) .

۵۶۶۶ - نائب عام

رك . نیابت عامه

۵۶۶۷ - نائب الحکومه

نمایندهٔ وزارت کشور در بخش را سابقاً نائب الحکومه می گفتند و فعلا بخشدار می نامند (مادهٔ ۲۰۸ مکرر قانون جزاو مادهٔ هشتم قانون اعسار ۱۳۱۳) .

رك . حکام

۵۶۶۸ - نائب الغیبه

(فقه) مجتهد جامع شرائط فتوی که در غیبت امام دوازدهم شیعه برطبق مقررات شرعی انجام وظیفه کند .

۵۶۶۹ - ناحیه

در لغت بمعنی جانب است و دادسرای ناحیه یعنی دادسرائی که مأمور رسیدگی بامور مربوطه دریك جانب معین ازشهر معین است .

۵۶۷۰ ـ ناحیهٔ ثبتی

هریك ازواحد های ارضی بعد از تقسیم یك حوزهٔ اداره یا دائرهٔ ثبت را ناحیهٔ ثبتی گویند (مادهٔ ۹ـ۱۰ قانون ثبت ۱۳۱۰).

در مادهٔ ۱۰ آئین‌نامهٔ قانون ثبت (پس از مقایسهٔ مدلول آن با مدلول مادهٔ ۹ قانون ثبت ۱۳۱۰) معلوم است‌که مقنن از ناحیهٔ ثبتی تعبیر به قطعهٔ ثبت عمومی می کند ودر مادهٔ نهم آئین نامـهٔ مذکور ازاین قطعه تعبیر به بخش‌هم‌کرده است و بخشنامهٔ ثبتی ۷۹۸۰ مورخ ۱ـ۷ـ۱۸ هم مؤید همین‌نظر است .

۵۶۷۱ ـ ناخدا

سرهنگ نیروی دریائی است .

۵۶۷۲ ـ ناخدا دو

سرهنگ دوم بحری است.

۵۶۷۳ ـ ناخداسه

سرگرد بحری است.

۵۶۷۴ ـ ناخدا یك

سرهنگ بحری است .

۵۶۷۵ ـ نادر

رك . خبر شاذ

۵۶۷۶ ـ ناسخ

رك . نسخ قانون

۵۶۷۷ ـ ناسخ و منسوخ

(فقه) درعلم درایه دوحدیث یاچندحدیث راگویندکه برخی‌ناسخ‌برخی‌دیگرباشد.

۵۶۷۸ ـ ناسیونالیسم Nationalisme

عنوان ایدئولوژی یااحساساتی‌که محرك خاطرات و اوصاف ملی و اندیشه های مشترك ملت است وگاهی ازآن برترین ارزش ملی ساخته وپرداخته میشود .

۵۶۷۹ ـ ناشز

(مدنی ـ فقه) شوهری‌که حقوق ناشی از نکاح راکه برای زوجه حاصل شده ایفاء نکند ایـن حقوق عبارت است از دادن نفقه وکسوه و حسن سلوك .

۵۶۸۰ ـ ناشزه

(مدنی‌ـ فقه) زوجه‌ای‌راگویندکه حقوق ناشی ازنکاح راکه برای زوج حاصل‌شده ایفاء نکند . در مقابل ناشزه لغت مطیعه (فرمانبر) بکار می رود . نشوز زوجـه اختصاص به مخالفت درامـر وقاع ندارد بلکه نشوز بهمهٔ امور‌یکه شرعاً بر زوجه درمقابل زوج واجب‌میباشدناظراست .

۵۶۸۱ ـ ناصبی

رك . نصب

۵۶۸۲ ـ ناظر

درلغت بمعنی‌نگاه‌کننده است. دراصطلاح بشخصی‌گویندکه عمل یا اعمال نمایندهٔ شخص یا اشخاصی را مورد توجه قرار داده و صحت و سقم‌آن عمل یا اعمال را بمقیاس معینی‌که معهود است می‌سنجد و برای این‌کار اختیار قانونی داشته باشد (مستفاد از مادهٔ ۴۲۸ قانون تجارت) در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۵۶۸۳ ـ ناظر استصوابی

(مدنی) این اصطلاح از مادهٔ ۷۸ قانون مدنی بدست‌میآید. تصویب در این ماده اختصاص به ردو قبول ندارد بنا براین حتی‌در مواردی‌که ردوقبول مفهوم ندارد نیز ناظر مذکور صلاحیت دخالت دارد بنابراین اگر متولی‌که ناظر استصوابی

بر او گماشته‌اند در دعوی وقف طرف دعوی باشد ابلاغ اوراق دعوی به ناظر مذکور لازم است چه غرض از تصویب ناظر وقف حمایت از منافع موقوفه است و لازمهٔ آن این است که اوراق دعوی به متولی و ناظر استصوابی ابلاغ شود و مادهٔ ۱۲۳۵ قانون مدنی نفی صلاحیت ناظر مزبور را در این مورد نمی کند زیرا آن ماده وارد مورد اغلب است . لکن چون صلاحیت ناظر مذکور در طول صلاحیت متولی است (و ناظر و متولی مانند دو وکیل یك مدعی نیستند) باید اختیار تصویبی ناظر بحداقل ممکن تنزل کند یعنی همین قدر که مصالح مورد نظارت را تأمین کند بنا بر این قیاس اقتضاء می کند که مادهٔ ۱۴۱ آئین دادرسی مدنی درحق ناظر استصوابی اعمال شود و ماهیت تصویب و استصواب بهمین مقدار محقق میشود و زائد بر این مقدار ضرورت ندارد. جامع در قیاس ناظر استصوابی به دادستان همان اختیار تصویبی است که دادستان هم آن اختیار را درحد بسیار وسیعی دارا می باشد چنانکه در مواد ۱۲۳۷ - ۱۲۴۱ - ۱۲۴۲ قانون مدنی دیده میشود.

۵۶۸۴ - ناظر اطلاعی

(مدنی) ناظری است که اعمال نماینده باید با اطلاع او باشد و عدم تصویب او خدشه بعمل نماینده وارد نمی کند (مادهٔ ۷۸ قانون مدنی) و میتواند از طریق اعلام تخلف کسیکه ناظر بر او است بداد گاه نظارت خود را کاملا عملی سازد .

(رك . ناظر)

۵۶۸۵ - ناظر تصفیه

(تجارت) همین که حکم ورشکستگی صادر گردید دادگاه یکنفر را بسمت عضو ناظر معین می کند (مادهٔ ۴۲۷ قانون تجارت) .

۵۶۸۶ - ناظر شرکت

کسیکه مجامع عمومی شرکت اورا برای نظارت در کارهای شرکت و محاسبات آن و تهیه و تقدیم گزارش به مجامع مزبور تعیین کند .

۵۶۸۷ - ناقل

(مدنی - فقه) الف - شخصی که مالی را منتقل بدیگری میکند خواه ضمن عقد باشد خواه ضمن ایقاع .

ب - عمل حقوقئی که قانون آنرا از طرق نقل ملك دانسته است مانند بیع ، رهن ، وصیت تملیکی .

در همین معنی اخیر گفته‌اند وجوه ناقل بمعنی طرق ناقل مال .

ج - رك . کاشف

۵۶۸۸ - (وجوه) ناقل

رك . ناقل

۵۶۸۹ - نام

در لغت بمعنی اسم چیز یا حیوان یا انسان است . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۵۶۹۰ - نام تجارتی Firme

(تجارت) عنوانی که تحت آن ، تاجر بکار تجارتی اشتغال میورزد چنانکه گویند : تجارتخانه اخوت و یا بنگاه فرد و مانند اینها .

تعریف محصولات کشاورزی یا صنعتی بطوری که اشاره بمکان تولید آن شود Apellation نامیده میشود و خارج از بحث نام تجارتی است .

۵۶۹۱ - نام خانوادگی

(مدنی) نامی که تمامی افراد یك خانواده

(یاقسمتی از آنها) که از نسل یکنفر (مرد) هستند بآن نامیده میشوند . و چون این نام بین آنان مشترك است هر یك دارای یك نام اختصاصی یا شخصی می باشند که معمولا (در عرف عام) بآن «نام کوچك» گفته میشود . نام خانوادگی متعلق حق افراد خانواده است (مادهٔ ۹۹۷ قانون مدنی) .

۵۶۹۲ - نام شخصی

رك . نام خانوادگی

۵۶۹۳ - نامزدی

(مدنی) زنی اگر مورد خواستگاری قرار گیرد و وعدهٔ ازدواج باو داده شود و ازطرف زن هم با این وعده موافقت بعمل آید رابطهٔ حقوقی بین این زن و مردرا نامزدی گویند وآن زن ومرد را نامزد نامند این وضع موجب حصول رابطهٔ زناشوئی نمیشود .

۵۶۹۴ - نامشروع

(مدنی) خلاف قوانین جاری کشور را گویند . برای اینکه‌این اصطلاح بمعنی «خلاف قوانین شرعی» حمل شود قرینهٔ قطعی و صریح لازم است (مادهٔ ۲۱۷ - ۷۵۴ قانون مدنی و مواد دیگر) .

نامه

بمعنی نوشته و مکتوب وکتاب استعمال شده است و اکنون در عرف عام بیشتردر مراسلات‌ومکاتبات‌اعم‌ازاداری‌وغیراداری استعمال‌میشود. دراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۵۶۹۵ - نامهٔ رسمی

نامهٔ اداری که تشریفات ثبت در دفتر و سایر تشریفات راجع بآن نامه دربارهٔ آن رعایت شده باشد .

۵۶۹۶ - نامهٔ شکوائیه

نوشته‌ای است که شخص‌متظلم برای یکی از مقامات رسمی می‌نویسد اصطلاح بالا را خواص‌استعمال‌نمی کنند زیرا افزودن تاء تأنیث درآخرشکوی برای تطبیق آن با نامه که یك‌لغت فارسی‌است‌درست‌نیست.

۵۶۹۷ - ناو

کشتی جنگی بمعنی اعم .در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۵۶۹۸ - ناواستوار دو

استوار دوم در نیروی دریائی است .

۵۶۹۹ - ناو استوار یك

استوار یك در نیروی دریائی است .

۵۷۰۰ - ناوگان Flotte

جهازات جنگی است .

۵۷۰۱ - نبوت

(فقه) سمت پیام آور از جانب‌خداوندکه علاوه‌بر ریاست‌عامهٔ مذهبی از نظرقضائی و اداری و نظامی درحدودشریعت‌دارای اختیاراتی است که ازآنها تعبیر به‌ولایت نبی میشود (النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم) .

۵۷۰۲ - نبیذ

(فقه) عصارهٔ خرما است . گاهی به‌عصارهٔ کشمش هم گفته میشود و شرط در هر دو آن است که حالت سکرآور یافته‌باشند . (وظیفه‌گر برسد مصرفش می‌است ونبیذ حافظ) .

رك . عصیر - نقیع

۵۷۰۳ - نتیجة التقیید

رك . نتیجة‌الاطلاق

۵۷۰۴ - نتیجة الاطلاق

(فقه) اشخاص موضوع Sujet حکم قانون می‌باشند و بعداز وضع قانون و انتشار آن‌میتوان اشخاص را بدو گروه تقسیم کرد :

الف - مطلع بقانون

ب - جاهل بقانون

طبق‌قاعدهٔمورد‌قبول درهمهٔ قانونگذاریها مصلحت جامعه اقتضاء می کند که جاهل و عالم بقانون هردو مأخوذ بدستورات قوانین باشند . (مگر موارد خاصی که استثناء شده باشد) مادهٔ دوم قانون مدنی مااین نکته را بیان کرده است (جزء سوم‌فوائدالاصول. تقریرات‌نائینی‌ص۶) .

چون‌تقسیم اشخاص به‌جاهل وعالم‌بقانون بعدازوضع ونشرقانون پیدا میشود قبل‌از وضع و نشرقانون نمیتوان این تقسیم را مورد توجه قرارداد (چه درمرحلهٔ وضع قانون وچه درمرحلهٔ فعلیت‌آن) بنابراین قانون‌نسبت بدوصورت علم‌وجهل اشخاص اطلاق ندارددو نمیتوان‌قبل‌ازوضع قانون و نشرآن ، صحبت ازاطلاق آن قانون ویا تقییدآن (تقیید وتخصیص به‌عالم بقانون) کردولی‌پس‌ازوضع ونشرقانون ،معینی‌اگر مقنن می‌خواهد آن قانون شامل حال عالم و جاهل باشد باید به کمك قانون جداگانه‌ای که‌اصطلاحاً متمم‌جعل نامیده میشود(مانندمادهٔدوم‌قانون‌مدنی) این‌منظور خود را اعلام‌کند وبا این ترتیب نسبت بقانونی‌که قبلا وضع‌کرده نتیجهٔ اطلاق را بگیرد (نتیجةالاطلاق)واگرمی‌خواهد آن قانون را مختص به کسانی کند که علم بـآن پیدا کرده‌اند باید بازهم بکمك قانون دیگری این منظور خود را اعلام‌کند ونتیجهٔ تقیید (تخصیص‌بمطلعین از قانون) بگیرد واین را نتیجة التقیید گویند .

مثال - اگراجرائیهٔ ثبتی صادر شود و آگهی‌مزایده منتشر گردد مدیون‌میتواند طلب‌دائن‌رابدهدوازادامهٔعملیات‌اجرائی عملیات جلوگیری‌کند وبا انتفاء طلب ، قانون اجازهٔ ادامه عملیات اجرائی را نمیدهد و وصول هرگونه مال از مدیون باستناد عملیات اجرائی بعداز پرداخت طلب ممنوع است ولی‌این‌منع قانونی‌آیا مطلق است ؟ یعنی اگر مدیون ، ادارهٔ ثبت را ازپرداخت دین مطلع نکرد و مزایده واقع شد براین مزایده آثار قانونی (از جمله پرداخت مالیات حراج مذکور در مادهٔ ۳۴ قانون ثبت) مترتب میشود ؟

اگر مترتب شود منع قانونی مزبور صفت نتیجةالاطلاق را دارد . ولی اگر منع مذکورمختص موردی باشدکه ادارهٔ ثبت از پرداخت طلب مطلع شده باشد آنوقت منع قانونی مذکور صفت نتیجة التقیید را داردوبالنتیجه مزایده در حال عدم اطلاع از پرداخت دین اثر قانونی ندارد و مالیات حراج تعلق نمیگیرد . نتیجةالاطلاق نتیجة التقیید هردو محتاج بدلیل صریح‌قانونی است واگر دلیل صریحی نباشد (مانند موردمثال بالا) باید بکلیات قانون مراجعه کرد مثلا درمورد بالا نباید مالیات حراج گرفته شود زیرا اخذمالیات محتاج بتصریح قانون است . (فوائدالاصول - تقریرات نائینی - جلد اول ص ۸۴) .

۵۷۰۵ - نجباء Aristocrates

زبدگان مردم را ازحیث وراثت (نسب) یاعلم ودانش یانبوغ یاثروت نجباء (اشراف) می گفتند . درعمل صاحبان

املاک واراضی وسیع که آنها رابقهر و غلبه یالطائف‌الحیل بچنگ آورده بودند برای استفاده از مقامات دولتی عنوان نجبارا بخود اختصاص می‌دادند وحکومت نجبایاحکومت‌اشراف‌از نوع حکومت‌های مطلقه ومستبدگردید تنهاهنر طبقهٔ نجباء ترویج اصول ستمگری وخان خانی یـا فئودالیسم (ملوك الطـوائـفی) بـود. (دائرةالمعارف فارسی)

۵۷۰۶ - نجم

(فقه) مرادف قسط است.
(رك . قسط)

۵۷۰۷ - نحله

(مدنـی ـ فقه) در معانی ذیـل استعمال میشود :
الف ـ بمعنی هبه (رك . هبه) .
ب ـ هرچه کـه از روی تبرع دهـند در اینصورت شامل وقف و صدقه وهبه وهدیه وسکنی وعمری ورقبی میشود .
ج ـ عطایای بفرزند راگویند .

۵۷۰۸ - نخست وزیر

صدراعظم ، رئیس الوزراء، مقدم‌الوزراء رئیس وزیران .
(رك . رئیس الوزراء)

۵۷۰۹ - نذر

(مدنی ـ فقـه) نذر آن است کـه انسان فعل یا ترك عملی‌را بمنظورسپاس نعمت‌یا دفع بلا یاکف نفس در مقابل خداوند بر خود حتم کند ترتیب نذر کردن‌چنین‌است که نذر کننده می گوید : خدا را برذمه بادکه اگرفلان عمل را بجاآورم یاترك کنم ویااگر ازامتحان قبول‌شوم پیاده به کعبه روم ویاهزینهٔ تحصیل دو دانشجورا تافراغت ازتحصیل بدهم یا دانشگاهی بنا کنم (مادهٔ ۳۳ قانون ثبت) .
نذر کننده باید محجور نباشد وقاصدوغیر مکره باشدومورد نذربايد مقدور ودارای رجحان ومزیتی باشد وکارعبث وبیهوده نباشد .

۵۷۱۰ - نذر بر

رك . نذر مجازات

۵۷۱۱ - نذ تبرع

(فقه) نذری‌که منظورنذر کننده‌ملزم‌شدن به فعل راجح (با مزیت) است مثل‌اینکه مؤلفی نذرکندکه کتابی در صلح جهانی یا درعلم اخلاق که سودمند بحال جامعه باشد بنویسد. نوشتن چنین کتابی راجح است ومزیت‌دارد. این نذرجزء تعهدات منجز است .

۵۷۱۲ - نذر زجر

(فقه) نذری‌که منظور نذرکننده کف‌نفس و خودداری ازارتکاب جرم یا مکروه‌و یاترك مستحب باشد چنانکه نذرکنداگر ترك نمازکردم یامرتکب‌منکری شدم‌یك بیمارستان بسازم . نذر زجرهمیشه معلق است یعنی ازمصادیق تعهد معلق است .

۵۷۱۳ - نذر شکر

رك . نذر مجازات

۵۷۱۴ - نذر مجازات

(فقه) درمقابل نذر زجر ونذر تبرع بکار می رود . و آن نذری است‌کـه منظور نذرکننده شکرنعمت یا دفع بلیه‌ای است چنانکه نذرکند که اگر ازامتحان قبول شود یکنفر بیسوادرا باسوادکند(ویااگر ازناخوشی برخیزد یك‌طفل سر راهی را بزرگ‌کند وبسامان برساند) . موردشعر ذیل از حافظ شبیه به نذر از نوع اخیر

است هرچند که مورد نذر مرجوح است و منعقد نمیشود:
گر ازاین منزل غربت سوی کاشانه روم
عهد کردم که هم از راه به میخانه روم!
نذر مجازات را نذر شکر و نذر بر (بکسر باء وتشدید راء) هم گویند.

۵۷۱۵ - نرخ Cours

قیمت وارزش هرسند یا سهم یا متاع در روزی که قیمت شده‌است.

۵۷۱۶ - نرخ عادله

(مدنی) یاقیمت عادله و یا بهای عادله عبارت است ازقیمت مال معین در اکثر معاملات راجع بآن مال دربازار معین و درزمان معین (مادهٔ ۲۴۲ قانون جزا و مادهٔ سوم قانون توسعهٔ معابر). عدالت در اصطلاح بالا مفهوم متأثر از مذهب نیست. درمقررات دینی گرفتن ربح که درمعاملات، مستحب است وترک مستحب موجب فسق (که ضدعدالت است) نمیشود. پس قیمتی که در آن رعایت استحباب نشده باشد میتواند قیمت عادله هم باشد.

۵۷۱۷ - نزدیکی

(مدنی - فقه) بمعنی مقاربت است.
(رك. مقاربت)

۵۷۱۸ - نزدیکی بشبهه

مترادف وطی بشبهه است.
(رك. وطی بشبهه)

۵۷۱۹ - نزول

مرادف ربح است (رك. ربح).

۵۷۲۰ - نزول در نزول Anatocisme

افزودن فرع پول باصل و اخذ بهره از مجموع اصل وفرع مذکور راگویند.

اسم دیگر آن ربح در ربح است. به بانکهائی که با اجازهٔ دولت تأسوس شده حق اخذ چنین بهره‌ای بموجب قرارداد داده شده‌است (مجموعه رسمی سال ۱۳۲۰ صفحهٔ ۲۹).
رك. ربح‌در ربح

۵۷۲۱ - نژاد Race

صنفی ازیکنوع ازانسان (یاحیوان) که تشخص صنفی آن ناشی ازمشخصات خلقی (بدنی) و ارثی مشترک بین افراد آن صنف است مانند نژاد سفید وغیره.

۵۷۲۲ - نسب Parenté

(مدنی - فقه) رابطهٔ شخصی بدیگری از طریق ولادت، خواه باو منتهی‌شود (مانند منتهی شدن پسر بپدر) خواه طرفین رابطهٔ خویشاوندی بثالث منتهی شوند مانند دو برادر که بپدر یا مادر منتهی میشوند.
گفته‌اند باالتقاء درفوق پدر چهارم نسب صدق نمیکند (رسائل محمدهاشم‌خراسانی صفحه۸). معذالك قضیه تابع فهم عرف است. درصورت شك درصدق نسب آثار نسب مترتب نمیشود.

۵۷۲۳ - نسب اربع

(فقه) بین هردومفهوم یکی ازچهار نسبت وجود دارد:
تباین - تساوی - عموم وخصوص مطلق - عموم وخصوص من‌وجه.
(بهریك از این چهار اصطلاح مراجعه شود)

۵۷۲۴ - نسب بخط اطراف

(مدنی) قرابتی است نسبی بین دویا چند نفر که بوسیلهٔ ولادت از ثالث بوجود

آمده‌اند بی‌واسطه باشد یا بواسطه مانند قرابت برادر وخواهر ویا برادران و یا خواهران نسبت بیکدیگر وقرابت برادر زاده وخواهرزاده نسبت بیکدیگر.

۵۷۲۵ - نسب بخط مستقیم

(مدنی) قرابت نسبی که بوسیلهٔ ولادت یکی از دیگری حاصل شود بعضی آنرا (قرابت درخط مستقیم) نامیده اند. وبعضی برآن قرابت عمودی نام‌نهاده‌اند. مانند قرابت جد نسبت به نوه و بالعکس.

قرابت درخط عمودی دوقسم‌است صعودی و نزولی قسم اول ناظر است بکسانی‌که شخص از آنها متولد شده (مانند پسر نسبت بپدر وجد) وقسم دوم ناظربکسانی است‌که ازشخص متولد شده‌اند ماننده‌جد نسبت به‌نوه (مادهٔ ۱۱۹۶ قانون‌مدنی).

۵۷۲۶ - نسب قانونی

(مدنی - فقه) خویشاوندی طفل نسبت بپدر ومادری است‌که درحین انعقاد نطفه بین آنان نکاح صحیح (اعم از نکاح دائم یامنقطع) وجود داشته و یا خویشاوندی مذکور را قانون محترم شناخته باشد مانند نسب حاصل از وطی بشبهه.

۵۷۲۷ - نسب نامشروع

(مدنی - فقه) هرگاه بین‌زن ومردمعینی رابطهٔ ازدواج برقرارنشده باشدومقاربت آن‌ها ازروی شبهه نباشد طفل حاصل از این عمل که منسوب بآنها است دارای نسب نامشروع (زنا) است و چنین طفلی را ولدزنا گویندکه ملحق بابوین یایکی از آنان نمیباشد (مادهٔ ۱۱۶۷ قانون مدنی).

۵۷۲۸ - (جامع) نسب

(مدنی) درقرابت نسبی خویشاوندانی‌که ازنسل یکدیگر نبوده‌وازنسل شخص‌ثالثی باشند آن شخص ثالث را نسبت بآنان جامع نسب گویند چنانکه جامع نسب‌دو برادر پدر و مادر آنان میباشند. پس جامع‌نسب مربوط بخویشاوندان بخط اطراف است نه‌خط مستقیم (یاعمودی).

۵۷۲۹ - (ضابطهٔ) نسب

(فقه) مقصود از آن عمود - حاشیه - طبقات ودرجات است: عمود یعنی نسب عمودی‌که بخط مستقیم بیکدیگر می - پیوندند مانند پدران و مادران هرقدر برتر روند و فرزندان هرقدر پائین تر روند. سایر خویشاوندان حاشیه را تشکیل میدهند یعنی درحاشیهٔ نسب قرار دارند. عمود،طبقهٔ اول راتشکیل میدهند (بغیر اجداد). اجداد ازعمود و اخوه و اولاد آنها ازحاشیه، طبقهٔ دوم‌راتشکیل میدهند. سایر حواشی‌طبقهٔ سوم‌راتشکیل میدهند. در هریک ازسه طبقه درجات وجود دارد.

۵۷۳۰ - نسخ

درلغت بمعنی از بین بردن ومحوکردن و ازاله است، در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۵۷۳۱ - نسخ شخصی

رك. نسخ صریح

۵۷۳۲ - نسخ صریح

نسخ صریح آن است‌که قانونگذار ضمن قانون تازه‌ای منسوخ بودن قانون قدیم رااعلان نماید: این خود دوقسم است: الف - نسخ شخصی - یعنی نسخ قانون

(یاقوانین) سابق با ذکر خصوصیات ، چنانکه گفته شود قانون مرور زمان اموال منقول منسوخ است (بندنهم مادهٔ ۷۸۹ دادرسی مدنی) .

ب ـ نسخ نوعی ـ در این نوع نسخ ، خصوصیات قانون منسوخ بیان نمیشود چنانکه گفته میشود : «هرقانون مغایر با این قانون، منسوخ است. »

۵۷۳۳ - نسخ ضمنی

هرگاه دوقانون دریك مورد وارد شوند و جمع بین آنها بهیچوجه میسر نباشد قانون مؤخر بطور ضمنی کاشف از منسوخ بودن قانون مقدم میباشد .

۵۷۳۴ - نسخ عملی

هرگاه مدتی نسبتاً طولانی بیك قانون معین عمل نشود بنظر عده ای از علماء حقوق قانون مذکور عملا منسوخ است مانند قانون حضور پنج نفر ازعلماء طراز اول درمجلس شوری و مانند شرط عدم تجاهر به فسق درامر استخدام در مادهٔ دوم قانون استخدام کشوری مصوب ۲۲ قوس ۱۳۰۱ شمسی .

(رك . فسق)

۵۷۳۵ - نسخ قانون Abrogation

عبارت است از اسقاط اعتباریك قانون (بتوسط کسیکه اختیار قانونی این کاررا دارد) بوسیلهٔ قانون دیگر . قانوناخیر راناسخ وقانون نخست را منسوخ نامند.

۵۷۳۶ - نسخ نوعی

رك - نسخ صریح

۵۷۳۷ - (اصل عدم) نسخ

هرگاه در مورد یك قانون ، دو تفسیر میسر باشد ونتیجهٔ یکی از آن دو تفسیر، منسوخ شمردن یكقانون باشد ولی‌نتیجهٔ تفسیر دیگر ملازمه بانسخ هیچ قانونی نداشته باشد تفسیر دومی مقدم استو تا میسراست باید ازارتکاب نسخ خودداری نمود . این معنی را اصل عدم نسخ می گویند .

(رك. استصحاب حکم‌کلی)

۵۷۳۸ - نسخهٔ ثانی Duplicata

نسخهٔ بعدی یك‌سند عادی یارسمی که‌فرق آن با رونوشت این است که نسخهٔ ثانی مانندنسخهٔ اول‌معتبراست بخلاف‌رونوشت (مادهٔ ۷۴ قانون‌ثبت).

۵۷۳۹ - نسق‌زراعتی

اراضی دائر وآیش ده که دارای‌مشخصات ذیل است :

الف- نسق تعلق بزارع دارد (مجموعهٔ اصلاحات ارضی-صفحهٔ ۴۰).

ب ـ مالك هم که در ده زراعت میکند مانند زارع دارای نسق زراعتی میشود (مجموعهٔ اصلاحات ارضی- صفحهٔ۴۱).

ج ـ کارگر روزمزد نسقی در ده ندارد زیرا شرط داشتن نسق سابقهٔ مبنی بر استمرار زراعت در ده است که نتیجهٔ این سابقه داشتن حق ریشه (رك . حقوق زارعانه) و اعیانی زراعی در ده میباشد (مجموعهٔ اصلاحات ارضی صفحهٔ ۴۱) وباین ترتیب آن‌قسمت ازاراضی که طبق سابقهٔ مذکور فوق برای زراعت در دست دهقان (کسیکه بکار دهقانی مشغول است) است نسق زراعتی او را تشکیل میدهد ومجموعهٔ این نسق‌ها نسق‌زراعتی ده راتشکیل میدهد (مجموعهٔ اصلاحات ارضی- صفحهٔ ۹۱) .

۵۷۴۰ - نسل

(مدنی- فقه) اسم جمع است برای کلیهٔ

کسانی (بخط مستقیم یا اطراف) که از طریق ولادت باشخص یـا اشخاص معین قرابت نسبی دارند وبا هم وجود دارند مثلا کلیهٔ برادران وخواهران نسبت بپدر ومادر یك نسل محسوبند. وعبارت (نسلا بعدنسل) باید محمول برهمین معنی باشد یعنی تاوقتیکه یکی ازافراد یك نسل باقی است تقدم (ازحیث موضوع حق یاتکلیف واقع شدن) بااواست مگر تصریح بخلاف شود (رأی لازم‌الاتباع هیأت عمومی تمیز مورخ ۲-۱۱-۴۲).

۵۷۴۱ - نسلاً بعد نسل

درعباراتی مانند (وقف کـردم بر اولاد ذکور خود نسلا بعدنسل) اختلاف نظر وجود دارد که عبارت (نسلا بعد نسل) قید وقف است یاقید اولاد: اگر قید وقف باـد ومثلا اولاد واقف دونفر باشد ویکی مرده وازاو فرزند ذکوری بماند مستفید از وقف فقط عم آن فرزند ذکور است . اگر قید اولادباشد آن‌وقت مستفید ازوقف هم عم وهم برادر زاده خواهد بود.
(رك . نسل)

۵۷۴۲ - نسیه

(مدنی- فقه) صفت عقد معوضی، (از عقود غیرمستمر) که ثمن آن کلی وبرای پرداخت آن موعدمعین شده باشد. اگر برای ثمن درعقودمذکورموعدنباشد آن را نقد گویند.

۵۷۴۳ - نشر اکاذیب
Publication de fausse nouvelle

انتشار واشاعهٔ باسوء نیت اخبار دروغ و وقایع خلاف واقع (مادهٔ ۲۶۹ قانون جزا) .

۵۷۴۴ - نشریات مستهجن

هر نوشتهٔ مخالف اخلاق‌حسنه و تصاویر قبیحه را گویند . (قرارداد بین‌المللی برای جلوگیری از اشاعه‌ومعاملهٔ نشریات مستهجن - مجموعهٔ ۱۳۰۹-ص۱۵۵) .

۵۷۴۵ - نشوز

(مدنی - فقه) حالت ناشز بودن‌زوج‌ویا ناشزه بودن زوجه‌راگویند.
(رك . ناشز- ناشزه)

۵۷۴۶ - نص Texte

(فقه) - الف - عبارت قانون ونیزدلالت دلیل اثبات دعوی برمعنی، ومدلول‌دارای مراتب وضوح و خفاء میتواند باشد این مراتب رابسه درجه(نص- ظاهر-اظهر) تقسیم کرده‌اند : نص ، عبارت یا دلیلی است که در مقابل دلالت آن ، احتمال مخالف بذهن راه نیابد (مانند مدلول مادهٔ ۱۱ قانون مدنی)اما در موردظاهر همیشه لااقل دو احتمال هست که‌یکی‌قوی و دیگری ضعیف است آن قوی را ظاهر گویند . درمورد اظهر سه احتمال‌وجود دارد که دو احتمال آن نسبت باحتمال سوم قوی‌تر است و بین این دو احتمال قوی‌یکی‌ازدیگری نیرومندتر است که آنرا اظهر گویند .

ظاهر هرگاه در مقابل اظهر بکار رود معنی آن خاص است ولی گاهی ظاهر در مقابل نص بکار میرود در این صورت شامل ظاهر بمعنی خاص و اظهرمی‌باشد چنانکه فقهاء درباب شهادات گویند: بینهٔ ملك نص است و بینهٔ تصرف ، ظاهر .
ب - نص بمعنی وسیعتری هم بکار رفته که شامل اظهر و ظاهر هم میشود یعنی در مقابل معانی مستفاد ازقیاس و وحدت ملاك و تفسیر قانون بکار میرود باین معنی است که گفته‌اند : «اجتهاد درمقابل

نص جائز نیست». در حقوق جدید ایران غالباً با این معنی آشنا هستند.

۵۷۴۷ - نصاب ارث

Réserve héréditaire

(مدنی) قسمتی از مال شخص که وصیت نسبت بآن نافذ نیست در قانون مادوسوم مال شخص است.

(رك . نصاب وصیت)

۵۷۴۸ - نصاب وصیت

Quotité disponible

(مدنی) قسمتی ازمال شخص که‌وصیت در آن قسمت نافذ و معتبر است و در قانون ما ثلث مال است.

۵۷۴۹ - نصب

(بفتح اول وسکون ثانی) در فقه به‌مسلکی گفته میشود که دشمنی باعلی و امامان شیعه را از اصول خود قرار داده باشد کسیکه عقیده باین مسلك داشته باشد ناصبی نامیده میشود. ظاهراً مسلك منقرضی است. ناصبی از شمار کافران است.

۵۷۵۰ - نصفه‌داری

رك . تراز

۵۷۵۱ - نظارت

رك . ناظر

نظام

در لغت بمعنی ترتیب است ودراصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۵۷۵۲ - نظام پزشکی

سازمانی است مستقل و دارای شخصیت حقوقی و مرجع صلاحیتدار برای حفظ شئون و پیشرفت امور پزشکی و تنظیم روابط حرفه‌ای بین‌پزشکان وحفظ‌حقوق مردم و مؤسسات ملی و دولتی در برابر صاحبان فنون پزشکی وبالعکس‌درسراسر کشور (مادهٔ یك قانون نظام پزشکی مصوب ۳-۱۰-۳۹) .

۵۷۵۳- نظام عام

مرادف نظم عمومی است .

(رك . نظم عمومی)

۵۷۵۴ - نظام‌قضائی

ordre juridique

مجموعهٔ قواعد و مقررات حقوقی لازم - الاجراء در زمان معین ودر جامعهٔ‌معین.

۵۷۵۵ - نظامات

قدر متیقن این است‌که شامل امور ذیل است :

الف - بخشنامه‌ها

ب - مقررات وزارتی یا سایر مقامات صلاحیتدار که بصورت آئین‌نامه‌وتصویب- نامه و قانون نباشد. شمول اصطلاح بالا نسبت به‌آئین‌نامه محرز نیست (مادهٔ ۴۷ قانون دفاتر اسناد رسمی۱۵-۳-۱۳۱۶ و مادهٔ هشتم قانون استخدام کشوری ۱۳۰۱ شمسی) مع‌الوصف در مادهٔ ۸۲ قانون ثبت نظامات در مقابل قوانین‌بکار رفته و چون قانون دراین‌جا بمعنی‌خاص باید باشد پس نظامات شامل هرچه‌که از مفهوم قانون‌بمعنی خاص‌خارج‌است‌میباشد یعنی شامل تصویب‌نامه و آئین نامه هم میشود .

۵۷۵۶ - نظامنامه

مرادف آئین‌نامه است .

(رك . آئین‌نامه)

۵۷۵۷ - نظر

در لغت بمعنی نگریستن با دیدگان را

گویند خواه چیزیکه دیدن آن، مقصود است دیده شود یانه . وبمعنی اندیشه‌است وبهمین‌معنی درصاحبنظر بکاررفته‌است. در اصطلاح بمعنی فصل خصومت‌وصدور رأی در دعاوی راگویند .

۵۷۵۸ - نظر اداری

در مقابل نظر قضائی بکار میرود .
(رك . نظرقضائی)

۵۷۵۹ - نظر قضائی

نظری‌که دادرس بعداز رسیدگی‌بموضوع و دلائل آن مطابق قوانین موضوعه‌صادر کند .

نظرقضائی در مقابل نظر اداری‌ومشورتی بکار میرود. مشخصات نظر اداری و مشورتی این است‌که :

الف ـ احضار طرفین (در موردی که طرفین وجود داشته باشند) و رسیدگی باظهارات آنان شرط اظهارنظر نیست.

ب ـ نظر اداری بر خلاف نظر قضائی (که محصور بمورد خاص است . مادهٔ ۵ آئین دادرسی مدنی) ممکن است‌بصورت کلی صادر شود و منعی دراین باب‌وجود ندارد .

ج ـ نظر اداری مشمول قاعدهٔ اعتبارامر مختوم نیست. تا جائی‌که در مواردی‌که قانون یك‌نظر اداری راقطعی تلقی‌میکند این قطعیت را متوجه رأی دهندگان نمی‌کنند .

د ـ رأی در نظر قضائی بر سبیل انشاء است (انشاء رأی) ولی در نظر اداری غالباً برسم اعلام مفادقانون در موضوع مورد اظهار نظراست تا برطبق آنچه‌که اعلام شده عمل‌شود .

هـ ـ در موارد اظهار نظر قضائی که نظر قضائی اعلام میشود فصل خصومت معین و یا تعیین‌تکلیف‌مورد خاص‌منظور است‌ولی در رأی اداری بسیار اتفاق می‌افتد که بیان حکم‌کلی قانونی برای حل مشکل کافی است و تشخیص موضوع آن حکم کلی با مرجعی است. که باید آن حکم کلی(که ضمن نظر اداری‌اعلام‌شده‌است) رابمعرض‌اجراء بگذارد آراء شورایعالی ثبت از این قبیل است و بهمین جهت‌در اینگونه آراء تعلیق دررأی مضر به‌مقصود نیست بر خلاف رأی در موردنظر قضائی که حتماً باید منجز باشد .

۵۷۶۰ - نظر مشورتی

نظر مرجع اداری که برای مراجع مادون آن جنبهٔ ارشادی دارد ولی برای آنان لازم‌الاتباع نیست ودر صورت‌تمسك بآن ، رافع مسئولیت ازآنان نیست .

پس هر‌نظر مشورتی نظر اداری است‌ولی هر نظر اداری نظر مشورتی نیست .

۵۷۶۱ - (صاحب) نظر

گاهی در معنی مجتهد در فقه (یا درهر فنی از فنون‌وهر علمی ازعلوم)راگویند.

۵۷۶۲ - نظریه

(رك . تئوری

۵۷۶۳ - نظریهٔ تبعیت

Théorie de l'accessoire

نظریه‌ای که بموجب آن عملی که ذاتاً مدنی است ملحق به عمل‌تجاری‌شودمانند قرض کردن تاجر برای رفع حوائج بازرگانی خود .

۵۷۶۴ - نظریهٔ عدم پیش‌بینی

Théorie de l'imprévision

نظریه‌ای است در زمینهٔقراردادهای‌دراز

مدت که بموجب آن عاقد قرار دادمیتواند در شرائط مالی آن تقاضای تجدید نظر کند از این‌روکه تغییر اوضاع اقتصادی بعد از وقوع قرار داد بحدی است که خارج از حداکثرممکن وقابل پیش بینی در حین قرار داد بوده است .

نظم

هم آهنگی‌اشخاص یااشیاء یامعانی بطوریکه ذوق را حظی بخشد یا هدفی را تأمین کند صرفنظر از اینکه سودمند باشد یا نباشد .

در معانی ذیل بکار می‌رود :

۵۷۶۵ - نظم عمومی Ordre public

الف - (حقوق‌عمومی‌وخصوصی) مجموعهٔ سازمانهای حقوقی و قواعدمربوط بحسن جریان امور راجع باداره‌ٔ یك کشور یا راجع بحفظ امنیت و اخلاق در روابط بین افرادبطوریکه افراد نتوانندازطریق قراردادهای خصوصی از آن تجاوزکنند .

قوانین الزامی که شامل امرونهی مقنن است قوانینی است که ارادهٔ افراد در صورتیکه مخالف آنها باشد بی‌اثر است . محتوی این قوانین یانظم‌عمومی اجتماع است ویااخلاق حسنه ویا حفاظت‌اشخاصی که بجهت کمی‌سن یا عقل‌و یا بعلت جنس و یا ضعف و ناتوانی ضبط منافع و دفع زیان از خودنمی‌توانند بکنند .مقرراتی کـه برای تشریفات عقود (مانند ثبت معاملات غیر منقول)وضع شده هرچند که از انواع بالا نیست ولی چون‌حافظ‌منافع اکید افراد جامعه است مربوط بقوانین امری است وهم چنین است‌آن قسمت از مقررات قانون مدنی که رعایت نکردن آنها موجب عدم نفوذ یا خیاری شدن معامله است از قبیل مقررات اکراه و فضولی .

بنا براین قوانین راجع بنظم عمومی اخص از قوانین الزامی است یعنی نقض هر قانون الزامی عنوان مخالفت با نظم عمومی را ندارد چنانکه بیع با صغیر مخالف قوانین اهلیت (که از مقررات الزامی‌است)است ولی مخالف نظم‌عمومی نیست پس‌نظم‌عمومی مدلول مقرراتی‌است که قوام وبقای ذات و حیثیت و منافع‌یك ملت بحمایت ازآن مقررات بستگی‌دارد خواه در اموردا‌خلی‌یك‌کشور باشدخواه درروابط‌بین‌المللی چه ماهیت نظم‌عمومی درمقام ذات‌خود ازحیث داخلی‌وخارجی بودن تعدد وتکثر ندارد یعنی نظم‌عمومی داخلی و خارجی دوماهیت مختلف‌نیستند بلکه نظم عمومی ماهیت واحدی است که باعتبار داخلی و خارجی بودن عوارض مختلف پیدامی کند .و چون‌نقض‌مقررات اهلیت در بیع با صغیر دخالتی در قوام و بقای ذات وحیثیت یك ملت نداردجزء نظم عمومی نیست .

ب -(حقوق بین‌الملل خصوصی) مجموعهٔ سازمانهای حقوقی و قواعد حقوقی که ارتباط آنها با تمدن یك کشور بطوری‌است که‌قضات آن کشور ناگزیر بتقدیم آنها بر قوانین‌خارجی (درصورت‌تعارض وتزاحم) می‌باشند . در اینصورت آنرا نظم عمومی بین‌المللی و نظم عمومی مطلق گویند .

ج - (فقه) لغت«نظام» بطور مطلق‌وبدون قیدوبکمك قرائن‌عبارتی در همین معنی بکار رفته است و غالباً لفظ اختلال بآن اضافه‌میشود و گفته میشود :اختلال‌نظام.

۵۷۶۶ - نظم عمومی بین‌المللی

رك . نظم عمومی

۵۷۶۷ - نظم عمومی مطلق

رك . نظم عمومی

۵۷۶۸ - نظم قضائی

ترجمهٔ کلمهٔ Ordre juridique است و عبارت است از نظام و ترتیبی که از اجراء يك رشته قوانین و عرف و عادات موجود در يك جامعهٔ معین ناشی شده است .

(رك . نظام قضائی)

۵۷۶۹ - نظمیه

اسم سابق شهربانی است (مادهٔ ۹۸۳ قانون مدنی) .

۵۷۷۰ - نفاس

(بکسر نون) درفقه و حقوق مدنی خونی است که با زائیدن آید یا پس از زائیدن (مادهٔ ۱۱۴۰ قانون مدنی) .

۵۷۷۱ - نفع

در معانی ذیل بکار می‌رود :

الف - بمعنی منفعت و در مقابل چهار اصطلاح عین - دین - حق مالی - انتفاع بکار می‌رود و معمولا راجع به نفع عین (غیر از پول نقد) است مانند نفع خانه و باغ و ماشین که باجاره داده میشود .

ب - نفع پول (یا ربح پول) دراینصورت غالباً بلغت پول اضافه میشود .

ج - معمولا نفع مال اسم معنی است واز امور جسمانی نیست ولی گاهی پاره‌ای از امور جسمانی راهم نفع میگویند مانند میوهٔ درخت وپشم گوسفند وشیر آن وبرگ درخت توت و حنا و امثال آنها . بهمین جهت با اینکه در محاورات عرف ، اجارهٔ باغ میوه و باغ چای (وامثال آنها مانند اجارهٔ قنات) را اجاره میگویند با توجه بمادهٔ ۳۳۸ ق - م در صدق اجاره بر قراردادهای بالا اختلاف نظر وجوددارد ازاین قبیل است اجارهٔ معادن . ولی چون این عقود مستمر هستند واجاره عقدمستمر است لذا اجاره باید دانست نه بیع .

۵۷۷۲ - نفقه Pension

انفاق بمعنی صرف کردن است ونفقه اسمی است از انفاق . دراصطلاحات حقوق مدنی عبارت است از صرف هزینهٔ خوراك و پوشاك و اثاث خانه و جامه بقدر رفع حاجت و توانائی انفاق کننده (در مورد نفقهٔ اقارب) و خوراك و پوشاك و مسکن و اثاث خانه و خادم درحدود مناسبت عرفی با وضع زوجه (در مورد نفقهٔ زوجه) . (مادهٔ نهم قانون ازدواج ۲۳-۵-۱۳۱۰) در اصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۵۷۷۳ - نفقهٔ اقارب

(مدنی) مسکن و اثاث خانه و خوراك و پوشاك بقدر رفع حاجت بادرنظر گرفتن درجهٔ استطاعت انفاق کننده را گویند (مادهٔ ۱۲۰۴ قانون مدنی) .

۵۷۷۴ - نفقهٔ زندانی

هزینهٔ خوراك و پوشاك و دوا و طبیب و حمام زندانی را گویند (بخشنامهٔ ۷/۸۲۸ مورخ ۳۰-۱-۴۰) .

۵۷۷۵ - نفقهٔ زوجه

(مدنی) مسکن و پوشاك و خوراك واثاث خانه در حدود مناسبت عرفی باوضع زوجه و خادم در صورت عادت زوجه بداشتن خادم و یا حاجت او بواسطهٔ ناخوشی یا نقص عضوی (مادهٔ ۱۱۰۷ قانون مدنی) دارو و اجرت طبیب هم جزء نفقه است که قانون نسبت بآنها سکوت اختیار کرده است .

۵۷۷۶ - نفوذ

(مدنی - فقه) اصطلاح خلاصه شدهٔ « نفوذ عقد» است که عبارت است از الحاق امضاء وتأیید عاقد یامالك یاولی قانونی آنـان به‌عقدی که قبلا بطورغیر نافذ واقع‌شده‌است (رك. عقد غیرنافذ) .

نفوذ عقد گاهی بمعنی «وقوع عقدبصورت صحیح» استعمال شده‌است ودرواقع بمعنی مؤثر واقع‌شدن عقداست.

(جزا) اصطلاح خلاصه‌شده «اعمال نفوذ» است.

(رك . اعمال نفوذ)

توصیه ممکـن‌است صورت اعمال‌نفوذرا پیداکند وممکن‌است نکـند. ازنوع اول در فرمان غـازان پیش‌بینی شده است : «دومدعی که پیش‌قاضی‌روندا گردرحمایت کسی‌روند وجماعتی متغلبان‌را بدارالقضاء حاضر گردانند تا مدد ایشان دهند مادام که ایشان ازدارالقضاء بیرون نروندقضیه ودعوی نشنوند...»

وازنوع دوم درنوشتهٔ سعدی آمده‌است : «یکی از رفیقان شکایت روزگار نامساعد بنزد من‌آورد که کـفاف اندك‌دارم وعیال بسیار ... ودرعلم محاسبت چنانکه‌معلوم است چیزی دانم ...

گفتم ... مصلحت آن‌بینم ملك قناعت را حراست‌کنی وترك ریاست گوئی ...رفیق این‌سخن بشنید وبهم برآمد ... دیدم که متغـیر میشود و نصیحت بغرض مـی شنود بنزدیك صاحبدیوان رفتم بسابقهٔ معرفتی که درمیان مابود و صورت حالش بیان کردم واهلیت واستحقاقش بگفتم تا بکاری مختصرش نصب کردند...»

۵۷۷۷ - نفوذ عقد

رك . نفوذ

۵۷۷۸ - (اعمال) نفوذ

رك. اعمال نفوذ

۵۷۷۹ - نفی

(فقه) الف_ انکار دعوی

ب _ تبعید از نقطهٔ معین بنقطه یا نقـاط دیگر. گاهی اضافه شده ومی گویند «نفی بلد» واصطلاح تعزیب‌را هم درهمین معنی بکار برده‌اند .

۵۷۸۰ - نفی بلد

déportation

رك . نفی

۵۷۸۱ - نفی‌ولد

désaveu de paternité

(مدنی) یعنی اینکه‌پدری انتساب‌فرزندی رابخود انکار کند (مادهٔ ۱۱۶۲ ق-م).

۵۷۸۲ - نقابت

(فقه) دردورهٔ بنی‌عباس برای پاره‌ای از گروهها مقررات خـاصی پیش بینی شده بـود و امتیازات بیشتر ازآنچـه کـه در قانون برای مسلمین بود برای آنان مقررشد ازجمله‌عمال عالیرتبهٔ‌دولت که مأمور رسیدگی بامور آنان بودند از دودمان خودآنان معین می گشت‌که او را نقیب‌می گفتند (مانند نقیب طالبیین‌ونقیب عباسیین) واین نوع ازریاست و ولایت را نقابت می گـفتند ولغات نقابت ونقیب و نقیب‌السادات کـه هم اکنون مانده است یادگار آن‌عهد است. نقیب درلغت بمعنی رئیس‌است واشتقاق آن‌ازنقب بمعنی‌طریق است زیرارئیس‌قوم باید بطرق‌ومکنونات قوم‌خود وارد باشد .

۵۷۸۳ - نقابت خاصه

(فقه) نقیب دراین قسم نقابت سمت‌قضائی

نداشت واجراء مقررات کیفری بعهدهٔ او نبود و صلاحیت او محدود به امور ذیل بود :

الف ـ حفظ انساب ـ تاکسی خودراداخل نسب نکند یاازنسب خارج نسازد بهمین جهت ولادت وفوت افراد نسب را ثبت می‌کردکه نوعی ازثبت احوال بود .

ب ـ نظارت برمشاغل افراد نسب تاآنها را ازاشتغال بمشاغل پست باز دارد؛

ج ـ دراخذ حقوق آنان کمك کند واز تعدیات افرادنسب جلوگیری نماید .

د ـ بنیابت از افراد نسب حقوق مالی (سهم‌خمس) آنان‌را وصول کند.

۵۷۸۴ - نقابت عامه

(فقه) نقیب درنقابت‌عامه‌علاوه براختیارات نقیب درنقابت خاصه سمت قضائی داشت و احکام جزائی صادر میکرد واجراء می‌نمود وامور حسبی مربوط بافراد نسب‌را راتصدی‌میکرد، درحقیقت یکنوع‌دادگاه اختصاصی رامتصدی بودکه البته خلاف قوانین‌شرع بوده‌است.

۵۷۸۵ - نقد

رك . نسیه

۵۷۸۶ - نقدان

(فقه) درهم ودینار یاطلا ونقرهٔ مسکوك راگویند.

۵۷۸۷ - نقش

Dessin de fabrique

هرطرح‌ورسم مسطح که جنبهٔ نسبتاً تزئینی داشته وبرای‌تعیین یك‌محصول صنعتی‌بکار رفته باشد. قانون آنرا ازتقلید دیگران حمایت میکند .

۵۷۸۸ - نقص

ازبین بردن صفت‌کمال یك مال (مادهٔ ۳۸۹ قانون مدنی) . در مقابل اتلاف بمعنی اخص استعمال شده است.
(رك . اتلاف)

۵۷۸۹ - نقض بلاارجاع

(دادرسی) هرگاه دیوان‌تمیزحکم‌دادگاه ماهوی را نقض‌کند علی‌القاعده رسیدگی ماهوی بقضیه رابیکی ازدادگاههاارجاع میکند وبطور استثناء گاهی ارجاع نمی‌کند وبنقض حکم قناعت می کند این‌نقض رانقض بلاارجاع نامند (مادهٔ ۴۵۸ آئین دادرسی کیفری) .

۵۷۹۰ - نقل

(مدنی ـ فقه) الف ـ سلب مالکیت یك‌مالك نسبت بمال (یااموال) معین و اعطاء آن بدیگری خواه برضای مالك باشد (مانند رضای بایع در بیع ورضای ابراء کننده درابراء) وخواه‌بحکم قانون ماننده‌فروش مال محتکر بحکم حاکم یا فروش مال محکوم‌علیه دراجراء احکام .
اثرحاصل‌ازنقل‌را اصطلاحاً انتقال گویند.
(رك. انتقال)
اصل این‌است‌که هرحقی قابل‌نقل‌وانتقال است و خلاف آن محتاج بدلیل است .
ب ـ درمقابل کشف استعمال میشود .
(رك . کشف)
(فقه) هرگاه لفظی‌که مشترك بین چند معنی‌است براثرزیادی استعمال، اختصاص ببرخی ازمعانی خود پیداکند می گویند آن‌لفظ نقل باین معانی یافته‌است و خود آن‌لفظرا هم منقول گویندمثلا «فروشگاه» محل بیع وشراءرامی گفتند خواه‌دردکان باشد خواه درمیدان های عمومی که در

آنها دکانی‌هم نباشد امـا در حال حاضر اختصاص بدکان هائی یافته‌که در آن ها اشیاء مختلف و متنوع (که سابقاً اصناف مختلف متصدی فروش آن ها بوده اند) ویا اشیائی‌که درقدیم صنف خاصی مباشر فروش آنها نبوده‌اند (مانند رنگ ها و لوازم فلزی) بفروش می‌رسد . همچنین است‌کلمهٔ رجال‌که درمعنی جنس ذکور و بالغ بکار می‌رفته وبعد ها اختصاص بـه کسانی یافته‌که درفن خود خاصیتی نشان داده و تشخص وبروز قابـل ملاحظه‌ای پیداکرده باشند .

۵۷۹۱ - نقل بمعنی

(فقه) هر گاه راوی عین حدیـث عبارت امام یامعصوم را در موقع بازگوکـردن برای دیگران ذکرنکند بلکه همان‌معنی حدیث را باعبارت دیگرکه خود میسازد بپردازد این‌عمل را دراصطلاحـات علم اصول وحدیث، نقل بمعنی گویند.

۵۷۹۲ - (اصالة عدم) نقل

(فقه) خصوصیات مورد استعمال این اصل که ضمناً معنی وتعریف آنرا روشن‌میکند چنین است :

الف ـ لغتی (ازهر زبان کـه باشد) در زمـان معینی از ازمنه در معنی معینی از معانی بکار رفته است.

ب ـ تردیدی برای مراجعه‌کـننده باین شکل حاصل میشودکه در ازمنهٔ سابق بر آن زمان معین‌هم آیـا آن‌لغت در همان معنی بکار می‌رفته یا نه قبلا معنی‌دیگری داشته ومحکوم بحکم کلی تغییر پدیده‌ها شده ودرمعنی دیگری باتغییرکم یا زیاد بکار رفته است ؟

دراین‌صورت رسم متعارف عقلا درهمه‌جا این است‌که معتقد میشوند آن لغت سابق برآن‌هم درهمان معنی بکار میرفته‌است. این‌رسم مخصوص‌را اصالة عدم‌النقل‌نامند این‌اصل براساس استصحاب قهقری (که ازنوع استصحابات باطـل است . رك . استصحاب قهقری) قرارندارد بلکه‌صرفاً یك رسم عقلائی مخصوص بهمین مورد است .

۵۷۹۳ - نقود Espèces

قطعات معدنی مسکوك کـه معرف ارزش سایر اشیاء میباشند .

۵۷۹۴ - نقیب

رك . نقابت

۵۷۹۵ - نقیع

(فقه) عصارهٔ کشمش را گویند .

۵۷۹۶ - نکاح Mariage

(مدنی ـ فقه) عقدی است‌که بموجب آن مرد و زن لااقل برنفی محرومیت جنسی (مانند نکاح منقطع احیاناً) یاعلاوه بر نفی‌آن محرومیت بمنظورتشکیل‌خانواده وزندگی مشترك خانوادگی قانوناً با هم متحد میشوند (مانند موردنکاح دائم) . قانون مدنی‌تعریفی ازنکاح نکرده‌است. درهمین اصطلاح ، ازدواج و زناشوئـی استعمال میشود.

۵۷۹۷ - نکاح دائم

(مدنی ـ فقه) نکاحی کـه برای همیشه و بدون تعیین مدت باشد.

۵۷۹۸ - نکاح شغار

(فقه) در جاهلیت عرب اتفاق می‌افتاد که دونفر دختر خودرا بتزویج یکدیگر

میدادند بدون مهر ودرحقیقت بضع یکی مهر دیگری محسوب می‌شد . در اسلام این نکاح باطل است.
(جامع الشتات ـ صفحهٔ ۴۸۲)

۵۷۹۹ - نکاح مفوض

(مدنی ـ فقه) نکاحی که در آن مهر قرار داده نشده باشد.

۵۸۰۰ - نکاح منقطع

(مدنی ـ فقه) نکاحی که برای مدت معین باشد. (مادهٔ ۱۰۷۵ قانون مدنی).

۵۸۰۱ - نکاحنامه

اصطلاح جدید و غیرمتداول برای سند ازدواج است.

۵۸۰۲ - نکره

(فقه) لفظی است که معنی آن نزد شنونده بهیچوجه معین نباشد مانند کلمهٔ یکی در این شعر :

یکی داعس بر ستون بسته بود
همه‌شب پریشان و دلخسته بود

لفظی که معنی آن نزد مخاطب فی الجمله معین باشد معرفه نامیده می‌شود مانند «شیخ» دراین شعر :

دی‌شیخ باچراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو دد ملولم وانسانم آرزواست

۵۸۰۳ - نکول

درلغت بمعنی کف و خودداری است . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۵۸۰۴ - نکول از یمین

Réfus du serment

(فقه) بمعنی نکول خوانده از قسم و رد قسم به مدعی است (رك. نکول مدعی‌علیه ازقسم و ردقسم).

۵۸۰۵ - نکول برات

خودداری محال علیه برات از قبول آن (مادهٔ ۲۹۳ قانون تجارت) .

۵۸۰۶ - نکول قسم

(مدنی) پاره‌ای ازمؤلفان آنرا بجای نکول مدعی علیه بکار برده‌اند معلوم نیست که اصطلاح یا اصطلاح متداولی باشد .

۵۸۰۷ - نکول مدعی علیه

(فقه) الف ـ منظورهمان نکول مدعی‌علیه از قسم یاد کردن بر بیحقی مدعی و استنکاف اواز رد قسم به مدعی بر ذیحق بودن خویش است . در این صورت قول درست این است که حاکم علیه مدعی‌علیه حکم صادر می کند . در اصطلاح دیگر این را نکول منکر گویند .

ب ـ هر گاه عناداً سکوت کند بنا بر بعضی از اقوال‌حاکم او را درحکم ناکل قرار می‌دهد . و هر سکوتی نکول محسوب نمیشود (مادهٔ ۲۴۳ آئین‌دادرسی کیفری).

۵۸۰۸ - نکول مدعی علیه از قسم‌وردقسم

(فقه) هر گاه مدعی ازمدعی‌علیه بخواهد که بر بیحقی مدعی قسم یاد نماید مدعی علیه باید یکی از دوکار را بکند یا قسم مزبور را یاد نماید یا از مدعی بخواهد که بر ذیحق بودن خود قسم یادکند و اگر هیچیك از این دوکار رانکند نکول از قسم ورد قسم (به مدعی) کرده است و حکم قطعی‌علیه او صادر خواهد شد .

۵۸۰۹ - نکول منکر

رك . نکول مدعی علیه

۵۸۱۰ - نماء

(فقه ـ مدنی) نماء از نمو است و در

اصطلاحات فقه و مدنی بر هر یك از دو مورد ذیل صادق است :

الف ـ افزایش مادی یك مال مانند اینکه درختی میوه دهد و گاوی فربه شود و گوسفندی شیر دهد یا پشم آن بروید .

ب ـ افزایش معنوی یك مال مثل اینکه سگی را تعلیم دهند که حراست خانه یا باغ یا رمه کند و یا کار دیگر از قبیل یافتن دزد و این سگ را کلب معلم (بفتح لام و تشدید آن) یعنی سگ آموخته گویند .

نماء در مقابل منافع بکار می‌رود مثلا منافع عین مستأجره را در اصطلاح نماء نمیگویند (مادهٔ ۲۸۷ ق ـ م) .

۵۸۱۱ - نماء متصل

(فقه ـ مدنی) نماء پیوستهٔ به مال معین را گویند مانند فربهی گوسفند یا پشم آن که هنوز چیده نشده . درمقابل نماء منفصل بکار می‌رود .

۵۸۱۲ - نماء منفصل

(فقه ـ مدنی) الف ـ نمائی که از مال جدا شده باشد مانند میوه‌ای که از درخت چیده شده است .

ب ـ بنظر بعضی نماء وقتی که قابل جدا کردن از مال باشد منفصل است هر چند که عملا جدا نشده باشد پس پشم چیده نشدهٔ از گوسفند نماء منفصل است ولی فربهی گوسفند نماء متصل است زیرا قابل جدا کردن نیست .

۵۸۱۳ - نمائات Accessoires

جمع نماء است که غالباً بصیغهٔ جمع بکار می‌رود .

(رك . نماء)

۵۸۱۴ - نماینده‌گان

جمع نماینده است . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۵۸۱۵ - نماینده‌گان سیاسی

(حقوق بین‌الملل) عبارتند از سفرای کبار و ننس پاپ nonces du pape وزراء مختار و انترننس internonce ـ وزراء مقیم ـ شارژه‌دافر (کاردار سفارت) . نظامنامهٔ کنگرهٔ وینه مورخ ۱۹ مارس ۱۸۱۵ وپروتکل اکسلاشاپل ـ Aixla chapelle مورخ ۲۱ نوامبر ۱۸۱۸

۵۸۱۶ نماینده‌گان شهر

رك . وکلای انجمن بلدی

۵۸۱۷ - نماینده‌گی Représentation

(حقوق عمومی و خصوصی) صفت کسیکه اقدام بانجام یك عمل حقوقی برای شخص دیگر (یا بنام شخص دیگر) باستناد قدرت قانونی (نماینده‌گی قانونی) یا باستناد اختیار ناشی از قرارداد (نماینده‌گی قراردادی) می کند و نتیجهٔ اقدام او ایجاد یك تعهد یا یك حق بعهده یا بنفع منوب عنه می باشد .

این معنی اعم از وکالت و ولایت ووصایت و قیمومت و نماینده‌گی تجاری Agence (مادهٔ ۳۹۵ قانون تجارت) و حق العمل کاری (مادهٔ ۳۵۷ قانون تجارت) و نیابت (رك . نیابت) می باشد .

(بین‌الملل عمومی) نماینده‌گی یا légation عبارت است از نماینده‌گی سیاسی دولتی نزد دولت دیگر که در آنجا سفارتخانه ندارد .

(رك . نمایندهٔ سیاسی)

۵۸۱۸ - نمایندگی تجاری

نمایندگی و نیابت در امور تجارت را گویند خواه بصورت قائم مقام تجارتی (مادهٔ ۳۹۵ ببعد قانون تجارت) باشد خواه بصورت دیگر - مادهٔ ۴۰۱ قانون تجارت.

(رك . عامل تجارتی)

۵۸۱۹ - نمایندگی قانونی

(مدنی) نمایندگی ناشی از حکم قانون مانند نمایندگی قیم نسبت بمولی علیه (مادهٔ ۱۲۳۵ ق - م).

۵۸۲۰ - نمایندگی قراردادی

(مدنی) نمایندگی ناشی از توافق طرفین مانند نمایندگی وکیل ازطرف موکل و نمایندگی حق العمل کار از طرف آمر.

۵۸۲۱ - نماینده

الف - کسیکه بحساب دیگری و برای تأمین غرض و هدف و مصالح او تصرفاتی بکند و اقداماتی نماید خواه منصوب از جانب او باشد (مانند وکیل ووصی) خواه نه (مانند امین محجور و امین غائب وقیم و ولی قهری و جز اینها) مادهٔ ۱۷۸ - ۱۹۹ - ۴۸۷ دادرسی مدنی . پس شرط تحقق نمایندگی این نیست که نماینده و کسیکه دارای نماینده است هر دو زنده ودرحال حیات باشند کافی است که نماینده زنده باشد (بعکس نیابت واستنابه که باید نائب و منوب عنه هر دو زنده باشند و بافوت یکی نیابت از بین می رود).

بین نماینده و قائم مقام رابطهٔ عموم و خصوص من وجه وجود دارد یعنی :

اولا - گاهی نمایندگی بدون مفهوم قائم مقام صدق می کند مانند امین جنین وقیم و متولی وقف که نماینده اند و قائم مقام نیستند .

ثانیاً - گاهی قائم مقام بدون مفهوم نماینده تحقق پیدامی کند مانند وارث ومنتقل الیه (در بیع و مانند اینها) که قائم مقامند و نماینده نیستند (مادهٔ ۴۸۱ - ۵۴۱ دادرسی مدنی) .

ثالثاً - گاهی دو مفهوم نماینده و قائم مقام باهم جمع میشوند مانند وصی که هم نماینده است وهم قائم مقام (مادهٔ ۴۸۱ - ۵۴۱ دادرسی مدنی) و نمایندهٔ تجارتی (مادهٔ ۲۹۵ - ۴۰۱ قانون تجارت ومادهٔ ۳۴ دادرسی مدنی) .

(رك . قائم مقام)

ب - کسیکه از طرف دیگری کاری را بنام او انجام می دهد (مادهٔ ۱۵ قانون امور حسبی) این معنی اخص از معنی اول است (مادهٔ ۱۴۶ دادرسی مدنی) .

۵۸۲۲ - نمایندهٔ بازرگانی

بمعنی عامل تجارتی است .

رك . عامل تجارتی)

۵۸۲۳ - نمایندهٔ پاپ legat

سفیر پاپ است .

۵۸۲۴ - نمایندهٔ تجارتی

بمعنی عامل تجارتی است .

(رك . عامل تجارتی)

۵۸۲۵ - نمایندهٔ ثبت

(ثبت املاك) مأمور ثبت که ازمرحلهٔ پلاك کوبی وتوزیع اظهارنامه (از اول عملیات مقدماتی ثبت) تا تهیهٔ پیش نویس سند مالکیت برای ثبت املاك اقدام می کند.

۵۸۲۶ - نمایندهٔ ثبت احوال

کارمندی است که از طرف ادارهٔ ثبت

احوال رسماً برای ثبت وقایع چهارگانه در دفاتر رسمی انتخاب میشود (مادهٔ یک نظامنامهٔ ۱۳۱۹) .

۵۸۲۸ - نمایندهٔ دولت

مأمور رسمی یا غیر رسمی است که از طرف دولت اختیار انجام امر یا امور معینی را (خواه موقت باشد خواه وقتی برای آن معلوم نکرده باشند) داشته باشد .

۵۸۲۸ - نمایندهٔ سیاسی

Agent diplomatique

(بین‌الملل عمومی) شخصی که نمایندهٔ رئیس دولت یا دولت نزد رئیس دولت یا دولت دیگر یا در کنگره یا کنفرانسی است و حامل استوار نامه و اختیار تام برای امضاء یك قرار داد است .

۵۸۲۹ - نمایندهٔ کنسولی

Agent consulaire

(بین‌الملل عمومی) هر کارمند وابسته به کنسولگری و امور مربوط بآن . در مقابل نمایندگان سیاسی بکار می‌رود .

(رك . نمایندهٔ سیاسی)

۵۸۳۰ - نمایندهٔ مجلس

یا وکیل مجلس عبارت است از نمایندهٔ مردم در مجلس شورای ملی . اختصاراً نماینده و نمایندگان گفته میشود .

۵۸۳۱ - نمایندهٔ محدد

(محدد بر وزن معلم) مأمور رسمی که عمل تحدید حدود را انجام میدهد .

(رك . تحدیدحدود)

۵۸۳۲ - نمونه

(تجارت) جزئی از مال موجود درخارج که بقیه باآن مقابله و سنجیده میشود .

۵۸۳۳ - نواب حکام

بخشداران را گویند .

(رك . نائب الحکومه)

۵۸۳۴ - نواصب

جمع ناصبی است .

(رك . نصب)

۵۸۳۵ - نواقل

اصطلاح قدیمی و بمعنی وسائط نقلیه است (قانون مالیات بلدی بر وسائط نقلیه مصوب پنجم ربیع‌الاول ۱۳۲۸ قمری - دورهٔ اول و دوم قانونگذاری - صفحهٔ ۲۴۳) و از همین‌جا به پاسگاههائی که دردروازهٔ شهر برای وصول مالیات مذکور فراهم می‌شد (پاسگاه نواقلی) و پس از تخفیف (نواقلی) گفته می‌شد و هنوز هم این تعبیر کم و بیش در بسیاری ازشهرهای کوچك در زبانها مانده است وحتی مجازاً (بعلاقهٔ حال ومحل) دروازهٔ شهر ومدخل آنرا نواقلی می گفتند .

۵۸۳۶ - نواقلی

رك . نواقل

۵۸۳۷ - نه طلاق

(مدنی - فقه) مقصود این است که بین زوجه وزوج نه بارطلاق واقع شده باشد که شش طلاق ، عدی باشددر اینصورت زوجه بر زوج حرام مؤبد میشود (مادهٔ ۱۰۵۸ قانون مدنی) .

(رك . طلاق عدی)

۵۸۳۸ - نهی

(فقه) منع از فعل اگر بصورت الزامی باشد نهی تحریمی است (یعنی ارتکاب فعلی که نهی شده حرام است) و اگرالزامی نباشد نهی کراهتی است یعنی ترك فعل در

نظر مقنن بهتر است از ارتکاب فعل.
در حقوق جدید نهی بمعنی نهی تحریمی است یعنی چیزیکه مورد نهی واقع شده ارتکاب آن ممنوع است و الزاماً باید ترک شود.

۵۸۳۹ - نیابت

الف ـ عمل حقوقی است که بموجب آن یکنفر (اعم از مأمور دولت یا غیر او) بدیگری اختیار میدهد که بنام او وبرای او عمل (یا اعمالی) را انجام دهد مانند نیابت وکیل از طرف موکل در حقوق مدنی و در آئین دادرسی مدنی و نیابت حق‌العمل‌کار از دستور دهنده در حقوق تجارت ونیابت قضائی (مادهٔ ۳۶۴-۴۷۰ آئین دادرسی مدنی).

ب ـ (فقه) شرط صدق نیابت بمفهوم بالا در فقه این است که اساساً منوب‌عنه که اختیاری را به نائب خود داده است درعرض نائب، خودش‌هم شخصاً حق اقدام در موضوع نیابت مورد را داشته باشد این معنی در بسیاری از موارد نیابت قضائی (تمام نیابت‌هائی که‌موضوع آن‌در خارج از حوزهٔ صلاحیت منوب عنه باید صورت گیرد) صدق نمیکند. بنابراین نیابت بمفهوم جدید درحقوق کنونی کشور از مفهوم Mandat و از حقوق اروپا گرفته شده است. شرط دیگر نیابت در فقه زنده بودن نائب و منوب عنه است بهمین‌جهت وصی و موصی‌له نائب موصی محسوب نمیشوند مگر بطور مجاز.

ج ـ نظریهٔ نیابت (یا Idée de représentation) یکی از مبانی پنجگانهٔ مسئولیت متبوع از طرف تابع (رك. مسئولیت متبوع از طرف تابع) است: بموجب این نظریه تابع، نائب متبوع است همانطور که اعمال حقوقی نائب، منشاء تعهد برای منوب‌عنه میشود اعمال مادی و خطاء وی هم منشاء تعهد برای منوب عنه میگردد.

انتقاد ـ تصور نیابت در عمل خطائی‌ممکن نیست و نائب بعنوان‌نیابت‌فقط عمل‌عمدی انجام میدهد وحال اینکه‌درباب‌مسئولیت متبوع از طرف تابع، فرض بحث‌درعمل خطائی‌است. دریك‌نظریهٔ‌دیگر تابع‌ومتبوع را در حکم شخص واحد قرار داده‌اند (idée de substitution) وبموجب این نظریه در مواردیکه قانون، متبوع را مسئول عمل تابع قرارداده است‌علتش این است که فرض کرده است که متبوع و تابع یك شخصیت دارند بطوریکه خطاء متبوع، عین خطاء تابع است، ونیزاگر متبوع، غیر ممیز باشد تمیز تابع برای مسئولیت متبوع کافی است.

انتقاد ـ این نظریه شبیه تخیلات ادباء و شعرا است و در امور قانونی بکار نمیآید. (رك. نماینده)

۵۸۴۰ - نیابت اختیاری

(فقه) نیابتی که بموجب قرارداد بکسی داده‌شود مانند نیابت وکیل ازطرف‌موکل.

۵۸۴۱ - نیابت خاصه

(فقه) نیابت اشخاص معینی که با قیداسم و رسم در زمان غیبت صغری از طرف امام دوازدهم(ع) وظائف واختیارات امام را بمعرض اجراء می‌نهادند مانند نواب اربعه.

۵۸۴۲ - نیابت عامه

(فقه) نیابت مجتهدجامع شرائط‌افتاءاست از امام عصر (ع). عموم و شمول نیابت

عامه از این جهت است که شخص معینی با ذکر اسم ورسم نائب محسوب نمیشود بلکه تحت عنوان وشرائط عام بایدیکنفر از مجتهدان که مزایای علمی و پارسائی و امانت وی بیشتر باشد وظائف واختیارات امام را (جز آنچه که از مختصات خود امام است) بمعرض اجراء درآورد چنان شخصی را نائب عام گویند.

اصطلاح بالا درمقابل نیابت خاصه استعمال میشود.

(رك. نیابت خاصه)

۵۸۴۳ - نیابت قانونی

(فقه) یا نیابت قهری به نیابتی گفته میشود که بموجب قانون وبدون قرارداد بکسی داده شود مانند نیابت ولی قهری نسبت بمولی علیه خود ونیابت حاکم از طرف ممتنع (الحاکم ولی الممتنع).

۵۸۴۴ - نیابت قراردادی

مرادف نیابت اختیاری است.

(رك. نیابت اختیاری)

۵۸۴۵ - نیابت قضائی

Commission rogatoire

(دادرسی) نیابتی که کارمندان قضائی (اعم از قضات نشسته و ایستاده) درامور قضائی بکارمندان قضائی مکان دیگر (اعم از داخله وخارجه) میدهند وممکن است اجباری یا اختیاری باشد.

۵۸۴۶ - نیابت قهری

مرادف نیابت قانونی است.

(رك. نیابت قانونی)

۵۸۴۷ - نیرنگ بقانون

Fraude à la loi

ارتکاب عملی است که صورت آن مشمول هیچیك از نهی‌های قانونی نیست ولی در نتیجه یك نهی قانون را نقض می کند. حیل قانونی درقرآن ضمن داستان اصحاب سبت بکلی ممنوع گردید معذلك بعضی از فقهاء اخباری وبرخی ازعامه باستناد آیهٔ (فخذ بیدك ضغثاً فاضرب به ولاتحنث) و بدون توجه بمرجحات عقلی و نقلی آیات راجع به اصحاب سبت، حیل را تا حدودی تجویز کرده‌اند.

(رك. حیلهٔ قانونی - فرار از حرام به حلال)

۵۸۴۸ - نیمه‌مسئول

(جزا) اشخاصیکه دارای قوهٔ تمیز ناقصی هستند و ازحد جنون خارج شده ولی بحد اقل عقل نمی‌رسند. در همین مورد اصطلاح مختل المشاعر هم بکارمیرود (مادهٔ چهارم قانون اقدامات تأمینی مصوب ۱۲-۲-۱۳۳۹).

۵۸۴۹ - نیت

(فقه) درباب عبادات به قصد اطلاق میشود ولی در باب معاملات (عقود و ایقاعات و اقرار و شهادت) بآن قصد گفته میشود.

۵۸۵۰ - (حسن) نیت

رك. حسن نیت

۵۸۵۱ - (سوء) نیت mauvaise foi

حالت نفسانی کسیکه عملی را مرتکب میشود و علم بجهات فساد عمل خود (چه از

نظر مدنی‌وچه از نظر کیفری) داردمانند
متصرف‌با سوءنیت مثل کسیکه مال‌مسروق
را با علم بوضع آن بخرد وعمل کیفری
را با وجود نهی قانون از آن مرتکب
شود .

۵۸۵۴ - نیروی مسلح Force armée
بمعنی لشکراست.
(رك . لشکر)

و

۵۸۵۳ - وابستگان دادگستری

کسانیکه شغل آنان فراهم آوردن تسهیلات و معاونت متصدیان دادگاه و دادسرا (در اجراء وظیفهٔ آنان) و معاونت اصحاب دعوی در دعاوی ووصول و ایصال محکوم به است ، خواه مستخدم دولت باشند (مانند کارمندان دفتری و مأموران اجراء و ابلاغ) خواه نه مانند وکیل دادگستری وکارشناس وسردفتران ودفتریاران اسناد رسمی .

۵۸۵۴ - وابسته

Attaché

در سفارتخانه‌ها به مأموری گفته میشود که تازه واردکارشده و بپایهٔ دبیری نرسیده است.

۵۸۵۵ - وابستهٔ تجارتی

Attaché commercial

(بین‌الملل عمومی) نمایندهٔ فنی منصوب از طرف وزارت خارجه نزد نمایندهٔ سیاسی یاکنسول برای بررسی وضع بازرگانی و اقتصادی کشور محل مأموریت بمنظور کمک بتوسعهٔ تجارت خارجی کشورخویش و دادن اطلاعات لازم و سودمند باتباع کشور خود در امور بازرگانی .

۵۸۵۶ - وابستهٔ سفارت

Attaché d, ambassade

(بین‌الملل عمومی) عضو سفارت که ازحیث رتبه در میان کردیپلماتیک در درجهٔ ادنی است و از طریق مسابقه استخدام میشود و نزدیک سفارتخانه یانمایندگی یک دولت انجام وظیفه می کنند .

(رک . نمایندگی)

۵۸۵۷ - وابستهٔ نظامی

Attaché militaire

(بین‌الملل عمومی) افسری است زمینی یا بحری منصوب از طرف دولت متبوع خود در یك سفارتخانه‌یا نمایندگی (رك. نمایندگی) برای آگاهی از وضع جنگی یا بحری محل مأموریت خودودادن اطلاعات لازم بدولت متبوع خویش . از مصونیت سیاسی برخوردار است .

۵۸۵۸ - واجب

(فقه) هرچه که امرحتمی بآن شده باشد واجب نامیده میشود در مقابل آنچه که نهی از آن شده باشد (حرام) و مستحب و مکروه و مباح استعمال میشود .

۵۸۵۹ - واجب تبعی

(فقه) واجب غیری (رك . واجب نفسی) دوقسم است :

یك - واجب تبعی - واجبی که مستقیماً مورد تکلیف قرار نگرفته باشد نظیر تهیهٔ صورت جلسات برای رسید گیهای دادگاه. علامت آن این است که مکلف میتواند توسط دیگران آن‌را انجام دهد لذا بجای رئیس و منشی دادگاه یکی از اصحاب دعوی یا وکلاء یا عابرالسبیل میتواند تقریرات رئیس دادگاه را درصورتجلسه بنویسد (بند سوم مادهٔ ۱۳۶ مکرر آئین دادرسی کیفری).

دو-واجب توصلی - واجبی که مستقیماً مورد تکلیف قرار گرفته‌است ومکلف باید شخصاً آن‌را انجام دهد مانند تحقیقات مقدمهٔ رسیدگی در مادهٔ ۳۵۸ دادرسی مدنی .

۵۸۶۰ - واجب تخییری

(فقه) هرگاه مورد تکلیف مقنن ، متعدد بوده و مقنن انجام دادن یکی ازآن‌هارا (بانتخاب مکلف) بخواهد آن واجب را واجب تخییری گویند . در سؤالات امتحانی که دانشجو مکلف بنوشتن یك سؤال از چند سؤال معین که باو داده شده میشوددرمعرض واجب تخییری قرارمیگیرد.

۵۸۶۱ - واجب ترتبی

(فقه) هرگاه دویا چند واجب برای تأمین یك هدف منظور شود و آن واجبات شدت و ضعف داشته باشند و مکلف ، مأمور بانجام دادن واجب شدید باشد ودرصورت عدم توانائی (بجهتی از جهات) مختار در انجام دادن واجب خفیف گردد این واجبات را واجبات ترتبی نامند (مانند واجب ترتیبی درمادهٔ ۱۵۲ دادرسی‌مدنی) غالباً واجبات تخییری و واجبات ترتیبی در هم میآمیزند .

۵۸۶۲ - واجب تعیینی

(فقه) هرگاه یك یاچند موضوع ، مورد تکلیف قانونی قرار گیرد و شخص‌مکلف بانجام همهٔ آن‌ها باشد واراده واختیاری در انجام دادن یکی‌از چندتکلیف نداشته باشد این تکلیف (یا تکالیف) را واجب تعیینی نامند مثل اینکه‌در یك‌ورقهٔ‌امتحانیه یك سؤال بدهند و یا چند سوآل بدهند و و دانشجو را مکلف بنوشتن همهٔ آن سؤالات کنند .

(رك . واجب تخییری)

۵۸۶۳ - واجب توصلی

رك . واجب تبعی

۵۸۶۴ - واجب عینی

(فقه) امری که مخاطب آن ، فرد یاافراد معینی از جامعه‌باشند مانند تکلیف خدمت نظام‌وظیفه‌که از واحبات عینی است . در مقابل واجب کفائی استعمال میشود .

۵۸۶۵ - واجب غیری

رك . واجب نفسی

۵۸۶۶ - واجب‌کفائی

(فقه) امری که بهمهٔ افراد جامعه متوجه است ولی همین قدر که‌یکنفر آنرااطاعت کند تکلیف از دیگران‌ساقط است. فرضاً تکلیف بپرداخت‌مالیات‌متوجه‌همهٔ‌مشمولان مالیات است ولی اگر یکنفر یا چندنفر تبرعاً تمام بودجهٔ کل کشور را بپردازند این تکلیف از دیگران ساقط میشود. این

مثال در اشل محدودتر برای بودجهٔ مصوب انجمن یك شهر بواقعیت نزدیك میشود (مادهٔ ۷۷ - ۲۵۷ آئین دادرسی کیفری) .

۵۸۶۷ - واجب مشروط

(فقه) واجبی که شرط خاصی برای توجه آن به مکلف لازم داشته باشد (علاوه بر رشدوعقل‌وتوانائی‌وعلم‌مکلف که‌شرایط عمومی تکلیف است) مانند خدمت نظام وظیفه که ذکور بودن‌شرط مخصوص توجه این تکلیف است و یا تأدیهٔ مالیات که تمکن شرط خاص آن است .

۵۸۶۸ - واجب مضیق

(فقه) هرگاه‌وقت انجام‌دادن یك تکلیف قانونی بقدرانجام دادن‌آن‌بوده یا انجام دادن آن تکلیف فوری باشد آن واجب را واجب‌مضیق گویند (مانندتکلیف مادهٔ ۷۷۵ دادرسی مدنی) .

۵۸۶۹ - واجب مطلق

(فقه) واجبی که شرط خاص برای توجه آن به‌مکلف وجودنداشته باشد یعنی رشد و عقل و توانائی و علم بقانون ، کافی برای توجه تکلیف باشد .

(رك . واجب مشروط)

۵۸۷۰ - واجب معلق

(فقه) واجبی که ازنوع واجب مطلق یا مشروط است‌اما‌ازطرف مکلف‌انجام‌دادن آن موکول بوجود شرطی درآینده‌است. مانندطاعت امرخلاف قانون‌آمر قانونی که‌موکول‌است بقبول کتبی‌مسئولیت‌آن‌از طرف آمر قانونی .

(رك . امر آمر قانونی)

۵۸۷۱ - واجب موسع

(فقه) هرگاه وقت‌انجام دادن‌یك تکلیف قانونی بقدر انجام دادن آن نباشد یعنی بیشترباشد و یا انجام‌دادن تکلیف فوری نباشد و زمان موسعی‌برای‌آن مقرر شود آن را واجب موسع‌گویند مانند تکلیف مادهٔ ۱۵۲ دادرسی مدنی .

۵۸۷۲ - واجب نفسی

(فقه) هرگاه مورد تکلیف ذاتاً و خود بخود (در درجهٔ اول) مطلوب مقنن و مورد نظر او باشد واجب را نسبت بآن تکلیف ، واجب نفسی گویند مانند فصل خصومت در دعاوی که تکلیف قضات است . اماتحقیقات مقدماتی (مادهٔ ۳۵۸ دادرسی مدنی) که‌آنهم از تکالیف تبعی دادرسان است واجب غیری است یعنی وجوب چنین تحقیقاتی خود بخود مورد نظر و توجه نیست بلکه برای چیز دیگری‌است‌که اسم‌آن فصل‌خصومت‌است. واجب نفسی باید حتماً بمباشرت شخص مکلف به صورت گیرد .

(رك . واجب تبعی)

۵۸۷۳ - واجب‌النفقه

(مدنی) کسیکه برابر قانون استحقاق اخذنفقه (رك . نفقه) ازدیگری را داشته باشد خواه‌بین نفقه دهنده (منفق) و نفقه گیرنده (منفق علیه) رابطهٔ زوجیت یا قرابت باشد یانه مانند نفقهٔ زندانی .

۵۸۷۴ - واجبات

جمع واجب است یعنی چیزی که امری از طرف آمر قانونی بآن تعلق گرفته باشد . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۵۸۷۵ - واجبات بدنی

(فقه) تکالیف شرعی که مستقیماً پیکر انسانی‌را موردنظر قراردهند مانند نماز و روزه و حج و مانند اینها . در مقابل واجبات مالی بکار می‌روند .

(رك . واجبات مالی)

۵۸۷۶ - واجبات مالی

(مدنی - فقه) یعنی تعهدات مالی که برذمهٔ میت است و بر دو قسم است :

الف - آنچه که جنبهٔ مدنی دارد مانند تعهدات مدنی .

ب - آنچه که جنبهٔ دینی صرف دارد مانند خمس و زکات برذمهٔ میت و رد مظالم و کفارات ونذروحلف وعهد و حجة الاسلام و دیات ومانند این امور .

اصطلاح بالا درمقابل واجبات بدنی (مانند روزه و نماز که از میت فوت شده است) بکار می‌رود (مادهٔ ۸۶۹ ق - م) .

(رك . حقوق واجبهٔ میت)

۵۸۷۷ - واجبات نظامیه

(فقه) اموری که حفظ ونظم جامعه برآنها متوقف بوده وافراد جامعه باید بالانفراد یا بالاجتماع ویا بهر وجه که میسر است آن امور را انجام دهند مانند اشتغال بپزشکی وسپاهیگری وسدسازی وتحصیل علم وحتی خیاطی وآهنگری بمقدار رفع نیازمندیهای جامعهٔ خود .

۵۸۷۸ - واحد سهامی زراعی

شخصی است حقوقی که بمنظور برداشت محصول وجمع آوری‌انواع عوائد وانجام هزینه های ده و تقسیم عائدات بر طبق عرف و معمول محل بنسبت سهامداران تشکیل می شود (مادهٔ ۱۷ آئین نامهٔ اصلاحات ارضی - مصوب ۴۳/۵/۳) .

۵۸۷۹ - واخواست

اعتراض یا پروتست Protêt را گویند مورد اعتراض واخواسته (معترض عنه) ومعترض واخواه وکسی که اعتراض بضرر اواست (معترض علیه) واخوانده نامیده می‌شود . ونفس عمل اعتراض‌را واخواهی گویند. واخواست نتیجهٔ واخواهی‌است.

۵۸۸۰ - واخواسته

معترض‌عنه را گویند .

(رك . واخواست)

۵۸۸۱ - واخوانده

معترض‌علیه را گویند .

۵۸۸۲ - واخواه

معترض راگویند.

۵۸۸۳ - واخواهی

عمل اعتراض راگویند .

۵۸۸۴ - وارث

(مدنی- فقه) - کسی که از دیگری مالی را به ارث میبرد (رك . ارث) خواه شخص حقیقی باشد خواه شخص حقوقی مانند دولت (مادهٔ ۸۶۶ قانون مدنی) .

وارث در قانون استخدام کشوری سال ۱۳۴۵ عبارت است از فرزندان وزوجهٔ دائمی وزوج ومادر و پدری که درکفالت متوفی بوده ونوادگانی که پدرومادرشان فوت شده ودرکفالت متوفی میباشند با شرائط مذکوردرمادهٔ ۸۶ قانون‌مذکور.

ذکر کلمهٔ «قانونی» بدنبال کلمات وارث- ورثه - وراث حشو است .

۵۸۸۵ - وارث دوسببی

(مدنی - فقه) کسی که بادو رابطهٔ سببی

بیك متوفی مـرتبط است مثل اینکه کسی ضامن جریرهٔ زوج خود شود و زوج راجز زوجهٔ مذکور وارث نباشد دراین صورت زوجه ربع ترکه را بهارث میبرد و باقی را بعنوان ضامن جریره میبرد. عقد ضمان جریره درقانون مدنی ما بـه استناد مادهٔ دهم قانون مدنی صحیح‌است. رابطهٔزوجیت‌ونیزرابطهٔ ولاءضمان‌جریره دوسبب برای ارث بردن هستند.

(رك. وارث سببی)

۵۸۸۶ - وارث دو نسبی

(مدنی- فقه) یعنی وارثی کـه دو رابطهٔ نسب بامیت دارد و از هر دو رابطه ارث میبرد مگر اینکه‌یکی ازدو رابطه حاجب رابطهٔ دیگر باشد. مثلاکسی که نسبت به میت هم عمو وهم دائی باشد اگر بااعمام واخوال جمع شود هم ارث عم را میبرد وهم ارث دائی‌را.

۵۸۸۷ - وارث سببی

(فقه) وارثی‌که بیکی از جـهات ذیل از متوفی ارث ببرد:

الف ـ بعلت قرابت حـاصل از ازدواج دائم.

ب ـ بعلت ولاء (ولاء عتق ـ ولاء ضامن جریره - ولاء امامت).

(رك. ولاء)

قانون مدنی در مادهٔ ۸۶۴ باذکرعبارت (از جملهٔ اشخاصی‌که بموجب سبب ارث میبرند...) مدلول اصطلاحـی سبب را بحال خود باقی گذاشته است.

۵۸۸۸ - وارث ظاهری

بمعنی وارث معروف است.

(رك. وارث معروف)

۵۸۸۹ - وارث معروف

Héritier apparent

کسیکه بعنوان وارث منصرف ترکه در انظارشناخته شده وحال اینکه قبلا ترکهٔ مذکور تعلق بدیگری یافته است. بنابر- این اوخودرا بدون‌جهت وارث شناسانده است. درهمین‌معنی اصطلاح وارث‌ظاهری هم بکار میرود یعنی کسی‌که بظاهر خود را وارث نموده ولی در واقع وارث‌کس دیگری است.

(مادهٔ ۲۳۹ قانون امور حسبی و مـادهٔ سوم نظامنامهٔ مادهٔ ۸ قانون‌ثبت شرکتها مصـوب ۲-۳-۱۳۱۰ شمارهٔ نظامنامـه ۲۵۷۵۹ مورخ ۶-۹-۱۳۱۰ صفحهٔ ۵۳ مجموعهٔ بیمه چاپ مجلس).

۵۸۹۰ - وارث نسبی

کسانی‌که موجب‌ارث بردن آنها رابطهٔ نسب است‌که عبارتست ازخویشاوندبودن بواسطهٔ اتصال ولادت مانند هریك از پدر وفرزند نسبت بدیگری و مانند دو برادر

(رك. نسب)

۵۸۹۱ - وارث نسبی و سببی

(مدنی ـ فقه) وارثی‌که هم رابطهٔ نسب و هم رابطهٔ سبب در او جمع شده باشد مثل اینکه زوجهٔ کسی دختر عم او هم باشددر این صورت هم برابطهٔ سبب و هم برابطهٔ نسب ارث برده میشود.

۵۸۹۲ - وارد مورد اغلب

صفت قانون معینی است‌که:

اولا ـ مدلول آن نـاظر به اکـثریت مصادیق خود میباشد.

ثانیاً ـ نسبت به اقلیت مصادیق ساکت است.

مادهٔ ۵۹۸ ق.م قسمت اجباری را موکول بر تعدیل سهام و قرعه‌کشی نموده است غالباً در قسمت اجباری تعدیل سهام و قرعه کشی میسر است ولی گاهی فقط تعدیل سهام میسر است نه قرعه زدن در این صورت مادهٔ ۵۹۸ از بیان حکم چنین فرضی ساکت است. ونیز مادهٔ ۱۰۰۵ ق.م که اقامتگاه زن شوهردار را همان اقامتگاه شوهر دانسته است ناظر بحالت وقوع دعوی بین زوجین (که کمتر است از حالت صلح و صفا) نیست و وارد مورد اغلب است.

(مقدمهٔ عمومی علم حقوق ـ شمارهٔ ۱۷۵ ببعد)

۵۸۹۳ ـ وارد مورد غالب

(فقه) بجای وارد مورد اغلب استعمال شده است.

۵۸۹۴ ـ واسطه Courtier

(تجارت) بمعنی دلال استعمال شده است.

(رك. دلال)

۵۸۹۵ ـ واصله

زنی که موی زن ثالث را بموی زن دیگر پیوند کند و این زن را مستوصله نامند.

(رك . مستوصله)

۵۸۹۶ ـ واضع

رك . وضع

۵۸۹۷ ـ وافیه

درهم بغلی را گویند.

(رك . درهم بغلی)

۵۸۹۸ ـ واقعهٔ حقوقی

(مدنی) به اعمالی گفته می‌شود که آثار حقوقی بر آنها درهر حال مترتب میشود چه فاعل عمل درحین ارتکاب، خواستار ترتب آن آثار باشد ویا نباشد مثل اینکه شخصی مال دیگری را تلف میکند ومسؤلیت مدنی وضمان برعمل او مترتب میگردد و حال اینکه فاعل آن عمل نمیخواهد که مسؤلیت متوجه او گردد . اصطلاح واقعهٔ حقوقی ترجمهٔ اصطلاح Fait juridique است.

قصد انشاء ، در واقعهٔ حقوقی نقشی بازی نمی کند .

(رك . عمل حقوقی)

۵۸۹۹ ـ واقعه‌نویس

رك . مجلس نویسان

۵۹۰۰ ـ واقف

(مدنی ـ فقه) کسی که مالی را بر دیگری یا دیگران یا برای مصالح خاصی وقف می کند .

(رك . وقف)

۵۹۰۱ ـ والی

الف ـ درلغت بمعنی صاحب اختیار است و ولایت (بکسر واو) سمت رسمی و شغل دولتی را گویند. ولایت (بکسر وفتح واو) بمعنی شهرها و نواحی قلمرو حکومت والی است . درحقوق اداری اسلام شخصی را می گفتند که متصدی امور سیاسی بود یعنی برقراری نظم کشور ومردم و دفاع از استقلال و امنیت و اجراء مقررات و وصول حقوق مالی (جز درحدودی که از شئون منصب قضاء است) درصلاحیت والی بود .

این اصطلاح درمقابل قاضی و مفتی بکار میرفته است .

(رك . ولایت ولات)

ب ـ بمعنی استاندار استعمال شده است

(تصویبنامهٔ شمارهٔ ۵۳۵ مصوب ۱۲-۲-۱۳۱۳ مجموعهٔ ۱۳۱۳ - صفحهٔ ۱۱۴) وعبارت حکام ولایات بمعنی فرمانداران است .

۵۹۰۲ - والی صدقات

(فقه) مأمور وصول زکات را گویند .

۵۹۰۳ - والی مظالم

رك . ولایت مظالم

۵۹۰۴ - والی مظالم خاصه

رك . ولایت‌مظالم

۵۹۰۵ - والی مظالم عامه

رك . ولایت مظالم

۵۹۰۶ - وام Dette

(مدنی) مالی که بقرض گرفته میشود .

(رك . قرض)

۵۹۰۷ - واهب

رك . هبه

۵۹۰۸ - وتو Veto

درلغت بمعنی (من مخالفم) ودر اصطلاح بمعنی حق ردکردن است.

۵۹۰۹ - وثائق

(فقه) در آئین دادرسی اسلامی مستندات وادلهٔ اصحاب دعوی و ارباب رجوع را وثائق نامیده‌اند .

۵۹۱۰ - وثیقه

در لغت بمعنی استوار و آنچه که بآن اعتماد شود ومحکم‌کاری کردن را گویند. اصطلاحاً در معانی ذیل‌کار رفته است :

الف - دراصطلاح مالی است (منقول یا غیرمنقول) که وام گیرنده تحت یکی از صور قانونی (ازقبیل رهن و یا معاملهٔ باحق استرداد) آنرا نزد وام دهـنده میگذارد ووام میستاند که اگر درموعـد مقرر آنرا پس ندهد وام گیرنده بتواند ازمحل فروش وثیقه وقیمت آن‌طلب خود راکلا یابعضاً وصول کند. بودن وثیقه در تصرف وام دهنده شرط اساسی صدق‌وثیقه نیست یعنی ممکن است وثیقه تحقق پیدا کند ومال مورد وثیقه دراختیار مالك‌آن باشد .

ب - مالی که برای تضمین حسن اجراء تعهدداده می‌شوددراین‌صورت دین بالفعل ومحققی وجود ندارد (بعکس رهن وبیع شرط‌که باید درآنها دین بالفعل درحین عقد باشد).

مثال : کسی به استخدام بانکی در میآید وملکی‌ازخودرا بعنوان وثیقهٔ حسن‌اجراء خدمت میدهد وبانـك راوکیل بلاعزل و وصی بعدالفوت قرار میدهد تامثلا سه‌ماه بعد ازختم خدمت او اگر متوجـه ورود خسارتی ازوی ببانك شود از محل فروش آن ملك طلب خود را بردارد . این جا دین بالفعل‌درحین استخدام وجود‌ندارد. ودلیل صحت این قرارداد مادهٔ ۱۰ قانون مدنی و مادهٔ ۳۳ قانون ثبت است‌وعنوان عام معاملهٔ با حق استرداد آن را فرا- می گیرد و اجراء این سند وثیقه‌هم طبق مادهٔ ۳۴ قانون ثبت خواهد بود .

(رك . معاملات وثیقه‌ای)

۵۹۱۱ - وثیقهٔ استقراضی

(مدنی) وثیقه‌ای که درمقابل گرفتن‌قرض داده‌میشوددرمقابل‌وثیقه‌های‌غیراستقراضی ازقبیل وثیقهٔ حسن‌انجام تعهدیا وثیقه‌ای که‌کفیل میدهد تادرصورت‌حاضرنکردن مکفول‌عنه ازمحل وثیقهٔ او میزان معینی

بنفع دولت ضبط شود (مادهٔ واحدهٔ قانون ۱۵ - ۱۲ - ۱۳۱۶ راجع بمورد وثیقهٔ بانك فلاحتی).

۵۹۱۲ - وثیقهٔ ثانوی

مالی است که وثیقه دهنده بعنوان تکمیل وثیقهٔ اول به وام دهنده برسم وثیقه می - دهد.

۵۹۱۳ - وثیقهٔ حسن انجام تعهد

نوعی وثیقه است که بتازگی وتحت عنوان بالا پیدا شده و عناصر آن از این قرار است:

الف - بین وثیقه دهنده و وثیقه گیرنده دین در حین دادن وثیقه محقق نشده و حتی سبب این هم ممکن است محقق نشده باشد مثل اینکه طرفین قصد دارند که بموجب توافق بعدی تامیزان یك میلیون تومان یکی بدیگری کالا بدهد که او به نمایندگی بفروشد و برای حسن انجام این تعهد که بعداً محقق میشود نمایندهٔ آتیه قبلاً ملکی را ازمال خود (یادیگری) نزد طرف خود بوثیقه می گذارد که هرگاه تخلفی کرد وخسارتی بطرف وارد شد او بتواند از محل آن وثیقه خسارت خودرا دریافت کند.

ب - وثیقه را کسی میدهد که ممکن است ازسوء انجام تعهد او بطرف دیگر خسارتی وارد شود.

ج - ارزش وثیقه وتناسب، آن کاملا بسته برضایت ودلخراه طرفین است.

د - نوع تعهد یا تعهدات که وثیقه برای حسن انجام آن داده میشود درحین قرار- داد وثیقه معلوم است.

ه - گفته میشود این وثیقه مشمول مادهٔ ۳۴ قانون ثبت نیست زیرا شرط تحقق مادهٔ ۳۴ وجود دین مسلم است (درحین حدوث معاملهٔ با حق استرداد) علیهذا اجرائیهٔ راجع بقرارداد وثیقهٔ مورد بحث ما اجرائیهٔ سند ذمه ای خواهد بود (اگر قرارداد مذکورطی سندرسمی محقق شود) ولی این نظر درست نیست.

(رك . وثیقه - سفتهٔ دوستانه)

۵۹۱۴ - وثیقهٔ ذمه‌ای

(مدنی) متعهد در مقابل تعهدی که دارد می‌تواند دونوع وثیقه بدهد:

الف - وثیقهٔ عینی که ازطریق رهن یا بیع شرط و بطورکلی معاملات با حق استرداد چنین وثیقه‌ای میدهد.

ب - وثیقهٔ ذمه‌ای که ذمهٔ کسی را بوثیقه میدهد چنانکه درضمان تضامنی، ضامن در واقع ذمهٔ خود را وثیقهٔ دین مضمون عنه میکند.

جمع بین وثیقهٔ ذمه‌ای ووثیقهٔ عینی بحسب قوانین جاری جز درمورد بانکها مقدور نیست.

۵۹۱۵ - وثیقهٔ شخصی

(مدنی) تعهد شخصی است که متعهد اصلی (یابدهکار) ویا شریك ضامن (درموارد تضامن) میکند ومورد وثیقه درواقع تعهد مزبور است (ذیل مادهٔ ۳۳ آئین نامهٔ اجراء مفاد اسناد رسمی) درمقابل وثیقهٔ عینی استعمال میشود.

۵۹۱۶ - وثیقهٔ عینی Sûreté réelle

(مدنی) هرگاه مورد وثیقه عین و یا حق عینی باشد آن‌وثیقه را وثیقهٔ عینی‌نامند.

۵۹۱۷ - وجاده

(فقه) از مادهٔ وجد (یافتن) است در علم درایه یافتن حدیثی است بخط راوی آن که پیداکننده می‌تواند در موقع روایت

بگوید (وجدت‌او قرأت بخط فلان اوفی کـتابه ...) این حدیث ملحق به منقطع است عده‌ای باین حدیث عمل می کنند و عده‌ای نمیکنند (وصول‌الاخبار- ص۱۲۹)

۵۹۱۸ - وجوب

(فقه) الف ـ صفت قوانین الزامی‌متضمن امر. درمقابل حرمت استعمال میشود.

ب ـ بمعنی لـزوم عقد یا ایقاع (رك. لزوم) : واذا افترقا وجب‌البیع (حدیث) یعنی وقتیکه بایع و مشتری ازهم جـدا شدند ومجلس معامله راترك‌کردند خیار مجلس ساقط میشود وعقد بیع لازم می-گردد.

وجود

بمعنی هستی است دراصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۵۹۱۹ - وجود اعتباری

(فقه) نوعی است از وجودکـه تحقق و واقعیت آن بسته بـه فعالیت ذهن است یعنی اندیشه در ایجاد آن دخالت دارد ولی‌آن وجود بصورت وجود ذهنی نیست و بهمین جهت باانصراف ذهن ازآن ، نابود نمیشود (رك. وجود ذهنی) مثلا يك قطعه اسکناس ده ریالی که ارزش آن ده ریال است:

اولا ـ این مقدار ارزش ناشی از اندیشهٔ اقتصادی خاصی است که اگر آن اندیشه نبود این مقدار ارزش بـرای آن قطعه کاغذ حاصل نمی‌شد.

ثانیاً ـ ارزش مزبور که درمعامله وداد-ستد وجـود دارد وجودش وجـود ذهنی نیست زیرا با انصراف ذهن از مسألـهٔ اسکناس‌ها ارزش مزبور ازبین نمیرود. پس ارزش اسکناس يك موجود اعتباری است. آنچه‌که ازقصد انشاء حاصل‌میشود (ازقبیل ملکیت - رابطهٔ زوجیت و مانند اینها) ازموجودات اعتباری هستند (بند ششم مادهٔ ۱۳ آئین دادرسی مدنی).

۵۹۲۰ - وجود اقتضائی

(مدنی) عبارت است ازکیفیت وجود اثر عقد موقوف (عقد غیرنافذ) قبل از اینکه حالت وقفه وتزلزل و نقص وجودی آن اثر ازبین برود وقتیکه این نقص از بین برود و آن وجود بحدکمال خود برسد وجود نهائی خواهد شد. علامت واقعیت وجود اقتضائی آن است که اصالةاللزوم در عقود ، آنرا فرا میگیرد چنانکه بیع معلق ازعقودلازم است.

۵۹۲۱ - وجود خارجی

(فقه) هرموجودکه‌درخارج‌ازذهن‌وبدون فعالیت ذهن، وجود داشته‌باشد وجودآن موجود را وجود خارجی گویند چنانکه وجود درخت درخارج را وجود خارجی درخت گویند.

۵۹۲۲ - وجود ذهنی

(فقه) تصور هرموجود درحالیکه درذهن کسی وجود یافته وجود ذهنی آن‌موجود را تشکیل میدهدکه باانصراف ذهن‌ازآن تصور ، آن موجود ازصحنهٔ ذهن خارج ونابود میشود.

۵۹۲۳ - وجود کتبی

(فقه) اسم هر موجود وقتیکه نوشته شود آن‌نوشته وجود کتبی‌همان موجوداست.

۵۹۲۴ - وجود لفظی

(فقه) اسم‌هرموجود بهنگام تلفظ، نمایندهٔ

لفظی آن موجود است ووجود لفظی اورا تشکیل میدهد مثلا کلمهٔ درخت را هنگامی که تلفظ می کنید درهمان هنگام، وجود لفظی درخت را تشکیل میدهد .

۵۹۲۵ - وجود نقشی

(فقه) هرموجود که بتوان نقش اورا تهیه نمود وقتیکه نقشی ازاو تهیه شد آن نقش را وجود نقشی آن موجود می گویند .

۵۹۲۶ - وجود نهائی

رك . وجود اقتضائی

۵۹۲۷ - وجوه

جمع وجه است (رك. وجه) .
دراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۵۹۲۸ - وجوه بریه

بمعنی امور خیریه یعنی اموری که برای تأمین هدفهای نیکوکاری وخیر موردنظر و توجه قرار گیرد (مادهٔ ۱۳۹ آئـین دادرسی مدنی) ازقبیل وصایای عمومی و اوقاف عمومی وحبس عام . در اصـطلاح دیگر آنرا (بریات عمومیه!) نامیده‌اند مادهٔ ۹۱ قانون‌مدنی.

۵۹۲۹ - وجوه عمومی

وجوه و نقود و پولهای متعلق بدولت را گویند (مادهٔ ۶۶ آئین نامهٔ اجراء اسناد رسمی) .

۵۹۳۰ - وجوه مقدماتی

(ثبت اسناد واملاك) وجوهی که‌طبق تعرفه (فعلا از هزار تومان ده تومان) ازقیمت ملك مورد تقاضای ثبت گرفته میشود ودر مورد اموال مجهول‌المالك ازهر ۱۰۰۰ تومان ۱۲ تومان اخذ میشود .

وجوه مقدماتی را درآمـد مقدماتی نیز نامند (دستور شمارهٔ ۱۳۹۲۳ مـورخ ۳-۹-۲۲) .

وجوه مقدماتی‌غیر ازحق‌الثبت است (رك. حق‌الثبت) .

(ص ۶۲ مجموعهٔ بخشنامه های ثبتی سال ۱۳۴۳)

۵۹۳۱ - وجوه ناقله

وجوه ناقل بهریك از معاملاتی (اعم از عقود و ایقاعات) گفته میشود که ناقـل عین یامنافع ملك یامال باشد بنابـر این عقد رهن ازوجوه ناقله نیست ولی بیع و اجاره وابراء و وصیت تملیکی از وجوه ناقله میباشند.

۵۹۳۲ - (شرکت)وجوه

الف ـ شرکت دو شخص معتبر که مـالی ندارند ازطریق عقد که هریك بعهدهٔ‌خود مال بخرند باین شرط که آنچه میخرند بین هردو مشترك باشد وثمن آنرا پس‌از فروش می پردازند و منفعتی که حاصل میشود بین آنان مشترك باشد .

ب ـ معتبری مالی را بذمهٔ خود میخرد و آنرا به غیر معتبری (آنکه بـه اعتبار مشهور نیست واورا خامل گویند) میدهد که بفروشد باین شرط که ربح بین آنان مشترك باشد .

ج ـ معتبری که مال ندارد باغیرمعتبری که مال دارد شریك شوند که‌کار ازمعتبر و سرمایه ازغیر معتبر باشد ومال در ید غیرمعتبر باشد وتحویل معتبر نکندومنفعت بین آنها تقسیم شود.

وجه

درلغت بمعنی قسمتی از اشیاء است که در

بادی‌نظر بچشم میخورد . و بمعنی مأخذ و ذات اشیاء و بمعنی قصد وصحیح وسنت و روش و معانی دیگر نیز آمده است . اما بمعنی پول نقد در استعمالات عرب سابقه ندارد شاید فارسی زبانان بظرافت طبع خود آنرا بمناسبتی‌ازیکی ازمعانی فوق بمعنی وجه نقد منتقل‌کرده باشند . دراصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۵۹۳۳ - وجه اشتراک

رك . آبونمان

۵۹۳۴ - وجه التزام Clause pénale

(مدنی) مبلغی‌که طرفین قرارداد پیش‌از وقوع خسارت ناشی ازعدم اجراء قرار - داد یاتأخیر اجراء آن، بموجب توافق (خواه‌ضمن‌همان‌قرارداد اصلی باشدخواه بموجب موافقت مستقل ولی دراین‌صورت باید پیش از بروز تخلف متعهد از تعهد باشد) معین کنند . ماهیت وجه التزام ماهیت خسارت است خسارتی که بتوافق طرفین قبلا معین شده است بهمین جهت جمع بین‌اخذ خسارت وانجام‌تعهدممنوع و از اغلاط مشهور است مگر اینکه خسارت برای تأخیر انجام تعهد باشد که باید علاوه بر دادن خسارت تعهد را هم انجام دهد .

(ذیل تبصرهٔ دوم مادهٔ ٣٤ قانون ثبت)

وجه التزام را شرط جزائی و شرط جزا نیز گویند ولی این‌شرط همیشه ضمن عقد نیست . حقوقدانان معاصر ازاعراب‌آنرا «تعویض اتفاقی» گویندکه تعبیر نارسائی است.

۵۹۳۵ - وجه بیمه

حق بیمه‌را گویند .

(رك. حق بیمه)

۵۹۳۶ - وجه چك

مبلغ مذکور درچك راگویند (مادهٔهفت قانون چکهای بی‌محل‌مصوب ۱۳۳۷).

۵۹۳۷ - وجه سند

سندی‌که موضوع اصلی آن بیان مبلغی وجه باشد آن مبلغ را وجه سند (یعنی وجه مذکور درسند) گویند .

۵۹۳۸ - وجه‌الضمان

مرادف وجه‌الضمانه است .

(رك . وجه‌الضمانه)

۵۹۳۹ - وجه‌الضمان نقدی

وجه‌الضمان هرگاه وجه نقد باشد آنرا وجه‌الضمان نقدی مینامند (مادهٔ‌نهم‌قانون چکهای بی‌محل ۱۳۳۷).

۵۹۴۰ - وجه‌الضمانه

پول یامالی است‌که بمنظور تضمین‌اجراء تعهدی بطرف سپرده شود و ممکن است بصورت وجه نقد (وجه‌الضمان نقدی) یا ضمانت نامهٔ بانکی (در این صورت غیر نقدی است) ویا غیروجه باشد مانند مال غیرمنقول (مادهٔ ۴۶-۵٤ نظامنامهٔ دفتر اسناد رسمی ومادهٔ ۱۳ قانون استخدام کشوری مصوب ۱۳۰۱ شمسی و مادهٔ نهم قانون چکهای‌بی‌محل‌مصوب ۱۳۳۹).

۵۹۴۱ - وجه‌الضمانهٔ قضائی

وجه‌الضمانه‌ای که بمراجع قضائی سپرده میشود(قراردادوجه‌الضمانهٔ قضائی‌ایران‌و سوئیس مورخ۱۴-۱۲-۱۳۱۳).

۵۹۴۲ - وجه‌الکفاله

رك ـ مکفول

۵۹۴۳ - وجه‌المصالحه

(مدنی ـ فقه) عوض مال‌الصلح که متصالح بمصالح‌میدهد در صورتیکه عوض مزبور پول باشد. درغیر پول هم استعمال شده است.

۵۹۴۴ - وجه متحرك

بمعنی تنخواه‌گردان است (مادهٔ چهار قانون متمم بودجهٔ سال ۱۳۱۵ کشور). (رك. تنخواه گردان)

۵۹۴۵ - وجه ملزم

(مدنی) مقصود ازوجه ملزم عمل حقوقی است‌که موجب تعهد گردد مثلا وکالت دادن ضمن عقد لازم، مصداق وجه ملزم است پس‌وجه ملزم یعنی صورت‌الزام‌آور (مادهٔ ۶۵۳ قانون مدنی).

وحدت

درلغت‌بمعنی یگانگی‌است. دراصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۵۹۴۶ - وحدت حقوقی monisme

نظریهٔ‌حقوقی که بموجب‌آن حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل دارای طبیعت واحد بوده و یکی از دیگری مشتق و منشعب است. عکس آنرا تعدد حقوقی Dualisme نامیده‌اند.

۵۹۴۷ - وحدت راه دو مسأله

(فقه) گاهی ازمواد قانون دانسته میشود که قانونگذار دوموضوع حقوقی را بیك چشم‌نگاه‌می کند دراین‌صورت‌می گویند: طریق آن دو مسأله یکی است مانند دو آبی که از یك جوی روند در اینصورت مقررات راجع بیکی از آن دو در بارهٔ دیگری هم بکارمی‌رود. چنانکه ازمادهٔ ۵۹۹ قانون‌اصول محاکمات قدیم‌دانسته میشود که طریق‌دومسألهٔ ذیل یکی است:

الف ـ حکم قطعی دادگاه

ب ـ حکم غیر قطعی دادگاه که قرار اجرای موقت آن صادر شده باشد.

بنابراین مواد ۵۵ ـ ۶۰ قانون تسریع (راجع بتوقیف) در مورد اجرای موقت هم بکار میرود.

۵۹۴۸ - وحدت ملاك

در اصطلاحات جدید حقوقی بجای قیاس بکار رفته است.

(رك. قیاس)

۵۹۴۹ - ودعی

(مدنی ـ فقه) ودیعه‌گذار راگویند یعنی کسیکه مال خودرا بدیگری می‌سپاردکه برای او نگهدارد.

۵۹۵۰ - ودیع

(حقوق مدنی) بمعنی ودیعه‌گیر استعمال شده است.

۵۹۵۱ - ودیعه Dépôt

(مدنی ـ فقه) عقدی است‌که بموجب آن یکنفرمال خودرا بدیگری‌می‌سپاردبرای اینکه‌آنرا مجاناً نگهدارد ودیعه‌گذاررا مودع‌وودیعه گیررامستودع‌یاامین‌میگویند (مادهٔ ۶۰۷ ق ـ م).

۵۹۵۲ - ودیعهٔ اسناد

Acte de dépôt de pièces

امانت‌نهادن اسناد در دفاتر اسناد رسمی بترتیب مقرردرمادهٔ ۷۵ ببعد قانون‌ثبت.

۵۹۵۳ - ودیعهٔ قضائی

Dépôt judiciaire

ودیعه گذاشتن بامر دادگاه.

۵۹۵۴ - ودیعه گذار

(مدنی) کسیکه مال خود را نزد دیگری برسم ودیعه می گذارد . در همین معنی مودع استعمال میشود .

۵۹۵۵ - ودیعه گیر

(مدنی) کسیکه مال غیر را بودیعه می گیرد. در همین معنی مستودع و امین استعمال میشود (مادهٔ ۶۰۷ ق - م) .

۵۹۵۶ - وراث

جمع وارث است (رك . وارث) .

۵۹۵۷ - ورثه

جمع وارث است (رك. وارث).

۵۹۵۸ - ورشکستگی Faillite

(تجارت) حالت تاجری است که :

اولا - از پرداخت دیون خود متوقف شود یعنی نتواند تعهدات تجاری خودرا عملی کند که قدر متیقن آن پرداخت دین حال معین است. توقف از پرداخت دین که آنرا Cessation de paiements نامیده اند مستلزم حالت اعسار insolvabilité (که دارائی مثبت کمتر از منفی باشد) نیست زیرا ممکن است تاجر املاك و اموالی داشته باشد که وافی باداء دیون او باشد ولی در وضعی باشد که نتواند فعلا دیون خود را بدهد مثلا املاکی از او در رهن غیر باشد که بمراتب بیش از طلب مرتهن می ارزد با این املاك نمیتوان اداء دیون سایر بستانکاران راکرد یا فرضاً قسمتی از اموالش بموجب قرار تأمین دادگاه توقیف شده یا برای تأمین مال خوانده یا صادر کننده اجرائیهٔ ثبتی مبلغی از اموال خود را بصندوق دادگستری سپرده است .

روی همین اصل و با توجه بشرط بعدی ، توقف از اداء دیون مغایر با ورشکستگی است .

ب - توقف مزبور توسط دادگاه صالح اعلان شده باشد. مادهٔ ۴۱۲ قانون تجارت هم تلویحاً مراتب بالارا قبول کرده است. (رك . توقف)

۵۹۵۹ - ورشکستگی به تقصیر

Banqueroute simple

(تجارت) الف - بمعنی عام شامل ورشکستگی ناشی از سوء نیت و بی مبالاتی است و شامل ورشکستگی جنحه ای و جنائی می شود. ب - بمعنی خاص عبارت است از ورشکستگی غیر عمدی که ناشی از بی مبالاتی در امور تجاری است مانند زیاده روی در مخارج یا ضمانت کردن بدون گرفتن وثیقه در مقابل آن بطوری که از شأن تجارت او عرفاً خارج باشد (مادهٔ ۵۴۱ قانون تجارت) در اینصورت ورشکستگی یك جرم جنحه ای است .

۵۹۶۰ - ورشکستگی به تقلب

Banqueroute frauduleuse

(تجارت) ورشکستگی ناشی از سوء نیت . و آن جنبهٔ جنائی دارد . مادهٔ ۵۴۹ قانون تجارت .

۵۹۶۱ - ورشکسته Failli

کسیکه دارای صفت ورشکستگی است یعنی دیون او از مطالباتش افزون است و اعتباری هم ندارد که از آن محل دیون خود را بپردازد (رك . ورشکستگی) .

۵۹۶۲ - ورق

از پولهای قدیم است بمعنی دراهم سکه زده

شده . وراق بصیغهٔ مبالغه صاحب دراهم زیاد را گویند .

ورقه

در لغت بمعنی برگه است (شاید معرب برگه باشد) . در اصطلاحات ذیل بکار می‌رود :

۵۹۶۳ - ورقهٔ اجرائیه Grosse

رك . اجرائیه

۵۹۶۴ - ورقهٔ احراز تصرف

(ثبت املاك) در قانون اشاره‌ای به‌چنین ورقه‌ای نشده ولی چون رسم شده که بعضی از متقاضیان ثبت املاك صرفاً مدرك خود را استشهادیه میدانند و این کافی نیست ناگزیردر بعضی ازادارات ثبت(مخصوصاً در تهران) باستنادعمومات قانونی‌راجع به تشخیص متصرف مالك (و یا مالك) بعد از تقاضای ثبت ، ضمن اخطار قبلی محل مورد تقاضا را معاینه‌کرده و ضمن تحقیقات محلی تصرف بلا منازع متقاضی رااحرازودرورقه‌ای صورت‌جلسه‌می کنند که این را برگ احراز تصرف می نامند ومادام‌که خلاف آن‌در ادارات‌ثبت‌احراز نشود بآن ترتیب اثر داده میشود ولی این رسم مستحسن که در تهران دیده‌شده در تمام ولایات شایع نشده است .

۵۹۶۵ - ورقهٔ اختراع

Brevet d'invention (patent)

(ثبت) اکتشاف واختراع‌تازه‌در صنعت‌یا کشاورزی بکاشف‌یامخترع آن‌حق‌انحصاری استفادهٔ از آن را میدهد بشرط اینکه اکتشاف یا اختراع در ادارهٔ ثبت اسناد تهران به ثبت برسد نوشته‌ای‌که در این مورد ادارهٔ مذکور به کاشف یا مخترع میدهد ورقهٔ اختراع نامیده‌میشود (مادهٔ ۲۶ قانون ثبت علائم و اختراعات‌مصوب ۱ - ٤- ۱۳۱۰) .

۵۹۶۶ - ورقهٔ استشهاد

یا استشهادیه ورقه‌ای است رسمی یاعادی که شهودشهادت خود را در آن بخط‌خود یا دیگری‌ضبط‌کرده باشندوکلمهٔ‌گواهی نامه هم برآن اطلاق‌می‌شود . وهم‌چنین شهادتنامه هم بآن گفته شده است (مادهٔ ۱۲۸۵ ق - م) .

۵۹۶۷ - ورقهٔ استنطاقیه

(جزا) یا برگ بازجوئی : ورقه‌ای‌است رسمی‌که در روی آن سؤال‌های مستنطق وجواب‌های متهم یاشهودتحقیق ومطلعان ثبت‌میشود(مادهٔ۱٤۷آئین‌دادرسی کیفری) .

۵۹۶۸ - ورقهٔ جلب

(دادرسی) حکمی است کتبی که دادرس بموجب‌آن بقوای عمومی دستور میدهد که متهم یا شاهد یا مطلع را نزد دادرس (اعم از قاضی ایستاده یا نشسته) حاضر کنند .

حافظ‌گوید :

وکیل قاضیم اندرگذر کمین کرده‌است
بکف (قبالهٔ دعوی) چو مار شیوائی
که‌گربرون نهم از آستان‌خواجه قدم
بگیردم سوی زندان برد برسوائی

۵۹۶۹ - ورقهٔ حکمیه

مرادف دادنامه است .

(رك . دادنامه)

۵۹۷۰ - ورقهٔ لازم‌الاجراء

(ثبت اسناد)اجرائیهٔاسناد رسمی‌راگویند وآن ورقه‌ای است رسمی که درآن مفاد

سند رسمی مورد اجراء را درج و برای ابلاغ به متعهد سند بمأمور ابلاغ میدهند که پس از ابلاغ بوی مأموران اجراء باستناد آن ، مفاد سند را بمعرض اجراء در می آورند (مادۀ ۳۵ قانون ثبت) .

۵۹۷۱ - ورقۀ هویت

مرادف شناسنامه است (رك . شناسنامه) بند دوم مادۀ ۱۵ قانون ورود و خروج اتباع خارجه مصوب ۱۳۱۰ و مادۀ ۵۸ قانون ثبت ۱۳۱۰

۵۹۷۲ - ورود

(فقه) موقعی یکی از دو قانون وارد بر دیگری است که قانون وارد ، بعلت جنبۀ تأسیسی خود موضوع قانون دیگر (قانون مورود) را محدود نماید مثلا طبق مادۀ ۹۵۶ ق - م «اهلیت برای دارا بودن حقوق ، بازنده متولدشدن انسان شروع و با مرگ او تمام میشود» موضوع این قانون انسان است وابتداء انسان تولد وی و انتهاء انسان مرگ حقیقی او است اما مادۀ ۱۰۱۸ ق - م (راجع بحکم موت فرضی) وارد بر مادۀ ۹۵۶ می باشد زیرا انتهاء وجود انسانرا بتاریخ صدور حکم موت فرضی تنزل داده است و بعبارت دیگر وجود انسان را بین تولد و تاریخ صدور حکم موت فرضی محدود ساخته است و مادۀ ۱۰۱۸ ق - م یك تأسیس قانونی است نه یك امر محسوس واقع شده در خارج زیرا موت فرضی چنانکه از اسمش هم معلوم است یك فرض قانونی است نه یك واقع محسوس خارجی .

۵۹۷۳ - ورود ثالث intervention

رك . دعوی ورود ثالث

۵۹۷۴ - وزارت

الف - فعل وزیر

ب - مرادف وزارتخانه

(رك . وزارتخانه)

۵۹۷۵ - وزارت اطلاعات

وزارتخانه‌ای که هدف آن شناساندن تمدن و فرهنگ کشور و هدایت افکار عمومی و تمرکز امور تبلیغاتی و انتشارات است (مادۀ اول قانون راجع به‌تأسیس وزارت اطلاعات مصوب ۲۷ - ۱۲ - ۱۳۴۲) .

۵۹۷۶ - وزارت اقتصاد ملی

وزارتخانه‌ای که هدف آن تنظیم تجارت داخلی وتشویق بآن و نظارت برواردات و نگهداری موازنۀ صادرات و واردات و تأسیس اطاقهای بازرگانی و اجراء قانون انحصار تجارت خارجی ومطالعۀ صنعت کشور و تشویق وهدایت صنعتگران داخلی و نظارت در صنایع دولتی وبانك صنعتی و ادارۀ امور معادن کشور است .

۵۹۷۷ - وزارت امور خارجه

وظیفۀ آن حفظ روابط سیاسی دولت با کشورهای بیگانه و حمایت کشور در خارجه است .

۵۹۷۸ - وزارت بهداری

وظیفۀ آن بررسی امور بهداشتی کشور و مبارزه باامراض واگیر داروتأمین بهداشت همگانی است .

۵۹۷۹ - وزارت پیشه و هنر

وزارت صناعت. وزارتی که متصدی پیشرفت صنایع کشور است .

۵۹۸۰ - وزارت جنگ

وظیفۀ آن فراهم آوردن وسائل حفظ ودفاع

کشور است .

۵۹۸۱ - وزارت داخله

مرادف وزارت کشور است (مادهٔ ۱۵۳ قانون جزا) .

۵۹۸۲ - وزارت دادگستری

وزارت عدلیه. که کار آن مراقبت در حسن جریان قانون در کشور وفصل خصومات و حفظ نظم عمومی است .

۵۹۸۳ - وزارت دارائی

وظیفهٔ آن ادارهٔ دارائی دولت و تهیه و اجراء بودجهٔ کشور و خزانه‌داری دولت و نظارت بر امور مالی سائر مؤسسات دولتی است .

۵۹۸۴ - وزارت راه

رك . وزارت طرق

۵۹۸۵ - وزارت صناعت

رك . وزارت پیشه و هنر

۵۹۸۶ - وزارت طرق

وزارت راه. که متصدی ساختن و نگهداری راهها است و ساختن و نگهداری پلها و بنادر و لنگرگاهها را برعهده دارد .

۵۹۸۷ - وزارت عدلیه

بمعنی وزارت دادگستری است . (رك . وزارت دادگستری)

۵۹۸۸ - وزارت فرهنگ

وظیفهٔ آن ادارهٔ امور فرهنگی و توسعهٔ فرهنگ ملی و پرورش علمی و بدنی افراد و نظارت بر اوقاف کشور است .

۵۹۸۹ - وزارت کار و امور اجتماعی

وزارتخانه‌ای است که هدف آن هم آهنگ ساختن و تمرکز امور اجتماعی و تنظیم روابط کارگران و کارفرمایان واجراء قانون کار است .

(مادهٔ واحدهٔ قانون مربوط به تبدیل نام وزارت کار مصوب ۲ - ٤ - ۱۳۴۳) .

۵۹۹۰ - وزارت کشاورزی

وزارتخانه‌ای که هدف آن بررسی مسائل علمی وفنی برای اصلاح کشاورزی کشور ودفع ورفع آفات نباتی وحیوانی وهدایت وتشویق مالکان وزارعان و بهره برداری کشاورزی دولت است.

۵۹۹۱ - وزارت کشور

وزارتخانه‌ای که هدف آن اعمال نظریات کلی وسیاست دولت در شهرستانها وحفظ انتظامات ونظارت درامور سایر ادارات وحسن اداره وپیشرفت عمران شهرستانها وثبت احوال وآمار افراد کشور ونظارت دولت دراحوال شهرداری ها و اجراء انتخابات مجلسین است.

۵۹۹۲ - وزارت مالیه

بمعنی وزارت دارائی است (رك . وزارت دارائی)

۵۹۹۳ - وزارت معارف

مرادف وزارت فرهنگ است (رك . وزارت فرهنگ)

۵۹۹۴ - وزارتخانه

مجموعهٔ ادارات که برای انجام یك خدمت عمومی تحت ریاست یك وزیر انجام وظیفه کنند.

۵۹۹۵ - وزراء

جمع وزیر است. اختصاراً درمعنی هیأت وزراء بکارمیرود.

۵۹۹۶ - (شورای) وزراء

Conseil des ministres

جلسهٔ هیأت دولت اگر بریاست نخست‌وزیر تشکیل شود شورای کابینه

Conseil de cabinet

نامیده میشود و اگر بریاست پادشاه یا رئیس جمهور تشکیل شود شورای وزراء نامیده میشود.

۵۹۹۷ - وزیر

(حقوق اساسی) صاحب منصب عالی رتبه و عضو عالیمقام قوهٔ اجرائیه که ریاست قسمتی از امور عمومی را دارد و در رأس یك وزارتخانه قرار گرفته است.

(فقه) الف - بمعنی نمایندهٔ مخصوص شخص اول مذهب بکار رفته است چنانکه موسی (ع) ازخداوند خواست که هارون برادرش را وزیر وی قرار دهد (واجعل لی وزیراً من اهلی هرون اخی).

ب - بمعنی مشاور مخصوص شخص اول اسلام (چنانکه علی علیه السلام به مردم فرمود که من وزیر برای شما باشم بهتر است که امیر شما باشم: (انا لکم وزیراً خیر لکم منی امیراً).

ج - عضو عالی رتبه و عالی مقام دولتی که قسمتی از امور عمومی را اداره میکرد خواه در مرکز کشور خواه در مرکز حوزه‌های بزرگ کشوری چنانکه در منشور حکومت مصر به مالك اشتر دستور داده شد که وزیر عادل برای خود انتخاب کند (شر وزرائك من کان قبلك للاشرار وزیراً..).

۵۹۹۸ - وزیر اعظم

(تاریخ حقوق) درمرکز حکومت وزراء متعدد وجود داشتند که دررأس آنها وزیر اعظم بود و او را اعتمادالدوله می گفتند (درزمان قاجاریه اورا صدراعظم گفته‌اند) وظایف او عبارت بود از:

الف - تصدیق وامضاء حکم مشاغل رسمی.

ب - ادارهٔ امور مالی کشور.

ج - نظارت در انجام وظیفهٔ کارمندان حکومت.

د - تعیین خط مشی سیاست خارجی کشور ومذاکره باسفرای خارجی وامضاء قراردادهای خارجی. ومقام او پس ازنائب‌السلطنه بودکه او را وکیل می گفتند. وزیراعظم چون درمجالس و اجتماعات طرف راست پادشاه می‌نشست اورا وزیر دست‌راست می گفتند.

۵۹۹۹ - وزیر بیوتات

(تاریخ حقوق) سرپرست بیوتات سلطنتی را گفته‌اند (رك. بیوتات) وی متصدی ضبط وربط امور مالی (عایدات و هزینه ها) دستگاه سلطنت بوده است. و با شرکت وزیراعظم (رك. وزیر اعظم) بپاره‌ای ازامور اداری دیوان رسیدگی میکرد.

۶۰۰۰ - وزیر تفویض

(فقه) وزیری که همهٔ عملیات را که در صلاحیت خلیفه بود می‌توانست انجام‌دهد مگر امور ذیل را:

الف - تعیین ولیعهد

ب - طلب استعفاء ازمقام خود ازملت.

ج - عزل مستخدمینی که خلیفه آنها را استخدام کرده است.

این وزیر بایدمسلمان وآزادومجتهدمیبود. این اصطلاح درمقابل وزیر تنفیذاستعمال شده است.

۶۰۰۱ - وزیر تنفیذ

(فقه) وزیری بودکه احکام و فرامین

خلیفه‌را بر عایا و والیان ابلاغ میکرد اجتهاد شرط این وزارت نبود و ممکن بود مسلمان نبوده واز غلامان باشد .
درمقابل وزیر تفویض استعمال شده‌است.

۶۰۰۲ - وزیر دست‌چپ

(تاریخ‌حقوق) بواقعه‌نویس یامجلس‌نویس (رك . مجلس نویسان) گفته‌میشد وچون در مجالس عمومی در سمت چپ سلطان می‌نشست‌اورا وزیر دست‌چپ می‌نامیدند.

۶۰۰۳ - وزیر دست راست

رك . وزیر اعظم

۶۰۰۴ - وزیر‌مختار

Ministre plénipotentiaire

(بین‌الملل عمومی) یا فرستادهٔ مخصوص : نماینده‌ای‌است ازردیف نمایندگان‌سیاسی فروتر ازسفیر که در حدود اختیاراتی که به او تفویض شده نزد دولت دیگر بـه نمایندگی ازدولت‌متبوع خود انجام‌وظیفه می‌کند و اعمال او در حدود اختیارات موجب تعهد دولت متبوع وی میشود .

۶۰۰۵ - وزیر مقیم

Ministre résident

(بین‌الملل عمومی) نوعی از نمایندگـان سیاسی دول‌که ازحیث رتبه فروترازسفیر ووزیرمختاراست‌وبرتر از کاردارسفارت .

۶۰۰۶ - وسائل متقلبانه

رك . تقلب

۶۰۰۷ - وساطت

Bons offices

(بین‌الملل عمومی) اقدام دوستانه و صلحخواهانه‌ای است که یك‌دولت ثالث برای رفع اشکالات موجود در سر راه عهدنامهٔ بین دو یاچند دولت بعمل‌میاورد وساطت موجب مسؤلیت واسطه نمی شود مگر اینکه شرط مسؤلیت باو عرضه شود واو بپذیرد.

۶۰۰۸ - وسق

(بفتح اول وسکون‌ثانی) وزن آن شصت صاع است.

۶۰۰۹ - وصایای متعدد

(مدنی - فقه) بدو یا چند وصیت متعارض گفته می شود که از یکنفر صورت گرفته باشد .

۶۰۱۰ - وصایت

(فقه - مدنی) عبارتست از اینکه شخص بموجب وصیت یك یا چند نفر را برای انجام امر یاامور یاتصرفاتی نسبت ببعد از فوت خود مأمور کند . طرف (یعنی مأمور) را وصی و موصی‌الیه نامند (مادهٔ ۸۲۶ قانون‌مدنی) درهمین معنی‌اصطلاح وصیت عهدی بکار میرود .
(مادهٔ ۲۳۹ قانون جزا)

۶۰۱۱ - وصایت بانتخاب وصی

(مدنی- فقه) هرگاه موصی که برای‌خود وصی معین میکند بوصی اختیار بدهد که برای‌بعدازوفات خود نسبت بهمان مورد وصایت خویش وصی دیگری معین کـند وصیت موصی اول را «وصایت به انتخاب وصی» نامند (مادهٔ ۱۱۹۰ قانون‌مدنی).

۶۰۱۲ - وصایت بر اشخاص

(مدنی - فقه) یعنی موصی بوصی اختیار نگهداری مولی‌علیه خویش‌را بدهد(مادهٔ ۱۱۸۸ قانون مدنی) درمقابل وصایت بر اموال بکاررفته است .

۶۰۱۳ - وصایت بر اموال

(مدنی - فقه) یعنی موصی بوصی اختیار

اجراء یکرشته امورمالی را بدهدازقبیل کفن‌ودفن‌وتجهیزات‌پس‌ازموت‌وپرداخت بدهی‌ها وصدقات و وصول مطالبات و رد امانات موجود نزد موصی بصاحبان آنها واخراج ثلث واداره آن یا خرید املاک برای مصارف معین ازقبیل وقف وغیره و تقسیم ترکه ومانند اینهاکه مستلزم دخل وتصرف دراموال موصی پس از فوت او باشد .

۶۰۱۴ - وصف

درلغت چگونگی اشیاء وامور است . در اصطلاحات فقه و مدنی بیان خصوصیات مورد معامله را درحین مذاکره عقد و قبل ازانعقاد آن گویند.

دراصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۶۰۱۵ - وصف خارجی

(مدنی- فقه) صفت بمعنی عرفی کلمه‌است که ازآن تعبیر بکیفیت (درمقابل کمیت) میشود.

اصطلاح بالا درمقابل‌وصف‌داخلی‌استعمال شده است .

۶۰۱۶ - وصف داخلی

(مدنی- فقه) کمیت ومقدار چیزی‌راوصف داخلی گویند.

۶۰۱۷ - وصف عنوانی Qualification

در اصطلاح علوم اسلامی وصف وعنوان موضوع قضیه را گویند چنانکه در این مصرع :

نکند دانا مستی نخورد عاقل می

دانا وعاقل دوموضوع دوقضیه هستندباین صورت :

دانا مستی نمیکند . عاقل می نمیخورد . صفت دانش وعقل راوصف عنوانی گویند وصفی که عنوان موضوع قضیه را تشکیل می‌دهد .

دراصطلاحات‌حقوق‌مدنی‌وحقوق‌بین‌الملل خصوصی تعریف و توصیف مقدماتی است برای حل‌تعارض قوانین و نیز تعریف و توصیف ماهیت حقوقی یك رابطهٔ حقوقی است باین منظورکه جای آن در ردیف موضوعات حقوقی موجود در قوانین موضوعه معین گردد تا احکام مختص آن برآن‌مترتب‌شودمثلاهبهٔ‌اموالی که‌درآینده موجودمیشود دواحتمال درآن‌میرودیکی اینکه‌وصیت‌باشدودیگراینکه‌هبهٔ‌عقدی‌باشد یعنی احتمال‌میرودکه عقدی‌باشدواحتمال میرودکه‌عقدنباشد(بمأخذ حقوق‌فرانسه‌که وصیت را عقد نمیدانند) یامثلاً دائن بعد ازصدور اجرائیهٔ ثبتی درسندی عادی به ادارهٔ ثبت‌می‌نویسد: «موضوع‌این‌اجرائیه را بفرزندم برگزار نمودم واصلامربوط بایشان است » که هم احتمال انتقال‌طلب میرود وهم احتمال اقرار. درصورت اول عقد است ودرصورت دوم اقرار است .

درفقه ازاین معنی بعنوان‌موضوع وعنوان قضیه‌تعبیر میکنند. هرگاه بیك‌موضوع‌در دوکشوردوعنوان‌دهنداینرا‌تعارض‌عنوانها

Conflit de qualification

می‌نامند .

۶۰۱۸ - وصف منضبط

(فقه) وصفی‌که بمأخذ آن رفع جهالت وضررمقدورباشد اشیائی‌که وصف منضبط دارندمیتوانند دربیع سلم‌مبیع واقع‌شوند مانند گوشت ونان وپوست . ولی آنچه‌که وصف منضبط ندارد نمیتواند مبیع در بیع سلم واقع شود گوهر ولؤلؤ وصف منضبط ندارند .

۶۰۱۹ - وصی

Exécuteur testamentaire

مرادف موصی‌الیه است .

(رك . موصی‌الیه)

۶۰۲۰ - وصیت

Testament

(مدنی- فقه) اعمال حقوق مدنی ازطریق استخلاف (یعنی تعیین جانشین برای بعد ازفوت) این معنی شامل وصیت تملیکی و وعهدی است .

ب - درعلم درایه وصیت عبارت است از اینکه شیخ اجازه‌موقع سفر یامرگ‌اجازهٔ روایت‌کردن ازنسخهٔ متضمن روایت را بعدازمرگ خویش بکسی بدهد. درجواز نقل روایت ازچنان نسخه‌ای اختلاف نظر هست. اشکالی‌ندارد.

۶۰۲۱ - وصیت به ثلث

(مدنی- فقه) وصیت موصی بصرف ترکهٔ اوتامیزان ثلث ترکه را اصطلاحاً وصیت به‌ثلث نامند و اگر زائد برمیزان ثلث درآیدآنرا وصیت به‌زائد برثلث نامند.

۶۰۲۲ - وصیت به زائد بر ثلث

رك. وصیت به‌ثلث

۶۰۲۳ - وصیت تملیکی

(مدنی-فقه)وصیتی‌است که بموجب آن کسی عین یامنفعتی ازمال خود را برای زمان پس ازمرگش بطورمجانی بدیگری تملیك میکند (مادهٔ ۸۲۶ قانون مدنی) تحقیقاً وصیت تملیکی ایقاع است و مواد قانون قابل‌حمل برایقاع بودن آن‌هست کمااینکه قابل‌حمل برعقد بودن‌هم هست.

۶۰۲۴ - وصیت عهدی

(مدنی-فقه)مأمور کردن‌شخص یااشخاصی درطی وصیت برای انجام‌کار یاکارها ویا تصرفات معین نسبت ببعد ازفوت وصیت کننده (مادهٔ ۸۲۶ قانون مدنی) .

(رك . وصایت)

۶۰۲۵ - وصیت نامه

(مدنی- فقه) ورقه‌ای است رسمی‌یاعادی که شخص‌حقیقی قبل ازفوت‌خود درآن، ترتیب تصرفات قانونی دردارائی خویش و نگهداری مولی‌علیه خود راثبت‌کند.

۶۰۲۶ - وصیت نامهٔ خودنوشت

(مدنی) وصیت نامه‌ای‌که موصی‌تمام آنرا بخط خود نویسد و دارای تاریخ روز و ماه وسال بخط اوباشد وبامضاء اورسیده باشد (مادهٔ ۲۷۸ قانون امور حسبی) فرق‌نمیکند بخط فارسی باشد یانه.

۶۰۲۷ - وصیت‌نامهٔ رسمی

(مدنی) وصیت نامه‌ای است که در دفتر اسناد رسمی وبرابرمقررات اسناد رسمی تنظیم وثبت شده باشد .

(مادهٔ ۲۷۷ قانون اموحسبی)

۶۰۲۸ - وصیت‌نامهٔ سری

(مدنی) وصیت‌نامه‌ای‌است که‌طبق‌مقررات مربوط به امانت گذاری اسناد در دفاتر اسناد رسمی بودیعه نهاده شده باشد(مادهٔ ۷۵ ببعد قانون ثبت اسناد) خواه بخط موصی باشد یانه ولی باید بامضاء موصی باشد خواه تاریخ داشته باشد خواه نه.

۶۰۲۹ - وضاع

بروزن عطاریعنی جاعل.

(رك . جعل)

۶۰۳۰ - وضع

(فقه) - الف - بمعنی جعل است (رك . جعل) جاعل را وضاع (بتشدید ثانی) نامند .

ب - معین کردن چیزی (اعم از لفظ و غیره مانند علامات) برای معنی معینی ، مانند تعیین کلمه‌ای برای معنی مخصوص. این را وضع لفظی گویند. فاعل این کار را واضع نامند و آن معنی را موضوع له گویند و آن لفظ را موضوع خوانند .

ج- درمقابل حکم بکار میرود بمعنی حکم وضعی (رك. حکم) .

(تجارت) حالت بدهی یا دارائی تجارتخانه ازحیث اسناد تجاری و ارزها .

۶۰۳۱ - وضع اشخاص

الف - عبارت است از کیفیتی که اشخاص از نظر قوانین جاری یك کشور دارا می باشند .

ب - عبارت است از وضع شخص از نظر دارا بودن حقوق خصوصی در اینصورت معادل آن Etat civil است .

اهلیت یکی از مصادیق مدلول اصطلاح بالا است واخص از آن است .

۶۰۳۲ - وضع تخصصی

رك . وضع تعینی

۶۰۳۳ - وضع تخصیصی

رك . وضع تعیینی

۶۰۳۴ - وضع تعینی

(فقه) هرگاه لفظی را گروهی نا معین در یك معنی معین بقدری استعمال کنند که آن معنی با آن لفظ انس پیدا کند این وضع را وضع تعینی و وضع تخصصی نامند مانند استعمال لغت « کلام » برای علم کلام که واضع این لغت معین نیست و بر اثر کثرت استعمال باین پایه رسیده است .

۶۰۳۵ - وضع تعیینی

(فقه) هرگاه واضع شخص معین باشد آن وضع را وضع تعیینی گویند و وضع تخصیصی هم نامیده میشود مانند اصطلاحاتی که مقنن متعرض معنی آنها شده و لفظ را برای آن معنی نهاده باشد مانند « پایان عملیات اجرائی» در تبصرهٔ پنجم مادهٔ ۳۴ قانون ثبت که توسط مقنن معین و وضع شده است .

۶۰۳۶ - وضع شخصی

(فقه) هر لفظ را ماده و صورتی است : ماده حروف آن است و هیأت ، ترتیب قرار گرفتن حروف و حرکات و سکنات آن. اگر ماده و صورت لفظ جمعاً برای یك معنی از معانی وضع شود این وضع را وضع شخصی نامند چنانکه لفظ « شیر» برای معنی حیوان درندهٔ معروف وضع شده است هیأت آن را معنی مخصوصی نیست و مادهٔ آن را هم معنی مخصوصی نیست هیأت و ماده جمعاً برای این معنی وضع شده‌اند. (رك . وضع نوعی)

۶۰۳۷ - وضع نوعی

(فقه) هرگاه مادهٔ لفظ یا هیأت آن جداگانه برای معنئی از معانی وضع شود این وضع را وضع نوعی Objectif نامند مانند (زد) در تمام مشتقات فعل زدن که برای مفهوم معروف وضع شده است بهر صورت که درآید مانند (زدم - زدی - زد) و مانند هیأت حاصل از افزایش پسوند (نده) بر فعل امر که برای معنی اسم فاعل وضع

شده است همچون کننده و زننده و رونده و چرنده و جز اینها .

۶۰۳۸ - (خطاب) وضع

(فقه) بمعنی حکم وضعی است .
(رك. حکم)

۶۰۳۹ - وطن

خاکی که در آن ملتی (یا گروهی) سکونت داشته که خود را منتسب بآن خاك دانند خواه تشکیل دولتی را داده باشند خواه نه و خواه دولتی از خود داشته باشند خواه تابع دولت دیگر باشند مانند آلزاس و لرن درسالهای بین ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۸ و لهستان.

۶۰۴۰ - وطی

(مدنی - فقه) ادخال حشفه در دبر یا قبل است .

۶۰۴۱ - وطی بحرام

(مدنی - فقه) وطی ممنوع شرعی را وطی بحرام گویند خواه علقهٔ زوجیت وجود داشته باشد یا نه مثلا وطی در حال حیض وطی بحرام است. وطی بحرام اعم است از وطی بزنا (عموم و خصوص مطلق) .
بین وطی بحرام و وطی به نکاح عموم و خصوص من وجه است .

۶۰۴۲ - وطی بزنا

(مدنی - فقه) هر مواقعه بین زن و مرد که مصداق وطی به نکاح و وطی بشبهه نباشد وطی به زنا است خواه در قبل باشد خواه در دبر .

۶۰۴۳ - وطی بشبهه

(مدنی - فقه) وطی بشبهه یا نزدیکی بشبهه از عناصر ذیل تشکیل میشود :
الف - مواقعهٔ مرد با زن بطور طبیعی باشد.
ب - مواقعه باستناد سبب قانونی (عقد نکاح) صورت گیرد .
ج - فاعل مواقعه استحقاق مواقعه را در واقع نداشته باشد ولی خود را مستحق بداند یعنی مجاز در مواقعه تصور کند بعلت جهل بموضوع یا حکم .
د - عذر جهل فاعل مواقعه بحقیقت حال (یعنی عدم استحقاق خویش) شرعاً مسموع باشد مانند ازدواج باکافره بدون اطلاع از کفر او و نکاح با یکی از محارم رضاعی در مورد شبههٔ غیر محصور .
فرق نمی کند که شبهه حکمی باشد یا موضوعی و اشتباه از طرف مرد باشد یا زن .
ه - خواب و جنون و مستی در حکم جهل باستحقاق مواقعه است و مواقعه در این حالات مصداق وطی بشبهه است .
وطی بشبهه درمقابل وطی بنکاح صحیح و وطی بزنا استعمال میشود .
(مادهٔ ۱۰۵۵ - ۱۰۹۹ - ۱۱۵۷ قانون مدنی.)

۶۰۴۴ - وطی بنکاح

(مدنی - فقه) مواقعه‌ای که مستند به عقد نکاح صورت گیرد و مصداق وطی به‌شبهه نباشد .
(رك . وطی به شبهه)

۶۰۴۵ - وظیفه

(حقوق اداری) الف - بمعنی حقوق کارمند دولت و مؤسسات عمومی در ازمنهٔ سابق بکار می‌رفت و اکنون متروك است . در همین معنی لغت مستمری بکار می‌رود .
وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید
(حافظ)
ب - مرسومی است که ببازماندگان ارباب حقوق دیوانی از هر قبیل داده میشود

(مقدمهٔ قانون وظائف) .

ج ـ تکلیف قانونی و مخصوصاً تکلیف قانونی مأمور دولت . گاهی « وظیفهٔ قانونی» گفته میشود . در مقابل وظیفهٔ اخلاقی و اجتماعی و وطنی و غیره .

۶۰۴۶ ـ وعد

(فقه) اخبار یك (یا دو نفر) بدیگری از وقوع عقدی که بعداً بین آن دو نفر واقع خواهد شد بدون اینکه تعهد یا انتقالی صورت گیردو بهمین جهت منشأ اثر حقوقی نمی‌باشد . قولنامه متضمن عقد مسلمی است که در آن تعهدی واقع شده ونباید آنرا (وعد) شمرد .

promesse هم متضمن تعهد ببستن قراردادی است و با (وعد) بمعنی فوق مغایرت دارد .

۶۰۴۷ ـ وعدهٔ عقد

رك . اصطلاح شمارهٔ ۳۷۱۳

وفاء

ملازمت عهد و مواظبت پیمان و رفتار کردن برطبق آن است .

دیده‌ام دفتر پیمان ترا فرد بفرد
هـر کجا بحث وفا آمده‌منهازده‌ای

پـرداخت دیـن راکـه «وفـاء دیـن» نامیده‌اند در حقیقت نمونـه‌ای است از رفتار کردن بر طبق پیمان دائن‌ومدیون و وظیفه‌ای که مدیون در ردطلب برعهده گرفته است . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۶۰۴۸ ـ وفاء دین

(مدنی) پرداخت طلب بستانکار و غریم راگویند .

۶۰۴۹ ـ وفاء عهد

(مدنی ـ فقه) عمل متعهد بر طبق تعهد راگویند (اوفوا بالعقود) .

۶۰۵۰ ـ (بیع) وفاء

Vente à réméré

(فقه) بیع شرط که بایع حق استرداد مورد معامله را بارد ثمن و بهرهٔ آن بمشتری دارد . این اصطلاح درفقه عامه استعمال میشود .

(رك . بیع شرط)

۶۰۵۱ ـ وقایع

در لغت بمعنی حوادث و پدیده‌ها است خواه در خارج از وجود انسان باشد خواه در داخل وجود انسان مثلا عقد یا ایقاع یاتعهد یك پدیدهٔ درونی انسان است‌واز نفسانیات حقوقی است ولی‌اتلاف مال غیر از وقایع خارجی است (مادهٔ ۳۵۵ دادرسی مدنی) . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۶۰۵۲ ـ وقایع حقوقی

رك . وقایع قضائی

۶۰۵۳ ـ وقایع خارجی

رك . وقایع قضائی

۶۰۵۴ ـ وقایع قضائی

Faits juridiques

وقایعی که در خارج اتفاق می‌افتد ومقنن آنها را موضوع یك یا چند اثر قانونی قرار میدهد وترتب این آثار برآن‌وقایع موقوف بدخالت ارادهٔ کسیکه آن وقایع را بوجود آورده نمی‌باشدچنانکه‌اگر کسی بدون اراده پنجرهٔ کسی را بشکند ضامن خسارت است . ترجمهٔ بالا ظاهراً مناسب

نیست و باید بجای آن وقایع حقوقی نهاد. آئین دادرسی مدنی از آنها تعبیر به وقایع خارجی کرده است (مادۀ ۳۵۵ با مادۀ ۳۵۴ مقایسه شود).

۶۰۵۵ - وقایع مادی

پاره‌ای از مؤلفان آنرا برابر اصطلاح وقایع خارجی بکار برده‌اند.
(رك. وقایع قضائی)

۶۰۵۶ - وقف

(مدنی - فقه) عقدی است که بموجب آن مالك عین مال معینی از اموال خود را از نقل و انتقال مصون کرده (حبس می کند) و منافع آنرا در اختیار شخص یا اشخاص یا مصرف معین می گذارد (مادۀ ۵۵ قانون مدنی) اگر وقف کننده متولی هم باشد اقباض خودبخود حاصل است و حاجت بعمل دیگری ندارد.

ب - در فقه بمعنی توقف و احتیاط است چنانکه گویند: اصل در اشیاء وقف است نه حظر یعنی هرگونه اقدام در امور زندگی که قانون صریحاً نهی نکرده یا امر ننموده باشد باید بروفق احتیاط باشد و باید از اقدام برخلاف احتیاط خودداری (توقف) کرده زیرا تصرف در ملك خداوند بدون اذن او روا نیست. مکتب اخباری طرفدار این نظر است در مواردی که احتمال تحریم میدهد (الفوائدالمدنیه ص ۲۲۲ ببعد).

۶۰۵۷ - وقف بر نفس

(مدنی-فقه) هرگاه موقوف علیه وقف، شخص یا اشخاص حقیقی باشند در اینصورت اگر واقف هم موقوف علیه قرار گیرد این وقف را وقف بر نفس نامند که باطل است اما اگر وقف بر شخص حقوقی کند یعنی وقف بر مصارف عام کرده و خود هم استفاده کند اشکالی ندارد مانند اینکه شخصی قریه‌ای را وقف بر دانشگاه کند و خود او هم استاد یا دانشجوی دانشگاه باشد.

۶۰۵۸ - وقف خاص

(مدنی - فقه) وقفی که اختصاص بافراد محصور داشته باشد مانند وقف بر اولادان واقف نسلا بعد نسل.

۶۰۵۹ - وقف عام

(مدنی - فقه) وقف بر مصارف و جهات عمومی را گویند مانند وقف بر دانشگاه و یا نویسندگان و هنرمندان.

۶۰۶۰ - وقف منقطع‌الآخر

(فقه - مدنی) عبارت است از وقف بر آنچه که غالباً انقراض می پذیرد مانند وقف بر اولاد نسلا بعد نسل. قول قوی اینست که تأبید (جاویدان بودن) شرط وقف است و بنا بر این قول برای حصول منظور باید واقف وقف کند بر اولاد نسلا بعد نسل و اضافه کند که هرگاه منقرض شوند وقف بر مساکین یا مساجد یا مدارس یا راهها باشد برخی دیگر میگویند که وقف منقطع-الآخر حبس است و پس از انقراض موقوف علیه موقوفه بوراث قانونی او برمیگردد. عده‌ای از قدماء فقهاء وقف منقطع‌الآخر را بعنوان وقف صحیح تلقی کرده‌اند.

۶۰۶۱ - وکالت Mandat

(مدنی - فقه - دادرسی) عقدی که بموجب آن، شخص بدیگری اختیار انجام عملی را بنام و بنفع خود میدهد (مادۀ ۶۵۶ ق-م).
وکالت دهنده را موکل Mandant و

وکالت گیرنده‌را وکیل Mandataire نامند.

(لغت Mandat در حقوق فرانسه به مطلق نمایندگی اعم ازقهری واختیاری اطلاق شده است مثلا در مورد قیم و پدر نسبت بفرزند صغیر وزوج درمورد ادارهٔ اموال زوجه‌هم اطلاق شده است).

۶۰۶۲ - وکالت انتخابی

(مدنی- دادرسی) وکالت وکیلی که بدون قرارداد با موکل، از طرف دادگاه (در امورکیفری) وازطرف کانون وکلاء (در امورمدنی) بوکیل ارجاع شده باشد در اصطلاح دیگر بآن وکالت مسخروکالت تسخیری گویند ووکیل مذکور را وکیل مسخر نامند.

۶۰۶۳ - وکالت انفرادی

(مدنی ـ فقه) هرگاه یك موکل در یك مورد دو یاچند وکیل داشته باشدکه هر وکیل بتنهائی حق اقدام داشته باشد وکالت آن وکیل‌راوکالت انفرادی گویند وخود وکیل را وکیل منفرد گویند.

(مادهٔ ۶۶۹ ق-م).

در مقابل وکالت جمعی استعمال میشود (مادهٔ ۶۷۰ق-م)

۶۰۶۴ - وکالت تسخیری

رك. وکالت انتخابی

۶۰۶۵ - وکالت تشریعی

Mandat législatif

(حقوق عمومی) وکالت وکلاء پارلمان‌را گویند.

۶۰۶۶ - وکالت جمعی

(مدنی- فقه) هرگاه یك موکل دریك مورد دو یا چند وکیل داشته باشدکه هر یـك جداگانه حق اقدام نداشته باشند وکالت آنهارا وکالت جمعی گویند (مادهٔ ۶۶۹- ۶۷۰ق-م).

در صورت تعدد وکیل و اطلاق عبارت، وکالت جمعی است تاخلاف آن‌اثبات‌شود.

۶۰۶۷ - وکالت خاص

Mandat spécial

(مدنی- فقه) وکالتی که موضوع آن‌انجام دادن یك یاچند امرمعین است. دراصطلاح دیگر وکالت‌مقید گفته میشود (مادهٔ ۶۶۰ ق-م).

۶۰۶۸ - وکالت در دادگاهها

یعنی وکالت برای‌تعقیب امری درمراجع قضائی (اعم ازکیفری یامدنی) مادهٔ ۶۲ آئین دادرسی مدنی.

این اصطلاح درمقابل وکـالت درحقوق مدنی بکار میرود.

۶۰۶۹ - وکیل درقبض

(مدنی ـ فقه) کسیکه از طرف موکـل اختیار وصول مالی را باستناد عقدی از عقود، یا باستناددعوائی که مختومه‌شده داراباشد (مادهٔ ۶۶۴-۶۶۵ ق-م).

۶۰۷۰ - وکالت ضمنی

Mandat tacite

(مدنی- فقه) وکالتی که کـتبی یا شفاهی نبوده ولی به‌دلالت ضمنی دانسته میشود (مادهٔ ۶۷۱ ق-م).

۶۰۷۱ - وکالت عام

Mandat général

(مدنی- فقه) یاوکالت مطلق وکالتی‌است که شامل همهٔامور موکل باشد. درمقابل وکالت خاص (یا وکالت مقید) بکار رفته است (مادهٔ ۶۶۰ ق-م).

۶۰۷۲ - وکالت مجلس Députation

وکالت وکیل مجلس شورای و سنا

۶۰۷۳ - وکالت مسخر

رك . وکالت انتخابی

۶۰۷۴ - وکالت مطلق

رك . وکالت عام

۶۰۷۵ - وکالت مقید

رك . وکالت خاص

۶۰۷۶ - وکلای انجمن بلدی

یعنی نمایندگان انجمن شهر (انجمن بلدی) .

۶۰۷۷ - وکیل

(مدنی- فقه - دادرسی مدنی و کیفری) کسیکه ازطرف دیگری بموجب عقدوکالت مأمور انجام امری است (مادهٔ ۶۵۶ ق.م مادهٔ ۶۰ آئین دادرسی مدنی) .

(حقوق سیاسی) الف- نائب السلطنه رادر دورهٔ صفویه وکیل میگفتند و عنوان وکیل الرعایاهم ازهمین جا برخاسته است.

ب - نمایندهٔ مجلس شورای ملی یاسنا

۶۰۷۸ - وکیل انتخابی Député

رك . وکالت انتخابی

۶۰۷۹ - وکیل ثابت الوکاله

وکیلی که وکالت او بموجب سند رسمی یا حکم دادگاه محرز باشد (مادهٔ ۱۰٤ قانون ثبت) .

۶۰۸۰ - وکیل دراجراء صیغه

(فقه) وکیل درایجاب یا در قبول یا در ایجاب وقبول راگویندکه حق قبض و اقباض راندارد.

۶۰۸۱ - وکیل در توکیل

(مدنی - فقه) وکیلی است که از جانب موکل خود اختیار یکی از دو امر ذیل را دارد :

الف- وکیلی دیگر برای موکل خودمعین کند در این صورت وکیل دوم وکیل مع الواسطهٔ موکل است ووکیل وکیل اول نخواهد بود .

ب - وکیلی برای خود معین کند در این صورت وکیل دوم وکیل بلاواسطهٔ وکیل اول است وازطرف موکل اووکالت ندارد (مادهٔ ۴ قانون ازدواج ۲۳-۵-۱۳۱۰) .

۶۰۸۲ - وکیل عمومی

رك . دادیار

۶۰۸۳ - وکیل قاضی

(تاریخ حقوق) گماشته ومأمور قاضی را گویند، حافظ گوید :

وکیل قاضیم اندر گذر کمین کرده است
بکف قبالهٔ دعوی چو مار شیوائی
که گر برون نهم ازآستان خواجه قدم
بگیردم سوی زندان برد به رسوائی

عجیب اینکه از دستور بازپرس باحضار یادستگیری یاتوقیف متهم درحقوق فرانسه به Mandat de justice تعبیر شده است لطف این تطبیق پوشیده نیست .

۶۰۸۴ - وکیل مجلس député

نمایندهٔ مردم درمجلس شورای ملی یا سنا (پارلمان) راگویند .

۶۰۸۵ - وکیل مدافع شفاهی avocat

(دادرسی) وکیلی که بیان شفاهی دفاع از موکل رابعهده دارد.

۶۰۸۶ - وکیل مدافع کتبی avoué

وکیلی که درمرحلهٔ دفاع نوشتن مدافعات (تبادل لوایح) و دریافت و تنظیم لوایح دعوی‌را عهده‌دار است.

۶۰۸۷ - وکیل مستقل درمعاوضه

(فقه) وکیلی که حق ایجاب یا قبول یا ایجاب و قبول را با حق قبض و اقباض دارا میباشد این وکیل حق فسخ و اقاله را ندارد مگر در وکالت تصریح شده باشد.

۶۰۸۸ - وکیل مسخر

رك . وکالت انتخابی

۶۰۸۹ - وکیل مفوض مستقل

(فقه) کسیکه اختیار قراردادی یاقانونی اوطبعاً مستلزم وکالت درفسخ عقدواقاله نیز باشد ولو اینکه موکل تصریح نکند مانند وکالت عامل‌مضاربه وولی‌محجور. اطلاق وکالت دراین مورد مسامحه است زیرا وکالت استنابه‌است نه‌تفویض‌حق.

۶۰۹۰ - وکیل‌منفرد

رك . وکالت انفرادی

۶۰۹۱ - ولاء

(فقه) درلغت بمعنی ملك وقرب و قرابت ونصرت ومحبت است ودراصطلاحات ذیل بکار رفته ومناسبت مخفی نیست. رابطهٔ ولاء ازروابط سببی توارث‌است.

(رك. وارث سببی)

۶۰۹۲ - ولاء امامت

(فقه) هرگاه کسی بمیرد ودرهیچ‌مرتبه‌ای ازمراتب وارث نداشته باشد (حتی ضامن جریره) مال او درصورت حضورامام(ع) مال امام‌است ودرصورت‌غیبت بایدبحاکم شرع داده شود.

۶۰۹۳ - ولاء ضمان جریره

(فقه) هرگاه کسیکه با دیگری رابطهٔ وراثت ندارد ضمن عقدی با او موافقت کند که ضامن جرائم او باشد (یعنی دیهٔ آنرا بدهد) و پس از مردن مضمون‌له از ترکهٔ او ارث ببرد این‌عقد راعقد ضمان جریره نامند و سبب این ارث بردن را ولاء ضمان جریره نامیده‌اندوشخص‌ضامن را ضامن جریره نامند.

مضمون‌له مذکور ازضامن جریره ارث نمیبرد مگر اینکه او هم ضامن جریرهٔ طرف درضمن همان عقد یاعقددیگرشود. شرط این‌است‌که مضمون‌له راوارث‌نسبی درهیچ طبقه نباشد چه درزمان‌عقدمذکور وچه پس از عقد مذکور. حدوث وارث پس ازعقد مذکورموجب بطلان‌آن‌میشود این عقد ازعقود لازم است وزوال‌عقدفقط درفرض بالا است. ضمان جریره از سنخ بیمهٔ مسئولیت است.

(رك. بیمهٔ مسئولیت)

۶۰۹۴ - ولاء عتق

(فقه) کسیکه بنده‌ای‌را آزاد کند درصورت فوت بنده و نبودن وارث نسبی حر از طبقات ارث، ترکهٔ او مال آزادکنندهٔ‌او است (الولاء لمن‌اعتق) بارعایت‌چهارشرط که در فقه مذکور است.

۶۰۹۵ - ولات

(بضم اول) جمع والی است (رك. والی) درمعنی‌اخص بمعنی فرمانداران است‌یعنی کسانیکه ازنظر کشوری حاکم‌برناحیه‌ای هستند که از شهر بزرگتر و از ایالت کوچکتراست وبهمین معنی درمادهٔ۹۸۳ قانون‌مدنی بکاررفته است.

(رك . ولایت)

۶۰۹۶ - ولایت

(فقه) - الف - حوزه های تحت تصدی و تسلط یك والی.

(رك . والی)

ب - سمت رسمی وشغل دولتی . چنانکه گویند ولایت قضاء بمعنی شغل قضاء که بقاضی داده شده ، و ولایت جنگ یعنی فرماندهی سپاه.

(حقوق اداری) ناحیه ای از خاك کشور (درتقسیمات کشوری) که ازشهر بزرگتر وازایالت کوچکتر است.

و بعبارت دیگر ولایت قسمتی از کشور است که دارای یك شهرحاکم نشین وتوابع باشد خواه تابع پایتخت یا تابع مرکز ایالتی باشد .

(فقه - مدنی) نمایندگی قهری یاقانونی پاره‌ای از اشخاص نسبت بکسانیکه بعلت ضعف دماغ یااعسار امور مدنی آنها کلاً یا بعضاً بدست آن نماینده اداره میشود مانند پدر وجد و وصی منصوب از طرف آنان وقیم ومدیر تصفیه یاادارهٔ تصفیه و بستانکاران معسر (مادهٔ ۱۱۹۴-۱۲۱۸ قانون مدنی ومادهٔ ۴۱۸ قانون تجارت و مادهٔ ۳۶ قانون اعسار ۱۳۱۳ و مادهٔ ۲۳۹ قانون جزا).

ولایت بمعنی اخیر را ولایت بمعنی عام نامند که‌ازفحوای مادهٔ ۱۱۹۴قانون‌مدنی دانسته میشود درمقابل ولایت پدر و جد ووصی منصوب ازطرف آنان که ولی‌خاص هستند وولایت آنان ولایت بمعنی خاص است .

۶۰۹۷ - ولایت‌اجباری

ولایت ذاتی وولایت قهری‌هم‌نامیده‌میشود مرادف ولایت بمعنی خاص‌است.

(رك. ولایت بمعنی‌خاص)

۶۰۹۸ - ولایت از طرف ظالم

(فقه) ظالم دراین‌جا اصطلاحاً کسی است که یك شغل از مشاغل عمومی را بدون رعایت‌موازین ومقررات اسلامی (ازنظر شیعه) بپذیرد وتصدی‌کند . ولایت‌ازطرف ظالم یعنی قبول شغل عمومی که از طرف او و بتعیین‌او شده باشد.

۶۰۹۹ - ولایت افتاء

(فقه) اختیار شرعی در صدور فتوی را ولایت افتاءگویند .

(رك. افتاء)

۶۱۰۰ - ولایت امام

(فقه) مشاغلی‌که امام به‌مأموران‌حکومت خود تفویض می‌کند مانند فرماندهی‌سپاه (ولایت جنگ)واعطاء منصب قضاء(ولایت قضاء) .

۶۱۰۱ - ولایت بمعنی خاص

(مدنی - فقه) ولایت پدر و جد صغیر و وصی منصوب از طرف‌آنان و نیز ولایت همان اشخاص برمجنون وسفیهی‌که‌جنون و سفه‌آنان متصل بصغرباشد(مادهٔ ۱۱۹۴ ومادهٔ۱۲۱۸قانون مدنی-مادهٔ ۳۳قانون سجل‌احوال۱۳۱۹مادهٔ ۴۵ قانون‌ثبت).

۶۱۰۲ - ولایت بمعنی عام

رك . ولایت

۶۱۰۳ - ولایت ذاتی

مرادف ولایت بمعنی خاص است .

(رك . ولایت بمعنی خاص)

۶۱۰۴ - ولایت عهد

سمت شخصی‌که برای‌مقام‌جانشینی‌سلطنت

نامزد شده است (اصل ۳۶ متمم قانون اساسی).
دارندهٔ این سمت را ولیعهد گویند که لغت ولی (با تشدید حرف آخر) به لغت عهد اضافه شده است و در عرف عام یاء را مخفف کنند و حالت ترکیبی بمضاف و مضاف الیه می‌دهند. (مادهٔ ۳۱۶ قانون دادرسی وکیفر ارتش).

۶۱۰۵ - ولایت قضاء

(فقه) اختیار شرعی قاضی شرع را برای امر قضاء ولایت قضاء نامند و امور حسبی هم داخل در همین اختیار است و قاضی باعتبار این اختیار درمال غائب ومحجور تصرف می‌کند.

۶۱۰۶ - ولایت قهری

مرادف ولایت بمعنی خاص است.
(رك. ولایت بمعنی خاص)

۶۱۰۷ - ولایت مظالم

(فقه) شغل رسمی مأمور حکومت که باستناد آن بتجاوزات و تخلفات اشخاص ومأموران حکومت (در همهٔ تخلفات یا پاره‌ای از تخلفات) رسیدگی می‌کند و صاحب این شغل را والی مظالم نامیده‌اند. اگر صلاحیت اورسیدگی بپاره‌ای از تخلفات بود او را والی مظالم خاصه (و سمت او را ولایت مظالم خاصه) مینامیدند واگر بهرگونه تخلف رسیدگی می‌کرد او را والی مظالم عامه وسمت اورا ولایت مظالم عامه می‌نامیدند. و والی مظالم عامه از بین وزراء تفویض وامراء اقلیم وولیعهد انتخاب می‌شد.
(رك. مظلمه)

۶۱۰۸ - ولایت مظالم خاصه

رك. ولایت مظالم

۶۱۰۹ - ولایت مظالم عامه

رك. ولایت مظالم

۶۱۱۰ - ولایت ولات

(فقه) مقصود تصدی امور سیاسیه است یعنی برقراری نظم کشور و مردم و دفاع از استقلال و امنیت و اجراء مقررات و وصول حقوق مالی (جز در حدودی که از شئون منصب قضاء است) آنچه که امروز بعنوان قوهٔ مجریه می‌شناسیم بیشتر از آن در اختیار و صلاحیت والیان بوده است و در حقوق اداری اسلام والی غیر از قاضی بوده است وولایت ولات در مقابل اصطلاح ولایت قضاء و افتاء بکار می‌رفت (باین اصطلاحات مراجعه شود).

۶۱۱۱ - ولد

در لغت عرب بمعنی هر حیوانی است که براثر وضع حمل پدید آمده باشد خواه ازذکور باشد خواه از اناث و برتثنیه و جمع هم صدق می‌کند بنابراین نوه و نبیرهٔ شخص هم در لغت ولد (اولاد) محسوب است فارسی دقیق این کلمه «زاد» است و درعرف عام زاد و ولد دو کلمهٔ مترادفند که باهم زیاد استعمال می‌شوند. واولاد درباب ارث اختصاص بطبقهٔ بلافصل ندارد. در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۶۱۱۲ - ولدزنا

Enfant adultérin (bâtard)

(مدنی - فقه) طفل حاصل ازرابطهٔ غیر قانونی زن و مرد را گویند (مادهٔ ۸۸۴ قانون مدنی).

۶۱۱۳ - ولد شبهه

(مدنی ـ فقه) فرزندی است که صاحب نطفه غیر ازشوهر زن (زایندهٔ آن فرزند) باشد و مقاربت با مادرآن فرزندازروی اشتباه شده باشد چنانکه کسی بایکی از محارم خوددرتاریکی یاحالت نیمه بیداری بخیال اینکه زوجهٔ او است و یا جهل بقرابت نزدیکی کند . تمام احکام طفل عادی (حلال‌زاده) در توارث دربارهٔ او جاری است . ممکن است طفل نسبت بابوین ولدشبهه باشد (اگر هردو اشتباه کرده باشند) یا از یکطرف ولدشبهه‌واز طرف دیگر ولدزنا باشد (اگر اشتباه‌را یکطرف کرده باشد) از رابطهٔ زنا ارث حاصل نمیشود ولی از رابطهٔ شبهه ارث حاصل‌میشود هم‌بصورت‌وارث وهم‌بصورت مورث . (مادهٔ ۱۱۶۴ - ۱۱۶۵ قانون مدنی) .

۶۱۱۴ - ولد ملاعنه

مرادف ابن الملاعنه است .
(رك . لعان)

۶۱۱۵ - ولگرد

(مدنی ـ جزا) کسیکه وسیلهٔ معاش معلوم ندارد و از روی بی‌قیدی و تنبلی درصدد تهیهٔ کار برای خود بر نمی‌آید (مادهٔ ۲۷۳قانون جزا) بنا براین کسیکه بامال پدرش اعاشه می کند ولگرد نیست‌هرچند که بی‌قید و بیکاره باشد .

۶۱۱۶ - ولی

کسیکه بحکم قانون اختیار دیگری یا دیگران رادرقسمتی‌از امور دارامی‌باشد خواه در امور خصوصی (مانند ولایت‌پدر وجد نسبت بصغیر)وخواه در اموعمومی مانند اختیار هر یك از کارمندان دولت در حدودشغل خود . بهمین جهت هریك از کارمندان‌دولت را در فقه والی وجمع آنها را ولات (بضم واو) می گفتند . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۶۱۱۷ - ولی اجباری

ولی خاص راگویند .
(رك . ولایت بمعنی خاص)

۶۱۱۸ - ولی خاص

(مدنی ـ فقه) کسیکه عنوان ولایت‌بمعنی خاص را دارا باشد .
(رك . ولایت بمعنی خاص)

۶۱۱۹ - ولی دم

(فقه) الف ـ ولی دم وارث راگویند غیر از زوج و زوجه .

ب ـ ولی دم فقط پدر و خویشان پدری (عصبه) راگویند و اقرباء مادری حق قصاص کردن ندارند یعنی‌ولی‌دم محسوب نمیشوند .

قول اول مشهورترو نزدیك باجماع است بنا براین‌همهٔ وراث (غیراز زوج وزوجه) حق قصاص‌کردن دارند یعنی ولی قصاص می‌باشند ولی اگر از قصاص چشم پوشند وبه دیه راضی شوند زن و شوهرهم‌ازدیه ارث می‌برند پس زوج و زوجه ولی دیه هستند (یعنی از دیه ارث می‌برند) اما ولی قصاص (ولی دم) نیستند .

۶۱۲۰ - ولی دیه

رك . ولی دم

۶۱۲۱ - ولی عهد

رك . ولایت‌عهد

۶۱۲۲ - ولی قصاص

(فقه) مرادف ولی دم است .

(رك . ولی دم)

۶۱۲۳ - ولی قهری

ولی خاص راگویند .

(رك . ولایت بمعنی خاص)

۶۱۲۴ - ویزا

گواهی (بوسیله مهر یا امضا یا پاراف) یك سند Acte بوسیلهٔ مأمور رسمی بمنظور اینکه آنرا قانونی و معتبر سازد (مانند ویزای یك پاسپورت) یا بمنظور دفع مسئولیت عامل عمل (مانند ویزای کنترل کنندهٔ هزینه‌های ضروری) و یا بمنظور اشاره و اشعار بوقوع تشریفات یا پرداخت حق معین مانند ویزا برای تمبر .

ه

۶۱۲۵ - هامش
Apostille

هر نوشته که بصورت تغییر یا اضافه در حاشیهٔ سند درج شود و جزء سند باشد .

۶۱۲۶ - هبه
Donations entre vifs

(مدنی ـ فقه) تملیک عین بدون عوض و بطور منجز . مادهٔ ۷۹۵ قانون مدنی در تعریف آن گفته است : عقدی است که بموجب آن یکنفر مالی را مجاناً بدیگری تملیک می کند تملیک کننده را واهب و طرف دیگر را متهب و مالی را که مورد هبه است عین موهوبه گویند .

هبه اعم از هدیه است زیرا در هبه شرط نیست که مورد آن (عین موهوب) ازمکانی بمکان دیگر نقل شود و نیز قصد اکرام و تعظیم درآن شود و حال اینکه این هر دو در هدیه شرط است بهمین جهت در مال غیر منقول کلمهٔ هدیه استعمال نمیشود و نمی گویند باغ یا خانه را هدیه کرد .

هبه بمعنی اعم تملیک مال است بدون عوض ولو اینکه برای تشویق و جبران زحمت کسی باشد (جایزه) یا بقصد قربت بعمل آمده باشد و متهب فقیر باشد (صدقه) و حتی وقف هم داخل در ماهیت هبهٔ بمعنی اعم است . در حالیکه در هبهٔ بمعنی اخص که عین مال منتقل میشود ماهیت وقف از آن خارج است هر چند صدقه و جایزه و هدیه درآن وارد میشوند .

۶۱۲۷ - هبهٔ خفی
Donation déguisée

(مدنی) هبه‌ای که ضمن عقد معاوضه‌ای صورت گیرد مثل اینکه بایع ذمهٔ مشتری را از ثمن ابراء کند و هم چنین است صلح محاباتی .

۶۱۲۸ - هبهٔ مافی الذمه

(مدنی ـ فقه) یعنی بخشیدن دین ازطرف دائن به مدیون در نتیجهٔ این کار ذمهٔ مدیون خلاص و فارغ میشود .

۶۱۲۹ - هبهٔ معدوم
Donation de biens à venir

(مدنی) هبهٔ مالی که در حین عقد هبه

وجود ندارد مانند هبهٔ سهم الارث از طرف وارث قبل از فوت مورث. این هبه باطل است.

۶۱۳۰ - هبهٔ معوض

(مدنی - فقه) هبه عقد غیر معوض است. و معنی معوض بودن هبه این نیست که تملیکی در مقابل تملیکی صورت گیرد و ارزشی در مقابل ارزشی قرار گیرد آنچنان که در بیع و اجاره دیده میشود بلکه هبه‌ای بشرط هبهٔ دیگر و در نتیجه هبه‌ای جوابگوی هبهٔ دیگر است نه مالی جوابگوی مال دیگر (مادهٔ ۸۰۱ قانون مدنی).

۶۱۳۱ - هبهٔ معوضه

مرادف هبهٔ معوض است.

(رك . هبهٔ معوض)

۶۱۳۲ - هبیریه

درهمی است اسلامی که یزید بن عبدالملک بدست عمر بن هبیرة زد و وزن آن شش دانق بود.

۶۱۳۳ - هتك Attenta

در لغت بمعنی پاره کردن است و در اصطلاح بمعنی تجاوز به اشخاص و اموال و اعراض آنان و جریحه‌دار کردن افکار عمومی است بطوریکه متجاوز مشمول کیفر مقرر در قانون جزا گردد.

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۶۱۳۴ - هتك حرز Effraction

(حقوق جزا) راه یافتن بدرون حرز بدون اذن مالك حرز و بدون اذن قائم مقام قانونی او و بدون اذن قانون، خواه بدال حرز وارد شود یا نشود.

(رك . حرز)

۶۱۳۵ - هتك حرمت

(جزا) اعم از افتراء و توهین است.

(رك . توهین - افتراء)

۶۱۳۶ - هتك حرمت منازل

(جزا) الف - ورود مأمور دولت در منازل اشخاص بدون رضای آنان و در غیر مواردی که قانون تجویز کرده است (قانون جزا مادهٔ ۱۳۳).

ب - ورود شخص (غیر مأمور دولت) در منزل دیگری بدون رضای او یا توقف در آن بدون رضای وی (مادهٔ ۳۶۵ - ۳۶۶ قانون جزا).

۶۱۳۷ - هتك عرض

Attenta à la pudeur

(جزا) عمل مادی مخالف اخلاق که مستقیماً روی شخص معینی صورت گیرد (خواه آن شخص از جنس ذکور باشد یا اناث) و پاکی عرض او صدمه دیده و باصطلاح دامن او را لکه‌دار کند. و این معنی اعم از viol است.

(رك . هتك ناموس)

۶۱۳۸ - هتك ناموس

(جزا) جرم راجع بمواقعه را گویند. viol اخص از هتك ناموس است زیرا آن عبارت است از جرم ناشی از وصال نا مشروع با زن بدون رضای او.

(رك . هتك عرض)

۶۱۳۹ - هجر

(فقه) هجر بضم اول گفتن سخنان رکیك است بدیگری خواه بقصد اهانت باشد خواه نه.

۶۱۴۰ - هجو

(جزا) ذکر معایب واقعی یا غیر واقعی

دیگری به نظم یا نثر (مادهٔ ۲۷۲ قانون جزا).

۶۱۴۱ - هدیه

(مدنی - فقه) تملیك مال منقول بطور مجانی باانتقال از موضعی بموضع دیگر بقصد اکرام و تعظیم.

۶۱۴۲ - هزار

پول سابق ایران که هزار دینار مساوی یك قران بود الان هم می گویند دوهزار (یعنی دو ریال) و سه هزار بمعنی سه ریال و غیره.

۶۱۴۳ - هزینه Dépense

خرج - مالی که برای بردن سودی مصرف میشود.

در معانی ذیل بکار رفته است:

هزینه‌هائی که بمناسبت اجراء یك عمل حقوقی و یا تشریفات قانونی (مانند حق الثبت سند) میشود Frais نامیده میشود مانند مخارج بیع و مخارج ثبت.

۶۱۴۴ - هزینهٔ اجراء

هر خرج که متعهدله برای جریان عملیات اجرائی و وصول بموضوع اجرائیه در حدود مقررات و متعارف کرده باشد از قبیل نفقهٔ زندانی (محکوم علیه یا متعهد) وهزینهٔ آگهی ودستمزد کارشناس و حق الوکالهٔ مرحلهٔ اجرائی وکیل هزینهٔ اجراء نامیده می‌شود (مادهٔ ۲۹ - ۳۲ آئین نامهٔ اجراء اسناد رسمی).

۶۱۴۵ - هزینهٔ امور ورشکستگی

از دارائی خالص (پس از کسر هزینه‌های مربوط باقامهٔ دعوی و انعقاد معاملات و پرداخت مالیاتها وعوارض و اداره کردن اموال و مطبوعات و غیره) طبق تعرفهٔ مذکور در آئین نامهٔ مصوب ۱۴ - ۲ - ۳۱۹ قبل از تقسیم وجوه حاصله بین صاحبان سهام از طرف ادارهٔ تصفیه برداشته میشود که این برداشت را هزینهٔ امور ورشکستگی نامند.

۶۱۴۶ - هزینهٔ تأمین خواسته

(دادرسی) هزینه‌ای که درخواست کنندهٔ تأمین خواسته باید بپردازد (مادهٔ ۶۸۸ آئین دادرسی مدنی).

۶۱۴۷ - هزینهٔ تأمین دلیل

(دادرسی) هزینه‌ای که درخواست کنندهٔ تأمین دلیل باید بدهد (مادهٔ ۶۸۵ آئین دادرسی مدنی).

۶۱۴۸ - هزینهٔ تحقیقات محلی

(دادرسی) هزینه‌ای که برای بردن دادرس مجری قرار تحقیقات محلی به محل اجراء قرار وعودت وی به محل کار خود باید از طرف خواهان تحقیقات محلی یا بوسیلهٔ طرفین دعوی داده شود این هزینه را خود اصحاب دعوی مستقیماً صرف می کنند مانند پرداخت کرایهٔ ایاب وذهاب برانندهٔ اتومبیل و غیره (مادهٔ ۴۳۵ - ۷۱۷ آئین دادرسی مدنی).

۶۱۴۹ - هزینهٔ تفکیك

(ثبت) هزینه‌ای است که ادارهٔ ثبت بابت تفکیك ملك ثبت شده به قطعات مطابق بند (ب) از آئین نامهٔ شمارهٔ ۱۳۹۲۴ مورخ ۳ - ۹ - ۲۲ (مجموعهٔ ۱۳۲۲ ص ۲۰۱) و برابر بخشنامهٔ ثبتی ۴۷۴۵۸-۱۷۳۶۴ مورخ ۲۲ - ۱۲ - ۱۷ و به محض وقوع تفکیك (ولو آنکه معامله‌ای که این تفکیك برای خاطر آن شده صورت نگیرد) می گیرد اگر افراز وتفکیك درداد گاه

صورت گیرد هزینهٔ تفکیک نباید مطالبه شود (بند دوم از فصل ۱۹ مجموعهٔ سال ۱۳۴۳ بخشنامه‌های ثبتی) .

۶۱۵۰ - هزینهٔ حکم

Frais de jugement

هزینه‌ای که برای صدور حکم دادگاه باید از طرف مدعی داده شود (مادهٔ ۶۸۳- ۶۸۴ - ۶۸۶ آئین دادرسی مدنی) .

۶۱۵۱ - هزینهٔ دادخواست

رك . اصطلاح شمارهٔ ۲۱۵۳

۶۱۵۲ - هزینهٔ دادرسی Dépens

(دادرسی) هزینهٔ برگهائی که بدادگاه داده میشود (دادخواست و ضمائم) طبق مادهٔ ۶۸۱ - ۶۸۲-۶۸۹ قانون آئین دادرسی مدنی و همچنین هزینهٔ قرار و احکام (مادهٔ ۶۸۱ - ۶۸۳ ببعد آئین دادرسی مدنی) .

۶۱۵۳ - هزینهٔ دفتر

(دادرسی) هزینهٔ تصدیق مطابقت رونوشت بااصل وسایر تصدیقاتی که از دفتر دادگاه صادر می‌شود (مادهٔ ۶۹۱ - ۶۹۲ آئین دادرسی مدنی) .

۶۱۵۴ - هزینهٔ قرار

(دادرسی) هزینه‌ای که برای صدورقرار دادگاهها باید از طرف مدعی داده شود (مادهٔ ۶۸۷ - ۶۸۸ آئین دادرسی مدنی) .

۶۱۵۵ - هزینهٔ کفن ودفن

Frais funéraires

رك . مصارف ترکه (بند «ب»)

۶۱۵۶ - هزینهٔ مربوط بدادرسی

Frais de justice

(دادرسی) هر هزینه (غیر ازهزینهٔ دادرسی و هزینهٔ دفتر) که مستقیماً مربوط بدادرسی بوده و برای اثبات دعوی یا دفاع لازم بوده باشد از قبیل حق الزحمهٔ کارشناس و هزینهٔ تحقیقات محلی و غیره (مادهٔ ۷۱۷ - ۷۱۸ آئین دادرسی مدنی) .

۶۱۵۷ - هزینهٔ مقدماتی

(ثبت) مخارجی است که برای جریان ثبت ملك و امور دیگر بشرح ذیل و مطابق مقررات در ابتداء امر تقاضای ثبت (رك . بقایای ثبتی) از متقاضی گرفته میشود :

الف - تا دویست هزارریال از بهای ملك هرده ریال ده دینار ونسبت ببالا درمازاد هر ده ریال پنج دینار .

ب - هزینهٔ تفکیك املاك ... (رك . هزینهٔ تفکیك).

ج - هزینهٔ تهیهٔ رونوشت نقشهٔ املاك ...

د - هزینهٔ آگهی تجدید تحدید حدود طبق مـادهٔ ۱۵ اصلاحی قانون ثبت . آئین نامهٔ شماره ۱۳۹۲۴ مورخ ۳ - ۹ ۲۲ و مادهٔ ۱۸ نظامنامهٔ قانون ثبت . (رك . حق الثبت)

۶۱۵۸ - هزینه های عمومی

(مالیه) وجوه لازم برای گردش امور عمومی (سازمان های دولتی ونیازمندی های عمومی).

۶۱۵۹ - هشت یك

(مدنی) اصطلاح تقریباً عامیانه از سهم - الارث زوجه درصورتیکه اولاد برای زوج متوفای او وجود داشته باشد . یعنی زوجه از یك هشتم جمیع ترکه (غیر از زمین) ارث میبرد امـا از ابنیه از عین آنها ارث نمیبرد ولی ازقیمت آنها ارث میبرد اصطلاح دیگر آن ثمنیه است .

۶۱۶۰ - هفته

هفته هفت روز تمام است (مادهٔ ۲۱۲ آئین دادرسی مدنی).

۶۱۶۱ - همبستگی Ratio

ارتباط بین دو پدیده یا دو واقعیت اقتصادی را گویند.

۶۱۶۲ - همزیستی مسالمت آمیز

Coexistance pacifique

یعنی دو رژیم کاملا متضاد (مانند سرمایه‌داری وغیر سرمایه‌داری) میتوانند روی زمین زندگی کنند وباهم رقابت مسالمت‌آمیز داشته باشند.

۶۱۶۳ - هم مردگی

Commorientes ou comourants

(مدنی) فوت چند نفر (که قانوناً میتوانند ازیکدیگر ارث ببرند) در حادثهٔ واحد مانند غرق شدن بایکدیگر یا زیر آوار ماندن با یکدیگر (مادهٔ ۸۷۳ - ۸۷۴ ق. م).

۶۱۶۴ - هیات

بمعنی گروه و جمعیتی که باید اقدامات جمعی بکنند. ودر اصطلاحات ذیل بکار رفته‌است: مانند گروهی ازاشخاص معمولی که‌درمحاکمات جنائی در حدودمقررات مخصوصی بادادرسان همکاری میکنند. در اصطلاحات سابق «هیأت منصفین» گفته شده است (اصل ۷۹ متمم قانون‌اساسی).

۶۱۶۵ - هیأت تجدیدنظر اجرائی

(ثبت) مرکب است از رئیس دادگاه شهرستان یاکارمند علی‌البدل ودادستان یا نمایندهٔ او ومدیر ثبت محل. در جائیکه دادگاه شهرستان نباشد شکایت به نزدیک‌ترین ادارهٔ ثبت مقر دادگاه شهرستان برای رسیدگی هیأت فرستاده میشود در این صورت هیأت به عضویت مدیر ثبت محل مقر دادگاه شهرستان تشکیل‌میشود (مادهٔ ۱۲۷ آئین‌نامهٔ اجراء مفاد اسناد رسمی مصوب ۲۸-۹-۱۳۲۲).

۶۱۶۶ - هیأت حل اختلاف

(کار) هیئت حل اختلاف مرکب است از سه نفر نمایندگان دولت (فرماندار - رئیس دادگستری محل - رئیس ادارهٔ کار یا نمایندگان آنان) سه نفر نماینده از طرف کارفرمایان وسه نفر نماینده‌ازطرف کارگران. طرز رسیدگی واخذرأی در هیأت مزبور برابر فصل نهم قانون کار میباشد.

(مادهٔ ۱-۴ آئین‌نامهٔ هیئت حل اختلاف مصوب ۲۷-۸-۳۸ ومادهٔ ۴۰ قانون‌کار ۲۶-۱۲-۳۷).

۶۱۶۷ - هیأت حل‌اختلاف اجرائی

(ثبت) برابر بند (الف) مادهٔ ۵۹ قانون دفتر اسناد رسمی مصوب ۱۵-۳-۱۳۱۶ رسیدگی بشکایت مربوط بـاجراء اسناد رسمی که راجع بدستور و اجراء سند باشد درهیأتی به‌عمل‌میآیدکه مرکب‌است ازحاکم بدایت ومدعی‌العموم‌بدایت ومدیر ثبت محلی‌که در آن محل دستور اجراء داده‌شد...

این‌هیأت را هیأت حل اختلاف ویاهیأت حل اختلاف اجرائی نامند و فعلا هیأت تجدیدنظر اجرائی نامیده میشود (مادهٔ ۴۴ آئین نامهٔ شمارهٔ ۴۶۰۸ مورخ ۲۴-۷-۱۳۱۶ مجموعهٔ۱۳۱۶ص۲۷۷) مادهٔ ۵۹ قانون دفتر اسناد رسمی‌منسوخ بقانون ۲۷-۶-۲۲ است و آئین‌نامهٔ بالا

هم نسخ‌شده است.

(رك . هیأت تجدید نظر اجرائی)

۶۱۶۸ ـ هیأت حل اختلاف کشاورزی

هیأتی بود که مادهٔ ۳۳ سابق قانون اصلاحات ارضی مورخ ۴۰/۱۰/۱۹ برای رفع اختلاف مالك وزارع درامور مربوط بکشاورزی پیش بینی کرده بودو فعلاًمأموران اصلاحات ارضی بآن رسیدگی میکنند. مجموعهٔ اصلاحات ارضی ـ چاپ مجلس ـ صفحهٔ ۶۱) .

۶۱۶۹ ـ هیئت‌دولت

بمعنی کابینه (مجموعهٔ وزراء من حیث ـ المجموع) است .

(رك . کابینه)

۶۱۷۰ ـ هیأت عمومی تمیز

Chambres réunies

(دادرسی) جلسهٔ اعضاء شعب تمیز برای رسیدگی بدرخواست نقض حکم پژوهشی که دادگاه بعد از ارجاع پس از نقض مستند بعلل و اسباب حکم منقوض رأی داده باشد (مادهٔ ۵۷۶ دادرسی‌مدنی) .

۶۱۷۱ ـ هیأت‌منصفه

(دادرسی کیفری) گروهی ازاشخاص غیر رسمی که در رسیدگی بپاره‌ای از جرائم تحت شرائط خاصی باقضات دادگاهها همکاری میکنند (مادهٔ ۳۳ لایحهٔ قانونی مطبوعات مصوب ۱۳۳۴).

۶۱۷۲ ـ هیات منصفین

مرادف هیأت منصفه است.

(رك . هیأت منصفه)

۶۱۷۳ ـ هیات نظارت

(ثبت) هیأتی‌است‌مرکب‌ازمعاون‌ادارهٔ ثبت کل و رئیس ادارهٔ امور املاك و یك نفر از اعضاء ادارهٔ کل ثبت به تشخیص وزیر عدلیه که باشتباهات ثبتی در امور املاك رسیدگی میکنند .

(مادهٔ ۶ـ۲۵ـ۲۵ مکرر قانون ثبت) .

ی

۶۱۷۴ - یائسه

(مدنی ـ فقه) زنی که سن او ازشصت سال گذشته باشد وبعضی پنجاه سالگی راما‌أخذ قرار داده‌اند مگر در زنان قرشیه. چنین زنی عادت زنانگی نمیبیند.

۶۱۷۵ -یادداشت

نامه‌ای که برای یادآوری و خاطرنشان کردن مطلبی برای شخصی نوشته‌شود.

۶۱۷۶ - یاور

سرگرد شهربانی راگویند.

۶۱۷۷ - ید

(مدنی ـ فقه) تصرف در مالی‌رایدگویند خواه تصرف قانونی باشد خواه غیر ـ قانونی (مادهٔ ۳۵ق-م).

۶۱۷۸ - یدامانی

(مدنی ـ فقه) تصرف در مال غیر بمنظور نگهداری آن باذن مالك یاباذن نمایندهٔ مالك یا باذن قانون.

۶۱۷۹ - ید سابق

(مدنی ـ فقه) در موردی که یك مال در دست غیرقانونی چندنفرگردش میکندآن ید عدوانی که زمان تحققش بزمان‌تصرف صاحب مال نزدیکتر باشد آن ید را ید سابق‌گویند و ید بعد را ید لاحق نامند. درمورد تصرفات قانونی هم این اصطلاح باهمین مشخصات بکار میرود.

۶۱۸۰ - یدشرعی

رك. ید عادیه

۶۱۸۱ - یدعادیه

(فقه) تصرف در مال غیر که بدون اذن مالك و قانون بوده باشد مانند تصرف غاصبانه و تصرفی‌که در حکم غصب است (مادهٔ ۳۰۸ قانون مدنی). در همین اصطلاح یدعدوان ویدعدوانی‌را نیزبکار میبرند اصطلاح مقابـل اصطلاح بالا را «ید شرعی» و «ید قانونی» نامند چنانکه در اصطلاحات جدید ید عدوانی را «ید غیرقانونی» هم میگویند.

۶۱۸۲ - ید عدوان

رك . یدعادیه

۶۱۸۳ - ید عدوانی

رك . ید عادیة

۶۱۸۴ - ید غیرقانونی

رك . ید عادیه

۶۱۸۵ - ید قانونی

رك . ید عادیه

۶۱۸۶ - ید لاحق

رك . ید سابق

۶۱۸۷ - (قاعدهٔ) ید

(مدنی- فقه) تصرف بعنوان مالکیت دلیل مالکیت است مگر اینکه خلافش ثابت شود.
این معنی را در فقه «قاعدهٔ ید» گویند .
کسیکه متصرف است تصرف او بعنوان مالکیت شناخته میشود ... (مادهٔ ۷۴۷ آئین دادرسی مدنی).
قاعدهٔ ید از امارات قانونی نسبی است و میتوان خلاف آنرا اثبات کرد.
مقررات ثبت املاك این قاعده را محدود میکند (مادهٔ ۲۲ قانون ثبت).

۶۱۸۸ - یرغو

(تاریخ حقوق) یا (یارغو) در ترکی بمعنی تفتیش از جرم و گناه و مؤاخذه و بازپرسی است . بمعنی سرهنگ و چاوش وحکم و فرمان وفصل خصومت هم ضبط شده است.
در تاریخ حقوق ما بمعنی بازرسی و تفتیش بکار رفته است حافظ گوید :

عاشق از قاضی نترسد می بیار
بلکه از یرغوی دیوان نیز هم

۶۱۸۹ - یسار

(فقه) عکس حالت اعسار راگویند (ان مع العسر یسرا) .

۶۱۹۰ - یمین Serment

یعنی سوگند وقسم (رك . قسم- سوگند) و در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۶۱۹۱ - یمین استظهاری

مرادف قسم استظهاری است .
(رك . قسم استظهاری)

۶۱۹۲ - یمین العقد

Serment promissoire

سوگند برای اقدام یا ترك اقدام بکاری در آینده است. علی الاصول قسم برای آینده است .
در مقابل قسم قضائی بکار می‌رود .
(رك . قسم قضائی)

۶۱۹۳ - یمین مدعی

رك . قسم مدعی

۶۱۹۴ - یمین مردوده

(فقه) هرگاه مدعی بینه نداشته باشد از مدعی‌علیه می‌خواهد که قسم بر نادرستی دعوی یادکند و خوانده هم میتواند قسم را به مدعی ردکند و از او بخواهد که قسم بر صحت دعوی خود یادکند قسم‌را درهر دوصورت بالا یمین مردوده گویند .

۶۱۹۵ - یوزباشی

رك . تابین

۶۱۹۶ - یونسکو U.N.E.S.C.O

مؤسسهٔ علمی وفرهنگی وتربیتی ملل‌متحد که وظیفه‌دار ایجاد روابط فرهنگی بین‌المللی و حسن تفاهم بین ملتها و تقویت آن است .

عبارات و اشارات

Adages

Adage را اینطور تعریف کرده‌اند :

Enonciation' en une formule brève et saisissante' d'nne règle de droit' coutumière ou légale

یعنی بیان یك قاعدهٔ حقوقی در یك فرمول کوتاه ودلنشین. بنابراین عناصر سازندهٔ آن از این قرار است :

الف ـ قاعدهٔ حقوقی .

ب ـ عبارتی که بصورت فرمول درآمده باشد و برای اینکه یك عبارت بصورت فرمول در آید باید زمان نسبتاً درازی برآن بگذرد و در محاورات اهل فن بگردد تاانس استعمال کافی یابدمانند عبارت « العقود تابعة للقصود » و عبارت «قرعه حاکم کوراست » .

ج ـ فرمول عبارتی بالا بایدکوتاه و دلنشین شود بنابراین عبارات قانون که معمولا دراز است Adage نیست هرچندکه متضمن قواعد واصول حقوقی باشد باین ترتیب کلمهٔ قاعده وضابطه واصل ومانندان‌ها نمیتوانند ترجمهٔ Adage باشد ولغت ضرب المثل بکلی نامناسب است زیرا عامل تمثیل و تشبیه در مورد Adage بهیچوجه وجود ندارد . تعبیر «ضوابط متعارف» باهمهٔ نزدیکی بآن باز بنظر می‌رسدکه مفهوماً اعم ازآن باشد . در فقه وفارسی لغت معادل آن بنظرنرسید ناگزیر باید تعبیری مناسب که چاشنی وضع بآن زده شود در نظر گرفت وآن « عبارات واشارات» است . از الحاق کلمهٔ اشارات به عبارات (در قلمرو امور حقوقی) همهٔ عناصر Adage بدست می‌آید زیرا آداژها عباراتی هستندکه بطریق اشاره (یعنی باختصار) بمعانی وسیع و قواعد مهم نظردارند . بدیهی است چنین عباراتی درزمانی دراز در محاورات اهل فن متداول میشود .

التصرف فیماانتقل عنه فسخ وفیما انتقل الیه اجازة

یعنی تصرف صاحب خیار در مالی‌که بموجب عقد بدیگری منتقل کرده است فسخ محسوب است وتصرف‌او درمالی‌که بصورت عوض مال خود بچنگ آورده استاسقاط خیار شمرده میشود.

التلف فی‌زمن‌الخیار ممن لاخیار له

یعنی تلف مورد معامله (بآفت سماوی وقهری بدون تفریط یکی ازمتعاقدین) درزمان خیار بعهدهٔ کسی است‌که خیار ندارد خواه بایع باشد خواه مشتری . این قاعده‌که درمادهٔ ۴۵۳ قانون مدنی هم وارد شده است خلاف مقتضای اصول مسلم حقوقی است زیرا بموجب قانون‌مدنی وفقه امامیه درعقودی‌که مشتمل برخیار است تملك ازحین عقد حاصل میشود (نه ازحین انقضاء خیار) در این صورت مثلا اگر مشتری خیار داشته باشد ومال هم بقبض او داده شده باشد و معذلك بآفت سماوی ازبین برودطبعاً باید ازجیب مشتری رفته باشد نه ازجیب بایع زیرا تحمل خسارت را باید مالك‌کند ودر مدت خیار هم نمائات ومنافع مال خود مشتری است پس باید خسارت هم بعهدهٔ او باشد معذلك قاعدهٔ بالا برخلاف این‌اصول مسلم‌مقرر شده‌است (شرایع ص۱۰۱).

اذا تعارضا تساقطا

یعنی دو دلیل متعارض هردو از اعتبار ساقط میشوند و قابل استناد نیستند . تعارض عبارت است ازتلاقی دوفکردرجهت عکس یکدیگر بطوری‌که ترتیب‌اثر دادن بهردو مقدور نشود. مثلاً درمورد مادهٔ ۵۱۲ قانون آئین دادرسی مدنی بعد ازگذشتن سه ماه دریکروز ممکن است هم‌پژوهشخوانده تقاضای سقوط شکایت پژوهشی رانماید و هم پژوهشخواه در خواست تعقیب کـرده باشد ، و برحسب ساعات آن روز معلوم

نشود که تاریخ تقاضای کدامیك جلوتر است . دراین صورت به‌ملاك مادهٔ ۸۷۳ قانون مدنی استصحاب تأخر تقاضای هریك از متداعیین ، معارض است بااستصحاب تأخر تقاضای دیگری وهردو استصحاب در نتیجهٔ تعارض از اعتبار ساقط میشوند .

اذا جاءالاحتمال بطل‌الاستدلال

یعنی احتمال موجه دربارهٔ چیزی مانع ازاین است که آن چیزرا دلیل برامری قرار دهند که مخالف آن احتمال باشد. مثال: مادهٔ ۷۲ قانون ثبت میگوید: «کلیهٔ‌معاملات راجعه باموال‌غیرمنقوله که برطبق‌مقررات‌راجعه بثبت املاك . ثبت‌شده‌است نسبت بطرفین معامله وقائم‌مقام قانونی آنها واشخاص‌ثالث دارای اعتبار کامل ورسمیت‌خواهد بود » بعضی نظر داده‌اند عبارت «ثبت شده است» راجع بمعاملات است ولی این احتمال‌هم دربین است که عبارت مذکور راجع به «اموال غیرمنقوله» باشدنه‌معاملات. درنتیجه استدلال باین ماده برنظر اول مادام‌که احتمال ثانی دربین است مقدور نیست وباید بکمك یك استدلال دیگر احتمال ثانی از بین برود تا راه برای استناد باین ماده برنظر اول بازگردد (مقدمهٔ عمومی علم‌حقوق ـ صفحهٔ ۱۰۳).

اذازال المانع عادالممنوع

چیزی‌که بمانعی برخورده وازکار افتاده بعد اززوال مانع، خود بخود بکار افتاده واستعداد و شایستگی خودرا بروز خواهدداد چنانکه اگر دادرسی دردعوائی که‌نزد او مطرح است نفع شخصی داشته باشد و بحکم مادهٔ ۲۰۸ قانون آئین دادرسی‌مدنی ازرسیدگی خودداری کند و بعد ازاین وضمن جریان دعوی درددادگاه آن‌نفع‌شخصی منتفی گردد (مانند اینکه دادرس درموضوع دعوی شریك بوده ودراثناء جریان‌دعوی سهم خودرا به بیع قطع بثالث منتقل‌کند) در این صورت مانعی برای رسیدگی او نیست زیرا مانع رسیدگی (یعنی ذینفع بودن) از بین رفته وممنوع (یعنی اقدام برسیدگی دادرس) بجای خود برگشت‌کرده است. برهمین‌پایه اگر مشتری‌خانه‌ای آنرا بثالثی بفروشد وبعداً آن ثالث خانه را بمشتری مذکور منتقل‌کند بایع اول و مشتری اول میتوانند بیع اول را اقاله‌کنند.

اذا فترقا اجتمعا و اذا اجتمعا افترقا

یعنی دو مفهوم که اگر جدا بکار روند هریك (یایکی) شامل دیگری است (ماننددفقیر ومسکین که اگر بتنهائی وجداگانه بکاروروند معنی عامی خواهند داشت که شامل‌فقیر ومسکین هردو میباشد) واگر دریك عبارت باهم ودرکنار هم بکار روند هریك در

معنی خاص خود بکار میرود نهمعنی عام. معنی فقیر ومسکین این است که خرج سال خودرا نتوانند درآورند ویا ندارند ولی مسکین وضعی بدتر ازفقیر دارد.
دراصطلاحات جدید نظم عمومی واخلاق حسنه اینطورند باین معنی که نظم عمومی هرگاه تنها بکار رود شامل اخلاق حسنه همهست واگر بااخلاق حسنه بکار رودشامل اخلاق حسنه نیست.

اذن در شیئی اذن درلوازم آناست.

اگر اذن درکاری بکسی دادهشد آنچه که ازلوازم آن کار است نیز مشمول آناذن است مثلا ولی سفیه که باو اذن دربیع معینی میدهد این اذن شاملقبض واقباضمبیع وثمن هم میباشد. این قاعده ذاتاً بدیهی است ولی تشخیص لوازم دشوار ومحتاج به ممارست است (مجلهٔ حقوقی دادگستری ـ شمارهٔ سوم ـ اسفند ماه ۱۳۴۳ صفحهٔ۹)
رك. لازم عقلی

الصلح سیدالاحکام

درفقه اسلام عقدصلح تنها عقدی است که میتواند هرگونه توافقی راکه درقالب سایر عقود (بعلت موانع قانونی) درنمیآید شکل دهد و محقق سازد و همان کاری که امروزه ازمادهٔ ۱۰ قانون مدنیانتظار دارند درفقه ازعقد صلح داشتند وبهمینجهت عقد صلح را آقای عقود وقراردادها میشمردند.

الضرورات تبیحالمحظورات

محظور بمعنی ممنوع است ولی دراینجا معنی وسیعی دارد و شامل الزامات قانونی اعم ازنهی و امرمیشود. اضطرار و ناچاری درحد خـود پا روی الزامات قانونی میگذارد و آنهارا عقب مینشاند. رعایت اضطرار حتی بصورت واردکردنمستثنیات کلی برقواعدکلیتر حقوق درفقه اسلام پذیرفته شدهاست (صفحهٔ ۱۸۸ قوانینموقتی محاکمات جزائی مصوب کمیسیون مخصوص عدلیه) معذلك راجع بحدود این قاعده که درقانون اسلام بآن تصریح شده درکتب فقهی زیاد بحث نشده واز تسریآن بغیر موارد مصرح خودداری شدهاست. درسایر قوانینجهان علیالقاعده ازتصریح بچنین قاعدهای خودداری میشود ودرنتیجه ضرورتهائی عملاپیش میآید که محظوراتقانونی سرراه آنها مدتها وجود دارد تاوقتیکه ازطریق مطالعات منظم وصحیح و با اتلاف مصالح فراوانی آن محظورات قانونی، برطرف شود.
رك. مضطر

الضرورات تتقدر بقدرها

ضرورت حالتی است که بصورت یك‌عذر قانونی برای ارتکاب پاره‌ای ازامور ممنوع پذیرفته میشود وباید درمورد این عذرها اندازه و مقدار لازم رعایت شود و استفادهٔ بدون جهت ازاین عذر نشود .

(رك . ضرورت)

اعمال تعبد در معاملات بعید است.

یعنی مقررات راجع بمعاملات درفقه اسلام (اعم‌ازعقود وایقاعات) یا ازعرف وعادت گرفته شده ویامطابقت‌کامل باعقل دارد وبرای هریك از مقررات معاملات میتوان درعقل وعرف محملی یافت (رك .تعبد).

اعمال الکلام اولی من‌اهماله

درعبارات قوانین ومقررات ونیز درمتون اسناد عادی یارسمی هرکلمه وهرعبارتی باید دارای معنی باشد ونمیتوان گفت بعضی ازکلمات یاعبارات زائد و بی‌معنی است درسند بیع قطعه زمینی قرارشد قسمت‌معینی ازمبیع دررأس موعدمعین تحویل‌مشتری شود ومشتری درسند اقرار بتسلم بقیهٔ مبیع کرد. بتاریخ مؤخر سندرسمی دیگری‌بین طرفین تنظیم شدکه درآن درج شد بایع متعهد است بقیهٔ مبیع مزبوررا (که درسند مقدم موردبیع واقع شده بود) دررأس چهل روز تحویل مشتری‌کند. مشتری‌میگفت این «بقیهٔ مبیع» غیرازآن «بقیهٔ مبیع» است‌که اقرار بتصرف وتسلم درحین عقدبیع شده است زیرا پس ازعقد بیع وپیش از تنظیم سند اخیر متوجه شد که مبیع با کسر مساحت تحویل او شده ودرنتیجه طرفین توافق کرده‌اندکسری را دررأس چهل‌روز تحویل دهد ومقصود از «بقیهٔ مبیع» درسند اخیر همان‌کسری است وحال اینکه بایع مدعی بود عبارت « بقیهٔ مبیع » درسند اخیر حشو است و بقیه‌ای نمانده است توجیه مشتری موجب اعمال‌کلام (یعنی عبارت « بقیهٔ مبیع ») بود و توجیه بایع موجب اهمال‌کلام .

ازاین قاعده درباب تفسیر قانون وعقود فراوان بهره میتوان برد.

الاصل دلیل حیث لادلیل

کاشف ازمراد مقنن را فقهاء دلیل نامیده‌اند مانند متون قوانین واجماعات وامارات قانونی یاقضائی. اما درمواردی‌که چنین‌کاشفی نباشد وسائل دیگری بکار میبرند که

این وسائل درست درقلمرو شك وتردید اعمال میشوند واین وسائل را اصل یا اصل عملی نامیده‌اند (که معادل فرض قانونی Fiction درحقوق جدید ایران وحقوق اروپائی‌است). درعبارت بالا فقهاء متعرض ترتب (سلسله مراتب) بین دلیل و اصل شده‌اند وگفته‌اند تاوقتیکه دلیل وجود دارد نباید باصل استنادکرد در حقوق جدید ماهم مادام‌که بوسیله‌ای غیر ازفرض قانونی بتوان تعیین تکلیف برای مسائل ووقایع نمود نمیتوان بفرض قانونی متشبث شد (مقدمهٔ عمومی علم حقوق صفحه ۱۵۶ ببعد).

الاقرار فی‌موضع‌الانشاء انشاء

درمواردی که قصد انشاء شرط بوجود آوردن آثارحقوقی معین است اگر اقراربعمل آید آن اقرار آثار همان قصد انشاء را دارد مثل اینکه‌کسی اقرارکندکه زن خود راطلاق‌داده است (قواعد شهید ص۷۲ ــ رأی مورخ ۱۵-۸-۴۴ شورای‌عالی ثبت در مورد اقرار بانتقال ملك).

الاقرب یمنع‌الابعد

در باب ارث وراث را بسه طبقه تقسیم‌کرده‌اند و هر طبقه به اصناف تقسیم میشود و از تقسیم صنف ، درجه بدست می‌آید (رك . صنف وراث).
هرطبقهٔ مقدم‌که‌نزدیکتر به میت است مانع طبقهٔ دیگر از اصل ارث است و هردرجهٔ مقدم از یك صنف مانع درجهٔ‌مؤخر از همان صنف است (مادهٔ ۸۸۹ ق ـ م) این‌است معنی الاقرب یمنع‌الابعد . این قاعده در غیر باب ارث هم بکار می‌رود چنانکه در قاعده (وصف بموصوف نزدیك برمی گردد) در واقع قاعدهٔ الاقرب یمنع‌الابعدرعایت شده است .

التزام به شیئی التزام به لوازم‌آن است.

یعنی وقتی که‌کسی مطلبی را پذیرفت طبعاً لوازم آنرا نیز پذیرفته است و نمیتواند تفکیك قائل شود مثلا اگر بستانکار سندرهنی از مورد وثیقه عدول‌کند و اجرائیه را بصورت اجرائیهٔ سند ذمه‌ای‌تعقیب کند بالملازمه و قهراًقبول کرده است که مدیون هم میتواندازدادن عرضحال اعسار بدادگاه صلاحیتدار طبق مادهٔ ۱۴ آئین‌نامهٔ‌اجراء اسناد رسمی مانند بدهکاران اسناد ذمه‌ای استفاده‌کند . آیا ضمانت مدیون‌نسبت بدین او مستلزم ضمانت خسارت تأخیر آن دین هم هست ؟ این هم نمونه‌ای از بحث بالا است .

الجمع مهما امکن اولی من الطرح

در مواردیکه بحسب‌ظاهر ، تعارضی وجود دارد اگر راه جمع ورفع تعارضی بتوان استخراج کرد باید بآن توسل جست ونباید باستناد تعارض، قاعدهٔ «اذا تعارضا تساقطا» رااعمال کرد . مثال : شخصی سهم‌الشرکهٔ خود راازدهی به بیع شرط نهاد سپس بدون جلب موافقت دائن عرضحال افراز بدادگاه داد . نخست اجرائیه صادر وآگهی مزایده منتشر شد و سپس قبل از تشکیل جلسهٔ مزایده ، دادنامهٔ قطعی افراز صادر وبموقع اجراء نهاده شد. ثبت محل که میدید اجراء دادنامه موضوع آگهی مزایدهٔاو را (که مال مشاع بود) از بین برده و باید هم عملیات اجرائی را ادامه دهد و متوقف نسازد و هم بدادنامه ترتیب اثر دهد دچار تردید شد در این جا اجرائیهٔ ثبتی ودادنامهٔافراز با هم تعارض دارند راه جمع این است که آگهی مزایده باتوضیح قضیهٔ افرازیکه واقع شده تجدید شودو در این کار حقی از دائن شرطی فوت‌نمیشود زیرا اشاعه عیب ملک‌است ورفع عیب ، سبب مرغوب‌شدن ملک است (مادهٔ ۷۹۴ قانون مدنی) اگر باین وجه جمع توسل نشود ناگزیر باید عملیات اجرائی ثبت متوقف بماند تا دائن شرطی بعنوان معترض ثالث بافراز بدادگاه مراجعه‌کند و حال‌اینکه توقیف عملیات‌اجرائی‌دلیل قاطع لازم دارد و چنان دلیلی در این فرض وجودندارد.

الحاکم ولی الممتنع

ممتنع بمعنی مستنکف ازپرداخت دین وانجام‌تعهد است. و حاکم هریک ازنمایندگان قوای عمومی در حدود صلاحیت‌او است مثلا مأموران ثبت‌که برابر مقررات صورت جلسهٔ مزایده راامضاءمی‌کنند حاکم هستندو ممتنع در این مورد مدیون سند است یا اگرخریدار مبیع را تسلم نکند بایع میتواند باستناد مادهٔ۳۸۷ قانون مدنی و مادهٔ ۷۱۰ قانون آئین دادرسی مدنی مبیع را بحاکم دادگاه شهرستان تسلیم‌کند .

الحدود تدرء بالشبهات

شك در تحقق جرم (و بالنتیجه توجه‌کیفر به متهم) ونیز شك در اقل واکثر کیفر باید بنفع متهم تمام شود . اینکه اخیراً درزبان فارسی در همین مضمون متداول‌شده است : «شك بنفع متهم تفسیر میشود .» و نیز «قانون جزا بنفع متهم تفسیر میشود.» ناظر باین امور است .

الحق لمن غلب

یعنی حق باکسی است‌که غالب است حق بمعنی سلطه‌ای است‌که قانون آنرا شناخته

باشد خواه مطابق با واقع یا ایده‌آل باشد یا نه بنابراین ای بسا اشخاص که بموجب قانون صاحب حقی هستند ولی بحسب وجدان یا اخلاق یا ایده‌آل نباید آنرا دارا باشند وجدان و اخلاق و ایده‌آل از نظر میزان انطباق بر مقتضای قوانین ، رابطهٔ عموم و خصوص من وجه را دارند .

العقود تابعة للمقصود

یعنی عقدها از نظر آثاری که باید داشته باشند تابع قصدها (یعنی قصد طرفین عقد) هستند . مقصود از «قصد» در عبارت بالا قصدی است که از عبارات ایجاب و قبول فهمیده میشود و آنرا «ارادهٔ ظاهری» نامند (رك . ارادهٔ ظاهری) قصد باین معنی ممکن است با آنچه که در ضمیر متعاقدین می گذرد گاهی مغایرت پیدا کند مثل اینکه قالی را بافت کاشان پندارد و بآن قصد معامله کند ولی در عبارت ایجاب و قبول ذکری از کاشانی بودن آن نشود و بعد معلوم شود که قالی بافت تبریز بوده است در این صورت بنا بر فقه اسلام و قانون مدنی ما معامله صحیح و نافذ است و حق خیار برای اشتباه کننده نیست زیرا عبارت قبول حاکی از قصد مشتری بخرید قالی مورد مشاهده است و عقود تابع این نوع قصود هستند (تأثیر اراده در حقوق مدنی ـ شمارهٔ ۵۶۷ ببعد) .

القدیم یترك علی قدمه

قدیم عبارت است از یك وضع حقوقی در مالی که کیفیت زمان حدوث و پیدایش آن وضع حقوقی (از نظر مطابق بودن یا نبودن باموازین قانونی) فعلا روشن نباشد مثلا آب ناودان خانهٔ کسی بخانهٔ همسایه میریزد و معلوم نیست از ابتداء این وضع بطور قانونی بوجود آمده یا بطور غاصبانه و غیر قانونی. در این صورت می گویند باید بهمان صورت قدیم باقی بماند. این قاعده بر اساس اصالة الصحه در افعال و اعمال حقوقی افراد جامعه ساخته شده است .

المطلق ینصرف الی الفرد الشائع

به (مطلق منصرف به فرد شائع است) رجوع شود .

المغرور یرجع الی من غره

کسیکه مالی را بدیگری منتقل می کند در حالیکه حق انتقال ندارد و منتقل الیه هم از غیر قانونی بودن تصرف خود آگاه نیست غار (بتشدید راء) نامیده شده است و منتقل الیه را مغرور گویند اگر درحین جهل منتقل الیه بحقیقت امر مال مورد انتقال

كلاً يا بعضاً عيناً يا منفعتاً تلف شود (يا تلف كند، خود يا ثالث) مغرور بنفع مالك اصلي ضامن است‌ولی بعد از دادن خسارت میتواند آنرا ازفریب دهنده (غار) بگیرد یعنی ناقل‌مال مذکور درمقابل منتقل‌الیه مسئول است(مادهٔ ۳۲۵ قانون‌مدنی‌نمونه‌ای ازآن است) این مسئولیت ناقل را ضمان غرور نامیده‌اند .
(رك . ضمان غرور) .

الممتنع شرعاكالممتنع عقلا

چیزی که بحسب قانون ممنوع شده و قابل صورت دادن نیست مانند چیزی است‌که عقلا محال و قابل بوجودآمدن نیست‌مثلا اگر مال موضوع وثیقه تلف شود عقلاطلب مزبور بدون وثیقه است حال اگرکسی مال غیر را بوثیقه بگذارد و موقع اجراء سند وثیقه معلوم شودکه معامله فضولی‌بوده و وثیقه متعلق بغیر است بحکم قانون‌طلب بستانکار دراین مورد طلب بدون وثیقه است و باید مانند سند ذمه‌ای در مورد سند طلب او رفتار شود چه قانوناً فروش مال غیر برای وصول طلب بستانکار در مثال بالا ممتنع وممنوع است مثل این است‌که مورد وثیقه تلف شده باشد .

الممنوع بالاختيار لاينافي‌الاختيار

کسیکه باختیار خود سلب قدرت ازخودکرده باشد فاقد قدرت شمرده نمیشود مانند تاجری که باختیارخود وبراثر ندانم‌کاری بورشکستگی وعجز ازپرداخت دین‌افتاده باشدکه باید خسارت تأخیر زمان جریان عملیات تصفیه (ومدت ممنوعیت ازفعالیت بازرگانی) را بعد ازتمکن واعادهٔ اعتباربپردازد ونمیتواند این تأخیر اداء رامستند به‌منع‌قانونی فعالیت بازرگانی‌کند.

الميسور لايترك بالمعسور

اگر جزئی از یك تکلیف قانونی قابل اجراء باشد و جزء دیگر قابل اجراء نباشد باید جزء قابل اجراء را بجا آورد روی این اصل اگرکامیونی وثیقه باشد وموقع مزایده معلوم شودکه مدیون موتور آنرا برده بعضی عقیده دارندکه طلب به نسبت موتور ومانده‌ٔکامیون تقسیم میشود ومانده‌ٔکامیون در مقابل همان نسبت از طلب کـه می‌ارزیده (ازنظر متعاقدین عقد وثیقه) بمزایده برطبق مادهٔ ۳۴ قانون ثبت‌گذاشته میشودوباقی طلب درواقع بابدست نیامدن موتورکه درحکم تالف است ماننددطلب‌بدون وثیقه است .
ازمعنی بالا باعبارت (مالایدرك‌کله لایترك‌کله) هم تعبیر میشود .

تأخر بیان ازوقت حاجت قبیح است.

مفاد این قاعده عقلا بدیهی است زیرا موقع لزوم و نیاز بذکر مطلبی اگر سکوت شود مصلحتی فوت میشود و تفویت مصالح ، نادرست و ناپسند است بر همین اساس گفته اند:

دو چیز طیرهٔ عقل است دم فرو بستن
بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی

«دم فروبستن بوقت گفتن» تعبیری است ازتأخیر بیان از وقت حاجت.

نتیجه‌ای که از این قاعده گرفته میشود مربوط بتفسیر قوانین است یعنی در مواردی ازقوانین جاری دیده میشود که سکوت مقنن از نوع سکوت درمقام بیان است یعنی باوجود اینکه مقتضای مقام طوری بوده که باید مقنن نکته‌ای را بیان میکرده‌معذلك بسکوت برگزارکرده است وازطرف دیگر چون فرض براین است که مقنن درسمت وضع قانون مرتکب قبیح نمیشود ناگزیر وبرای خلاصی ازاین وضع باید برای‌آن سکوت، معنئی متناسب‌مقام درنظر گرفت وآن معنی‌را مقصود ومنظور مقنن تلقی‌نمود. مثال این معنی مادهٔ ۷۱۷ قانون آئین‌دادرسی مدنی است که درمقام بیان ارقام‌راجع بهزینهٔ دادرسی بوده ولی‌معذلك قیمت پوشه‌را داخل درهزینهٔ دادرسی نکرده ونسبت بآن سکوت اختیارکرده است این سکوت که درمقام بیان است دلالت میکندکه قیمت پوشه جزء هزینهٔ دادرسی نیست.

(مقدمهٔ عمومی علم حقوق صفحهٔ ۱۶۸ ببعد)

قاعدهٔ بالا استثنائی است برقاعدهٔ «لاینسب لساکت‌قول» (بآن مراجعه شود). قاعدهٔ بالا اختصاص بمقنن ندارد هرعاقلی باید بوقت حاجت و ذکر مطالب در مقام بیان برآید وبرهمین اساس درقدیم سکوت باکره راحمل بر اذن ورضای او به عقد ازدواج قرارمیدادند (اذنها صماتها-حدیث).

تعلیق حکم بروصف، مشعر برعلیت است.

مواد قانون وعبارات عقود ازیك یاچند قضیه تشکیل میشود . هرقضیه دو رکن دارد که یك میانه (رابط) آنهارا بهم ربط میدهد. رکن مقدم را موضوع ورکن مؤخر را محمول نامیده‌اند درفقه بمحمول، حکم میگویند (مقدمهٔ عمومی‌علم حقوق صفحه۸٤) موضوع یك‌قضیه ممکن است موصوف بصفتی باشد دراین صورت علی‌القاعده آن‌صفت در ترتب حکم (محمول) برموضوع دخالت دارد یعنی اگر آن صفت نبود آن حکم برآن موضوع مترتب نمیشد. مثال ـ موقوفه‌ای برخلاف قانون فروخته شد و برای

خریدار سند مالکیت صادر گردید مشتری بعد ازعلم بجریان بقصد اعادهٔ وقف آنرا بصورت صلح محاباتی بمتولی وقف منتقل کرد ودر سند صلح این عبارت نوشته شد : « متصالح ـ تقی متولی وقف ... » وذکری ازموقوفه بودن مورد صلح طبعاً نشد . متصالح ازاین جریان استفاده کرده و تقاضاکرد سند مالکیت بنام او گردانده شود درحالیکه توصیف تقی به « متولی وقف » دلالت میکندکه این وصف در انتقال مورد صلح دخالت داشته و بمعنی اعادهٔ وقف بحالت اول بوده است نه تملیك مورد صلح بشخص متولی .

سالبهٔ منتفی بانتفاء موضوع

سالبه قضیهٔ منفی راگویند مانند «صغیر اهلیت استیفاء ندارد». هرقضیه دورکن دارد اولی که مقدم ذکر میشود موضوع نامیده میشود ودومی محمول. گاهی بعلت نبودن موضوع درخارج ، اثر نفی بر قضیه ای مترتب میشود در این صورت میگویند قضیه منتفی بانتفاء موضوع است یاقضیه سالبهٔ بانتفاء موضوع است. شبیه یانظیر جالب این مطلب که مشاهده شده این است که قرارتوقیف عملیات اجرائی ثبت از دادگاه صادر ووقتی برای اعلام آن باداره‌ٔ ثبت آورده شدکه عملیات اجرائی منتهی بمزایده‌شده بود ودرشرف صدورسند انتقال بودند یعنی عملیات اجرائی تمام شده بود وموضوعی برای اعمال واجراء قرار مزبور باقی نمانده بود .

شك بنفع متهم تفسیر میشود.

مراجعه شود به«الحدود تدرء بالشبهات.»

قرعه حاکم کوراست.

اموری که درقوانین برای اثبات چیزی پیش بینی شده است ازقبیل سند ـ شهادت ـ اقرار ـ کارشناسی وحتی قسم که درمرحلهٔ پائین‌تر قرار دارد همگی کاشف قطعی یاظنی ازمجهولی میباشند ومعذلك گاهی درمسائل قضائی مواردی پیش میآیدکه باامورمزبور نمیتوان کشف مجهول کرد ومقنن محتاج بفرض قانونی Fiction (باصطلاح جدید) یااصول عملیه (باصطلاح فقهی) میشود مانند مورد مادهٔ ۱۰۲۴ ق ـ م . فروض قانونی بهیچوجه اثبات امری نمیکنند ومعذلك نوعی ضعیف ازراه حل‌های حقوقی را تشکیل میدهند یکی ازفروض قانونی که بسیار قدیمی وکهنسال است قرعه است و علت کور بودن قرعه همین است که کشف ازمجهولی نمیکند وسایر فروض قانونی هم حاکم کور هستند ازقبیل استصحاب ومانند آن الااینکه قرعه ازنظر قدمت ومعروف بودن مظهر

سایر فرض‌های قانونی است.

کل مبیع تلف قبل قبضه فهو من مال بایعه

هرمبیعی که پیش ازتسلم مشتری درنزد بایع تلف شود بحساب بایع است و ثمن باید بمشتری ردشود . این مطلب بصورت مادهٔ ۳۸۷ قانون مدنی‌ما درآمده است.

کل من قدر علی انشاء شیئی قدرعلی الاقرار به

کسیکه اختیار اظهارقصد انشاء درکاری را دارد میتواند درهمان مورد اقرار بوقوع آن‌کار نماید هرچندکه آن اقرار بضرر غیرباشد . این معنی بصورت « من‌ملك‌شیئا ملك‌الاقراربه» هم‌بیان شده‌است.
(دانشنامهٔ حقوقی- جلد اول- ص۲۱۵)

لاینسب لساکت قول

یعنی سکوت حمل برچیزی نمیشود ودلیل برچیزی نمیتواند باشد این یك‌قاعده‌است وقاعدهٔ «تأخیر بیان ازوقت حاجت قبیح است . » استثناء برقاعدهٔ بالااست و سکوت باکره هم مشمول قاعدهٔ مذکور اخیر است. سکوت فی‌حدذاته دلالتی ندارد واگردر موردی مفید مقصودی است حتماً بکمك قرائن است بنابراین ازسکوت بعنوان جزء امارهٔ قضائی (که همیشه مرکب‌است) میتوان استفاده کرد.

ما اجتمع الحلال والحرام الا و قد غلب الحرام

درصورت تجمع روا وناروا غلبه باناروا است. مثال: شخصی محدوده‌ای راکه شامل زمین او وزمین دیگری است درتقاضای واحد وبنام خود تقاضای ثبت میکند طرف مقابل از ادارهٔ ثبت میخواهدکه تقاضای او نسبت بزمین مورد تجاوز ابطال شود شورایعالی ثبت تقاضای متقاضی راکلاً ابطال میکند ودستور میدهد ازمتصرف بعنوان مالکیت درهرقسمت تقاضای ثبت پذیرفته‌شود.

از همین گونه است حکم تمیزی شماره ۱۳۹۵ مورخ ۲-۵-۱۹ که میگوید : « در صورتیکه شکسته شدن‌حکم درقسمتی مؤثر درقسمت دیگر باشد وموجب مخالف‌قانون بودن آن‌هم‌بشود حکم فرجامخواسته درهردوقسمت‌شکسته خواهدشد.» (مقدمهٔ‌عمومی علم حقوقی- صفحهٔ ۱۰۲- دانشنامهٔ حقوقی جلد اول- صفحهٔ ۴۳۴- شمارهٔ۶۴).

ماقصدلم‌یقع وماوقع‌لم‌یقصد

آنچه‌که موردقصد انشاء بوده تحقق‌نیافته وآنچه‌که تحقق‌یافته موردقصد انشاء نبوده

است چنانکه مالك زمینی که سند مالکیت دارد قطعه‌ای از آنرا باپلاك فرعی تفکیك و طبق سندرسمی میفروشد وسند مالکیت خریدار هم صادر میشود بعد بقیه را با ذکر عنوان باقیمانده ولی اشتباهاً باحدود قطعه‌ای که قبلاً فروخته باسندرسمی به بیع شرط میدهد . درحقیقت قصد او (باتوجه باصالة الصحة درعقود) همان باقیمانده است ولی باتوجه بمتن سند بیع‌شرط که محدودهٔ مبیع بیع قطع مورد معامله درسند اخیر واقع شده میتوان گفت این امر که باین صورت واقع شده مورد قصد انشاء بایع وخریدار شرطی نبوده است چه آنها بباقیماندهٔ زمین نظر داشته‌اند .

مالایدرك کله لایترك کله

اگر جزئی ازیك تکلیف قانونی قابل اجراء باشد وجزء دیگر آن قابل اجراءنباشد باید جزء قابل اجراء را بجا آورد . به (المیسور لایترك بالمعسور) مراجعه شود.

مالایضمن بصحیحه لایضمن بفاسده

یعنی اگر عمل حقوقی فاسد و باطل باشد وکسیکه باستناد آن عمل حقوقی مالی را ازغیر میگیرد درازاء آن مال عوضی ندهد (مانند مستأجر که باستناد اجاره عین مستأجره رامیگیرد ودر ازاء عین مستأجره چیزی بموجر نمیدهد فقط درازاء منافع آن مال‌الاجاره میدهد) چون مستأجر درعقد اجارهٔ صحیح، مسؤلیتی در مقابل تلف عین ندارد اگر اجاره فاسدباشد بطریق‌اولی مسؤلیتی ازحیث تلف‌شدن عین‌مستأجره نخواهد داشت (ملاك مواد ۴۹۳-۶۱۴-۶۴۰ ق-م).
درمورد قاعدهٔ بالا فساد عقد نباید ازناحیهٔ عوض باشد یعنی مثلا ازقبیل تعلق‌موضوع معامله بثالث یامالیت نداشتن آن‌نباشد.
انتقاد - این قاعده وقاعدهٔ مخالف آن (یعنی مایضمن بصحیحه یضمن بفاسده) که برخی ازفقهاء امامیه تصور صحت آنراکرده وحتی ازمأخذ آن‌هم اطلاع ندارند:
اولا - بنظر گروهی ازفقهاء امامیه درست نیست ودلیلی ندارد.
ثانیاً - دوقاعدهٔ بالا را قبلا فقهاء عامه موردبحث قرار داده و از آنجا بفقه امامیه سرایت کرده است (نهایة‌المحتاج- جلد ٤- ص ٢٧٤).

مالایعلم الا من قبله

چیزی که جز از طریق گفتار گوینده بر دیگران معلوم نمیشود و راه اثبات آن مسدود است.
درپاره‌ای ازمسائل راه اثبات وجود ندارد نه سند ونه اقرار و نه شهادت و نه امارهٔ

قانونی وقضائی دراین صورت فصل خصومت منوط باین خواهد بود که اظهار خود گوینده را بپذیرند واگر خواهند محکم‌کاری شود اورا سوگند دهند چنانکه درفقه اسلام چنین‌است بنا براین اگر زوجه بگوید مدخوله نیستم طلاق او بائن خواهدبود. (مادهٔ ۱۱۴۵ قانون مدنی- جامع‌الشتات- ص۴۹۳) یا اگر زوجه بگوید درطهر غیرمواقعه هستم طلاق میتوان داد ولو راست نگفته باشد زیرا دخول وحیض وطهر اموری هستندکه اطلاع برآنها عادتاً ازطریق دیگر متعذر است و فقط باید باظهار زوجه علم حاصل‌کرد (جامع‌الشتات - صفحهٔ ۵۲۰) مادهٔ ۲۸۲ قانون مدنی ما هم براساس همین ضابطه مدون شده وفعلا بصورت یك امارهٔ قانونی درآمده است و در نتیجه ضابطهٔ بالارا تااندازه‌ای موردقبول قرار داده‌است ولی خود قاعدهٔ بالامصرحاً درجائی ازقانون مدنی دیده نشده است جز درمادهٔ ۱۳۳۳

مامن عام الا و قدخص

عمومات وکلیات مذکور درقوانین ومقررات بندرت ممکن است برعموم وکلیت‌خود درهمه‌جا وهمهٔ شرائط باقی‌بمانند تنوع بیش ازاندازهٔ روابط اجتماعی ومصالح‌عمومی اقتضاء میکندکه بیشتر عمومات وکلیات مذکور دچار تخصیص واستثناء شوند بهمین جهت گفته‌اند: هیچ عامی نیست‌که مخصص نشده باشد .

مایضمن بصحیحه یضمن بفاسده

اگر درعمل حقوقی معین (اعم ازعقد لازم وجائز ویا شبه ایقاع مانند جعاله وخلع) درمقابل دادن عوض مالی‌را بگیرند واین انتقال فاسد باشد منتقل‌الیه مسؤل رد مال است هرچندکه خود بخود تلف شده باشد. مدرك این نظر حدیث «علی‌الیدمااخذت حتی‌تؤدیه» است‌که درذیل مادهٔ ۳۰۸ ق‍-م دیده میشود وملاك مادهٔ ۳۶۶ ق - م هم همین است .

این قاعده درمقابل قاعدهٔ دیگری بکارمیرود باین عبارت: «مالایضمن بصحیحه‌لایضمن بفاسده».

مشتق حقیقت است درمن تلبس بالمبدء مجاز است درما انقضی عنه‌المبدء

دردستور زبان فارسی معنی اسم مشتق وجامد را دانسته‌ایم چنانکه ازدو اسم دانا و منوچهر نخستین مشتق است ودومی جامد. معنی حقیقت و مجاز در ذیل اصطلاح «حقیقت» مذکور است .

درمورد عبارت بالا این اختلاف‌نظر وجود داردکه مثلا کلمهٔ «تاجر» که مشتق است

آیا برسبیل حقیقت فقط دربارهٔ شخصی بکار میرود که در موقع استعمال کلمهٔ تاجر عنوان بازرگان را داشته باشد ؟ بالنتیجه اگر کسی در گذشته تاجر بوده و بعد ورشکسته شده وازفعالیت تجارتی منع شده استعمال کلمهٔ تاجر درحق اومجاز است ؟ ونباید بدعاوی او بطور اختصاری رسیدگی کرد؟ (دراین مثال، مبداء تجارت است که ازورشکستهٔ مذکور منقضی ومرتفع گردیده است و عنوان « ماانقضی عنه‌المبدء » براین بازرگان ممنوع ازبازرگانی صدق میکند).

براین قیاس بازرگانی که ممنوع ازامور بازرگانی نشده است متلبس بمبداء است یعنی لباس تجارت‌را دربردارد یعنی شاغل بالفعل بشغل تجارت است. بدیهی است به بازرگان ورشکستهٔ ممنوع از بازرگانی برسبیل حقیقت بازرگان گفته نمیشود . همچنین بر کسیکه سابقاً عیال(زوجه) داشته وفعلا زوجه‌اش راطلاق داده یازوجه‌فوت کرده عنوان «متأهل» صدق نمیکند (مگر بطورمجاز) هرچندکه دارای اولاد ونوه هم باشد بنابراین مقصود ازکلمهٔ متأهل در شق سوم مادهٔ چهارم شرائط انتخاب ـ شوندگان خانهٔ انصاف کسی است که بالفعل زن داشته باشد. نیز درمادهٔ ۶۷۶ قانون آئین دادرسی مدنی که کلمهٔ زن وشوهر بلحاظ اشتقاق (یعنی زوج وزوجه) در آن بکار رفته است مقصود دعاوی زن وشوهر درحال صدق عنوان زوج و زوجه در زمان طرح دعوی است والا اگر مثلا بعد ازطلاق ، زوجهٔ سابق بعنوان مطالبهٔ نفقهٔ ایام زوجیت بخواهد دعوی طرح کند مشمول حکم مادهٔ مذکور نیست.

مطلق منصرف به فرد شائع است .

مطلق لفظی است که برای یك ماهیت وضع شده ودرعبارتی واقع شده باشد و بدون قرینه قابل انطباق برتمام افراد آن ماهیت باشد. گاهی بعضی‌ازافراد یك‌ماهیت‌بارزتر وشایع‌تر میشوند ودر اثر این‌وضع، مطلق بمحض اینکه گفته میشود ذهن شنونده یا خواننده منصرف بهمان افراد شایع وبارز میشود مانند زراعت که مطلق‌است وقاعدتاً باید شامل‌کشت گندم وبرنج وغلات وگل‌ها وغیره باشد مع‌الوصف بعلت بارز بودن کشت غلات کلمهٔ زراعت منصرف به‌غلات میشود و در شمول آن نسبت بکشت گل‌هاو حتی زراعت جالیز تردید میکنند این تردیدهم اکنون در دادگاهها درمورد تبصرهٔ دوم قانون مالك ومستأجر مورد توجه است .

مقتضی موجود ومانع‌مفقود .

یعنی عاملی که قانوناً مؤثر است محقق شده ومانعی که جلو تأثیر آنرا بگیرد دربین نیست مثلا قرارداد های خصوصی مقتضی تأثیرند ومخالف بودن قرارداد باصریح

قانون، مانع تأثیر است اگر این مانع وجود نداشته باشد آن مقتضی تأثیرمیکند. (رك . مقتضی)

من اتلف مال غیره فهوله ضمان

این عبارت برخلاف تصور عده‌ای حدیث نیست و بهمین‌صورت مشهور شده ولی‌ناظر بمفاد چندین حدیث است ومقصود این است که هرکس عامداً یابدون عمد موجب‌تلف مال غیرشود ضامن خسارت او است .

من له الغنم فعلیه الغرم

کسیکه ازمالی بهره میبرد خسارت‌هم بعهدهٔ او است. دربیع‌شرط سابق (قبل‌ازوضع مادهٔ ۳٤ قانون‌ثبت) که مبیع ملك مشتری‌میشد بهره ومنافع مبیع درایام خیار متعلق بمشتری شرطی بود و بالتبع اگر مبیع شرطی دچار حریق یا بطور کلی تلف میشد خسارت هم بعهدهٔ مشتری بود.

من‌ملك شیئا ملك‌الاقرار به

دارندهٔ سلطهٔ قانونی درامری ازامور میتواندنسبت بآن امرهم اقرارکندخواه‌اقرار بضرر خود اوباشد یااقرار بضرر موکل یامولی‌علیه او مثلا در مورد مـادهٔ ۱۲۱٤ قانون مدنی هرگاه ولی سفیه برای واقع ساختن عقد بیع معینی بمولی عـلیه خود اذن دهد اقرار آن سفیه بقبض ثمن ازمشتری درآن بیع نافذ است و این تخصیصی است برمواد ۱۲۶۲-۱۲۶۳ همان قانون‌که شرط عاقل بودن مقررا میکند . و نیز وکیل درمعامله وقبض ثمن‌میتواند اقرار بقبض ثمن کندیاوکیل درصدور اجرائیهٔ‌ثبتی واخذ موضوع اجرائیه میتواند اقرار بقبض خسارت تأخیر نماید.

انتقاد ـ چون ملازمه بین سلطهٔ قانونی برامری بانفوذ اقرار نسبت بآن امر محرز نیست ومورد اختلاف شدید علماء فن‌است لذا ملازمه محرز نیست ودرنتیجه اقرارهم نافذنیست (مجلهٔ حقوقی دادگستری- اسفند ۱۳٤۳ شمارهٔ سوم- صفحهٔ۱۶- دانشنامهٔ حقوقی- جلد اول- اقرار- شمارهٔ ۲۲ مکرر).

مورد مخصص نیست .

یعنی اگر قانونی درمورد خاصی وضع شده باشد دلیل تخصیص آن قانون بآن مورد نمیتواندباشد مانندمادهٔ ۲۶ لایحهٔ‌قانونی تأسیس‌اطاقهای بازرگانی مصوب۷-۱۰-۳۳ (که بعد ازقانون تجارت وضع شده‌است) که میگوید: «اطاقهای بازرگانی میتوانند

درامور بازرگانی داور یاکارشناس واقع شوند » بااینکه مورد این ماده فقط اطاق های بازرگانی است این ماده مخصص مادهٔ ۵۸۸ قانون تجارت نبوده و حق داور شدن‌را ازسایر اشخاص حقوقی سلب نمیکند .

نهی ازعمل موجب فساد است.

دراین مورد صورتهای ذیل استعمال شده‌است:

الف ـ نهی ازشیئی موجب فساد است.

ب ـ نهی از عبادات موجب فساداست.

ج ـ نهی‌ازمعاملات موجب فساد است.

مثال‌ـ برابر مادهٔ ۳۴ مکرر قانون‌ثبت (راجع برهن مکرر) که میگوید: «... معامله‌کننده مکلف است درموقع تنظیم سند این گونه معاملات خصوصیات معاملهٔ قبلی‌را درسند تصریح نماید والا بکیفر مقرر درمادهٔ ۱۱۷ قانون‌ثبت محکوم خواهد شد » معاملهٔ مکرر نسبت بمال موردوثیقه بدون‌درج خصوصیات معاملهٔ قبلی موردنهی مقنن میباشد حال اگر کسی این‌عمل منهی‌راکرد یعنی این معاملهٔ منهی را صورت داد آیا معامله باطل است ومعامل بکیفر خواهد رسید یا معامله صحیح است و معامل فقط کیفر خواهد دید. این‌امر مورد اختلاف فقهاء وحقوقدانان است (مقدمهٔ عمومی علم‌حقوق‌ـ صفحهٔ ۱۴۵).

مادهٔ ۲۱۳ مکرر قانون جزا میگوید: «... هر کس نوشته یاطرح یاگراور یانقاشی یاتصاویر یامطبوعات یااعلانات یاعلائم یافیلم سینما.. که عفت و اخلاق عمومی را جریحه‌دار نماید برای تجارت یاتوزیع ویا بمعرض انظارعمومی گذاردن بسازد... هر کس... تجارت اشیاء فوق‌را بنماید ویابنحوی ازانحاء متصدی و یاواسطهٔ هرقسم معامله راجع بآنها گردد ویا آنهارا منتشر کرده ... ویامعمولا ازکرایه‌دادن اشیاء مذکور تحصیل مال نماید ... به حبس تأدیبی از یك ماه تا یك سال محکوم خواهد شد » .

این ماده معاملاتی رانهی کرده وعملا معامله‌را قانون باطل ندانسته فقط فاعل‌عمل‌را مجازات میکند وازاینجا دانسته میشودکه مقنن سانکسیون نهی ازمعاملات‌را همیشه بطلان قرار نداده است ونمیتوان گفت بطورکلی نهی ازمعامله موجب فساد است ولی مادهٔ ۱۷ قانون ازدواج ۱۳۱۰-۱۳۱۶ میگوید « ازدواج مسلمه باغیرمسلم ممنوع است » اینجا ضمانت اجراء نهی ازعقد، بطلان‌است همچنین درمادهٔ نهم‌قانون‌راجع بحفظ آثارملی مصوب ۱۳۰۹ میگوید: «هر کس مالك مال منقولی‌است که درفهرست

آثارملی ثبت‌شده اگر بخواهد آنرا بدیگری بفروشد بایدباداره مربوطهٔ دولتی کتباً اطلاع داده دولت اگر بخواهد آنمال را جزء مجموعه های دولتی آثار ملی قرار دهد در ابتیاع آن باشرائط مساوی برمردم دیگرحق تقدم دارد ...»

ازاین قانون معلوم است که فروش آن‌مال بدون اعلام بدولت ممنوع است واین منع موجب بطلان معامله است یعنی اگر بخواهد باین منع ترتیب‌اثر ندهد و مال را به اشخاص بفروشد آن معامله باطل است . نتیجه آنکه درخصوص هرمورد باید دید ضمانت اجراء نهی ازمعامله چه میتواند باشد ممکن است بطلان باشد ولی مجازات برای فاعل نباشد وممکن است عکس باشد وممکن است هردو باشد (که نمونهٔ مسلم این قسم‌را تاکنون ندیده‌ایم) .

اصلی که درصورت بروز تردید بین شقوق مختلف ضمانت اجراء بنظرما درست میآید این است که باید ضمانت اجراء اخف‌را بکار برد (مقدمهٔ عمومی علم حقوق-شمارهٔ ۲۳۹-۲۴۳) .

نتیجه - مادهٔ ۱۰۴۹ قانون مدنی میگوید: «هیچکس نمیتواند دختر برادر زن و یا دختر خواهرزن خودرا بگیرد مگر بااجازهٔ زن خود».

چون اجازه رامقنن بغلط بجای اذن هم زیاد بکاربرده است و علاوه براین سوابق تاریخی این ماده هم دلالت دارد مقصود از اجازه همان اذن است حال اگرکسی اقدام بچنین ازدواجی بدون اذن زن خودکرد آیا عقدازدواج دومی غیرنافذ است‌یا باطل. یعنی ضمانت اجراء این‌عقد که برخلاف نهی مقنن واقع شده است چیست ؟ عدم‌نفوذ است یابطلان. در اینمورد بین فقهاء اختلاف زیاد وجوددارد وقانون مدنی هم تعیین تکلیف نکرده است ونهی ازعقود هم فی‌حدذاته (بدون‌کمك قرینه) دلالت بر بطلان یاعدم نفوذنمیکند. اگراصل مذکورفوق‌را اعمال‌کنیم باید ضمانت اجراءاخف را بکار بریم که همان عدم نفوذ است و به اذن عمه یاخاله (زوجه) ازدواج ثانوی نافذ است.

(حدائق- جلد نکاح - صفحهٔ ۹۷ - ۹۸)

وصف بموصوف نزدیك برمی گردد.

هرگاه بعد ازدو چیز دریك جمله صفتی ذکرشود که احتمال رود هریك ازآن‌دوچیز موصوف بآن صفت باشند (بدون اینکه هردو جمعاً موصوف بآن شوند) آن صفت مربوط بچیزی است که اخیراً بیان شده وقهراً بصفت نزدیکتر است مگر اینکه قرینهٔ برخلاف وجود داشته باشد چنانکه مادهٔ ۷۲ قانون ثبت میگوید : «کلیهٔ معاملات

راجع باموال غیرمنقوله که برطبق مقررات راجعه بثبت املاك ثبت شده است نسبت بطرفین معامله و قائم مقام قانونی آنها و اشخاص ثالث دارای اعتبار کامل ورسمیت خواهد بود » عبارت (که برطبق مقررات راجعه بثبت املاك ثبت شده است) وصفی است که محتمل است راجع بیکی ازدوموصوف ذیل باشد :

الف ـ معاملات راجعه باموال غیرمنقوله

ب ـ اموال غیرمنقوله

چون دومی بصفت مذکور اقرب است صفت راجع بآن است ومادهٔ ۸۸ قانون ثبت‌هم که عکس مسأله رافرض کرده است، مؤید این نظر است.

یحرم من‌الرضاع مایحرم من‌النسب

«هفت عنوان که درنسب موجب حرمت است در رضاع هم موجب حرمت است. تشریح هفت عنوان را دراین کتاب تحت اصطلاح «عنوانهای هفتگانه» ملاحظه‌کنید. خلاصه معنی عبارت بالا این است که هراسمی ازاسماء نسب (مانند برادر ، خواهر ، عمه ، خاله وغیره) که ازطریق حصول نسب پدید میآید هرگـاه از طریق رضاع پیدا شود حکم نسب را دارد بنابراین اگر زوجهٔ تقی برادر خود را شیر دهد عنوانی که از رضاع پدید میآید عنوان پسری است ومرتضع عنوان پسر شوهـر آن زوجه را دارد اما مرضع (زوجه) که خواهرنسبی مرتضع بوده عنوان خواهر رضاعی مرتضع راپیدا نمیکند تادختر زوج خود گردد! وبرزوج حرام شود زیرا ازاین رضاع عنوان دختر رضاعی پدیدنیامد تاگفته شود دختر برپدر حرام است (جامع‌الشتات- صفحهٔ ٤٤٧). عبارت بالا یکی ازاحادیث فراوانی است که باهمین عبارت ازپیغمبر روایت شده‌است وکم‌کم در. استعمالات فقهاء بعنوان مظهر سایر احادیث این باب و بصورت یك‌آداژ بکار رفته است (حدائق- جلد نکاح ـ صفحهٔ ٦٤).

مفاد این آداژ بصورت مادهٔ ۱۰۴۶ قانون مدنی تدوین شده‌است.

یغتفر فی‌التوابع مالا یغتفر فی‌غیرها

در مورد تابع غمض عین هائی میشود که درمورد متبوع نمیشود مثلا وقف بر معدوم صحیح نیست ولی وقف برمعدوم به تبع موجود درست است (مادهٔ ٦٩ ق‌ـم) و بیع معدوم به تبع موجود درست است مثلا میوهٔ موجود بردرختان باغی را بفـروشند بضمیمهٔ‌میوهٔ سال بعد آنرا . ازاین قبیل است فروش مال معلوم بضمیمهٔ مال مجهول یا فروش مال مقدورالتسلیم بضمیمهٔ مالی که مقدورالتسلیم نیست زیرا ضمیمه عنوان تابع را دارد.

يغتفر فی‌الاجاره مالا يغتفر فی‌البيع

بيع دراينجا مظهر عقود لازم‌الطرفين و غير مستمر است واجاره در اينجامظهرعقود مستمر است . درعقد لازم‌الطرفين غير مستمر شرط است که موضوع عقد درحين عقد وجود داشته باشد بهمين جهت بيع معدوم باطل است دراجاره اين شرط را نکرده‌اند زيرا موضوع اجاره دوچيز است مال‌الاجاره ومنافع عين مستأجره ، و اين منافع در طول مدت اجاره کم‌کم و تدريجاً حاصل ميشود و بصورت يکجا در حين عقد اجاره نميتواند وجود داشته باشد بنابراين عقد اجاره برمنافع‌معدوم منعقد ميشود ولی عقد بيع برمبيع معدوم منعقد نميشود .

(رك . قرارداد استخدام)

فهرست اصطلاحات خارجی

دراین فهرست ارقام راجع است به شمارهٔ
ردیف اصطلاحات حقوق ایران که در این
کتاب بکار رفته است

W

U

V

T

S

Q

R

P

N

O

M

J

L

G

H

I

F

E

D

B

C

A

INDEX

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE